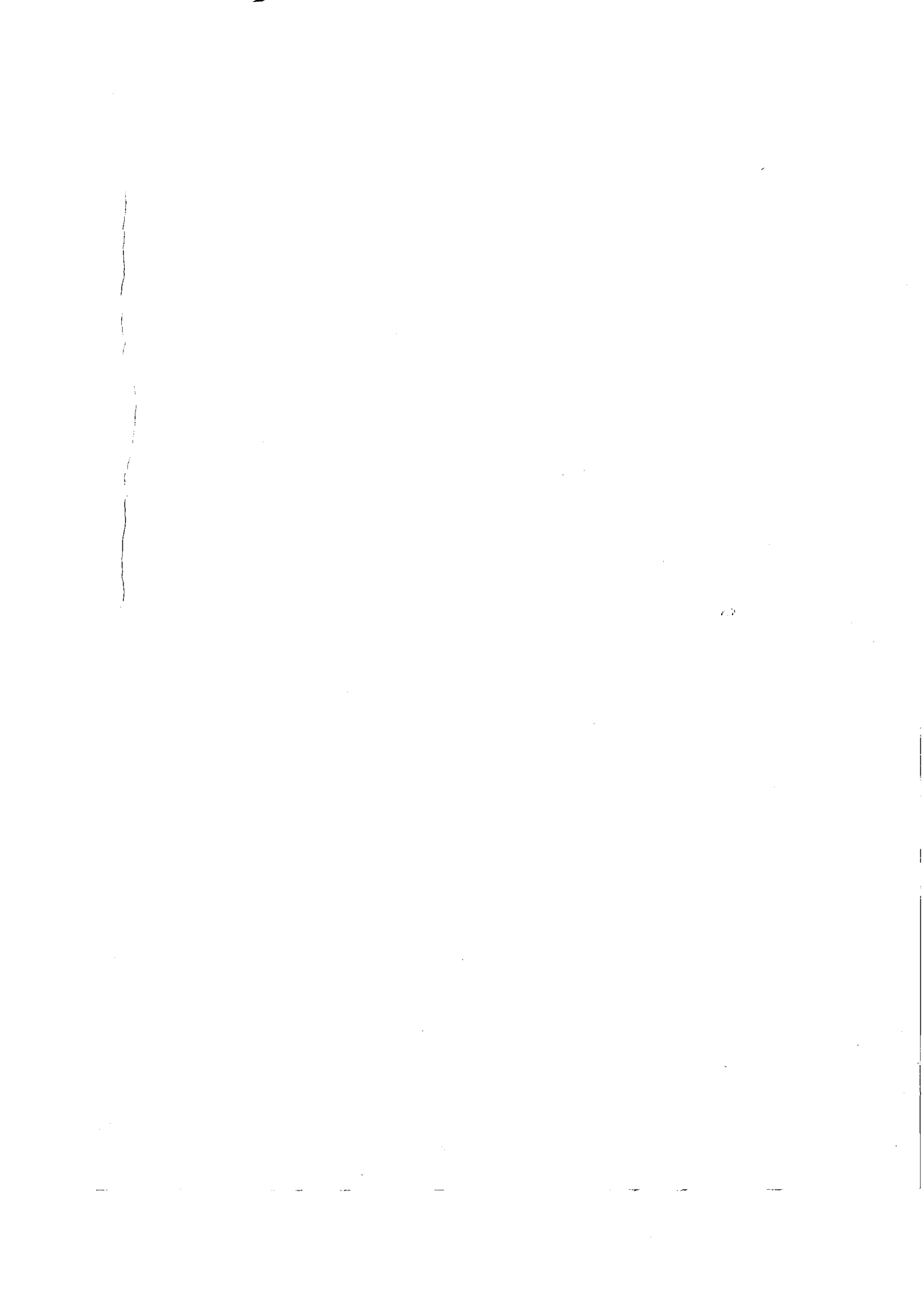


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



صحیح البخاری

امام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری

با ترجمه فارسی
جلد چهارم

مترجم:
عبدالعلی نور احراری

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور :
بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۹۴ - ۲۵۶ ق.
: الجامع الصحیح. فارسی - عربی
: صحیح البخاری: شامل هزار حدیث پیامبر (ص) مولف
: ابو عبدا... محمد بن اسماعیل بخاری/ مترجم عبدالعلی نور احراری
: تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۹۲.
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک
وضعیت فهرست نویسی : فیبا
: ج
: ج. ۱ (۰۶-۸-۶۷۶۵-۹۶۴) ج. ۴ (۰۶-۸-۲۴۷-۹۶۴-۹۷۸)
: ج. ۲ (۰۶-۸-۷۱-۰-۶۷۶۵-۹۶۴) دوره ۸-۷۸-۸۶۸۸-۹۶۴-۹۷۸
یادداشت
یادداشت
یادداشت
یادداشت
موضوع
شناسه افزوده
رده بندی کنگره
رده بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی



انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

صمیح البخاری (جلد چهارم)

مؤلف	:	امام ابو عبدا... محمد بن اسماعیل بخاری
مترجم	:	عبدالعلی نور احراری
ویرایش	:	دکتر عبدا... خاموش هروی
به اهتمام	:	عزیز الدین جامی
صفحه آرایی و طرح جلد	:	وحید عباسی
ناشر	:	شیخ الاسلام احمد جام
نوبت چاپ	:	دوم ۱۳۹۲
شمارگان	:	۱۸۵۰ نسخه
چاپخانه	:	دقت (خط) ۳۱۲۵۰۵۲
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۲۴۷-۰۰۶-۸
شابک دوره	:	۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۸-۷۸-۸
قیمت	:	۱۵۰۰۰ تومان

تلفن: ۲۲۲۴۴۷۱ - ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸

۹۱	۶۰- کتاب احادیث انبیاء
۱۹	باب - ۱: آفرینش آدم و فرزندان وی
۲۸	باب - ۲: ارواح، لشکرهایی آراسته‌اند
۲۸	باب - ۳: فرموده خدای عز و جل
۳۳	باب - ۴
۳۳	باب - ۵ ذکر ادريس عليه السلام
۳۳	و او جد پدر نوح است. و گفته می‌شود: وی جد نوح است (ع).
۳۶	باب - ۶ فرموده خداوند تعالی
۴۰	باب - ۷ قصه یاجوج و ماجوج
۳۳	باب - ۸ فرموده خداوند تعالی
۵۰	باب - ۹ «يَزْفُونَ»
۶۱	باب - ۱۰
۶۴	باب - ۱۱ فرموده خداوند عز و جل
۶۵	باب - ۱۲ فرموده خداوند عز و جل
۶۶	باب - ۱۳ قصه اسحاق بن ابراهيم (ع)
۶۶	باب - ۱۴
۶۷	باب - ۱۵
۶۷	باب - ۱۶
۶۸	باب - ۱۷ فرموده خدای تعالی
	باب - ۱۸ آیا حاضر بودید آنگاه که یعقوب را مرگ پیش آمد». (سوره
۷۱	بقره آیه ۱۳۳).
۷۱	باب - ۱۹ قول خداوند تعالی
۷۶	باب - ۲۰ فرموده خداوند تعالی
۷۷	باب - ۲۱
۷۸	باب - ۲۲ فرموده خداوند عز و جل
۸۲	باب - ۲۳
۸۳	باب - ۲۴
۸۴	باب - ۲۵

۸۶	باب - ۲۶ طوفان به معنی سیل است.
۸۶	برای مرگ هم زیاد طوفان گفته می‌شود.
۸۶	باب - ۲۷ حدیث خضر با موسی علیهما السلام
۹۲	باب - ۲۸
۹۴	باب - ۲۹
۹۵	باب - ۳۰
۹۶	باب - ۳۱ وفات موسی و یاد وی بعد
۹۶	از وفاتش
۹۸	باب - ۳۲ فرمودهٔ خدای تعالی
۹۹	باب ۳۳ «هر آینه قارون بود از قوم موسی» (القصص: ۷۶)
۹۹	باب - ۳۴
۱۰۰	باب - ۳۵ فرمودهٔ خدای تعالی
۱۰۳	باب - ۳۶ قول خدای تعالی:
۱۰۴	باب - ۳۷ قول خدای تعالی
۱۰۶	باب - ۳۸
۱۰۷	باب - ۳۹
۱۰۹	باب - ۴۰
۱۰۹	فرمودهٔ خدای تعالی
۱۱۳	باب - ۴۱ فرمودهٔ خدای تعالی
۱۱۷	باب - ۴۵
۱۱۸	باب - ۴۶ فرمودهٔ خدای تعالی:
۱۱۹	باب - ۴۷ فرمودهٔ خدای تعالی:
۱۲۰	باب - ۴۸ فرمودهٔ خدای تعالی:
۱۲۷	باب - ۴۹ فرود آمدن عیسی ابن مریم علیهما السلام
۱۲۷	باب - ۵۰ آنچه دربارهٔ بنی اسرائیل یاد شده است.
۱۳۲	باب - ۵۱ قصهٔ پیس و کور و کل در بنی اسرائیل
۱۳۵	باب - ۵۲
۱۳۶	باب - ۵۳ حدیث غار

۱۳۸	باب - ۵۴
۱۴۸	۶۱- کتاب مناقب
۱۴۸	باب - ۱ فرموده خدای تعالی:
۱۵۱	باب - ۲ مناقب قُریش
۱۵۴	باب - ۳ قرآن به زبان قریش نازل شده است
۱۵۵	باب - ۴
۱۵۵	باب - ۵
۱۵۶	باب - ۶
۱۵۸	باب - ۷ ذکر قَحْطَان
۱۵۹	باب - ۸ آنچه از فراخوانی (اقوام) به رسم جاهلیت منع شده است.
۱۶۰	باب - ۹ قصه خُزاعه
۱۶۱	باب - ۱۰ قصه اسلام ابوذر غفاری
۱۶۱	(رضی الله عنه)
۱۶۳	باب - ۱۱ قصه زمزم
۱۶۵	باب - ۱۲ قصه زمزم و نادانی عرب
۱۶۶	باب - ۱۳
	کسی که خود را (از روی مفاخرت) به پدران خود که در اسلام و جاهلیت بودند، نسبت کند.
۱۶۶	
۱۶۷	باب - ۱۴ پسر خواهر قوم و آزاد شده قوم در زمره آن قوم است.
۱۶۷	باب - ۱۵ قصه حبشیان
۱۶۸	باب - ۱۶ کسی که دوست دارد، نسب او دشنام داده نشود.
۱۶۸	
۱۶۹	باب - ۱۷ آنچه درباره نامهای رسول الله
۱۶۹	(صلی الله علیه وسلم) آمده است.
۱۷۰	باب - ۱۸ خاتم النبیین (آخرین پیامبران)
۱۷۱	باب - ۱۹ وفات پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
۱۷۱	باب - ۲۰ کنیت پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
۱۷۱	باب - ۲۱
۱۷۲	باب - ۲۷ مَهْر نَبُوت

- ۱۷۲ باب - ۲۳
- باب - ۲۴ پیامبر (صلی الله علیه وسلم) چنان بود که چشمش می خوابید و دلش نمی خوابید. ۱۸۰
- باب - ۲۵ نشانه های پیامبری در اسلام ۱۸۲
- باب - ۲۶ فرموده خدای تعالی ۲۱۷
- باب - ۲۷ سؤال مشرکین که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به آنها نشانه ای (در صدق نبوت خویش) بنماید و آن حضرت شکافتن ماه را به ایشان بنمود. ۲۱۸
- باب - ۲۸ ۲۱۹
- ۶۲ - کتاب فضایل صحابه ۳۲۲
- باب - ۱ فضایل اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وسلم) - و رضی الله عنهم. ۲۲۳
- باب - ۲ مناقب مهاجرین و فضیلت ایشان ۲۲۵
- ۳ - باب فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم): ۲۲۷
- باب - ۴ فضیلت ابوبکر پس از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ۲۲۸
- باب - ۵ «اگر دوست خالص می گرفتم.» ۲۲۹
- باب - ۶ مناقب عمر بن خطاب ۲۴۲
- باب - ۷ مناقب عثمان بن عفان ۲۵۰
- باب - ۸ قصه بیعت و اتفاق (خلافت) بر عثمان بن عفان (رضی الله عنه). ۲۵۵
- باب - ۹ مناقب علی بن ابی طالب ۲۶۳
- باب - ۱۰ مناقب جعفر بن ابی طالب ۲۶۷
- الهاشمی (رضی الله عنه). ۲۶۷
- باب - ۱۱ ذکر عباس بن عبدالمطلب (رضی الله عنه) ۲۶۸
- باب - ۱۲ مناقب خویشی و نزدیکی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ۲۶۹
- باب - ۱۳ مناقب زبیر بن عوام (رضی الله عنه) ۲۷۲

- باب - ۱۴ ذکر طلحه بن عبیدالله (رضی الله عنه) ۲۷۴
- باب - ۱۵ مناقب سعد بن ابی وقاص الزهري ۲۷۵
- باب - ۱۶ ذکر دامادان ۲۷۶
- پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ۲۷۶
- باب - ۱۷ مناقب زید بن حارثه غلام آزاد شدة پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ۲۷۷
- باب - ۱۸ ذکر أسامه بن زید (رضی الله عنه) ۲۷۹
- باب - ۱۹ مناقب عبدالله بن عمر بن خطاب (رضی الله عنه) ۲۸۱
- باب - ۳۰ مناقب عمّار و حذیفه (رضی الله عنهما) ۲۸۳
- باب - ۲۱ مناقب ابو عبیده بن الجراح (رضی الله عنه) ۲۸۵
- باب - ذکر مُصعب بن عمیر ۲۸۶
- باب - ۲۲ مناقب حسن و حسین (رضی الله عنهما) ۲۸۶
- باب - ۲۳ مناقب بلال بن رباح غلام آزاد شدة ابوبکر (رضی الله عنه) ۲۸۸
- باب - ۲۴ ذکر ابن عباس (رضی الله عنه) ۲۸۹
- باب - ۲۵ مناقب خالد بن ولید (رضی الله عنه) ۲۹۰
- باب - ۲۶ مناقب سالم غلام آزاد شدة ابو حذیفه (رضی الله عنه) ۲۹۰
- باب - ۲۷ مناقب ابن مسعود (رضی الله عنه) ۲۹۱
- باب - ۲۸ ذکر معاویه (رضی الله عنه) ۲۹۳
- باب - ۲۹ مناقب فاطمه علیها السلام ۲۹۴
- باب - ۳۰ فضیلت عایشه (رضی الله عنها) ۲۹۴
- ۶۳- کتاب مناقب انصار ۲۹۹
- باب - ۱ مناقب انصار (۱) ۲۹۹
- باب - ۲ فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ۳۰۱
- باب - ۳ استوار کردن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رابطه برادری میان مهاجرین و انصار ۳۰۱
- باب - ۴ دوستی انصار از ایمان است. ۳۰۳
- باب - ۵ فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به انصار «شما دوست

- داشته‌نی‌ترین مردم نزد من هستید.» ۳۰۴
- باب - ۶ پیروان انصار ۳۰۴
- باب - ۷ فضیلت سراهای انصار ۳۰۵
- باب - ۸ فرموده پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) ۳۰۶
- به انصار ۳۰۶
- باب - ۹ دعای پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) «بر انصار و مهاجرین نیکویی کن» ۳۰۸
- باب - ۱۰ فرموده خداوند «و هر چند در خودشان احتیاجی (مبرم) باشد آنها را بر خودشان مقدم می‌دارند.» (الحشر: ۹) ۳۰۹
- باب - ۱۱ فرموده پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) ۳۱۰
- «از نیکوکارشان بپذیرید» ۳۱۰
- باب - ۱۲ مناقب سعد به معاذ (رضی‌الله‌عنه) ۳۱۱
- باب - ۱۳ منقبت اُسَید بن حُضَیر و عَبَاد بن بشر (رضی‌الله‌عنهما) ۳۱۳
- باب - ۱۴ مناقب معاذ بن جبل (رضی‌الله‌عنه) ۳۱۳
- باب - ۱۵ منقبت سعد بن عباده (رضی‌الله‌عنه) ۳۱۴
- باب - ۱۶ مناقب اُبی بن کعب (رضی‌الله‌عنه) ۳۱۴
- باب - ۱۷ مناقب زید بن ثابت (رضی‌الله‌عنه) ۳۱۵
- باب - ۱۸ مناقب ابوطلحه (رضی‌الله‌عنه) ۳۱۵
- باب - ۱۹ مناقب عبدالله ۳۱۶
- بن سلام (رضی‌الله‌عنه) ۳۱۶
- باب - ۲۰ ازدواج پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) با خدیجه و فضیلت وی (رضی‌الله‌عنها) ۳۱۹
- باب - ۲۱ ذکر جریر بن عبدالله الجلی (رضی‌الله‌عنه) ۳۲۱
- باب - ۲۲ ذکر حذیفه بن یمان عبسی (رضی‌الله‌عنه) ۳۲۲
- باب - ۲۳ ذکر هند دختر عتبه بن ربیع (رضی‌الله‌عنها) ۳۲۳
- باب - ۲۴ حدیث زید بن عمرو بن نفیل ۳۲۳
- باب - ۲۵ بنای کعبه ۳۲۶
- باب - ۲۶ آیام جاهلیت ۳۲۶

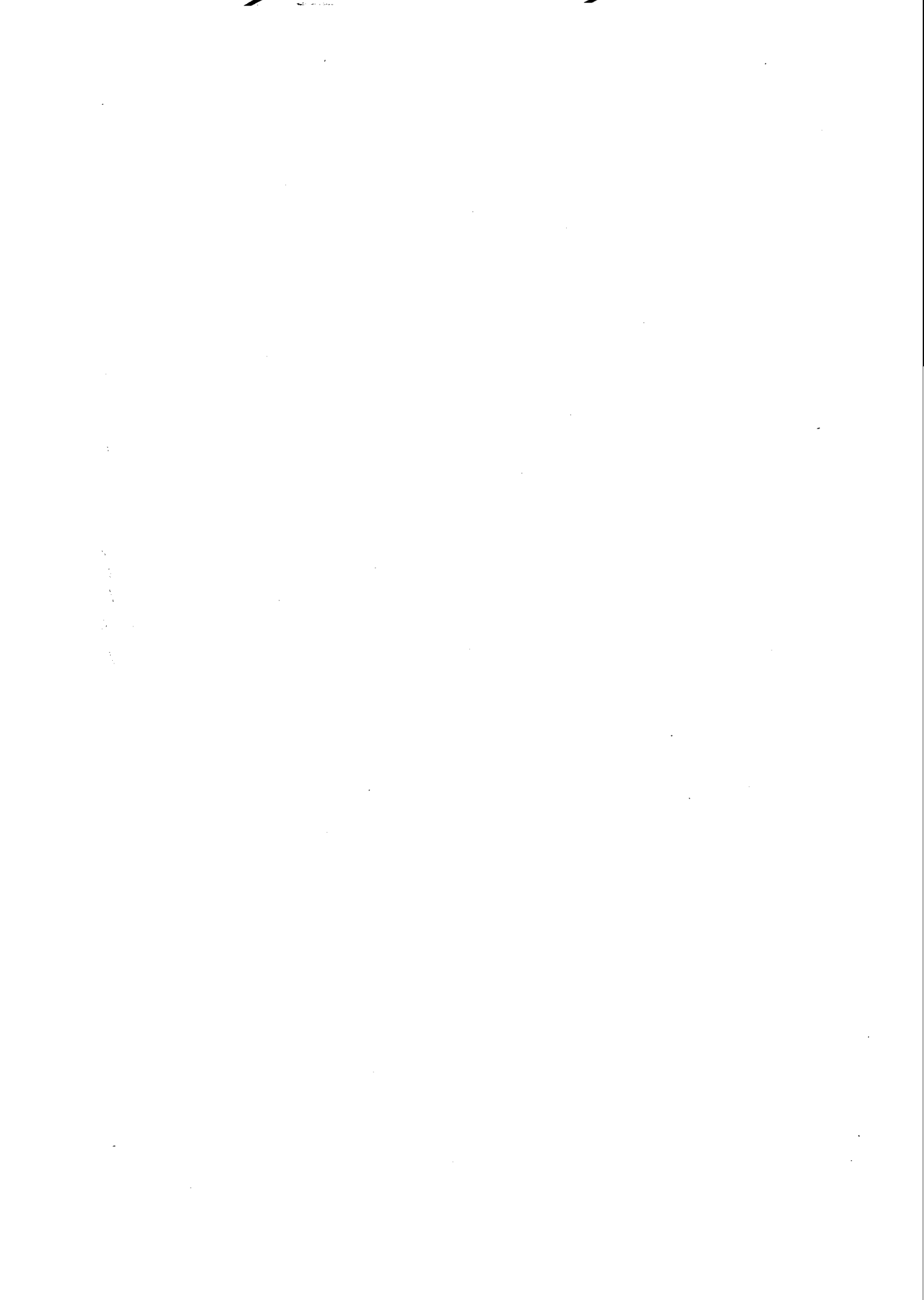
- باب - ۲۷ سوگند گروهی (قسامه) در دوران جاهلیت ۳۳۲
- باب - ۲۸ زمان برانگیخته شدن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ۳۳۶
- باب - ۲۹ آنچه از مشرکین مکه به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و یاران او رسیده است. ۳۳۶
- باب - ۳۰ اسلام ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) ۳۳۹
- باب - ۳۱ اسلام سعد بن ابی وقاص (رضی الله عنه) ۳۴۰
- باب - ۳۲ ذکر جن ۳۴۰
- باب - ۳۳ اسلام ابوذر غفاری (رضی الله عنه) ۳۴۱
- باب - ۳۴ اسلام سعید بن زید (رضی الله عنه) ۳۴۳
- باب - ۳۵ اسلام عمر بن خطاب (رضی الله عنه) ۳۴۳
- باب - ۳۶ شکافتن ماه ۳۴۶
- باب - ۳۷ هجرت حبشه ۳۴۷
- باب - ۳۸ مرگ نجاشی ۳۵۲
- باب - ۳۹ سوگند مشرکین بر (آزار) پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ۳۵۳
- باب - ۴۰ قصه ابی طالب ۳۵۴
- باب - ۴۱ حدیث اسراء (سفر شبانگاه) ۳۵۶
- باب - ۴۲ معراج ۳۵۶
- باب - ۴۳ هیئت نمایندگان انصار نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ۳۶۱
- در مکه و بیعت در عقبه ۳۶۲
- باب - ۴۴ از دواج پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با عایشه و آمدن عایشه به مدینه و زفاف با وی. ۳۶۴
- باب - ۴۵ هجرت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و یاران وی به مدینه ۳۶۶
- باب - ۴۶ تشریف پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و یارانش به مدینه ۳۸۹
- باب - ۴۷ اقامت مهاجران در مکه پس از ادای مناسک حج خویش ۳۹۴
- باب - ۴۸ تاریخ، از چه زمانی تاریخ را تعیین کرده‌اند؟ ۳۹۵
- باب - ۴۹ فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ۳۹۵
- «بارالها، هجرت یاران مرا کامل گردان.» ۳۹۵

- باب - ۵۰ پیامبر (صلی الله علیه وسلم) چگونه رابطه برادری میان یاران خود پدید آورد. ۳۹۷
- باب - ۵۱ ۳۹۸
- باب - ۵۲ آمدن یهود نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هنگام ورود آن حضرت به مدینه ۴۰۰
- باب - ۵۳ اسلام سلمان فارسی (رضی الله عنه) ۴۰۲
۶۴ - کتاب المغازی ۴۰۳
- باب - ۱ «غزوات پیامبر (صلی الله علیه وسلم)» غزوه عُسَیره یا عُسیره ۴۰۳
- باب - ۲ یاد کردن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) کسی را که در بدر کشته می شود. ۴۰۳
- باب - ۳ قصه غزوه بدر ۴۰۶
- باب - ۴ فرموده خداوند تعالی ۴۰۷
- باب - ۵ ۴۰۹
- باب - ۶ شمار مسلمانانی که در جنگ بدر شرکت کردند. ۴۰۹
- باب - ۷ دعای (بد) پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر کفار قریش: ۴۱۰
- باب - ۸ کشته شدن ابوجهل ۴۱۱
- باب - ۹ فضیلت کسی که در غزوه بدر حاضر شده است. ۴۱۸
- باب - ۱۰ ۴۲۰
- باب - ۱۱ حاضر شدن فرشتگان در غزوه بدر ۴۲۶
- باب - ۱۲ ۴۲۷
- باب - ۱۳ نام کسانی از اهل بدر (بدریان) که نامیده شده اند. ۴۴۰
- باب - ۱۴ قصه بنی نضیر ۴۴۲
- باب - ۱۵ کشتن کعب بن اشرف ۴۵۰
- باب - ۱۶ کشتن ابو رافع عبدالله بن ابی الحَقِیق ۴۵۲
- باب - ۱۷ غزوه اُحد ۴۵۷
- باب - ۱۸ ۴۶۴

- باب - ۱۹ فرموده‌ی خدای تعالی: ۴۶۹
- باب - ۲۰ «یادکنید هنگامی را که در حال گریز از کوه بالا می‌رفتید و به هیچ کس توجه نمی‌کردید؛ ۴۷۰
- باب ۴۷۱
- باب - ۲۱ «هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست. ۴۷۲
- باب - ۲۲ یادِ اُمّ سَلِیْط ۴۷۳
- باب - ۲۳ قتل حمزه بن عبدالمطلب (رضی الله عنه) ۴۷۴
- باب - ۲۴ جراحاتی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را در روز اُحد رسید. ۴۷۷
- باب - ۲۵ «کسانی که در نبرد اُحد پس از آنکه زخم برداشته بودند دعوت خدا و پیامبر او را اجابت کردند.» ۴۷۸
- باب - ۲۶ کسانی از مسلمانان که در روز اُحد کشته شدند. ۴۷۹
- باب - ۲۷ اُحد ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم. ۴۸۲
- باب - ۲۸ غزوه الرّجیع و رَعْل، و نکوان، و بئر مَعونه ۴۸۳
- باب - ۲۹ غزوه خندق و آن غزوه احزاب است. ۴۹۲
- باب - ۳۰ بازگشت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از جنگ احزاب ۵۰۲
- باب - ۳۱ غزوه ذات الرقاع ۵۰۷
- باب - ۳۲ غزوه بنی مُصْطَلِق که شاخه از خُزاعه است ۵۱۳
- باب - ۳۳ غزوه اَنمار ۵۱۵
- باب - ۳۴ حدیث اَفْک (دروغ و بهتان) ۵۱۵
- باب - ۳۵ غزوه حُدَیبِیّه ۵۳۰
- باب - ۳۶ قصه عَجَل و عُرَیْنَه ۵۴۸
- باب - ۳۷ غزوه ذات القَرَد ۵۵۰
- باب - ۳۸ غزوه خَیْبَر ۵۵۱
- باب - ۳۹ گماردن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) کسی را بر مردم خَیْبَر ۵۷۵
- باب - ۴۰ معامله پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با مردم خَیْبَر ۵۷۶
- باب - ۴۱ گوسفندی که در خَیْبَر برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به

- ۵۷۶ زهر آلوده داده شد.
 ۵۷۷ باب - ۴۲ غزوهٔ زید بن حارثه
 ۵۷۷ باب - ۴۳ غزوهٔ قضا
 ۵۸۲ باب - ۴۴ غزوهٔ مؤته در سرزمین شام
 ۵۸۴ باب - ۴۵ فرستادن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اُسامه بن زید را
 ۵۸۶ باب - ۴۶ غزوهٔ فتح
 ۵۸۸ باب - ۴۷ غزوهٔ فتح در رمضان
 ۵۹۰ باب - ۴۸ پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز فتح (مکه) بیرق را در کجا نصب کرد؟
 ۵۹۵ باب - ۴۹ ورود پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از جانب بالای مکه
 ۵۹۶ باب - ۵۰ محل فرود آمدن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سال فتح (مکه)
 ۵۹۶ باب - ۵۱
 ۵۹۹ باب - ۵۲ جای اقامت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در مکه به هنگام فتح
 ۶۰۰ باب - ۵۳ کسی که در فتح (مکه) حاضر شد.
 ۶۰۶ باب - ۵۴ قول خدای تعالی:
 ۶۱۳ باب - ۵۵ غزوهٔ اوطاس
 ۶۱۴ باب - ۵۶ غزوهٔ طائف
 ۶۲۴ باب - ۵۷ سریهٔ (ای) که به سوی نجد اعزام شد
 ۶۲۴ باب - ۵۸ فرستادن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خالد بن ولید را به سوی قبیلهٔ بنی جذیمه
 ۶۲۵ باب - ۵۹ سریهٔ عبدالله بن حذافه السهمی
 ۶۲۶ باب - ۶۰ فرستادن ابوموسی
 ۶۳۱ باب - ۶۱ فرستادن علی
 ۶۳۱ باب - ۶۲ غزوهٔ ذی الخَلصه
 ۶۳۴ باب - ۶۳ غزوهٔ ذات السلاسل
 ۶۳۶

- باب - ۶۴ رفتن جریر به سوی یمن ۶۳۷
- باب - ۶۵ غزوه سیف البحر ۶۳۸
- باب - ۶۶ حج ابوبکر با مردم در سال نهم (هجرت) ۶۴۰
- باب - ۶۷ نمایندگان قبیله بنی تمیم ۶۴۱
- باب - ۶۸ ۶۴۲
- باب - ۶۹ نمایندگان قبیله عبدالقیس ۶۴۳
- باب - ۷۰ نمایندگان بنی حنیفه و حدیث ثمامه بن اثال ۶۴۶
- باب - ۷۱ قصه اسود عنسی ۶۵۰
- باب - ۷۲ قصه مردم نجران ۶۵۱
- باب - ۷۲ قصه عمان و بحرین ۶۵۳
- باب - ۷۴ آمدن اشعریها و مردم یمن ۶۵۴
- باب - ۷۵ قصه دوس و طفیل بن عمرو دوسی ۶۵۷
- باب - ۷۶ قصه نمایندگان طی و حدیث ۶۵۸
- عَدی بن حاتم ۶۵۸
- باب - ۷۷ حجة الوداع ۶۵۹
- باب - ۷۸ غزوه تبوک و آن غزوه عسرت است. ۶۶۹
- باب - ۷۹ حدیث کعب بن مالک ۶۷۲
- باب - ۸۰ فرود آمدن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در حجر ۶۸۳
- باب - ۸۱ ۶۸۴
- باب - ۸۲ نامه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ۶۸۵
- به کسری و قیصر ۶۸۵
- باب - ۸۳ مریضی و وفات پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ۶۸۶
- باب - ۸۴ آخرین سخنی که پیامبر ۷۰۱
- (صلی الله علیه وسلم) بر زبان راند. ۷۰۱
- باب - ۸۵ وفات پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ۷۰۲
- باب - ۸۶ ۷۰۳
- باب - ۸۸ ۷۰۴
- باب - ۸۹ پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در چند غزوه شرکت کرده است. ۷۰۴





۶۰ - کتاب احادیث الانبیاء

۱- باب: خَلْقِ آدَمَ وَتَرْبِئِهِ

﴿صَلَّالٌ﴾ [الحجر: ۲۶]: طِينٌ خَلَطَ بِرَمْلِ، فَصَلَّالٌ كَمَا يُصَلُّ الْفَخَّارُ. وَيُقَالُ: مَثْنٌ، يُرِيدُونَ بِهِ صَلًّا، كَمَا يُقَالُ: صَرَّ الْبَابُ وَصَرَّصَرَ عِنْدَ الْإِغْلَاقِ، مِثْلُ كَبَّكَتُهُ يَعْنِي كَبَيْتُهُ.

﴿فَمَرَّتْ بِهِ﴾ [الاعراف: ۱۸۹]: اسْتَمَرَّ بِهَا الْحَمَلُ فَاتَمَّتْهُ.

﴿أَنْ لَا تَسْجُدَ﴾ [الاعراف: ۱۷۲]: أَنْ تَسْجُدَ.

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَإِذْ قَالَ: رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ [البقرة: ۳۰].

قال ابن عباس: ﴿لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾ [الطارق: ۴]: إِلَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ. ﴿فِي كَيْدٍ﴾ [البلد: ۴]: فِي شِدَّةِ خَلْقٍ. ﴿وَرِيَاشًا﴾ [الاعراف: ۲۶]: الْمَالُ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: الرِّيشُ وَالرِّيشُ وَاحِدٌ، وَهُوَ مَا ظَهَرَ مِنَ اللَّبَاسِ.

﴿مَا مَسْنُونٌ﴾ [الواقعة: ۵۸]: النُّطْقَةُ فِي أَرْحَامِ النِّسَاءِ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ﴾ [الطارق: ۸]: النُّطْقَةُ فِي الْإِخْلِيلِ.

كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ فَهُوَ شَفَعٌ، السَّمَاءُ شَفَعٌ، وَالْوَتْرُ اللَّحْمُ عَزَّ وَجَلَّ.

﴿فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ [الزین: ۴]: فِي أَحْسَنِ خَلْقٍ. ﴿أَسْمَلُ سَافِلِينَ﴾ [الزین: ۵]: إِلَّا مَنْ آمَنَ. ﴿خُسْرٍ﴾

[الصر: ۲]: ضَلَالٍ، ثُمَّ اسْتَسْتَى إِلَّا مَنْ آمَنَ. ﴿لَا زِبٍ﴾



۶۰ - کتاب احادیث انبیاء

باب - ۱: آفرینش آدم و فرزندان وی

«صَلَّالٌ» (الحجر: ۲۶) گلی است نرم که با ریگ آمیخته شده است. و آواز آن چون آواز سفال است و گفته می شود که: صَلَّالٌ به معنی بدبوی و گندیده است و از آن مراد می دارند که اصل، صَلَّالٌ، از - صَلَّ - گرفته شده، یعنی آواز کرد، چنانکه گفته می شود: صَرَّ الْبَابُ - و - صَرَّصَرَ عِنْدَ الْإِغْلَاقِ - یعنی: دروازه صدا کرد و صدا کرد به وقت بسته شدن. مثل: كَبَّكَتُهُ - یعنی كَبَيْتُهُ - است.

«فَمَرَّتْ بِهِ» (الاعراف، آیه ۱۸۹) یعنی: با آن بار آمد و شد کرد به معنی آن است که بار شکم

۱- تعداد انبیاء و رسل، باتوجه به حدیثی که ابوذر، از پیامبر(صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است، صد و بیست و چهار هزار یا صد و چهارده هزار است که از آن جمله سیصد و سیزده آن رسول اند. فرق میان نبی و رسول آن است که بر نبی وحی می آمده تا به مردم ابلاغ کند و به رسول علاوه بر وحی کتاب نیز می آمده است. آدم آغاز نوع انسان است و نخستین نبی است که کنیت وی - ابوالبشر - است. چون تعداد انبیاء در روایات، مختلف آمده، از تعیین تعداد ایشان منع کرده اند و باید بگوییم که ما به همه انبیاء ایمان داریم.

۲- «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ خَمًا مَسْنُونٍ» و هر آینه آفریدیم آدمی را از گل خشک از نوع گل سیاه بوی گرفته.

۳- مؤلف کلمه «صَلَّالٌ» را ریشه یابی می کند و آن را از کلمه «صَلَّ» مأخوذ می داند که به معنی آواز کردن است یعنی در میان دو لام مشدده آن حرف صاد را درآورده اند و آن را تضعیف کرده اند، همچون کلمه «صَرَّصَرَ» که از کلمه «صَرَ» مأخوذ است و به معنی آواز کردن و فریاد کردن است، و کلمه «كَبَّكَتُهُ» که از «كَبَيْتُهُ» مأخوذ است یعنی: او را بر روی انداختم چنانکه در آیه آمده است: «فَكَبَّكَبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَائُونَ» (الشعراء آیه ۹۴) یعنی: بر روی انداخته شوند در آنجا بتان و گمراهان.

(حوا) ادامه یافت و مدت حمل را تمام کرد.^۱
 «أَنْ لَا تَسْجُدَ» (الاعراف آیه ۱۲) (اینکه سجده
 نکنی) به معنی: - أَنْ تَسْجُدَ - است یعنی: اینکه
 سجده کنی.^۲

و فرموده خداوند تعالی: «و یاد کن چون گفت
 پروردگار تو به فرشتگان که من آفریننده در
 زمین خلیفه‌ای» (سوره البقره، آیه ۳۰).^۳

و ابن عباس در تفسیر «لَمَّا عَلَيَّهَا حَافِظٌ» (سوره
 الطارق، آیه ۴) کلمه «لَمَّا» را - أَلَا - تفسیر کرده
 است یعنی «نیست هیچ شخصی مگر بر وی
 فرشته‌ای نگهبانی کننده است».^۴

«فِي كَيْدٍ» (سوره البلد، آیه ۴) یعنی در سختی
 آفرینش.^۵ «و رِيَاشًا» (سوره الاعراف، آیه ۲۶)
 به معنی مال است.^۶

و غیر از ابن عباس گفته است: کلمات، رِيَاشُ؛
 و رِيَشُ، یکی است و آن چیزی است از لباس
 که ظاهر می‌شود.

«مَا تُمْنُونَ» (سوره الواقعة، آیه ۵۸)^۷ «آنچه
 می‌ریزید» یعنی نطفه در رَحِمِ زَنَانِ.

و مُجَاهِدٌ در تفسیر: «أَنَّهُ عَلَيَّ رَجْعِهِ لِقَادِرٍ»

۱- «... فَلَمَّا تَغَشَّيْهَا حَمَلَتْ خَفِيفًا فَمَزَتْ بِهِ...» پس چون جماع کرد با

زن خود، بار گرفت، باری سبک پس آمد و رفت کرد با آن بار سبک.

۲- «قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ» یعنی: خدا گفت: چه چیز تو را منع
 کرد از آنکه سجده کنی، وقتی که امر کردم تو را.

۳- مراد از - خلیفه - پس آینده یا جانشین است و اکثر برآنند که مراد از
 آن، آدم - علیه‌السلام - است.

۴- لَمَّا - یکی از حروف نفی است که نفی مضارع کند و معنای آن را به
 ماضی برگرداند و در آن معنی توقع و انتظار باشد و اگر بر سر فعل ماضی
 آید - هنگامی که - معنی می‌دهد.

۵- «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَيْدٍ» یعنی: هر آینه آفریدیم انسان را در
 مشقت.

۶- «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا» ای فرزندان
 آدم هر آینه ما فرود آوردیم بر شما لباس که بیوشد شرمگاه شما را و فرود
 آوردیم جامه‌های زینت را» یا «مال را».

۷- «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ» آیا دیدید آنچه می‌ریزید در رحم زنان.

«الصفات: ۱۱»: لازم. «تُنشِكُمْ» (الواقعه: ۶۱): فِي أَيِّ
 خَلْقٍ تَشَاءُ. «نُسُحٌ بِحَمْدِكَ» (البقرة: ۳۰): نَعْتَمُّكَ.

وَقَالَ أَبُو الْعَالِيَةِ: «قَتَلْتَنِي آدَمَ مِنْ رَبِّي كَلِمَاتٍ» (البقرة:
 ۳۷): فَهُوَ قَوْلُهُ: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» (الاعراف: ۲۳).

«فَأَزَلَّهُمَا» (البقرة: ۳۶): فَاسْتَزَلَّهُمَا. «يَسْتَنَّهُ» (البقرة:
 ۲۵۹): يَتَغَيَّرُ. «أَسْنٌ» (عمد: ۱۵): مُتَغَيِّرٌ. وَالْمَسْنُونُ

الْمُتَغَيِّرُ. «حَمًا» (الحجر: ۲۶): جَمْعُ حَمَاءٍ وَهُوَ الطَّيْنُ

الْمُتَغَيِّرُ. «يُخَصِّمَانِ» (الاعراف: ۲۲): أَخَذَ الْخَصَافَ مِنْ

وَرَقِّ الْجَنَّةِ، يُؤَلِّقَانِ الْوَرَقَ وَيُخَصِّمَانِ بَعْضَهُ إِلَى بَعْضٍ.

«سَوَاتِنُهُمَا» (الاعراف: ۲۷) كِتَابَةٌ عَنِ فَرْجَيْهِمَا. «وَمَتَاعٌ

إِلَى حِينٍ» (الاعراف: ۲۴): مَا هُنَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، الْحِينُ

عِنْدَ الْعَرَبِ مِنْ سَاعَةٍ إِلَى مَا لَا يُحْصَى عَدَدُهُ. «قَبِيلُهُ»

(الاعراف: ۲۷): جَيْلُهُ الَّذِي هُوَ مِنْهُمْ.

(سوره الطارق، آیه ۸). «هر آینه خدا بر دیگر بار آفریدن آدمی تواناست» گفته است: مراد باز آوردن نطفه است، در سوراخ آلت تناسلی مرد.

هر آنچه را خدا آفریده است: جفت است. آسمان جفت است (در مقابل زمین) و آنچه یگانه است، خدای عز و جل است.

«فی أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (سوره التین، آیه ۴) یعنی در نیکوترین آفرینش.^۱
«أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (سوره التین، آیه ۵)، مگر کسی که ایمان آورده است.^۱

«خُسْرٍ» (سوره العصر، آیه ۲) (زیانکاری) یعنی گمراهی است. سپس خداوند استثناء قرار داد (و فرمود) مگر کسی که ایمان آورده است.^۲
«لَا زِبَ» (سوره الصافات، آیه ۱۱) به معنی لازم است.^۳

«نُنشِئُكُمْ» (سوره واقعه آیه ۶۱) در هر پیدایش و صورتی که بخواهیم شما را می آفرینیم.^۴
«نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ» (سوره البقره آیه ۳۰) بزرگ می داریم تو را.^۵

۱- این را به صورت تمثیل آورد مانند: دریا و خشکه، چن و انس، گرم و سرد، تر و خشک و غیره.

۲- «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» هر آینه آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی.

۳- «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» پس گردانیدیم آن را فروتر از همه فروماندگان - این استثناء تأویل مجاهد است به «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا»؛ زیرا به اعتبار لفظ، جمع از ضمیر مفرد که «رَدَدْنَاهُ» است درست نمی آید. بجز همین تأویل مجاهد.

۴- «إِنَّا الْإِنْسَانَ لَقِيْ خُسْرٍ» که هر آینه آدمی در زیان است.

۵- «إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَّازِبٍ» هر آینه ما آفریدیم ایشان را از گل چسبنده.

۶- «وَنُنشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ» و بیافرینیم شما را در عالمی که نمی دانید.

۷- «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ» و ما تسبیح می گوئیم به حمد تو و به پاکی اقرار می کنیم برای تو.

و. أَبُو الْعَالِيَةِ گفت: «پس فراگرفت آدم از پروردگار خود سخنی چند.» (سورة البقره آیه ۳۷).

و این گفته آدم است: «ای پروردگار ما، ما ستم کردیم بر خویش» (سورة الاعراف آیه ۲۳). «فَأَزَلَّهُمَا» (سورة البقره آیه ۳۶) یعنی: بلغزانید هر دو را - به معنی - خواندن به سوی لغزش - است.^۱

«يَسِّنَّهُ» (سورة البقره آیه ۲۵۹) به معنی متغیر است.^۲

«أَسِنَ» (سورة محمد آیه ۱۵) به معنی متغیر است.^۳

«الْمَسْتُون» به معنی تغییر است. «حَمَاءٍ» (سورة الحجر آیه ۲۶). جمع - حَمَاءُ - است و معنی آن گل متغیر است.^۴

«يَخْصِفَانِ» (سورة الاعراف آیه ۲۲)، ستر گرفتند از برگهای درخت بهشت. برگها را جمع می کردند و به هم می پیوستند یکی را بر دیگری.^۵

«سَوَّاتُهُمَا» (سورة الاعراف آیه ۲۷). کنایه است از شرمگاه هر دو.^۶

«وَمَتَاعٍ إِلَىٰ حِينٍ» (سورة الاعراف آیه ۲۴) مراد

۱- «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا» پس بلغزانید هر دو (آدم و حوا) را از آنجا.

۲- «فَأَنْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَسِّنَّهُ» پس نگاه کن به سوی طعام و آشامیدنی خود که متغیر نشده.

۳- «فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ» در آن بهشت جویهاست از آب که به دیر ماندگی متغیر نشده.

۴- «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» و هر آینه آفریدیم انسان را از گل خشک از نوع گل سیاه بوگرفته.

۵- «فَدَلَّهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَّاتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ» پس به سوی پستی انداخت ایشان (آدم و حوا) را به فریب دادن پس چون چشیدند از آن درخت، ظاهر شد ایشان را شرمگاههای ایشان و شروع کردند که برگی بر بالای برگی می چسباندند بر خویش از برگ درختان بهشت.

۶- «لِيُرِيَهُمَا سَوَّاتِهِمَا» تا بنماید ایشان را شرمگاه ایشان.

از «حین» در اینجا روز قیامت است و «حین» در نزد عرب، از لحظه‌ای است تا زمانی که عدد آن شمرده نمی‌شود.^۱

«قَبِيلُهُ» (سوره الاعراف آیه ۲۷). جماعت شیاطین که شیطان از ایشان است^۲

۳۳۲۶ - از همام روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند آدم را آفرید که درازی قامت وی شصت زرع (گَر) بود^۳ و سپس به او گفت: برو و بر این گروه از فرشتگان سلام کن، و بشنو سخنی را که بر تو سلام می‌کنند. سلامی که بر تو می‌کنند و سلامی که بر فرزندان (بعد از تو) می‌کنند. آدم گفت: سلام بر شما باد. فرشتگان گفتند: سلام و رحمت خدا بر تو باد. (فرشتگان در پاسخ وی) لفظ - رحمت خدا را - افزودند. (آن حضرت فرمود:) پس هر کسی که به بهشت درآید، بر صورت آدم می‌باشد.^۴ پس همیشه قامت نسل آدم کوتاه می‌شد تا بدین اندازه رسیده است.»

۳۳۲۷ - از ابوزرعه روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «نخستین گروهی که به بهشت درمی‌آیند، به صورت ماه شب چهارده می‌باشند. سپس کسانی که از پی ایشان درمی‌آیند، به صورت درخشنده‌ترین ستاره آسمان می‌باشند

۳۳۲۶ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَطَوَّلَهُ سِتُونَ ذِرَاعًا، ثُمَّ قَالَ: اذْهَبْ فَسَلِّمْ عَلَيَّ أَوْلِيَّكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَاسْتَمِعْ مَا يُحَوِّنُكَ، تَحِيَّتُكَ وَتَحِيَّةُ ذُرِّيَّتِكَ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، فَقَالُوا: السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، فَرَادُوهُ: وَرَحْمَةُ اللَّهِ، فَكُلُّ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَيَّ صُورَةَ آدَمَ، قَلَمُ يَزَلُ الْخَلْقُ يَنْقُصُ حَتَّى الْآنَ». [انظر: ۶۷۲۷]. أخرجه مسلم: ۲۸۴۶.

۳۳۲۷ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِنَّ أَوَّلَ زُمْرَةٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ عَلَيَّ صُورَةَ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ عَلَى أَشَدِّ كَوَكَبِ نَرِي فِي السَّمَاءِ إِضَاءَةً، لَا يَبُولُونَ وَلَا يَتَفَوِّطُونَ، وَلَا يَقْلُونَ وَلَا يَمْتَخِطُونَ، أَمْشَاطُهُمُ الذَّهَبُ، وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ، وَمَجَامِرُهُمُ الْأَلْوَةُ - الْأَلَنْجُوجُ، عُودُ الطَّيِّبِ - وَأَزْوَاجُهُمُ الْحُورُ الْعِينُ، عَلَى خَلْقِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، عَلَى صُورَةِ أَبِيهِمْ آدَمَ، سِتُونَ ذِرَاعًا فِي السَّمَاءِ». [راجع: ۳۷۴۵]. أخرجه مسلم: ۲۸۴۴.

۱- «لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ». و شما را در زمین استقرار و بهره‌مندی باشد تا وقتی معین (یعنی تا دم مرگ).

۲- «أَنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ». هر آینه شیطان و قوم او می‌بینند، شما را از آنجایی که شما نمی‌بینید ایشان را.

۳- ذراع به اندازه مسافت از سر آرنج تا نوک انگشت میانه است، و ظاهراً مراد به ذراع متعارفه است، نه ذراع آدم، که ذراع هر کس به قدر ربع قامتش باشد.

۴- در حسن و جمال و قامت، نه بر صورت خود.

و در آنجا بول و غایط نمی‌کنند، و آب دهن نمی‌افکنند و آب بینی نمی‌افکنند، شانه‌های (موی) ایشان از طلا است و بوی عرق‌شان مُشک است و مجمرهای ایشان عود است و همسرانشان حوران سیه‌چشم هستند. و همه آنها بر آفرینش یکسان، و بر صورت پدر خویش آدم هستند که شصت ذرع اندازه قامت‌شان است.»

۳۳۲۸ - از زینب بنت ابی‌سلمه روایت است که اُمّ‌سَلَمَة گفت: اُمّ‌سَلِیم (مادر انس) گفت: یا رسول‌الله، همانا خداوند از گفتن سخن حق نمی‌شرمد، آیا بر زنی که خواب جماع می‌بیند، غسل واجب می‌گردد؟ آن حضرت فرمود: «آری، اگر آب (منی) را ببیند.» اُمّ‌سَلَمَة خندید و گفت: آیا زن هم آب منی دارد؟

رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «پس به چه چیز فرزندش به وی مشابحت دارد؟»

۳۳۲۹ - از حُمَید روایت است که انس (رضی‌الله‌عنه) گفت: آنگاه که عبدالله بن سلام (یکی از احبار یهود) خبر ورود رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) را به مدینه شنید، نزد آن حضرت آمد و گفت: همانا سه مسئله را از تو سؤال می‌کنم که آنها را به‌جز پیامبر کسی نمی‌داند: نخستین علامت قیامت چیست؟ و نخستین طعامی که بهشتیان می‌خورند چیست؟ و چرا فرزند به پدر خود مشابحت دارد و چرا به دائی (ماما) های خویش مشابحت دارد؟

رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «همین اکنون جبرئیل به این سؤالات مرا خبر داد.»

۳۳۲۸ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ زَيْنَبِ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ: أَنَّ أُمَّ سَلِيمٍ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ، فَهَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ الْغَسْلُ إِذَا أَحْتَلَمَتْ؟ قَالَ: «نَعَمْ، إِذَا رَأَتْ الْمَاءَ». فَضَحِكْتَ أُمُّ سَلَمَةَ، فَقَالَتْ: تَحْتَلِمُ الْمَرْأَةُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قِيمٌ يَشْبَهُ الْوَلَدَ». [راجع: ۱۴۰. أخرجه مسلم: ۴۱۳].

۳۳۲۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ: أَخْبَرَنَا الْقُرَازِيُّ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: بَلَغَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَلَامٍ مَقْدَمَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ فَأَتَاهُ، فَقَالَ: إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ ثَلَاثٍ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا نَبِيٌّ: مَا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ، وَمَا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ، وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزِعُ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ، وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزِعُ إِلَى أَخْوَالِهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «خَبَرْتَنِي بِهِنَّ أَنْفًا جَبْرِيْلَ». قَالَ: فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: ذَلِكَ عَدُوُّ الْيَهُودِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَّا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ فَتَارُ تُحْشَرُ النَّاسُ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ، وَأَمَّا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فَرِزَادَةٌ كَبِدِ حَوْتٍ، وَأَمَّا الشَّبَهُ فِى الْوَلَدِ: فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَشِيَ الْمَرْأَةَ فَسَبَقَهَا مَاؤُهُ كَانَ

الشَّبهُ لَهُ، وَإِذَا سَبَقَ مَاؤُهَا كَانَ الشَّبهُ لَهَا».

قال: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الْيَهُودَ قَوْمٌ يَهْتُونَ، إِنْ عَلِمُوا بِإِسْلَامِي قَبْلَ أَنْ نَسْأَلَهُمْ يَهْتُونِي عَنْكَ، فَجَاءَتِ الْيَهُودُ وَدَخَلَ عَبْدُ اللَّهِ الْبَيْتَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَيُّ رَجُلٍ فِيكُمْ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ سَلَامٍ».

قالوا: أَعْلَمْنَا، وَأَبْنُ أَعْلَمْنَا، وَأَخْبَرْنَا، وَأَبْنُ أَخْبَرْنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ أَسْلَمَ عَبْدُ اللَّهِ».

قالوا: أَعَادَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ.

فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالُوا: شَرَّتْنَا، وَأَبْنُ شَرَّتْنَا، وَوَقَعُوا فِيهِ. (الطبر: ۳۹۱۱، ۳۹۳۸، ۴۴۸۰، وانظر في بدء الخلق، باب ۶- الفتن، باب ۲۴).

عبدالله گفت: این جبرئیل، در میان فرشتگان دشمن یهود است. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: و اما، نخستین علامت قیامت، آتشی است که مردم را از مشرق به مغرب گرد می آورد. و اما نخستین طعامی که بهشتیان می خورند، زیادتی جگرهای ماهی است^۱ و اما شباهت فرزند به پدر، آن است که چون مردی با زنی جماع کند و انزال آب منی وی پیشی گیرد، شباهت فرزند به مرد باشد و چون انزال آب منی زن پیشی گیرد، شباهت فرزند به زن باشد.»

عبدالله گفت: گواهی می دهم که تو پیامبر خدایی. و سپس گفت: یا رسول الله، همانا یهود، قومی درگسو است، و اگر از اسلام آوردن من بدانند، قبل از آنکه در مورد من از ایشان پرسی، در حضور تو بر من بهتان می بندند.

یهود آمدند و عبدالله به خانه درآمد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «عبدالله این سلام در میان شما چگونه مردی است؟» گفتند: او داناترین ما، و پسر داناترین ماست، و نیکوترین ما و پسر نیکوترین ماست.

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «چگونه می پندارید اگر عبدالله اسلام بیاورد؟»

گفتند: خدا او را از چنین حالتی پناه بدهد.

عبدالله به سوی ایشان برآمد و گفت: گواهی می دهم اینکه معبودی برحق به جز خدا نیست و گواهی می دهم که محمد فرستاده اوست.

سپس یهود گفتند: وی بدترین ما و پسر بدترین ماست. و با وی درافتادند.

۱- مراد از زیادتی جگر ماهی، قطعه منفردی است از جگر که بس لذیذ و گوارا است.

۳۳۳۰ - از همّام، از ابوهریره (رضی الله عنه)، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، مانند آن روایت است، یعنی فرمود: «اگر بنی اسرائیل نمی بود، گوشت گندیده نمی شد، و اگر حوا نمی بود، هیچ زنی به شوهر خود خیانت نمی کرد.»^۲

۳۳۳۱ - از ابو حازم روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «با زنان به نیکویی رفتار کنید، همانا زن از استخوان پهلوی، که کج است آفریده شده است، و کج ترین استخوان پهلوی، بخش بالایی آن است که اگر بخواهی راستش گردانی، آن را می شکنی و اگر بدان حالت بگذاری، همیشه کج می باشد، پس شما را به نیکویی با زنان سفارش می کنم.

۳۳۳۲ - از زیدبن وهب روایت است که عبدالله (بن مسعود) (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که راست گوینده و راست شمرده شده است، به ما گفت: «همانا آفرینش هر یک از شما در شکم مادرش به مدت چهل روز فراهم می شود، سپس به همین مدت، حالت خون بسته می باشد و سپس همین مدت، به حالت گوشتپاره می باشد. سپس خداوند به سوی وی فرشته ای می فرستد که چهار کلمه را بنویسد: وی عمل او، و مدت حیات او، روزی او، و بدبختی یا نیکبختی او را می نویسد، سپس در وی روح دمیده

۳۳۳۰ - حَدَّثَنَا يَشْرُبُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم نَحْوَهُ. يَعْنِي: «كُلُوا بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمْ يَخْتَرْ اللَّهُ لَهُمْ، وَكُلُوا حَوَاءَ لَمْ تَخْنِ أَنْتَى زَوْجَهَا». [الطبر: ۴۳۹۹، أخرجه مسلم: ۱۱۷۰].

۳۳۳۱ - حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ، وَمُؤَسَى بْنُ حَزَامٍ قَالَا: حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنِ زَائِدَةَ، عَنِ مَيْسِرَةَ الْأَشْجَعِيِّ، عَنِ أَبِي حَازِمٍ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «اسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضَلْعٍ، وَإِنَّ أَعْوَجَ فِئْءٍ فِي الضَّلْعِ أَعْلَاهُ، فَإِنْ ذَهَبَتْ نَفْسُهُ كَمَرْتَهُ، وَإِنْ تَرَكَتَهُ لَمْ يَزَلْ أَعْوَجَ، فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ». [الطبر: ۵۱۸۴، ۵۱۸۶، أخرجه مسلم: ۱۱۶۸].

۳۳۳۲ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ وَهَبٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ: «إِنْ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ يَكُونُ عَقْفَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْفَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ، فَيَكْتُبُ عَمَلَهُ، وَأَجَلَهُ، وَرِزْقَهُ، وَشَقِي أَوْ سَعِيدٌ، ثُمَّ يَنْفَخُ فِيهِ الرُّوحَ، فَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ. وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، فَيَدْخُلُ النَّارَ.»

[راجع: ۳۲۰۸، أخرجه مسلم: ۲۶۴۳].

۱- مراد از مانند، حدیث ۲۳۲۶ است که بشر به استاد خود از ابوهریره، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده و به قول خود تفسیر کرده است.
۲- خداوند به بنی اسرائیل گوشت فرستاد و فرمود که آن را ذخیره نکنند. آنها ذخیره کردند و خداوند گوشت ذخیره شده ایشان را فاسد گردانید.
۳- حوا، شوهر خود آدم را تحریک کرد که از میوه درختی بخورد که خداوند خوردن آن را منع کرده بود و بدین وسیله او را فریب داد.

می‌شود. همانا مردی است که عمل اهل دوزخ را انجام می‌دهد تا آنکه میان او و میان دوزخ به‌جز مسافت یک گز نمی‌باشد، سپس نوشته (سرنوشت) بر وی پیشی می‌گیرد و عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد، سپس به جنت درمی‌آید. و همانا مردی است که عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد، تا آنکه میان او و میان بهشت به‌جز مسافت یک گز نمی‌باشد، سپس آن نوشته بر وی پیشی می‌گیرد و عمل اهل دوزخ، را انجام می‌دهد، سپس وی به دوزخ درمی‌آید.

۳۳۳۳- از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا خداوند در هر رحمی فرشته‌ای را گمارده است که می‌گوید: ای پروردگار، نطفه‌ای است، ای پروردگار خون بسته‌ای است، ای پروردگار گوشتپاره‌ای است. چون خداوند بخواهد که او را بیافریند، می‌گوید: پروردگارا، نر است یا ماده، پروردگارا بدبخت است یا نیک‌بخت، روزی او چه اندازه است و مدت حیات وی چه اندازه است. پس در شکم مادر او چنانکه حکم شده است، می‌نویسد.»

۳۳۳۴- از ابو عمران الجونی روایت است که انس این حدیث را به آن حضرت رسانیده که فرمود: «همانا خداوند به کسی از اهل دوزخ که کمترین عذاب را دریافته است، می‌گوید: اگر هر آنچه در زمین است از آن تو باشد، آیا برای نجات خود از (دوزخ) فدیة می‌دادی؟ وی

۱- گفته‌اند که مراد از کسی که کمترین عذاب را می‌بینید، ابوطالب است. و گفته‌اند که هرچند ابولهب جهنمی است، در روز دوشنبه عذاب وی سبک می‌گردد؛ زیرا کنیز وی در روز دوشنبه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) زاده شد، به او خیر داد و او به مژده آن خیر، او را آزاد کرد.

۳۳۳۳- حَدَّثَنَا أَبُو التَّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ أَنَسٍ، عَنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ اللَّهَ وَكَلَّ فِي الرَّحِمِ مَلَكَهَا، يَقُولُ: يَا رَبُّ نُطْفَةٍ، يَا رَبُّ عَلَقَةٍ، يَا رَبُّ مُضْغَةٍ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَهَا قَالَ: يَا رَبُّ أَذْكَرٌ، يَا رَبُّ أُنْثَى، يَا رَبُّ شَقِيٌّ أَمْ سَعِيدٌ، فَمَا الرِّزْقُ، فَمَا الْأَجَلُ، فَيُكْتَبُ كَذَلِكَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ». [راجع: ۳۱۸، أخرجه مسلم: ۲۶۶۶].

۳۳۳۴- حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَضِصٍ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ أَبِي عِمْرَانَ الْجَوْنِيِّ، عَنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لَأَهْوَنُ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا: لَوْ أَنَّ لَكَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ كُنْتَ تَقْتَدِي بِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَقَدْ سَأَلْتُكَ مَا هُوَ أَهْوَنُ مِنْ هَذَا وَأَنْتَ فِي صَلْبِ آدَمَ: أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي، فَأَنْتَ إِلَّا الشُّرْكَ». [انظر: ۲۶۳۸، ۲۶۵۷، أخرجه مسلم: ۲۸۰۵].

گفت: آری. خداوند می گوید: من از تو چیزی که از این کمتر است طلب کردم، آنگاه که در پشت آدم بودی از تو خواسته بودم که چیزی به من شریک نیاوری، پس تو قبول نکردی به جز شرک آوردن را.»

۳۳۳۵ - از عبدالله (بن مسعود) (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هیچ کسی به ستم کشته نمی شود مگر آنکه بر نخستین پسر آدم سهمی از (گناه) خون آن می رسد؛ زیرا وی اولین کسی است که کشتن را بنیان نهاد.»

باب - ۲: ارواح، لشکریهای آراسته اند

۳۳۳۶ - از عمره روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می فرمود: «ارواح لشکریهای گردآمده ای است. پس آنانی که با همدیگر موافق بودند، الفت گرفتند و آنانی که با همدیگر ناآشنا و ناموافق بودند، اختلاف کردند.»^۱ و یحیی بن ایوب گفته است: یحیی بن سعید همین حدیث را روایت کرده است.

باب - ۳: فرموده خدای عز و جل

«هر آینه فرستادیم نوح را به سوی قوم او» (سوره هود آیه ۲۵).

ابن عباس در تفسیر «بَادِيَ الرَّأْيِ» (سوره هود

۱- اشاره به کشتن هابیل است که توسط قابیل کشته شد.
۲- اشاره به آن است که ارواح قبل از اجسام آفریده شده اند. و پس از اینکه به دنیا می آیند، به قدر آفرینش نخستین الفت می گیرند، نیکان با نیکان و بدان با بدان.

۳۳۳۵ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُرَّةَ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم: «لَا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظَلَمًا، إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كَفْلٌ مِنْ دِمَائِهَا، لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ». [الطبر: ۶۸۱۷، ۷۳۲۱، وانظر في الجناز، باب ۲۲. أخرجه مسلم: ۱۶۷۷].

۲- باب: الأرواح جنودٌ مُجَنَّدَةٌ

۳۳۳۶ - قَالَ: قَالَ اللَّيْثُ: عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَمْرَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم يَقُولُ: «الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ، وَمَا تَنَافَرَ مِنْهَا ائْتَلَفَ».

وَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: بِهَذَا. [أخرجه مسلم: ۲۶۳۸. من حديث أبي هريرة].

۳- باب: قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ» [هود: ۲۵].

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: «بَادِيَ الرَّأْيِ» [هود: ۲۷] [فراغید ابی عمرو: بادی: مَا ظَهَرَ لَنَا. «أَقْلَمِي» [هود: ۴۰]: أَمْسِكِي. «وَقَارَ التُّورُ» [هود: ۴۰]: تَبِعَ الْمَاءَ. وَقَالَ عِكْرِمَةُ: وَجْهَ الْأَرْضِ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: «الْجُودِيُّ» [مورد: ۴۴]: جَبَلٌ
بِالْجَزِيرَةِ. «دَابُّ» [المومن: ۳۱]: مِثْلُ حَالِ.
«وَأَنْزَلُ عَلَيْهِمْ تَبَا نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ
كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ - إِلَى قَوْلِهِ -
مِنَ الْمُسْلِمِينَ». [يونس: ۷۱-۷۲]: «إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا
إِلَى قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»
[مروج: ۱]: إِلَى آخِرِ السُّورَةِ

آیه ۲۷) گفته است: آنچه بر ما ظاهر گردد
(بدون تأمل و اندیشه) سطحی نگری^۱
«أَقْلَعِي» (سوره هود آیه ۴۴) بازدار.^۲
«وَفَارَ التَّنُورُ» (سوره هود آیه ۴۰). یعنی جوشید
آب.
و عکرمه گفت: (مراد از تنور) روی زمین
است.
و مُجاهد گفت: «الْجُدِي» (سوره هود آیه ۴۴)
کوهی است در جزیره.

«دَابُّ» (سوره مؤمنون آیه ۳۱) به معنی حال
است.^۳

و بخوان بر ایشان خبر نوح را، چون گفت به
قوم خود ای قوم من اگر دشوار شده باشد بر
شما قیام من و پند دادن من به آیه‌های خدا،
پس بر خدا توکل کردم، پس عزیمت درست
کنید در کار خود همراه شریکان خویش پس
نباشد کار شما پوشیده بر شما، باز حمله برید
به سوی من و مهلت مدهید مرا. (سوره یونس
آیه ۷۱).

پس اگر اعراض کردید، پس نخواسته بودم از
شما هیچ مزدی، نیست مزد من مگر بر خدا و
فرمود: مرا که باشم از مسلمانان.
(سوره یونس آیه ۷۲).

«هر آینه ما فرستادیم نوح را به سوی قوم او
که بترسان قوم خود را پیش از آنکه بیاید به
ایشان عقوبتی درد دهنده.» (سوره نوح آیه ۱،

۱- و ما نرأك: انبتك: الا الذين هم اراذلنا بادي الزاي. و نمی بینیم که پیروی
تو کرده باشند مگر کسانی که ایشان فرومایگان ما هستند، ظاهرینان.

۲- و یا سماً أقلی و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی. و ای
آسمان بازدار آب را. و کم کرده شد آب و به انجام رسانیده شد کار و کشتی
بر کوه جودی قرار گرفت..

۳- مثل داب قوم نوح. مانند صورت حال قوم نوح.

تا آخر سوره)

۳۳۳۷ - از زهری از سالم روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در میان مردم (به خطبه) ایستاد و خداوند را بدانچه سزاوار اوست ستود، سپس از دجال سخن گفت و فرمود: «همانا، شما را از وی می ترسانم و هیچ پیامبری نبوده است مگر آنکه قوم خود را از وی ترسانیده است، به تحقیق که نوح قوم خود را از وی ترسانیده است. لیکن در مورد وی سخنی می گویم که هیچ پیامبری به قوم خود نگفته است: شما می دانید که وی کور یک چشم است و خداوند کور یک چشم نیست.»

۳۳۳۸ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده: «آیا سخنی از دجال به شما نگویم، آنچه هیچ پیامبری از آن به امت خود نگفته است: همانا وی کور یک چشم است و به تحقیق که وی صورت بهشت و دوزخ را با خود می آورد و آنچه را که وی بهشت می گوید، در واقع دوزخ است و من شما را از وی می ترسانم، چنانکه نوح قوم خود را از وی ترسانید.»

۳۳۳۹ - از ابوسعید روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «نوح و امت وی (در روز قیامت) می آید، خداوند تعالی می گوید: آیا (پیام مرا به امت خود) رسانیدی؟ وی می گوید: آری، پروردگارا. خداوند به امت وی می گوید: آیا به شما رسانیده است؟ آنها می گویند: نبی، و بر ما هیچ پیامبری نیامده است. خداوند به نوح می گوید: کیست که بر سخن

۳۳۳۷ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، قَالَ سَالِمٌ: وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّاسِ، فَأَثَرَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ ذَكَرَ الدَّجَالَ فَقَالَ: «إِنِّي لَأُنذِرُكُمْ، وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ، لَقَدْ أَنْذَرَ نُوحٌ قَوْمَهُ، وَلَكِنِّي أَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ: تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرٌ، وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرٍ». [راجع: ۳۰۵۷. أخرجه مسلم: ۱۶۶، في الفتن ۹۵.]

۳۳۳۸ - حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنِ أَبِي سَلَمَةَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِلَّا أَحَدَكُمْ حَدِيثًا عَنِ الدَّجَالِ، مَا حَدَّثَ بِهِ نَبِيٌّ قَوْمَهُ: إِنَّهُ أَعْوَرٌ، وَإِنَّهُ يَجِيءُ مَعَهُ بِمِثَالِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَأَثَرَى يَقُولُ إِنَّهَا الْجَنَّةُ هِيَ النَّارُ، وَإِنِّي أَنْذِرُكُمْ كَمَا أَنْذَرَ بِهِ نُوحٌ قَوْمَهُ». [وأخرجه مسلم: ۲۹۳۶.]

۳۳۳۹ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ ابْنُ زِيَادٍ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَجِيءُ نُوحٌ وَأُمَّتُهُ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: هَلْ بَلَّغْتَ؟ يَقُولُ: نَعَمْ أَيُّ رَبِّ، يَقُولُ لِأُمَّتِهِ: هَلْ بَلَّغْتُمْ؟ يَقُولُونَ: لَا مَا جَاءَنَا مِنْ نَبِيٍّ، يَقُولُ لِنُوحٍ: مَنْ يَشْهَدُ لَكَ؟ يَقُولُ مُحَمَّدٌ ﷺ وَأُمَّتُهُ، فَتَشْهَدُ أَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ، وَهُوَ قَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى

النَّاسِ ﴿البقرة: ۱۴۳﴾. وَالْوَسْطُ: الْعَدْلُ. [الطبر: ۴۴۸۷، ۴۷۳۴۹].

تو گواهی دهد؟ وی می گوید: محمد(صلی الله علیه وسلم) و امت وی. پس من شهادت می دهم که به تحقیق وی (پیام خداوند را) رسانیده است. و آن گواهی، فرموده خداوند جَلَّ ذَکْرَهُ است.»

«و هم چنین شما را گروهی وسط برگزیدیم تا بر مردم گواه باشید.» (سوره البقره آیه ۱۴۳) کلمه وسط (در آیه مذکور) به معنی عدل است.

۳۳۴۰ - از ابو حیان، از ابو زرعه روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: ما در یک مهمانی با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بودیم، گوشت شانه گوسفند در پیش آن حضرت نهاده شد و آن گوشت او را خوش می آمد، و با دندان لقمه ای از آن برکند و سپس فرمود: «من در روز قیامت مهتر همه مردم هستم، آیا می دانید که چگونه؟ خداوند پیشینیان و پسینیان را در زمینی همواره جمع می آورد که بیننده همه را می بیند و جمع آورنده همه را می شنواند، و آفتاب به ایشان نزدیک می شود. بعضی مردم می گویند: آیا نمی بینید که شما در چه حالتی که بدان دچار شده اید، قرار دارید؟ آیا نمی نگرید به سوی کسی که شفاعت شما را نزد پروردگار شما بکند. بعضی مردم می گویند: آدم پدر شماست (از وی شفاعت بخواهید) نزد وی می روند و می گویند: «ای آدم، تو پدر همه مردم می باشی، خداوند تو را با دست قدرت خود آفرید و از روح خود در تو دمید و فرشتگان را امر کرد، و بر تو سجده کردند و تو را ساکن بهشت گردانید، آیا نزد پروردگار خود شفاعت

۳۳۴۰ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا أَبُو حَيَّانَ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي دَعْوَةٍ، فَرَفِعَ إِلَيْهِ الدَّرَاعُ، وَكَانَتْ تُعْجِبُهُ، فَهَسَّ مِنْهَا نَهْسَةً، وَقَالَ: «أَنَا سَيِّدُ الْقَوْمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، هَلْ تَدْرُونَ بِمَ؟ يَجْمَعُ اللَّهُ الْأُولَى وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، فَيُبْصِرُهُمُ النَّاطِرُ وَيَسْمَعُهُمُ الدَّاعِي، وَتَدْتُو مِنْهُمْ الشَّمْسُ، فَيَقُولُ بَعْضُ النَّاسِ: أَلَا تَرَوْنَ إِلَى مَا أَنْتُمْ فِيهِ، إِلَى مَا بَلَّغْتُمْ؟ أَلَا تَنْظُرُونَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكُمْ إِلَى رَبِّكُمْ، فَيَقُولُ بَعْضُ النَّاسِ: أَبُوكُمْ آدَمُ، قِيَامَتُهُ فَيَقُولُونَ: يَا آدَمُ أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ، خَلَقَكَ اللَّهُ يَدِيهِ، وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ، وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ، وَأَسْكَنَكَ الْجَنَّةَ، أَلَا تَشْفَعُ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلَا تَرَى مَا نَحْنُ فِيهِ وَمَا بَلَّغْنَا؟ فَيَقُولُ: رَبِّي غَضِبَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَا يَغْضَبُ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَتَهَانِي عَنِ الشَّجَرَةِ فَمَصَّيْتُهُ، نَفْسِي نَفْسِي، أَذْهَبُوا إِلَيَّ غَيْرِي، أَذْهَبُوا إِلَيَّ نُوحٍ، قِيَامَتُونَ نُوحًا، فَيَقُولُونَ: يَا نُوحُ، أَنْتَ أَوَّلُ الرُّسُلِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، وَسَمَّاكَ اللَّهُ عَيْنًا شُكْرًا، أَمَا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ، أَلَا تَرَى إِلَى مَا بَلَّغْنَا، أَلَا تَشْفَعُ لَنَا إِلَى رَبِّكَ؟ فَيَقُولُ: رَبِّي غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَا يَغْضَبُ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، نَفْسِي نَفْسِي، أَتَشَاءُ النَّبِيَّ ﷺ، قِيَامَتُونِي

ما را نمی‌کنی، آیا نمی‌بینی که ما در چه حالتی قرار داریم و چه (مشقتی) ما را رسیده است؟» آدم می‌گوید: پروردگار من خشم گرفته است که مانند آن نه قبل از آن خشم گرفته بود و نه بعد از این خشم می‌گیرد. او مرا از آن درخت منع کرده بود و من نافرمانی کردم، ای نفس من، خود من. نزد کسی دیگر بروید، نزد نوح بروید. آنها نزد نوح می‌روند و می‌گویند: ای نوح، تو نخستین رسول بر روی زمین هستی و خداوند تو را بنده شکرگزار خطاب کرده است، آیا نمی‌بینی که در چه حالتی قرار داریم، آیا نمی‌بینی که ما را چه (مشقتی) رسیده است، آیا شفاعت ما را نزد پروردگار خود نمی‌کنی؟ نوح می‌گوید: «پروردگار من امروز خشم گرفته است که مانند آن نه قبل از آن خشم گرفته بود و نه بعد از این می‌گیرد، ای نفس من، نفس من. پس نزد (محمد) پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بروید.

مردم نزد من می‌آیند و من در زیر عرش خدا به سجده می‌افتم. گفته می‌شود: ای محمد، سر از سجده بردار، شفاعت کن که شفاعت تو قبول می‌شود و بخواه که داده می‌شوی.»

محمد بن عبید (راوی این حدیث) گفت: باقی حدیث را به خاطر ندارم.

۳۳۴۱ - از اسودبن یزید روایت است که عبدالله (بن مسعود) (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آیه (افهل من مذكر) را مانند قرائت عامه خواند.

۱- «ولقد تركناها آية فهل من مذكر» و هر آینه گذاشتیم این عقوبت را نشانه‌ای. پس هیچ پندگیرنده‌ای هست؟ یعنی آن حضرت آن آیه را مطابق قرائت جمهور که مشهور و متواتر است خواند، نه به اعجاب و فک و ادغام، چنانکه قرائت شاذه است. و در آن قصه نوح آمده است.

فَأَسْجَدُ تَحْتَ الْعَرْشِ، فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْقِعْ رَأْسَكَ، وَاشْفَعْ تُشْفَعُ، وَسَلْ تُعْطَى. قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: لَا أَحْفَظُ سَائِرَهُ. (انظر: ۳۳۶۱، ۴۷۱۲. أخرجه مسلم: ۱۹۴ مطولاً.)

۳۳۴۱ - حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ نَصْرِ: أَخْبَرَنَا أَبُو أَحْمَدَ، عَنْ سَمِيَانَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَرَأَ: ﴿فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ﴾ مِثْلَ قِرَاءَةِ الْعَامَّةِ. (انظر: ۳۳۴۵، ۴۳۷۶، ۴۸۱۹، ۴۸۷۰، ۴۸۷۱، ۴۸۷۲، ۴۸۷۳، ۴۸۷۴. أخرجه مسلم: ۸۲۲ باختلاف.)

۴- باب: ﴿وَأَنَّ الْيَأْسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾

باب - ۴

هر آینه الیاس از فرستادگان بود، چون گفت به قوم خود آیا پرهیزگاری نمی کنید. آیا پرستش می کنید (بُت) بَعْل را و ترک می کنید نیکوترین آفرینندگان را.

خداوند پروردگار شما و پروردگار پدران پیشینیان شما است. پس دروغگو پنداشتند او را، پس هر آینه آن جماعت از حاضرکردگاند (در آتش). مگر بندگان خالص کرده خدا. و گذاشتیم بر الیاس ثنای نیک در پسینیان.» (سوره صافات آیه ۱۲۳ تا ۱۲۹).

ابن عباس در تفسیر «و تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ» گذاشتیم بر الیاس در پسینیان، گفته است که یعنی: ذکر کرده می شود به نیکی.^۱

«سلام بر الیاس، هر آینه ما هم چنین جزا می دهیم نیکوکاران را. هر آینه وی بود از بندگان گرویده ما.» (سوره صافات آیات ۱۳۰ تا ۱۳۲).^۲

از ابن مسعود و ابن عباس تذکر رفته است که: همانا الیاس، همان ادریس است.

باب - ۵ ذکر ادریس علیه السلام

و او جد پدر نوح است. و گفته می شود: وی جد نوح است (ع).

و فرموده خدای تعالی: «و برداشتیم او را به

۱- یعنی درود بر الیاس باد، و تا جهان باشد می گویند: الیاس علیه السلام. (سوره صافات آیه ۱۲۹).

۲- در متن عربی شماره گذاری آیات اشتباهاً ۱۲۵ - ۱۲۶ نوشته شده است. درست آن شماره ۱۳۰ - ۱۳۲ سوره صافات است.

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ. أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ. اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ. فَكَذَّبُوهُ فَأَنَّهُمْ مُّخْضَرُونَ. إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ. وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿

قال ابن عباس: يُذَكِّرُ بِخَيْرٍ ﴿سَلَامٌ عَلَيَّ إِلَى يَأْسِينَ﴾ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿(الصافات: ۱۲۵-۱۲۶)﴾

يُذَكِّرُ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ وَابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ الْيَأْسَ هُوَ اِدْرِيْسُ.

۵- باب: ذَكَرَ اِدْرِيْسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَهُوَ جَدُّ أَبِي نُوحٍ، وَيُقَالُ: جَدُّ نُوحٍ، عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾ (مریم: ۵۷).

مکانی بلند» (سوره مریم آیه ۵۷).

۳۳۴۲- از یونس، از ابن شهاب (زهری) روایت است که انس بن مالک گفت: ابوذر (رضی الله عنه) روایت می کرد که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «سقف خانه ام گشاده شد و من در مکه بودم، جبرئیل فرود آمد و سینه ام را گشود، سپس آن را با آب زمزم شست، سپس تشت طلایی آورد که مملو از حکمت و ایمان بود و آن را در سینه ام فرو ریخت، سپس سینه ام را به هم پیوست، بعد دست مرا گرفت و مرا به آسمان بالا برد.

چون جبرئیل به آسمان نزدیک رسید به دربان آسمان گفت: بگشای. وی گفت: کی هستی؟ گفت: جبرئیل است. دربان گفت: کسی با تو هست؟ جبرئیل گفت: محمد همراه من است. دربان گفت: آیا فراخوانده شده است؟ جبرئیل گفت: آری. دربان در را گشود. آنگاه که به آسمان دنیا بالا رفتیم، ناگاه مردی را دیدم که به جانب راست وی عده ای از مردم اند و به جانب چپ وی نیز عده ای از مردم اند و چون به راست می نگرند، می خندند و چون به چپ می نگرند، می گریه می کنند. وی گفت: خوش آمدی ای پیامبر صالح و ای پسر صالح. من گفتم: ای جبرئیل، او کیست؟ گفت: وی آدم است و این گروه جانب راست و چپ وی ارواح فرزندان وی هستند، گروه جانب راست وی بهشتیان اند و گروه جانب چپ وی دوزخیان اند. چون به جانب راست خود می نگرند می خندند و چون به جانب چپ خود می نگرند، می گریه می کنند.

سپس جبرئیل مرا بالا برد تا به آسمان دوم آمد

۳۳۴۲- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح).

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا عَنبَسَةُ: حَدَّثَنَا يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: كَانَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «فَرَجَّ سَقْفُ بَيْتِي وَأَنَا بِمَكَّةَ فَتَزَلَّ، جِبْرِيلُ فَفَرَجَ صَدْرِي، ثُمَّ عَسَلَهُ بِمَاءِ زَمْزَمٍ، ثُمَّ جَاءَ بِطَبَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ، مُمْتَلِيَةً حِكْمَةً وَإِيمَانًا، فَأَفْرَعَهَا فِي صَدْرِي، ثُمَّ أَطْبَقَهُ، ثُمَّ أَخَذَ يَدِي فَفَرَجَّ بِي إِلَى السَّمَاءِ.

فَلَمَّا جَاءَ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا قَالَ جِبْرِيلُ لِحَازِنِ السَّمَاءِ: افْتَحْ، قَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا جِبْرِيلُ، قَالَ: مَعَكَ أَحَدٌ؟ قَالَ: مَعِيَ مُحَمَّدٌ، قَالَ: أُرْسِلْ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ فَافْتَحْ.

فَلَمَّا عَلَوْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا إِذَا رَجُلٌ عَنِ يَمِينِهِ أَسْوَدَةٌ وَعَنْ يَسَارِهِ أَسْوَدَةٌ، فَإِذَا نَظَرَ قَبْلَ يَمِينِهِ ضَحِكَ، وَإِذَا نَظَرَ قَبْلَ شِمَالِهِ بَكَى، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالْإِبْنِ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا يَا جِبْرِيلُ؟ قَالَ: هَذَا آدَمُ، وَهَذِهِ الْأَسْوَدَةُ عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ نَسَمُ بَنِيهِ، فَأَهْلُ الْيَمِينِ مِنْهُمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ، وَالْأَسْوَدَةُ الَّتِي عَنْ شِمَالِهِ أَهْلُ النَّارِ، فَإِذَا نَظَرَ قَبْلَ يَمِينِهِ ضَحِكَ، وَإِذَا نَظَرَ قَبْلَ شِمَالِهِ بَكَى.

ثُمَّ عَرَجَ بِي جِبْرِيلُ حَتَّى آتَى السَّمَاءَ الثَّانِيَةَ، فَقَالَ لِحَازِنِهَا: افْتَحْ، فَقَالَ لَهُ حَازِنُهَا: مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُ فَفَتَحَ.»

قَالَ أَنَسُ: فَذَكَرَ أَنَّهُ وَجَدَ فِي السَّمَوَاتِ إِدْرِيسَ وَمُوسَى وَعِيسَى وَإِبْرَاهِيمَ، وَكَمْ يُثَبِّتُ لِي كَيْفَ مَنَازِلِهِمْ، غَيْرَ أَنَّهُ قَدْ ذَكَرَ: أَنَّهُ وَجَدَ آدَمَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا، وَإِبْرَاهِيمَ فِي السَّادِسَةِ.

و به دربان آن گفت که: بگشای. دربان به وی گفت: آنچه را که دربان اول گفته بود و دروازه را گشود.»

انس گفته است: ابوذر گفته است که همانا آن حضرت در آسمانها ادریس و موسی و عیسی و ابراهیم را دریافته است ولی چگونگی منازل آنها را (که هریک در کدام آسمان‌اند) برایم مشخص نکرده است. جز آنکه گفت: همانا آن حضرت آدم را در آسمان دنیا و ابراهیم را در آسمان ششم دریافته است.

و انس گفت (که آن حضرت فرمود): «آنگاه که جبرئیل بر ادریس گذشت، وی (به آن حضرت گفت): خوش آمدی ای پیامبر صالح وای برادر صالح. گفتم: او کیست؟ گفت: وی ادریس است. سپس بر موسی گذشتم. وی گفت: خوش آمدی ای پیامبر صالح وای برادر صالح. گفتم او کیست؟ جبرئیل گفت: او موسی است. سپس بر عیسی گذشتم. وی گفت: خوش آمدی ای پیامبر صالح وای برادر صالح. گفتم: او کیست؟ جبرئیل گفت: وی موسی است. بعد بر ابراهیم گذشتم. وی گفت: خوش آمدی، ای پیامبر صالح وای پسر صالح. گفتم او کیست؟ گفت: وی ابراهیم است.»

(ابن شهاب زهری) گفته است: ابن حزم مرا خبر داد که ابن عباس و ابا جبّه انصاری می‌گفتند که: پیامبر (صلی الله علیه و سلم) فرمود: سپس مرا بلند برد تا به موضع بلندی برآمدم که آواز قلم‌های (فرشتگان) را می‌شنیدم.»

ابن حزم و انس بن مالک (رضی الله عنه) گفته‌اند: پیامبر (صلی الله علیه و سلم) فرمود: «خداوند بر

وقال انس: «قلماً مرّ جبرئیل بأدریس قال: مرحباً بالنبیّ الصّالح والأخ الصّالح، فقلت: من هذا؟ قال: هذا ادریس، ثم مررت بموسى، فقال: مرحباً بالنبیّ الصّالح والأخ الصّالح، قلت: من هذا؟ قال: هذا موسى، ثم مررت بعیسی، فقال: مرحباً بالنبیّ الصّالح والأخ الصّالح، قلت: من هذا؟ قال: عیسی، ثم مررت بإبراهیم، فقال: مرحباً بالنبیّ الصّالح، والإبن الصّالح، قلت: من هذا؟ قال: هذا إبراهیم.»

قال: وأخبرني ابن حزم: أن ابن عباس و أبا حبة الأنصاري كانا يقولان: قال النبي ﷺ: «ثم عرج بي، حتى ظهرت لمستوى أسمع صريف الأقدام.»

قال ابن حزم و أنس بن مالك ﷺ قال النبي ﷺ: «فقرض الله علي خمسين صلاة، فرجعت بذلك، حتى أمر بموسى، فقال موسى: ما الذي قرض علي أمتك؟ قلت: فرض عليهم خمسين صلاة، قال: فراجع ربك، فإن أمتك لا تطيق ذلك، فرجعت فراجع ربي فوضع شرطها، فقال راجع ربك، فذكر مثله فوضع شرطها، فرجعت إلى موسى فأخبرته فقال: راجع ربك، فإن أمتك لا تطيق ذلك، فرجعت فراجع ربي، فقال: هي خمس وهي خمسون، لا يبدل القول لسدي، فرجعت إلى موسى، فقال: راجع ربك، فقلت: قد استحيت من ربي.»

ثم انطلق حتى أتى بي السندرة المنتهى، فغشيتها ألوان لا أدرى ماهي، ثم أدخلت الجنة، فإذا فيها جنابذ الأولاد، وإذا ترابها المسك. (راجع: ۳۶۹)

مخرجه مسلم: ۱۶۳

من (و امت من) پنجاه نماز را فرض گردانید. با این فرمان برگشتم تا آنکه بر موسی گذشتم. موسی گفت: خداوند چه چیزی بر امت تو فرض کرده است؟ گفتم: پنجاه نماز بر ایشان فرض کرده است. وی گفت: نزد پروردگار خود بازگرد، زیرا که امت تو توان آن را ندارند. از نزد موسی بازگشتم و به پروردگار خود مراجعت کردم. خداوند آن را به نصف کاهش داد.

من نزد موسی برگشتم و گفتم: بازگرد به سوی پروردگار خود، و گفت مانند آنچه گفته بود. خداوند آن را به نصف کاهش داد. سپس نزد موسی برگشتم و او را خبر دادم. گفتم: بازگرد به سوی پروردگار خود زیرا امت تو توان آن را ندارند، سپس بازگشتم و به پروردگار خود رجوع کردم. خداوند فرمود: آن نمازها پنج‌اند و حکم پنجاه را دارند، قول من تغییر نمی‌یابد. سپس نزد موسی برگشتم و گفتم: بازگرد به سوی پروردگار خود. گفتم: همانا از پروردگار خود شرم می‌دارم.

سپس جبرئیل راهی شد تا آنکه مرا به سِدْرَةِ الْمُتَهَيِّ رسانید. که با رنگهایی پوشیده شده بود که نمی‌دانم که چیست. سپس به بهشت درآورده شدم و ناگاه دیدم که در آن قُبَّه‌های مروارید است و خاک آن مشک است.»

باب - ۶ فرموده خداوند تعالی

«و فرستادیم به سوی قوم عاد، برادر ایشان هود

۱- سِدْرَةِ الْمُتَهَيِّ، درختی است در آسمان هفتم، یا در جانب راست عرش، یا جایی است که در ملاء اعلی‌مقام نهایت سیر ملائکه است.

۶- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَأَلِيَّ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ

يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾ [الأنعام: ۶۵]

را. گفت: ای قوم من عبادت کنید خدا را».

(سوره الاعراف آیه ۶۵)

و فرموده خداوند تعالی: «و یاد کنید برادر قوم عاد را - چون بترسانید قوم خود را به سرزمین احقاف و هر آینه گذشته بودند ترسانندگان پیش روی وی و پس از وی، که عبادت مکنید مگر خدا را هر آینه من می ترسم بر شما از عقوبت روزی بزرگ».

گفتند: آیا آمده‌ای پیش ما تا بازداری ما را از پرستش معبودانمان، پس بیار آنچه وعده می‌دهی ما را اگر هستی از راست‌گویان.

گفت: جز این نیست که علم نزدیک خدا است و می‌رسانم به شما آنچه فرستاده شدم همراه او، ولیکن می‌بینم که شما گروهی هستید که نادانی می‌کنید. پس چون دیدند آن عقوبت را به صورت ابری روی آورده به میدانهای ایشان، گفتند: این ابری است باراننده بر ما، بلکه به حقیقت آن ابر چیزی است که به شتاب طلب کردید آن را، بادی است که در وی عقوبت درد دهنده است.

برهم زند هر چیز را به فرمان پروردگار خویش، پس گشتند به این صفت که دیده نمی‌شد بجز خانه‌های ایشان، همچنان جزا می‌دهیم گروه گناهکاران را». (سوره احقاف آیات ۲۱ - ۲۵).
در این فرموده روایتی است از عطاء و سلیمان، از عایشه (رضی الله عنها) از پیامبر (صلی الله علیه وسلم).

«و اما عاد، پس هلاک کرده شدند ایشان به باد صرصر عاتیه».

مؤلف «صَرَصْر» را شدید تفسیر کرده یعنی

وَقَوْلُهُ: ﴿إِذْ أَنْذَرْنَا قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ - إِلَى قَوْلِهِ -

كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ﴾. [الأحقاف: ۲۱-۲۵]

فِيهِ: عَنْ عَطَاءٍ وَسَلِيمَانَ، عَنْ عَائِشَةَ، عَنِ النَّبِيِّ

ﷺ [راجع: ۳۲۰۶، ۴۸۲۸].

﴿وَأَمَّا عَادُ فَاهْلَكُوهَا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ شَدِيدَةٍ

﴿عَاتِيَةٍ﴾ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: عَتَتْ عَلَى الْحُرَّانِ ﴿سَخَّرَهَا

عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَكَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا﴾ مُتَابِعَةٌ.

﴿فَقَتَرَى الْقَوْمُ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ

حَاوِيَةٍ﴾ أَصُولُهَا ﴿فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ﴾ بَقِيَّةٌ [الطاقة:

۸-۶]

سخت آواز یا سردی سخت.

و «عاتیة» را (که صفت باد است) ابن عیینه چنین تفسیر کرده که: از حد در گذشتن است چنانکه «عَتَتْ عَلَی الْخُزَّانِ» از حد درگذشت در نافرمانی و غالب آمد بر خازنان.

«خدا برگماشت آن باد را بر عاد هفت شب و هشت روز - حُسُوماً»

مولف - حُسُوماً - را - مُتَّابِعَه - تفسیر کرده یعنی پی در پی، متوالی.

«پس می بینی آن قوم عاد را در آن شبها و روزها به زمین افتاده، گویا ایشان تنه‌های درختان خرماند که از کهنگی افکنده شده‌اند.»

«اعجاز (نخل) را (که در آیه آمده است) بیخهای درختان خرما تفسیر کرده است، «پس آیا می بینی از ایشان هیچ - باقیه» (سورة الحاقه آیات ۶ - ۸). - باقیه - را بقیه تفسیر کرده یعنی پس مانده‌ای.

۳۳۴۳ - از مجاهد، از ابن عباس (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «نصرت داده شده‌ام به باد صبا و هلاک کرده شد عاد به باد دُبُور».

۳۳۴۴ - از ابوسعید (رضی الله عنه) روایت است که گفت: علی (رضی الله عنه) برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ریزه‌ای طلا فرستاد، آن حضرت آن را میان این چهار نفر تقسیم کرد. اقرع بن حابس الحنظلی سپس مجاشعی، و عیینه بن بدر الفزازی، و زید الطائی سپس یکی از بنی نُبَهان، و علقمه بن علاثة العامری، سپس

۱- نصرت آن حضرت به باد صبا، در غزوة احزاب (جنگ خندق) بوده است. باد دُبُور، بادی است که از جانب قبله می‌وزد. خلاف باد صبا.

۳۳۴۳ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَرَعْرَةَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ الْحَكَمِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «نُصِرْتُ بِالصَّبَا، وَأَهْلَكْتُ عَادًا بِالْدُبُورِ». [راجع: ۱۰۳۵. أخرجه مسلم: ۹۰۰.]

۳۳۴۴ - قَالَ: وَقَالَ ابْنُ كَثِيرٍ، عَنْ سَفْيَانَ، عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَعْمٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ قَالَ: بَعَثَ عَلِيٌّ ﷺ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِذَهَبِيَّةٍ، فَقَسَمَهَا بَيْنَ الْأَقْرَعِ بْنِ حَابِسِ الْحَنْظَلِيِّ ثُمَّ الْمُجَاشِعِيِّ، وَعَيْنَةَ بْنِ بَدْرِ الْفَزَارِيِّ، وَزَيْدِ الطَّائِيِّ ثُمَّ أَحَدَ بَنِي نُبَهَانَ، وَعَلْقَمَةَ بْنَ عَلَاثَةَ الْعَامِرِيِّ، ثُمَّ أَحَدَ بَنِي كِلَابٍ، فَفَضِبَتْ قُرَيْشٌ وَالْأَنْصَارُ، قَالُوا: يُعْطِي صَنَادِيدَ أَهْلِ نَجْدٍ وَيَدْعُنَا، قَالَ: «إِنَّمَا آتَانَهُمْ». فَأَقْبَلَ رَجُلٌ غَائِرُ الْعَيْبِيِّنِ مُشْرِفٌ

الْمُؤْتَمِنِينَ، نَاتِنِ الْجَبِينَ، كَثُ اللَّحْيَةِ مَخْلُوقٌ، فَقَالَ:
 اتَّقِ اللَّهَ يَا مُحَمَّدُ، فَقَالَ: «مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ إِذَا عَصَيْتَ؟
 يَا مَنِّي اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَلَا تَأْمُونِي». فَسَأَلَهُ رَجُلٌ
 قَتْلَهُ - أَحْسِبُهُ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ - فَمَتَّعَهُ، فَلَمَّا وُلِّيَ قَالَ:
 «إِنَّ مِنْ صُنُوعِي هَذَا، أَوْ: فِي عَقَبِ هَذَا قَوْمٌ يَقْرَأُونَ
 الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ مُرُوقَ
 السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَةِ، يَقْتُلُونَ أَهْلَ الْإِسْلَامِ وَيَدْعُونَ أَهْلَ
 الْأَوْثَانِ، لَكِنِّ أَنَا أَدْرِكُهُمْ لِأَقْتُلُهُمْ قَتْلَ عَادٍ». (الطبري: ۳۶۶۰، ۴۳۵۱، ۴۶۶۷، ۵۰۵۸، ۶۱۶۳، ۶۶۳۱، ۶۹۳۳، ۷۴۳۲. أخرجه مسلم: ۱۰۶۴)

یکی از بنی کلاب.
 قریش و انصار از این تقسیم، خشمگین
 شدند و گفتند: بزرگان نجد را می دهد و ما را
 وامی گذارد.

آن حضرت فرمود: «همانا دل‌های ایشان را (به
 اسلام) می پیوندم».

مردی چشم فرورفته، گونه برجسته، پیشانی
 برآمده، انبوه ریش، سر تراشیده، گفت: از خدا
 بترس ای محمد. آن حضرت فرمود: «کیست
 که از خداوند فرمان بُرد، اگر من نافرمانی کنم،
 آیا (درحالی که) خداوند مرا بر اهل زمین امین
 قرار می دهد، (آیا درست است که) شما مرا امین
 ندانید». کسی از آن حضرت اجازه خواست که
 آن مرد را (به خاطر این بی حرمتی وی) بکشد
 - می پندارم که خالد بن ولیده بوده باشد - آن
 حضرت او را مانع شد. و چون آن مرد پشت
 گردانید، آن حضرت فرمود: از پس این مرد -
 یا فرمود: از عقب این مرد گروهی پدید آیند
 که قرآن را بخوانند و از حنجره‌هایشان نگذرد
 از دین بیرون می آیند چنانکه تیر از کمان بیرون
 می آید، مسلمانان را می کشند و بت پرستان را
 می گذارند، اگر (زمان) آنها را درمی یافتم، البته
 می کشتم ایشان را همچو کشتن قوم عاد».

۳۳۴۵ - از أسود روایت است که عبد الله (بن
 مسعود) (رضی الله عنه) گفت: از سامه (صلی الله
 علیه وسلم) شنیدم که می خواند: «فَهَلْ مِنْ مُدْكَرٍ»
 (سوره قمر آیه ۱۵). پس هیچ پندگیرنده‌ای
 هست.

۳۳۴۵ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي
 إِسْحَاقَ، عَنِ الْأَسْوَدِ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ قَالَ:
 سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ: ﴿فَهَلْ مِنْ مُدْكَرٍ﴾ [القمر: ۱۵].
 [راجع: ۳۳۴۱. أخرجه مسلم: ۸۲۲ مطولا].
 [في هذا الموضع جاء الباب (۱۷) في الفتح بعد الباب (۶)]

۱- یعنی قرائت قرآن، از ایشان قبول نمی شود، یا مراد آن است که قرآن را
 طوطی وار می خوانند و معنی آن را نمی دانند.

۷- باب: قصه یاجوج و ماجوج

وَقَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿قَالُوا يَا نَادِيَ الْقُرَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَاجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾

قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا. إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَاتَّبَانَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبِيلًا. فَاتَّبَعَ سَبِيلًا﴾

إِلَى قَوْلِهِ ﴿آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ﴾ وَأَحْلَاهَا زُبْرَةً وَهِيَ الْقَطْعُ ﴿حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدْقَيْنِ﴾ يُقَالُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ:

الْجَبَلَيْنِ، وَالسَّدَيْنِ الْجَبَلَيْنِ ﴿خَرَجَا﴾ أَجْرًا ﴿قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قَطْرًا﴾

أَصِيبٌ عَلَيْهِ رِصَاصًا، وَيُقَالُ: الْحَدِيدُ، وَيُقَالُ: الصَّمْرُ. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: النَّحَّاسُ. ﴿كَمَا اسْطَاعُوا أَنْ

يَظْهَرُوهُ﴾ يَعْلَمُوهُ، اسْتَطَاعَ اسْتَمْعَلَ، مَنْ أَطْعَمْتَهُ، فَلذَلِكَ فَتَحَ اسْطَاعَ يَسْطِيعُ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: اسْتَطَاعَ

يَسْطِيعُ. ﴿وَمَا اسْطَاعُوا لَهُ نَقْبًا. قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ﴾ الزُّقْمُ بِالْأَرْضِ،

وَنَاقَةُ دَكَّاءٌ لَا سَنَامَ لَهَا، وَالذُّكْدَالُ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلُهُ، حَتَّى صَلَبَ وَتَلَبَّدَ. ﴿وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا. وَتَرَكْنَا

بَعْضُهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ﴾ (الكهف: ۸۲-۹۹) ﴿حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجَ وَمَاجُوجَ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ

يَسْلُونَ﴾ (الأنبياء: ۹۶).

قال قتادة: حَدَبٌ أَكْمَةٌ، قال رجل للنبي ﷺ: رَأَيْتُ السَّدَّ مِثْلَ الْبُرْدِ الْمُحْبَرِ، قال: رَأَيْتُهُ.

باب - ۷ قصه یاجوج و ماجوج

و فرموده خدای تعالی: «گفتند این گروه: ای ذوالقرنین؛ هر آینه یاجوج و ماجوج فسادکنندگانند در زمین» و فرموده خدای تعالی: «و سؤال می کنند تو را از ذوالقرنین، بگو خواهیم خواند بر شما از حال وی خبری. هر آینه ما دسترسی دادیم او را در زمین و دادیم او را از هر چیز وسیله ای. پس در پی وسیله ای افتاد». (سوره کهف آیات ۸۳ - ۸۵).

تا فرموده خدای تعالی «بیاورید پیش من پاره های آهن را» (سوره کهف آیه ۹۶). مفرد - زُبْر - (که در آیه آمده) به معنی قطعه است (یا پاره ای).

«تا وقتی که چون برابر ساخت مابین آن دو کوه» (سوره کهف آیه ۹۷) که ابن عباس (رضی الله عنه) «السدین» را دو کوه تفسیر کرده است. «خرجا» (سوره کهف آیه ۹۴). به معنی اجر یا مزد است.

«گفت: آتش بدمید تا آنکه چون آتش ساخت آن آهن را. گفت: بیاورید پیش من تا بریزم بالای این، روین گداخته را» (سوره کهف آیه ۹۶)

«أفرغ علیه قطراً» یعنی تا بریزم بالای آن سرب - تفسیر کرده است و در تفسیر «قطر» بعضی آهن گفته اند، و بعضی روین گفته اند. و ابن عباس آن را مس تفسیر کرده است.

«فما استطاعوا أن يظهروه» (سوره کهف آیه ۹۷ - يظهروه - را بالارفتن، تفسیر کرده است.

۱- «فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا» یعنی آیا مقرر کنیم به تو مزدی (سوره کهف آیه ۹۴).

یعنی: یأجوج و ماجوج نتوانستند که بالا روند. اسْتَطَاعَ (توانستن) از باب - استفعل) است و مشتق است از أَطَعْتُ لَهُ (او را فرمانبرداری کردم) یعنی بعد از حذف تاء، و نقل حرکت آن به همزه - اسطاع - گفتند. یَسْتَطِيعُ (مضارع آن است) و بعضی گفته‌اند: اسْتَطَاعَ یَسْتَطِيعُ: «و نتوانستند (یأجوج و ماجوج آن (سد) را سوراخ کردن. گفت (ذوالقرنین) این صنعت، نعمتی است از پروردگار من. چون بیاید وعده پروردگار، آن را هموار کند» (سوره کهف آیات ۹۷ - ۹۸).

«دَكَاةٌ» که در آیه آمده آن را (الزَّكَاةُ بِالْأَرْضِ) تفسیر کرده یعنی چسباندن و پیوستن به زمین (یا هم سطح زمین ساختن و هموار کردن) - وَ نَاقَةٌ دَكَاٌ - شتری بدون کوهان است. - و همچنان است جمله: - وَالذَّكَاكُ مِنَ الْأَرْضِ. - یعنی چسبیده به زمین و هموار. تا آنکه پست شد و به زمین چسبید.

«و هست وعده پروردگار من راست و بگذاریم بعضی ایشان را در آن روز که درهم آمیزند در بعضی دیگر» (سوره کهف آیات ۹۸ - ۹۹). «تا وقتی که گشاده شود قید یأجوج و ماجوج و ایشان از هر بلندی بشتابند.» (سوره انبیاء آیه ۹۶).

قَتَادَةَ گفته است: کلمه «حَدَبٌ» که در آیه آمده به معنی - اَكْمَه - یعنی پشتۀ بلند است. مردی به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: من آن سد را دیدم که مانند چادر منخطط به خطوط سرخ و سفید بود. آن حضرت فرمود: «آن را

۱- و حذف تا جهت سنگینی آن با طأ می‌باشد. (ترجمه المنجد).

دیده‌ای؟»

۳۳۴۶- از ام حبیبه بنت ابی سفیان روایت است که زینب بنت جحش (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نزد وی آمد، درحالی که بیمناک بود و می‌گفت: «لا اله الا الله، وای بر عرب از شری که نزدیک رسیده است. از سد یا جوج و ماجوج به اندازه این حلقه گشوده شد، مانند این. و آن حضرت انگشبت ابهام و انگشت متصل آن را حلقه کرد. زینت بنت جحش گفت: گفتیم: یا رسول الله، هلاک می‌شویم درحالی که میان ما مردم صالح وجود دارند؟

آن حضرت فرمود: «آری، در صورتی که فسق و فجور زیاد شود».

۳۳۴۷- از ابن طاووس از پدرش روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند از سد یا جوج و ماجوج به مقدار این گشود.» و دست خود را حلقه کرد همچون عدد نود.

۳۳۴۸- از ابوسعید خدری (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند می‌گوید: ای آدم. آدم (ع) می‌گوید: گوش به فرمان توام و منقاد توام و همه نیکیها در دست قدرت تو است.

خداوند می‌گوید: از هر هزار، نهصد و نود نه نفر از ایشان، در این حالت (یا از تصور آن) خوردسال پیر می‌گردد و هر زنی باردار بار خود می‌افکند و مردم را مست و بیخود

۱- ام حبیبه و زینب (رضی الله عنه) همسران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هستند.

۲- بعضی گویند که اشارت به فتنه‌ای است که پس از شهادت عثمان (رضی الله عنه) پدید آمد ولی آخر حدیث به این گفته موافق نمی‌افتد.

۳۳۴۶- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عَقِيلٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ: أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ حَدَّثَتْهُ، عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ بِنْتِ أَبِي سَفْيَانَ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا فَرَعَا يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَيَلُّ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدْ اقْتَرَبَ، فَفُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَاجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ. وَحَلَّقَ بِإِصْبَعِهِ الْإِبْهَامَ وَالَّتِي تَلَاهَا، قَالَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، إِذَا كَثُرَ الْجَبْتُ». (النظر: ۷۰۵۹، ۷۱۳۵، أخرجه مسلم: ۲۸۸۰).

۳۳۴۷- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ أَبِرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُوسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «فَتَحَّ اللَّهُ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَاجُوجَ مِثْلَ هَذَا». وَعَقَدَ بِيَدِهِ تِسْعِينَ. (النظر: ۷۱۳۶، أخرجه مسلم: ۲۸۸۱).

۳۳۴۸- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ: حَدَّثَنَا أَبُو أَسَمَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ: حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: يَا آدَمُ، قَبُولُ: لِيكَ وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ، قَبُولُ: أَخْرَجَ بَعَثَ النَّارَ، قَالَ: وَمَا بَعَثَ النَّارَ؟ قَالَ: مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَ مِائَةٍ وَتِسْعَةَ وَتِسْعِينَ، فَعِنْدَهُ يَشِيبُ الصَّغِيرُ، وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا، وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى، وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَيُّ ذَلِكَ الْوَاحِدُ؟ قَالَ: «أَبْشُرُوا، فَإِنَّ مِنْكُمْ رَجُلًا وَمِنْ يَأْجُوجَ وَمَاجُوجَ أَلْفًا. ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنِّي أَرَجُو أَنْ تَكُونُوا رُبْعَ أَهْلِ

می بینی ولیکن مست و بیخود (شراب) نیستند بلکه عذاب خداوند سخت است.»
گفتند: یا رسول الله، آن یک نفر (استثنایی که به بهشت می رود) کدام یک از ما خواهد بود؟
آن حضرت فرمود: «بشارت باد بر شما، که یک نفر (دوزخی) از شما و از یاجوج و ماجوج هزار نفر (از هزار نفراند).»

سپس آن حضرت فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست. امیدوارم که یک چهارم بهشتیان شما باشید.» ما تکبیر گفتیم.
آن حضرت فرمود: «امیدوارم که شما یک سوم بهشتیان باشید.» ما تکبیر گفتیم.
آن حضرت فرمود: «امیدوارم که شما مناصفه بهشتیان باشید.» ما تکبیر گفتیم.
آن حضرت فرمود: «شما (مسلمانان در مقایسه به غیرمسلمانان) بسان موی سیاه در پوست گاو سفید هستید - یا فرمود- بسان موی سفید در پوست گاو سیاه.»

باب ۸ - فرموده خداوند تعالی

«و خداوند دوست گرفت ابراهیم را». (سوره نساء آیه ۱۲۵).
و فرموده خداوند تعالی: «هر آینه ابراهیم بود امتی (بزرگوار) عبادت کننده». (سوره نحل آیه ۱۲۰).
و فرموده خداوند تعالی: «هر آینه ابراهیم - اوآه - بردبار بود» (سوره توبه آیه ۱۱۴). و ابو میسر گفته است: اوآه به زبان حبشی به معنی رحیم و مهربان است.

الْجَنَّةِ. فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «أَرْجُونَ تَكُونُوا ثَلَاثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «أَرْجُونَ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «مَا أَنْتُمْ فِي النَّاسِ إِلَّا كَالشَّعْرَةِ السُّودَاءِ فِي جِلْدِ ثَوْرٍ أبيض، أَوْ كَشَعْرَةِ بَيْضَاءِ فِي جِلْدِ ثَوْرٍ أسود». [النظر: ۴۷۴۱، ۶۵۳۰، ۷۴۸۳. أخرجه مسلم: ۲۲۲].

۸- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۲۵]
وَقَوْلِهِ: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا﴾ [النحل: ۱۲۰].
وَقَوْلِهِ: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۴]
وَقَالَ أَبُو مَيْسَرَةَ: الرَّحِيمُ بِلِسَانِ الْحَبَشَةِ.

۳۳۴۹- از سعید بن جبیر، از ابن عباس (رضی الله عنها) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «مانا شما (در روز قیامت) جمع آورده می شوید، برهنه پا، برهنه تن و ختنه ناکرده». سپس آن حضرت خواند:

«همچنانکه مردم را در آغاز آفریدیم، دوباره آفرینش آنها را از سر گیریم همان گونه که وعده داده بودیم، ما این کار را کننده ایم». (سوره الانبیاء آیه ۱۰۴). و نخستین کسی که در روز قیامت او را جامه پوشانیده می شود، ابراهیم (ع) است، و همانا گروهی از اصحاب من به جانب شمال (که دوزخ است) برده می شوند. من می گویم که این گروه اصحاب من اند، اصحاب من اند، گفته می شود: اینها همواره از دین برگشتگان بودند، از آنگاه که تو از ایشان جدا شده ای. پس می گویم چنانکه گفته است بنده صالح (عیسی ع): «و من بر آن گواه بودم تا وقتی که در میان آنها بودم. پس وقتی که مرا برگرفتی (به آسمان بردی) تو دیده بان ایشان بودی و تو بر هر چیز گواهی. اگر عذاب کنی آنها را، آنها بندگان تواند و اگر پیامرزی ایشان را، تویی غالب استوارکار.» (سوره المائدة آیه ۱۱۷-۱۱۸).

۳۳۵۰- از ابوهیره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ابراهیم پدر خود آزر را در روز قیامت ملاقات می کند،

۱- این حدیث ظاهراً خلاف حدیثی است که ابو داود به روایت از سعید آورده چنانکه گفته است: مرده در جامه هایی که در آن مرده است برانگیخته می شود.

۲- در اینجا مراد از اصحاب، عام است یعنی هرکسی که یک نظر آن حضرت را دیده بودند، در زمره اصحاب به شمار رفته اند و مراد آن حضرت همان کسانی هستند که از دین برگشته اند.

۳۳۴۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سَمِيَانُ: حَدَّثَنَا الْمُعْبِرَةُ بْنُ النُّعْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ حَفَاةَ عُرَاةٍ غُرُلًا، ثُمَّ قُرَأَ: ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًا عَلَيْهَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾. وَأَوَّلُ مَنْ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ، وَإِنَّ أَنَسًا مِنْ أَصْحَابِي يُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ، فَأَقُولُ: أَصْحَابِي أَصْحَابِي، يَقُولُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ مِنْذُ فَارَقْتَهُمْ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ: الْعَبْدُ الصَّالِحُ ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ - إِلَى قَوْلِهِ - الْحَكِيمُ﴾. (المائدة: ۱۱۷-۱۱۸). (النظر: ۳۴۴۷، ۴۶۲۵، ۴۶۲۶، ۴۷۴۱، ۶۵۲۴، ۶۵۲۶، امرجه مسلم: ۲۸۶۰).

۳۳۵۰- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَخِي عَبْدُ الْحَمِيدِ، عَنِ ابْنِ أَبِي ذَنْبٍ، عَنِ سَعِيدِ الْمَقْبُرِيِّ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَلْقَى إِبْرَاهِيمُ أَبَاهُ أَرْزَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَعَلَى وَجْهِهِ أَرْزَقَةٌ وَعَصِيرَةٌ، يَقُولُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ: أَلَمْ أَقُلْ لَكَ لَا تَعْصِنِي، يَقُولُ أَبُوهُ: فَالْيَوْمَ لَا أَعْصِيكَ، يَقُولُ إِبْرَاهِيمُ: يَا رَبِّ إِنَّكَ وَعَدْتَنِي أَنْ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُعْتَشُونَ، فَأَيُّ خِزْيٍ أَخْزَى

مَنْ أَبِي الْإِبْدَعِ؟ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: إِنِّي حَرَمْتُ الْجَنَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ، ثُمَّ يُقَالُ: يَا إِبْرَاهِيمُ، مَا تَحْتَتَ رَجْلَيْكَ؟ فَيَنْظُرُ فَإِذَا هُوَ بِدَيْخٍ مَلْتَمِطِخٍ، فَيُؤْخَذُ بِقَوَائِمِهِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ. [الطبر: ۴۴۷۶۸، ۴۴۷۶۹].

درحالی که روی وی دودآلود و غبارآلود است. ابراهیم به وی می گوید: آیا به تو نگفته بودم که مرا نافرمانی نکنی. پدرش می گوید: امروز تو رانافرمانی نمی کنی. ابراهیم می گوید: پروردگارا! همانا تو به من وعده کرده بودی که در آن روز که مردم برانگیخته می شوند مرا خوار نگردانی، پس کدام خواری بدتر از آن است که پدرم (از رحمت تو) دور بماند؟

خداوند تعالی می گوید: همانا من بهشت را بر کافران حرام گردانیده‌ام. و سپس گفته می شود: ای ابراهیم، زیر پاهایت چیست؟ و چون می نگرند، گفتاری آلوده شده را می بینند، که از پاهای وی گرفته می شود و به آتش افکنده می شود.^۱

۳۳۵۱ - از کُزَيبِ مولى ابن عباس روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به خانه کعبه درآمد و در آنجا تصویر ابراهیم و تصویر مریم را دید و فرمود:

«همانا چرا چنین کرده‌اند. ایشان (یعنی قریش) شنیده‌اند که فرشتگان در خانه‌ای که در آن تصویر باشد داخل نمی شوند، و این تصویر ابراهیم است که کشیده شده است، پس او را چه حال است (که با این تیرها) فال می گیرد».

۳۳۵۲ - از عِكرمه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) چون تصاویر را در خانه (کعبه) دید به خانه داخل نشد تا آنکه فرمود که آنها را محو کنند و محو کردند و آن حضرت،

۳۳۵۱- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ أَبِي بَكْرٍ أَخَذَهُ، عَنْ كُزَيْبِ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْبَيْتَ، فَوَجَدَ فِيهِ صُورَةَ إِبْرَاهِيمَ وَصُورَةَ مَرْيَمَ، فَقَالَ: «أَمَا لَهُمْ، فَقَدْ سَمِعُوا أَنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ، هَذَا إِبْرَاهِيمُ مَصُورٌ، فَمَا لَهُ يُسْتَقْسَمُ». [راجع: ۳۹۸: امرجه مسلم: ۱۳۳۱، بقطة ليست في هذه الطريق].

۳۳۵۲- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامُ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا رَأَى الصُّورَ فِي الْبَيْتِ لَمْ يَدْخُلْ حَتَّى أَمَرَ بِهَا فُمْحِثَ، وَرَأَى إِبْرَاهِيمَ وَاسْمَاعِيلَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِأَيْدِيهِمَا الْأَزْلَامَ، فَقَالَ: «فَاتْلُوهُمُ اللَّهُ، وَاللَّهِ إِنْ اسْتَقْسَمَا بِالْأَزْلَامِ قَطُّ». [راجع: ۳۹۸: امرجه

۱- یعنی آرز پدر ابراهیم، به صورت کفتار مسخ گردیده و به دوزخ افکنده می شود.

مسلم: ۱۳۳۱، بقطة لم ترد في هذه الطريق.

(تصاویر) ابراهیم و اسماعیل (ع) را دید که در دستهایشان تیرها است (گویا برای دریافت نصیب و قسمت خود قرعه می‌افکنند) فرمود: «خداوند لعنت کند آن مشرکان را، به خدا سوگند که ابراهیم و اسماعیل هرگز با تیرها قرعه نیفکنده‌اند»

۳۳۵۳ - از ابوسعید روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: گفته شد: یا رسول الله! گرامی‌ترین مردم چه کسانی‌اند؟ فرمود: «پرهیزگارترین ایشان». گفتند: ما در این مورد از تو سؤال نمی‌کنیم. فرمود: «پس (گرامی‌ترین از روی نسب) یوسف پیامبر خدا، پسر پیامبر خدا، پسر پیامبر خدا، پسر خلیل الله است.» گفتند: ما در این باره از تو سؤال نمی‌کنیم. آن حضرت فرمود: «آیا از گرامی‌ترین قبایل عرب سؤال می‌کنید؟ نیکان ایشان در دوره جاهلیت، نیکان ایشان در اسلام‌اند، اگر علم بیاموزند.» ابواسامه و معتمر، از عبیدالله، از سعید از ابوهریره، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده‌اند.

۳۳۵۴ - از سمره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «دو نفر (در خواب) نزد من آمدند، و ما بر مر- بلندقامتی گذشتیم که به دلیل درازی قدوی، نزدیک بود که سر او را نبینیم، و همانا وی ابراهیم بود.»

۳۳۵۵ - از مجاهد روایت است که از ابن عباس (رضی الله عنه) شنیده است اینکه: از دجال به وی یاد کردند که میان دو چشم وی - کافر - نوشته شده است یا - ک ف ر - ابن

۳۳۵۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَكْرَمَ النَّاسِ؟ قَالَ: «أَنْفُسَاهُمْ». فَقَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «قِيُوسُ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنُ خَلِيلِ اللَّهِ». قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونَ؟ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ، إِذَا فَتَهُوا».

قال أبو أسامة ومُعْتَمِرٌ: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم. [النظر: ۳۳۷۴، ۳۳۸۳، ۳۳۹۰، ۳۴۸۹، وانظر في أحاديث الأنبياء، باب ۱۳ - المساقب، باب ۱۳. أخرجه مسلم: ۲۲۷۸.]

۳۳۵۴ - حَدَّثَنَا مُؤَمَّلٌ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ: حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا سَمُرَةٌ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «إِنِّي اللَّيْلَةَ آتِيَانِ، فَأَتَيْتَا عَلَيَّ رَجُلٌ طَوِيلٌ، لَا أَكَادُ أَرَى رَأْسَهُ طَوِيلًا وَإِنَّهُ إِبْرَاهِيمٌ صلى الله عليه وسلم». [راجع: ۸۴۵. أخرجه مسلم: ۲۲۷۵. بقطة ليست في هذه الطريق.]

۳۳۵۵ - حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ عَمْرٍو: حَدَّثَنَا النَّضْرُ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ: عَنْ مُجَاهِدٍ: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: وَذَكَرُوا لَهُ الدَّجَالَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ كَافِرٌ، أَوْ: كَافِرٌ، قَالَ: لَمْ أَسْمَعْهُ، وَلَكِنَّهُ قَالَ: «أَمَّا إِبْرَاهِيمُ

فَانظُرُوا إِلَىٰ صَاحِبِكُمْ، وَأَمَّا مُوسَىٰ فَجَعَدُ آدَمَ، عَلَىٰ جَمَلٍ أَحْمَرَ، مَخْطُومٍ بِخَلْبِهِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ أَنْحَدَرَ فِي الْوَادِيِ. (راجع: ۱۵۵۵).

عباس گفت: من این را از آن حضرت نشنیدم ولیکن فرموده است: «و اما ابراهیم، پس بنگرید به سوی هم صحبت خویش (یعنی مشابه من) و اما موسی، مردی گرداندام، (درست آفرینش) است که بر شتری سرخ موی سوار است که مهار آن از رشته برگ خرما است چنان است که گویی به موی وی می‌نگرم که در وادی فرود می‌آید».

۳۳۵۶ - از أَعْرَج از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ابراهیم (ع) ختنه کرد، حال آنکه وی هشتاد ساله بود و ختنه با قَدْوَمٌ بود».^۱
أَبُو الْيَمَانِ، از شَعِيبِ، از ابوالزناد «بِالْقَدْمِ» روایت کرده است به صورت مخففه. (بدون تشدید دال).

متابعت کرده است (مغیره را) عبدالرحمن بن اسحاق، از ابی الزناد و متابعت کرده است (ابوالزناد را) عَجْلَانُ، از ابوهریره.
و روایت کرده است (حدیث مذکور را) محمد ابن عمرو، از ابو سلمه.

۳۳۵۷ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ابراهیم (ع) به جز در سه مورد دروغ نگفته است».

۳۳۵۸ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفت: «ابراهیم (ع) دروغ نگفته است به جز

۱- لفظ - فَجَعَدُ آدَمَ - را معانی مختلف کرده‌اند، برخی - بیچال موی ترجمه کرده‌اند، و بر این امر ایراد گرفته شده که موی وی فروهشته بود و در ترجمه المنجد، چنین است. مرد بیچان موی، مرد کوتاه گرداندام.
۲- لفظ - قَدْوَمٌ - را بعضی تیشة نجار ترجمه کرده‌اند و بعضی آن را نام موضعی دانسته‌اند.

۳۳۵۶ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا مَغِيرَةُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقُرَشِيُّ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «أَخْتَنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِينَ سَنَةً، بِالْقَدْوَمِ». (انظر: ۶۲۹۸، أخرجه مسلم: ۲۳۷۰).

حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ: «بِالْقَدْوَمِ»، مُحَقَّقَةٌ.

تَابَعَهُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ إِسْحَاقَ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ.
تَابَعَهُ عَجْلَانُ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ.
وَرَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ.

۳۳۵۷ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ تَلَيْدِ الرَّعِينِيِّ: أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا ثَلَاثًا». (راجع: ۲۲۱۷، أخرجه مسلم: ۲۳۷۱، مطولاً).

۳۳۵۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْبُوبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ، تَشْتَبِهَنَّ مِنْهُنَّ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلُهُ: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾. (الصفات: ۸۹) وَقَوْلُهُ ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾ [الانباء:

از سه دروغ، که دوی آن به پاس (امر) خداوند عز و جل است که فرموده است: «(پس گفت) هر آینه من بیمارم». (سوره صافات آیه ۸۹).^۱ و فرموده خدای تعالی: «بلکه کرده است این را آن بزرگ ایشان». (سوره صافات آیه ۶۳).

و گفت: درحالی که ابراهیم و ساره روزی روانه بودند از قلمرو ظالمی که یکی از (حاکمان) ظالم بود گذشتند. به آن ظالم گفته شد: که در اینجا مردی با زنی آمده است که از زیباترین زنان است.

آن ظالم قاصدی نزد ابراهیم فرستاد تا درباره آن زن از وی سؤال نماید. وی گفت: این زن کیست؟ ابراهیم گفت: خواهر من است.

سپس ابراهیم نزد ساره آمد و گفت: ای ساره، در روی زمین به جز از من و تو مسلمانی نیست، و همانا این قاصد از من سؤال کرد و او را گفتم که تو خواهر منی. پس مرا دروغگوی نکنی. آن ظالم، به عقب ساره فرستاد، وقتی ساره نزد وی رفت، آن ظالم بر وی دست دراز کرد، دستش بازداشته شد و عاجز آمد. وی به ساره گفت: در حق من به خداوند دعا کن و به تو زیان نمی‌رسانم. وی خداوند را دعا کرد و دست وی گشاده شد و بهبود یافت، وی بار دوم کوشید که ساره را بگیرد، همچنان از وی بازداشته شد و یا از آن سخت‌تر. وی ساره را گفت: در حق من به خداوند دعا کن و به تو زیانی نمی‌رسانم. ساره به خداوند دعا کرد، دست وی گشاده شد و بهبود یافت، وی

۱- مشرکین از ابراهیم خواستند که با ایشان در خارج شهر به جشنی بروند. وی گفت که بیمار است. چون آنها رفتند، وی به بتخانه درآمد و با تبری بتان را شکست و سپس تبر را بر گردن بت بزرگ آویخت و چون کافران به بتخانه آمدند و گفتند: این کار را کی کرده است؟ گفت: آن بت بزرگ.

۶۳. وَقَالَ: يَبْنَاهُ هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ وَسَارَةٌ، إِذْ أَتَى عَلَيَّ جِبَارٌ مِنَ الْجَبَابِرَةِ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ هَاهُنَا رَجُلًا مَعَهُ امْرَأَةٌ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ، فَأَرْسَلْ إِلَيْهِ فَسَأَلَهُ عَنْهَا، فَقَالَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: أُخْتِي، فَأَتَى سَارَةَ قَالَ: يَا سَارَةُ لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ مُؤْمِنٌ غَيْرِي وَغَيْرِكَ، وَإِنَّ هَذَا سَأَلَنِي فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّكَ أُخْتِي، فَلَا تُكْذِبِينِي، فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا، فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ ذَهَبَ يَتَنَاوَلُهَا يَبْدُو فَأَخَذَ، فَقَالَ: ادْعِي اللَّهَ لِي وَلَا أَضُرُّكَ، فَدَعَتِ اللَّهَ فَأَطْلُقْ، ثُمَّ تَنَاوَلَهَا الثَّانِيَةَ فَأَخَذَ مِثْلَهَا أَوْ أَشَدَّ، فَقَالَ: ادْعِي اللَّهَ لِي وَلَا أَضُرُّكَ، فَدَعَتِ فَأَطْلُقْ، فَدَعَا بَعْضَ حَاجَّتِهِ، فَقَالَ: إِنَّكُمْ لَمْ تَأْتُونِي بِإِنْسَانٍ، إِنَّمَا أَتَيْتُمُونِي بِشَيْطَانٍ، فَأَخَذَمَهَا هَاجِرًا، فَأَتَتْهُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي، فَأَوْمَأَ يَبْدُو: مَهْيَا، قَالَتْ: رَدَّ اللَّهُ كَيْدَ الْكَافِرِ، أَوِ الْقَاجِرِ، فَنِي نَحْرَهُ، وَأَخَذَمَ هَاجِرًا.»

قال أبو هريرة: تلك أمكم، يا بني ماء السماء. [راجع: ۲۲۱۷. أخرجه مسلم: ۲۲۷۱.]

یکی از پرده‌داران خود را فراخواند و گفت: تو انسانی را نزد من نیاوردی، و همانا تو شیطانی را نزد من آوردی، سپس (کنیز خود) هاجر را به ساره بخشید. ساره نزد ابراهیم آمد در حالی که او نماز می‌گزارد. وی با اشاره دست پرسید که: چه واقع شد. ساره گفت: خداوند، مکر و نیرنگ آن کافر - یا - فاجر را در مقابل وی به وی بازگردانید و هاجر را به خدمت من گمارد. ابوهیریه گفته است: او (یعنی هاجر) مادر شما است ای فرزندان آب آسمان.^۱

۳۳۵۹ - از سعید بن مسیب روایت است که ام شریک (رضی الله عنه) گفت: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به کشتن مارمولک (چلپاسه) امر کرده است و گفته است: «چنان بود که بر آتش ابراهیم (ع) می‌دمید.»^۲

۳۳۶۰ - از علقمه روایت است که عبدالله (ابن مسعود) (رضی الله عنه) گفت: آنگاه که این آیه نازل شد: «کسانی که ایمان آوردند و نیامیختند ایمان خود را به ظلم». ما گفتیم: یا رسول الله، کیست از ما که (با گناهی) بر نفس خود ظلم نکرده باشد.

آن حضرت فرمود: «نیست (معنی ظلم) چنانکه شما می‌گویید: «نیامیختند ایمان خود را به ظلم» یعنی به شرک. آیا نشنیده‌اید گفته لقمان را به پسر وی: «ای پسرک من، شریک مقرر مکن، با

۱- برخی بر این باورند که همه عربها، فرزندان اسماعیل (ع) هستند و اسماعیل (ع) پسر هاجر است که با آب زمزم پرورده شد که آب آسمان است و برخی این گفته ابوهیریه را پاکی نسب تعبیر کرده‌اند که چون آب آسمان پاک است.

۲- آنگاه که ابراهیم (ع) در آتش افکنده شد، همه جانوران زمین در فرونشاندن آتش می‌کوشیدند، بهجز مارمولک (چلپاسه) که آتش را پُف می‌کرد.

۳۳۵۹- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، أَوْ ابْنُ سَلَامٍ عَنْهُ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ جَبْرِ، عَنِ سَعِيدِ ابْنِ الْمُسَيْبِ، عَنْ أُمِّ شَرِيكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ بِقَتْلِ الْوَرَجِ. وَقَالَ: «كَانَ يَنْفُخُ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ». [أخرجه مسلم: ۲۲۳۷، بلا ذكر إبراهيم].

۳۳۶۰- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ: حَدَّثَنَا أَبِي حَدَّثَنَا: الْأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ، عَنِ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾. قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّهَا لَا يَظْلِمُ نَفْسَهُ؟ قَالَ: «لَيْسَ كَمَا تَقُولُونَ ﴿لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ بِشْرِكٍ، أَوْ لَمْ تَسْمَعُوا إِلَى قَوْلِ لُقْمَانَ لَابْنِهِ ﴿يَا بَنِي لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾». [لقمان: ۱۳]. [راجع: ۳۲. أخرجه مسلم: ۱۲۴]. [المصنفات: ۹۴]. النَّسْلَانُ فِي الْمَشِي.

خدا، هر آینه شرک ظلمی بزرگ است». (سوره لقمان آیه ۱۳).

باب - ۹ «یَزْفُونُ»

«[پس روی آوردند به ابراهیم] شتاب کنان» (سوره صافات آیه ۹۴).

یعنی «یَزْفُونُ» به معنی شتاب در رفتن است. ۳۳۶۱ - از ابوزرعه روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: روزی برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (در مهمانی) گوشت آوردند. آن حضرت فرمود: «به تحقیق خداوند در روز قیامت پیشینیان و پسینیان را در زمین هموار و فراخی جمع می‌آورد و آواز خواننده را به ایشان می‌شنوید و بینایی به ایشان داده می‌شود و آفتاب به ایشان نزدیک می‌شود. - سپس حدیث شهادت را یاد کرد - مردم (در روز قیامت) نزد ابراهیم می‌آیند و می‌گویند: تو پیامبر خداوندی و دوست خاص وی در روی زمین هستی، نزد پروردگار خود از ما شفاعت کن. وی می‌گوید: و دروغهایش را یاد کرد - گفت - نفس من، نفس من، بروید به سوی موسی».

متابعت کرده است (ابوهریره را) انس از پیامبر (صلی الله علیه وسلم).

۳۳۶۲ - از ابن عباس (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: خداوند بر مادر اسماعیل رحمت کند، اگر وی شتاب نمی‌کرد (که مشک خویش را از آب زمزم پر کند) هر آینه زمزم چشمه جاری

۳۳۶۱ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ نَصْرٍ: حَدَّثَنَا أَبُو أَسَامَةَ، عَنْ أَبِي حَيَّانَ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَجْمَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأُولِينَ وَالْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، فَيُسَمِّمُهُمُ الدَّاعِيَ وَيَنْفَعُهُمُ الْبَصَرَ، وَتَدْنُو الشَّمْسُ مِنْهُمْ - فَذَكَرَ حَدِيثَ الشَّفَاعَةِ - فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ فَيَقُولُونَ: أَنْتَ نَبِيُّ اللَّهِ وَخَلِيلُهُ مِنَ الْأَرْضِ، اشْتَقْنَا لَنَا إِلَى رَبِّكَ، فَيَقُولُ: فَذَكَرَ كَذِبَاتِهِ، نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَيَّ مُوسَى».

تَابَعَهُ أَنَسُ بْنُ النَّبِيِّ رضی الله عنه. [راجع: ۳۳۴۰. أخرجه مسلم: ۱۹۴ مطولاً.]

۳۳۶۲ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «يَرْحَمُ اللَّهُ أُمَّ إِبْرَاهِيمَ، كَلَّا إِنَّهَا عَجَلَتْ، لَكَانَ زَمْزَمٌ عَيْنًا مَعِينًا». [راجع: ۲۳۶۸.]

می بود».

۳۳۶۳ - انصاری گفته است: ابن جریج به ما گفت: (آنچه مذکور شد) اما کثیرین کثیر به من گفت: من و عثمان بن ابی سلیمان نزد سعید بن جبیر نشسته بودیم. وی گفت: ابن عباس به من چنین نگفته است ولیکن گفته است که: ابراهیم، اسماعیل و مادر او (ع) را (به مکه) آورد و مادرش او را شیر می داد و همراه ایشان مَشکی کهنه بود. - ابن عباس، این حدیث را رفع کرده است که - سپس به آنجا ابراهیم و پسر وی اسماعیل آمد.

۳۳۶۴ - از معمر روایت است که ایوب السخّیانی و کثیرین کثیرین المطلب بن ابی وداعه این حدیث را از سعید بن جبیر روایت کرده اند و یکی بر روایت دیگری افزوده است اینکه ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: نخستین باری که زنان کمر بند استعمال کردند، از مادر اسماعیل تقلید کردند، مادر اسماعیل (هاجر) کمر بندی استعمال کرد تا نشان گام خود را بر ساره (همسر ابراهیم) بپوشاند. سپس ابراهیم، وی و پسر وی اسماعیل را که شیرخواره بود با خود برد و نزدیک خانه کعبه نزدیک درختی در بالای زمزم که در بلند مسجد است، فرود

۱- مراد از شتاب کردن مادر اسماعیل، آن است که وی برای ذخیره کردن آب، گرداگرد چشمه زمزم را با دیواری کوتاه اندکی از سطح زمین بلند کرده بود.

۲- مراد از رفع حدیث آن است که روایت آن را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برساند.

۳- ساره، هاجر را به ابراهیم بخشیده بود و هاجر از وی باردار شده بود و چون اسماعیل را زاد، ساره را رشک آمد و سوگند یاد کرد که سه عضو هاجر را قطع کند. هاجر کمر بند را بست و دامن جامه خود را دراز گردانید تا به وقت گریختن اثر گام وی ظاهر نشود. البته کمر بند بستن هاجر به گونه دیگر نیز ترجمه شده، بدین معنی که برای فرودنشاندن خشم ساره، کمر به خدمت وی بست.

۳۳۶۳- قال الأنصاری: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَمَا كَثِيرُ بْنُ كَثِيرٍ، فَحَدَّثَنِي قَالَ: إِنِّي وَعُثْمَانُ بْنُ أَبِي سُلَيْمَانَ جُلُوسٌ مَعَ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، فَقَالَ: مَا هَكَذَا حَدَّثَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ، وَلَكِنَّهُ قَالَ: أَقْبَلَ إِبْرَاهِيمُ بِاسْمَاعِيلَ وَأُمِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَهِيَ تَرْضَعُهُ، مَعَهَا شَتَّةٌ - لَمْ يَرْفَعَهُ - ثُمَّ جَاءَ بِهَا إِبْرَاهِيمُ وَبَابِنَهَا إِسْمَاعِيلَ. [راجع: ۲۳۶۸].

۳۳۶۴- وَحَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ أَيُّوبَ السَّخَّيَّانِيِّ وَكَثِيرِ بْنِ كَثِيرِ بْنِ الْمُطَّلِبِ بْنِ أَبِي وَدَاعَةَ، يَزِيدُ أَحَدَهُمَا عَلَى الْآخَرَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَوَّلَ مَا اتَّخَذَتِ النِّسَاءُ الْمُنْطَقَ مِنْ قَبْلِ أُمِّ إِسْمَاعِيلَ، اتَّخَذَتْ مُنْطَقًا لَتَعْفَى أَثْرَهَا عَلَى سَارَةَ، ثُمَّ جَاءَ بِهَا إِبْرَاهِيمُ وَبَابِنَهَا إِسْمَاعِيلَ وَهِيَ تَرْضَعُهُ، حَتَّى وَصَعَهُمَا عِنْدَ الْبَيْتِ، عِنْدَ دُوْحَةِ فَوْقَ زَمْزَمَ فِي أَعْلَى الْمَسْجِدِ، وَلَيْسَ بِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ، وَلَيْسَ بِهَا مَاءٌ، فَوَضَعَهُمَا هُنَالِكَ، وَوَضَعَ عِنْدَهُمَا جِرَابًا فِيهِ تَمْرٌ، وَسَقَاءَ فِيهِ مَاءً، ثُمَّ قَفَى إِبْرَاهِيمُ مُنْطَقًا، فَتَبِعَتْهُ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ، فَقَالَتْ: يَا إِبْرَاهِيمُ، أَيْنَ تَذْهَبُ وَتَتْرَكُنَا بِهَذَا الْوَادِي، الَّذِي لَيْسَ فِيهِ إِنْسٌ وَلَا شَيْءٌ؟ فَقَالَتْ لَهُ ذَلِكَ مِرْرًا، وَجَعَلَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهَا، فَقَالَتْ لَهُ: اللَّهُ الَّذِي أَمَرَكَ بِهَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَتْ: إِذْنٌ لَا يُضِيعُنَا، ثُمَّ رَجَعَتْ.

فَانْطَلَقَ إِبْرَاهِيمُ حَتَّى إِذَا كَانَ عِنْدَ النَّبْتِ حَيْثُ لَا يَرُونَهُ، اسْتَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْبَيْتَ، ثُمَّ دَعَا بِهَؤُلَاءِ الْكَلِمَاتِ، وَرَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ: ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ - حَتَّى بَلَغَ - يَشْكُرُونَ﴾ وَجَعَلْتَ أُمَّ

آورد. در آن روزگار کسی به مکه نبود و نه در آنجا آب بود. هاجر و کودکش را در آنجا گذاشت و نزد ایشان انبانی که خرما داشت و مشکى که آب داشت بنهاد. سپس ابراهیم برگشت و راهی (خانه خود واقع در شام) شد. مادر اسماعیل در عقب وی روان شد و گفت: ای ابراهیم، به کجا می‌روی و ما را در این وادی می‌گذاری که نه در آن کسی است و نه چیز دیگری؟ و این سخن را چند بار به او گفت، ولی ابراهیم به سخن وی توجه نکرد. سپس به ابراهیم گفت: آیا خداوند تو را به چنین عملی امر کرده است؟ ابراهیم گفت: آری. هاجر گفت: چون امر کرده است پس ما را ضایع نخواهد کرد. سپس هاجر برگشت. ابراهیم رهسپار شد تا آنکه نزد یک کوه ثنیّه رسید، محلی که ایشان او را نمی‌دیدند، آنگاه روی به سوی خانه (کعبه) گردانید و به این کلمات دعا کرد: «ای پروردگار ما! هر آینه من ساکن ساختم بعضی از اولاد خود را به وادی بی‌زراعت نزدیک خانه محترم تو، ای پروردگار ما تا برپا دارند نماز را، پس بگردان دل‌هایی چند از مردمان را رغبت‌کننده به سوی ایشان، و روزی ده ایشان را از میوه‌ها تا باشد که ایشان سپاسگزاری کنند.» (سوره ابراهیم آیه ۳۷).

و مادر اسماعیل همچنان اسماعیل را شیر می‌داد و از آب آن (مشک) می‌نوشید تا آنکه آب مشک تمام شد و سپس وی تشنه شد و پسرش تشنه شد، و به سوی پسرش می‌نگریست که از شدت تشنگی که از پشت بر روی - یا - از پهلو به پهلو می‌پیچید. وی از آنجا راهی شد

إِسْمَاعِيلَ تَرْضِعُ إِسْمَاعِيلَ وَتَشْرَبُ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ، حَتَّى إِذَا نَدَى مَا فِي السَّمَاءِ عَطِشَتْ وَعَطِشَ ابْنُهَا، وَجَعَلَتْ تَنْظُرُ إِلَيْهِ يَتَكَلَّمُ، أَوْ قَالَ يَتَلَبَّطُ، فَأَنْطَلَقَتْ كَرَاهِيَةً أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِ، فَوَجَدَتْ الصَّفَا أَقْرَبَ جَبَلٍ فِي الْأَرْضِ بِلَيْهَا، فَقَامَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَتْ الْوَادِيَّ تَنْظُرُ هَلْ تَرَى أَحَدًا، فَلَمَّ تَرَ أَحَدًا فَهَيَّطَتْ مِنَ الصَّفَا حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ الْوَادِيَّ رَفَعَتْ طَرْفَ دِرْعِهَا، ثُمَّ سَعَتْ سَعِيَ الْإِنْسَانِ الْمَجْهُودِ حَتَّى جَاوَزَتْ الْوَادِيَّ، ثُمَّ أَتَتْ الْمَرْوَةَ فَقَامَتْ عَلَيْهَا وَنَظَرَتْ هَلْ تَرَى أَحَدًا فَلَمَّ تَرَ أَحَدًا، فَجَعَلَتْ ذَلِكَ سَبِيحَ مَرَاتٍ.

قال ابن عباس: قال النبي ﷺ: «فَذَلِكَ سَعْيُ النَّاسِ بَيْنَهُمَا». فَلَمَّا أَسْرَفَتْ عَلَى الْمَرْوَةِ سَمِعَتْ صَوْتًا، فَقَالَتْ: صَه - تُرِيدُ نَفْسَهَا - ثُمَّ تَسَمَعَتْ، فَسَمِعَتْ أَيْضًا، فَقَالَتْ: قَدْ أَسْمَعْتُ إِنْ كَانَ عِنْدَكَ غَوَاثُ، فَإِذَا هِيَ بِالْمَلِكِ عِنْدَ مَوْضِعِ زَمْزَمَ، فَبَحَثَ بَعْبِهِ، أَوْ قَالَ: بِجَنَاحِهِ، حَتَّى ظَهَرَ الْمَاءُ، فَجَعَلَتْ تُحَوِّضُهُ وَتَقُولُ يَدَيَا هَكَذَا، وَجَعَلَتْ تُعْرِفُ مِنَ الْمَاءِ فِي سِقَانِهَا وَهُوَ يَغُورُ بَعْدَ مَا تُعْرِفُ.

قال ابن عباس: قال النبي ﷺ: «يَرْحَمُ اللَّهُ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ، لَوْ تَرَكْتَ زَمْزَمَ - أَوْ قَالَ: لَوْ كُنْتَ تُعْرِفُ مِنَ الْمَاءِ - لَكَانَتْ زَمْزَمُ عَيْنًا مَعِينًا».

قال: فَشَرِبَتْ وَأَرْضَعَتْ وَلَدَهَا، فَقَالَ لَهَا الْمَلِكُ: لَا تَخَافُوا الضَّيْعَةَ، فَإِنَّ هَذَا هُنَا بَيْتُ اللَّهِ يَنْسِي هَذَا الْغَلَامَ وَأَبُوهُ، وَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَهْلَهُ، وَكَانَ الْبَيْتُ مُرْتَفِعًا مِنَ الْأَرْضِ كَالرَّأْيِيَةِ، تَأْتِيهِ السُّيُوفُ، فَتَأْخُذُ عَنْ يَمِينِهِ وَيُسْمَالِهِ.

فَكَانَتْ كَذَلِكَ حَتَّى مَرَّتْ بِهِمْ رُفْقَةٌ مِنْ جُرْهُمَ، أَوْ أَهْلُ بَيْتِ مِنْ جُرْهُمَ، مُقْبِلِينَ مِنْ طَرِيقِ كِنْدَةَ، فَتَنَزَّلُوا فِي أَسْفَلِ مَكَّةَ، فَرَأَوْا طَائِرًا عَائِفًا، فَقَالُوا: إِنَّ هَذَا الطَّائِرَ

زیرا تاب و توان نگرستن به سوی کودکش را نداشت، و کوه صفا را نزدیک‌ترین محل بدان جای یافت و بر آن بالا رفت و ایستاد، سپس روی به سوی وادی کرد تا شاید کسی را ببیند (تا او را کمک کند) لیکن کسی را ندید. سپس از کوه صفا فرود آمد تا آنکه به وادی رسید، آنگاه دامن پیراهن خود را بر زد و سپس دوید همچون دویدن انسان مشقت رسیده، تا آنکه همه وادی را پیمود، سپس بر کوه مزوه برآمد و بر آن ایستاد و نظر افکند تا کسی را ببیند ولی کسی را ندید و این کار را هفت بار تکرار کرد.

ابن عباس گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «و این است موجب آنکه مردم میان صفا و مروه (در ایام حج و عمره) سعی کرده‌اند.» و چون بر کوه مروه برآمد، صدایی شنید و گفت: خاموش باش - با خود گفت - و با دقت بدان گوش فرا داد و بار دیگر آن آواز را شنید. وی گفت: آواز خود را بر من شنوادی، آیا نزد تو کسی هست که به فریاد من برسد. ناگاه وی فرشته‌ای را دید که در نزدیک زمزم است و با پای خود - یا گفت - با بال خود، آنجا را کند و کاوید تا آنکه آب پیدا شد. هاجر (در اطراف آن) گودال آبیگری ساخت و با دستهای خود همچنان می‌کاوید، و آب را در مشک خود می‌انداخت و پس از آنکه آب برمی‌داشت، آب از آن چشمه می‌جوشید.

ابن عباس گفته است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند بر مادر اسماعیل رحمت کند، اگر چشمه زمزم را به حال

لَيَدُورُ عَلَى مَاءٍ، لِنَهْدِنَا بِهَذَا الْوَادِي وَمَا فِيهِ مَاءٌ، فَارْسَلُوا جَرِيًّا أَوْ جَرِيَّتَيْنِ فَإِذَا هُم بِالْمَاءِ، فَرَجَعُوا فَأَخْبَرُوهُمْ بِالْمَاءِ فَأَقْبَلُوا، قَالَ: وَأَمَّ إِسْمَاعِيلَ عِنْدَ الْمَاءِ، فَقَالُوا: أَنَاذِينَنَّا أَنْ نَنْزِلَ عِنْدَكَ؟ فَقَالَتْ: نَعَمْ، وَلَكِنْ لَا حَقَّ لَكُمْ فِي الْمَاءِ، قَالُوا: نَعَمْ.

قال ابن عباس: قال النبي ﷺ: «فَأَلْقَى ذَلِكَ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ وَهِيَ تُحِبُّ الْأَنْسَ». فَنَزَلُوا وَأَرْسَلُوا إِلَى أَهْلِهِمْ فَنَزَلُوا مَعَهُمْ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِهَا أَهْلٌ آيَاتَ مِنْهُمْ، وَنَسَبَ الْغُلَامُ وَتَعَلَّمَ الْعَرَبِيَّةَ مِنْهُمْ، وَأَنْقَسَهُمْ وَأَعْجَبَهُمْ حِينَ نَسَبَ، فَلَمَّا أَدْرَكَ زَوْجَهُ أَمْرًا مِنْهُمْ.

وَمَاتَتْ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ، فَجَاءَ إِبْرَاهِيمَ بَعْدَمَا تَزَوَّجَ إِسْمَاعِيلَ يُطَالِعُ تَرْكَهُ، فَلَمَّ يَجِدُ إِسْمَاعِيلَ، فَسَأَلَ أُمَّرَأَتَهُ عَنْهُ فَقَالَتْ: خَرَجَ يَتَغَنَّى لَنَا، ثُمَّ سَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْبَتِهِمْ، فَقَالَتْ: نَحْنُ بَشَرٌ، نَحْنُ فِي ضَيْقٍ وَشِدَّةٍ، فَشَكَتْ إِلَيْهِ، قَالَ: فَإِذَا جَاءَ زَوْجُكَ فَاقْرَأِي عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَقُولِي لَهُ يُعَبِّرُ عَنِّي بَابَهُ.

فَلَمَّا جَاءَ إِسْمَاعِيلَ كَأَنَّهُ أَنْسَ شَيْئًا، فَقَالَ: هَلْ جَاءَكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، جَاءَنَا شَيْخٌ كَذَا وَكَذَا، فَسَأَلْنَا عَنْكَ فَأَخْبَرْتَهُ، وَسَأَلَنِي كَيْفَ عَيْشُنَا، فَأَخْبَرْتَهُ أَنَا فِي جَهْدٍ وَشِدَّةٍ، قَالَ: فَهَلْ أَوْصَاكَ بِشَيْءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ السَّلَامَ، وَيَقُولُ غَيْرَ عَتَبَةَ بَابِكَ، قَالَ: ذَلِكَ أَبِي، وَقَدْ أَمَرَنِي أَنْ أَقَارِقَكَ، الْحَقِي بِأَهْلِكَ، فَطَلَقَهَا، وَتَزَوَّجَ مِنْهُمْ أُخْرَى.

فَلَبِثَ عَنْهُمْ إِبْرَاهِيمُ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَتَاهُمْ بَعْدُ فَلَمَّ يَجِدُهُ، فَدَخَلَ عَلَى أُمَّرَأَتِهِ فَسَأَلَهَا عَنْهُ، فَقَالَتْ: خَرَجَ يَتَغَنَّى لَنَا، قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ؟ وَسَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْبَتِهِمْ، فَقَالَتْ: نَحْنُ بِخَيْرٍ وَسَعَةٍ، وَأَنْتَ عَلَى اللَّهِ. فَقَالَ: مَا طَعَامُكُمْ؟ قَالَتْ: اللَّحْمُ. قَالَ: فَمَا شَرَابُكُمْ؟ قَالَتْ: الْمَاءُ. قَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي اللَّحْمِ

خودش می گذاشت - یا فرمود: اگر از آن آب بر نمی داشت (و در مشک نمی افکند) چشمه زمزم (بر روی زمین) جاری می ماند.

(راوی) گفت: هاجر از آب آن نوشید و پسر خود را شیر داد، و فرشته به وی گفت: از هلاک شدن خود ترسی نداشته باش، همانا اینجا خانه خداست که این پسرک و پدر او آن را بنا می کنند و به تحقیق که خداوند اهل این خانه را ضایع نمی کند. و این خانه نسبت به سطح زمین بلند بود و همچنان پشته ای می نمود و چون سیل می آمد جانب چپ و راست آن را آب می گرفت (و خانه را زیان نمی رساند).

هاجر بر همین حالت بسر می برد تا آنکه گروهی از یاران قبیله جُرهم - یا - خانواده ای از قبیله جُرهم بر هاجر و اسماعیل گذشتند که از راه کداء (از بلند مکه) می آمدند. آنها در پایین مکه فرود آمدند و پرنده ای را دیدند که گرد آب می گردد. آنها گفتند: همانا این پرنده بر آب می گردد درحالی که در وادی که ما فرود آمده ایم، آب نیست. آنها یک یا دو قاصد را فرستادند و آنها ناگاه آب را دیدند، بازگشتند و از وجود آب خبر دادند. آنها به سوی آب راهی شدند و مادر اسماعیل را دیدند که بر سر آب است. به او گفتند: آیا ما را اجازه می دهی که نزد تو منزل کنیم؟ گفت: آری، ولیکن شما را در آب حقی نیست.

گفتند: درست است.

این عباس گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «مادر اسماعیل از این حالت خشنود شد؛ زیرا مؤانست با مردم را دوست می داشت.»

وَأَمَّا، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَكَمْ يَكُنْ لَهُمْ يَوْمَئِذٍ حَبٌّ، وَكُوْكَانَ لَهُمْ دَعَا لَهُمْ فِيهِ». قَالَ: فَهَمَا لَا يَخْلُو عَلَيْهِمَا أَحَدٌ بَعْدَ مَكَّةَ إِلَّا لَمْ يُؤَافِقَهُ. قَالَ: فَبِذَا جَاءَ زَوْجُكَ فَأَقْرَبِي عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَمُرِّهِ بِثُبِّ عَتَبَةَ بَابِهِ. فَلَمَّا جَاءَ إِسْمَاعِيلُ قَالَ: هَلْ أَنَا كُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَنَا نَا شَيْخٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ، وَأَتَتْ عَلَيْهِ، فَسَأَلَنِي عَنْكَ فَأَخْبَرْتَهُ، فَسَأَلَنِي كَيْفَ عَيْشُنَا فَأَخْبَرْتَهُ أَنَا بِخَيْرٍ، قَالَ: فَأَوْصَاكَ بِشَيْءٍ، قَالَتْ: نَعَمْ، هُوَ يُفْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ، وَيَأْمُرُكَ أَنْ تُثَبِّتَ عَتَبَةَ بَابِكَ، قَالَ: ذَاكَ أَبِي وَأَتَتْ الْعَتَبَةَ، أَمْرَنِي أَنْ أُمْسِكَكَ.

ثُمَّ لَبِثَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ جَاءَ بَعْدَ ذَلِكَ، وَإِسْمَاعِيلُ يَبْرِي تَبْلَاهُ تَحْتَ دَوْحَةٍ قَرِيبًا مِنْ زَمْزَمَ، فَلَمَّا رَأَى قَامَ إِلَيْهِ، فَصَنَعَا كَمَا يَصْنَعُ الْوَالِدُ بِالْوَالِدِ وَالْوَالِدُ بِالْوَالِدِ، ثُمَّ قَالَ: يَا إِسْمَاعِيلُ، إِنَّ اللَّهَ أَمْرَنِي بِأَمْرٍ، قَالَ: فَاصْنَعْ مَا أَمْرُكَ رَبُّكَ، قَالَ: وَتُعْمِيئِي؟ قَالَتْ: وَأَعْيُنُكَ، قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ أَمْرَنِي أَنْ أَبْنِيَ مَا هُنَا بَيْتًا، وَأَشَارَ إِلَى أَكْمَةِ مُرْتَفَعَةٍ عَلَى مَا حَوْلَهَا، قَالَ: فَعِنْدَ ذَلِكَ رَفَعَا الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ، فَجَعَلَ إِسْمَاعِيلُ يَأْتِي بِالْحِجَارَةِ وَإِبْرَاهِيمُ يَبْنِي، حَتَّى إِذَا ارْتَفَعَ الْبِنَاءُ، جَاءَ بِهِذَا الْحَجَرِ فَوَضَعَهُ لَهُ فَصَامَ عَلَيْهِ، وَهُوَ يَبْنِي وَإِسْمَاعِيلُ يَتَأَوَّلُ الْحِجَارَةَ، وَهُمَا يَقُولَانِ ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ قَالَ: فَجَعَلَا يَبْنِيَانِ حَتَّى يَدُورَا حَوْلَ الْبَيْتِ وَهُمَا يَقُولَانِ ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.

(البقرة: ۱۲۷). [راجع: ۲۳۶۸].

آنها در آنجا منزل کردند و نزد کسان خود فرستادند. آنها نیز آمدند و در اینجا منزل کردند تا آنکه در مکه خانواده‌هایی از ایشان می‌زیستند. و آن پسرک جوان شد و عربی را از ایشان آموخت و در آوان جوانی، او مرغوبترین و دوست‌داشتنی‌ترین ایشان بود و چون به سن بلوغ رسید، زنی از اقوام خویش را به ازدواج وی درآوردند.

مادر اسماعیل وفات کرد، و ابراهیم، پس از ازدواج اسماعیل آمد در حالی که خانواده‌ای را که از خود بجا گذاشته بود می‌جُست، وی اسماعیل را نیافت و از زن وی سراغ او را گرفت. و او گفت که اسماعیل برای کسب روزی ما برآمده است. سپس ابراهیم از چگونگی زندگی و حالات ایشان پرسید. وی گفت: حال ما بد است و در مضیقه و سختی می‌گذرانیم. و از زندگی شکایت کرد.

ابراهیم گفت: وقتی شوهرت آمد بر وی سلام برسان و به او بگو که آستانه در خانه خود را تغییر دهد.

آنگاه که اسماعیل آمد، گویی که چیزی (از بوی پدر خود) را دریافته است و گفت: آیا کسی نزد شما آمده بود؟ زنش گفت: آری، مرد پیری چنین و چنان آمده بود، و سراغ تو را گرفت و به او خبر دادیم، و از من پرسید که زندگی ما بر چه منوال است، به او گفتم که من در سختی و مشقت به سر می‌برم. اسماعیل گفت: آیا تو را به چیزی وصیت کرد؟ گفت: آری، مرا فرمود که برایت سلام برسانم و می‌گفت که آستانه در خود را تغییر بده. اسماعیل گفت: وی پدر من

بوده است و همانا مرا امر کرده است که از تو جدایی گزینم. پس نزد قبیله خود برو. اسماعیل آن زن را طلاق داد و با زنی دیگر از آن قبیله ازدواج کرد.

ابراهیم برای مدتی آنچه خدا خواسته بود نزد ایشان نیامد، سپس نزد ایشان آمد و اسماعیل را نیافت. نزد زن وی رفت و از وی سراغ اسماعیل را گرفت. وی گفت: برای کسب روزی ما برآمده است. ابراهیم گفت: حالات شما چگونه است؟ و از چگونگی زندگی و حال ایشان سؤال کرد، وی گفت: زندگی ما خوب است و با فراخی معیشت بسر می‌بریم و خداوند را ستود. ابراهیم گفت: غذای شما چیست؟ گفت: گوشت. گفت: آشامیدنی شما چیست؟ گفت: آب. ابراهیم گفت: بارالها ایشان را برکت دهر گوشت و آب ایشان.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در آن روز نزد ایشان دانه غله نبود و اگر می‌بود در آن روز دعا می‌کرد».

آن حضرت فرمود: کسی نمی‌توانست با خوردن تنها گوشت و آب زیست کند به جز در مکه، مگر آنکه با آنها توافق می‌کرد.

ابراهیم گفت: وقتی شوهرت آمد بر وی سلام برسان و او را امر کن که آستانه در خود را محکم بدارد.

آنگاه که اسماعیل آمد گفت: آیا کسی نزد شما آمده بود؟ زنش گفت: آری، پیری خوش هیكل مده بود. - و او را ستود - سراغ تو را گرفت او را خبر دادم، و از من پرسید که معیشت و زندگی ما بر چه منوال است. او را خبر دادم که

به خوبی می گذرد.

اسماعیل گفت: آیا تو را به چیزی وصیت کرد. زنش گفت: آری، او به تو سلام می رساند و تو را امر می کند که آستانه در خود را محکم بداری.

اسماعیل گفت: او پدر من است و تویی آستانه در. مرا امر کرده که تو را نگاه بدارم.^۱

سپس ابراهیم برای مدتی که خدا خواسته بود نزد ایشان نیامد، پس از مدتی که آمد اسماعیل را دید که زیر درختی نزدیک زمزم نشسته و برای خود تیر می تراشد. و چون اسماعیل او را دید، به احترام وی بپا خاست و پیشامدی با یکدیگر کردند که پدر با پسر و پسر با پدر می کند. سپس گفت: ای اسماعیل، خداوند به کاری مرا امر کرده است. گفت: بکن آنچه پروردگار تو امر کرده است. ابراهیم گفت: آیا مرا یاری می کنی؟

گفت: تو را یاری می کنم. ابراهیم گفت: همانا خداوند مرا امر کرده است که در اینجا خانه ای بنا کنم، و به سوی پشته بلندی اشاره کرد که پیرامون آن بنا نماید.

آن حضرت فرمود: نزدیک آن پشته، تهدابها را بلند کردند! اسماعیل سنگ می آورد و ابراهیم اعمار می کرد تا آنکه بنای آن بلند گردید، آنگاه اسماعیل سنگی آورد و برای ابراهیم گذاشت. ابراهیم بر روی آن سنگ ایستاد و اعمار می کرد و اسماعیل به وی سنگ پیش می کرد و آن

۱- شکرگزاری و حسن ادب در زنان، سبب صلاح منزل و سعادت است و موجب مزید نعمت و برکت. برخلاف کفران که موجب خرابی و فساد خانه است.

۲- در روایاتی گفته شده که بنیاد اصلی خانه کعبه از زمان آدم (ع) بوده است و ابراهیم (ع) همان بنیاد اصلی را پینا کرد و بر آن بنا نهاد.

هر دو می گفتند:

«ای پروردگار ما، قبول کن از ما، هر آینه تویی
شنوای دانا» (سوره البقره آیه ۱۲۷).

آن حضرت فرمود: آنها اعمار می کردند و گرد
خانه کعبه می گشتند و می گفتند: «ای پروردگار
ما قبول کن از ما، هر آینه تویی شنوای دانا».

۳۳۶۵ - از سعید بن جبیر روایت است که
ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: آنگاه که میان
ابراهیم و زن وی (نسبت باردار شدن هاجر)
چیزی واقع شد، ابراهیم با اسماعیل و مادر وی
بیرون آمد و مشکی همراه داشت که در آن
آب بود، مادر اسماعیل از آن می نوشید و شیر
او بر کودکش جاری می شد تا آنکه ابراهیم به
مکه رسید و در آنجا مادر اسماعیل (هاجر) را
زیر درختی فرود آورد و سپس خود به سوی
همسر خود (ساره) بازگشت. مادر اسماعیل در
عقب وی رفت تا آنکه به موضع کدأ رسیدند و
از عقب وی بر او بانگ زد: ای ابراهیم ما را به
کی وامی گذاری؟ گفت: به خدا. مادر اسماعیل
گفت: راضی هستم به خدا.

راوی گفته است: هاجر از آن جای بازگشت
و از آن مشک آب می نوشید و شیر وی بر
کودکش جاری می گشت تا آنکه مشک تمام
شد. هاجر با خود گفت: اگر به وادی بروم و در
آنجا نظر کنم شاید کسی را ببینم. وی رفت و
به کوه صفا برآمد و نظر کرد و نظر کرد تا کسی
را ببیند، لیکن کسی را ندید. چون (از صفا
فرود آمد) و به وادی رسید، دویدن آغاز کرد
تا آنکه به کوه مروه رسید و این کار (دویدن
میان دو کوه را) چند بار انجام داد. سپس گفت:

۳۳۶۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ
عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ عَمْرٍو قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ نَافِعٍ، عَنْ
كَبِيرِ بْنِ كَبِيرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا كَانَ بَيْنَ إِبْرَاهِيمَ وَبَيْنَ أَهْلِهِ مَا كَانَ،
خَرَجَ بِاسْمَاعِيلَ وَأُمَّ إِسْمَاعِيلَ، وَمَعَهُمْ شَتَّةٌ فِيهَا مَاءٌ،
فَجَعَلَتْ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ تَشْرَبُ مِنَ الشَّتَّةِ، فَيَدِرُ لَبْئُهَا عَلَى
صَبِيَّهَا، حَتَّى قَدَّمَ مَكَّةَ فَوَضَعَهَا نَحْتِ دَوْحَةٍ، ثُمَّ رَجَعَ
إِبْرَاهِيمُ إِلَى أَهْلِهِ، فَاتَّبَعَتْهُ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ، حَتَّى لَمَّا بَلَغُوا
كَدَاءَ نَادَتْهُ مِنْ وَرَائِهِ: يَا إِبْرَاهِيمُ إِلَى مَنْ تَتْرُكُنِي؟ قَالَ:
إِلَى اللَّهِ، قَالَتْ: رَضِيتُ بِاللَّهِ، قَالَ: فَرَجَعَتْ فَجَعَلَتْ
تَشْرَبُ مِنَ الشَّتَّةِ وَيَدِرُ لَبْئُهَا عَلَى صَبِيَّهَا، حَتَّى لَمَّا فَنِيَ
الْمَاءُ، قَالَتْ: لَوْ ذَهَبَتْ قُنْظَرْتُ لَمَلِي أَحْسُ أَحَدًا، قَالَ:
فَذَهَبَتْ فَصَعِدَتْ الصَّفَا فَنْظَرْتُ وَنَظَرْتُ، هَلْ تُحَسُّ
أَحَدًا، فَلَمْ تُحَسُّ أَحَدًا، فَلَمَّا بَلَغَتْ الْوَادِي سَعَتِ وَأَنْتِ
الْمَرْوَةَ، فَجَعَلَتْ ذَلِكَ أَشْوَاطًا، ثُمَّ قَالَتْ: لَوْ ذَهَبْتُ
فَنْظَرْتُ مَا قَعَلْتُ، نَعْنِي الصَّبِيَّ، فَذَهَبَتْ فَنْظَرْتُ فَإِذَا هُوَ
عَلَى حَالِهِ كَأَنَّهُ يَنْشَعُ لِلْمَوْتِ، فَلَمْ تُقْرَهَا نَفْسَهَا، فَقَالَتْ:
لَوْ ذَهَبْتُ فَنْظَرْتُ، لَمَلِي أَحْسُ أَحَدًا، فَذَهَبَتْ فَصَعِدَتْ
الصَّفَا، فَنْظَرْتُ وَنَظَرْتُ فَلَمْ تُحَسُّ أَحَدًا، حَتَّى أَتَمَّتْ
سَبْعًا، ثُمَّ قَالَتْ: لَوْ ذَهَبْتُ فَنْظَرْتُ مَا قَعَلْتُ، فَإِذَا هِيَ
بِصَوْتِ، فَقَالَتْ: أَعَيْتُ إِنْ كَانَ عِنْدَكَ خَيْرٌ، فَإِذَا
جَبْرِيلُ، قَالَ: قَالَ: بِعَقْبِهِ هَكَذَا، وَفَمَزَّ عَقْبَهُ عَلَى
لَأَرْضٍ، قَالَ: فَاتَّبَقَ الْمَاءُ، فَذَهَبَتْ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ،
فَجَعَلَتْ تَحْفَرُ.

بهبتر است برگردم و بینم که بر سر او چه آمده است. یعنی کودک.

هاجر رفت و دید که کودک به همان حال است، در اضطراب است و صدای او در سینه پیچیده و در آستانه مرگ است. هاجر نتوانست آن حالت را تحمل کند و با خود گفت: کاش بروم و بنگرم، شاید کسی را ببینم. وی رفت و بر کوه صفا برآمد و نگریست و نگریست، لیکن کسی را ندید تا آنکه هفت دور (میان صفا و مروه) را انجام داد.

سپس گفت: کاش بروم کودک را ببینم که در چه حال است. ناگاه آوازی شنید. هاجر گفت: اگر نیکی می‌کنی، به فریاد من برس. و آن آوازکننده جبرئیل بود.

راوی گفت: جبرئیل با پاشنه خود چنین کرد و پاشنه خود را بر زمین خلانید.

راوی گفت: آب از زمین برآمد، مادر اسماعیل حیران شد و به کاویدن زمین آغاز کرد.

راوی می‌گوید: ابوالقاسم (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر آب را به همان حالت می‌گذاشت (یعنی به کاویدن آغاز نمی‌کرد)، آب جریان می‌یافت.»

راوی گفته است: هاجر از آن آب می‌نوشید و شیر وی بر کودکش جاری می‌شد.

راوی گفته است: گروهی از قبیله جرهم از میان وادی گذشتند، و ناگاه پرنده‌ای دیدند، گویا آن را ناآشنا و عجیب پنداشتند و گفتند:

این پرنده به جز بر سر آب نمی‌پرد، قاصدی را فرستادند و ناگاه دید که آن پرنده بر سر آب است. قاصد آمد و به ایشان خبر داد. آنها نزد

قال: فقال أبو القاسم ﷺ: «لو تركته كان الماء ظاهراً».

قال: فجعلت تشرب من الماء وتدر لبثها على صبيها.

قال: فمرّنا من جرهم بطن الوادي، فإذا هم بطير، كأنهم أنكروا ذلك، وقالوا: ما يكون الطير إلا على ماء، فبعثوا رسولهم فظروا فإذا هم بالماء، فأتاهم فأخبرهم، فأتوا إليها فقالوا: يا أم إسماعيل، أتأذنين لنا أن نكون معك، أو نسكن معك، فبلغ أنها فتكح فيهم امرأة.

قال: ثم إنه بدأ لإبراهيم، فقال لأهله: إني مطلع تركي، قال: فجاء سلم، فقال: أين إسماعيل؟ فقالت امرأته: ذهب يصب، قال: فولي له إذا جاء غير عتبة بابك، فلما جاء أخبرته، قال: أنت ذلك، فاذمبي إلى أهلك، قال: ثم إنه بدأ لإبراهيم، فقال لأهله: إني مطلع تركي. قال: فجاء فقال: أين إسماعيل؟ فقالت امرأته: ذهب يصب، فقالت: ألا تنزل قطعم وتشرب، فقال: وما طعامكم وما شرابكم؟ قالت: طعامنا اللحم وشرابنا الماء، قال: اللهم بارك لهم في طعامهم وشرابهم. قال: فقال أبو القاسم ﷺ: «بركة بدعوة إبراهيم».

قال: ثم إنه بدأ لإبراهيم، فقال لأهله: إني مطلع تركي، فجاء فوافق إسماعيل من وراء زمزم يصلح نبلاً له. فقال: يا إسماعيل، إن ربك أمرني أن أئتي له بيتاً. قال: أطع ربك، قال: إنه قد أمرني أن تعيطني عليه، قال: إذن افعل، أو كما قال.

قال: فقاما فجعل إبراهيم بيني، وإسماعيل بناوله الحجاره ويقولان ﴿ربنا تقبل منا إنك أنت السميع العليم﴾ قال: حتى ارتفع البناء، وضعف الشيخ عن

نَقَلَ الْحِجَارَةَ، فَقَامَ عَلَى حَجَرِ الْعَقَامِ، فَجَعَلَ يَنُوتُهُ
الْحِجَارَةَ وَيَقُولَانِ ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ﴾ (البقرة: ۱۲۷). (راجع: ۲۳۶۸).

هاجر رفتند و گفتند: ای مادر اسماعیل، آیا ما را اجازه می‌دهی که همراه تو باشیم - و یا - همراه تو سکونت کنیم (هاجر به ایشان اجازه داد). سپس پسر هاجر بالغ شد و از آنها زنی را به ازدواج خود درآورد.

راوی می‌گوید: ابراهیم آمد و (وارد منزل اسماعیل شد) و بر اهل منزل سلام کرد و گفت: اسماعیل کجا است؟ زن اسماعیل گفت: به شکار رفته است. ابراهیم گفت: وقتی که آمد به او بگو که آستانه خانه خود را تغییر دهد. آنگاه که اسماعیل آمد، او را خبر داد.

اسماعیل به زن خود گفت: آن آستانه‌ای که گفته است، تویی، برو به نزد خانواده خود. پس از آن ابراهیم بار دیگر به فکر بازمانده خود (در مکه) شد و برای زن خود (ساره) گفت: همانا من نزد بازمانده خود می‌روم.

راوی گفت: وی (به خانه اسماعیل) آمد و گفت: اسماعیل کجاست؟

زن اسماعیل گفت: به شکار رفته است و سپس گفت: آیا به خانه ما منزل نمی‌کنی که چیزی بخوری و بنوشی. ابراهیم گفت: خوردنی شما چیست و نوشیدنی شما چیست؟ زن اسماعیل گفت: خوردنی ما گوشت است و نوشیدنی ما آب است. ابراهیم گفت: «بارالها، بر خوردنی و نوشیدنی‌شان برکت ارزانی کن».

راوی می‌گوید: ابوالقاسم (صلی الله علیه وسلم) گفت: برکتی که (در خوردنی و نوشیدنی اهل مکه است) به برکت دعای ابراهیم است.

راوی گفت: سپس ابراهیم به فکر بازمانده‌اش افتاد و به زن خود گفت: من نزد بازمانده‌ام

می‌روم. وی آمد و در عقب زمزم با اسماعیل ملاقات کرد. اسماعیل تیر خود را درست می‌کرد.

ابراهیم گفت: ای اسماعیل، همانا پروردگار تو مرا امر کرده است که برای او خانه‌ای اعمار کنم. اسماعیل گفت: پروردگار خود را فرمانبردار باش. ابراهیم گفت: همانا مرا امر کرده است که مرا در این کار کمک نمایی. اسماعیل گفت: درحالی که چنین است کمک می‌کنم یا هر آنچه گفت.

راوی گفت: سپس هردوی ایشان برخاستند، ابراهیم به بنای خانه آغاز کرد و اسماعیل به وی سنگ می‌داد، و هردو می‌گفتند: «ای پروردگار ما، قبول کن از ما، به تحقیق که تو شنوای دانایی».

تا آنکه بنا بلند شد و آن مرد پیر (یعنی ابراهیم) در انتقال سنگ سستی احساس کرد (که سنگ را به موضع بلند بنهد) پس بر روی سنگ مقام (ابراهیم) ایستاد (تا دست وی کوتاهی نکند) و اسماعیل به او سنگ می‌داد و هردوی ایشان می‌گفتند: «ای پروردگار ما از ما قبول کن به تحقیق که تو شنوای دانایی».

باب - ۱۰

[۱۰- باب]

۳۳۶۶ - از ابراهیم تیمی از پدرش روایت است که گفت: از ابوذر (رضی الله عنه) شنیدم که می‌گفت:

۳۳۶۶ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ التَّمِيمِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ رضي الله عنه قَالَ : قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيُّ مَسْجِدٍ وَضِعَ فِي الْأَرْضِ أَوْلَى ؟ قَالَ : « الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ » . قَالَ : قُلْتُ : ثُمَّ أَيُّ ؟ قَالَ : « الْمَسْجِدُ الْأَقْصَى » .

۱- این سنگ که سنگ مقام ابراهیم نامیده می‌شود تا اکنون در مسجد مکه شریف نگهداری می‌شود و موضع آن در میان کعبه و زمزم است. و جای پای ابراهیم (ع) بر روی سنگ دیده می‌شود.

گفتم: یا رسول الله، نخستین مسجدی که بر روی زمین ساخته شد، کدام است؟ فرمود: «مسجد الحرام (در مکه)». گفتم: پس از آن کدام مسجد؟ فرمود: «مسجد الاقصی (در بیت المقدس)». گفتم: چه مدتی میان ساختمان آنها تفاوت است. فرمود: «چهل سال». هر جا که تو را وقت نماز فرا رسد، نماز بگزار، فضیلت در ادای نماز است.»

۳۳۶۷ - از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت است که گفت: همانا (در بازگشت از خیبر) کوه اُحُد بر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ظاهر شد، فرمود: «این کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم، بارالها، همانا ابراهیم مکه را حرام گردانیده و همانا من حرام می‌گردانم (ساحه) میان دو سنگستان (مدینه) را.»

و این حدیث را عبدالله بن زید از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده:

۳۳۶۸ - از عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) روایت است که عایشه (رضی الله عنها) - همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) - گفت: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آیا نمی‌بینی که قوم تو (قریش) آنگاه که کعبه را بنا کردند، از اساسی که ابراهیم نهاده بود، کم کردند.»

۱- ابن جوزی بر روایت مدت چهل سال اشکال کرده، وی گفته که بانی کعبه ابراهیم (ع) و بانی بیت المقدس سلیمان (ع) است که هزار سال باهم تفاوت زمانی دارند. در جواب گفته شده که مراد از بنای اول این دو مسجد و ابراهیم (ع) بانی اول مسجد الحرام نبوده است بلکه بنای آن را به حضرت آدم می‌رسانند و نه هم سلیمان بانی اول بیت المقدس است.

۲- ساحه اندرون دیواری که در شمال خانه کعبه واقع است و آن را حجر یا حطیم می‌گویند و گاه حجر اسماعیل می‌گویند در بنایی که در زمان ابراهیم (ع) نهاده شده بود، در ساحه اندرون خانه کعبه بوده است. بعداً در

قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَهُمَا، قَالَ: «أَرْبَعُونَ سَنَةً، ثُمَّ أَيُّمَا أَدْرَكَكَ الصَّلَاةُ بَعْدَ فَصْلِهِ، فَإِنَّ الْفَضْلَ فِيهِ». [النظر: ۳۴۲۵. أخرجه مسلم: ۵۲۰].

۳۳۶۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي عَمْرٍو مَوْلَى الْمُطَّلِبِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم طَلَعَ لَهُ أُحُدًا، فَقَالَ: «هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ، اللَّهُمَّ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ، وَإِنِّي أَحْرَمُ مَا بَيْنَ لَيْتِيهَا».

وَرَوَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم. [راجع: ۳۷۱ و ۲۸۹۳. أخرجه مسلم: ۱۳۶۵، في الحج ۶۶۲ مطولاً].

۳۳۶۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ: عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ ابْنَ أَبِي بَكْرٍ: أَخْبَرَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «أَلَمْ تَرَيَ أَنَّ قَوْمَكَ لَمَّا بَنَوْا الْكَعْبَةَ اقْتَصَرُوا عَنْ قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا تَرُدُّهَا عَلَيَّ قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ؟ فَقَالَ: «لَوْلَا حَدَّثَانُ قَوْمَكَ بِالْكَفْرِ».

فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: لَكِن كَانَتْ عَائِشَةُ سَمِعَتْ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، مَا أَرَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم تَرَكَ اسْتِلَامَ الرُّكْنَيْنِ اللَّذَيْنِ يَلْبَانِ الْحَجَرَ، إِلَّا أَنَّ الْبَيْتَ لَمْ يَتِمَّ عَلَيَّ قَوَاعِدِ إِبْرَاهِيمَ. [راجع: ۱۲۶. أخرجه مسلم: ۱۳۴۲].

وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ.

گفتم: یا رسول الله، آیا آن را براساس ابراهیم بازسازی نمی کنی؟

فرمود: «اگر قوم تو نوعهد به کفر نمی بود، این کار را می کردم»

عبدالله بن عمر گفت: عایشه آن را از رسول (صلی الله علیه وسلم) باید شنیده باشد. من رسول (صلی الله علیه وسلم) را ندیده ام که استلام آن دو رکن متصل به الحجر را جز به خاطر آنکه خانه براساس قواعد ابراهیم ساخته نشده، ترک کرده باشد.

و اسماعیل (ابن ابی اویس) گفته است: روایت است از عبدالله بن ابی بکر (عوض: عبدالله بن محمد بن ابی بکر که ابن شهاب از وی روایت کرده است).

۳۳۶۹ از ابو حمید الساعدی (رضی الله عنه) روایت است که گفت: اصحاب گفتند: یا رسول الله، چگونه بر تو صلوات بفرستیم؟ رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بگوید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَبَارَكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

۳۳۷۰ - از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت است که گفت: کعب بن عجره مرا ملاقات

بنای کعبه تقلیل آورده شد و بخشی از ساحة درونی خانه، بیرون آورده شد.

۱- یعنی چون ایمان بر دلایشان به کمال استقرار نرسیده، شاید تغییر ساختمان کعبه ایشان را خوش نیاید و موجب زیان و نقص ایمان گردد.
۲- ترجمه دعا: بارالها، رحمت کن بر محمد و همسران وی چنانکه رحمت کردی بر ابراهیم، بارالها، همیشه بنادر آنچه داده ای از بزرگی و کرامت برای محمد و همسران و فرزندان وی، چنانکه کرامت و بزرگی داده ای بر ابراهیم، همانا، تو ستوده شده بزرگی.

۳۳۶۹- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ حَزْمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَمْرٍو بْنِ سَلِيمِ الزُّرْقِيِّ: أَخْبَرَنِي أَبُو حَمِيدٍ السَّاعِدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمُ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». [انظر: ۳۳۶۹، أخرجه مسلم: ۴۰۷].

۳۳۷۰- حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ خَفْصٍ وَمُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ زِيَادٍ: حَدَّثَنَا أَبُو قُرْوَةَ مُسْلِمُ بْنُ سَالِمٍ الْهَمْدَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَيْسَى: سَمِعَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي لَيْلَى قَالَ: لَقِيتُ كَعْبَ بْنَ عَجْرَةَ فَقَالَ: أَلَا أَهْدِي لَكَ هَدِيَّةً سَمِعْتَهَا مِنَ النَّبِيِّ ﷺ؟ فَقُلْتُ: بَلَى، فَأَهْدِنَا لِي فَقَالَ: سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ

کرد و گفت: آیا برای تو هدیه‌ای را که از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام، ندهم. گفتیم: آری، آن هدیه را برایم بده، وی گفت: از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) پرسیدیم و گفتیم: یا رسول‌الله، چگونه بر شما اهل بیت درود فرستاده شود، همانا خداوند به ما چگونگی سلام فرستادن بر شما را آموخته است. آن حضرت فرمود: «بگوئید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.» [انظر: ۴۴۷۷، ۴۶۳۵۷. أخرجه مسلم: ۴۰۶]

۳۳۷۱- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنِ الْمُنْهَالِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعَوِّدُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، وَيَقُولُ: «إِنَّ أَبَاكَمَا كَانَ يُعَوِّدُ بِهَا إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ، مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ.»

۳۳۷۱ - از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) برای حسن و حسین به خداوند پناه می‌جست و می‌فرمود: «به تحقیق پدر (بزرگ) شما با این کلمات برای حفظ و سلامت اسماعیل و اسحاق دعا می‌کرد و می‌گفت: پناه می‌جویم به کلمات خداوند که کامل است از هر شیطان و جانور زهردار و از هر چشم آسیب‌رسان».

۱۱ - بَابُ: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ:

«وَبَنِيهِمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ» [الحجر: ۵۱].

وقوله: «وَلَكِنْ لِيُطْمِئِنَّ قَلْبِي»

[لَا تَوَجَّلْ: لَا تَخَفْ]

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُخَيِّمُ الْمَوْتَى»

[البقرة: ۲۶۰].

باب - ۱۱ فرموده خداوند عز و جلّ

«و خبر ده ایشان را از میهمانان ابراهیم» (سوره الحجر آیه ۵۱). و فرموده خدای تعالی: «لیکن می‌خواهم که آرام گیرد دل من» (سوره البقره آیه ۲۶۰).

لفظ (لَا تَوَجَّلْ): یعنی نترس. «و آنگاه که گفت

۱- مراد از آموختن چگونگی درودفرستادن، به وقت نماز در قعده است که می‌گوئیم: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

۲- لفظ - تَوَجَّلْ در این آیه آمده است: «إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا، قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجَلُونَ» (سوره الحجر آیه ۵۲). چون (چهار فرشته) بر ابراهیم درآمدند سلام گفتند. ابراهیم گفت: هر آینه ما از شما ترسانیم.

ابراهیم. ای پروردگار من، بنما مرا چگونه زنده می کنی مردگان را». (سوره البقره آیه ۲۶۰).

۳۳۷۲ - از ابوسلمه بن عبدالرحمن (بن عوف) و سعید بن مسیب روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ما نسبت به ابراهیم سزاوارتریم در شک، آنگاه که گفت: «ای پروردگار من، بنما مرا، چگونه زنده می کنی مردگان را. خداوند گفت: آیا باور نداری؟ گفت: آری، باور داشته ام ولیکن می خواهم که دل من آرام گیرد».

و خداوند بر لوط (پیامبر) رحمت کند (که در حالت سختی) به ستونی استوار پناه می جست، و اگر مدتی دراز در زندان به سر می بردم، همچون یوسف که در زندان به سر می برد، پیشنهاد (آزادی) دعوت کننده را قبول می کردم.

باب - ۱۲ فرموده خداوند عز و جل

«و یاد کن در کتاب، اسماعیل را، هر آینه وی بود راست وعده» (سوره مریم آیه ۵۴).

۳۳۷۳ - از سلمه بن اکوع (رضی الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر کسانی از قبیله بنی اسلم گذشت که (مسابقه) تیراندازی می کردند. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ای اولاد اسماعیل تیراندازی کنید، همانا پدر شما (اسماعیل) تیرانداز بود.

۱- چون عزیز کسی را فرستاد (که یوسف(ع) را آزاد کند، وی نذیرت و خواست که او را از همه بی گناهی او را اعلام کند.

۳۳۷۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «رَبُّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْلَيْتُمْ تَوَمَّنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي». وَيَرْحَمُ اللَّهُ لُوطًا، لَقَدْ كَانَ يَأْوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ، وَلَوْ لَيْتُ فِي السَّجْنِ طُولَ مَا لَيْتُ يُونُسَ، لَأَجَبْتُ الدَّاعِيَ. [الطبر: ۴۳۳۷۵، ۴۳۳۸۷، ۴۴۵۳۷، ۴۶۹۹۲، ۴۶۹۹۲، أخرجه مسلم: ۱۵۹].

باب - ۱۲: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ

كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ﴾ [مریم: ۵۴]

۳۳۷۳ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رضي الله عنه قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم عَلَى نَفَرٍ مِنْ أَسْلَمَ يَتَّضِلُونَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم «ارْمُوا بَنِي إِسْمَاعِيلَ، فَإِنَّ أَبَاكُمْ كَانَ رَامِيًا، ارْمُوا وَأَنَا مَعَ بَنِي فَلَانٍ». قَالَ: فَأَمْسَكَ أَحَدُ الْقَرِيقَيْنِ بِأَيْدِيهِمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «مَا لَكُمْ لَا تَرْمُونَ». فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَرْمِي وَأَنْتَ مَعَهُمْ، قَالَ: «ارْمُوا وَأَنَا مَعَكُمْ

كُلُّكُمْ». [راجع: ۲۸۹۹، ۲۳۵۳، ۲۳۸۲].

تیراندازی کنید و من همراه بنی فلان هستم». راوی گفت: یکی از این دو گروه از تیراندازی دست کشید. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «شما را چه شد که تیر نمی‌اندازید؟». گفتند: یا رسول الله، چگونه تیراندازی کنیم که تو همراه آنها باشی. فرمود: «تیر بیندازید من همراه همه شما هستم».

۱۳- باب: قصه اسحاق بن ابراهیم

إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمَا السَّلَام

فِيهِ ابْنُ عَمْرٍو وَأَبُو هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

باب - ۱۳ - قصة اسحاق بن ابراهيم (ع)

در آن ابن عمر و ابوهریره از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده‌اند.

۱۴- باب:

«إِنَّمَا كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ - إِلَى قَوْلِهِ -
وَتَخَنُّ لَهُ مُسْلِمُونَ» [البقرة: ۱۳۳].

باب - ۱۴:

«آیا حاضر بودید، آنگاه که پیش آمد یعقوب را مرگ، وقتی که به فرزندان خود گفت که چه چیز را پس از من عبادت خواهید کرد، گفتند که عبادت کنیم معبود تو را و معبود پدران تو را که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق اند، آن معبود یگانه را عبادت می‌کنیم و ما او را متقادیم» (سوره البقره آیه ۱۳۳).

۳۳۷۴ - از سعید بن ابی سعید المقبری روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفته شد: بزرگترین و گرامی‌ترین مردم کیست؟ آن حضرت فرمود: «بزرگترین و گرامی‌ترین ایشان پرهیزگارترین ایشان است». گفتند: ای پیامبر، ما در این مورد از تو نمی‌پرسیم.

فرمود: «بزرگترین و گرامی‌ترین مردم، یوسف

۳۳۷۴ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: سَمِعَ الْمُعْتَمِرَ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قِيلَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: مَنْ أَكْرَمَ النَّاسِ؟ قَالَ: «أَكْرَمُهُمْ أَنْفَاهُمْ». قَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَأَكْرَمُ النَّاسِ يُوسُفُ نَبِيُّ اللَّهِ، ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنُ خَلِيلِ اللَّهِ». قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَمَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونَنِي». قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «فَخِيَارُكُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُكُمْ فِي الْإِسْلَامِ، إِذَا فَهَّمُوا». [راجع: ۲۳۵۳، اخرجہ مسلم:

[۲۳۷۸]

پیامبر خداست، پسر پیامبر خدا، پسر پیامبر خدا، پسر خلیل الله». گفتند: ما در آن مورد از تو نمی پرسیم. فرمود: «آیا در مورد بزرگان عرب از من می پرسید؟». گفتند: آری. فرمود: «برترین شما در روزگار جاهلیت برترین شما در اسلام است، اگر در علم دین دانا شوند».

باب - ۱۵

۱۵- باب: «وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ

«و فرستادیم لوط را چون به قوم خود گفت: آیا به عمل می آید کار بی حیایی را و شما می بینید. آیا شما می آید به مردان به اراده شهوت به جز زنان بلکه شما قومی نادانید. پس نبود جواب قوم او، مگر آنکه گفتند بیرون کنید اهل خانه لوط را از ده خویش، هر آینه ایشان مردمی اند که خود را پاک می گیرند. پس نجات دادیم او را و اهل او را مگر زن وی که او را از باقی ماندگان مقدر کردیم و بارانندیم بر سر ایشان بارانی، پس بد است باران ترساننده شدگان». (سوره نمل آیات ۵۴ - ۵۸).

الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تَبْصُرُونَ. أَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ. فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَبْطِئُونَ. فَاتَّجَيْتَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا هَا مِنْ الْغَابِرِينَ. وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا قَسَاءً مَطَرُ الْمُتَكَبِّرِينَ»
(النمل: ۵۴-۵۸).

۳۳۷۵ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند لوط را پیامرزد، که به ستونی استوار (یعنی ذات خداوند) پناه می جست».

۳۳۷۵ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزُّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «يَنْفَعُ اللَّهَ لُوطًا، إِنْ كَانَ لَبِأَوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ». [راجع: ۳۳۷۲. أخرجه مسلم: ۱۵۱ مطولاً].

باب - ۱۶

۱۶- باب: «فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطِ

«آنگاه که فرستادگان نزد آل لوط آمدند، گفت: هر آینه شما گروهی مُتَكَبِّرُونَ (یعنی ناآشنا)

الْمُرْسَلُونَ. قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُتَكَبِّرُونَ» [المع: ۶۲].
«بِرُكْنِهِ» [اللذريات: ۳۹]. بِمَنْ مَعَهُ لَأَنْتُمْ قَوْمُهُ.

می‌باشید». (سوره الحجر آیات ۶۱ - ۶۲).
 «بِرُكْنِهِ» (سوره الذاریات آیه ۳۹): یعنی همراهان
 وی، زیرا ایشان قوت وی بودند.
 «تَزَكُّنَا» (سوره هود آیه ۱۱۳): به معنی
 میل کردن است.^۱
 کلمات: اَنْكَرَهُمْ، وَنَكَرَهُمْ، وَاسْتَنْكَرَهُمْ، معنی
 واحدی دارند، یعنی شناخت ایشان را.
 «يُهْرَعُونَ» (سوره هود آیه ۷۸): یعنی شتاب
 می‌کردند.^۲
 «دَابِرٌ» (سوره الحجر آیه ۶۶): به معنی آخر
 است.^۳

«صَيِّحَةٌ» (سوره یس آیه ۲۹): یعنی هلاک.
 «لِلْمُتَوَسِّمِينَ» (سوره الحجر آیه ۷۵): به معنی
 بینندگان.^۴

«لَبْسِيلٌ» (سوره الحجر آیه ۷۶): یعنی به راه.^۵
 ۳۳۷۶ - از عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه)
 روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه
 وسلم) (چنین خواند) «فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ». (سوره
 قمر آیه ۱۵). پس هیچ پندگیرنده‌ای هست؟

باب - ۱۷ فرموده خدای تعالی

- ۱- «فَتَوَلَّىٰ بُرْكْنَهُ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» پس فرعون برگشت همراه قوت
 خود و گفت که (موسی) جادوگر است یا دیوانه.
- ۲- «وَلَا تَزَكُّنَا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا» و میل نکنید به سوی آنان که ستم
 کردند.
- ۳- «وَجَاءَ قَوْمَهُ يُهْرَعُونَ» و آمدند پیش لوط قوم او شتابان.
- ۴- «وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ». و وحی
 فرستادیم به سوی لوط این سخن، که آخر این قوم بریده شود چون به وقت
 صبح درآیند. (یعنی بیخ ایشان بریده شود).
- ۵- «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ». هر آینه در این قصه نشانه‌هاست
 (بینایان) را. (یا عبرت‌گیرندگان را).
- ۶- «وَأَنهَا لَبْسِيلٌ مُّقِيمٌ». و هر آینه شهرها به راهی هستند که دائم آمد
 و رفت دارند.

«تَزَكُّنَا» [هود: ۱۱۳]: تَمِيلُوا. فَأَنْكَرَهُمْ وَنَكَرَهُمْ
 وَأَسْتَنْكَرَهُمْ وَاحِدٌ. «يُهْرَعُونَ» [هود: ۷۸]:
 يُسْرِعُونَ. «دَابِرٌ» [الحجر: ۶۶]: آخِرٌ. «صَيِّحَةٌ»
 [یس: ۲۹]: هَلَكَةٌ. «لِلْمُتَوَسِّمِينَ» [الحجر: ۷۵]:
 لِلنَّاطِرِينَ. «لَبْسِيلٌ» [الحجر: ۷۶]: لِبَطْرِيقٍ.

۳۳۷۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ: حَدَّثَنَا
 سَعْيَانُ: عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْأَسْوَدِ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه
 قَالَ: قَرَأَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ». [القمر: ۱۵].
 [راجع: ۳۳۶۱. أخرجه مسلم: ۸۲۳ مطولاً].

باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

«و فرستادیم به سوی ثمود برادر ایشان صالح را». (سوره هود آیه ۶۱).

«و هر آینه دروغگو شمردند ساکنان حجر پیغامبران را». (سوره الحجر آیه ۸۰).

مراد از حجر در این آیه جای بود و باش قوم ثمود است.

و اما، «حَرْتُ حِجْرًا» (سوره انعام آیه ۱۳۸). در این آیه، حجر به معنی حرام است و هر آنچه از آن منع شده است آن را حجر و محجور گویند.

و حجر، هر بنایی است که آن را بنا کرده‌ای (منع است از آمدن به (درون آن) و چیزی از زمین که از آن منع کنی (که کسی در آن وارد نشود) حجر است و به همین سبب است که دیوار خانه کعبه (حطیم) حجر است.^۱

۳۳۷۷ - از عبدالله بن زمعه روایت است که گفت: از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که (در قصه صالح) پی زدن شتر وی را ذکر کرد و فرمود: «پی زدن شتر (صالح) را، مردی پذیرفت که در میان قوم خود صاحب عزت و قوت بود، مانند ابوزمعه».

۳۳۷۸ - از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: آنگاه که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در مسیر غزوه تبوک در موضع حجر فرود آمد، اصحاب را فرمود که از آب چاه آنجا ننوشند و در مشکها

۱- «وَ قَالُوا هَذِهِ اَنْعَامٌ وَ حَزْبٌ حِجْرٌ». و گفتند این چهارپایان و زراعت الحجر (ممنوع و حرام) است.

۲- حطیم خانه کعبه پاره‌ای زمین است که در بنای کعبه ابراهیم (ع) در ساحة خانه کعبه داخل بوده و پس از آن که قریش آن را تجدید بنا کرده‌اند آن پاره زمین را به دلیل نبودن یا کم شدن نفقه حلال از ساحة خانه بیرون آورده‌اند که دخول و عبور بر آن ممنوع است و طواف باید از عقب آن صورت گیرد.

﴿كَذَّبَ اَصْحَابُ الْحِجْرِ﴾ [الحجر: ۸۰]: الْحِجْر مَوْضِعٌ ثَمُودَ. وَ اَمَّا ﴿حَرْتُ حِجْرًا﴾ [الانعام: ۱۳۸]: حَرَامٌ، وَ كُلُّ مَمْنُوعٍ فَهُوَ حِجْرٌ مَحْجُورٌ، وَ الْحِجْرُ كُلُّ بِنَاءٍ بَنِيَتْهُ، وَ مَا حَجَرَتْ عَلَيْهِ مِنَ الْاَرْضِ فَهُوَ حِجْرٌ، وَ مِنْهُ سُمِّيَ حَاطِمُ الْبَيْتِ حِجْرًا، كَاَنَّهُ مُشْتَقٌّ مِنْ مَحْطُومٍ، مِثْلُ قَتِيلٍ مِنْ مَقْتُولٍ، وَ يُقَالُ لِلْاَنْثَى مِنَ الْخَيْلِ: الْحِجْرُ، وَ يُقَالُ لِلْعَقْلِ: حِجْرٌ وَ حِجْصٌ، وَ اَمَّا حِجْرُ الْيَمَامَةِ فَهُوَ مَنَزَلٌ.

۳۳۷۷ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سَعْيَانٌ: حَدَّثَنَا هِشَامُ ابْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، وَ ذَكَرَ الَّذِي عَقَرَ النَّاقَةَ، قَالَ: «اتَّصَدَبَ لَهَا رَجُلٌ ذُو عَزٍّ وَ مَتَعَةٍ فِي قَوْمِهِ كَأَبِي زَمْعَةَ». [النظر: ۴۹۴۲، ۵۲۰۴، ۶۰۴۲]. أخرجه مسلم: ۲۸۵۵ بزيادة.

۳۳۷۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْكِينٍ أَبُو الْحَسَنِ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَسَّانَ بْنِ حَيَّانٍ أَبُو زَكَرِيَّا: حَدَّثَنَا سَلِيمَانٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، لَمَّا نَزَلَ الْحِجْرَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، أَمَرَهُمْ أَنْ لَا يَشْرَبُوا مِنْ بُئْرِهَا، وَلَا يَسْتَقُوا مِنْهَا، فَقَالُوا: قَدْ عَجَبْنَا مِنْهَا وَ اسْتَقَيْنَا، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَطْرَحُوا ذَلِكَ الْعَجِينَ، وَيُشْرَبُوا ذَلِكَ الْمَاءَ. [النظر: ۲۳۳۷۹، أخرجه مسلم: ۲۹۸۱].

وَيُرْوَى عَنْ سَبْرَةَ بِنْتِ مَعْبُدٍ وَ أَبِي الشُّمُوسِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَ بِالْقَاءِ الطَّعَامِ.

وَقَالَ أَبُو ذَرٍّ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «مَنْ اعْتَجَنَ بِمَائِهِ».

آب نگیرند. گفتند: همانا ما از آن آب خمیر کردیم و در مشکها انداختیم. آن حضرت امر کرد که آن خمیر را دور بیندازند و آب را بر زمین بریزند. (زیرا غضب الهی بر آن سرزمین نازل شده بود).

از سَبْرَه بن مَعْبُد و ابوشُمُوس روایت می شود که: آن حضرت به انداختن طعام (که با آب چاه آن موضع پخته شده بود) امر کرد. و ابوذر از پیامبر (صلی الله علیه و سلم) روایت کرده است که فرمود: «کسی که با آب آن خمیر کرده است».

۳۳۷۹- از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنه) گفت: همانا مردم با رسول الله (صلی الله علیه و سلم) در زمین تُمُود فرود آمدند که همان حجر است. از چاههای آنجا آب برگرفتند و با آن خمیر کردند. رسول الله (صلی الله علیه و سلم) ایشان را فرمود که آبی را که از چاههای آنجا برگرفته اند دور بریزند و آن خمیر را به شتران بدهند. و ایشان را امر کرد که از چاهی آب بگیرند که شتر صالح در آنجا وارد می شد، متابعت کرده است (عبیدالله را) اسامه از نافع.

۳۳۸۰- از مَعْمَر، از زُهْرِي از سالم بن عبدالله روایت است که پدرش (ابن عمر) (رضی الله عنه) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی الله علیه و سلم) بر حجر گذشت، فرمود: «در مساکن کسانی که بر خویشان ستم کرده اند داخل نشوید مگر آنکه گریان باشید (از بیم آنکه) برسد بر شما چیزی که به ایشان رسیده است».

سپس آن حضرت درحالی که سوار شتر بود روی خود را پوشید.

۳۳۷۹- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِبَّاسٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ نَافِعٍ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ: أَنَّ النَّاسَ نَزَلُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَرْضَ تَمُودَ، الْحَجْرَ، فَاسْتَقُوا مِنْ بُئْرَهَا وَاعْتَجَنُوا بِهِ، فَأَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَهْرِقُوا مَا اسْتَقُوا مِنْ بُئْرَهَا، وَأَنْ يَمْلُؤُوا الْإِبِلَ الْعَجِينَ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَسْتَقُوا مِنَ الْبَيْتْرِ الَّتِي كَانَتْ تَرُدُّهَا النَّاقَةُ.

تَابَعَهُ أُسَامَةُ، عَنِ نَافِعٍ. [راجع: ۳۳۷۸. أخرجه مسلم:

۲۹۸۱.]

۳۳۸۰- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، عَنِ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ أَبِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا مَرَّ بِالْحَجْرِ قَالَ: «لَا تَدْخُلُوا مَسَاكِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، أَنْ يُصِيبَكُمْ مَا أَصَابَهُمْ». ثُمَّ تَفَنَّقَ بِرِدَائِهِ وَهُوَ عَلَى الرَّحْلِ. [راجع: ۳۳۸۰. أخرجه مسلم: ۲۹۸۰.]

حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدُهُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم بِهَذَا. [رواجع: ۲۲۵۲، أخرجه مسلم: ۲۲۷۸.]

حضرت فرمود: «گرامی‌ترین مردم، یوسف پیامبر خدا است، پسر پیامبر خدا، پسر پیامبر خدا، پسر خلیل‌الله».

گفتند: ما در این باره از تو نمی‌پرسیم.

آن حضرت فرمود: «معادن (قبایل) عرب از من می‌پرسید؟ اشراف ایشان که در زمان جاهلیت نیکو بوده‌اند، در زمان اسلام هم نیکو هستند اگر علم بیاموزند».

حدیث کرده است مرا: محمد از عبده، از عبیدالله، از سعید از ابوهریره (رضی الله عنه)، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، همین حدیث را.

۳۳۸۴- از عروه بن زبیر روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مرا فرمود:

«ابوبکر را بگویند که بر مردم نماز بگزارد».

عایشه گفت: همانا ابوبکر مردی اندوه‌گرا و دل‌نازک است که هرگاه به جایگاه تو بایستد، دلش نازک می‌شود و می‌گرید. آن حضرت سخن خود را بازگفت و عایشه همان پاسخ را باز داد.

شُعْبَةَ گفته است: آن حضرت بار سوم یا چهارم فرمود: «شما زنان (همچون) هم‌صحبتان یوسف هستید، ابوبکر را امر کنید». (که بر مردم نماز بگزارد).

۳۳۸۵- از ابو موسی (رضی الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مریض شد و فرمود: «ابوبکر را امر کنید که بر مردم

۳۳۸۴- حَدَّثَنَا بَدَلُ بْنُ الْمُحَبَّرِ، أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: سَمِعْتُ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «لَهَا مَرِيءٌ أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ». قَالَتْ: إِنَّهُ رَجُلٌ أَسِيفٌ، مَتَى يَأْتِمُّ مَقَامَكَ رَوْى، فَمَاذَا قَعَادَتْ.

قال شُعْبَةُ قَعَالَ: فِي الثَّلَاثَةِ أَوِ الرَّابِعَةِ: «إِنْ كُنَّ صَوَاحِبَ يُوسُفَ، مَرُّوا أَبَا بَكْرٍ». [رواجع: ۱۹۸، أخرجه مسلم: ۴۱۸.]

۳۳۸۵- حَدَّثَنَا الرَّبِيعُ بْنُ يَحْيَى الْبَصْرِيُّ: حَدَّثَنَا زَائِدَةُ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: مَرَّضَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ: «مَرُّوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». قَالَتْ عَائِشَةُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ كَثْبٌ، فَسَالَتْ مَثْلَهُ، قَالَتْ مَثْلَهُ، فَقَالَ: «مَرُّوهُ، فَسَالَتْ مَثْلَهُ». قَالَتْ عَائِشَةُ: «فَمَا أَجَبَ يُوسُفَ». قَامَ أَبُو بَكْرٍ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم.

۱- در حدیث ۳۲۸۴، متن عربی، سطر ۳، لفظ - لها - در میان گیومه « » اشتباه است، زیرا قول راوی است و باید بیرون گیومه می‌بود.
۲- یعنی برخلاف مراد دل خود سخن می‌گویند، چنانکه زلیخا ضیافتی برگزار کرد تا زنان جمال یوسف (ع) را ببینند و او را در عشق وی معذور دارند و عایشه، هم در دل خلافت پدر خود را می‌خواست.

وَقَالَ حُسَيْنٌ: عَنِ زَائِدَةَ: رَجُلٌ رَقِيقٌ، [راجع: ۶۷۸، أخرجه مسلم: ۴۲۰].

نماز بگردد.» عایشه گفت: ابوبکر مردی چنین و چنان است، آن حضرت سخن خود را باز گفت، و عایشه نیز سخن خود را باز گفت. آن حضرت فرمود: «به ابوبکر امر کنید، همانا شما زنان هم صحبتان یوسف هستید» و ابوبکر در حیات رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) امامت کرد.

و حسین در روایت خود از زائده (عوض - رَجُلٌ أَلْسِيفٌ) رَجُلٌ رَقِيقٌ گفته است.

۳۳۸۶ - از أَعْرَجٍ روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: بارالها، نجات بده، عیاش بن ابی ربیع را. بارالها، نجات بده، ولید بن ولید را، بارالها، نجات بده، مسلمانان مستضعف را، بارالها، سخت گردان عذاب خود را بر قبیله مُضَرَ، بارالها، بگردان بر ایشان سالهای (قحطی) مانند سالهای (قحطی) زمان یوسف^۱

۳۳۸۶- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزُّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُمَّ أَنْجِ عِيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ، اللَّهُمَّ أَنْجِ سَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطَأَتَكَ عَلَيَّ مُضَرَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا سِنِينَ كَسَنِي يَوْسُفَ». [راجع: ۸۰۴، أخرجه مسلم: ۶۷۵].

۳۳۸۷ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند بر لوط رحمت کند که (در حال سختی و مشقت) بر ستونی استوار پناه می جست. اگر در زندان به سر می بردم، همچون یوسف که در زندان به سر می برد و سپس خواننده ای نزد من می آمد (تا از زندان آزاد کند) آزادی ام را می پذیرفتم».

۳۳۸۷- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَسْمَاءَ، هُوَ ابْنُ أَخِي جُوَيْرِيَةَ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ عَنِ أَسْمَاءَ، عَنِ مَالِكِ، عَنِ الزُّهْرِيِّ أَنَّ: سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيْبِ وَأَبَا عِيَّادٍ أَخْبَرَاهُ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُرْحَمُ اللَّهُ لُوطًا، لَقَدْ كَانَ يَأْوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ، وَلَوْ لَبِثْتُ فِي السِّجْنِ مَا لَبِثْتُ يَوْسُفَ، ثُمَّ أَتَانِي الدَّاعِي لِأَجْبَتِهِ». [راجع: ۳۳۷۷، أخرجه مسلم: ۱۵۱، طويلاً].

۳۳۸۸ - از مسروق روایت است که گفت: از أم رومان که وی مادر عایشه است درباره آنچه در مورد عایشه گفته شد، پرسیدم (تهمتی که بر

۳۳۸۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ: حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ، عَنِ شَقِيقٍ، عَنِ مَسْرُوقٍ قَالَ: سَأَلْتُ أُمَّ رُومَانَ، وَهِيَ أُمُّ عَائِشَةَ، عَمَّا قِيلَ فِيهَا مَا قِيلَ، قَالَتْ: «مَا أَنَا مَعَ عَائِشَةَ جَالِسَتَانِ، إِذْ وَكَلَتْ عَلَيْنَا امْرَأَةٌ مِنْ

۱- عیاش بن ابی ربیع برادر مادری ابوجهل است که به خاطر قبولی اسلام او را دربند نگه داشته بود و سلمه بن هشام برادر پدری اش بود.

وی زده بودند).

وی گفت: درحالی که من و عایشه نشسته بودیم، ناگاه زنی از انصار نزد ما آمد، و او می گفت: خداوند بر او (یعنی مسطح بن اثاثه) بدی کند. اُم رومان می گوید: من گفتم: چرا؟ گفت: اوست که آن سخن را بزرگ ساخته است.

عایشه گفت: آیا ابوبکر و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آن سخن را شنیده اند؟ گفت: آری. سپس عایشه بیهوش افتاد، و چون بیهوش آمد، تب و لرز او را گرفت. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: «او را چه پیش آمده است؟» گفتم: او را تب گرفته است به خاطر آنچه درمورد او گفته می شود.

عایشه نشست و گفت: به خدا سوگند که اگر سوگند یاد کنم، (که بی گناهم) شما سخن مرا باور نمی کنید. و اگر معذرت (دیرآمدن خود را) عذر بیاورم، مرا معذور نمی پندارید. مثال من و مثال شما همچون مثال یعقوب و پسران اوست. و از خداوند یاری جسته شده است بر آنچه شما می گوئید.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از آنجا برگشت و سپس خداوند نازل کرد آنچه نازل کرد. و آن حضرت (از نزول آیات سوره براءت مبنی بر بی گناهی وی) عایشه را خبر داد.

عایشه گفت: خداوند را سپاسگزارم نه کسی دیگر را.

۳۳۸۹ - از ابن شهاب روایت است که گفت: عروه مرا خبر داد که وی از عایشه (رضی الله عنها) همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سؤال

الانصار، وهي تقول: فعل الله بفلان وفعل، قالت فقلت: لم؟ قالت: إنه لما ذكر الحديث، فقالت عائشة: أي حديث؟ فأخبرتها. قالت: سمعته أبو بكر ورسول الله ﷺ؟ قالت: نعم، فخرت مغشياً عليها، فما أفاق إلا وعليها حمى بنافض، فجاء النبي ﷺ فقال: «ما لهذه». قلت: حمى أخذتها من أجل حديث تحدثت به، فقعدت فقالت: والله لئن حلفت لا تصدقوني، ولكن اعتذرت لا تعذروني، فمئلي ومثلكم كمئلي يعقوب وبنيه، فالله المستعان على ما تصفون.

۳۳۸۹ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عَقِيلٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ: أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ: أَرَأَيْتَ قَوْلَهُ:

کرده بود که دربارهٔ این فرموده خداوند تعالی چه می‌گویی: «حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرَّسُولُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا» او کذبوا؟ قالت: بَلْ كَذَّبَهُمْ قَوْمُهُمْ، قُلْتُ: وَاللَّهِ لَقَدْ اسْتَيْقَنُوا أَن قَوْمَهُمْ كَذَّبُوهُمْ وَمَا هُوَ بِالظَّنِّ. فقالت: يَا عَرَبِيَّةُ لَقَدْ اسْتَيْقَنُوا بِذَلِكَ، قُلْتُ: فَلَعَلَّهَا أَوْ كَذَّبُوا، قالت: مَعَاذَ اللَّهِ، لَمْ تَكُنِ الرَّسُولُ تَظُنُّ ذَلِكَ بِرَبِّهَا، وَأَمَّا هَذِهِ الْآيَةُ، قالت: هُمْ أَتْبَاعُ الرَّسُولِ، الَّذِينَ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَصَدَّقُواهُمْ، وَطَالَ عَلَيْهِمُ الْبَلَاءُ، وَأَسْتَخْرَ عَنْهُمْ النَّصْرُ، حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَتْ مِمَّنْ كَذَّبَهُمْ مِنْ قَوْمِهِمْ، وَظَنُّوا أَن أَتْبَاعَهُمْ كَذَّبُوهُمْ، جَاءَهُمْ نَصْرُ اللَّهِ.

قال أبو عبد الله: ﴿اسْتَيْسَسُوا﴾ اسْتَعْمَلُوا، مَنْ يَسْتُ ﴿مِنْهُ﴾ مِنْ يَوْسَفَ. ﴿لَا تَيَاسَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ﴾ مَعْنَاهُ الرَّجَاءُ. [الظن: ٥٤٥٢٥، ٤٦٩٥، ٤٦٩٦].

(سوره یوسف آیه ۱۱۰).
عروه گفت که در آیه مذکور (کَذَّبُوا) است؟ یعنی پیامبران به دروغگویی متهم شدند - یا - «كَذَّبُوا» (به تخفیف ذال نه تشدید آن) یعنی دروغ گفته شدند.

عایشه گفت: «كَذَّبَهُمْ» است، یعنی قوم ایشان، آنها را دروغو پنداشتند.

من گفتم: به تحقیق پیامبران یقین داشتند که قوم ایشان آنها را به دروغگویی متهم کردند و آن «ظن» یعنی گمان نیست (که در آیه آمده است).

عایشه گفت: ای عروه، به تحقیق که پیامبران یقین داشتند.

گفتم: شاید «كَذَّبُوا» به تخفیف باشد (شاید پیامبران گمان کرده باشند که نسبت تعویق عذاب کافران و غلبه آنها، این معنی به طریق گمان به خاطر رسیده باشد).

عایشه گفت: پناه به خدا، (از چنین سخنی)، پیامبران چنان نبودند که وعده پروردگار خود (یعنی نصرت بر کافران) را گمان پندارند.

و اما در این آیه، مراد پیروان پیامبران است، کسانی که به پروردگار خود ایمان آوردند و پیامبران او را راستگو دانسته‌اند، و مدت آزمایش و سختی بر ایشان دراز شد و نصرت بر ایشان تأخیر شد تا وقتی که پیامبران از ایمان

کسی که تکذیب کردند ایشان را از قوم ایشان، ناامید گشتند، و گمان کردند که پیروان ایشان (نیز نسبت به درازی محنت و تأخیر نصرت) آنها را تکذیب می‌کنند. و (سپس) نصرت خدا بر ایشان آمد.

ابو عبدالله (امام بخاری) گفته است: «استیأسوا» بر وزن (استفعلوا) است یعنی ناامید شدم از وی. یعنی از یوسف. چنانکه «لا تَیْأَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ» یعنی ناامید مباشید از رحمت خدا. معنی آن امید است.

۳۳۹۰ - از ابن عمر (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کریم پسر کریم، پسر کریم، پسر کریم، یوسف، بن یعقوب، بن اسحاق، بن ابراهیم (ع) است».

۳۳۹۰ - أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ، عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْكَرِيمُ، ابْنُ الْكَرِيمِ، ابْنُ الْكَرِيمِ ابْنُ الْكَرِيمِ، يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ». [راجع: ۳۳۸۲].

باب - ۲۰ فرموده خداوند تعالی

«و یاد کن ایوب را چون ندا کرد به جناب پروردگار خویش به آنکه مرا رسیده است رنج، و تو مهربان‌ترین مهربانانی». (سوره انبیاء آیه ۸۳).

«أَرْكُضُ»^۱ به معنی بز، است

«يَرْكُضُونَ»^۲ به معنی می‌دویدند، است.

۳۳۹۱ - از هَمَّام روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «درحالی که ایوب، برهنه غسل

۱- «أَرْكُضُ بِرَجْلِكَ هَذَا مَغْتَسِلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ». (سوره ص آیه ۴۲). بز زمین را به پای خود، ناگهان آن چشمه‌ای باشد که مهیا برای غسل، سرد بوده و آشامیدنی باشد.

۲- «فَلَمَّا أَحْسَبُوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ». (سوره انبیاء آیه ۱۲). پس چون دیدند عذاب ما راه ناگهان ایشان از آنجا می‌دویدند.

۲۰- باب: قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنُونٌ﴾

الضَّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ (الأنبياء: ۸۳)

﴿أَرْكُضُ﴾ [ص: ۴۲]: اضْرِبْ «يَرْكُضُونَ» (الأنبياء: ۱۲): يَعْذُونَ.

۳۳۹۱ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَتِمُّ أَيُّوبُ يَغْتَسِلُ عُرْيَانًا، خُرَّ عَلَيْهِ رَجُلٌ جَرَادٌ مِنْ ذَهَبٍ، فَجَعَلَ يَخْشِي فِي نَوْبِهِ، فَنَادَاهُ رَبُّهُ: يَا أَيُّوبُ، أَلَمْ أَكُنْ أَعْتَبِكَ عَمَّا تَرَى، قَالَ: بَلَى يَا رَبِّ، وَلَكِنْ لَا غِنَى لِي عَنْ بَرَكَتِكَ». [راجع: ۳۳۹۰].

می کرد، پای ملخ طلائی بر وی می بارید و او در دامن خود جمع می کرد. پروردگار او بر وی ندا کرد که: یا ایوب، آیا تو را از آنچه می بینی بی نیاز نکرده ام؟ ایوب گفت: آری، ولیکن مرا از برکت تو بی نیازی نیست».

باب - ۲۱

«و یاد کن در کتاب، موسی را، هر آینه وی بود باخلاص و بود پیامبری فرستاده شده. و ندا کردیم او را از جانب راست کوه طور و نزدیک ساختیم او را، رازگویان». (سوره مریم آیات ۵۱ - ۵۲). و با او سخن گفتیم.

«و عطا کردیم او را از بخشش خود برادر او هارون را پیامبر». (سوره مریم آیه ۵۳).

برای صیغه مفرد و تشبیه و جمع «نجی» گفته می شود و گفته می شود: «خَلَصُوا نَجِيًّا». (سوره یوسف آیه ۸۰).^۱ و جمع نجی، آنچه است و یَتَنَاجُونَ.

«تَلَقَّف» (سوره الاعراف آیه ۱۱۷). یعنی: لقمه می کند.^۲

۳۳۹۲- از ابن شهاب، از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفته: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نزد خدیجه برگشت در حالی که دلش می لرزید، و خدیجه آن حضرت را نزد ورقه بن نوفل برد، و او مردی بود که نصرانی شده بود و انجیل را به زبان عربی می خواند، و ورقه

۱- «فَلَمَّا اسْتَبَا سَوَامِنَهُ خَلَصُوا نَجِيًّا». پس چون ناامید شدند از وی، کنار گرفتند رازگویان.

۲- «وَأَوْخِيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ». و وحی فرستادیم به سوی موسی که بیفکن عصای خود را پس ناگهان آن عصا فرو می برد (لقمه می کرد) آنچه به دروغ اظهار می کردند.

باب: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ

إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا.

وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ﴿۵۱﴾
كَلِمَةً ﴿۵۲﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ﴿۵۳﴾ (مریم)

يُقَالُ لِلْوَاحِدِ وَاللَّاتَيْنِ وَالْجَمِيعِ نَجِيًّا، وَيُقَالُ: ﴿خَلَصُوا نَجِيًّا﴾ (يوسف: ۸۰): اعْتَرَلُوا نَجِيًّا، وَالْجَمِيعُ أَنْجِيَّةٌ يَتَنَاجُونَ.

﴿تَلَقَّف﴾ (الاعراف: ۱۱۷): تَلَقَّمَ.

۳۳۹۲- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ: سَمِعْتُ عُرْوَةَ قَالَتْ: قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: فَرَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَىٰ خَدِيجَةَ يَرْجِفُ فُوَادُهُ، فَانْطَلَقْتُ بِهِ إِلَىٰ وَرَقَةَ بْنِ نَوْفَلٍ، وَكَانَ رَجُلًا تَنْصُرُ، يَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ بِالْعَرَبِيَّةِ، فَقَالَ وَرَقَةُ: مَاذَا تَرَىٰ؟ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ وَرَقَةُ: هَذَا النَّامُوسُ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ مُوسَىٰ، وَإِنْ أَدْرَكْتَنِي يَوْمَكَ أَنْصُرَكَ نَصْرًا مُؤَزَّرًا.

النَّامُوسُ: صَاحِبُ السَّرِّ الَّذِي يُطْلَعُهُ بِمَا يَسْتُرُهُ عَنْ غَيْرِهِ. (راجع: ۳. امر به مسلم: ۱۶۰، مطولاً).

به آن حضرت گفت: چه چیزی می بینی؟ آن حضرت او را خبر داد. و رَقَه گفت: «این همان ناموس (هم رازی) است که خداوند او را بر موسی فرستاده بود و اگر روز (ظهور نبوت) تو مرا دریابد، تو را یاری خواهم داد و سخت یاری خواهم داد.

الناموس: صاحب راز، کسی است که او را از چیزی آگاه می کند که آن را از غیر وی پوشیده می دارد.

باب - ۲۲ فرموده خداوند عز و جل

«و آیا آمده است به تو خبر موسی. چون دید آتشی، پس گفت اهل خود را درنگ کنید. هر آینه من دیده ام آتشی، امید دارم که بیارم پیش شما، از آن آتش شعله ای، یا بیایم بر آن آتش راه نمای. پس چون بیامد نزدیک آتش، آواز داده شد که ای موسی. هر آینه من پروردگار توام. پس از پای بیرون کن نعلین خود را هر آینه تو به میدان پاک طوی هستی.» (طه: ۹ - ۱۲) «أَنْتَ» (طه: ۱۰) یعنی دیدم ابن عباس گفته است: «الْمُقَدَّسُ» (طه: ۱۲) یعنی مبارک. «طوی» اسم، آن وادی است.^۱ «سیرتھا» (طه: ۲۱) به معنی حالت آن است.^۲ «الْتَّهَى» (طه: ۵۴) یعنی پرهیزگار^۳ «بِمَلَكِنَا» (طه: ۸۷) یعنی به امر خویش.^۴

۱- إني أنتت ناراً» هر آینه من دیده ام آتشی.
 ۲- إنيك بالواد المقدس طوى» هر آینه تو به میدان مقدس طوی هستی.
 ۳- قال خذها و لا تخف سعيدها سيرتها الأولى» گفت: بگیر این (مار) را و مترس، باز خواهیم مردانید آن را به شکل نخستین آن.
 ۴- «ان في ذلك لآيات لاؤلى التهى» هر آینه در این مقدمه نشانه ها است (پرهیزگاران) خداوند خرد را.
 ۵- «قالوا ما أخلفنا موعدك بملكنا» گفتند خلاف نکردیم وعده تو را به

۲۲- باب: قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

﴿وَهَلْ أُنَاكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ رَأَى نَارًا - إِلَى قَوْلِهِ - بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ (طه: ۹-۱۲).

﴿أَنْتَ﴾ (طه: ۱۰): أَبْصَرْتُ.

قال ابن عباس: الْمُقَدَّسُ: الْمُبَارَكُ. طُوًى: اسْمُ الْوَادِي. ﴿سِيرَتَهَا﴾ (طه: ۲۱): حَالَتَهَا. وَالْتَّهَى التَّهَى. ﴿بِمَلَكِنَا﴾ (طه: ۸۷): بِأَمْرِنَا. ﴿هَوًى﴾ (طه: ۸۱): شَقِي. ﴿قَارِعًا﴾ (القصص: ۱۰): إِلَّا مِنْ ذِكْرِ مُوسَى. ﴿رَدًا﴾ (القصص: ۳۴): كَيْ يَصْدُقَنِي، وَيُقَالُ: مُعِينًا أَوْ مُعِينًا. يَبْطِشُ وَيَبْطِشُ. ﴿بِاتْمِرُونَ﴾ (القصص: ۲۰): يَتَشَاوِرُونَ. وَالْجَذْوَةُ قِطْعَةٌ غَلِيظَةٌ مِنَ الْخَشَبِ لَيْسَ فِيهَا لَهَبٌ. ﴿سَنَسِدًا﴾ (القصص: ۳۵): سَتَعِيْنُكَ، كَلِمًا عَزَّزْتَ شَيْئًا فَقَدْ جَعَلْتَ لَهُ عَضْدًا.

وقال غيره [من مجاز القرآن لأبي عبيدة ۲/ ۱۸]: كُلُّ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِحَرْفٍ أَوْ فِيهِ تَمَتُّةٌ أَوْ قَائِلَةٌ فَهِيَ عَضْدَةٌ. ﴿أَزْرِي﴾ (طه: ۳۱): ظَهْرِي. ﴿فَيْسَحْتَكُمُ﴾ (طه: ۶۱): فَيُهْلِكُكُمْ. ﴿الْمَثَلَى﴾ (طه: ۶۳): تَسَانِيْتُ الْأَمْثَلِ، يَقُولُ: بَدِينِكُمْ، يُقَالُ: خُذِ الْمَثَلَى خُذِ الْأَمْثَلَ. ﴿ثُمَّ

«هوی» (طه: ۸۱) یعنی بدبخت و نامراد شد.^۱
 «فارغاً» (القصص: ۱۰) (خالی) به جز از یاد
 موسی.^۲
 «ردءاً» (القصص: ۳۴) که مرا تصدیق کند. و
 در تفسیر آن گفته می‌شود: فریاد رس یا یاری
 دهنده.^۳

«یَبِطِشُ» و «یَبِطِشُ» (القصص: ۱۹)
 «يَاتِمِرُونَ» (القصص: ۲۰) یعنی مشورت
 می‌کنند.^۴

«جَذْوَةٌ» (القصص: ۲۹) پاره درشت چوبی است
 که در آن شعله و آتش نباشد (یعنی اخگر)^۵
 «سَنَشُدُّ» (القصص: ۳۵)، یاری می‌دهم تو را.
 هر گاه چیزی را قوت دادی همانا برای وی
 بازو گردانیدی.^۶ و غیر از وی (یعنی ابن عباس)
 گفته است: (من مجازالقرآن لابی عبیده ۱۸/۲)
 هر که با گفتن حرفی گویا نشود یا در گویایی
 وی نارسایی باشد یا بندش باشد، آن را عقده
 گویند.^۷

اتَّوَصَفَا» [طه: ۶۴]: يُقَالُ: هَلْ أَتَيْتَ الصَّفَّ الْيَوْمَ،
 يَعْنِي الْمُصَلَّى الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ. «فَأَوْجَسَ» [طه: ۶۷]:
 أَضْمَرَ حَوْقًا، فَذَهَبَتِ الْوَاوُ مِنْ «خَيْفَةً» لِكَسْرَةِ الْخَاءِ.
 «فِي جُذُوعِ النَّخْلِ» [طه: ۷۱]: عَكَى جُنُوعَ.
 «حَطْبُكَ» [طه: ۹۵]: بِأَلْكَ. «مَسَّاسٌ» [طه: ۹۷]:
 مَصْدَرُ مَسَّهْ مَسَّاسًا. «لَتُنَسِّفَنَّهُ» [طه: ۹۷]: لَتُنْذِرِيَنَّهُ.
 الضَّحَاءُ: الْحَرُّ. «فُصِيهٌ» [القصص: ۱۱]: أَتَبِعِي آثَرَهُ،
 وَقَدْ يَكُونُ أَنْ تَقْصُ الْكَلَامَ. «تَحْنُ تُقْصُ عَلَيْكَ»
 [يوسف: ۳]: «عَنْ جَنْبٍ» [القصص: ۱۱]: عَنْ بَعْدِ،
 وَعَنْ جَنَابَةٍ وَعَنْ اجْتِنَابٍ، وَاحِدٌ.

قال مجاهدٌ «عَلَى قَدَرٍ» [طه: ۴۰]: مَوْعِدٌ. «لَا
 تَنِيَا» [طه: ۴۲]: لَا تَضَعُفَا. «يَبِيسَا» [طه: ۵۸]:
 يَابَسَا. «مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ» الْحَلِيِّ الَّذِي اسْتَعَارُوا مِنْ آلِ
 فِرْعَوْنَ. «فَقَدَّ قَتَيْهَا» الْقَيْتَهَا. «الْقَى» [طه: ۸۷]:
 صَنَعَ. «فَنَسِي» [طه: ۸۸]: مُوسَى، هُمْ يَقُولُونَهُ:
 أَخْطَأَ الرَّبُّ. «أَنْ لَا يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ قَوْلًا» [طه: ۸۹]: فِي
 الْعِجْلِ.

امر (اختیار) خویش.

۱- وَمَنْ يَخْلَلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى» و هر که ثابت شد بر وی خشم من،
 البته هلاک شد (بدبخت شد)

۲- وَ أَضْحَجُ فُوَادِمْ مُوسَى فَارِغًا» و گشت دل مادر موسی خالی از صبر (یا
 صبح کرد مادر موسی فارغ و خالی از هر خیالی به جز یاد موسی).

۳- وَ أَخَى هَارُونَ هُوَ أَفْضَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلُهُ مَعِيَ رَدْمًا يُضَدِّقُنِي» و برادر
 من هارون فصیح‌تر است از من پس بفرست او را همراه من مدد کننده.
 ردم به معنی یاری و کمک است.

۴- فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَبِطِشَ» پس چون خواست که دست دراز کند (بیطش) به
 کسر طأ و ضم طأ یکی است. قرائت مشهوره به کسر طأ است.

۵- «إِنَّ الْعُلَا يَاتِمِرُونَ بِكَ لَيَقْتُلُوكَ» هر آینه رئیسان مشوره می‌کنند درباره
 تو تا تو را بکشند.

۶- أَوْجِدُوهُ مِنَ النَّارِ لَمَّا لَمَّكُمْ تَضَطَّلُونَ» یا پاره از آتش آورم تا شما گرم
 شوید.

۷- «قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ» خداوند گفت: محکم خواهیم کرد بازوی
 تو را به برادر تو.

۸- وَأَخْلَلُ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» (طه: ۲۷) یعنی: بگشای گره از زبان من،
 اشاره بدان است.

- «أَزْرَى» (طه: ۳۱) یعنی پشت مرا.^۱
- «فَيْسَحِّتُكُمْ» (طه: ۶۱) یعنی پس هلاک می سازد شما را.^۲
- «الْمُثَلَّى» (طه: ۶۳) و مؤنث آن أَمْتَلٌ است (افزون تر، بهتر، شریف تر - برجسته ترین) و در مورد دین شما گفته می شود.^۳
- و گفته می شود: (خَذِ الْمَثَلَى) (در صیغه مؤنث) بهتر آن را بگیر. (خَذِ الْأَمْتَلِ) (در صیغه مذکر) به همان معنی.
- «ثُمَّ أَتَوْا صَفَاً» (طه: ۶۴) گفته می شود: آیا امروز به صف آمده ای. یعنی جایگاه نماز، که در آن نماز گزارده می شود.^۴
- «فَأَوْجَسَ» (طه: ۷۱) یعنی پنهان داشت خوف خود را. واو (خوف) به یا بدل شد و «خَيْفَةً» به کسر خاء شد.^۵
- «فِي جُدُوعِ النَّخْلِ» (طه: ۷۱) یعنی بر تنه درختان.^۶
- «خَطْبُكَ» (طه: ۹۵) یعنی حال تو.^۷
- «مَسَّاسٌ» (طه: ۹۷) مصدر - ماسه؛ مساس کردن و لمس کردن است.
- «لَنْتَسِفِنَهُ» (طه: ۹۷) به معنی بر باد کردن
-
- ۱- أَشَدُّ به أَزْرَى «محکم کن به سبب او توانایی (یعنی پشت) مرا.
- ۲- فَيْسَحِّتُكُمْ به ذاب وَقَدْ خَابَ مِنْ إِفْتَرَى «انگاه هلاک سازد شما را به عذاب و همانا زیانکار شد آنکه بهتان بست»
- ۳- وَ يَذْهَبُ بِطَرِيقَتِكُمْ الْمَثَلَى «و می خواهند که دور کنند دین شایسته شما را.»
- ۴- فَأَجِئُوا كَيْدُكُمْ ثُمَّ اتَّوْا صَفَاً وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مِنَ اسْتَفْلَى: «پس به هم آرید اسباب سحر خود را باز بیایید صف کشیده و هر آینه رستگار شود امروز هر که غالب آید.»
- ۵- فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خَيْفَةً مُوسَى «پس یافت در دل خود موسی ترسی را.»
- ۶- «وَلَا ضَلَبْتُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ» «و البته بر دار کشم شما را بر تنه های درخت.»
- ۷- «قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ» گفت موسی: پس چیست حال تو ای سامری.»

است.^۱

«الضُّحَا» به معنی گرمی است.^۲

«قُصَّيْهِ» (القصص: ۱۱) یعنی بر پی وی برو.
و گاه به معنی قصه خواندن و حکایت به کار

می رود.^۳ (چنانکه)

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ» (یوسف: ۳) یعنی: ما
حکایت می کنیم به تو.

«عَنْ جُنُبٍ» (القصص: ۱۱) یعنی از دور. وَ عَنْ
جَنَابِهِ وَ عَنْ اجْتِنَابٍ به یک معنی است.

مُجَاهِدٌ گفته است: «عَلَى قَدَرٍ» (طه: ۴۰) به
معنی موعود است.

«لَا تَنِيَا» (طه: ۴۲) سستی نکنید.^۴

«يَيْسًا» (طه: ۷۷) به معنی خشک است) (طریقاً
فی الْبَحْرِ يَيْسًا) راهی خشک در دریا.

«مَنْ زَيْنَهُ الْقَوْمُ» (طه: ۸۷) از زیورهایی که
بنی اسرائیل از اتباع فرعون به عاریت گرفته
بودند.^۵

«فَقَدَّزْنَاهَا» یعنی انداختیم آن زیورها را.

«الْقَى» (طه: ۸۷) به معنی صنع و ساختن
است.^۶

۱- «قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا
أَنْ تَخْلَفَهُ وَ انْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ
فِي الْيَمِّ نَسْفًا» پس برو، هر آینه تو را در زندگانی سزا این است که بگویی
روا نیست مس کردن من و هر آینه تو را وعده دیگر است که خلاف کرده
نشود در حق تو و بین به سوی معبود خود که مجاور شده بودی بر آن، البته
بسوزانیم آن را پس حتماً پراکنده سازیم آن را در دریا، پراکنده ساختنی.

۲- «وَ أَنْتَ لَا تَقْظُمُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَى» و آنکه تو تشنه نشوی آنجا و
گرمی آفتاب نیابی.

۳- وَ قَالَتْ لِأَخْتِهِ قُصِّهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ» و گفت
خواهرش را در پی او برو، پس بدید او را از دور و قوم او نمی دانستند.

۴- «ادْهَبْ أُنْتَ وَ أَخَوَاتُكَ بَابِي وَ لَاتَنِيَا فِي ذِكْرِي» برو تو و برادر تو با
نشانه های من و سستی نکنید در یاد من.

۵- «قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَ أَنْ يَخْشَرُ النَّاسُ ضُحًى» گفت وعده گاه
شما روز آرایش است و آنکه جمع کرده شوند مردمان به وقت چاشتگاه.

۶- فَقَدَّزْنَاهَا فَكَذَلِكَ الْقَى السَّامِرِيُّ» پس افکنندیم آن را و هم چنین افکند
سامری. کلمه «فَقَدَّزْنَاهَا» اشتباهاً در متن عربی - فَقَدَّزْنَاهَا - نوشته شده

«فَنَسَى» (طه: ۸۸) موسی فراموش کرد چنانکه قوم سامری می گفتند. خطا کرد موسی پروردگار را.
«أَنْ لَا يَرْجِعَ إِلَيْهِمْ قَوْلًا» (طه: ۸۹) که باز نمی گرداند به سوی ایشان سخنی را. در مورد گوساله^۱.

۳۳۹۳ - از قتاده از انس بن مالک روایت است که مالک بن صعصعه (رضی الله عنه) گفت: «رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از شبی که او را بر آسمانها برده بودند، برای صحابه حدیث کرد (و از آن یاد کرد که) تا آنکه به آسمان پنجم آمد ناگاه هارون را ملاقی شد. (جبرئیل گفت: این هارون است، بر وی سلام کن. من بر وی سلام کردم و او پاسخ داد، و سپس گفت: مرحبا بر برادر شایسته و پیامبر شایسته» متابعت کرده است (قتاده را) ثابت و عبّاد بن ابن علی، از انس از پیامبر (صلی الله علیه وسلم).

باب - ۲۳

«و گفت مردی مسلمان از خویشان فرعون که پنهان می داشت ایمان خود را، آیا می کشید مردی را به سبب آن که می گوید، پروردگار من خدا است و هر آینه آورده است پیش شما نشانه ها از جانب پروردگار شما، و اگر به فرض دروغگو باشد پس وبال دروغ گویی او بر اوست، و اگر راستگو باشد البته برسد به

است.

۱- قصه موسی و فرعون و ساحران وی و رفتن وی به کوه طور و ماجرای سامری و گوساله در سوره (طه) و همچنان در سوره (التقصص) آمده است. امام بخاری، کلمات و الفاظ مشکله آن را تفسیر کرده و بسا از تفسیر این کلمات مبنی بر قول ابن عباس است.

۳۳۹۳- حَدَّثَنَا هُدَيْبُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعَصَعَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَدَّثَهُمْ عَنْ لَيْلَةِ أُسْرِي بِهِ: «حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الْخَامِسَةَ، فَإِذَا هَارُونُ، قَالَ: هَذَا هَارُونُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ».

تَابِعَهُ ثَابِتٌ، وَعَبَّادُ بْنُ أَبِي عَلِيٍّ، عَنْ أَنَسِ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ. [إرجاع: ۲۲۰۷. أخرجه مسلم: ۱۶۴ مطولاً].

[۲۳- باب: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾]

شما بعضی آنچه وعده می دهد شما را. هر آینه خدا راه نمی نماید کسی که باشد از حد گذرنده (دروغگو) (المؤمن: ۲۸)

باب - ۲۴

فرموده خداوند: «و آیا آمده است به تو خبر موسی» (طه: ۹)

«و گفت خدا، با موسی سخن» (النساء: ۱۶۴)

۳۳۹۴ - از زهری از سعید بن مسیب روایت است که ابو هریره (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «شبی که مرا به آسمان بردند، موسی را دیدم و او مردی سبک گوشت و موی فروهشته بود، گویی که از مردم شتوئه باشد و عیسی را دیدم و او مردی میانه بالا و سرخ گونه بود که گویی از حمام برآمده است و من مشابه ترین فرزندان ابراهیم به او هستم. سپس برای من دو ظرف آورده شد که در یکی شیر و در دیگری شراب بود. جبرئیل به من گفت: از هر کدام که می خواهی بنوش. من شیر را گرفتم و نوشیدم. پس گفته شد: تو فطرت (یعنی دین اسلام) را گرفتی و آگاه باش که اگر شراب را می گرفتی، امت تو گمراه می شد.»

۳۳۹۵ - از ابوالعالیه روایت است که گفت: پسرعموی پیامبر شما یعنی ابن عباس (رضی الله عنهما) گفته است که پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هیچ بنده ای را سزاوار نیست که بگوید: من از یونس بن متى بهتر هستم» و راوی نسبت کرده است یونس (ع) را به پدر وی.

باب: ۲۴- قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَهَلْ آتَاكَ

حَدِيثُ مُوسَى﴾

[طه: ۹]. ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۴].

۳۳۹۴- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُسُفَ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «لَيْلَةَ أُسْرِي بِي: رَأَيْتُ مُوسَى، وَإِذَا هُوَ رَجُلٌ ضَرَبَ، رَجُلٌ كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَتْوَاءَ، وَرَأَيْتُ عَيْسَى، فَإِذَا هُوَ رَجُلٌ رَيْعَةٌ أَحْمَرٌ، كَأَنَّمَا خَرَجَ مِنْ دِيمَاسٍ، وَأَنَا أَشْبَهُ وَوَلَدَ إِبْرَاهِيمَ رضي الله عنه، ثُمَّ أَتَيْتُ بَنَاتَيْنِ: فِي أَحَدِهِمَا لَبَنٌ وَفِي الْأُخْرَى خَمْرٌ، فَقَالَ: اشْرَبْ أَيُّهُمَا شِئْتَ، فَأَخَذْتُ اللَّبَنَ فَشَرَبْتُهُ، فَقِيلَ: أَخَذْتَ الْفِطْرَةَ، أَمَا إِنَّكَ لَوْ أَخَذْتَ الْخَمْرَ غَسَوْتَ أُمَّتَكَ». [الطهر: ۳۴۳۷، ۵۵۷۶، ۵۵۷۷، ۵۵۹۳، أخرجه مسلم: ۱۶۸ وقطعة اللين في الأشرطة ۹۲].

۳۳۹۵- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا عُثْمَرُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ قَتَادَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْعَالِيَةِ: حَدَّثَنَا ابْنُ عَمْرٍ نَبِيكُمُ، يَعْنِي ابْنَ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «لَا يَتَّبِعُنِي لَعِبْدٌ أَنْ يَقُولَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى». وَنَسَبَهُ إِلَى أَبِيهِ [الطهر: ۳۴۱۳، ۴۶۳۰، ۷۵۲۹، أخرجه مسلم: ۲۳۷۷].

۳۳۹۶- وَذَكَرَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم لَيْلَةَ أُسْرِي بِهِ فَقَالَ: «مُوسَى

۳۳۹۶ - و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از شب
 اَسْرًا، یاد کرد و گفت: «موسی، بلند قامت و
 گندمگون است، گویی وی از مردان شَنْوَةٌ
 است - و گفت: عیسی، میانه قد، موی پیچان
 است» و آن حضرت از مالک یاد کرد که خازن
 دوزخ است و از دجال یاد کرد.

۳۳۹۷ - از سعید بن جبیر، از پدرش روایت
 است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت:
 «پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آنگاه که به مدینه
 آمد دریافت که مردم (یهود) روزی را روزه
 می گیرند، یعنی در عاشورا و می گفتند که این
 روزی بزرگ است و روزی است که خداوند
 موسی را در آن روز نجات داد و آل فرعون را
 غرق گردانید، و موسی از برای شکر خداوند
 آن روز را روزه می گرفت. آن حضرت فرمود:
 «من نسبت به ایشان به موسی نزدیکترم» آن
 حضرت، آن روز «دهم محرم» را روزه گرفت
 و به روزه گرفتن آن امر کرد.

باب - ۲۵

«و وعده کردیم با موسی سی شب و تمام
 کردیم آن میعاد را به ده شب پس کامل شد
 میعاد پروردگار او چهل شب و گفت موسی به
 برادر خود هارون، جانشین من باش در قوم من
 و صلاح کاری کن و پیروی منما راه تباہکاران
 را. (الاعراف: ۱۴۲)

و چون آمد موسی به وعده گاه ما و سخن
 گفت با او پروردگار او، گفت: «ای پروردگار
 من بنما بر من خویشتن را تا نظر کنم به سوی

أَدْمُ، طَوَالٌ، كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَنْوَةٍ، وَقَالَ: عَيْسَى
 جَعْدٌ مَرْبُوعٌ». وَذَكَرَ مَالِكًا خَازِنَ النَّارِ، وَذَكَرَ الدَّجَالَ.
 [راجع: ۳۳۹۶. أخرجه مسلم: ۱۶۵.]

۳۳۹۷ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُمَيَّانُ: حَدَّثَنَا
 أَيُّوبُ السَّخْتَيَانِيُّ، عَنْ ابْنِ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ
 ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا قَدِمَ
 الْمَدِينَةَ، وَجَدَهُمْ يَصُومُونَ يَوْمًا، يُعْنِي عَاشُورَاءَ،
 فَقَالُوا: هَذَا يَوْمٌ عَظِيمٌ، وَهُوَ يَوْمٌ تَجَّى اللَّهُ فِيهِ مُوسَى،
 وَأَغْرَقَ آلَ فِرْعَوْنَ، فَصَامَ مُوسَى شُكْرًا لِلَّهِ، فَقَالَ: «أَنَا
 أَوْلَى بِمُوسَى مِنْهُمْ». فَصَامَهُ، وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ. [راجع:
 ۲۰۰۴. أخرجه مسلم: ۱۱۳۰.]

۲۵- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى

ثَلَاثِينَ لَيْلَةً

وَأَتَمَمْنَا بِعَشْرِ قَتْمٍ مِيقَاتِ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى
 لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ
 الْمُفْسِدِينَ. وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ
 رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَايَ - إِيَّاهُ - وَآنَا
 أَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ. (الاعراف: ۱۴۳)

يُقَالُ: دَكَّهُ زَلَزَلَهُ، ﴿فَدَكَّا﴾ (البقرة: ۱۶۴): فَدَكُّكَ،
 جَعَلَ الْجِبَالَ كَالْوَحْدَةِ، كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿أَنْ
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كَأَنَّا رَتْقًا﴾ (الأنبياء: ۳۰). وَكَمْ يَقُولُ:
 كُنْ، رَتْقًا: مُلْتَصِقَتَيْنِ.

تو. خداوند گفت: نخواهی دید مرا، ولیکن نظر کن به سوی کوه، پس اگر قرار گیرد به جای خود، خواهی دید مرا، پس وقتی که ظهور کرد پروردگار او بر آن کوه، گردانید آن کوه را زمین هموار ساخته، و افتاد موسی بیهوش شده، پس چون به هوش آمد گفت: به پاکی یاد می‌کنم تو را، بازگشتم به سوی تو و من نخستین مسلمانانم. (الاعراف: ۱۴۳)

دَكَّةٌ به معنی زلزله. «فَدَكْنَا» (الحاقه: ۱۴) (صیغه تثنیه است) - فَدَكْنَا - (صیغه جمع است) و - جَبَالٌ - صیغه واحد گردانیده شده است. چنانکه خداوند عَزَّوَجَلَّ می‌گوید: «أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كَأَنْتَارَتَقَا» (الانبیاء: ۳۰) یعنی: آسمانها و زمین بسته بودند. و نَكَفَتْ (عوض، کانتا، که صیغه تثنیه است) كُنَّ - (که ضمیر جمع است) رَتَقَا: یعنی، هر دو به هم پیوسته بودند. «أَشْرَبُوا» (البقره: ۹۳) جامه رنگ شده پر رنگ. ابن عباس گفته است: «أَتَبَجَسَتْ» (الاعراف: ۱۶۰) یعنی جاری شد «وَإِذْ تَتَقْنَا الْجَبَلِ» (الاعراف: ۱۷۱) یعنی: برداشتیم.^۱

۳۳۹۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سَفِيَانُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و سلم: «النَّاسُ يُصَعَّقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُعْقَى، فَإِذَا أَنَا بِمُوسَى أَخَذَ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ، فَلَا أَذْرِي أَتَأَقُّ قَبْلِي، أَمْ جُوزِي بِصَعَقَةِ الطُّورِ». [راجع: ۲۴۱۲. أخرجه مسلم: ۲۳۷۴.]

- ۱- وَ حَمَلَتْ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ دَكَّةً وَاحِدَةً و برداشته شود زمین و کوهها، پس کوفته شود ایشان را یک بار کوفتن.
- ۲- وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْجِبَلِ بِكُفْرِهِمْ و آمیخته شد در دلهای ایشان دوستی گوساله به سبب کفرشان.
- ۳- فَأَتَبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا پس روان شد از آن سنگ دوازده چشمه.
- ۴- «وَإِذْ تَتَقْنَا الْجَبَلِ فَوَقَّهُمْ» و چون برداشتم کوه را بالای ایشان.

«أَشْرَبُوا» (البقره: ۹۳): تَوْبٌ مُشْرَبٌ مَصْبُوعٌ.
قال ابن عباس: «أَتَبَجَسَتْ» [الاعراف: ۱۶۰]:
اتَّجَرَتْ. «وَإِذْ تَتَقْنَا الْجَبَلِ» [الاعراف: ۱۷۱]: رَقَعْنَا.

است، یا به خاطر بیهوشی در کوه طور (از بیهوشی در قیامت) معاف شده است.

۳۳۹۹ - از هَمَّام روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: «پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: اگر بنی اسرائیل نمی بودند، گوشت گندیده نمی شد و اگر حوا نمی بود، زن هیچ گاه به شوهر خود خیانت نمی کرد.»^۱

باب - ۲۶ طوفان به معنی سیل است.^۲

برای مرگ هم زیاد طوفان گفته می شود. الْقَمَلُ: کنه های ریزه (شیش) که شبیه کنه های کوچک است. حَقِيقٌ به معنی «حق» است (الاعراف: ۱۰۵)^۳

«سَقَطَ» (الاعراف: ۱۴۹) هرکس که پشیمان شد، به تحقیق در دست خود افتاد.^۴

باب - ۲۷ حدیث خضر با موسی علیهما السلام

۳۴۰۰ - از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابن عباس (رضی الله عنهما) او را خبر داده که: همانا وی و حُر بن قیس فزاری در مورد همراه موسی، اختلاف کردند. ابن عباس گفت: او (کسی که موسی را همراهی می کرده است) خضر بوده است. سپس اُبی

۱- اشاره به ذخیره کردن سلوی است که از آسمان فرود می آمد و بنی اسرائیل آن را ذخیره می کردند و اشاره به وسوسه شیطان است حوا را که آدم را فریب داد و از آن درخت ممنوعه خورد.

۲- «قَارَسْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَالْقَمْلَ» (الاعراف: ۱۳۲) پس فرستادیم بر ایشان طوفان و ملخ و کنه (شیش) را.

۳- حَقِيقٌ: علی أن الاقوال علی الله إلا الحق (الاعراف: ۱۰۵) سزاوارم به آنکه نگویم بر خدا مگر سخن راست.

۴- وَ لَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ (الاعراف: ۱۴۹) و چون نادم شدند.

۳۳۹۹- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجَعْفِيُّ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «لَوْلَا بَنُو إِسْرَائِيلَ لَمْ يَخْتَرِ اللَّحْمُ، وَلَوْلَا حَوَاءُ لَمْ تَخْنِ أَنْتَى زَوْجَهَا الدُّغْرَ». [راجع: ۲۳۳۰. أخرجه مسلم: ۱۴۷۰.]

باب: طُوفَانٍ مِنَ السَّيْلِ

يُقَالُ لِلْمَوْتِ الْكَثِيرِ طُوفَانٌ، الْقَمَلُ: الْحُمَاتَانِ يُشْبِهُ صِفَارَ الْحَلَمِ.

حَقِيقٌ «حَقٌّ» (الاعراف: ۱۰۵).

«سَقَطَ» (الاعراف: ۱۴۹): كُلٌّ مِنْ نَدَمٍ فَقَدْ سَقَطَ

فِي يَدِهِ .

باب: حَدِيثِ الْخَضِرِ

مَعَ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

۳۴۰۰- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ: أَخْبَرَهُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّهُ تَمَارَى هُوَ وَالْحُرُّ بْنُ قَيْسِ الْفَزَارِيِّ فِي صَاحِبِ مُوسَى، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هُوَ خَضِرٌ، فَمَرَّ بِهِمَا أَبِي بْنُ كَعْبٍ، فَدَعَا ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ: إِنِّي تَمَارَيْتُ أَنَا وَصَاحِبِي هَذَا فِي صَاحِبِ مُوسَى، الَّذِي سَأَلَ السَّبِيلَ إِلَى لُقْيِهِ، هَلْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَذْكُرُ شَأْنَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ؟ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «بَيْنَمَا مُوسَى فِي مَلَأٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: هَلْ تَعْلَمُ أَحَدًا أَعْلَمُ مِنْكَ؟ قَالَ: لَا، فَأَوْحَى إِلَيْهِ اللَّهُ مُوسَى: بَلِّسْ، عَبْدُنَا

خَضِرٌ، فَسَأَلَ مُوسَى السَّبِيلَ إِلَيْهِ، فَجَعَلَ لَهُ الْخُحُوتُ آيَةً، وَقِيلَ لَهُ: إِذَا فَقَدْتَ الْخُحُوتَ فَارْجِعْ فَإِنَّكَ سَتَلْقَاهُ، فَكَانَ يَتَّبِعُ أَثَرَ الْخُحُوتِ فِي الْبَحْرِ، فَقَالَ لِمُوسَى قَتَاهُ: أَرَأَيْتَ إِذَا أَوْتَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُحُوتَ، وَمَا أَتْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أذْكَرُهُ، فَقَالَ مُوسَى: ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ فَارْتَدَّا عَلَى أَثَارِهِمَا قَصَصًا، فَوَجَدَا خَضِرًا، فَكَانَ مِنْ شَأْنِهِمَا الَّذِي قُصَّ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ. [راجع: ۷۶].
 ترجمه مسلم: [۲۳۸۰].

بن کعب بر این دو نفر گذشت. ابن عباس او را فراخواند و گفت: من و همین رفیق من در مورد همراه موسی اختلاف کردیم، کسی که (از خداوند) راه ملاقات با وی را سؤال کرد. آیا تو از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ای که درباره وی خبر می‌داد. گفت: آری، از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌گفت: «در حالی که موسی در میان گروهی از بنی اسرائیل بود، مردی نزد وی آمد و گفت: آیا کسی را از خود دانایتر سراغ داری؟ موسی گفت: نی، خداوند بر موسی وحی کرد که: آری، بنده ما خضر. موسی، راه رسیدن به او را سؤال کرد. خداوند ماهی را برای وی نشانه گردانید و گفت: آنگاه که ماهی را گم کنی، بازگرد و همانا او را ملاقات خواهی کرد. موسی در پی نشان ماهی در دریا می‌رفت، جوانی که همراه موسی بود گفت: آیا به یاد داری که وقتی به کنار آن سنگ بزرگ جای گرفتیم، همان من ماهی را فراموش کردم و فراموش نگردانید آن را به جز شیطان که آن را یادآوری کنم. موسی گفت: جای گم شدن ماهی چیزی است که ما آن را می‌طلبیدیم. آنها قصه کنان بر نشانه‌های پای خود روان شدند و خضر را پیدا کردند، و در مورد موسی و خضر است که خداوند در کتاب خود بیان کرده است.»

۳۴۰۱ - از عمرو بن دینار روایت است که سعید بن جبیر گفت: همانا به ابن عباس گفتیم: نوف بکالی گمان می‌کند که موسی هم صحبت خضر موسی بنی اسرائیل نبوده است، و همانا وی موسی دیگری بوده است.

۳۴۰۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سَعِيدَانُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: إِنَّ نَوْفًا الْبَكَالِيَّ يَزْعُمُ: أَنَّ مُوسَى صَاحِبَ الْخَضِرِ كَيْسٌ هُوَ مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، إِنَّمَا هُوَ مُوسَى آخَرُ، فَقَالَ: كَذَبَ عَدُوُّ اللَّهِ، حَدَّثَنَا أَبِي بْنُ كَعْبٍ، عَنِ

ابن عباس گفت: آن دشمن خدا دروغ می گوید، ابی بن کعب به ما گفت که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «به تحقیق موسی در میان بنی اسرائیل ایستاد در حالیکه خطبه می خواند، از وی سؤال شد که کدام کس از مردم داناتر است؟ وی گفت: من. خداوند بر وی عتاب کرد؛ زیرا او علم را به خداوند نسبت نداده بود.

خداوند به موسی گفت: آری، در مجمع البحرین مرا بنده ای است، که از تو داناتر است. موسی گفت: ای پروردگار من، کیست که مرا به او برساند؟ خداوند گفت: ماهی ای را بگیر و آن را در سبد انداز پس هر جا که ماهی را گم کنی، وی آن جاست.

موسی ماهی را گرفت و در سبد انداخت، سپس وی و جوان خادم او یوشع بن نون راهی شدند تا آنکه به سنگ بزرگی (در نزدیک ساحل دریا) رسیدند و سر به خواب نهادند. موسی خوابید و ماهی جست و خیز زد و از سبد بیرون آمد و در بحر افتاد. و در میان دریا راه خود را سرازیر پیش گرفت. خداوند جریان آب را از ماهی بازداشت و آب به صورت طاقی نمایان شد و این چنین بود مانند طاق (آن حضرت طاق را با دست خویش نمایاند).

آنها بقیه شب و روز بعد راه، راه رفتند و آنگاه که روز فرارسید، موسی به خدمتگار جوان خود گفت: غذای چاشت ما را بیاور، همانا از این سفر خود رنج یافتیم. و موسی را رنجی نرسیده بود تا آنکه گذشت از جایی که خداوند امر کرده بود.

جوان خدمتکار او به وی گفت. آیا دیدی که

النَّبِيِّ ﷺ: «أَنَّ مُوسَى قَامَ خَطِيْبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَسُئِلَ أَيُّ النَّاسِ أَعْلَمُ؟ قَالَ: أَنَا، فَعَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ، إِذْ لَمْ يَزِدْ الْعِلْمَ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: بَلَى، لِي عَبْدٌ بِمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ، قَالَ: أَيُّ رَبِّ وَمَنْ لِي بِهِ - وَرَبِّمَا قَالَ سُمَيَّانُ، أَيُّ رَبِّ، وَكَيْفَ لِي بِهِ - قَالَ: تَأْخُذُ حَوْتًا، فَتَجْعَلُهُ فِي مَكْتَلٍ، حَيْثُمَا فَقَدَتِ الْحَوْتُ فَهُوَكُمُ وَرَبِّمَا قَالَ: فَهُوَ كَمَّةٌ.

وَآخَذَ حَوْتًا فَجَعَلَهُ فِي مَكْتَلٍ، ثُمَّ انْطَلَقَ هُوَ وَقَتَاهُ يُوْشَعَ بْنَ نُونٍ، حَتَّى إِذَا آتَى الصَّخْرَةَ وَضَعَا رُؤُوسَهُمَا، فَرَقَدَ مُوسَى وَاضْطَرَبَ الْحَوْتُ فَخَرَجَ، فَسَقَطَ فِي الْبَحْرِ فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا، فَأَمْسَكَ اللَّهُ عَنِ الْحَوْتِ جَرِيَةَ الْمَاءِ، فَصَارَ مِثْلَ الطَّاقِ، قَالَ: هَكَذَا مِثْلُ الطَّاقِ، فَأَنْطَلَقَا يَمْشِيَانِ بَقِيَّةَ لَيْلَتِهِمَا وَيَوْمَهُمَا، حَتَّى إِذَا كَانَ مِنَ الْعَدَا قَالَ لِقَتَاهُ: أَنَا غَدَاءُ نَا، لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا، وَلَمْ يَجِدْ مُوسَى النَّصَبَ حَتَّى جَاوَزَ حَيْثُ أَمَرَهُ اللَّهُ، قَالَ لَهُ قَتَاهُ: أَرَأَيْتَ إِذَا وِينَا إِلَى الصَّخْرَةِ، فَبَأْتِي نَسِيتُ الْحَوْتِ، وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكَرَهُ، وَأَتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا، فَكَانَ لِلْحَوْتِ سَرَبًا وَلَهُمَا عَجَبًا، قَالَ لَهُ مُوسَى: ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِي، فَأَرْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا، رَجَعَا يَقْضَانِ آثَارَهُمَا، حَتَّى اتَّهَيَّا إِلَى الصَّخْرَةِ، فَإِذَا رَجُلٌ مُسَجًى يَثُوبُ، فَسَلَّمَ مُوسَى قَرَدًا عَلَيْهِ، فَقَالَ: وَأَنْتَى بَارِضُكَ السَّلَامُ؟ قَالَ: أَنَا مُوسَى، قَالَ: مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ قَالَ: نَعَمْ، أَتَيْتُكَ لَتُعَلِّمَنِي مَعَا عَلَّمْتَ رُشْدًا، قَالَ: يَا مُوسَى إِنِّي عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَنِيهِ اللَّهُ لَا تَعْلَمُهُ، وَأَنْتَ عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَكَهُ اللَّهُ لَا أَعْلَمُهُ، قَالَ: هَلْ أَتَيْتُكَ؟ قَالَ: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا، وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خَيْرًا - إِلَى قَوْلِهِ - إِمْرًا». فَأَنْطَلَقَا يَمْشِيَانِ عَلَى سَاحِلِ

چون تکیه کرده به آن سنگ آرام گرفتیم، ماهی را (در آنجا) فراموش کردم و فراموش نساخت که قصه را یاد کنم. به جز شیطان، و ماهی به طرز عجیبی راه خود را در دریا گرفت و آن راهی بود برای ماهی و موجب شگفتی برای موسی و همراه وی.

موسی برای جوان خدمتکار خود گفت: این چیزی است که ما آن را می‌جستیم. پس بازگشتند بر نشان گامهای خویش جستجو کنان. بازگشتند در حالی که گامهای خویش را دنبال می‌کردند تا آنکه بدان سنگ رسیدند. ناگاه مردی را دیدند که در جامه پیچیده بود. موسی بر وی سلام کرد و او سلام موسی را پاسخ داد و گفت: در سرزمینی که تویی سلام کردن چگونه است؟ گفت: منم موسی. وی گفت: موسی بنی اسرائیل. گفت: آری، نزد تو آدمم تا از بینشی که داده شده مرا بیاموزانی. گفت: ای موسی، من علمی از علم خدا دارم که خداوند مرا تعلیم داده و تو آن را نمی‌دانی و تو علمی از علم خدا داری که خداوند تو را تعلیم داده است و من آن را نمی‌دانم.

موسی گفت: آیا تو را پیروی کنم؟ گفت: «هر آینه تو نمی‌توانی با من شکیبایی کنی. و چگونه می‌توانی شکیبایی کنی، آنچه را از روی دانش فرانگرفته باشی. گفت: مرا شکیبای خواهی یافت اگر خدا خواسته باشد و خلاف نکنم با تو در هیچ فرمانی.»

آنها هر دو روانه شدند و راه ساحل بحر را در پیش گرفتند. بر ایشان کشتی گذشت. با اهل کشتی صحبت کردند که ایشان را سوار کنند،

الْبَحْرِ، فَمَرَّتْ بِهِمَا سَفِينَةٌ كَلَّمُوهُمُ أَنْ يَحْمِلُوهُمُ، فَعَرَفُوا الْخَضِرَ فَحَمَلُوهُ بِغَيْرِ نَوْلٍ، فَلَمَّا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ جَاءَ عَصْمُورٌ، فَوَقَعَ عَلَى حَرْفِ السَّفِينَةِ فَتَقَرَّرَ فِي الْبَحْرِ نَفْرَةً أَوْ تَقَرَّرَيْنِ، قَالَ لَهُ الْخَضِرُ: يَا مُوسَى مَا تَقْصُ عَلَيَّ وَعِلْمُكَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ إِلَّا مِثْلُ مَا تَقْصُ هَذَا الْمُصْغُورُ بِمَنْقَرِهِ مِنَ الْبَحْرِ، إِذْ أَخَذَ الْفَأْسَ فَتَنَعَ لَوْحًا، قَالَ: قَلِمٌ يَنْجِي مَوْسَى إِلَّا وَقَدْ قَلَعَ لَوْحًا بِالْقُدُومِ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى: مَا صَنَعْتَ؟ قَوْمٌ حَمَلُونَا بِغَيْرِ نَوْلٍ عَمَدَتَ إِلَى سَفِينَتِهِمْ فَخَرَقَتْهَا لِنُتْرُقَ أَهْلَهَا، لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا إِمْرًا، قَالَ: أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا، قَالَ: لَا تَوَاضِعْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا، فَكَانَتْ الْأُولَى مِنْ مَوْسَى نَسِيَانًا، فَلَمَّا خَرَجَا مِنَ الْبَحْرِ مَرُّوا بِغُلَامٍ يَلْعَبُ مَعَ الصَّبِيَّانِ، فَآخَذَ الْخَضِرُ بِرَأْسِهِ فَقَلَعَهُ يَدَهُ هَكَذَا، وَأَوْمَأَ سَفِيَانٌ بِأَطْرَافِ أَصَابِعِهِ كَأَنَّهُ يَطْفِفُ شَيْئًا، فَقَالَ لَهُ مُوسَى: أَقَلَّتْ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ، لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا نَكْرًا، قَالَ: أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا، قَالَ: إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا، فَانْطَلَقَا، حَتَّى إِذَا آتَى أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَا أَهْلَهَا، فَأَبْرَأَ أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا، فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ، مَائِلًا، أَوْمَأَ بِيَدِهِ هَكَذَا، وَأَشَارَ سَفِيَانٌ كَأَنَّهُ يَمْسَحُ شَيْئًا إِلَى فَوْقِ، فَلَمْ أَسْمَعْ سَفِيَانٌ يَذْكُرُ مَائِلًا إِلَّا مَرَّةً.

قَالَ: قَوْمٌ آتَيْنَاهُمْ فَلَمْ يُطْعَمُونَا وَلَمْ يُضَيِّقُونَا، عَمَدَتَ إِلَى حَائِطِهِمْ، لَوْ شِئْتُ لَأَخَذْتُ عَلَيْهِ أَجْرًا». قَالَ: هَذَا فَرَأَقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ، سَأَبْتُكَ بِأَوَّلِ مَا لَمْ تَسْتَطِيعَ عَلَيْهِ صَبْرًا. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَدِدْنَا أَنْ مَوْسَى كَانَ صَبْرًا قَفْصَ اللَّهِ عَلَيْنَا مِنْ خَيْرِهِمَا».

قَالَ سَفِيَانٌ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَرْحَمُ اللَّهُ مَوْسَى، لَوْ كَانَ صَبْرًا لَفُصِّ عَلَيْنَا مِنْ أَمْرِهِمَا».

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: «أَمَّا هُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ

صَالِحَةَ عَصَابًا . «وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ كَافِرًا وَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ» .

ثُمَّ قَالَ لِي سَفِيَانُ : سَمِعْتُهُ مِنْهُ مَرَّتَيْنِ ، وَحَفِظْتُهُ مِنْهُ ، قَبْلَ لَسْفِيَانَ : حَفِظْتُهُ قَبْلَ أَنْ تَسْمَعَهُ مِنْ عَمْرٍو ، أَوْ تَحَفِظْتُهُ مِنْ إِنْسَانٍ ؟ فَقَالَ : مِمَّنْ أَنْحَفِظُهُ ؟ وَرَوَاهُ أَحَدٌ عَنْ عَمْرٍو غَيْرِي ، سَمِعْتُهُ مِنْهُ مَرَّتَيْنِ ، أَوْ ثَلَاثًا ، وَحَفِظْتُهُ مِنْهُ . [راجع: ۷۴ . أخرجه مسلم: ۲۴۸۰ .]

آنها خضر را شناختند و بدون کرایه او را سوار کردند و چون بر کشتی سوار شدند، گنجشکی آمد و بر کنار کشتی نشست و منقار خود را یک دو بار در دریا فرو برد. خضر به موسی گفت: ای موسی، علم من و علم تو از علم خدا کم نکرد به مانند کم کردن این گنجشک به منقار خود از دریا، ناگهان خضر تبری گرفت و تخته‌ای را از کشتی کشید، موسی در سؤال کردن از وی شتاب نکرد تا آنکه دید که تخته دیگر را بیرون کشید. موسی به او گفت: چه کاری کردی؟ گروهی که ما را بر کشتی خود بدون کرایه سوار کردند، تو آن را شکافتی تا سرنشینان آن را غرق کنی، به تحقیق که چیزی عظیم آوردی. خضر گفت: آیا نگفته بودم که نمی‌توانی با من شکیبایی کنی. موسی گفت: مرا بدانچه فراموش کردم مگیر و بر کار من سخت مگیر و این فراموشی اول بود که از موسی واقع شد. آنگاه که از دریا بیرون آمدند، از کنار کودکی گذشتند که با سایر کودکان بازی می‌کرد، خطر سر او را گرفت و با دست خود آن را همچنان برکند. سفیان (راوی حدیث در تفسیر همچنان) به نوک انگشتان خود اشاره کرد گویی چیزی را می‌چیند، موسی به خضر گفت: نفس بی‌گناهی را بدون قصاص کشتی، همانا چیزی ناپسند آوردی. خضر گفت: آیا نگفته بودم که نمی‌توانی با من شکیبایی کنی؟ موسی گفت: اگر بعد از این چیزی از تو سؤال کنم، با من همراهی نکن و خود را از من معذور بدار. آنها راهی شدند تا آنکه به قریه‌ای رسیدند و از اهل قریه طعام خواستند. آنها پذیرفتند که

ایشان را مهمان کنند. سپس در آنجا دیواری یافتند که در حال فرو ریختن بود و کج شده بود. خضر با دست خود همچنین اشارت کرد (و آن را راست نمود) و سُفیان (راوی حدیث) با دست خود اشارت کرد گویی چیزی را به سوی بالا می‌کشد. (علی بن عبدالله، راوی می‌گوید) از سُفیان نشنیدم که لفظ «کج» را به جز یک بار گفته باشد. موسی گفت: ما بر اهل قریه‌ای آمدیم که نه ما را غذا دادند و نه ما را میهمان کردند، تو دیوار ایشان را راست کردی. اگر می‌خواستی، از این کار خود مزدی می‌گرفتی.» خضر گفت: این است جدایی میان من و تو، البته تو را از آنچه نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «دوست داشتیم که موسی صبر می‌نمود و خداوند ما را از قصه‌های آن دو نفر آگاه می‌کرد.» سُفیان گفته است: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند بر موسی رحمت کند. اگر وی صبر می‌کرد، از حالات ایشان به ما خبر داده می‌شد.» و ابن عباس، این آیات را چنین خوانده است: «أَمَّا لَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِيحَةٍ صَالِحَةٍ غَضِبًا» (الکهف: ۷۹)^۱

«وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ كَافِرًا وَكَانَ أَبُوهُ مُؤْمِنًا» (الکهف: ۸۰)^۲ (علی بن عبدالله می‌گوید):

۱- قرائت مشهور چنین است: «وَكَانَ وَرَائِهِمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِيحَةٍ غَضِبًا» یعنی در قرائت ابن عباس عوض «وَرَائِهِمْ»، «أَمَّا لَهُمْ» آمده و کلمه «صَالِحَةٍ» افزوده شده است. نظر به قرائت ابن عباس ترجمه آیت چنین است پیشروی ایشان پادشاهی بود که هر کشتی درست را به زیردستی می‌گرفت.

۲- قرائت مشهور چنین است: «وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ كَافِرًا وَ كَانَ أَبُوهُ مُؤْمِنًا» یعنی آن کودک (نوجوان) پدر و مادر وی مسلمان بودند. در حالی که در قرائت ابن عباس کلمه «كَافِرًا» افزوده شده است، یعنی آن کودک (نوجوان) کافر بود و پدر و مادر وی مسلمان بودند.

سپس سفیان به من گفت: من این حدیث را از او (یعنی عمرو بن دینار) دوبار شنیده‌ام و از وی یاد گرفته‌ام. به سفیان گفته شد. آن را قبل از آنکه از عمرو (بن دینار) شنیده باشی یاد گرفته بودی یا از کسی دیگر یاد گرفتی؟ سفیان گفت: از چه کسی یاد می‌گرفتم^۱ ای وی دو یا سه بار شنیدم و یاد گرفتم.

۳۴۰۲ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا وی به خاطری خضر نامیده شد که بر زمینی سفید بی گیاه نشست، ناگاه آن زمین در محل جلوس وی به جنبش آمد و سبز گردید» (حموی گفته است: محمد بن یوسف بن مطر فربری گفته است: علی بن خشرم از سفیان به تفصیل روایت کرده است.^۲

باب - ۲۸

۳۴۰۳ - از همّام بن منبّه روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) می‌گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «به بنی اسرائیل گفته شد: «درآیید به دروازه (شهر یا بیت المقدس) سجده کنان و بگوئید سؤال ما آمرزش است.»^۳ آنها آن را تغییر دادند و درآمدند در حالی که بر

۱- یعنی این حدیث را به جز از من کسی دیگر از عمرو بن دینار روایت نکرده است، همان گونه که عمرو بن دینار در روایت این حدیث منفرد است من نیز منفردم.

۲- در مورد اینکه خضر پیامبر بوده است و یا نه اختلاف است و در مورد اینکه وی در قید حیات است یا نه نیز اختلاف است. برخی از بزرگان صوفیه به حیات وی قایل بوده‌اند ولی امام بخاری به استثنای فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در آخر حیات خویش که پس از صد سال کسی بر روی زمین باقی نمی‌ماند، به مرگ وی استدلال کرده‌اند.

۳- آنها از دستور خداوند سرپیچی کردند و از روی استهزاء آن را تغییر دادند، مروی است که خداوند آنها را به عقوبت گرفتار گردانید.

۳۴۰۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ بْنُ الْأَصْبَهَانِيِّ: أَخْبَرَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مَنبَهٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْخَضِرُ أَنَّهُ جَلَسَ عَلَى قَرْوَةٍ بَيْضَاءَ، فَإِذَا هِيَ تَهْتَزُّ مِنْ خَلْفِهِ خَضْرَاءً».

[قَالَ الْحَمَوِيُّ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يَوْسُفَ بْنِ مَطَرٍ الْفَرَبَرِيُّ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ خَشْرَمٍ، عَنْ سَفْيَانَ بَطُولَهُ].

باب - ۲۸

۳۴۰۳ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مَنبَهٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فِي لَيْلِي إِسْرَائِيلُ: «ادْخُلُوا الْبَابَ سَجْدًا وَقُولُوا حَطَّةٌ». قَبِلُوا، فَدَخَلُوا يَزْحَمُونَ عَلَيَّ أَسْتَاهِمُ، وَقَالُوا: حَبَّةٌ فِي شَعْرَتِي».

(الطبر: ۴۴۷۹، ۴۶۴۹، أخرجه مسلم: ۳۰۱۵).

سرینه‌های خود کشان کشان می‌رفتند و گفتند: «دانه‌ای در یک موی».

۳۴۰۴- از عوف روایت است که حسن (بصری) ^۱ و محمد (بن سیرین) و خلاس از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت کرده‌اند که گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا موسی مردی بسیار با شرم و پوشیده بود و نسبت شرمناکی چیزی از اندام وی دیده نمی‌شد. و عده‌ای از بنی اسرائیل او را اذیت کرد. و گفتند: موسی که این همه خود را می‌پوشد به خاطر آن است که در جلد وی عیبی می‌باشد. یا پیس است، یا فتق خصیه (دَبَه) است یا آفتی دیگر دارد. همانا خداوند خواست که موسی را از آنچه به وی گفته بودند پاک گرداند. روزی وی به محل خلوتی رفت و جامه‌های خویش را بر سنگی نهاد، سپس غسل کرد، و چون از غسل فارغ شد به سوی جامه‌های خویش رفت که آن را بردارد و آن سنگ با جامه‌های وی دوید. موسی عصای خود را طلب کرد و در پی سنگ رفت و به تکرار می‌گفت: ای سنگ جامه‌ام را بده، ای سنگ جامه‌ام را بده، تا آنکه به سوی گروهی از بنی اسرائیل رسید. آنها او را برهنه دیدند و دیدند که نیکوترین کسی است که خدا آفریده است و او را خداوند از آنچه می‌گفتند پاک گردانید. و سنگ ایستاد. موسی جامه‌اش را گرفت و پوشید و با عصای خویش بر سنگ زده می‌رفت. به خدا سوگند که از اثر ضربت وی، سه یا چهار، پنج نشان بر سنگ است. و این است اشارت قول خداوند که می‌فرماید: «ای مسلمانان مباشید

۳۴۰۴- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا رُوْحُ بْنُ عَبَّادَةَ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنِ الْحَسَنِ وَمُحَمَّدَ وَخَلَّاسَ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قال: قال رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ مُوسَى كَانَ رَجُلًا حَيًّا سَتِيرًا، لَا يُرَى مِنْ جِلْدِهِ شَيْءٌ اسْتَحْيَاءً مِنْهُ، فَأَذَاهُ مِنْ أَذَاهِ مَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَمَالُوا: مَا يَسْتُرُ هَذَا التُّسْتُرَ، إِلَّا مَنْ عَيْبَ بِجِلْدِهِ: إِمَّا يَرِصٌ وَإِمَّا أُنْزَةٌ، وَإِمَّا آفَةٌ، وَإِنَّ اللَّهَ أَرَادَ أَنْ يُبْرِقَهُ مِمَّا قَالُوا الْمَوْسَى، فَخَلَا يَوْمًا وَحْدَهُ، فَوَضَعَ نِيَابَهُ عَلَى الْحَجَرِ، ثُمَّ اغْتَسَلَ، فَلَمَّا قَرَعَ أَقْبَلَ إِلَى نِيَابِهِ لِيَأْخُذَهَا، وَإِنَّ الْحَجَرَ عَمْدًا بِتَوْبِهِ، فَأَخَذَ مُوسَى عَصَاهُ وَطَلَبَ الْحَجَرَ، فَجَعَلَ يَقُولُ: تَوْبِي حَجَرٌ، تَوْبِي حَجَرٌ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَلَأٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَرَأَوْهُ عُرْيَانًا أَحْسَنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ، وَأَبْرَاهُ مِمَّا يَقُولُونَ، وَقَامَ الْحَجَرُ، فَأَخَذَ تَوْبَهُ فَلَبَسَهُ، وَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا بِعَصَاهُ، فَوَاللَّهِ إِنَّ بِالْحَجَرِ لَتَلْبَابًا مِنْ أَثَرِ ضَرْبِهِ، ثَلَاثًا أَوْ أَرْبَعًا أَوْ خَمْسًا، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا»». [راجع: ۲۷۸. امرجه سلم: ۳۳۹.]

۱- سماع حسن بصری از ابوهریره (رضی الله عنه) نزد محققینی که حفاظاند ثابت است و او در صحیح البخاری به جز از این حدیث، روایت دیگری از ابوهریره ندارد.

مانند آنان که رنجانیدند موسی را، پس پاک ساخت خدای تعالی او را از آنچه گفته بودند و بود موسی نزدیک خدا با آبرو»

۳۴۰۵ - از ابوائل روایت است که عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) گفت: «پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (چیزی را میان مردم) تقسیم کرد. مردی گفت: همانا در این تقسیم رضایت خداوند در نظر گرفته نشده است. من نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدم و آن حضرت را خیر دادم. آن حضرت خشمگین شد تا آنکه آثار خشم را در رخسار آن حضرت دیدم. سپس گفت: «خدا بر موسی رحمت کند، همانا وی بیش از این، آزار دید و صبر کرد.»

۳۴۰۵ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْأَعْمَشِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا وَاثِلٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ قَسَمًا، فَقَالَ رَجُلٌ: إِنَّ هَذِهِ لَقِسْمَةٌ مَا أُرِيدُ بِهَا وَجْهَ اللَّهِ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ، فَغَضِبَ حَتَّى رَأَيْتُ الْقَضْبَ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ: «يَرْحَمُ اللَّهُ مُوسَى، قَدْ أُوذِيَ بِأَكْثَرِ مِنْ هَذَا فَصَبِرَ». [راجع: ۳۱۵۰. أخرجه مسلم: ۱۰۶۲، مطولاً.]

باب - ۲۹

«بر عبادت بتان خود قیام می نمودند.» (الاعراف: ۱۳۸) «مُتَبِّرًا» (الاعراف: ۱۳۹) یعنی زیانکاری، هلاکت.^۱ «و لِيَتَّبِرُوا» (الاسراء: ۷) یعنی تا هلاک کنند.^۲ «ما عَلُوا» (الاسراء: ۱۳۸) یعنی چیزی که غالب شوند بر آن، هلاک کردنی.

۳۴۰۶ - از جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) روایت است که گفت: ما با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بودیم و میوه درخت اراک را می چیدیم. همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «میوه

باب - ۲۹

﴿يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ﴾ [الاعراف: ۱۳۸] ﴿مُتَبِّرًا﴾ [الاعراف: ۱۳۹] خُسْرَانٌ ﴿وَلِيَتَّبِرُوا﴾ يَدْمُرُوا ﴿مَا عَلُوا﴾ [الاسراء: ۱۳۸] مَا عَلُوا .

۳۴۰۶ - حَدَّثَنَا يَحْيَىٰ بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنِ يُوْنُسَ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، عَنِ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَجْنِي الْكِبَاثَ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «عَلَيْكُمْ بِالْأَسْوَدِ مِنْهُ، فَإِنَّهُ أَطْيَبُهُ». قَالُوا: أَكُنْتَ تَرَعَى الْقَتَمَ؟ قَالَ: «وَهَلْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدَرَعَاهَا». [انظر: ۳۴۵۳. أخرجه مسلم: ۲۰۵۰.]

۱- ان هؤلاء مُتَبِّرٌ ما هم فيه و باطل ما كانوا يَفْعَلُونَ» هر آینه این جماعت باطل شده است مذهبی که ایشان در آنند و باطل است آنچه می کردند.
۲- و ليتتبروا ما علوا تتبيرا» تا از پا بيفکنند بر هر چه غالب شوند افکنند.

سیاه آن را برای خود بچینید، زیرا میوه سیاه آن خوشگوارتر است.» صحابه گفتند: آیا گوسفند می چرانیدی؟ فرمود: «آیا پیامبری هست مگر آن که گوسفند چرانیده است.»

باب - ۳۰

«و آن وقت که موسی گفت به قوم خود، هر آینه خدا می فرماید شما را به کشتن گاوی.» (البقره: ۶۷)

ابوالعالیه، گفته است: العوان؛ میانسال باشد بین جوان نارسیده و پیر سالخورده (البقره: ۶۸)

«فاقع» (البقره: ۶۹) یعنی صاف و یک رنگ^۱

«لاذلول» (البقره: ۷۱) یعنی کار کشاورزی گاو را رام نکرده باشد.

«تثییر الارض» (البقره: ۷۱) یعنی آن گاو رام نیست که زمین را شخم کند و نه در کشاورزی کار کند. «مُسلّمه» یعنی سالم از عیبها. «لاشیه» یعنی سفیدی.^۲

«صفراء» (البقره: ۶۹) یعنی اگر بخواهی (زردی متمایل به سیاهی را) سیاه بگویی، گفته می شود: صَفْرًا چنانکه در فرموده خدای تعالی است.

«جمالات صَفْرًا» (المرسلات: ۳۳) یعنی شتران

باب: ۳۰- «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ

يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَلْبَسُوا بَقَرَةً» الآية [البقره: ۶۷].

قال أبو العالیه: العوان: النصف بين البكر والهرمة. «فاقع» [البقره: ۶۹]: صاف. «لاذلول» كم يذلها العمل «تثيیر الارض» [البقره: ۷۱]: ليست يذلون تثيیر الارض ولا تعمل في الحرث. «مُسلّمه» من العيوب «لاشیه» [البقره: ۷۱]: بیاض. «صفراء» [البقره: ۶۹]: إن شئت سوداء، ويقال: صفراء، كقوله: «جمالات صَفْرًا» [المرسلات: ۳۳] [قرأ حفص عن عاصم وجره، والكسائي: جمالته]. «فأدار أتم» [البقره: ۷۲]: اختلفتم.

۱- «قال أنه يقول: إنها بقرة لا فارص؛ ولا بكر عوان؛ بين ذلك» گفت هر آینه خدا می فرماید که هر آینه آن گاوی است نه پیر و نه جوان، میانه است در میان این و آن.

۲- قال: إنه يقول: إنها بقرة صفراء فاقع؛ لونها تسر الناظرين» گفت: هر آینه خدا می فرماید که آن گاوی است زرد پر رنگ آن قدر که خوش می کند بینندگان را.

۳- قال: إنه يقول: إنها بقرة لا ذلول؛ تثيیر الارض و لا تسقى الحرث؛ مُسلّمه لا شیهه فيها» گفت: هر آینه خدا می فرماید که آن گاوی است نه محنت کشنده که شخم زند زمین را و نه آب می دهد زراعت را، سلامت است هیچ خال نیست در آن.

۴- «وَأَذَقْتُمُ نَفْسًا فَأَدَارْتُمُ فِيهَا» و آن وقت که کشتید شخصی را پس

زرد رنگ که متمایل به سیاهی اند (حفص از عاصم، و حمزه و کسایی (جماله) خوانده‌اند. «فَادَا رَأْتُمْ» البقره: ۷۲) یعنی اختلاف کردید شما^۱.

باب - ۳۱ وفات موسی و یاد وی بعد

از وفاتش

۳۴۰۷ - از طاوس روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: «مَلِكُ الْمَوْتِ بِه سَوِي مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَسْتَادَه شَد (تا روح او را قبض کند) وَتِي نَزْدَش أَمَد، مُوسَى بِرِ چِشْمِ وَی سِیْلِي زِد. وَی نَزْدِ پُرُورْدِگَارِ خُودِ بِرِگِشْتِ وَ گُفْت: مَرَا بِه سَوِي بِنْدَه‌ای فَرَسْتَادِي كِه مَرگِ رَا نَمِي خُوَاهَد. خُدَاوَنَد گُفْت: بِه سَوِي وَی بَازگَرْدِ وَ بِه اُو بگُوي كِه دِستِ خُودِ رَا بِرِ پِشْتِ گَاوي بِنَهْدِ وَ هِرْ اَنچِه دِستِ وَی اَز مَوهَايِ گَاوِ رَا بِپُوشَد بِه اَندَازَه هِر مَوي اُو رَا يَك سَالِ عَمَرِ بَاشَد. (وَی اَمَد وَ پِيَامِ رَا رِسانِيد) مُوسَى گُفْت: اِي پُرُورْدِگَارِ مَن، پَس اَز اَن چِيسْت؟ فَرمود: پَس اَز اَن مَرگِ اسْت. مُوسَى گُفْت: پَس هَمِيْن حَالَا بَاشَد. گُفْت: مُوسَى اَز خُدَاوَنَدِ خُوَاسْت كِه قَبْرِ اُو رَا بِه سِرزَمِيْنِ مَقْدَسِ بِه اَندَازَه يَك سَنگِ اَندَازِ نَزْدِيكِ گِرْدَانَد.»

ابوهریره گفته است: رسول الله (صلى الله عليه وسلم) فرمود: «اگر در آنجا می‌بودم قبر موسی را به شما نشان می‌دادم که به کنار راه در زیر توده ریگ سرخ است.»

(عبدالرزاق) گفته است: معمر از همام، از ابوهریره از پیامبر (صلى الله عليه وسلم) مانند

۳۱- باب: وفاة موسى وذكیره بعد

۳۴۰۷- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: «أُرْسِلَ مَلِكُ الْمَوْتِ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَلَمَّا جَاءَهُ صَكَّهُ، فَرَجَعَ إِلَى رَبِّهِ، فَقَالَ: أُرْسَلْتَنِي إِلَى عَبْدِ لَا يُرِيدُ الْمَوْتَ، قَالَ: ارْجِعْ إِلَيْهِ، فَقُلْ لَهُ يَضَعُ يَدَهُ عَلَى مَتْنِ قُورٍ، فَلَهُ بِمَا عَطَّتْ يَدَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ سَنَةٌ، قَالَ: أَيُّ رَبِّ، ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ الْمَوْتُ، قَالَ: فَالآنَ، قَالَ: فَسَأَلَ اللَّهَ أَنْ يُدْنِيَهُ مِنَ الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ رَمِيَةً بِحَجْرٍ. قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «لَوْ كُنْتُ تُمَّ لَأَرَيْتُكُمْ قَبْرَهُ، إِلَى جَانِبِ الطَّرِيقِ تَحْتَ الْكَيْبِ الْأَحْمَرِ.»

قال: وأخبرنا معمر، عن همام، حدثنا أبو هريرة، عن النبي صلى الله عليه وسلم نحوه. (امرحه مسلم: ۲۳۷۲)

نزاع کردید در وی.

۱- کاتّه چملت صُفُر - گویا آن شررها شتران زرداند.

این را روایت کرده است.

۳۴۰۸ - از سعید بن مسیب روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: مردی مسلمان و مردی یهودی یکدیگر را دشنام دادند. مسلمان گفت: سوگند به ذاتی که محمد (صلی الله علیه وسلم) را بر عالمیان برگزید، و آن را به گونه سوگند یاد کرد. یهودی گفت: سوگند به ذاتی که موسی را بر عالمیان برگزید. با شنیدن آن، مسلمان دست خود را بلند کرد و بر روی یهودی سیلی نواخت. یهودی نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفت و از آنچه میان او و مسلمان رخ داده بود آن حضرت را خبر داد و آن حضرت فرمود: «مرا بر موسی رجحان ندهید. همانا مردم (در قیامت) بیهوش می‌افتند و نخستین کسی که به هوش می‌آید من هستم، ناگاه موسی را می‌بینم که پایه عرش را گرفته است. من در نمی‌یابم که آیا موسی از کسانی است که بیهوش گردیده و قبل از من به هوش آمده است و یا از کسانی است که خداوند او را [از بیهوشی] مستثنی کرده است.»

۳۴۰۹ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آدم و موسی (در عالم ارواح) مناقشه کردند. موسی به او گفت: تو آن آدم هستی که خطای تو، تو را از بهشت بیرون آورد. آدم به وی گفت: تو آن موسی هستی که خداوند تو را به پیامبری و سخن گفتن (بی‌واسطه) خود برگزید. پس از آن هم مرا به کاری ملامت می‌کنی که بر من

۱- شاید این بیهوشی با بیهوشی که در روز طور بر وی گذشته بود، محاسبه شده بود.

۳۴۰۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَسَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: اسْتَبَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَرَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ، فَقَالَ الْمُسْلِمُ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا رضي الله عنه عَلَى الْعَالَمِينَ، فِي قَسَمٍ يُقْسِمُ بِهِ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْعَالَمِينَ، فَرَفَعَ الْمُسْلِمُ عِنْدَ ذَلِكَ يَدَهُ فَلَطَمَ الْيَهُودِيَّ، فَذَهَبَ الْيَهُودِيُّ إِلَى النَّبِيِّ رضي الله عنه فَأَخْبَرَهُ الَّذِي كَانَ مِنْ أَمْرِهِ وَأَمْرِ الْمُسْلِمِ، فَقَالَ: «لَا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُعَيِّقُ، فَإِذَا مُوسَى بَاطَشُ بِجَانِبِ الْعَرْشِ، فَلَا أَذْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ فَأَفَاقَ قَبْلِي، أَوْ كَانَ مِنْ اسْتَثْنَى اللَّهُ». [راجع: ۲۴۱۱، أخرجه مسلم: ۲۲۷۳.]

۳۴۰۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، عَنِ حَمِيدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم: «احْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى، فَقَالَ لَهُ مُوسَى: أَنْتَ آدَمُ الَّذِي أَخْرَجْتَكَ خَطِيئَتِكَ مِنَ الْجَنَّةِ، فَقَالَ لَهُ آدَمُ: أَنْتَ مُوسَى الَّذِي اصْطَفَاكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلَامِهِ، ثُمَّ تَلَوْنِي عَلَى أَمْرٍ قَدَّرَ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ». فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم: «فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى مَرَّتَيْنِ». [النظر: ۴۷۳۶، ۴۷۳۸، ۴۶۶۴، أخرجه مسلم: ۲۲۵۲.]

مقدر شده بود، قبل از آن که آفریده شوم.» سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «پس آدم بر موسی غالب آمد.» و آن حضرت گفته‌اش را دوبار تکرار کرد.

۳۴۱۰ - از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روزی بر ما برآمد و فرمود: «امتها بر من نموده شد و گروه بسیاری را دیدم که افق را فراگرفته‌اند. گفته شد: این موسی است در میان قوم خود.»

۳۴۱۰ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حُصَيْنُ بْنُ نُصَيْرٍ، عَنْ حُصَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا، قَالَ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأُمَمُ، وَرَأَيْتُ سَوَادًا كَثِيرًا سَدَّ الْأَفْقَ، فَقِيلَ: هَذَا مُوسَى فِي قَوْمِهِ.» (انظر: ۵۷۰۵، ۵۷۰۶، ۶۴۷۲، ۶۵۴۱. أخرجه مسلم: ۲۲۰ مطولاً.)

باب - ۳۲ فرموده خدای تعالی

«و آورد خدا مثالی را برای آنانکه ایمان آوردند. زن فرعون، چون گفت: ای پروردگار من، بنا کن برای من نزد خود خانه‌ای در بهشت و خلاص کن مرا از فرعون و کار او و رهایی ده مرا از قوم ستمکاران. و مریم دختر عمران را آن‌که نگهداشت فرج خود، پس دمیدیم در فرج او روح خود را و باور داشت سخنان پروردگار خود را و کتابهای او را و بود از فرمانبردارندگان.» (التحریم: ۱۱ - ۱۲)

۳۴۱۱ - از ابو موسی (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بسا از مردان به درجه کمال رسیده‌اند و از زنان کسی به درجه کمال نرسیده است. به جز آسیه، زن فرعون و مریم بنت عمران و به تحقیق که فضیلت عایشه بر سایر زنان مانند فضیلت آبگوش (شوربا) بر سایر غذاها است.»

۳۲- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأةَ

فِرْعَوْنَ- إِلَى قَوْلِهِ - وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِئِينَ﴾ (التحریم: ۱۱ - ۱۲)

۳۴۱۱ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةٍ عَنْ مُرَّةِ الْهَمْدَانِيِّ، عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كَمُلَ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ: إِلَّا أَسِيَةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ، وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَإِنْ فَضَّلَ عَائِشَةُ عَلَى النِّسَاءِ فَفَضَّلَ الشَّرِيدَ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ.» (انظر: ۳۴۳۳، ۳۷۶۶، ۵۴۱۸. أخرجه مسلم: ۲۴۳۱.)

باب ۳۳ «هر آینه قارون بود از قوم موسی»

(القصص: ۷۶)

«لَتَنْوُءُ» گران می آید. ابن عباس گفته است: «أولى القوة» یعنی گروهی از مردان کلیدهای او را (از فرط سنگینی) برداشته نمی توانستند. «الفرحین» شاد شوندگان، یعنی (المرحین) متکبران

«وَ يَكُنُ اللَّهُ» (القصص: ۸۲) به معنی آیا ندیدی که خدا «يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ» (الرعد: ۲۶) یعنی: روزی را بر هر کس که بخواهد فراخ و تنگ می کند.

باب - ۳۴

«وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا» (هود: ۸۴) فرستادیم به سوی اهل مدین، برادرشان شعیب را، زیرا که مدین شهری است. و مثل آن است: «وَ اسأَلِ الْقَرْيَةَ» (یوسف: ۸۲) از اهل آن قریه پرس و اسأَلِ «العِير» (یوسف: ۸۲) از اهل کاروان پرس.

«وَأَرَأَيْكُمْ ظَهْرِيًّا» (هود: ۹۲) یعنی: شما بدان التفات نکردید. گفته می شود: وقتی که حاجت

۳۳- باب: «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ

مُوسَى» الآية [القصص: ۷۶]. «لَتَنْوُءُ»: لَتَنْوُءُ

قال ابن عباس: «أولى القوة» لا يرقعها المصبة من الرجال، يقال: «الفرحين» والمرحين. «ويكن الله» [القصص: ۸۲]: مثل ألم تر أن الله «يسطر الرزق لمن يشاء ويقدر» [الرعد: ۲۶]: ويوسع عليه ويضيق.

۳۴- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

«وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ

شُعَيْبًا» [هود: ۸۴]

إلى أهل مدين، لأن مدين بلد.

ومثله: «واسأل القرية» [يوسف: ۸۲].

واسأل «العير» [يوسف: ۸۲]: يعني أهل القرية وأهل

العير.

«وراءكم ظهرياً» [هود: ۹۲]: لم يلتفتوا إليه.

يقال: إذا لم يقض حاجته: ظهرت حاجتي وجعلتني

ظهرياً. قال: الظهري أن تأخذ معك دابة أو وعاء

تستظهر به، مكانتهم ومكانتهم واحد.

«يعتروا» [الأعراف: ۹۷]: يعيشوا. «تأس» [المائدة

۲۶]: تَحْزَنُ.

«أسى» [الأعراف: ۹۳]: أَحْزَنُ.

وقال الحسن: «إنك لأنت الحكيم الرشيد» [سورة:

سورة: يستهزئون به.

۱- «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» یعنی: هر آینه قارون بود از قوم موسی پس تعدی کرد بر ایشان و عطا کرده بودیم او را از گنجها آنقدر که کلیدهای او گرانی می کرد جماعتی صاحب توانایی را. چون گفت به او قوم او، شاد مشو، هر آینه خدا دوست ندارد شادشوندگان را.

۲- «وَ يَكُنُ اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ» ای عجب که خدا گشاده می کند رزق را برای هر که خواهد از بندگان خویش. و تنگ می گرداند

۳- لفظ «أهل مدين» را جمهور مفسران، قوم مدین تفسیر کرده اند. امام بخاری موافق قول ابی عبیده، مدين را شهر تفسیر کرده است.

۴- «وَسأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ» بی پرس از دهی که بودیم در آن و از کاروانی که آمدیم در آن و البته ما راستگویانیم.

۵- «وَآتَخَذَ نَمُوهُ وَرَأَيْكُمْ ظَهْرِيًّا» و گرفتید خدا را انداخته پس پشت خویش.

او را برآورده نسازی. ظَهَرَتْ حَاجَتِي و جَعَلْتَنِي ظَهْرِيًّا. یعنی حاجت مرا پس پشت انداختی و مرا پس پشت گردانیدی. مؤلف گفت: الظهري: بدین معنی است که حیوان یا ظرفی را با خود بگیرد که بدان یاری جویی. مَكَائِثُهُمْ وَ مَكَائِثُهُمْ یکی است به معنی جای است. «يَعْنُوا (الاعراف: ۹۲) یعنی زندگی نمایند. ۱ «تأس» (المائدة: ۲۶ - ۶۸) اندوهگین باش. ۲ «أَسَى» (الاعراف: ۹۳) اندوه خورم ۳ و حَسَنَ گفته است: «هر آینه تو مرد بردبار شایسته معامله هستی.» (هود: ۸۷) با این (کلمات) استهزا می کردند. و مجاهد گفته است لَيْلِكَهْ یعنی: الأيكة (الشعرا: ۱۷۶) ۴ «يَوْمِ الظَّلَّةِ» (الشعرا: ۱۸۹) یعنی روز سایه افکندن ابر عذاب بر ایشان است. ۵

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: لَيْكَةً: الأيكة: «يَوْمِ الظَّلَّةِ» (الشعرا: ۱۸۹): إِظْلَالُ الْعَمَامِ الْعَذَابَ عَلَيْهِمْ.

باب - ۳۵ فرموده خدای تعالی

«و هر آینه بود یونس از فرستادگان، هنگامی که با کشتی گرانبار گریخت. قرعه کشیدند. پس یونس از افتادگان به دهان نهنگ شد. پس فرو برد او را ماهی و او کننده بود کاری را که موجب ملامت باشد. (الصفات: ۱۳۹ - ۱۴۲) و مجاهد در تفسیر لفظ «مَلِيم» گفت: گناهکار «الْمَشْحُونُ» (الصفات: ۱۴۰) به ۱- «الَّذِينَ كَذَبُوا شَتِيًّا كَانُوا لَمْ يَفْعَلُوا فِيهَا» آنان که دروغگو پنداشتند شعیب را گویا نبودند آنجا. ۲- «فَلَا تَأْسُ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» پس اندوهگین مشو بر قوم کافران. ۳- فَكَيْفَ أَسَى عَلَى قَوْمِ كَافِرِينَ» پس چگونه اندوه خورم بر قوم کافران. ۴- كَذَّبَ اصحابُ لَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ» دروغگو شمردند اصحابی که پیغمبران را. - لَيْكَةً - قرائت ابن کثیر و غیر اوست. به معنی بیشه آمده است یعنی محلی که درختان انبوه دارد. ۵- فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظَّلَّةِ» پس دروغگو پنداشتند او را پس گرفتار کرد ایشان را عذاب روز سایان (یعنی آتش به شکل سایان ظاهر شد و آنان را هلاک ساخت.»

۳۵- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَأَن يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾

إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَهُوَ مَلِيمٌ﴾.

قال مُجَاهِدٌ: مُذْنِبٌ. الْمَشْحُونُ: الْمَوْقَرُ. ﴿قُلُوبًا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمَسِيحِينَ﴾ الآية. ﴿فَتَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ﴾ بَوَّجَهُ الْأَرْضُ ﴿وَهُوَ سَقِيمٌ. وَاتَّبَعْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ﴾ مِنْ غَيْرِ ذَاتِ أَصْلٍ: الدَّبَاءُ وَتَحْوَهُ ﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ. فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ﴾ [الصفات: ۱۳۹- ۱۴۸] ﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ﴾ [القصص: ۴۸]: كَطِيمٌ، وَهُوَ مَقْمُومٌ.

معنی گرانبار است. «پس اگر نه این می‌بود، کهیونس به تحقیق از تسبیح کنندگان (در شکم ماهی می‌بود)». (الصفات: ۱۴۳) «فَبَدَأَ بِالْعُرَى» (الصفات: ۱۴۴) یعنی افکنديم يونس را بر روی زمین «در حالی که او بیمار بود و رویانیدیم بر سر او درختی از کدو» (الصفات: ۱۴۴ - ۱۴۵) از جنس درختی که بیخ (یعنی تنه) نداشت. چون کدو و مانند آن. «و فرستادیم او را به سوی صدهزار یا بیشتر از آن، پس ایمان آوردند پس بهره‌مند ساختیم ایشان را تا مدتی» (الصفات: ۱۴۷ - ۱۴۸) «و مباش مانند صاحب ماهی (یعنی یونس) چون دعا کرد در حالی که او اندوهگین شده بود.» (القلم: ۴۸) کظیم به معنی مغموم، یعنی غمزده است.^۱

۳۴۱۲ - از ابوائل روایت است که عبدالله (بن مسعود) (رضی الله عنه) گفت: «پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هیچ کس از شما نگوید که: من از یونس بهتر هستم.» مُسَدَّد در روایت خود افزوده است: «یونس بن مَتَّى»

۳۴۱۳ - از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «برای بنده‌ای شایسته نیست که بگوید. من از یونس بن مَتَّى بهتر هستم.» و آن حضرت یونس را به پدر وی نسبت کرد.

۳۴۱۲ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: إِنِّي خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ». زَادَ مُسَدَّدٌ: «يُونُسَ بْنِ مَتَّى». [النظر: ۴۶۰۳، ۴۸۰۴]

۳۴۱۳ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَا يَتَّبِعُنِي لَعَبْدٌ أَنْ يَقُولَ: إِنِّي خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى». وَتَسْبَهُ إِلَيَّ آيَةً. [راجع: ۳۳۹۵، أخرجه مسلم ۲۳۷۷.]

۱- یونس از نزد قوم خود گریخت و به کنار دریا آمد و به کشتی سوار شد. چون کشتی به میان آب رسید از حرکت بازماند و ایستاد. ملاحان گفتند که باید در این کشتی بنده‌ای سوار باشد که گریخته باشد؛ زیرا کشتی حرکت نمی‌کند و رواج آن بود که بنده‌ای گریخته را در دریا می‌افکنند. یونس گفت: آن بنده‌ای گریخته من هستم. ملاحان قبول نکردند، قرعه انداختند هر سه بار قرعه به نام یونس برآمد. اهل کشتی او را در دریا افکندند و ماهی او را بلعید و پس از چندی او را در ساحل بیرون افکند (اقتباس از تفسیر حسینی).

۳۴۱۴ - از اعرج روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: در حالی که مردی یهودی متاع خود را برای فروش عرضه می کرد، کسی بهای آن را چیزی داد که او را خوش نیامد، وی گفت: نی، سوگند به ذاتی که موسی را بر همه مردم برگزید (که بدین بها) نمی دهم. مردی از انصار سخن وی را شنید. وی برخاست و بر روی وی سیلی زد. و گفت: تو می گویی، سوگند به ذاتی که موسی را بر همه مردم برگزید. در حالی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) میان ما موجود است؟ وی نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفت و گفت: ابوالقاسم همانا برای من عهد و پیمان داده شده است، پس چرا فلان کس بر روی من سیلی زد؟ آن حضرت به آن مرد انصاری گفت: «چرا بر روی وی سیلی زدی؟» وی ماجرا را بیان کرد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خشمگین گشت تا آنکه اثر خشم در روی وی نمودار شد. سپس فرمود: «در میان پیامبران خدا، فضیلت و برتری نیاورید، همانا وقتی که صور (شیپور) دمیده می شود، هر آنکه در آسمان و زمین است بیهوش می گردد به جز کسی را که خدا خواسته است. سپس بار دیگر دمیده می شود، و نخستین کسی که به هوش می آید من هستم. ناگاه موسی را می بینم که (پایه ای) از عرش را گرفته است. لیکن نمی دانم که آیا بیهوشی روز طور با وی محاسبه شده یا قبل از من به هوش آمده است.»

۳۴۱۵ - (آن حضرت به ادامه فرمود): «و من نمی گویم که: کسی بر یونس بن متی افضلیت و برتری دارد.»

۳۴۱۴ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ، عَنِ اللَّيْثِ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاضِي، عَنْ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَيْنَمَا يَهُودِيٌّ يَعْزِضُ سَلْتَهُ، أُعْطِيَ بِهَا شَيْئًا كَرِهَهُ، فَقَالَ: لَا، وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْبَشَرِ، فَسَمِعَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقَامَ فَلَطَمَ وَجْهَهُ، وَقَالَ: تَقُولُ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْبَشَرِ، وَاللَّيْثُ بَيْنَ أَظْهُرِنَا؟ فَذَهَبَ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَا الْقَاسِمُ، إِنَّ لِي نَمَةً وَعَهْدًا، فَمَا بَالُ فُلَانٍ لَطَمَ وَجْهِي، فَقَالَ: «لَمْ لَطَمْتَ وَجْهَهُ». فَذَكَرَهُ، فَغَضِبَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى رُبِّيَ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ: «لَا تَفْضَلُوا بَيْنَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ، فَيَسْمَعُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ يَنْفَخُ فِيهِ أُخْرَى، فَمَا كُنْ أَوْلَى مَنْ بُعِثَ، فَإِذَا مُوسَى أَخَذَ بِالْعَرْشِ، فَلَا أُدْرِي أَحْسَبُ بِصَعْتِهِ يَوْمَ الطُّورِ، أَمْ بُعِثَ قَبْلِي». [راجع: ۲۴۱۱، أخرجه مسلم: ۲۳۷۳].

۳۴۱۵ - «وَلَا أَقُولُ: إِنَّ أَحَدًا أَفْضَلُ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى». [الطبر: ۳۴۱۶، ۴۶۰۴، ۴۶۳۱، ۴۸۰۵، أخرجه مسلم: ۲۳۷۳ و ۲۳۷۶].

۳۴۱۶ - از حمید بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: «پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «شایسته نیست برای بنده‌ای که بگوید: من از یونس بن متی بهتر هستم.»

۳۴۱۶- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ: سَمِعْتُ حَمِيدَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ أَنْ يَقُولَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى». إِرْجَاع: ۳۴۱۵. أخرجه مسلم: (۲۳۷۲ و ۲۳۷۳).

۳۶- باب: قوله تعالى:

﴿وَأَسْأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةً

الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ﴾

يَتَعَدُونَ يُجَاوِزُونَ فِي السَّبْتِ ﴿إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيَّتَانِهِمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا﴾ شَوَارِعَ - إِلَى قَوْلِهِ -: ﴿كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ [الأعراف: ۱۶۳-۱۶۶].

باب - ۳۶ قول خدای تعالی:

«و سؤال کن (یا محمد) یهود را از حال دیهی که نزدیک دریا واقع بود، چون از حد (اوامر الهی) می گذشتند در روز شنبه.»

يَتَعَدُونَ، یعنی تجاوز می کردند (از احکام خداوند) در روز شنبه. «وقتی که می آمد ماهیان ایشان ظاهر شده (شرعاً) روزی که به تعظیم شنبه مشغول می شدند.» شرعاً یعنی شوارع (ماهیان گردن برآورده بر روی آب) «و روزی که تعظیم شنبه نمی کردند ماهیان ایشان نمی آمدند، و همچنین آزمودیم ایشان را به سبب آنکه فسق می کردند. و یاد کن چون گفت گروهی از اهل آن دیه، چرا پند می دهید گروهی را که خدای تعالی هلاک خواهد کرد ایشان را یا عذاب خواهد کرد ایشان را عذابی سخت، گفتند: تا ما را عذری باشد نزدیک پروردگار شما و تا باشد که ایشان پرهیزگاری کنند. پس وقتی که فراموش کردند آنچه به آن پند داده شد ایشان را، نجات دادیم کسانی را که منع می کردند از کار بد و گرفتار کردیم ستمکاران را به عذاب سخت به سبب آن که

فاسق بودند.^۱

پس چون تکبر کردند از ترک آنچه منع کرده شد ایشان را از آن (شکار ماهی) گفتیم ایشان را: شوید بوزینگان خوار شده» (الاعراف: ۱۶۳ - ۱۶۶)

۳۷- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾ [النساء: ۱۶۳]

الزُّبُرُ: الْكُتُبُ، وَاحِدُهَا زَبُورٌ، زَبْرَتٌ كُتِبَتْ. ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ﴾.

قال مجاهد: سَبَّحِي مَعَهُ ﴿وَالطَّيْرَ وَالنَّالَةَ الْحَدِيدَ. أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتِ الدَّرُوعِ﴾ وَقَدَّرَ فِي السَّرْدِ الْمَسَامِيرَ وَالْحَلَقَ، وَلَا يُدَقُّ الْمَسْمَارَ قَيْسَلَسَلْ، وَلَا يُعْظَمُ قَيْصَمٌ ﴿وَأَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾. [سبأ: ۱۰-۱۱]

باب - ۳۷ قول خدای تعالی

«وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا» (النساء: ۱۶۳) و چنانکه دادیم داود را زبور. الزُّبُرُ: یعنی کتابها و مفرد آن - زَبُورٌ - است. زَبْرَتٌ - یعنی نوشتم. «وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا. يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ» و هر آینه دادیم داود را از نزد خود بزرگی و گفتیم ای کوهها در ستایش خدا با داود هم صدا شوید». مجاهد در تفسیر لفظ - أَوِّبِي - گفته است یعنی با وی تسبیح بگویند.

«وَالطَّيْرَ وَ النَّالَةَ الْحَدِيدَ. أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتِ و مسخر کردیم مرغان را و نرم گردانیدیم برای وی آهن را که بسازد زره‌های گشاده» یعنی زره‌ها را. «وَقَدَّرَ فِي السَّرْدِ» و اندازه نگهدار در بافتن. یعنی در بافتن میخها و حلقه‌ها (تناسب را مراعات کن) میخ را باریک نساز که نرم و سست گردد و بزرگ و ستبر مکن که زره را بشکنند. «و ای اهل بیت داود: کردار شایسته کنید هر آینه من به آنچه می‌کنید بینام.»

(سبأ: ۱۰ - ۱۱)

۳۴۱۷ - از هَمَّام روایت است که ابوهیره (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خواندن زبور بر داود آسان کرده شده بود

۳۴۱۷- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ:

أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم قَالَ: «خَفَّفَ عَلَيَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقُرْآنَ، فَكَانَ

يَأْمُرُ بِدَوَابِهِ فَتُسْرَجُ، يَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَبْلَ أَنْ تُسْرَجَ دَوَابُّهُ، وَلَا يَأْكُلُ إِلَّا مِنْ عَمَلِ يَدِهِ».

۱- اهل آن به دین موسی (ع) بودند و تعظیم روز شنبه در زمرة فرائض ایشان بود که نباید در آن روز شکار کنند و یا به اعمال دنیوی مشغول شوند و در آن دیه سه گروه مردم بودند، گروهی شکار می‌کردند و گروهی از شکار منع می‌کردند و گروهی نه شکار می‌کردند و نه از آن منع می‌کردند.

و چون به زین کردن امر می‌کرد حیوانات سواری وی زین می‌شد و زبور را تمام می‌خواند قبل از آنکه حیوانات زین شوند، و نمی‌خورد به جز از عمل دست خود. این حدیث را موسی بن عقیبه، از صفوان از عطاء بن یسار از ابوهیره از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۳۴۱۸ - از ابن شهاب (زهری) روایت است که سعید بن مسیب و ابوسلمه بن عبدالرحمن او را خبر داده‌اند که عبدالله بن عمرو (رضی الله عنهما) گفت: «به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خبر داده شد که من می‌گویم: «به خدا سوگند که روز را روزه می‌گیرم و شب را (به نماز) می‌ایستم تا آنگاه که زنده‌ام. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) تا او گفت: «تویی که می‌گویی: به خدا سوگند که روز را روزه می‌گیرم و شب را به نماز می‌ایستم تا آنگاه که زنده‌ام.» گفتم: به تحقیق که گفته‌ام. آن حضرت فرمود: «به تحقیق که تو توان آن را نداری. روزه بگیر و روزه بگیر و به نماز برخیز و بخواب، و در هر ماه سه روز روزه بگیر، همانا عمل نیک را ده چند پاداش است و آن روزه سه روزه عوض روزه سال است.»

گفتم: من بیش از این توانایی دارم، یا رسول الله. فرمود: «یک روز روزه بگیر و دو روز بخور.» گفتم: من بیش از این توانایی دارم یا رسول الله. فرمود: «پس یک روز روزه بگیر و یک روز بخور و این روزه داود است که بهترین روزه است.» گفتم: من بیش از این توانایی دارم یا رسول الله. فرمود: «از این بهتر چیزی نیست.»

۳۴۱۹ - از ابوالعباس روایت است که عبدالله بن عمر و بن عاص (رضی الله عنهما) گفت:

رَوَاهُ مُوسَى بْنُ عَقِيْبَةَ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۲۰۷۳.]

۳۴۱۸ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عَقِيلٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ: أَنَّ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ: أَخْبَرَهُ وَأَبَا سَلَمَةَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنِّي أَقُولُ: وَاللَّهِ لَا صُومَ مِنَ النَّهَارِ وَلَا قُومَ مِنَ اللَّيْلِ مَا عَشْتُ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْتَ الَّذِي تَقُولُ: وَاللَّهِ لَا صُومَ مِنَ النَّهَارِ وَلَا قُومَ مِنَ اللَّيْلِ مَا عَشْتُ». قُلْتُ: فَذُقْتُهُ، قَالَ: «إِنَّكَ لَا تَسْتَطِيعُ ذَلِكَ، فَصُمْ وَأَفْطِرْ، وَتَمَّ وَتَمَّ، وَصُمْ مِنَ الشَّهْرِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنَّ الْحَسَنَةَ بِمِثْرِ أَمْثَالِهَا، وَذَلِكَ مِثْلُ صِيَامِ الدَّهْرِ». قُلْتُ: إِنِّي أَطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَصُمْ يَوْمًا وَأَفْطِرْ يَوْمَيْنِ». قَالَ: قُلْتُ: إِنِّي أَطِيقُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «فَصُمْ يَوْمًا وَأَفْطِرْ يَوْمًا، وَذَلِكَ صِيَامُ دَاوُدَ، وَهُوَ أَحَدُ الصِّيَامِ». قُلْتُ: إِنِّي أَطِيقُ أَفْضَلَ مِنْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «لَا أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ». [راجع: ۱۱۳۱. أخرجه مسلم: ۱۱۵۹.]

۳۴۱۹ - حَدَّثَنَا خَلَادُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا مَسْعُورٌ: حَدَّثَنَا

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مرا فرمود: «آیا خبر نشده‌ام که شب را به نماز می‌ایستی و روز را روزه می‌گیری» گفتم: آری. فرمود: «همانا اگر چنین کنی، چشمت ضعیف می‌شود و تنت خسته می‌گردد. در هر ماه سه روز روزه بگیر و آن روزه تمام سال است - یا فرمود - مثل روزه تمام سال است.» گفتم: من آن را در خود می‌یابم - مسعر (روای) گفت: یعنی قوت آن را، فرمود: «پس مانند روزه داود علیه السلام روزه بگیر و او یک روز روزه می‌گرفت و یک روز می‌خورد و در رویارویی با دشمن (برابر نیروی بسیار) نمی‌گریخت.»

باب - ۳۸

محبوب‌ترین نماز نزد خداوند نماز داود و محبوب‌ترین روزه نزد خداوند روزه داود است: که نیم اول شب را می‌خوابید و سوم حصه شب را به نماز می‌ایستاد و ششم حصه از شب را باز می‌خوابید و یک روز روزه می‌گرفت و یک روز می‌خورد.»

علی (احتمالاً علی بن مدینی) گفته است: و آن گفتار عایشه است. آن حضرت را سحر نزد من درنیافت مگر آنکه خوابیده بود.

۳۴۲۰ - از عمرو بن اوس الثقفی روایت است که از عبدالله بن عمرو شنیده است که می‌گفت: «رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به من گفت: «محبوب‌ترین روزه نزد خداوند روزه داود است، وی یک روز روزه می‌گرفت و یک روز

۱- مراد از خوابیدن آن حضرت پس از ادای نماز شب است. در رابطه به «ششم حصه از شب» که تذکار یافت.

عمرو بن العاص قال: قال لي رسول الله ﷺ: «ألم أتبأ أنك تقوم الليل وتصوم النهار». فقلت: نعم، فقال: «فإنك إذا فعلت ذلك هجمت العين، ونهت النفس، صم من كل شهر ثلاثة أيام، فذلك صوم الدهر، أو كصوم الدهر». قلت: إني أجدي - قال مسعر: يعني فوة - قال: «فصم صوم داود عليه السلام، وكان يصوم يوماً ويفطر يوماً، ولا يفطر إذا لاقى». [راجع: ۱۱۳۱. أخرجه مسلم: ۱۱۵۹.]

باب: أَحَبُّ الصَّلَاةِ

إِلَى اللَّهِ صَلَاةُ دَاوُدَ،

وَأَحَبُّ الصِّيَامِ إِلَى اللَّهِ صِيَامُ دَاوُدَ: كَانَ يَتَامُ نَصْفَ اللَّيْلِ وَيَقُومُ ثُلُثَهُ، وَيَتَامُ سُدُسَهُ. وَيَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا.

قال علي: وَهُوَ قَوْلُ عَائِشَةَ: مَا أَلْقَاهُ السَّحَرُ عِنْدِي إِلَّا نَائِمًا [راجع: ۱۱۳۲.]

۳۴۲۰ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سَفِيَانُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَوْسِ الثَّقَفِيِّ: سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَحَبُّ الصِّيَامِ إِلَى اللَّهِ صِيَامُ دَاوُدَ: كَانَ يَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا وَأَحَبُّ الصَّلَاةِ إِلَى اللَّهِ صَلَاةُ دَاوُدَ: كَانَ يَتَامُ نَصْفَ اللَّيْلِ وَيَقُومُ ثُلُثَهُ، وَيَتَامُ سُدُسَهُ». [راجع: ۱۱۳۱. أخرجه مسلم: ۱۱۵۹.]

می خورد و محبوب ترین نماز نزد خداوند نماز داود است: نیم اول شب را می خوابید و سوم حصه از شب را به نماز می ایستاد و باز ششم حصه از شب را می خوابید.»

۳۹- باب:

﴿وَأَذْكَرَ عَبْدَنَا دَاوُدَ﴾

ذَا الْاَيْدِ اِنَّهُ اَوْ اَبٌ﴾

باب - ۳۹

«و یاد کن بنده ما داود، خداوند قوت را، هر آینه او (به سوی خدا) رجوع کننده بود. هر آینه رام ساختیم همراه او کوهها را، تسبیح می گفتند به وقت شام و صبح. و رام ساختیم مرغان را بهم آورده، هر یکی برای او فرمانبردار بود. و محکم کردیم پادشاهی او را و دادیمش حکمت و سخن واضح» (ص ۱۷ - ۲۰) مجاهد (در تفسیر - فصل الخطاب - حکمت و سخن واضح) گفته است: فهم و ادراک در قضاوت. «و لا تُشْطِطُ» یعنی از حد مگذر «و دلالت کن ما را به راه راست، این برادر من است که نود و نه میش (نَعْجَةٌ) دارد.» برای زن گفته می شود: نَعْجَةٌ و همچنان برای گوسفند گفته می شود. «و من یک میش (نَعْجَةٌ) دارم و می گوید - اَكْفَلْنِيهَا - آن را به من بسپار. (ص: ۲۲ - ۲۳)»^۱ یعنی - اَكْفَلْنِيهَا - مانند «وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» است

إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَقَصَلِ الْخُطَابِ﴾ (ص: ۱۷-۲۰).

قال مجاهد: الفهم في القضاء.

﴿وَلَا تُشْطِطُ﴾ لا تُسْرِفُ ﴿وَأَهْدَنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ. إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تَسَعٌ وَتَسْعُونَ نَعْجَةً﴾ يُقَالُ لِلْمَرْأَةِ نَعْجَةٌ، وَيُقَالُ لَهَا أَيْضًا شَاةٌ ﴿وَلِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ﴾ قَبَالَ أَكْفَلْنِيهَا ﴿مِثْلُ﴾ وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا ﴿[آل عمران: ۳۷]: ضَمًّا﴾ وَعَزَّنِي ﴿غَلْبَنِي، صَارَ أَعَزَّ مِنِّي، أَعَزَّزْتُهُ جَعَلْتُهُ عَزِيْرًا﴾ فِي الْخُطَابِ ﴿يُقَالُ: الْمَحَاوِرَةُ﴾ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نَعَاجِهِ وَإِنْ كَثِيرًا مِنْ الْخُلَطَاءِ ﴿الشُّرَكَاءُ﴾ لِيُنْفِي - إِلَى قَوْلِهِ - أَنَّمَا قَتَّاهُ ﴿قال ابن عباس: اختبرناه.

وَقَرَأَ عُمَرُ: قَتَّاهُ، بِشَدِيدِ التَّاءِ

﴿فَأَسْتَغْفِرُ لَهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾ (ص: ۲۲-۲۴)

۱- دو نفر نزد داود علیه السلام به دادخواهی آمدند و خود را برادر یکدیگر معرفی کردند. یکی گفت که برادر من نود ونه میش دارد و من فقط یک میش دارم و می گوید: آن یک میش را هم به من واگذار و در جدال و سن بر من غالب آمده است. که داود علیه السلام بدون شنیدن حرف های مدعی علیه، بر ضد او حکم می کند و او را ستمکار معرفی می نماید. در حالی که این کار بر خلاف مقام قضاوت است. اینجا بود که داود متوجه اشتباه خویش در قضاوت شد و از خداوند آمرزش طلبید.

(آل عمران: ۳۷) یعنی زکریا، مریم را با خود گرفت. «وَعَزَّيْنِي» (ص: ۲۳) یعنی بر من غلبه کرد. می‌گویند: - صَارَ أَعَزَّمَنِي - یعنی گشت غالبتر از من - أَعَزَّزْتَهُ - یعنی غالب گردانیدم او را «فِي الْخِطَابِ» (ص: ۲۳) یعنی محاوره یا گفت‌وگوی.

«گفت داود: هر آینه ستم کرد برادر تو بر خواستن میش تو تا به هم آرد به میشهای خود و هر آینه بسیاری از - الْخُلَطَاءِ» یعنی از شرکاء «ستم می‌کنند بعضی ایشان بر بعضی، مگر آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و اندک اند ایشان و شناخت داود که ما آزموده‌ایم او را.» (ص: ۲۴)

ابن عباس گفته است «فَتْنَاهُ» در آیه فوق بدین معنی است: آزمودیم او را. و عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ آن را به تشدید تاء خوانده است یعنی: فَتْنَاهُ «پس (داود) طلب آموزش کرد از پروردگار خود و بیفتاد سجده‌کنان و بازگشت به خدا» (ص: ۲۴)

۳۴۲۱ - از مجاهد روایت است که گفت: به ابن عباس گفتم: آیا (با خواندن آیه سجده) در سوره «ص» سجده کنم؟ ابن عباس خواند: «و از اولاد ابراهیم راه نمودیم داود و سلیمان - تا آنکه بدین کلمات رسید - این پیغمبران (که مذکور شدند) کسانی‌اند که هدایت کرد ایشان را خدا، پس به روش ایشان اقتدا کن»

(الانعام - ۸۴ - ۹۰)

ابن عباس گفت: پیامبر شما (صلی الله علیه وسلم) از کسانی است که مأمور شده که به آن

۳۴۲۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ يُونُسَ قَالَ: سَمِعْتُ الْعَوَّامَ، عَنِ مَجَاهِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: أَتَسْجُدُ فِي «ص»؟ فَقَرَأَ: «وَمَنْ ذُرِّيَّتَهُ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ - حَتَّى آتَى - فَبَهَدَاهُمُ اقْتَدَهُ» فَقَالَ: نَبِيَّكُمْ ﷺ مِمَّنْ أَمَرَ أَنْ يَقْتَدِيَ بِهِمْ. (الطبر: ۴۶۳۲، ۴۶۸۰۶، ۴۸۰۷)

۱- مراد از آن در آیه «وَعَزَّيْنِي فِي الْخِطَابِ» است. یعنی در گفت و گوی بر من غالب آمد.

پیامبران اقتدا کند.

۳۴۲۲ - از عکرمة روایت است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: «در سجده سوره «ص» از سجده‌های واجب نیست، در حالی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را دیدم که در آن سجده می‌کرد.»

۳۴۲۲- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وَهْبٌ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَيْسَ «ص» مِنْ عَزَائِمِ السُّجُودِ، وَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْجُدُ فِيهَا. [راجع: ۱۰۶۹].

باب - ۴۰

فرموده خدای تعالی

«و عطا کردیم برای داود فرزندی به نام سلیمان که نیکو بنده‌ای است و همانا رجوع آورنده به خدا بود.» (ص: ۳۰) «اَوَاب» را، رجوع کننده بازگشت کننده تفسیر کرده است. و در گفته خدای تعالی: «مرا پادشاهی بخش که پس از من کسی را نسزد.» (ص: ۳۵) و گفته خدای تعالی: «و پیروی کردند (یهود) آنچه را شیطانها در زمان پادشاهی سلیمان می‌خواندند.» (البقره: ۱۰۲) «و مسخر ساختیم برای سلیمان باد را، سیر اول روز او یک ماهه راه بود و سیر آخر روز او نیز یک ماهه راه بود و روان ساختیم برای او چشمه مس.» (سبا: ۱۲) امام بخاری عبارت «وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ» یعنی: روان ساختیم برای او چشمه مس را. «و مسخرش ساختیم از دیوان کسی را که کار می‌کرد پیش او به حکم پروردگار خویش و هرکه کجی کند از دیوان از حکم ما، بچشانیم او را پاره‌ای از آتش دوزخ. می‌ساختند برای او آنچه می‌خواست از

۱- آن حضرت به جهت موافقت از داود و قبول توبه او، در آن سوره سجده کرده بود.

۲- در متن میان - الراجع و المنیب علامت شارحه (:) گذاشته شده که اشتباه است.

۴۰- باب: قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ [ص: ۳۰]

الرَّاجِعُ: الْمُنِيبُ.

وَقَوْلُهُ: ﴿هَبْ لِي مَلَكًا لَا يُتَبِّعُنِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي﴾ [ص: ۳۵].

وَقَوْلُهُ: ﴿وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ﴾ [البقرة: ۱۰۲].

﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غَدُوًّا شَهْرًا وَّرَوْاحًا شَهْرًا وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ﴾ أَذْبَنَّا لَهُ عَيْنَ الْحَدِيدِ

﴿وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِأَذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَنْزِعْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نَذِقُهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ. يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ﴾ قَالَ مُجَاهِدٌ: بَيَّانَ مَا دُونَ الْقَصُورِ ﴿وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانَ كَالْجَوَابِ﴾ كَالْحَيَاضِ لِلْإِبِلِ، وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كَالْجَوْبَةِ مِنَ الْأَرْضِ ﴿وَقُدُورَ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ، قَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ ﴿الْأَرْضُ﴾ تَأْكُلُ مِنْسَاتَهُمْ ﴿عَصَاءَ﴾ قَلَمًا خَرًّا - إِلَىٰ قَوْلِهِ - فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ﴾ [ص: ۱۲۱۴].

﴿حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي نَطْفَقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ﴾ [ص: ۳۲]. يَمَسُّحُ أَغْرَافَ الْخَيْلِ وَعَرَاقِيهَا.

﴿الْأَصْقَادُ﴾ [ص: ۳۸]. الْوَتَائِقُ.

قال مُجَاهِدٌ: «الْصَّافِنَاتُ» صَفَنَ الْقَرَسُ رَفَعَ
 إِحْدَى رَجْلَيْهِ حَتَّى تَكُونَ عَلَى طَرَفِ الْحَافِرِ «الْجِيَادُ»
 [ص: ۲۴]: السَّرَاعُ. «جَسَدًا» [ص: ۳۱]: شَيْطَانًا.
 «رُخَاءً» طَيِّبَةً «حَيْثُ أَصَابَ» [ص: ۳۶]: حَيْثُ شَاءَ.
 «قَامَتْنِ» أَعْطَى... «بَغْيَرِ حِسَابٍ» [ص: ۳۹]: بَغْيَرِ
 حَرْجٍ.

قلعه‌ها.» (سبأ: ۱۲-۱۳) مجاهد گفته است: کلمه
 «مَحَارِيبُ» را که در آیت آمده است: عماراتی
 است که کوتاهتر از قصرها است. «وَأَمْثَالُ» و
 جِفَانِ كَالْجَوَابِ یعنی می‌ساختند برای سلیمان
 صورتها و کاسه‌های بزرگ همچون حوضها.
 کلمه - «کالجواب» را حوضهای آبخور شتران
 تفسیر کرده است. ابن عباس گفته است:
 مانند گشادگی در زمین (حفره، گودال) «و
 دیگهای ثابت در جاهای خود، گفتیم به عمل
 آرید ای آل داود سیاستداری را و اندک کسی
 از بندگان من شکرگزار است. و چون مقرر
 کردیم بر سلیمان مرگ را (و او بر عصا تکیه
 کرده بود) دیوان را بر مرگ وی آگاه نکرد جز
 جنبنده‌های زمین» (سبأ: ۱۲-۱۳) یعنی موریانه.
 «که می‌خورد مِئَسَاتِ او را» یعنی عصای او
 را. «و چون (جسد) سلیمان افتاد. بر دیوان
 ظاهر شد که اگر غیب می‌دانستند در عذاب
 خوارکننده درنگ نمی‌کردند.»^۱ (سبأ: ۱۴)
 «دوستی مال (یعنی اسپان) مرا از ذکر پروردگار
 من بازداشت - تا آنکه پنهان شد آفتاب در پرده.
 (نماز عصر من فوت شد) بازگردانید اسپان را
 بر من. پس سلیمان بر ساقها و گردنهای اسپان
 دست می‌کشید.»^۲ (ص: ۳۳)
 «الْأَصْفَادُ» (ص: ۳۸) یعنی: بندها^۲ مجاهد گفته

۱- چون دیوان، سلیمان را بر عصا تکیه زده می‌دیدند، تصور می‌کردند که
 زنده است و آنهاهمان کارهای سخت و پر مشقت را که در زمان حیات
 وی انجام می‌دادند، ادامه می‌دادند و این امر می‌رساند که آنها علم غیب
 نداشتند، ورنه هرگاه از مرگ وی در دم آگاه می‌شدند، آزاد می‌بودند.

۲- در این مورد دو تفسیر مختلف است، برخی دست کشیدن بر ساقها و
 گردنهای اسپان را، ذبح و قربانی اسپان تفسیر کرده‌اند زیرا از فوت نماز
 عصر خشمگین بود.

۳- وَ آخِرِينَ مُقَرَّبِينَ فِي الْأَصْفَادِ و مسخر گردانیدیم دیوان دیگر را دست
 و پا به هم بسته در زنجیرها.

است: «الْصَّافِنَاتُ» (ص: ۳۱) یعنی: اسپه که یکی از دو پای خود را برداشت تا آن که بر کناره سم قرار داشته باشد «الْجِیَادُ» یعنی تیزرو.^۱ «جَسَدًا» (ص: ۳۴) به معنی دیو است.^۲ «رُخَاءٌ» یعنی نرم و خوش. «حَيْثُ أَصَابَ» (ص: ۳۶) یعنی هر جا که خواسته باشد.^۳ «فَأَمَّنْ» یعنی بده. «بِغَيْرِ حِسَابٍ» (ص: ۳۹) یعنی بدون گناه و دست تنگی.^۴

۳۴۲۳- از محمد بن زیاد، از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «عَفْرِيْتِي از نوع دیو دیشب بر من آمد تا نماز مرا قطع کند، خداوند مرا بر وی مسلط گردانید و او را گرفتم و قصد کردم که او را به یکی از ستونهای مسجد ببندم تا همه شما به سوی وی بنگرید، پس دعای برادرم سلیمان را به یاد آوردم (اینکه گفت): «پروردگارا بیامرز مرا و مرا پادشاهی عطا کن که پس از من هیچ کس را نسزد.» پس او را خوار و زبون شده راندم.»

«عَفْرِيْتِي» یعنی متمرّد و سرکش از جنس آدمی و دیو، مانند: زَبِيْنِيَّةٌ یعنی دیو سرکش یا دوزخ بان که جمع آن - الزَّبَانِيَّةُ - است.

۳۴۲۴ - از اَعْرَج، از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «سلیمان پسر داود گفت: همانا امشب

۱- «إِذْ غَرَسَ عَلَيْهِ بِالْقَيْسِي الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ» یاد کن چون نموده شد او را وقت شامگاه اسپان تیزرو: (ص: ۳۱)
 ۲- «وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَالْقَيْنَا عَلَى كَرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ» و هر آینه آزمودیم سلیمان را و انداختیم بر تخت او کالبدی باز رجوع کرد به خدا. (ص: ۳۴)
 ۳- «فَسَخَّرَ اللَّهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخًا حَيْثُ أَصَابَ» پس مسخر گردانیدیم برای او باد را می رفت به فرمان او به آهستگی هر جا که خواسته باشد.
 ۴- «هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمَّنْ أَوْ أَمْسَكَ بِغَيْرِ حِسَابٍ» گفتیم: این است بخشش ما پس عطا کن یا نگهدار به غیر آنکه با تو حساب کرده شود. (ص: ۳۹)

۳۴۲۳- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّ عَفْرِيْتًا مِنَ الْجِنِّ تَقْلَسُ الْبَارِحَةَ لِيَقْطَعَ عَلَيَّ صَلَاتِي، فَأَمَكَّنِي اللَّهُ مِنْهُ فَأَخَذْتُهُ، فَأَزَدْتُ أَنْ أَرْطَهُ عَلَى سَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَيْهِ كُلُّكُمْ، فَذَكَرْتُ دَعْوَةَ أَخِي سُلَيْمَانَ: ﴿رَبِّ هَبْ لِي مَلَكًا لَا يُبَغِي لِي أَحَدًا مِنْ بَعْدِي﴾. فَرَدَدْتُهُ حَاسِنًا». [راجع: ۴۶۱، اعرجه مسلم: ۵۴۱]

«عَفْرِيْتٌ» متمرّد من انْسِ أَوْ جَانٍ، مِثْلُ زَبِيْنِيَّةٍ جَمَاعَتَهَا الزَّبَانِيَّةُ.

۳۴۲۴- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا مَعْبُدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ: لَا طَوْقَ لِلْبَيْلَةِ عَلَى سَبْعِينَ امْرَأَةً، تَحْمِلُ كُلُّ امْرَأَةٍ فَارِسًا يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَلَمْ يَقُلْ، وَكَمْ تَحْمِلُ شَيْئًا إِلَّا وَاحِدًا، سَاقِطًا أَحَدُ شِقْبَيْهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَوْ قَالَهَا لَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ». [نظر: ۵۲۴، ۶۶۳۹، ۶۷۲۰، ۵۷۴۶۹، اعرجه

مسلم: ۱۶۵۴]

قال شُعَيْبُ وَابْنُ أَبِي الزَّنَادِ: «تَسْعِينَ». وَهُوَ أَصَحُّ.

بر هفتاد زن (به قصد جماع) دور می‌زنم تا هر زن سوار کاری بزاید که در راه خدا جهاد کند. همراه وی به او گفت: ان شاء الله، بگویی. وی نگفت. زنان وی باردار نشد، مگر یکی که مولودی زاید که نیمه بدن وی افتاده بود. پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) گفت: اگر او (ان شاء الله) را می‌گفت. (پسرانی می‌داشت) که در راه خدا جهاد می‌کردند.

شعیب و ابن ابی الزناد گفته‌اند: «نود» صحیح‌تر است (یعنی اینکه سلیمان نود زن داشت).

۳۴۲۵ - از اعمش، از ابراهیم التیمی، از پدرش روایت است که ابوذر (رضی الله عنه) گفت: گفتیم: یا رسول الله، کدام مسجد، اول ساخته شد؟ فرمود: «مسجد الحرام در مکه. گفتیم: پس از آن کدام مسجد ساخته شد؟ فرمود: «پس از آن مسجد اقصی در بیت المقدس» گفتیم: میان ساختمان این دو مسجد چند مدت بود؟ فرمود: «چهل سال» سپس فرمود: در هر جایی که تو را نماز دریابد در آن نماز بگزار، و تمام زمین تو را مسجد است.

۳۴۲۶ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «مثال من و مثال مردم، مثال مردی است که آتشی را فروخته است و پروانه‌ها و این حشرات خود را در آن می‌افکنند.»

۳۴۲۷ - (ابوهریره گفت) که آن حضرت فرمود: «دو زن بودند که دو پسرشان همراه‌شان بود. گرگ آمد و پسر یکی از ایشان را برد، یکی از

۳۴۲۵ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ التَّمِيمِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضی الله عنه قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ مَسْجِدٍ وُضِعَ أَوَّلًا؟ قَالَ: «الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ». قُلْتُ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «ثُمَّ الْمَسْجِدُ الْأَقْصَى». قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: «أَرْبَعُونَ». ثُمَّ قَالَ: حَيْثُمَا أَنْزَلْتَكَ الصَّلَاةَ فَصَلِّ، وَالْأَرْضُ لَكَ مَسْجِدٌ. [راجع: ۳۴۱۶. أخرجه مسلم: ۵۲۰.]

۳۴۲۶ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزَّنَادِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضی الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم: «يَقُولُ مَثَلِي وَمَثَلُ النَّاسِ، كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَوْقَدَ نَارًا، فَجَعَلَ الْفَرَّاشَ وَهَذِهِ الدُّوَابُّ تَقَعُ فِي النَّارِ». [أخرجه مسلم: ۲۲۸۴.]

۳۴۲۷ - وَقَالَ: «كَانَتِ امْرَأَتَانِ مَعَهُمَا ابْنَاهُمَا، جَاءَهُ الذَّبُّ فَذَهَبَ بِأَبْنِ إِحْدَاهُمَا، فَقَالَتْ صَاحِبَتُهَا: إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكَ، وَقَالَتِ الْآخَرَى: إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكَ، فَتَحَاكَمَتَا إِلَى دَاوُدَ، فَقَضَى بِهِ لِلْكُبْرَى، فَخَرَجَتَا عَلَى

۱- این بخشی از حدیثی است که ادامه آن بعداً خواهد آمد.

آن دو زن گفت: همانا گرگ پسر تو را برد. زن دیگر گفت: همانا گرگ پسر تو را برد (تا پسر دیگر را از آن خود سازد). قضیه را نزد داود بردند. داود به مفاد زن بزرگسالتر حکم کرد (تا آن پسر باقی مانده به وی داده شود) سپس آن دو زن نزد سلیمان پسر داود رفتند و از قضیه آگاهی کردند. وی گفت: برایم کاردی بیاورید که آن پسر را دو نیم کنم (و هریک را نیمی بدهم) زن خوردسالتر گفت: خداوند تو را رحمت کند این کار را مکن. این پسر از اوست. سپس سلیمان به مفاد زن خورد سالتر حکم کرد. «ابوهریره گفت: به خدا سوگند که لفظ - سگین - را جز در آن روز نشنیده بودم و ما (کارد را) المذیه - می گفتیم.

سَلِيمَانُ بْنُ دَاوُدَ فَأَخْبَرْتَاهُ، فَقَالَ: أَتَوْنِي بِالسَّكِينِ أَشَقُّهُ بَيْنَهُمَا، فَقَالَتِ الصَّغْرَى: لَا تَفْعَلْ يُرْحِمُكَ اللَّهُ، هُوَ ابْنُهَا، فَقَضَى بِهِ لِلصَّغْرَى. قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَاللَّهِ إِنْ سَمِعْتُ بِالسَّكِينِ إِلَّا يَوْمُنَا، وَمَا كُنَّا نَقُولُ إِلَّا الْمَذِيَّةَ. [النظر: ۶۷۶۹، أخرجه مسلم: ۱۷۲۰.]

باب - ۴۱ فرموده خدای تعالی

«و هر آینه عطا کردیم لقمان را حکمت. گفتیم که شکر کن خدا را و هر که شکر کند پس جز این نیست که شکر می کند برای نفس خود و هر که ناسپاسی کند پس هر آینه خدا بی نیاز ستوده کار است. و یاد کن چون گفت لقمان به پسر خود در حالی که پند می داد آن پسر را، ای پسرک من شریک مقرر مکن با خدا هر آینه شرک ستمی بزرگ است. و حکم فرمودیم آدمی را به نسبت پدر و مادر وی، او را مادر وی در شکم برداشته است در حال سستی بر سستی و از شیر باز کردن او در دو سال است، که شکرگزاری کن مرا و پدر و مادر خود را،

۴۱- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ﴾
إِلَى قَوْلِهِ: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾
[لقمان: ۱۲-۱۳]. ﴿وَلَا تُصَمِّرْ﴾: الإِعْرَاضُ بِالْوَجْهِ.

۱- آن پسر باقی مانده پسر زن خوردسالتر بود، زیرا مهر مادری وی باعث شد که نگذارد پسرش را دو نیم کنند.

بازگشت به سوی من است. و اگر (پدر و مادر تو) بکوشند که بر من شریک بیاوری، آنچه تو را بدان دانشی نیست، از ایشان اطاعت نکن، و در زندگی دنیا با ایشان مصاحبت کن، به وجهی پسندیده، و راه کسی را پیروی کن که به سوی من رجوع دارد، پس خبر دهم شما را به آنچه می‌کردید. گفت لقمان: ای پسرک من، اگر (کردار آدمی) به وزن دانه خردل (کوچک) باشد و آن در میان سنگ باشد یا در آسمانها یا در زمین خداوند آن را حاضر کند (و بر آن حساب کند) هر آینه خداوند باریک بین خبردار است. ای پسرک من، برپادار نماز را و بفرمای به کار پسندیده، و منع کن از ناپسندیده و صبر کن بر هرچه برسد به تو، هر آینه آنچه فرموده شد از واجبات امور است. و از مردم روی مگردان، و در زمین خرامان راه مرو. هر آینه خدا دوست نمی‌دارد هر نازنده خود ستاینده را» (لقمان: ۱۲ - ۱۸) «و لا تُصَعِّرْ» (لقمان: ۱۸) یعنی: روی خود را برنگردان.

۳۴۲۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ عَلْقَمَةَ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ قَالَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ: أَيُّنَا لَمْ يَلْبِسْ إِيمَانَهُ بِظُلْمٍ؟ فَتَزَلَتْ: ﴿لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾. [لقمان: ۱۳]. [راجع: ۳۲. أخرجه مسلم: ۱۲۴، بزادة.]

۳۴۲۸- از شعبه، از اعمش، از ابراهیم، از علقمه روایت است که عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) گفت: آنگاه که خداوند این آیت را نازل کرد. «کسانی که ایمان آوردند و نیامیختند ایمان خود را به ظلم» (الانعام: ۸۲) یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفتند: کیست از ما که ایمان خود را به ظلم نیامیخته است؟ سپس این آیت نازل شد: «شریک مقرر مکن با خدا، هر آینه شرک ظلمی بزرگ است.» (لقمان: ۱۳).

۱- صحابه، ظلم را به معنی عام متعارف آن که ستم است، فهمیده بودند و سؤال کردند، در حالی که در آیه مذکور، ظلم به معنی شرک است.

۳۴۲۹- عیسی بن یونس از اعمش از ابراهیم از علقمه از عبدالله رضی الله عنه روایت نموده که گفت: چون این آیه نازل شد: «آنانی که ایمان آوردند و ایمان خویش را به ظلم نیامیختند»، بر مسلمانان دشوار آمد و گفتند: ای رسول خدا! کدام یک از ما بر خویشتن ستم نمی‌کند. فرمود: «این آن نیست که تصور می‌کنید بلکه آن شرک است. آیا نشنیده‌اید آنچه را لقمان برای پسرش گفت: «ای پسرکم! به خداوند شریک میاور که شرک همانا ستمی بزرگ است».

۳۴۲۹- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا عَيْسَى بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ شَقَّ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْنَا لَا يَظْلِمُ نَفْسَهُ؟ قَالَ: «لَيْسَ ذَلِكَ إِيمَانًا هُوَ الشَّرْكَ، أَلَمْ تَسْمَعُوا مَا قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعْظُمُهُ: «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»». (راجع: ۳۲. أخرجه مسلم: ۱۲۴.)

۴۲- باب:

﴿وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا﴾

أَصْحَابَ الْقُرْيَةِ﴾. (الآية: ۱۳)

﴿فَعَزَّزْنَا﴾ (یس: ۱۴): قَالَ مُجَاهِدٌ: شَدَّدْنَا.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ﴿طَائِرِكُمْ﴾ (یس: ۱۹): مَصَائِبِكُمْ.

۴۲- باب:

«برای‌شان مثلی زن از همشهریانی...» (یس: ۱۳)

(فعر زنا) (یس: ۱۴)

مجاهد گفت: «استوار داشتیم = محکم کردیم»

ابن عباس گفت: (طائرکم) (یس: ۱۹) «مصیبت‌های شما»

۴۳- باب فرموده خداوند:

«این بیان رحمت پروردگارت در حق بنده‌اش زکریاست. گفت: پروردگارا استخوانم سستی گرفته و برف پیری بر سرم نشسته است و پروردگارا هرگز در دعای تو سخت‌دل نبوده‌ام. تا فرموده‌اش: «[و] تاکنون همنامی برایش قرار نداده‌ایم» (مریم: ۱۷) ابن عباس گفت: مانند گفته می‌شود: رَضِيًا مَرْضِيًا. (مقبول، پسندیده)

(عتیا) «نافرمان که از باب عتا یعنو است».

«گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری باشد، حال آنکه همسرم نازاست و خود نیز از پیری به فوتوتی و فرسودگی رسیده‌ام» تا فرموده‌اش: سه شب و روز در عین سلامت» و گفته می‌شود: صحیح و سالم.

[زکریا] از محراب به نزد قومش بیرون آمد، و به آنان اشاره کرد که بامدادان و شامگاهان [او را] نیایش کنید. (فأوحى) یعنی اشارت نمود.

«[گفتیم]: ای یحیی کتاب آسمانی را به جد و جهد بگیر» تا فرموده‌اش: «و روزی که زنده برانگیخته می‌شود». (مریم: ۲-۱۵). (حفیا) (مریم: ۴۷) «لطیف و مهربان». (عاقرا) نازا که در مورد مرد و زن یکسان به کار می‌رود.

۴۳- باب: قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿نَكَرَ رَحْمَةً رَبِّكَ﴾

عَبْدُهُ زَكْرِيَّا. إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً حَفِيًّا.

قَالَ رَبُّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا، إِلَى

قَوْلِهِ: ﴿كَمْ تَجْعَلُ لَهُ مِنْ قَبْلِ سَمِيًّا﴾. (مریم: ۳۷).

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَثَلًا، يُقَالُ: رَضِيًّا مَرْضِيًّا.

﴿عَتِيًّا عَصِيًّا، عَتَا يَعْتَوُ.﴾ قَالَ رَبُّ إِنِّي يَكُونُ لِي

عَلَامٌ وَكَانَتْ أُمْرَاتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتَ مِنَ الْكِبَرِ عَصِيًّا -

إِلَى قَوْلِهِ - ثَلَاثَ لَيْالٍ سَوِيًّا وَيُقَالُ: صَحِيحًا.

﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا

بِكُرَّةٍ وَعَسِيًّا فَاوْحَى: فَأَشَارَ.﴾ (يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ

بِقُوَّةٍ - إِلَى قَوْلِهِ - وَيَوْمَ يَبْعَثُ حَيًّا﴾ (مریم: ۲-۱۵).

﴿حَفِيًّا﴾ (مریم: ۴۷): لَطِيْفًا. ﴿عَاقِرًا﴾ الذَّكَرُ

وَالْأُنْثَى سَوَاءٌ.

۳۴۳۰- هدیة بن خالد از همام بن یحیی از قتاده از انس بن مالک از مالک بن صعصعه روایت نموده که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از شبی که ایشان را به اسراء [و معراج] بردند، برای شان صحبت نموده، فرمود: «سپس بلند شد تا آنکه به آسمان دوم آمد و خواست که دروازه باز شود. گفته شد: این کیست! گفت: جبرئیل. گفته شد: همراهات کیست؟ گفت: محمد.

گفته شد: آیا بسوی شان فرستاده شده؟ گفت: بلی. چون از آنجا رها شدم ناگاه یحیی و عیسی علیهما السلام را که پسران خاله یکدیگرند، دیدار کردم. گفت: این یحیی و عیسی اند، پس بر آنان سلام کن. گفت: من سلام کردم و آن دو پاسخ مرا دادند. سپس گفتند: خوش آمدی، برادر صالح و شایسته و پیامبر صالح و شایسته».

۴۴- باب

فرموده خداوند تعالی: «و یاد کن در کتاب مریم را آنگاه که از خانواده اش در گوشه ای شرقی کناره گرفت» (مریم: ۱۶)

«آنگاه که فرشتگان گفتند: ای مریم خداوند تو را به کلمه خویش ... بشارت می دهد (آل عمران: ۴۵)» «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید» تا فرموده اش: خدا «هر کس را که بخواهد بی حساب روزی می بخشد» آل عمران: ۳۳-۳۷.

این عباس گفت: و آل عمران، مؤمنان از فرزندان ابراهیم و فرزندان عمران و فرزندان یاسین و فرزندان محمد (صلی الله علیه وسلم) اند. خداوند می فرماید: «همانا سزاوارترین مردم به ابراهیم همانا کسانی اند که از او پیروی کردند.» (آل عمران: ۶۸) و آنان مؤمنان اند.

گفته می شود: آل یعقوب یعنی اهل و خانواده اش. که هرگاه آل را به صیغه تصغیر برگشت دهند و آن را به اصل برگردانند، گویند: أهیل.

۳۴۳۰- حَدَّثَنَا هُدَيْبُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعْصَعَةَ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ حَدَّثَهُمْ عَنْ لَيْلَةِ أُسْرِي بِهِ: «ثُمَّ صَعِدَ حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الثَّانِيَةَ فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيْلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَلَمَّا خَلَصْتُ فَإِنَّا يَحْيَى وَعَيْسَى وَهَمَّا ابْنَا خَالَتِي، قَالَ: هَذَا يَحْيَى وَعَيْسَى، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِمَا، فَسَلَّمْتُ قُرْبًا، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ». [رواجع: ۳۲۰۷. أخرجه مسلم: ۱۶۶، مطولاً.]

۴۴- باب

قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ

أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا﴾ [مریم: ۱۶]

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ﴾ [آل عمران: ۴۵].

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ - إِلَى قَوْلِهِ - يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾. [آل عمران: ۳۳-۳۷].

قال ابن عباس: وآل عمران المؤمنون من آل إبراهيم وآل عمران وآل ياسين وآل محمد ﷺ، يقول: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ﴾ [آل عمران: ۶۸]: وَهُمْ الْمُؤْمِنُونَ. وَيُقَالُ: آل يَعْقُوبَ أَهْلُ يَعْقُوبَ، فَإِنَّا صَفَرُوا آلَ ثُمَّ رَدُّوهُ إِلَى الْأَصْلِ قَالُوا: أَهَيْلٌ.

۳۴۳۱ - از سعید بن مسیب روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: «از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می گفت: «در میان فرزندان آدم کسی زاده نشده که هنگام تولد، شیطان او را مساس نکرده باشد، پس از اثر مساس شیطان فریاد می کند، به جز از مریم و پسر وی.» سپس ابوهریره می گفت: «او هر آینه من در پناه تو می گذارم او را و نسل او را از شیطان ملعون» (آل عمران: ۳۶)

باب - ۴۵

«و آنگاه که گفتند فرشتگان، ای مریم هر آینه خدا برگزید تو را و پاک ساخت تو را و برگزید تو را بر زنان عالمها. ای مریم فرمانبرداری کن پروردگار خود را و سجده کن و نمازگزار با نمازگزاران. (ای محمد) این از خبرهای غیب است وحی می کنیم آن را به سوی تو و نبودی تو نزد آن قوم چون می انداختند قلمهای خویش را تا کدام کس از ایشان خبر گیر مریم شود و نبودی نزد ایشان آنگاه که با هم منازعه می کردند.» (آل عمران: ۴۲ - ۴۴)

گفته می شود: یَکْفُلُ، یعنی یَضُمُّ. یعنی (مریم را) با خود می گیرد. کَفَّلَهَا، به معنی ضَمَّهَا، است، اگر به تخفیف فاء خوانده شود و این به معنی کفالت قرض و امثال آن چون ضامن و غیره نیست.

۳۴۳۲ - از عبدالله بن جعفر روایت است که گفت: از علی (رضی الله عنه) شنیدم که می گفت: از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که

۳۴۳۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ قَالَ: قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «مَا مِنْ بَنِي آدَمَ مَوْلُودٌ إِلَّا يَمَسُّهُ الشَّيْطَانُ حِينَ يُوَلَّدُ، فَيَسْتَهْلُ صَارِحًا مِنْ مَسِّ الشَّيْطَانِ، غَيْرَ مَرْيَمَ وَآنَهَا». ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: «وَإِنِّي أُعِيدُهَا بِكَ وَدُرَيْهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». [آل عمران: ۳۶]. [راجع: ۳۲۸۶]. أخرجه مسلم: [۲۳۶۶].

باب - ۴۵

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ،

يَا مَرْيَمُ اقْنُصِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ، ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾ [آل عمران: ۴۲-۴۴].

یقال: یَكْفُلُ یَضُمُّ، كَفَّلَهَا ضَمَّهَا، مُخَفَّفَةٌ، لَيْسَ مِنْ كَفَالَةِ الدَّيُونِ وَشَبَّهَهَا.

۳۴۳۲- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَبِي رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا النَّضْرُ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا رضي الله عنه يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم

می فرمود: «بهترین زنان (دنیا در زمان خود) مریم دختر عمران است و بهترین زنان (دنیا در زمان خود) خدیجه است.»

يَقُولُ: «خَيْرُ نِسَائِهَا مَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ، وَخَيْرُ نِسَائِهَا خَدِيجَةٌ». [انظر: ۳۸۱۵. أخرجه مسلم: ۲۴۳۰].

باب - ۴۶ فرمودهٔ خدای تعالی:

«آنگاه که گفتند فرشتگان، ای مریم، هر آینه بشارت می دهد خدا تو را به کلمه ای از جانب خود که نام او مسیح عیسی پسر مریم است. با آبرو در دنیا و آخرت، و از مقربان بارگاه حضرت عزت است و سخن گوید به مردمان در گهواره و وقت کهنسالی و باشد از شایستگان. گفت: ای پروردگار من، چگونه شود مرا فرزند و دست نرسانیده است به من هیچ آدمی، فرمود همچنان خدا پیدا می کند هر چه می خواهد چون سرانجام می کند کاری، پس جز این نیست که می گوید او را بشو، پس می شود.» کلمات: **يُيَشِّرُكَ** و **يُيَشِّرُكَ**، یکی است یعنی مژده می دهد تو را «وَجِيهًا» به معنی شریف است. یعنی بلند مرتبه و بزرگ قدر. و ابراهیم گفته است: «المسيح» به معنی صدیق است. یعنی درستکار. و مجاهد گفته است: «الكَهْلُ» به معنی حلیم است. یعنی: بردبار، و الأكمه، کسی است که در روز می بیند و در شب نمی بیند. و به جز از مجاهد گفته است: کسی است که نابینا زاده شده است.

۳۴۳۳ - از ابوموسی اشعری (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «فضیلت عایشه بر زنان، مانند

۴۶- باب: قَوْلُهُ تَعَالَى:

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ

الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ﴾

إِلَى قَوْلِهِ: ﴿فَأَنمَّا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [آل عمران: ۴۵-۴۷].

يُيَشِّرُكَ يُيَشِّرُكَ وَاحِدٌ، «وَجِيهًا» شَرِيفًا.

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: «الْمَسِيحُ» الصَّدِيقُ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: الْكَهْلُ: الْحَلِيمُ، وَالْأَكْمَةُ مَنْ يَبْصُرُ

بِالنَّهَارِ وَلَا يَبْصُرُ بِاللَّيْلِ.

وَقَالَ غَيْرُهُ: مَنْ يُولَدُ أَعْمَى.

۳۴۳۳- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَرْثَدَةَ

قَالَ: سَمِعْتُ مَرْثَدَةَ الْهَمْدَانِيَّ يُحَدِّثُ: عَنْ أَبِي مُوسَى

الْأَشْعَرِيِّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «فَضْلُ عَائِشَةَ عَلَيَّ

النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَيَّ سَائِرِ الطَّعَامِ، كَمَلِّ مَنْ

۱- وَيُيَشِّرُكَ، قِرَاءَتُ حَمْزَةٍ وَكَسَاةٍ اسْت.

فضیلت آب گوشت (شوربا) بر سایر غذاها است. بسیاری از مردان به کمال رسیدند و از زنان (در زمان پیشین) به کمال نرسیدند به جز مریم دختر عمران و آسیه، زن فرعون.»

۳۴۳۴ - از ابن شهاب (زهری) از سعید بن مسیب روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: شنیده‌ام که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌فرمود: «در میان زنان شترسوار (عرب) زنان قریش بهترین زنان اند، که مهربان‌ترین اند بر کودک و نگاه دارنده مال شوهراند.» ابوهریره در پی این روایت می‌گفت: مریم بنت عمران هرگز بر شتر سوار نشده است. متابعت کرده است (یونس را) پسر برادر زهری و اسحاق کلبی از زهری.

الرِّجَالِ كَثِيرٌ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ: إِلَّا مَرِيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَآسِيَةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ». [راجع: ۳۴۱۱. أخرجه مسلم: ۲۴۳۱.]

۳۴۳۴- وَقَالَ ابْنُ وَهَبٍ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «نِسَاءُ قُرَيْشٍ خَيْرُ نِسَاءٍ رَكِبْنَ الْإِبِلَ، أَحْتَاهُ عَلَى طِفْلِ، وَأَرْعَاهُ عَلَى رَوْحٍ فِي ذَاتِ يَدِهِ».

يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ عَلَى إِثْرِ ذَلِكَ: وَلَمْ تُرَكَّبْ مَرِيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ بِعَمْرٍأَ قَطُّ.

تَابَعَهُ ابْنُ أَخِي الزُّهْرِيِّ وَإِسْحَاقُ الْكَلْبِيُّ، عَنِ الزُّهْرِيِّ. [الطبر: ۴۵۰۸۲، ۴۵۳۶۵. أخرجه مسلم: ۲۵۲۷.]

۴۷- باب: قَوْلُهُ: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ

لَا تَتَّبِعُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا

عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ

إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهَوْا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا [النساء: ۱۷۱].

قال أبو عبيد: «كَلِمَتُهُ» كُنْ فَكَانَ. وقال غيره: «وَرُوحٌ مِنْهُ» أَحْيَاةٌ فَجَعَلَهُ رُوحًا. وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً.

باب - ۴۷ فرموده خدای تعالی:

«ای اهل کتاب از حد مگذرید در دین خود و مگویید بر خدا مگر سخن راست. جز این نیست که مسیح؛ عیسی پسر مریم پیغامبر خدا است و کلمه اوست، که او آن را به سوی مریم افکند و روحی است از جانب خدا، پس ایمان آرید به خدا و پیغمبران او و مگویید خدایان سه‌اند باز آید از این گونه گفتار، این باز ماندن بهتر باشد شما را، جز این نیست که خدا معبودی یگانه است، پاک است از آنکه باشد او را فرزندی و او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و بس است خدا، کار سازنده» (النساء: ۱۷۱)

ابوعبید گفته است: «كَلِمَتُهُ» مراد از آن لفظ -

کُن - است یعنی بشود. پس شد. (یعنی عیسی
(ع) بی واسطه پدر و نطفه پیدا شده) و غیر از
ابوعبید گفته است: «و رُوحٌ مِنْهُ» یعنی او را
زندگی بخشید و او را روح گردانید. و نگویید
که سه خدا است (یکی خدا و دیگری مسیح و
دیگری مریم).

۳۴۳۵ - از عبادہ (رضی اللہ عنہ) روایت است
که پیامبر (صلی اللہ علیہ وسلم) فرمود: «هر که
گواهی دهد که: اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ
لَهُ، وَ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ، وَ اَنْ عِيْسَى
عَبْدُ اللهِ وَ رَسُوْلُهُ، وَ كَلِمَتُهُ اَلْقَاهَا اِلَى مَرْيَمَ وَ
رُوحٌ مِنْهُ، وَ الْجَنَّةُ حَقٌّ وَ النَّارُ حَقٌّ - خداوند او
را بر حسب اعمال (حسنة اش ولو اندک باشد)
به بهشت درمی آورد.»

ولید گفته است: حدیث کرده است مرا ابن
جابر، از عُمَیْر، از جُنَادِه و افزوده است (که آن
حضرت فرمود: «از درهای هشتگانه بهشت از
هر در که بخواهد.»

۳۴۳۵ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ، عَنِ
الْأَوْزَاعِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ هَانِئٍ قَالَ: حَدَّثَنِي
جُنَادَةُ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ، عَنِ عِبَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ:
«مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ
مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيْسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ،
وَ كَلِمَتُهُ اَلْقَاهَا اِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَ الْجَنَّةُ حَقٌّ،
وَ النَّارُ حَقٌّ، اَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ.»

قال الوليد: حَدَّثَنِي ابْنُ جَابِرٍ، عَنِ عُمَيْرِ، عَنِ
جُنَادَةَ، وَ زَادَ: «مَنْ اَبْوَابِ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ اِيَّهَا شَاءَ.»
[إخروجه مسلم: ۲۸، بدون ذکر رسوله و دیگر و این آیه.]

۴۸- باب: قَوْلِ اللَّهِ: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ

مَرْيَمَ إِذِ اتَّخَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا» [مریم: ۱۶]

تَبْدَنَاهُ: الْقِيَاءُ: اعْتَزَلْتُ. «شَرِقِيًّا» [مریم: ۲۱]: مِمَّا
يَلِي الشَّرْقَ. «فَأَجَاءَهَا» [مریم: ۲۳]: أَفْعَلْتُ مِنْ
جِئْتُ، وَيُقَالُ: اَلْجَاءُ اضْطَرَّهَا. «تَسَافَطُ» [مریم:
۲۵]: تَسَفَطُ. «فَصَبَا» [مریم: ۲۶]: قَاصِبًا. «فَرِيًّا»
[مریم: ۲۷]: عَظِيمًا.

قال ابن عباس: «نِسِيًّا» [مریم: ۲۳]: لَمْ أَكُنْ

شَيْئًا.

وَقَالَ غَيْرُهُ: النَّسِيُّ الْحَقِيرُ.

وَقَالَ أَبُو وَاكِلٍ: عَلِمْتُ مَرْيَمَ أَنَّ النَّسِيَّ ذُو نُهْيَةٍ حِينَ

۱- نیست معبودی بر حق به جز خدا، یکتا است و او را شریکی نیست و
محمد بنده و فرستاده اوست و این که عیسی بنده خدا و رسول اوست و
کلمه وی که انداخت او را به سوی مریم و روحی است کائن از امر وی و
آن که بهشت حق است و دوزخ حق است.

۲- مراد از - تَبْدَنَاهُ - لفظ «اتَّخَذَتْ» است که در آیه آمده است.

قالت: ﴿إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا﴾ [مریم: ۱۸].

قال وکیع: عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ: ﴿سَوِيًّا﴾ [مریم: ۲۴]: نَهَرَ صَغِيرًا بِالسَّرِّيَانَةِ.

است. و گفته می شود: الجاه: یعنی او را مضطر و پیچیده ساخت. «تَسَاقَطُ» (مریم: ۲۵) یعنی می افتد^۱ «قَصِيًّا» (مریم: ۲۲) یعنی دور.^۲ «فريا» (مریم: ۲۷) یعنی: بزرگ. ابن عباس گفته است: «نَسِيًّا» (مریم: ۲۳) چیزی نمی بودم.^۳ و غیر از ابن عباس گفته است: یعنی چیزی اندک. و ابووائل گفته است: مریم دانست که معنی «التَّقِي» صاحب خرد است آنگاه که گفت: «إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا» (مریم: ۱۸) یعنی: اگر خردمند هستی.^۴ وکیع از اسرائیل، از ابی اسحاق از براء در معنی «سَرِيًّا» (مریم: ۲۴) گفته است که: جوی کوچک است در زبان سریانی. گذاشت و پسری زاید و گفت: این نوزاد از جُرَیج است. سپس مردم به سوی جُرَیج آمدند. صومعه اش را شکستند و او را فرود آوردند و دشنامش دادند. جریج وضو کرد و نماز گزارد و بعد نزد کودک آمد و گفت: پدر تو کیست ای کودک؟ کودک گفت: آن چوپان است. مردم به جُرَیج گفتند: صومعه تو را از طلا می سازیم. جُرَیج گفت: نی، فقط از گل بسازید. زنی از بنی اسرائیل پسر خود را شیر می داد.

۱- فَأَجَاهَا الْمَخَاضُ إِلَى جَذَعِ التَّلْخَلَةِ پس مریم را آورد درد زایمان به سوی درخت خرما.

۲- «تَسَاقَطَ عَلَیْكَ رُطْبًا حَنِیًّا» تا بيفکنند بر سر تو خرمای تازه، در متن عربی لفظ «تَسَاقَطُ» اشتباهاً «تَسَاقَطُ» نوشته شده.

۳- فَحَمَلَتْهُ فَأَنْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا پس به شکم بار گرفت آن طفل را پس یک سو شد مریم به سبب آن حمل به جایی دور از مردم.

۴- «قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا» گفتند ای مریم هر آینه آوردی چیزی زشت را.

۵- «قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَسِيًّا» مریم گفت ای کاش مردم پیش از این و می شدم فراموش از خاطر رفته.

۶- فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا الْأَخْرَزِيُّ قَدْ جَعَلَ رَبِّكَ تَحْتِكَ سَرِيًّا پس آواز داد او را (طفل، و یا جبرئیل) از جانب پایین او که اندوه مخور هر آینه پیدا کرده است پروردگار تو، پایین تو جویی. «سَرِيًّا» در متن عربی اشتباهاً (سویاً) نوشته شده

سواری خوش هیكل بر وی گذشت. آن زن گفت: بارالها، پسر مرا مانند وی بگردان. آن کودک پستان مادر را گذاشت و رو به سوی سوار کرد و گفت: بارالها، مرا مانند وی مگردان، سپس به پستان مادر روی آورد در حالی که آن را می مکید. ابوهریره می گوید - گویی اکنون به سوی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) می نگریم که انگشت خویش را مکید. بعد کنیزی را از آنجا می گذراندند. آن زن گفت: بارالها، پسر مرا مانند این کنیز مگردان. کودک پستان مادر را گذاشت و گفت: بارالها، مرا مثل وی بگردان. آن زن گفت: چرا چنین گفتی؟ کودک گفت: آن سوار، ستمگری است از ستمکاران، و این کنیز را می گویند که دزدی کرده و زنا نموده، در حالی که نکرده است.»

۳۴۳۷ - از زهری، از سعید بن مسیب روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در مورد شبی که او را به آسمان بردند، فرمود: «موسی را ملاقات کردم - و او را وصف کرد و گمان می کنم که فرمود: مردی است بلند قامت، موی فروهشته، گویا وی از مردان شنوئه است. فرمود - عیسی را ملاقات کردم - پیامبر (صلی الله علیه وسلم) او را وصف کرد و فرمود - میانه قامت سرخ گون است، گویا از دیماس برآمده باشد، یعنی حمام. و ابراهیم را دیدم و من مشابه ترین فرزند به او هستم - فرمود - دو ظرف برایم داده شد که در یکی شیر و در دیگری شراب بود به من گفته شد: بگیر هر کدام را که می خواهی، شیر را گرفتم و نوشیدم به من گفته شد. راه نموده

۳۴۳۷ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ.

وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ حَدَّثَنَا: عَبْدِ الرَّزَّاقُ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم لَيْلَةَ أُسْرِي بِهِ: «لَقِيتُ مُوسَى قَالَ: فَتَعْتَهُ، فَإِذَا رَجُلٌ - حَسْبُهُ قَالَ - مُضْطَرِبٌ رَجُلُ الرَّأْسِ، كَأَنَّهُ مِنْ رَجَالِ شَنْوَاءَةٍ، قَالَ: وَلَقِيتُ عِيسَى - فَتَعْتَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ - رِبْعَةٌ أَحْمَرٌ، كَأَنَّمَا خَرَجَ مِنْ دِيْمَاسٍ - يَعْنِي الْحَمَامَ - وَرَأَيْتُ إِبْرَاهِيمَ وَأَنَا أَشْبَهُهُ وَكَلْدَهُ بِهِ، قَالَ: وَأَتَيْتُ بِنَاتَاءِ بْنِ أَحَدَهُمَا لَبَنٌ وَالْآخَرَ فِيهِ خَمْرٌ، فَقِيلَ لِي: خُذْ أَيُّهُمَا شِئْتَ، فَأَخَذْتُ اللَّبَنَ فَشَرِبْتَهُ، فَقِيلَ لِي: هَدَيْتَ الْفِطْرَةَ، أَوْ: أَصَبْتَ الْفِطْرَةَ، أَمَا إِنَّكَ لَوِ أَخَذْتَ الْخَمْرَ غَوَيْتَ أَمْتَكَ». [راجع: ۳۳۹۴. أخرجه مسلم: ۱۶۸، وفتحة اللبني لأشربة ۹۲.]

شدی دین اسلام را - یا - رسیدی دین اسلام را، آگاه باش که اگر شراب را می گرفتی، امت تو گمراه می شد.»

۳۴۳۸ - از مجاهد روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «عیسی و موسی و ابراهیم را دیدم، و اما عیسی، سرخ گون و مرغوله موی و فراخ سینه بود و اما موسی گندمگون و تناور و فروهشته موی بود، گویی از مردان زُط باشد.»

۳۴۳۹ - از موسی از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روزی در میان مردم از مسیح دَجَال یاد کرد و فرمود: «همانا خداوند کور یک چشم نیست، آگاه باشید که مسیح دَجَال چشم راست وی کور است. و گویا چشم راست وی مانند انگوری است که برآمده باشد.»

۳۴۴۰ - (به سلسله سند حدیث فوق آن حضرت فرمود: دیشب در نزدیک کعبه در خواب بودم، ناگاه مردی گندمگون را دیدم که خوبرترین گندم گونها بود که موهایش تا شانه هایش رسیده بود و موی وی فروهشته بود و آب از سرش می چکید، وی هر دو دست خود را بر دو شانه دو مرد نهاده بود و خانه کعبه را طواف می کرد. گفتم: او کیست؟ گفتند: این مسیح پسر مریم است. سپس مردی را در عقب وی دیدم که گیسوی پریچ و تاب داشت و چشم راست وی کور بود. مشابه ترین کسی را که به ابن قطن دیده باشی، وی هر دو دست خود را بر دو شانه مردی نهاده بود و خانه کعبه

۳۴۳۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا إِسْرَائِيلُ: أَخْبَرَنَا عُمَانُ بْنُ الْمُغِيرَةِ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «رَأَيْتُ عِيسَى وَمُوسَى وَإِبْرَاهِيمَ، فَأَمَّا عِيسَى فَأَحْمَرُ جَعْدٌ عَرِيضُ الصَّدْرِ، وَأَمَّا مُوسَى فَأَدْمُ جَسِيمٌ سَبُطٌ، كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ الزُّطِّ.»

۳۴۳۹ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ: حَدَّثَنَا مُوسَى، عَنْ نَافِعٍ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: ذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا بَيْنَ ظَهْرِي النَّاسِ الْمَسِيحَ الدَّجَالَ، فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ، إِلَّا إِنَّ الْمَسِيحَ الدَّجَالَ أَعْوَرَ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَانَ عَيْنَهُ عَيْنَهُ طَائِفَةً.» (راجع: ۳۵۷. أخرجه مسلم: ۱۶۹، وفي القم: ۱۰۰.)

۳۴۴۰ - «وَأَرَانِي اللَّيْلَةَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ فِي الْمَتَامِ، فَإِذَا رَجُلٌ أَدْمٌ، كَأَحْسَنِ مَا يَرَى مِنْ أَدَمِ الرِّجَالِ تَضْرِبُ لِمَتِّهِ بَيْنَ مَنكِبَيْهِ، رَجُلٌ الشَّعْرُ، يَقَطُرُ رَأْسُهُ مَاءً، وَأَضْعَا يَدَيْهِ عَلَى مَنكَبَيْ رَجُلَيْنِ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: هَذَا الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ، ثُمَّ رَأَيْتُ رَجُلًا وَرَاءَهُ جَعْدًا قَطَطًا، أَعْوَرَ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَشْبَهَ مَنْ رَأَيْتُ بَابِنِ قَطْنِ، وَأَضْعَا يَدَيْهِ عَلَى مَنكَبَيْ رَجُلٍ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: الْمَسِيحُ الدَّجَالُ.»

تَابَعَهُ عَيْدُ اللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ. (الظر: ۳۴۴۱، ۵۹۰۲، ۶۹۹۹، ۷۰۲۶، ۷۱۲۸. أخرجه مسلم: ۱۶۹.)

را طواف می کرد. گفتم: او کیست؟ گفتند: وی مسیح دَجَال است.» متابعت کرده است (موسی را) عیبدا الله از نافع.

۳۴۴۱ - از زهری از سالم از پدرش (ابن عمر) (رضی الله عنهما) روایت است که گفت: نبی، به خدا سوگند که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نگفته است که عیسی (ع) سرخ گون است ولیکن گفته است: «در حالی که خوابیده بودم کعبه را طواف می کردم، ناگاه مردی گندم گون و فروهشته موی را دیدم که میان دو نفر روانه بود و آب از سر وی می چکید. من گفتم: او کیست؟ گفتند: پسر مریم است. در این حال که می نگرستم، ناگاه مردی تناور سرخ گون را دیدم که زنگوله موی بود (موی مجعد داشت) و چشم راست وی کور بود، گویی چشم وی دانه ای انگور بود که برآمده بود. گفتم: او کیست؟ گفتند: او دجال است و نزدیک ترین مردم در مشابهت به ابن قطن بود.

زهری گفته است: ابن قطن مردی از قبیله خزاعه است که در دوران جاهلیت مرده است.

۳۴۴۲ - از زهری از ابوسلمه روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده ام که می فرمود: «من نزدیک ترین مردم به ابن مریم هستم و همه پیامبران فرزندان یک پدراند و میان من و عیسی پیامبری نیست.»

۳۴۴۳ - از عبدالرحمن بن ابی عمره روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «من به عیسی بن مریم در دنیا و آخرت نزدیک ترین

۳۴۴۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيُّ قَالَ: سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ سَعْدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَا وَاللَّهِ، مَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعِيسَى أَحْمَرَ، وَلَكِنْ قَالَ: «يَتِمُّ آتَانَا طُوفٌ بِالْكَعْبَةِ، فَإِذَا رَجُلٌ آدَمٌ، سَبَطُ الشَّعْرِ، يُهَادِي بَيْنَ رَجُلَيْنِ، يَنْطَفُ رَأْسُهُ مَاءً، أَوْ يَهْرَاقُ رَأْسُهُ مَاءً، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: ابْنُ مَرْيَمَ، فَذَهَبَتْ اللَّفْظُ، فَإِذَا رَجُلٌ أَحْمَرُ جَسِيمٌ، جَعْدُ الرَّأْسِ، أَعْوَزُ عَيْنَهُ الْيَمْنَى، كَانَ عَيْنَهُ عَيْنَةً طَافِيَةً، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: هَذَا الدَّجَالُ، وَأَقْرَبُ النَّاسِ بِهِنَّ شَبَهَا ابْنَ قَطَنِ.»

قال الزُّهْرِيُّ: رَجُلٌ مِنْ خِزَاعَةَ، هَلَكَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ. [راجع: ۲۴۴۰، أخرجه مسلم: ۱۶۶ و ۱۷۱].

۳۴۴۲ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِابْنِ مَرْيَمَ، وَالْأَنْبِيَاءِ أَوْلَادُ عَمَلَاتٍ، لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ نَبِيٌّ.» [انظر: ۳۴۴۳، أخرجه مسلم: ۲۳۶۵].

۳۴۴۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ: حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا هِلَالُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ،

وَالْأَنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ لِعَلَاتٍ، أُمَّهَاتُهُمْ شَتَّى وَدِينُهُمْ وَاحِدٌ.

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ سَلِيمٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم. [راجع: ۳۴۴۲. أخرجه مسلم: ۲۳۶۵.]

[۲۳۶۵]

هستم. و پیامبران برادرانی انداز یک پدر. مادران ایشان مختلف اند و دین ایشان یکی است.» و گفته است ابراهیم بن طهمان (به طور تعلیق) از موسی بن عقبه، از صفوان بن سلیم، از عطاء بن یسار،

۳۴۴۴- از همام ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «عیسی بن مریم مردی را دید که دزدی می کند. به وی گفت: آیا دزدی کردی؟ وی گفت: نی، سوگند به ذاتی که نیست جز او معبود بر حق. عیسی گفت: به خدا ایمان دارم (که تو سوگند یاد کردی؟) و چشم خود را تکذیب می کنم.»

۳۴۴۵- از ابن عباس روایت است که گفت: از عمر (رضی الله عنه) شنیده است که بر منبری می گفت: از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده ام که می فرمود: «در مدح من مبالغه نکنید، چنانکه مسیحیان در مدح پسر مریم مبالغه کردند. همانا من بنده خدا هستم و مرا بگویند که بنده خدا و رسول اوست.»

۳۴۴۶- از صالح بن حی روایت است که مردی از مردم خراسان به شعبی گفت: (از حکم نکاح مرد با کنیز وی مرا آگاه کن) شعبی گفت: ابو برده از ابو موسی اشعری روایت کرده که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مردی کنیز خود را ادب آموزد و ادب او را نیک گرداند و او را علم آموزد و تعلیم او را نیک گرداند، سپس او را آزاد کند و با وی ازدواج نماید، او را دو پاداش است. (پاداش آزادی وی و پاداش ازدواج با وی) و کسی که به عیسی

۳۴۴۵- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ يَقُولُ: أَخْبَرَنِي عَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: سَمِعَ عُمَرَ رضي الله عنه يَقُولُ عَلَى الْمَنْبَرِ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «لَا تُطْرُونِي، كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ، فَقُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ». [راجع: ۲۴۹۲. أخرجه مسلم: ۱۶۹۱ بقطعة ليست في هذه الطريق.]

۳۴۴۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ حَيٍّ: أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ خُرَّاسَانَ قَالَ لِلشَّعْبِيِّ: فَقَالَ الشَّعْبِيُّ: أَخْبَرَنِي أَبُو بَرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «إِذَا أَدَّبَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ فَاحْسَنَ تَأْدِيبَهَا، وَعَلَّمَهَا فَاحْسَنَ تَعْلِيمَهَا، ثُمَّ أَعْتَقَهَا فَتَزَوَّجَهَا كَانَ لَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا آمَنَ بِعِيْسَى، ثُمَّ آمَنَ بِبِي قَلْبِهِ أَجْرَانِ، وَالْعَبْدُ إِذَا أَنْقَسَ رِبَّهُ وَأَطَاعَ مَوْلَاهُ قَلْبَهُ أَجْرَانِ». [راجع: ۹۷. أخرجه مسلم: ۱۵۴. باختلاف، وفي النكاح بقطعة البخارية ۸۶.]

ایمان دارد، سپس به من ایمان می‌آورد، او را دو پاداش است و برده‌ای که از پروردگار خود بترسد و از مالکان خویش اطاعت کند او را دو پاداش است.»

۳۴۴۷- از سعید بن جبیر، از ابن عباس (رضی الله عنهما) روایت است که رسول الله صلی (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «شما در روز قیامت برهنه پای، برهنه تن و ختنه ناشده برانگیخته می‌شوید و سپس خواند: «همچنانکه مردم را در آغاز آفریدیم دوباره آفرینش آنها را از سر گیریم. همان گونه که وعده داده بودیم ما این کار را کننده‌ایم.» (الانبیاء: ۱۰۴) نخستین کسی که جامه پوشانیده می‌شود ابراهیم است، سپس گروهی از یاران من به جانب دست راست و دست چپ گرفته می‌شوند و من می‌گویم: ایشان یاران من اند. گفته می‌شود: ایشان همیشه از دین برگشته بودند، از آنگاه که از ایشان جدا شده‌ای. من می‌گویم چنانکه گفت آن بنده صالح عیسی بن مریم: «من بر ایشان گواه بودم تا آنکه در میانشان بودم و آنگاه که مرا برگرفتی تو نگهبان ایشان بودی و تو بر همه چیز گواهی. اگر آنها را عذاب کنی بندگان تواند و اگر آنها را بیمارزی تویی غالب استوارکار» (المائدة: ۱۱۷ - ۱۱۸)

محمد بن یوسف فربری (راوی صحیح بخاری) می‌گوید: ذکر شده است از ابی عبدالله (امام بخاری) که قیصه (شیخ وی) گفته است: مراد از کسانی که از دین برگشته بودند، همان دین برگشتگان زمان ابوبکر بودند، و ابوبکر (رضی الله عنه) با آنان جنگید.

۳۴۴۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سَفِيَانُ، عَنِ الْمُغْبِرَةِ بْنِ النُّعْمَانَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تُحْشَرُونَ حُمَّةَ عَرَاءٍ غُرْلًا، ثُمَّ قَرَأَ ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدْنَا عَلَيْهَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾. فَأَوَّلُ مَنْ يُكْسَى إِبْرَاهِيمُ، ثُمَّ يُؤْخَذُ بِرِجَالِ مَنْ أَحْصَابِي ذَاتِ الْيَمِينِ وَذَاتِ الشَّمَالِ، فَأَقُولُ أَحْصَابِي، فَيُقَالُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابَهُمْ مِنْذُ قَارِقَتِهِمْ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ: «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. إِنْ تَمَلَّيْتَهُمْ فَأَبْنَهُمْ عِبَادَكَ وَإِنْ تَغَفَّرْتَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

قال مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: ذَكَرَ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ قَيْصَةَ قَالَ: هُمْ الْمُرْتَدُّونَ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَيَّ عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ، فَقَاتَلَهُمْ أَبُو بَكْرٍ ﷺ. [راجع: ۳۴۴۹. أخرجه مسلم: ۲۸۶۰.]

۴۹- باب: نُزُولِ عِيسَى
ابنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَام

باب - ۴۹ فرود آمدن عیسی ابن مریم
علیهما السلام

۳۴۴۸- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ: أَنَّ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ: سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَيُوشِكُنَّ أَنْ يَنْزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا عَدْلًا، فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ، وَيَقْتُلَ الْخَنزِيرَ، وَيَضَعَ الْجِزْيَةَ، وَيَقْضِيَ الْمَالَ حَتَّى لَا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ، حَتَّى تَكُونَ السَّجْدَةُ الْوَاحِدَةَ خَيْرًا مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا».

۳۳۴۸ - از ابن شهاب زهری، از سعید بن مسیب، از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «سوگند به ذاتی که جان من در دست اوست که نزدیک است، ابن مریم در میان شما فرود آید، وی حاکمی دادگر است، صلیب (مسیحیان) را می شکند و خوک را می کشد و جزیه را دور می کند، آنگاه مال فراوان شود چنانکه کسی را نپذیرد و تا آنکه یک سجده بهتر از دنیا و هر آنچه در آن هست باشد.» سپس ابوهریره می گفت: اگر می خواهید بخوانید: «و هیچ کسی از اهل کتاب نیست مگر آن که ایمان آورد به عیسی پیش از مردن وی و عیسی در روز قیامت بر ایشان گواه می باشد.»

ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: «وَأَقْرَبُوا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾. [راجع: ۲۲۲۲، أخرجه مسلم: ۱۵۵].

(النساء: ۱۵۹)

۳۴۴۹- حَدَّثَنَا ابْنُ بَكْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ نَافِعِ مَوْلَى أَبِي قَتَادَةَ الْأَنْصَارِيِّ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «كَيْفَ أَتْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ، وَإِمَامَكُمْ مِنْكُمْ».

۳۴۴۹ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «چگونه باشید شما، آنگاه که پسر مریم در میان شما فرود آید و امام شما از خود شما باشد.» متابعت کرده است (یونس را) عقیل و اوزاعی.

تَابَعَهُ عَقِيلٌ وَالْأَوْزَاعِيُّ. [راجع: ۲۲۲۲، أخرجه مسلم:

۱۵۵].

۵۰- باب: مَا نُكِرَ

عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ

باب - ۵۰ آنچه درباره بنی اسرائیل

بیاد شده است.

۳۴۵۰- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ عَنْ رَبِيعِ بْنِ حِرَاشٍ قَالَ: قَالَ عَقِبَةُ بْنُ

۳۴۵۰ - از ربیع بن حراش روایت است که گفت: عقبه بن عمرو به حدیفه گفت: آیا به ما حدیث نمی کنی آنچه را از رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

عَمَرُوا لِحُدُيْفَةَ: أَلَا تَحَدَّثُنَا مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ مَعَ الدَّجَالِ إِذَا خَرَجَ مَاءَ نَارًا، فَأَمَّا الَّتِي يَرَى النَّاسُ أَنَّهَا النَّارُ فَمَاءٌ بَارِدٌ، وَأَمَّا الَّذِي يَرَى أَنَّهَا نَارٌ فَاتُّهُ عَذَابٌ بَارِدٌ». [نظر: ۶۷۱۳۰، أخرجه مسلم: ۲۹۲۴، مختصراً.]

علیه وسلم) شنیده‌ای؟ گفت: از آن حضرت شنیده‌ام که می‌فرمود: «آنگاه که دجال خروج کند، با وی آب و آتش است و اما مردم آنچه را می‌بینند که آتش است، آن آب سرد است، و اما آنچه را می‌بینند که آب سرد است، آن آتش است که می‌سوزاند، و چون کسی از شما آن را دریابد، باید خود را در آنچه آتش می‌بیند، بیفکند. همانا آن آب سرد شیرین است.»

۳۴۵۱ - حُدَيْفَةُ (به سلسله سند حدیث فوق گفته است.) از آن حضرت شنیده‌ام که می‌فرمود: «مردی که از مردم قبل از شما بود فرشته‌ای آمد که روح او را قبض کند. به وی گفته شد. آیا کار نیکی کرده‌ای؟ گفت: نمی‌دانم. به او گفته شد: بنگر. گفت: من چیزی نمی‌دانم به جز آنکه وقتی در دنیا با مردم معامله می‌کردم و از ایشان حق خود را می‌طلبیدم، به توانگر مهلت می‌دادم و از نادار می‌گذشتم، (به او می‌بخشیدم).

پس خداوند او را به بهشت درآورد.»

۳۴۵۲ - حُدَيْفَةُ گفت: و از آن حضرت شنیده‌ام که می‌فرمود: «مردی را مرگ فرا رسید و چون از زندگی نومید شد به بازماندگان خود وصیت کرد: آنگاه که بمیرم برایم هیزم بسیار فراهم کنید و در آن آتش بیفروزید تا آنکه گوشت‌هایم را بخورد و به استخوان من برسد و آن را بسوزاند، آنگاه استخوان‌هایم را بردارید و آن را بسایید و روزی را که باد بوزد انتظار برید و آن خاکستر ساییده را در دریا بر مسیر باد قرار

۳۴۵۱- قَالَ حُدَيْفَةُ: وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ رَجُلًا كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، آتَاهُ الْمَلَكُ لِيَقْبِضَ رُوحَهُ، فَقِيلَ لَهُ: هَلْ عَمِلْتَ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ: مَا أَعْلَمُ، قِيلَ لَهُ: أَنْظِرْ، قَالَ: مَا أَعْلَمُ شَيْئًا غَيْرَ أَنِّي كُنْتُ أُبَايِعُ النَّاسَ فِي الدُّنْيَا وَأُجَازِيهِمْ، فَأَنْظِرُ الْمُؤَسَّرَ وَأَتَجَاوِزُ عَنِ الْمُعْسَرِ، فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ». [رواه: ۲۰۷۷، أخرجه مسلم: ۱۵۶۰.]

۳۴۵۲- فَقَالَ: وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ رَجُلًا حَضَرَهُ الْمَوْتُ، فَلَمَّا بَسَّ مِنَ الْحَيَاةِ أَوْصَى أَهْلَهُ: إِذَا أَنَا مِتُّ فَاجْمَعُوا لِي حَطَبًا كَثِيرًا، وَأَوْقِدُوا فِيهِ نَارًا، حَتَّى إِذَا أَكَلْتُ لَحْمِي وَخَلَصَت إِلَيَّ عَظْمِي فَامْتَحَنَتِ، فَخَذَرُوا فَاطْحَنُوهَا، ثُمَّ أَنْظِرُوا يَوْمًا رَاحًا فَادْرُوهُ فِي الْيَمِّ، فَفَعَلُوا، فَجَمَعَهُ اللَّهُ فَقَالَ لَهُ: لِمَ فَعَلْتَ ذَلِكَ؟ قَالَ: مِنْ خَشْيَتِكَ، فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ».

قَالَ عُبَيْدُ بْنُ عَمْرٍو: وَأَنَا سَمِعْتُهُ يَقُولُ ذَلِكَ: «وَكَانَ تَبَاشًا». [نظر: ۴۴۷۹، ۶۷۴۸۰.]

۱- حدیث ۳۴۵، در متن افتادگی دارد. صورت درست آن چنین است: «إِنَّ مَعَ الدَّجَالِ إِذَا خَرَجَ مَاءٌ وَنَارٌ، فَأَمَّا الَّتِي يَرَى النَّاسُ أَنَّهَا النَّارُ فَمَاءٌ بَارِدٌ وَامَّا الَّذِي يَرَاهُ النَّاسُ مَا بَارِدٌ فَتَنَارٌ تُحْرِقُ فَمَنْ أَدْرَكَ مِنْكُمْ فَلْيَقِغْ فِي الَّذِي يَرَى أَنَّهُ نَارٌ، فَاتُّهُ عَذَابٌ بَارِدٌ».

دهید. باز ماندگان وی چنان کردند. خداوند ذرات وجود او را) فراهم آورد و گفت: چرا چنین کردی؟ گفت: از ترس تو، خداوند [نیز] او را آمرزید.»

عُقبه بن عمرو گفته است: و من از حذیفه شنیده‌ام که می‌گفت: (آن حضرت فرمود) و آن کس کفن دزد بود.

۳۴۵۳ - ۳۴۵۴ - از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که عایشه و ابن عباس رضی الله عنهم گفته‌اند: و چون (مرگ) بر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نازل شد، چادر را بر روی خود کشید و چون گرمی می‌کرد، آن را از روی خود دور می‌نمود، و در آن حالت فرمود: «لعنت خدا بر یهود و نصاری که قبرهای پیامبران خویش را مسجد ساختند.» آن حضرت، امت خود را از آنچه آنان کرده بودند، برحذر می‌ساخت.

۳۴۵۵ - از ابو حازم روایت است که گفت: «من با ابوهیریه به مدت پنج سال هم نشینی می‌کردم و از وی شنیده‌ام که از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت می‌کرد که فرموده است: «بنی اسرائیل را پیامبرانشان اداره و رهنمایی می‌کردند، هرگاه پیامبری می‌مرد، پس از وی پیامبری دیگر می‌آمد، همانا پس از من پیامبری نیست ولی خلفا اند که بسیار می‌شوند.» گفتند: بر ما چه امر می‌کنی؟ فرمود: «بر بیعت خلیفه اول وفا کنید. و حق خلفا را ادا کنید. همانا خداوند پرسنده ایشان از حال رعایای ایشان است.»

۳۴۵۶ - از عطاء بن یسار روایت است که

۳۴۵۳، ۳۴۵۴ - حَدَّثَنِي بَشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ، أَخْبَرَنِي مَعْمَرُ وَيُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّ عَائِشَةَ وَابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا: لَمَّا نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، طَفِقَ يَطْرَحُ حَمِيصَةً عَلَى وَجْهِهِ، فَإِذَا اغْتَمَّ كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ، فَقَالَ: وَهُوَ كَذَلِكَ: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». يُحَذِّرُ مَا صَنَعُوا. [راجع: ۴۳۵، ۴۳۶. وأخرجه مسلم: ۵۳۱، عن عائشة وابن عباس. أخرجه مسلم: ۵۲۹ عن عائشة.]

۳۴۵۵ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ قُرَّاتِ الْقُرَّازِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا حَازِمٍ قَالَ: قَاعَدْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ خَمْسَ سِنِينَ، فَسَمِعْتُهُ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْفُرُونَ». قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «فُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ قَالُوا أَوَّلُ، أَعْطَوْهُمْ حَقَّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَهُمْ عَمَّا اسْتَرَعَاهُمْ». [أخرجه مسلم: ۱۸۴۲.]

۳۴۵۶ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَسَانَ

ابوسعید (رضی الله عنه) گفت: «پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا شما واجب به وجب و دست به دست از راه و روش کسانی پیروی می کنید که قبل از شما بودند تا آن که اگر ایشان به سوراخ سوسمار در آمده باشند شما نیز در آن سوراخ درمی آید.» ما گفتیم: یا رسول الله، مراد (پیروی) از یهود و نصاری است؟ فرمود: «پس کیست؟»

۳۴۵۷ - از ابو قلابه روایت است که آنس (رضی الله عنه) گفت: (بعضی از صحابه، برای اعلام نماز) افروختن آتش و صدای زنگ را اظهار کردند، (بعضی دیگر) آن را مشابهت با یهود و نصاری خواندند، و به بلال دستور داده شد که کلمات اذان را دوبار و کلمات اقامت را یک بار بگوید.

۳۴۵۸ - از مسروق از عایشه (رضی الله عنها) روایت است اینکه: وی عمل مردی را (که به هنگام نماز) دست خویش را بر پهلو خود می گرفت، مکروه می دانست و می گفت: همانا یهود چنین می کند و متابعت کرده است (سفیان را) شعبه از اعمش.

۳۴۵۹ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «مدت زمان شما در مقایسه به مدت زمان امتهای پیشین به مانند مدت زمان میان نماز عصر و نماز شام است و مثال شما در مقایسه با یهود و نصاری مانند مردی است که مزدورانی را در خدمت گرفت و گفت: کیست که به مزد یک قیراط تا نیمه روز برای من کار کند که یهود تا نیمه روز به مزد یک قیراط آن

قال: حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ؓ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَتَسْبَعَنَّ سَنَنٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ شَبْرًا بِشَبْرٍ، وَدِرَاعًا بِدِرَاعٍ، حَتَّىٰ لَوْ سَلَكَوْا جُحْرَ ضَبٍّ لَسَلَكَتُمُوهُ». قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ؟ قَالَ: «قَمَنَ». [نظر: ۷۳۲۰. أخرجه مسلم: ۲۶۶۹.]

۳۴۵۷ - حَدَّثَنَا عُمَرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ أَبِي فَلَابَةَ، عَنْ أَنَسٍ ؓ قَالَ: ذَكَرُوا النَّارَ وَالنَّاقُوسَ، فَذَكَرُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ، فَأَمْرٌ بِلَالٍ أَنْ يَسْمَعَ الْأَذَانَ، وَأَنْ يُؤْتِيَ الْإِقَامَةَ. [راجع: ۶۰۳. أخرجه مسلم: ۲۷۸.]

۳۴۵۹ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا أَجَلِكُمْ فِي أَجَلٍ مِّنْ خَلَا مَنِ الْأُمَّمِ، مَا بَيْنَ صَلَاةِ الْعَصْرِ إِلَىٰ مَغْرِبِ الشَّمْسِ، وَإِنَّمَا مَثَلُكُمْ وَمَثَلُ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَىٰ، كَرَجُلٍ اسْتَعْمَلَ عَمَلًا، فَقَالَ: مَنْ يَعْمَلُ لِي إِلَىٰ نِصْفِ النَّهَارِ عَلَىٰ قِيرَاطٍ قِيرَاطٍ، فَعَمِلْتُ الْيَهُودَ إِلَىٰ نِصْفِ النَّهَارِ عَلَىٰ قِيرَاطٍ قِيرَاطٍ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ يَعْمَلُ لِي مِّنْ نِّصْفِ النَّهَارِ إِلَىٰ صَلَاةِ الْعَصْرِ عَلَىٰ قِيرَاطٍ قِيرَاطٍ، فَعَمِلْتُ النَّصَارَىٰ مِّنْ نِّصْفِ النَّهَارِ إِلَىٰ صَلَاةِ الْعَصْرِ عَلَىٰ

کار را کردند. و سپس گفت: کیست که به مزد یک قیراط از نیمه روز تا نماز عصر برای من کار کند که نصاری از نیمه روز تا نماز عصر بر یک قیراط کار کردند. و سپس گفت: کیست که به مزد دو قیراط از نماز عصر تا غروب آفتاب برای من کار کند، آگاه باشید که شما (مسلمانان) همان کسانی هستید که به مزد دو قیراط از نماز عصر تا غروب آفتاب کار کردید. آگاه باشید که مزد شما (با وجود زمان اندک) دو چند ایشان است. یهود و نصاری به خشم آمدند و گفتند: ما کاری بیشتر کردیم و مزدی کمتر گرفتیم. خداوند گفت: آیا در حق شما چیزی ظلم کرده‌ام؟ گفتند: نه، خداوند گفت: همانا این زیادت از برکت من است. به هرکس که بخواهم می‌دهم.»

۳۴۶۰ - از طاوس روایت است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: از عمر (رضی الله عنه) شنیدم که می‌گفت: «خداوند فلان کس را بکشد (که شراب می‌فروخت) آیا نمی‌دانست که آن حضرت فرمود: «خداوند یهود را لعنت کند، که پیه بر آنها حرام گردانیده شد و آنها را آن را گذاختند و فروختند.» متابعت کرده است (ابن عباس را) جابر و ابوهریره از پیامبر (صلی الله علیه وسلم).

۳۴۶۱ - از ابوکیشه روایت است که عبدالله بن

قیراط قیراط، ثم قال: من يعمل لي من صلاة العصر إلى مغرب الشمس على قيراطين قيراطين، ألا، فأنتم الذين يعملون من صلاة العصر إلى مغرب الشمس، على قيراطين قيراطين، ألا لكم الأجر مرتين، فغضبت اليهود والنصارى، فقالوا: نحن أكثر عملاً وأقل عطاء، قال: الله هل ظلمتكم من حاكم شيئاً؟ قالوا: لا، قال: فإنه فضلي أعطيته من شئت. [راجع: ۵۵۷].

۳۴۶۰ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُبَيْانُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ طَاوُسٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَمِعْتُ عُمَرَ رضي الله عنه يَقُولُ: قَاتَلَ اللَّهُ فُلَانًا، أَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ، حَرَمَتْ عَلَيْهِمُ الشُّحُومُ فَجَمَلُوهَا قَبَاعُوهَا».

تَابَعَهُ جَابِرٌ، وَأَبُو هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم. [راجع: ۲۲۲۳]. أخرجه مسلم: ۱۵۸۲، بذكر أن فلاناً هو سمرة.

۳۴۶۱ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ الضَّحَّاكُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا الْأَوْزَاعِيُّ: حَدَّثَنَا حَسَّانُ بْنُ عَطِيَّةَ، عَنْ أَبِي كَبْشَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «بَلَّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً، وَحَدَّثُوا عَنِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».

۱ - علامه شارحه: اشتباهاً چنین نوشته است. قال: الله. درست آن چنین است: قال الله.

۲ - کسی به عوض جزیه از اهل کتاب، شراب گرفته بود و آن را فروخته بود و حکم آن را نمی‌دانست که فروش شراب حرام است و همین سبب شد که عمر (رضی الله عنه) بر همین تفرین اکتفا کند و او را مجازات تیزی نکند. و اما فروش گداخته پیه، چنان بود که یهود در مورد پیه حیواناتی که ذبح می‌کردند و یا خود مرده می‌بود، چون خوردن آن بر ایشان حرام بود، حيله می‌کردند، آن را می‌گذاختند و روغن آن را می‌فروختند.

عمرو (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «از من به مردم برسانید هر چند آیتی (از قرآن یا حرفی از من) باشد و قصه‌های بنی اسرائیل را بگویید و در آن گناهی نیست و کسی که قصداً بر من دروغ بزند (و بگوید آنچه نگفتم)، جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد.»

۳۴۶۲ - از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا یهود و نصاری (موی سر و ریش را) رنگ نمی‌کنند، شما با ایشان مخالفت کنید.»

۳۴۶۳ - از حسن (بصری) روایت است که جُنْدُب بن عبدالله در همین مسجد به ما گفت: و از آنگاه که به ما گفت، فراموش نکرده‌ایم و از آن هم ترس نداریم که جُنْدُب بر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) دروغ بسته باشد. وی گفت که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در میان امتی که قبل از شما بودند مردی را زخمی رسید. بی صبوری و بی تابی کرد، کاردی گرفت و دست خود را قطع کرد، جریان خون قطع نشد تا آن که وی مرد. خداوند تعالی فرمود: بنده من در کشتن خویش شتاب کرد، پس من بهشت را بر وی حرام گردانیدم.»

۳۴۶۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحٍ، عَنْ أَبِي شَهَابٍ قَالَ: قَالَ أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: إِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لَا يَصْبِغُونَ، فَخَالَفُوهُمْ». [النظر: ۵۸۹۹. أخرجه مسلم: ۲۶۰۳].

۳۴۶۳ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنِي حَجَّاجٌ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الْحَسَنِ: حَدَّثَنَا جُنْدُبُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ، وَمَا تَسِينَا مِنْهُ حَدَّثَنَا، وَمَا تَخَشَى أَنْ يَكُونَ جُنْدُبٌ كَذَّبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ رَجُلٌ بِهِ جُرْحٌ، فَجَزَعَهُ، فَأَخَذَ سَكِينًا فَحَزَرَ بِهَا يَدَهُ، فَمَارَقًا الدَّمَ حَتَّى مَاتَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: بَادَرْتَنِي عَبْدِي بِنَفْسِهِ، حَرَمْتُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». [راجع: ۱۳۶۴. أخرجه مسلم: ۱۱۳، بدون ذکر بادرني عدي بنسه].

[۵۱ - باب]

حَدِيثِ ابِرِصٍ وَأَعْمَى

وَأَفْرَعٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ

باب - ۵۱ قصه پیس و کور و کل

در بنی اسرائیل

۳۴۶۴ - از احمد بن اسحاق، از عمرو بن عاصم،

۳۴۶۴ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ

گفت: کدام چیز را بیشتر دوست می‌داری؟ وی گفت: اینکه خداوند بینایی مرا به من بازگرداند تا مردم را ببینم. فرشته دست بر وی کشید. و خداوند بینایی را به وی باز داد. فرشته گفت: کدام مال را بیشتر دوست می‌داری؟ گفت: گوسفند را. فرشته به وی گوسفندی ماده داد. گاو و شتر زاییدند و گوسفند زایید و به انداره‌ای زیاد شد که یکی از ایشان وادی‌ای داشت که پر از شتر بود، و دیگری وادی‌ای داشت که پر از گاو بود، و دیگری وادی‌ای داشت که پر از گوسفند بود. فرشته، سپس با شکل و صورت نزد کسی که پیس بود رفت و گفت: من مردی بی‌نوایم که وسایل معیشت من در سفر قطع شده و امروز به مقصد خود رسیده نمی‌توانم به جز توفیق خدا و سپس به کمک تو. به حق ذاتی که برای تو رنگ نیکو و جلد نیکو و مال ارزانی داشته است، از تو می‌خواهم که برایم شتری بدهی که با آن به مقصد سفر رسیده بتوانم. وی برایش گفت: حقوق مردم بر من زیاد است (این کار را کرده نمی‌توانم) فرشته به وی گفت: چنان است که من تو را می‌شناسم، آیا تو همان پیسی نبودی که مردم از تو کراهت داشتند و فقیر نبودی که خداوند تو را این همه دارایی داد؟ وی گفت: همانا من این مال را از اجداد خویش به میراث برده‌ام. فرشته گفت: اگر دروغ بگویی، خداوند تو را به همان حالتی که بودی برگرداند. فرشته سپس با شکل و صورت کسی که کل بود نزد وی رفت و آنچه را به همان مرد پیس گفته بود به او گفت. کل هم مانند پیس خواسته‌اش را

مَسْكِينٍ، تَقَطَّعَتْ بِي الْحَبَالُ فِي سَفَرِي، فَلَا بِلَاغَ الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي أَعْطَاكَ اللّٰوَنَ الْحَسَنَ وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ وَالْمَالَ، بَعِيرًا أَتَبَلَّغَ عَلَيْهِ فِي سَفَرِي، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ الْحَقُوقَ كَثِيرَةٌ، فَقَالَ لَهُ: كَأَنِّي أَعْرِفُكَ، أَلَمْ تَكُنْ أَيْرُصَ يَقْدِرُكَ النَّاسُ فَقِيرًا فَأَعْطَاكَ اللّٰهُ؟ فَقَالَ: لَقَدْ وَرِثْتُ لِكَابِرٍ عَنِ كَابِرٍ، فَقَالَ: إِنَّ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيِّرْكَ اللّٰهُ إِلَى مَا كُنْتَ.

وَأَتَى الْأَفْرَعَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ لَهُ: مِثْلَ مَا قَالَ لِهَذَا، فَرَدَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ هَذَا، فَقَالَ: إِنَّ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيِّرْكَ اللّٰهُ إِلَى مَا كُنْتَ.

وَأَتَى الْأَعْمَى فِي صُورَتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مَسْكِينٌ وَأَبْنٌ سَبِيلٌ، وَتَقَطَّعَتْ بِي الْحَبَالُ فِي سَفَرِي، فَلَا بِلَاغَ الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصْرَكَ شَاءَ أَتَبَلَّغَ بِهَا فِي سَفَرِي، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَرَدَّ اللّٰهُ بَصْرِي، وَقَفِيرًا فَقَدْ أَغْنَانِي، فَخُذْ مَا شِئْتَ، فَوَاللّٰهِ لَا أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ بِشَيْءٍ أَخَذْتَهُ لِّلّٰهِ.

فَقَالَ: أَسْأَلُكَ مَا لَكَ، فَإِنَّمَا ابْتَلَيْتُمُ، فَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْكَ، وَسَخَّطَ عَلَيَّ صَاحِبِيكَ. (الطبر: ۵۶۶۵، اعرجه مسلم: ۲۹۶۴)

رد کرد. فرشته به وی گفت: اگر دروغ بگویی خداوند تو را به همان حالت اولیه برگرداند. فرشته به صورت کور، نزد کسی که کور بود رفت و گفت: من مردی بی‌نوا و مسافریم که وسایل معیشت من در سفر قطع شده و من امروز به مقصد خود رسیده نمی‌توانم به جز توفیق خدا و سپس کمک تو. به حق ذاتی که برای تو بینایی را باز داده است از تو می‌خواهم که برایم گوسفندی بدهی تا بدان به مقصد سفر رسیده بتوانم. وی گفت: من مردی کور بودم که خداوند بینایی مرا بازگردانید، و فقیر بودم که مرا دارایی داد، پس هر آنچه می‌خواهی به خود بگیر، و به خدا سوگند که هر آنچه را در راه خدا بگیری از آن ممانعت نمی‌کنم. فرشته گفت: مال خود را نگهدار، همانا شما آزموده شدید و به تحقیق خداوند از تو راضی شد و بر دو نفر از یاران تو.»

باب - ۵۲

۵۲- باب: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ﴾

اصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ﴾ (الکھف: ۹).

الْكَهْفُ: الْفَتْحُ فِي الْجَبَلِ، وَالرَّقِيمُ: الْكِتَابُ. ﴿مَرْقُومٌ﴾ [المطففين: ۹]: مَكْتُوبٌ، مِنَ الرَّقْمِ. ﴿رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ (الکھف: ۱۷): أَلْهَمْنَاهُمْ صَبْرًا. ﴿شَطَطًا﴾ (الکھف: ۱۷): إِفْرَاطًا. الْوَصِيدُ: الْفَنَاءُ، وَجَمْعُهُ وَصَائِدٌ وَوُصِدٌ، وَيُقَالُ: الْوَصِيدُ الْبَابُ. ﴿مُؤَصَّدَةٌ﴾ (اللد: ۲۰) و [المسرة: ۸]: مُطَبَّقَةٌ، أَصَدَ الْبَابُ وَأَوْصَدَ. ﴿بَتَّانَاهُمْ﴾ (الکھف: ۱۹): أَحْيَيْنَاهُمْ ﴿أَرْزُقِي﴾ (الکھف: ۱۹): أَكْثَرُ رِيعًا. فَضَرَبَ اللَّهُ عَلَى آذَانِهِمْ قَتَامًا. ﴿رَجَمًا بِالْقَيْبِ﴾ (الکھف: ۲۲): لَمْ يَسْمَعُوا.

۱- در مورد موضع كهف اختلاف است و گفته شده كه محل آن در بلاد روم بوده است. (اسم الرجال بخاری)

۲- «کتاب مرقوم» یعنی کتابیست نوشته شده.

وقال مُجاهد: «تَقْرِضُهُمْ» (الكهف: ۱۷):
تَقْرِضُهُمْ.

دلهايشان شكيابى افكنديم. «شَطَطًا» (الكهف: ۱۴) يعنى: افراط كردن. ۱ - اَلْوَصِيدُ - (الكهف: ۱۸) به معنى پيشگاه يا آستانه و جمع آن وَصَائِدُ، و وَصَدٌ - است و گفته مى شود. اَلْوَصِيدُالباب يعنى: آستانه دروازه «مَوْصِدَةٌ» (البلد: ۲۰) و (الهمزه: ۸) يعنى: بسته شده - اَصْدَالِالباب و اَوْصَدٌ - بند كرد و بست دروازه را.

«بَعَثْنَاهُمْ» (الكهف: ۱۹) يعنى ايشان را زنده گردانيديم. ۲ «أَزَكَى» (الكهف: ۱۹) يعنى بيشتر يا پاكيژه تر است. ۳ پس پرده نهاد خداوند بر گوشهايشان و ايشان خوابيدند. ۴ «رَجَمًا بِالْغَيْبِ» (الكهف: ۲۲) يعنى شمارشان بيان نشده است. ۵ و مُجاهد گفته است: «تَقْرِضُهُمْ» (الكهف: ۱۷) يعنى ايشان را ترك مى كند. ۶

[۵۳- باب] حَدِيثِ الْغَارِ

باب - ۵۳ حدیث غار

۳۴۶۵- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ خَلِيلٍ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ يَمْشُونَ، إِذْ أَصَابَهُمْ مَطَرٌ، فَأَوَّأُوا إِلَى غَارٍ فَأَنْطَقَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: إِنَّهُ وَاللَّهِ يَا هَؤُلَاءِ، لَا يَنْجِيكُمْ إِلَّا الصَّدَقُ، فَلْيَدْعُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَا يَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ صَدَقَ فِيهِ».

۳۴۶۵ - از نافع روايت است كه عبدالله بن

۱- وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ: اذْهَبُوا فَقَالُوا رَبَّنَا رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوكَ مِنْ دُونِهَا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا» يعنى دلهاى ايشان را استوار ساختيم، چون (در پيش روى) وى ايستادند (ودعوت وى را بر بت پرستى نپذيرفتند). و گفتند پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمين است و به جز وى هرگز مبعودى را نخواهيم پرستيد (اگر چنان نكنيم) نگاه سخنى دروغ گفته باشيم.

۲- وَكَلِمَتُهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ» و سگ ايشان گشاده کرده است دو دست خود را بر دهانه غار.

۳- وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ» و همچنين برانگيختيم ايشان را تا عاقبت با يكديگر سوال كنند.

۴- فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَرْزَى طَعَامًا» بايد كه تامل كند كه کدام يك از اطعمه اين شهر پاكيژه تر است.

۵- فَصَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا» پس پرده گذاشتيم بر گوشهايشان در غار، يعنى خوابانيديم ايشان را سالهاى شمرده شده.

۶- وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادَسُهُمْ كَلِمَتُهُمْ رَجَمًا بِالْغَيْبِ» جمعى خواهند گفت كه اصحاب كهف پنج كس اند و ششم ايشان سگ ايشان است به خيال غايبانه.

۷- «وَإِذَا غَرَبَتِ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ» و قى كه آفتاب غروب كند اصحاب كهف را جانب چپ مى گذارد.

فَقَالَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ كَانَ لِي أَجِيرٌ عَمِلَ لِي عَلَى فَرْقٍ مِنْ أَرْضِي، فَلْتَهَبْ وَتَرْكُهُ، وَأَتَى عَمَدَتُ إِلَى ذَلِكَ الْفَرْقِ فَوَزَعْتُهُ، فَصَارَ مِنْ أَمْرِهِ أَنِّي اشْتَرَيْتُ مِنْهُ بَقْرًا، وَأَنَّهُ أَتَانِي يَطْلُبُ أَجْرَهُ، فَقُلْتُ لَهُ: اعْمِدْ إِلَى تِلْكَ الْبَقْرِ فَسُقْهَا، فَقَالَ لِي: إِنَّمَا لِي عِنْدَكَ فَرْقٌ مِنْ أَرْضِي، فَقُلْتُ لَهُ: اعْمِدْ إِلَى تِلْكَ الْبَقْرِ، فَإِنَّهَا مِنْ ذَلِكَ الْفَرْقِ،

فَسَاقَهَا، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ مِنْ خَشْيَتِكَ فَفَرِّجْ عَنَّا، فَانْسَاحَتْ عَنْهُمْ الصَّخْرَةُ.

قَالَ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ: أَنَّهُ كَانَ لِي أَبَوَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ، فَكُنْتُ أَيْهِمَا كُلَّ لَيْلَةٍ بَلِّينَ عَنِّي لِي، فَأَبْطَأْتُ عَلَيْهِمَا لَيْلَةً، فَجِئْتُ وَقَدْ رَقَدَا، وَأَهْلِي وَعِبَائِي يَتَصَاغُونَ مِنَ الْجُوعِ، فَكُنْتُ لَا أَسْفِيهِمْ حَتَّى يَشْرَبَ آبَوَايَ، فَفَكَّرْتُ أَنْ أَوْقِظَهُمَا وَكَرِهْتُ أَنْ أَدْعُهُمَا فَيَسْتَكِنَا لِشَرِّهِمَا، فَلَمْ أَزَلْ أَنْتَظِرُ حَتَّى طَلَعَ النَّجْمُ، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ مِنْ خَشْيَتِكَ فَفَرِّجْ عَنَّا، فَانْسَاحَتْ عَنْهُمْ الصَّخْرَةُ حَتَّى نَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ.

قَالَ الْآخَرُ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ كَانَ لِي ابْنَةٌ عَمٌّ، مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَأَنِّي رَأَوْتُهَا عَنْ نَفْسِهَا قَابَتْ إِلَّا أَنْ آتَيْهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ، فَطَلَبْتُهَا حَتَّى قَدَرْتُ، فَآتَيْتُهَا بِهَا فَدَفَعَتْهَا إِلَيْهَا فَأَمَكَّنْتَنِي مِنْ نَفْسِهَا، فَلَمَّا فَعَلْتُ بَيْنَ رَجُلَيْهَا، فَقَالَتْ: اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَفْضُضِ الْحَاتِمَ إِلَّا بِحَقِّهِ، فَفَعَمْتُ وَتَرَكْتُ الْمِائَةَ دِينَارٍ، فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ مِنْ خَشْيَتِكَ فَفَرِّجْ عَنَّا، فَفَرِّجِ اللَّهُ عَنْهُمْ فَخَرَجُوا. [راجع: ۲۲۱۵. اخرجہ مسلم: ۲۷۴۲.]

عمر (رضی الله عنهما) گفت: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در حالی که سه نفر از امتهای قبل از شما در راه روان بودند، ناگاه بر ایشان باران آمد و آنها در غاری پناه بردند و دهانه غار بر ایشان بسته شد. آنان به یکدیگر گفتند. همانا به خداوند سوگند ای مردم که هیچ چیز شما را نجات نمی دهد مگر سخنی راست، پس باید هر یک از شما به عملی دعا کند که بداند در آن درستکار بوده است.

یکی از آنان گفت: بارالها تو خود می دانی که من کسی را مزدور گرفته بودم که به مزد یک پیمانه برنج برای من کار کند. وی رفت و مزد خود را نگرفت و من همان پیمانه برنج را کاشتم و از حاصل آن همانا (برای وی) گاوها خریدم. سپس وی آمد و مزد خود را خواست. به او گفتم: برو، همان گاوها را بگیر و با خود ببر. وی گفت: مزد من نزد تو یک پیمانه برنج است. به او گفتم: بگیر همان گاوها را و آنها حاصل آن پیمانه برنج است. وی گاوها را با خود برد. اگر تو خود می دانی که من این کار را از ترس تو کرده ام، پس بر ما بگشای، سنگ برایشان اندکی گشادگی آورد.

نفر دیگر گفت: بارالها، تو خود می دانی اینکه: من پدر و مادری پیر و سالخورده داشتم و از شیر گوسفندان خویش هر شب به ایشان می آوردم. شبی نزد ایشان دیر آمدم، و چون نزد ایشان رفتم آنها خوابیده بودند و زن و فرزند من از گرسنگی می نالیدند و من برایشان شیر نمی دادم تا آنکه پدر و مادرم بیاشامند و دوست نداشتم که آنها را بیدار کنم و دوست نداشتم

که بگذارم بدون نوشیدنی بخوابند، پیوسته منتظر بودم تا آنکه سپیده صبح دمید اگر تو خود می‌دانی که من این کار را از ترس تو کرده‌ام، پس بر ما بگشای. سنگ برایشان اندکی گشادگی آورد تا آنکه آسمان را دیدند.

نفر دیگر گفت: بارالها، تو خود می‌دانی که من دختر عمویی داشتم که محبوب‌ترین کسان نزد من بود و من از وی تقاضای نفسانی کردم و او نپذیرفت تا آنکه برای وی صد دینار بیاورم. در پی آن برآمدم تا آنکه دینارها را به دست آوردم و به وی دادم، خودش را در اختیار من گذاشت، و آنگاه که میان دو پایش نشستم، گفت: از خدا بترس و مهر را مگر به حق آن (یعنی نکاح) مگشای. من برخاستم و از صد دینار [نیز] گذشتم. اگر تو خود می‌دانی که من این کار را از ترس تو کرده‌ام، پس بر ما بگشای، خداوند بر ایشان گشود و آنها از آن غار برآمدند.»

باب - ۵۴

[۵۴ - باب]

۳۴۶۶- از عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: وی از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «در حالی که زنی پسر خود را شیر می‌داد ناگاه سواری بر وی گذشت و او که پسر خود را شیر می‌داد گفت: بارالها، پسر مرا نمیران تا آنکه مانند این سوار باشد. آن کودک گفت: بارالها، مرا مانند وی مگردان. سپس به خوردن شیر مشغول شد. زنی از آن‌جا گذرانیده شد

۳۴۶۶- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزَّنَادِ، عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «بَيْنَا امْرَأَةٌ تُرْضِعُ ابْنَهَا إِذْ مَرَّ بِهَا رَاكِبٌ وَهِيَ تُرْضِعُهُ، فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ ابْنِي حَتَّى يَكُونَ مِثْلَ هَذَا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلَنِي مِثْلَهُ، ثُمَّ رَجَعَ فِي السُّدِيِّ، وَمَرَّ بِامْرَأَةٍ تُجْرِرُ وَيَلْعَبُ بِهَا، فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ ابْنِي مِثْلَهَا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا، فَقَالَ: أَمَّا الرَّاَكِبُ فَإِنَّهُ كَافِرٌ، وَأَمَّا الْمَرْأَةُ فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ لَهَا: تَرْنِي، وَيَقُولُ: حَسْبِيَ اللَّهُ،

وَيَقُولُونَ: تَسْرُقُ، وَتَقُولُ: حَسْبِيَ اللَّهُ. [راجع: ۱۲۰۶. أخرجه مسلم: ۲۵۵۰.]

که او را می کشیدند و به بازی می گرفتند، مادر گفت: بارالها، پسر مرا مانند این زن مگردان. کودک گفت: بارالها، مرا مانند وی بگردان. و اما آن سوار کافر بود و اما آن زن، مردم به وی می گفتند: تو زنا می کنی و او می گفت: خداوند مرا بسنده است و می گفتند: تو دزدی می کنی. و او می گفت: خداوند مرا بسنده است.» (بر وی اتهام بسته بودند).

۳۴۶۷ - از محمد بن سیرین روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در حالی که سگی گرد چاهی می گشت و نزدیک بود که تشنگی او را بکشد، ناگاه زنی از زنان زناکار بنی اسرائیل آن را دید. موزه اش را کشید و آن سگ را آب داد. پس خداوند گناهان وی را آمرزید.»

۳۴۶۷- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ تَلَيْدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهَبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «بَيْنَمَا كَلْبٌ يَطِيفُ بِرِكْبَةٍ، كَادَ يَقْتُلُهُ الْعَطَشُ، إِذْ رَأَتْهُ بَغِيٌّ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَزَعَتُ مَوْقَهَا، فَسَقَتْهُ فَغَمَّرَ لَهَا بِهِ.» [راجع: ۲۳۲۱. أخرجه مسلم: ۲۳۴۵.]

۳۴۶۸ - از حمید بن عبدالرحمن روایت است که معاویه بن ابوسفیان در سال ۵۱ حج گزارد و آنگاه که بر منبر بود. دسته ای از موی پیشانی را که در دست نگهبانی بود، گرفت و گفت: ای مردم مدینه، علمای شما کجا می باشند. از پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده ام که از این کار (یعنی پیوند موی ساختگی به موی اصلی) منع می کرد و می گفت: «همانا بنی اسرائیل هلاک شدند آنگاه که زنان ایشان این کار را عادت گرفتند.»

۳۴۶۸- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سَفْيَانَ عَامَ حَجِّ عَلِيِّ الْمُنْتَبِرِ، فَتَنَاولَ قِصَّةً مِنْ شَعْرٍ، وَكَانَتْ فِي يَدَيْ حَرَسِيِّ، فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ، أَيْنَ عُلَمَاءُؤُكُمْ؟ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَنْهَى عَنْ مِثْلِ هَذِهِ، وَيَقُولُ: «إِنَّمَا هَلَكْتَ بَنُو إِسْرَائِيلَ حِينَ اتَّخَذَهَا نِسَاؤُهُمْ.» (انظر: ۳۴۸۸، ۵۹۳۲، ۵۹۳۸. أخرجه مسلم: ۲۱۲۷.)

۳۴۶۹ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا در میان امتیایی که قبل از شما گذشته اند محدثون بودند و همانا اگر در میان امت کسی از محدثون

۳۴۶۹- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «إِنَّهُ قَدْ كَانَ فِيمَا مَضَى قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَّمِ مُحَدِّثُونَ، وَإِنَّهُ إِنْ كَانَ فِي أُمَّتِي هَذِهِ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ.» (انظر: ۳۶۸۹.)

باشد آن کس عمر بن خطاب خواهد بود.»

۳۴۷۰ - از ابوسعید خُدَری (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در بنی اسرائیل مردی بود که نود و نه نفر را کشته بود. سپس برآمد که (از عقوبت عمل خود) سؤال کند. نزد راهبی آمد و از وی پرسید و گفت: آیا توبه‌ام قبول می‌شود؟ راهب گفت: نی. وی راهب را نیز کشت. مردی به او گفت: به قریهٔ چنین و چنان برو (تا در آن جا تو را توبه دهند، و وی راهی شد). در عرض راه مرگ او را فراگرفت و در آن هنگام سینهٔ خود را به سوی آن قریه گردانید. فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب دربارهٔ وی اختلاف کردند. خداوند بر قریه‌ای که به سوی آن روان بود وحی کرد که به وی نزدیک شود و خداوند بر قریه‌ای که از آن برآمده بود وحی کرد که از وی دور شود، و سپس (فرشتگان را) گفت: مسافت میان این دو قریه را اندازه کنید. و آنان قریه‌ای را که به سوی آن (به قصد توبه) می‌رفت یک وجب نزدیکتر یافتند. و وی آمرزیده شد.»

۳۴۷۱ از ابوسلمه روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نماز صبح را گزارد و سپس روی به سوی مردم کرد و گفت: «در حالی که مردی گاوی را می‌راند، ناگاه بر آن سوار شد و آن را زد. گاو گفت: ما برای سواری آفریده نشده‌ایم، همانا ما برای کار کشاورزی آفریده شده‌ایم.» مردم گفتند: سبحان الله، گاو سخن می‌گوید. آن حضرت فرمود: همانا من این سخن را

۱- محدثون، جمع مُحدَث است، یعنی کسی که سخن حق و صواب بر زبان وی جاری شود، بدون اینکه مقام نبوت داشته باشد.

۳۴۷۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَبِي الصَّدِيقِ النَّاجِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه، عَنْ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم قَالَ: «كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ إِنْسَانًا، ثُمَّ خَرَجَ يَسْأَلُ، فَأَتَى رَاهِبًا فَسَأَلَهُ فَقَالَ لَهُ: هَلْ مِنْ تَوْبَةٍ؟ قَالَ: لَا، فَجَمَلَ يَسْأَلُ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَنْتَ قَرِيبٌ كَذَا وَكَذَا، فَأَذْرَكَ الْمَوْتَ، فَتَاءَ بِصَدْرِهِ نَحْوَهَا، فَاسْتَصَمَّتْ فِيهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى هَذِهِ أَنْ تَقْرَبِي، وَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى هَذِهِ أَنْ تَبَاعِدِي، وَقَالَ: قَبِسُوا مَا بَيْنَهُمَا، فَوَجِدَ إِلَى هَذِهِ أَقْرَبَ بِشِيرٍ، فَعَمِرَ لَهُ.» [بخاری، ج ۲، ص ۲۷۶، نام.]

۳۴۷۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم صَلَاةَ الصُّبْحِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «بَيْنَا رَجُلٌ يَسُوقُ بَقْرَةً إِذْ رَكِبَهَا فَضَرَبَهَا، فَقَالَتْ: إِنَّا لَمْ نُخْلَقْ لِهَذَا، إِنَّمَا خُلِقْنَا لِلْحَرْثِ.» فَقَالَ النَّاسُ: سُبْحَانَ اللَّهِ بَقْرَةٌ تَكَلِّمُ، فَقَالَ: «فَأَنَّى أَوْمَنُ بِهِذَا أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ - وَمَا هُمَا لَمْ - وَبَيْنَمَا رَجُلٌ فِي عَتَمَةٍ إِذْ عَاكَ الذَّنْبُ فَلَدَّهَبَ مِنْهَا بَشَاءً، فَطَلَّبَ حَتَّى كَانَهُ اسْتَقْدَمَهَا مِنْهُ، فَقَالَ لَهُ الذَّنْبُ هَذَا: اسْتَقْدَمْتُهَا مِنِّي، فَمَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبْعِ، يَوْمَ لَا رَاعِيَ لَهَا»

باور می‌کنم و من و ابوبکر و عمر بر آن باور می‌کنیم - و ابوبکر و عمر در آنجا نبودند - و در حالی که مردی در میان گوسفندان خود بود، ناگاه گرگی دوید و گوسفندی را ربود، آن مرد در پی گرگ رفت تا آن که گوسفند را از چنگال گرگ رهانید. گرگ به آن مرد چنین گفت: آن را از چنگ من رهانیدی، پس نگهبان گوسفندان در روز (قدرت) حیوانات وحشی کی خواهد بود؟ روزی که آن‌ها را به جز از من نگهبانی نیست. (در روز فتنه آخرالزمان) مردم گفتند: سبحان الله، گرگ سخن می‌گوید. آن حضرت فرمود: «همانا من این سخن را باور می‌کنم، و من و ابوبکر و عمر باور می‌کنیم.» ابوبکر و عمر در آنجا نبودند. و روایت است از علی، از سُفیان از مسعر از سعد ابن ابراهیم، از ابوهریره، از پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) به مانند آن.

۳۴۷۲ - از همام روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «مردی زمینی را از مردی دیگر خرید، کسی که زمین را خرید در آن سبویی یافت که پر از طلا بود، او به کسی که زمین را از وی خریده بود گفت: طلای خود را از نزد من بگیر، همانا من از تو زمین را خریده بودم و طلا را از تو نخریده بودم. کسی که زمین را فروخته بود گفت: من برای تو زمین و هرچه را در آن است، فروخته‌ام. (طلا را نمی‌گیرم) هر دوی آنها نزد مردی رفتند تا در این قضیه حکم کند. کسی که قضیه را نزد وی برده بودند گفت: آیا شما فرزندان دازید؟ یکی

عَبْرِي». قَالَ النَّاسُ: سُبْحَانَ اللَّهِ ذَنْبٌ يَتَكَلَّمُ، قَالَ: «فَأَيُّ أَوْ مِنْ يَهْدَانَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ». وَمَا هُمَا تَمَّ. [راجع: ۲۳۲۴. أخرجه مسلم: ۲۳۸۸].

وَحَدَّثَنَا عَلِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مِسْعَرٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِمِثْلِهِ.

۳۴۷۲- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نُصْرٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اشْتَرَى رَجُلٌ مِنْ رَجُلٍ عَقَارًا لَهُ، فَوَجَدَ الرَّجُلُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ فِي عَقَارِهِ جَرَّةً فِيهَا ذَهَبٌ، فَقَالَ لَهُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ: خُذْ ذَهَبَكَ مِنِّي، إِنَّمَا اشْتَرَيْتُ مِنْكَ الْأَرْضَ، وَلَمْ أَبْتَغِ مِنْكَ الذَّهَبَ. وَقَالَ الَّذِي لَهُ الْأَرْضُ: إِنَّمَا بَعْتُكَ الْأَرْضَ وَمَا فِيهَا، فَبَعَاكَمَا إِلَى رَجُلٍ، فَقَالَ الَّذِي بَعَاكَمَا إِلَيْهِ: أَلَكُمَا وَكَلْدٌ؟ قَالَ أَحَدُهُمَا: لِي غُلَامٌ، وَقَالَ الْآخَرُ: لِي جَارِيَةٌ، قَالَ: أَنْكَحُوا الْعُلَامَ الْجَارِيَةَ، وَأَنْفِقُوا عَلَيَّ أَنْفُسَهُمَا مِنْهُ وَتَصَدَّقَا». [أخرجه مسلم: ۱۷۲۱].

از آنها گفت: من پسری دارم و دیگری گفت: من دختری دارم. وی گفت: پسر را با دختر نکاح کنید و (طلاها را) برای آنها خرج نمایید و بقیه را صدقه بدهید.»

۳۴۷۳- از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت است که از پدر خود شنیده که از اسامه بن زید سؤال می کرد که: از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در مورد طاعون چه شنیده‌ای؟ اسامه گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) (درباره مرض طاعون) فرمود: «طاعون نوعی عذاب است که خداوند بر طایفه‌ای از بنی اسرائیل فرستاده - یا فرمود - بر کسانی که قبل از شما بودند - پس چون شیوع آن را در سرزمینی شنیدید، بدانجا نروید، و اگر در سرزمینی شیوع یافت که شما در آنجا هستید، به قصد فرار از آنجا بیرون نروید.»

ابونصر گفته است که آن حضرت فرمود: «شما را جز قصد فرار از آن بیرون نمی کند.»

۳۴۷۴ - از یحیی بن یعمر روایت است که عایشه (رضی الله عنها) - همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) - گفت: «از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در مورد طاعون پرسیدم و آن حضرت فرمود: همانا طاعون عذابی است که خداوند بر هر یک از بندگان خود که می خواهد می فرستد و خداوند آن را رحمتی بر مؤمنین گردانیده است. کسی که دچار طاعون می شود و در شهر خود شکبیا و به امید پاداش خداوند به سر می برد و می داند که او را مصیبتی به جز آنچه خداوند بر او مقدر کرده است نمی رسد، پاداش

۳۴۷۳- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ، وَعَنْ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ سَمِعَهُ يُسْأَلُ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ: مَاذَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الطَّاعُونِ؟ فَقَالَ أُسَامَةُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الطَّاعُونُ رُجْسٌ، أُرْسِلَ عَلَى طَائِفَةٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَوْ: عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بَارِضٌ فَلَا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ وَإِذَا وَقَعَ بَارِضٌ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلَا تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ».

قال أبو النضر: «لا يُخْرَجُكُمْ إِلَّا فِرَارًا مِنْهُ». [انظر: ۵۷۷۸، ۶۹۷۴، أخرجه مسلم: ۲۲۱۸]

۳۴۷۴- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ أَبِي الْفَرَاتِ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْمَرَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الطَّاعُونِ، فَأَخْبَرَنِي: «أَنَّ عَذَابَ يَبْعَثُهُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ، وَأَنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ، لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَقَعُ الطَّاعُونُ، فَيَمُوتُ فِي بَلَدِهِ صَابِرًا مُحْتَسِبًا، يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يُصِيبُهُ إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ، إِلَّا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ شَهِيدٍ». [انظر: ۵۷۳۴، ۶۶۱۹]

۱- در ترجمه «تَصَلُّق» نیز آمده است: بقیه را بر خود صدقه کنید یا با خرج کردن آن برای آنها ثواب تصدق بگیرید.

وی مانند پاداش شهید است.»

۳۴۷۵- از ابن شهاب (زهری) از عروه روایت است که عایشه رضی الله عنه گفت: مردم قریش را حالت زنی از قبیله بنی مخزوم که دزدی کرده بود اندوهگین ساخت. گفتند: کدام کس از وی نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شفاعت کند؟ و گفتند کیست که بر این امر جرأت کند به جز اسامه بن زید که مورد محبت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) است. اسامه با آن حضرت صحبت کرد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: (آیا در حدی از حدود خداوند شفاعت می کنی) سپس آن حضرت به خطبه ایستاد و سپس گفت:

(همانا خداوند کسانی را که پیش از شما بودند به خاطری هلاک گردانید که اگر از میان ایشان شخصی شریف دزدی می کرد او را به حال وی می گذاشتند و اگر از میان ایشان شخصی ضعیف دزدی می کرد حد را بر وی تطبیق می کردند و به خدا سوگند که اگر فاطمه دختر محمد دزدی می کرد دستش را می بریدم.)

۳۴۷۶- از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: از مردی شنیدم که آیتی را می خواند و از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیده بودم که خلاف آن را می خواند. من او را نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آوردم و از موضوع خبر دادم. در سیمای آن حضرت آثار نارضایتی دیدم. آن حضرت فرمود: (هر دوی شما درست می خوانید، و اختلاف نکنید، همانا کسانی که قبل از شما اختلاف کردند هلاک شدند.)

۳۴۷۵- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ قُرَيْشًا أَمَّهُمْ شَانُ الْمَرْأَةِ الْمَخْزُومِيَّةِ الَّتِي سَرَقَتْ، فَقَالُوا: وَمَنْ يُكَلِّمُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالُوا: وَمَنْ يَجْتَرِئُ عَلَيْهِ إِلَّا أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، حَبُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَكَلَّمَهُ أُسَامَةُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَتَشْفَعُ فِي حَدِّ مَنْ حُدِّدَ اللَّهُ». ثُمَّ قَامَ فَأَخْطَبَ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبَلَكُمُ، أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكَوهُ، وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ، وَأَيْمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا». [راجع: ۲۶۴۸. أخرجه مسلم: ۱۶۸۸.]

۳۴۷۶- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَيْسَرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ النَّزَّالَ بْنَ سَبْرَةَ الْهَلَالِيَّ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلًا قَرَأَ آيَةَ، وَسَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ خِلَافَهَا، فَجِئْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ، فَعَرَفْتُ فِي وَجْهِهِ الْكَرَاهِيَةَ، وَقَالَ: «كَلَّا كَمَا مُحْسِنٌ، وَلَا تَخْتَلَفُوا، فَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ اخْتَلَفُوا فَهَلَكُوا». [راجع: ۲۶۴۱.]

۳۴۷۷- از شقیق روایت است که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: گویی اکنون به سوی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) می‌نگرم که درباره یکی از پیامبران پیشین حکایت می‌کرد که او را قوم وی زده بودند و خون‌آلود کرده بودند، او در حالی که خون را از رخسار خود پاک می‌کرد می‌گفت: (بارها، قوم مرا بیمارز همانا ایشان نمی‌دانند)

۳۴۷۸- از ابو عوانه از قتاده از عقیبه بن عبدالغافر از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده: (همانا پیش از شما مردی بود که خداوند به او ثروت بسیار داده بود و چون مرگش فرا رسید به پسران خود گفت: چگونه پدری به شما بودم؟ گفتند: پدری نیک بوده‌ای. گفت: من هرگز عمل نیکی نکرده‌ام وقتی بمیرم مرا بسوزانید و (استخوانهای مرا) بسایید. آنها چنان کردند خداوند عزوجل (اجزای وجود) او را جمع کرد و گفت: چه باعث شد که چنین کردی؟ گفت: ترس از تو. با وی رحمت پیش آمد) و معاذ گفته است: روایت است از شعبه، از قتاده، از عقیبه بن عبدالغافر، از ابوسعید خدری، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم).

۳۴۷۹- از ربیع بن حراش روایت است که گفت: عقیبه (زیر نویس ۱- مراد از عقیبه، ابن عمر و ابو مسعود الانصاری البدری است، نه عقیبه بن عبدالغافر که قبلا از آن یاد شد (اسماء الرجال) به حذیفه گفت: آیا آنچه را از پیامبر (صلی الله

۳۴۷۷- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ: حَدَّثَنِي شَقِيقٌ: قَالَ عَبْدِ اللَّهِ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَحْكِي نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، صَرَبَهُ قَوْمُهُ فَأَدَمَوْهُ، وَهُوَ يَسْحُ الدَّمَّ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ». [النظر: ۶۹۲۹، أخرجه مسلم: ۱۷۹۲].

۳۴۷۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ، حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ عَقِبَةَ بْنِ عَبْدِ الْغَافِرِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَنْ رَجُلًا كَانَ قَبْلَكُمْ، رَغَسَهُ اللَّهُ مَالًا، فَقَالَ لِبَنِيهِ لَمَّا حَضَرَ: أَيُّ أَبٍ كُنْتُ لَكُمْ؟ قَالُوا: خَيْرَ أَبٍ، قَالَ: فَإِنِّي لَمْ أَفْعَلْ خَيْرًا قَطُّ، فَإِذَا مِتُّ فَأَحْرِقُونِي، ثُمَّ اسْحَقُونِي، ثُمَّ ذَرُونِي فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ، فَفَعَلُوا، فَجَمَعَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ: مَا حَمَلَكَ؟ قَالَ: مَخَافَتِكَ، فَتَلَقَّاهُ بِرَحْمَتِهِ».

وَقَالَ مُعَاذٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ: سَمِعْتُ عَقِبَةَ ابْنَ عَبْدِ الْغَافِرِ سَمِعْتُ: أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [النظر: ۶۴۸۱، ۷۵۰۸، أخرجه مسلم: ۲۷۵۷].

۳۴۷۹- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ حِرَاشٍ قَالَ: قَالَ عَقِبَةُ لِحَدِيثِهِ: «إِنِّي حَدَّثْتُ مَا سَمِعْتُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ؟ قَالَ: سَمِعْتَهُ يَقُولُ: «إِنَّ رَجُلًا حَضَرَ الْمَوْتَ، لَمَّا أَيْسَ مِنَ الْحَيَاةِ أَوْصَى أُمَّلَهُ: إِذَا مِتُّ فَاجْمَعُوا لِي حَطَبًا كَثِيرًا، ثُمَّ أَوْزُوا نَارًا، حَتَّى إِذَا أَكَلْتُ لَحْمِي، وَخَلَصَتْ إِلَيَّ عَظْمِي، فَخَذُّوهَا

علیه وسلم) شنیده‌ای به ما نمی‌گویی؟ گفت: شنیده‌ام که آن حضرت می‌فرمود: (همانا مردی را مرگ فرا رسید و چون از زندگی نومید شد به خانواده خود گفت: وقتی بمیرم بر من هیزم زیادی جمع کنید و آتش بیفزویید (که مرا بسوزاند) تا آنکه گوشت من را بخورد و به استخوان برسد. سپس استخوان‌های مرا بگیری و بسایید و در روز گرم یا روزی که باد باشد به دریا پراکنید. (و چنان کردند) خداوند ذرات او را جمع کرد و گفت: چرا چنین کردی؟ گفت: از ترس تو. خداوند او را بیامزید) عقبه گفت: من شنیدم که آن حضرت می‌فرمود: روایت کرده است موسی، از ابوعوانه که عبدالملک گفته است: در روز گرم (عوض روز تندباد)

۳۴۸۰- از ابن شهاب (زهری) از عبیدالله بن عبدالله بن عثبه از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

«مردی بود که به مردم قرض می‌داد و به خدمتگار خود می‌گفت: چون نزد کسی رفتی که دست تنگ و نادار است (از طلب قرض) درگذر شاید که خداوند از ما درگذرد. چون خداوند را ملاقات کرد از وی درگذشت»

۳۴۸۱- از زهری، از حمید بن عبدالرحمن که ابوهریره رضی الله عنه گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «مردی بود که (در ارتکاب گناه) زیاده‌روی می‌کرد و چون مرگش فرا رسید به فرزندان خود گفت: هر آنگاه که بمیرم مرا بسوزانید و سپس مرا بسایید و بعد ذرات مرا بر باد دهید. به خدا سوگند اگر پروردگار من بر من سخت گیرد که مرا عذاب نماید، عذابی خواهد کرد که هیچ‌کس

فَاطَحَتْهَا قَدْرُونِي فِي الْيَمِّ فِي يَوْمِ حَارٍّ، أَوْ رَاحٍ، فَجَمَعَهُ اللَّهُ فَقَالَ؟ لَمْ فَعَلْتَ؟ قَالَ: مِنْ خَشْيَتِكَ، فَفَقَّرَ لَهُ». قَالَ عُقْبَةُ: وَأَنَا سَمِعْتُهُ يَقُولُ. [راجع: ۳۴۵۲].
حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ وَقَالَ: فِي يَوْمٍ رَاحٍ.

۳۴۸۰- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «كَانَ الرَّجُلُ يُدَايِنُ النَّاسَ، فَكَانَ يَقُولُ لِقَعَاهُ: إِذَا أَتَيْتَ مُعْسِرًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنْكَ، قَالَ: قُلْتَنِي اللَّهُ فَتَجَاوَزَ عَنْهُ». [راجع: ۲۰۷۸. أخرجه مسلم: ۱۵۶۲].

۳۴۸۱- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ حَمِيدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «كَانَ رَجُلٌ يُسْرِفُ عَلَى نَفْسِهِ، فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ قَالَ لِبَنِيهِ: إِذَا أَنَا مِتُّ فَأَحْرِقُونِي، ثُمَّ اطْحَنُونِي، ثُمَّ ذَرُونِي فِي الرِّيحِ، فَوَاللَّهِ لَنْ قَدَّرَ عَلَيَّ رَبِّي لِيُعَذِّبَنِي عَذَابًا مَا عَذِّبُهُ أَحَدًا، فَلَمَّا مَاتَ فُعِلَ بِهِ ذَلِكَ، فَأَمَرَ اللَّهُ الْأَرْضَ فَقَالَ:

را نکرده است. چون وی مرد، وصیت را در مورد وی اجرا کردند. خداوند به زمین گفت: هر آنچه از اجزای وی در تو می‌باشد جمع کن. زمین چنان کرد. ناگاه وی ایستاد. خداوند گفت: چه چیز تو را وا داشت که چنین کردی؟ گفت: پروردگارا، ترس تو. خداوند او را آمرزید»

و غیر از ابو هریره به این لفظ گفت: «خوف تو، ای پروردگار»

۳۴۸۲- از نافع روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت:

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «زنی گربه خود را عذاب کرد و آن را در بند نگهداشت تا مرد. وی (به خاطر عذاب کردن گربه) در آتش دوزخ درآمد و چون گربه را در بند نگهداشته بود نه به او غذا داد و نه آب، و نه هم گذاشته بود که از حشرات زمین بخورد»

۳۴۸۳- از زهیر، از منصور، از ربیع بن حراش روایت است که ابومسعود عقبه حدیث می‌کرد اینکه: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «همانا آنچه مردم از سخنان پیامبران دریافته‌اند آن است که: اگر حیا نداری، هر آنچه خواهی بکن.»

۳۴۸۴- از شعبه، از منصور از ربیع بن حراش روایت است که از ابو مسعود رضی الله عنه حدیث می‌کرد اینکه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

«همانا آنچه مردم از سخنان پیامبران دریافته‌اند آن است که: اگر حیا نداری، هر آنچه خواهی بکن.»

۳۴۸۵- از زهری، از سالم روایت است که ابن عمر

اجمعی ما ینک منه، ففعلت، فإذا هو قائم، فقال: ما حملک علی ما صنعت؟ قال: یا رب خشیئتک، ففقر له.

وقال غیره: «مخافتک یا رب». [انظر: ۷۵۰۶. أخرجه مسلم: ۲۷۵۶.]

۳۴۸۲- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْمَاءَ، حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ بْنُ أَسْمَاءَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «عَذَّبْتُ امْرَأَةً فِي هَرَّةٍ سَجَّتْهَا حَتَّى مَاتَتْ، فَدَخَلْتُ فِيهَا النَّارَ، لَا هِيَ أَطْعَمَتْهَا وَلَا سَقَّتْهَا إِذْ حَبَسْتُهَا، وَلَا هِيَ تَرَكْتَهَا تَأْكُلُ مِنْ خَشَاشِ الْأَرْضِ». [راجع: ۲۳۶۵. أخرجه مسلم: ۲۲۴۲.]

۳۴۸۳- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ، عَنْ زُهَيْرٍ: حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ حِرَاشٍ: حَدَّثَنَا أَبُو مَسْعُودٍ عَقِبَةُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلَامِ النَّبِيِّ: إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ قَافِعَلٌ مَا شِئْتَ». [انظر: ۳۴۸۴، ۶۱۲۰.]

۳۴۸۴- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مَنْصُورٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَبِيعَ بْنَ حِرَاشٍ يُحَدِّثُ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنْ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلَامِ النَّبِيِّ: إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ قَاصِعٌ مَا شِئْتَ». [راجع: ۳۴۸۳.]

۳۴۸۵- حَدَّثَنَا بَشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا

رضی الله عنهما گفت:

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در حالی که مردی از روی تکبر ازار خود را (دراز کرده بود) که به زمین می کشید، در زمین فرو برده شد و تا روز قیامت در زمین فرو برده می شود.»

متابعت کرده است (یونس را) عبدالرحمن بن خالد

از زهری

۳۴۸۶- از طاووس از ابوهریره رضی الله عنه روایت

است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ما در روز قیامت، پستیان پیشینان هستیم به هر امت پیش از ما کتاب داده شده و به ما پس از ایشان داده شده است و این جمعه روزی است که در آن اختلاف کردند. فردای جمعه که شنبه است برای یهود است و پس فردای آن که یکشنبه است برای نصاری است.»^۲

۳۴۸۷- (به ادامه حدیث فوق): «به هر مسلمان

در هر هفته روزی است که باید سر و بدن خود را بشوید.»

۳۴۸۸- از سعیدبن مسیب روایت است که

گفت:

معاویه بن ابوسفیان، بار آخر در دوران خلافت خود که به مدینه آمد، خطبه داد و مشتی از موی را بیرون آورد و گفت: گمان نمی کنم که هیچ یکی به جز از یهود این کار را بکند و همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) این عمل را زور (دروغ) نامیده است یعنی عمل وصل موی (غیر را به موی خود).

يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرْتَنِي سَالِمٌ: أَنَّ أَبَانَ عَمَرَ حَدَّثَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَجْرُ إِزَارَهُ مِنْ الْخِيَلَاءِ حُسْفَ بِهِ، فَهُوَ يَتَجَلَّجَلُ فِي الْأَرْضِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

تَابَعَهُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ. (انظر:

۲۷۵۹۰.)

۳۴۸۶- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وَهْبٌ قَالَ:

حَدَّثَنِي ابْنُ طَاوُسٍ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بَيِّدْ كُلُّ أُمَّةٍ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا، وَأَوْتِنَا مِنْ بَعْدِهِمْ، فَهَذَا الْيَوْمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ، فَقَدْ نَأَى لِلْيَهُودِ وَيَعْدُ عَدِ

۳۴۸۷- «عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فِي كُلِّ سَبْعَةِ أَيَّامٍ يَوْمٌ يَغْسِلُ

رَأْسَهُ وَجَسَدَهُ». (راجع: ۸۹۷، أخرجه مسلم: ۸۴۹، بزيادة)

حق الله.)

۳۴۸۸- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مَرْثَدَةَ:

سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيْبِ قَالَ: قَدِمَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ الْمَدِينَةَ آخِرَ قَدَمَةٍ قَدَمَهَا، فَحَطَبْنَا فَأَخْرَجَ كِبَّةً مِنْ شَعْرٍ، فَقَالَ: مَا كُنْتُ أَرَى أَنْ أَحَدًا يَفْعَلُ هَذَا غَيْرَ الْيَهُودِ، وَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ سَمَاهُ الزُّورَ. يَعْنِي الْوَصَالَ فِي الشَّعْرِ.

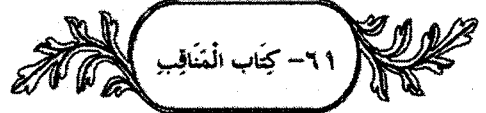
تَابَعَهُ عَثْرَمَةُ، عَنِ شُعْبَةَ. (راجع: ۳۴۶۸، أخرجه مسلم:

۲۱۲۷.)

۱- هر چند در دنیا از سائر امتهای اهل کتاب، پسان تر آمده ایم ولی در آخرت در حشر و حساب و سائر فضائل و کرامات به دیگر امتهما سبقت می جویم
 ۲- در تفسیر «اختلاف کردند» گفته شده که: در وجوب تعظیم و اجتماع در آن روز یعنی روز جمعه اختلاف کردند، یا غیر آن روز را به جای آن روز جواز دانستند. یا امر الهی را در شان آن روز و تبدیل آن به روز دیگر مورد اختلاف قرار دادند.



۶۱- كِتَابُ الْمَنَاقِبِ



۱- بَابُ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ

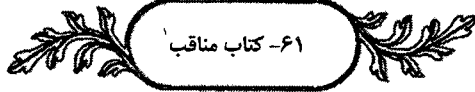
مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ [المحجرات: ۱۳].

وَقَوْلِهِ: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ۱]. وَمَا يَنْهَى عَنِ دَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ.

الشُّعُوبُ: النَّسَبُ الْبَعِيدُ، وَالْقَبَائِلُ: دُونَ ذَلِكَ.



۶۱- كِتَابُ الْمَنَاقِبِ



باب ۱- فرموده خدای تعالی:

«ای مردمان، هر آینه آفریدیم شما را از یک مرد و یک زن، و ساختیم شما را جماعت‌ها و قبیله‌ها تا با یکدیگر شناسا شوید، هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است، هر آنچه خدا، دانای خبردار است» (المحجرات: ۱۳)

و فرموده خدای تعالی: «و بترسید از (عذاب) خدایی که از یکدیگر به نام او سوال می‌کنید و بترسید از قطع خویشاوندی، هر آینه خدا هست نگهبان بر شما» (النساء: ۱)

الشعوب، (جمع شُعب) نسب دور را گویند (یعنی جماعتی که در اجداد به هم می‌پیوندند). و القبائل، (جمع قبیله) و آن نزدیک‌تر و فرودتر از شعوب است.

۳۴۸۹- روایت است از سعید بن جبیر که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ» یعنی شعوب یعنی بزرگ و اصلی و قبائل یعنی شاخه‌های فرعی.

۳۴۹۰- از ابوسعید روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: گفته شد: یا رسول الله، گرامی‌ترین مردم کیست؟ فرمود: «پرهیزگارترین ایشان». گفتند: ما در آن مورد از تو نمی‌پرسیم.

۳۴۸۹- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ الْكَاهِلِيُّ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ». قَالَ: الشُّعُوبُ الْقَبَائِلُ الْعَظَامُ، وَالْقَبَائِلُ الْبَطُونَ.

۳۴۹۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَكْرَمُ النَّاسِ؟ قَالَ: «أَتْقَاهُمْ». قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَيُؤَسِّفُ نَبِيَّ اللَّهِ». [راجع: ۳۳۴۹. أخرجه مسلم: ۲۳۷۸، مطولاً.]

۱- مناقب، جمع منقبه است به معنی فضیلت و شرف و ستودگی است و مقصود از آن ذکر بعضی فضائل و شمایل و معجزات و احوال پیامبر صلی الله علیه و سلم است.

فرمود: «یوسف پیامبر خدا»

۳۴۹۱- از کلب بن وائل روایت است که گفت: دختر زن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یعنی زینب بنت ابی سلمه به من حدیث کرد. و من به زینب گفتم: مرا خبر بده که آیا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از قبیله مُضَر بود؟ وی گفت: پس از کدام قبیله بود؟ از قبیله مُضَر بود و از اولاد نضر بن کنانه بود.

۳۴۹۲- از کلب روایت است که گفت: دختر زن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مرا حدیث کرد. (راوی می گوید) گمان می کنم که زینب است، اینکه: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از استعمال دُبَا و حَنْتَم و نَقِیر و مُؤَقَّت (ظروفی که در آن شراب می ساختند) منع فرمود. من به وی گفتم: مرا خبر ده که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از کدام قبیله بود؟ آیا از مُضَر بود؟ وی گفت: پس از کدام قبیله به جز مُضَر بود. ایشان از اولاد نضر بن کنانه بود

۳۴۹۳- از ابو زُرعه روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «شما در می یابید که مردم از طبایع مختلف اند، آنان که در روزگار جاهلیت نیک بودند، در اسلام نیز نیک اند اگر عالم دین شوند. و نیک ترین مردم را در این امر (زعامت جویی) کسانی را می یابید که ناخوش ترین اند در قبول آن.

۳۴۹۴- و بدترین مردم را اشخاص دو روی می یابید که نزد گروهی به یک روی می آیند و نزد گروهی دیگر به روی دیگر می آیند.

۳۴۹۵- از اَعْرَج روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «مردم در این امر (زعامت و

۳۴۹۱- حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا كَلْبُ بْنُ وَائِلٍ قَالَ: حَدَّثَنِي رَيْبَةُ النَّبِيِّ ﷺ زَيْنَبُ بِنْتُ أَبِي سَلَمَةَ، قَالَ: قُلْتُ لَهَا: أَرَأَيْتِ النَّبِيَّ ﷺ أَكَانَ مِنْ مُضَرَ؟ قَالَتْ: فَمِمَّنْ كَانَ إِلَّا مِنْ مُضَرَ، مِنْ بَنِي النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ. [الطبر: ۴۳۹۲]

۳۴۹۲- حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا كَلْبُ: حَدَّثَنِي رَيْبَةُ النَّبِيِّ ﷺ - وَأَطْنَهَا زَيْنَبُ - قَالَتْ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الدَّبَا وَالْحَنْتَمِ وَالنَّقِيرِ وَالْمُؤَقَّتِ، وَقُلْتُ لَهَا: أَخْبِرِينِي: النَّبِيُّ ﷺ مِمَّنْ كَانَ؟ قَالَتْ: فَمِمَّنْ كَانَ إِلَّا مِنْ مُضَرَ، كَانَ مِنْ وَكْدِ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ.

۳۴۹۳- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ، عَنْ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «تَجِدُونَ النَّاسَ مَعَادِنَ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَهَمُوا، وَتَجِدُونَ خَيْرَ النَّاسِ فِي هَذَا الشَّانِ أَشَدَّهُمْ لَهُ كِرَاهِيَةً». [الطبر: ۴۲۹۶، ۴۵۸۸، أخرجه مسلم: ۲۵۲۶، زيادة:]

۳۴۹۴- «تَجِدُونَ شَرَّ النَّاسِ ذَا الْوَجْهَيْنِ الَّذِي يَأْتِي هَوْلًا بَوْجَه، وَيَأْتِي هَوْلًا بَوْجَه». [الطبر: ۶۰۵۸، ۷۱۷۹، أخرجه مسلم: ۲۵۲۶، كتاب البر (۱۹۹)].

۳۴۹۵- حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا الْمُغْبِرَةُ، عَنْ أَبِي الزَّنَادِ، عَنْ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «النَّاسُ تَبِعَ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّانِ، مُسْلِمُهُمْ تَبِعَ لِمُسْلِمِهِمْ، وَكَافِرُهُمْ تَبِعَ لِكَافِرِهِمْ». [أخرجه مسلم: ۱۸۱۸]

۱- اینکه نسب شریف پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از قبیله مُضَر و از شاخه نضر بن کنانه بوده است در احادیث بعد به تفصیل بیاید.

امارت) از قریش تبعیت می‌کنند؛ مسلمانان از مسلمانان قریش پیروی می‌کنند و کافران از کافران قریش پیروی می‌کنند.^۱

۳۴۹۶ - مردم دارای طبایع مختلف اند. مردم نیک شان در جاهلیت مردم نیک شان در اسلام اند اگر عالم دین شوند. و شما در زمره مردم نیک، سخت گیرترین آن را در این امر (قبول زعامت و خلافت) از روی ناخوشی می‌یابید تا آنکه بروی تکیه می‌کنند.^۲ (به او بیعت می‌شود)

۳۴۹۷ - از طاوس روایت است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: «الاموذة فی القربی»^۳ (الشوری: ۲۳) یعنی «بگو نمی‌طلبم از شما بر تبلیغ قرآن هیچ مزدی - لیکن باید که پیش گیرید دوستی در میان مسلمانان.»

سعید بن جبیر به ابن عباس گفت: مراد از لفظ - قربی (در آیه) قرابت محمد (صلی الله علیه وسلم) خواهد بود. ابن عباس گفت: هیچ بطن (شاخه فرعی) از قریش موجود نبود مگر آن که آنحضرت را در آن قرابت و نزدیکی بود. در همین معنی است که آیت مذکور نازل شد. «من نمی‌طلبم بر آن از شما هیچ مزدی مگر آنکه پیوسته دارید قرابتی را که میان من و شما

۳۴۹۶ - «وَالنَّاسُ مُعَادِنٌ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا قَهَّوْا، تَجِدُونَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ أَشَدَّ النَّاسِ كَرَاهِيَةً لِهَذَا الشَّانِ حَتَّى يَقَعُ فِيهِ.» [راجع: ۲۵۲۶].

۳۴۹۷ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنِ شُعْبَةَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الْمَلِكِ، عَنِ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «إِلَّا الْمَوْدَةَ فِي الْقُرْبَى» [الشوری: ۲۳]. قَالَ: فَقَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ: قُرْبَى مُحَمَّدٍ ﷺ، فَقَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ بَطْنًا مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا وَكَلَهُ فِيهِ قَرَابَةٌ، فَتَزَلَّتْ عَلَيْهِ: إِلَّا أَنْ تَصَلُّوا قَرَابَةَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ. [انظر: ۴۸۱۸].

۱- مردم عرب در دوران جاهلیت مردم قریش را بدان سبب بزرگ می‌داشتند که در حرم مکه سکونت داشتند. پس از بعثت آن حضرت، بسیاری از قبایل عرب دعوت اسلام را نپذیرفتند و منتظر بودند که قریش چه تصمیم می‌گیرد پس از فتح مکه که قریش اسلام آورد، سایر قبایل عرب از ایشان پیروی کردند و به اسلام درآمدند.

۲- یعنی نیک‌ترین کس آن است که در قبول امر خلافت و امارت شایق نباشد و آن را از روی ناخوشی بپذیرد و مسئولیت را در نظر گیرد.

۳- مراد از «الموذة فی القربی» دوستی ایشان به آن حضرت به جهت قرابت و به طریق صله ارحام است و این داعی است به معرفت نسب که صله رحم بدان تحقق می‌یابد. عکرمه گفته است، قریش در جاهلیت صله رحم می‌کردند و چون آن حضرت ایشان را دعوت کرد، مخالفت کردند و صله رحم را قطع کردند. سپس خداوند به صله رحم میان ایشان و آن حضرت امر کرد.

است.»

۳۴۹۸ - از قیس روایت است که ابومسعود این حدیث را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رسانیده که فرمود: «فتنه‌ها از اینجا آمده است و به سوی مشرق اشارت کرد. ستمگری و سنگدلی، خاصیت بادیه نشینان صاحب رمه و گله است که مشغول شتران و گاوهای خویش اند و این حالت در قبیله‌های ربیعه و مُضَر است.»

۳۴۹۹ - از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «کبر کردن و فخر ورزیدن از خصوصیت بادیه نشینان است و آرامش و وقار از خصوصیت صاحبان گوسفند است و ایمان از خصوصیت مردم یمن است و حکمت نیز از خصوصیت مردم یمن است.»

ابوعبدالله گفته است. یمن، بدین سبب نامیده شد که به جانب راست کعبه موقعیت دارد و شام بدین سبب نامیده شد که به جانب چپ کعبه واقع است و لفظ (الْمَشَامَةُ) به معنی (الْمَيْسِرَةُ) یعنی چپ است و دست چپ را (الشُّؤْمَى) گویند و جانب چپ را (الْأَشَامُ) گویند.

باب ۲ - مناقب قریش

۳۵۰۰ - از زهری روایت است که گفت: محمد

۱- بعضی گویند، مکه در زمره بلاد یمن است و بعضی گویند مراد از آن انصار است که اصل ایشان از یمن است و بعضی گویند مراد از آن، اهل یمن در آن زمان است.

۳۴۹۸ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ قَيْسٍ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ، يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «مِنْ هَاهُنَا جَاءَتِ الْفِتْنُ، تَحْوُ الْمَشْرِقَ، وَالْجَمَاهُ وَعَلَطُ الْقُلُوبِ فِي الْقَدَّادِينَ أَهْلَ الْوَيْرِ، عِنْدَ أُصُولِ أَذْنَابِ الْإِبِلِ وَالْبَعْرِ، فِي رَيْبَعَةٍ وَمُضَرَ.» [راجع: ۳۳۰۲. أخرجه مسلم: ۵۱، اختلاف: ۱۰۰۰]

۳۴۹۹ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْمَخْزُ وَالْخِيَلَاءُ فِي الْقَدَّادِينَ أَهْلَ الْوَيْرِ، وَالسَّكِينَةُ فِي أَهْلِ الْقَتَمِ، وَالْإِيمَانُ يَمَانَ، وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَّةٌ.»

قال أبو عبد الله: سُمِّيَتِ الْيَمَنُ لِأَنَّهَا عَن يَمِينِ الْكَعْبَةِ، وَالشَّامُ لِأَنَّهَا عَن يَسَارِ الْكَعْبَةِ، وَالْمَشَامَةُ الْمَيْسِرَةُ، وَالْيَدُ الْيَسْرَى الشُّؤْمَى، وَالْجَانِبُ الْأَيْسَرُ الْأَشَامُ. [راجع: ۳۳۰۱. أخرجه مسلم: ۵۲، اختلاف: ۱۰۰۰]

۲- باب مناقب قریش

۳۵۰۰ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جَبْرِ بْنِ مُطْعَمٍ يُحَدِّثُ: أَنَّهُ بَلَغَ مُعَاوِيَةَ، وَهُوَ عِنْدَهُ فِي وَفْدٍ مِنْ قُرَيْشٍ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ

بن جُبیر بن مُطعم می گفت: در حالی که وی در جمعی از نمایندگان قریش نزد معاویه بود، خبر رسید که عبدالله بن عمر و بن عاص می گوید که: پادشاهی از قبیله بنی قحطان ظهور خواهد کرد. معاویه خشمگین شد و به خطبه ایستاد و خداوند را به آنچه سزاوار اوست، ستود و سپس گفت: اما بعد، همانا مرا خبر رسیده است که مردانی از شما سخنانی می گویند که در کتاب خدا نیست و نه از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) روایت شده است. آنهایی که چنین می گویند مردمان نادان شما می باشند. و خود را از آن و آرزوهایی که مردم را گمراه می کند، دور بدارید. همانا از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده ام که می فرمود: «به تحقیق که این امر (یعنی خلافت و امارت) در قریش است، کسی با ایشان دشمنی نمی کند، مگر آنکه خداوند او را بر روی افکند تا آنگاه که (احکام) دین را بر پا می دارند.»

۳۵۰۱ - از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «این امر (امامت و امارت) پیوسته در قریش می ماند تا آنکه حتی دو نفر از ایشان باقی باشد.

۳۵۰۲ - از ابن شهاب، از ابن مُسَیب روایت است که جُبیر بن مُطعم گفت: «من و عثمان بن عفان نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفتیم. عثمان گفت: یا رسول الله، برای بنی عبدالمطلب از خمس دادی و ما را واگذاردی در حالی که ما و ایشان نسبت به تو یک منزلت داریم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا بنی هاشم و بنی عبدالمطلب یک چیز اند.»

عمر و بن العاص یُحدِثُ: أَنَّهُ سَيَكُونُ مَلِكٌ مِنْ قَحْطَانَ، فَغَضِبَ مُعَاوِيَةُ، فَقَامَ فَأَتَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ بَلَّغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْكُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَحَادِيثَ لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى، وَلَا تُؤْتَرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَوْلَتْكَ جَهَالَتُكُمْ، فَإِيَّاكُمْ وَالْأَمَانِيَّ الَّتِي تُضِلُّ أَهْلَهَا، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ، لَا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلَّا كَبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ، مَا أَقَامُوا الدِّينَ» (الطبر: ۷۱۴۹).

۳۵۰۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ» (الطبر: ۷۱۴۰، اخرجوه مسلم: ۱۸۲۰).

۳۵۰۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عَقِيلِ بْنِ عَنَابَةَ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ ابْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعَمٍ قَالَ: مَشَيْتُ أبا وَعُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَعْطَيْتَ بَنِي الْمُطَّلِبِ وَتَرَكْتَنَا، وَإِنَّمَا نَحْنُ وَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةٍ وَاحِدَةٍ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّمَا بَنُو هَاشِمٍ وَبَنُو الْمُطَّلِبِ شَيْءٌ وَاحِدٌ».

۳۵۰۳- از عروه بن زبیر روایت است که گفت: «عبدالله بن زبیر، با تنی چند از مردم بنی زهره نزد عایشه رفت و عایشه نسبت قرابت ایشان به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بر آنها بسیار مهربان بود.

۳۵۰۴- از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «قریش و انصار و (مردم قبیله) جُحینه و مُزینة و اسلم و اشجع و غفار، موالی (یعنی دوستان و محبان) من اند، و ایشان را به جز خدا و رسول او محب و نصرت دهنده، کسی نیست.

۳۵۰۵- از عروه بن زبیر روایت است که گفت: عبدالله بن زبیر پس از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و ابوبکر، محبوبترین کس نزد عایشه بود و او نیکوکارترین مردم به عایشه بود. و عایشه آنچه را از جانب خدا به وی روزی می آمد، نگه نمی داشت و همه را صدقه می کرد. (عبدالله) ابن زبیر گفت: سزاوار است که دستهای عایشه گرفته شود. (تا صدقه ندهد). عایشه گفت: آیا دستهای من گرفته شود؟ نذر کردم که باوی سخن نزنم. عبدالله بن زبیر مردانی از قریش و اقوام مادری رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به ویژه (زهریان را) به شفاعت خواهی نزد عایشه فرستاد ولی وی قبول نکرد. زهریون، اقوام مادری رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که در میان آنها عبدالرحمن بن الاسود بن عبد یغوث و مسور بن مخرمه بودند به

۳۵۰۳- وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي أَبُو الْأَسْوَدِ مُحَمَّدٌ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: دَهَبَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ الزُّبَيْرِ مَعَ أَنَسٍ مِنْ بَنِي زُهْرَةَ إِلَى عَائِشَةَ، وَكَانَتْ أَرْقَى شَيْءٍ عَلَيْهِمْ، لِقَرَابَتِهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [انظر: ۳۵۰۵، ۶۰۷۳].

۳۵۰۴- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سَعْيَانٌ، عَنْ سَعْدِ قَالَ يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ هُرَيْرَةَ الْأَعْرَجُ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قُرَيْشٌ، وَالْأَنْصَارُ، وَجُهَيْنَةُ، وَمُزَيْنَةُ، وَأَسْلَمُ، وَأَشْجَعُ، وَغِفَارٌ، مَوَالِي، لَيْسَ لَهُمْ مَوْلَى دُونَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ». [انظر: ۳۵۱۲، اعرجه سلم: ۲۵۲۰].

۳۵۰۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْأَسْوَدِ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ أَحَبَّ الْبَشَرِ إِلَى عَائِشَةَ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ، وَكَانَ أَبْرَأَ النَّاسِ بِهَا، وَكَانَتْ لَا تُمْسِكُ شَيْئًا مِمَّا جَاءَهَا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ إِلَّا تَصَدَّقَتْ، فَقَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ: يَتَّبِعِي أَنْ يُؤْخَذَ عَلَيَّ يَدَيْهَا، فَقَالَتْ: أَيُؤْخَذُ عَلَيَّ يَدَيَّ، عَلَيَّ نَذَرْتُ إِنْ كَلَّمْتُهُ، فَاسْتَنْفَعَ إِلَيْهَا بِرَجَالٍ مِنْ قُرَيْشٍ، وَيَأْخُذُ أَلْوَالَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَاصَّةً فَاثْتَبَعْتُ، فَقَالَ لَهُ الزُّهْرِيُّونَ، أَخْوَالُ النَّبِيِّ ﷺ، مِنْهُمْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْأَسْوَدِ بْنِ عَبْدِ يَغُوثٍ، وَالْمَسُورِيُّ بْنُ مَخْرَمَةَ: إِذَا اسْتَأْذَنَّا فَاتَّحَمَ الْحِجَابَ، فَفَعَلَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا بِعَشْرٍ رِقَابٍ فَأَعْتَمَتْهُمْ، ثُمَّ لَمْ تَزَلْ تُنْتَهَمُ، حَتَّى بَلَغْتَ أَرْبَعِينَ، فَقَالَتْ: وَدِدْتُ أَنِّي جَعَلْتُ حِينَ حَلَفْتُ عَمَلًا أَعْمَلُهُ فَأَفْرِغُ مِنْهُ. [راجع: ۳۵۰۳].

۱- عایشه (رضی الله عنها) وقتی که بر خود نذر گرفته بود که با خواهرزاده خود عبدالله بن زبیر سخن نگوید مشخص نساخته بود که اگر نذر خود را به جا نکند، چه کفارهای بدهد.

عبدالله بن زبیر گفتند، وقتی اجازه ورود به خانه عایشه گرفتیم تو (که خواهرزاده اش هستی) به درون پرده نزد وی برو. عبدالله بن زبیر چنان کرد و سپس ده برده را نزد عایشه فرستاد تا به کفارت نذر خود آنها را آزاد کند و عایشه آنها را آزاد کرد و پس از آن پیوسته (به همین منظور) برده آزاد می کرد تا شمار آزاد شدگان به چهل رسید، و سپس گفت: کاش وقتی که سوگند یاد کرده بودم، مشخص می کردم که در صورت عدم اجرای نذر چه باید می کردم (مبهم نمی گذاشتم) تا کفارت آن می دادم و از آن فارغ می شدم.

باب ۳ - قرآن به زبان قریش نازل شده است

۳- باب: نَزَلَ الْقُرْآنُ بِلِسَانِ قُرَيْشٍ

۳۵۰۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ عُمَانَ دَعَا زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ، وَسَعِيدَ بْنَ الْعَاصِ، وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ، فَتَسَخَّوْهُمَا فِي الْمَصَاحِفِ، وَقَالَ عُمَانُ لِلرَّهْطِ الْقُرَشِيِّينَ الثَّلَاثَةَ: إِذَا اخْتَلَفْتُمْ أَنْتُمْ وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ فِي شَيْءٍ مِنَ الْقُرْآنِ، فَارْتَبِعُوا بِلِسَانِ قُرَيْشٍ، فَإِنَّمَا نَزَلَ بِلِسَانِهِمْ. فَعَمَلُوا ذَلِكَ. (انظر: ٤٩٨٤، ٤٩٨٧، وانظر في العلم، باب ٧.)

۳۵۰۶ - از ابن شهاب (زهری) روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: «عثمان (رضی الله عنه) (در زمان خلافت خود) زید بن ثابت و (سه قریشی هر یک) عبدالله بن زبیر و سعید بن عاص و عبدالله بن حارث بن هشام را فراخواند که نسخه هایی از قرآن را بنویسند و عثمان به گروه سه نفری قریش گفت: اگر شما در نوشتن کلمه ای از قرآن با زید بن ثابت اختلاف داشتید آن را به لغت قریش بنویسید زیرا قرآن به لغت قریش نازل شده است و آنها قرآن را به لغت قریش نوشتند.»^۱

۱- قبل بر آن، نسخه از قرآن در زمان خلافت ابوبکر (رضی الله عنه) به اتفاق صحابه نوشته شده بود که نزد وی بود و پس از وفات وی نزد عمر (رضی الله عنه) بود و پس از وفات وی نزد حفصه دختر و یکی از همسران آن حضرت بود. عثمان (رضی الله عنه) همان نسخه را طلبید و بر اساس آن نوشتند.

۴- بَاب: نِسْبَةُ الْيَمَنِ إِلَى إِسْمَاعِيلَ

مِنْهُمْ أَسْلَمَ بْنُ أَفْصَى بْنِ حَارِثَةَ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَامِرٍ، مِنْ خَزَاعَةَ.

۳۵۰۷- حَدَّثَنَا سُودٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عَيْدٍ: حَدَّثَنَا سَلْمَةُ رضي الله عنه قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَلَى قَوْمٍ مِنْ أَسْلَمَ يَتَنَاضِلُونَ بِالسُّوقِ، فَقَالَ: «ارْمُوا بَنِي إِسْمَاعِيلَ، فَإِنِ آبَاكُمْ كَانَ رَامِيًا، وَأَنَا مَعَ بَنِي فُلَانٍ». لَأُحَدِّثَ الْفَرِيقَيْنِ، فَأَمْسَكُوا بِأَيْدِيهِمْ، فَقَالَ: «مَا لَهُمْ». قَالُوا: وَكَيْفَ تَرْمِي وَأَنْتَ مَعَ بَنِي فُلَانٍ؟ قَالَ: «ارْمُوا وَأَنَا مَعَكُمْ كُلُّكُمْ». [راجع: ۲۸۹۹]

باب - ۴

نسبت مردم یمن به سوی اسماعیل (ع) است. و قبیلهٔ أسلم بن أفصى بن حارثه، بن عمر و بن عامر که از خزاعه‌اند در زمرة اهل یمن‌اند. ۳۵۰۷- از سلمه (رضی الله عنه) روایت است که گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بر قومی از بنی اسلم گذشت که در بازار تیراندازی می‌کردند. فرمود: «ای فرزندان اسماعیل تیراندازی کنید، همانا پدر شما تیرانداز بود، و من با «گروه» بنی فلان هستم.» یعنی یکی از این دو گروه تیرانداز. آنها از تیراندازی دست کشیدند. آن حضرت فرمود: «چرا دست کشیدید؟» گفتند: چگونه تیراندازی کنیم که تو با گروه بنی فلان باشی؟ فرمود: تیراندازی کنید، من با همگی شما می‌باشم.»

۵- بَاب:

۳۵۰۸- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ، عَنْ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَرِيْدَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يَعْفَرَ: أَنَّ أَبَا الْأَسْوَدِ الدَّبَلِيِّ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضي الله عنه: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ ادَّعَى لِفَيْرِ أَبِيهِ - وَهُوَ يَعْلَمُهُ - إِلَّا كَفَرَ، وَمَنْ ادَّعَى قَوْمًا لَيْسَ لَهُ فِيهِمْ نَسَبٌ، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». [الطبر: ۹۶۰۴۵، أخرجه مسلم: ۶۱، مطولاً]

باب - ۵

۳۵۰۸- از ابوذر (رضی الله عنه) روایت است که وی از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «هیچ مردی نیست که خود را به غیر پدر خود - در خالی که خود می‌داند - نسبت دهد، به جز اینکه به خداوند کفر ورزیده است و کسی که خودش را به قومی نسبت دهد که نسبتی بدان ندارد، باید جایگاه خود را در آتش دوزخ آماده کند.»

۳۵۰۹- از واثله بن اسقع روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «از بزرگترین دروغها آن است که مردی خود را به غیر از پدر خود نسبت دهد یا به چشم خود

۳۵۰۹- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عِيَّاشٍ: حَدَّثَنَا حَرِيرٌ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ النَّصْرِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ وَائِلَةَ بْنَ الْأَسْقَعِ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «إِنَّ مِنْ

بنماید آنچه را ندیده است (خواب دروغ نقل کند) و یا بر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) سخنی نسبت دهد که نگفته است.»

۳۵۱۰ - از ابو جمره روایت است که گفت: از ابن عباس (رضی الله عنهما) شنیده‌ام که می‌گفت: نمایندگان قبیله عبدالقیس نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمدند و گفتند: یا رسول الله، همانا قبیله ما از قوم ربیعیه هستند و میان ما و شما کافران قوم مُضَر قرار دارند و نزد تو رسیده نمی‌توانیم به جز در هر یک از ماههای حرام (که جنگ میان ما نیست) چه می‌شود اگر ما را به کاری امر کنی که آن را از تو فراگیریم و به کسانی که در عقب ما اند برسانیم. آن حضرت فرمود: «شما را به چهار چیز امر و از چهار چیز منع می‌کنم، ایمان به خدا و شهادت اینکه نیست الهی که سزاوار عبودیت باشد به جز خدا. و برپا داشتن نماز و دادن زکات و اینکه بدهید برای خدا پنجم حصه از مال غنیمت را (که از کافران به دست آورده‌اید) و شما را منع می‌کنم از دُبا و حَتَم و نَقِیر و مُرَفَّت.»^۱

۳۵۱۱ - از زهری، از سالم بن عبدالله، از عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) روایت است که گفت: از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ام که بر منبر می‌فرمود: «آگاه باشید که فتنه از اینجا پدید می‌آید - و به سوی مشرق - اشارت می‌کرد. از آن جایی که شاخ شیطان (یعنی آفتاب) بیرون می‌آید.»^۲

أَعْظَمَ الْفَرَى أَنْ يَدْعِيَ الرَّجُلُ إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، أَوْ يُرِي عَيْتَهُ مَا لَمْ تَرَهُ، أَوْ يَقُولَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا لَمْ يَقُلْ.»

۳۵۱۰ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: قَدِمَ وَقَدُّ عَبْدِ الْقَيْسِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا مِنْ هَذَا الْحَيِّ مِنْ رَبِيعَةَ، قَدْ حَالَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ كَمَا رُمُضَرٌ، فَلَسْنَا نَخْلُصُ إِلَيْكَ إِلَّا فِي كُلِّ شَهْرٍ حَرَامٍ، فَلَوْ أَمَرْتَنَا بِأَمْرٍ نَأْخُذُهُ عَنْكَ وَتُبَلِّغُهُ مَنْ وَرَاءَنَا: قَالَ: «أَمْرُكُمْ بَارِعٌ، وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: الْإِيمَانَ بِاللَّهِ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَإِقَامَ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ، وَأَنْ تُؤَدُّوا إِلَى اللَّهِ خُمْسَ مَا غَنِمْتُمْ، وَأَنْهَاكُمْ عَنِ الدَّبَاءِ، وَالْحَتَمِ، وَالنَّقِيرِ، وَالْمُرَفَّتِ.» [رواجع: ۵۳. امرجه مسلم: ۱۷. واما قطعة الدباء في الأشربة] (۳۹۹).

۳۵۱۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ وَهُوَ عَلَى الْمَنْبَرِ: «إِلَّا إِنْ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا - يُشِيرُ إِلَى الْمَشْرِقِ - مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ.» [رواجع: ۳۱۰۴. امرجه مسلم: ۲۹۰۵].

باب - ۶

۶- باب: ذَكَرَ اسْلَمٌ، وَعُفَارٌ،

وَمُرَيْنَةُ، وَجُهَيْنَةُ، وَأَشْجَعٌ،

۱- اینها نام ظروفی بودند که در آن زمان در آن شراب می‌ساختند.

۲- گفته‌اند که شاید اشاره به ظهور فتنه چنگیز بوده باشد.

ذکر قبیله‌های اسلم و غفار، و مزینه و جهینه و اشجع^۱

۳۵۱۲ - از عبدالرحمن بن هرمز روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: «قریش و انصار، و جهینه، و مزینه، و اسلم و غفار، و اشجع، موالی (یعنی دوستان و محبان) من اند و ایشان را به جز خدا و رسول او دوست و نصرت‌دهنده ای نیست.»

۳۵۱۳ - از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) (رضی الله عنهما) به او خبر داده که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بر منبر فرمود: «خداوند قبیله غفار را مغفرت کند و خداوند قبیله اسلم را سلامت بدارد و قبیله عصبیه از خدا و رسول او نافرمانی کرده‌اند.»

۳۵۱۴ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند قبیله اسلم را سلامت بدارد و قبیله غفار را مغفرت کند.»

۳۵۱۵ - از ابوبکر (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آیا شما می‌پندارید که قبایل جهینه، و مزینه، و اسلم و غفار از قبایل بنی تمیم و بنی اسد و بنی عبدالله بن غطفان، و بنی عامر بن صعصعه بهتر هستند؟»

مردی گفت: آن قبایل (که بهتر خوانده‌ای) نومید و زیانکار شدند. آن حضرت فرمود: «آن قبایل از قبایل بنی تمیم و بنی اسد و عبدالله بن غطفان و بنی عامر بن صعصعه بهتر می‌باشند.»^۲

۳۵۱۲- حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ: حَدَّثَنَا سَعْيَانُ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ هُرْمُزٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم: «قُرَيْشٌ، وَالْأَنْصَارُ، وَجُهَيْنَةُ، وَمَزِينَةُ، وَأَسْلَمُ، وَغِفَارُ، وَأَشْجَعُ، مَوَالِيَّ، لَيْسَ لَهُمْ مَوْلَى دُونَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ». [راجع: ۳۵۰۴. أخرجه مسلم: ۲۵۲۰.]

۳۵۱۳- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ غُرَيْرٍ الزُّهْرِيُّ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا نَافِعٌ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم قَالَ عَلَى الْمِنْبَرِ: «غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، وَأَسْلَمُ سَأَلَهَا اللَّهَ، وَعُصْبَةُ عَصَّتَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ». [أخرجه مسلم: ۲۵۲۵.]

۳۵۱۴- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ الثَّقَفِيُّ، عَنْ أَبِي بَرْزَةَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم قَالَ: «أَسْلَمُ سَأَلَهَا اللَّهَ، وَغِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا». [أخرجه مسلم: ۲۵۱۵.]

۳۵۱۵- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سَعْيَانُ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْدِيٍّ، عَنْ سَعْيَانَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم: «أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ جُهَيْنَةُ وَمَزِينَةُ وَأَسْلَمُ وَغِفَارُ خَيْرًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، وَبَنِي أَسَدٍ وَمِنْ بَنِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَطَفَانَ، وَمِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ صَعْصَعَةَ». فَقَالَ رَجُلٌ: خَابُوا وَخَسِرُوا، فَقَالَ: «هُمْ خَيْرٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، وَمِنْ بَنِي أَسَدٍ، وَمِنْ بَنِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَطَفَانَ، وَمِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ صَعْصَعَةَ». [الطبر: ۲۵۱۶، ۶۶۳۵. أخرجه مسلم: ۲۵۲۲.]

۱- زیرا آنها قاریان قرآن را در موضع بئر معونه به شهادت رسانیده بودند.

۲- البته معیار خوبی قبایل مذکور سبقت در قبول اسلام بوده است.

۳۵۱۶- از ابوبکر (رضی الله عنه) روایت است که اقرع بن حابس به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: «بیعت نکرده‌اند به تو به جز دزدانی از قبایل اسلم و غفار و مُزَینه - و گمان می‌کنم که قبیله جُهینه را نیز گفت - ابن ابی یعقوب راوی شک کرده است. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آیا می‌دانی که قبایل اسلم و غفار و مُزَینه و گمان می‌کنم که جُهینه را نیز گفت - بهتر انداز از بنی تمیم و بنی عامر، و اسد و غطفان، آیا نومید و زیانکارانند؟»

اقرع گفت: آری. آن حضرت فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که ایشان (یعنی قبایل اول الذکر) بهتر از آنها (قبایل اخیر الذکر) هستند.»

۳۵۱۶ م - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که آن حضرت (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «قبایل اسلم و غفار و برخی از قبایل مُزَینه و جُهینه، یا فرمود: چیزی از قبایل مُزَینه و جُهینه - بهتر است در نزد خداوند - یا فرمود: در روز قیامت - از قبایل اسد و تمیم و هوازن و غطفان.»

(احادیث ۳۵۱۷ - ۳۵۲۱) در نسخه یونینیه پس از حدیث ۳۵۲۲ آمده است.

باب - ۷ ذکر قحطان

۳۵۱۷- از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا آنکه مردی از قحطان بیرون آید

۳۵۱۶- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ الْأَنْعَزَ بْنَ حَابِسٍ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّمَا بَايَعَكَ سَرَّاقُ الْحَجِيجِ، مِنْ أَسْلَمَ وَغِفَارَ وَمُزَيْنَةَ - وَأَحْسِبُهُ - وَجُهَيْنَةَ - ابْنُ أَبِي يَعْقُوبَ شَكَ - قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَسْلَمَ وَغِفَارَ وَمُزَيْنَةَ - وَأَحْسِبُهُ - وَجُهَيْنَةَ خَيْرًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، وَبَنِي عَامِرٍ، وَأَسَدٍ، وَغَطَفَانَ، خَابُوا وَخَسِرُوا». قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُمْ لَخَيْرٌ مِنْهُمْ». [راجع: ۳۵۱۵. أخرجه مسلم: ۲۵۲۲.]

۳۵۱۶م- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ: «أَسْلَمَ، وَغِفَارَ، وَشَيْءٌ مِنْ مُزَيْنَةَ وَجُهَيْنَةَ، أَوْ قَالَ: شَيْءٌ مِنْ جُهَيْنَةَ أَوْ مُزَيْنَةَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ - أَوْ قَالَ: يَوْمَ الْقِيَامَةِ - مِنْ أَسَدٍ، وَتَمِيمٍ، وَهَوَازِنَ، وَغَطَفَانَ.»

[الإحاديث ۳۵۱۷ - ۳۵۲۱ جاعت في اليونينية عقب الحديث رقم ۳۵۲۲]

۷- باب: ذِکْرُ قَحْطَانَ.

۳۵۱۷- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: قَالَ حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ قَحْطَانَ، يَسُوقُ النَّاسَ بَعْضَاهُ». [انظر: ۷۱۱۷. أخرجه مسلم: ۲۹۹۰.]

که مردم را با عصای خود می راند.»^۱

باب - ۸ آنچه از فراخوانی (اقوام) به رسم جاهلیت منع شده است.

۳۵۱۸ - از عمرو بن دینار روایت است که جابر (رضی الله عنه) می گفت: با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به جهاد می رفتیم و گروهی از مهاجرین بر آن حضرت جمع آمدند تا آنکه شمارشان زیاد شد. مردی شوخ و بیهوده در میان مهاجرین بود. وی بر عقب مردی انصاری دست فرو کرد. مرد انصاری سخت خشمگین شد تا آنکه مردم را فراخواند و گفت: ای انصار (کمک کنید) مرد مهاجر نیز گفت: ای مهاجرین (کمک کنید) پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بیرون آمد و فرمود: «نزاع ایشان بر سر چیست؟» از دست درازی آن مهاجر به عقب آن مرد انصاری خبر دادند. آن حضرت فرمود: «این رسم جاهلیت را بگذارید که کاری زشت است.»

عبدالله بن ابی سلول (منافق) گفت: آیا مهاجرین بر ما انصار فریاد کمک سر می دهند؟ آنگاه که به مدینه برگردیم، مردم عزیز آن مردم زبون آن را بیرون خواهند کرد.^۲ عمر گفت: یا رسول الله آیا این پلید را نکشیم؟ یعنی عبدالله را. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «نی، ورنه مردم می گویند که وی اصحاب خود را می کشت.»

۱- مراد از تسلط وی بر مردم است.

۲- عبدالله بن ابی بن سلول منافق مشهور است وی با سخنان خود انصار را عزیز و مهاجرین را زبون خواند.

۸- باب: مَا يُنْهَى مِنْ دَعْوَةِ الْجَاهِلِيَّةِ

۳۵۱۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ أَخْبَرَنَا مَخْلَدُ بْنُ يَزِيدَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ تَابَ مَعَهُ نَاسٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ حَتَّى كَثُرُوا، وَكَانَ مِنْ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلٌ لَعَابٌ، فَكَسَعَ أَنْصَارِيًّا، فَغَضِبَ الْأَنْصَارِيُّ غَضَبًا شَدِيدًا حَتَّى تَدَاعَوْا، وَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ: يَا لِلْأَنْصَارِ، وَقَالَ الْمُهَاجِرِيُّ: يَا لِلْمُهَاجِرِينَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «مَا بَالُ دَعْوَى أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ؟ ثُمَّ قَالَ: مَا شَأْنُهُمْ؟» فَأَخْبَرَ بِكَيْفَةِ الْمُهَاجِرِيِّ الْأَنْصَارِيَّ، قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «دَعُوهُمْ فَإِنَّهَا خِيَّةٌ». وَقَالَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ أَبِي بِنِ سَلُولٍ: أَقْدُ تَدَاعَوْا عَلَيْنَا، لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَابُ مِنْهَا الْأَذَلَّ، فَقَالَ عُمَرُ: أَلَا قَتَلْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْخِيَّتَ؟ لِعَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّهُ كَانَ يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ». (الطبر: ۴۹۶۵، ۴۹۶۷، انرجه مسلم: ۲۵۸۴)

۳۵۱۹ - از ثابت بن محمد، از سفیان، از اعمش، از عبدالله بن مره، از مسروق روایت است که عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است. و روایت است از سفیان از زبید، از ابراهیم، از مسروق که عبدالله (بن مسعود) گفته است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «از ما نیست، کسی که در مصیبت سیلی بر رخسار زند و گریبان بدرد و به شیوه اهل جاهلیت فراخواند. (نوحه سرایی کند و همان کلمات مرسومشان را بر زبان آرد)»^۱.

باب - ۹ قصه خزاعه

۳۵۲۰ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «عمرو بن لحي بن قَمَعَه بن خندف پدر قبيله خزاعه است.»

۳۵۲۱ - از زهري روایت است که سعید بن مسیب گفت: البَحیره، شتری (در دوران جاهلیت) بود که دوشیدن شیر آن منع شده بود تا برای بتان باشد. و هیچ یکی از مردم آن را نمی دوشید و السائبه شتری بود که آن را برای بتان خویش آزاد می گذاشتند و چیزی بر آن بار نمی شد. ابوهریره گفته است. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «عمرو بن لحي الخزاعي را دیدم که در دوزخ روده های خود را می کشید و او اولین کسی بود که آزاد گذاشتن شتران رسم ساخته بود.»

۳۵۱۹ - حَدَّثَنِي ثَابِتُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا سَفْيَانٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْهٍ، عَنِ مَسْرُوقٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

وَعَنْ سَفْيَانَ، عَنِ زَيْدِ بْنِ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ ابِرَاهِيمَ، عَنِ مَسْرُوقٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ صَرَبَ الْخُدُودَ، وَشَقَّ الْجُيُوبَ، وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ». (راجع: ۱۲۹۴. مخرجه مسلم: ۱۰۳).

۹- بَاب: قِصَّةُ خِزَاعَةَ

۳۵۲۰ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ: أَخْبَرَنَا إِسْرَائِيلُ: عَنْ أَبِي حَصِينٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «عَمْرُو بْنُ لَحِي بْنِ قَمَعَةَ بْنِ خَنْدَفٍ أَبُو خِزَاعَةَ».

۳۵۲۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيْبِ قَالَ: الْبَحِيرَةُ الَّتِي يُمْنَعُ دَرُّهَا لِلطَّوَاغِيتِ وَلَا يَحْلُثُهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ، وَالسَّائِبَةُ الَّتِي كَانُوا يُسَبِّوْنَهَا لِأَلِهَتِهِمْ فَلَا يَحْمَلُ عَلَيْهَا شَيْءٌ.

قال: وقال أبو هريرة: قال النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «رايت عمرو بن عامر بن لحي الخزاعي يجر قصبه في النار، وكان أول من سب السوائب». (انظر: ۱۲۹۳. مخرجه مسلم: ۲۸۵۶).

۱- در روزگار جاهلیت نوحه سرایی می کردند و مرده را به آواز بلند یاد می کردند و مناقب وی را ذکر می کردند.

۱۰- باب: قصه اسلام ابی ذر
الغفاری رضي الله عنه.

۳۵۲۲- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ: حَدَّثَنَا الْمُثَنَّى، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا بَلَغَ أَبَا ذَرٍّ مَبِثَّ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ لِأَخِيهِ: ارْكَبْ إِلَى هَذَا الْوَادِي فَأَعْلِمْ لِي عِلْمَ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، يَأْتِيهِ الْخَبْرُ مِنَ السَّمَاءِ، وَأَسْمَعُ مِنْ قَوْلِهِ ثُمَّ أَتْنِي، فَنَاطِقُ الْأَخْ حَتَّى قَلِمَهُ، وَسَمِعَ مِنْ قَوْلِهِ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِي ذَرٍّ فَقَالَ لَهُ: رَأَيْتَهُ يَا مُرَيْمَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ، وَكَلَامًا مَا هُوَ بِالشَّعْرِ، فَقَالَ: مَا شَفِيتِي، مِمَّا أَرَدْتُ تَفْرُودَ وَحَمَلُ شَيْءٍ لَهُ فِيهَا مَاءٌ حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ، فَاتَى الْمَسْجِدَ فَالْتَمَسَ النَّبِيَّ ﷺ وَلَا يَعْرِفُهُ، وَكَرِهَ أَنْ يَسْأَلَ عَنْهُ حَتَّى أَدْرِكَ بَعْضَ اللَّيْلِ، فَرَأَهُ عَلِيٌّ فَعَرَفَ أَنَّهُ غَرِيبٌ، فَلَمَّا رَأَهُ تَبِعَهُ فَلَمْ يَسْأَلْ وَاحِدًا مِنْهُمَا صَاحِبَهُ عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أَصْبَحَ، ثُمَّ أَحْتَمَلَ قَرْبَتَهُ وَزَادَهُ إِلَى الْمَسْجِدِ، وَظَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَلَا يَرَاهُ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى أَمْسَى، فَعَادَ إِلَى مَضْجَعِهِ فَمَرَّ بِهِ عَلِيٌّ فَقَالَ: أَمَا تَالِ الرَّجُلِ أَنْ يَعْلَمَ مَنْزِلَهُ؟ فَأَقَامَهُ فَذَهَبَ بِهِ مَعَهُ، لَا يَسْأَلُ وَاحِدًا مِنْهُمَا صَاحِبَهُ عَنْ شَيْءٍ، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمَ الثَّلَاثِ، فَعَادَ عَلِيٌّ عَلَيَّ مِثْلَ ذَلِكَ، فَأَقَامَ مَعَهُ ثُمَّ قَالَ: أَلَا تُحَدِّثُنِي مَا الَّذِي أَقْدَمَكَ، قَالَ: إِنْ أُعْطِيتِي عَهْدًا وَمِثَاقًا لَتُرشدَنِي فَعَلْتُ، فَفَعَلْتُ فَأَخْبِرَهُ، قَالَ: فَإِنَّهُ حَقٌّ، وَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَإِذَا أَصْبَحْتَ فَاتَّبِعْنِي، فَإِنِّي إِنْ رَأَيْتَ شَيْئًا أَخَافُ عَلَيْكَ فَمَنْتُ كَأَنِّي أَرِيقُ الْمَاءِ، فَإِن مَضَيْتُ فَاتَّبِعْنِي حَتَّى تَدْخُلَ مَدْخَلِي فَفَعَلْتُ، فَنَاطِقُ يَفْقَهُوهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ وَدَخَلَ مَعَهُ، فَسَمِعَ مِنْ قَوْلِهِ وَأَسْلَمَ مَكَانَهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «ارْجِعْ إِلَى قَوْمِكَ فَأَخْبِرْهُمْ حَتَّى يَأْتِيكَ أَمْرِي»، قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَأَصْرُخَنَّ بِهَا بَيْنَ طَهْرَاتِهِمْ، فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ، فَتَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ

باب - ۱۰ قصه اسلام ابوذر غفاری
(رضی الله عنه)

۳۵۲۲ - از ابو جمره روایت است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: آنگاه که خبر بعثت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به ابوذر رسید، به برادر خود گفت: سوار شو و به سوی این وادی برو و از این مرد که می پندارد پیامبر است و از آسمان به وی خبر می رسد، مرا آگاه کن. به سخن وی گوش فراده و سپس نزد من بیا. برادر وی راهی شد تا آنکه نزد آن حضرت رسید و سخنان وی را شنید و سپس نزد ابوذر برگشت و به او گفت: او را دیدم که مردم را به اخلاق نیکو امر می کرد و سخنان وی شعر نبود. ابوذر گفت: آنچه من می خواستم برآورده نساختی. ابوذر خود توشه سفر و مشکی آب گرفت و راهی شد، تا آنکه به مکه رسید و به مسجد آمد و به طلب پیامبر (صلی الله علیه وسلم) افتاد. وی آن حضرت را نمی شناخت و نمی خواست که در مورد وی از کسی سؤال کند تا آنکه پاسی از شب گذشت. علی او را دید و دریافت که وی مردی مسافر است. ابوذر که او را دید از پس وی روان شد و هیچ یک از آنها در مورد چیزی از یکدیگر سوال نمی کردند تا آنکه صبح فرا رسید، سپس وی توشه و مشک آب خود را به مسجد برد و آن روز را گذراند و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) او را ندید تا آنکه شب شد، آنگاه که وی به خوابگاه خویش برگشت. علی بر وی گذشت و گفت: هنوز مرد به منزل خود نرسیده است؟ علی به او گفت که برخیزد و با او به سوی (منزل خود) راهی

إِلَّا اللَّهَ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، ثُمَّ قَامَ الْقَوْمُ فَضَرَبُوهُ حَتَّى اضْجَعُوهُ، وَاتَى الْعَبَّاسُ فَأَكْبَّ عَلَيْهِ، قَالَ: وَيْلَكُمْ السُّتْمُ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ مِنْ غَفَّارٍ، وَأَنَّ طَرِيقَ تَجَارِكُمْ إِلَى الشَّامِ، فَأَتَقْتُمْ مِنْهُمْ، ثُمَّ عَادَ مِنَ الْقَدَمِ لَمَلْهَا، فَضَرَبُوهُ وَتَارُوا إِلَيْهِ، فَأَكْبَّ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ. [اعوجه مسلم: ۲۴۷۴.]

[لم يرد هذا الحديث في البيهقي]

شد هیچ یک از آنها در مورد چیزی از یکدیگر نمی پرسیدند تا آنکه روز سوم فرا رسید. علی مانند دفعه قبل به سراغ وی رفت و ابوذر با او بسر برد. سپس علی از وی پرسید: آیا به من نمی گویی که تو را چه چیز بدینجا آورده است؟ ابوذر گفت: اگر با من عهد و پیمان کنی که مرا راهنمایی کنی به تو می گویم. علی قول داد و وی او را آگاه کرد. علی گفت: همانا این حق است که او رسول الله (صلی الله علیه وسلم) است. و چون صبح فرا رسد، همراه من بیا و اگر چیزی بینم که خطر آن متوجه تو است، می ایستم. گویی رفع حاجت می کنم. و چون واپس به راه افتادم به دنبال من بیا تا آنکه به جایی وارد شوی که من وارد می شوم. ابوذر همچنان کرد و به دنبال وی می رفت تا آنکه او به جایگاه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) درآمد و ابوذر نیز همراه وی درآمد.

ابوذر سخنان آن حضرت را شنید و در همان دم اسلام آورد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به او گفت: «نزد قوم خود بازگرد و آنها را از (اسلام) آگاه گردان تا آنکه دستور من را دریایی.» ابوذر گفت: سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که آواز خود را در میان ایشان (کافران مکه) بلند می گردانم. وی بیرون آمد تا آنکه به مسجد رسید و با آواز بلند بانگ برآورد که: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ - سپس مردم برخاستند و به زدن وی شروع کردند تا آنکه او را بر زمین افکندند، عباس آمد و خود را بر وی افکند و گفت: وای بر شما، آیا نمی دانید که وی مردی از قبیله غفار

است و آنجا مسیر تجارت شما به سوی شام است (که قبیله وی در آنجا می‌باشند) و وی او را از شر آنها نجات داد. ابوذر روز دیگر نیز چنین کرد، مردم بر وی ریختند و او را زدند و عباس خود را بر وی افکند. (این حدیث در نسخه یونینیه نیامده است).^۱

باب - ۱۱ - قصه زمزم

۳۵۲۲ م - از ابو جمره روایت است که گفت: ابن عباس به ما گفت: آیا از قصه اسلام آوردن ابوذر به شما خبر ندهم؟ گفتیم آری، خبر بده. ابوذر گفت: من مردی از قبیله بنی غفار بودم. به ما خبر رسید که مردی در مکه بیرون آمده و گمان می‌کند که وی پیامبر است. من به برادرم گفتم: نزد این مرد برو و با وی صحبت کن و از او برایم خبری بیاور. وی رفت و با او ملاقات کرد و سپس بازگشت. من به برادرم گفتم: چه خبر آوردی؟ گفت: همان مردی را دیدم که به نیکویی دعوت و از بدی منع می‌کند. به او گفتم: سخت مرا بسنده نیست. انبان و عصایی با خود گرفتم و سپس به سوی مکه روان شدم. من او را نمی‌شناختم و ناخوش داشتم که در مورد وی از کسی سؤال کنم. آب زمزم می‌نوشیدم و در مسجد می‌بودم. علی بر من گذشت و گفت: گویا او مردی غریبه است؟ گفتم: آری، گفت: به خانه من بیا، با وی رهنم. نه او از من چیزی پرسید و نه من به او خبر دادم. چون صبح کردم به مسجد آمدم تا

۱۱- [باب: قصه زمزم]

۳۵۲۲م- حَدَّثَنَا زَيْدٌ، هُوَ ابْنُ أَحْزَمٍ: قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو قَتَيْبَةَ سَلْمُ بْنُ قَتَيْبَةَ: حَدَّثَنِي مَتَّى بْنُ سَعِيدٍ الْقَصِيرُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو جَمْرَةَ قَالَ: قَالَ لَنَا ابْنُ عَبَّاسٍ: أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِإِسْلَامِ أَبِي ذَرٍّ؟ قَالَ: قُلْنَا: بَلَى.

قال: قال أبو ذرٍّ: كنت رجلاً من غفار، فلقنا أن رجلاً قد خرج بمكة يزعم أنه نبي، فقلت لأخي: انطلق إلى هذا الرجل كلمه وأتني بخبره، فانطلق فلقبه ثم رجع، فقلت: ما عندك؟ قال: والله لقد رأيت رجلاً يأمر بالخير وينهى عن الشر، فقلت له: لم تشفني من الخير، فآخذت جراباً وعصاً، ثم أقبلت إلى مكة، فجمعت لأعرفه، وأكره أن أسأل عنه، وأشرب من ماء زمزم وأكون في المسجد.

قال: فمررت علي فقال: كان الرجل غريباً؟ قال: قلت: نعم، قال: فانطلق إلى المنزل، قال: فانطلقت معه لا يسألني عن شيء ولا أخبره، فلما أصبحت غدوت إلى المسجد لأسأل عنه، وليس أحد يخبرني عنه بشيء، قال: فمررت علي، فقال: أما نال للرجل يعرف منزله بعد؟ قال: قلت: لا، قال: انطلق معي، قال: فقال: ما أمرك، وما أقدمك هذه البلدة؟ قال: قلت له: إن كنت علي أخبرتكم، قال: فإني أفعل، قال: قلت له: بلقنا أنه قد خرج ها هنا رجل يزعم أنه نبي،

۱- این حدیث (۳۵۲۲) در بسیاری از نسخ صحیح البخاری نیامده است.

مطلوب خود را از وی سؤال کنم، و کسی نبود که مرا به چیزی از وی خبر دهد.

علی بر من گذشت و گفت: هنوز مرد، منزل (مقصود) خود را تشخیص نداده است؟

گفتم: نی، گفت: همرا من بیا، به او گفتم: کار تو چیست؟ و چه چیز تو را بدین شهر کشانیده است؟ به او گفتم: اگر آن را پنهان بداری، تو را خبر می‌کنم. وی گفت: همانا این کار را می‌کنم. به او گفتم: ما را خبر رسید که در اینجا مردی بیرون آمده و می‌گوید همانا وی پیامبر است. برادرم را فرستادم تاباوی صحبت کند. وی بازگشت و خبری که به من آورد، بسنده نبود. من قصد کردم که خودبا وی ملاقات کنم. علی به وی گفت: آگاه باش که به تحقیق راه راست یافته‌ای، من به سوی او می‌روم و تو مرا پیروی کن و به هر جای که درآیم تو هم درآی.

اگر کسی را بینم که نسبت همراهی تو از وی بترسم، در کنار دیواری خواهم ایستاد که گویا کفش خود را اصلاح می‌کنم و تو از آنجا بگذر (تا ندانند که همراه من هستی). علی رفت و من با وی رفتم تا آنکه علی درآمد و من با او نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) درآمدم.

من به آن حضرت گفتم: اسلام را بر من عرضه کن و آن حضرت عرضه کرد. جابجا اسلام آوردم و سپس به من گفت: «ای ابوذر! این امر را پنهان بدار و به شهر خود بازگرد و آنگاه که آوازه غلبه ما به تو برسد، نزد ما بازگرد.» من گفتم: سوگند به ذاتی که تو را به حق برانگیخته است که آواز خود را میان ایشان بلند می‌کنم. ابوذر به سوی مسجد رفت در حالی که قریش

فَارْسَلْتُ أَخِي لِيُكَلِّمَهُ، فَرَجَعَ وَكَمْ يَشْفِينِي مِنَ الْخَبَرِ، فَارَدْتُ أَنْ أَلْقَاهُ، فَقَالَ لَهُ: أَمَا إِنَّكَ قَدْ رَشِدْتَ، هَذَا وَجْهِي إِلَيْهِ فَاتَّبِعْنِي، ادْخُلْ حَيْثُ ادْخُلُ، فَإِنِّي إِنْ رَأَيْتُ أَحَدًا أَخَافُهُ عَلَيْكَ، فَمَتَّ إِلَى الْحَائِطِ كَأَنِّي أَصْلَحُ نَعْلِي وَأَمَضْتُ أَنْتَ، فَمَضَى وَمَضَيْتُ مَعَهُ حَتَّى دَخَلْتُ وَدَخَلْتُ مَعَهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقُلْتُ لَهُ: اعْرِضْ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ، فَعَرَضَهُ فَاسَلَمْتُ مَكَانِي، فَقَالَ لِي: «يَا أَبَا ذَرٍّ، أَنْتُمْ هَذَا الْأَمْرَ، وَارْجِعْ إِلَى بَلَدِكَ، فَإِذَا بَلَغْتَ ظَهْرُنَا فَأَقْبِلْ.»

فَقُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، لَأَصْرُخَنَّ بِهَا بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ، فَجَاءَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَفَرِيشَ فِيهِ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشِ، إِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَقَالُوا: فَمُومُوا إِلَيْنَا هَذَا الصَّابِئِ، فَقَسَمُوا فَنَضَرْتُ لَأَمُوتَ، فَأَذْرَكُنِي الْعَبَّاسُ فَأَكَّبَ عَلَيَّ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: وَبَلَّكُمْ تَتَكَلَّمُونَ رَجُلًا مِنْ غَفَّارٍ، وَمَتَّجِرُكُمْ وَمَمْرُكُمُ عَلَى غَفَّارٍ، فَأَقْلَعُوا عَنِّي، فَلَمَّا أَنْ أَصْبَحْتُ الْعَدَدَ رَجَعْتُ، فَقُلْتُ مِثْلَ مَا قُلْتُ بِالْأَمْسِ، فَقَالُوا: فَمُومُوا إِلَيْنَا هَذَا الصَّابِئِ، فَصَبَّحَ بِي مِثْلَ مَا صَبَّحَ بِالْأَمْسِ، وَأَذْرَكُنِي الْعَبَّاسُ فَأَكَّبَ عَلَيَّ، وَقَالَ مِثْلَ مَقَالَتِهِ بِالْأَمْسِ. قَالَ: فَكَانَ هَذَا أَوَّلَ إِسْلَامِ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ.

الطبر: ۳۸۶۱، والطبري في الأدب، باب ۳۹، أخرجه مسلم:

در آن جا بودند. وی گفت: ای گروه قریش، همانا گواهی می‌دهم که نیست معبود بر حقّی به جز خدا و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستادهٔ اوست. گفتند: به سوی این برگشته از دین برخیزید. آنان برخاستند و مرا تا دم مرگ زدند. عباس مرا دریافت و خودش را بر من انداخت، سپس روی به ایشان کرد و گفت: وای بر شما مردی از قبیلهٔ غفار را می‌کشید، در حالی که تجارتگاه و گذرگاه شما بر قبیلهٔ غفار است. از زدن من دست برداشتند و چون صبح روز دیگر فرا رسید، واپس (به مسجد) برگشتم و گفتم هر آنچه را دیروز گفته بودم. گفتند: به سوی این برگشته از دین برخیزید و بامن همان کاری کردند که روز قبل کرده بودند. باز عباس مرا دریافت و خودش را بر روی من افکند و همان چیزی گفت که روز قبل گفته بود. ابن عباس گفت: این بود اول اسلام آوردن ابوذر (رضی الله عنه).

باب - ۱۲ قصهٔ زمزم و نادانی عرب

۳۵۲۳ - از محمد (بن سیرین) روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: آن حضرت فرمود: «قبیلهٔ اسلم و غفار و بعضی از مردم مُزَیْنَه - یا فرمود - بعضی از مردم جُهَیْنَه یا مُزَیْنَه - بهتراند در نزد خدا - یا فرمود - در روز قیامت - نسبت به قبایل اسد و تمیم و هوازن و عَطْفَان.»

۳۵۲۴ - از سعید بن جبیر روایت است که ابن

۱- این حدیث در سائر نسخ بخاری زیر عنوان باب - ذکر قبیله‌های اسلم و غفار و مُزَیْنَه و جُهَیْنَه و أشجع آمده است.

۱۲- باب: قصهٔ

زَمَزَمَ وَجَهْلُ الْعَرَبِ

۳۵۲۳- حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ: «أَسْلَمُ، وَغِفَارٌ، وَشَيْءٌ مِنْ مُزَيْنَةَ وَجُهَيْنَةَ، أَوْ قَالَ: شَيْءٌ مِنْ جُهَيْنَةَ أَوْ مُزَيْنَةَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ - أَوْ قَالَ: يَوْمَ الْقِيَامَةِ - مِنْ أَسَدٍ، وَتَمِيمٍ، وَهَوَازِنَ، وَعَطْفَانَ.» [المرجه مسلم: ۲۵۲۱]. [مذكر هذا الحديث هنا في البوذية، وهو الصواب، فقد جاء، برقم ۳۵۱۶ م على الصواب]

۳۵۲۴- حَدَّثَنَا أَبُو الْعُمَانِ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بَشِيرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنه

عباس (رضی الله عنهما) گفت: «اگر بخواهی که نادانی عرب را بدانی، در سوره انعام پس از یکصد و سی آیت بخوان: «هر آینه زیانکار شدند آنان که کشتند فرزندان خود را از جهت بیخردی، و حرام کردند آنچه روزی داد ایشان را خدا به سبب دروغ بستن بر خدا، به تحقیق گمراه شدند ایشان و نبودند راه یافتگان.» (انعام: ۱۴۰)

باب - ۱۳

کسی که خود را (از روی مفاخرت) به پدران خود که در اسلام و جاهلیت بودند، نسبت کند.

ابن عمر و ابوهریره (رضی الله عنه) روایت کرده‌اند که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا کریم ابن کریم ابن کریم ابن کریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله، است.» و برا از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است که فرمود: «من پسر عبدالمطلب هستم.»

۳۵۲۵ - از عمرو بن مرّه، از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: «و چون آیت: «و بترسان خویشاوندان نزدیک خود را» (الشعراء: ۲۱۴) نازل شد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به ندا کردن آغاز کرد که: «ای بنی فهر، ای بنی عدی؛» قبیله‌های قریش را.

۳۵۲۶ - از حبيب بن ابی ثابت از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: «آنگاه که نازل شد «و بترسان خویشاوندان نزدیک خود را». پیامبر (صلی الله

عنها قال: إذا سرك أن تعلم جهل العرب، فأقرأ ما فوق الثلاثين ومائة في سورة الانعام: «قد خسر الذين قتلوا اولادهم سمها بغير علم» إلى قوله «قد ضلوا وما كانوا مهتدين».

باب - ۱۳ من انشأ إلى آتائه في الإسلام والجاهلية

وقال ابن عمر وأبو هريرة، عن النبي ﷺ: «إن الكريم، ابن الكريم، ابن الكريم، ابن الكريم، يوسف بن يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم خليل الله». [راجع: ۳۳۸۷، ۳۳۵۳.]

وقال البراء، عن النبي ﷺ: «أنا ابن عبدالمطلب». [راجع: ۲۸۶۴.]

۳۵۲۵ - حدثنا عمرو بن حفص: حدثنا أبي: حدثنا الأعمش: حدثنا عمرو بن مرة، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: لما نزلت: «وانذر عشيرتک الاقربین» جعل النبي ﷺ يتأدي: «يا بني فهر، يا بني عدی»، لبطون قريش. [راجع: ۱۳۹۴. أخرجه مسلم: ۲۰۸، مطولاً.]

۳۵۲۶ - وقال لنا قبيصة: أخبرنا سفيان، عن حبيب بن أبي ثابت، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس قال: لما نزلت: «وانذر عشيرتک الاقربین» جعل النبي ﷺ يدعوهم قبائل قبائل. [راجع: ۱۳۹۴، ۲۰۸، مطولاً.]

علیه وسلم) قبایل قریش را یک یک دعوت می کرد.

۳۵۲۷ - از أعرج از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ای اولاد عبد مناف، بخريد خويشتن را از خدا، ای اولاد عبدالمطلب، بخريد خويشتن را از خدا، ای مادر زبير بن عوام؛ عمه رسول الله، ای فاطمه بنت محمد، خويشتن را بخريد از خدا، من چیزی از جانب خدا، از شما دفع نمی توانم، هر آنچه می خواهید از مال من بطلبید.»

۳۵۲۷- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: أَخْبَرَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم: «قَالَ يَا بَنِي عَبْدِمَنَافٍ، اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ اللَّهِ، يَا بَنِي عَبْدِمَطْلَبٍ اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ اللَّهِ، يَا أُمَّ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ عَمَةَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ، اشْتَرِيَا أَنْفُسَكُمَا مِنَ اللَّهِ، لَا أَمْلِكُ لَكُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، سَلَانِي مِنْ مَالِي مَا شِئْتُمَا». [راجع: ۲۷۵۳. أخرجه مسلم: ۲۰۶].

۱۴- بَابُ ابْنِ أُخْتِ

النُّوْمُ مِنْهُمْ وَمَوْلَى الْقَوْمِ مِنْهُمْ

باب - ۱۴ پسر خواهر قوم و آزاد شده قوم در زمره آن قوم است.

۳۵۲۸ - از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) انصار را فراخواند و فرمود: «آیا در میان شما کسی غیر از قوم شما هست؟» گفتند: نی، به جز از پسر خواهرمان، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: پسر خواهر قوم در زمره آن قوم است.»

۳۵۲۸- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ قَتَادَةَ، عَنِ أَنَسٍ رضي الله عنه: قَالَ: دَعَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم الْأَنْصَارَ فَقَالَ: «هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ مِنْ غَيْرِكُمْ». قَالُوا: لَا، إِلَّا ابْنُ أُخْتٍ لَنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «ابْنُ أُخْتِ الْقَوْمِ مِنْهُمْ». [راجع: ۳۱۴۶. أخرجه مسلم: ۱۰۵۹، مطولاً]. [جاء في الوصية عقب الحديث ۳۵۲۳، وقيل الحديث رقم: ۳۵۲۴].

۱۵- بَابُ قِصَّةِ الْحَبَشِ

وَقَوْلِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم: «يَا بَنِي أَرْفَدَةَ».

باب - ۱۵ قصه حبشیان

و فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم): «ای بنی ارفده».

۳۵۲۹ - از ابن شهاب از عروه روایت است که

۳۵۲۹- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنِ عَقِيلِ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنِ عُرْوَةَ، عَنِ عَائِشَةَ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رضي الله عنه دَخَلَ عَلَيْهَا، وَعِنْدَهَا جَارِيَتَانِ فِي أَيَّامِ مَنْسَى تَدْفِقَانِ وَتَضْرِبَانِ، وَالنَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم مَتَمِّشٌ بِتَوْبِهِ، فَانْتَهَرَهُمَا أَبُو بَكْرٍ، فَكَشَفَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم عَنْ وَجْهِهِ، فَقَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ، فَإِنَّهَا أَيَّامُ عَيْدٍ». وَتِلْكَ الْأَيَّامُ أَيَّامُ مَنْسَى. [راجع: ۴۵۴. أخرجه مسلم: ۸۹۲، مطولاً].

۱- یعنی، با اطاعت خداوند، خويشتن را از عذاب وی برهانید.

۲- یعنی، شما را از عذاب خدا نجات داده نمی توانم، لیکن هر آنچه از مال من بخواهید به شما می دهم. این حدیث که از ابوهریره روایت شده و حدیث قبل که از ابن عباس روایت شده در زمره مراسیل صحابه است. یعنی واسطه که از وی روایت شده ذکر نشده است. این آیه در مکه نازل شده است. در آن زمان ابن عباس یا تولد نشده بود یا نوزادی بیش نبوده است. و ابوهریره سالها بعد از آن واقعه در مدینه اسلام آورده است. پس هیچ کلام در آن واقعه حاضر نبودند.

عایشه (رضی الله عنها) گفت: ابوبکر (رضی الله عنه) در ایام منی (عید قربان) بر وی درآمد و در آن حال دو دختر نزد وی بودند که می سرودند و دف می زدند، در حالیکه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خودش را در جامه خویش پوشیده بود. ابوبکر آنها را سرزنش کرد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) جامه را از روی خود برداشت و گفت: «ای ابوبکر، آنها را به حالشان بگذار؛ زیرا این روزها، روزهای عیداند.» و آن روزها روزهای منی بودند.

۲۵۳۰ - و عایشه (رضی الله عنها) گفت: «به خاطر دارم که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مرا (از انظار) می پوشید و من به سوی حبشیا می نگرستم که در مسجد بازی می کردند. عمر آنها را منع کرد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آنها را به حالشان بگذار، ایمن هستید ای بنی ارفده» و لفظ - اَمْنَا - (یعنی ایمن) مشتق از لفظ - اَمْن است.

باب - ۱۶ - کسی که دوست دارد، نسب او دشنام داده نشود.

۳۵۳۱ - از هشام از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: حَسَّان (شاعر معروف انصار) از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اجازه خواست تا مشرکان را هجو نماید. آن حضرت فرمود: «چگونه هجو می کنی که نسب من (با ایشان) یکی است؟» حَسَّان گفت: نسب تو را از نسب ایشان چنان بیرون می آورم که

۱- فرموده آن حضرت در سایر نسخه های بخاری چنین است: «دَعَهُمَا يَا اَبَاكَر، فَإِنَّهَا أَيَّامُ عِيدٍ» در متن حدیث مذکور لفظ دَعَهُمَا - نیامده است.

۳۵۳۰ - وَقَالَتْ عَائِشَةُ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَسْتَرُّنِي: وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى الْحَبَشَةِ، وَهُمْ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ، فَزَجَرَهُمْ عُمَرُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «دَعَهُمْ، أَمْنَا بَنِي أَرْفَدَةَ». يَعْنِي مِنَ الْأَمْنِ. [راجع: ۴۵۴. امرجه مسلم: ۸۹۲]

۱۶- بَابُ: مَنْ أَحَبَّ

أَنْ لَا يُسَبَّ نَسَبُهُ

۳۵۳۱ - حَدَّثَنِي عُمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُهُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ حَسَّانُ النَّبِيَّ ﷺ فِي هَجَاءِ الْمُشْرِكِينَ، قَالَ: «كَيْفَ بَنِيَّ». قَالَ حَسَّانُ: لَأَسْأَلَنَّكَ مِنْهُمْ كَمَا تَسَلُّ الشُّعْرَةَ مِنَ الْعَجِينِ.

وَعَنْ أَبِيهِ قَالَ: تَهَبْتُ أَسْبُ حَسَّانَ عِنْدَ عَائِشَةَ، فَقَالَتْ: لَا تَسِبْهُ، فَإِنَّهُ كَانَ يُنَافِعُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [الظن:

۴۱۴۵، ۶۱۵۰. امرجه مسلم: ۲۴۸۷ و ۲۴۸۹]

موی از خمیر بیرون آورده می‌شود. هشام از پدر خود (عروه) روایت می‌کند که: من نزد عایشه رفتم در حالی که حسان را (که از تهمت کنندگان عایشه بود) دشنام می‌دادم، عایشه گفت: او را دشنام مده؛ زیرا حسان (با اشعار خود) از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (در مقابل مشرکان) دفاع می‌کرد.^۱

باب - ۱۷ آنچه درباره نامهای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمده است.

و فرموده خدای عزوجل: «محمد فرستاده خداوند است و آنان که همراه وی اند بر کافران سختگیر و در میان خود مهربان هستند.» (الفتح: ۲۹)

و گفته خدای تعالی: در نقل قول عیسی (ع): «و بشارت دهنده به پیغامبری که بیاید بعد از من، که نام او احمد میباشد.» (الصف: ۶)

۳۵۳۲ - از جُبیر بن مُطعم (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «مرا پنج نام است: من محمدم و من احمدم و من حاجی ام که به واسطه من خداوند کفر را محو می‌کند و من حاشرم آن که مردم حشر شوند از پی من، و من عاقب ام (که پس از من پیامبری نیست).»

۳۵۳۳ - از اَعْرَج، از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آیا تعجب نمی‌کنید که خداوند چگونه

۱۷- بَاب: مَا جَاءَ فِي

أَسْمَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ [الفتح: ۲۹]. وَقَوْلِهِ: ﴿مَنْ بَعْدِي أَسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ [المف: ۶].

۳۵۳۲- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: قَالَ حَدَّثَنِي مَعْنُ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لِي خَمْسَةُ أَسْمَاءَ: أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَحْمَدُ، وَأَنَا الْحَاجِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِهِ الْكُفْرَ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشِرُ النَّاسَ عَلَى قُلُوبِي، وَأَنَا الْعَاقِبُ». (الفتح: ۲۹). أخرجه مسلم: ۲۳۵۴، دون قوله لي خمسة.

۳۵۳۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنْ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَيُّكُمْ يَعْجَبُ كَيْفَ يَصْرِفُ اللَّهُ عَنِّي شَتْمَ قُرَيْشٍ وَكَلْبَتَهُمْ، يَشْتُمُونَ مُدْمَمًا وَيَلْعَنُونَ مُلَمَّمًا، وَأَنَا مُحَمَّدٌ.»

۱- حسان با آنکه در زمرة تهمت کنندگان عایشه بود و پس از نزول آیت مبنی بر باکی عایشه مورد حد قذف قرار گرفت. عایشه از دشنام دادن وی منع کرد. زهی بزرگواری.

مرا از دشنام و لعنت قریش باز می‌دارد. مُدَمَّمٌ را دشنام می‌دهند و مُدَمَّمٌ را لعنت می‌کنند و من محمّد هستم.»^۱

باب - ۱۸ خاتم النبیین (آخرین پیامبران)

۳۵۳۴ - از سعید بن میناء از جابر بن عبدالله (رضی الله عنهما) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «مثال من و مثال پیامبران (قبل از من) مانند مردی است که منزلی را اعمار می‌کند و آنرا به اکمال می‌رساند و نیکو می‌سازد و خوب می‌آراید، به جز جای یک خشت از گوشه آن را. مردم گرد این منزل می‌گردند و از خوبی آن در شگفت می‌مانند و می‌گویند: کاش جای آن خشت هم کامل می‌شد.»^۲

۳۵۳۵ - از ابوصالح، از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: همانا مثال من و پیامبران قبل از من، مثال مردی است که خانه‌ای را می‌سازد و آن را آراسته و نیکو می‌گرداند، به جز جای یک خشت در گوشه آن. مردم گرد آن می‌گردند و خوبی آن را تحسین می‌کنند و می‌گویند: آن خشت چرا در جای خود نهاده نشده است؟ - فرمود - من همان خشتم، و منم آخرین پیامبران.»

۱۸- بَابِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ ﷺ

۳۵۳۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَنَانَ، حَدَّثَنَا سَلِيمُ بْنُ حَيَّانَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مِينَاءَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَثَلِي وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ، كَرَجُلٍ بَنَى دَارًا فَأَكْمَلَهَا وَأَحْسَنَهَا إِلَّا مَوْضِعَ لَبَنَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَدْخُلُونَهَا وَيَتَعَجَّبُونَ وَيَقُولُونَ: لَوْلَا مَوْضِعُ اللَّبَنَةِ». [و ترجمه مسلم: ۲۲۸۷، بزاده].

۳۵۳۵- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِنْ مَثَلِي وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي، كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بَيْتًا، فَأَحْسَنَهُ وَأَحْمَلَهُ إِلَّا مَوْضِعَ لَبَنَةٍ مِنْ زَاوِيَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ، وَيَتَعَجَّبُونَ لَهُ وَيَقُولُونَ: هَلَّا وُضِعَتْ هَذِهِ اللَّبَنَةُ؟ قَالَ: فَإِنَّا الْأَنْبِيَاءُ، وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ». [و ترجمه مسلم: ۲۲۸۶].

۱- محمد به معنی ستوده شده است، کافران قریش آن حضرت را مُدَمَّمٌ می‌نامیدند؛ یعنی نکوهیده، و دشنام و لعنتی که می‌فرستادند بر مُدَمَّمٌ بود، نه بر آن حضرت که محمد نام داشت، زیرا مُدَمَّمٌ نام آن حضرت نبود.

۲- یعنی آن خشت منم که ختم بنای رسالت است.

باب - ۱۹ - وفات پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

۳۵۳۶ - از ابن شهاب از عروه بن زبیر روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: «همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وفات کرد در حالیکه شصت و سه ساله بود. ابن شهاب گفته است: سعید بن مسیب به مثل آن مرا خبر داده است.

باب - ۲۰ - کنیت پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

۳۵۳۷ - از حمید روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در بازار بود. مردی گفت: ای ابوالقاسم، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به سوی وی روی گردانید و سپس فرمود: «به نام من نام بگذارید و به کنیت من کنیت نکنید.»

۳۵۳۸ - از سالم روایت است که جابر (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «به نام من نام بگذارید و به کنیت من کنیت نکنید.»

۳۵۳۹ - از ابن سیرین روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) می گفت: ابوالقاسم (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «به نام من نام بگذارید و به کنیت من کنیت نکنید.»

باب - ۲۱

۳۵۴۰ - از جَعِيد بن عبدالرحمن روایت است

۱- آن مرد کسی دیگر را صدا می کرد، آن حضرت به سوی وی روی گردانید. اسم چون زید و عمرو و غیره است. کنیت چون ابوطالب، ابن عمر و غیره است. چون قاسم اولین فرزند آن حضرت بود و او پیش از بعثت یا بعد از آن وفات کرد، و کنیت آن حضرت به این اعتبار ابوالقاسم است.

باب: ۱۹ - وَفَاةِ النَّبِيِّ ﷺ

۳۵۳۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عَقِيلٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تُوُفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ.

وَقَالَ ابْنُ شَهَابٍ: وَأَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ مِثْلَهُ. [الطبر: ۴۴۶۶. أخرجه مسلم: ۲۳۴۹.]

باب: ۲۰ - كُنْيَةُ النَّبِيِّ ﷺ

۳۵۳۷ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فِي السُّوقِ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَأَلَمَتِ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: «سَمُّوا بِاسْمِي، وَلَا تَكْتُمُوا بِكُنْيَتِي.» [راجع: ۲۱۲۰. وأخرجه مسلم: ۲۱۳۱.]

۳۵۳۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «سَمُّوا بِاسْمِي، وَلَا تَكْتُمُوا بِكُنْيَتِي.» [راجع: ۳۱۱۴. أخرجه مسلم: ۲۱۳۳، مطولاً.]

۳۵۳۹ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سَفِيَانٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ ابْنِ سِيرِينَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ: «سَمُّوا بِاسْمِي، وَلَا تَكْتُمُوا بِكُنْيَتِي.» [راجع: ۱۱۰. أخرجه مسلم: ۳، بقطعة ليست في هذه الطريق. أخرجه مسلم: ۲۱۳۴.]

[۲۱ - باب:]

۳۵۴۰ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا اللَّهُضَلُّ بْنُ مُوسَى، عَنْ الْجَعِيدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: رَأَيْتُ السَّائِبَ بْنَ يَزِيدَ، ابْنَ أُرَيْعٍ وَتَسْمِينَ، جُلْدًا مُعْتَدِلًا، فَقَالَ: قَدْ عَلِمْتُ: مَا

که گفت: سائب بن یزید را دیدم که در نود و چهار سالگی نیرومند و استوار بود. سائب گفت: گوش و چشم من بهره‌مند نشد مگر به دعای رسول الله (صلی الله علیه وسلم). خاله‌ام مرا نزد آن حضرت برد و گفت: یا رسول الله همانا پسر خواهرم بیمار است، خداوند را برای وی دعا کن. و آن حضرت برای من دعا کرد.

باب - ۲۷ - مَهْر نَبُوت

از جَعِيد بن عبد الرحمن روایت است که گفت: «از سائب بن یزید شنیده‌ام که می‌گفت: خاله‌ام مرا نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برد و گفت: یا رسول الله، پسر خواهر من دردمند است. آن حضرت سر مرا مسح کرد و برای من دعای برکت کرد، و سپس وضو نمود. من از (بقیه) آب وضوی وی نوشیدم و سپس بر پس پشت آن حضرت ایستادم و به سوی مهر نبوت که در میانه هر دو شانه‌اش بود، نگریدم. ابن عبیدالله گفته است: الْحُجْلَه مأخوذ است از حُجْل اسب یعنی (آن مهر همچون) سفیدی میان دو چشم اسب بود. ابراهیم بن حمزه گفته است: آن مهر بسان بیضه کبک بود.

باب - ۲۳ -

۳۵۴۲ - از ابن ابی ملیکه روایت است که عَقْبَةُ بن حارث گفت: ابوبکر (رضی الله عنه) نماز عصر را گزارد و سپس بیرون آمد و روان شد. در میان راه حسن را دید که با بعضی از بچه‌ها

مَتَّعْتُ بِهِ سَمْعِي وَيَصْرِي إِلَّا بَدْعَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، إِنَّ خَالَتِي ذَهَبَتْ بِي إِلَيْهِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي شَاكٌ، فَأَدْعُ اللَّهَ لَهُ، قَالَ: فَدَعَا لِي. [راجع: ۱۹۰. أخرجه مسلم: ۲۳۴۵.]

باب: خَاتِمُ النَّبُوتِ

۳۵۴۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا خَاتِمٌ، عَنِ الْجَعِيدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: سَمِعْتُ السَّائِبَ بْنَ يَزِيدَ قَالَ: ذَهَبْتُ بِي خَالَتِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي وَقَعَ، فَمَسَحَ رَأْسِي وَقَعَا لِي بِالْبُرْكَهٖ، وَقَوَّضَا فَشَرِبْتُ مِنْ وُضُوئِهِ، ثُمَّ قُمْتُ خَلْفَ ظَهْرِهِ، فَظَنَرْتُ إِلَى خَاتِمِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ.

قال ابن عبیدالله: الْحُجْلَه من حُجْل الفرس الذي بين قال ابراهيم بن حمزة: مثل زرد الحجله. [راجع: ۱۹۰. أخرجه مسلم: ۲۳۴۵.]

باب: صِفَةُ النَّبِيِّ ﷺ

۳۵۴۲ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ عُمَرَ بْنِ سَعِيدِ بْنِ أَبِي حَسِينٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي مَلِيكَةَ، عَنِ عَقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: صَلَّى أَبُو بَكْرٍ ﷺ الْعَصْرَ، ثُمَّ خَرَجَ يَمْشِي، فَرَأَى الْحَسَنَ يَلْعَبُ مَعَ الصَّبِيَّانِ فَعَمَلَهُ عَلَى عَاتِقِهِ، وَقَالَ: يَا بِي،

بازی می‌کند. او را بر دوش خود بلند کرد و گفت: «پدرم فدای تو باد. به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شباهت دارد، و به علی شباهت ندارد.» در حالی که علی می‌خندید.

۳۵۴۳- از اسماعیل روایت است که ابوجحیفه (رضی الله عنه) گفت: «پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را دیدم و حسن به آن حضرت شباهت داشت.»

۳۵۴۴- از اسماعیل بن ابی خالد روایت است که ابوجحیفه (رضی الله عنه) گفت: «پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را دیده‌ام و حسن بن علی علیهما السلام به آن حضرت شباهت داشت.» به ابوجحیفه گفتم: برای من آن حضرت را وصف کن. وی گفت: آن حضرت سفید چهره بود و موی سیاه بود که با تارهای سفید آمیخته شده بود و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) امر کرده بود که سیزده شتر به ما بدهند، آن حضرت وفات کرد. پیش از آنکه شتران در تصرف ما درآید.

۳۵۴۵- از ابواسحاق روایت است که وهب ابوجحیفه السوائی (رضی الله عنه) گفت: «پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را دیدم و بعضی تارهای موی سفید را در زیر لب پایین او مشاهده کردم، یعنی تارهای مویی که میان لب پایین و چانه است.»

۳۵۴۶- از عصام بن خالد، از حریر بن عثمان روایت است که وی از عبدالله بن بسر که صحابی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) است، پرسید و گفت: آیا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را در سنین پیری دیده‌ای؟ وی گفت: در میان

شبهه بالنبي لا شبهة بعلي، وعلي يضحك. (الطبر: ۳۷۵۰).

۳۵۴۳- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رضي الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم، وَكَانَ الْحَسَنُ يُشَبِّهُهُ. (الطبر: ۳۵۴۴. أخرجه مسلم: ۲۳۴۳. زيادة.)

۳۵۴۴- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جُحَيْفَةَ رضي الله عنه قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم، وَكَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يُشَبِّهُهُ، قُلْتُ لِأَبِي جُحَيْفَةَ: صِفْ لِي، قَالَ: كَانَ أَيْضًا قَدْ شَمَطَ، وَأَمَرْنَا النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم بِثَلَاثِ عَشْرَةَ قَلْوَصًا، قَالَ: فَقُبِضَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم قَبْلَ أَنْ تَقْبِضَهَا. (راجع: ۳۵۴۳. أخرجه مسلم: ۲۳۴۳ مختصراً.)

۳۵۴۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ وَهْبِ أَبِي جُحَيْفَةَ السَّوَائِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم وَرَأَيْتُ بَيَاضًا مِنْ تَحْتِ شَفْتِهِ السُّفْلَى، الْعَتَقَةَ. (أخرجه مسلم: ۲۳۴۲ وله زيادة في الآخر.)

۳۵۴۶- حَدَّثَنَا عَصَامُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا حَرِيرُ بْنُ عُثْمَانَ: أَنَّهُ سَأَلَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ بَسْرٍ صَاحِبَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: أَرَأَيْتَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم كَانَ شَيْخًا؟ قَالَ كَانَ: فَمِنْ عَتَقَتِهِ شَعْرَاتٍ بِيضٍ.

لب پایین و چانه آن حضرت تارهای موی سفید دیده می شد.

۳۵۴۷ - از سعید بن ابی هلال روایت است که ربیعہ بن ابی عبدالرحمن گفت: «آنس بن مالک را دیدم که وصف پیامبر (صلی الله علیه وسلم) می کرد و گفت: آن حضرت میانه قامت بود، نه قامت وی دراز بود و نه کوتاه، رنگ وی گلگون بود، نه مطلق سفید بود و نه مطلق گندم گون، موی سر وی نه مطلق پرپیچ بود و نه فقط فروهشته. در چهل سالگی به وی وحی فرستاده شد، آن حضرت ده سال در مکه بود که بر وی وحی می آمد و ده سال هم در مدینه اقامت گزید و هنگامی که وفات کرد در سر و ریش وی بیست تار موی سفید نبود.

ربیعہ گفته است: من تار مویی از آن حضرت را دیدم که سرخ بود. از بابت سرخی آن پرسیدم، گفته شد: از اثر استعمال خوشبویی سرخ شده بود.

۳۵۴۸ - از مالک بن آنس، از ربیعہ بن ابی عبدالرحمن روایت است که آنس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نه زیاد دراز قامت بود و نه کوتاه قامت، و نه بسیار سفید چهره و نه گندم گون. موی وی نه مجعد بود و نه فروهشته. خداوند او را در چهل سالگی به پیامبری برگزید، ده

۱- این حدیث از ثلاثیات صحیح البخاری است. یعنی میان امام بخاری و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سه راوی می باشد، عصام بن خالد از کهنسالترین شیوخ امام بخاری است و در صحیح البخاری به جز از این حدیث از وی روایت نشده است.

۲- به روایت جمهور آن حضرت سیزده سال در مکه تشریف داشته و شاید کسر سه سال در نظر گرفته نشده باشد.

۳- در غیر از صحیح البخاری، روایاتی است که شمار موی سفید آن حضرت را چهارده یا هفده یا بیست آورده اند.

۳۵۴۷ - حَدَّثَنِي ابْنُ بَكْرِ قَالَ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ، عَنِ خَالِدٍ، عَنِ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هَلَالٍ، عَنِ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَصِفُ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: كَانَ رَبِيعَةً مِنَ الْقَوْمِ، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ وَلَا بِالْقَصِيرِ، أَزْهَرَ اللَّوْنِ، لَيْسَ بِأَبْيَضَ أَمْهَقَ وَلَا أَدَمَ، لَيْسَ بِجَعْدٍ قَطَطَ وَلَا سَيْطَ رَجُلٍ، أَنْزَلَ عَلَيْهِ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ، فَلَبِثَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ، وَفَيْضَ وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَحَيْثُ عَشْرُونَ شَعْرَةً بَيْضَاءَ.

قال رَبِيعَةُ: قَرَأْتُ شَعْرًا مِنْ شَعْرِهِ، فَإِذَا هُوَ أَحْمَرٌ، فَسَأَلْتُ: فَقِيلَ: أَحْمَرٌ مِنَ الطَّيِّبِ. (الطبر: ۳۵۴۸، ۳۵۹۰، أخرجه مسلم: ۲۳۴۷، مختصراً.)

۳۵۴۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنِ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ، وَلَا بِالْقَصِيرِ، وَلَا بِالْأَبْيَضِ الْأَمْهَقِ، وَكَانَ بِالْأَدَمِ، وَلَيْسَ بِالْجَعْدِ الْقَطَطِ، وَلَا بِالسَّيْطِ، بَعَثَهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، فَأَقَامَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ، فَتَوَفَّاهُ اللَّهُ وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَحَيْثُ عَشْرُونَ شَعْرَةً بَيْضَاءَ. (راجع: ۳۵۴۷، أخرجه مسلم:

سال در مکه به سر برد و ده سال هم در مدینه اقامت گزید و آنگاه که خداوند او را به سوی خویش برگزید در سر و ریش وی بیست موی سفید نبود.

۳۵۴۹- از ابراهیم بن یوسف، از پدر وی روایت است که ابواسحاق گفت: از براء شنیده‌ام که می‌گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) نیکو صورت‌ترین و خوش قیافه‌ترین مردم بود، نه زیاد دراز قامت بود و نه کوتاه قامت.

۳۵۵۰- از همام روایت است که قتاده گفت: از آنس پرسیدم: آیا پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) موی خویش را رنگ می‌کرد؟ گفت: نی؛ زیرا (انددک) چیزی سفیدی در شقیقه وی بود.

۳۵۵۱- از شعبه از ابواسحاق روایت است که براء ابن عازب (رضی‌الله عنهما) گفت: «پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) میانه قامت و فراخ شانه بود و (درازی) موی وی تا نرمه گوش می‌رسید. من آن حضرت را دیدم که حله سرخ بر تن کرده بود و هرگز چیزی نیکوتر از وی ندیده‌ام. یوسف بن ابواسحاق از پدر خود روایت کرده که: موی آن حضرت تا دو دوش وی می‌رسید.

۳۵۵۲- از زهیر روایت است که ابواسحاق گفت: از براء پرسیده شد: آیا رخسار پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) همچون شمشیر (درخشان) بود؟ وی گفت: نی، بلکه مثل ماه (تابان) بود.

۳۵۵۳- از شعبه از حکم روایت است که ابوجحیفه گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در نیمه روز به بطحاء رفت و در آنجا وضو کرد و سپس دو رکعت نماز پیشین و

۳۵۴۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ، عَنِ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: سَمِعْتُ الْبِرَاءَ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ وَجْهًا، وَأَحْسَنَهُ خَلْقًا، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَاتِنِ، وَلَا بِالْقَصِيرِ. [أخرجه مسلم: ۲۳۳۷].

۳۵۵۰- حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسًا: هَلْ خَصَّبَ النَّبِيُّ ﷺ؟ قَالَ: لَا، إِنَّمَا كَانَ شَيْءٌ فِي صَدْقِهِ. [الطبر: ۵۸۹۴، ۵۸۹۵. أخرجه مسلم: ۲۳۴۱، ۲۳۴۲].

۳۵۵۱- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْبِرَاءِ بْنِ عَازِبٍ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ مَرُوعًا، بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ، لَهُ شَعْرٌ يَلْتَمِسُ شَحْمَةَ أُذُنِهِ، رَأَيْتُهُ فِي حَلَّةٍ حَمْرَاءَ، لَمْ أَرِ شَيْئًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ. قَالَ يَوْسُفُ بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ أَبِيهِ: إِلَى مَنْكِبَيْهِ. [الطبر: ۵۸۴۸، ۵۹۰۱. أخرجه مسلم: ۲۳۳۷].

۳۵۵۲- حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ: سُئِلَ الْبِرَاءُ: أَكَانَ وَجْهُ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَ السَّيْفِ، قَالَ: لَا، بَلْ مِثْلَ الْقَمَرِ.

۳۵۵۳- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَنْصُورٍ أَبُو عَلِيٍّ، حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَعْوَرُ بِالْمِصْبَةِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَحِيفَةَ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْهَاجِرَةِ إِلَى الْبَطْحَاءِ، قَتْرًا، ثُمَّ صَلَّى الظُّهْرَ

رَكَعَتَيْنِ، وَالْعَصْرَ رَكَعَتَيْنِ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَنَزَةٌ.

وَرَأَدَ فِيهِ عَوْنٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي حَبِيْبَةَ قَالَ: كَانَ يَمُرُّ مِنْ وَرَائِهَا الْمَرْأَةُ، وَقَامَ النَّاسُ، فَجَعَلُوا يَأْخُذُونَ يَدَيْهِ فَيَمْسَحُونَ بِهَا وَجُوهَهُمْ، قَالَ: فَأَخَذْتُ يَدَهُ فَوَضَعْتُهَا عَلَى وَجْهِ، فَإِنَّا هِيَ أَبْرَدُ مِنَ النَّجِّ، وَأَطْيَبُ رَائِحَةً مِنَ الْمِسْكِ. [راجع: ۱۸۷، اخرجہ مسلم: ۵۰۳، زیادة: ۲].

دو رکعت نماز عصر را گزارد درحالیکه پیش روی وی عَنَزَه نصب بود (تا ستره باشد) عون از پدر خود، از ابوجحیفه، افزوده است: و زن از عقب عَنَزَه می گذشت. (پس از نماز) مردم برخاستند و دستهای آن حضرت را می گرفتند و بر روی های خویش می کشیدند. ابوجحیفه گفت: من دست آن حضرت را گرفتم و بر روی خود نهادم. ناگاه دریافتم که دست وی (در آن روز گرم) از ژاله سردتر بود و از مشک خوشبوی تر.

۳۵۵۴- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَجْوَدَ النَّاسِ، وَأَجْوَدَ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ، حِينَ يَلْقَاهُ جِبْرِيلُ، وَكَانَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَلْقَاهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ قِيَادَرَسُهُ الْقُرْآنَ، فَلَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَجْوَدُ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ. [راجع: ۶، اخرجہ مسلم: ۲۳۰۸].

۳۵۵۴- از زهری، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: «پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سخاوتمندترین مردم بود و در رمضان که جبرئیل به دیدارش می آمد، سخاوتمندتر از همیشه بود. و جبرئیل در هر شب از ماه رمضان آن حضرت را ملاقات می کرد و قرآن را با هم می خواندند. و همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در نیکوکاری از باد وزان بخشنده تر بود.

۳۵۵۵- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي ابْنُ شَهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا مَسْرُورًا، تَبَرَّقَ أَسَارِيرَ وَجْهِهِ، فَقَالَ: «الْمَ تَسْمَعِي مَا قَالَ الْمُدَلِّجِي لَزَيْدٍ وَأَسَامَةَ وَرَأَى أَقْدَامَهُمَا: إِنَّ بَعْضَ هَذِهِ الْأَقْدَامِ مِنْ بَعْضٍ». [الطبر: ۴۳۳۳، ۶۱۷۷، اخرجہ مسلم: ۱۶۵۹].

۳۵۵۵- از ابن شهاب از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بر وی درآمد و خوشحال بود و خطوط پیشانی وی از (فرط خوشی) می درخشید. و سپس گفت: «آیا نشنیدی آنچه را مُدَلِّجی (قیافه شناس) به زید و اسامه گفت، آنگاه که پاهایشان را دید که این پاها از یکدیگراند» (یعنی این دو نفر پدر و پسراند).^۱

۱- عَنَزَه، نوعی نيزه کوچک است که نمازگزار آن را در جلو خویش نصب می کند تا مردمی که عبور و مرور می کنند، از جلو نيزه بگذرند و نيزه میان آنها به صورت ستره حایل باشد.

۲- مقصود از ابراد این حدیث، اشاره به خطوط پیشانی آن حضرت است. در توضیح این حدیث باید گفت که منافقین در نسب اسامه بن زید سخن

۳۵۵۶- از ابن شهاب از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب روایت است که عبدالله بن کعب گفت: از کعب بن مالک که از شرکت در غزوه تبوک تخلف کرده بود، شنیدم که می‌گفت: و چون بر رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) سلام کردم، رخسار وی از خوشی می‌درخشید. آنگاه که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) خوشحال می‌بود چهره‌اش تابان می‌شد تا آنکه چنان می‌نمود که گویی پاره‌ای از ماه است و ما شادمانی آن حضرت را از درخشش چهره‌اش، تشخیص می‌دادیم.

۳۵۵۷- از سعید مقبری، از ابوهریره (رضی‌الله عنه) روایت است که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در بهترین قرنهای بنی آدم که یک قرن پس از قرن دیگر است مبعوث شده‌ام تا آنکه در قرنی بسر می‌برم که بهترین قرنهای می‌باشد.»

۳۵۵۸- از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) موی سر خود را فروخته می‌گذاشت و مشرکان موی خویش به دو طرف جدا کرده می‌گذاشتند و اهل کتاب موی خویش فروخته می‌گذاشتند و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) موافقت با اهل کتاب را در آنچه بدان امر نشده بود، دوست می‌داشت. سپس رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرق باز می‌کرد (موی خود را به دو جهت مختلف جدا می‌کرد) و شانه می‌کشید.»

۳۵۵۶- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عَقِيلٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبٍ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَعْبٍ قَالَ: سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ يُحَدِّثُ حِينَ تَخَلَّفَ عَنْ تَبُوكَ، قَالَ: فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَبْرُقُ وَجْهَهُ مِنَ السُّرُورِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا سَرَّ اسْتَارَ وَجْهَهُ، حَتَّى كَأَنَّهُ قِطْعَةُ قَمَرٍ، وَكُنَّا نَعْرِفُ ذَلِكَ مِنْهُ. [راجع: ۲۷۵۷. ترجمه مسلم: ۷۱۶، بقره: ۱۷۶، لست في هذه الطريق. ۲۷۶۹، مطولا.]

۳۵۵۷- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ سَعِيدِ الْمَقْبَرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بُعِثْتُ مِنْ خَيْرِ قُرُونِ بَنِي آدَمَ، قُرُونًا فَفَرَّقْنَا، حَتَّى كُنْتُ مِنَ الْقُرُونِ الَّتِي كُنْتُ مِنْهَا.»

۳۵۵۸- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسْدِلُ شَعْرَهُ، وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَفْرُقُونَ رُؤُوسَهُمْ، فَكَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَسْدِلُونَ رُؤُوسَهُمْ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحِبُّ مُوَافَقَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ فِيمَا لَمْ يُؤْمَرْ فِيهِ بِشَيْءٍ، ثُمَّ فَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَأْسَهُ. [الطبر: ۲۹۴۴، ۵۹۱۷. ترجمه مسلم: ۲۳۳۶.]

می‌گفتند: زیرا وی سیاه قام بود و پدرش سفید چهره. آنگاه که هردویشان در بستر آرمیده بودند، پاهایشان از بستر بیرون آمده بود، قیافه شناس از مشاهده خطوط پاهایشان تشخیص داد که آن دو باید پدر و پسر باشند و خوشی آن حضرت از دریافت مدلجی قیافه شناس بود، که درست تشخیص داده بود.

۳۵۵۹ - از مسروق روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) زشت گوی و زشت گفتار نبود و می گفت: «همانا نیکوترین شما، خوش اخلاق ترین شما است.»

۳۵۶۰ - از ابن شهاب، از عروه بن زبیر روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) میان دو کار مخیر گردانیده نشد، مگر آنکه همان کاری را اختیار می کرد که آسانتر بود، تا آنگاه که موجب گناه نمی بود و اگر آن کار موجب گناه می بود، آن حضرت از دورترین مردم از آن بود. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به خاطر خود از کسی انتقام نمی گرفت، مگر آنکه حرمت دین خدا شکسته می شد، پس به جهت خدا انتقام می گرفت.

۳۵۶۱ - از ثابت روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: من، حریر یا دیباجی را لمس نکرده ام که نرم تر از کف دست پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بوده باشد و هرگز بویی به مشام نرسیده است که خوشبوی تر از بوی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بوده باشد.

۳۵۶۲ - از شعبه، از قتاده، از عبدالله بن ابی عتبّه روایت است که ابوسعید خدری (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از دوشیزه ای که در پرده است باحیاط تر بود.

از محمد بن بشار روایت است که یحیی و ابن مهدی گفته اند: شعبه مثل این حدیث به ما گفته و افزوده است: چون از چیزی خوشش

۳۵۵۹ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنْ أَبِي حَزْمَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ فَاَحْسَبًا وَلَا مُتَحَسِّبًا، وَكَانَ يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ خِيَارِكُمْ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا». (النظر: ۳۷۵۹، ۶۱۰۲۹، ۶۱۰۳۵. أخرجه مسلم: [۲۳۲۱].

۳۵۶۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنهَا قَالَتْ: مَا خَيْرَ رَسُولٍ لِلَّهِ ﷻ بَيْنَ أُمَّتَيْنِ إِلَّا أَخَذَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا، فَإِنْ كَانَ إِثْمًا كَانَ أَبَعَدَ النَّاسِ مِنْهُ، وَمَا أَنْتُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷻ لِنَفْسِهِ إِلَّا أَنْ تُتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ، فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ بِهَا. (النظر: ۶۱۲۶، ۶۱۷۸۶، ۶۱۸۵۳. أخرجه مسلم: [۲۳۲۷].

۳۵۶۱ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: مَا مَسَسْتُ حَرِيرًا وَلَا دِيبَاجًا إِلَّا مِنْ كَفِّ النَّبِيِّ ﷺ، وَلَا شَمِمْتُ رِيحًا قَطُّ أَوْ عَرَفًا قَطُّ أَطْيَبَ مِنْ رِيحِ أَوْ عَرَفِ النَّبِيِّ ﷺ. (راجع: ۱۱۴۱. أخرجه مسلم: [۲۳۳۰].

۳۵۶۲ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي عَتْبَةَ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعُرَاءِ فِي خُدْرَاهَا. (النظر: ۶۱۰۲، ۶۱۱۹. أخرجه مسلم: ۲۳۲۰، بزائدة [

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى وَابْنُ مَهْدِيٍّ قَالَا: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ مِثْلَهُ: وَإِذَا كَرِهَ شَيْئًا عَرَفَ فِي وَجْهِهِ.

نمی آمد، اثر آن در رخسار وی ظاهر می شد.
 ۳۵۶۳ - از ابو حازم روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هرگز بر غذایی عیب نمی گرفت؛ اگر بدان میل می کرد می خورد و رنه آن را می گذاشت.

۳۵۶۴ - از عبدالله بن مالک ابن بَحِیْنَه اسدی روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) زمانی که سجده می کرد، بازوهای خویش را گشاده می گذاشت تا آن که هر دو بغل وی را می دیدیم.

۳۵۶۵ - از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در هیچ دعایی دستهای خود را بلند نمی کرد، مگر در دعای استسقاء و همانا دستهای خود را به اندازه ای بلند می کرد که سفیدیهای بغل وی دیده می شد. ابو موسی (اشعری) گفته است: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در (استسقاء) دعا کرد و دستهای خود را بلند کرد.

۳۵۶۶ - از عَوْن ابن ابُو جَحِیْفَه روایت است که پدرش گفت: بر حسب تصادف نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رسیدم. آن حضرت در موضع ابطح^۱ در خیمه (استراحت) بود و هوا بس گرم بود. بلال برآمد و اذان نماز گفت و سپس در آمد. وی بقیه آب وضوی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را با خود آورد.

۱- مراد از بلند کردن دستها به همان حالت خاص است که در استسقاء بلند کرده بود که زیر بغلها دیده می شد. بلند کردن دستها در دعا از آن حضرت روایت شده است.

۲- ابطح، موضعی است نزدیک مکه که حاجیان هنگام برگشت از منی در آن فرود می آیند.

۳۵۶۳- حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: مَا غَابَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم طَعَامًا قَطُّ، إِلَّا اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ وَإِلَّا تَرَكَهُ. [الطبر: ۵۴۰۹. أخرجه مسلم: ۲۰۶۴.]

۳۵۶۴- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ مُضَرَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ زَيْمَةَ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَالِكِ ابْنِ بَحِيْنَةَ الْأَسَدِيِّ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم إِذَا سَجَدَ قَرَجَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى تَرَى إِبْطِيه.

قال: وقال ابن بَكْرٍ: حَدَّثَنَا بَكْرٌ: بِيَاضِ إِبْطِيه. [راجع: ۳۹۰. أخرجه مسلم: ۴۹۵.]

۳۵۶۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى بْنُ حَمَادٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ: أَنَّ أَنَسًا رضي الله عنه حَدَّثَهُمْ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم كَانَ لَا يَرْفَعُ يَدَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنْ دُعَائِهِ إِلَّا فِي الْاِسْتِسْقَاءِ، فَإِنَّهُ كَانَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ حَتَّى يَسُرَى بِيَاضِ إِبْطِيه. [راجع: ۱۰۳. أخرجه مسلم: ۸۹۵.]

[وقال أبو موسى: «دَعَا النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم وَرَفَعَ يَدَيْهِ»]

۳۵۶۶- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الصَّبَّاحِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ: حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ مَعْوَلٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَوْنَ بْنَ أَبِي جَحِیْفَه، ذَكَرَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دُعِيتُ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم وَهُوَ بِالْاِبْطَحِ فِي قَبَّة، كَانَ بِالْهَاجِرَةِ، خَرَجَ بِلَالٌ قَسَادِي بِالصَّلَاةِ ثُمَّ دَخَلَ، فَأَخْرَجَ فَضْلٌ وَضَوْءُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم، فَوَقَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ يَاحْلُونَ مِنْهُ، ثُمَّ دَخَلَ فَأَخْرَجَ الْعَنْزَةَ، وَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَبِصِ سَاقِيه، فَرَكَزَ الْعَنْزَةَ، ثُمَّ صَلَّى الظُّهْرَ رَكَعَتَيْنِ، وَالْعَصْرَ رَكَعَتَيْنِ، يَمُرُّ بَيْنَ يَدَيْهِ الْحِمَارُ وَالْمَرْأَةُ. [راجع: ۱۸۷. أخرجه مسلم: ۵۰۳.]

مردم بر آن هجوم بردند و از آن آب می گرفتند. سپس بلال درآمد و عَنَزَه و نِزَه کوچک را بیرون آورد و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بیرون آمد. گویی اکنون به سوی درخشش ساقهای آن حضرت می نگریم. بلال عَنَزَه را در زمین خلانید. سپس آن حضرت دو رکعت نماز پیشین و دو رکعت نماز عصر را گزارد در حالی که از جلوی روی وی خرها و زنان می گذشتند.

۳۵۶۷ - از زُهری، از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آن گونه سخن بر زبان می راند که اگر کسی کلمات آن را می شمرد، می توانست بشمارد (یعنی واضح و شمرده سخن گفت)

۳۵۶۸ - ولایت گفت: از یونس، از ابن شهاب، از عروه بن زبیر روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: آیا ابوفلان (یعنی ابوهریره) تو را به تعجب نمی آورد، وی آمد و نزدیک الحجره ام نشست و از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) حدیث می کرد و مرا می شنواید، در حالی که من مشغول ادای نماز نفل بودم و قبل از آنکه نمازم را تمام کنم برخاست و رفت. اگر او را در می یافتم، سخن او را رد می کردم. همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) چنان نبود که مانند شما پیایی و پیوسته سخن بگوید.

باب - ۲۴ پیامبر (صلی الله علیه وسلم) چنان بود که چشمش می خوابید و دلش نمی خوابید.

سعید بن میناء، از جابر، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

۳۵۶۷ - حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحِ الْبَزَّازِ: حَدَّثَنَا سَعِيدَانُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنِ عُرْوَةَ، عَنِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُحَدِّثُ حَدِيثًا لَوْ عَدَّهُ الْعَادُّ لَأَحْصَاهُ. [المطهر: ۳۵۶۸، أخرجه مسلم: ۲۴۹۳.]

۳۵۶۸ - وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ أَنَّهُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ، عَنِ عَائِشَةَ أَنَّهُمَا قَالَتَا: لَا يُنْجِبُكَ أَبُو فُلَانٍ، جَاءَ فَنَجَسَ إِلَى جَانِبِ حُجْرَتِي يُحَدِّثُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُسْمَعُنِي ذَلِكَ، وَكُنْتُ أُسَبِّحُ، فَتَمَّ قَبْلَ أَنْ أَقْضِيَ سَبْحَتِي، وَلَوْ أَدْرَكْتَهُ لَرَدَدْتُ عَلَيْهِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَكُنْ يَسْرُدُ الْحَدِيثَ كَسَرَدِكُمْ. [رواه:]

۲۴ - بَابُ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ

تَنَامُ عَيْنَهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبَهُ

رَوَاهُ سَعِيدُ بْنُ مِينَاءَ، عَنِ جَابِرٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

[رواه:] (۷۷۸۱)

وسلم) روایت کرده است.

۳۵۶۹ - از سعید مقبری، از ابوسلمه ابن عبدالرحمن روایت است که گفت: وی از عایشه (رضی الله عنها) پرسیده بود که نماز (شب) رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در رمضان چگونه بوده است؟

عایشه گفت: آن حضرت چه در رمضان و چه در غیر رمضان نماز (نفل شب) را بیش از یازده رکعت نمی‌گزارد. چهار رکعت می‌گزارد. از خوبی و درازی آن سؤال مکن، سپس چهار رکعت می‌گزارد. از خوبی و درازی آن سؤال مکن و سپس سه رکعت می‌گزارد. من گفتم: یا رسول الله، می‌خواهی قبل از آنکه نماز وتر بگزاری؟ آن حضرت فرمود: «چشم من می‌خواهد و دلم نمی‌خواهد.»

۳۵۷۰ - از شریک بن عبدالله بن ابی نمر روایت است که گفت: از انس بن مالک شنیده‌ام که ما را از حالت آن شبی می‌گفت که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از مسجد کعبه برده شد: سه کس نزد وی آمدند و این واقعه قبل از نزول وحی بر آن حضرت بود و آن حضرت در مسجد الحرام (مکه) خوابیده بود نفر اول (یعنی از آن فرشتگان) گفت: کدام است آن (مرد مورد نظر) گفت: مرد وسط از آن سه نفر (خوابیده) و او بهترین مردم است. مرد آخر از آن سه نفر (سه فرشته) گفت: بهترین مردم را (برای عروج به آسمان) بگیرید. همین بود آنچه در آن شب رخ داد. آن حضرت دیگر آنها را ندید تا آنکه

۱- پوشیده نماند که این واقعه قبل از نزول وحی بعثت آن حضرت نبوده و شاید مراد راوی یعنی، شریک بن عبدالله بن ابی نمر نزول وحی معراج بوده باشد. زیرا؛ واقعه معراج ده سال پس از بعثت و سه سال قبل از هجرت بود.

۳۵۶۹- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ سَعِيدِ الْمَقْبَرِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: كَيْفَ كَانَتْ صَلَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي رَمَضَانَ؟ قَالَتْ: مَا كَانَ يَزِيدُ فِي رَمَضَانَ وَلَا فِي غَيْرِهِ عَلَى إِحْدَى عَشْرَةَ رُكْعَةً، يُصَلِّي أَرْبَعَ رُكْعَاتٍ، فَلَا تَسْأَلُ عَنْ حُسْنِهِمْ وَطَوْلِهِمْ، ثُمَّ يُصَلِّي أَرْبَعًا، فَلَا تَسْأَلُ عَنْ حُسْنِهِمْ وَطَوْلِهِمْ، ثُمَّ يُصَلِّي ثَلَاثًا، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَتَامُ قَبْلَ أَنْ تَوْتَرَ؟ قَالَ: «تَتَامُ عَيْنِي وَلَا يَتَامُ قَلْبِي».

[راجع: ۱۱۴۷، أخرجه مسلم: ۷۲۸.]

۳۵۷۰- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ شَرِيكِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي نَمْرٍ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يُحَدِّثُنَا عَنْ لَيْلَةِ أُسْرِي بِالنَّبِيِّ ﷺ مِنْ مَسْجِدِ الْكَعْبَةِ، جَاءَهُ ثَلَاثَةٌ نَفَرٌ قَبْلَ أَنْ يُوحَى إِلَيْهِ، وَهُوَ نَائِمٌ فِي مَسْجِدِ الْحَرَامِ، فَقَالَ أَوْلَهُمْ: أَيُّهُمْ هُوَ؟ فَقَالَ أَوْسَطُهُمْ: هُوَ خَيْرُهُمْ، وَقَالَ آخِرُهُمْ: خُذُوا خَيْرَهُمْ. فَكَانَتْ تِلْكَ، فَلَمَّ يَرَهُمْ حَتَّى جَاءَهُ الْيَكَّةَ أُخْرَى فِيمَا بَرَى قَلْبُهُ، وَالنَّبِيُّ ﷺ نَائِمٌ عَيْتَاهُ وَلَا يَتَامُ قَلْبُهُ، وَكَذَلِكَ الْأَنْبِيَاءُ تَتَامُ أَعْيُنُهُمْ وَلَا تَتَامُ قُلُوبُهُمْ، فَقَوْلَاهُ جَبْرِيْلُ، ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ. النظر: ۴۴۶۴، ۵۵۶۱، ۶۵۸۱، ۷۵۱۷، أخرجه مسلم: ۱۶۲، مطولاً.]

شبی دیگر آمدند و آن حضرت آنها را در دل خود دریافت و چنان بود که چشم آن حضرت می‌خوابید و قلب وی نمی‌خوابید و همه پیامبران چنان بودند که چشمانشان می‌خوابید و دل‌هایشان نمی‌خوابید. سپس جبرئیل عهده‌دار معراج آن حضرت شد و او را به آسمان برد.

باب - ۲۵ نشانه‌های پیامبری در اسلام

۳۵۷۱ - از ابو رجاء روایت است که عمران بن حصین گفت: آنها در سفری پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را همراهی می‌کردند و تمام شب را راه پیمودند، تا آنکه صبح دمید و استراحت کردند. خواب بر چشمانشان غلبه کرد تا آنکه آفتاب بلند شد، کسی که اول از خواب بیدار شد ابوبکر بود. چنان بود که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از خواب بیدار کرده نمی‌شد تا آنکه خود بیدار می‌شد. سپس عمر بیدار شد. ابوبکر به نزدیک سر آن حضرت نشست و تکبیر می‌گفت و آواز خود را بلند می‌کرد تا آنکه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بیدار شد. آن حضرت (پس از قطع مسافتی) فرود آمد و نماز صبح را بر ما گزارد.

مردی از مردم گوشه گرفت و با ما نماز نگزارد. آنگاه که آن حضرت نماز را تمام کرد، فرمود: «ای فلان، چه چیز مانع شد که با ما نماز بگزاری؟» وی گفت: مرا جنابت رسیده است. آن حضرت او را فرمود که با خاک پاک تیمم کند. وی (پس از تیمم) نماز گزارد.

۱- کسانی که معراج آن حضرت را در خواب پنداشته‌اند به این بخش حدیث که می‌گوید: «آن حضرت آنها را در دل خود دریافت» حجت آورده‌اند.

۲۵- باب: علامات

النُّبُوَّةُ فِي الْإِسْلَامِ

۳۵۷۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا سَلْمُ بْنُ زَيْرٍ: سَمِعْتُ أَبَا رَجَاءَ قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ: أَنَّهُمْ كَانُوا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي مَسِيرٍ، فَأَذَلُّوا لِيَتَّهِمُوا، حَتَّى إِذَا كَانَ وَجْهُ الصُّبْحِ عَرَسُوا، فَغَلَبَتْهُمُ عَيْنُهُمْ حَتَّى ارْتَفَعَتِ الشَّمْسُ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ اسْتَيْقَظَ مِنْ مَتَامِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَكَانَ لَا يُوقِظُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ مَتَامِهِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، فَاسْتَيْقَظَ عُمَرُ، فَجَعَلَ أَبُو بَكْرٍ عِنْدَ رَأْسِهِ، فَجَعَلَ يُكَبِّرُ وَيُرْفَعُ صَوْتَهُ حَتَّى اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ﷺ، فَتَزَلَّ وَصَلَّى بِنَا الْغَدَاةِ، فَاعْتَزَلَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ لَمْ يُصَلِّ مَعَنَا، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «يَا فُلَانُ، مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تُصَلِّيَ مَعَنَا». قَالَ: أَصَابَتْنِي جَنَابَةٌ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَتِيمَمَ بِالصُّعَيْدِ، ثُمَّ صَلَّى، وَجَعَلَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي رُكُوبٍ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَقَدْ عَطَشْنَا عَطَشًا شَدِيدًا فَيَتِيمَا نَحْنُ نَسِيرُ، إِذَا نَحْنُ بِأَمْرَةٍ سَادَلَتْ رِجْلَيْهَا بَيْنَ مَرَاتَيْنِ، فَقُلْنَا لَهَا: أَيْنَ الْمَاءُ؟ قَالَتْ: إِنَّهُ لَا مَاءَ، فَقُلْنَا: كَمْ بَيْنَ أَمْلِكَ وَبَيْنَ الْمَاءِ؟ قَالَتْ: يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ، فَقُلْنَا: انْطَلِقِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَتْ: وَمَا رَسُولُ اللَّهِ؟ قُلْنَا: فَلَمْ نَمْلِكْهَا مِنْ أَمْرِهَا حَتَّى اسْتَعَلَّنَا بِهَا النَّبِيُّ ﷺ، فَحَدَّثَنِي بِمَثَلِ الَّذِي حَدَّثَنَا، غَيْرَ أَنَّهَُا حَدَّثَتْهُ أَنَّهَا مُؤْتَمَةٌ، فَأَمَرَ بِمَرَاتِنِهَا، فَمَسَحَ فِي الْعَرَاوِئِ، فَشَرِبْنَا عَطَاشًا أَرْبَعِينَ رَجُلًا حَتَّى رَوَيْنَا، فَمَلَأْنَا كُلَّ قَرْيَةٍ مَعَنَا وَإِدَاوَةَ،

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) من و چند سوار دیگر را فرمود که در طلب آب از وی جلوتر برویم و همانا ما سخت تشنه شده بودیم. در حالی که راهی بودیم، ناگاه با زنی برخوردیم که (سوار بود) و پاهایش را در میان دو مشک دراز کرده بود، به او گفتیم: آب کجا پیدا می‌شود؟ وی گفت: اینجا آب پیدا نمی‌شود. گفتیم: میان منزل تو و آب چقدر مسافت است؟ گفت: یک شبانه روز. به او گفتیم: نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برو. گفت: رسول الله کیست؟ او را برخلاف خواسته‌اش نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آوردیم. وی به آن حضرت همان چیزی گفت که به ما گفته بود و فقط این را افزود که وی فرزندان یتیم دارد. آن حضرت به آوردن مشکهای آب وی امر کرد و بر دهانه مشکها دست کشید. ما تشنگان که چهل نفر بودیم از آن نوشیدیم و سیراب شدیم و مشکها و ظروف خویش را از آن پر کردیم، به جز آنکه شتران خویش را ننوشانیدیم. مشکهای آب (آن زن) همچنان پر بود که از فرط پری از آن آب می‌تراوید. سپس آن حضرت فرمود: «هر آنچه دارید بیاورید» برای آن زن مقداری نان ریزه و خرما جمع آوری شد تا آنکه نزد کسان خود رفت و گفته بود. سحرترین مردم را ملاقات کردم و یا او پیامبر است چنانکه گفته‌اند.

خداوند به واسطه آن زن همان گروه مردم وی را هدایت کرد، چنانکه وی اسلام آورد و مردم وی اسلام آوردند.

۳۵۷۲ - از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

۳۵۷۲ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم

ظرف آبی آورده شد در حالیکه آن حضرت در ناحیه الزوراً (در نزدیکی مدینه) بود. وی دست خود را در آن ظرف نهاد و آب از میان انگشتان وی فوران می‌کرد و مردم از آن وضو کردند. قتاده می‌گوید: به انس گفتم: شما چند نفر بودید؟ گفت: سیصد نفر یا به همین حدود.

۳۵۷۳ - از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دیدم که چون وقت نماز عصر فرارسید، مردم در جستجوی آب وضو شدند ولی آب نیافتند. مقداری آب برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آورده شد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) دست خود را در آن ظرف آب نهاد و مردم را فرمود که از آن آب وضو کنند. من دیدم که از زیر انگشتان وی آب فوران می‌کرد. مردم وضو کردند، تا آنکه نفر آخر از آن وضو کرد.

۳۵۷۴ - از حسن روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به یکی از سفرهای خود راهی شد و جمعی از اصحاب با وی همراه بودند. آنها به مسیر خود ادامه دادند، وقت نماز فرارسید، آب نیافتند که وضو کنند. مردی از این جمعیت رفت و ظرفی که در آن آبی اندک بود آورد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آن را گرفت و وضو کرد، سپس چهار انگشت دست خویش را دراز کرد و در آن ظرف نهاد، بعد فرمود: برخیزید و وضو کنید، مردم از آن وضو کردند تا آنکه به وضویی که می‌خواستند رسیدند. آنها هفتاد نفر یا به همین حدود بودند.

يَأْتَاهُ، وَهُوَ بِالزُّورَاءِ، فَوَضَعَ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ، فَجَعَلَ الْمَاءَ يَتَّبِعُ مِنْ مِيزَانِ أَصَابِعِهِ، فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ.

قال قتادة: قلت لانس: كم كنتم؟ قال: ثلاثمائة، أو زهاء ثلاثمائة. [راجع: ۱۶۹. أخرجه مسلم: ۲۲۷۹.]

۳۵۷۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنِ مَالِكِ، عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَحَاتِ صَلَاةَ الْعَصْرِ، فَالْتَمَسَ الْوَضُوءَ فَلَمْ يَجِدْهُ، فَاتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْضُوءَ، فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ فِي ذَلِكَ الْإِنَاءِ، فَأَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَتَوَضَّؤُوا مِنْهُ، فَرَأَيْتُ الْمَاءَ يَتَّبِعُ مِنْ تَحْتِ أَصَابِعِهِ، فَتَوَضَّأَ النَّاسُ، حَتَّى تَوَضَّؤُوا مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ. [راجع: ۱۶۹. أخرجه مسلم: ۲۲۷۹.]

۳۵۷۴ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَبَارَكٍ: حَدَّثَنَا حَزْمٌ قَالَ: سَمِعْتُ الْحَسَنَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي بَعْضِ مَخَارِجِهِ، وَمَعَهُ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَانْطَلَقُوا يَسِيرُونَ فَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ، فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً يَتَوَضَّؤُونَ، فَانْطَلَقَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ، فَجَاءَ بِقَدْحٍ مِنْ مَاءٍ يَسِيرٍ، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ مَدَّ أَصَابِعَهُ الْأَرْبَعَ عَلَى الْقَدْحِ، ثُمَّ قَالَ: قَوْمُوا تَوَضَّؤُوا. فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ حَتَّى بَلَغُوا فِيمَا يُرِيدُونَ مِنَ الْوَضُوءِ، وَكَانُوا سَبْعِينَ أَوْ ثَمَانَةً. [راجع: ۱۶۹. أخرجه مسلم: ۲۲۷۹.]

۳۵۷۵- از حُمید روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: وقت نماز فرا رسید و کسانی که خانه‌هایشان نزدیک مسجد بود رفتند که وضو کنند و گروهی دیگر در آنجا ماندند. برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در ظرف سنگی آب آورده شد. آن حضرت دست خود را در آن نهاد، ظرف تنگ‌تر از آن بود که آن حضرت دست خود را در آن پهن نماید، وی انگشتان خود را به هم پیوست و آن را در ظرف نهاد. سپس همگی مردم از آن وضو کردند. حُمید می‌گوید: از انس پرسیدم: چند نفر بودند؟ گفت: هشتاد مرد.

۳۵۷۶- از سالم بن ابی الجعد روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنهما) گفت: مردم در روز (پیمان) حدیبیه سخت تشنه شدند و در جلوی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ظرفی کوچک از آب بود. وقتی وضو کرد مردم به سوی آن حضرت شتافتند. فرمود: «شما را چه حال است؟» گفتند: ما آب نداریم که از آن وضو کنیم و یا بنوشیم، به جز همان آب که در جلوی تو است. آن حضرت دست خود را در آن ظرف نهاد آب از میان انگشتان آن حضرت بسان چشمه می‌جوشید. ما نوشیدیم و وضو کردیم. سالم می‌گوید: به جابر بن عبدالله گفتم: شما چند نفر بودید؟ گفت: اگر صد هزار می‌بودیم ما را کفایت می‌کرد. ما پانزده صد نفر بودیم.

۳۵۷۷- از ابوسعحاق روایت است که

۱- در احادیثی که انس (رضی الله عنه) در رابطه به فوران آب از زیر انگشتان آن حضرت روایت کرده است، راویان مختلف تعداد افرادی را که از آن ظرف کوچک وضو کردند مختلف آورده‌اند. ظاهراً چنین می‌نماید که این حالت در وقایع مختلف رخ داده باشد.

۳۵۷۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُنِيرٍ: سَمِعَ يَزِيدَ: أَخْبَرَنَا حُمَيْدٌ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَضَرَتِ الصَّلَاةَ، فَقَامَ مَنْ كَانَ قَرِيبَ الدَّارِ مِنَ الْمَسْجِدِ تَوَضُّأً، وَيَقِي قَوْمٌ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ بِمَخْضَبٍ مِنْ حِجَارَةٍ فِيهِ مَاءٌ، فَوَضَعَ كَفَّهُ، فَصَفَّرَ الْمَخْضَبَ أَنْ يَسْطُرَ فِيهِ كَفَّهُ، فَضَمَّ أَصَابِعَهُ فَوَضَعَهَا فِي الْمَخْضَبِ، فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ جَمِيعًا. قُلْتُ: كَمْ كَانُوا؟ قَالَ: ثَمَانُونَ رَجُلًا. [راجع: ۱۶۹].
أخرجه مسلم: ۲۲۷۹.]

۳۵۷۶- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ ابْنُ مُسْلِمٍ: حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: عَطَشَ النَّاسُ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ، وَالنَّبِيُّ ﷺ يَبِينُ يَدَيْهِ رَكُوعًا تَوَضُّأً، فَجَهِشَ النَّاسُ نَحْوَهُ، فَقَالَ: «مَا لَكُمْ؟» قَالُوا: لَيْسَ عِنْدَنَا مَاءٌ تَوَضُّأً وَلَا نَشْرَبُ إِلَّا مَا بَيْنَ يَدَيْكَ، فَوَضَعَ يَدَهُ فِي الرُّكُوعِ، فَجَمَلَ الْمَاءَ يَشُورِيْنِ أَصَابِعِهِ كَأَمْثَالِ الْعُيُونِ، فَشَرَبْنَا وَتَوَضَّأْنَا، قُلْتُ: كَمْ كُنْتُمْ؟ قَالَ: لَوْ كُنَّا مِائَةَ أَلْفٍ لَكُنَّا، كُنَّا خَمْسَ عَشْرَةَ مِائَةً. [نظر: ۴۱۵۲، ۴۱۵۳، ۴۱۵۴، ۴۸۴۰، ۵۶۳۹]. أخرجه مسلم: ۱۸۵۶].
مختصراً.]

۳۵۷۷- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الرَّبَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ أَرْبَعَ عَشْرَةَ مِائَةً، وَالْحُدَيْبِيَّةُ بَنُو، فَتَزَحَّاهَا حَتَّى لَمْ تَبْرُكْ

براء (رضی الله عنه) گفت: ما در روز حُدیبه هزار و چهارصد نفر بودیم و حُدیبیه چاهی است و آب آن را چنان برکشیدیم که قطره‌ای در آن باقی نگذاشتیم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر کنار چاه نشست و آب طلبید. آب را در دهان کرد و در چاه انداخت. اندکی درنگ کردیم، سپس (از آن چاه) آب نوشیدیم تا سیراب شدیم و سیراب شدند شتران سواری ما - یا - از آب برگشتند.^۱

۳۵۷۸ - از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که وی از انس بن مالک شنیده است که می‌گفت: ابوطلحه به زن خود اُم سلیم (که مادر انس) بود گفت: همانا آواز رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را شنیدم و آن را ضعیف پنداشتم و اثر گرسنگی را در ایشان تشخیص دادم. آیا از خوردنی چیزی داری؟ اُم سلیم گفت: آری. و چند قرص نان جوین آورد و سپس دستمالی آورد و نان را در آن پیچید و آن را زیر بغلم نهاد و بریست و مرا نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرستاد.

انس می‌گوید: من آن را بردم و دیدم که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با مردم در مسجد است. در آنجا ایستادم. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به من گفت: «آیا تو را ابوطلحه فرستاده است؟» گفتم: آری. فرمود: «طعامی فرستاده است؟» گفتم: آری. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به کسانی که با وی بودند گفت: «برخیزید» آن حضرت (با همراهان خویش) راهی شد و من پیشاپیش

فِيهَا قَطْرَةٌ، فَجَلَسَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى شَفِيرِ الْبَيْتِ فَدَعَا بِمَاءٍ، فَمَضْمَضَ وَمَجَّ فِي الْبَيْتِ، فَمَكَّنَّا غَيْرَ بَعِيدٍ، ثُمَّ اسْتَقْبْنَا حَتَّى رَوَيْنَا، وَرَوَتْ أَوْ صَدَرَتْ رَكَاتَيْنَا. (نظر: ۴۱۵۰، ۴۱۵۱)

۳۵۷۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: قَالَ أَبُو طَلْحَةَ لَأُمِّ سَلِيمٍ: لَقَدْ سَمِعْتُ صَوْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ضَعِيفًا، اعْرِفْ فِيهِ الْجُوعَ، فَهَلْ عِنْدَكَ مِنْ شَيْءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، فَأَخْرَجَتْ أَقْرَاصًا مِنْ شَعِيرٍ، ثُمَّ أَخْرَجَتْ خَمَارًا لَهَا، فَلَقَّتِ الْخَبْزَ بَعْضُهُ، ثُمَّ دَسَتْهُ تَحْتَ يَدِي وَلَا تَنِي بَعْضُهُ، ثُمَّ أَرْسَلْتَنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَذَهَبْتُ بِهِ، فَوَجَدْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ وَمَعَهُ النَّاسُ، فَكَمَّمْتُ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرْسَلْتُكَ أَبُو طَلْحَةَ». فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «بَطْعَامٍ». فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِمَنْ مَعَهُ: «قُومُوا»، فَأَنْطَلَقَ وَأَنْطَلَقَتْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، حَتَّى جِئْتُ أَبَا طَلْحَةَ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: يَا أُمَّ سَلِيمٍ، قَدْ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالنَّاسِ، وَكَيْسَ عِنْدَنَا مَا نُطْعِمُهُمْ؟ قَالَتْ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَأَنْطَلَقَ أَبُو طَلْحَةَ حَتَّى لَقِيَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو طَلْحَةَ مَعَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلُمِّي يَا أُمَّ سَلِيمٍ، مَا عِنْدَكَ». فَأَتَتْ بِذَلِكَ الْخَبْزِ، فَأَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَكَمَّمَتْ، وَعَصَرَتْ أُمَّ سَلِيمٍ عَمَّةً فَأَدَمَتْهُ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيهِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ ذُنَّ لَعَشْرَةَ». فَأَذِنَ لَهُمْ، فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ثُمَّ خَرَجُوا، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ ذُنَّ

۱- شک راوی است که لفظ - رَوَتْ - یعنی سیراب شدن را گفته است یا لفظ - صَدَرَتْ - یعنی از آب برگشتن را.

لَعَشْرَةَ». فَأَذِنَ لَهُمْ، فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ثُمَّ خَرَجُوا، ثُمَّ قَالَ: «إِذْ ذَنْ لَعَشْرَةَ». فَأَذِنَ لَهُمْ، فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ثُمَّ خَرَجُوا، ثُمَّ قَالَ: «إِذْ ذَنْ لَعَشْرَةَ». فَأَكَلَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ وَشَبِعُوا، وَالْقَوْمُ سَبْعُونَ أَوْ ثَمَانُونَ رَجُلًا. [راجع: ۴۲۲، أخرجه مسلم: ۲۰۴۰].

ایشان می‌رفتیم تا آنکه نزد ابوطلحه رسیدیم و او را آگاه کردم. ابوطلحه گفت: ای امّ سلیم، همانا رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) با مردم آمده است در حالی که چیزی نداریم که به آنها غذا بدهیم؟ وی گفت: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. ابوطلحه به استقبال رفت تا آنکه رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را ملاقات کرد. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «ای امّ سلیم، هر آنچه داری بیاور» وی همان قرصهای نان را آورد. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) امر کرد که نان را ریزه کند و او ریزه کرد و سپس مقداری روغن را بر آن ریخت و نان خورش ساخت. سپس رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در آن چیزی خواند، آنچه که خداوند خواسته بود که بخواند، و بعد گفت: «ده نفر را اجازه بده» وی اجازه داد. آنها (آمدند) و از آن غذا خوردند تا آنکه سیر شدند و بعد برآمدند. سپس فرمود: «ده نفر را اجازه بده» وی اجازه داد. آنها خوردند تا آنکه سیر شدند و بعد برآمدند. سپس فرمود: «ده نفر را اجازه بده» وی اجازه داد، آنها خوردند تا آنکه سیر شدند و بعد برآمدند، سپس فرمود: «ده نفر را اجازه بده». تمام آن کسان از آن غذا خوردند و سیر شدند و آنها هفتاد، هشتاد مرد بودند.

۳۵۷۹ - از ابراهیم از عَلَقَمَه روایت است که عبدالله (بن مسعود) (رضی‌الله عنه) گفت: ما آیات (یعنی معجزات) را برکت می‌شمردیم و ما آنها را ترسانیدن می‌شمارید.^۱ ما در سفری

۱- گویا کسانی که مخاطب عبدالله بن مسعود بوده‌اند به این فرموده خداوند تمسک کرده بودند که: «و نمی‌فرستیم نشانه‌ها را مگر برای ترسانیدن» (بنی اسرائیل: ۵۹) نزول این آیت در آغاز اسلام برای ترسانیدن کافران بود که تعدادشان زیاد و غالب بودند و مقصود اولی تحقیق و تصدیق آن بوده

همراه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بودیم، آب کم شد. آن حضرت فرمود: «از آب باقی مانده بیاورید» ظرفی آوردند که در آن اندکی آب بود. وی دست خویش را در ظرف در آورد و سپس گفت: «به سوی آب پاکیزه و پاک کننده و برکت داده شده بشتابید، و برکت از جانب خداوند است.»

به تحقیق دیدم که از میان انگشتان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آب بیرون می آمد، و همانا ما تسبیح گرفتن طعام را می شنیدیم وقتی که (توسط آن حضرت) خورده می شد.

۳۵۸۰- از عامر روایت است که جابر (رضی الله عنه) گفت: پدر وی وفات کرد و قرضدار بود. من نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدم و گفتم: همانا پدرم از خود قرض بجای گذاشته است و من به جز محصول درختان خرما می وی چیزی ندارم و محصول چندین ساله، قرض او را کفایت نمی کند. پس با من بیا تا قرضخواهان با من به زشتی عمل نکنند. آن حضرت پیرامون یکی از توده های خرما گشت زد و دعای برکت کرد. سپس به دور توده دیگر گشت زد و بر آن نشست و فرمود: «از این توده (برای قرضخواهان) پیمانہ کنید.» و طلب ایشان را ادا کرد و همان مقدار خرما باقی ماند که به ایشان داده بود.

۳۵۸۱- از ابو عثمان روایت است که عبدالرحمن بن ابی بکر (رضی الله عنهما) گفت:

است و چون اسلام قوت گرفت، مقصود اولی موجب برکت و تقویت اعتقاد شد. شاید همین مراد ابن مسعود بوده است که ما چنان می پنداشتیم و شما چنین می پندارید. قسطلانی هم در این مورد نظری دارد. (تیسیرالتقاری و شرح شیخ الاسلام)

۳۵۸۰- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا زَكْرِيَّا قَالَ: حَدَّثَنِي عَامِرٌ قَالَ: حَدَّثَنِي جَابِرٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ آبَاءَهُ تَوَفَّيَ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقُلْتُ: إِنَّ أَبِي تَرَكَ عَلَيَّ دَيْنًا، وَلَيْسَ عِنْدِي إِلَّا مَا يُخْرَجُ نَخْلَهُ، وَلَا يَبْلُغُ مَا يُخْرَجُ سِنِينَ مَا عَلَيْهِ، فَأَنْطَلِقُ مَعِيَ لِكَيْ لَا يُفْحِشَ عَلَيَّ الْغُرْمَاءُ، فَمَضَى حَوْلَ يَدِّهِ مِنْ بِيَادِرِ التَّمْرِ قَدَعًا، ثُمَّ آخَرَ، ثُمَّ جَلَسَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «انزِعُوهُ». فَأَوْقَاهُمُ الَّذِي لَهُمْ، وَبَقِيَ مِثْلُ مَا أَعْطَاهُمْ. [راجع: ۲۱۲۷]

۳۵۸۱- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، عَنْ أَبِيهِ: حَدَّثَنَا أَبُو عَثْمَانَ: أَنَّهُ حَدَّثَهُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ أَصْحَابَ الصَّفَةِ كَانُوا النَّاسَ قُرَاءًا، وَأَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ مَرَّةً: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامٌ اثْنَيْنِ فَلْيَذْهَبْ بِأَلْفٍ، وَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامٌ أَرْبَعَةَ فَلْيَذْهَبْ

«همانا اصحاب صُفّه مردمی فقیر بودند^۱ و باری پیامبر(صلی الله علیه وسلم) گفت: «هرکس که برای دو نفر غذا داشته باشد، باید نفر سوم (از اصحاب صُفّه) را با خود ببرد، و هرکسی که برای چهار نفر غذا داشته باشد باید نفر پنجم یا نفر ششم (از اصحاب صُفّه) را با خود ببرد یا همچنانکه فرمود. و همانا ابوبکر سه نفر را با خود آورد و پیامبر(صلی الله علیه وسلم) ده نفر را برد. و ابوبکر سه نفر را برد. عبدالرحمن گفت: (اهل خانه ابوبکر) شامل من و پدر و مادرم بود. ابوعثمان راوی می گوید: نمی دانم (یعنی شک دارم) که عبدالرحمن گفته است: زن من و خادم میان خانه من و خانه ابوبکر. همانا ابوبکر غذای شب را نزد پیامبر(صلی الله علیه وسلم) خورد و سپس در آنجا ماند تا آنکه نماز خفتن را گزارد. سپس برگشت و در آنجا ماند تا آنکه رسول الله(صلی الله علیه وسلم) غذای شب را خورد.^۲

ابوبکر وقتی به خانه آمد که چیزی از شب گذشته بود، آنچه خدا خواسته بود که بگذرد. زن وی به او گفت: چه مانع شد تو را از میهمان یا میهمانان؟ گفت: به آنها غذا ندادی؟ گفت: آنها از خوردن غذا خودداری کردند، تا آنکه تو بیایی. برایشان غذا را بردند لیکن ایشان خودداری کردند. عبدالرحمن گفت: من رفتم

بِخَامِسِ أَوْ سَادِسٍ. أَوْ كَمَا قَالَ: وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ جَاءَ بِثَلَاثَةٍ، وَأَنْطَلَقَ النَّبِيُّ ﷺ بِعَشْرَةٍ، وَأَبُو بَكْرٍ ثَلَاثَةً، قَالَ: فَهَوَاتِنَا وَأَبْنِي وَأَمْسِي، وَلَا أَدْرِي هَسَلُ قَالَ: أَمْرَاتِي وَخَادِمِي، بَيْنَ بَيْتِنَا وَبَيْنَ بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ، وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ تَعَشَى عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ لَبِثَ حَتَّى صَلَّى الْعِشَاءَ، ثُمَّ رَجَعَ فَلَبِثَ حَتَّى تَعَشَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَجَاءَ بَعْدَ مَا مَضَى مِنَ اللَّيْلِ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَتْ لَهُ أَمْرَأَةٌ: مَا حَسِبَكَ عَنْ أَصْيَابِكَ أَوْ ضَيْفِكَ؟ قَالَ: أَوْ مَا عَشَيْتِهِمْ؟ قَالَتْ: أَبَوَا حَتَّى تَجِيءَ، قَدْ عَرَضُوا عَلَيْهِمْ فَعَلَبَوْهُمْ، فَذَهَبْتُ فَآخِثِيَاتٌ، فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ، فَجَدِّعِ وَسَبِّ، وَقَالَ: كُلُّوْا، وَقَالَ: لَا أَطْعَمُهُ أَبَدًا، قَالَ: وَأَيْمُ اللَّهِ، مَا كُنَّا نَأْخُذُ مِنَ اللَّقْمَةِ إِلَّا رَبًّا مِنْ أَنْفَلَهَا أَكْثَرَ مِنْهَا حَتَّى شَبِعُوا، وَصَارَتْ أَكْثَرًا مِمَّا كَانَتْ قَبْلُ، فَتَنَزَّرَ أَبُو بَكْرٍ: فَإِذَا شَيْءٌ أَوْ أَكْثَرُ، قَالَ لِأَمْرَأَتِهِ: يَا أُخْتُ بَنِي فِرَاسٍ، قَالَتْ: لَا وَفَرَّةٌ عَيْنِي، لَهِيَ الْآنَ أَكْثَرُ مِمَّا قَبْلُ بِثَلَاثِ مَرَّاتٍ. فَأَكَلَتْ مِنْهَا أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ: إِنَّمَا كَانَ الشَّيْطَانُ، يَعْنِي بَيْتَهُ، ثُمَّ أَكَلَ مِنْهَا لَقْمَةً، ثُمَّ حَمَلَهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَصْبَحَتْ عِنْدَهُ، وَكَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِ عَهْدٍ، فَمَضَى الْأَجَلَ فَفَرَقْنَا إِنَّا عَشْرَ رَجُلًا، مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنَا، اللَّهُ أَعْلَمُ كَمَّ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ، غَيْرَ أَنَّهُ بَعَثَ مَعَهُمْ، قَالَ: أَكَلُوا مِنْهَا أَجْمَعُونَ.

أَوْ كَمَا قَالَ.

[وغيره يقول: ففرقنا]. [راجع: ۶۰۲، أخرجه مسلم:

۲۰۵۷.]

۱- اصحاب صُفّه، مهاجرین فقیری بودند که در مکانی سایه دار در محدوده مسجد پیامبر(صلی الله علیه وسلم) می زیستند.

۲- در رفتن ابوبکر(رضی الله عنه) نزد پیامبر(صلی الله علیه وسلم) و توقف و غذا خوردن وی تکرار به ملاحظه می رسد که باعث اختلاف ترجمه شده است، قاضی عیاض برای رفع تکرار چنین گفته است: ابوبکر نزد آن حضرت غذای شب خورد و بعد در آنجا ماند تا نماز خفتن را گزارد. سپس آن حضرت نماز نافله پس از خفتن را گزارد و سپس وقتی که زمان خواب آن حضرت فرا رسید، ابوبکر به خانه خود برگشت. (تیسیر القاری)

(و از ترس) خودم را پنهان کردم. ابوبکر گفت: ای جاهل، و به بریدن گوش و بینی دعا کرد و بعد گفت: بخورید، و سپس گفت: من هرگز نمی‌خورم. عبدالرحمن گفت: به خدا سوگند که هر لقمه‌ای را که می‌گرفتیم، لقمه بیشتر از آن از زیر زیاد می‌شد تا آنکه همه سیر شدند و غذا بیش از آنچه که بود، بر جای ماند. ابوبکر ناگاه دید که غذا به حال خود باقی است و یا بیشتر شده. به زن خود گفت: ای خواهر ابی فراس (چه حالت است) زنش گفت: ای نور چشم من، همانا غذا نسبت به قبل سه چند بیشتر است. ابوبکر از آن خورد و گفت: همانا این کار شیطان بود، - یعنی سوگند وی - سپس لقمه از آن خورد و بعد غذا را نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برد و غذا تا صبح نزد آن حضرت بود. میان ما و میان قومی تا مدتی پیمان صلح برقرار بود، چون آن میعاد به سر رسید، آن حضرت ما را به دوازده دسته تقسیم کرد که هر دسته را مردی اداره می‌کرد که با وی مردانی چند بودند. خدا می‌داند که با هر یک از ایشان چه تعداد مردم بودند. آن حضرت بر هر یک از آنها سر دسته‌ای فرستاد. همه آنها از این غذا خوردند، یا همچنانکه گفت. و غیر از این راوی گفته است: «فَعَرَفْنَا» عوض «فَتَفَرَّقْنَا» یعنی عریف و نقیب ساختیم (دوازده کس را) عوض (به دوازده دسته تقسیم کرد).

۳۵۸۲ - از ثابت روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: در روزگار رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مردم مدینه را قحط سالی رسید، در حالی که آن حضرت در روز جمعه خطبه

۳۵۸۲ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ،

عَنْ أَنَسٍ،

وَعَنْ يُونُسَ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَصَابَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ قَحْطٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَبِينَا هُوَ

يَخْطُبُ يَوْمَ جُمُعَةٍ، إِذْ قَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلَكْتَ الْكُرَاعُ، هَلَكْتَ الشَّاءُ، قَادَعُ اللَّهِ يَسْقِينَا، قَمَدٌ يَدِيهِ وَدَعَا، قَالَ أَنَسٌ: وَإِنَّ السَّمَاءَ لَمِثْلُ الزُّجَاجَةِ، فَهَابَتْ رِيحٌ أَنْشَأَتْ سَحَابًا، ثُمَّ اجْتَمَعَ، ثُمَّ أُرْسِلَتْ السَّمَاءُ عَزَّالِيهَا، فَخَرَجْنَا تَخَوُّضَ الْمَاءِ حَتَّى آتَيْنَا مَا زَلْنَا، فَلَمْ نَزَلْ نُمْطِرُ إِلَى الْجُمُعَةِ الْآخِرَى، فَقَامَ إِلَيْهِ ذَلِكَ الرَّجُلُ أَوْ غَيْرُهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تَهَلَّمْتَ الْبُيُوتُ، قَادَعُ اللَّهِ يَحْسِبُهُ قَتَيْمٌ ثُمَّ قَالَ: «حَوَالَيْنَا وَلَا عَلَيْنَا». فَظَنَرْتُ إِلَى السَّحَابِ تَصَدَّعَ حَوْلَ الْمَدِينَةِ كَأَنَّهُ إِكْلِيلٌ. (راجع: ۹۲۲. أخرجه مسلم: ۸۹۷، باختلاف.)

می‌خواند، ناگاه مردی برخاست و گفت: یا رسول‌الله اسبها مردند و گوسفندان مردند، خداوند را دعاکن که به ما باران دهد. آن حضرت دستها را دراز کرد و دعا کرد. انس گفت: آسمان در آن وقت بسان شیشه صاف بود، بادی برخاست و ابری پدید آورد، سپس ابر فراهم گشت. بعد آسمان دهانه‌های خویش را گشود. از مسجد برآمدیم و در آب می‌رفتیم تا آنکه به خانه‌های خویش رسیدیم. تا جمعه دیگر پیوسته باران داده شدیم. آنگاه آن مرد و یا کسی دیگر برخاست و گفت: یا رسول‌الله، خانه‌ها ویران شدند، خداوند را بخوان که باران را قطع کند. آن حضرت تبسم کرد، و سپس گفت: «بر اطراف ما و نه بر ما» سپس به سوی ابر نگریستم که شکافت و به اطراف مدینه، که گویی تاجی است بر مدینه.

۳۵۸۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ كَثِيرٍ أَبُو عَسَانَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَفْصٍ، وَاسَمُهُ عُمَرُ بْنُ الْعَلَاءِ، أَخُو أَبِي عَمْرٍو بْنِ الْعَلَاءِ، قَالَ: سَمِعْتُ نَافِعًا، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ إِلَى جِدْعٍ، فَلَمَّا اتَّخَذَ الْمَبْرَ تَحَوَّلَ إِلَيْهِ فَحَنَ الْجِدْعُ، فَأَتَاهُ فَمَسَحَ يَدَهُ عَلَيْهِ.

۳۵۸۳- از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در کنار تنه درختی (از ستونهای مسجد) خطبه می‌خواند، و آنگاه که منبر ساخته شد به سوی منبر آمد و آن تنه درخت نالید، آن حضرت به سوی تنه درخت رفت و دست خود را بر آن کشید و (آن را آرام ساخت).

وَقَالَ عَبْدُ الْحَمِيدِ: أَخْبَرَنَا عَثْمَانُ بْنُ عُمَرَ: أَخْبَرَنَا مُعَاذُ بْنُ الْعَلَاءِ، عَنِ نَافِعِ بْنِ هَنَافَةَ.

عبد الحمید گفته است: عثمان بن عمر، از معاذ بن العلاء، از نافع همین را روایت کرده است. ابو عاصم از ابو رواد از نافع، از ابن عمر، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است.

وَرَوَاهُ أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي رَوَادٍ، عَنِ نَافِعِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

۳۵۸۴ - از جابر بن عبدالله (رضی الله عنهما) روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه

۳۵۸۴- حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ أَيْمَنَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي، عَنِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ

وسلم) در روز جمعه به کنار تنه درختی یا تنه درختی خرما می‌ایستاد (تا خطبه بخواند) زنی از انصار یا مردی گفت: یا رسول‌الله، آیا برایت منبری نسازیم؟ آن حضرت فرمود: «اگر می‌خواهید بسازید» آنان برای وی منبری ساختند، و چون روز جمعه فرا رسید، آن حضرت (برای ایراد خطبه) به سوی منبر رفت. آن تنه درخت نالید، بسان کودکی که می‌نالند. سپس پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرود آمد و تنه درخت را در کنار گرفت و تنه درخت می‌نالید همچون کودکی که آرام می‌شود. آن حضرت فرمود: «بر آنچه از یاد [خدا] می‌گریست در کنارش می‌شنید.»

۳۵۸۵- از انس بن مالک روایت است که وی از جابر بن عبدالله (رضی‌الله‌عنهما) شنیده است که می‌گفت: سقف مسجد (نبوی) بر شاخه‌های خرما استوار بود، وقتی که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) خطبه می‌خواند، بر کنار یکی از شاخه‌ها می‌ایستاد، و آنگاه که منبر ساخته شد و آن حضرت بر منبر ایستاد، از آن شاخه خرما آوازی شنیدیم که بسان آواز شتر حامله بود تا آنکه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) رفت و دست خود را بر آن نهاد و خاموش شد.

۳۵۸۶- از ابوائل روایت است که حدیفه گفت: عمر بن خطاب (رضی‌الله‌عنه) گفت: کدام یک از شما فرموده رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) را در مورد فتنه به خاطر دارید؟ حدیفه گفت: من به خاطر دارم آن طوری که فرموده است. عمر گفت: بیاور که تو مردی دلیر هستی. رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرموده است:

عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَوْمَ يَوْمِ الْجُمُعَةِ إِلَى شَجَرَةٍ أَوْ نَخْلَةٍ، فَقَالَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، أَوْ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا نَجْعَلُ لَكَ مَنْبِرًا؟ قَالَ: «إِنْ شِئْتُمْ». فَجَعَلُوا لَهُ مَنْبِرًا، فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ دُفِعَ إِلَى الْمَنْبِرِ، فَصَاحَتْ النَّخْلَةُ صِيْحَ الصَّبِيِّ، ثُمَّ نَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ فَضَمَّهَا إِلَيْهِ، تَتَنُّ أَنْبَنَ الصَّبِيِّ الَّذِي يُسَكِّنُ، قَالَ: «كَانَتْ تَبْكِي عَلَيَّ مَا كَانَتْ تَسْمَعُ مِنَ الذِّكْرِ عِنْدَهَا». [راجع: ۴۴۹].

۳۵۸۵- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلَالٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي حَنْصَلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَنَسٍ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: كَانَ الْمَسْجِدُ مَسْقُوفًا عَلَى جَذْوَعٍ مِنْ نَخْلٍ، فَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا خَطَبَ يَقُومُ إِلَى جَذْعِ مَنبَرِهَا، فَلَمَّا صُنِعَ لَهُ الْمَنْبَرُ وَكَانَ عَلَيْهِ، فَسَمِعْنَا لِذَلِكَ الْجَذْعِ صَوْتًا كَصَوْتِ الْعَشَارِ، حَتَّى جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهَا فَسَكَتَتْ. [راجع: ۴۴۹].

۳۵۸۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ شُعْبَةَ. حَدَّثَنِي بَشْرُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ: سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ يُحَدِّثُ عَنْ حَدِيثِهِ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ قَالَ: أَيْكُمْ يَحْفَظُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْفِتْنَةِ؟ فَقَالَ حَدِيثُهُ: أَنَا أَحَقُّظُ كَمَا قَالَ، قَالَ: هَاتِ، إِنَّكَ لَجَرِيءٌ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَجَارِهِ، تَكْفُرُهَا الصَّلَاةُ»

«فتنه مرد را در مورد خانواده و مال و همسایه او، نماز و صدقه و امر به معروف و نهی از منکر می‌پوشاند.» عمر گفت: این فتنه مقصود من نیست، مراد فتنه‌ای است که چون موج دریا موج می‌زند. حذیفه گفت: ای امیرالمؤمنین تو را از آن فتنه باکی نیست همانا میان تو و آن فتنه دروازه‌ای است بسته شده. عمر گفت: آن دروازه گشوده می‌شود یا شکسته می‌شود؟ حذیفه گفت: نه، بلکه شکسته می‌شود. عمر گفت: سزاوار است که آن دروازه بسته نشود. (ابووائل می‌گوید:) به حذیفه گفتیم که آیا عمر می‌دانست که مراد از آن دروازه چیست؟ گفت: آری، چنانکه کس می‌داند که امشب پیش از فردا است. همانا من حدیثی به عمر گفتم که در آن هیچ اشتباهی نیست. ابووائل می‌گوید: ما ترسیدیم که (معنی دروازه را) از حذیفه بپرسیم و از مسروق خواستیم که وی سؤال کند. مسروق پرسید که آن دروازه چیست؟ حذیفه گفت: عمر.

۳۵۸۷ - از اعرج، از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا آنکه شما بجنگید با قومی که پای افزار موین می‌پوشند و تا آنکه با ترک بجنگید که دارای چشمان کوچک، رخسار سرخ گون و بینی همواراند که گویی رخسارشان بسان سپر چرمی است.»

۳۵۸۸ - (و قیامت برپا نمی‌شود) تا آنکه شما از بهترین مردم کسانی را در می‌یابید که از این کار (امارت) سخت روی گردانند تا آنکه (در اثر اصرار مردم) در این کار افکنده می‌شوند.

وَالصَّدَقَةُ، وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ». قَالَ: لَيْسَتْ هَذِهِ، وَلَكِنَّ الَّتِي تَمُوجُ كَمَوْجِ الْبَحْرِ، قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَا بَأْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا، إِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابًا مَغْلَقًا، قَالَ: يَفْتَحُ الْبَابُ أَوْ يَكْسَرُ؟ قَالَ: لَا، بَلْ يَكْسَرُ، قَالَ: ذَلِكَ أَحْزَى أَنْ لَا يُغْلَقَ، قُلْنَا: عَلِمَ الْبَابُ؟ قَالَ: نَعَمْ، كَمَا أَنَّ دُونََ غَدِ اللَّيْلَةِ، إِنِّي حَدَّثْتُهِ حَدِيثًا لَيْسَ بِالْأَعْلَى، فَهَيْتَا أَنْ نَسْأَلَهُ، وَأَمَرْنَا مَسْرُوقًا فَسَأَلَهُ فَقَالَ: مِنَ الْبَابِ؟ قَالَ: عُمَرُ. [راجع: ۵۲۵. أخرجه مسلم: ۱۴۴، مطولاً باختلاف.]

۳۵۸۷ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزُّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقَاتِلُوا قَوْمًا نَعَالُهُمُ الشَّعْرُ، وَحَتَّى تَقَاتِلُوا التُّرْكَ، صِفَارَ الْأَعْيُنِ، حُمْرَ الْوُجُوهِ، ذَلْفَ الْأَثُوفِ، كَأَنَّ وُجُوهُهُمُ الْمَجَانُّ الْمَطْرُوقَةُ». [راجع: ۲۹۲۸. أخرجه مسلم: ۲۹۱۲.]

۳۵۸۸ - «وَتَجِدُونَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ إِشْدَهُمْ كَرَاهِيَةَ لِهَذَا الْأَمْرِ حَتَّى يَقَعَ فِيهِ، وَالنَّاسُ مُعَادِنٌ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ». [راجع: ۳۴۹۳. أخرجه مسلم: ۲۵۲۶.]

مردم، همچون معادن (مختلف) اند. بهترین شان در روزگار جاهلیت، بهترین شان در اسلام است. ۳۵۸۹ - بر یکی از شما زمانی فرا می رسد که دیدار من برای وی دوست داشتنی تر از داشتن مانند خانواده و مال وی باشد.

۳۵۹۰ - از همام روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «قیامت برپا نمی شود تا آن که شما بجنگید با خوز و کرمان از غیر عرب، که مردمی اند دارای رخسار سرخ گون، بینی پهن، چشمان کوچک و روی شان مانند سپر چرمی و پای افزار شان مویی است.» متابعت کرده است یحیی را کسی دیگر از عبدالرزاق.

۳۵۹۱ - از قیس روایت است که گفت: نزد ابوهریره (رضی الله عنه) رفتیم. وی گفت: بارسول الله (صلی الله علیه وسلم) برای سه سال صحبت داشتم و در سالهای عمر خود در فراگرفتن حدیث حریص تر از این سه سال نبوده ام. از آن حضرت شنیده ام که می فرمود - و با دست خود چنین اشارت کرد: «شما پیش از قیامت با قومی می جنگید که پای افزار مویین می پوشند.» و این همان بارز (فارس) است. سُفیان (راوی این حدیث) بار دیگر گفت: آنها اهل بارزاند.^۲

۳۵۹۲ - از حسن (بصری) روایت است که عمرو بن تغلب (رضی الله عنه) گفت: «از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می فرمود: «شما پیش از قیامت با قومی ۱- ابوهریره (رضی الله عنه) در سال هفتم هجرت نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد که آن حضرت در خیبر بود. ۲- بعضی گویند که - بارز - نام قریه ای است از کرمان و بعضی گویند که مراد از آن سرزمین فارس است.

۳۵۸۹ - «وَلَيَأْتِيَنَّ عَلَى أَحَدِكُمْ زَمَانٌ، لَأَنْ يَرَانِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ مِثْلُ أَهْلِهِ وَمَالِهِ.»

۳۵۹۰ - حَدَّثَنِي يَحْيَى: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقَاتِلُوا خُوزًا وَكِرْمَانًا مِنَ الْأَعَاجِمِ، حُمْرَ الرَّجُوهِ، فُطَسَ الْأَنْوُفِ، صَفَارَ الْأَعْيُنِ، وَجُوهَهُمُ الْمَجَانُ الْمُطْرَقَةُ، نَعَالَهُمُ الشَّعْرُ.»

تَابِعَهُ غَيْرُهُ، عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ. [راجع: ۲۹۲۸. أخرجه مسلم: ۲۹۱۲.]

۳۵۹۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: قَالَ إِسْمَاعِيلُ: أَخْبَرَنِي قَيْسٌ قَالَ: أَتَيْتَنَا أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه فَقَالَ: صَحِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم ثَلَاثَ سِنِينَ، لَمْ أَكُنْ فِي سَنِي أَحْرَصَ عَلَى أَنْ أَعِيَ الْحَدِيثَ مَعِيَ فِيهِنَّ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ، وَقَالَ مَكْنَدًا بِيَدِهِ: «بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَعَالَهُمُ الشَّعْرُ.» وَهُوَ هَذَا الْبَارِزُ.

وَقَالَ سُفْيَانُ مَرَّةً: وَهَمَّ أَهْلُ الْبَارِزِ. [راجع: ۲۹۲۸. أخرجه مسلم: ۲۹۱۲.]

۳۵۹۲ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ: سَمِعْتُ الْحَسَنَ يَقُولُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ تَغْلِبٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: «بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ تَقَاتِلُونَ قَوْمًا يَتَمَلَّسُونَ الشَّعْرَ، وَتَقَاتِلُونَ قَوْمًا كَانُوا جُوهَهُمُ الْمَجَانُ الْمُطْرَقَةُ.» [راجع: ۲۹۲۷.]

می‌جنگید که پای افزارشان موین است، و با قومی می‌جنگید که گویی روی‌هایشان مانند سپر چرمی است.»

۳۵۹۳ - از زهری، از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) گفت: از رسول‌الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌گفت: «یهود با شما می‌جنگد و شما بر ایشان ظفر می‌بایید، تا آن که سنگ می‌گوید: ای مسلمان، این یهودی‌ای است که در عقب من است، پس او را بکش.»

۳۵۹۴ - از جابر از ابوسعید (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بر مردم زمانی فرا می‌رسد که جهاد می‌کنند، به ایشان گفته می‌شود: آیا در میان شما کسی از اصحاب رسول‌الله (صلی الله علیه وسلم) هست؟ می‌گویند: آری. و فتح برایشان میسر می‌شود. سپس (زمانی فرا می‌رسد) که جهاد می‌کنند. به ایشان گفته می‌شود: آیا در میان شما کسی هست که به صحبت صحابه رسول‌الله (صلی الله علیه وسلم) رسیده باشد؟ می‌گویند: آری و فتح برایشان میسر می‌شود.»

۳۵۹۵ - از سعد الطائی، از محل بن خلیفه روایت است که عدی بن حاتم (رضی الله عنه) گفت: در حالی که نزد پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) بودم، ناگاه مردی آمد که از فقر و بینوایی شکایت کرد. سپس مردی دیگر آمد و از رهنزی شکایت کرد. آن حضرت فرمود: «ای عدی، آیا شهر حیره را دیده‌ای؟» گفتم: آن را ندیده‌ام ولی از آن آگاه شده‌ام. آن حضرت

۳۵۹۳ - حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «تَقَاتِلُكُمْ الْيَهُودُ، فَتُسَلِّطُونَ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ يَقُولُ الْحَجَرُ: يَا مُسْلِمُ، هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَأَيْتِي فَاقْتُلْهُ». [راجع: ۷۵۲۹. أخرجه مسلم: ۲۹۲۱.]

۳۵۹۴ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُهَيْبَانُ، عَنِ عُمَرُو، عَنِ جَابِرٍ، عَنِ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغْزُونَ، فَيُقَالُ لَهُمْ: فَيْكُم مِّنْ صَحْبِ الرَّسُولِ ﷺ؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ يَغْزُونَ، فَيُقَالُ لَهُمْ: هَلْ فَيْكُم مِّنْ صَحْبِ مَنِ صَحِبَ الرَّسُولِ ﷺ؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ لَهُمْ». [راجع: ۲۸۹۷. أخرجه مسلم: ۲۵۲۲.]

۳۵۹۵ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَكَمِ: أَخْبَرَنَا النَّضْرُ: أَخْبَرَنَا إِسْرَائِيلُ: أَخْبَرَنَا سَعْدُ الطَّائِي: أَخْبَرَنَا مُحَلُّ بْنُ خَلِيفَةَ، عَنِ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: بَيْنَا أَنَا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ آتَاهُ رَجُلٌ فَشَكَاَ إِلَيْهِ الْفَقَاءَةَ، ثُمَّ آتَاهُ آخَرٌ فَشَكَاَ إِلَيْهِ قَطْعَ السَّبِيلِ، فَقَالَ: «يَا عَدِيُّ، هَلْ رَأَيْتَ الْحَيْرَةَ؟» قُلْتُ: لَمْ أَرَهَا، وَقَدْ أَتَيْتُ عَنْهَا، قَالَ: «فَإِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ، لَتَرَنَّ الطَّعْنَةَ تَرْتَحِلُ مِنَ الْحَيْرَةِ، حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ لَا تَخَافُ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ - قُلْتُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِي:

فرمود: «اگر عمر تو دراز شود، خواهی دید که زنی هودج نشین، از حیره سفر می‌کند (تا آنکه به مکه می‌رسد) و کعبه را طواف می‌کند و به جز از خدا از کسی ترس ندارد.» عدی می‌گوید: من در دل خود گفتم: پس راهزنان قبیله طی که آتش فتنه و فساد را در شهرها برافروخته‌اند، کجا خواهند رفت. (آن حضرت فرمود) «اگر عمر تو دراز شود، گنجهای خسرو گشاده خواهد شد.» گفتم: خسرو بن هرمز؟ فرمود: خسرو بن هرمز و اگر عمر تو دراز شود می‌بینی که مردی با مشتی پر از طلا و نقره کسی را می‌جوید که از وی بپذیرد، لیکن کسی را نمی‌یابد که از وی بپذیرد. و هر یک از شما خدا را ملاقات می‌کند در آن روز که او را ملاقات می‌کند. و میان خدا و او ترجمانی نیست که سخنان او را ترجمه کند. همانا خدا به او می‌گوید: آیا به سوی تو پیامبری نفرستاده بودم که (احکام مرا) به تو برساند؟ وی می‌گوید: آری (فرستاده بودی) خدا می‌گوید: آیا به تو مال و فرزند و افزونی نداده بودم؟ می‌گوید: آری داده بودی. وی به سوی راست می‌نگرد و به جز دوزخ چیزی نمی‌بیند و به سوی چپ می‌نگرد و به جز دوزخ چیزی نمی‌بیند.»

عدی گفت: از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «از آتش دوزخ بترسید هرچند با (صدقه) پاره‌ای از خرما باشد، و اگر کسی پاره‌ای از خرما نیابد، سخنی خوش بگوید.» عدی گفته است: سپس دیدم که زن هودج نشین از حیره سفر می‌کند و کعبه را طواف می‌نماید و به جز از خدا از کسی ترسی

قَالَيْنِ دُعَاؤِ طَيْبِ الَّذِينَ قَدْ سَعَرُوا الْبِلَادَ - وَلَكِنَّ طَالَتْ بِكَ حَيَاةُ لَتَقْتَحِنَنَّ كُنُوزَ كَسْرَى». قُلْتُ: كَسْرَى بِنُ هُرْمُزٍ؟ قَالَ: «كَسْرَى بِنُ هُرْمُزٍ، وَلَكِنَّ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ، لَكَثْرَتِ الرَّجُلِ يُخْرِجُ مِلَّةً كَفَّهُ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، يَطْلُبُ مَنْ يَبْلُغُهُ مِنْهُ فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُهُ مِنْهُ، وَلَيَقْبِضَنَّ اللَّهُ أَحَدَكُمْ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ يُتَرْجَمُ لَهُ، فَلَيَقُولَنَّ: أَلَمْ أُنْعِمْ عَلَيْكَ رَسُولًا فَيَسْأَلَنَّكَ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، فَيَقُولُ: أَلَمْ أُعْطِكَ مَالًا وَأَفْضَلَ عَلَيْكَ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ، وَيَنْظُرُ عَنْ يَسَارِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ».

قَالَ عَدِيٌّ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «اتَّقُوا النَّارَ وَكُلُوا بِشِقَّةِ تَمْرَةٍ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ شِقَّةَ تَمْرَةٍ، فَبِكَلِمَةِ طَيْبَةٍ».

قَالَ عَدِيٌّ: قَرَأْتُ الطَّعْمِيَّةَ تَرْتَحِلُ مِنَ الْحَبِيرَةِ حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ لَا تَخَافُ إِلَّا اللَّهَ، وَكُنْتُ فِيمَنْ فَتَحَ كُنُوزَ كَسْرَى بِنُ هُرْمُزٍ، وَلَكِنَّ طَالَتْ بِكُمْ حَيَاةٌ لَتَرَوُنَّ مَا قَالَ النَّبِيُّ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ: «يُخْرِجُ مِلَّةً كَفَّهُ». (راجع: ۱۴۱۳، اعتراف مسلم: ۱۰۱۶، مختصراً)

حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ: أَخْبَرَنَا شُعْبَانُ بْنُ نَشْرٍ: حَدَّثَنَا أَبُو مُجَاهِدٍ: حَدَّثَنَا مَجْلُ بْنُ خَلِيفَةَ: سَمِعْتُ عَدِيًّا: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ

ندارد و من در زمره کسانی بودم که گنجهای خسرو بن هرمز را گشودند. و اگر عمر شما دراز شود هر آینه مصداق قول ابوالقاسم؛ پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را خواهید دید که (با مشتت پر بیرون می شود.) روایت است از عبدالله، از ابوعاصم، از سعدان بن بشر از ابومجاهد از محل بن خلیفه که گفته است: از عدی شنیده‌ام که گفت: من نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بودم.

۳۵۹۶- از عقبه بن عامر روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روزی برآمد و بر شهدای احد نماز گزارد، همان نمازی که بر میت می گزارد. سپس آن حضرت به سوی منبر برگشت و فرمود: «همانا من پیشرو شما هستم و شاهدم بر شما، به تحقیق که به خدا سوگند است که همین اکنون به سوی حوض خود می‌نگرم، و همانا کلیدهای گنجهای زمین به من داده شده است، و به تحقیق که به خدا سوگند است که از این نمی‌ترسم که پس از من شرک بیاورید ولیکن از آن می‌ترسم که به خاطر مال دنیا، با هم حسادت و رقابت کنید.»

۳۵۹۷- از زهری، از عروه روایت است که اسامه (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر یکی از قلعه‌های (مدینه) بالا برآمد و فرمود: «آیا شما می‌بینید آنچه را که من می‌بینم؟ همانا من می‌بینم که فتنه‌ها در میان خانه‌های شما بسان قطره‌های باران می‌افتد.»

۳۵۹۸- از عروه بن زبیر، از زینب بنت ابی ۱- امام بخاری این حدیث را از طریق دیگر روایت کرده است و در تیسیرالتاری گفته شده که در روایت قبل به لفظ - عن - روایت شده بود که احتمال تدریس می‌رفت. در روایت بعدی به طریق سماع آورده که آن احتمال را رفع کند.

۳۵۹۶- حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ شُرْحَيْبِلٍ: حَدَّثَنَا لَيْثٌ، عَنْ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ يَوْمًا فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلَاةً عَلَى الْمَيِّتِ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمَنْبَرِ فَقَالَ: «إِنِّي فَرَطُكُمْ، وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ، إِنِّي وَاللَّهِ لَأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الْآنَ، وَإِنِّي قَدْ أُعْطِيتُ خَزَائِنَ مَفَاتِيحِ الْأَرْضِ، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ بَعْدِي أَنْ تُشْرِكُوا، وَلَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا.» [راجع: ۱۳۴۴. أخرجه مسلم: ۲۲۹۶.]

۳۵۹۷- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ أَسَامَةَ ﷺ قَالَ: أَشْرَفَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أُطَمٍ مِنَ الْأَطَامِ، فَقَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى إِنِّي أَرَى؟ الْفِتْنُ تَقَعُ خِلَالَ بُيُوتِكُمْ مَوَاقِعَ الْقَطْرِ.» [راجع: ۱۸۷۸. أخرجه مسلم: ۲۸۸۵.]

۳۵۹۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ حَدَّثَتْ: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ بِنْتَ أَبِي سَفْيَانَ حَدَّثَتْهَا، عَنْ زَيْنَبَ

سلمه، از ام حبيبه بنت ابوسفیان روایت است که زینب بنت حجش (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر وی ترسان درآمد و می گفت: «لااله الا الله، وای بر عرب از شری که همانا نزدیک شده است. امروز رخنه ای از سد یا جوج و مأجوج بدین مقدار گشوده شد.» و آن حضرت دو انگشت خود را حلقه کرد. زینب گفت: گفتم یا رسول الله، آیا هلاک می شویم. هر چند در میان ما نیکوکاران باشد؟ فرمود: «آری، آنگاه که فسق و فجور زیاد شود.»

۳۵۹۹ - از زهری، از هند بنت حارث روایت است که ام سلمه (رضی الله عنها) گفت: «پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از خواب بیدار شد و گفت: «سبحان الله، چه گنجینه هایی نازل شده است و چه فتنه هایی نازل شده است.»

۳۶۰۰ - از ابوصغصه روایت است که گفته: ابوسعید خدری (رضی الله عنه) به من گفت: همانا تو را می بینم که گوسفندان را بسیار دوست می داری و از آنها نگهداری می کنی. از آنها به خوبی نگهداری کن و به خوبی به علوفه شان توجه کن. همانا از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیده ام که می فرمود: «بر مردم زمانی فرا می رسد که در آن بهترین مال مسلمان، گوسفندان وی است که آنها را بر سر کوهها و جاهای ریزش باران می برد تا دین خود را از فتنه ها برهاند.»

۳۶۰۱ - از ابن شهاب (زهری) روایت است که ابن مسیب و ابوسلمه بن عبدالرحمن گفته اند که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت رسول الله (صلی الله

بنت ححش: ان النبي ﷺ دخل عليها فرعا يقول: «لا إله إلا الله، ويل للعرب من شر قد اقترب، فتح اليوم من ردم يا جوج وما جوج مثل هذا» - وحلق يا صبيعه ويأتي نليها، فقالت زينب: «قللت يا رسول الله، أتهلك وينا الصالحون؟ قال: «نعم، إذا كثرت الخبث».

[راجع: ۲۳۶۶، امرجه مسلم: ۲۸۸۰، ۸۸۶۹]

۳۵۹۹ - وعن الزهري: حدثني هند بنت الحارث: ان أم سلمة قالت: استيقظ النبي ﷺ فقال: «سبحان الله، ماذا أنزل من الخزائن، وماذا أنزل من الفتن» . [راجع: ۱۱۵]

۳۶۰۰ - حدثنا أبو نعيم: حدثنا عبد العزيز بن أبي سلمة ابن الماجشون، عن عبد الرحمن بن أبي صعصعة، عن أبيه، عن أبي سعيد الخدري ﷺ قال: قال لي: إني أراك تحب القتم، وتخذها، فأصلحها وأصلح رعامها، فإني سمعت النبي ﷺ يقول: «يأتي على الناس زمان، تكون القتم فيه خير مال المسلم، يتبع بها شعث الجبال، أو سعت الجبال، في مواضع القطر، يفر يدينه من الفتن» . [راجع: ۱۹]

۳۶۰۱ - حدثنا عبد العزيز الأوسي: حدثنا إبراهيم، عن صالح بن كيسان، عن ابن شهاب، عن ابن المسيب وأبي سلمة بن عبد الرحمن: أن أبا هريرة ﷺ قال: قال

علیه وسلم) فرمود: «زود باشد که فتنه‌هایی فرا رسد که نشسته در آن بهتر است از ایستاده و ایستاده در آن بهتر است از رونده و رونده در آن بهتر است از دونده و کسی که بدان فتنه‌ها برسد به ضرر می‌افتد و کسی که پناهگاهی یابد، باید بدان پناه برسد.»

۳۶۰۲ - از ابن شهاب (زهری) از ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث از عبدالرحمن بن مطیع بن اسود از نوفل بن معاویه روایت است که به مثل حدیث ابوهریره (حدیث ۳۶۰۱) روایت کرده، به جز آنکه ابوبکر راوی این را افزوده است که آن حضرت فرمود: «در میان نمازها، نمازی است که اگر کسی آن را فوت کند چنان است که گویا خانواده و مال خویش را از دست داده است.»

۳۶۰۳ - از اعمش از زید بن وهب، از ابن مسعود روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «زود باشد که دیگران بر شما برتری داده شوند و اموری که آن را ناخوش می‌دارید.» گفتند: یا رسول الله، (در آن حالت) به ما چه امر می‌کنی؟ فرمود: «حقی را که بر شما است ادا کنید و حقی را که از شما بر ایشان است، از خدا بخواهید.»

۳۶۰۴ - از ابو زرعه روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «این شاخه از قبیله قریش مردم را هلاک می‌کند.» گفتند: یا رسول الله، بر ما چه امر می‌کنی؟ فرمود: «بهتر آن است که مردم از ایشان گوشه‌گیری کنند.»

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «سَتَكُونُ فِتْنٌ، الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، وَالْقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي، وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، وَمَنْ يُشْرَفْ لَهَا تَشْرَفُ، وَمَنْ وَجَدَ مَلْجَأًا أَوْ مَعَادًا فَلْيَعُدَّ بِهِ.» [الطبر: ۷۰۸۱، ۷۰۸۲. أخرجه مسلم: ۲۸۸۶.]

۳۶۰۲ - عَنْ ابْنِ شَهَابٍ: حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنُ الْحَارِثِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَطِيْعِ بْنِ الْأَسْوَدِ، عَنْ نَوْفَلِ بْنِ مَعَاوِيَةَ: مِثْلَ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ هَذَا، إِلَّا أَنَّ أَبَا بَكْرٍ بَرَزَ: «مِنَ الصَّلَاةِ صَلَاةً، مَنْ فَاتَتْهُ، فَكَأَنَّمَا وَتَرَ أَهْلَهُ وَمَالَهُ.»

۳۶۰۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهَبٍ، عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «سَتَكُونُ أُمَّةٌ وَأُمُورٌ تُنْكَرُ وَتُهَابُ.» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «تُؤَدُّونَ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْكُمْ، وَتَسْأَلُونَ اللَّهَ الَّذِي لَكُمْ.» [الطبر: ۷۰۵۷. أخرجه مسلم: ۱۸۴۳.]

۳۶۰۴ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ: حَدَّثَنَا أَبُو مَعْنَرٍ إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَسَامَةَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي النَّجَّاحِ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يُهْلِكُ النَّاسَ هَذَا الْحَيُّ مِنْ قُرَيْشٍ.» قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ اعْتَرَلُوهُمْ.»

قال محمود: حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي

۱- گفتند که مراد از آن نماز عصر است.

التَّبَاحِ: سَمِعْتُ أَبَا زُرْعَةَ. [الطبر: ۳۶۰۵، ۳۶۰۸].
 أخرجه مسلم: [۲۹۱۷].

۳۶۰۵- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيُّ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ
 يَحْيَى بْنِ سَعِيدِ الْأُمَوِيِّ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ: كُنْتُ مَعَ مَرْوَانَ
 وَأَبِي هُرَيْرَةَ، فَسَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ
 الْمَصْدُوقَ يَقُولُ: «هَلَاكَ أُمَّتِي عَلَى يَدَيِ غَلْمَةٍ مِنْ
 قُرَيْشٍ».

فَقَالَ مَرْوَانُ: غَلْمَةٌ؟ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: إِنَّ شَفْتَ أَنْ
 أُسْمِيَهُمْ بَنِي فَلَانَ وَبَنِي فَلَانَ. [راجع: ۳۶۰۴]. أخرجه مسلم:
 [۲۹۱۷].

۳۶۰۶- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ قَالَ:
 حَدَّثَنِي ابْنُ جَابِرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي بَسْرُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ
 قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو إِبْرَاهِيمَ الْخَوْلَانِيُّ: أَنَّهُ سَمِعَ حَدِيثَهُ بِنِ
 الْإِيمَانِ يَقُولُ: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ
 الْخَيْرِ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ مَخَافَةَ أَنْ يَنْزِعَنِي،
 فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٌّ، فَجَاءَنَا
 اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ:
 «نَعَمْ». قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ:
 «نَعَمْ، وَفِيهِ دَخَنٌ». قُلْتُ: وَمَا دَخَنُهُ؟ قَالَ: «قَوْمٌ
 يَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُهُ». قُلْتُ: فَهَلْ
 بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ. دُعَاةُ إِلَى أَبْوَابِ
 جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا». قُلْتُ: يَا رَسُولَ
 اللَّهِ، صِفْهُمْ لَنَا؟ فَقَالَ: «هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ
 بِاللُّسْتِنَا». قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرُنِي أَنْ أَنْزِعَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ:
 تَلْزِمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ، قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يُكُنْ لَهُمْ
 جَمَاعَةٌ وَلَا إِمَامٌ؟ قَالَ: «فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفَرِيقَ كُلَّهُمَا، وَكُلُو
 أَنْ تَعْصَى بِأَصْلِ شَجَرَةٍ، حَتَّى يَذْرُوكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ
 عَلَى ذَلِكَ». [الطبر: ۳۶۰۷، ۳۶۰۸]. أخرجه مسلم:

[۱۸۴۷]

۳۶۰۵ - از سعید اموی روایت است که
 گفت: من در زمان خلافت معاویه با مروان و
 ابوهریره بودم. از ابوهریره شنیدم که می‌گفت:
 از راستگوی و راست گفته شده شنیدم که
 می‌فرمود: «هلاک امت من یر دست نوجوانانی
 از قریش است» مروان گفت: نوجوانان؟
 ابوهریره گفت: اگر می‌خواهی که نام آنها را
 یاد کنم. بنی فلان و بنی فلان^۱.

۳۶۰۶ - از ابوسعید الخولانی روایت است که
 از خذیفه بن یمان شنیده است که می‌گفت:
 «مردم از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در
 مورد نیکویی سؤال می‌کردند و من در مورد
 بدی می‌پرسیدم از ترس آنکه [مبادا] مرا دریابد.
 گفتم: یا رسول‌الله، ما در جهالت و بدی بودیم،
 و خداوند به ما این نیکی (اسلام) را ارزانی
 داشت، آیا پس از این نیکی، بدیی خواهد
 بود؟ فرمود: بلی. گفتم: آیا بعد از آن بدی،
 نیکی خواهد بود؟ فرمود: «آری، و در آن دود
 (آلودگی) خواهد بود.» گفتم: دود [آلودگی] آن
 چیست؟ فرمود: «قومی (مردم را) به شیوه‌ای
 رهبری می‌کنند که به جز شیوه من است، اعمال
 آنها را می‌بینی که برخی می‌پسندی و برخی
 را ناپسند می‌داری.» گفتم: آیا پس از آن خیر

۱- ابوهریره، نامه‌های ایشان را می‌دانست و آنها را از اولاد مروان بن
 حکم بن عاص بن امیه بودند و از ابن ابی شیبہ آورده‌اند که گفت:
 ابوهریره (رضی‌الله عنه) در بازار می‌رفت و می‌گفت: یارالها، سال شصتم را
 درنیابیم و نه هم امارت کودکان را. و این اشارت است که امارت نوجوانان در
 سال شصت آغاز می‌یافته است؛ چنانکه یزید در این سال امیر شد (صحیح
 البخاری شرح قاسم الشماعی الرفاعی)

۲- عبارت «تعرف منہم و تنکر» بدین گونه نیز ترجمه شده است: برخی
 از اعمال آنها را می‌شناسی و برخی را نمی‌شناسی. زیرا بعضی مشروع‌اند و

(دود آلوده) بدی خواهد بود؟ فرمود: «آری، کسانی اند که مردم را به سوی ددروازه‌های دوزخ فرا می‌خوانند و کسی را که دعوت‌شان را بپذیرد در آن می‌افکنند.» گفتم: یا رسول‌الله، صفت آنها را به ما بگوی. فرمود: «آنها از قوم خود ما هستند و به زبان ما سخن می‌گویند.» گفتم: به من چه امر می‌کنی، اگر آن زمان مرا دریابد؟ فرمود: «به جماعت مسلمانان و امام ایشان ببینند.» گفتم: اگر مسلمانان را جماعتی و امامی نباشد؟ فرمود: «از همه آن گروهها گوشه گیر، اگرچه ریشه درخت را به دندان بگیرد تا آنکه مرگ تو را دریابد و تو به همان حالت باشی.»

۳۶۰۷- از قیس روایت است که حَدَّثَنِي (رضی الله عنه) گفت: یاران من (از آن حضرت) در مورد نیکی آموختند و من در مورد بدی آموختم.

۳۶۰۸- از ابوسلمه روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «قیامت بر پا نمی‌شود تا آن که دو گروه با هم بجنگند که ادعای‌شان یکی است.»

۳۶۰۹- از هَمَام روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: «قیامت بر پا نمی‌شود تا آنکه دو گروه

بعضی نامشروع یا بدین گونه: از آنها نیکویی می‌بینی و از جهت آمیزش آن با بدی، از آن انکار می‌کنی.

۱- در فتح الباری آمده است، در این حدیث کنایت از محاربه علی (رضی الله عنه) با مخالفین است. لیکن وی (رضی الله عنه) امام برحق بود به اتفاق اهل حل و عقد و مخالف وی بر خطا بود و چون از روی اجتهاد این خطا کرده بود. بروی گناهی نیست بلکه مخطی معذور است و او را یک اجراست و مصیب یعنی کسی را که اجتهادش درست است دو اجر است. آنتهی، همین است قول عامه اهل سنت و جماعت، یعنی به اجتهاد، ضلالت محض نیست. (تیسیر القاری، ج ۳، ص ۴۰۰)

۳۶۰۷- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنِ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنِي قَيْسٌ، عَنِ حَدِيثَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: قَالَ: تَعَلَّمْتُ أَصْحَابِي الْخَيْرَ، وَتَعَلَّمْتُ الشَّرَّ. [راجع: ۳۶۰۶. أخرجه مسلم: ۱۸۴۷ مطولاً.]

۳۶۰۸- حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ: حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقْتُلَ فَتَنَانٌ، دَعَاؤُهُمَا وَاحِدَةٌ». [راجع: ۸۵. أخرجه مسلم: ۱۵۷. بقطعة لم ترد في هذه الطريق. و ۱۵۷ في الفتن ۱۷، بزيادة.]

۳۶۰۹- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ هَمَّامٍ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقْتُلَ فَتَنَانٌ، فَيَكُونَ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ، دَعَاؤُهُمَا وَاحِدَةٌ. وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَبْعَثَ دَجَالُونَ كَذَابُونَ، قَرِيبًا مِنْ ثَلَاثِينَ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ». [راجع: ۸۵. أخرجه مسلم: ۱۵۷. مختصراً في الفتن ۱۳، وفي الفتن ۸۴ بالقطعة الأخيرة.]

با هم بچنگند و میان ایشان جنگی بزرگ رخ دهد و دعوی هر دو یکی باشد و قیامت بر پا نمی‌شود تا آنکه برانگیخته شود، دجالان دروغگوی که نزدیک به سی نفراند و هر یکشان ادعا کنند که فرستاده خداوند می‌باشد.»

۳۶۱۰ - از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت است که ابوسعید خدری (رضی الله عنه) گفت: «در حالی که ما نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم و آن حضرت مالی را تقسیم می‌کرد، ذولخویصره، که مردی از بنی تمیم بود آمد و گفت: یا رسول الله، عدالت کن. آن حضرت فرمود: «وای بر تو، کیست که عدالت کند، اگر من عدالت نکنم، همانا تو نوید و زیانکار شدی اگر من عدالت نکنم.» عمر گفت: یا رسول الله، مرا اجازه ده که او را گردن بزنم. آن حضرت فرمود: «همانا او را یارانی است که هر یک از شما نماز خویش و روزه خویش را نسبت به نماز و روزه ایشان حقیر می‌شمارد. قرآن می‌خوانند ولی از چنبر گردنشان نمی‌گذرد (ثوابی بر آن مترتب نیست) از دین بیرون می‌شوند چنانکه تیر از شکار می‌گذرد. به سوی پیکان تیر نگریسته می‌شود و در آن چیزی (از گوشت و خون شکار) یافت نمی‌شود، سپس به سوی رصاف تیر نگریسته می‌شود و در آن چیزی یافت نمی‌شود، سپس به سوی نضی تیر یعنی چوب تیر نگریسته می‌شود. و در آن چیزی یافت نمی‌شود. سپس به سوی پرهای تیر نگریسته می‌شود و در آن چیزی یافت نمی‌شود، در حالی که تیر از سرگین و خون (شکار) گذشته است، نشانه

۳۶۱۰ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ رضي الله عنه قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَهُوَ يَقْسِمُ قِسْمًا، اتَاهُ ذُو الْخُوَيْصِرَةِ، وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اعْدِلْ، فَقَالَ: «وَيْلَكَ، وَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ اَعْدِلْ، فَذَخِبْتَ وَخَسِرْتَ إِنْ لَمْ أَكُنْ اَعْدِلْ». فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ائْتِنِّي لِي فِيهِ فَأَضْرِبَ عُنُقَهُ؟ فَقَالَ: «دَعْنِي، فَإِنَّ لَهُ أَصْحَابًا يَحْفَرُونَ أَحَدَكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ، وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ، يَفْرَوْنَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُونَ تَرَاقِيهِمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَةِ، يَنْظُرُ إِلَى تَصْلِيهِ فَلَا يُوْجَدُ فِيهِ شَيْءٌ، ثُمَّ يَنْظُرُ إِلَى رِصَافِهِ فَمَا يُوْجَدُ فِيهِ شَيْءٌ، ثُمَّ يَنْظُرُ إِلَى نَضْيِهِ - وَهُوَ قَلْبُهُ - فَلَا يُوْجَدُ فِيهِ شَيْءٌ، ثُمَّ يَنْظُرُ إِلَى قُدْدِهِ فَلَا يُوْجَدُ فِيهِ شَيْءٌ، قَدْ سَبَقَ الْقُرْتُ وَالِدَمُّ، أَيُّهُمْ رَجُلٌ أَسْوَدٌ، إِحْدَى عَضْدِيهِ مِثْلُ ثَدْيِ الْمَرْأَةِ، أَوْ مِثْلُ الْبِضْعَةِ تَدْرُدُّ، وَيَخْرُجُونَ عَلَيَّ حِينَ فُرْقَةٍ مِنَ النَّاسِ».

قال أبو سعيد: فأشهد أنني سمعتُ هذا الحديث من رسول الله صلى الله عليه وسلم، وأشهد أن علي بن أبي طالب قاتلهم وأنا معه، فأمر بذلك الرجل فالتمس قاتني به، حتى نظرت إليه على نعت النبي صلى الله عليه وسلم الذي نعتُهُ. إراجع: ۳۳۴۴. امرجه مسلم: ۱۰۶۴.

۱- رصاف یا رصافه، پی‌ای است که بر پیکان بیچند.

اینها (یاران و وابستگان ذوالخو یصره) مردی است سیاه چرده که یکی از بازوان وی بسان پستان زن است یا همچون گوشت پاره‌ای است که می‌چنبد و این جماعت در هنگام اختلاف، میان مردم خروج می‌کنند.^۱ ابوسعید گفته است: من گواهی می‌دهم که این حدیث را از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام و گواهی می‌دهم که علی بن ابی طالب با ایشان (یعنی خوارج) جنگید و من همراه وی بودم. و او به جستجوی آن مرد (که آن حضرت نشانه‌اش را گفته بود) امر کرد و او را (از میان کشتگان) آوردند تا آنکه به سوی وی نگرستم و او به همان نشانی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفته بود به همان حالت بود.

۳۶۱۱- از سُوید بن غَفَله روایت است که علی (رضی‌الله عنه) گفت: چون از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به شما حدیث بگویم، همانا اگر از آسمان بیفتم آن را بیشتر دوست دارم از آنکه بروی دروغ بندم و چون میان خود و میان شما صحبت کنم، همانا جنگ فریب است.^۲ من از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌گفت: «در آخر زمان، قومی می‌آید که جوانان بیخرداند و بهترین گفتار مردم را که (قرآن است) می‌گویند، از اسلام می‌گذرند، چنانکه تیر از شکار می‌گذرد و ایمان‌شان از حنجره‌هایشان برتر نمی‌رود. پس در هر جا که

۳۶۱۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ خَيْفَةَ، عَنِ سُوَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ ﷺ: إِذَا حَدَّثَكُمُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَا تَأْخُذُوا مِنَ السَّمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَكْذِبَ عَلَيْهِ، وَإِذَا حَدَّثَكُمُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، فَإِنَّ الْحَرْبَ خَدَعَةٌ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ، حَدَثَاءُ الْأَسْتَانِ، سَفَهَاءُ الْأَحْلَامِ، يَقُولُونَ: مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ، يَمُرُّونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمُرُّ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، لَا يُجَاوِزُ إِيْمَانَهُمْ حَنَاجِرَهُمْ، فَإِنَّمَا لَقَيْتُمُوهُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ، فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» (نظر: ۵۰۵۷، ۶۹۳، امر به مسلم: ۱۰۶۶)

۱- اشاره به ظهور خوارج است که در جنگ میان معاویه و علی (رضی‌الله عنهما) از هر دو لشکر جدا شدند و مصایب بیشماری بر اسلام وارد آوردند. آنها هر چند بسیار عبادت می‌کردند ولی برداشت آنها از آیات قرآنی نادرست بود و مردم بیشماری را به ناحق کشتند و حتی گفته شده که از کشتن زنان باردار نیز خودداری نکردند.

۲- یعنی در جنگ به کار بردن حيله و نیرنگ رواست و اگر کس قصد و نیت خود را پنهان دارد گنهکار نمی‌شوند.

با آنها برخوردید، آنها را بکشید به تحقیق که کشتن ایشان موجب پاداش است در روز قیامت برای کسی که آنها را می‌کشد.»

۳۶۱۲ - از خَبَاب بن اَزْت روایت است که گفت: ما نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) (نسبت به آزار و اذیت مشرکین) شکایت کردیم و آن حضرت در سایه کعبه بر جامه (بُرد) خود تکیه کرده بود. به آن حضرت گفتیم: آیا بر ما نصرت طلب نمی‌کنی. آیا برای ما به خداوند دعا نمی‌کنی؟

آن حضرت فرمود: «در میان کسانی که قبل از شما بودند، مردی (مؤمن) بود. برای وی گودالی در زمین کنده می‌شد و او را در آن می‌افکندند. ازهای آورده می‌شد و بر سر وی گذاشته می‌شد و او را دوپاره می‌کردند. (این شکنجه) او را از دین وی باز نمی‌داشت و بدن وی با شانه‌های آهنین شانه کشیده می‌شد که گوشت او را از استخوان یا پی جدا می‌کرد و (این شکنجه) او را از دین وی باز نمی‌داشت، به خدا سوگند که این کار (اسلام) به اتمام می‌رسد تا آنکه سواری از صنعا (در یمن) تا حضرموت (تنها) سفر می‌کند و از هیچ چیز نمی‌ترسد به جز خدا، یا از (خطر) گرگ بر گوسفندان خود، ولی شما شتاب می‌کنید.

۳۶۱۳ - از موسی بن انس روایت است که انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: «پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) غیبت ثابت بن قیس را (در محضر خود) دریافت، مردی گفت: یا رسول‌الله، من از حال او تو را آگاه می‌کنم. وی نزد ثابت

۳۶۱۲ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا قَيْسٌ، عَنْ خَبَابِ بْنِ الْأَزْتِ قَالَ: شَكَوْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بَرْدَةً لَهُ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، قُلْنَا لَهُ: أَلَا تَنْصُرُنَا، أَلَا تَدْعُو اللَّهَ لَنَا؟ قَالَ: «كَانَ الرَّجُلُ فِيمَنْ قَبْلَكُمْ يُحْضَرُ فِي الْأَرْضِ، فَيُجْعَلُ فِيهِ، فَيَجَاءُ بِالْمِنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُسْقَى بِالنِّتْنِ، وَمَا يَصُدُّ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَيُمَشَطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ كَعْبِهِ مِنْ عَظْمٍ أَوْ عَصَبٍ، وَمَا يَصُدُّ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَاللَّهِ لَيُتَمَّنُّ هَذَا الْأَمْرُ، حَتَّى يَسِيرَ الرَّكَّابُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتٍ، لَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ أَوْ الذَّنْبَ عَلَى غَنَمِهِ، وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ». [النظر: ۳۸۵۲، ۶۹۴۳، وانظر في اللباس، باب ۱۸ - الاستئذان، باب ۳۵]

۳۶۱۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا أَزْهَرُ بْنُ سَعْدٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُرْوَةَ قَالَ: أَتَانِي مُوسَى بْنُ أَنَسٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اتَّفَقَ ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا أَعْلَمُ لَكَ عِلْمَهُ، فَاتَاهُ فَوَجَدَهُ جَالِسًا فِي بَيْتِهِ، مَتَكِّسًا رَأْسَهُ فَقَالَ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ:

رفت و او را دید که در خانه‌اش است و سر به زیر انداخته است. به او گفت: تو را چه واقع شده است؟ گفت: حالت بدی دارم، مردی آواز خود را از آواز پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بلندتر می‌کرد، همانا عمل وی به هدر رفت و او از اهل دوزخ است (او خود را مراد می‌داشت) آن مرد نزد آن حضرت آمد و خبر داد که ثابت چنین و چنان گفته است. موسی بن انس (راوی) گفت: آن مرد بار دیگر با مژده بزرگ نزد ثابت برگشت. (زیرا) آن حضرت فرموده بود: «نزد وی برو و به او بگوی که: همانا تو از اهل دوزخ نیستی ولیکن از اهل بهشت می‌باشی.»

۳۶۱۴ - از ابواسحاق روایت است که برا بن عازب (رضی الله عنهما) گفت: مردی سوره کَهِف را (در نماز خود) خواند، و در سرای وی حیوان سواری بود، ترسید و به جست و خیز شد. آن مرد نماز خود را سلام داد، ناگاه مه یا ابری دید که او را فرا گرفته است. وی ماجرا را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اطلاع داد. آن حضرت فرمود: «ای فلان، آن را بخوان، همانا (آن مه یا ابر) آرامشی است که از جهت خواندن قرآن فرود آمده است.»

۳۶۱۵ - از ابواسحاق روایت است که براء بن عازب (رضی الله عنه) گفت: ابوبکر (رضی الله عنه) نزد پدرم در منزل وی آمد و از وی پالانی خرید. سپس به (پدرم) عازب گفت. پسر خود را بفروست تا پالان را همراه من ببرد. من پالان

۱- مراد از نزول این آیت است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید. صدایان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید، و همچنانکه بعضی از شما یا بعضی دیگر بلند سخن می‌گویند. یا او به صدای بلند سخن مگویند. میباید پی آنکه بدانید کرده‌هایتان تباه شود. (الاحجرات ۲)

شَرٌّ، كَانَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَأَتَى الرَّجُلُ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ مُوسَى بْنُ أَنَسٍ: فَارْجِعِ الْمَرْءَ الْآخِرَةَ بِبَشَارَةِ عَظِيمَةٍ، فَقَالَ: «أَذْهَبَ إِلَيْهِ، فَقُلْ لَهُ: إِنَّكَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَلَكِنْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (الظفر: ۴۸۴۶. أخرجه مسلم: ۱۱۹، مطولاً بذكر آية ۲ من الحجرات وإن الرجل هو سعد بن معاذ.)

۳۶۱۴- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: قَرَأَ رَجُلٌ الْكَهْفَ، وَفِي الدَّارِ الدَّابَّةُ، فَجَعَلَتْ تَنْفُرُ فَسَلَّمَ، فَإِنَّا صَبَابَةٌ، أَوْ سَحَابَةٌ، غَشِيَتْهُ، فَذَكَرَهُ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: «اقْرَأْ فَلَانَ، فَإِنَّهَا السَّكِينَةُ نَزَلَتْ لِلْقُرْآنِ، أَوْ نَزَلَتْ لِلْقُرْآنِ». (الظفر: ۴۸۳۹، ۵۰۱۱. أخرجه مسلم: ۷۹۵.)

۳۶۱۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَزِيدَ ابْنَ إِبْرَاهِيمَ أَبُو الْحَسَنِ الْحَرَّانِيُّ: حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ مَعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ يَقُولُ: جَاءَهُ أَبُو بَكْرٍ ﷺ إِلَى أَبِي فِي مَنْزِلِهِ، فَاشْتَرَى مِنْهُ رَحْلاً، فَقَالَ لِعَازِبٍ: ابْعَثْ ابْنَكَ يَحْمِلَهُ مَعِي، قَالَ: فَحَمَلْتُهُ مَعَهُ، وَخَرَجَ أَبِي يَتَقَدَّمْتُهُ، فَقَالَ لَهُ أَبِي: يَا أَبَا بَكْرٍ، حَدَّثَنِي كَيْفَ صَبَعْتُمَا حِينَ سَرَيْتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ:

را با وی بردم و پدرم بیرون آمد تا بهای پالان را بستاند. پدرم به ابوبکر گفت: به من بگوی که چه واقع شد آن شب که با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) (به قصد هجرت) راهی شدی؟ ابوبکر گفت: آری، ما تمام شب را تا وسط روز راه پیمودیم. راه خلوت شد (به خاطر شدت گرمی) کسی از آن نمی گذشت. سنگ درازی بر ما نموده شد که سایه کرده بود و آفتاب (هنوز) بر آن تنابیده بود، ما در کنار آن سنگ فرود آمدیم و من برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با دست خود جایی هموار کردم که بر آن بخوابد و پوستینی را بر آن گستردم و گفتم: یا رسول الله، بخواب، من پیرامون تو پاسبانی می کنم. آن حضرت خوابید و من برآمدم که پیرامون وی پاسبانی کنم. ناگاه چوپانی را دیدم که با گوسفندان خود به سوی این سنگ می آید، و از آن سنگ همان (سایه) را می خواهد که ما خواسته بودیم. به او گفتم: ای جوان، به کدام کس تعلق داری؟ وی گفت: به مردی از مردم مدینه یا مکه. گفتم: آیا گوسفند شیر ده هم داری؟ گفت: آری. گفتم: آیا اجازه دوشیدن داری؟ گفت: آری. وی گوسفندی را گرفت. به او گفتم: خاک و موی و خاشاک را از پستان آن بپوشان.

ابو اسحاق راوی گفت: برا (گوینده این حدیث) را دیدم که یک دست را بر دست دیگر می زد و (با این کار) افشاندن را می نمود. چوپان مقداری شیر در ظرف چوبی دوشید و من با خود آفتابه ای داشتم که برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آن را برداشته بودم که از آن سیراب می شد، از آن

نعم، أسرنا لیتنا ومن الغد، حتى قام قائم الظهيرة
 وخلا الطريق لا يمر فيه أحد، فرفعت لنا صخرة طويلة
 لها ظل، لم تات عليه الشمس، فنزلنا عنده، وسويت
 للنبي ﷺ مكانا يدي ينام عليه، وسطت فيه فروة،
 وقلت: نم يا رسول الله وأنا أنفض لك ما حولك، فقام
 وخرجت أنفض ما حولك، فإذا أنا براع مقبل بقتمه إلى
 الصخرة، يريد منها مثل الذي أردنا، فقلت له: لمن
 أنت يا غلام، فقال: لرجل من أهل المدينة أو مكة،
 قلت: أفي عنك لبن؟ قال: نعم، قلت: اقتلب،
 قال: نعم، فأخذ شاة، فقلت: انفض الضرع من
 التراب والشعر والقذى، قال: فرأيت البراء يضرب
 إحدى يديه على الأخرى ينفض، فحلب في قعب كعبة
 من لبن، ومعها إداوة حملتها للنبي ﷺ يرتوي منها،
 يشرب ويتوضأ، فأتيت النبي ﷺ فكرهت أن أوقفه،
 فوافقت حين استيقظ، فصبيت من الماء على اللبن حتى
 برد أسفله، فقلت: اشرب يا رسول الله، قال: فشرب
 حتى رضيت، ثم قال: «التم يان للرجل». قلت:
 بلى، قال: فارتحلنا بعدما مالت الشمس، وأبعنا سراقه
 ابن مالك، فقلت: أتينا يا رسول الله، فقال: «لا
 تحزن إن الله معنا». فدعا عليه النبي ﷺ فارتطمت به
 فرسه إلى بطنها - آرى - في جلد من الأرض - شك
 زهير - فقال: إني أراكم قد دعوتما علي، فادعوا لي،
 قاله لكما أن أرد عنكما الطلب، فدعا له النبي ﷺ فتجا،
 فجعل لا يلقى أحدا إلا قال: قد كفيتم ما هنا، فلا
 يلقى أحدا إلا رده، قال: ووفى لنا. [راجع: ۲۴۳۹،
 امرجه مسلم: ۲۰۰۹، مختصراً و امرجه ۲۰۰۹ في الزهد ۷۵،
 مطولاً.]

می نوشید و وضو می کرد. نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدم و ناخوش داشتم که او را از خواب بیدار کنم و منتظر ماندم تا آنکه بیدار شد. سپس آب بر شیر ریختم تا آنکه شیر سرد شد و گفتم: یا رسول الله، بنوش. وی نوشید تا آنکه من خشنود شدم. سپس فرمود: «آیا وقت آن نرسیده که حرکت کنیم؟» گفتم: آری.

ابوبکر گفت: هنگامی که آفتاب میلان کرد (بعد از ظهر) ما حرکت کردیم و سراقه بن مالک از دنبال ما آمد. گفتم: یا رسول الله (دشمنان رسیدند) فرمود: «مترس همانا خداوند با ما است.» پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر سراقه دعای (بد) کرد. پاهای اسب وی تا شکم فرو رفت - گمان می کنم که گفت: در زمین سخت فرو رفت. زُهِیر (راوی) در آن شک کرده است.

سراقه گفت: من گمان می برم که شما بر من دعای بد کردید. بر من دعا کنید (تا نجات یابم) به خدا سوگند آنانی را که در جستجوی شما هستند، باز می گردانم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دعا کرد. وی نجات یافت. وی با هر یک از مشرکان که مواجه می شد می گفت: شما را (جستجوی من) کفایت می کند، اینجا نیست. و با هر کس که ملاقی می شد، او را باز می گردانید. ابوبکر گفت: او به وعده خود با ما وفا کرد.

۳۶۱۶ - از عِکْرَمَه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر بادیه نشینی درآمد تا از وی عیادت کند، و چون پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به عیادت مریضی می رفت، می گفت:

۳۶۱۶ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَلَى أَغْرَابِيٍّ يَمُودُهُ، قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ عَلَى مَرِيضٍ يَمُودُهُ قَالَ: «لَا بَأْسَ، طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَقَالَ لَهُ: «لَا بَأْسَ طَهُورٌ»

إِنْ شَاءَ اللَّهُ. قَالَ: قُلْتُ: طَهْرٌ؟ كَلَّا، بَلْ هِيَ حُمَى تَمُورٌ، أَوْ تَمُورٌ، عَلَى شَيْخٍ كَبِيرٍ، تُزِيرُهُ الْقُبُورُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَتَعَسَّ إِذَا». وَانْقَرَأَ: ٥٦٥٦، ٥٦٦٢، ٢٧٤٧٠.

«باکی نیست، اگر خدا خواسته است آن را دور می گرداند.» به وی نیز گفت: «باکی نیست، اگر خدا خواسته است آن را دور می گرداند.» (شفا می دهد).

بادیه نشین گفت: تو گفتی که آن را دور می گرداند، چنین نیست، لیکن این (مرض) تبی است که بر بدن پیری کهنسال می جوشد و او را به زیارت قبرها می کشاند (یعنی می میراند). پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آری، همچنین است.»

۳۶۱۷ - مردی مسیحی، مسلمان شد و سوره «البقره» و «آل عمران» را خواند و برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (وحی) می نوشت. سپس به مسیحیت برگشت و می گفت: محمد چیزی نمی داند به جز آنچه من برای وی نوشته ام. خداوند او را هلاک نمود (مرد) و او را دفن کردند، چون صبح شد (دیدند) که زمین او را بیرون انداخته است. (هم کیشان او) گفتند: این کار محمد و یاران اوست. چون یار ما از دین ایشان گریز کرد، قبر وی را برکنندند و او را بیرون افکندند. سپس برای وی قبری عمیق تر کردند. چون صبح شد، زمین او را بیرون افکنده بود. گفتند: این کار محمد و یاران اوست که قبر یار ما را برکنندند، زیرا از دین ایشان گریز کرده بود، او را بیرون افکندند. باز برای وی قبری کردند و تا آنجا که در توان داشتند قبر را عمیق کردند. چون صبح شد زمین او را بیرون افکنده بود. سپس دانستند که این کار مردم نیست. پس خود او را بیرون افکندند.

۳۶۱۷ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَزِينِ، عَنِ أَنَسٍ ﷺ، قَالَ: كَانَ رَجُلٌ نَصْرَانِيًّا فَاسْلَمَ، وَقَرَأَ الْبَقْرَةَ وَالْإِنشَاءَ، فَكَانَ يَكْتُبُ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَمَادَّ نَصْرَانِيًّا، فَكَانَ يَقُولُ: مَا يَدْرِي مُحَمَّدٌ إِلَّا مَا كَتَبْتُ لَهُ، فَأَمَاتَهُ اللَّهُ فَدَفَنُوهُ، فَاصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الْأَرْضُ، فَقَالُوا: هَذَا فَعَلَّ مُحَمَّدٌ وَأَصْحَابَهُ لَمَّا هَرَبَ مِنْهُمْ، تَبَشُّوا عَنْ صَاحِبِنَا فَالْقُوَّةُ، فَحَقَرُوا لَهُ فَاغْمَقُوا، فَاصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الْأَرْضُ، فَقَالُوا: هَذَا فَعَلَّ مُحَمَّدٌ وَأَصْحَابَهُ، تَبَشُّوا عَنْ صَاحِبِنَا لَمَّا هَرَبَ مِنْهُمْ فَالْقُوَّةُ، فَحَقَرُوا لَهُ وَأَغْمَقُوا لَهُ فِي الْأَرْضِ مَا اسْتَطَاعُوا، فَاصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الْأَرْضُ، فَعَلِمُوا: أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ، فَالْقُوَّةُ. وَاعْرَجَهُ مُسْلِمٌ: (۲۷۸۱).

۳۶۱۸ - از ابن مُسَبِّب روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هرگاه کسری (خسرو شاه فارس) بمیرد، پس از وی کسرای دیگری نخواهد بود و چون قیصر (شاه روم) بمیرد پس از وی قیصری نخواهد بود. سوگند به ذاتی که جان محمد در دست (ید) قدرت اوست که شما گنجینه‌هایشان را در راه خدا خرج خواهید کرد.»^۱

۳۶۱۹ - از عبدالمک ابن عمیر روایت است که جابر بن سمره این حدیث را به آن حدیث می‌رساند که فرمود: «هرگاه کسری بمیرد پس از وی کسرای دیگری نخواهد بود.» و یادآور شد و گفت: «شما گنجینه‌هایشان را در راه خدا خرج خواهید کرد.»

۳۶۲۰ - از نافع بن جبیر روایت است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: «مُسَیْلِمَةُ کَذَّاب (دروغ گوی) در زمان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) (به مدینه) آمد و او می‌گفت: اگر محمد مرا پس از خود جانشین خود گرداند، از وی پیروی می‌کنم و او با گروهی زیاد از قوم خود آمده بود. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با ثابت بن قیس بن شماس به سوی وی رفت در حالی که شاخه‌ای از درخت خرما در دست

۳۶۱۸ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: وَأَخْبَرَنِي ابْنُ الْمُسَبِّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا هَلَكَ كَسْرِيُّ فَلَا كَسْرِي بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَتَنْفُقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ.» [راجع: ۳۰۲۷. أخرجه مسلم: ۲۹۱۸].

۳۶۱۹ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ ابْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رَفَعَهُ، قَالَ: «إِذَا هَلَكَ كَسْرِيُّ فَلَا كَسْرِي بَعْدَهُ.» وَذَكَرَ وَقَالَ: «لَتَنْفُقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ.» [راجع: ۳۱۲۱. أخرجه مسلم: ۲۹۱۹].

۳۶۲۰ - حَدَّثَنَا أَبُو الِیَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَبِي حُسَيْنٍ: حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَجَعَلَ يَقُولُ: «إِنْ جَعَلَ لِي مُحَمَّدٌ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ تَبِعْتُهُ، وَقَدِمَهَا فِي بَشَرٍ كَثِيرٍ مِنْ قَوْمِهِ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ ثَابِتُ بْنُ قَيْسِ بْنِ شِمَاسٍ، وَفِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِطْعَةٌ جَرِيدٍ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى مُسَيْلِمَةَ فِي أَصْحَابِهِ فَقَالَ: «لَوْ سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أُعْطَيْتُكَهَا، وَلَنْ تَعْدُوَ أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ، وَلَكِنْ أَدْبَرْتَ لِيَعْفِرَنَّكَ اللَّهُ وَإِنِّي لَأَرَاكَ الَّذِي أَرَيْتَ فَيْكَ مَا رَأَيْتَ.» [النظر: ۴۳۷۳، ۴۳۸۷، ۷۰۳۴، ۴۷۴۹۱. أخرجه مسلم: ۲۲۷۳، بزيادة].

۱- در این روایت ابوهریره اشکال کرده‌اند، زیرا سلطنت فارس تا زمان عثمان (رضی الله عنه) باقی ماند و فقط عراق توسط مسلمانان فتح گردید و از تسلط فارس خارج شد و همچنان مملکت روم باقی ماند و فقط شام از تسلط آنها خارج شد. در پاسخ بدان گفته شده که مراد از آن عدم بقا کسری در عراق و نفی بقای قیصر در شام است. از شافعی منقول است که چون قریش برای تجارت به شام و عراق می‌رفتند، پس از پذیرفتن اسلام می‌ترسیدند که به آن مناطق آمد و شد کنند. آن حضرت برای شان این اطمینان را داد. برخی گفته‌اند که مراد از مرگ قیصر زوال ملک اوست و از مرگ کسری مرگ نفس اوست (شرح شیخ الاسلام، ج ۶، ص ۲۹۶)

داشت و نزد مسیلمه که در میان یاران خود بود، ایستاد و به او گفت: «اگر از من این شاخه خرما را بخواهی به تو نمی‌دهم و هرگز از امر خدا که درباره تو رفته است، نمی‌گذری و اگر (به اسلام) پشت گردانی، خداوند تو را به خواری می‌کشد و همانا تو را کسی می‌پندارم که حالت تو را در خواب به من نشان داده شده [و چنان خواهد شد].»

۳۶۲۱- (ابن عباس می‌گوید) ابوهریره مرا خبر داد که همانا رسول‌الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در حالی که خوابیده بودم، دیدم که دو دستبند طلا در دستهای من است و این حالت مرا اندوهگین ساخت. در حالت خواب بر من وحی شد که آنها را بُف کن. بُف کردم و هر دوست بند پریدند. من آنها را به دو دروغ گوی تعبیر کردم که پس از من خروج می‌کنند.» پس یکی از آنها العنسی بود و دیگری مُسَیلَمَةُ کذاب حاکم یمامه بود.

۳۶۲۲- از ابو بردة روایت است که ابوموسی (رضی الله عنه) گفت: گمان می‌کنم که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در خواب دیدم که از مکه به سوی سرزمینی مهاجرت می‌کنم که دارای درختان خرما است. پندار من بر آن رفت که آنجا یمامه یا هجر باشد و ناگاه ظاهر شد که آن جای، مدینه یثرب است و در خواب خود دیدم که: شمشیر خود را حرکت دادم و

۳۶۲۱- فَأَخْبَرَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ، رَأَيْتُ فِي يَدَيَّ سَوْارِينَ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَهْمَنِي شَأْنُهُمَا، فَأَوْحَى إِلَيَّ فِي الْمَنَامِ: أَنْ ائْتِخَهُمَا، فَتَمَخَّخْتَهُمَا فَطَارَا، فَأَوَّلَتْهُمَا كَذَابَيْنِ يَخْرُجَانِ بَعْدِي». فَكَانَ أَحَدُهُمَا الْعَنَسِيُّ، وَالْآخَرُ مُسَيْلِمَةَ الْكَذَّابِ، صَاحِبَ الْيَمَامَةِ. [الظر: ۴۳۷۲، ۴۳۷۸، ۴۳۷۹، ۴۳۷۳، ۴۳۷۴، ۴۳۷۵، ۴۳۷۶، ۴۳۷۷، ۴۳۷۸، ۴۳۷۹، ۴۳۸۰، ۴۳۸۱، ۴۳۸۲، ۴۳۸۳، ۴۳۸۴، ۴۳۸۵، ۴۳۸۶، ۴۳۸۷، ۴۳۸۸، ۴۳۸۹، ۴۳۹۰، ۴۳۹۱، ۴۳۹۲، ۴۳۹۳، ۴۳۹۴، ۴۳۹۵، ۴۳۹۶، ۴۳۹۷، ۴۳۹۸، ۴۳۹۹، ۴۴۰۰، ۴۴۰۱، ۴۴۰۲، ۴۴۰۳، ۴۴۰۴، ۴۴۰۵، ۴۴۰۶، ۴۴۰۷، ۴۴۰۸، ۴۴۰۹، ۴۴۱۰، ۴۴۱۱، ۴۴۱۲، ۴۴۱۳، ۴۴۱۴، ۴۴۱۵، ۴۴۱۶، ۴۴۱۷، ۴۴۱۸، ۴۴۱۹، ۴۴۲۰، ۴۴۲۱، ۴۴۲۲، ۴۴۲۳، ۴۴۲۴، ۴۴۲۵، ۴۴۲۶، ۴۴۲۷، ۴۴۲۸، ۴۴۲۹، ۴۴۳۰، ۴۴۳۱، ۴۴۳۲، ۴۴۳۳، ۴۴۳۴، ۴۴۳۵، ۴۴۳۶، ۴۴۳۷، ۴۴۳۸، ۴۴۳۹، ۴۴۴۰، ۴۴۴۱، ۴۴۴۲، ۴۴۴۳، ۴۴۴۴، ۴۴۴۵، ۴۴۴۶، ۴۴۴۷، ۴۴۴۸، ۴۴۴۹، ۴۴۵۰، ۴۴۵۱، ۴۴۵۲، ۴۴۵۳، ۴۴۵۴، ۴۴۵۵، ۴۴۵۶، ۴۴۵۷، ۴۴۵۸، ۴۴۵۹، ۴۴۶۰، ۴۴۶۱، ۴۴۶۲، ۴۴۶۳، ۴۴۶۴، ۴۴۶۵، ۴۴۶۶، ۴۴۶۷، ۴۴۶۸، ۴۴۶۹، ۴۴۷۰، ۴۴۷۱، ۴۴۷۲، ۴۴۷۳، ۴۴۷۴، ۴۴۷۵، ۴۴۷۶، ۴۴۷۷، ۴۴۷۸، ۴۴۷۹، ۴۴۸۰، ۴۴۸۱، ۴۴۸۲، ۴۴۸۳، ۴۴۸۴، ۴۴۸۵، ۴۴۸۶، ۴۴۸۷، ۴۴۸۸، ۴۴۸۹، ۴۴۹۰، ۴۴۹۱، ۴۴۹۲، ۴۴۹۳، ۴۴۹۴، ۴۴۹۵، ۴۴۹۶، ۴۴۹۷، ۴۴۹۸، ۴۴۹۹، ۴۵۰۰، ۴۵۰۱، ۴۵۰۲، ۴۵۰۳، ۴۵۰۴، ۴۵۰۵، ۴۵۰۶، ۴۵۰۷، ۴۵۰۸، ۴۵۰۹، ۴۵۱۰، ۴۵۱۱، ۴۵۱۲، ۴۵۱۳، ۴۵۱۴، ۴۵۱۵، ۴۵۱۶، ۴۵۱۷، ۴۵۱۸، ۴۵۱۹، ۴۵۲۰، ۴۵۲۱، ۴۵۲۲، ۴۵۲۳، ۴۵۲۴، ۴۵۲۵، ۴۵۲۶، ۴۵۲۷، ۴۵۲۸، ۴۵۲۹، ۴۵۳۰، ۴۵۳۱، ۴۵۳۲، ۴۵۳۳، ۴۵۳۴، ۴۵۳۵، ۴۵۳۶، ۴۵۳۷، ۴۵۳۸، ۴۵۳۹، ۴۵۴۰، ۴۵۴۱، ۴۵۴۲، ۴۵۴۳، ۴۵۴۴، ۴۵۴۵، ۴۵۴۶، ۴۵۴۷، ۴۵۴۸، ۴۵۴۹، ۴۵۵۰، ۴۵۵۱، ۴۵۵۲، ۴۵۵۳، ۴۵۵۴، ۴۵۵۵، ۴۵۵۶، ۴۵۵۷، ۴۵۵۸، ۴۵۵۹، ۴۵۶۰، ۴۵۶۱، ۴۵۶۲، ۴۵۶۳، ۴۵۶۴، ۴۵۶۵، ۴۵۶۶، ۴۵۶۷، ۴۵۶۸، ۴۵۶۹، ۴۵۷۰، ۴۵۷۱، ۴۵۷۲، ۴۵۷۳، ۴۵۷۴، ۴۵۷۵، ۴۵۷۶، ۴۵۷۷، ۴۵۷۸، ۴۵۷۹، ۴۵۸۰، ۴۵۸۱، ۴۵۸۲، ۴۵۸۳، ۴۵۸۴، ۴۵۸۵، ۴۵۸۶، ۴۵۸۷، ۴۵۸۸، ۴۵۸۹، ۴۵۹۰، ۴۵۹۱، ۴۵۹۲، ۴۵۹۳، ۴۵۹۴، ۴۵۹۵، ۴۵۹۶، ۴۵۹۷، ۴۵۹۸، ۴۵۹۹، ۴۶۰۰، ۴۶۰۱، ۴۶۰۲، ۴۶۰۳، ۴۶۰۴، ۴۶۰۵، ۴۶۰۶، ۴۶۰۷، ۴۶۰۸، ۴۶۰۹، ۴۶۱۰، ۴۶۱۱، ۴۶۱۲، ۴۶۱۳، ۴۶۱۴، ۴۶۱۵، ۴۶۱۶، ۴۶۱۷، ۴۶۱۸، ۴۶۱۹، ۴۶۲۰، ۴۶۲۱، ۴۶۲۲، ۴۶۲۳، ۴۶۲۴، ۴۶۲۵، ۴۶۲۶، ۴۶۲۷، ۴۶۲۸، ۴۶۲۹، ۴۶۳۰، ۴۶۳۱، ۴۶۳۲، ۴۶۳۳، ۴۶۳۴، ۴۶۳۵، ۴۶۳۶، ۴۶۳۷، ۴۶۳۸، ۴۶۳۹، ۴۶۴۰، ۴۶۴۱، ۴۶۴۲، ۴۶۴۳، ۴۶۴۴، ۴۶۴۵، ۴۶۴۶، ۴۶۴۷، ۴۶۴۸، ۴۶۴۹، ۴۶۵۰، ۴۶۵۱، ۴۶۵۲، ۴۶۵۳، ۴۶۵۴، ۴۶۵۵، ۴۶۵۶، ۴۶۵۷، ۴۶۵۸، ۴۶۵۹، ۴۶۶۰، ۴۶۶۱، ۴۶۶۲، ۴۶۶۳، ۴۶۶۴، ۴۶۶۵، ۴۶۶۶، ۴۶۶۷، ۴۶۶۸، ۴۶۶۹، ۴۶۷۰، ۴۶۷۱، ۴۶۷۲، ۴۶۷۳، ۴۶۷۴، ۴۶۷۵، ۴۶۷۶، ۴۶۷۷، ۴۶۷۸، ۴۶۷۹، ۴۶۸۰، ۴۶۸۱، ۴۶۸۲، ۴۶۸۳، ۴۶۸۴، ۴۶۸۵، ۴۶۸۶، ۴۶۸۷، ۴۶۸۸، ۴۶۸۹، ۴۶۹۰، ۴۶۹۱، ۴۶۹۲، ۴۶۹۳، ۴۶۹۴، ۴۶۹۵، ۴۶۹۶، ۴۶۹۷، ۴۶۹۸، ۴۶۹۹، ۴۷۰۰، ۴۷۰۱، ۴۷۰۲، ۴۷۰۳، ۴۷۰۴، ۴۷۰۵، ۴۷۰۶، ۴۷۰۷، ۴۷۰۸، ۴۷۰۹، ۴۷۱۰، ۴۷۱۱، ۴۷۱۲، ۴۷۱۳، ۴۷۱۴، ۴۷۱۵، ۴۷۱۶، ۴۷۱۷، ۴۷۱۸، ۴۷۱۹، ۴۷۲۰، ۴۷۲۱، ۴۷۲۲، ۴۷۲۳، ۴۷۲۴، ۴۷۲۵، ۴۷۲۶، ۴۷۲۷، ۴۷۲۸، ۴۷۲۹، ۴۷۳۰، ۴۷۳۱، ۴۷۳۲، ۴۷۳۳، ۴۷۳۴، ۴۷۳۵، ۴۷۳۶، ۴۷۳۷، ۴۷۳۸، ۴۷۳۹، ۴۷۴۰، ۴۷۴۱، ۴۷۴۲، ۴۷۴۳، ۴۷۴۴، ۴۷۴۵، ۴۷۴۶، ۴۷۴۷، ۴۷۴۸، ۴۷۴۹، ۴۷۵۰، ۴۷۵۱، ۴۷۵۲، ۴۷۵۳، ۴۷۵۴، ۴۷۵۵، ۴۷۵۶، ۴۷۵۷، ۴۷۵۸، ۴۷۵۹، ۴۷۶۰، ۴۷۶۱، ۴۷۶۲، ۴۷۶۳، ۴۷۶۴، ۴۷۶۵، ۴۷۶۶، ۴۷۶۷، ۴۷۶۸، ۴۷۶۹، ۴۷۷۰، ۴۷۷۱، ۴۷۷۲، ۴۷۷۳، ۴۷۷۴، ۴۷۷۵، ۴۷۷۶، ۴۷۷۷، ۴۷۷۸، ۴۷۷۹، ۴۷۸۰، ۴۷۸۱، ۴۷۸۲، ۴۷۸۳، ۴۷۸۴، ۴۷۸۵، ۴۷۸۶، ۴۷۸۷، ۴۷۸۸، ۴۷۸۹، ۴۷۹۰، ۴۷۹۱، ۴۷۹۲، ۴۷۹۳، ۴۷۹۴، ۴۷۹۵، ۴۷۹۶، ۴۷۹۷، ۴۷۹۸، ۴۷۹۹، ۴۸۰۰، ۴۸۰۱، ۴۸۰۲، ۴۸۰۳، ۴۸۰۴، ۴۸۰۵، ۴۸۰۶، ۴۸۰۷، ۴۸۰۸، ۴۸۰۹، ۴۸۱۰، ۴۸۱۱، ۴۸۱۲، ۴۸۱۳، ۴۸۱۴، ۴۸۱۵، ۴۸۱۶، ۴۸۱۷، ۴۸۱۸، ۴۸۱۹، ۴۸۲۰، ۴۸۲۱، ۴۸۲۲، ۴۸۲۳، ۴۸۲۴، ۴۸۲۵، ۴۸۲۶، ۴۸۲۷، ۴۸۲۸، ۴۸۲۹، ۴۸۳۰، ۴۸۳۱، ۴۸۳۲، ۴۸۳۳، ۴۸۳۴، ۴۸۳۵، ۴۸۳۶، ۴۸۳۷، ۴۸۳۸، ۴۸۳۹، ۴۸۴۰، ۴۸۴۱، ۴۸۴۲، ۴۸۴۳، ۴۸۴۴، ۴۸۴۵، ۴۸۴۶، ۴۸۴۷، ۴۸۴۸، ۴۸۴۹، ۴۸۵۰، ۴۸۵۱، ۴۸۵۲، ۴۸۵۳، ۴۸۵۴، ۴۸۵۵، ۴۸۵۶، ۴۸۵۷، ۴۸۵۸، ۴۸۵۹، ۴۸۶۰، ۴۸۶۱، ۴۸۶۲، ۴۸۶۳، ۴۸۶۴، ۴۸۶۵، ۴۸۶۶، ۴۸۶۷، ۴۸۶۸، ۴۸۶۹، ۴۸۷۰، ۴۸۷۱، ۴۸۷۲، ۴۸۷۳، ۴۸۷۴، ۴۸۷۵، ۴۸۷۶، ۴۸۷۷، ۴۸۷۸، ۴۸۷۹، ۴۸۸۰، ۴۸۸۱، ۴۸۸۲، ۴۸۸۳، ۴۸۸۴، ۴۸۸۵، ۴۸۸۶، ۴۸۸۷، ۴۸۸۸، ۴۸۸۹، ۴۸۹۰، ۴۸۹۱، ۴۸۹۲، ۴۸۹۳، ۴۸۹۴، ۴۸۹۵، ۴۸۹۶، ۴۸۹۷، ۴۸۹۸، ۴۸۹۹، ۴۹۰۰، ۴۹۰۱، ۴۹۰۲، ۴۹۰۳، ۴۹۰۴، ۴۹۰۵، ۴۹۰۶، ۴۹۰۷، ۴۹۰۸، ۴۹۰۹، ۴۹۱۰، ۴۹۱۱، ۴۹۱۲، ۴۹۱۳، ۴۹۱۴، ۴۹۱۵، ۴۹۱۶، ۴۹۱۷، ۴۹۱۸، ۴۹۱۹، ۴۹۲۰، ۴۹۲۱، ۴۹۲۲، ۴۹۲۳، ۴۹۲۴، ۴۹۲۵، ۴۹۲۶، ۴۹۲۷، ۴۹۲۸، ۴۹۲۹، ۴۹۳۰، ۴۹۳۱، ۴۹۳۲، ۴۹۳۳، ۴۹۳۴، ۴۹۳۵، ۴۹۳۶، ۴۹۳۷، ۴۹۳۸، ۴۹۳۹، ۴۹۴۰، ۴۹۴۱، ۴۹۴۲، ۴۹۴۳، ۴۹۴۴، ۴۹۴۵، ۴۹۴۶، ۴۹۴۷، ۴۹۴۸، ۴۹۴۹، ۴۹۵۰، ۴۹۵۱، ۴۹۵۲، ۴۹۵۳، ۴۹۵۴، ۴۹۵۵، ۴۹۵۶، ۴۹۵۷، ۴۹۵۸، ۴۹۵۹، ۴۹۶۰، ۴۹۶۱، ۴۹۶۲، ۴۹۶۳، ۴۹۶۴، ۴۹۶۵، ۴۹۶۶، ۴۹۶۷، ۴۹۶۸، ۴۹۶۹، ۴۹۷۰، ۴۹۷۱، ۴۹۷۲، ۴۹۷۳، ۴۹۷۴، ۴۹۷۵، ۴۹۷۶، ۴۹۷۷، ۴۹۷۸، ۴۹۷۹، ۴۹۸۰، ۴۹۸۱، ۴۹۸۲، ۴۹۸۳، ۴۹۸۴، ۴۹۸۵، ۴۹۸۶، ۴۹۸۷، ۴۹۸۸، ۴۹۸۹، ۴۹۹۰، ۴۹۹۱، ۴۹۹۲، ۴۹۹۳، ۴۹۹۴، ۴۹۹۵، ۴۹۹۶، ۴۹۹۷، ۴۹۹۸، ۴۹۹۹، ۵۰۰۰، ۵۰۰۱، ۵۰۰۲، ۵۰۰۳، ۵۰۰۴، ۵۰۰۵، ۵۰۰۶، ۵۰۰۷، ۵۰۰۸، ۵۰۰۹، ۵۰۱۰، ۵۰۱۱، ۵۰۱۲، ۵۰۱۳، ۵۰۱۴، ۵۰۱۵، ۵۰۱۶، ۵۰۱۷، ۵۰۱۸، ۵۰۱۹، ۵۰۲۰، ۵۰۲۱، ۵۰۲۲، ۵۰۲۳، ۵۰۲۴، ۵۰۲۵، ۵۰۲۶، ۵۰۲۷، ۵۰۲۸، ۵۰۲۹، ۵۰۳۰، ۵۰۳۱، ۵۰۳۲، ۵۰۳۳، ۵۰۳۴، ۵۰۳۵، ۵۰۳۶، ۵۰۳۷، ۵۰۳۸، ۵۰۳۹، ۵۰۴۰، ۵۰۴۱، ۵۰۴۲، ۵۰۴۳، ۵۰۴۴، ۵۰۴۵، ۵۰۴۶، ۵۰۴۷، ۵۰۴۸، ۵۰۴۹، ۵۰۵۰، ۵۰۵۱، ۵۰۵۲، ۵۰۵۳، ۵۰۵۴، ۵۰۵۵، ۵۰۵۶، ۵۰۵۷، ۵۰۵۸، ۵۰۵۹، ۵۰۶۰، ۵۰۶۱، ۵۰۶۲، ۵۰۶۳، ۵۰۶۴، ۵۰۶۵، ۵۰۶۶، ۵۰۶۷، ۵۰۶۸، ۵۰۶۹، ۵۰۷۰، ۵۰۷۱، ۵۰۷۲، ۵۰۷۳، ۵۰۷۴، ۵۰۷۵، ۵۰۷۶، ۵۰۷۷، ۵۰۷۸، ۵۰۷۹، ۵۰۸۰، ۵۰۸۱، ۵۰۸۲، ۵۰۸۳، ۵۰۸۴، ۵۰۸۵، ۵۰۸۶، ۵۰۸۷، ۵۰۸۸، ۵۰۸۹، ۵۰۹۰، ۵۰۹۱، ۵۰۹۲، ۵۰۹۳، ۵۰۹۴، ۵۰۹۵، ۵۰۹۶، ۵۰۹۷، ۵۰۹۸، ۵۰۹۹، ۵۱۰۰، ۵۱۰۱، ۵۱۰۲، ۵۱۰۳، ۵۱۰۴، ۵۱۰۵، ۵۱۰۶، ۵۱۰۷، ۵۱۰۸، ۵۱۰۹، ۵۱۱۰، ۵۱۱۱، ۵۱۱۲، ۵۱۱۳، ۵۱۱۴، ۵۱۱۵، ۵۱۱۶، ۵۱۱۷، ۵۱۱۸، ۵۱۱۹، ۵۱۲۰، ۵۱۲۱، ۵۱۲۲، ۵۱۲۳، ۵۱۲۴، ۵۱۲۵، ۵۱۲۶، ۵۱۲۷، ۵۱۲۸، ۵۱۲۹، ۵۱۳۰، ۵۱۳۱، ۵۱۳۲، ۵۱۳۳، ۵۱۳۴، ۵۱۳۵، ۵۱۳۶، ۵۱۳۷، ۵۱۳۸، ۵۱۳۹، ۵۱۴۰، ۵۱۴۱، ۵۱۴۲، ۵۱۴۳، ۵۱۴۴، ۵۱۴۵، ۵۱۴۶، ۵۱۴۷، ۵۱۴۸، ۵۱۴۹، ۵۱۵۰، ۵۱۵۱، ۵۱۵۲، ۵۱۵۳، ۵۱۵۴، ۵۱۵۵، ۵۱۵۶، ۵۱۵۷، ۵۱۵۸، ۵۱۵۹، ۵۱۶۰، ۵۱۶۱، ۵۱۶۲، ۵۱۶۳، ۵۱۶۴، ۵۱۶۵، ۵۱۶۶، ۵۱۶۷، ۵۱۶۸، ۵۱۶۹، ۵۱۷۰، ۵۱۷۱، ۵۱۷۲، ۵۱۷۳، ۵۱۷۴، ۵۱۷۵، ۵۱۷۶، ۵۱۷۷، ۵۱۷۸، ۵۱۷۹، ۵۱۸۰، ۵۱۸۱، ۵۱۸۲، ۵۱۸۳، ۵۱۸۴، ۵۱۸۵، ۵۱۸۶، ۵۱۸۷، ۵۱۸۸، ۵۱۸۹، ۵۱۹۰، ۵۱۹۱، ۵۱۹۲، ۵۱۹۳، ۵۱۹۴، ۵۱۹۵، ۵۱۹۶، ۵۱۹۷، ۵۱۹۸، ۵۱۹۹، ۵۲۰۰، ۵۲۰۱، ۵۲۰۲، ۵۲۰۳، ۵۲۰۴، ۵۲۰۵، ۵۲۰۶، ۵۲۰۷، ۵۲۰۸، ۵۲۰۹، ۵۲۱۰، ۵۲۱۱، ۵۲۱۲، ۵۲۱۳، ۵۲۱۴، ۵۲۱۵، ۵۲۱۶، ۵۲۱۷، ۵۲۱۸، ۵۲۱۹، ۵۲۲۰، ۵۲۲۱، ۵۲۲۲، ۵۲۲۳، ۵۲۲۴، ۵۲۲۵، ۵۲۲۶، ۵۲۲۷، ۵۲۲۸، ۵۲۲۹، ۵۲۳۰، ۵۲۳۱، ۵۲۳۲، ۵۲۳۳، ۵۲۳۴، ۵۲۳۵، ۵۲۳۶، ۵۲۳۷، ۵۲۳۸، ۵۲۳۹، ۵۲۴۰، ۵۲۴۱، ۵۲۴۲، ۵۲۴۳، ۵۲۴۴، ۵۲۴۵، ۵۲۴۶، ۵۲۴۷، ۵۲۴۸، ۵۲۴۹، ۵۲۵۰، ۵۲۵۱، ۵۲۵۲، ۵۲۵۳، ۵۲۵۴، ۵۲۵۵، ۵۲۵۶، ۵۲۵۷، ۵۲۵۸، ۵۲۵۹، ۵۲۶۰، ۵۲۶۱، ۵۲۶۲، ۵۲۶۳، ۵۲۶۴، ۵۲۶۵، ۵۲۶۶، ۵۲۶۷، ۵۲۶۸، ۵۲۶۹، ۵۲۷۰، ۵۲۷۱، ۵۲۷۲، ۵۲۷۳، ۵۲۷۴، ۵۲۷۵، ۵۲۷۶، ۵۲۷۷، ۵۲۷۸، ۵۲۷۹، ۵۲۸۰، ۵۲۸۱، ۵۲۸۲، ۵۲۸۳، ۵۲۸۴، ۵۲۸۵، ۵۲۸۶، ۵۲۸۷، ۵۲۸۸، ۵۲۸۹، ۵۲۹۰، ۵۲۹۱، ۵۲۹۲، ۵۲۹۳، ۵۲۹۴، ۵۲۹۵، ۵۲۹۶، ۵۲۹۷، ۵۲۹۸، ۵۲۹۹، ۵۳۰۰، ۵۳۰۱، ۵۳۰۲، ۵۳۰۳، ۵۳۰۴، ۵۳۰۵، ۵۳۰۶، ۵۳۰۷، ۵۳۰۸، ۵۳۰۹، ۵۳۱۰، ۵۳۱۱، ۵۳۱۲، ۵۳۱۳، ۵۳۱۴، ۵۳۱۵، ۵۳۱۶، ۵۳۱۷، ۵۳۱۸، ۵۳۱۹، ۵۳۲۰، ۵۳۲۱، ۵۳۲۲، ۵۳۲۳، ۵۳۲۴، ۵۳۲۵، ۵۳۲۶، ۵۳۲۷، ۵۳۲۸، ۵۳۲۹، ۵۳۳۰، ۵۳۳۱، ۵۳۳۲، ۵۳۳۳، ۵۳۳۴، ۵۳۳۵، ۵۳۳۶، ۵۳۳۷، ۵۳۳۸، ۵۳۳۹، ۵۳۴۰، ۵۳۴۱، ۵۳۴۲، ۵۳۴۳، ۵۳۴۴، ۵۳۴۵، ۵۳۴۶، ۵۳۴۷، ۵۳۴۸، ۵۳۴۹، ۵۳۵۰، ۵۳۵۱، ۵۳۵۲، ۵۳۵۳، ۵۳۵۴، ۵۳۵۵، ۵۳۵۶، ۵۳۵۷، ۵۳۵۸، ۵۳۵۹، ۵۳۶۰، ۵۳۶۱، ۵۳۶۲، ۵۳۶۳، ۵۳۶۴، ۵۳۶۵، ۵۳۶۶، ۵۳۶۷، ۵۳۶۸، ۵۳۶۹، ۵۳۷۰، ۵۳۷۱، ۵۳۷۲، ۵۳۷۳، ۵۳۷۴، ۵۳۷۵، ۵۳۷۶، ۵۳۷۷، ۵۳۷۸، ۵۳۷۹، ۵۳۸۰، ۵۳۸۱، ۵۳۸۲، ۵۳۸۳، ۵۳۸۴، ۵۳۸۵، ۵۳۸۶، ۵۳۸۷، ۵۳۸۸، ۵۳۸۹، ۵۳۹۰، ۵۳۹۱، ۵۳۹۲، ۵۳۹۳، ۵۳۹۴، ۵۳۹۵، ۵۳۹۶، ۵۳۹۷، ۵۳۹۸، ۵۳۹۹، ۵۴۰۰، ۵۴۰۱، ۵۴۰۲، ۵۴۰۳، ۵۴۰۴، ۵۴۰۵، ۵۴۰۶، ۵۴۰۷، ۵۴۰۸، ۵۴۰۹، ۵۴۱۰، ۵۴۱۱، ۵۴۱۲، ۵۴۱۳، ۵۴۱۴، ۵۴۱۵، ۵۴۱۶، ۵۴۱۷، ۵۴۱۸، ۵۴۱۹، ۵۴۲۰، ۵۴۲۱، ۵۴۲۲، ۵۴۲۳، ۵۴۲۴، ۵۴۲۵، ۵۴۲۶، ۵۴۲۷، ۵۴۲۸، ۵۴۲۹، ۵۴۳۰، ۵۴۳۱، ۵۴۳۲، ۵۴۳۳، ۵۴۳۴، ۵۴۳۵، ۵۴۳۶، ۵۴۳۷، ۵۴۳۸، ۵۴۳۹، ۵۴۴۰، ۵۴۴۱، ۵۴۴۲، ۵۴۴۳، ۵۴۴۴، ۵۴۴۵، ۵۴۴۶، ۵۴۴۷، ۵۴۴۸، ۵۴۴۹، ۵۴۵۰، ۵۴۵۱، ۵۴۵۲، ۵۴۵۳، ۵۴۵۴، ۵۴۵۵، ۵۴۵۶، ۵۴۵۷، ۵۴۵۸، ۵۴۵۹، ۵۴۶۰، ۵۴۶۱، ۵۴۶۲، ۵۴۶۳، ۵۴۶۴، ۵۴۶۵، ۵۴۶۶، ۵۴۶۷، ۵۴۶۸، ۵۴۶۹، ۵۴۷۰، ۵۴۷۱، ۵۴۷۲، ۵۴۷۳، ۵۴۷۴، ۵۴۷۵، ۵۴۷۶، ۵۴۷۷، ۵۴۷۸، ۵۴۷۹، ۵۴۸۰، ۵۴۸۱، ۵۴۸۲، ۵۴۸۳، ۵۴۸۴، ۵۴۸۵، ۵۴۸۶، ۵۴۸۷، ۵۴۸۸، ۵۴۸۹، ۵۴۹۰، ۵۴۹۱، ۵۴۹۲، ۵۴۹۳، ۵۴۹۴، ۵۴۹۵، ۵۴۹۶، ۵۴۹۷، ۵۴۹۸، ۵۴۹۹، ۵۵۰۰، ۵۵۰۱، ۵۵۰۲، ۵۵۰۳، ۵۵۰۴، ۵۵۰۵، ۵۵۰۶، ۵۵۰۷، ۵۵۰۸، ۵۵۰۹، ۵۵۱۰، ۵۵۱۱، ۵۵۱۲، ۵۵۱۳، ۵۵۱۴، ۵۵۱۵، ۵۵۱۶، ۵۵۱۷، ۵۵۱۸، ۵۵۱۹، ۵۵۲۰، ۵۵۲۱، ۵۵۲۲، ۵۵۲۳، ۵۵۲۴، ۵۵۲۵، ۵۵۲۶، ۵

۵۷۰۴۱، وانظر في مناقب الأنصار، باب ۴۵، أخرجه مسلم: [۲۲۷۲].

سینه شمشیر شکست، تعبیر آن مصیبتی بود که در روز احد به مسلمانان رسید، سپس بار دیگر شمشیر را حرکت دادم، شمشیر به حالتی بهتر از آنچه بود باز آمد. تعبیر آن فتح بود و اجتماع مسلمانان. در آن رؤیا گاوی دیدم و به خدا سوگند که آن برکت است. تعبیر آن مسلمانان اند در روز احد (که بسا از آنها به شهادت رسیدند) و نیکویی چیزی است که خداوند از خوبی آورده است و پاداش راستی همان است که خداوند پس از غزوه بدر به ما ارزانی کرده است.»

۳۶۲۳ - از مسروق روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: فاطمه آمد و گویا طرز رفتار وی، رفتار پیامبر (صلی الله علیه وسلم) است. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خوش آمدی ای دخترم» سپس وی را به جانب راست یا چپ خویش نشانید. بعد آن حضرت به او سخنی پنهان گفت و او گریست. من به او گفتم: چرا می گریی؟ سپس آن حضرت به او سخنی پنهان گفت و او خندید. گفتم: من چون امروز، شادی نزدیک به اندوه را ندیده بودم. از فاطمه در مورد آنچه آن حضرت گفته بود، سؤال کردم. وی گفت: من سخن پنهانی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را فاش نمی کنم. تا آنکه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وفات کرد، آنگاه از وی پرسیدم.

۳۶۲۴ - فاطمه گفت: آن حضرت پنهانی به من گفت: «همانا جبرئیل در هر سال یک بار قرآن را بر من می خواند و همانا امسال دوبار بر من خوانده است و نمی پندارم به جز آنکه اجلم

۳۶۲۳ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا زَكْرِيَّا، عَنْ فِرَاسٍ، عَنْ عَامِرِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: أَقْبَلْتُ فَاطِمَةَ تَمْشِي كَأَنَّ مَشِيَّتَهَا مَشْيُ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَرْحَبًا بِابْنَتِي». ثُمَّ اجْلَسَهَا عَنْ يَمِينِهِ أَوْ عَنْ شِمَالِهِ، ثُمَّ أَسْرَأَ إِلَيْهَا حَدِيثًا فَبَكَتْ، فَقُلْتُ لَهَا: لِمَ تَبْكِينَ؟ ثُمَّ أَسْرَأَ إِلَيْهَا حَدِيثًا فَضَحِكَتْ، فَقُلْتُ: مَا رَأَيْتِ كَالْيَوْمِ قَرِحًا أَقْرَبَ مِنْ حَزْنٍ، فَسَأَلْتُهَا عَمَّا قَالَ، فَقَالَتْ: مَا كُنْتُ لِأَقْنِي سِرَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، حَتَّى يُبْضِ النَّبِيُّ ﷺ فَسَأَلْتُهَا. [انظر: ۳۶۲۵، ۳۶۲۶، ۳۶۲۷، ۳۶۲۸، ۳۶۲۹، ۳۶۳۰، ۳۶۳۱، ۳۶۳۲، ۳۶۳۳، ۳۶۳۴، ۳۶۳۵، ۳۶۳۶، ۳۶۳۷، ۳۶۳۸، ۳۶۳۹، ۳۶۴۰، ۳۶۴۱، ۳۶۴۲، ۳۶۴۳، ۳۶۴۴، ۳۶۴۵، ۳۶۴۶، ۳۶۴۷، ۳۶۴۸، ۳۶۴۹، ۳۶۵۰].

۳۶۲۴ - قَالَتْ: أَسْرَأَ إِلَيَّ: «إِنَّ جِبْرِيْلَ كَانَ يُعَارِضُنِي الْقُرْآنَ كُلَّ سَنَةٍ مَرَّةً، وَإِنَّهُ عَارِضُنِي الْعَامَ مَرَّتَيْنِ، وَلَا أَرَاهُ إِلَّا حَضَرَ، أَجْلِي وَإِنَّكَ أَوْلُ أَهْلِ بَيْتِي كَحَاقِ أَبِي». فَقَالَتْ: «أَمَا تَرْضَيْنِ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ

الْحَيَّةُ، أَوْ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ». فَضَحِكْتُ لِذَلِكَ. [انظر: ۴۲۱۲۶، ۴۲۷۱۶، ۴۴۳۴، ۴۶۲۸۶.]

بسر رسیده است، و همانا تو نخستین کسی از اهل بیت هستی که به من می پیوندی.» من گریستم. سپس فرمود: «آیا خشنود نمی شوی که بهترین زنان اهل بهشت - یا زنان مسلمان - باشی.» و من از این (مژده)، خندیدم.

۳۶۲۵ - از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فاطمه دختر خود را در همان بیماری که به وفات وی انجامید فراخواند. آن حضرت پنهانی به وی چیزی چیزی گفت و او گریست. سپس او را فراخواند و به وی پنهانی چیزی گفت و او خندید. عایشه گفت: در این رابطه از فاطمه سؤال کردم.

۳۶۲۵- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَعَا النَّبِيُّ ﷺ فَاطِمَةَ ابْنَتَهُ فِي شَكْوَاهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهَا، فَسَارَهَا بِشَيْءٍ فَبَكَتْ، ثُمَّ دَعَاهَا فَسَارَهَا فَضَحِكْتُ، قَالَتْ: فَسَأَلْتُهَا عَنْ ذَلِكَ. [راجع: ۳۶۲۴، أخرجه مسلم: ۲۴۵۰، ۲۴۵۱.]

۳۶۲۶ - فاطمه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پنهانی مرا خبر داد که در آن بیماری که به وفات وی انجامید، می میرد و من گریستم. سپس پنهانی مرا خبر داد که من نخستین اهل بیت وی هستم که از پس وی می روم (یعنی می میرم) و من خندیدم.

۳۶۲۶- قَالَتْ: سَأَرَنِي النَّبِيُّ ﷺ فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُقْبَضُ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، فَبَكَتُ، ثُمَّ سَأَرَنِي فَأَخْبَرَنِي أَنِّي أَوْلُ أَهْلِ بَيْتِهِ أَتْبَعُهُ، فَضَحِكْتُ. [راجع: ۳۶۲۴، أخرجه مسلم: ۲۴۵۰.]

۳۶۲۷ - از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: عمر بن خطاب (رضی الله عنه) ابن عباس را نزدیک (خود) می نشانید. عبدالرحمن بن عوف به او گفت: ما هم مانند او پسرانی داریم (چرا به وی بیشتر التفات می کنی). عمر گفت: این به خاطر علم اوست. عمر از ابن عباس در مورد این آیه پرسید که: «چون یاری خدا و پیروزی

۳۶۲۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُرَيْرَةَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي بَشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ ﷺ يُدْنِي ابْنَ عَبَّاسٍ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: إِنَّ لَنَا أَبْنَاءَ مِثْلَهُ، فَقَالَ: إِنَّهُ مِنْ حَيْثُ تَعَلَّمُ، فَسَأَلَ عُمَرُ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنْ هَذِهِ آيَةِ: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾. فَقَالَ: أَجَلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَعْلَمَهُ إِيَّاهُ، قَالَ: مَا أَعْلَمُ مِنْهَا إِلَّا مَا تَعَلَّمُ. [انظر: ۴۲۹۴، ۴۴۳۰، ۴۹۶۹، ۴۹۷۰.]

۱- در میان احادیث ۳۶۲۴ و (و حدیث بعدی اندکی اختلاف است. اولی را مسروق از عایشه (رضی الله عنها) روایت کرده و حدیث بعدی را عروه از عایشه (رضی الله عنها) روایت کرده است. در فتح الباری حدیث مسروق بر حدیث عروه ترجیح داده شد. زیرا در آن زیادت آمده و وی از تفات اهل ضبط است و زیادت تقه مقبول است.

فرا رسد) (التَّصْرُ!)^۱ ابن عباس گفت: هدف از آن وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) است، که خداوند، آن حضرت را از آن آگاه کرد. عمر گفت: من از آن چیزی نمی‌دانم مگر آنکه تو می‌دانی.

۳۶۲۸ - از عکرمه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در همان مریضی که در آن فوت کرد، بیرون آمد در حالی که خود را با چادری پیچیده بود و سر خویش را با پاره جامه‌ای چرب بسته بود. تا آنکه بر منبر نشست و خداوند را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود: «اما بعد، همانا مردم زیاد می‌شوند و انصار کم می‌شوند تا آنکه در میان مردم به منزله نمک در طعام می‌باشند. پس اگر کسی از شما در امری والی شود که بتواند قومی را نفع و قومی را زیان برساند، باید از نیکوکارشان نیکی بپذیرد و از بد کردارشان درگذرد.» و این آخرین نشستی بود که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برگزار کرد.

۳۶۲۹ - از حسن (بصری) روایت است که ابوبکر (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روزی حسن (بن علی) (رضی الله عنهما) را بیرون آورد و با وی بر منبر برآمد و گفت: «این پسر من سید است و امیدوارم که خداوند به وسیله او میان دو گروه از مسلمانان صلح آورد.»^۲

۱- زیرا آمدن فتح و نصرت الهی و در آمدن مردم در دین اسلام و امر الهی آن حضرت را به تسبیح و تحمید و استغفار، مشعر است به تمام شدن کارنامه دعوت و توجه و استعداد سفر آخرت و رجوع به درگاه رب‌العزت (شرح شیخ الاسلام)

۲- این پیشگویی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را به مصالحه امام حسن (رضی الله عنه) با معاویه حمل کرده‌اند که با آنکه وی سزاوار خلافت بود، برای جلوگیری از جنگ میان دو گروه بزرگ از مسلمانان و برقراری

۳۶۲۸- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سُلَيْمَانَ ابْنُ حَنْظَلَةَ بْنِ الْقَسِيلِ: حَدَّثَنَا عِكْرَمَةُ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ بِبَلْحَمَّةَ، قَدْ عَصَبَ بِعَصَابَةِ نَسْمَاءَ، حَتَّى جَلَسَ عَلَى الْمُنْبَرِ، فَحَمَدَ اللَّهَ وَاتَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ النَّاسَ يَكْتُرُونَ وَيَقِلُّ الْأَنْصَارُ، حَتَّى يَكُونُوا فِي النَّاسِ بِمَنْزِلَةِ الْمَلْحِ فِي الطَّعَامِ، فَمَنْ وَلِيَ مِنْكُمْ شَيْئًا يَضُرُّ فِيهِ قَوْمًا وَيَنْفَعُ فِيهِ آخَرِينَ، فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَيَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيئِهِمْ». فَكَانَ آخِرَ مَجْلِسٍ جَلَسَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ. [راجع: ۱۲۷]

۳۶۲۹- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَدَمَ: حَدَّثَنَا حُسَيْنُ الْجَعْفِيُّ، عَنْ أَبِي مُوسَى، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ﷺ: أَخْرَجَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ الْحَسَنَ، فَصَعِدَ بِهِ عَلَى الْمُنْبَرِ، فَقَالَ: «ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ». [راجع: ۲۷۰۴]

۳۶۳۰ - از حُمید بن هلال روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از مرگ جعفر و زید خیر داد، قبل از آنکه خیر ایشان برسد در حالی که از چشمان آن حضرت اشک می ریخت.

۳۶۳۱ - از محمد بن المُنکدر روایت است که جابر (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آیا شما اَنَمَاطُ (فرش یا گستردنی نفیس ابریشمی یا پشمی) دارید؟» گفتیم: چگونه ما (مردم محتاج) اَنَمَاطُ داشته باشیم. فرمود: «آگاه باش که به زودی شما اَنَمَاطُ خواهید داشت.» جابر (پس از ازدواج که صاحب اَنَمَاطُ شد) می گوید که به زن خود می گفتیم: اَنَمَاطُ خود را از من دور کن. و زن وی می گفت: آیا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نگفته است: «شما به زودی اَنَمَاطُ خواهید داشت.» من نیز آن را به حال آن گذاشتم.

۳۶۳۲ - از عمر و بن میمون روایت است که عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) گفت: «سعد ابن مُعَاذُ (رئیس انصار) به قصد ادای عمره راهی (مکه) شد و بر امیه بن خَلَفِ ابی صَفْوَانَ فرود آمد. و چنان بود که وقتی اُمیّه به سوی شام می رفت (در عرض راه) از مدینه می گذشت و در آنجا بر سعد فرود می آمد. اُمیّه به سعد گفت: تا نیمه روز انتظار بکش تا مردم غافل (یعنی کم) شوند و تو بروی و طواف کنی. در حالی که سعد طواف می کرد، ابوجهل آمد و گفت: او کیست که کعبه را طواف می کند؟

صلح، امر خلافت را به معاویه تفویض کرد.

۱- آنگونه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود. جابر، صاحب اَنَمَاطُ گردید. و شیخ ابن الحجر استدلال آن زن را مبنی بر اباحت استعمال اَنَمَاطُ، محل بحث دانسته است.

۳۶۳۰ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هَلَالٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم نَمَى جَعْفَرًا وَزَيْدًا قَبْلَ أَنْ يَجِيءَ خَيْرُهُمْ، وَعَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ. [راجع: ۱۲۴۶].

۳۶۳۱ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْدِيٍّ: حَدَّثَنَا سَعْيَانُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنِّدِ، عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم: «هَلْ لَكُمْ مِنْ أَنْمَاطٍ». قُلْتُ: وَأَنْتَى يَكُونُ لَنَا الْأَنْمَاطُ؟ قَالَ: «أَمَّا إِنَّهُ سَيَكُونُ لَكُمْ الْأَنْمَاطُ». فَأَنَا أَقُولُ لَهَا - يَعْنِي أَمْرَاتُهَا - أَخْرِي عَنِّي أَنْمَاطَكَ، فَتَقُولُ: أَلَمْ يَقُلِ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم: «إِنَّهَا سَتَكُونُ لَكُمْ الْأَنْمَاطُ». فَأَذَعَهَا. [انظر: ۵۰۶۶]. ترجمه مسلم: ۲۰۸۳ با اختلاف.]

۳۶۳۲ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: حَدَّثَنَا عَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ عَمْرٍو ابْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه قَالَ: انْطَلَقَ سَعْدُ ابْنُ مُعَاذٍ مُعْتَمِرًا، قَالَ: فَنَزَلَ عَلَيَّ أُمِيَّةُ بِنْتُ خَلْفِ ابْنِ صَفْوَانَ، وَكَانَ أُمِيَّةٌ إِذَا انْطَلَقَ إِلَى الشَّامِ فَمَرَّ بِالْمَدِينَةِ نَزَلَ عَلَيَّ سَعْدٌ، فَقَالَ أُمِيَّةُ لِسَعْدٍ: انْتَظِرْ حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ النَّهَارُ وَغَفَلَ النَّاسُ انْطَلَقْتُ فَطَلْتُ، فَيَبِيتُ سَعْدٌ يَطُوفُ إِذَا أَبُو جَهْلٍ، فَقَالَ: مَنْ هَذَا الَّذِي يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ؟ فَقَالَ سَعْدٌ: أَنَا سَعْدٌ، فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: تَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ أَمْنَا، وَقَدْ أَوْتَمَّ مُحَمَّدًا وَأَصْحَابَهُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَتَلَّحِيَا بَيْنَهُمَا، فَقَالَ أُمِيَّةُ لِسَعْدٍ: لَا تَرْقِعْ صَوْتَكَ عَلَيَّ أَبِي الْحَكَمِ، فَإِنَّهُ سَيَذْهَبُ الْوَادِي، ثُمَّ قَالَ سَعْدٌ: وَاللَّهِ لَئِنْ مَتَّعْتَنِي أَنْ أَطُوفَ بِالْبَيْتِ لِأَقْطَعَنَّ مَتَجَرِّكَ بِالشَّامِ. قَالَ

سعد گفت: منم سعد، ابوجهل گفت: تو کعبه را در امنیت ما طواف می کنی، در حالی که شما محمد و یاران او را جای داده اید؟ سعد گفت: آری، چنین است. و آنها میان خود به گفت و گوی و مناقشه پرداختند.

أمیه به سعد گفت: آواز خود را بر آبی الحکم (یعنی ابوجهل) بلند مکن، همانا وی مهتر مردم وادی (مکه) است. سپس سعد به ابوجهل گفت: به خدا سوگند که اگر مرا از طواف کعبه بازداری، من تجارت توبه شام را قطع می کنم. أمیه همچنان به سعد می گفت: آواز خود را بلند مکن و او را از گفت و گوی باز می داشت. سعد خشمگین شد و گفت: از من دور شو، همانا از محمد (صلی الله علیه وسلم) شنیده ام که می گفت: که وی (یعنی آن حضرت) کشته تو است. أمیه گفت: وی کشته من است؟ سعد گفت: آری. أمیه گفت: به خدا سوگند وقتی که محمد سخن می گوید، دروغ نمی گوید. أمیه نزد زن خود بازگشت و گفت: آیا می دانی که برادر یثربی من مرا چه گفت: زنش گفت: چه گفت؟ گفت: می گوید که از محمد شنیده که گفته است وی کشته من است. زنش گفت: به خدا سوگند که محمد دروغ نمی گوید.

(راوی می گوید) آنگاه که قریش (به جنگ مسلمانان) به سوی بدر راهی شدند و فریاد برآمدن بالا شد. زن أمیه به وی گفت: آیا به

فَجَعَلَ أُمِيَّةٌ يَقُولُ لِسَعْدٍ: لَا تَرْتَعِ صَوْتِكَ، وَجَعَلَ يُمَسِّكُهُ، فَغَضِبَ سَعْدٌ فَقَالَ: دَعْنَا عَنكَ، فَإِنِّي سَمِعْتُ مُحَمَّدًا ﷺ يَزْعُمُ أَنَّهُ قَاتِلُكَ، قَالَ: إِنِّي أَيْ، قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: وَاللَّهِ مَا يَكْذِبُ مُحَمَّدٌ إِذَا حَدَّثَ، فَرَجَعَ إِلَى أَمْرَأَتِهِ، فَقَالَ: أَمَا تَمْلِكِينَ مَا قَالَ لِي أَخِي الْيَثْرِبِيُّ، قَالَتْ: وَمَا قَالَ؟ قَالَ: زَعَمَ أَنَّهُ سَمِعَ مُحَمَّدًا يَزْعُمُ أَنَّهُ قَاتِلِي، قَالَتْ: قَوْلَ اللَّهِ مَا يَكْذِبُ مُحَمَّدٌ، قَالَ: فَلَمَّا خَرَجُوا إِلَى بَدْرٍ، وَجَاءَ الصَّرِيحُ، قَالَتْ لَهُ أَمْرَأَتُهُ: أَمَا ذَكَرْتَ مَا قَالَ لَكَ أَخُوكَ الْيَثْرِبِيُّ، قَالَ: فَسَارَادَ أَنْ لَا يَخْرُجُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَهْلٍ: إِنَّكَ مِنْ أَشْرَافِ الْوَادِي فَسِرْ يَوْمًا أَوْ يَوْمَيْنِ، فَسَارَ مَعَهُمْ، فَقَتَلَهُ اللَّهُ. (نظر: ۳۹۵۰).

۱- لفظ (فَأَنِّي سَمِعْتُ مُحَمَّدًا) (صلی الله علیه وسلم) يَزْعُمُ أَنَّهُ قَاتِلُكَ) یعنی: همانا از محمد (صلی الله علیه وسلم) شنیده ام که وی کشته تو است. برخی محدثین ضمیمه - آنه - را به ابوجهل نسبت دادند یعنی ابوجهل کشته أمیه است. چون امیه در جنگ بدر توسط مسلمانان کشته شد نه توسط ابوجهل. این امر اشکال پیدا می کند، البته برای رفع اشکال گفته اند که ابوجهل در واقع باعث بردن وی به جنگ بدر شده است. (تیسیر القاری)

خاطر نداری که برادر یثربی تو به تو چه گفت؟ اُمّیه خواست که بیرون نیاید، ابوجهل به وی گفت: همانا تو از بزرگان وادی (مکه) هستی، پس یک دو روز ما را همراهی کن. اُمّیه ایشان را همراهی کرد و خداوند او را کشت.»

۳۶۳۳ - از پدر مُعتمر از ابوعثمان روایت است که گفت: خیر شدم که جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و اُمّسلمه (همسر آن حضرت) نزد آن حضرت بود و جبرئیل به سخن زدن آغاز کرد و سپس ایستاد و رفت. پیامبر صلی الله علیه وسلم) به اُمّ سلمه گفته بود: «او کی بود؟» یا چنانکه گفت: اُمّ سلمه گفت: اودخیه (صحابی مشهور) بود اُمّ سلمه گفته است: به خدا سوگند، گمان نکردم که وی به جز از دخیه باشد تا آنکه خطبه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را شنیدم که از جبرئیل خبر می داد - یا چنانکه گفت - پدر معتمر گفت: به ابوعثمان گفتم: این حدیث را از کی شنیده ای؟ گفت: از اُسامه بن زید.

۳۶۳۴ - از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله (بن عمر) (رضی الله عنهما) گفته است: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در خواب دیدم که مردم بر زمینی گرد آمده اند. ابوبکر برخاست و یک یا دو سطل آب (از چاه) کشید. و در بعضی از (حرکت) آب کشیدن وی سستی بود، خداوند او را پیامزد، سپس عمر (سطل را) گرفت و آن سطل به صورت سطلی بس بزرگ درآمد، من در میان مردمان توانا و نیرومند کسی را ندیدم که با چنین سطل بزرگ

۳۶۳۳ - حَدَّثَنِي عَبَّاسُ بْنُ الْوَلِيدِ النَّرْسِيُّ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي حَدَّثَنَا أَبُو عَثْمَانَ قَالَ: أَتَيْتُ أَبَا جَبْرَيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ وَعِنْدَهُ أُمُّ سَلَمَةَ، فَجَعَلَ يُحَدِّثُ ثُمَّ قَامَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَأُمِّ سَلَمَةَ: «مَنْ هَذَا». أَوْ كَمَا قَالَ، قَالَ: قَالَتْ: هَذَا دَخِيَّةُ، قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: أَيُّمُ اللَّهِ مَا حَسِبْتَهُ إِلَّا آيَاءَهُ، حَتَّى سَمِعْتُ خُطْبَةَ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ يُخْبِرُ جَبْرَيْلَ، أَوْ كَمَا قَالَ، قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي عَثْمَانَ: مِمَّنْ سَمِعْتَ هَذَا؟ قَالَ: مِنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ. (النظر: ۴۹۸).

انحرجه مسلم: ۲۴۵۱، بقره ۲.

۳۶۳۴ - حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْمُغِيرَةِ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ مُوسَى بْنِ عُبَيْدَةَ، عَنِ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «رَأَيْتُ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ فِي صَعِيدٍ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ فَتَرَجَّ دُثُوبًا أَوْ دُثُوبَيْنِ، وَفِي بَعْضِ تَرَجِهِ ضَعْفٌ، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا عُمَرُ، فَاسْتَحَالَتْ يَدُهُ عَرَبًا، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا فِي النَّاسِ يَغْفِرِي قَرِيْبَهُ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنِ.»

وَقَالَ هَمَّامٌ، سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «فَتَرَجَّ أَبُو بَكْرٍ دُثُوبًا أَوْ دُثُوبَيْنِ.» (النظر: ۳۶۳۶، ۳۶۸۲، ۷۰۱۹، ۷۰۲۰، انحرجه مسلم: ۲۴۹۳).

۱- دخیه، صحابی مشهور است که جبرئیل غالباً به صورت وی متمثل شده می آمد.

و فراخ آب از چاه بکشد، تا آنکه مردم از آن سیراب شدند و شتران را سیراب کردند.»^۱ و هم‌ام گفته است: از ابوهریره شنیده‌ام که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ابوبکر یک یا دو سطل آب از چاه کشید.»

باب - ۲۶ فرموده‌ی خدای تعالی

«کسانی که به ایشان کتاب (آسمانی دادیم) همانگونه که پسران خود را می‌شناسند او (یعنی محمد) را می‌شناسند و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می‌دارند و خودشان (هم) می‌دانند.»
(البقره: ۱۴۶)

۳۶۳۵ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: گروهی از یهود نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و به آن حضرت گفتند که مردی و زنی از ایشان زنا کرده است. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به آنها گفت: درباره‌ی رجم (سنگسار) در تورات چه می‌یابید؟ گفتند: رسوایشان می‌کنیم و تازیانه زده می‌شوند. عبدالله بن سلام گفت: دروغ می‌گویید. در تورات (حکم زنا) رجم است، سپس تورات را آوردند و گشودند، یکی از ایشان دست خود را بر آیه‌ی رجم نهاد و آیت پیش از آیه‌ی رجم و آیت بعد آن

۲۶- بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ

وَإِنَّ قَرِيْبًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ». (البقرة: ۱۴۶)

۳۶۳۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنِ نَافِعٍ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ الْيَهُودَ جَاءُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَذَكَرُوا لَهُ أَنَّ رَجُلًا مِنْهُمْ وَامْرَأَةً زَنِيَا، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا تَجِدُونَ فِي السُّورَةِ فِي سَانَ الرَّجْمِ». فَقَالُوا: تَفْضَحُهُمْ وَيَجْلِدُونَ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ: كَذَبْتُمْ، إِنَّ فِيهَا الرَّجْمَ، فَأَتَوْا بِالتُّورَةِ فَتَشَرُّوْهَا، فَوَضَعَ أَحَدُهُمْ يَدَهُ عَلَى آيَةِ الرَّجْمِ، فَقَرَأَ مَا قَبْلَهَا وَمَا بَعْدَهَا، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ: ارْقَعْ يَدَكَ، فَرَفَعَ يَدَهُ فَبَاذًا فِيهَا آيَةَ الرَّجْمِ، فَقَالُوا: صَدَقَ يَا مُحَمَّدُ، فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ، فَأَمْرُ بِهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَجْمًا، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: قَرَأْتُ الرَّجُلَ يَجْنَأُ عَلَى الْمَرْأَةِ بِقِيَمَةِ الْحِجَارَةِ. [راجع: ۱۳۲۹. أخرجه مسلم: ۱۶۹۹، باختلاف.]

۱- در تعبیر سخنان پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفته شده که، سستی ابوبکر (رضی‌الله عنه) در آب کشیدن، کوتاه بودن زمان خلافت وی را نشان می‌دهد که دو سال و اندکی بوده است و برخی آن را به اندک بودن فتوحات زمان وی نسبت می‌دهند. ولی به هیچ وجه موجب کمی فضیلت ابوبکر صدیق (رضی‌الله عنه) نیست، و نیرومندی عمر (رضی‌الله عنه) را به گسترش فتوحات وی و مرفه شدن مسلمانان در زمان وی تعبیر می‌کنند.

را خواند. عبدالله بن سلام به او گفت: دست خود را بردار، وی دست خود را برداشت، آیت رَجْم در آن (نوشته) بود. آنها گفتند: یا محمد، عبدالله راست گفت. در آن آیت رجم است. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به سنگسار ایشان امر کرد و آنها سنگسار شدند. عبدالله (بن عمر) گفت: آن مرد را دیدم که خودش را بر آن زن خمیده بود تا او را از ضربات سنگ حفظ نماید.

باب - ۲۷ سؤال مشرکین که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به آنها نشانه‌ای (در صدق نبوت خویش) بنماید و آن حضرت شکافتن ماه را به ایشان بنمود.

۲۷- بَابُ سُؤَالِ الْمُشْرِكِينَ

أَن يُرِيَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ آيَةً

فَأَرَاهُمُ انْشِقَاقَ الْقَمَرِ

۳۶۳۶ - از ابو معمر روایت است که عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) گفت: در زمان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ماه شکافته شد، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «گواه باشید.»

۳۶۳۷ - از قتاده روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) به ایشان گفته بود که مردم مکه از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خواسته بودند تا به ایشان نشانه‌ای (معجزه) بنماید، آن حضرت شکافته شدن ماه را به ایشان نشان داد.

۳۶۳۸ - از عبیدالله بن عبدالله بن مسعود روایت است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: همانا ماه در زمان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شکافته شد.

۳۶۳۶- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ: أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ: انْشَقَّ الْقَمَرُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَقَّتَيْنِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اشْهَدُوا». (المنظر: ۳۸۱۹، ۳۸۷۰، ۴۸۷۴، ۴۸۶۵، أخرجه مسلم: ۲۸۰۰).

۳۶۳۷- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا يُونُسُ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ.

وقال لي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّهُ حَدَّثَهُمْ أَنَّ أَهْلَ مَكَّةَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُرِيَهُمْ آيَةً، فَأَرَاهُمُ انْشِقَاقَ الْقَمَرِ. (المنظر: ۳۸۶۸، ۳۸۶۷، ۴۸۶۸، أخرجه مسلم: ۲۸۰۲).

۳۶۳۸- حَدَّثَنِي خَلْفُ بْنُ خَالِدِ الْقُرَشِيِّ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ مُضَرَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ رَيْمَةَ، عَنْ عَمْرٍاءَ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ

عَنْهَا : أَنَّ الْقَمَرَ انْشَقَّ فِي زَمَانِ النَّبِيِّ ﷺ . [النظر: ۲۸۰۳، ۴۲۸۷، ۴۸۶۶، أخرجه مسلم: ۲۸۰۳].

وسلم) شکافته شد.

باب: ۲۸

باب - ۲۸

۳۶۳۹- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا مُعَاذٌ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ ﷺ : أَنَّ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ، خَرَجَا مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ فِي لَيْلَةٍ مُظْلَمَةٍ ، وَمَعَهُمَا مِثْلُ الْمَصْبَاحَيْنِ يُضِيَانِ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا ، فَلَمَّا اقْتَرَبَا صَارَ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ ، مِنْهُمَا وَاحِدٌ حَتَّى آتَى أَهْلَهُ . [راجع: ۴۶۵].

۳۶۳۹- از قتاده روایت است که انس(رضی الله عنه) گفت: دو نفر در شبی تاریک از نزد پیامبر(صلی الله علیه وسلم) برآمدند و با ایشان مانند دو چراغ همراه بود که جلوی ایشان را روشن می کرد و چون از یکدیگر جدا شدند، یک چراغ با هر یکی از ایشان بود تا آنکه به خانه خویش آمدند.

۳۶۴۰- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا قَيْسٌ : سَمِعْتُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَا يَزَالُ نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ ، حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ » . [النظر: ۷۳۱۱، ۷۴۵۹، أخرجه مسلم: ۱۹۲۱].

۳۶۴۰- از مُغِيرَةَ بن شُعْبَةَ روایت است که پیامبر(صلی الله علیه وسلم) گفت: «مردمانی از امت من همیشه مظفر و پیروز (در مسیر حق) اند تا آنکه امر خدا بر ایشان می آید (یعنی قیامت) در حالی که ایشان مظفر و پیروزاند.»

۳۶۴۱- حَدَّثَنَا الْحَمِيدِيُّ : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ جَابِرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ هَانِئٍ : أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ يَقُولُ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « لَا يَزَالُ مِنْ أُمَّتِي أُمَّةٌ قَائِمَةٌ بِأَمْرِ اللَّهِ ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ وَلَا مَنْ خَالَفَهُمْ ، حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ » .

۳۶۴۱- از عُمَيْرِ بن هَانِئٍ روایت است که از معاویه شنیده است که می گفت: از پیامبر(صلی الله علیه وسلم) شنیده ام که می گفت: «گروهی از امت من همیشه هستند که جهت اجرای احکام خدا ایستاده اند، ایشان را زیان نمی رساند کسی که آنها را فروگذارد و نه هم کسی که با آنها مخالفت ورزد تا آنکه امر خدا بر ایشان بیاید (یعنی قیامت) و آنها بر همان منوال باشند.»

قال عُمَيْرٌ : فَقَالَ : مَالِكُ بْنُ يُخَامِرٍ : قَالَ مُعَاذٌ : وَهُمْ بِالشَّامِ ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : هَذَا مَالِكٌ يَزْعُمُ أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاذًا يَقُولُ : وَهُمْ بِالشَّامِ . [راجع: ۷۱، أخرجه مسلم: ۱۰۳۷ و في الزكاة: ۱۰۰، بخطم ترد في هذه الطريق وأخرج هذه اللفظة في الإمارة ۱۷۴].

عمیر گفت که مالک بن یخامر (با شنیدن این حدیث توسط معاویه) گفت: مُعَاذٌ گفته است: آنها (که جهت اجرای احکام خدا ایستاده اند) در شام اند. معاویه گفت: اینک مالک می گوید

۱- «نزدیک آمد قیامت و بشکافت ماه» (القمرة: ۱) مفسران اجماع دارند که مراد از شکافتن ماه که در آیه مبارک آمده است، همان است که به معجزه آن حضرت واقع شده است، نه آنکه در قیامت واقع میشود.

که وی از مُعَاذ شنیده است که آنها در شام‌اند. ۳۶۴۲ - از شیب بن عَرَقْدَه روایت است که گفت: از مردم قبیله خود شنیدم که از عروه حدیث می‌کردند اینکه: پیامبر صلی‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به وی یک دینار داد تا به آن حضرت گوسفندی بخرد. عروه با یک دینار به آن حضرت دو گوسفند خرید و یکی از آن گوسفندان را به یک دینار فروخت و با یک گوسفند و یک دینار نزد آن حضرت آمد. آن حضرت در امر خرید و فروش وی دعای برکت کرد و چنان بود که اگر خاک می‌خرید، فایده می‌کرد!

سُفْیَان گفته است، حسن بن عُمَارَه با همین حدیث نزد ما آمد و گفت: این حدیث را شیب از عُرْوَه شنیده است. (سُفْیَان می‌گوید) من نزد شیب آمدم، شیب گفت: من آن را از عروه شنیدم و سپس گفت: از مردم قبیله شنیدم که این حدیث را از وی خبر می‌دادند.

۳۶۴۳ - (به ادامه حدیث فوق) ولیکن از عروه شنیده‌ام که می‌گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «نیکویی تا به روز قیامت در پیشانی اسپان گره خورده است.»^۱ شیب گفت: همانا در سرای عروه هفتاد اسپ را دیدم. سُفْیَان گفته است: عروه برای آن حضرت گوسفندی می‌خرید که گویا برای قربانی بوده است.

۳۶۴۴ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله

۱- امام ابوحنیفه و امام مالک به همین حدیث تمسک کرده و به صحت «بیع فضولی» نظر داده‌اند.

۲- در آن زمان از اسپ در جهاد استفاده می‌شد.

۳۶۴۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا شَيْبُ بْنُ عَرْقَدَةَ قَالَ: سَمِعْتُ الْحَيَّ يُحَدِّثُونَ، عَنْ عُرْوَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَعْطَاهُ دِينَارًا يَشْتَرِي لَهُ بِهِ شَاةً، فَاشْتَرَى لَهُ بِهِنَّ شَاتَيْنِ، فَبَاعَ إِحْدَاهُمَا بِدِينَارٍ، وَجَاءَهُ بِدِينَارٍ وَشَاةٍ، فَدَعَا لَهُ بِالْبُرْكََةِ فِي بَيْعِهِ، وَكَانَ لَوْ اشْتَرَى التُّرَابَ لَرَبِحَ فِيهِ.

قَالَ سُفْيَانُ: كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عُمَارَةَ جَاءَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعَهُ شَيْبُ بْنُ عُرْوَةَ، فَأَتَيْتُهُ، فَقَالَ شَيْبُ: إِنِّي لَمْ أَسْمَعُهُ مِنْ عُرْوَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ الْحَيَّ يُخْبِرُونَهُ عَنْهُ.

۳۶۴۳- وَلَكِنْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «الْخَيْرُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِي الْخَيْلِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». قَالَ: وَقَدْ رَأَيْتُ فِي دَارِهِ سَبْعِينَ قَرَسًا.

قَالَ سُفْيَانُ: يَشْتَرِي لَهُ شَاةً، كَأَنَّهَا أَضْحِيَّةٌ. [راجع: ۲۸۵۰. أخرجه مسلم: ۱۸۷۳.]

۳۶۴۴- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَخْبَرَنِي نَافِعٌ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «الْخَيْلُ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». [راجع: ۲۸۴۹. أخرجه مسلم: ۱۸۷۱.]

علیه وسلم) فرمود: «در پیشانی اسپان تا به روز قیامت نیکویی نهفته است».

۳۶۴۵ - از انس بن مالک روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «نیکویی در پیشانی اسپان گره خورده است».

۳۶۴۶ - از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «داشتن اسپ برای سه هدف است: برای مردی ثواب است و برای مردی پرده است (بر احوال او) و برای مردی گناه است. اما برای کسی که موجب ثواب است، مردی است که اسپ را برای خدا نگاه می‌دارد و رسن او را در چراگاه یا در مرغزار دراز می‌بندد (تا بچرد و بخورد) و آنچه اسپان در آن رسن دراز در چراگاه یا مرغزار می‌خورند، به صاحب اسپ نیکویی است و اگر رسن خویش را قطع کنند و یک دو پشته را بدوند، سرگینهایشان برای صاحب اسپ نیکویی است، و اگر از جویی بگذرند و آب بنوشند و صاحبان آن قصد نکرده باشند به آنها آب بنوشانند، آن (آب نوشیدن) برای صاحب اسپ نیکویی است. و مردی است که اسپ را برای بی‌نیازی از مردم و پرده‌داری (احوال خود) و مناعت و عزت نفس نگاه می‌دارد و حق خدا را (یعنی ادای زکات و استفاده دیگران از آن را در راه خدا) بر گردن و پشت آن فراموش نمی‌کند، آن اسپ او را پرده (احوال) است. و مردی است که اسپ را برای تکبر و تظاهر و دشمنی با مسلمانان نگاه می‌دارد، آن اسپ او را گناه است. و از

۳۶۴۵- حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ أَبِي تَيْيَاحٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْخَيْلُ مَعْقُودَةٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ». [راجع: ۲۸۵۱. أخرجه مسلم: ۱۸۷۴.]

۳۶۴۶- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمٍ، عَنْ أَبِي صَالِحِ السَّمَّانِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْخَيْلُ لثَلَاثَةِ: لِرَجُلٍ أُجِرَ، وَلِرَجُلٍ سَتَرَ، وَعَلَى رَجُلٍ وَزَرَ، فَأَمَّا الَّذِي لَهُ أُجْرٌ فَرَجُلٌ رَطَبَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَطَاعَ لَهَا فِي مَرْجٍ أَوْ لِرَوْضَةٍ، وَمَا أَصَابَتْ فِي طَيْلِهَا مِنَ الْمَرْجِ أَوْ الرِّوَضَةِ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٍ، وَلَوْ أَنَّهَا قَطَعَتْ طَيْلَهَا فَاسْتَتَتْ شَرْقًا أَوْ شَرْقِينَ، كَانَتْ أَرْوَاءَهَا حَسَنَاتٍ، لَهُ وَلَوْ أَنَّهَا مَرَّتْ بِنَهْرٍ فَشَرِبَتْ وَلَمْ يَرِدْ أَنْ يَسْقِيَهَا، كَانَ ذَلِكَ لَهُ حَسَنَاتٍ. وَرَجُلٌ رَطَبَهَا تَقْنِيًا وَسَتَرًا وَتَعَمُّمًا، وَلَمْ يَنْسَ حَقَّ اللَّهِ فِي رِقَابِهَا وَظُهُورِهَا فَهِيَ لَهُ كَذَلِكَ سَتْرٌ. وَرَجُلٌ رَطَبَهَا فَخَرًا وَرِيَاءً وَتَوَاهً لَأَهْلِ الْإِسْلَامِ فَهِيَ وَزْرٌ».

وَسُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الْحُمُرِ، فَقَالَ: «مَا أَنْزَلَ عَلَيَّ فِيهَا إِلَّا هَذِهِ الْآيَةَ الْجَامِعَةَ الْقَادَةَ: «مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»». [الرواية: ۷-۸.] [راجع: ۲۳۷۱. أخرجه مسلم: ۹۸۷. مطولاً.]

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در مورد (نگهداری) خران سؤال شد. آن حضرت فرمود: «در مورد آنها بر من فرستاده نشده است به جز همین آیه جامعۀ منفرد:» پس هر که هموزن ذره‌ای نیکی کند (نتیجۀ) آن را خواهد دید و هر که هموزن ذره‌ای بدی کند (نتیجۀ) آن را خواهد دید. (الزلزله: ۷ و ۸)^۱

۳۶۴۷- از محمد (بن سیرین) روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در اول صبح به خبیر رسید و مردم آنجا با بیلها بیرون آمده بودند (تا کشاورزی کنند) و چون آن حضرت را دیدند گفتند محمد و لشکر، و با شتاب به سوی قلعه شتافتند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هر دو دست را بلند کرد و گفت: «الله اکبر، ویران شد خبیر، همانا وقتی بر زمین قومی فرود آییم، بد است صبح ترسانیده شدگان.»

۳۶۴۸- از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که گفت: گفتم یا رسول الله، همانا احادیث زیادی از تو شنیده‌ام اما فراموش می‌کنم. فرمود: «چادر خود را بگستران» چادرم را گستردم. آن حضرت با مشت خود برگرفت و در آن انداخت و سپس فرمود: «آن را جمع کن» آن را (به سوی سینۀ خود) جمع کردم. بعد از آن حدیثی را فراموش نکردم.

۳۶۴۷- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ مُحَمَّدٍ: سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رضي الله عنه يَقُولُ: صَبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم خَيْرَ بَكْرَةٍ وَقَدْ خَرَجُوا بِالْمَسَاحِي، فَلَمَّا رَأَوْهُ قَالُوا: مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ، وَأَحَالُوا إِلَى الْحَصْنِ يَسْعُونَ، فَرَفَعَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يَدَيْهِ وَقَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ، خَرَبَتْ خَبِيرٌ، إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُتَدْرِينِ.» [راجع: ۳۷۱. أخرجه مسلم: ۱۳۶۵، المصنف: ۱۲۰.]

۳۶۴۸- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي الْفُدَيْكِ، عَنْ ابْنِ أَبِي ذَنْبٍ، عَنِ الْمُقْبِرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي سَمِعْتُ مِنْكَ حَدِيثًا كَثِيرًا فَأَنْسَاهُ، قَالَ: «ابْسُطْ رِدَاءَكَ.» فَبَسَطْتُهُ، فَتَرَفَ يَدَهُ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «ضُمَّهُ.» فَضَمَمْتُهُ، فَمَا نَسِيتُ حَدِيثًا بَعْدُ. [راجع: ۶۱۸. أخرجه مسلم: ۲۴۹۲.]

۱- یعنی در مورد خران هر نیکی و بدی که کند، پاداش و جزای آن را خواهد دید.

پس بر ایشان فتح میسر می شود. سپس بر مردم زمانی فرا می رسد که گروهی از مردم جهاد می کنند. گفته می شود: آیا در میان شما کسی از هم صحبتان اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (تبع تابعین) هست؟ می گویند: آری، پس فتح بر ایشان میسر می شود.»

۳۶۵۰ - از عمران بن حصین (رضی الله عنهما) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بهترین امت من، مردم زمان من (اصحاب) اند و سپس کسانی که متصل ایشان اند (تابعین) و سپس کسانی که متصل ایشان اند. (تبع تابعین).»

- عمران گفت: نمی دانم که آن حضرت پس از قرن خود، دو قرن را یاد کرد یا سه قرن را - سپس پس از شما گروهی می آیند که گواهی دهند و طلب گواهی کرده نشوند (سزاوار گواهی نباشند) و خیانت می کنند و امین گرفته نمی شوند و پیمان می کنند ولی وفا نمی نمایند و در ایشان (به خاطر لذات دنیوی یا پر خوری) فربهی ظاهر می شود.»

۳۶۵۱ - از ابراهیم (نخعی) از عبیده، از عبدالله بن مسعود (رضی الله عنهما) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بهترین مردم، مردم قرن من اند، سپس کسانی که از پس ایشان می آیند، سپس کسانی که از پس ایشان می آیند، سپس قومی می آید که گواهی هر یک بر سوگند وی پیشی می گیرد و سوگند وی بر شهادت وی پیشی می گیرد.»^۱

ابراهیم (نخعی) گفت: زمانی که خورد سال

۳۶۵۰ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا النَّضْرُ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ : سَمِعْتُ زُهَيْمَ بْنَ مَضْرُبٍ : سَمِعْتُ عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « خَيْرُ أُمَّتِي قَرْنِي ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ - قَالَ عِمْرَانُ : فَلَا أَدْرِي : أَذَكَرُ بَعْدَ قَرْنِي قَرْنَيْنِ أَوْ كَلَاثًا - ثُمَّ إِنَّ بَعْدَكُمْ قَوْمًا يَشْهَدُونَ وَلَا يُسْتَشْهَدُونَ ، وَيَخُونُونَ وَلَا يُؤْتَمَنُونَ ، وَيَتَدْرُونَ وَلَا يُقُونَ ، وَيُظْهَرُ فِيهِمُ السَّمْنُ . » [راجع : ۲۶۵۱ . أخرجه مسلم : ۲۵۲۵]

۳۶۵۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ، ثُمَّ يَجِيءُ قَوْمٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ ، وَيَمِينُهُ شَهَادَتَهُ . »

قال إبراهيم : وكانوا يضرُّوننا على الشهادة والعهد ونحن صغار . [راجع : ۲۶۵۲ . أخرجه مسلم : ۲۵۲۲]

۱- یعنی دروغ به حدی شایع خواهد شد که شاهدان بعد از ادای شهادت سوگند می خورند و گاه پیش از شهادت سوگند می خورند.

بودیم ما را به خاطر گواهی دادن و پیمان بستن می‌زدند (تا بدان عادت نکنیم).

باب - ۲ مناقب مهاجرین و فضیلت ایشان

و از آن جمله است ابوبکر عبدالله بن ابی قحافه التیمی (رضی الله عنه) و فرموده خدای تعالی: «این غنایم، نخست» اختصاص به بینوایان (مهاجری دارد که از دیارشان و اموالشان رانده شدند! خواستار فضل خدا و خشنودی (او) می‌باشند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند، اینان همان مردم درست کردارند.» (الحشر: ۸) و فرموده خدای تعالی: «اگر او [پیامبر] را یاری نکنید در حقیقت خداوند بیه او یاری کرد هنگامی که کسانی که کفر ورزیدند او را (از مکه) بیرون کردند، و او نفر دوم از دو تن بود، آنگاه که در غار (ثور) بودند، وقتی به همراه خود می‌گفت: «اندوه مدار که خدا با ماست.» پس خدا آرامش خود را بر او فرستاد و او را با سپاهسانی که او را نمی‌دیدند تأیید کرد و کلمه کسانی را که کفر ورزیدند، پست‌تر گردانید و کلمه خداست که برتر است و خدا شکست‌ناپذیر حکیم است.» (التوبه: ۴۰)

و عایشه و ابوسعید و ابن عباس رضی الله عنهم گفتند: و ابوبکر با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در غار بود.

۳۶۵۲ - از ابواسحاق روایت است که براء (رضی الله عنه) گفت: ابوبکر پالانی به سیزده درهم از عازب خرید. ابوبکر به عازب گفت: به (پسر خود) برا بگوی که پالان را با

۱- اشاره به ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) است که با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در راه مهاجرت از مکه به مدینه در غار ثور بود.

۲- باب : مناقب

المُهَاجِرِينَ وَفَضْلِهِمْ

مِنْهُمْ أَبُو بَكْرٍ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ أَبِي قُحَافَةَ التِّيمِيِّ رضی الله عنه.

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴾ [الحشر: ۸].

وَقَالَ : ﴿ إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ - إِلَى قَوْلِهِ - إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ إِذَا مَا كَانُوا مَعَهُ وَأَبُو سَعِيدٍ وَابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ : وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم فِي الْغَارِ .

۳۶۵۲- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ الْبَرَاءِ قَالَ : اشْتَرَى أَبُو بَكْرٍ رضی الله عنه مِنْ عَازِبٍ رَحْلًا بِثَلَاثَةِ عَشَرَ دَرَاهِمًا ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِعَازِبٍ : مَرَّ الْبَرَاءُ فَلِيَحْمِلْ إِلَيَّ رَحْلِي ، فَقَالَ عَازِبٌ : لَا ، حَتَّى تُحَدِّثَنَا : كَيْفَ صَنَعْتَ أَنْتَ وَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم حِينَ خَرَجْتُمَا

من بردارد و ببرد. عازب گفت: نمی گویم، تا آنکه به ما بگویی که: تو و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) هنگامی که از مکه (به قصد هجرت به مدینه) بیرون شدید، چه کار کردید، در حالی که مشرکان در جستجوی شما بودند؟ ابوبکر گفت: از مکه بیرون آمدیم و شب را زنده داشتیم - یا گفت: شب و روزمان را سیر کردیم تا آنکه هنگام ظهر فرارسید و گرمای نیمه روز شدت یافت، نگریستم تا سایه‌ای بینم که آنجا بروم، ناگاه سنگی دیدم، و به سوی سنگ آمدم و دیدم که پاره‌ی سایه موجود است (زمین را) هموار کردم و سپس برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرش گستردم و بعد به آن حضرت گفتم: ای پیامبر خدا، بخواب. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خوابید، سپس راهی شدم و به پیرامون خود نگریستم که آیا کسی در جستجوی ما می‌باشد، ناگاه با چوپانی برخوردیم که گوسفندان خود را به سوی آن سنگ می‌راند و از آن سنگ همان مراد داشت که ما داشتیم (یعنی سایه). از وی سؤال کردم و به او گفتم: ای پسر به کدام کس تعلق داری؟ گفت: به مردی از قریش، نام او را گرفت. او را شناختم. به او گفتم: آیا گوسفند شیرده داری؟ گفت: آری. گفتم: آیا تو (اجازت داری) برای ما شیر بدوشی؟ گفت: آری. به او امر کردم. وی پای یکی از گوسفندان را بست، سپس به وی گفتم که پستان گوسفند را از غبار پاک گرداند، سپس امر کردم که خاک کفهای دست خود را بیفشاند، براء (برای نمودن افشاندن دستها) چنین کرد: کف دست خود را بر کف دیگر زد من برای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ظرفی

من مکه، والمُشْرِكُونَ يَطْلُبُونَكُمْ؟ قال: ارتحلنا من مكة، فأحينا، أو: سرتنا ليلتنا ويومنا حتى أظهرتنا وقام قائم الظهر، فرميت بصري هل أرى من ظل قاري إليه، فإذا صخرة، أتيتها فنظرت بقية ظل لها فسويته، ثم فرشت للنبي ﷺ فيه، ثم قلت له: اضطجع يا نبي الله، فاضطجع النبي ﷺ، ثم انطلقت أنظر ما حولي هل أرى من الطلب أحدا، فإذا أنا براعي غنم يسوق غنمه إلى الصخرة، يريد منها الذي أردنا، فسألته فقلت له: لمن أنت يا غلام، قال: لرجل من قريش، سماه عرقته، فقلت: هل في غنمك من لبن؟ قال: نعم، قلت: فهل أنت حالب لبننا؟ قال: نعم، فأمرته فاعتقل شاة من غنمه، ثم أمرته أن ينفض ضرعها من الغبار، ثم أمرته أن ينفض كفيها، فقال: هكذا، ضرب إحدى كفيها بالأخرى، فحلب لي كبة من لبن، وقد جعلت لرسول الله ﷺ إداوة على قمها خرقه، فصبيت على اللبن حتى برد أسفله، فأنطلقت به إلى النبي ﷺ فواقفته قد استقط، فقلت: اشرب يا رسول الله، فشرب حتى رصيت، ثم قلت: قد أن الرجل يا رسول الله؟ قال: «بلى» . فارتحلنا والقوم يطلّبوننا، فلم يدرکنا أحد منهم غير سراقه بن مالك بن جشم على فرس له، فقلت: هذا الطلب قد لحقنا يا رسول الله، فقال: «لا تحزن إن الله معنا» .

[«تريحون» بالشمسي «تسرحون»] [النحل : ٦]

بالغداة . [راجع : ٢٤٣٩ . أخرجه مسلم : ٢٠٠٩ . مختصراً به زيادة ، و ٢٠٠٩ في الزهد ٧٥ مطولاً] .

گرفته بودم که بر دهانه آن پاره جامه‌ای بود. از آن ظرف (آب) پر شیر ریختم تا آنکه پایین آن سرد شد. آن را به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بردم و دیدم آن حضرت بیدار شده بود. گفتم: یا رسول‌الله، بنوش. آن حضرت نوشید تا آنکه من خشنود شدم. سپس گفتم: یا رسول‌الله، همانا زمان کوچ کردن فرا رسیده است. فرمود: «آری» سپس کوچ کردیم و گروه (مشرکان) ما را می‌جستند، هیچ یکی از ایشان ما را نیافت به جز سراقه بن مالک بن جُعشم که بر اسپ خود سوار بود. گفتم: او که جوینده ماست ما را دریافت، یا رسول‌الله. فرمود: «اندوه مخور، همانا خدا با ماست.» (باز می‌آرید از صحرا) به هنگام شام و «چرا رها می‌کنید» هنگام صبحگاه. (النحل: ۶)^۱

۳۶۵۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَنَانَ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنه قَالَ : قُلْتُ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم وَأَنَا فِي الْغَارِ : لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ نَظَرَ تَحْتَ قَدَمَيْهِ لِأَبْصَرَ مَا ، فَقَالَ : « مَا ظَنُّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ بِإِتِّينَ اللّٰهُ تَالِئَهُمَا » . [النظر: ۲۹۲۲، ۲۹۲۳، ۲۹۲۴].
[مخرجه مسلم: ۲۳۸۱].

۳۶۵۳- از انس روایت است که ابوبکر (رضی‌الله عنه) گفت: من در حالی که در غار بودم، به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفتم: اگر یکی از ایشان (که در جستجوی ما می‌باشند) به زیر پاهای خود نظر کند، ما را می‌بیند. آن حضرت فرمود: «گمان تو ای ابوبکر درباره دو مردی که خدا سوم‌شان است، چیست؟»

۳- باب فرموده پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم):

«همه درها را ببندید به جز در (خانه) ابوبکر را». این را ابن عباس از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۳۶۵۴ - از بسر بن سعید روایت است که

۱- این عبارت که دو کلمه از آیت ۶ سورة «النحل» آمده، در بسا از نسخ صحیح البخاری به نظر نرسید.

۲- بَاب : قَوْلِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم :

«سَلُّوا الْاَبْوَابَ ، اِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ»

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم [راجع: ۴۶۷].

۳۶۵۴ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ :

حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ قَالَ : حَدَّثَنَا سَالِمُ أَبُو النَّضْرِ ، عَنْ بَسْرِ بْنِ

ابوسعید خدری (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به مردم خطبه خواند و فرمود: «همانا خداوند بنده‌ای را میان (زندگی) دنیا و آنچه نزد اوست مخیر گردانید و آن بنده آنچه را نزد خداوند است، اختیار کرد.»^۱ ابوسعید گفت: ابوبکر گریست. ما از گریه‌اش تعجب کردیم. از اینکه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از بنده‌ای خبر می‌دهد که مخیر گردانیده شده است. (سپس دانستیم (که آن بنده مخیر، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بود (که از مرگ خود خبر می‌داد) و ابوبکر از همه ما داناتر بود. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا ابوبکر از بخشنده‌ترین مردم در صحبت و مال خود به من است و اگر به جز پروردگار خود دوست خالص می‌گرفتم، همانا ابوبکر را می‌گرفتم ولیکن برادری اسلامی و دوستی آن بسنده است. در مسجد دری باقی نماند که بسته نشود، جز در (خانه) ابوبکر.»^۲

باب - ۴ فضیلت ابوبکر پس از پیامبر

(صلی الله علیه وسلم)

۳۶۵۵ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: ما در زمان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) میان مردم برمی‌گزیدیم، و ابوبکر را برمی‌گزیدیم و سپس عمر بن

سَعِيدٌ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ : حَظَبَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم النَّاسَ وَقَالَ : «إِنَّ اللَّهَ خَيَّرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ ، فَأَخْتَارَ ذَلِكَ الْعَبْدُ مَا عِنْدَ اللَّهِ» . قَالَ : فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ ، فَعَجَبْنَا لِبُكَائِهِ : أَنْ يُخَيَّرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم هُوَ الْمُخَيَّرُ ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَنَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم : «إِنَّ مَنْ أَمَّنَ النَّاسَ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبَا بَكْرٍ ، وَلَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا خَلِيلًا غَيْرَ رَبِّي لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ ، وَلَكِنْ أَخُوهُ الْإِسْلَامَ وَمَوَدَّتَهُ ، لَا يَبْقَيْنَ فِي الْمَسْجِدِ بَابٌ إِلَّا سُدَّ إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ» .
(راجع: ۴۶۶، أخرجه مسلم: ۲۳۸۲)

۴- بَابُ فَضْلِ أَبِي بَكْرٍ بَعْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم

۳۶۵۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كُنَّا نُخَيَّرُ بَيْنَ النَّاسِ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم ، فَخَيَّرَ أَبُو بَكْرٍ ، ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ، ثُمَّ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانٍ رضی الله عنه .
(الطبر: ۳۶۹۸)

۱- این خطبه پنج شب یا سه شب قبل از وفات آن حضرت بوده است.

۲- در احادیث دیگری به جز از بخاری آمده که مراد از باب یا در، دریچه یا روزنه‌ای بوده است که اصحابی که پیرامون مسجد نبوی می‌زیستند، روزنه‌ای در دیوار مسجد گشوده بودند تا زودتر به مسجد برسند و همچنان در ترمذی آمده که فقط دروازه خانه علی (رضی الله عنه) از جانب مسجد بود و دیگر دری نداشت. و مراد از بستن، همان در روزنه‌ها بوده است.

خطاب را و سپس عثمان بن عفان را.^۱

باب ۵ - «اگر دوست خالص می‌گرفتم.»

این حدیث را ابوسعید نقل کرده است:

۳۶۵۶ - از عکرمه، از ابن عباس (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر از امت خویش دوستی خالص می‌گرفتم، همانا ابوبکر را می‌گرفتم، ولی او برادر و یار من است.»

۳۶۵۷ - از وهیب از ایوب روایت است (که آن حضرت) فرمود: اگر دوستی خالص می‌گرفتم، او را دوست خالص می‌گرفتم ولی برادری اسلامی بهتر است.» فُتِیه، از عبدالوهاب از ایوب به مثل این حدیث را روایت کرده است.

۳۶۵۸ - از ایوب روایت است که عبدالله بن ابی ملیکه گفت: مردم کوفه^۲ در مورد (میراث

۱- نظر به اجماع اهل سنت، خلفای اربعه راشدین بهترین اصحاباند و افضلیتشان بر یکدیگر به ترتیب خلافت است. مراد از افضلیت را ثواب بیشتر در نزد خداوند خوانده‌اند. برخی در مورد افضلیت عثمان بر علی (رضی الله عنهما) توقف کرده‌اند و یکی را بر دیگری فضل نمی‌نهند. بیهقی در کتاب (الاعتقاد) آورده که ابو ثور از شافعی روایت کرده که هیچ یک از صحابه و تابعین در تفضیل ابوبکر و عمر و تقدیمشان اختلاف نکرده‌اند، و اگر اختلاف است در مورد علی و عثمان است و اجماع مذکور را اکابر ائمه چون شافعی و غیر وی حکایت کرده‌اند، و اجماع حجت است هر چند سند آن شناخته نشود و چون اشعری قایل است به آنکه اجماع حجت قطعی است، مطلقاً به قطعیت تفضیل قایل شده است و امام رازی قایل است که اجماع صحبت ظنی است، مطلقاً تفضیل را نیز ظنی گویند، و این اختلاف تفضیل قطعی و تفضیل ظنی به‌دلیل سبب است که ثبوت این اجماع به نقل احاد است اگرچه آن احاد اکابر ائمه باشند، یا سکوت دیگران. پس ثبوت این اجماع به طریق ظنی باشد که اجماع سکوتی باشد و طرق ظنی جز به ظن مفضی نگردد. (شرح شیخ الاسلام، حاشیه تیسیر القاری، ج ۶ ص ۳۴۶)

۲- مراد از مردم کوفه، گفته‌اند عبدالله بن عتبّه بن مسعود است که ابن زبیر

۵- بَابُ قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ :

«لَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا خَلِيلًا»

قاله أبو سعيد [راجع: ۴۶۶].

۳۶۵۶- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ أَبِرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ ، حَدَّثَنَا أَيُّوبٌ ، عَنْ عِكْرَمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلًا ، لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ ، وَلَكِنْ أَخِي وَصَاحِبِي » . [راجع: ۴۶۷].

۳۶۵۷- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ وَمُوسَى قَالَ : حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، وَقَالَ : « لَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُهُ خَلِيلًا ، وَلَكِنْ أَخُوهُ الْإِسْلَامِ أَفْضَلُ » . [راجع: ۴۶۷].

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدِ الْوَهَّابِ ، عَنْ أَيُّوبَ مِثْلَهُ .

۳۶۵۸- حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ بْنُ حَرْبٍ : أَخْبَرَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي مَلِيكَةَ قَالَ : كَتَبَ أَهْلُ الْكُوفَةِ إِلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ فِي الْجَدِّ ، فَقَالَ : « مَا الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُهُ » . أَنْزَلَهُ أَبَا ، يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ .

بردن) جد (پدر پدر) به ابن زبیر نوشتند. وی گفت: (آن کسی که آن حضرت در شأن وی فرمود: «اگر کسی را از این امت دوست خالص می‌گرفتم او را می‌گرفتم.» جد را (در استحقاق میراث) به منزله پدر فرود آورده است؛ یعنی: ابوبکر.

۳۶۵۹ - از محمد بن جُبیر بن مُطعم روایت است که پدرش گفت: «زنی (به قصد حاجتی) نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد. آن حضرت به او فرمود که باری دیگر نزد وی بازآید. آن زن گفت: به من خبر ده که اگر نزد تو بیایم و تو را نیابم، چه کار کنم؟ گویا آن زن از مرگ آن حضرت کنایت می‌کرد. آن حضرت فرمود: «اگر مرا نیابی، نزد ابوبکر برو.»^۱

۳۶۶۰ - از هَمَّام روایت است که عَمَّار (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را در آغاز اسلام دیدم که با وی (فقط) پنج غلام و دو زن و ابوبکر (از مسلمانان) بودند.^۲

۳۶۶۱ - از ابودرداء (رضی الله عنه) روایت است که گفت: نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نشسته بودم. ناگاه ابوبکر آمد، در حالی که طرف جامه‌اش را برگرفته و زانویش را نمودار کرده بود. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اما

که خود در مکه حکومت می‌کرد، او را به قضای کوفه منصوب کرده بود و او در مورد میراث بردن پدر بزرگ از نوه، از وی فتوی خواست که تفصیل آن در کتاب «فرائض» بیاید.

۱- این اشارت است به خلافت ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) و فضل و منقبت وی.

۲- مراد از پنج غلام، بلال و زید بن حارثه، و عامر بن فهیره مولى ابوبکر و ابوفکیه، مولى صفوان بن امیه، و عبید بن زید حبشی و برخی عوض ابوفکیه، عمار بن یاسر را گفته‌اند. مراد از دو زن، ام‌المؤمنین خدیجه (رضی الله عنها) و ام ایمن یا سمیه‌اند و از این معلوم می‌شود که ابوبکر (رضی الله عنه) اولین مردی از آزادگان بود که اسلام آورد.

۳۶۵۹ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَا : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعَمٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : أَتَتْ امْرَأَةٌ النَّبِيَّ ﷺ ، فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ . قَالَتْ : أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ ؟ كَأَنَّهُمَا يَقُولُ : الْمَوْتُ ، قَالَ ﷺ : (إِنْ لَمْ تَجِدِينِي فَاتِي أَبِي بَكْرٍ) . (الطبر : ۴۷۲۲۰ ، ۴۷۳۶۰ ، أخرجه مسلم : ۲۳۸۶) .

۳۶۶۰ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الطَّيِّبِ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ابْنُ مُجَالِدٍ : حَدَّثَنَا يَسَّانُ بْنُ بَشِيرٍ ، عَنْ وَسْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ هَمَّامٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَمَّارًا يَقُولُ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَا مَعَهُ إِلَّا خَمْسَةٌ أَعْبَدَ وَأَمْرَأَتَانِ ، وَأَبُو بَكْرٍ . (الطبر : ۳۸۵۷) .

۳۶۶۱ - حَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ : حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ وَاقِدٍ ، عَنْ بُسْرِ بْنِ عَيْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَائِثَةَ أُمِّ النَّبِيِّ ﷺ ، عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ ، عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ ﷺ قَالَ : كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ أَخَذًا بِطَرْفِ ثَوْبِهِ حَتَّى أَتَيْتِي عَنْ رُكْبَتِهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : (أَمَا صَاحِبِكُمْ فَقَدْ غَامَرَ) . فَسَلَّمْتُ وَقَالَ : إِنِّي كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ ابْنِ الْخَطَّابِ شَيْءٌ ، فَأَسْرَعْتُ إِلَيْهِ ثُمَّ نَدِمْتُ ، فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَغْفِرَ لِي فَأَبَى عَلَيَّ ، فَأَقْبَلْتُ إِلَيْكَ ، فَقَالَ : (يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ يَا أَبِي بَكْرٍ) . ثَلَاثًا ، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ نَدِمَ فَأَتَى مَنَزَلَ أَبِي بَكْرٍ ، فَسَأَلَ : أَلَمْ أَتُوكُمْ ؟ فَقَالُوا : لَا ، فَأَتَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَسَلَّمَ ، فَجَعَلَ وَجْهَ النَّبِيِّ ﷺ يَتَمَعَّرُ ، حَتَّى أَشْفَقَ أَبُو بَكْرٍ ، فَجَعَلَ عَلَى رُكْبَتِهِ فَقَالَ :

این یار شما با کسی درآویخته است.» ابوبکر سلام کرد و گفت: میان من و عمر بن خطاب چیزی (گفت و گوی) بود، با وی تندی کردم، سپس پشیمان شدم و از وی خواستم که مرا ببخشد، وی مرا نبخشید، بنابراین نزد تو آمدم. آن حضرت فرمود: «خداوند تو را ببخشد، ای ابوبکر» و سه بار گفت. پس از آن عمر (از عمل خود) پشیمان شد و به منزل ابوبکر آمد و پرسید: آیا ابوبکر اینجا است؟ گفتند: نی. وی نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و سلام کرد. روی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از خشم متغیر شد. تا آنکه ابوبکر (از خشم آن حضرت بر عمر) ترسید و بر دو زانو نشست و گفت: یا رسول الله، به خدا سوگند که من ستمکارتر بودم، و این سخن را دوبار گفت. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا خداوند مرا به سوی شما فرستاد و شما گفتید که دروغ گفتی. و ابوبکر گفت که راست گفتی، و او مرا با جان و مال خود یاری کرد، آیا شما یار مرا برای من فرومی گذارید؟!» و دوبار تکرار فرمود. پس از آن ابوبکر را کسی اذیت نکرد.

۳۶۶۲ - از ابو عثمان روایت است که عمر و بن عاص (رضی الله عنه) گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) او را به لشکر ذات السلاسل فرستاد. سپس نزد آن حضرت آمدم و گفتم: کدام مردم نزد تو دوست داشتنی تر است؟ فرمود: «عایشه» گفتم: از مردان؟ فرمود: «پدر وی» (ابوبکر). گفتم بعد از وی: فرمود: «عمر بن خطاب» و جمعی مردان را شمرد.

۳۶۶۳ - از ابوسلمه ابن عبدالرحمن بن

يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَاللَّهِ أَنَا كُنْتُ أَظْلَمَ ، مَرَّتَيْنِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذِبًا ، وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقَ . وَوَأَسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي . مَرَّتَيْنِ ، فَمَا أُوذِيَ بَعْدَهَا . (النظر: ۶۴۰: ۱) »

۳۶۶۲ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ الْمُخْتَارِ قَالَ : خَالِدُ الْحَدَّاءُ ، حَدَّثَنَا عَنْ أَبِي عُمَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي عَمْرُ بْنُ الْعَاصِ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَهُ عَلَيَّ جَيْشِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ : أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ ؟ قَالَ : « عَائِشَةُ » . فَقُلْتُ : مِنَ الرِّجَالِ ؟ قَالَ : « أَبُو هَامٍ » . قُلْتُ : ثُمَّ مَنْ ؟ قَالَ : « عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ » . فَقَدَّرَ جَلًّا . [النظر: ۴۳۵۸ ، اخرجہ مسلم: ۲۳۸۱]

۳۶۶۳ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ

عوف روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «در حالی که چوپانی در میان گوسفندان خود بود، گرگ حمله کرد و گوسفندی را گرفت. چوپان در پی گرگ دوید، گرگ به سوی وی نگریست و گفت: کیست نگهبان آن در روز سَبْع؟ روزی که آن را به جز من چوپانی نباشد؟ و در حالی که مردی گاو خود را می‌راند و آن را بار کرده بود، گاو به سوی وی توجه کرد و با وی سخن گفت و گفت: من به این کار آفریده نشده‌ام، ولی برای کار کشاورزی آفریده شده‌ام.»

مردم (از روی تعجب) گفتند: سُبْحَانَ اللَّهِ. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «من بدان ایمان می‌آورم و (همچنان) ابوبکر و عمر بن خطاب (رضی الله عنهما).»^۲

۳۶۶۴ - از زُهَری از ابن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود: «در حالی که خوابیده بودم، خودم را بر سر چاهی دیدم که بر آن دلوی است. از آن چاه آب کشیدم، آنچه خدا می‌خواست. سپس دلوی را ابن ابی قُحَافه (ابوبکر) گرفت و از آن چاه یک یا دو دلوی آب کشید و در آب کشیدن وی سستی بود، خداوند سستی او را می‌آمرزد، سپس دلوی به صورت غَرَب (دلوی بزرگ از پوست گاو) در آمد، (عمر) بن خَطَّاب آن را

۱- در مورد روز سَبْع، وجوه زیادی است. برخی آن را روز فتنه گفته‌اند که مردم گله‌های خود را ترک می‌کنند و بعضی نام موضعی را گفته‌اند که در آن حشر اموات خواهد بود، یعنی روز قیامت. و مروی است که در این مورد از ابن عباس سؤال شد، وی گفت پاسخ بدان دشوار است.
۲- یعنی اگر شما از آن تعجب می‌کنید، من بدان ایمان دارم و ابوبکر و عمر که ایمان کامل و معرفت تام دارند، از آن تعجب نمی‌کنند.

قال : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ : « بَيْنَمَا رَاعٌ فِي غَنَمِهِ ، عَدَا عَلَيْهِ الذَّبَابُ فَأَخَذَ مِنْهَا شَاةً ، فَطَلَبَهُ الرَّاعِي فَأَلْتَمَتَ إِلَيْهِ الذَّبَابُ فَقَالَ : مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبْعِ ، يَوْمَ لَيْسَ لَهَا رَاعٌ غَيْرِي ؟ وَبَيْنَمَا رَجُلٌ يَسُوقُ بَقْرَةً قَدْ حَمَلَ عَلَيْهَا ، فَأَلْتَمَتَتْ إِلَيْهِ فَكَلَّمَتْهُ ، فَقَالَتْ : إِنِّي لَمْ أَخْلُقْ لِهَذَا ، وَلَكِنِّي خُلِقْتُ لِلْحَرْتِ » . قَالَ النَّاسُ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : « فَإِنِّي أَوْمِنُ بِذَلِكَ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رضي الله عنهما . [راجع : ۲۳۲۴ . أخرجه مسلم : ۲۳۸۸]

۳۶۶۴ - حَدَّثَنَا عَيْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ الْمُسَيَّبِ : سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ : « بَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ ، رَأَيْتُنِي عَلَى قَلْبٍ عَلَيْهِ دَلْوٌ ، فَتَزَعْتُ مِنْهَا مَا شَاءَ اللَّهُ ، ثُمَّ أَخْلَعَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ ، فَتَزَعُ بِهَا دَلْوًا أَوْ دَلْوَيْنِ ، وَفِي تَزَعِهِ ضَعْفٌ ، وَاللَّهِ يُغْفِرُ لَهُ ضَعْفَهُ ، ثُمَّ اسْتَحَالَتْ غَرَبًا ، فَأَخَذَهَا ابْنُ الْخَطَّابِ ، فَلَمَّ أَرَعَ عِقْرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَتَزَعُ نَزْعَ عُمَرَ ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بَعْطُنِي » . [انظر : ۲۳۲۴ ، ۲۳۲۲ ، ۲۳۲۱ ، ۲۳۲۰ ، ۲۳۱۹ ، وانظر في الخبر ، باب ۲۸ . أخرجه مسلم : ۲۳۸۲]

گرفت. من کسی را از مردم نیرومند ندیده بودم که همچون عمر (با این دلو بزرگ) آب بکشد، تا آنکه مردم از آن سیراب شدند و شتران را سیراب کردند.»^۱

۳۶۶۵ - از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که جامه خود را از روی تکبر بکشد (دراز گرداند) خداوند در روز قیامت به سوی وی نمی‌نگرد.» ابوبکر گفت: همانا یک طرف جامه من دراز می‌افتد، مگر آن که آن را از فرو افتادن (نسبت لاغری اندام) نگهدارم. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا تو کسی نیستی که آن را از روی تکبر بکشانی.» موسی (راوی) می‌گوید: به سالم گفتم: آیا عبدالله (بن عمر) فرو افتادن ازار را یاد کرده است؟ گفت: از وی نشنیدم (لفظ ازار را) به جز جامه وی.

۳۶۶۶ - از حمید بن عبدالرحمن بن عوف روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «کسی که دو چیز از چیزها را در راه خدا نفقه کند،^۲ از دروازه‌ها فراخوانده می‌شود - یعنی (دروازه‌های) بهشت، اینکه ای بنده خدا! این دروازه نیکو است. پس کسی که از اهل نماز است (عمل نماز خواندنش غالب است) از دروازه نماز فراخوانده می‌شود و کسی که از اهل جهاد است، از دروازه جهاد فراخوانده می‌شود و کسی که از اهل صدقه

۳۶۶۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِقَاتٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ عَقِبَةَ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خِيَلًا ، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » . فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : إِنَّ أَحَدًا شَقِيًّا تَوْبِي يَسْتَرِّخِي ، إِلَّا أَنْ أَتَاهَا ذَلِكَ مِنْهُ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّكَ لَنْتَ تَصْنَعُ ذَلِكَ خِيَلًا » . قَالَ مُوسَى : فَقُلْتُ لِسَالِمٍ : أَذَكَرَ عَبْدُ اللَّهِ : مَنْ جَرَّ إِزَارَهُ ؟ قَالَ : لَمْ أَسْمَعْهُ ذَكَرَ إِلَّا ثَوْبَهُ . (المنظر : ۵۷۸۳ ، ۵۷۸۴ ، ۵۷۹۱ ، ۵۷۹۲ ، أخرجه مسلم : ۲۰۸۵ ، بدون ذکر ابی بکر) .

۳۶۶۶ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي حَمِيدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « مَنْ أَنْفَقَ رَوْحِينَ مِنْ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، دُعِيَ مِنْ أَبْوَابٍ - يَعْنِي : الْجَنَّةِ - يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا خَيْرٌ ، فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ ، دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلَاةِ ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ ، دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ ، دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ ، دُعِيَ مِنْ بَابِ الصِّيَامِ ، وَبَابِ الرِّيَانِ » . فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : مَا عَلَيَّ هَذَا الَّذِي يُدْعَى مِنْ تِلْكَ الْأَبْوَابِ مِنْ ضَرُورَةٍ ، وَقَالَ : هَلْ يُدْعَى مِنْهَا كَلِّهَا أَحَدٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : « نَعَمْ ، وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ يَا أَبَا بَكْرٍ » . (راجع : ۱۸۹۷ ، أخرجه مسلم : ۱۰۲۷) .

۱- شرح آن در حدیث ۲۶۳۴ گذشت.

۲- مراد از دو چیز. چنانکه از بعضی احادیث مستفاد می‌شود، دو شتر، دو کوسفند و دو درهم خواهد بود. (تفسیر البخاری)

است، از دروازه صدقه فراخوانده می شود و کسی که از اهل روزه است، از دروازه روزه فراخوانده می شود و دروازه ریان.»

ابوبکر گفت: ضرورتی نیست که کسی از همه این دروازه ها فراخوانده شود و (سپس) گفت: آیا کسی هست که از همه این دروازه ها فراخوانده شود یا رسول الله؟ فرمود: «آری و امیدوارم که تو از آن زمره باشی ای ابوبکر».

۳۶۶۷ - از عروه بن زبیر روایت است که عایشه (رضی الله عنها) همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: «همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) وفات کرد و ابوبکر در موضع سنح (در منزل خود) بود - اسماعیل (روای) گفت: یعنی در بلندیهای (مدینه). عمر ایستاد در حالی که می گفت: به خدا سوگند که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نمرده است. عایشه گفت: عمر گفت: به خدا سوگند، چیزی دردل من نیفتاده بود، به جز آنکه آن حضرت نمرده است، و خداوند او را (از حالت بیهوشی) برمی خیزاند و دستها و پاهای مردانی را (که قایل به مرگ وی اند)، قطع می کند. ابوبکر آمد و (چادر را) از روی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برداشت و میان دو چشم او را بوسید و سپس گفت: پدر و مادرم فدایت باد، خوش و پاکیزه هستی، در حال حیات و در حال مرگ. سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست، خداوند دو مرگ را هرگز بر تو نمی چشاند. ابوبکر سپس برآمد و گفت: ای سوگند خورنده (بر نمردن آن حضرت) آرام باش و شتاب مکن. آنگاه که ابوبکر این سخن

۳۶۶۷ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَاتَ وَأَبُو بَكْرٍ بِالسَّنْحِ - قَالَ إِسْمَاعِيلُ : يَعْنِي بِالْعَالِيَةِ - فَقَامَ عُمَرُ يَقُولُ : وَاللَّهِ مَا مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . قَالَتْ : وَقَالَ عُمَرُ : وَاللَّهِ مَا كَانَ يَقَعُ فِي نَفْسِي إِلَّا ذَلِكَ ، وَلَيَمِئْتُهُ اللَّهُ ، فَلَيَقْطَعَنَّ أَيْدِي رِجَالٍ وَأَرْجُلَهُمْ ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَكَشَفَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلَهُ ، قَالَ : يَا بِي أَنْتَ وَأُمِّي ، طُبِّتَ حَيًّا وَمَيِّتًا ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُدْبِقُكَ اللَّهُ الْمَوْتَيْنِ أَبَدًا ، ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ : أَيُّهَا الْحَالِفُ عَلَى رِسْلِكَ ، فَلَمَّا تَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ جَلَسَ عُمَرُ . [راجع: ۱۷۴۱]

را گفت، عمر نشست.

۳۶۶۸- (به ادامه حدیث قبل) ابوبکر، خدای را حمد گفت و ستود و سپس گفت: آگاه باشید که کسی که محمد را می‌پرستید، همانا محمد مُرده است و کسی که خداوند را می‌پرستید، پس همانا خداوند زنده است و نمی‌میرد و تلاوت کرد: «قطعاً تو خواهی مرد و آنان (نیز) خواهند مرد.» (الزمر: ۳۰) و سپس تلاوت کرد. «و محمد، جز فرستاده‌ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده و) گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید و هرکس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند، و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.» (آل عمران: ۱۴۴) (راوی) گفت: در حالی که مردم با صدای بلند گریه می‌کردند.

راوی گفت: انصار (در امر خلافت) در موضع سقیفه بنی ساعده بر سعد بن عباده (رئیس خزرج) گرد آمدند و گفتند: امیری از ما (انصار) باشد و امیری از شما (مهاجران) باشد. ابوبکر و عمر بن خطاب و ابو عبیده بن جراح نزد ایشان رفتند. عمر خواست که سخن گوید، ابوبکر او را خاموش گردانید و چنانکه عمر می‌گفت: به خدا سوگند، با این سخن گفتن قصدم این بود که سخنی اظهار کنم که مرا خوش آمده بود و از آن ترسیدم که آن را ابوبکر (به مردم) نرساند. سپس ابوبکر سخن گفت در حالی که بلیغ‌ترین مردم است و در سخن خود گفت: ما (مهاجران قریش) امیران

۳۶۶۸- فَحَمَدَ اللَّهُ أَبُو بَكْرٍ وَأَتَى عَلَيْهِ ، وَقَالَ : أَلَا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ مُحَمَّدًا ﷺ فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ ، وَمَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ ، وَقَالَ : ﴿ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ﴾ وَقَالَ : ﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴾ . قَالَ : فَتَشَجَّ النَّاسُ يَيْكُونَ ، قَالَ :

وَاجْتَمَعَتِ الْانصَارُ إِلَى سَعْدِ بْنِ عِبَادَةَ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ ، فَقَالُوا : مَنْ أَمِيرٌ مِنْكُمْ أَمِيرٌ ، فَذَهَبَ إِلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ ، فَذَهَبَ عُمَرُ يَتَكَلَّمُ فَاسْكَنَهُ أَبُو بَكْرٍ ، وَكَانَ عُمَرُ يَقُولُ : وَاللَّهِ مَا أَرَدْتُ بِذَلِكَ إِلَّا أَنِّي قَدْ هَيَّأْتُ كَلَامًا قَدْ أَعْجَبَنِي ، خَشِيتُ أَنْ لَا يَلْفَهُ أَبُو بَكْرٍ ، ثُمَّ تَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ فَتَكَلَّمَ أَلْبَغَ النَّاسِ ، فَقَالَ فِي كَلَامِهِ : نَحْنُ الْأَمْرَاءُ وَأَنْتُمْ الْوُزَرَاءُ ، فَقَالَ حَبَابُ بْنُ الْمُنْذَرِ : لَا ، وَاللَّهِ لَا نَفْعَ لِي ، مَنْ أَمِيرٌ ، وَمَنْكُمْ أَمِيرٌ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : لَا ، وَلَكِنَّا الْأَمْرَاءُ ، وَأَنْتُمْ الْوُزَرَاءُ ، هُمْ أَوْسَطُ الْعَرَبِ دَارًا ، وَأَعْرَبُهُمْ أَحْسَابًا ، قَبَّاعُوا عُمَرَ أَوْ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ ، فَقَالَ عُمَرُ : بَلْ نَبَايِعُكَ أَنْتَ ، فَأَنْتَ سَيِّدُنَا ، وَخَيْرُنَا ، وَاجْتَبَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَخَذَ عُمَرُ يَدَهُ قَبَايِعُهُ ، وَيَابِعَهُ النَّاسُ ، فَقَالَ قَائِلٌ : قَتَلْتُمْ سَعْدًا ، فَقَالَ عُمَرُ : قَتَلَهُ اللَّهُ . [راجع: ۱۲۴۲]

۱- سقیفه بنی ساعده، ضقه‌ای برای انصار بود که برای حل و فصل قضایای خویش در آنجا گرد می‌آمدند.

باشیم و شما (مردم انصار) وزیران باشید. حُباب بن مُنذر گفت: نی، به خدا سوگند این کار را نمی‌کنیم، امیری از ما باشد و امیری از شما. ابوبکر گفت: نی، ولی ما امرا می‌باشیم و شما وزراً. قریش شریفترین عرب از نظر دار (قبیله) است و واضح‌ترین ایشان است از نظر قرابت. (به آن حضرت و تقدم در اسلام) پس به عمر بن خطاب یا ابو عبیده بن جراح بیعت کنید. عمر گفت: لیکن ما به تو بیعت می‌کنیم، تو مهتر ما و بهتر ما، و دوست داشتنی‌تر ما نزد رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) هستی. عمر دست ابوبکر را گرفت و بیعت کرد و مردم به ابوبکر بیعت کردند. گوینده‌ای گفت: سعد بن عُباده را کشتید (فرو گذاشتید) عمر گفت: خدا او را بکشد.

۳۶۶۹- از قاسم روایت است که عایشه (رضی‌الله‌عنها) گفت: نگاه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) (در وقت وفات) به بالا دوخته شد و سپس گفت: «بگردان (خداوندا) مرا در رفیقِ اعلیٰ» قرار داده و سه بار این مطلب را تکرار فرمود. و قاسم داستان حدیث را ذکر کرد که عایشه گفت: هیچ یک از خطبه‌های ابوبکر و عمر (به وقت وفات آن حضرت) به جز آن نبود که خداوند به وسیله آن نفع رسانید. همانا عمر مردم را ترسانید در حالی که (در برخی از آنها) نفاق بود و خداوند با آن (گفتار تهدیدآمیز عمر)، آنها را (از نیات فاسدشان) بازداشت.

۳۶۷۰- سپس همانا ابوبکر به مردم راه راست را نمود و ایشان را از حقی که بر ایشان بود، دانسته کرد و مردم از پیش ابوبکر برآمدند در حالی که این آیت را می‌خواندند. «و محمد، جز

۳۶۶۹- وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَالِمٍ ، عَنِ الزُّبَيْدِيِّ : قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْقَاسِمِ : أَخْبَرَنِي الْقَاسِمُ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : شَخَّصَ بَصَرَ النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ قَالَ : «فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى» . ثَلَاثًا ، وَقَصَّ الْحَدِيثَ . قَالَتْ : فَمَا كَانَتْ مِنْ خُطْبَتَيْهَا مِنْ خُطْبَةٍ إِلَّا نَفَعَ اللَّهُ بِهَا ، لَقَدْ خَوَّفَ عَمْرُ النَّاسَ ، وَإِنَّ فِيهِمْ لِنِفَاقًا ، فَزَدَهُمُ اللَّهُ بِذَلِكَ . [راجع: ۱۷۴۱]

۳۶۷۰- ثُمَّ لَقَدْ بَصَرَ أَبُو بَكْرٍ النَّاسَ الْهُدَى وَعَرَّفَهُمُ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْهِمْ ، وَخَرَجُوا بِهِ يَتَلَوْنَ : ﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ - أَلَمْ يَكُنِ السَّاعِرِينَ ﴾ . [راجع: ۱۷۴۲]

فرستاده‌ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده) و گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید؟ و هرکس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زبانی به خدا نمی‌رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد» (آل عمران: ۱۴۴)

۳۶۷۱ - از محمد بن حنفیه روایت است که گفت: به پدر خود (علی بن ابی طالب) گفتم: کدام یک از مردم بعد از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بهتر است؟ گفت: ابوبکر. گفتم: پس از آن کیست؟ گفت: پس از آن عمر. و ترسیدم که (بار دیگر بیرسم) بگویند: عثمان. گفتم: پس از آن تو بهتری؟ گفت: من نیستم به جز مردی از مسلمانان.^۱

۳۶۷۲ - از عبدالرحمن بن قاسم از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: با رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در یکی از سفرهایشان برآمدیم تا آن که به بیضا یا ذات الجیش رسیدیم. گردن بند من (در آنجا) گسست. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در جستجوی آن توقف کرد و مردم هم با وی توقف کردند. و مردم بر سر آب نبودند و با ایشان آب نبود. آنها نزد ابوبکر آمدند و گفتند: آیا نمی‌بینی که عایشه چه کرد؟ رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) و مردم همراه وی را متوقف ساخت و مردم بر سر آب نیستند و نه آب همراه خود دارند. ابوبکر آمد و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) سر خود را بر آن من نهاده بود و به خواب رفته بود. وی گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)

۱- از بعضی صحابه و سلف. خلاف اجماع نقل کرده‌اند که علی (رضی‌الله عنه) بر عثمان (رضی‌الله عنه) فضیلت دارد.

۳۶۷۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا جَامِعُ بْنُ أَبِي رَاشِدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو يَعْلَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي : أَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَ : أَبُو بَكْرٍ ، قُلْتُ : ثُمَّ مَنْ ؟ قَالَ : ثُمَّ عُمَرُ ، وَخَشِيتُ أَنْ يَقُولَ عُثْمَانُ ، قُلْتُ : ثُمَّ أَنْتَ ؟ قَالَ : مَا أَنَا إِلَّا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ .

۳۶۷۲- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَهَا قَالَتْ خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالْبَيْدَاءِ ، أَوْ بَدَاتِ الْجَيْشِ ، انْقَطَعَ عَقْدُ لِي ، فَأَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيَّ التَّمَاسَةَ ، وَأَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ ، وَكَيْسُوا عَلَيَّ مَاءً ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ ، فَاتَى النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ ، فَقَالُوا : أَلَا تَرَى مَا صَنَعَتْ عَائِشَةُ ، أَقَامَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسُ مَعَهُ ، وَكَيْسُوا عَلَيَّ مَاءً ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ ؟ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاضِعٌ رَأْسَهُ عَلَيَّ فَخَذِي فَدَنَامَ ، فَقَالَ : حَبَسَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسُ ، وَكَيْسُوا عَلَيَّ مَاءً ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ ، قَالَتْ : فَعَاتَبَنِي ، وَقَالَ : مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ ، وَجَعَلَ يَطْعُمَنِي يَبْدَهُ فِي خَاصِرَتِي ، فَلَا يَمْتَعِنِي مِنَ التَّحَرُّكِ إِلَّا مَكَانَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَيَّ فَخَذِي ، فَأَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَصْبَحَ عَلَيَّ غَيْرَ مَاءٍ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التَّمِيمِ فَتَمِيمُوا ، فَقَالَ أَسِيدُ بْنُ الْحَضِرِيِّ : مَا هِيَ بِأَوْلَ بِرُكَّتِكُمْ يَا آلَ أَبِي بَكْرٍ ،

و مردم را (در اینجا) نگهداشتی که نه بر سر
آباند و نه همراهشان آب است. عایشه گفت:
مرا سرزنش کرد و گفت: آنچه خدا خواسته
بود که بگویند و با دست خود تهیگاه مرا
می فشرد و آنچه مرا از حرکت باز می داشت
آن بود که سر رسول الله (صلی الله علیه وسلم)
بر ران من نهاده بود. رسول الله (صلی الله علیه
وسلم) خوابید و بر مکانی صبح کرد که در
آن آب نبود. سپس خداوند آیت تیمم را نازل
کرد و مردم تیمم کردند. اسید بن حُضیر گفت:
این (جواز نماز به تیمم) برکت نخستین شما
نیست، ای خانواده ابوبکر. عایشه گفت: همان
شتری را که سوار بودم حرکت دادم. و گردن
بند را در زیر شتر یافتیم.

۳۶۷۳ - از ابوسعید خُدَری (رضی الله عنه)
روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
فرمود: «یاران مرا دشنام ندهید. اگر یکی از
شما به اندازه کوه أحد طلا نفقه کنید، ثواب آن
به اندازه یک پیمانان و نیم پیمانان که ایشان نفقه
کنند، نمی رسد.»^۱ متابعت کرده اند شعبه را،
جریر و عبدالله بن داود و ابومعاویه و محاضر،
از اعمش.

۳۶۷۴ - از شریک بن ابی نمر، از سعید بن
مُسَیب روایت است که ابوموسی اشعری
(رضی الله عنه) گفت: ابوموسی در خانه خود
وضو کرد و سپس برآمد. (ابوموسی گفت)
گفتم که همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم)
را ملازمت می کنم و امروز را با وی می باشم.

۱- یعنی قبل از این برکتهای شما به ما رسیده است.

۲- روایت است که میان خالد و عبدالرحمن بن عوف گفتگویی شد و خالد
او را دشنام داد. همان بود که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) این حدیث
را ارشاد فرمود.

فَقَالَتْ عَائِشَةُ: قَبِعْنَا الْبَعِيرَ الَّذِي كُنْتُ عَلَيْهِ، فَوَجَدْنَا
الْعَقْدَ تَحْتَهُ. [راجع: ۳۳۴. أخرجه مسلم: ۳۶۷.]

۳۶۷۳ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ
الْأَعْمَشِ قَالَ: سَمِعْتُ ذَكَرَانَ يُحَدِّثُ، عَنِ أَبِي سَعِيدٍ
الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي،
فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَتَقَى مِثْلَ أَحَدِ كَعْبَا، مَا بَلَغَ مَدَّ أَحَدِهِمْ
وَلَا نَصِيْفَهُ». [أخرجه مسلم: ۷۵۴۱.]

تَابَعَهُ جَرِيرٌ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ، وَأَبُو مُعَاوِيَةَ،
وَمُحَاضِرٌ، عَنِ الْأَعْمَشِ.

۳۶۷۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْكِينٍ أَبُو الْحَسَنِ: حَدَّثَنَا
يَحْيَى بْنُ حَسَّانَ: حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ، عَنِ شَرِيكِ بْنِ أَبِي
نَمِرٍ، عَنِ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو مُوسَى
الْأَشْعَرِيُّ: أَنَّهُ تَوَضَّأَ لِي بَيْنَهُ ثُمَّ خَرَجَ، فَقُلْتُ: لِأَلْزَمَنِي
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَلَا كُونَ مَعَهُ يَوْمِي هَذَا، قَالَ: فَجَاءَ
الْمَسْجِدَ، فَسَأَلَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالُوا: خَرَجَ وَوَجَّهَ هَا
هَنَا، فَخَرَجْتُ عَلَى إِثْرِهِ، أَسْأَلُ عَنْهُ، حَتَّى دَخَلْتُ بِئْرَ
أَرِيْسٍ، فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، وَبِأَيْهَا مِنْ جَرِيدٍ، حَتَّى

راوی گفت: ابوموسی به مسجد آمد و پرسید که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) کجا می باشد. گفتند: بیرون رفته است و بدان سو رفته است. من در پی آن حضرت راهی شدم و از (موضع) وی می پرسیدم تا آنکه وی به (باغ) چاه آریس در آمد. من دم دروازه باغ نشستم و دروازه باغ از شاخه خرما بود، تا آنکه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) قضای حاجت کرد و وضو نمود. آنگاه برخاستم و نزد وی رفتم. آن حضرت بر کنار چاه آریس در وسط صُفّه آن نشسته بود و از دو ساق خود جامه برکشیده بود و پاها را به درون چاه فروهشته بود. من بر وی سلام کردم. سپس برگشتم و بر در باغ نشستم و با خود گفتم که من امروز دربان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می باشم. ابوبکر آمد و دروازه را کوبید. گفتم: او کیست؟ گفت: ابوبکر. گفتم: سر جای خود باش. سپس رفتم و گفتم: یا رسول الله، ابوبکر آمده است و اجازه می خواهد؟ فرمود: «به او اجازه ده و او را به بهشت بشارت ده.» به سوی ابوبکر رفتم و به او گفتم: در آی و آن حضرت تو را به بهشت بشارت می دهد. ابوبکر در آمد و به جانب راست رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با وی در صُفّه نشست و پاهای خویش را در چاه آویخت همچنانکه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) کرده بود و جامه از دو ساق خود برکشید. سپس رفتم و بر دروازه نشستم.

همانا من برادر خود را در خانه گذاشته بودم که وضو کند و سپس نزد من بیاید. با خود گفتم که اگر خداوند به وی نیکویی می خواهد - مراد برادر وی است - او را اینجا می آورد (که آن

قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَاجَتَهُ قَوَّضًا ، فَفُتِّتُ إِلَيْهِ ، فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى بئرِ أَرِيْسٍ وَتَوَسَّطَ قَفُّهَا ، وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ وَدَلَّاهُمَا فِي الْبِئْرِ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، ثُمَّ انصَرَفْتُ فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ ، فَقُلْتُ : لَأَكُونَنَّ يَوْمًا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْيَوْمَ ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَدَفَعَ الْبَابَ ، فَقُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ فَقَالَ : أَبُو بَكْرٍ ، فَقُلْتُ : عَلَى رِسْلِكَ ، ثُمَّ ذَهَبْتُ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ ؟ فَقَالَ : «إِذْنًا لَهُ وَيَسْرُهُ بِالْحِجَّةِ» . فَأَقْبَلْتُ حَتَّى قُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ : ادْخُلْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَشْرُكَ بِالْحِجَّةِ ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَجَلَسَ عَنِ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَعَهُ فِي الْقَفِّ ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبِئْرِ كَمَا صَحَّ النَّبِيُّ ﷺ ، وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ ، وَقَدْ تَرَكْتُ أَخِي يَوْمًا وَيَلْحَقْنِي ، فَقُلْتُ : إِنْ يُرِدُ اللَّهُ بِمُؤَلَّانِ خَيْرًا - يُرِيدُ أَخَاهُ - يَأْتِ بِهِ ، فَإِذَا إِنْسَانٌ يُحْرِكُ الْبَابَ ، فَقُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ فَقَالَ : عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ، فَقُلْتُ : عَلَى رِسْلِكَ ، ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، فَقُلْتُ : هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَسْتَأْذِنُ ؟ فَقَالَ : «إِذْنًا لَهُ وَيَسْرُهُ بِالْحِجَّةِ» . فَجِئْتُ فَقُلْتُ : ادْخُلْ ، وَيَشْرُكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحِجَّةِ ، فَدَخَلَ فَجَلَسَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْقَفِّ عَنْ يَسَارِهِ ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبِئْرِ ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ ، فَقُلْتُ : إِنْ يُرِدُ اللَّهُ بِمُؤَلَّانِ خَيْرًا يَأْتِ بِهِ ، فَجَاءَ إِنْسَانٌ يُحْرِكُ الْبَابَ ، فَقُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ فَقَالَ : عَثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ ، فَقُلْتُ : عَلَى رِسْلِكَ ، فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : «إِذْنًا لَهُ وَيَسْرُهُ بِالْحِجَّةِ ، عَلَى بَلْوَى تُصَيِّبُهُ» . فَجِئْتُ فَقُلْتُ لَهُ : ادْخُلْ ، وَيَشْرُكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحِجَّةِ ، عَلَى بَلْوَى تُصَيِّبُكَ ، فَدَخَلَ فَوَجَدَ الْقَفَّ قَدْ مَلَأَ ، فَجَلَسَ وَجِهَاهُ مِنَ الشَّقِّ الْأَخْرَ .

قال شريك بن عبد الله : قال سعيد بن المسيب : فأولتها قبورهم . (الطبر: ٤٢٦٩٢، ٤٢٦٩٥، ٤٢٦٩٦،

حضرت مزده بهشت می دهد). ناگاه دیدم که کسی دروازه را تکان می دهد. گفتم: او کیست؟ گفت: عمر بن خطاب است. گفتم: سر جای خود باش. سپس نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رفتم و بر وی سلام کردم و گفتم: عمر بن خطاب است و اجازه می خواهد. فرمود: «به او اجازه ده و او را بشارت بهشت بده.» رفتم و به او گفتم: در آی و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) تو را به بهشت بشارت داده است. وی در آمد و بر صُفه به جانب چپ رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نشست و پاهای خویش را در چاه آویخت. سپس برگشتم و (دم در) نشستم و با خود گفتم: اگر خداوند به وی نیکویی می خواهد، او را می آورد. کسی آمد و دروازه را تکان داد. گفتم: او کیست؟ گفت: عثمان به عفان. گفتم: سر جای خود باش، نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رفتم و او را آگاه کردم. فرمود: «به وی اجازه ده و او را به بهشت بشارت ده، بر فاجعه که او را می رسد.» من نزد وی رفتم و به او گفتم: در آی، و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) تو را به بهشت بشارت داده است، بر فاجعه که به تو می رسد.^۱ وی در آمد و دید که صُفه پر شده است (و در آن جایی برای نشستن نمانده است) وی در مقابل آن حضرت از آن جانب دیگر نشست. شریک بن عبدالله گفت که سعید بن مسیب گفته است: (این طرز نشستن ایشان را) به قبرهایشان تاویل کردم.^۲

۱- مراد از شهادت حضرت عثمان است که آن حضرت فرمود.

۲- این تاویل سعید بن مسیب با حالات قبور ایشان، راست نمی آید، زیرا قبور شیخین هر دو در کنار هم اند چنانکه قبر ابوبکر (رضی الله عنه) به جانب چپ آن حضرت است و قبر عمر (رضی الله عنه) به چپ قبر ابوبکر (رضی الله عنه).

۳۶۷۵ - از قتاده روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) به حاضران گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر کوه اُحد برآمد و ابوبکر و عمر و عثمان با وی بودند. کوه با ایشان جنید. آن حضرت فرمود: «ای اُحد بر جای خود باش. همانا پیامبری و صدیقی و دو شهید بر فراز تو است.»^۱

۳۶۷۶ - از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در حالی که بر سر چاهی بودم و از آن آب می کشیدم، ابوبکر و عمر نزد من آمدند. ابوبکر دلو را گرفت و یک یا دو دلو آب کشید. و در آب کشیدن وی سستی (محسوس) بود. خداوند او را بیمارزد. سپس پسر خطاب (عمر) دلوی را از دست ابوبکر گرفت و دلو در دست وی به حالت غرب (دلو بسیار بزرگ) درآمد. من هیچ مرد زورآوری را در میان مردم ندیده بودم که با چنین نیرومندی عمل کند، تا آنکه مردم از آن سیراب شدند و شتران را سیراب کردند. و هُب (راوی حدیث) گفته است: (الْعَطْن) یعنی خوابگاه شتران، می گوید: تا آنکه سیراب شدند شتران و فروخوابیدند.

۳۶۷۷ - از ابن ابی مُلیکه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: من در میان قومی ایستاده بودم که خداوند را در حق عمر بن خطاب دعا می کردند و او (پس از مرگ) بر تخت خود نهاده شده بود. ناگاه مردی از عقب من آرنج خود را بر شانهم نهاد و می گفت: خداوند تو را رحمت کند، هر آینه

۱- مراد از صدیق، ابوبکر (رضی الله عنه) و مراد از دو شهید، عمر و عثمان (رضی الله عنهما) است.

۳۶۷۵- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ قَتَادَةَ : أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَعَدَ أَحَدًا ، وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ ، فَرَجَفَ بِهِمْ ، فَقَالَ : « أَتَيْتُ أَحَدًا ، فَأَيْتَمًا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ ، وَشَهِيدَانِ » . [الطبر: ۳۶۸۹، ۳۶۹۷].

۳۶۷۶- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جُرَيْرٍ ، حَدَّثَنَا صَخْرٌ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « بَيْنَمَا أَنَا عَلَى بئرِ أَرْنَجٍ مِنْهَا ، جَاءَنِي أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ الدَّلْوُ ، فَتَنَزَعَ دَلْوِيَا أَوْ ذَوَيْنِ ، وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ ، وَاللَّهُ يَنْفِرُ لَهُ ، ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ الْخَطَّابِ مِنْ يَدِ أَبِي بَكْرٍ ، فَاسْتَحَالَتْ فِي يَدِهِ غَرِيًّا ، فَلَمَّ أَرَّ عَقْرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَضْرِي قَرِيَّهُ ، فَتَنَزَعَ حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بَعْطَنَ » .

قال وَهْبٌ : الْعَطْنُ مَبْرَكُ الْإِبِلِ ، يَقُولُ : حَتَّى رَوَيْتَ الْإِبِلَ فَأَتَاخَتَ . [راجع: ۲۹۳۴. أخرجه مسلم: ۲۲۹۳].

۳۶۷۷- حَدَّثَنِي الْوَلِيدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ سَعِيدٍ بْنُ أَبِي الْحُسَيْنِ الْمَكِّيُّ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : إِنِّي لَوَاقِفٌ فِي قَوْمٍ ، فَدَعَا اللَّهُ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ، وَقَدْ وَضَعَ عَلَى سَرِيرِهِ ، إِذَا رَجُلٌ مِنْ خَلْفِي قَدْ وَضَعَ مِرْقَتَهُ عَلَى مَنْكِبِي يَقُولُ : رَحِمَكَ اللَّهُ ، إِنْ كُنْتَ لِأَرْجُو أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ ، لِأَنِّي كَثِيرًا مَا كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « كُنْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، وَقَعَلْتُ

امیدوارم که خداوند تو را با دو یار تو (آن حضرت و ابوبکر) یکجا گرداند؛ زیرا من از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بسیار می شنیدم که می فرمود: «من و ابوبکر و عمر بودم، من و ابوبکر عمر کردم، من و ابوبکر و عمر راهی شدم». من امید می دارم که خداوند تو را با آنها یکجا گرداند. چون متوجه شدم دیدم که علی بن ابی طالب است.

وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَأَنْطَلَقْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَإِنْ كُنْتُ لِأَرْجُو أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَهُمَا، فَالْتَمَعْتُ، فَإِنَّا هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. [النظر: ۳۶۸۵. أخرجه مسلم: ۲۳۸۹.]

۳۶۷۸ - از محمد بن ابراهیم روایت است که عروه بن زبیر گفت: از عبدالله بن عمرو (بن عاص) پرسیدم که سخت ترین عملی که مشرکان با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) کرده اند چیست؟ وی گفت: عقبه بن ابی معیط را دیدم که به سوی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رفت، در حالی که آن حضرت نماز می گذارد. وی چادر خود را بر گردن آن حضرت نهاد و با آن گلوی آن حضرت را فشرد و به سختی فشرد، سپس ابوبکر آمد و چادر را از وی دور کرد و گفت: مردی را می کشید که می گوید پروردگار من خداست، و همانا به شما شواهد صادق از پروردگار شما آورده است.»

۳۶۷۸- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ الْكُوفِيُّ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ، عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ، عَنِ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ عَمْرٍو عَنْ أَشَدِّ مَا صَنَعَ الْمُشْرِكُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: رَأَيْتُ عُقْبَةَ بْنَ أَبِي مَعِيْطٍ، جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ يُصَلِّي، فَوَضَعَ رِدَاءَهُ فِي عُنُقِهِ فَخَنَقَهُ بِهِ خَنْقًا شَدِيدًا، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى دَفَعَهُ عَنْهُ، فَقَالَ: اتَّقَتْلُونِ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ، وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ. [النظر: ۴۸۱۵. أخرجه مسلم: ۲۳۸۹.]

باب - ۶ مناقب عمر بن خطاب

ابو حفص، القرشي العدوي (رضی الله عنه)

۳۶۷۹ - از محمد بن منکدر روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت:

۶- باب : مناقب

عمر بن الخطاب ،

أبي حفص ، القرشي العدوي ﷺ

۳۶۷۹- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مَنْهَالٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ الْمَاجِشُونَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ، عَنِ جَابِرِ بْنِ

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خودم را در خواب دیدم که به بهشت درآمدم و ناگاه با زُمیصاً زن ابوطلحه ملاقی شدم و آواز پایی شنیدم. گفتم: او کیست؟ گفتند: او بلال است، و قصری دیدم که در صحن آن دختر جوانی نشسته است. گفتم: این قصر از برای کیست؟ گفتند: برای عمر است. خواستم که به آن قصر درآیم و آن را ببینم ولی غیرت تو را به یاد آوردم.» عمر گفت: پدر و مادرم فدایت، یا رسول الله، آیا بر تو غیرت می‌برم.

۳۶۸۰ - از سعید بن مسیب روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: در حالی که ما نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بودیم، آن حضرت فرمود: «در حالی که خوابیده بودم، خودم را در بهشت دیدم. ناگاه زنی را دیدم که در گوشه قصری وضو می‌کند. گفتم: این قصر از کیست؟ گفتند: از عمر است. غیرت او را به یاد آوردم. باز گشتم و پشت گردانیدم.» عمر گریست و گفت: آیا بر تو غیرت می‌برم یا رسول الله.

۳۶۸۱ - از زُهری، از حمزه، از پدرش (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در حالی که در خواب بودم، نوشیدم - یعنی - شیر را تا آنکه به سوی سیرابی آن می‌نگرم که در ناخن من یا ناخنهای من جریان دارد و سپس (شیر را) به عمر دادم.» گفتند: یا رسول الله، آن را چه تأویل کردی؟ فرمود: «علم».

۳۶۸۲ - از سالم روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) گفت: همانا رسول الله (صلی الله

عبدالله رضی الله عنهما قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : «رَأَيْتُنِي دَخَلْتُ الْجَنَّةَ ، فَإِذَا أَنَا بِالرَّمِيصَاءِ ، امْرَأَةٍ أَبِي طَلْحَةَ ، وَسَمِعْتُ خَشْفَةً ، فَقُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ قَالَ : هَذَا بِلَالٌ ، وَرَأَيْتُ قَصْرًا بِنِهَايَةِ جَارِيَةٍ ، فَقُلْتُ : لِمَنْ هَذَا ؟ فَسَالُوا : لِعُمَرَ ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَهُ فَأَنْظَرَ إِلَيَّ ، فَذَكَرْتُ غَيْرَتَكَ . قَالَ عُمَرُ : يَا أَبَايَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَعَلَيْكَ آغَارٌ . انظر: ۵۲۲۶، ۵۲۲۷، ۵۷۰۲۴ . أخرجه مسلم : ۲۳۹۴ مخصراً . أخرجه مسلم : ۲۴۵۷ مخصراً .

۳۶۸۰ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : أَخْبَرَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَقِيلٌ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ قَالَ : «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَتَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرِ ، فَقُلْتُ : لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ ؟ قَالُوا : لِعُمَرَ ، فَذَكَرْتُ غَيْرَتَهُ ، فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا . فَكَبَّرَ عُمَرُ وَقَالَ : أَعَلَيْكَ آغَارٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ . (راجع: ۲۲۴۴) .

۳۶۸۱ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الصَّلْتِ أَبُو جَعْفَرٍ الْكُوفِيُّ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي حَمَزَةُ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ ، شَرِبْتُ - يَعْنِي - اللَّبْنَ حَتَّى أَنْظَرَ إِلَيَّ الرَّيُّ يَجْرِي فِي ظَهْرِي ، أَوْ فِي أَطْقَارِي ، ثُمَّ نَأَوَلْتُ عُمَرَ . فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَمَا أَوْلَتْهُ ؟ قَالَ : «الْعِلْمُ» . (راجع: ۸۲ . أخرجه مسلم : ۲۳۹۱) .

۳۶۸۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ بَشِيرٍ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ بْنُ سَالِمٍ ،

علیه وسلم) فرمود: «در خواب دیدم که با دلو توسط چرخ چاه آب می کشم. ابوبکر آمد و یک یا دو دلو آب کشید و آب کشیدن وی سست بود، خداوند او را می آمرزد، سپس عمر بن خطاب آمد و دلو به حالت غُرب (دلو بزرگ) درآمد. من مردی نیرومندی ندیده بودم که همچون وی عمل کند تا آنکه مردم سیراب شدند و شتران خویش را در آبخور سیراب ساختند.

ابن جبیر گفته است: العبقری^۱ یعنی عتاق الزرابی، یعنی فرشهای فاخره و برگزیده شده. و یحیی گفته است: الزرابی^۲ یعنی فرشهایی که دارای پرزه‌ها است «مبثوثة» (الغاشیه: ۱۶) پهن کرده شده زیاد.

۳۶۸۳- از محمد بن سعد بن ابی وقاص روایت است که پدرش (رضی الله عنه) گفت: عمر بن خطاب از رسول الله صلی الله علیه وسلم) اجازه (ورود) خواست و نزد آن حضرت زنانی از قریش (همسران وی) بودند که با آن حضرت (در مورد افزایش نفقه خویش) سخن می زدند و بسیار می گفتند و آواز خویش را بر آواز آن حضرت بلند می کردند. چون عمر بن خطاب اجازه ورود خواست، زنان برخاستند و در پس پرده شتافتند. رسول الله صلی الله علیه وسلم) به وی اجازه داد، عمر درآمد و رسول الله صلی الله علیه وسلم) می خندید. عمر گفت: خداوند تو را خندان بدارد، یا رسول الله، پیامبر (صلی الله

۱- مراد از لفظ (عبقری) در این آیه کریمه است: «مُتَكَبِّرِينَ عَلَى زُفْرِ خُضْرٍ وَ عَبْقَرَى جِسَانٍ» (الرحمن: ۷۶) یعنی بر بالش سبز و فرش نیکو تکیه زده‌اند.

۲- مراد از الفاظ - زرابی و مَبْثُوثَةٌ در این آیه است: «وَزُرَابِي مَبْثُوثَةٌ» (الغاشیه: ۱۶) یعنی: فرشهای زربفت گسترده.

عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « أَرَيْتَ فِي الْمَتَامِ أَنِّي أَنْزَعُ بِدَلْوٍ بَكْرَةَ عَلَى قَلْبٍ ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَتَرَعَ ذُنُوبًا أَوْ ذُنُوبَيْنِ نَزَعًا ضَعِيفًا ، وَاللَّهُ يُغْفِرُ لَهُ ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَاسْتَحَالَتْ غَرْبًا ، فَلَمَّ أَرَّ عَبْقَرِيًّا يُغْرِي قَرِيْبَهُ ، حَتَّى رَوَى النَّاسُ وَضَرَبُوا بِعَطْنِ .

قال ابن جبیر : العبقری عتاق الزرابی .

وقال یحیی : الزرابی الطنافس لها خمل رقیق .

«مَبْثُوثَةٌ» كثيرة . [راجع : ۳۶۳۴ . أخرجه مسلم : ۹۳۹۳] .

۳۶۸۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ : أَخْبَرَنِي عَبْدِ الْحَمِيدِ : أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ سَعْدٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَاهُ قَالَ .

حَدَّثَنِي عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : اسْتَأْذَنَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَعِنْدَهُ نِسْوَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ يَكْلِمُهُنَّ وَيَسْتَكْرِهُهُنَّ ، عَالِيَةً أَصْوَاتُهُنَّ عَلَى صَوْتِهِ ، فَلَمَّا اسْتَأْذَنَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ، فَمَنْ قَبَادِرَنَ الْحِجَابِ ، فَأَذَنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَدَخَلَ عُمَرُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَضْحَكُ ، فَقَالَ عُمَرُ : أَضْحَكَ اللَّهُ سَنَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « عَجِبْتُ مِنْ هَؤُلَاءِ اللَّاتِي كُنَّ عِنْدِي ، فَلَمَّا سَمِعْنَ صَوْتَكَ ابْتَدَرْنَ الْحِجَابَ . » فَقَالَ عُمَرُ : فَأَنْتَ أَحَقُّ أَنْ يَهْتَبَنَّ يَا رَسُولَ

علیه وسلم) فرمود: «من از این زنان که در نزد من بودند، در شگفتم، که چون آواز تو را شنیدند، به سوی پرده شتافتند.» عمر گفت: تو سزاوارتری که از تو بترسند، یا رسول الله و سپس عمر گفت: ای دشمنان نفسهای خویش، از من می ترسید و از رسول الله صلی الله (صلی الله علیه وسلم) نمی ترسید؟ زنان گفتند: آری، تو نسبت به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) تندتر و درشت تر هستی. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ای پسر خطاب خاموش شو، سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که هرگز شیطان در راهی که تو روان هستی پیش نیاید، به جز آنکه به راهی رود که غیر راه تو است.»

۳۶۸۴ - از قیس روایت است که عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) گفت: ما (مسلمانان) از آنگاه که عمر اسلام آورد، همیشه عزیز و ارجمند بودیم.^۱

۳۶۸۵ - از ابن ابی ملیکه روایت است که از ابن عباس شنیده است که می گفت: عمر بر تخته جنازه نهاده شد و مردم پیرامون وی گرد آمدند و دعا می کردند و بر وی نماز می گزاردند، پیش از آنکه (جنازه اش) برداشته شود، و مرا نترسانید مگر مردی که ناگهان شانهم را گرفت و چون دیدم علی بن ابی طالب بود. وی بر عمر رحمت می کرد و گفت: هیچ یکی را از عقب خود نگذاشتی که نزد من از تو دوست

۱- اسلام آوردن عمر را گفته اند که پس از سه روز از اسلام آوردن حمزه واقع شد. ترمذی به اسناد صحیح از ابن عمر آورده که آن را ابن حبان نیز تصحیح کرده که آن حضرت گفته بود: «اللهم اعزلا سلام باحب الرجلین، بابی جهل او بعمر» یا رالها اسلام را به دوست داشتی مرد از این دو مرد؛ ابوجهل یا عمر، نیرومند گردان. و آن حضرت عمر را دوست تر می داشت.

اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ عُمَرُ: يَا عَدَوَاتِ أَنْفُسِهِنَّ أَتَهَيَّبْتِي وَلَا تَهَيَّبْنَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ قُلْنَ: نَعَمْ، أَنْتَ أَقْظُ وَأَعْلَظُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِيهَا يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا لَقَيْكَ الشَّيْطَانُ سَالِكًا فَجَاءَ قَطُّ إِلَّا سَلَكَ فَجَاءَ غَيْرَ فَجْكَ». [راجع: ۲۳۹۴. أخرجه مسلم: ۲۲۹۶].

۳۶۸۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنِ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا قَيْسٌ قَالَ: قَالَ عَبْدِ اللَّهِ: مَا زِلْنَا أَعْرَةَ مِنْذُ اسْلَمَ عُمَرُ. (المتر: ۳۶۸۴).

۳۶۸۵ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي مَلِيكَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ: وَضَعَ عُمَرُ عَلَى سَرِيرِهِ، فَتَكَفَّهُ النَّاسُ يُدْعُونَ وَيُصَلُّونَ قَبْلَ أَنْ يُرْفَعَ، وَأَنَا فِيهِمْ، فَلَمْ يَرُعْنِي إِلَّا رَجُلٌ أَخَذَ مِنِّي، فَأَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَتَرَحَّمْ عَلَيَّ عُمَرُ وَقَالَ: مَا خَلَفْتَ أَحَدًا أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِمِثْلِ عَمَلِهِ مِنْكَ، وَأَيُّمُ اللَّهِ، إِنْ كُنْتَ ظُنُّنَ أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ، وَحَسِبْتُ: إِنْ كُنْتُ كَثِيرًا أَسْمَعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «ذَهَبَتْ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَدَخَلَتْ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَخَرَجَتْ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ». [راجع: ۲۳۹۷. أخرجه مسلم: ۲۲۸۹].

داشتنی تر باشد آن گاه که خدا را ملاقات کنم به مانند عمل وی از تو و به خدا سوگند به جز این گمان نمی کردم که خداوند تو را با دو یار تو (یکجا) گرداند. و این را بسیار می شنیدم که پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) می فرمود: «با ابوبکر و عمر رفتم، و من و ابوبکر و عمر درآمدیم و من و ابوبکر و عمر برآمدیم.»^۱

۳۶۸۶ - از قتاده روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به کوه اُحد برآمد و ابوبکر و عمر و عثمان با وی بودند. کوه بر ایشان لرزید. آن حضرت کوه را با پای خود زد و فرمود: «ای اُحد، بر جای خود باش، بر تو نیست. به جز پیغمبری، یا صدیقی، یا دو شهیدی.»

۳۶۸۷ - از زید بن اسلم، از پدر وی (اسلم) که مولای عمر بن خطاب بود) روایت است که گفت: ابن عمر از برخی صفات وی از من پرسید - یعنی از صفات عمر - و او را خبر دادم. وی گفت: پس از آن که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) وفات کرد، من هرگز کسی را ندیده ام که جدی تر (در احکام اسلام) و سخاوتمندتر (در بذل اموال) از عمر بن خطاب بوده باشد، تا آنکه عمر وی به آخر رسید.

۳۶۸۸ - از ثابت روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: مردی درباره قیامت از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سؤال کرد و گفت: قیامت چه وقت است؟ آن حضرت فرمود: «برای قیامت چه

۳۶۸۶- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ .

وَقَالَ لِي خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَوَّاهٍ ، وَكَهْمَسُ بْنُ الْمُنْهَالِ قَالَا : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ : صَعَدَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم إِلَى أَحُدَا ، وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ ، فَرَجَفَ بِهِمْ فَضْرَبَهُ بِرِجْلِهِ قَالَ : « أَتَيْتُ أَحُدًا ، فَمَا عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ ، أَوْ صَدِيقٌ ، أَوْ شَهِيدَانِ » . [راجع ۳۶۷۵]

۳۶۸۷- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : حَدَّثَنِي عُمَرُ ، هُوَ ابْنُ مُحَمَّدٍ : أَنَّ زَيْدَ بْنَ اسْلَمَ حَدَّثَهُ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : سَأَلْتَنِي ابْنَ عُمَرَ عَنْ بَعْضِ شَأْنِهِ - يَعْنِي عُمَرَ - فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : مَا رَأَيْتُ أَحَدًا قَطُّ ، بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم مِنْ حِينَ قُضِيَ ، كَانَ أَحَدًا وَأَجُودَ ، حَتَّى انْتَهَى ، مِنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ .

۳۶۸۸- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه : أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم عَنِ السَّاعَةِ ، فَقَالَ : مَتَى السَّاعَةُ ؟ قَالَ : « وَمَاذَا أَعْدَدْتَ لَهَا » . قَالَ : لَا شَيْءَ ، إِلَّا أَنِّي أَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ صلى الله عليه وسلم ، فَقَالَ : « أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ » .

قَالَ أَنَسٌ : « فَمَا فَرِحْنَا بِشَيْءٍ فَرِحْنَا بِقَوْلِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم :

۱- مُسَدَّدٌ از طریق امام جعفر صادق از امام محمد باقر، از پدر بزرگوار خود، از علی رضی الله عنهم مانند این حدیث را نقل کرده است. (شرح شیخ الاسلام)

چیزی آماده کرده‌ای؟» وی گفت: چیزی آماده نکرده‌ام به جز آن که خدا و رسول او را دوست می‌دارم. آن حضرت فرمود: «تو با کسی خواهی بود که او را دوست می‌داری.» انس گفت: ما به هیچ چیزی (به این اندازه) خوشحال نشدیم که به این فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خوشحال شدیم «تو با کسی خواهی بود که او را دوست می‌داری.»

انس گفت: من، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و ابوبکر و عمر را دوست می‌دارم و امید می‌دارم که به سبب همین دوستی که با ایشان دارم، با ایشان باشم هر چند به مانند عمل‌شان، عمل نکرده‌ام.

۳۶۸۹ - از ابوسلمه روایت است که ابوهیره (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا در میان امت‌های پیش از شما محدثون (الهام شدگان) بودند، پس اگر در امت من یک محدث باشد، همانا عمر است.» زکریا بن ابی زائده، از سعد، از ابوسلمه، از ابوهیره در روایت خود افزوده است: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا در میان کسانی از بنی اسرائیل که قبل از شما بودند، مردانی بودند که با ایشان سخن (غیبی) توسط فرشتگان زده می‌شد، بدون آنکه پیامبر باشند. اگر از آن کسان در امت من یکی باشد، آن عمر است.»

ابن عباس (رضی الله عنه) گفته است: «و نفرستادیم پیش از تو هیچ رسول و پیامبری و نه هم محدثی»^۱ (الحج: ۵۲)

«أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ» . قَالَ أَنَسٌ : فَأَنَا أَحِبُّ النَّبِيَّ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ ، وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ مَعَهُمْ بِحَبِّي إِيَّاهُمْ ، وَإِنْ لَمْ أَعْمَلْ بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ . [الطبر: ۶۹۶۷، ۶۹۷۱، ۷۱۵۳. أخرجه مسلم: ۲۶۳۹] .

۳۶۸۹ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَقَدْ كَانَ فِيمَا قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ مُحَدَّثُونَ ، فَإِنْ يَكُ فِي أُمَّتِي أَحَدٌ فَإِنَّهُ عُمَرُ» .

زَادَ زَكَرِيَّا بْنُ أَبِي زَائِدَةَ ، عَنْ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَقَدْ كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رِجَالٌ ، يَكَلِّمُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ ، فَإِنْ يَكُنْ مِنْ أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَعُمَرُ» . [راجع: ۳۴۹۹]

[قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا «مَنْ نَبِيٍّ وَلَا مُحَدَّثٍ»]

۱- آیه مذکور یعنی آیه ۵۲ سوره الحج چنین است: و ما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبی إلا إذا تمنی «ابن عباس لفظ - ولا محدث - را زیاد

۳۶۹۰ - از ابن شهاب، از سعید بن مسیب و ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت است که گفته‌اند: از ابوهریره (رضی الله عنه) شنیدیم که می‌گفت: در حالی که چوپانی در میان گوسفندان خود بود، گرگی شتافت و گوسفندی را ربود. چوپان در پی گرگ رفت و گوسفند را رها نمود. گرگ به سوی وی نگرست و گفت: نگهبان آن در روز سبع کیست، روزی که او را به جز من نگهبانی نیست؟» مردم از (روی تعجب) گفتند: سبحان الله! پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «من و ابوبکر و عمر بدان ایمان داریم» و ابوبکر و عمر در آنجا حاضر نبودند.

۳۶۹۱ - از ابوسعید خدری (رضی الله عنه) روایت است که گفت: از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌فرمود: «در حالی که خوابیده بودم، مردمی را دیدم که بر من نموده شدند در حالی که پیراهن‌ها پوشیده بودند. برخی از این پیراهن‌ها تا سینه‌هایشان را پوشیده بود و برخی از آن فروتر، عمر بر من نموده شد. در حالی که بر وی پیراهنی دراز بود که آن را می‌کشانید.» گفتند: آن را چه تعبیر کردی یا رسول الله؟ فرمود: «دین»^۱

۳۶۹۲ - از مسور ابن مخرمه روایت است که ابن ابی ملیکه گفت: آنگاه که عمر ضربه زده شد، وی درد می‌کشید. ابن عباس به وی گفت: گویا که به وی آرامش بدهد، اینکه: ای امیر المؤمنین، اگر (از مرگ) می‌اندیشی (باک

کرده است. چنانکه می‌خواند: من رسول و لا نبی و لا محدث (کذا ذکره السقلائی).

۱- وجه مناسب دین به پیراهن آن است که همان گونه که پیراهن نگهدارنده بدن از موزیات است، دین هم نگهدارنده انسان از اعمال ناشایست است.

۳۶۹۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا عَقِيلٌ ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلْمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَا : سَمِعْنَا أَبَا هُرَيْرَةَ رضی الله عنه يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم «يَتِمُّ رَاعٍ فِي غَنَمِهِ عِدَا الذَّنْبِ فَاخَذَ مِنْهَا شَاةً ، فَطَلَّهَا حَتَّى اسْتَقْلَمَهَا ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ الذَّنْبُ ، فَقَالَ لَهُ : مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبْعِ ، لَيْسَ لَهَا رَاعٍ غَيْرِي » . فَقَالَ النَّاسُ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم : «قَائِلِي أَوْ مِنْ بِي وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ» . وَمَا تَمَّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ . [راجع : ۲۳۲۴ . أخرجه مسلم : ۲۳۸۸ ، مطولا] .

۳۶۹۱ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عَقِيلٍ ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو أَمَامَةَ بْنُ سَهْلٍ بْنُ حَنِيْفٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم يَقُولُ : «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ عَرَضُوا عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ قُمْصٌ ، فَمِنْهَا مَا يَلْبُغُ اللَّذْيَ وَمِنْهَا ، مَا يَلْبُغُ دُونَ ذَلِكَ ، وَعَرَضَ عَلَيَّ عُمَرُ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ اجْتَرَهُ» . قَالُوا : فَمَا أَوْلَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «الَّذِينَ» . [راجع : ۲۳۲۴ . أخرجه مسلم : ۲۳۹۰] .

۳۶۹۲ - حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مَلِيكَةَ ، عَنْ الْمَسْوَرِ ابْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ : لَمَّا طَعَنَ عُمَرُ جَعَلَ يَأْلَمُ ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ ، وَكَأَنَّهُ يُجْزَعُهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَكَيْنَ كَانَ ذَلِكَ ، لَقَدْ صَحَبْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم فَاحْسَنْتَ صُحْبَتَهُ ، ثُمَّ قَارَقْتَهُ وَهُوَ عِنْدَكَ رَاضٍ ، ثُمَّ صَحَبْتَ أَبَا بَكْرٍ فَاحْسَنْتَ صُحْبَتَهُ ، ثُمَّ قَارَقْتَهُ وَهُوَ عِنْدَكَ رَاضٍ ، ثُمَّ صَحَبْتَ مُحَمَّدًا فَاحْسَنْتَ صُحْبَتَهُ ، وَكَيْنَ قَارَقْتَهُمْ لَقَارَقْتَهُمْ

نیست)، همانا تو با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) صحبت داشتی و با وی مصاحبتی نیک کردی، سپس از آن حضرت جدا ماندی در حالی که وی از تو راضی بود، سپس با ابوبکر صحبت داشتی و با وی مصاحبتی نیک کردی، بعد از وی جدا ماندی و او از تو راضی بود، سپس با هم صحبتان وی صحبت داشتی و با ایشان صحبت نیک داشتی و اگر از ایشان جدا بمانی، جدا می‌مانی، و آنها از تو راضی‌اند. عمر گفت: اما، آنچه از مصاحبت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و رضایت وی یاد کردی، همانا آن نعمتی از جانب خدای تعالی بود که بدان بر من منت نهاد، و اما، آنچه از مصاحبت ابوبکر و رضایت وی یاد کردی، همانا آن نعمتی از جانب خدای جل ذکره بود که بدان بر من منت نهاد و اما، آنچه تو از درد کشیدن من می‌بینی، این از برای تو و یاران تو است، به خدا سوگند که اگر به اندازه (وزن) زمین طلا می‌داشتم، همانا آن را به خاطر (رهایی) از عذاب خدای عز و جل فدیة می‌دادم، قبل از آنکه عذاب را ببینم.

حماد بن زید، از ایوب، از ابن ملیکه روایت کرده. که ابن عباس گفت: بر عمر با همین سؤال و جواب در آمدم.

۳۶۹۳ - از ابو عثمان النهدی روایت است که ابوموسی (رضی الله عنه) گفت: من با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در یکی از باغهای مدینه بودم، مردی آمد و از من خواست که در باغ را بگشایم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در را بر وی بگشای و او را به بهشت

وَهُمْ عَنْكَ رَاضُونَ ، قَالَ : أَمَا مَا ذَكَرْتَ مِنْ صُحْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَرِضَاهُ ، فَإِنَّمَا ذَلِكَ مِنْ مَنِ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ بِيَّ عَلِيٍّ ، وَأَمَا مَا ذَكَرْتَ مِنْ صُحْبَةِ أَبِي بَكْرٍ وَرِضَاهُ ، فَإِنَّمَا ذَلِكَ مِنْ مَنِ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ مِنْ بِيَّ عَلِيٍّ ، وَأَمَا مَا تَرَى مِنْ جَزَعِي ، فَهُوَ مِنْ أَجْلِكَ وَأَجَلَ أَصْحَابِكَ ، وَاللَّهِ لَوَ أَنَّ لِي طَلَاعَ الْأَرْضِ دَهَبًا ، لَأَقْتَدَيْتُ بِهِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ أَرَاهُ .

قال حماد بن زيد : حدثنا أيوب ، عن ابن أبي مليكة ، عن ابن عباس : دخلت على عمر : بهذا .

۳۶۹۳ - حدثنا يوسف بن موسى : حدثنا أبو أسامة قال : حدثني عثمان بن غياث : حدثنا أبو عثمان النهدي ، عن أبي موسى ﷺ قال : كنت مع النبي ﷺ في حائط من حيطان المدينة ، فجاء رجل فاستصحب ، فقال النبي ﷺ : «فتح له وبشره بالجنة» . فتحت له ، فإذا أبو بكر ، فبشرته بما قال النبي ﷺ ، فحمد الله ، ثم جاء رجل

بشارت ده.» در را بروی گشودم. وی ابوبکر بود و او را به آنچه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفته بود، بشارت دادم. وی خداوند را ستود. سپس مردی آمد و خواست که در را بگشایم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در را بروی بگشای و او را به بهشت بشارت ده.» در را بر وی گشودم. وی عمر بود، او را از آنچه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفته بود خبر دادم. وی خداوند را ستود. سپس مردی خواست که در را بگشایم. آن حضرت به من گفت: «در را بر وی بگشای و او را به بهشت بشارت ده بر مصیبتی که به او می‌رسد.» وی عثمان بود. او را از آنچه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گفته بود، خبر دادم. وی خداوند را ستود. سپس گفت: خداوند یاری رسان است.

۳۶۹۴ - از زُهره بن مَعْبِد روایت است که وی از جد خود عبدالله بن هشام شنیده است که گفت: «ما همراه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بودیم در حالی که آن حضرت دست عمر بن خطاب را گرفته بود.»

فَأَسْتَفْتَحُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ » .
فَقَتَحَتْ لَهُ فَإِذَا هُوَ عَمْرٌ ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فَحَمَدَ
اللَّهَ ، ثُمَّ اسْتَفْتَحَ رَجُلٌ ، فَقَالَ لِي : « افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ
بِالْجَنَّةِ ، عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ » . فَإِذَا عَثْمَانُ ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا
قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَمَدَ اللَّهُ ، ثُمَّ قَالَ : اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ .
[راجع : ۳۶۷۴ . أخرجه مسلم : ۲۴۰۳]

۳۶۹۴ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَلِيمَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهَبٍ
قَالَ : أَخْبَرَنِي حَيُّوَةُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو عَقِيلٍ زُهْرَةُ بْنُ
مَعْبِدٍ : أَنَّهُ سَمِعَ جَدَّهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ هِشَامٍ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ
ﷺ ، وَهُوَ أَخَذَ يَدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ . [النظر : ۳۶۹۴]

۷- باب : مناقب

عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانٍ ،

أبي عمرو القرشي

وقال النبي ﷺ : « مَنْ يَحْفَرِ بِنُورِ رُومَةَ قَلْبِهِ الْجَنَّةَ » .
فَحَفَرَهَا عُثْمَانُ ، وَقَالَ : « مَنْ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ قَلْبَهُ
الْجَنَّةَ » . فَجَهَّزَهُ عُثْمَانُ [راجع : ۲۷۷۸] .

باب - ۷ مناقب عثمان بن عفان

(ابوعمر و القرشي (رضی الله عنه)).^۱

۱- کنیت عثمان (رضی الله عنه)، ابوعمر و، ابوعبدالله و لقب وی «ذوالنورین» است، زیرا دو دختر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یکی پس از دیگری به ازدواج وی درآمد. وی با رقیه دختر آن حضرت پیش از نبوت آن حضرت ازدواج کرد. رقیه هنگام غزوة بدر، در سال دوم هجرت وفات یافت. پس از وفات وی، آن حضرت دختر دوم خود را کلام کلثوم نام داشت، به ازدواج وی درآورد. و او به «ذوالنورین» شهرت یافت، پدر وی عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بود. نسب وی با عبد مناف با نسبت آن حضرت یکی می‌شود، عثمان رضی الله اول به حبشه هجرت کرد و بعد به مدینه هجرت نمود.

و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که چاه رُومه را حفر کند، برای وی بهشت است» و عثمان آن را حفر نمود. و آن حضرت فرمود: «کسی که لشکر عسرت را مجهز کند، او را بهشت باشد.» و عثمان آن را مجهز کرد.^۱

۳۶۹۵ - از ابو عثمان روایت است که ابوموسی (رضی الله عنه) گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به باغی درآمد و مرا به حفاظت در باغ گمارد. مرد آمدی و اجازه ورود خواست. آن حضرت فرمود: به وی اجازه ده و او را به بهشت بشارت ده. وی ابوبکر بود. سپس مرد دیگری آمد و اجازه خواست. آن حضرت فرمود: «به وی اجازه ده و او را به بهشت بشارت ده.» وی عمر بود. سپس نفر دیگر آمد و اجازه خواست. آن حضرت اندکی سکوت کرد و سپس گفت: «به وی اجازه ده و او را به بهشت بشارت ده، بر بلیه‌ای که به وی می‌رسد.» وی عثمان بن عفان بود.

حماد گفته است. عاصم الاحول و علی بن الحکم از ابو عثمان شنیده‌اند که از ابوموسی به مانند این روایت می‌کرد. عاصم در روایت خود افزوده است که: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در جایی نشسته بود که در آن آب بود و زانوهای خود را برهنه کرده بود - یا زانوی خود را برهنه کرده بود. و چون عثمان درآمد، آن حضرت زانوهای خویش را پوشانید.

۳۶۹۶ - از ابن شهاب (زهری) روایت است که عروه گفت: عییدالله بن عدی بن خیار او را خیر داده است که: مشور بن مخرمه و عبدالرحمن

۳۶۹۵ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي عَثْمَانَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى رضي الله عنه : أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم دَخَلَ حَائِلًا وَأَمْرِي بِحِفْظِ بَابِ الْحَائِطِ ، فَجَاءَ رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ ، فَقَالَ : «أَذِّنْ لَهُ وَيَسِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» . فَإِذَا أَبُو بَكْرٍ ، ثُمَّ جَاءَ آخَرٌ يَسْتَأْذِنُ ، فَقَالَ : «أَذِّنْ لَهُ وَيَسِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» . فَإِذَا عُمَرُ ، ثُمَّ جَاءَ آخَرٌ يَسْتَأْذِنُ ، فَسَكَتَ هُنَيْهَةً ثُمَّ قَالَ : «أَذِّنْ لَهُ وَيَسِّرْهُ بِالْجَنَّةِ ، عَلَى بَلْوَى سَتِصِيهِ» . فَإِذَا عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ . [راجع : ۳۶۷۴ . ترجمه مسلم : ۲۴۰۳ .]

قال حماد : وَحَدَّثَنَا عَاصِمُ الْأَحْوَلُ ، وَعَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ : سَمِعَا أَبَا عَثْمَانَ يُحَدِّثُ ، عَنْ أَبِي مُوسَى بَنِيهِ ، وَزَادَ فِيهِ عَاصِمٌ : أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم كَانَ قَاعِدًا فِي مَكَانٍ فِيهِ مَاءٌ ، فَذَاتِكَتَفَ عَنْ رُكْبَتَيْهِ ، أَوْ رُكْبَتَيْهِ ، فَلَمَّا دَخَلَ عُثْمَانُ عَطَّاهَا .

۳۶۹۶ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ شَيْبٍ بِنِ سَعِيدٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ يُونُسَ : قَالَ ابْنُ شَهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ : أَنَّ عَيْدَاللَّهَ بْنَ عَدِيِّ بْنِ الْخِيَارِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ الْمَسُورَ بْنَ مَخْرَمَةَ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَسْوَدِ بْنَ عَبْدِغوثٍ قَالَا : مَا يَمْتَعُكَ أَنْ

۱- این لشکر در غزوة تبوک، در سال نهم هجرت بوده است.

بن اسود بن عبد یغوث (به من) گفتند: تو را چه چیز باز می‌دارد که با عثمان در مورد برادر (رضاعی) وی ولید، صحبت کنی؟ همانا مردم در مورد وی بسیار سخن می‌گویند.^۱ قصد رفتن نزد عثمان کردم، (و منتظر ماندم) تا وی به نماز بیرون آمد. به وی گفتم: همانا مرا به تو حاجتی است و آن برای تو خیرخواهی است. عثمان گفت: از تو دوری می‌گیریم. معمر (یکی از راویان) گفت: گمانم می‌کنم عثمان چنین گفت: از تو به خدا پناه می‌جویم. من از نزد عثمان برگشتم و نزد آنها (مسور و عبدالرحمن) باز آمدم. ناگاه فرستاده عثمان (به طلب من) آمد و من نزد وی رفتم. عثمان گفت: خیرخواهی تو چیست؟ گفتم: همانا خداوند سبحانه محمد (صلی الله علیه وسلم) را به حق فرستاد و قرآن را بر وی نازل کرد، و تو در زمره آنانی هستی که خدا و رسول او (صلی الله علیه وسلم) را اجابت کرده‌اند. و دو بار هجرت کردی و از مصاحبت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بهره‌مند شده‌ای و روش وی را دیده‌ای، همانا مردم درباره ولید بسیار سخن می‌گویند. عثمان گفت: آیا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دریافته‌ای؟ گفتم: نی، ولی از

تُكَلِّمَ عَثْمَانَ لِأَخِيهِ الْوَلِيدِ، فَقَدْ أَكْثَرَ النَّاسُ فِيهِ، فَقَصَدْتُ لِعَثْمَانَ حَتَّى خَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ، قُلْتُ: إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً، وَهِيَ نَصِيحَةٌ لَكَ، قَالَ: يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ مِنْكَ - قَالَ مَعْمَرٌ: أَرَاهُ قَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ - فَأَنْصَرَفْتُ، فَرَجَعْتُ إِلَيْهِمْ إِذْ جَاءَ رَسُولُ عَثْمَانَ فَأْتَيْتُهُ، قَالَ: مَا نَصِيحَتُكَ؟ قُلْتُ: إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، وَكَانَتْ مِمَّنْ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَكَرَّسُوهُ ﷺ، فَهَاجَرْتُ الْهَجْرَتَيْنِ، وَصَحَبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَرَأَيْتُ هَدْيِي، وَقَدْ أَكْثَرَ النَّاسُ فِي شَأْنِ الْوَلِيدِ. قَالَ: أَنْزَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ قُلْتُ: لَا، وَلَكِنْ خَلَصَ إِلَيَّ مِنْ عِلْمِهِ مَا يَخْلُصُ إِلَى الْعَمْرَاءِ فِي سِتْرٍ مَا، قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، فَكَانَتْ مِمَّنْ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَكَرَّسُوهُ، وَأَمْسَتْ بِمَا بَعَثَ بِهِ، وَهَاجَرْتُ الْهَجْرَتَيْنِ، كَمَا قُلْتُ، وَصَحَبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَبَاتَيْتُهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَصَيْتُهُ وَلَا عَشَيْتُهُ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ أَبُو بَكْرٍ مِثْلُهُ، ثُمَّ عُمَرُ مِثْلُهُ، ثُمَّ اسْتُخْلِفْتُ، أَفَلَيْسَ لِي مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لَهُمْ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ قَمَا هَذِهِ الْأَحَادِيثُ الَّتِي تَبْلُغُنِي عَنْكُمْ؟ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ شَأْنِ الْوَلِيدِ، فَسَتَأْخُذُ فِيهِ بِالْحَقِّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ دَعَا عَلِيًّا، فَأَمَرَهُ أَنْ يَجْلِدَهُ، فَجَلِدَهُ ثَمَانِينَ. [انظر: ۳۸۷۲، ۳۹۶۳].

۱- در «فتح الباری» به نقل از تاریخ طبری گفته شده که: عثمان (رضی الله عنه) سعد بن ابی وقاص، یکی از عشرة مبشره را والی کوفه تعیین کرد و عبدالله بن مسعود را مسئول بیت المال آنجا نمود. روزی سعد از عبدالله خواست که به وی از بیت المال قرضه بدهد و او نداد. این ماجرا خصومتی را میان آنها بار آورد. عثمان (رضی الله عنه)، سعد را بر کنار کرد و عوض وی ولید بن عتبیه بن ابی معیط را که برادر رضاعی وی بود به ولایت کوفه منصوب کرد. سپس مردم بر وی شوریدند، زیرا ولید نماز صبح را چهار رکعت گزارده، وی مست شراب بود. دو نفر از اهل کوفه نزد عثمان آمدند و گواهی دادند که ولید را دیده‌اند که شراب می‌خورده است، مردم از اینکه، سعد را عزل کرده و ولید را به جای وی گمارده و حد شراب را بر وی جاری نکرده، انتقاد می‌کردند.

علم آن حضرت به من رسیده است، چنانکه به دوشیزگانی که در پرده‌اند نیز می‌رسد. عثمان (خطبه خواند) و گفت: اما بعد، همانا خداوند، محمد (صلی الله علیه وسلم) را به حق فرستاد و من از آنانی بودم که خدا و رسول او را اجابت کردم و بدانچه وی فرستاده شده است ایمان آوردم و چنانکه گفتم دوبار هجرت کردم و با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مصاحبت کردم و با وی بیعت کردم. به خدا سوگند که او را نافرمانی نکرده‌ام و به او خیانت ننموده‌ام، تا آنکه خدای عزوجل او را میراند. سپس با ابوبکر همان گونه عمل کردم و سپس با عمر همان گونه عمل کردم. پس از آن خلیفه تعیین شدم، آیا مرا چیزی از حق نیست مانند حقی که ایشان را بود؟ گفتم: آری. سپس گفت: پس این سخنان چیست که از جانب شما به من می‌رسد؟ اما آنچه در مورد ولید گفتم، پس زود باشد که او را به حق مؤاخذه کنم اگر خدا خواسته باشد. سپس عثمان، علی را فراخواند و دستور داد که ولید را تازیانه بزنند، و وی او را هشتاد تازیانه زد.

۳۶۹۷ - از سعید، از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) برای مردم گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به کوه أحد برآمد و ابوبکر و عمر و عثمان با وی بودند. کوه جنید، آن حضرت فرمود: «أحد آرام باش - گمان می‌کنم آن حضرت کوه را با پای زد و گفت: بر تو نیست. جز پیامبری و صدیقی و دو شهیدی.»

۳۶۹۸ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله

۳۶۹۷- حَدَّثَنَا سَعِيدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ قَتَادَةَ : أَنَّ أَنَسًا ؓ حَدَّثَهُمْ قَالَ : صَمَدُ النَّبِيِّ ﷺ أَحَدًا ، وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ ، فَرَجَفَ ، وَقَالَ : « اسْكُنْ أَحَدًا - أَطْنَهُ : ضَرْبُهُ بِرِجْلِهِ - فَلَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ ، وَصِدِّيقٌ ، وَشَهِيدَانِ » . [راجع : ۳۶۷۵]

۳۶۹۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ بْنُ بَزِيعٍ : حَدَّثَنَا

عنها) گفت: ما در زمان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) کسی را (در فضیلت) با ابوبکر برابر نمی‌کردیم، سپس با عمر و سپس با عثمان بعد میان اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرق نمی‌نهادیم. متابعت کرده (شاذان راوی را) عبدالله از عبدالعزیز.^۱

۳۶۹۹- از ابو عوانه روایت است که عثمان ابن موهب گفت: مردی از اهل مصر آمد و حج خانه کعبه کرد. وی دید که گروهی نشسته‌اند. گفت: اینها چه کسانی اند؟ گفتند: مردم قریش‌اند. گفت: بزرگ ایشان کیست؟ گفتند: عبدالله بن عمر است. گفت: ای ابن عمر، من از تو چیزی می‌پرسم، مرا از آن آگاه کن. آیا می‌دانی که در روز جنگ احد، عثمان فرار کرد؟ ابن عمر گفت: آری، گفت: می‌دانی که در غزوه بدر عثمان غایب بود و در آن حاضر نشد؟ گفت: آری. گفت: می‌دانی که در «بیعه الرضوان» عثمان غایب بود و در آن حاضر نشد؟ گفت: آری. آن مرد (از روی انکار بر عثمان) گفت: الله اکبر. ابن عمر به وی گفت: بیا که (واقعیت را) به تو روشن کنم و اما فرار وی در روز احد، گواهی می‌دهم که خداوند از گناهش درگذشت و او را بخشود.^۲ و اما غیاب وی

۱- صاحب تیسیر القاری گفته است: این قول ابن عمر مخالف مذهب اهل سنت و برخلاف اجماع و اتفاق ایشان است. شارحان صحیح البخاری در توجیه آن بسیار سعی کرده و به جایی نرسیدند. فضایل علی (رضی الله عنه) در زمان حیات آن حضرت از آفتاب روشتر بود. چنان است که پس از خلفای اربعه، شش نفر از «عشیره مبشره» فضیلت دارند. پس از ایشان (اهل بدر) و سپس (اهل بیعه الرضوان).

۲- ابن عمر (رضی الله عنه) سخنش را به استناد این آیه مبارکه گفت آنجا که می‌فرماید: «روزی که دو گروه (در احد) با هم رویاروی شدند، کسانی که از میان شما (به دشمن) پشت کردند، در حقیقت جز این نبود که به سبب پاره‌ای از آنچه (از گناه) حاصل کرده بودند، شیطان آنان را بلغزاند. و قطعاً خدا از ایشان درگذشت، زیرا خدا آمرزگار بردبار است.» (آل عمران: ۱۵۵)

شاذان: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ الْمَاجَشُونِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ لَا نَعُدُّ أَبَا بَكْرٍ أَحَدًا، ثُمَّ عُمَرَ، ثُمَّ عُثْمَانَ، ثُمَّ نَتْرِكُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ لَا تَقْضِلُ يَتْنَهُمْ. تَابَعَهُ عَبْدُ اللَّهِ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ. رَوَاهُ: ۳۶۹۹، ۳۶۵۵.

۳۶۹۹- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ، هُوَ ابْنُ مُوَهَّبٍ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ حَجَّ الْبَيْتِ، فَرَأَى قَوْمًا جُلُوسًا، فَقَالَ: مَنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ؟ فَقَالُوا: هَؤُلَاءِ قُرَيْشٌ، قَالَ: فَمَنْ الشَّيْخُ فِيهِمْ؟ قَالُوا: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: يَا ابْنَ عُمَرَ، إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ فَحَدَّثْتَنِي، هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ عُثْمَانَ فَرَّ يَوْمَ أُحُدٍ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَدْرٍ وَلَمْ يَشْهَدْ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنِ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ فَلَمْ يَشْهَدْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ: تَعَالَى ابْنُ لَكَ، أَمَا فَرَّارُهُ يَوْمَ أُحُدٍ، فَاشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَمَّا عَنَّهُ وَعُمَرُ لَهُ، وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنِ بَدْرٍ فَإِنَّهُ كَانَتْ نَحْتُهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَتْ مَرِيضَةً، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ لَكَ أَجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا وَسَهْمَهُ». وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنِ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ، فَلَوْ كَانَ أَحَدًا عَزَّ بَيْطَنَ مَكَّةَ مِنْ عُثْمَانَ لَبَعَثَهُ مَكَانَهُ، فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عُثْمَانَ، وَكَانَتْ بَيْعَةُ الرِّضْوَانِ بَعْدَ مَا نَهَبَ عُثْمَانَ إِلَى مَكَّةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدُهُ الْيَمِينِي: «هَذِهِ يَدُ عُثْمَانَ». فَضْرَبَ بِهَا عَلِيُّ يَدَهُ، فَقَالَ: «هَذِهِ لِعُثْمَانَ». فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ: اذْهَبْ بِهَا الْآنَ مَعَكَ. ۳۶۹۹- ذَكَرَ فِي التَّحْقِيقِ بِإِسْنَادِهِ (۳۶۹۹).

در جنگ بدر، همانا، دختر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) همسر وی بود و وی بیمار بود. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به عثمان گفت: «همانا تو ثواب و سهم (غنیمت) مردی را حاصل می‌کنی که در جنگ بدر حاضر شده است.» و اما غیبت وی از «بیعه الرضوان» اگر کسی در مکه عزیزتر از عثمان پنداشته می‌شد، آن حضرت به جای عثمان او را می‌فرستاد. ولی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) عثمان را فرستاد. پس از آنکه عثمان به سوی مکه رفت. «بیعه الرضوان» واقع شد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با اشاره به دست راست خود گفت: «این است دست عثمان.» و آن را بر دست چپ خود زد و گفت: «این است بیعت عثمان» و سپس ابن عمر به آن مرد گفت: «این دلایل را همین اکنون با خود ببر (تا گمان فاسد تو درباره عثمان از میان برود).»^۱

باب ۸ - قصه بیعت و اتفاق (خلافت) بر عثمان بن عفان (رضی الله عنه).

(و ذکر قتل عمر بن خطاب (رضی الله عنه) در آن آمده است.)

۳۷۰۰ - موسی بن اسماعیل، از ابو عوانه، از

۱ - پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سال ششم هجرت با چهارصد تن از یاران خویش برای ادای عمره، از مدینه راهی مکه شدند. آنگاه که به «خُدیبیه» در نزدیک مکه رسیدند، مشرکان مکه مانع ورود ایشان به مکه شدند. مسلمانان در «خُدیبیه» توقف کردند و مذاکرات میان آنها و نمایندگان مشرکان آغاز شد. سپس آن حضرت، مناسب دانست که عثمان را برای مذاکره به مکه بفرستد. عثمان رفت و با آنها مذاکره کرد ولی مشرکان او را نزد خود نگهداشتند، و خبر کشته شدن عثمان پخش شد. آنگاه مسلمانان نظر به دستور آن حضرت بر جنگیدن و جهاد مرگ پیمان بستند. خداوند این آیه را نازل کرد: «همانا، خداوند از مسلمانان خشنود شد، وقتی که بیعت می‌کردند با تو زیر درخت.» (الفتح: ۱۸).

۸- باب : قِصَّةُ النَّبِيعَةِ ،

وَالاتِّفَاقِ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ .
[وَفِيهِ مَقْتَلُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ]

۳۷۰۰- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ،
عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ : رَأَيْتُ عُمَرَ بْنَ
الْخَطَّابِ ﷺ قَبْلَ أَنْ يُصَابَ بِالْمَدِينَةِ ، وَقَفَّ عَلَى
حُبَيْبَةَ بِنِ الْيَمَانِ وَعُثْمَانَ بْنَ حُنَيْفٍ قَالَ : كَيْفَ قَعَلْتُمَا ،
اتِّخَفَانِ أَنْ تَكُونَا قَدْ حَمَلْتُمَا الْأَرْضَ مَا لَا تُطِيقُ ؟ قَالَا :
حَمَلْنَاهَا أَمْرًا هِيَ لَهُ مُطِيقَةٌ ، مَا فِيهَا كَبِيرٌ فَضَّل . قَالَ :
انظُرَا أَنْ تَكُونَا حَمَلْتُمَا الْأَرْضَ مَا لَا تُطِيقُ ، قَالَا :

لا ، قَالَ عُمَرُ : لئن سَلَمَنِي اللَّهُ ، لَأَدْعَنَ أَرَامِلَ أَهْلِ الْعِرَاقِ لَا يَحْتَجِنَ إِلَيَّ رَجُلٌ بَعْدِي أَبَدًا ، قَالَ : مَا أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا رَابِعَةٌ حَتَّى أَصِيبَ ، قَالَ : إِنِّي لَقَاتِمٌ مَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ إِلَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ غَدَاةَ أَصِيبَ ، وَكَانَ إِذَا مَرَّ بَيْنَ الصَّغِيرَيْنِ قَالَ : اسْتَوُوا ، حَتَّى إِذَا لَمْ يَرَفِهِنَّ خَلَّ لَا تَقْدَمُ فَكَبِيرٌ ، وَرَبَّمَا قَرَأَ سُورَةَ يُوسُفَ أَوْ النَّحْلَ أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ فِي الرُّكْعَةِ الْأُولَى حَتَّى يَجْتَمِعَ النَّاسُ ، فَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ كَبُرَ فَسَمِعْتَهُ يَقُولُ : قَتَلَنِي - أَوْ أَكَلَنِي - الْكَلْبُ ، حِينَ طَعَنَهُ فَطَارَ الْعِلْجُ بِسَكِينٍ ذَاتِ طَرَقَيْنِ ، لَا يَمُرُّ عَلَى أَحَدٍ بَيْنَنَا وَلَا شِمَالًا إِلَّا طَعَنَهُ ، حَتَّى طَعَنَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا ، مَاتَ مِنْهُمْ سَبْعَةٌ ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ طَرَحَ عَلَيْهِ بُرْتَسًا ، فَلَمَّا ظَنَّ الْعِلْجُ أَنَّهُ مَا خُوذُ نَحَرَ نَفْسِهِ ، وَتَتَاوَلَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ قَدَمَهُ ، فَمَنْ يَلِي عُمَرَ قَدَّرَ رَأَى الَّذِي أَرَى ، وَأَمَّا تَوَاحِشِي الْمَسْجِدِ فَإِنَّهُمْ لَا يَدْرُونَ ، غَيْرَ أَنَّهُمْ قَدْ قَدَلُوا صَوْتَ عُمَرَ ، وَهُمْ يَقُولُونَ : سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ ، فَصَلَّى بِهِمْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ صَلَاةَ خَفِيفَةً ، فَلَمَّا انْصَرَفُوا قَالَ : يَا ابْنَ عَبَّاسٍ ، أَنْظِرْ مَنْ قَتَلَنِي ، فَبَالَ سَاعَةً ثُمَّ جَاءَ ، فَقَالَ : غَلَامٌ الْمُغِيرَةَ ، قَالَ : الصَّخَّ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : قَاتَلَهُ اللَّهُ ، لَقَدْ أَمَرْتُ بِهِ مَعْرُوفًا ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْ مِثِّي بِيَدِ رَجُلٍ يَدْعِي الْإِسْلَامَ ، قَدْ كُنْتَ أَنْتَ وَأَبُوكَ نُحْبَانِ أَنْ تَكْثُرَ الْفُلُوجُ بِالْمَدِينَةِ - وَكَانَ الْعَبَّاسُ أَكْثَرَهُمْ رَقِيقًا - فَقَالَ : إِنْ شِئْتَ قَتَلْتُ ، أَيُّ : إِنْ شِئْتَ قَتَلْنَا ؟ قَالَ : كَذَبْتُ ، بَعْدَ مَا تَكَلَّمُوا بِلِسَانِكُمْ ، وَصَلُّوا قِبَلَتِكُمْ ، وَحَجُّوا حَجَّكُمْ .

فَاحْتَمَلَ إِلَى بَيْتِهِ ، فَأَنْطَلَقْنَا مَعَهُ ، وَكَانَ النَّاسُ لَمْ تُصِبْهُمْ مُصِيبَةٌ قَبْلَ يَوْمَيْهِ ، فَاقْتَالَ يَقُولُ : لَا بَأْسَ ، وَقَائِلٌ يَقُولُ : أَخَافُ عَلَيْهِ ، فَأَتَانِي بَنِيْسِدُ فَشَرِبَهُ ، فَخَرَجَ مِنْ جَوْفِهِ ، ثُمَّ أَتَانِي بَلْبَنُ فَشَرِبَهُ ، فَخَرَجَ مِنْ جَوْفِهِ ، فَلَعَلُّوا أَنَّهُ مَيِّتٌ ، فَلَخَلْنَا عَلَيْهِ ، وَجَاءَ النَّاسُ ، فَجَعَلُوا يَشُونَ

۱- عمر (رضی الله عنه)، خذیفه بن الیمان و عثمان بن حنیف را که از اصحاب اند، برای تعیین مقدار خراج (مالیه زمین) و جزیه به سرزمین عراق فرستاده بود.

۲- شاید مراد عمر (رضی الله عنه) آن بود که قطعه زمینی را در اختیار زنان بیوه می گذاشت تا از محصول آن معیشت کنند یا حقوق و معاشی برایشان تعیین می کرد.

حُصَيْنِ، برای ما روایت نمود که عمر و بن میمون گفت: عمر بن خطاب را چند روز قبل از آنکه او را ضربه ای رسید، در مدینه دیدم که بر خذیفه بن الیمان و عثمان بن حنیف ایستاد و گفت: چه کار کردید، آیا می ترسید که بر زمین (عراق) بیش از توان آن (خراج) نهاده اید؟^۱ آن دو نفر گفتند: بر آن خراجی گذاشتیم که توان آن را دارد، این (خراج) نظر به حاصلخیزی آن، زیاد نیست. عمر گفت: بنگرید که اگر خراجی بیش از توان آن گذاشته باشید؟ گفتند: نی، سپس عمر گفت: اگر خدا مرا سلامت بدارد، بیوه های مردم عراق را هرگز به کمک مردی پس از خود محتاج نخواهم گذاشت.^۲ راوی گفت: چهار (شب) بر وی بیشتر نگذشت که عمر زخم خورد. عمر و بن میمون گفت: من (در صف نماز) ایستاده بودم و میان من و عمر کسی به جز ابن عباس نبود، در آن بامداد که وی را زخم رسید. و چنان بود که هرگاه وی میان صفوف (نماز) می گذشت می گفت: صفوف را راست کنید، و چون در صف نمازگزاران فاصله و گشادی نمی دید (به امامت) پیش می شد و تکبیر می گفت، و عمر بسا اوقات سوره «یوسف» یا «النحل» یا همچو سوره ها را در رکعت اول تلاوت می کرد تا آنکه مردم جمع می شدند. به مجردی که وی تکبیر گفت، از وی شنیدم که می گفت: مرا کشت - یا

مرا سگ خورد - هنگامی که او را زخم زد. آن کافر عجمی با کارد دو رو به سرعت (از میان صفوف) می‌گذشت^۱ و راست و چپ مردم را زخم می‌زد تا آنکه سیزده نفر را زخم زد که هفت نفر از آنها مرد. و چون مردی از مسلمانان وی را دید، کلاهی گشاد بر سرش افکند. چون آن کافر عجمی پنداشت که گرفته شده است، گلوی خود را برید. عمر، دست عبدالرحمن بن عوف را گرفت و او را (به امامت) پیش کرد و هر کس که در کنار عمر ایستاده بود، همانا دید هر آنچه من می‌دیدم. ولی کسانی که پیرامون مسجد بودند، نمی‌دانستند (که چه واقع شده است) به جز آنکه آواز عمر را گم کرده بودند و می‌گفتند: سبحان الله، سبحان الله.

عبدالرحمن (بن عوف) نمازی کوتاه خواند^۲ و چون از نماز برگشتند. عمر گفت: ای ابن عباس، بین که مرا کی ضربه زده است؟ ابن عباس اندکی (در میان مردم) گشت و سپس آمد و گفت: غلام مغیره. عمر گفت: همان هنریشه؟ گفت: آری. عمر گفت: خدا او را بکشد، او را به معروف امر کردم (به وی ستم نکردم)، خدای را سپاس که مرا به دست مردی که ادعای اسلام کند، نکشت. همانا تو (ای ابن عباس) و پدر تو دوست می‌داشتید که کافران

عَلَيْهِ، وَجَاءَ رَجُلٌ شَابٌ قَال: ابْشِرْ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِبَشْرَى اللَّهِ لَكَ، مِنْ صُحْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَقَدِمَ فِي الْإِسْلَامِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، ثُمَّ وَايْتِ قَعْدَلْتَ، ثُمَّ شَهَادَةٌ. قَالَ: وَدِدْتُ أَنْ ذَلِكَ كَخَافَ لَا عَلَيَّ وَلَا لِي، فَلَمَّا أُدْبِرَ إِذَا إِزَارُهُ يَمَسُّ الْأَرْضَ، قَالَ: رُدُّوا عَلَيَّ الْعِلَامَ، قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي ارْقِعْ ثَوْبَكَ، فَإِنَّهُ ابْتَهَى لثَوْبَكَ، وَاتَّقَى لِرَبِّكَ، يَا عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، انظُرْ مَا عَلَيَّ مِنَ اللَّيْسَنِ، فَحَسَبُوهُ فَوَجَدُوهُ سَتَةً وَتَمَانِينَ أَلْفًا أَوْ نَحْوَهُ، قَالَ: إِنْ وَقَى لَهُ مَالُ آلِ عُمَرَ قَادَهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ، وَلَا فَسَلْ فِي بَنِي عَدِي بِنِ كَعْبٍ، فَإِنْ لَمْ تَقْ أَمْوَالَهُمْ فَسَلْ فِي فُرَيْشٍ، وَلَا تَعْدُهُمْ إِلَى غَيْرِهِمْ، قَادَ عَنِّي هَذَا الْمَالِ. انْطَلِقْ إِلَى عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ، فَقُلْ: يَغْرَأُ عَلَيْكَ عُمَرُ السَّلَامَ، وَلَا تَقُلْ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، فَإِنِّي لَسْتُ الْيَوْمَ لِلْمُؤْمِنِينَ امِيرًا، وَقُلْ يَسْتَأْذِنُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَنْ يُدْفِنَ مَعَ صَاحِبِيهِ، فَسَلِّمْ وَاسْتَأْذِنْ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهَا، فَوَجَدَهَا قَاعِدَةً تَبْكِي، فَقَالَ: يَغْرَأُ عَلَيْكَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ السَّلَامَ، وَيَسْتَأْذِنُ أَنْ يُدْفِنَ مَعَ صَاحِبِيهِ. فَقَالَتْ: كُنْتُ أُرِيدُهُ لِنَفْسِي، وَلَا أُؤْتِرُهُ بِهَذَا الْيَوْمِ عَلَى نَفْسِي، فَلَمَّا أَقْبَلَ، قِيلَ: هَذَا عَبْدِ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ قَدْ جَاءَ، قَالَ: ارْقِعُونِي فَاسْتَدَّهُ رَجُلٌ إِلَيْهِ، فَقَالَ: مَا لَدَيْكَ؟ قَالَ: الَّذِي تُحِبُّ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَذْنْتُ، قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، مَا كَانَ مِنْ شَيْءٍ أَهَمُّ إِلَيَّ مِنْ ذَلِكَ، فَإِذَا أَنَا قَضَيْتُ فَأَحْمِلُونِي، ثُمَّ سَلِّمْ، فَقُلْ: يَسْتَأْذِنُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَإِنْ أَذْنْتُ لِي فَأَدْخِلُونِي، وَإِنْ رَدَدْتَنِي رُدُّونِي إِلَى مَقَابِرِ الْمُسْلِمِينَ.

وَجَاءَتْ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ حَفْصَةُ وَالنِّسَاءُ تَسِيرُ مَعَهَا، فَلَمَّا رَأَيْنَاهَا قُمْنَا، فَوَلَّجَتْ عَلَيْنَا، فَبَكَتْ عِنْدَهُ سَاعَةً، وَاسْتَأْذَنَ الرَّجَالُ، فَوَلَّجَتْ دَاخِلًا لَهُمْ، فَسَمِعْنَا بُكَاءَهَا مِنَ الدَّخْلِ، فَقَالُوا: أَوْصِ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اسْتَخْلَفَ، قَالَ: مَا أَجِدُ أَحَدًا أَحَقَّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ هَؤُلَاءِ النَّصْرِ، أَوْ

۱- نام این کافر عجمی فیروز و کنیت وی ابولؤلؤ بود. وی غلام مغیره بن شعبه بود. عمر (رضی الله عنه) هیچ کافری را اجازه ورود به مدینه نمی‌داد. ولی مغیره بن شعبه نام‌های به عمر نوشت و ابولؤلؤ را درودگر و آهنگر و نقاش معرفی کرد و بودن او را در مدینه به نفع مردم خواند. عمر او را اجازه داد. و مغیره باج ابولؤلؤ را صد درهم در ماه تعیین کرد. روزی وی از زیادتی باج نزد عمر شکایت کرد. ولی عمر با مقایسه به هنرهای وی مقدار باج را عادلانه خواند. روزی دیگر، عمر از وی خواست که اگر بتواند آسیاب بادی بسازد. وی با ترشروی گفت: آسیابی به تو خواهم ساخت که همه مردم از آن سخن بگویند، عمر به همراه خود گفت: وی مرا تهدید کرد.

۲- مروی است که وی «أنا اعطيناك الكوثر» و «إذاجا...» را خواند.

عجمی (مجوسی) در مدینه بسیار شوند. (راوی می گوید) عباس بیشترین غلامان (عجمی) را داشت. ابن عباس گفت: اگر خواهی بکنم. یعنی اگر می خواهی (این غلامان را) می کشیم؟ عمر گفت: سخنی ناراست گفתי (که آنان را می کشیم) پس از آنکه به زبان شما سخن گفتند و به قبله شما نماز گزاردند و حج شما را ادا کردند. (چگونه می توانید بکشید).

عمر به خانه اش انتقال داده شد. ما همراه وی رفتیم، و مسلمانان گویی قبل از این روز به همچو مصیبتی گرفتار نشده بودند. گوینده ای می گفت: باکی نیست (بهبود یابد) و گوینده ای می گفت: می ترسم (که بمیرد). برای وی نیذ (خیسانده خرما) آورده شد، آن را نوشید، از شکم وی بیرون آمد، سپس برای وی شیر آورده شد، آن را نوشید، از زخم وی بیرون آمد، پس دانستند که وی می میرد. ما نزد وی رفتیم و مردم آمدند و او را می ستودند، مردی جوان آمد و گفت: بشارت باد بر تو ای امیر المؤمنین، به بشارتی که از خدای بر تو می باشد، از مصاحبت رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، و پایداری تو در اسلام که خود می دانی، سپس خلیفه شدی و عدالت کردی و بعد به شهادت رسیدی. عمر گفت: دوست می دارم (همه آنچه گفتم) مرا بسنده گردد، چنانکه نه بر من (گناهی بماند) و نه برای من (ثوابی بماند؛ یعنی ثواب و گناه برابر گردد). آنگاه که آن جوان پشت گردانید، ازار وی بر زمین کشیده می شد. عمر گفت: آن جوان را نزد من بازگردانید. و به او گفت: ای برادرزاده،

الرَّهْطُ ، الَّذِي تُوْفِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ ، فَسَمِيَ عَلِيًّا وَعُثْمَانَ وَالزُّبَيْرَ وَطَلْحَةَ وَسَعْدًا وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ ، وَقَالَ : يَشْهَدُكُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ ، وَلَيْسَ لَهُ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ - كَهَيْئَةِ التَّعْزِيَةِ لَهُ - فَإِنْ أَصَابَتِ الْإِمْرَةُ سَعْدًا فَهُوَ ذَلِكَ ، وَإِلَّا فَلَيْسَتْ بِيَهُ أَيُّكُمْ مَا أَمُرُ ، فَإِنِّي لَمْ أَعْزِلْهُ عَنِ عَجْزٍ وَلَا خِيَانَةٍ .

وقال : أوصي الخليفة من بعدي ، بالمهاجرين الأولين ، أن يعرف لهم حقهم ، ويحفظ لهم حرمتهم ، وأوصيه بالأنصار خيراً : الذين تبوءوا الدار والإيمان من قبلهم ، أن يقبل من محسنهم ، وأن يعفى عن مسيئتهم ، وأوصيه بأهل الأنصار خيراً ، فإنهم ردة الإسلام ، وحيابة المال ، وعظيمة العدو ، وأن لا يؤخذ منهم إلا فضلهم عن رضاهم . وأوصيه بالأعراب خيراً ، فإنهم أصل العرب ، ومادة الإسلام ، أن يؤخذ من حواشي أموالهم ، ويؤرد على فقرائهم ، وأوصيه بدمعة الله تعالى ، ودمة رسوله ﷺ أن يوفى لهم بمهديهم ، وأن يقاتل من وراءهم ، ولا يكلفوا إلا طاعتهم .

فلما قبض خرجنا به ، فانطلقنا نثسي ، فسلم عبد الله بن عمر قال : يستأذن عمر بن الخطاب ، قالت : أدخلوه ، فأدخل ، فوضع هناك مع صاحبه ، فلما فرغ من دفنه اجتمع هؤلاء الرهط ، فقال عبد الرحمن : اجملوا أمركم إلى ثلاثة منكم ، فقال الزبير : قد جعلت أمري إلى علي ، فقال طلحة : قد جعلت أمري إلى عثمان ، وقال سعد : قد جعلت أمري إلى عبد الرحمن بن عوف ، فقال عبد الرحمن : أيكما تبرأ من هذا الأمر ، فتجمله إليه والله عليه والإسلام ، لينظرن أفضلهم في نفسه ؟ فأسكت الشيخان ، فقال عبد الرحمن : اتجملونه إلي والله علي أن لا ألو عن أفضلكم ؟ قال : نعم ، فأخذ بيد أحدهما فقال : لك قرابة من رسول الله ﷺ والقدم في

الإسلام مَا قَدْ عَلِمْتَ، قَالَهُ عَلَيْكَ لَنْ أَمْرُكَ لَتَعْدِلَنَّ
وَلَكِنْ أَمْرْتُ عُثْمَانَ لَتَسْمَعَنَّ وَتُطِيعَنَّ، ثُمَّ خَلَا بِالْآخِرِ
فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَلَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ قَالَ: أَرْقِعْ يَدَكَ يَا
عُثْمَانُ، قَبَائِعَهُ، قَبَائِعَهُ لِي عَلِيٍّ، وَوَلِّجْ أَهْلَ الدَّارِ
قَبَائِعَهُ. [رواه: ۱۳۹۲].

جامه ات را (از زمین) بلند کن، همانا (بلند کردن آن از زمین) پاک تر می دارد! جامه تو را و پرهیزگارتر می دارد تو را نزد پروردگار تو. (سپس گفت) ای عبدالله بن عمر، بین که چه مقدار قرض دارم. قرضهای وی را حساب کردند. آن را هشتاد و شش هزار یا به همین اندازه تشخیص دادند.^۲

عمر گفت: اگر اموال اولاد عمر تکافو کند، از اموال ایشان (قروض من) داده شود، در غیر آن، از اولاد عدی بن کعب تقاضا کن. و اگر اموال ایشان کفایت نکند، از قریش تقاضا کن و سپس از کسی تقاضا مکن و این مال را از جانب من ادا کن.

(سپس عمر گفت ای عبدالله) نزد ام المؤمنین، عایشه برو و بگوی: عمر بر تو سلام می رساند و (مرا) امیر المؤمنین مگوی؛ زیرا من امروز بر مسلمانان امیر نیستم، و بگوی که عمر بن خطاب اجازه می خواهد که با دو مصاحب خود دفن شود.

(عبدالله ابن عمر) بر عایشه سلام کرد و از وی اجازه خواست و به خانه وی درآمد. وی دید که عایشه نشسته است و می گیرد. عبدالله گفت: عمر بن خطاب بر تو سلام می رساند و اجازه می خواهد که با دو مصاحب خود دفن شود. عایشه گفت: من آن جای (قبر) را برای

۱- در متن عربی - فانه ابقی لثوبک - آمده است که لفظ - ابقی - اشتباه است. درست آن - انقی - است.

۲- در روایت جابر آمده که عمر به پسر خود عبدالله گفت: ای عبدالله، سوگند یاد کردم بر تو به حق خدا و حق عمر که چون بمیرم و مرا دفن کردی، سر خود را تا زمانی نشویی که از اراضی اولاد عمر هشتاد هزار بفروشی و در بیت المال مسلمانان بگذاری. عبدالرحمن بن عوف سبب قرضداری وی را پرسید. عمر گفت: این اموال را در حجهایی که گزارده ام و حوادثی که پیش آمده است، خرج کرده ام. (شرح شیخ الاسلام).

خود می خواستم ولی امروز او را بر خود ترجیح می دهم. وقتی وی برگشت، گفته شد که همانا عبدالله بن عمر آمد. عمر گفت: مرا بلند کنید و بنشانید، مردی او را به جانب خود تکیه داد. عمر گفت: چه جوابی آوردی؟ عبدالله گفت: آنچه دوست می داری، ای امیرالمؤمنین، برایت اجازه داد. عمر گفت: الحمدلله. از این مهم تر برای من چیزی نبود، پس وقتی بمیرم (جنازه) مرا بردارید (و به سوی الحجره عایشه ببرید) سپس سلام کن و بگویی که عمر بن خطاب اجازه می خواهد، اگر اجازه داد، مرا به الحجره وی درآورد و اگر اجازه نداد، مرا به قبرستان مسلمانان دفن کنید.

در این وقت امّ المؤمنین حفصه (دختر عمر) با زنانی دیگر که همراه وی بودند آمد. چون حفصه را دیدیم از نزد عمر برآمدیم. وی بر عمر درآمد و زمانی نزد وی گریست، سپس مردان اجازه ورود خواستند، حفصه به درون پرده درآمد و ما از درون آواز گریه اش را می شنیدیم.

مردم گفتند: وصیت کن ای امیرالمؤمنین و کسی را خلیفه تعیین کن، عمر گفت: من کسی را به این امر (خلافت) سزاوتر از این اشخاص نمی یابم، کسانی که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) تا به هنگام مرگ از ایشان راضی بود. وی این کسان را نام گرفت: علی و عثمان، و زبیر و طلحه و سعد و عبدالرحمن. و سپس گفت: عبدالله بن عمر (به مشورت) نزد شما حاضر می شود و در امر خلافت هیچ حقی ندارد، همچنانکه صورت تعزیت حق وی

است. پس اگر امر خلافت به سعد (بن وقاص) برسد، کار درستی است. در غیر آن هر کدام شما که امیر شدید، از وی کمک بجوئید؛ زیرا من او را به خاطر ناتوانی و یا خیانت وی از امارت کوفه بر کنار نکرده‌ام.

عمر گفت: کسی را که پس از من خلیفه شود، در مورد مهاجرین اولین توصیه می‌کنم که حق ایشان را بشناسد و حرمت ایشان را نگهدارد، و او را در مورد انصار به نیکی توصیه می‌کنم، آنانی که قبل از ایشان در مدینه می‌زیستند و ایمان آوردند، که عمل نیک را از نیکوکارانشان بپذیرد و از تقصیر بدکارانشان درگذرد و او را در مورد مردم شهرها به سلوک نیک توصیه می‌کنم، زیرا آنها مددگار اسلام و جمع آورنده مال و موجب خشم دشمن‌اند، و اینکه از ایشان چیزی گرفته نشود، مگر مال زیادی ایشان و آن هم به رضایت ایشان و او را در مورد بادیه نشینان به سلوک نیک وصیت می‌کنم؛ زیرا آنها ریشه عرب و ماده اسلام‌اند، اینکه از اموال زایدشان گرفته شود و به فقرایشان داده شود و او را به عهد خدا و رسول او با اهل ذمه توصیه می‌کنم که مطابق عهدشان با ایشان معامله کند و به خاطر (حمایت از آنها) جنگیده شود و بیش از توان آنها بر آنها تکلیف (خراج) گذاشته نشود. آنگاه که روح عمر قبض شد (به جنازه وی) بیرون آمدیم و راهی شدیم^۱ و می‌رفتیم (تا آنکه به الحجره عایشه رسیدیم). عبدالله بن عمر سلام کرد، و گفت: عمر بن خطاب اجازه می‌خواهد. عایشه گفت: او را درآورید. وی

۱- عمر (رضی الله عنه) سه روز پس از جراحت درگذشت و نماز جنازه‌اش را ضعیب خواند (تیسیر القاری).

به الحجره درآورده شد و در آنجا با هر دو مصاحب خود نهاده شد. آنگاه که از دفن وی فراغت حاصل شد، آن گروه (نامزد خلافت) جمع آمدند. عبدالرحمن گفت: امر خلافت خویش را به سه نفر خویش اختیار دهید. زبیر گفت: من حق خود را به علی دادم. طلحه گفت: من حق خود را به عثمان دادم. سعد گفت: من حق خود را به عبدالرحمن بن عوف دادم. عبدالرحمن (بن عوف) به علی و عثمان گفت: کدام یک از شما از این (کار خلافت) دوری می‌جوئید تا این کار (تعیین خلیفه را) به وی بسپارم و خداوند و اسلام شاهد وی باشند. آن دو شیخ (عثمان و علی) سکوت کردند. سپس عبدالرحمن گفت: آیا امر خلافت را به اختیار من می‌گذارید؟ در آن صورت من خدا را شاهد می‌گیرم که بهترین شما را ترک نکنم. هر دویشان گفتند: آری، عبدالرحمن دست یکی از آنها (یعنی دست علی را گرفت و گفت: تو را با رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) قرابتی است و در اسلام قدمی است که خود می‌دانی، پس به نام خدا از تو می‌خواهم که اگر تو را امیر گردانم، عدالت کنی و اگر عثمان را امیر گردانم سخن او را می‌شنوی و از وی اطاعت می‌کنی؟ سپس عبدالرحمن با آن کس دیگر (یعنی عثمان) خلوت کرد و به او نیز همچنان گفت. چون (از ایشان) پیمان گرفت گفت: ای عثمان، دست خود را بلند کن. عبدالرحمن به وی بیعت کرد، و علی به وی بیعت کرد و اهل

۹- بَاب : مَنَاقِبِ

عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

مدینه درآمدند و به وی بیعت کردند. ۱

باب - ۹ مناقب علی بن ابی طالب

الْقُرَشِيِّ الْهَاشِمِيِّ، أَبِي الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَلِيِّ: «أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ» [راجع:

. (۲۴۵۱)

وَقَالَ عُمَرُ: «تُوِّفِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ

[راجع: (۱۳۹۲).

الْقُرَشِيِّ الْهَاشِمِيِّ، أَبِي الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ).
و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به علی گفت:
«تو از منی و من از توام» و عمر گفت:
پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وفات کرد در حالی
که از علی راضی بود.

۳۷۰۱ - از ابو حازم روایت است که سهل
بن سعد (رضی الله عنه) گفت: همانا رسول الله
(صلی الله علیه وسلم) فرمود: «من بیرق (پرچم)
را فردا به مردی می‌دهم که خداوند بر داستان
وی (قلعه خبیر را) می‌گشاید.» مردم در شب
بدین اندیشه بودند که بیرق به کدام یک از
ایشان داده خواهد شد. چون شب را به صبح
رساندند، بامداد آن نزد رسول الله (صلی الله علیه
وسلم) آمدند و هر یکشان امیدوار بود که بیرق
برای وی داده شود. آن حضرت فرمود: «علی
بن ابی طالب کجاست؟» گفتند: چشمانش درد

۳۷۰۱- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ ، عَنْ

أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ
قَالَ : «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ» .فَالَ : قَبَاتِ النَّاسِ يَدُو كُونَ لَيْتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاهَا ، فَلَمَّا
أَصْبَحَ النَّاسُ غَدَوْا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، كُلُّهُمْ يَرْجُو أَنْ
يُعْطَاهَا ، فَقَالَ : «أَيْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» . فَقَالُوا :يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : «فَارْسَلُوا إِلَيْهِ فَأَتُونِي
بِهِ» . فَلَمَّا جَاءَ بَصِقَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ ، قَبْرًا حَتَّى كَانَ كَمِ
يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ ، فَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ ، فَقَالَ عَلِيٌّ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ،أَقَاتَلَهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا ؟ فَقَالَ : «أَنْفَذَ عَلِيٌّ رَسْلَكَ
حَتَّى تَنْزَلَ بِسَاحَتِهِمْ ، ثُمَّ أَدْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ ،وَأَخْبِرُهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِيهِ ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ
يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا ، خَيْرَ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ
حُمْرُ النَّعَمِ» . [راجع: ۲۹۹۷ . أخرجه مسلم : ۲۴۰۶ .]

۱- در روایت ابواسحاق از عمر بن میمون چنین آمده است. عمر گفت: علی
و عثمان و عبدالرحمن و سعد و زبیر را نزد من فراخوانید، طلحه در اموال
خود مشغول بود و غایب بود و با هیچ یکی از آنان جز با علی و عثمان
سخن نگفت. به علی گفت: ای علی، شاید که این قوم حق تو و مرتبت و
دامادی تو را به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و علمی که خداوند به تو داده
است، می‌دانند. اگر خلیفه شدی تقوی پیشه کن و سپس به عثمان گفت. در
حدیث، این عمر در روایت از ابن سعد به استاد صحیح آمده که عمر گفت:
همانا قوم شما به جز یکی از این سه کس یعنی عبدالرحمن و عثمان و علی
راه امیر نمی‌گردانند، پس هر کسی که از شما والی شود، باید اقربای خود را
بر گردنهای مردم سوار نکند. برخیزید و مشورت کنید، کسی که به تکلف از
شما بدون مشورت مسلمانان امیر شود، گردن او را بزنید.

مداینی روایت کرده که عبدالرحمن به علی گفت: اگر خدای تعالی تو را
از این امر خلافت باز می‌داشت، کدام کس از این گروه را به امر خلافت
سزاوارتر می‌دانستی؟ گفت: عثمان راه و عبدالرحمن آنچه به علی گفته بود
به عثمان گفت: عثمان گفت: علی راه، مداینی در این حدیث افزوده است که
سعد ابن ابی وقاص درباره عثمان به عبدالرحمن مشورت داد و عبدالرحمن
تمام شیهای شورا در مدینه می‌گشت و با اشراف مردم خلوت می‌کرد و نظر
آنها در مورد عثمان بود. تفصیل بیشتر موضوع در کتاب الاحکام بیاید (شرح
شیخ الاسلام در تیسیر القاری، ج ۶ صفحات ۴۰۸ - ۴۱۰ حاشیه).

می‌کند یا رسول‌الله. آن حضرت فرمود: «کسی را عقب وی بفرستید و او را نزد من بیاورید.» آنگاه که علی آمد، آن حضرت بر چشمان وی آب دهان افکند و در حق وی دعا کرد. چشمانش بهبود یافت چنان که گویی دردی نداشته است. آن حضرت بیرق را به وی داد. علی گفت: یا رسول‌الله، آیا با ایشان نبرد کنم تا آنکه مثل ما (مسلمان) شوند؟ آن حضرت فرمود: به آهستگی بگذر تا به سرزمین ایشان فرود آیی، سپس آنها را به اسلام فراخوان و ایشان را از آنچه از حق خدا بر ایشان واجب است آگاه گردان، به خدا سوگند اگر خداوند توسط تو یک مرد را هدایت کند، تو را بهتر است از آنکه شترانی سرخ موی داشته باشی.»

۳۷۰۲ - از یزید بن ابی عُبَید روایت است که سَلَمَه گفت: در (غزوه) خیبر، علی از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) عقب افتاده بود؛ زیرا وی چشم درد بود. سپس وی گفت: آیا من از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به عقب بمانم. علی برآمد و به رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) پیوست. آنگاه که شام روزی فرا رسید که خداوند در بامداد آن شب، خیبر را فتح کرد. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: پرچم را فردا به مردی می‌دهم - یا فردا پرچم را مردی می‌گیرد که او را خدا و رسول او دوست می‌دارد - یا چنین فرمود - او خدا و رسول او را دوست می‌دارد و خداوند توسط وی (خیبر را) می‌گشاید. ناگاه علی آمد در حالی که انتظار نداشتیم. گفتند: این است علی. سپس رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) پرچم را به وی داد و خداوند توسط وی (خیبر را) فتح کرد.

۳۷۰۲ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ؛ حَدَّثَنَا حَاتِمٌ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ قَالَ: كَانَ عَلِيٌّ قَدْ تَخَلَّفَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي خَيْبَرَ، وَكَانَ بِهِ رَمَدٌ، فَقَالَ: أَنَا اتَّخَلَّفْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَخَرَجَ عَلَيَّ فَلَحِقَ بِالنَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا كَانَ مَسَاءً اللَّيْلَةِ الَّتِي فَتَحَهَا اللَّهُ فِي صَبَاحِهَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: (لِأَعْطَيْنَ الرَّايَةَ - أَوْ لِيَاخُذَنَّ الرَّايَةَ - غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَيَرْضَاهُ، أَوْ قَالَ: يُحِبُّ اللَّهَ وَيَرْضَاهُ، يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَإِنَّا نَحْنُ بِعَلِيِّ وَمَا تَرْجُوهُ، فَقَالُوا: هَذَا عَلِيُّ، فَأَعْطَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الرَّايَةَ، فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ. [راجع: ۲۹۷۵، أخرجه مسلم: ۲۴۰۷.]

۳۷۰۳ - از عبدالعزیز بن ابوحازم روایت است که پدر او گفت: مردی نزد سهل بن سعد آمد و گفت: همانا فلان، یعنی امیر مدینه در نزدیک منبر، علی را (به اهانت) یاد می‌کند، سهل پرسید: وی چه می‌گوید؟ گفت می‌گوید: ابوتراب (پدر خاک). سهل خندید و گفت: به خدا سوگند که به جز پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) او را به این کنیت ننامیده است و او را اسمی نبود که از این (کنیت) به وی عزیزتر باشد. ابوحازم گوید: از سهل خواستم که آن حدیث را برایم بگوید و (به سهل) گفتم: ای ابوالعباس، ماجرا چگونه بود؟ گفت: علی نزد فاطمه رفت و سپس (نسبت رنجشی) بیرون آمد و در مسجد خوابید. پیامبر صلی‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) (به فاطمه) گفت: «پسر عموی تو کجاست؟» گفت: در مسجد است. آن حضرت به سوی وی رفت و دید که چادر وی از پشت او افتاده است. آن حضرت خاک را از پشت وی پاک می‌کرد و می‌گفت: «ای ابوتراب بنشین» و این سخن را دوبار تکرار کرد.

۳۷۰۴ - از ابو حصین روایت است که سعد بن عبیده گفت: مردی نزد ابن عمر آمد و در مورد عثمان از وی سوال کرد. ابن عمر از اعمال نیک وی یاد کرد و سپس گفت: شاید که گفته‌های من تو را اندوهگین می‌سازد؟ گفت: آری. ابن عمر گفت: خداوند بینی تو را به خاک بمالد. سپس آن مرد در مورد علی سؤال کرد. ابن عمر از اعمال نیک وی یاد کرد و گفت: او همان است که خانه‌اش در میان خانه‌های پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) است. سپس ابن عمر گفت: شاید

۳۷۰۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ فَقَالَ : هَذَا فُلَانٌ ، لِأَمِيرِ الْمَدِينَةِ ، يَدْعُو عَلِيًّا عِنْدَ الْمَنْبَرِ ، قَالَ : فَيَقُولُ : مَاذَا ؟ قَالَ : يَقُولُ لَهُ : أَبُو تَرَابٍ ، فَضَحَكَ . قَالَ : وَاللَّهِ مَا سَمَاءُ إِلَّا النَّبِيُّ ﷺ ، وَمَا كَانَ لَهُ اسْمٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْهُ ، فَاسْتَطَمَعْتُ الْحَدِيثَ سَهْلًا ، وَقُلْتُ : يَا أَبَا عَبَّاسٍ ، كَيْفَ ذَلِكَ ؟ قَالَ : دَخَلَ عَلِيٌّ عَلِيَّ فَاطِمَةَ ثُمَّ خَرَجَ ، فَاضْطَجَعَ فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنَّ ابْنَ عَمَلِكِ» . قَالَتْ : فِي الْمَسْجِدِ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ ، فَوَجَدَ رِدَاءَهُ قَدْ سَقَطَ عَنْ ظَهْرِهِ ، وَخَلَصَ التُّرَابُ إِلَى ظَهْرِهِ ، فَجَعَلَ يَمَسْحُ التُّرَابَ عَنْ ظَهْرِهِ ، فَيَقُولُ : «الْجَلْسُ يَا أَبَا تَرَابٍ» . مَرْثِيْن . [رَوَيْتُ . ۴۴۱ . أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ : ۲۴۰۹ .]

۳۷۰۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ : حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ ، عَنْ زَائِدَةَ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى ابْنِ عُمَرَ ، فَسَأَلَهُ عَنْ عُثْمَانَ ، فَذَكَرَ عَنْ مَحَاسِنِ عَمَلِهِ ، قَالَ : لَمَلَّ ذَلِكَ يَسُوءُكَ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : فَارْغَمَ اللَّهُ بِأَنْفِكَ ، ثُمَّ سَأَلَهُ عَنْ عَلِيٍّ فَذَكَرَ مَحَاسِنَ عَمَلِهِ ، قَالَ : هُوَ ذَاكَ بَيْتُهُ ، أَوْسَطُ بُيُوتِ النَّبِيِّ ﷺ ، ثُمَّ قَالَ : لَمَلَّ ذَلِكَ يَسُوءُكَ ؟ قَالَ : أَجَلٌ ، قَالَ : فَارْغَمَ اللَّهُ بِأَنْفِكَ ، انْطَلِقْ فَاجْهَدْ عَلَيَّ جَهْدَكَ . [رَوَيْتُ . ۲۱۳۰ .]

که گفته‌های من تو را اندوهگین می‌سازد؟ آن مرد گفت: آری. ابن عمر گفت: خدا بینی تو را به خاک بمالد. برو و هرچه از دست تو برمی‌آید در مورد من کوتاهی مکن.

۳۷۰۵ - از شعبه روایت است که حکم گفت: از ابن ابی لیلی شنیدم که گفت: علی حدیث کرد ما را که: فاطمه علیها السلام از (رنج و زحمت) دستاس کردن شکایت کرد و برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اسیرانی (به غنیمت) آورده شد. وی نزد آن حضرت رفت (تا خدمتگاری از اسیران به وی بدهد) ولی آن حضرت را نیافت، عایشه را دید و او را از مقصود خود آگاه کرد. آنگاه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد، عایشه او را از سبب آمدن فاطمه آگاه کرد. (علی می‌گوید) پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نزد ما آمد و ما به خوابگاه خویش درآمدیم. من خواستم که برخیزم. فرمود: «از جای خویش برنخیزید» آن حضرت میان هر دوی ما نشست تا آنکه اثر سردی پاهای آن حضرت را بر سینه خود احساس کردم. سپس فرمود: «آیا شما را به چیزی بهتر از آنچه خواسته‌اید خبر ندهم، چون به خوابگاه خویش درمی‌آید، سی و چهار بار - الله اکبر - و سی و سه بار سبحان الله - و سی و سه بار - الحمدالله - بگویند، این برای شما بهتر است از (تقاضای) خدمتگار.

۳۷۰۶ - از شعبه، از سعد، از ابراهیم بن سعد روایت است که پدرش گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به علی فرمود: «آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزلت هارون نسبت به

۳۷۰۵ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْحَكَمِ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ شَكَتَ مَا تَلَقَى مِنَ أَسْرِ الرَّحَا ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ سَبِيًّا ، فَأَنْطَلَقَتْ فَلَمْ تَجِدْهُ فَوَجَدَتْ عَائِشَةَ فَأَخْبَرَتْهَا ، فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ بِمَجِيئِ فَاطِمَةَ ، فَبَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْنَا وَقَدْ أَخَذْنَا مَضَاجِعَنَا ، فَلَمَعَتْ لَأَقْوَمٍ ، فَقَالَ : « عَلَيَّ مَكَانِكُمْ » . فَتَقَعَدَ بَيْنَنَا ، حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمَيْهِ عَلَيَّ صَدْرِي ، وَقَالَ : « أَلَا أَعْلَمُكُمْ خَيْرًا مِمَّا سَأَلْتُمَنِي ، إِذَا أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمَا تَكْبِرًا أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ ، وَتُسَبِّحَانِ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ ، وَتَحْمَدَانِ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمَا مِنْ خَادِمٍ » . [راجع: ۳۱۱۲. امرجه مسلم: ۲۷۷۷.]

۳۷۰۶ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ سَعْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ سَعْدٍ ، عَنِ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَلِيٍّ : « أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ؟ » . [انظر: ۴۴۱۶. ۵. امرجه مسلم: ۲۶۰۴. مطرلاً.]

موسی باشی؟^۱

۳۷۰۷ - از شعبه، از ایوب، از ابن سیرین از عبیده روایت است که علی (رضی الله عنه) (به مردم عراق) گفت: «حکم کنید (در مورد ام ولد) چنانکه قبل بر این (در زمان ابوبکر و عمر) حکم می کردید، همانا، اختلاف را ناخوش می دارم تا آنکه برای جماعتی باشد مردم یا بمیرم چنانکه اصحاب من مرده اند.^۲ ایوب می گوید: ابن سیرین معتقد بود که عموم آنچه از علی رضی الله عنه روایت می شود، دروغ است.

باب - ۱۰ مناقب جعفر بن ابی طالب

الهاشمی (رضی الله عنه).^۳

و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به او گفت: تو در صورت و سیرت به من مشابهت داری.
۳۷۰۸ - از سعید مقبری روایت است که

۱- چون موسی علیه السلام به میقات رفت، هارون را در قوم خود خلیفه گردانید. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وقتی که به غزوة تبوک می رفت علی (رضی الله عنه) را بر اهل و عیال خود گذارد تا از آنها واریسی کند. وی به این کار خوش نبود و گفت: مرا بر زنان و فرزندان می گذاری، آن حضرت به تسلیت وی گفت که: «آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزلت هارون نسبت به موسی باشی. شیعه به همین حدیث به استحقاق علی (رضی الله عنه) به جانشینی آن حضرت استدلال می کند ولی اهل تسنن آن را رد می نماید.

۲- در مورد - ام ولد - یعنی کنیزی که مالکش از وی پسری داشته باشد. عمر (رضی الله عنه) نظر داده بود که باید فروخته نشود و علی (رضی الله عنه) بر این نظر بود که باید فروخته شود. عبیده قاضی عراق در زمان علی (رضی الله عنه) در این مورد به وی گفت که نظر عمر (رضی الله عنه) با نظر تو مخالف است. علی (رضی الله عنه) از نظر خود برگشت و گفت: همان طور مثل گذشته حکم کنید.

۳- جعفر برادر حقیقی علی (رضی الله عنهما) بوده و از وی ده سال بزرگتر است، وی به حبشه هجرت و سپس از آنجا به مدینه آمد و روز فتح خیبر نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رسید. آن حضرت فرمود که با آمدن وی شادمانی کنید. وی نسبت به رسیدگی ای که به مساکین می کرد، از سوی آن حضرت به «ابوالمساکین» یعنی پدر مساکین کنیت شده بود. او در حالی که سن وی از چهل گذشته بود، در غزوة موته شهید شد.

۳۷۰۷ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ ابْنِ سِيرِينَ ، عَنْ عُبَيْدَةَ ، عَنْ عَلِيٍّ ؓ قَالَ : أَفْضُوا كَمَا كُنْتُمْ تَفْضُونَ ، فَإِنِّي أَكْرَهُ الْاِخْتِلَافَ ، حَتَّى يَكُونَ لِلنَّاسِ جَمَاعَةٌ ، أَوْ أُمُوتُ كَمَا مَاتَ أَصْحَابِي .
فَكَانَ ابْنُ سِيرِينَ يَرَى : أَنَّ عَامَّةَ مَا يُرَوَى عَنْ عَلِيٍّ الْكَذِبُ .

۱۰- بَاب : مَنَاقِبِ

جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

الْهَاشِمِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ .

وَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « أَشَبَّهْتَ خَلْقِي وَخَلْقِي » [راجع :

[۴۵۲۱]

۳۷۰۸ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ دِينَارٍ ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَهَنِيُّ ، عَنْ ابْنِ أَبِي ذَنْبٍ ، عَنْ سَعِيدِ الْمُقْبَرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ : أَنَّ النَّاسَ كَانُوا يَقُولُونَ : أَكْرَهُ أَبُو هُرَيْرَةَ ، وَإِنِّي كُنْتُ أُلْزِمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِشَيْءٍ بَطْنِي ، حَتَّى لَا أَكُلَ الْخَمِيرَ وَلَا الْبَسُّ الْحَبِيرَ ، وَلَا يَخْدُمُنِي فُلَانٌ وَلَا فُلَانَةٌ ، وَكُنْتُ الصَّقُّ بَطْنِي بِالْحَضَبَاءِ مِنَ الْجُوعِ ، وَإِن كُنْتُ لِأَسْتَعْرِئَ الرَّجُلَ الْآبِيَةَ ، هِيَ مَعِي ، كَيْ يَنْقَلِبَ بِي فَيُطْعِمَنِي ، وَكَانَ أَحْخِرَ النَّاسِ لِلْمَسْكِينِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، كَانَ يَنْقَلِبُ بِنَا فَيُطْعِمُنَا مَا كَانَ فِي بَيْتِهِ ، حَتَّى إِنْ كَانَ لِيُخْرِجُ إِلَيْنَا الْمَكَّةَ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ ، فَتَشْفَهُا فَنَلْمَقُ مَا فِيهَا . [النظر : ۵۴۳۷]

ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: مردم می گویند که ابوهریره زیاد حدیث روایت کرده است. و همانا من بودم که ملازمت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را اختیار کرده بودم و برای سیری شکم خود (از وی جدا نمی شدم) تا آنکه نان خمیری نمی خوردم، و لباس خطدار و منقش نمی پوشیدم و مرد و زنی مرا خدمت نمی کرد و بسا اوقات از گرسنگی شکم خود را به سنگریزه ها می چسباندم، و از مردی خواندن آیتی از قرآن را می پرسیدم در حالی که من خود آن را یاد داشتم تا آنکه مرا به خانه خود ببرد و غذایی بدهد، و بهترین مردم در غذا دادن به فقراء جعفر بن ابی طالب بود. وی ما را به خانه خود می برد و هر چه در خانه اش پیدا می شد، به ما می داد، تا آنکه مشک خالی (شیر) که در آن چیزی نبود برای ما بیرون می آورد، ما آن را چاک می دادیم و آنچه را (در جدار آن چسبیده بود) می لیسیدیم.

۳۷۰۹ - از شعبی روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما)، هرگاه بر پسر جعفر سلام می داد، می گفت: سلام بر تو ای پسر ذوالجناحین (صاحب دو بال). ابو عبدالله (امام بخاری) گفت: جناحان یعنی هر دو جانب.^۱

باب - ۱۱ ذکر عباس بن

عبدالمطلب (رضی الله عنه)^۲

۳۷۰۹ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ : أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ : أَنَّ ابْنَ عَمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : كَانَا إِذَا سَلَّمَ عَلَى ابْنِ جَعْفَرٍ قَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ ذِي الْجَنَاحَيْنِ .

[قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : الْجَنَاحَانِ : كُلُّ نَاحِيَتَيْنِ .] [الطبر:]

[۳۷۰۹]

۱۱ - بَاب : ذِكْرِ الْعَبَّاسِ بْنِ

عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

۱- امام بخاری مراد از دو جناح را بازوان معنوی مراد گرفته است.
۲- عباس (رضی الله عنه) عموی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و از آن حضرت دو سه سال بزرگتر است. در جنگ بدر اسیر شد. و در سال فتح مکه اسلام خود را بر همه اظهار کرد و در خلافت عثمان درگذشت.

۳۷۱۰ - هرگاه خشک سالی می آمد، عمر بن خطاب به وسیله عباس بن عبدالمطلب طلب باران می کرد و می گفت: بارالها، همانا ما به وسیله پیامبران به تو توسل می کردیم و تو ما را باران می دادی و همانا حالا به عموی پیامبران به تو توسل می کنیم، پس ما را باران بده. (انس می گوید:) باران داده می شدند.^۱

باب - ۱۲ مناقب خویشی و نزدیکی رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

منقبت فاطمه علیها السلام دختر پیامبر (صلی الله علیه وسلم).

و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «فاطمه سرور زنان بهشتی است.»

۳۷۱۱ - از زهری، از عروه بن زبیر روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: همانا فاطمه علیها السلام کسی را نزد ابوبکر فرستاد در حالی که میراث خود را از (مال) پیامبر (صلی الله علیه وسلم) می خواست، یعنی از آنچه خداوند (از غنایم حاصله بدون جنگ) به رسول خود (صلی الله علیه وسلم) داده بود. وی همان مالی را می طلبید که صدقه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در مدینه، و فدک و باقی مانده خمس (غنیمت) خبیر بود.

۳۷۱۲ - (به سلسله سند مذکور) ابوبکر گفت: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «از ما (پیامبران) میراث گذاشته نمی شود) آنچه

۱- در باورقی ترجمه انگلیسی بخاری گفته شده است: این حدیث به ما می رسد که کسی می تواند از شخص زنده بخواهد که خداوند را برای وی دعا کند نه مرده را و حتی اگر مرده پیامبر باشد.

۳۷۱۰ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنُ الْمُثَنَّى ، عَنْ ثُمَامَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ : كَانَ إِذَا قَطَطُوا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، قَالَ : اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا تَوَسَّلُ إِلَيْكَ بَيْنَنَا قَسَقَيْنَا ، وَإِنَّا تَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِينَا فَاسْقِنَا ، قَالَ : يُسْقُونَ . [راجع: ۱۰۱۰].

۱۲ - بَاب : مَنَاقِبِ قَرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم ، وَمَنْقِبَةِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم . وَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم : « فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ » .

۳۷۱۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أُرْسِلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ : تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنَ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم ، فِيمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ صلی الله علیه وسلم ، تَطْلُبُ صَدَقَةَ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم الَّتِي بِالْمَدِينَةِ وَقَدْكَ ، وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ . [راجع: ۳۰۹۲ . أخرجه مسلم : ۱۷۵۹ ، مع الحديث الأخر]

۳۷۱۲ - قَالَ أَبُو بَكْرٍ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم قَالَ : « لَا نُورَثُ ، مَا تَرَكَنَا فَهُوَ صَدَقَةٌ ، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ - يَعْنِي مَالَ اللَّهِ - لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَزِيدُوا عَلَيَّ الْمَأْكُلِ . وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أُغَيِّرُ شَيْئًا مِنْ صَدَقَاتِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم ، الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم ، وَلَا عَمَلَنَ فِيهَا بِمَا

به جا می‌گذاریم صدقه است. همانا خانواده محمد از همین مال می‌خورند - یعنی مال خداوند - و ایشان را نمی‌رسد که بر خوردنی زیاد کنند.^۱ ابوبکر می‌گوید: همانا به خدا سوگند یاد می‌کنم که من بر صدقات پیامبر صلی‌الله‌(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) تغییری نمی‌آورم، همان صدقاتی که در زمان پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) بود، و آن صدقات را همان گونه به مصرف می‌رسانم که رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به مصرف می‌رساند. علی کلمه شهادت بر زبان راند و سپس گفت: همانا ای ابوبکر، ما فضیلت تو را شناخته‌ایم و سپس از قرابت اهل بیت، به مناسبتی که به رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) دارند و از حق ایشان یاد کرد. ابوبکر سپس گفت: سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که رعایت قرابت رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) را بر رعایت قرابت خود بیشتر دوست دارم.

۳۷۱۳ - از واقف روایت است که گفت: از پدر خود شنیدم که از ابن عمر حدیث می‌کرد که ابوبکر(رضی‌الله‌عنه) گفت: محمد(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) را با گرامی داشت «اهل بیت» وی گرامی بدارید.^۲

۱- یعنی از آنچه در زمان پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به ایشان داده می‌شد، زیاد نشود.

۲- در مورد اینکه لفظ «اهل بیت» بر چه کسانی اطلاق می‌شود روایات متعددی آمده است. به یک روایت مراد از آن زنان پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) است چنانکه در سوره «احزاب» در آیتی که در رابطه به زنان آن حضرت آمده، لفظ «اهل بیت» خطاب به ایشان مفهوم می‌شود. «ثُمَّ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» یعنی خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما اهل بیت (پیامبر) بزداید. و شما را پاک و پاکیزه گرداند. (سوره احزاب: آیه ۳۳). لفظ «اهل بیت» که در سوره «هود» آمده است نیز خطاب به «ساره» زن ابراهیم علیه السلام است. «قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ بَرَكَاثَةُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ

عَمَلٍ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَشَهِدَ عَلَيَّ ثُمَّ قَالَ : إِنَّا قَدْ عَرَفْنَا يَا أَبَا بَكْرٍ فَضِيلَتَكَ ، وَذَكَرَ قَرَابَتَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَحَقَّهُمْ ، فَتَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ : وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لِقَرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَصَلَ مِنْ قَرَابَتِي [راجع: ۳۰۹۳، أخرجه مسلم: ۱۷۵۹، مع الحديث السابق وفيه اختصار].

۳۷۱۳- أَخْبَرَنِي عَبْدِ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ وَاقِدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالَ : ارْقُبُوا مُحَمَّدًا ﷺ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ . [المر: ۳۷۵۹]

۳۷۱۴- از ابن ابی ملیکه روایت است که مسور بن مخرمه گفت: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «فاطمه پاره تن من است. پس کسی که او را خشمگین کند، مرا خشمگین می کند.»

۳۷۱۵- از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در همان مرضی ای که در آن وفات یافت، فاطمه دختر خویش را نزد خود فراخواند و پنهانی به وی چیزی گفت که فاطمه گریست، سپس او را نزدیک خود فراخواند و پنهانی چیزی گفت، و وی خندید. عایشه می گوید: «پس از وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم» موضوع را از فاطمه پرسیدم.

۳۷۱۶- وی گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پنهانی به من گفت و مرا در همان مرضی که وفات کرد، خبر داد که روح وی قبض می شود و من گریستم. سپس پنهانی به من گفت: که من نخستین کس از اهل بیت او هستم که در پی او می روم. پس خندیدم.

۳۷۱۴- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَيْنَةَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مَلِيكَةَ ، عَنْ الْمَسُورِ بْنِ مَخْرَمَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي ، فَمَنْ أَعْصَبَهَا أَعْصَبَنِي » . [مخرجه مسلم : ۲۴۴۹ ، زیاده]

۳۷۱۵- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : دَعَا النَّبِيُّ ﷺ فَاطِمَةَ ابْنَتَهُ فِي شَكْوَاهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهَا ، فَسَارَهَا بِشَيْءٍ فَبَكَتْ ، ثُمَّ دَعَاَهَا فَسَارَهَا فَضَحِكَتْ ، قَالَتْ : فَسَأَلْتُهَا عَنْ ذَلِكَ . [راجع : ۳۶۲۲ ، مخرجه مسلم : ۲۴۵۰]

۳۷۱۶- قَالَتْ : سَأَرَنِي النَّبِيُّ ﷺ فَأَخْبَرَنِي : أَنَّهُ يُقْبَضُ فِي وَجْهِهِ الَّذِي تُوَفِّي فِيهِ ، فَبَكَتُ ، ثُمَّ سَأَرَنِي فَأَخْبَرَنِي : أَنِّي أَوْلُ أَهْلِ بَيْتِهِ أَتْبَعُهُ ، فَضَحِكْتُ . [راجع : ۳۶۲۴ ، مخرجه مسلم : ۲۴۵۰]

مجید» یعنی: فرشتگان (به زن ابراهیم) گفتند آیا تعجب می کنی از قدرت خدا، بخشایش خدا و برکات او بر شماست ای اهل بیت، هر آینه خدا ستوده شده بزرگوار است. (هود: ۷۳). نظر به روایتی که سعید بن جبیر از ابن عباس کرده است مراد از «اهل بیت» زنان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اند که اهل خانهاش بوده اند. ابوسعید خدری و جماعتی از تابعین به شمول مجاهد و قتاده گفته اند که نظر به حدیثی که عایشه روایت کرده که آن حضرت بر آمد و بروی جامه مرحد بود و سپس نشست. فاطمه نزدش آمد و او را در زیر جامه درآورد، بعد علی آمد و او را در زیر جامه درآورد. سپس حسن درآمد و او را در زیر جامه درآورد، بعد حسین درآمد و او را در زیر جامه درآورد و بعد گفت: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» اهل بیت آنهاند. زید بن ارقم گفته است: اهل بیت آن حضرت که صدقه برایشان حرام است عبارتند از: آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس. برخی از علما گفته اند که بیت به سه معنی است: بیت نسب، که آن اهل بیت بنی هاشم و عبدالمطلب است، بیت سکنی، که مراد از آن همسران آن حضرت است و بیت ولادت که مراد اولاد آن حضرت است.

۱۳- باب : مناقب الزبير بن

العوام رضي الله عنه

وقال ابن عباس : هو حواري النبي ﷺ . وسمي الحواريون لياض ثيابهم [راجع : ۴۶۶۵] .

۳۷۱۷- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : أَخْبَرَنِي مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ : أَصَابَ عَثْمَانَ بْنَ عَمَّانَ رُعَافٌ شَدِيدٌ سَنَةَ الرَّعَافِ ، حَتَّى جَسَّهُ عَنِ الْحَجِّ ، وَأَوْصَى ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ قَالَ : اسْتَخْلَفْ ، قَالَ : وَقَالَهُ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : وَمَنْ ؟ فَسَكَتَ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ آخَرٌ - أَحْسَبُهُ الْحَارِثَ - فَقَالَ : اسْتَخْلَفْ ، فَقَالَ عَثْمَانُ : وَقَالُوا ؟ فَقَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : وَمَنْ هُوَ ؟ فَسَكَتَ ، قَالَ : فَلَمَلَهُمْ قَالُوا الزُّبَيْرُ ، قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، إِنَّهُ لَخَيْرُهُمْ مَا عَلِمْتُ ، وَإِنْ كَانَ لِأَحِبَّهُمْ إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ . [انظر : ۳۷۱۸] .

باب - ۱۳ مناقب زبير بن عوام (رضی الله عنه)

و ابن عباس گفته است. وی حواری پیامبر (صلی الله علیه وسلم) است و حواریون (در زمان عیسی علیه السلام) بدان سبب نامیده شدند که جامه هایشان سفید بود.

۳۷۱۷ - از عروه روایت است که مروان بن حکم گفت: عثمان بن عفان در سالی که خون بینی شیوع یافته بود^۱ به خون بینی سختی دچار شد، تا آنکه این مرض او را از حج بازداشت و او وصیت خود را کرد. مردی از قریش نزد وی آمد و گفت: کسی را پس از خود جانشین تعیین کن. وی گفت: مردم این را گفته اند؟ گفت: آری. عثمان گفت: کی را (تعیین کنم)؟ وی خاموش ماند. سپس مردی دیگر نزد وی آمد - و گمان می کنم که حارث بود - و گفت: جانشین خود را تعیین کن. عثمان گفت: مردم می گویند؟ گفت: آری. عثمان گفت: و او کیست (که او را جانشین تعیین کنم) آن مرد خاموش ماند.

عثمان گفت: شاید ایشان زبیر را گفته باشند. وی گفت: آری، عثمان گفت: آگاه باشید، سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست تا آنجا که من می دانم زبیر بهترین ایشان است و دوست داشتنی ترین ایشان نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بود.

۳۷۱۸ - از هشام روایت است که پدرش (عروه) گفت: از مروان شنیده ام که می گفت: من نزد عثمان بودم که مردی آمد و گفت:

۱- سال رعاف، که مردم به خون بینی دچار می شدند، سال سی و یک از هجرت بوده است.

۳۷۱۸- حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو اسْمَاعَةَ ، عَنْ هِشَامِ أَخْبَرَنِي أَبِي : سَمِعْتُ مَرْوَانَ : كُنْتُ عِنْدَ عَثْمَانَ ، إِتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ : اسْتَخْلَفْ ، قَالَ : وَقِيلَ ذَلِكَ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، الزُّبَيْرُ ، قَالَ : أَمَا وَاللَّهِ إِنَّكُمْ لَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ خَيْرُكُمْ ، ثَلَاثًا . [راجع : ۳۷۱۷] .

جانشین تعیین کن. عثمان گفت: نام وی را گفته‌اند؟ گفت: آری، زُبیر. عثمان گفت: آگاه باشید که شما می‌دانید که زُبیر بهترین شماس است و گفته‌اش را سه بار تکرار کرد.

۳۷۱۹ - از محمد بن مُنْکَدِر روایت است که جابر (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هر پیامبری را حواری ای^۱ بوده است و حواری من زُبیر بن عوام است.»

۳۷۲۰ - از هِشام بن عروه روایت است از پدر: عبدالله بن زُبیر که گفت: من و عمر بن ابی سلمه در روز جنگ احزاب^۲ در میان زنان (در عقب) بودیم، نگاه کردم ناگاه (پدرم) زُبیر را دیدم که بر اسب سوار است و به سوی قبیله بنی قریظه دو بار یا سه بار آمد و شد می‌کند. وقتی برگشت، به او گفتم: ای پدر، من تو را دیدم که آمد و شد می‌کنی؟ وی گفت: آیا تو مرا دیدی ای پسرک من؟ گفتم: آری. گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌فرمود: «کیست که به سوی قریظه برود و خیر آنها را برایش بیاورد؟» چون (رفتم) و باز آمدم، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به خاطر من از پدر و مادر خود یاد کرد و فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد»^۳

۳۷۲۱ - از ابن مُبارک روایت است که هِشام

۱- حواری، به معنی یاری دهنده و دوست و خویشاوند است و به معنی گازر نیز می‌باشد لفظ حواریون، به یاران حضرت عیسی (ع) نیز اطلاق می‌شود.
 ۲- غزوه احزاب یا خندق در شوال سال پنجم هجرت بوده است. زُبیر یکی از کاندیدهای خلافت در شورای شش نفری بود که عمر (رضی الله عنه) آن را وصیت کرده بود. وی در جنگ جمل به شهادت رسید.
 ۳- در این حدیث صحت سماع و تحمل حدیث صغیر و کودک استفاده می‌شود. زیرا ابن زُبیر در این وقت دو ساله و چند ماهه و به روایتی سه ساله و چند ماهه بوده است.

۳۷۱۹- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ، هُوَ ابْنُ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُتَكَدِّرِ، عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًّا، وَإِنَّ حَوَارِيَ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ» [رابع: ۲۸۶۶، أخرجه مسلم: ۲۶۱۵، باطلول].

۳۷۲۰- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: كُنْتُ يَوْمَ الْأَحْزَابِ جَعَلْتُ أَنَا وَعُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ فِي النِّسَاءِ، فَتَنَظَّرْتُ فَإِذَا أَنَا بِالزُّبَيْرِ عَلَى قَرَسِهِ يَخْتَلِفُ إِلَيَّ بَنِي قُرَيْظَةَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، فَلَمَّا رَجَعْتُ قُلْتُ: يَا أَبَتِ رَأَيْتَكَ تَخْتَلِفُ؟ قَالَ: أَوْ هَلْ رَأَيْتَنِي يَا بَنِي؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ يَأْتِ بَنِي قُرَيْظَةَ فَيَأْتِينِي بِخَبْرِهِمْ». فَأَنْطَلَقْتُ، فَلَمَّا رَجَعْتُ جَمَعَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبُوهُ فَقَالَ: «فَدَاكَ أَبِي وَأُمِّي». [انظر في الأدب باب ۱۰۳، أخرجه مسلم: ۲۶۱۶].

۳۷۲۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ: أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ قَالُوا لِلزُّبَيْرِ يَوْمَ الْبَرَكَةِ: «الآنَ تَشَدُّ فَشَدُّ مَعَكَ»، فَحَمَلَ عَلَيْهِمْ، فَضَرَبَهُمْ ضَرْبَيْنِ عَلَى عَاتِقِهِ، بِيَهُمَا ضَرْبَةً ضَرْبَهَا يَوْمَ بَدْرٍ. قَالَ عُرْوَةُ: فَكُنْتُ أَدْخُلُ أَصَابِعِي فِي تِلْكَ الضَّرْبَاتِ الْعَبُّ وَأَنَا صَغِيرٌ. [انظر: ۳۹۷۳، ۳۹۷۵].

بن عروه گفت: که پدرش گفت: «یاران پیامبر(صلی الله علیه وسلم) در روز جنگ یرموک^۱ به زیبر گفتند: آیا (بر آنها) حمله نمی کنی که با تو حمله کنیم. زیبر بر آنها حمله کرد و آنها دو ضربه بر شانه وی وارد کردند و در میان این دو ضربه، ضربه دیگری بود که در روز بدر بر وی وارد شده بود. عروه گفت: من انگشتان خود را در موضع این ضربت‌ها درمی آوردم و بازی می کردم در حالی که من کودک بودم.

۱۴- باب : نَكَرَ طَلْحَةَ بِن

عَبِيدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

وَقَالَ عُمَرُ : نَوَّيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ [وارجع :

۱۲۹۲]

۳۷۲۲ ، ۳۷۲۳- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَلَّبِيُّ :

حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي عَثْمَانَ قَالَ : لَمْ يَسِقْ مَعَ

النَّبِيِّ ﷺ ، فِي بَعْضِ تِلْكَ الْأَيَّامِ الَّتِي قَاتَلَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ

ﷺ ، غَيْرَ طَلْحَةَ وَسَعْدَ ، عَنْ حَدِيثَيْهِمَا . [انظر : ۴۰۶۰ ،

۴۰۶۱ ، وانظر في الجهاد والسير ، باب ۲۶ . أخرجه مسلم : ۲۴۶۴]

باب - ۱۴ ذکر طلحه بن عبیدالله(رضی الله عنه) و عمر گفته است: «پیامبر(صلی الله علیه وسلم) وفات کرد در حالی که از طلحه راضی بود.»
۳۷۲۲ و ۳۷۲۳ - از مُعْتَمِر از پدر وی روایت است که ابوعثمان گفت: با پیامبر(صلی الله علیه وسلم) کسی باقی نماند در آن روز (أحد) که در آن رسول الله(صلی الله علیه وسلم) کارزار می کرد به جز از طلحه و سعد. (ابوعثمان) از طلحه و سعد روایت کرده است.

۳۷۲۴ - از قیس بن ابی حازم روایت است که گفت: من دست طلحه را دیدم که (در روز احد) با آن پیامبر(صلی الله علیه وسلم) را (چون سپر) محافظت می کرد و (از اثر اصابت تیرها)، فلج شده بود.^۲

۳۷۲۴- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي

خَالِدٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ قَالَ : رَأَيْتُ يَدَ طَلْحَةَ النَّبِيِّ

وَقَى بِهَا النَّبِيُّ ﷺ فَذُ شَلَّتْ . [انظر : ۴۰۶۳ ، ۴۰۶۴]

۱- جنگ یرموک در اوایل خلافت عمر(رضی الله عنه) میان مسلمانان و رومیان واقع شد. رومیان حدود صد هزار کشته و چهل هزار اسیر دادند و از مسلمانان چهار هزار نفر شهید شدند.

۲- ترمذی نقل کرده که طلحه درروز جنگ احد خود را سپر آن حضرت ساخته بود و حدود هشتاد زخم برداشته بود، وی یکی از کاندیدان خلافت در شورای شش نفری بود در جنگ جمل در سال ۳۶ هجرت به شهادت رسید.

۱۵- باب : مناقب سعد بن ابی وقاص ، الزهري

باب - ۱۵ مناقب سعد بن ابی وقاص الزهري

وَبَنُو زُهْرَةَ أَخْوَالُ النَّبِيِّ ﷺ ، وَهُوَ سَعْدُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ .

و بنو زهره دایمی (ماما)های پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اند. ۱ و او سعد بن مالک (رضی الله عنه) است.

۳۷۲۵- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ قَالَ : سَمِعْتُ يَحْيَى قَالَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ : سَمِعْتُ سَعْدًا يَقُولُ : جَمَعَ لِي النَّبِيُّ ﷺ أَبُوهُ يَوْمَ أُحُدٍ . [النظر : ٤٠٥٥ ، ٤٠٥٦ ، ٤٠٥٧ . أخرجه مسلم : ٢٤١٢ .]

۳۷۲۵ - از یحیی روایت است که سعید بن مسیب گفت: از سعد شنیده‌ام که می‌گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز جنگ احد به خاطر من پدر و مادر خود را یاد کرد (یعنی فرمود: پدر و مادرم فدایت باد)

۳۷۲۶- حَدَّثَنَا مَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هَاشِمُ بْنُ هَاشِمٍ ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : لَقَدْ رَأَيْتِي وَأَنَا ثَلَاثَ الْإِسْلَامِ . [النظر : ٣٧٢٧ ، ٣٨٥٨ .]

۳۷۲۶ - از عامر بن سعد روایت است که پدر وی (سعد) گفت: همانا خودم را سومین کس از اسلام دیدم. ۲

۳۷۲۷- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي زَائِدَةَ : حَدَّثَنَا هَاشِمُ بْنُ هَاشِمِ بْنِ عْتَبَةَ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يَقُولُ : سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَاصٍ يَقُولُ : مَا أَسْلَمْتُ أَحَدًا إِلَّا فِي الْيَوْمِ الَّذِي أَسْلَمْتُ فِيهِ ، وَلَقَدْ مَكَثْتُ سَبْعَةَ أَيَّامٍ ، وَإِنِّي لَثَلَاثَ الْإِسْلَامِ تَابِعُهُ أَبُو اسْمَاءَةَ : حَدَّثَنَا هَاشِمٌ . [راجع : ٣٧٢٦ .]

۳۷۲۷ - از سعید بن مسیب روایت است که گفت: از سعد بن ابی وقاص شنیدم که می‌گفت: من در آن روز اسلام آوردم که هیچ یکی اسلام نیاورده بود و تا هفت روز (که پس از مسلمان شدن) درنگ کردم، من سومین کس از مسلمانان بودم. ۳ متابعت کرده است (ابن ابی زائده را) ابو اسامه و گفته است: هاشم ما را حدیث کرد.

۳۷۲۸- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَعْدًا ﷺ يَقُولُ : إِنِّي لِأَوَّلِ الْعَرَبِ رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَكُنَّا نَغْزُو مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَمَا لَنَا طَعَامٌ إِلَّا وَرَقُ الشَّجَرِ ، حَتَّىٰ إِنْ أَحَدُنَا لَيَضَعُ كَمَا يَضَعُ الْجَبْرِيُّ أَوْ الشَّاةُ ، مَا لَهُ خَلْطٌ ، ثُمَّ أَصْبَحَتْ بَنُو أَسَدٍ تُغْزِرُنِي عَلَى الْإِسْلَامِ ؟ لَقَدْ خَبِتُ إِذَا وَضَلُّ عَمَلِي ، وَكَانُوا وَشَرُوا بِهِ إِلَيَّ عَمْرًا ، قَالُوا : لَا يُخْسِرُ يَصْلِي . [النظر : ٤٥٤١٢ ، ٦٤٤٣ . أخرجه مسلم : ٢٩٩٦ .]

۳۷۲۸ - از قیس روایت است که گفت: از سعد (رضی الله عنه) شنیده‌ام که می‌گفت: همانا

۱- آمنه مادر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از قبیله بنی زهره بوده است.
 ۲- ابی وقاص کنیت مالک است. یعنی سعد بن مالک، آورده‌اند که سعد در سنین هفده یا نوزده به دست ابوبکر (رضی الله عنه) اسلام آورده و این اظهار وی را که او سومین کس است که اسلام آورده چنین تعبیر کرده‌اند که مراد مرد است و آزاد، یعنی کودک و غلام را مستثنی کرده است و یا اینکه این را بنا بر علم خود گفته است؛ زیرا قبل از وی خدیجه و علی (رضی الله عنهما) و بلال و غلامانی دیگر اسلام آورده بودند. سعد از عَشْرَةِ مَبْشَرَةٍ است و در شورای شش نفری عمر (رضی الله عنه) شامل بود.
 ۳- یعنی در آن هفت روز کسی ایمان نیاورد و پس از آن ایمان آوردند.

من نخستین (مسلمان از عرب هستم که در راه خدا تیر انداخته است^۱ و ما با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) جهاد می کردیم و به جز برگ درخت چیزی برای خوردن نداشتیم چنان که (به هنگام قضای حاجت) مدفوع هر یک از ما مانند سرگین شتر و گوسفند بود که در آن چیزی آمیخته نبود. سپس قبیله بنی اسد بودند که (گویی) مرا به خاطر (ناآگاهی) از اسلام سرزنش می کردند.^۲ همانا زیانکار می شدم اگر عمل من به هدر می رفت. و آنها نزد عمر از من شکایت کردند و گفتند: نماز را نیکو نمی گزارد.

باب - ۱۶ ذکر دامادان

پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

که از آن جمله است: ابوالعاص بن ربیع (رضی الله عنه)

۳۷۲۹ - از زهری، از علی بن حسین روایت است که مسور بن مخرمه گفت: علی (بن ابی طالب) دختر ابوجهل را خواستگاری کرد. فاطمه چون این خبر را شنید، نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: قوم تو می پندارند که (از رنجاندن) دختران

۱- و آن سرب (فوج) به سرکردگی عبیده بن حارث بن عبدالمطلب بود که در سال اول هجرت به امر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به سوی رایغ به قصد کاروان قریش فرستاده شد که ابوسفیان در آن بود. این نخستین جنگ با کفار قریش بود که در آن تیراندازی شد.

۲- ماجرا از این قرار بود که سعد در زمان عمر (رضی الله عنه) عامل کوفه بود. برخی کسان نزد عمر (رضی الله عنه) از وی شکایت کرده بودند که نماز را نیکو نمی گزارد. وی شکایت گونه از شکایت آن کسان یاد می کند و از سابقه خود در اسلام و همراهی خود با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یادآور می شود. تفصیل آن در کتاب «نماز» جلد اول صحیح البخاری آمده است.

۱۶- باب : ذکر

اصهار النبی ﷺ ،

منهم أبو العاص بن الربیع رضی الله عنه .

۳۷۲۹- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ : أَنَّ الْمِسُورَ بْنَ مَخْرَمَةَ قَالَ : إِنَّ عَلِيًّا خَطَبَ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ ، فَسَمِعْتُ بِذَلِكَ فَاطِمَةَ ، فَأَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ : يَزْعُمُ قَوْمُكَ أَنَّكَ لَا تَغْضَبُ لِبَنَاتِكَ ، وَهَذَا عَلِيٌّ تَاكِحٌ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ . فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَسَمِعْتُهُ حِينَ تَشْهَدُ بِقَوْلٍ : « أَمَا بَعْدُ أَنْكَحْتُ أَبَا الْعَاصِ بْنِ الرَّبِيعِ ، فَحَدَّثَنِي وَصَدَّقَنِي ، وَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي ، وَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يَسُوَّهَا ، وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ . قَرَأْتُ عَلَى الْخَطْبَةِ .

وَرَأَى مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ حَلْحَلَةَ ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ الْمِسُورِ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَذَكَرَ

صَهْرًا لَهُ مِنْ بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ ، فَأَتَيْتُ عَلَيْهِ فِي مُصَاهَرَتِهِ إِيَّاهُ
فَأَحْسَنَ ، قَالَ : « حَدَّثَنِي فَصَّدَّقَنِي ، وَوَعَدَنِي قَوْلِي
لِي . [أخرجه مسلم : ۲۴۴۹] .

خویش خشمگین نمی‌شوی، و اینک علی می‌خواهد که دختر ابوجهل را خواستگاری کند. رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) (به خطبه) ایستاد و از وی شنیدم که آنگاه که تشهد بر زبان آورد می‌گفت: «اما بعد، همانا^۱ من (دختر خود زینب را) به نکاح ابوالعاص بن ربیع درآوردم، وی سخنی که به من گفت راست^۲ گفت و همانا فاطمه بخشی از من است و ناخوش می‌دارم که وی رنجیده شود، و به خدا سوگند که دختر رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) و دختر دشمن خدا در نکاح یک مرد جمع نمی‌شوند.» بنابراین علی از خواستگاری وی صرف نظر کرد. محمد بن عمر و بن حلیله، از ابن شهاب، از علی بن حسین در روایت خود افزوده است که مسور گفت: از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) شنیدم که از داماد خود یاد کرد که از قبیله بنی عبد شمس بود، و دامادی او را ستود و به نیکی یاد کرد و گفت: «وی سخنی که به من گفت، راست گفت و وعده‌ای که به من کرد، بدان وفا نمود.»

باب - ۱۷ مناقب زید بن حارثه غلام آزاد شده پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم)

از برا روایت است که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) (به زید بن حارثه) گفت: «تو برادر ما و دوست ما می‌باشی.»

۱- در متن عربی، پس از - اما بعد - فأتی - در متن موجود نیامده است ولی در سایر نسخ بخاری - لفظ - فأتی - آمده است.
۲- شاید سخن آن بوده باشد که ابوالعاص قبل از اسلام و به هنگام نکاح زینب، این شرط را قبول کرده باشد که بر نکاح زینب نکاحی دیگر نکند؛ یعنی زنی دیگر نگیرد و او به وعده خود وفا کرد.

۳۷۳۰ - از عبدالله بن دینار روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) لشکری فرستاد و أسامه بن زید (بن حارثه) را بر آن امیر گردانید^۱ و کسانی در امارت وی طعنه می‌زدند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر شما در امارت وی طعنه می‌زنید، پس همانا در امارت پدر وی (زید بن حارثه) که قبل بر این امیر بوده است نیز طعنه می‌زدید و به خدا سوگند که پدر وی سزاوار امارت بوده و از دوست داشتنی‌ترین کسان نزد من بوده است و همانا این (أسامه) از دوست داشتنی‌ترین کسان پس از وی نزد من می‌باشد.»^۲

۳۷۳۱ - از زهری، از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: قیافه‌شناسی نزد من آمد در حالی که پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) حاضر بود. در آن حالت أسامه بن

۱- زید بن حارثه از قبیله بنی کلب است که در دوران جاهلیت اسیر شده بود. حکیم بن حزام او را برای عمه خود خدیجه خرید و خدیجه او را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بخشید. پدر و عم زید آمدند تا فدیة او را بدهند و او را با خود ببرند. آن حضرت او را مختار ساخت که اگر بخواهد با آنها برود و اگر بخواهد با آن حضرت باشد. وی ترجیح داد که نزد آن حضرت باشد. سپس آن حضرت در محضر مردم گفت: گواه باشید که زید پسر من است. و او زید بن محمد خوانده می‌شد تا آنکه آن حضرت به پیامبری مبعوث شد و این آیه نازل گردید: «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» (الاحزاب: ۵) یعنی: پسر خواندگان را به پدران‌شان نسبت کنید که این نزد خدا عادلانه‌تر است. سپس وی زید بن حارثه خوانده شد و به یک روایت، وی اولین کسی از مردان بود که اسلام آورد. آن حضرت کنیز خود ام ایمن را به نکاح وی درآورد و أسامه از وی پیدا شد و سپس زینب بن جحش را به وی نکاح کرد. وی در سال هشتم هجرت در حالی که در غزوة موه امیر بود، شهید شد و نام هیچ صحابی در قرآن به جز نام زید ذکر نشده است.

۲- در ماه صفر سال یازدهم هجری پیامبر (صلی الله علیه وسلم) لشکری را تجهیز کرد تا به سوی شام اعزام کند و أسامه را بر آن امیر گردانید و بزرگان صحابه چون ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سعد و سمید را در این لشکر همراه گردانید. برخی کسان نسبت به اینکه أسامه از دیگران خوردسال‌تر بود ناخشنودی نشان دادند. آن حضرت خطبه خواند و در آن از شایستگی أسامه و پدرش زید بن حارثه یاد کرد.

۳۷۳۰ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ بَعَثًا ، وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ ، فَطَعَنَ بَعْضُ النَّاسِ فِي إِمَارَتِهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَنْ تَطَعْتُمْ فِي إِمَارَتِهِ ، قَدْ كُنتُمْ تَطَعْتُمْ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ ، وَإِنَّمَا اللَّهُ إِنْ كَانَ لَخَلِيفًا لِلْإِمَارَةِ ، وَإِنْ كَانَ لَمَنْ أَحَبَّ النَّاسُ إِلَيَّ ، وَإِنْ هَذَا لَمَنْ أَحَبَّ النَّاسُ إِلَيَّ بَعْدَهُ . [نظر : ۴۲۵۰ ، ۴۴۶۸ ، ۴۴۶۹ ، ۶۶۲۷ ، ۶۱۸۷ . أخرجه مسلم : ۲۴۲۶ .]

۳۷۳۱ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قُرَّةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ : عَنْ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : دَخَلَ عَلَيَّ قَائِمٌ وَالنَّبِيُّ ﷺ شَاهِدٌ ، وَأَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ مُضْطَجِعَانِ ، فَقَالَ : «إِنَّ هَذِهِ الْأَقْدَامَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ . قَالَ : فَسُرَّ بِذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَعْجَبَهُ ، فَأَخْبَرَ بِهِ عَائِشَةَ . [راجع : ۳۵۵۵ . أخرجه مسلم : ۱۴۵۹ .]

زید و زید بن حارثه (در زیر چادری) خوابیده بودند (و پاهایشان نمایان بود). قیافه شناس گفت: همانا این پاها به یکدیگر شباهت دارند. عایشه گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از سخن وی شادمان شد و او را خوش آمد و عایشه را (از آن) خبر داد.^۱

باب - ۱۸ ذکر أسامه بن زید (رضی الله عنه)

۳۷۳۲ - از زهری، از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: همانا کارزن مخزومی (که دزدی کرده بود) وضع قریش را پریشان ساخت و گفتند: کیست که نزد آن حضرت (به شفاعت وی) جرئت کند، به جز أسامه بن زید، محبوب رسول الله (صلی الله علیه وسلم).

۳۷۳۳ - علی (مدینی) روایت کرده که سفیان به ما گفت: نزد زهری رفتیم تا از حدیث (فاطمه) مخزومیه سؤال کنیم. وی بر من بانگ زد (و چیزی نگفت). علی می گوید: به سفیان گفتم: پس این حدیث را از هیچ یکی برنگرفته است؟ سفیان گفت: من آن را در کتابی یافتیم که ایوب بن موسی نوشته و از زهری، از عروه، از عایشه (رضی الله عنها) روایت کرده است که: همانا زنی از قبیله بنی مخزوم، دزدی کرد. مردم گفتند: کیست که در (شفاعت) او نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سخن گوید؟ هیچ یکی جرأت نکرد که در مورد وی نزد آن حضرت سخن بگوید. أسامه بن زید با آن

۱۸- بَاب : ذِكْرِ أُسَامَةَ بْنِ

زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

۳۷۳۲- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا لَيْثٌ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ قُرَيْشًا أَهَمَّهُمْ شَأْنُ الْمَخْزُومِيَّةِ ، فَقَالُوا : مَنْ يَجْتَرِئُ عَلَيْهِ إِلَّا أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ ، حِبُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ۲۶۴۸ . أخرجه مسلم : ۱۶۸۸ ، مطولاً] .

۳۷۳۳- وَحَدَّثَنَا عَلِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : ذَهَبْتُ أَسْأَلُ الزُّهْرِيَّ عَنْ حَدِيثِ الْمَخْزُومِيَّةِ ، فَصَاحَ بِي ، قُلْتُ لِسُفْيَانَ : قَلِمٌ تَحْتَمِلُهُ عَنْ أَحَدٍ ؟ قَالَ : وَجَدْتُهُ فِي كِتَابِ كَانَ كَتَبَهُ أَيُّوبُ بْنُ مُوسَى ، عَنْ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ امْرَأَةً مِنْ بَنِي مَخْزُومٍ سَرَقَتْ ، فَقَالُوا : مَنْ يُكَلِّمُ فِيهَا النَّبِيَّ ﷺ ؟ قَلِمٌ يَجْتَرِئُ أَحَدٌ أَنْ يُكَلِّمَهُ ، فَكَلَّمَهُ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ ، فَقَالَ : « إِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ ، وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ قَطَعُوهُ ، لَوْ كَانَتْ فَاطِمَةُ لَقَطَعْتَ يَدَهَا » . [راجع : ۲۶۴۸ . أخرجه مسلم : ۱۶۸۸ ، مطولاً] .

۱- زیرا برخی کسان در نسب أسامه طعنه می زدند، ولی قول قیافه شناس را اعتبار می دادند.

حضرت سخن گفت و آن حضرت فرمود: «همانا اگر در میان بنی اسرائیل مردی شریف دزدی می‌کرد، از وی درمی‌گذشتند و اگر مردی ضعیف دزدی می‌کرد، دست او را می‌بریدند. اگر (دخترم) فاطمه دزدی می‌کرده، دست او را قطع کردم.»

۳۷۳۴ - از ماجشون روایت است که عبدالله بن دینار گفت: ابن عمر در حالی که در مسجد بود به سوی مردی نگریست که به گوشه مسجد رفت در حالی که جامه‌هایش بر زمین کشیده می‌شد. وی گفت: ببین که او کیست؟ کاش نزدیک من می‌بود (تا نسبت درازی جامه - یا - رفتن خرامان - نصیحتش می‌کردم) کسی به او گفت: آیا او را نمی‌شناسی ای ابو عبدالرحمن؟ وی محمد بن أسامه است.

عبدالله بن دینار می‌گوید: (با شنیدن آن) ابن عمر سر خود را به زیر افکند و با دستهای خویش زمین را کاوید و سپس گفت: اگر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) او را می‌دید، دوستش می‌داشت (زیرا پدر و پدر بزرگش را دوست می‌داشت).

۳۷۳۵ - از ابو عثمان، از أسامه بن زید (رضی الله عنه) روایت است که وی از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) حدیث کرده است که: آن حضرت، او و حسن (نوه خود) را برمی‌گرفت و می‌گفت: «بارالها! ایشان را دوست بدار، همانا من ایشان را دوست می‌دارم.»

۳۷۳۶ - از معمر روایت است که زُهری گفت: غلام آزاد شده أسامه بن زید مرا خبر داده است که: همانا حجاج ابن أمّ ایمن و ایمن بن أمّ ایمن

۳۷۳۴ - حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَبَّادٍ ، يَحْيَى بْنُ عَبَّادٍ : حَدَّثَنَا الْمَاجِشُونُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قَالَ : نَظَرَ ابْنُ عُمَرَ يَوْمًا ، وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ ، إِلَى رَجُلٍ يَسْحَبُ ثِيَابَهُ فِي نَاحِيَةِ مِنَ الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : أَنْظُرْ مَنْ هَذَا ؟ لَيْتَ هَذَا عِنْدِي ، قَالَ لَهُ إِنْسَانٌ : أَمَا تَعْرِفُ هَذَا يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ ؟ هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ أَسَامَةَ ، قَالَ : فَطَأَطَأَ ابْنُ عُمَرَ رَأْسَهُ ، وَتَقَرَّرَ يَدَيْهِ فِي الْأَرْضِ ، ثُمَّ قَالَ : لَوْ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَأَحْبَبَهُ .

۳۷۳۵ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا مُعَمَّرٌ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي : حَدَّثَنَا أَبُو عَثْمَانَ ، عَنْ أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ ﷺ : حَدَّثَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ يَأْخُذُهُ وَالْحَسَنُ ، يَقُولُ : «اللَّهُمَّ أَحِبَّهُمَا ، فَإِنِّي أَحِبُّهُمَا» . [الطبر: ۳۷۴۷، ۶۰۰۳، ۶۰۰۴]

۳۷۳۶ - وَقَالَ نَعِيمٌ ، عَنْ ابْنِ الْمُبَارَكِ : أَخْبَرَنَا مُعَمَّرٌ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي مَوْلَى لَأَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ : أَنَّ الْحَجَّاجَ ابْنَ أَيْمَنَ بْنِ أُمِّ أَيْمَنَ ، وَكَانَ أَيْمَنُ بْنُ أُمِّ أَيْمَنَ أَخَا أَسَامَةَ

۲۰- باب : مناقبِ عمار
وَحَدِيثُهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا

باب - ۳۰ مناقبِ عمار و
حَدِيثُهُ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا)

۳۷۴۲- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ،
عَنِ الْمُغْبِرَةِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ : قَدِمْتُ
الشَّامَ فَصَلَّيْتُ رَكَعَتَيْنِ ، ثُمَّ قُلْتُ : اللَّهُمَّ يَسِّرْ لِي جَلِيصًا
صَالِحًا ، فَاتَيْتُ قَوْمًا فَجَلَسْتُ إِلَيْهِمْ ، فَإِذَا شَيْخٌ قَدْ جَاءَ
حَتَّى جَلَسَ إِلَيَّ جَنَبِي . قُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ قَالُوا : أَبُو
الدَّرْدَاءِ ، فَقُلْتُ : إِنِّي دَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يَسِّرَ لِي جَلِيصًا
صَالِحًا ، فَيَسِّرْ لِي ، قَالَ : مَنْ أَنْتَ ؟ قُلْتُ : مِنْ أَهْلِ
الْكُوفَةِ ، قَالَ : أَوْلَيْسَ عِنْدَكُمْ ابْنُ أُمِّ عَبْدِ ، صَاحِبُ
التَّمْلِيْنِ وَالْوَسَادِ وَالْمُطَهَّرَةِ ، وَفِيكُمْ الَّذِي أَجَارَهُ اللَّهُ مِنَ
الشَّيْطَانِ - يَعْنِي عَلِيَّ لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ - أَوْلَيْسَ فِيكُمْ
صَاحِبُ سِرِّ النَّبِيِّ ﷺ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ غَيْرُهُ ، ثُمَّ قَالَ :
كَيْفَ يَقْرَأُ عَبْدُ اللَّهِ : ﴿ وَاللَّيْلَ إِذَا يَفْشَى ﴾ . فَقَرَأَتْ
عَلَيْهِ : ﴿ وَاللَّيْلَ إِذَا يَفْشَى ، وَالنَّهَارَ إِذَا تَجَلَّى . وَالذَّكْرَ
وَالْأُنثَى ﴾ . قَالَ : وَاللَّهِ لَقَدْ أَقْرَأْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ فِيهِ
إِلَى فِي . [راجع : ۳۲۸۷ ، أخرجه مسلم : ۸۲۴ ، مختصراً] .

۳۷۴۲- از ابراهیم از علقمه روایت است که
گفت: من به شام رفتم و در مسجد آنجا دو
رکعت نماز گزاردم و سپس گفتم: بارالها، برایم
همنشینی صالح میسر گردان، سپس نزد گروهی
رفتم و با ایشان نشستم، ناگاه پیرمردی آمد و
در کنار من نشست. گفتم: او کیست؟ گفتند:
ابودرداء، گفتم: من از خداوند خواسته بودم
که برایم همنشینی صالح میسر کند، و او تو را
برایم میسر کرد. ابودرداء گفت: از کجا هستی؟
گفتم: از مردم کوفه هستم. گفت: آیا ابن ام عبد
(عبدالله بن مسعود) کفش بردار، و بالش بردار
و آب بردار (آن حضرت) نزد شما نیست، و
در میان شما کسی هست که خداوند او را از
اغوای شیطان پناده داده است^۲ - یعنی بر زبان
پیامبر خود(صلی الله علیه وسلم) (یعنی عمار).
آیا صاحب سر پیامبر(صلی الله علیه وسلم) در
میان شما نیست، همان کسی که آن سر را به
جز وی (یعنی حذیفه) کسی نمی داند^۳ سپس

۱- عمار بن یاسر از مسلمانان اولیه است که از دست مشرکین مکه زجر
زیاد دیده است. وی دو هجرت کرده و به دو قبله نماز گزارده و در غزوة بدر
و سایر غزوات شرکت کرده و در جنگ صفین به طرفداری علی(رضی الله
عنه) جنگ کرده و بر وفق پیش بینی پیامبر(صلی الله علیه وسلم) توسط
اهل بقی به شهادت رسیده است. حذیفه، نیز قدیم الاسلام است، و اسلام
وی بعد از عمار است. او را صاحب سر رسول الله(صلی الله علیه وسلم)
می گفتند؛ زیرا وی علم شناخت منافقین یا نشانه های شناخت منافق را از
آن حضرت دریافته است. در سال ۲۵ هجری چهل شب پس از شهادت
عثمان(رضی الله عنه) در مداین فوت کرد.

۲- در برخی از نسخ بخاری، عوض «وَفِيكُمْ الَّذِي» به حالت سؤالیه آمده
است: «أَفِيكُمْ الَّذِي» یعنی - آیا در میان شما هست آنکه -

۳- یعنی آنچه را پیامبر(صلی الله علیه وسلم) درباره منافقان به حذیفه
فهمانیده بود و گفته اند که عمر(رضی الله عنه) نماز جنازه را معطل می کرد
تا حذیفه نزدش می آمد و او نماز جنازه را می خواند.

ابودرداء گفت: عبدالله (بن مسعود) «و اللیل إذا یَغْشی» را چگونه می خوانند؟ (عَلَمَهُ می گوید) بر ابودرداء چنین خواندم: «و اللیل إذا یَغْشی، والنهار إذا تَجَلَّى. و الذکر الأنتی»^۱ ابودرداء گفت: به خدا سوگند همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بر من همچنان خواند، از دهن خود بر دهن من.

۳۷۴۳ - از شعبه از مُغیره روایت است که ابراهیم گفت: عَلَمَهُ به سوی شام رفت و چون به مسجد درآمد، گفت: بارالها، برایم همنشینی صالح میسر کن. وی نزد ابودرداء نشست. ابودرداء گفت: تو از کجا هستی؟ عَلَمَهُ گفت: من از مردم کوفه می باشم. ابودرداء گفت: آیا در میان شما، یا از شما، صاحب رازی نیست که به جز وی کسی دیگر آن راز را نمی داند، یعنی حُذیفه. عَلَمَهُ گفت: گفتم: آری هست. سپس ابودرداء گفت: آیا در میان شما، یا از شما کسی نیست که خداوند او را به زبان پیامبر خود پناه داده است، یعنی از شیطان، یعنی آن کس عَمَّار است. عَلَمَهُ گفت: گفتم: آری هست. ابودرداء گفت: آیا در میان شما یا کسی از شما نیست که مسواک بردار، بالش بردار،^۲ یا صاحب راز (آن حضرت) باشد؟ عَلَمَهُ گفت: گفتم: آری هست. سپس ابودرداء گفت: عبدالله (ابن مسعود) چگونه (این سوره

۳۷۴۳ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُغِيرَةَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : دُعِبَ عَلَمَهُ إِلَى الشَّامِ ، فَلَمَّا دَخَلَ الْمَسْجِدَ قَالَ : اللَّهُمَّ يَسِّرْ لِي جَلِيْسًا صَالِحًا ، فَجَلَسَ إِلَى أَبِي الدَّرْدَاءِ ، فَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ : مِمَّنْ أَنْتَ ؟ قَالَ : مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، قَالَ : أَلَيْسَ فِيكُمْ ، أَوْ مِنْكُمْ ، صَاحِبُ السَّرِّ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ ، يَعْنِي حُذَيْفَةَ ، قَالَ : قُلْتُ : بَلَى ، قَالَ : أَلَيْسَ فِيكُمْ ، الَّذِي أَجَارَهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ﷺ ، يَعْنِي مِنَ الشَّيْطَانِ ، يَعْنِي عَمَّارًا ، قُلْتُ : بَلَى ، قَالَ : أَلَيْسَ فِيكُمْ ، أَوْ مِنْكُمْ ، صَاحِبُ السُّوَاكِ ، وَالْوَسَادِ أَوْ السَّرَارِ ؟ قَالَ : بَلَى ، قَالَ : كَيْفَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ يَقْرَأُ : ﴿ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى . وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى ﴾ . قُلْتُ : ﴿ وَالذَّكْرَ وَالْأُنْثَى ﴾ قَالَ : مَا زَالَ بِي هَوْلًا حَتَّى كَادُوا يَسْتَرْفِئُونِي عَنْ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ۳۲۸۷ . أخرجه مسلم : ۸۲۴ ، مختصراً] .

۱- سه آیه مبارکه سوره «اللیل» است. «قسم به شب چون بیوشاند، و قسم به روز چون ظاهر شود، و قسم به ذاتی که آفرید نرد و ماده را» گفته اند که در اول چنین نازل شده بود «و الذکر و الانثی» بدون لفظ «و ما خلق» که آن را نشنیده بودند و سایر صحابه به تواتر از آن حضرت شنیده بودند. سپس لفظ «و ما خلق» نازل شد که ابن مسعود و ابودرداء آن را از آن حضرت نشنیده بودند و سایر صحابه به تواتر از آن حضرت شنیده بودند چنانکه در قرآن چنان آمده است: «و ما خلق الذکر و الانثی» (اللیل: ۳).
۲- لفظ (والوساد) یعنی بالش بردار، در سایر نسخ بخاری به نظر نرسید.

را می خواند: «و اللَّیْلُ إِذَا یَغْشَى، وَالنَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى» گفتیم: «وَالذِّکْرُ وَالْآثُثِ» ابودرداء گفت: این مردم (شام) همیشه با من (در می افتادند) تا آنکه نزدیک بود که مرا بلغزانند از آنچه از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده بودم.

باب - ۲۱ مناقب ابو عبیده

بن الجراح (رضی الله عنه)^۱

۳۷۴۴ - از ابوقلابه، از انس بن مالک روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا هر امتی را امینی است و همانا امین ما در این امت ابو عبیده بن الجراح است.»^۲

۳۷۴۵ - از صله روایت است که حذیفه (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مردم نجران فرمود: «همانا می فرستم - یعنی - بر شما امینی، که حق امانت به جا کند.» یاران آن حضرت منتظر بودند (که آن شخص کی خواهد بود) آن حضرت ابو عبیده (رضی الله عنه) را فرستاد.^۳

۲۱- باب : مناقب ابي عبیده بن

الجراح رضي الله عنه

۳۷۴۴- حَدَّثَنَا عُمَرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى ، حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ أَبِي قَلَابَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينًا ، وَإِنَّ أَمِينَنَا ، أَيُّهَا الْأُمَّةُ ، أَبُو عَبِيدَةَ بْنِ الْجِرَاحِ » . [انظر : ۴۳۸۲ ، ۷۲۵۵ . أخرجه مسلم : ۲۴۱۹ .]

۳۷۴۵- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ أَبِرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ صَلَةَ ، عَنْ حَذِيفَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأَهْلِ نَجْرَانَ : « لَا يَعْزَنَنَّ - يَعْنِي - عَلَيْكُمْ أَمِينًا ، حَقُّ أَمِينٍ . فَأَشْرَفَ أَصْحَابُهُ قَبَعَ أَبُو عَبِيدَةَ ﷺ » . [انظر : ۴۳۸۰ ، ۴۳۸۱ ، ۷۲۵۴ . أخرجه مسلم : ۲۴۲۰ .]

۱- نام وی عامر بن عبدالله بن الجراح است. نسب او در «فهر» با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) جمع می شود، و یکی از عشره مبشره است در هفده سالگی با عثمان من مضمون ایمان آورد و از مسلمانان نخستین به شمار می رود. به حبشه هجرت کرد و در غزوات شرکت نمود. گفته اند که در جنگ بدر، پدر خود را که کافر بود کشت و روز احد از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) جدا نشد و دو حلقه تیر را که بر رخسار مبارک آن حضرت خلیده بود با دندان خود برکشید و دو دندان جلوی او افتاد. در زمان خلافت عمر (رضی الله عنه) در شام امیر بود و در سنه ۱۸ هجری در آنجا درگذشت.

۲- همانا هر صفتی را که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به یکی از صحابه بزرگ تخصیص داده است بدین معنی است که آن صفت در وی بسیار زیاد است و این تخصیص نفی آن صفت را از دیگران نمی کند. چنانکه صفت حیا را به عثمان (رضی الله عنه) نسبت داده است.

۳- نجران شهری است در نزدیک یمن. در سال نهم هجرت مردم آن

[باب : ذِکْرُ مُصَنَّبِ بْنِ عُمَيْرٍ]

۲۲- بَاب : مَنَاقِبِ الْحَسَنِ

وَالْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا

قال نافع بن جبير ، عن أبي هريرة : عاتق النبي ﷺ

الحسن (راجع : ۲۱۲۲) .

۳۷۴۶- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ : حَدَّثَنَا ابْنُ عِيْنَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو

مُوسَى ، عَنِ الْحَسَنِ ، سَمِعَ أَبَا بَكْرَةَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ

عَلَى الْمَنْبَرِ ، وَالْحَسَنُ إِلَى جَنْبِهِ ، يُنْظَرُ إِلَى النَّاسِ مَرَّةً

وَأَلَيْهِ مَرَّةً ، وَيَقُولُ : « إِنِّي هَذَا سَيِّدٌ ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ

يُصَلِّحَ بَيْنَ قَتِيلَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ » . (راجع : ۲۷۰۴) .

۳۷۴۷- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا الْمُعْتَمِرُ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي

قال : حَدَّثَنَا أَبُو عُمَيْرَانَ ، عَنِ أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ

عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ كَانَ يَأْخُذُهُ وَالْحَسَنُ وَيَقُولُ :

« اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُمَا ، فَأَحِبَّهُمَا » . أَوْ كَمَا قَالَ . (راجع :

[۳۷۳۵]

باب - ذِکْرُ مُصَنَّبِ بْنِ عُمَيْرٍ

باب - ۲۲ مناقب حسن و

حسین (رضی الله عنهما)^۲

نافع بن جبیر گفته است که ابوهیره گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) حسن را در آغوش گرفت.

۳۷۴۶ - از ابوبکره (رضی الله عنه) روایت است که گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) که بر منبر بود و حسن در کنار وی بود و باری به سوی مردم و باری به سوی می‌نگریست، شنیدم که می‌فرمود: «این پسر من سالار است و شاید که خداوند به وسیله او میان دو گروه از مسلمانان صلح بیاورد.»^۳

۳۷۴۷ - از أسامه بن زید (رضی الله عنهما) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) او

نمایندگانی نزد آن حضرت فرستادند تا آن حضرت کسی را به نجران اعزام کند که اسلام را به مردم یاد بدهد و آن حضرت ابوعبیده را فرستاد.

۱- مُصَنَّبِ بْنِ عُمَيْرِ بْنِ هِشَامِ بْنِ عَبْدِ الدَّارِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ قُرَشِيٍّ فِي زَمَرَةِ اجْلَةِ صَحَابِهِ وَفَضْلًا بُوَدَّ اسْلَامَ وَیْ پَسِ از دَرَامَنَ اَن حَضْرَتِ بَه «دَارِ اَرْقَمِ» اسْتِ وَ دَرِ جَنْگِ بَدْرِ شَرْکَتِ کَرْدَه اسْتِ. اَن حَضْرَتِ اَوْ رَا بَعْدَ از عَقِبَهُ دَوْمِ بَه مَدِيْنَه فَرَسْتَادَ تَا مَرْدَمِ اَنْجَا رَا بَه اسْلَامِ فَرَاخَوَانْدَ وَ قُرْآنِ بِيَامُوْرَانْدَ. وَیْ دَرِ غَزْوَةِ اَحَدِ دَرِ سِنِيْنِ حُدُوْدِ چَهْلِ، بَه شَهَادَتِ رَسِيْدِ.

۲- حَسَنُ وَ حُسَيْنٌ (رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا) نَوَهَائِ مُحَمَّدِ مَصْطَفَى (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَ فَرَزَنْدَانِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نَسَائِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ عَلِيٍّ مَرْتَضَى (رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا) اَنْدَ. كُنِيَّتُ اِمَامِ حَسَنِ (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ) اَبُو مُحَمَّدٍ اسْتِ كَهْ دَرِ رَمَضَانَ سَالِ سَوْمِ هِجْرَتِ زَاوَهْ شُدَ وَ اَن حَضْرَتِ اَوْ رَا، حَسَنُ نَامِ كُذَّاشْتِ وَ وَقَاتِ وَیْ دَرِ سَالِ پَنْجَاهِ هِجْرِيٍّ يَا بَه هَمِيْنِ حُدُوْدِ اسْتِ. كُنِيَّتُ اِمَامِ حُسَيْنِ (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ)، اَبُو عَبْدِ اللهِ اسْتِ، وَ وِلَادَتِ وَیْ چَهَارَمِ شَعْبَانَ سَالِ چَهَارَمِ هِجْرِيٍّ اسْتِ وَ شَهَادَتِ وَیْ دَرِ سَالِ شَصْتِ وَ يَكَمِ هِجْرِيٍّ اسْتِ. اَيْنِ هَرِ دُو جَامِعِ مَكَارِمِ اخْلَاقِ وَ دُو دَوْحَةِ عَظِيْمِيٍّ از شَجَرَةِ نَبُوْتَانْدَ كَه مَمْدُوْحِ وَ مَحْبُوْبِ جَدِّ خُوْدِ بِيَامِبِرِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) اَنْدَ. وَصْفِ وَ مَدْحِ كَسَانِيٍّ كَه تَا اَيْنِ حَدِّ شَرَفِ ذَاتِي دَاشْتَه بَاشَنْدَ، دَرِ اَيْنِ مَخْتَصَرِ نَمِيْ كَنْجِدَ.

۳- پَسِ از شَهَادَتِ عَلِيٍّ (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ) مَرْدَمِ بَه اِمَامِ حَسَنِ (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ) كَه دَرِ كُوفَه بُوَدِ بِيْعَتِ كَرْدَنْدَ. حُدُوْدِ شَشِ مَاهِ بَعْدِ لَشْكْرِ مَعَاوِيَهْ بَه قَصْدِ جَنْگِ بَه نَزْدِيكِ كُوفَه رَسِيْدِ. مِيانِ اَن هَا مَنَاکِرَاتِي صُوْرَتِ گِرَفْتِ، اِمَامِ حَسَنِ (رَضِيَ اللهُ عَنْهُ) بَرایِ جَلُوگِيْرِيٍّ از خُوْنَرِيْزِيٍّ مِيانِ دُو گِرُوْهِ مَسْلَمَانِ، بَا مَعَاوِيَهْ صِلْحِ كَرْدِ وَ از اَمْرِ خِلَافَتِ دَسْتِ كَشِيْدِ وَ هَمَانِ فَرَمُوْدَه بِيَامِبِرِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) تَحْقِيقِ يَاقَتِ.

و حسن را برمی گرفت و می فرمود: «بارالها، همانا من این هر دو را دوست می دارم پس تو آنها را دوست مدار.» یا چنانکه (این مفهوم را به لفظی دیگر) فرمود.

۳۷۴۸ - از جریر، از محمد روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: سر حسن و زیبایی علیه السلام را که در تشتی نهاده بودند، نزد عبیدالله بن زیاد آوردند و او (با چوبی یا انگشتی) بر آن سر می زد و در مورد حسین وی چیزی می گفت.^۱

انس گفت: وی مشابه ترین اهل بیت، به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بود و موهای (حسین) (رضی الله عنه) با گیاه و سمه رنگ شده بود.

۳۷۴۹ - از عدی روایت است که براء (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را دیدم که حسن بن علی را بر دوش خود گرفته بود و می گفت: «بارالها، من او را دوست می دارم، پس تو او را دوست مدار.»

۳۷۵۰ - از ابن ابی مُلَکِیَه روایت است که عقبه بن حارث گفت: ابوبکر (رضی الله عنه) را دیدم که حسن را بر دوش گرفته بود و می گفت پدرم فدایت باد، وی به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شباهت دارد، نه به علی. در حالیکه علی (رضی الله عنه) می خندید.

۳۷۵۱ - از واقد بن محمد از پدرش روایت

۱- این واقعه در جنگ کربلا رخ داده که در سال ۶۱ هجری، آن مصیبت بزرگی پدید آمد که امام حسین رضی الله با هفتاد و دو تن از خانواده و یاران خود به شهادت رسید. سپس سر امام حسین (رضی الله عنه) را نزد عبیدالله بن زیاد آوردند و آن بدکیش چنین بی حرمتی کرد. عبیدالله بن زیاد توسط ابراهیم بن اشتر نخعی یکی از فرماندهان مختار بن ابی عبید تقفی به قتل رسید و مختار سر او و سر سایر جنایتکاران واقعه کربلا را نزد محمد بن حنفیه یا ابن زبیر فرستاد.

۳۷۴۸ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : حَدَّثَنِي حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه : أَنِّي عَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ بَرَأَسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، فَجَعَلَ فِي طَسْتٍ ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ ، وَقَالَ فِي حُسْنِهِ شَيْئًا ، فَقَالَ أَنَسٌ : كَأَنَّ أَشْبَهُهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم ، وَكَأَنَّ مَخْضُوبًا بِالرُّوسْمَةِ .

۳۷۴۹ - حَدَّثَنَا حِجَّاجُ بْنُ الْمُنْهَالِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَدِيٌّ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ رضي الله عنه قَالَ : رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم ، وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَى عَاتِقِهِ ، يَقُولُ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَاحِبِّهِ» . [أخرجه مسلم : ۲۴۲۲]

۳۷۵۰ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُمَرُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ أَبِي حُسَيْنٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ : رَأَيْتُ أَبَا بَكْرٍ رضي الله عنه وَحَمَلَ الْحَسَنَ وَهُوَ يَقُولُ : يَا بِي شَبِيهَ النَّبِيِّ ، لَيْسَ شَبِيهَ بَعْلِي ، وَعَلِيٌّ يَضْحَكُ . [راجع : ۲۵۴۲]

۳۷۵۱ - حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ وَصَلَفَةُ قَالَا : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ وَاقِدِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ أَبُو بَكْرٍ : ارْتَبُوا مُحَمَّدًا صلى الله عليه وسلم فِي أَهْلِ بَيْتِهِ . [راجع : ۲۷۱۳]

است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: ابوبکر گفت: خشنودی محمد (صلی الله علیه وسلم) را در خشنودی اهل بیت وی دریابید و حقوقشان را پاس دارید.

۳۷۵۲ - از هشام بن یوسف، از معمر، از زهری از انس روایت است. و عبدالرزاق گفته است: روایت است از معمر از زهری که انس گفت: هیچ یکی به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شبیه تر و همانندتر از حسن بن علی نبود.

۳۷۵۳ - از شعبه، از محمد بن ابی یعقوب روایت است که ابن ابی نعم گفت: از عبدالله بن عمر که از حکم مخرم کسی از وی می پرسید، شنیدم. شعبه (راوی) می گوید: می پندارم درباره مخرمی که مگس را می کشد، سؤال کرد. ابن عمر گفت: مردم عراق از (کشتن) مگس می پرسند، حال آن که آنها پسر دختر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) (حسین) را کشته اند و پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «آن دو تن (حسن و حسین) دو گل ریحان من در دنیا اند»^۱

باب - ۲۳ مناقب بلال بن رباح غلام آزاد شده

ابوبکر (رضی الله عنه)^۲

۱- پیامبر (صلی الله علیه وسلم) چون حضرات حسن و حسین (رضی الله عنهما) در بغل می گرفت و می بویید، آنها را به ریحان تشبیه کرده است.
۲- بلال حبشی مردی سیاه قام بود که در مکه زاده شده بود. وی غلام امیه بن خلف بود و او نخستین کسی است که در مکه اسلام خود را ظاهر کرد و انواع زجر و شکنجه کشید. وی در همه مصائب صبر می کرد و خدای را یاد می نمود و احد احد می گفت. آنگاه که مالکش، امیه بن خلف او را زجر می داد و سنگ بر سینه اش گذاشته بود، ابوبکر (رضی الله عنه) او را خریده و آزاد کرد. وی مؤذن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بود و در روز فتح مکه به دستور آن حضرت بر بام کعبه معظمه اذان داد. وفات وی در دمشق در سنه ۱۸ یا ۲۰ واقع شد. گویند در وقت مرگ زنش می گفت: واحسرتاه او می گفت: واطرباه، فردا محمد (صلی الله علیه وسلم) و یاران او را ملاقات می کنم.

۳۷۵۲- حَدَّثَنِي إِبرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنِ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ أَنَسٍ .

وَقَالَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي أَنَسٌ قَالَ : لَمْ يَكُنْ أَحَدًا شَبَهَ بِالنَّبِيِّ ﷺ مِنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ .

۳۷۵۳- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عُثْمَرُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي نُعْمٍ : سَمِعْتُ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ : وَسَأَلَهُ عَنِ الْمُخْرَمِ - قَالَ شُعْبَةُ : أَحْسَبُهُ - يَقْتُلُ الذُّبَابَ ؟ فَقَالَ : أَهْلُ الْعِرَاقِ يَسْأَلُونَ عَنِ الذُّبَابِ ، وَقَدْ قَتَلُوا ابْنَ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « هُمَا رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا » . [انظر : ۱۹۹۹]

۲۳- بَاب : مَنَاقِبِ بِلَالِ بْنِ رِبَاحٍ ، مَوْلَى

أَبِي بَكْرٍ ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « سَمِعْتُ ذَكَرَ نَعْلِكَ بَيْنَ يَدَيَّ فِي

الْجَنَّةِ » [راجع : ۱۹۹۹]

و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آواز پای افزار تو را (ای بلال) در پیشاپیش خود در بهشت شنیدم.

۳۷۵۴ - از محمد بن مُنکدر روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: عمر (بن خطاب) می گفت: ابوبکر سالار ماست، و سالار ما را آزاد کرده است، یعنی بلال را.

۳۷۵۵ - از اسماعیل روایت است که قیس گفت: بلال (پس از وفات آن حضرت) به ابوبکر گفت: اگر مرا به خاطر نفس خود خریده بودی، مرا نزد خود نگهدار و اگر مرا به خاطر خدا خریده بودی، مرا به حال من در کار خدا بگذار.^۱

باب - ۲۴ ذکر ابن عباس (رضی الله عنه)^۲

۳۷۵۶ - از عکرمه روایت است که

۱- بلال پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، زیستن در مدینه را تاب نیاورد و خواست که آنجا را ترک کند. ابوبکر (رضی الله عنه) او را مانع شد و از وی خواست که چون گذشته در مدینه بماند و در مسجد اذان بگوید. وی به پاسخ چنان گفت که در حدیث آمده است. بلال که بدون وجود شریف آن حضرت تاب زیستن در مدینه را نداشت، به روایتی تا فوت ابوبکر (رضی الله عنه) در مدینه ماند و به روایتی به شام رفت و چندی بعد آمد، از فاطمه زهرا (رضی الله عنه) پرسید، گفتند که وفات یافته است، حسن و حسین (رضی الله عنهما) را در آغوش گرفت و بوسید، مردم توسط حسن (رضی الله عنه) از وی خواستند که اذان بگوید. وی اجابت کرد و «الله اکبر، الله اکبر» گفت. چون «أشهد أن محمد رسول الله» گفت. مردم به صدای بلند گریستند و او هم گریست و بیش از آن نتوانست که کلمات اذان را بگوید.

۲- عبدالله بن عباس پسر عم آن حضرت است که سه سال قبل از هجرت در شعب در مکه زاده شد. آن حضرت او را ترجمان القرآن نامید و لقب سید المفسرین دارد. عمر (رضی الله عنه) درباره وی گفته است. وی جوانی است پیر که زبانی گویا و دلی دانا دارد. مسروق گفته است: چون ابن عباس را دیدم، گفتم مقبول ترین مردم است و چون سخن زد، گفتم فصیح ترین مردم است و چون حدیث گفت: گفتم عالم ترین مردم است. عمر (رضی الله عنه) او را با بزرگان صحابه برابر می کرد، وی در آخر عمر نابینا شده بود و در سنه ۶۸ هجری به عمر هفتادسالگی در طائف وفات یافت.

۳۷۵۴- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنَّنِ : أَخْبَرَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَ عُمَرُ يَقُولُ : أَبُو بَكْرٍ سَيِّدُنَا ، وَأَعْتَقَ سَيِّدَنَا . يَعْنِي بِلَالًا .

۳۷۵۵- حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمِيْدٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ، عَنْ قَيْسٍ : أَنَّ بِلَالَ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ : إِنْ كُنْتُ إِنَّمَا اشْتَرَيْتَنِي لِنَفْسِكَ فَأَمْسِكْنِي ، وَإِنْ كُنْتُ إِنَّمَا اشْتَرَيْتَنِي لِلَّهِ ، فَدَعْنِي وَعَمَلِ اللَّهُ .

۲۴- بَاب : ذِكْرُ ابْنِ عَبَّاسٍ

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا

۳۷۵۶- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ ، عَنْ خَالِدٍ ، عَنْ عِكْرَمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : ضَمَّنِي النَّبِيُّ ﷺ إِلَيَّ صَدْرَهُ وَقَالَ : «اللَّهُمَّ عَلِّمَهُ الْحِكْمَةَ» .

حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ : وَقَالَ : «عَلِّمَهُ الْكِتَابَ» .

حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ ، عَنْ خَالِدٍ : مِثْلُهُ .

وَالْحِكْمَةُ : الإِصَابَةُ فِي غَيْرِ النَّبُوَّةِ . [راجع : ۷۵]

أخرجه مسلم [۲۴۷۷]

ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مرا به سینه خود چسبانید و گفت: «بارالها، او را حکمت (دانش قرآن) بیاموز.» روایت است از ابومعمر، از عبدالوارث که (عوض حکمت) آن حضرت گفته بود: «او را قرآن بیاموز.» موسی، از وهیب، از خالد، مثل روایت ابومعمر روایت کرده است. حکمت: رسیدن به حق است، بدون نبوت.

۲۵- باب : مناقب خالد بن

الولید رضی الله عنه

باب - ۲۵ مناقب خالد بن ولید (رضی الله عنه)^۱
 ۳۷۵۷ - از حمید بن هلال روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از مرگ زید و جعفر، و ابن رواحه (در غزوه موته در منطقه شام)، پیش از آنکه خیر مرگ شان برسد، به مردم خبر داد و فرمود: «زیر پرچم را گرفت و از پای درآمد، سپس جعفر آن را گرفت و از پای درآمد، سپس ابن رواحه گرفت و از پای درآمد» و در حالی که اشک از چشمان آن حضرت جاری بود، فرمود «تا آنکه شمشیری از شمشیرهای خدا (یعنی خالد) پرچم را گرفت و خداوند ایشان را نصرت داد.»

۳۷۵۷- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ وَاقِدٍ : حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هَلَالٍ ، عَنْ أَنَسٍ رضی الله عنه : أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله نَعَى زَيْدًا وَجَعْفَرًا وَابْنَ رَوَاحَةَ لِلنَّاسِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُمْ خَيْرُهُمْ ، فَقَالَ : « أَخَذَ الرَّأْيَةَ زَيْدٌ فَأَصِيبَ ، ثُمَّ أَخَذَ جَعْفَرٌ فَأَصِيبَ ، ثُمَّ أَخَذَ ابْنُ رَوَاحَةَ فَأَصِيبَ . وَغِيثَاهُ تَذَرَفَانِ : « حَتَّى أَخَذَ سَيْفٌ مِنْ سَيُوفِ اللَّهِ ، حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ » . [راجع: ۱۲۴۶]

۲۶- باب : مناقب سالم مولى

ابى حذيفة رضى الله عنه

باب - ۲۶ مناقب سالم غلام آزاد شده ابو حذیفه (رضی الله عنه)
 ۳۷۵۸ - از ابراهیم روایت است که مسروق گفت: از عبدالله بن مسعود نزد عبدالله بن عمرو یاد شد. وی گفت: وی مردی است که همیشه او را دوست می‌دارم، پس از آنکه از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می‌فرمود:

۳۷۵۸- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : ذَكَرَ عَبْدُ اللَّهِ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ : ذَاكَ رَجُلٌ لَا أَرَاهُ أَحَبَّ ، بَعْدَ مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ : « اسْتَفْرُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ : مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ - قَبْلًا بِهِ - وَسَالِمِ مَوْلَى أَبِي حَذِيْفَةَ ، وَأَبِي بَنِي كَنْبٍ ، وَمَعَاذِ بْنِ جَبَلٍ » . قَالَ : لَا أَدْرِي بِنَبَأِ أَبِي أَوْ بِمَعَاذِ . [المر: ۴۳۷۶]

۱- کتبت او ابوسلیمان است که در فاصله میان پیمان حدیبیه و فتح مکه ایمان آورد و مصدر فتوحات عظیم شد در شجاعت و شهامت کم مانند بود در سال ۲۱ در حمص وفات کرد.

۳۸۰۶، ۳۸۰۸، ۴۹۹۹. أخرجه مسلم: [۲۴۶۴] .

«قرائت را از چهارکس طلب کنید: از عبدالله بن مسعود - آن حضرت از نام وی آغاز کرد - و سالم مولی ابی حذیفه، و ابی بن کعب، و معاذ بن جبیل.» راوی می گوید: نمی دانم که آن حضرت اول نام ابی بن کعب را گفته است یا معاذ بن جبیل را.^۱

باب - ۲۷ مناقب ابن مسعود (رضی الله عنه)^۲

۲۷- باب : مناقب عبد الله بن

مسعود رضي الله عنه

۳۷۵۹ - از مسروق روایت است که عبدالله بن عمرو گفت: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) طبیعتاً سخنی زشت و ناهنجار نمی گفت و نه به قصد و تکلف چنین سخنی بر زبان می آورد و می فرمود: «همانا نزد من دوست ترین کس از میان شما، نیک اخلاق ترین شماست.»

۳۷۵۹- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سُلَيْمَانَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ قَالَ : سَمِعْتُ مَسْرُوقًا قَالَ : قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ : إِنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَكُنْ قَاحِشًا وَلَا مُتَعَشِّيًا وَقَالَ : «إِنَّ مِنْ أَحَبِّكُمْ إِلَيَّ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا» . [راجع : ۳۵۵۹ . أخرجه مسلم : ۲۳۲۱] .

۳۷۶۰ - و آن حضرت می فرمود: «قرائت قرآن را از چهار کس طلب کنید. از عبدالله بن مسعود و سالم مولی ابی حذیفه، و ابی بن کعب و معاذ بن جبیل.»

۳۷۶۰- وَقَالَ : «اسْتَقْرَأُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ : مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ، وَسَالِمِ مَوْلَى أَبِي حَذِيفَةَ ، وَأَبِي بِنِ كَعْبٍ ، وَمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ» . [راجع : ۳۷۵۸ . أخرجه مسلم : ۲۴۶۴] .

۳۷۶۱ - از ابراهیم روایت است که علقمه ۱- سالم بن معقل از بزرگان و قرأ صحابه است. ابو حذیفه نیز از بزرگان صحابه است، هر دوی آن ها از مهاجرین اولین یعنی از آن کسانی بودند که پیش از دخول آن حضرت به «دارارقم» اسلام آورده بودند. «دارارقم» کانون پنهانی اسلام بود که در سال پنجم بعثت ایجاد شده بود. و هر دوی آن ها در جنگ بدر حضور یافتند. سالم قبل از هجرت آن حضرت به مدینه هجرت کرد و انصار را در قبا امامت می داد. سالم بن معقل و ابو حذیفه در زمان خلافت ابوبکر (رضی الله عنه) در جنگ یمامه به شهادت رسیدند. (شرح شیخ الاسلام)

۳۷۶۱- حَدَّثَنَا مُوسَى ، عَنْ أَبِي عَوَانَةَ ، عَنْ مُغِيرَةَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، دَخَلْتُ الشَّامَ فَصَلَّيْتُ رَكَعَتَيْنِ ، فَقُلْتُ : اللَّهُمَّ يَسِّرْ لِي جَلِيصًا صَالِحًا ، قَرَأْتُ شَيْخًا مُقْبِلًا ، فَلَمَّا دَنَا قُلْتُ : أَرَجُو أَنْ يَكُونَ اسْتِجَابَ ، قَالَ : مِنْ أَيْنَ أَنْتَ ؟ قُلْتُ : مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، قَالَ : أَقَلِمَ يَكُنْ فِيكُمْ صَاحِبُ النُّعْلَيْنِ وَالْوَسَادِ وَالْمُطَهَّرَةِ ، أَوْلَمْ يَكُنْ فِيكُمْ الَّذِي أُجِيرَ مِنَ الشَّيْطَانِ ، أَوْلَمْ يَكُنْ فِيكُمْ صَاحِبُ السَّرِّ السَّنْدِيِّ لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ ، كَيْفَ قَرَأَ ابْنُ أُمِّ عَيْدٍ : «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى . فَقَرَأَتْ : «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى . وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى . وَالذِّكْرِ وَالْآتِي» . قَالَ : أَقْرَأِيهَا النَّبِيُّ ﷺ ، فَأَهَ إِلَى فَيْي ، فَمَا زَالَ هَوًّا ، حَتَّى كَادُوا

۲- عبدالله بن مسعود از مسلمانان سابقین اولین است که پیش از دخول آن حضرت به «دارارقم» ایمان آورد. وی که مردی بسیار لاغر اندام و کوتاه قامت بود از خواص و صاحب راز آن حضرت بود و در سفر کفش و آب وضوی آن حضرت را حمل می کرد. دو هجرت کرده و به دو قبله نماز گزارده و در بدر و خدیبه حضور داشته و قرآن را در عهد آن حضرت جمع کرده و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) او را به بهشت بشارت داده است. وی در سال ۳۲ در شصت سالگی در مدینه وفات کرد و عثمان رضی الله عنه بر وی نماز گزارد.

پردونى . [خروجہ مسلم : ٨٢٤ مختصرا] .

گفت: به شام رفتم و دو رکعت نماز گزاردم و سپس گفتم: بارالها، برايم هميشنى صالح ميسر گردان، سپس مردى پير (ابودرداء) را ديدم که به سوى من مى آيد، چون به من نزديک شد گفتم: اميدوارم که دعای من مستجاب شده باشد. وى به من گفت: از کجا مى باشى؟ گفتم: از مردم کوفه مى باشم. گفت: آيا در ميان شما، کفش بردار و بالش بردار و ظرف آب بردار (آن حضرت يعنى ابن مسعود) نيست. آيا در ميان شما کسى نيست که از شيطان پناه داده شده است (يعنى عمار) آيا در ميان شما صاحب رازى نيست که به جز وى کسى آن را نمى داند (يعنى حذيفه). ابن ام عبد (ابن مسعود) چگونه مى خواند: «والليل اذا يغشى» را؟

من بر وى چنين خواندم: «والليل اذا يغشى. و النهار اذا تجلى و الذكر والأنثى.» (بدون لفظ - و ما خلق -)

ابودرداء گفت: پيامبر (صلى الله عليه وسلم) بر من از دهان خود بر دهان من چنين خواند. هميشه (اين مردم شام قرائت مرا شاذ مى دانستند) تا آنکه نزديک بود مرا از آن بگردانند.

٣٧٦٢ - از عبدالرحمن بن يزيد روايت است که گفت: از حذيفه درباره مردى سؤال کرديم که بنا بر سيرت و راه و روشى نيكو (تا حدى) به پيامبر (صلى الله عليه وسلم) نزديكى (و شباهت) داشته باشد تا او را سرمشق بگيريم. وى گفت: من هيچ يکى را از نظر راه و روشى نيكو و اخلاق و وقار از ابن ام عبد (ابن مسعود) نزديکتر به پيامبر (صلى الله عليه وسلم) نمى شناسم.

٣٧٦٢ - حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ بَزِيدٍ قَالَ : سَأَلْنَا حَذِيفَةَ عَنْ رَجُلٍ قَرِيبِ السَّمْتِ وَالْهَدْيِ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ حَتَّى نَأْخُذَ عَنْهُ ، فَقَالَ : مَا أَعْرِفُ أَحَدًا أَقْرَبَ سَمْتًا وَهَدْيًا وَدَلًّا بِالنَّبِيِّ ﷺ مِنْ ابْنِ أُمِّ عَبْدِ . [النظر : ٦٠٩٧]

۳۷۶۳ - از اسود بن یزید روایت است که ابوموسی اشعری (رضی الله عنه) گفت: من و برادرم از یمن (به مدینه) آمدیم و تا مدت زمانی به جز این نمی‌پنداشتیم که عبدالله بن مسعود مردی از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خواهد بود؛ زیرا ورود او و مادر او را نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) می‌دیدیم.

باب - ۲۸ ذکر معاویه (رضی الله عنه)^۱

۳۷۶۴ - از عثمان بن الاسود روایت است که ابن ابوملیکه گفت: معاویه پس از نماز خفتن (نماز وتر را) یک رکعت گزارد. در آن وقت (کرب) غلام آزاده شده ابن عباس نزد وی بود. وی نزد ابن عباس رفت و (اعتراض گونه) موضوع را گفت. ابن عباس گفت: او را بگذار، همانا معاویه با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) صحبت کرده است.

۳۷۶۵ - از نافع بن عمر روایت است که ابن ابی ملیکه گفت: آیا می‌توانی به امیرالمؤمنین معاویه سخنی بگویی، زیرا او (وتر را) یک رکعت گزارده است. ابن عباس گفت: درست

۱- معاویه بن ابوسفیان با پدر و مادر و برادر خود در روز فتح مکه در سال هشتم هجرت اسلام آورد. معاویه و پدر وی در زمرة مؤلفه القلوب بودند یعنی کامل الايمان نبودند و آن حضرت با احسان و انعام بسیار دلهای ایشان را تألیف می‌کرد. معاویه گفته بود که در فتح حدیبیه اسلام آورده و آن را از پدر و مادر پنهان می‌کرده است. وی کاتب آن حضرت بود، نقل می‌کنند که کاتب وحی بود. آنچه به صحت پیوسته همین است که کاتب بود و در زمان خلافت عمر (رضی الله عنه) امیر دمشق شد و این در سنه نوزده بود و در زمان خلافت عثمان (رضی الله عنه) نیز در آنجا ماند تا آنکه با علی (رضی الله عنه) به مخالفت آغاز کرد و به محاربه پرداخت و در سال چهارم یا پنجم از هجرت به تجویز امام حسن متقلد امر خلافت شد. بیش از چهل سال بیابانی امارت و خلافت کرد و در سنه ۶۰ هجری وفات نمود. (اقتباس از تیسیر القاری، ج ۳، ص ۴۶۸، و شرح شیخ الاسلام، ج ۶، ص ۴۶۲)

۳۷۶۳ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : حَدَّثَنِي الْأَسْوَدُ بْنُ يَزِيدَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا مُوسَى الْأَشْعَرِيَّ رضي الله عنه يَقُولُ : قَدِمْتُ أَنَا وَأَخِي مِنَ الْيَمَنِ ، فَمَكَّنَا حِينَا ، مَا نَرَى إِلَّا أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم ، لَمَّا نَرَى مِنْ دُخُولِهِ وَدُخُولِ أُمِّهِ عَلَيَّ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم . [الفر: ۴۳۸۴. أخرجه مسلم: ۲۴۶۰.]

۲۸- باب : ذِكْرُ مُعَاوِيَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

۳۷۶۴ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ بَشِيرٍ : حَدَّثَنَا الْمُعَاوِيُّ ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ الْأَسْوَدِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مَلِيكَةَ قَالَ : أَوْتَرَ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ الْعِشَاءِ بِرُكْعَةٍ ، وَعِنْدَهُ مَوْلَى لَأَبْنِ عَبَّاسٍ ، فَآتَى ابْنَ عَبَّاسٍ ، فَقَالَ : دَعَا فَإِنَّهُ قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم . [الفر: ۴۳۸۴.]

۳۷۶۵ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي مَلِيكَةَ : قِيلَ لِأَبْنِ عَبَّاسٍ : هَلْ لَكَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مُعَاوِيَةَ ، فَإِنَّهُ مَا أَوْتَرَ إِلَّا بِوَأَحِدَةٍ ؟ قَالَ : أَصَابَ ، إِنَّهُ قَبِيْهٌ . [راجع: ۳۷۶۴.]

عمل کرده؛ زیرا وی فقیه است.

۳۷۶۶ - از حُمران ابن اَبان روایت است که معاویه (رضی الله عنه) گفت: همانا شما نمازی می‌گزارید که من که با پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) صحبت داشتم، او را ندیده‌ام که چنین نمازی بگذارد و همانا آن حضرت از آن دو رکعت منع کرده است، یعنی از دو رکعت بعد از نماز عصر.

باب - ۲۹ مناقب فاطمه علیها السلام^۱

و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «فاطمه مهتر زنان اهل بهشت است.»
 ۳۷۶۷ - از ابن ابی مُلیکه روایت است که مِسُور بن مَخْرَمه (رضی الله عنهما) گفت: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «فاطمه پاره تن من است. کسی که او را به خشم آورد، مرا به خشم می‌آورد.»

باب - ۳۰ فضیلت عایشه (رضی الله عنها)

۳۷۶۸ - از یونس از ابن شهاب روایت است

۱- فاطمه (رضی الله عنها) دختر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از بطن خدیجه (رضی الله عنها) است. ولادت وی را برخی در سال اول بعثت آن حضرت و برخی پنج سال قبل از بعثت آورده‌اند. وی به زهرا و بتول ملقب است و در سال دوم هجرت پس از غزوه بدر به ازدواج علی (رضی الله عنه) درآمد. وی در این وقت پانزده یا شانزده ساله بوده و علی رضی الله بیست و یک سال و نیم بوده است و از او حضرات حسن و حسین و محسن و زینب و أم کلثوم و رقیه زاده شدند. محسن در صغر سن و رقیه قبل از سن بلوغ درگذشتند. شجره طیبه و ذریه آن حضرت همه از بطن فاطمه و مناقبش از حد و حصر بیرون است، قسمی از آن در ضمن فضایل اهل بیت است که به کتاب و سنت ثابت اند و قسمی از آن مخصوص به فاطمه است و نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دوست داشتنی‌ترین بود. شش ماه پس از وفات آن حضرت به سن ۲۴ یا ۲۸ یا ۳۰ در مدینه وفات کرد.

۳۷۶۶- حَدَّثَنِي عُمَرُو بْنُ عَبَّاسٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ قَالَ : سَمِعْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَبَانَ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ رضي الله عنه قَالَ : إِنَّكُمْ لَتُصَلُّونَ صَلَاةً ، لَقَدْ صَحَّبَنَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَمَا رَأَيْنَاهُ يُصَلِّيهَا ، وَلَقَدْ نَهَى عَنْهَا ، يَعْنِي : الرَّكَعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ . [راجع: ۵۸۷].

۲۹- بَاب : مَنَاقِبِ فَاطِمَةَ

عَلَيْهَا السَّلَامُ

وَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : « فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ »

[راجع: ۳۶۲۲].

۳۷۶۷- حَدَّثَنَا أَبُو الرَّيْدِ : حَدَّثَنَا ابْنُ عِيْنَةَ ، عَنْ عُمَرُو بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ الْمَسُورِ بْنِ مَخْرَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي ، فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي » . [أخرجه مسلم : ۲۴۴۹ ، بزاده].

۳۰- بَاب : فَضْلِ عَائِشَةَ

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا

۳۷۶۸- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ : قَالَ أَبُو سَلَمَةَ : إِنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : « يَوْمًا يَا عَائِشُ ، هَذَا جَبْرِيلُ يُقْرَأُكَ السَّلَامَ » . فَقُلْتُ : وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ، تَرَى مَا لَا أَرَى تُرِيدُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم . [راجع: ۳۲۱۷ ، أخرجه مسلم : ۲۴۴۷].

که ابوسلمه گفت: همانا عایشه (رضی الله عنها) گفت: ^۱ رسول الله (صلی الله علیه وسلم) روزی فرمود: «ای عایشه، این است جبرئیل که بر تو سلام می‌رساند. من گفتم: سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد. آنچه تو می‌بینی من نمی‌بینم. مراد عایشه از این خطاب، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) است.

۳۷۶۹- از مَرّه روایت است که ابوموسی اشعری (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بسیاری از مردان به مرتبه کمال رسیده‌اند و از زنان به جز مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون به مرتبه کمال نرسیدند و فضیلت عایشه بر زنان مانند فضیلت ثرید (نان و آب گوشت و یا نان خورش) است بر سائر غذاها.»

۳۷۷۰- از عبدالله بن عبدالرحمن روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) می‌گفت:

۱- عایشه صدیقه، همسر محبوب پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، دختر ابوبکر (رضی الله عنه) است و مادر وی ام رومان است. وی در مکه هشت سال قبل از هجرت زاده شده است. آن حضرت در مکه با وی نکاح کرد و هزده ماه پس از هجرت در مدینه با وی زفاف نمود. از وی فرزندی زاده نشد و آن حضرت با دختری به جز از وی ازدواج نکرد. آنگاه که عبدالله بن زبیر خواهرزاده عایشه زاده شد عایشه او را نزد آن حضرت برای تحنیک آورد. آن حضرت به عایشه گفت که نام وی عبدالله است و تو هم ام عبدالله. کنیت ام عبدالله نسبت به خواهرزاده اش عبدالله بن زبیر است. نظر به بهتانی که بر وی بسته بودند، خداوند در براءت وی هجده آیت (در سوره نور) نازل کرد. عایشه در وقت وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) هجده ساله بودند، در موردی که سائر همسران آن حضرت بر عایشه رشک بردند و فاطمه (رضی الله عنها) را نزد آن حضرت فرستادند. آن حضرت به فاطمه گفت: آیا تو دوست نداری کسی را که من دوست می‌دارم. گفت: آری دوست می‌دارم. آن حضرت فرمود: پس عایشه را دوست بدار. پس دوستی عایشه، دوستی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) است. عروه می‌گوید: هیچ یکی را ندیدم که به فقه و طب و شعر از عایشه داناتر باشد. زهری گفته است که علم عایشه از علم همه ازواج مطهره و زنان دیگر برتر است و از آن حضرت روایت شده که فرمود: دو ثلث دین خود (یعنی احکام شرعی) را از این خُمیراً (عایشه) بگیرید. خطای وی آن بود که در جنگ جمل علیه علی (رضی الله عنه) کارزار کرد. وی در سال ۵۸ وفات کرد.

۳۷۶۹- حَدَّثَنَا آدَمُ حَدَّثَنَا : شُعْبَةُ قَالَ : وَحَدَّثَنَا عَمْرُو : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرٍو بْنِ مُرَّةٍ ، عَنْ مُرَّةٍ ، عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضی الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم : « كَمَلُ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا : مَرِيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ ، وَأَسِيَةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ ، وَفَضْلُ عَائِشَةَ عَلَيَّ النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَيَّ سَائِرِ الطَّعَامِ » . [راجع : ۲۴۱۱ . أخرجه مسلم : ۲۴۲۱ .]

۳۷۷۰- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَعْرِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رضی الله عنه يَقُولُ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم يَقُولُ : « فَضْلُ عَائِشَةَ عَلَيَّ النِّسَاءِ ، كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَيَّ سَائِرِ الطَّعَامِ » . [أخرجه مسلم : ۲۴۴۶ .]

از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می فرمود: «فضیلت عایشه بر زنان مانند فضیلت ثرید بر سائر غذاها است.»

۳۷۷۱ - از ابن عَوْن، از قاسم بن محمد روایت است که گفت: عایشه مریض شد، ابن عباس آمد و گفت: ای امّ المؤمنین، تو بر پیشرو راستین (که اسباب بهشت را برایت آماده کرده اند) می روی، بر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و بر ابوبکر.

۳۷۷۲ - از حَکَم روایت است که ابوائل گفت: آنگاه که علی (بن ابی طالب) عَمَار و حسن (رضی الله عنهم) را (در آستانه جنگ جمل) به کوفه فرستاد تا از مردم یاری جوید، عَمَار خطبه خواند و گفت: همانا من می دانم که وی (عایشه) در دنیا و آخرت همسر آن حضرت است. ولی خداوند شما را آزمود که آیا از خداوند پیروی می کنید یا از عایشه.^۱

۳۷۷۳ - از هِشام از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: وی از (خواهر خود) اسماء گلوبندی به عاریت گرفت و گلوبند گم شد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) کسی از یاران خویش را در جستجوی آن فرستاد. وقت نماز بر مردم فرا رسید و آنها بدون وضو نماز گزاردند. چون نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدند از این حالت شکایت کردند. سپس آیت تیمم نازل شد. اُسَید بن حُضَیر گفت: خداوند تو را جزای خیر بدهد (ای عایشه) به خدا سوگند، هرگز بر تو کاری (دشوار) پیش نیامده، مگر آنکه خداوند تو را از آن حالت

۳۷۷۱ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابُ بْنُ عَبْدِ الْمَجِيدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ : أَنَّ عَائِشَةَ اشْتَكَتْ ، فَجَاءَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ : يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ ، تَقْدَمِينَ عَلَى قَرِطِ صِدْقٍ ، عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَعَلَى أَبِي بَكْرٍ . [انظر : ۴۷۵۲ ، ۴۷۵۴] .

۳۷۷۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْحَكَمِ : سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ قَالَ : لَمَّا بَعَثَ عَلِيٌّ عَمَارًا وَالْحَسَنَ إِلَى الْكُوْفَةِ لِيَسْتَفْرِمَهُمْ ، خَطَبَ عَمَارٌ فَقَالَ : إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّهَا زَوْجَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ ابْتَلَاكُمْ لِتَبَيُّهُوا أَوْ يَابُهَا . [انظر : ۷۱۰۰ ، ۷۱۰۱] .

۳۷۷۳ - حَدَّثَنَا عَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو اسْمَاعَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّهَا اسْتَمَارَتْ مِنْ اسْمَاءَ قِلَادَةَ فُهَلِكْتَ ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِهِ فِي طَلَبِهَا ، فَأَدْرَكْتَهُمْ الصَّلَاةَ فَصَلُّوا بِغَيْرِ وُضُوءٍ ، فَلَمَّا اتَّوَأَ النَّبِيُّ ﷺ شَكُّوا ذَلِكَ إِلَيْهِ ، فَتَزَلَّتْ آيَةُ التَّيْمُمِ ، فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ : جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا ، فَوَاللَّهِ مَا تَزَلَّ بِكَ أَمْرٌ قَطُّ ، إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ لَكَ مِنْهُ مَخْرَجًا ، وَجَعَلَ لِلْمُسْلِمِينَ فِيهِ بَرَكَةً . [راجع : ۳۳۴ أخرجه مسلم : ۳۲۷ ، مطولا] .

۱- یعنی دستور خداوند آن است که از امام پیروی شود، نه از زنان.

بیرون آورده و در آن برای مسلمانان برکتی گردانیده است.

۳۷۷۴ - از ابواسامه از هشام روایت است که پدرش گفت: آنگاه که آن حضرت در مریضی به سر می برد (که به وفات وی انجامید) بر زنان خود دور می زد و می گفت: من فردا کجا خواهم بود، من فردا کجا خواهم بود؟» خواستار خانه عایشه بود. عایشه گفت: چون روز نوبت من فرا رسید، آن حضرت ساکت شد (دیگر سؤال نکرد که فردا کجا خواهم بود).

۳۷۷۵ - از حماد، از هشام روایت است که پدرش گفت: مردم هدایای خویش را در روز نوبت عایشه به آن حضرت می فرستادند. عایشه گفته است: مصاحبین من (سائر همسران آن حضرت) به خانه ام سلمه گرد آمدند و گفتند: ای ام سلمه، به خدا سوگند مردم هدایای خویش را در روز نوبت عایشه می فرستند و همانا ما نیز (هدایای) نیک را می خواهیم، چنانکه عایشه می خواهد. پس به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بگوی که مردم را بگوید که هدایای خود را به هر جایی که آن حضرت باشد بفرستند. یا به هر جایی که به نوبت می رود. عایشه می گوید: ام سلمه این موضوع را به پیامبر صلی الله علیه وسلم) یاد کرد. ام سلمه گفت: آن حضرت نزد من روی گردانید و چون آن حضرت نزد من باز آمد موضوع را به وی یاد کردم. وی از من روی گردانید و چون بار سوم یاد کردم فرمود: «ای ام سلمه، در مورد عایشه مرا اذیت مکن؛ زیرا به خدا سوگند که بر من وحی فرود

۳۷۷۴ - حَدَّثَنِي عَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أَسَامَةَ : عَنْ هِشَامَ : عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا كَانَ فِي مَرَضِهِ ، جَعَلَ يَدُورُ فِي نِسَانِهِ ، وَيَقُولُ : « أَيْنَ أَنَا غَدًا ، أَيْنَ أَنَا غَدًا » . حَرِصًا عَلَى بَيْتِ عَائِشَةَ . قَالَتْ عَائِشَةُ : فَلَمَّا كَانَ يَوْمِي سَكَنَ . [راجع : ۸۹۰ . أخرجه مسلم : ۲۴۴۳ .]

۳۷۷۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : كَانَ النَّاسُ يَتَحَرَّوْنَ بِهَدَايَاهُمْ يَوْمَ عَائِشَةَ ، قَالَتْ عَائِشَةُ : فَاجْتَمَعَ صَوَاحِبِي إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ ، فَقُلْنَ : يَا أُمَّ سَلَمَةَ ، وَاللَّهِ إِنْ النَّاسَ يَتَحَرَّوْنَ بِهَدَايَاهُمْ يَوْمَ عَائِشَةَ ، وَإِنَّا نُرِيدُ الْخَيْرَ كَمَا تُرِيدُهُ عَائِشَةُ ، فَمُرِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَأْمُرَ النَّاسَ أَنْ يَهْدُوا إِلَيْهِ حَيْثُ مَا كَانُوا ، أَوْ حَيْثُ مَا دَارَ ، قَالَتْ : فَذَكَرْتُ ذَلِكَ أُمَّ سَلَمَةَ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، قَالَتْ : فَأَعْرَضَ عَنِّي ، فَلَمَّا عَادَ إِلَيَّ ذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ فَأَعْرَضَ عَنِّي ، فَلَمَّا كَانَ فِي الثَّالِثَةِ ذَكَرْتُ لَهُ فَقَالَ : « يَا أُمَّ سَلَمَةَ لَا تُؤْذِنِي فِي عَائِشَةَ ، فَإِنَّهُ وَاللَّهِ مَا نَزَلَ عَلَيَّ الْوَحْيُ وَأَنَا فِي لِحَافِ امْرَأَةٍ مِثْلِكُنَّ غَيْرَهَا » . [راجع : ۲۵۷۴ . أخرجه مسلم : ۲۴۴۱ .]

نیامده است آنگاه که در لحاف یکی از شما
زنان بوده‌ام به جز از لحاف عایشه.^۱

۱- با ختم این حدیث، صحیح البخاری به مناصفہ رسید. دوشنبه ۱۳ اکتبر
۲۰۰۴ پس از نماز خفتن.



۶۳- کتاب مناقب الأنصار

۱- باب : مناقب الأنصار

«وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا»
[الحشر: ۹]

۳۷۷۶- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا مَهْدِيُّ بْنُ مَيْمُونٍ : حَدَّثَنَا غِيلَانُ بْنُ جَرِيرٍ قَالَ : قُلْتُ لِأَنْسٍ : أَرَأَيْتَ اسْمَ الْأَنْصَارِ ، كُنْتُمْ تَسْمُونَ بِهِ ، أَمْ سَمَّاكُمْ اللَّهُ ؟ قَالَ : بَلْ سَمَّانا اللَّهُ .

كُنَّا نَدْخُلُ عَلَى أَنْسٍ ، فَيُحَدِّثُنَا بِمَنَاقِبِ الْأَنْصَارِ وَمَشَاهِدِهِمْ ، وَيَقِيلُ عَلَيَّ ، أَوْ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْأَزْدِ ، فَيَقُولُ : قَعْلُ قَوْمِكَ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا وَكَذَا وَكَذَا . [الظفر : ۳۸۴۴]

۳۷۷۷- حَدَّثَنِي عَيْدِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ يَوْمَ بُعَاثٍ يَوْمًا قَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ ﷺ ، فَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ افْتَرَقَ مَلُؤُهُمْ ، وَقَتَلَتْ سَرَوَاتُهُمْ وَجَرَّحُوا ، فَقَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ ﷺ فِي دُخُولِهِمْ فِي الْإِسْلَامِ . [الظفر : ۳۸۴۶ ، ۳۹۳۰]



۶۳- کتاب مناقب انصار

باب - ۱ مناقب انصار (۱)

«و نیز کسانی که قبل از (مهاجران) در مدینه جای گرفته و ایمان آوردند، هرکس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند؛ و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دل‌هایشان حسدی نمی‌یابند.» (الحشر: ۹)

۳۷۷۶ - از غیلان بن جریر روایت است که گفت: به انس گفتم: در مورد «انصار» مرا آگاه کن. آیا شما خود آن را نام نهادید یا خداوند شما را به این لفظ نامید؟ انس گفت: بلکه خداوند ما را بدین لفظ نام نهاده است.^۲ غیلان می‌گوید: ما نزد انس (در بصره) می‌رفتیم. وی مناقب انصار و محل حضور ایشان را (در غزوات) به ما قصه می‌کرد و بر من و مردی از قبیله ازد خطاب می‌کرد و می‌گفت: قوم تو در روز چنین و چنان، چنین و چنان کرد.

۳۷۷۷ - از هشام از پدر وی روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: روز بُعَاث^۳ روزی

۱- لفظ (انصار) بر گروهی از اهل مدینه که از اولاد اوس و خزرج بودند اطلاق شده و آنها بدین نام شرف امتیاز یافتند؛ زیرا مسلمانان مهاجر را با دادن جای و بذل مال نصرت دادند و یاری رساندند.

۲- انس با این عبارت به این آیه نظر داشته است: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ» یعنی: پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار (التوبه: ۱۰۰)

۳- روز بُعَاث، روزی بود که میان دو قبیله اوس و خزرج که در مدینه می‌زیستند جنگ‌هایی بس خونین واقع شد و بساکسان از اشراف و سران هر دو قوم کشته شده بودند و گفته‌اند که این محاربه به مدت یکصد و

بود که خداوند آن را برای مصلحت رسول خود پیش آورد. آنگاه که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) (به مدینه رسید، گروه ایشان (یعنی اوس و خزرج) پریشان شده و بزرگان ایشان کشته و مجروح شده بودند، پس خداوند این (مقاتله آنها را) برای مصلحت رسول خود بیشتر آورد تا ایشان به اسلام درآیند.

۳۷۷۸ - از شعبه، از ابوالتیاح روایت است که وی از انس (رضی الله عنه) شنیده است که می گفت: انصار در روز فتح مکه (مراد بعد از فتح مکه است) آنگاه که آن حضرت (غنائم جنگ حنین را) به قریش داد، می گفتند: به خدا سوگند که این کاری بس عجیب است. در حالی که خون قریش از شمشیرهای ما می چکد، غنیمتهای ما به قریش داده می شود. چون این خبر به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رسید، انصار را فراخواند و فرمود: «این چه سخنی است که از شما به من رسیده است» و انصار کسانی بودند که دروغ نمی گفتند، آنها گفتند: سخن همان است که به تو رسیده است. آن حضرت فرمود: «آیا بدین راضی نیستید که مردم با غنائم به خانه های خویش برگردند و شما با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برگردید: اگر انصار راه وادی یا معبر کوهی را پیش گیرند من همان راه وادی و معبر کوه ایشان را پیش می گیرم.»^۱

بیست سال به درازا کشید. بعضی گفته اند که پنج سال پیش از هجرت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مدینه این جنگها واقع شد و از سران هر دو قوم کمتر کسی مانده بود و هر دو قوم پریشان احوال بودند و فقدان رؤسا و سران قوم باعث شد تا آنها زودتر به اسلام روی آورند.

۱- مراد از تقسیم غنائم جنگ حنین است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مؤلفه القلوب که قریش بودند سهمی زیاد داد. این امر بر برخی از انصار عجیب آمد؛ زیرا آنها همیشه در کنار آن حضرت با قریش می جنگیدند.

۳۷۷۸ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ : قَالَتِ الْأَنْصَارُ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ ، وَأَعْطَى قُرَيْشًا : وَاللَّهِ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْمَجْزُوبُ ، إِنْ سَيَّوْفَنَا نَقَطْرٌ مِنْ دِمَاءِ قُرَيْشٍ ، وَغَنَائِمًا تُرَدُّ عَلَيْهِمْ ، قَبْلَ ذَلِكَ النَّبِيِّ ﷺ قَدَعَا الْأَنْصَارَ ، قَالَ : فَقَالَ : « مَا الَّذِي بَلَغَنِي عَنْكُمْ » . وَكَانُوا لَا يَكْذِبُونَ ، فَقَالُوا : هُوَ الَّذِي بَلَغَكَ ، قَالَ : « أَوَلَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ بِالْقَنَائِمِ إِلَى بِيوتِهِمْ ، وَتَرْجِعُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى بِيوتِكُمْ ؟ لَوْ سَلَكْتُ الْأَنْصَارَ وَادِيًا ، أَوْ شَعْبًا ، لَسَلَكْتُ وَادِي الْأَنْصَارِ أَوْ شَعْبَهُمْ » . [رواجع: ۳۱۴۶، اخرجہ مسلم: ۱۰۵۹]

۲- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ :

باب - ۲ فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

﴿لَوْلَا الْهَجْرَةُ لَكُنْتُ أَمْرًا مِنَ الْأَنْصَارِ﴾

قاله عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۴۳۰] .

«اگر فضیلت هجرت نمی بود. من خود را مردی از انصار می شمردم.» این حدیث را عبدالله بن زید از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۳۷۷۹- از شعبه، از محمد بن زیاد، از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) - یا ابوالقاسم صلی الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر انصار راه وادی یا معبر کوهی را پیش گیرند، من راه وادی انصار را پیش می گیرم و اگر فضیلت هجرت نمی بود، خودم را مردی از انصار می شمردم.»

۳۷۷۹- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يُسَارَ ، حَدَّثَنَا عُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، أَوْ : قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ : « لَوْ أَنَّ الْأَنْصَارَ سَلَكَوْا وَاوْدِيَا ، أَوْ شُعْبًا ، لَسَلَكْتُ فِي وَاوْدِي الْأَنْصَارِ ، وَلَوْلَا الْهَجْرَةُ لَكُنْتُ أَمْرًا مِنَ الْأَنْصَارِ » .

فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : مَا ظَلَمَ ، يَا بِي وَأَمْسِي ، أَوْوَةٌ وَتَصْرُوهٌ ، أَوْ كَلِمَةٌ أُخْرَى . [انظر : ۴۷۴ ، وانظر في مناقب الأنصار ، باب ۴۵] .

باب - ۳ استوار کردن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رابطه برادری میان مهاجرین و انصار

۳- باب : إِخَاءِ النَّبِيِّ ﷺ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ

۳۷۸۰- از ابراهیم بن سعد، از پدرش روایت است که جدش گفت: آنگاه که مهاجرین به مدینه رسیدند، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) میان عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ربیع پیوند برادری بست. سعد بن ربیع به عبدالرحمن گفت: من ثروتمندترین مرد انصارم و می خواهم که مال خود را دو تقسیم کنم (مناصفه آن را به تو بدهم) و من دو زن دارم. بنگر که کدام یک خوشتر می آید، نام او را به من بگوی تا او را طلاق دهم و چون عده وی بگذرد با وی ازدواج کن. عبدالرحمن گفت: خداوند در مال تو و خانواده تو برکت بیاورد. بازار شما کجاست؟

۳۷۸۰- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ : لَمَّا قَدِمُوا الْمَدِينَةَ أَخَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَسَعْدِ بْنِ رَبِيعٍ ، قَالَ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ : إِنِّي أَكْثَرُ الْأَنْصَارِ مَالًا ، فَأَقْسِمُ بِمَالِي نَصْفَتَيْنِ ، وَكَيْ أَمْرَاتَانِ ، فَمَا نَظَرُ اعْجَبِيهِمَا إِلَيْكَ فَسَمِّهَا لِي أَطْلُقَهَا ، فَإِنَّا انْقَضَتْ عِدَّتُهَا فَتَزَوَّجِيهَا . قَالَ : بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَهْلِكَ وَمَالِكَ ، أَيْنَ سَوْفُكُمْ ؟ فَدَلُّوهُ عَلَى سُوقِ بَنِي قَيْنَعَانَ ، فَمَا انْقَلَبَ إِلَّا وَمَعَهُ فَضْلٌ مِنْ أَقْطٍ وَسَمْنٍ ، ثُمَّ تَابَعَ الْعُدَّةَ ، ثُمَّ جَاءَ يَوْمًا وَيَهُ أَمْرُ صُمْرَةَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَهَيْمٌ » . قَالَ : تَزَوَّجْتُ ، قَالَ : « كَمْ سَقَّتْ إِلَيْهَا » . قَالَ : نَوَاةٌ مِنْ ذَهَبٍ ، أَوْ وَزْنُ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ . شَكَ إِبْرَاهِيمُ . [راجع : ۲۰۴۸] .

آنها او را به بازار بنی قینقاع رهنمایی کردند. وی از بازار برنگشت تا (از نفع معامله) روغن و قروت با خود نیاورد. سپس هر روز به بازار می‌رفت. بعد از آن روزی آمد و اثر زردی خوشبویی در وی نمودار بود. پیامبر(صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «این چیست؟» وی گفت: ازدواج کردم. آن حضرت فرمود: «چقدر مهر به آن زن دادی؟» گفت: یک خسته خرما از طلا - یا به وزن یک خسته خرما از طلا. ابراهیم (راوی) شک کرده است.

۳۷۸۱- از اسماعیل بن جعفر، از حمید روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: عبدالرحمن بن عوف نزد ما (به مدینه) آمد و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) میان او و سعد بن ربیع پیوند برادری بست. سعد مردی ثروتمند بود و گفت: انصار می‌دانند که من ثروت زیادی دارم و من مال خود را بین خود و بین تو دو نصف می‌کنم، و من دو زن دارم، پس ببین که کدام یک خوشتر می‌آید، تا آن را طلاق بدهم و پس از آنکه حلال شد با وی ازدواج کنی. عبدالرحمن گفت: خداوند بر تو و خانواده‌ات برکت دهد. عبدالرحمن (از بازار) برنگشت تا آنکه از نفع (معامله) روغن و قروت آورد. و (در اجرای معامله) پیش از اندک زمانی نگذراند تا آنکه نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آمد و بر وی اثر خوشبویی زردگون نمودار بود. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به او گفت: «این چیست؟» عبدالرحمن گفت: با زنی از انصار ازدواج کردم. آن حضرت فرمود: «چه مقدار مهر دادی؟» گفت: به وزن یک خسته

۳۷۸۱- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قَدِمَ عَلَيْنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ ، وَآخَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ ، وَكَانَ كَثِيرَ الْمَالِ ، فَقَالَ سَعْدٌ : قَدْ عَلِمْتَ الْأَنْصَارُ أَنِّي مِنْ أَكْثَرِهَا مَالًا ، سَأَقْسِمُ مَالِي بَيْنِي وَبَيْنَكَ شَطْرَيْنِ ، وَكَيْ أَمْرَاتَانِ ، فَانظُرَا عِجْبَهُمَا إِلَيْكَ فَاطْلُقْهُمَا ، حَتَّى إِذَا حَلَّتْ تَزْوُجَتْهُمَا ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ : بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَهْلِكَ ، فَلَمْ يَرْجِعْ يَوْمَئِذٍ حَتَّى أَفْضَلَ شَيْئًا مِنْ سَمْنٍ وَأَقِطَ ، فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا بَسِيرًا حَتَّى جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْهِ وَضْرٌ مِنْ صُغْرَةٍ ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَهَيْمٌ» . قَالَ : تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً مِنَ الْأَنْصَارِ ، فَقَالَ : «مَا سَأَلْتَ إِلَيْهَا» . قَالَ : وَزَنَ نَوَاةً مِنْ ذَهَبٍ ، أَوْ نَوَاةً مِنْ ذَهَبٍ ، فَقَالَ : «أَوْلِمْتُ وَلَوْ بِشَاةٍ» . [راجع : ۲۰۴۹ . امرجه مسلم : ۱۴۲۷ .

آخره بلفظ مختلف و برهاده] .

خرما طلا، یا خسته خرما از طلا. آن حضرت فرمود: «میهمانی ازدواج را برگزار کن ولو با گوسفندی باشد.»

۳۷۸۲ - از اَعْرَج روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: انصار به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفتند: درختان خرما را میان ما و ایشان (مهاجرین) تقسیم کن. آن حضرت فرمود: «نی» انصار گفتند: مهاجران در زمین ما کار کنند و در میوه ما را شریک گردانند.^۱ مهاجران گفتند: پذیرفتیم و اطاعت کردیم.

باب - ۴ دوستی انصار از ایمان است.

۴- باب : حُبِّ الْأَنْصَارِ مِنَ الْإِيمَانِ

۳۷۸۳ - از شُعبه، از عدی بن ثابت^۲ روایت است که براء (رضی الله عنها) گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیدم. یا گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: «انصار را کسی به جز مؤمن دوست ندارد و ایشان را کسی به جز منافق دشمن ندارد. پس کسی که ایشان را دوست می‌دارد، خداوند او را دوست می‌دارد و کسی که ایشان را دشمن می‌دارد، خداوند او را دشمن می‌دارد.»

۳۷۸۴ - از شُعبه، از عبدالله بن عبدالله بن جبر از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «نشانه ایمان دوستی انصار و نشانه نفاق دشمنی انصار

۳۷۸۲- حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو هَمَامٍ قَالَ : سَمِعْتُ الْمُغِيرَةَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : حَدَّثَنَا أَبُو الزَّنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ : قَالَتِ الْأَنْصَارُ : أَقْسَمُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمُ النَّخْلُ ، قَالَ : « لَا . قَالَ : يَكْفُونَنَا الْمَثُونَةَ وَيُشْرِكُونَنَا فِي التَّمْرِ » . قَالُوا : سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا . [راجع : ۲۲۲۵] .

۳۷۸۳- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مَنْهَالٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ قَالَ : سَمِعْتُ الْبِرَاءَةَ رضی الله عنها قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم ، أَوْ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم : « الْأَنْصَارُ لَا يُحِبُّهُمْ إِلَّا مُؤْمِنٌ ، وَلَا يُبْغِضُهُمْ إِلَّا مُنَافِقٌ ، فَمَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّهُ اللَّهُ ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ » [أخرجه مسلم : ۷۵] .

۳۷۸۴- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ أَبِرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبْرِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضی الله عنه ، عَنْ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم قَالَ : « آيَةُ الْإِيمَانِ حُبُّ الْأَنْصَارِ ، وَآيَةُ النِّفَاقِ بُغْضُ الْأَنْصَارِ » . [راجع : ۱۷ . أخرجه مسلم : ۷۴] .

۱- در متن فوق عبارت - قال: يكفوننا المثونة و يشركوننا في التمر - در میان گیومه «» آمده است. که سخن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پنداشته شده است.

۲- عدی بن ثابت انصاری ثقه است. ولی مذهب تشیع داشته و قاضی و امام مسجد شیعه‌ها در کوفه بوده است. شعبه که از وی روایت کرده اهل تسنن و امیرالمؤمنین فی الحدیث است و او شیخ الشیوخ بخاری می‌باشد.

است.»

باب - ۵ فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به انصار «شما دوست داشتنی‌ترین مردم نزد من هستید.»

۵- بَاب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ لِلْأَنْصَارِ :
« أَنْتُمْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ »

۳۷۸۵ - از عبدالعزیز روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) زنان و کودکان (انصار) را دید که می‌آیند. راوی می‌گوید: گمان می‌کنم که انس گفت: از عروسی می‌آیند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ایستاد و قد برافراشت و گفت: «بارالها، شما از دوست داشتنی‌ترین مردم نزد من هستید.» و سه بار این سخن را تکرار نمود.

۳۷۸۵- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ حَدَّثَنَا :
عَبْدُ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : رَأَى النَّبِيَّ ﷺ النَّسَاءَ
وَالصِّبْيَانَ مُقْبِلِينَ - قَالَ : حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ - مِنْ عُرْسٍ ،
فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ مُثْمَلًا فَقَالَ : « اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ
إِلَيَّ » . قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ . [انظر : ۵۱۸۰ . أخرجه مسلم :
۲۵۰۸] .

۳۷۸۶ - از شعبه، از انس بن زید روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: زنی از انصار نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمد در حالی که کودکش با وی بود. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با وی حرف زد و گفت: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که شما (مردم انصار) دوست داشتنی‌ترین مردم نزد من هستید.» آن حضرت دوبار [این سخن را تکرار] فرمود.

۳۷۸۶- حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ كَثِيرٍ : حَدَّثَنَا يَهُزُّ
ابْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي هِشَامُ بْنُ زَيْدٍ قَالَ :
سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : جَاءَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ
إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهَا صَبِيٌّ لَهَا ، فَكَلَّمَهَا رَسُولُ اللَّهِ
ﷺ فَقَالَ : « وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، إِنَّكُمْ أَحَبُّ النَّاسِ
إِلَيَّ » . مَرَّتَيْنِ . [انظر : ۵۲۳۴ ، ۶۶۴۵ . أخرجه مسلم :
۲۵۰۹] .

باب - ۶ پیروان انصار

۶- بَاب : اتِّبَاعِ الْأَنْصَارِ

۳۷۸۷ - از شعبه، از عمرو، از ابو حمزه روایت است که زید بن ارقم گفت: انصار گفتند، یا رسول الله، هر پیامبری پیروانی دارد و همانا ما پیروان تو می‌باشیم، پس از خداوند بخواه که

۳۷۸۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا
شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرٍو : سَمِعْتُ أَبَا حَمْزَةَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ
أَرْقَمٍ : قَالَتِ الْأَنْصَارُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لِكُلِّ نَبِيِّ اتِّبَاعٌ ،
وَأَنَا قَدْ اتَّبَعْنَاكَ ، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ اتِّبَاعًا مِنَّا ، قَدْ دَعَا بِهِ ،

پیروان ما از قوم خود ما باشد. آن حضرت به خواسته ایشان دعا کرد. عمرو گفت: این حدیث را به ابن ابی لیلی رساندم. گفت: همانا زید (بن ارقم) آن را گفته است.

۳۷۸۸ - از شعبه از عمرو بن مره روایت است که گفت: از ابو حمزه که مردی از انصار است شنیدم که گفت: انصار گفتند: هر قومی پیروانی دارد و همانا ما پیروان تو هستیم، پس خداوند را دعا کن که پیروان ما از قوم خود ما باشد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بارالها، پیروان ایشان را از قوم ایشان بگردان.» عمرو گفته است: این حدیث را به ابن لیلی یاد کردم. گفت: همانا زید آن را گفته است. شعبه گفت: گمان می‌کنم که مراد از زید، زید بن ارقم است.

باب - ۷ فضیلت سرهای انصار

۳۷۸۹ - از شعبه، از قتاده، از انس بن مالک روایت است که ابو اسید (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه و سلم) فرمود: «بهترین سرهای انصار، سرهای بنو نجار است، سپس سرهای بنو عبد الأشهل، سپس بنو الحارث بن خزرج، سپس بنو ساعده، و در هر سرایی از انصار نیکویی است.» سعد (بن عباد) با شنیدن آن گفت: نمی‌بینم به جز اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم بر ما (چند قبیله را) فضیلت داده است. به او گفته شد: همانا آن حضرت شما را بر بسیاری از قبایل (که ذکرشان نرفته است) فضیلت داده است. و

قَمِيتَ ذَلِكَ إِلَى ابْنِ أَبِي لَيْلَى ، قَالَ : قَدْ زَعَمَ ذَلِكَ زَيْدٌ .
[نظر: ۳۷۸۸.]

۳۷۸۸- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مَرْهٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا حَمَزَةَ ، رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ : قَالَتْ الْأَنْصَارُ : إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ أَتْبَاعًا ، وَإِنَّا قَدْ اتَّبَعْنَاكَ ، فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ أَتْبَاعَنَا مِنَّا ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَتْبَاعَهُمْ مِنْهُمْ» .

قَالَ عَمْرُو : قَدْ كَرِهْتُ لِابْنِ أَبِي لَيْلَى ، قَالَ : قَدْ زَعَمَ ذَلِكَ زَيْدٌ ، قَالَ شُعْبَةُ : أَظْهَرَ زَيْدٌ بِنِ اِرْقَمٍ . [راجع: ۳۷۸۷.]

۷- بَاب : فَضْلِ دُورِ الْأَنْصَارِ

۳۷۸۹- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « خَيْرُ دُورِ الْأَنْصَارِ بَنُو النَّجَّارِ ، ثُمَّ بَنُو عَبْدِ الْأَشْهَلِ ، ثُمَّ بَنُو الْحَارِثِ بْنِ خَزْرَجٍ ، ثُمَّ بَنُو سَاعِدَةَ ، وَفِي كُلِّ دُورِ الْأَنْصَارِ خَيْرٌ » .
قَالَ سَعْدٌ : مَا أَرَى النَّبِيَّ ﷺ إِلَّا قَدْ فَضَّلَ عَلَيْنَا ؟
فَقِيلَ : قَدْ فَضَّلَكُمْ عَلَى كَثِيرٍ .

وَقَالَ عَبْدُ الصَّمَدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : سَمِعْتُ أَنَسًا : قَالَ أَبُو أُسَيْدٍ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ بِهِذَا . وَقَالَ سَعْدُ بْنُ عِبَادَةَ . [نظر: ۳۷۹۰، ۳۸۰۷، ۳۹۰۵۳. أخرجه مسلم: ۲۵۱۱.]

عبدالصمد گفته است: روایت است از شعبه، از قتاده، از انس از ابواسید که همین حدیث را از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده و گفته است که (مراد از سعد که ذکر آن رفت) سعد بن عباده است.

۳۷۹۰ - از ابوسلمه، از ابو اسید روایت است که وی از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیده است که می فرمود: «بهترین انصار - یا فرمود - بهترین سرایهای انصار بنو نجار است و بنو عبدالاشهل و بنو الحارث و بنو ساعده.»

۳۷۹۱ - از عباس بن سهل، از ابو حمید روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا بهترین سرایهای انصار، سرایهای بنی نجار است، سپس عبدالاشهل، سپس سرای بنی حارث، سپس بنی ساعده و در هر سرایی از انصار نیکویی است.» سعد بن عباده به ما پیوست و گفت ای ابواسید: آیا نمی بینی که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) انصار را فضیلت داد و ما (بنی ساعده) را در اخیر (پس از قبایل دیگر انصار) یاد کرد. سعد (بن عباده) خود را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رسانید و گفت: یا رسول الله، سرایهای انصار فضیلت داده شدند و ما در ردیف آخر قرار گرفتیم. آن حضرت فرمود: «آیا شما را بسنده نیست که در زمره و برگزیدگان نیکان باشید؟»

باب - ۸ - فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

به انصار

«صبر کنید تا مرا (در روز قیامت) بر سر حوض

۳۷۹۰ - حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ الطَّلْحِيُّ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى : قَالَ أَبُو سَلَمَةَ : أَخْبَرَنِي أَبُو اسِيدٍ : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « خَيْرُ الْأَنْصَارِ ، أَوْ قَالَ : خَيْرُ دُورِ الْأَنْصَارِ بَنُو النَّجَّارِ ، وَبَنُو عَبْدِ الْأَشْهَلِ ، وَبَنُو الْحَارِثِ ، وَبَنُو سَاعِدَةَ . » [راجع : ۳۷۸۹ . أخرجه مسلم : ۲۵۱۱] .

۳۷۹۱ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ يَحْيَى ، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ أَبِي حَمِيدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِنَّ خَيْرَ دُورِ الْأَنْصَارِ دَارُ بَنِي النَّجَّارِ ، ثُمَّ عَبْدِ الْأَشْهَلِ ، ثُمَّ دَارُ بَنِي الْحَارِثِ ، ثُمَّ بَنِي سَاعِدَةَ ، وَفِي كُلِّ دُورِ الْأَنْصَارِ خَيْرٌ . » فَلَحَقْنَا سَعْدُ بْنُ عَبَّادَةَ ، فَقَالَ أَبُو اسِيدٍ : أَلَمْ تَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَيْرَ الْأَنْصَارِ ، فَجَعَلْنَا آخِرًا ؟ فَأَذْرَكَ سَعْدُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، خَيْرَ دُورِ الْأَنْصَارِ جَعَلْنَا آخِرًا ، فَقَالَ : « أَوْلَيْسَ بِحَسْبِكُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْخَيْرِ . » [راجع : ۱۴۸۱ . أخرجه مسلم : ۳۹۲ ، قطعة لم ترد في هذه المطبعات] .

۸- باب : قول النبي ﷺ للأنصار :

«اصبروا حتى تلقوني على الحوض» . [راجع : ۴۳۳] .

قاله عبدالله بن زيد ، عن النبي ﷺ .

بینید!»

این حدیث را عبدالله بن زید از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۳۷۹۲ - از شعبه، از قتاده، از انس بن مالک از اسید ابن حُضَیْر رضی الله عنهم روایت است که مردی از انصار گفت: یا رسول الله، آیا مرا (برای جمع آوری صدقه) نمی گماری چنانکه فلان کس را گماردی؟ آن حضرت فرمود: باشد که پس از من (دیگران) بر شما امتیاز داده شوند. پس صبر کنید تا مرا بر سر حوض (کوثر) ملاقات کنید.»

۳۷۹۳ - از شعبه، از هشام روایت است که از انس بن مالک (رضی الله عنه) شنیده است که می گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به انصار گفت: «همانا پس از من (دیگران) بر شما امتیاز داده خواهند شد، پس صبر کنید تا مرا ملاقات کنید و وعده گاه شما حوض (کوثر).»

۳۷۹۴ - از سُفیان روایت است که یحیی بن سعید گفت: وی هنگامی که با انس بن مالک (رضی الله عنه) به سوی ولید (به دمشق) رفت، از وی شنید که (در شکایت از حجاج بن یوسف) به ولید گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) انصار را فراخواند که زمین بحرین را به ایشان بدهد. آنها گفتند: نی، (نمی خواهیم) تا آنکه به برادران مهاجر ما مانند را آن ندهی.

آن حضرت فرمود: «اگر نمی خواهید، پس صبر کنید تا مرا ملاقات کنید، همانا پس از من امتیاز طلبی دیگران بر شما فرا خواهد رسید.»

۳۷۹۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ : أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلَا تَسْتَعْمِلُنِي كَمَا اسْتَعْمَلْتَ فَلَانًا ؟ قَالَ : « سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي آثِرَةً ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ » . [انظر : ۴۷۰۵۷ ، أخرجه مسلم : ۱۸۴۵] .

۳۷۹۳- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ؓ يَقُولُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْأَنْصَارِ : « إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي آثِرَةً ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي ، وَمَوْعِدُكُمْ الْحَوْضُ » . [راجع : ۳۱۴۶ ، أخرجه مسلم : ۱۰۵۹ ، مطولاً] .

۳۷۹۴- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ : سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ؓ حِينَ خَرَجَ مَعَهُ إِلَى الْوَلِيدِ ، قَالَ : دَعَا النَّبِيُّ ﷺ الْأَنْصَارَ إِلَى أَنْ يَقْطَعَ لَهُمُ الْبَحْرَيْنِ ، فَسَالُوا : لَا ، إِلَّا أَنْ تَقْطَعَ لِإِخْوَانِنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ مِثْلَهَا ، قَالَ : « إِنَّمَا لَا فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي ، فَإِنَّهُ سَيُصِيبُكُمْ بَعْدِي آثِرَةٌ » . [راجع : ۲۳۷۶] .

۹- باب : دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ :
«اصْلِحِ الْاَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَةَ»

۳۷۹۵- حَدَّثَنَا اَدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا اَبُو اَيَّاسٍ مُعَاوِيَةُ بْنُ قُرَّةَ ، عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَا عَيْشَ اِلَّا عَيْشَ الْاٰخِرَةِ . فَاصْلِحِ الْاَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَةَ » .

[راجع : ۲۸۳۴ . اعرجه مسلم : ۱۸۰۵ ، مطولا] .

وَعَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ اَنَسِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : مِثْلُهُ . وَقَالَ : « فَاغْفِرِ لِلْاَنْصَارِ » .

۳۷۹۶- حَدَّثَنَا اَدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ حُمَيْدِ الطَّوِيلِ : سَمِعْتُ اَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : كَانَتْ الْاَنْصَارُ يَوْمَ الْخَنْدَقِ تَقُولُ :

نَحْنُ الدِّينُ بَايَعُوا مُحَمَّدًا عَلَى الْجِهَادِ مَا حَيَّتَا اَبْدًا فَاجَابَهُمْ :

«اللَّهُمَّ لَا عَيْشَ اِلَّا عَيْشَ الْاٰخِرَةِ فَاکْرِمِ الْاَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَةَ»

[راجع : ۲۸۳۴ . اعرجه مسلم : ۱۸۰۵ ، باختلاف] .

۳۷۹۷- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا اِبْنُ اَبِي حازم ، عَنْ اَبِيهِ ، عَنْ سَهْلِ قَالَ : جَاءَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ نَحْفِرُ الْخَنْدَقَ : وَنَقُلُ التُّرَابَ عَلَى اَكْتَادِنَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :

«اللَّهُمَّ لَا عَيْشَ اِلَّا عَيْشَ الْاٰخِرَةِ فَاکْرِمِ الْاَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَةَ»

[انظر : ۹۸ ، ۴ ، ۶۴۱۴ ، وانظر في الجهاد والسير ، باب ۹۶۶ . اعرجه مسلم : ۱۸۰۴ ، بلفظ اختلفا] .

باب - ۹ دعای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) «بر انصار و مهاجرین نیکویی کن»

۳۷۹۵- از معاویه بن قره روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) (هنگام حفر خندق پیرامون مدینه) گفت: «(بارالها) زندگی به جز زندگی آخرت نیست. پس بر انصار و مهاجرین نیکویی کن.» و قتاده، از انس از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مثل این حدیث روایت کرده و گفته که آن حضرت چنین فرمود: «فَاغْفِرِ الْاَنْصَارَ» یعنی «بیامرز انصار را» عوض روایت قبلی «فاصلح الانصار» یعنی: «با انصار نیکویی کن.»

۳۷۹۶- از شعبه، از حمید طویل روایت است که گفت: از انس بن مالک (رضی الله عنه) شنیده‌ام که می‌گفت: انصار در روز جنگ خندق می‌گفتند: «ما آن کسانی که با محمد بیعت کردیم. بر جهاد مادامی که زنده‌ایم.» و آن حضرت به پاسخ ایشان گفت: «(بارالها، زندگی نیست به جز زندگی آخرت، پس گرامی بدار انصار و مهاجرین را.»

۳۷۹۷- از ابن ابی حازم از پدرش روایت است که سهل (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نزد ما آمد در حالی که ما خندق را حفر می‌کردیم و بر پشت خویش خاک می‌بردیم. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «(بارالها، زندگی، به جز زندگی آخرت نیست،

۱- اشاره به تشویق پیامبر (صلی الله علیه وسلم) است که در جنگ خندق (غزوة احزاب) مهاجرین و انصار را به حفر کردن خندق در اطراف مدینه دعا نمود. این جنگ در سال پنجم هجرت بوده است و مسلمانان با ایجاد خندق میان خود و کافران قریش، حالت دفاعی اختیار کردند تا آنکه خداوند مسلمانان را پیروز گردانید.

پس انصار و مهاجرین را گرامی بدار.»

باب - ۱۰ فرموده خداوند «و هر چند در خودشان
احتیاجی (مبرم) باشد آنها را بر خودشان مقدم
می‌دارند.» (الحشر: ۹)

۳۷۹۸ - از ابو حازم روایت است که ابوهریره
(رضی الله عنه) گفت: مردی (گرسنه) نزد پیامبر
(صلی الله علیه وسلم) آمد. آن حضرت کسی
را به سوی زنان خود فرستاد (تا به وی غذا
بیاورد) آنها گفتند: به جز از آب چیز دیگری
نداریم. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود:
«کیست که این مرد را با خود بگیرد یا مهمان
کند.» مردی از انصار گفت: من، و او را نزد
زن خود برد و گفت: میهمان رسول الله (صلی الله
علیه وسلم) را گرامی بدار. زنش گفت: به جز
غذای کودکان خویش چیز دیگری نداریم.
شوهرش گفت: غذا را آماده کن و چراغ خود
را روشن کن و کودکان خویش را آنگاه که غذا
خواستند، بخوابان. آن زن غذا را آماده نمود
و چراغ را روشن کرد و کودکان را خوابانید.
سپس برخاست و به بهانه اینکه چراغ را
درست می‌کند، چراغ را خاموش کرد. آن
زن و شوهر (در تاریکی) چنان نمودند که با
میهمان غذا می‌خورند (زیرا غذا کافی نبود)
گرسنه خوابیدند. بامداد فردای آن، مرد انصاری
نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمد و آن
حضرت فرمود: «خداوند از این کار شما دیشب
خندید، یا در شگفت شد.» سپس خداوند
این آیه را نازل کرد: «و هر چند در خودشان

۱۰- باب : قَوْلِ اللَّهِ :

﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ

خِصَاصَةٌ﴾ (الحشر: ۹)

۳۷۹۸- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دَاوُدَ ، عَنِ
فُضَيْلِ بْنِ غَزْوَانَ ، عَنِ أَبِي حَازِمٍ ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه :
أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم ، فَبَعَثَ إِلَى نِسَائِهِ فَقُلْنَ : مَا مَعَنَا
إِلَّا الْمَاءُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : « مَنْ يَضُمُّ أَوْ يُضِيفُ
هَذَا . فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ : أَنَا فَإِن تَلَّقَ بِهِ إِلَيَّ
أَمْرَاتِهِ ، فَقَالَ : أَكْرَمِي ضَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم ، فَقَالَتْ : مَا
عِنْدَنَا إِلَّا قُوتٌ صِيَّانِي ، فَقَالَ : هَيْبِي طَعَامَكَ ،
وَأَصْبِحِي سَرَاجَكَ ، وَتَوَمِّي صِيَّانَكَ إِذَا أَرَادُوا عَشَاءً .
فَهِيَآتُ طَعَامَهَا ، وَأَصْبَحَتْ سَرَاجَهَا ، وَتَوَمَّتْ صِيَّانَهَا ،
ثُمَّ قَامَتْ كَأَنَّهَا تُضَلِّحُ سَرَاجَهَا فَأَطْفَأَتْهُ ، فَجَعَلَا يَرِيَانَهُ
أَتَاهُمَا يَأْكُلَانِ ، فَبَاتَا طَاوِئِينَ ، فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَا إِلَى رَسُولِ
اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ : « ضَحِكَ اللَّهُ اللَّيْلَةَ ، أَوْ عَجِبَ ، مِنْ
فَعَالِكُمَا . فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ
كَانَ بِهِمْ خِصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ ﴾ (النظر: ۴۸۸۹^{هـ} . أخرجه مسلم: ۲۰۵۴ ، بلقيس
عظف).

احتیاجی (مبرم) باشد، آنها را بر خودشان مقدم می‌دارند و هرکس از خست نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگارانند.» (الحشر: ۹)

باب - ۱۱ فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
«از نیکوکارشان بپذیرید

و از بدکارشان درگذرید!»

۳۷۹۹ - از شعبه بن حجاج، از هشام بن زید روایت است که گفت: از انس بن مالک شنیده‌ام که می‌گفت: ابوبکر و عباس (رضی الله عنهما) به یکی از مجالس انصار گذشت در حالی که آنها می‌گریستند. (ابوبکر یا عباس) گفت: چه چیز شما را می‌گریاند؟ آنها گفتند: مجلس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را به یاد آوردیم که وی با ما بود.^۱

ابوبکر نزد آن حضرت رفت و از گریستن انصار اطلاع داد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بیرون آمد در حالی که پارچه‌ای از طرف چادری بر سر خود بسته بود و بر منبر برآمد، و پس از آن روز، دیگر هرگز بر منبر برنیامد. وی خداوند را ستود و ثنا گفت و سپس فرمود: «شما را در مورد انصار توصیه می‌کنم. همانا ایشان مورد وثوق و اعتماد من‌اند و به تحقیق که ادا کرده‌اند حقی را که (اسلام) بر ایشان داشت و ثواب آن بر ایشان مانده است. پس بپذیرید از نیکوکارشان و درگذرید از بدکارشان.»^۲

۳۸۰۰ - از عکرمه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برآمد در حالی که چادری را بر

۱۱- بَاب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ:

«اقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ

وَتَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ».

۳۷۹۹- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى أَبُو عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا شاذَانُ، أَخُو عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا أَبِي : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ بْنُ الْحَجَّاجِ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ : مَرَّ أَبُو بَكْرٍ وَالْعَبَّاسُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا بِمَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ الْأَنْصَارِ وَهُمْ يَبْكُونَ ، فَقَالَ : مَا يَبْكِيكُمْ ؟ قَالُوا : ذَكَرْنَا مَجْلِسَ النَّبِيِّ ﷺ مِنَّا ، فَدَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ ، قَالَ : فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَدْ عَصَبَ عَلَى رَأْسِهِ حَاشِيَةً بَرْدًا ، قَالَ : فَصَعِدَ الْمَنْبَرِ ، وَلَمْ يَصْعَدْهُ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمَ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَآتَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : «أَوْصِيكُمْ بِالْأَنْصَارِ ، فَإِنَّهُمْ كَرِيسِي وَعَيْيَتِي ، وَقَدْ قَضَى اللَّهُ لِي عَلَيْهِمْ وَيَقِي الَّذِي لَهُمْ ، فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَتَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ» . [النظر : ۳۸۰۱ ، وانظر في اللباس ، باب ۱۶ ، أخرجه مسلم : ۲۵۱۰] .

۳۸۰۰- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْقَسِيلِ : سَمِعْتُ عِكْرَمَةَ يَقُولُ : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْهِ مَلْحَمَةٌ مَمْعُطًا بِهَا عَلَى مَنْكِبَيْهِ ، وَعَلَيْهِ عَصَابَةٌ دَسْمَاءُ ، حَتَّى جَلَسَ عَلَى الْمَنْبَرِ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَآتَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : «أَمَا بَعْدَ أَيُّهَا النَّاسُ ،

۱- این زمانی بود که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سخت مریض بود و انصار بیم از آن داشتند که آن حضرت را در مجالس خود دیگر نخواهند دید.
۲- مراد از خطاهای غیر از اعمالی است که تابع حدود و قصاص شود.

شانه‌های خویش پیچانده بود و سر خود را با پارچه سیاه بسته بود تا آنکه بر منبر نشست و خداوند را ستود و ثنا گفت و سپس فرمود: «اما بَعْدُ، ای مردم، همانا مردم زیاد می‌شوند و انصار کم می‌شوند تا آنکه کمی‌شان مانند نمک در طعام است. پس کسی از شما که والی شود (به قدرتی دست یابد) و به کسی نفع و زیانی رسانده بتواند، پس باید از نیکوکارشان بپذیرد و از بدکارشان درگذرد.»

۳۸۰۱ - از شُعبه از قتاده، از انس بن مالک (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «انصار مورد اعتماد و اطمینان من‌اند و مردم زیاد می‌شوند و انصار کم. پس از نیکوکارشان بپذیرید و از بدکارشان درگذرید.»

باب - ۱۲ مناقب سعد به مُعَاذ (رضی الله عنه)

۳۸۰۲ - از شُعبه روایت است که ابواسحاق گفت: از براء (رضی الله عنه) شنیدم که می‌گفت: برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) حَلَّةٔ ابریشمینی هدیه آورده شد. یاران آن حضرت بر آن دست می‌کشیدند و از نرمی پارچه آن تعجب می‌کردند. آن حضرت فرمود: «آیا از نرمی این تعجب می‌کنید؟ دستمالهای سعد بن مُعَاذ (در بهشت) بهتر یا نرم‌تر از این است.» قتاده و زهری روایت کرده‌اند: این حدیث را انس از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیده است.

۳۸۰۳ - از ابوعوانه از اعمش، از ابوسفیان

قَبَانُ النَّاسِ يَكْتُرُونَ ، وَتَقِلُّ الْأَنْصَارُ حَتَّى يَكُونُوا كَالْمَلْحِ فِي الطَّعَامِ ، فَمَنْ وَلِيَ مِنْكُمْ أَمْرًا يَضُرُّ فِيهِ أَحَدًا أَوْ يَنْفَعُهُ ، فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِهِمْ ، وَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيئِهِمْ .
[راجع: ۹۲۷ ، والنظر في اللبس ، باب ۱۶۶ .]

۳۸۰۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ؓ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « الْأَنْصَارُ كُرْشِي وَعَيْبِي ، وَالنَّاسُ سَيِّئُونَ وَيَقْبَلُونَ ، فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ ، وَتَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ » .
[راجع: ۲۷۹۹ . أخرجه مسلم : ۲۵۱۰ .]

۱۲- باب : مناقب سعد بن مُعَاذ ؓ

۳۸۰۲ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ؓ يَقُولُ : أَهْدَيْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ حَلَّةً حَرِيرٍ ، فَجَعَلَ أَصْحَابُهُ يَمْسُوتُهَا وَيَعْجِبُونَ مِنْ لِينِهَا ، فَقَالَ : « أَتَعْجِبُونَ مِنْ لِينِ هَذِهِ ؟ لَمَّا دَبِلَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ خَيْرَ مِنْهَا أَوْ أَلَيْنُ » .
رواه قَتَادَةُ وَالزُّهْرِيُّ : سَمِعَا أَنَسًا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .
[راجع: ۲۷۹۹ . أخرجه مسلم : ۲۴۶۸ .]

۳۸۰۳ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا فَضْلُ بْنُ

مُسَاوِر ، حَسَنُ أَبِي عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ
الْأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي سَفْيَانَ ، عَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه : سَمِعْتُ النَّبِيَّ
صلى الله عليه وسلم يَقُولُ : « أَهْتَرُ الْعَرْشَ لِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ » .

وَعَنْ الْأَعْمَشِ : حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ
النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم مِثْلَهُ . فَقَالَ رَجُلٌ لَجَابِرٍ : فَإِنَّ الْبِرَاءَ يَقُولُ :
« أَهْتَرُ السَّرِيرُ » . فَقَالَ : إِنَّهُ كَانَ يَسْنُ هَذَيْنِ الْحَيَّيْنِ
ضَعَائِنِ ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ : « أَهْتَرُ عَرْشَ الرَّحْمَنِ
لِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ » . [أخرجه مسلم : ۲۴۶۶ ، مختصراً] .

روایت است که جابر (رضی الله عنه) گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می گفت: «در مرگ سعد بن معاذ، عرش تکان خورد.» و همچنین از اعمش، از ابوصالح، از جابر، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مثل این حدیث روایت شده است. مردی به جابر گفت: همانا برا می گوید: «آن حضرت فرمود: جنازه سعد تکان خورد.»

جابر گفت: همانا میان این دو قبیله (اوس و خزرج) دشمنیها بود. از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می گفت: «در مرگ سعد بن معاذ، عرش (خدای) رحمان تکان خورد.»^۱

۳۸۰۴ - از شعبه، از سعد بن ابراهیم، از ابو امامه بن سهل بن حنیف روایت است که ابوسعید خدری (رضی الله عنه) گفت: همانا مردم (یهود بنی قریظه در جنگ خیبر) حکمیت سعد بن معاذ را پذیرفتند. آن حضرت کسی را عقب وی فرستاد و او که بر خری سوار بود آمد و آنگاه که نزدیک مسجد رسید پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: برای بهترین خویش یا سالار خویش بپاخیزید.^۲ آن حضرت فرمود: ای سعد، این مردم به حکمیت تو تن در داده اند.» سعد گفت: همانا من حکم می کنم که جنگجویان آنها کشته شوند، و زنان و فرزندانشان اسیر گرفته شوند. آن حضرت

۳۸۰۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرَفَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ
سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي إِمَامَةَ بْنِ سَهْلِ بْنِ حَنِيفٍ ، عَنْ
أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ رضي الله عنه : أَنَّ أَنَسًا نَزَّلُوا عَلَيَّ حُكْمَ سَعْدِ
ابْنِ مُعَاذٍ ، فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ فَبَجَاءَ عَلَيَّ حِمَارًا ، فَلَمَّا بَلَغَ قَرِيبًا
مِنَ الْمَسْجِدِ ، قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : « قَوْمُوا إِلَى خَيْرِكُمْ ، أَوْ
سَيِّئِكُمْ » . فَقَالَ : « يَا سَعْدُ إِنَّ هَؤُلَاءِ نَزَّلُوا عَلَيَّ
حُكْمَكَ » . قَالَ : فَإِنِّي أَحْكُمُ فِيهِمْ أَنْ تُقْتَلَ مِمَّا تَلْتَهُمْ
وَتُسَبَّى ذُرَارِيُّهُمْ ، قَالَ : « حَكَمْتُ بِحُكْمِ اللَّهِ ، أَوْ
بِحُكْمِ الْمَلِكِ » . [راجع : ۳۰۴۳ ، أخرجه مسلم : ۱۷۶۸] .

۱- تکان خوردن عرش را چنین توجیه کرده اند که عرش از عروج روح سعد به بهشت، خشونت گردید.

۲- برخی گفته اند که فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برای مردم که به خاطر سعد به پا خیزید! برای آن بوده است که سعد در جنگ خندق زخمی شده بود و وقتی سواره بر خر آمد، آن حضرت مردم را گفت که او را در پایین شدن از خر کمک کنید و این فرموده آن حضرت برای احترام به وی نبوده است. زیرا در آن زمان چنین رسومی معمول نبود. این واقعه در سال پنجم هجرت بود.

فرمود: «حکم کردی به حکم خدا، یا فرمود: به حکم ملک.»^۱

باب - ۱۳ - منقبت اُسَید بن حُضَیر و عَبَاد بن بشر (رضی الله عنهما)

۳۸۰۵ - از هَمَام، از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: دو مرد در شبی تاریک از نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برآمدند و ناگاه نوری در پیشاپیش ایشان پدید آمد (که مسیر ایشان را روشن می کرد) تا آنکه آن دو نفر از هم جدا شدند، سپس نور هم (به دو شاخه) جدا شد و با هریک از آنها همراه بود. و معمر از ثابت روایت کرده که انس گفت: همانا (آن دو نفر اُسَید بن حُضَیر و مردی از انصار بوده اند). و حَمَاد از ثابت روایت کرده است که انس گفته است: اُسَید بن حُضَیر و عَبَاد بن بشر نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بوده اند.

باب - ۱۴ - مناقب مُعَاذ بن جَبَل (رضی الله عنه)

۳۸۰۶ - از شُعْبَة، از عَمْرُو، از اِبْرَاهِیم از مسروق روایت است که عبدالله بن عمرو (رضی الله عنهما) گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می فرمود: «قرآن را از چهار کس فراگیرید. از ابن مسعود، و سالم مولی ابو حذیفه، و ابی و مُعَاذ بن جَبَل.»^۲

۱- به حکم ملک، یعنی به حکم خدا.

۲- مُعَاذ بن جَبَل در عقبه ثانی حاضر شده و در جنگ بدر شرکت کرده و در سنه ۱۸ هجری در مرض طاعون وفات یافته است.

۱۳- بَاب : مَنْقَبَةُ اُسَیْدِ بْنِ حُضَیْرٍ ، وَعَبَادِ بْنِ بَشْرِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا

۳۸۰۵- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ هِلَالٍ : حَدَّثَنَا هَمَامٌ ، أَخْبَرَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ : أَنَّ رَجُلَيْنِ خَرَجَا مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ فِي لَيْلَةٍ مُظْلَمَةٍ ، وَإِذَا نُورٌ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا حَتَّى تَفْرَقَا ، فَتَفَرَّقَ النُّورُ مَعَهُمَا .

وَقَالَ مَعْمَرٌ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ : إِنَّ أُسَیْدَ بْنَ حُضَیْرٍ ، وَرَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ .

وَقَالَ حَمَادٌ : أَخْبَرَنَا ثَابِتٌ ، عَنْ أَنَسٍ : كَانَ أُسَیْدُ بْنُ حُضَیْرٍ وَعَبَادُ بْنُ بَشْرِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع: ۴۶۵]

۱۴- بَاب : مَنْاقِبِ مُعَاذِ بْنِ

جَبَلِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

۳۸۰۶- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عُثْمَرُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرُو ، عَنْ اِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « اسْتَفْرُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ : مِنْ ابْنِ مَسْعُودٍ ، وَسَالِمِ مَوْلَى أَبِي حَذِيفَةَ ، وَأَبِي ، وَمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ . » [راجع: ۳۷۵۸ . أخرجه مسلم : ۲۴۶۴]

۱۵- باب : منقبة سعد بن
عبادة رضي الله عنه

و عایشه گفته است: وی قبل از این (قضیه افک) مردی صالح بود.^۱
۳۸۰۷- از شعبه، از قتاده روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: ابو أسید گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «بهترین سراهای انصار، بنونجار است، سپس بنو عبد الأشهل سپس بنو حارث بن الخزرج، سپس بنو ساعده و در هر سرایی از انصار نیکویی است.» سعد بن عباده که در اسلام سبقت داشت، گفت: می بینم که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) دیگران را بر ما فضیلت داده است. به وی گفته شد: همانا شما را بر بسیاری از مردم فضیلت داده است.

باب - ۱۶ مناقب ابي بن كعب (رضی الله عنه)

۳۸۰۸- از شعبه، از عمر بن مره، از ابراهیم روایت است که مسروق گفت: از عبدالله بن مسعود نزد عبدالله بن عمر یاد شد، وی گفت: او مردی است که همیشه او را دوست می دارم. از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیده ام که می فرمود: «قرآن را از چهارکس فراگیرید، از عبدالله بن مسعود، - و آن حضرت با نام وی آغاز کرد - و سالم مولی ابو حذیفه، و معاذ بن

۱- سخن عایشه (رضی الله عنها) حاکی از رنجش وی نسبت به سعد بن عباده است. زیرا سعد بن معاذ به پاسخ پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفته بود: اگر کسی که این تهمت را می زند از قبیله اوس باشد، گردن او را می زنم و اگر از قبیله خزرج باشد هرآنچه می گویی انجام می دهم. چون میان قبایل اوس و خزرج رقابت های گذشته موجود بود. این سخن بر سعد بن عباده که از قبیله اوس بود گران آمد و گفت: دروغ می گویی! تو این کار را کرده نمی توانی. تفصیل ماجرا در جلد دوم در حدیث ۲۶۶۱ آمده است.

وَقَالَتْ عَائِشَةُ : وَكَانَ قَبْلَ ذَلِكَ رَجُلًا صَالِحًا . [راجع : ۴۷۰۰]

۳۸۰۷- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رضي الله عنه : قَالَ أَبُو أُسَيْدٍ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : « خَيْرُ دُورِ الْأَنْصَارِ بَنُو النَّجَّارِ ، ثُمَّ بَنُو عَبْدِ الْأَشْهَلِ ، ثُمَّ بَنُو الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ ، ثُمَّ بَنُو سَاعِدَةَ ، وَفِي كُلِّ دُورِ الْأَنْصَارِ خَيْرٌ » . فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عَبَّادَةَ ، وَكَانَ ذَا قَدَمٍ فِي الْإِسْلَامِ : أَرَى رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَدْ فَضَّلَ عَلَيْنَا ، فَقِيلَ لَهُ : قَدْ فَضَّلَكُمُ عَلَى نَاسٍ كَثِيرٍ . [راجع : ۳۷۸۹ . أخرجه مسلم : ۲۵۱۱]

۱۶- باب مناقب ابي بن كعب رضي الله عنه

۳۸۰۸- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ : ذَكَرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو فَقَالَ : ذَاكَ رَجُلٌ لَا أَرَاهُ أَحَبُّهُ ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ : « خُذُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ : مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ - قَدِيمًا بِهِ - وَسَالِمِ مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ ، وَمَعَاذِ بْنِ جَبَلٍ ، وَأَبِي بِنِ كَعْبٍ » . [راجع : ۳۷۵۸ . أخرجه مسلم : ۲۴۶۴]

جَبَل و اَبِی بن کعب.»

۳۸۰۹ - از شعبه، از قتاده روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به اَبی بن کعب (بن کعب) گفت: «خداوند به من امر کرده است که (این سوره) را بر تو بخوانم: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ»^۱ اَبی بن کعب گفت: آیا خداوند از من نام برده است؟ فرمود «آری». اَبی بن کعب (از فرط خوشی یا ترس مسئولیت) گریست.

باب - ۱۷ مناقب زید بن ثابت (رضی الله عنه)^۲

۳۸۱۰ - از شعبه از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: قرآن را در زمان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) چهار کس جمع کرده اند که همه شان از انصار بودند: اَبی و مُعَاذ بن جَبَل و ابوزید و زید بن ثابت. قتاده می گوید: به انس گفتم: ابوزید کیست؟ گفت: یکی از عموهای من است.

باب - ۱۸ مناقب ابوطلحه (رضی الله عنه)^۳

۳۸۱۱ - از عبدالعزیز روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: در روز (جنگ) احد که

۱- ترجمه آیت: کافران اهل کتاب و مشرکان، دست بردار نبودند تا دلیلی آشکار برایشان آید. (سوره البینه: ۱)

۲- زید بن ثابت از قبیله خزرج و از شاخه نجار از اعلم صحابه و کاتب وحی بود و حافظ قرآن. او در زمان خلافت ابوبکر (رضی الله عنه)، قرآن را به دستور وی جمع نمود.

۳- ابوطلحه، شوهر ام سلیم، مادر انس بن مالک بود. چون ابوطلحه او را خواستگاری کرد، ام سلیم گفت: تو مردی نیستی که زنی تو را رد نماید، لیکن تو کافری و من مسلمان. اگر مسلمان شوی، تو را قبول می کنم و اسلامیت تو مهر من باشد. چیز دیگری نمی خواهم. وی مسلمان شد. ثابت گفت: نشنیدم زنی را که مهر او گرامی تر باشد، جز ام سلیم.

۳۸۰۹ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ قَالَ : سَمِعْتُ شُعْبَةَ سَمِعَتْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه : قَالَ : النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم لَأَبِي : « إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ : ﴿ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ﴾ » قَالَ : وَسَمَّانِي ؟ قَالَ : « نَعَمْ » . فَبَكَى . [انظر : ٤٩٥٩ ، ٤٩٦٠ ، ٤٩٦١ ، ٤٩٦١ . أخرجه مسلم : ٧٩٩] .

۱۷- بَاب مَنَاقِبِ زَيْدِ بْنِ ثَابِتِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

۳۸۱۰ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ رضي الله عنه : جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم أَرْبَعَةً ، كُلُّهُمْ مِنَ الْأَنْصَارِ : أَبِي ، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ ، وَأَبُو زَيْدٍ ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ . قُلْتُ لِأَنْسٍ : مَنْ أَبُو زَيْدٍ ؟ قَالَ : أَحَدُ عُمُوْمَتِي . [انظر : ٣٩٩٦ ، ٤٥٠٣ ، ٤٥٠٤ . أخرجه مسلم : ٢٤٦٥] .

۱۸- بَاب مَنَاقِبِ أَبِي طَلْحَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

۳۸۱۱ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسِ رضي الله عنه قَالَ : لَمَّا كَانَ يَوْمَ أَحَدٍ أَتَاهُ زَمَّ النَّاسُ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم ، وَأَبُو طَلْحَةَ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم مُجُوبٌ بِهِ عَلَيْهِ بِحِجَّةٍ لَهُ ، وَكَانَ أَبُو طَلْحَةَ رَجُلًا رَامِيًا شَدِيدَ الْقَدِّ ، يَكْسِرُ يَوْمَهُدَ قَوْسَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا ، وَكَانَ الرَّجُلُ يَمْرُمُهُ الْجَعِيَّةَ مِنَ النَّبْلِ ، يَقُولُ : « أَنْشُرْهَا لِأَبِي طَلْحَةَ » . فَاشْرَفَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم بِنَظَرٍ إِلَى الْقَوْمِ ، يَقُولُ أَبُو طَلْحَةَ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، يَا أَيُّ أَنْتَ وَأُمَّي ، لَا تُشْرِفْ بِصِيْبِكَ

سَهُمْ مِنْ سَهَامِ الْقَوْمِ ، تَحْرِي دُونَ تَحْرُكٍ . وَلَقَدْ رَأَيْتُ
عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ وَأُمَّ سَلِيمٍ ، وَإِنَهُمَا لَمَشْمَرَتَانِ ، أَرَى
خَدَمَ سَوْقِهِمَا ، تَقْرَآنَ الْقُرْآنَ عَلَى مَثُونِهِمَا ، تُفَرِّغَانِهِ فِي
أَفْوَاهِ الْقَوْمِ ، ثُمَّ تَرْجِعَانِ فَيَمْلَأْنَاهَا ، ثُمَّ تَجِيئَانِ فَتَضْرِبَانِهِ
فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ ، وَلَقَدْ وَقَعَ السَّيْفُ مِنْ يَدِي أَبِي طَلْحَةَ ،
إِمَّا مَرَّتَيْنِ وَإِمَّا ثَلَاثًا . [راجع : ۲۸۸۰ ، أخرجه مسلم : ۱۸۱۱] .

مردم از نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پراکنده شدند، ابوطلحه در پیش روی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بود و با سپری که در دست داشت، آن حضرت را محافظت می کرد. ابوطلحه مردی تیرانداز بود که کمان تیر را به شدت می کشید، و در آن روز دو یا سه کمان را شکسته بود، و چون مردی با جعبه تیر می گذشت، آن حضرت می گفت: «تیرها را برای ابوطلحه بده» سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سر خود را بلند کرد که دشمن را ببیند. ابوطلحه گفت: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم فدایت، سر خود را بلند مکن؛ زیرا تیری از تیرهای دشمن به تو اصابت می کند، بگذار که گردن من پایین تر از گردن تو باشد. انس می گوید: عایشه دختر ابوبکر و ام سلیم را (در آن روز) دیدم که پاچه ها را بر زده بودند تا آنکه خلخالهای پایشان را دیدم، که مشکهای آب را بر پشت خود می کشیدند و در دهان مردم (تشنه) می ریختند و سپس برمی گشتند و مشکها را پر می کردند و می آمدند و در دهان مردم می ریختند. و همانا دو یا سه بار، شمشیر از دست ابوطلحه افتاد.

باب - ۱۹ مناقب عبدالله

بن سلام (رضی الله عنه)^۱

۳۸۱۲ - از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت است که پدرش گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نشنیده ام که درباره یکی از آنانی که بر
۱- عبدالله بن سلام اولاد یوسف علیه السلام است. وی خلیفه انصار بود و بدین جهت او را انصاری گفته اند و هنگام ورود آن حضرت به مدینه اسلام آورد. آن حضرت نام او را که در جاهلیت حصین بود به عبدالله تغییر داد و او را عبدالله نامید.

۱۹- باب : مناقب عبدالله بن

سلام رضی الله عنه

۳۸۱۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُسُفَ قَالَ : سَمِعْتُ مَالِكًا يُحَدِّثُ ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ ، مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : مَا سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ لِأَحَدٍ يَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ : إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، إِلَّا لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ . قَالَ : وَفِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ

روی زمین راه می‌روند گفته باشد که: همانا وی از اهل بهشت است. به جز دربارهٔ عبدالله بن سلام. سعد گفت: و این آیه در مورد عبدالله بن سلام نازل شده است:

«و گواهی داده باشد گواهی از بنی اسرائیل بر قرآن» (الاحقاف: ۱۰) عبدالله بن یوسف (راوی) گفته است: نمی‌دانم که (امام) مالک (راوی)، این آیه را از خود آورده است یا در حدیث بوده است.

۳۸۱۳ - از محمد روایت است که قیس بن عبّاد گفت: در مسجد نبوی (در مدینه) نشسته بودم، مردی درآمد که اثر خشوع (فروتنی) در سیمایش پیدا بود. حاضرین گفتند: این مرد از اهل بهشت است. وی دو رکعت سبک نماز گزارد و سپس بیرون برآمد. من از پس وی راهی شدم و به او گفتم: همانا وقتی که در مسجد درآمدی حاضرین گفتند: این مرد از اهل بهشت است. وی گفت: به خدا سوگند، هیچ یکی را شایسته نیست که چیزی بگوید که نمی‌داند و به تو می‌گویم که چرا این را می‌گویند: در روزگار پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خوابی دیدم و بر آن حضرت قصه کردم. در خواب دیدم که گویی در باغی هستم - سپس از فراخی و سرسبزی باغ حکایت کرد - در میان آن باغ ستون آهنی است که پایین آن در زمین و بالای آن در آسمان است و در بالای آن دستگیره‌ای است. به من گفته شد که از این

الآیة: ﴿ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ ﴾ [الاحقاف: ۱۰] الآیة، قال: لا أدري، قال مالك الآیة، أو في الحديث. [انظر في الأدب، باب ۵۵. أخرجه مسلم: ۲۴۸۳. مختصراً.]

۳۸۱۳- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا أَرْقَمُ السَّمَّانُ، عَنْ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ عَبَّادٍ قَالَ : كُنْتُ جَالِسًا فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ، فَدَخَلَ رَجُلٌ عَلَىٰ وَجْهِهِ أَثَرُ الْخُشُوعِ، فَقَالُوا : هَذَا رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ تَجَوَّزَ فِيهِمَا، ثُمَّ خَرَجَ، وَتَبِعْتُهُ فَقُلْتُ : إِنَّكَ حِينَ دَخَلْتَ الْمَسْجِدَ قَالُوا : هَذَا رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَالَ : وَاللَّهِ مَا يَبْنِي لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ مَا لَا يَعْلَمُ، وَسَأَحَدُكَ لِمَ ذَاكَ : رَأَيْتَ رُؤْيَا عَلَىٰ عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَصَصْتُهَا عَلَيْهِ، وَرَأَيْتَ كَأَنِّي فِي رَوْضَةٍ - ذَكَرَ مِنْ سَعْتِهَا وَخَضْرَتِهَا - وَسَطَهَا عَمُودٌ مِّنْ حَدِيدٍ، اسْتَقَلَّ فِي الْأَرْضِ وَأَعْلَاهُ فِي السَّمَاءِ، فِي أَعْلَاهُ عُرْوَةٌ، فَقِيلَ لِي : ارْقَهُ، قُلْتُ : لَا اسْتَطِيعُ، فَاتَّانِي مَنصَفٌ، فَرَفَعَ نِيبًا مِّنْ خَلْفِي، فَرَفِيتُ حَتَّى كُنْتُ فِي أَعْلَاهَا، فَأَخَذْتُ بِالْعُرْوَةِ، فَقِيلَ لِي : اسْتَمْسِكْ . فَاسْتَيْقِظْتُ وَإِنَّهَا لَفِي يَدِي، فَقَصَصْتُهَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ : « تِلْكَ الرَّوْضَةُ الْإِسْلَامُ، وَذَلِكَ الْعَمُودُ عَمُودُ الْإِسْلَامِ، وَتِلْكَ الْعُرْوَةُ عُرْوَةُ الْوَقْفِيِّ، فَأَنْتَ عَلَى الْإِسْلَامِ حَتَّى تَمُوتَ ». وَذَلِكَ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ .

وقال لي خليفته: حَدَّثَنَا مُعَاذٌ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ، عَنْ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ عَبَّادٍ، عَنْ ابْنِ سَلَامٍ قَالَ :

۱- ترجمه آیه از آغاز چنین است: «بگو آیا دیدید اگر باشد قرآن از نزد خدا و شما منکر شدید به آن، و گواهی داده باشد گواهی از بنی اسرائیل بر قرآن و ایمان آورده باشد. و سرکشی کردید شما البته ستمکار باشید. هر آینه خدا راه نمی‌نماید گروه ستمکاران را» (الاحقاف: ۱۰) مراد از «گواهی از بنی اسرائیل» که در آیه آمده است، عبدالله بن سلام را گفته‌اند.

وَصِيفٌ مَّكَانٌ مُنْصَفٌ . [نظر: ۵۷۰۱۰، ۵۷۰۱۴، أخرجه مسلم: ۲۴۸۴.]

ستون بالا برو. گفتم: نمی توانم. خادمی نزد من آمد و جامه های مرا از پشت بر زد. من بر آن ستون بالا رفتم تا آنکه بر بالای آن رسیدم و دستگیره آن را گرفتم. به من گفته شد: از آن محکم بگیر. سپس از خواب بیدار شدم در حالی که آن دستگیره در دست من بود. خواب خود را به پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) قصه کردم، فرمود: «آن باغ (که در خواب دیده ای) اسلام است و آن ستون، ستون اسلام است و آن دستگیره، دستگیره محکمی است و تو تا دم مرگ بر دین اسلام هستی.» و آن مرد (که این خواب را دیده بود) عبدالله بن سلام بود. امام بخاری می گوید: خلیفه (بن خیاط) گفته است: از مُعَاذِ بْنِ عَدْنَانَ، از محمد، از قیس بن عُبَادِ رَوایت است که ابن سلام عوض لفظ (منصف) لفظ «وصیف» را گفته است (که هر دو به معنی خادم است)

۳۸۱۴ - از شعبه، از سعید بن ابی برده روایت است که پدرش گفت: به مدینه آمدم و با عبدالله بن سلام (رضی الله عنه) ملاقات کردم وی گفت: آیا نمی آیی که برای تو سویق و خرما بدهم که بخوری و در خانه در آیی (که شرف درآمدن آن حضرت را داشته است). و سپس گفت: تو در سرزمینی هستی که گرفتن ربا (سود) در آن شایع است، اگر تو را بر ذمه مردی طلبی باشد و او (به خاطر طلب تو) برای تو با سر کاه یا بار جو یا بار علف هدیه فرستد، آن را نگیری که آن ربا است. نضر، و ابوداود و

۳۸۱۴ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي بَرْدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ : آتَيْتُ الْمَدِينَةَ ، فَلَقَيْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَلَامٍ رضي الله عنه ، قَالَ : أَلَا تَجِيءُ قَاطِعِمْكَ سَوِيْقًا وَتَمْرًا وَتَدْخُلُ فِي تَيْتٍ ، ثُمَّ قَالَ : إِنَّكَ بَارِضُ الرَّبَا بِهَا قَاشٍ ، إِذَا كَانَ لَكَ عَلَى رَجُلٍ حَقٌّ ، فَأَهْدِي إِلَيْكَ حِمْلَ تَيْنٍ ، أَوْ حِمْلَ شَعِيرٍ ، أَوْ حِمْلَ قَتٍّ ، فَلَا تَأْخُذْهُ فَإِنَّهُ رِبَا . وَكَمْ يَذْكَرُ النَّضْرُ وَأَبُو دَاوُدَ وَوَهْبٌ ، عَنْ شُعْبَةَ : الْبَيْتِ . [نظر: ۵۷۳۴۲.]

۱- اشاره به این آیه مبارکه است: فَمَنْ يَكْفُر بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ (البقره: ۲۵۶) یعنی: «پس هر که منکر طاغوت شود (یعنی معبودان باطل) و ایمان آرد به خدا پس هر آینه چنگ زده است به دست اویزی محکم.»

و هب در روایتی که از شعبه کرده‌اند، موضوع (درآمدن) خانه را ذکر نکرده‌اند.

باب - ۲۰ - ازدواج پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با خدیجه و فضیلت وی (رضی الله عنها)

۲۰- باب : تزویج النبی ﷺ خدیجة ،
و فضلها رضي الله عنها

۳۸۱۵ - از عروه، از عبدالله بن جعفر از علی (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌فرمود: «بهتر زنان جهان (در زمان خود) مریم بوده است و بهترین زنان جهان (در زمان خود) خدیجه بوده است.»^۱

۳۸۱۵- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : حَدَّثَنِي صَدَقَةٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « خَيْرُ نِسَائِهَا مَرْيَمُ ، وَخَيْرُ نِسَائِهَا خَدِيجَةُ » . [راجع : ۲۴۳۲ . أخرجه مسلم : ۱۲۴۳۰ .]

۳۸۱۶ - از سعید بن عَضِر روایت است که لیث گفت: هشام به روایت از پدر خود از عایشه (رضی الله عنها) به من نوشت که عایشه گفته است: بر هیچ زنی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) داشته چنان رشک نبرده‌ام که بر خدیجه رشک برده‌ام، هرچند وی پیش از آنکه آن حضرت با من ازدواج کند وفات یافته بود؛ زیرا از آن حضرت همیشه می‌شنیدم که از وی یاد می‌کرد و خداوند به آن حضرت گفته بود که خدیجه را به خانه از مروارید میان خالی بشارت بدهد و هرگاه آن حضرت گوسفندی ذبح می‌کرد، از گوشت آن به قدر کفایت به دوستان خدیجه می‌فرستاد.

۳۸۱۶- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَمِيرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : كَتَبَ إِلَيَّ هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَا غَرَّتْ عَلَيَّ امْرَأَةَ النَّبِيِّ ﷺ مَا غَرَّتْ عَلَيَّ خَدِيجَةَ ، هَلَكْتُ قَبْلَ أَنْ يَتَزَوَّجَتِي ، لَمَا كُنْتُ أَسْمَعُهُ يَذْكُرُهَا ، وَامْرَأَةَ اللَّهِ أَنْ يَبْشُرَهَا بَيْتٍ مِنْ قَصَبٍ ، وَإِنْ كَانَ لَيَبْحُ الشَّاةُ قَهْدِي فِي خَلَالِهَا مِنْهَا مَا يَسْمَعُنَّ . [انظر : ۲۸۱۷ ، ۳۸۱۸ ، ۵۰۲۲۹ ، ۶۱۰۰۴ ، ۷۴۸۴ ، أخرجه مسلم : ۲۴۳۴ ، عسراً .]

۳۸۱۷ - از حُمَيد بن عبدالرحمن، از هشام بن

۳۸۱۷- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَا غَرَّتْ عَلَيَّ امْرَأَةَ مَا غَرَّتْ عَلَيَّ

۱- خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصى است، قرشیه اسدی، آن حضرت ۲۵ ساله بود که خدیجه را نکاح کرد و او اولین کسی است که ایمان آورد و ۲۵ سال افتخار مصاحبت و همسری آن حضرت را داشت و ده سال پس از بعثت در ماه رمضان در مکه وفات یافت.

عروه از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: بر هیچ زنی رشک نبرده‌ام، مانند آنچه بر خدیجه رشک نبرده‌ام؛ زیرا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از وی بسیار یاد می‌کرد. عایشه گفت: آن حضرت، سه سال پس از (مرگ) وی با من ازدواج کرد و پروردگار وی عزوجل، یا جبرئیل علیه السلام به وی دستور داد که خدیجه را به خانه‌ای از مروارید میان خالی بشارت دهد.

۳۸۱۸- از حفص، از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: بر هیچ یکی از زنان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رشک نبرده‌ام، آنچه بر خدیجه رشک نبرده‌ام، در حالی که او را ندیده بودم ولی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از وی بسیار یاد می‌کرد، و بسا اوقات که گوسفندی ذبح می‌کرد، بعد آن را قطعه قطعه می‌کرد، و سپس آن را به دوستان خدیجه می‌فرستاد. من بسا اوقات به آن حضرت می‌گفتم: گویا در دنیا زنی به جز خدیجه نبوده است. و آن حضرت می‌گفت: «خدیجه چنین بود و چنان بود و من از وی اولاد داشتم.»

۳۸۱۹- از یحیی روایت است که اسماعیل گفت: به عبدالله بن ابی اوفی (رضی الله عنهما) گفتم: آیا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خدیجه را بشارت داده است؟ وی گفت: آری، خانه‌ای از مروارید میان خالی که در آن نه بانگ و فریادی است و نه رنج و زحمتی.

۳۸۲۰- از عماره، از ابو زرعه روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفته: جبرئیل نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا رسول الله، وی خدیجه است که (به سوی تو) می‌آید و با وی ظرفی است که در آن نان و خورش است

خَدِيجَةَ ، مِنْ كَثْرَةِ ذِكْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِأَيَّامِهَا ، قَالَتْ : وَتَزَوَّجَنِي بَعْدَهَا بِثَلَاثِ سِنِينَ ، وَأَمْرَهُ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ ، أَوْ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، أَنْ يَبَشِّرَهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ . [راجع : ۳۸۱۶ ، أخرجه مسلم : ۲۴۳۴ ، مختصراً .]

۳۸۱۸- حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا حَفْصٌ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَا غَرَّتْ عَلَيَّ أَحَدٌ مِنْ نِسَاءِ النَّبِيِّ ﷺ مَا غَرَّتْ عَلَيَّ خَدِيجَةَ ، وَمَا رَأَيْتُهَا ، وَلَكِنْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَكْتُرُ ذِكْرَهَا ، وَرَبَّمَا دَبِحَ الشَّاةَ ، ثُمَّ يَقْطَعُهَا أَعْضَاءً ، ثُمَّ يَبْعَثُهَا فِي صَدَائِقِ خَدِيجَةَ ، فَرَبَّمَا قُلْتُ لَهُ : كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا امْرَأَةٌ إِلَّا خَدِيجَةَ ، يَقُولُ : «إِنَّهَا كَانَتْ ، وَكَانَتْ ، وَكَانَ لِي مِنْهَا وَلَدٌ» . [راجع : ۳۸۱۶ ، أخرجه مسلم : ۲۴۳۴ ، بقطعة ليست ها .]

۳۸۱۹- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : قُلْتُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : بَشَّرَ النَّبِيُّ ﷺ خَدِيجَةَ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، بِبَيْتٍ مِنْ قَصَبٍ لَا صَحْبَ فِيهِ وَلَا نَصَبَ . [راجع : ۱۷۹۲ ، أخرجه مسلم : ۲۴۳۳ .]

۳۸۲۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قُسَيْبٍ ، عَنْ عُمَارَةَ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : أتَى جِبْرِيلُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذِهِ خَدِيجَةُ قَدْ آتَتْ ، مَعَهَا إِنَاءٌ فِيهِ إِدَامٌ أَوْ طَعَامٌ أَوْ شَرَابٌ ، فَإِذَا هِيَ آتِيكَ فَأَقْرَأْ عَلَيْهَا السَّلَامَ مِنْ رَبِّهَا وَمَنِي ، وَبَشِّرْهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ

- یا غذاست یا نوشیدنی (شک راوی) چون نزد تو بیاید، از سوی پروردگار او و من به وی سلام برسان و او را در بهشت به خانه‌ای از مروارید میان خالی مژده بده که در آن نه بانگ و فریادی است و نه رنج و زحمتی.

الشعوب، (جمع شُعَب) نسب دور را گویند (یعنی جماعتی که در اجداد به هم می‌پیوندند). و القَبائل، (جمع قبیله) و آن نزدیک‌تر و فرودتر از شعوب است.

۳۸۲۱ - از هشام از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: هاله بنت خویلد خواهر خدیجه از رسول الله صلی الله (صلی الله علیه وسلم) اجازه ورود خواست در آن حالت نحوه اجازه خواستن خدیجه به یاد آن حضرت آمد و او را متغیر کرد و گفت: بار خدایا، هاله عایشه می‌گوید: من رشک بردم و گفتم: از پیرزنی از پیرزنان دندان افتاده قریش چه یاد می‌کنی که در روزگار گذشته مرده است و خداوند در بدل آن برای تو بهتری داده است.^۱

باب - ۲۱ ذکر جریر بن

عبدالله البجلی (رضی الله عنه)^۲

۳۸۲۲ - از بیان روایت است که قیس گفت: جریر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: از آن زمان که اسلام آوردم، رسول الله صلی الله (صلی الله علیه وسلم) را دیدم.

۱- در روایت امام احمد و طبرانی در این حدیث آمده است که عایشه گفت: چون این را گفتم، آن حضرت خشمگین شد، سپس گفتم: سوگند به ذاتی که که تو را به حق فرستاده است که دیگر خدیجه را به جز به نیکی یاد نمی‌کنم.

۲- جریر حسن و جمالی به غایت نیکو داشت و عمر (رضی الله عنه) می‌گفت که وی یوسف این امت است. گفته‌اند که چهل روز قبل از وفات آن حضرت ایمان آورده است و برخی گفته‌اند که در حجةالوداع که بیش از هشتاد روز قبل از وفات آن حضرت است حاضر بوده است و در طبرانی آمده است که آن حضرت او را بسیار اکرام می‌کرد.

مَنْ قَصَبَ لَا صَحَبَ فِيهِ وَلَا نَصَبَ . [انظر: ۵۷۴۹۷ .
أخرجه مسلم: ۲۴۴۲].

۳۸۲۱- وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ خَلِيلٍ : أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اسْتَأْذَنَتُ هَالَةَ بِنْتَ خُوَيْلِدٍ ، أختُ خَدِيجَةَ ، عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَعَرَفَ اسْتِئْذَانَ خَدِيجَةَ فَأَرْتَاعَ لَذَلِكَ ، فَقَالَ : «اللَّهُمَّ هَالَةَ» . قَالَتْ : فَعَرْتُ ، فَقُلْتُ : مَا تَذَكَّرُ مِنْ عَجُوزٍ مِنْ عَجَائِزِ قُرَيْشٍ ، حَمْرَاءِ الشُّدْقَيْنِ ، هَلَكْتُ فِي الدَّهْرِ ، قَدْ أَبْذَلَكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا . [أخرجه مسلم: ۲۴۴۲].

۲۱- باب: نِكْرُ جَرِيرِ بْنِ

عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

۳۸۲۲- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ الْوَأَسْطِيُّ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ بِيَانٍ ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ قَالَ جَرِيرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ : مَا حَجَبَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْذُ أُسْلِمْتُ ، وَلَا رَأَيْتُهُ إِلَّا ضَاحِكًا . [راجع: ۲۰۳۵ . أخرجه مسلم: ۲۴۷۵].

علیه وسلم) مرا از درآمدن نزد خود منع نکرد، و هرگاه که مرا می‌دید تبسم می‌کرد.
 ۳۸۲۳ - از قیس روایت است که جریر بن عبدالله گفت: در دوران جاهلیت خانه‌ای بود که ذوالخلصه، نامیده می‌شد و بدان کعبه الیمانیه یا: کعبه الشامیه می‌گفتند. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به من گفت: آیا مرا از ذوالخلصه راحت می‌کنی؟ من با یکصد و پنجاه سوار از قبیله اُحْمَس به سوی آن بتخانه رفتم. آن را ویران کردیم و هر که را نزدیک آن دیدیم به قتل رساندیم. سپس نزد آن حضرت آمدیم و او را خبر دادیم. آن حضرت برای ما و احمس دعا کرد.

۳۸۲۳- وَعَنْ قَيْسٍ، عَنِ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بَيْتٌ يُقَالُ لَهُ ذُو الْخَلَصَةِ، وَكَانَ يُقَالُ لَهُ الْكَعْبَةُ الْيَمَانِيَّةُ، أَوْ: الْكَعْبَةُ الشَّامِيَّةُ: فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلْ أَنْتَ مُرِيحِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ». قَالَ: فَتَقَرَّرْتُ إِلَيْهِ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةَ فَارَسٍ مِنْ أَحْمَسَ، قَالَ: فَكَسَرْنَا، وَقَتَلْنَا مَنْ وَجَدْنَا عِنْدَهُ، فَأَتَيْنَاهُ فَأَخْبَرْنَاهُ، فَدَعَا لَنَا وَأَحْمَسَ. [راجع: ۳۰۲۰، امرجه مسلم: ۲۴۷۶.]

باب - ۲۲ ذکر حذیفه بن یمان عبسی (رضی‌الله عنه)

۳۸۲۴ - از هشام بن عروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: در روز جنگ اُحُد مشرکان سخت شکست خوردند. شیطان (بر مسلمانان) بانگ برآورد: ای بندگان خدا (دشمن به) عقب شماس. صفوف پیشین بازگشتند و با صفوف پسین درافتادند، سپس حذیفه ناگاه پدر خود را دید (که در معرض حمله مسلمانان است) وی بانگ زد: ای بندگان خدا، وی پدر من است، پدر من است. عایشه گفت: به خدا سوگند از وی (پدر حذیفه) دست برنداشتند تا او را کشتند. حذیفه گفت: خداوند شما را بیمارزد که (به خطا پدرم را کشتید) هشام گفته است: پدرم (عروه) گفت:

۲۲- بَاب : ذِكْرُ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ الْعَبْسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

۳۸۲۴- حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ خَلِيلٍ: أَخْبَرَنَا سَلْمَةُ بْنُ رَجَاءٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدِ هَزَمَ الْمُشْرِكُونَ هَرَمَةَ بَيْتَةَ، فَصَاحَ إِبْلِيسُ: أَيُّ عِبَادِ اللَّهِ أُخْرَأَكُمُ، فَرَجَعَتْ أَوْلَاهُمْ عَلَى أُخْرَاهُمْ فَاجْتَلَدَتْ أُخْرَاهُمْ، فَنَظَرَ حُذَيْفَةُ فَإِذَا هُوَ بِأَبِيهِ، فَتَادَى: أَيُّ عِبَادِ اللَّهِ أَبِي أَبِي، فَقَالَتْ: قَوْلَ اللَّهِ مَا احْتَجِزُوا حَتَّى قَتَلُوهُ، فَقَالَ حُذَيْفَةُ: عَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ، قَالَ أَبِي: قَوْلَ اللَّهِ مَا زَالَتْ فِي حُذَيْفَةَ مِنْهَا بَقِيَّةٌ خَيْرٌ حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ. [راجع: ۳۲۹۰.]

به خدا سوگند که پیوسته در خاطر حذیفه (از اندوه آن حادثه) نیت نیکویی (نسبت به قاتلان پدر او) باقی بود تا آنکه خدای عزوجل را ملاقات کرد.

باب - ۲۳ ذکر هند دختر عتبه
بن ربیعہ (رضی الله عنها)^۱

۳۸۲۵ - از زهری، از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: هند بنت عتبه آمد و گفت: یا رسول الله، در روی زمین خانواده را خوارتر از خانواده تو آرزو نمی کردم، لیکن امروز در روی زمین خانواده را از خانواده تو بیشتر دوست نمی دارم. آن حضرت فرمود: «من همچنان می پندارم، سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست.» وی گفت: یا رسول الله، همانا (شوهرم) ابوسفیان مردی ممسک و بیخیل است، آیا بر من گناه است که از مال وی اولاد خویش را بخورانم؟ آن حضرت فرمود: «اجازه نمی دهم جز به اندازه که پسندیده است.»

باب - ۲۴ حدیث زید بن عمرو بن نفیل

۳۸۲۶ - از موسی بن عقبه، از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) قبل از نزول وحی با زید بن عمرو بن نفیل در موضع پایین (وادی) بلدح ملاقات کرد. سفره

۱- هند زن ابوسفیان و مادر معاویه است که در سال فتح مکه (هشتم هجرت) با شوهر خود اسلام آورد. در جنگ اُحد بر ضد مسلمانان شرکت کرده بود. وحشی به کوشش وی، حمزه (رضی الله عنه) را به شهادت رسانیده بود. هند شکم حمزه را دریده و جگر او را به دندان خاییده بود.

۲۳- باب : ذکر هند بنت
عتبه بن ربیعہ رضی الله عنها

۳۸۲۵- وَقَالَ عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : جَاءَتِ هِنْدُ بِنْتُ عُتْبَةَ ، قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْ أَهْلِ خِيَاءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ يَدُلُّوْا مِنْ أَهْلِ خِيَانِكَ ، ثُمَّ مَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَهْلٌ خِيَاءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ يَعْرِزُوا مِنْ أَهْلِ خِيَانِكَ ، قَالَ : «وَأَيْضًا ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ .» قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أَبَا سَفْيَانَ رَجُلٌ مَسِيكٌ ، فَهَلْ عَلَيَّ حَرَجٌ أَنْ أَطْعِمَ مِنَ الَّذِي لَهُ عِيَالَتَا ؟ قَالَ : «لَا أَرَاهُ إِلَّا بِالْمَعْرُوفِ .» [رابع : ۲۲۱۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۱۴ .]

۲۴- باب : حدیث زید بن عمرو بن نفیل

۳۸۲۶- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ : حَدَّثَنَا فَضِيلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ : حَدَّثَنَا سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَقِيَ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو بْنِ نَفِيلٍ بِبَلَدِ بَلَدْحٍ ، قِيلَ أَنْ يَنْزِلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ الْوَحْيُ ، فَقَدِمَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ سَفْرَةٌ ، قَالَتْ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا ، ثُمَّ قَالَ زَيْدٌ : إِنِّي لَسْتُ أَكُلُ مِمَّا تَلْبَسُونَ عَلَى أَنْصَابِكُمْ ، وَلَا أَكُلُ إِلَّا مَا ذَكَرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، وَأَنْ

زَيْدُ بْنُ عَمْرٍو كَانَ يَعْيبُ عَلَى قُرَيْشٍ ذَبَائِحَهُمْ ، وَيَقُولُ :
الشَّاةُ خَلَقَهَا اللَّهُ ، وَأَنْزَلَ لَهَا مِنَ السَّمَاءِ الْمَاءَ ، وَأَتَتْ لَهَا
مِنَ الْأَرْضِ ، ثُمَّ تَذْبَحُوتَهَا عَلَى غَيْرِ اسْمِ اللَّهِ ، إِنَّكَارًا
لِلذِّكَارِ وَإِعْظَامًا لَهُ .

طعام به پیش پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده شد، آن حضرت از خوردن آن خودداری کرد (سپس به زید عرضه شد) زید گفت: من نمی‌خورم از آنچه شما به نام بتان خود ذبح می‌کنید و نمی‌خورم به جز آنچه نام خدا بر آن گرفته شود. و زید بن عمرو بر شیوه ذبح حیوانات توسط قریش عیب می‌گرفت و می‌گفت: خداوند گوسفند را آفرید، و از آسمان به آن آب فرستاد و از زمین به آن نبات رویانید ولی شما آن را به جز از نام خدا ذبح می‌کنید. وی بر این کارشان اعتراض می‌نمود و آن را مکروه می‌پنداشت.

۳۸۲۷ - قال موسى : حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا تَحَدَّثَ بِهِ عَنِ ابْنِ عَمْرٍو : أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو بِنِ ثَفِيلٍ خَرَجَ إِلَى الشَّامِ ، يُسْأَلُ عَنِ الدِّينِ وَيَتَّبِعُهُ ، فَلَقَنِي عَالِمًا مِنَ الْيَهُودِ فَسَأَلَهُ عَنِ دِينِهِمْ ، فَقَالَ : إِنِّي لَعَلِّي أَنْ أَدِينُ دِينَكُمْ فَأَخْبِرَنِي ، فَقَالَ : لَا تَكُونُ عَلَيَّ دِينًا ، حَتَّى تَأْخُذَ بِنَصِيكَ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ ، قَالَ زَيْدٌ : مَا أَفْرَأُ إِلَّا مِنْ غَضَبِ اللَّهِ ، وَلَا أَحْمِلُ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ شَيْئًا أَبَدًا ، وَأَتَى اسْتَطِيعُهُ ؟ فَهَلْ تَدُلُّنِي عَلَى غَيْرِهِ ؟ قَالَ : مَا أَعْلَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ حَنِيفًا ، قَالَ زَيْدٌ : وَمَا الْحَنِيفُ ؟ قَالَ : دِينُ إِبْرَاهِيمَ لَمْ يَكُنْ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَا يَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ . فَخَرَجَ زَيْدٌ فَلَقَنِي عَالِمًا مِنَ النَّصْرَانِيِّ فَذَكَرْتُ مَثَلَهُ ، فَقَالَ : لَنْ تَكُونَ عَلَيَّ دِينًا حَتَّى تَأْخُذَ بِنَصِيكَ مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ ، قَالَ : مَا أَفْرَأُ إِلَّا مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ ، وَلَا أَحْمِلُ مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ ، وَلَا مِنْ غَضَبِهِ شَيْئًا أَبَدًا ، وَأَتَى اسْتَطِيعُ ، فَهَلْ تَدُلُّنِي عَلَى غَيْرِهِ ؟ قَالَ : مَا أَعْلَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ حَنِيفًا ، قَالَ : وَمَا الْحَنِيفُ ؟ قَالَ : دِينُ إِبْرَاهِيمَ ، لَمْ يَكُنْ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا ، وَلَا يَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ . فَلَمَّا رَأَى زَيْدٌ قَوْلَهُمْ فِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ ، فَلَمَّا بَرَزَ رَفَعَ يَدَيْهِ ، فَقَالَ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّ عَلَيَّ دِينِ

۳۸۲۷ - قال موسى : حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا تَحَدَّثَ بِهِ عَنِ ابْنِ عَمْرٍو : أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو بِنِ ثَفِيلٍ خَرَجَ إِلَى الشَّامِ ، يُسْأَلُ عَنِ الدِّينِ وَيَتَّبِعُهُ ، فَلَقَنِي عَالِمًا مِنَ الْيَهُودِ فَسَأَلَهُ عَنِ دِينِهِمْ ، فَقَالَ : إِنِّي لَعَلِّي أَنْ أَدِينُ دِينَكُمْ فَأَخْبِرَنِي ، فَقَالَ : لَا تَكُونُ عَلَيَّ دِينًا ، حَتَّى تَأْخُذَ بِنَصِيكَ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ ، قَالَ زَيْدٌ : مَا أَفْرَأُ إِلَّا مِنْ غَضَبِ اللَّهِ ، وَلَا أَحْمِلُ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ شَيْئًا أَبَدًا ، وَأَتَى اسْتَطِيعُهُ ؟ فَهَلْ تَدُلُّنِي عَلَى غَيْرِهِ ؟ قَالَ : مَا أَعْلَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ حَنِيفًا ، قَالَ زَيْدٌ : وَمَا الْحَنِيفُ ؟ قَالَ : دِينُ إِبْرَاهِيمَ لَمْ يَكُنْ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَا يَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ . فَخَرَجَ زَيْدٌ فَلَقَنِي عَالِمًا مِنَ النَّصْرَانِيِّ فَذَكَرْتُ مَثَلَهُ ، فَقَالَ : لَنْ تَكُونَ عَلَيَّ دِينًا حَتَّى تَأْخُذَ بِنَصِيكَ مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ ، قَالَ : مَا أَفْرَأُ إِلَّا مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ ، وَلَا أَحْمِلُ مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ ، وَلَا مِنْ غَضَبِهِ شَيْئًا أَبَدًا ، وَأَتَى اسْتَطِيعُ ، فَهَلْ تَدُلُّنِي عَلَى غَيْرِهِ ؟ قَالَ : مَا أَعْلَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ حَنِيفًا ، قَالَ : وَمَا الْحَنِيفُ ؟ قَالَ : دِينُ إِبْرَاهِيمَ ، لَمْ يَكُنْ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا ، وَلَا يَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ . فَلَمَّا رَأَى زَيْدٌ قَوْلَهُمْ فِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ ، فَلَمَّا بَرَزَ رَفَعَ يَدَيْهِ ، فَقَالَ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّ عَلَيَّ دِينِ

إبراهیم

همان گفت (که به یهودی گفته بود) او گفت: تو هرگز نمی‌توانی به دین ما درآیی تا آنکه بهره خود را از لعنت خدا نگیری. زید گفت: من از لعنت خدا می‌گریزم و بار لعنت خدا را برده نمی‌توانم و نه هم هرگز لعنت او را تحمل می‌توانم، کی توان آن را دارم، آیا مرا به جز از این دین راه می‌نمایی؟ مسیحی گفت: من دینی را نمی‌شناسم به جز آنکه دین حنیف اختیار کنی. زید گفت: دین حنیف چیست؟ یهودی گفت: دین ابراهیم، وی نه یهودی بود و نه مسیحی و به جز خدا کسی را نمی‌پرستید. چون زید گفتار ایشان را در مورد (دین) ابراهیم علیه‌السلام شنید، از آنجا برآمد و چون برآمد، دستها را بلند کرد و گفت: بارالها، همانا گواهی می‌دهم که بر دین ابراهیم هستم.^۱

۳۸۲۸ - و لیث گفته است: هشام به روایت از پدر خود به من نوشت که اسماء بنت ابی بکر (رضی الله عنهما) گفت: زید بن عمر و بن نفیل را دیدم که ایستاده بود و پشت خود را به کعبه تکیه داده بود و می‌گفت: ای گروه قریش، به خدا سوگند که کسی از شما به جز از من بر دین ابراهیم نیست.^۲

زید از (زننده به گور کردن) دختران نوزاد (مردم را) ممانعت می‌کرد و چون مردی می‌خواست دختر خود را بکشد به او می‌گفت: او را نکش، من هزینه زندگی او را آماده می‌کنم. و او را می‌گرفت و چون به جوانی

۳۸۲۸ - وَقَالَ اللَّيْثُ: كَتَبَ إِلَيَّ هِشَامٌ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: رَأَيْتُ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو بْنِ نَفِيلٍ قَائِمًا، مُسْتَدًا ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ، يَقُولُ: يَا مَعَاشِرَ قُرَيْشٍ، وَاللَّهِ مَا مِنْكُمْ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ غَيْرِي. وَكَانَ يُحِبِّي الْمَرْوُودَةَ، يَقُولُ لِلرَّجُلِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَقْتُلَ ابْنَتَهُ: لَا تَقْتُلْهَا، أَنَا أَكْفِيكُمَا مَوْرَثَتَهَا. فَيَأْخُذُهَا، فَإِذَا تَرَعَرَعَتْ، قَالَ لِأَيِّهَا: إِنَّ شَيْئًا دَفَعْتُهَا إِلَيْكَ، وَإِنْ شِئْتَ كَفَيْتُكَ مَوْرَثَتَهَا.

۱- زید بن عمر بن نفیل پدر سعید بن زید است و سعید در زمره عشر میشره است. زید پسرعموی عمر بن خطاب است، به روایتی وی پنج سال پیش از بعثت آن حضرت درگذشت و بر ملت ابراهیم بود. از آن حضرت روایت شده که می‌فرمود: زید را در بهشت دیدم.

۲- گویی مشرکان ادعا می‌کردند که بر دین ابراهیم هستند.

می‌رسید، به پدر دختر می‌گفت: اگر می‌خواهی دختر را برایت برمی‌گردانم و اگر می‌خواهی هزینه زندگی او را آماده می‌کنم.

باب - ۲۵ - بنای کعبه^۱

۳۸۲۹- از عمرو بن دینار روایت است که جابر (رضی الله عنهما) گفت: آنگاه که کعبه ساخته می‌شد، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و عباس رفتند و سنگ انتقال می‌دادند. عباس به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: ازار خود را بر گردن خود بگذار تا از آسیب سنگ در امان بمانی. (آن حضرت چنان کرد) ناگاه بر زمین افتاد و بیهوش شد و چشمانش به سوی آسمان می‌نگریست. سپس به هوش آمد و گفت: «ازار من، ازار من» بعد ازار خود را محکم بست.

۳۸۳۰- از حماد بن زید روایت است که عمرو بن دینار و عبیدالله بن ابی یزید گفته‌اند. در زمان پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، پیرامون خانه (کعبه) دیواری نبود (و با خانه‌های مردم محاط بود). مردم گرداگرد خانه نماز می‌گزاردند تا آنکه روزگار (خلافت) عمر فرارسید. وی در اطراف خانه دیوار نهاد. عبیدالله گفته است: دیوار آن کوتاه بود و ابن زبیر آن را (بلند) کرد.

باب - ۲۶ - ایام جاهلیت^۲

۱- مراد از بنای کعبه، پیش از بعثت است، که برخی پنج سال و برخی پانزده سال پیش از بعثت گفته‌اند، البته کعبه قبل از آن چندین بار بنا شده است. باید گفت که در زمان جاهلیت، کشف عورت نظر به عرف آن زمان عیبی نبوده است.

۲- کرمانی می‌گوید که ایام جاهلیت همان ایام فترت است که میان عیسی

۲۵- باب : بُعْيَانُ الْكَعْبَةِ

۳۸۲۹- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو جَرِيحٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ : سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا بُنِيَ الْكَعْبَةُ ، دَهَبَ النَّبِيُّ ﷺ وَعَبَّاسٌ يُثْقَلَانِ الْحِجَارَةَ ، فَقَالَ عَبَّاسٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ : اجْعَلْ إِزَارَكَ عَلَى رِقَبِكَ يَغِيكَ مِنَ الْحِجَارَةِ ، فَخَرَّ إِلَى الْأَرْضِ ، وَطَمَحَتْ عَيْنَاهُ إِلَى السَّمَاءِ ، ثُمَّ أَقْبَقَ فَقَالَ : « إِزَارِي إِزَارِي » . فَشَدَّ عَلَيْهِ إِزَارَهُ . (راجع : ۳۶۴ - أخرجه مسلم : ۳۴۰).

۳۸۳۰- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ عَمْرٍو بْنِ دِينَارٍ ، وَعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَزِيدٍ قَالَا : لَمْ يَكُنْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ حَوْلَ الْبَيْتِ حَائِطٌ ، كَانُوا يَصْلُونَ حَوْلَ الْبَيْتِ ، حَتَّى كَانَ عَمْرُؤُ قَتِي حَوْلَهُ حَائِطًا . قَالَ عَبِيدُ اللَّهِ : جِدْرَةٌ قَصِيرٌ ، قَبْلَهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ .

۲۶- باب : أَيَّامُ الْجَاهِلِيَّةِ

۳۸۳۱ - از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: عاشورا (دهم محرم) روزی بود که قریش در جاهلیت روزه می گرفتند و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نیز آن روز را روزه می گرفت. چون آن حضرت به مدینه آمد آن روز را روزه گرفت و دستور داد که مسلمانان روزه بگیرند، آنگاه که (روژه) ماه رمضان نازل شد کسی که می خواست عاشورا را روزه می گرفت و کسی که نمی خواست روزه نمی گرفت.

۳۸۳۲ - از طاوس روایت است که ابن عباس (رضی الله عنهما) گفت: قریش اجرای عمره را در ماه حج در زمرة گناهان بر روی زمین می دانستند و ماه محرم را ماه صفر می نامیدند و می گفتند: آنگاه که (زخمهای) پشت شتر بهبود یافت و اثر پای (شتر پس از آمدن از حج) ناپدید شد، حلال است که عمره کننده عمره کند. ابن عباس گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و یاران وی در حالی که به نیت حج «لبیک» می گفتند، در روز چهارم ذی حجه به مکه رسیدند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به یاران خود دستور داد که حج خویش را به عمره بدل کنند (و سپس از احرام بیرون آیند). یاران گفتند: یا رسول الله، از کدام (چیز) حلال شویم؟ آن حضرت فرمود: «از همه چیز»^۱

۳۸۳۳ - از سفیان روایت است که عمرو

۳۸۳۱ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا هِشَامٌ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمًا تَصُومُهُ قُرَيْشٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَصُومُهُ ، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ صَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ ، فَلَمَّا نَزَلَ رَمَضَانَ كَانَ مِنْ شَاءِ صَامَهُ ، وَمَنْ شَاءَ لَا يَصُومُهُ . [راجع: ۱۰۹۲ . أخرجه مسلم : ۱۱۲۵ .]

۳۸۳۲ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ : حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانُوا يَرَوْنَ أَنَّ الْعُمْرَةَ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ مِنَ الْمُجْبُورِ فِي الْأَرْضِ ، وَكَانُوا يُسَمُّونَ الْمُحْرَمَ صَقْرًا ، وَيَقُولُونَ : إِنَّا بَرَاءُ الدَّبْرِ ، وَعَقَا الْأَثْرِ ، حَلَّتِ الْعُمْرَةُ لِمَنْ اعْتَمَرَ .

قال : فَقَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ رَابِعَةَ مِهْلَسِينَ بِالْحَجِّ ، وَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً ، قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيُّ الْحَلِّ ؟ قَالَ : «الْحَلُّ كُلُّهُ» . [راجع: ۱۰۸۵ . أخرجه مسلم : ۱۲۴۰ .]

۳۸۳۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانٌ قَالَ : كَانَ عَمْرُو يَقُولُ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ : جَاءَ سَيْلٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، فَكَفَسَا مَا بَيْنَ الْجَبَلَيْنِ .

قال سُفْيَانٌ : وَيَقُولُ : إِنَّ هَذَا لَحَدِيثٌ لَهُ شَأْنٌ .

علیه السلام و زمان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بوده است. قسطلانی می گوید که به خاطری ایام جاهلیت گفته اند که در آن زمان جهالت بسیار بوده است. سیوطی گفته مراد از ایام جاهلیت در اینجا همان ایام مولد و مبعث پیامبر (صلی الله علیه وسلم) است.

۱- یعنی وقتی از احرام عمره بیرون آیند و حلال شوند، از همه آنچه برایشان حرام شده بود به شمول جماع، حلال می شوند.

می‌گفت: سعید بن مسیب از پدر خود روایت می‌کرد که جدّ وی گفته است: در دوران جاهلیت سیلاب آمد و میان دو کوه را (که مکه در آن است) آب فرا گرفت. ابوبشر سفیان گفته است: عمرو می‌گفت: این حدیث قصه دراز دارد.

۳۸۳۴ - از بیان روایت است که قیس ابی حازم گفت: ابوبکر نزد زنی از اَحْمَس رفت که زینب نامیده می‌شد و او را دید که سخن نمی‌گوید. ابوبکر گفت: چرا وی سخن نمی‌گوید؟ گفتند: حج کرده و (به نیت) اینکه خاموش باشد. ابوبکر به وی گفت: حرف بزن، همانا حرف نزدن جایز نیست و این از عمل دوران جاهلیت است. آن زن سخن زد و گفت: تو از کجایی؟ گفت: مردی از مهاجرینم، گفت: از کدام مهاجرین؟ گفت: از قریش. گفت: از کدام (شاخه) قریش؟ گفت: همان تو بسیار پرسشگری، من ابوبکرم. آن زن گفت: بقای ما بر این امر نیکو (دین اسلام) که خداوند پس از دوران جاهلیت آورده است چه مدت زمان خواهد بود؟ ابوبکر گفت: بقای شما بر این امر تا زمانی است که امامان شما (در راه دین) شما را مستقیم بدارند. آن زن گفت: امامان کدام‌اند؟ ابوبکر گفت: آیا در قوم تو سران و بزرگان نبودند که مردم را امر می‌کردند و از ایشان اطاعت می‌کردند؟ آن زن گفت: آری. ابوبکر گفت: پس همان کسان بر مردم (امام)‌اند.

۳۸۳۵ - از هشام از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: زنی سیاه از عرب اسلام آورد و کلبه چوبی در مسجد داشت. وی نزد ما می‌آمد و قصه می‌کرد و چون از

۳۸۳۴ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ يَسَانَ أَبِي بَشْرٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ قَالَ : دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى امْرَأَةٍ مِنْ أَحْمَسَ يُقَالُ لَهَا زَيْنَبُ ، فَرَأَاهَا لَا تَكَلِّمُ ، فَقَالَ : مَا لَهَا لَا تَكَلِّمُ ؟ قَالُوا : حَجَّتْ مُضْمِنَةً ، قَالَ لَهَا : تَكَلِّمِي ، فَإِنَّ هَذَا لَا يَحِلُّ ، هَذَا مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ ، فَتَكَلَّمْتُ فَقَالَتْ : مَنْ أَنْتَ ؟ قَالَ : أَمْرٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ ، قَالَتْ : أَيُّ الْمُهَاجِرِينَ ؟ قَالَ : مِنْ قُرَيْشٍ ؟ قَالَتْ : مَنْ أَيُّ قُرَيْشٍ أَنْتَ ؟ قَالَ : إِنَّكَ لَسَوْوَلٌ ، أَنَا أَبُو بَكْرٍ قَالَتْ : مَا بَقَاؤُنَا عَلَى هَذَا الْأَمْرِ الصَّالِحِ الَّذِي جَاءَ اللَّهُ بِهِ بَعْدَ الْجَاهِلِيَّةِ ؟ قَالَ : بَقَاؤُكُمْ عَلَيْهِ مَا اسْتَقَامَتْ بِكُمْ أُمَّتُكُمْ ، قَالَتْ : وَمَا الْأُمَّةُ ؟ قَالَ : أَمَا كَانَ لِقَوْمِكَ رُؤُوسٌ وَأَشْرَافٌ ، يَا مَرْوَةَهِمْ فَيُطِيعُونَهُمْ ؟ قَالَتْ : بَلَى ، قَالَ فَهَمُّ أَوْلَيْكَ عَلَى النَّاسِ .

۳۸۳۵ - حَدَّثَنِي قُرُوءَةُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ : أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ سُهْرٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اسَلَّمَتْ امْرَأَةٌ سَوْدَاءُ لِبَعْضِ الْعَرَبِ ، وَكَانَ لَهَا حِشْفٌ فِي الْمَسْجِدِ ، قَالَتْ : فَكَانَتْ تَأْتِينَا فَتَحَدِّثُ عِنْدَنَا ،

فَإِذَا قَرَعْتَ مِنْ حَدِيثِهَا قَالَتْ :

وَيَوْمَ الْوِشَاحِ مِنْ تَعَجُّبِ رَيْثَا أَلَا إِنَّهُ مِنْ بَلَدَةِ الْكُفْرِ أَنْجَانِي

فَلَمَّا أَكْرَمَتْ ، قَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ : وَمَا يَوْمَ الْوِشَاحِ ؟
قَالَتْ : خَرَجْتُ جُوَيْرِيَةَ لِبَعْضِ أَهْلِي ، وَعَلَيْهَا وَشَاحٌ مِنْ
أَدَمَ ، فَسَقَطَ مِنْهَا ، فَأَنْحَطَّتْ عَلَيْهِ الْحَدِيثَا وَهِيَ تَحْسِبُهُ
لَحْمًا ، فَأَخَذَتْهُ ، فَأَتَتْهُمُونِي بِهِ فَعَدَّبُونِي ، حَتَّى بَلَغَ مِنْ
أَمْرِي أَنَّهُمْ طَلَبُوا فِي قُبُلِي ، فَبَيَّأْتُهُمْ حَوْلِي وَأَنَا فِي كَرْبِي ،
إِذْ أَقْبَلَتِ الْحَدِيثَا حَتَّى وَازَتْ بِرُؤُوسِنَا ، ثُمَّ أَلْقَتْهُ ،
فَأَخَذُوهُ ، فَقُلْتُ لَهُمْ : هَذَا الَّذِي أَتَتْهُمُونِي بِهِ وَأَنَا مِنْهُ
بَرِيئَةٌ . [راجع : ۴۳۹]

قصه اش فارغ می شد می گفت: روز و شاح از عجایب پروردگار ما است - آگاه باش که مرا از سرزمین کفر نجات بخشید. چون این مقوله را بسیار یاد می کرد عایشه به وی گفت: روز و شاح چیست؟ وی گفت: دخترکی از یکی از مالکان من بیرون رفت در حالی که حمایل چرمی در گردن داشت. حمایل وی افتاد. زغنی (پرنده گوشت ربا) آن را خیال گوشت کرد و ربود. آنها مرا به گرفتن آن متهم کردند و عذاب دادند و کار به آنجا کشید که خواستند شرمگاه مرا جستجو کنند، در حالی که آنها گرداگرد من اند و من در رنج و عذابم، آن زغن پیدا شد و بر بالای سر ما ایستاد و سپس حمایل را به زیر افکند. من بدیشان گفتم: این است آنچه مرا بدان متهم کرده بودید در حالی که من بی گناه بودم.

۳۸۳۶- از عبدالله بن دینار، از ابن عمر (رضی الله عنهما) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که سوگند یاد می کند، باید به جز با نام خدا سوگند یاد نکند.» و قریش به نام پدران خود سوگند یاد می کردند. آن حضرت فرمود: «به نام پدران خود سوگند یاد نکنید.»

۳۸۳۶- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « أَلَا مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلَا يَحْلِفُ إِلَّا بِاللَّهِ » . فَكَانَتْ قُرَيْشٌ تَحْلِفُ بِأَبَائِهَا ، فَقَالَ : « لَا تَحْلِفُوا بِأَبَائِكُمْ » [راجع : ۲۶۷۹ . أخرجه مسلم : ۱۶۴۶ ، باختلاف] .

۳۸۳۷ - عمرو گفته است که عبدالرحمن بن قاسم به او گفت: همانا قاسم پیشاپیش جنازه می رفت و با دیدن جنازه از جای خود بر نمی خاست، و از عایشه خبر می داد که گفته است: رسم جاهلیت بود که مردم برای جنازه می ایستادند و با دیدن آن می گفتند: تو در میان خانوادهات شریف بودی، حالا چگونه هستی و

۳۸۳۷- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَلْمَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَمْرُو : أَنَّ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنَ الْقَاسِمِ حَدَّثَهُ : أَنَّ الْقَاسِمَ كَانَ يَمْشِي بَيْنَ يَدَيِ الْجَنَازَةِ وَلَا يَقُومُ لَهَا ، وَيُخْبِرُ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُومُونَ لَهَا ، يَقُولُونَ إِذَا رَأَوْهَا : كُنْتُ فِي أَهْلِكَ مَا أَنْتِ . مَرَّتَيْنِ .

دوبار (به رسم سوگواری) تکرار می کردند.^۱
 ۳۸۳۸ - از عمرو بن میمون روایت است که عمر (رضی الله عنه) گفت: «همانا مشرکان از مزدلفه بر نمی گشتند تا آنکه آفتاب بر کوه تبیر می تابید. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با ایشان مخالفت کرد و قبل از طلوع آفتاب از مزدلفه برگشت.

۳۸۳۹ - از اسحاق بن ابراهیم روایت است که گفت: به ابواسامه گفتم: حدیث کرده است شما را یحیی بن مهلب: از حصین که عکرمه در تفسیر آیه و کأَسًا دِهَاقًا یعنی «پیاله های لبالب» گفته است که «دهاقاً» به معنی: پُر و پی در پی است. (النباء: ۳۴)

۳۸۴۰ - عکرمه گفته است که ابن عباس گفت: از پدر خود در دوران جاهلیت شنیدم که می گفت: اُسَقِنَا کَأَسًا دِهَاقًا یعنی بنوشان ما را جامه های پر و پی در پی.

۳۸۴۱ - از ابوسلمه، از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «راست ترین سخنی که شاعر گفته است، سخن لَبِيد است که گفت: آگاه باش، هر آنچه به جز (ذات و صفات) خداست باطل است^۲ و نزدیک بود که اُمیة بن ابی الصلت اسلام بیاورد.^۳

۱- در اوایل اسلام، ایستادن برای جنازه مرسوم بوده و بعد منسوخ شده است. چنانکه در کتاب جنایز گذشت. عایشه (رضی الله عنها) تصور می کرد که این رسم جاهلیت بوده است. (تیسیر القاری: ج ۳، ص: ۵۰۰)
 ۲- لبید این شعر را در دوران جاهلیت گفته است. مروی است که پس از اینکه اسلام آورد، شعر نگفت و ظاهر آن است که آن حضرت این شعر او را پیش از اسلام وی خوانده است. نقل است که عمر (رضی الله عنه) از وی خواست که شعری بخواند ولی او گفت: پس از آنکه قرآن در دلم جای گرفت، شعر از دلم شسته شد.

۳- وی شاعری بود که در ایام جاهلیت تمبید می کرد و به بعثت معتقد بود. زمان اسلام را دریافته بود ولی به سعادت اسلام نرسیده بود و بعضی گویند

۳۸۳۸- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ : حَدَّثَنَا سُبَيَّانُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرُو بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ : قَالَ عُمَرُ رضي الله عنه : إِنَّ الْمُشْرِكِينَ كَانُوا لَا يَمِضُونَ مِنْ جَمْعٍ حَتَّى تَشْرُقَ الشَّمْسُ عَلَى تَبِيرٍ ، فَخَالَفَهُمُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَأَقْبَضَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ . [راجع: ۱۶۸۴.]

۳۸۳۹- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي أُسَامَةَ : حَدِّثْكُمْ يَحْيَى بْنُ مَهْلَبٍ : حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ : « وَكَأَسًا دِهَاقًا » قَالَ : مَلَأَى مَتَابِعَهُ .

۳۸۴۰- قَالَ : وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ : اُسَقِنَا كَأَسًا دِهَاقًا .

۳۸۴۱- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُبَيَّانُ ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : « أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا الشَّاعِرُ ، كَلِمَةُ لَبِيدٍ : أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ ، وَكَأَدَّ أُمِّيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ أَنْ يُسْلِمَ » . [الطبر: ۶۱۴۷، ۶۱۴۸، أخرجه مسلم: ۲۲۵۶.]

۳۸۴۲ - از عبدالرحمن بن قاسم بن محمد (بن ابی ابکر) روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: ابوبکر غلامی داشت که از وی خراج می گرفت و ابوبکر از درآمد خراج وی می خورد. روزی چیزی آورد و ابوبکر از آن خورد. غلام به ابوبکر گفت: آیا می دانی که این طعام که خوردی از چیست؟ ابوبکر گفت: از چیست؟ غلام گفت: در جاهلیت فال کسی را می دیدم و من فالبینی را نمی دانم به جز آنکه وی را فریب می دادم. او مرا دید و همین را به من داد و این همان است که تو از آن خوردی. ابوبکر دست در دهن کرد و هرآنچه خورده بود از شکم بیرون آورد.

۳۸۴۳ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: مردم دوران جاهلیت گوشت شتر را بر مبنای حَبَلِ الْحَبَلَه می فروختند و حَبَلِ الْحَبَلَه بچه شتری ماده بود که در شکم شتر بود (هنوز زائیده نشده بود) و سپس زائیده می شد. پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) از این نوع معامله منع کرد.

۳۸۴۴ - از غیلان ابن جریر روایت است که گفت: ما نزد انس بن مالک می رفتیم و او از انصار به ما حدیث می گفت، و به من می گفت: قوم تو در روز چنین و چنان، چنین و چنان کرد و قوم تو در روز چنین و چنان، چنین و چنان کرد.^۱

۳۸۴۲ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلَالٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ لِأَبِي بَكْرٍ غُلَامٌ يُخْرِجُ لَهُ الْخِرَاجَ ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يَأْكُلُ مِنْ خِرَاجِهِ ، فَجَاءَ يَوْمًا بِشَيْءٍ فَأَكَلَ مِنْهُ أَبُو بَكْرٍ ، فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ : أَتَدْرِي مَا هَذَا ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : وَمَا هُوَ ؟ قَالَ : كُنْتُ تَكْهَنُ لِإِنْسَانٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، وَمَا أَحْسَنُ الْكِهَانَةَ ، إِلَّا أَنِّي خَدَعْتُهُ ، فَلَقَيْتَنِي فَأَعْطَانِي بِذَلِكَ ، فَهَذَا الَّذِي أَكَلْتُ مِنْهُ ، فَأَدْخَلَ أَبُو بَكْرٍ يَدَهُ ، فَقَاءَ كُلَّ شَيْءٍ فِي بَطْنِهِ .

۳۸۴۳ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ : أَخْبَرَنِي نَافِعٌ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يَتَابِعُونَ لَحُومَ الْجَزُورِ إِلَى حَبَلِ الْحَبَلَةِ . قَالَ : وَحَبَلُ الْحَبَلَةِ أَنْ تَنْتَجِ النَّاقَةُ مَا فِي بَطْنِهَا ، ثُمَّ تَحْمِلُ الَّتِي تُنْجَتُ ، فَتَهَاكُمُ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ ذَلِكَ . (راجع: ۲۱۴۳ . انورجه مسلم: ۱۰۱۴)

۳۸۴۴ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا مَهْدِيُّ قَالَ : غَيْلَانُ بْنُ جَرِيرٍ : كُنَّا نَسْأَلُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ، فَيُحَدِّثُنَا عَنِ الْأَنْصَارِ ، وَكَانَ يَقُولُ لِي : فَعَلَ قَوْمُكَ كَذَا وَكَذَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا ، وَفَعَلَ قَوْمُكَ كَذَا وَكَذَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا .

که اُمیة بن ابی الصلت نصرانی شده بود.

۱- انس سرگذشت پیشینیان انصار را قصه می کرد.

باب - ۲۷ سوگند گروهی (قسامه) در دوران

جاهلیت^۱

۳۸۴۵ - از عکرمه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: اولین قسامه یا سوگند گروهی در روزگار جاهلیت در میان قبیله بنی هاشم رخ داد. مردی از بنی هاشم را مردی از شاخه دیگر قریش به مزدوری گرفته بود. مرد مزدور با آن مرد قریشی راهی شد در حالی شتران او را می راند. مردی از قبیله بنی هاشم بر آن مرد مزدور گذشت در حالی که سربند جوال او گسیخته بود. گفت: به من کمک کن و پایبند شتری به من ده تا جوال خود را بدان ببندم، و شتر تو (بدون پایبند) نمی گریزد. وی پایبند شتری به او داد و او جوال خود را بدان بست.

آنگاه که مرد مزدور با همراه بنی هاشمی خود به منزل فرود آمدند همه شتران با پایبند بسته شدند به جز یک شتر، مردی که او را به مزدوری گرفته بود گفت: چرا از میان شتران، این شتر بسته نشده است؟ گفت: آن شتر پایبند ندارد. گفت: پایبند آن کجاست؟ و او را با چوبی زد که همان سبب مرگ وی شد. مردی از اهل یمن بر وی گذشت و او به آن مرد یمنی گفت: آیا به حج می روی؟ گفت نمی روم و شاید که بروم. آن مرد مزدور گفت: آیا باری از من پیغامی می رسانی؟ گفت: آری. گفت: پس وقتی که به حج حاضر شدی، بانگ برآور که: ای اهل قریش، و چون به تو پاسخ دادند بانگ برآور که: ای آل بنی هاشم. و چون به

۲۷- باب : الْقَسَامَةُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ

۳۸۴۵- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ : حَدَّثَنَا قَطَرٌ أَبُو الْهَيْثَمِ : حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ الْمَدَنِيُّ ، عَنْ عِكْرَمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : إِنَّ أَوَّلَ قَسَامَةٍ كَانَتْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ لَنَا بَنِي هَاشِمٍ ، كَانَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ ، اسْتَأْجَرَ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ مِنْ قَعْدٍ أُخْرَى ، فَأَنْطَلَقَ مَعَهُ فِي إِبِلِهِ ، فَمَرَّ رَجُلٌ بِهِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ ، فَعَدَّ أَقْطَعَتِ عُرْوَةَ جَوَالِقِهِ ، فَقَالَ : أَغْنَيْتَنِي بِعِقَالِ أَشُدُّ بِهِ عُرْوَةَ جَوَالِقِي ، لَا تَشْرُ الْإِبِلُ ، فَأَعْطَاهُ عِقَالًا فَشَدَّ بِهِ عُرْوَةَ جَوَالِقِهِ ، فَلَمَّا نَزَلُوا عَمَلَتِ الْإِبِلُ إِلَّا بَعِيرًا وَاحِدًا ، فَقَالَ الَّذِي اسْتَأْجَرَهُ : مَا شَأْنُ هَذَا الْبَعِيرِ لَمْ يُعْقَلْ مِنْ بَيْنِ الْإِبِلِ ؟ قَالَ : لَيْسَ لَهُ عِقَالٌ ، قَالَ : فَأَيْنَ عِقَالُهُ ؟ قَالَ : فَحَدَّقَهُ بَعْضًا كَمَا كَانَ فِيهَا أَجَلُهُ ، فَمَرَّ بِهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ ، فَقَالَ : أَتَشْهَدُ الْمَوْسِمَ ؟ قَالَ : مَا أَشْهَدُ ، وَرَبِّمَا شَهِدْتُهُ ، قَالَ : هَلْ أَنْتَ مُبْلِغٌ عَنِّي رِسَالَةَ مَرَّةٍ مِنَ الدَّهْرِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : فَكُتِّبَ إِذَا أَنْتَ شَهِدْتَ الْمَوْسِمَ فَتَاد : يَا آلَ قُرَيْشٍ ، قَبَادًا أَجَابُوكَ فَتَاد : يَا آلَ بَنِي هَاشِمٍ ، فَإِنْ أَجَابُوكَ ، فَسَلَّ عَنْ أَبِي طَالِبٍ فَأَخْبَرَهُ : أَنْ فَلَانًا قَتَلَنِي فِي عِقَالٍ ، وَمَسَاتِ الْمُسْتَأْجِرُ ، فَلَمَّا قَدِمَ الَّذِي اسْتَأْجَرَهُ ، آتَاهُ أَبُو طَالِبٍ ، فَقَالَ : مَا قَمَلٌ صَاحِبِنَا ؟ قَالَ : مَرَضٌ ، فَأَحْسَنْتِ الْفِيَامَ عَلَيْهِ ، فَوَكَيْتُ دَفَنَهُ ، قَالَ : قَدْ كَانَ أَهْلُ ذَلِكَ مِنْكَ ، فَمَكَتْ حِينًا ، ثُمَّ إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِي أَوْصَى إِلَيْهِ أَنْ يُبْلِغَ عَنْهُ وَأَقَى الْمَوْسِمَ ، فَقَالَ : يَا آلَ قُرَيْشٍ ، قَالُوا : هَذِهِ قُرَيْشٌ ، قَالَ : يَا آلَ بَنِي هَاشِمٍ ؟ قَالُوا : هَذِهِ بَنُو هَاشِمٍ ، قَالَ : أَيْنَ أَبُو طَالِبٍ ؟ قَالُوا : هَذَا أَبُو طَالِبٍ ، قَالَ : أَمْرِي فَلَانٌ أَنْ أَبْلَغَكَ رِسَالَةَ ، أَنْ فَلَانًا قَتَلَهُ فِي عِقَالٍ ، فَأَتَاهُ أَبُو طَالِبٍ فَقَالَ لَهُ : احْتَرَمْنَا إِحْدَى ثَلَاثَ : إِنَّ شَيْئًا أَنْ تُؤَدِّيَ مِائَةَ مِنَ الْإِبِلِ فَإِنَّكَ قَتَلْتَ صَاحِبِنَا ، وَإِنْ شِئْتَ حَلَفَ خَمْسُونَ مِنْ قَوْمِكَ إِنَّكَ لَمْ تَقْتُلْهُ ، فَإِنْ آيَّتْ قَتَلْنَاكَ بِهِ ، فَأَتَى قَوْمَهُ

۱- قسامه از قسم به معنی سوگند گرفته شده و در عرف شرع سوگندی است که برای اثبات قضیه قتل و یا نفی آن می دهند.

فَقَالُوا : نَحْلِفُ ، فَاتَتْهُ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ ، كَانَتْ تَحْتَ رَجُلٍ مِنْهُمْ ، قَدْ وُلِدَتْ لَهُ ، فَقَالَتْ : يَا أَبَا طَالِبٍ ، أَحِبُّ أَنْ تُجِيزَ ابْنِي هَذَا بِرَجُلٍ مِنَ الْخَمْسِينَ ، وَلَا تُصِيرَ يَمِينَهُ حَيْثُ تُصِيرُ الْإِيمَانَ ، فَعَمَلًا ، فَاتَاهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَقَالَ : يَا أَبَا طَالِبٍ أَرَدْتُ خَمْسِينَ رَجُلًا أَنْ يَطْفُوا مَكَانَ مِائَةِ مِنَ الْإِبِلِ ، يُصِيبُ كُلُّ رَجُلٍ بَعِيرًا مِنْ هَذَانِ بَعِيرَانِ ، فَأَقْبَلَهُمَا عَنِّي وَلَا تُصِيرْ يَمِينِي حَيْثُ تُصِيرُ الْإِيمَانَ ، فَقَبِلَهُمَا ، وَجَاءَ ثَمَانِيَةٌ وَأَرْبَعُونَ فَحَلَفُوا . قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : قَوْلَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، مَا حَالَ الْحَوْلُ ، وَمِنْ الثَّمَانِيَةِ وَأَرْبَعِينَ عَيْنٌ تَطْرَفُ .

تو پاسخ دادند، از ابوطالب پرس و او را آگاه کن که: فلان کس مرا به خاطر یک پایبند شتر کشته است. سپس آن مرد مزدور مُرد. کسی که آن مرد را به مزدوری گرفته بود نزد ابوطالب آمد. ابوطالب گفت: بر یار ما چه واقع شد؟ گفت: مریض شد و از وی به خوبی مراقبت کردم (ولی وی مرد) و دفنش کردم. ابوطالب گفت: وی همین را از تو انتظار داشت. پس از چندی، همان مردی که او را وصیت کرده بود که پیغام او را در موقع حج برساند آمد و گفت: ای اهل قریش؟ گفتند: اینها قریش اند. گفت: ای آل بنی هاشم؟ گفتند: اینها آل بنی هاشم اند. گفت: ابوطالب کجاست؟ گفتند: ابوطالب همین است. آن مرد گفت: فلان کس از من خواسته است که برایت پیغام برسانم که فلان کس به خاطر یک پایبند شتر او را کشته است. ابوطالب نزد آن مرد (قریشی) رفت و به او گفت: از سوی ما یکی از این سه حالت را برگزین. اگر می خواهی صد شتر (خون بها) برای یار ما ده که تو او را کشته ای. اگر می خواهی پنجاه نفر از قوم تو قسم یاد کنند که تو آن را نکشته ای. و اگر از این دو حالت امتناع کنی تو را به قصاص آن می کشیم.

قوم وی آمدند و گفتند: ما قسم یاد می کنیم. زنی از بنی هاشم آمد که همسر یکی از قریش بود و از وی فرزندی زاده بود که در زمره پنجاه کسی بود که قرار بود قسم یاد کنند. وی به ابوطالب گفت: ای ابوطالب، دوست می دارم که پسر مرا (در قسم خوردن)، از میان این پنجاه نفر عفو کنی و او را به قسم خوردن در

آن موضع که قسم اجرا می‌شود، وادار مکن. ابوطالب او را عفو کرد. مردی از ایشان آمد و گفت: ای ابوطالب، تو خواسته بودی که عوض دادن صد شتر، پنجاه نفر قسم یاد کنند. پس هر مردی را دو شتر می‌رسد و اینک دو شتر از جانب من است. آن را از من بپذیر و مرا به سوگند وادار مکن در محلی که سوگند داده می‌شوند. ابوطالب دو شتر را از وی پذیرفت و چهل و هشت نفر دیگر آمدند و قسم یاد کردند. ابن عباس گفته است: سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که سالی نگذشت که از آن چهل و هشت نفر کسی چشم بر هم زده باشد. (همه مردند)

۳۸۴۶ - از هشام از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: روز بُعثت روزی بود که خداوند آن را برای پیامبر خود (صلی الله علیه وسلم) پیش آورد. آنگاه که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به مدینه آمد، همانا جماعت ایشان (اوس و خزرج) پریشان شده بود و سران قبایل ایشان کشته و مجروح شده بودند. خداوند این حالت را قبلاً برای رسول خود آماده کرده بود تا سبب در آمدن ایشان به اسلام شود.^۱

۳۸۴۷ - کَرِيب مولى ابن عباس روایت کرده که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: سعی (دویدن) در میان وادی بین صفا و مروه سُنَّت نیست.^۲

۱- تا پیش از پنج سال از ورود پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مدینه جنگهای خونینی میان دو قبیله اوس و خزرج در ناحیه بُعثت نزدیک مدینه جریان داشت و سران قبایل کشته شده بودند و همین حالت باعث شد که به آسانی اسلام آورند؛ زیرا اگر بزرگان آنها زنده می‌بودند، مانع دخول آنها به اسلام می‌گردیدند.

۲- این سخن ابن عباس درست نیست؛ زیرا سعی (تند رفتن یا نیمه دویدن) میان صفا و مروه سنت است.

۳۸۴۶- حَدَّثَنِي عَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو اسْمَاءَ ، عَنْ هِشَامَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ يَوْمَ بُعِثَ يَوْمًا قَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ ﷺ ، فَقَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ افترقَ مَلُؤُهُمْ ، وَقَتَلَتْ سَرَوَاتُهُمْ وَجَرَّحُوا ، قَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ ﷺ فِي دُخُولِهِمْ فِي الْإِسْلَامِ . [راجع: ۳۷۷۷]

۳۸۴۷- وَقَالَ ابْنُ وَهَبٍ : أَخْبَرَنَا عَمْرُو ، عَنْ بَكْرِ بْنِ الْأَشَجِّ : أَنَّ كَرِيبًا مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ حَدَّثَهُ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَيْسَ السَّعْيُ بَيْنَ الْوَادِيَيْنِ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ سُنَّةً ، إِنَّمَا كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يَسْعَوْنَهَا ، وَيَقُولُونَ : لَا نُجِيزُ الْبَطْحَاءَ إِلَّا شِدًّا .

همانا مردم روزگار جاهلیت سعی می کردند و می گفتند: ما از این سیلابگاه تند و تیز می گذریم.

۳۸۴۸ - از ابوالسفر روایت است که می گفت: از ابن عباس (رضی الله عنه) شنیدم که می گفت: «ای مردم، از من بشنوید آنچه را به شما می گویم و مرا بشنوید آنچه شما می گوید و (نفهمیده) نروید و بگوئید که ابن عباس گفته است: ابن عباس گفت: کسی که خانه را طواف می کند باید از عقب الحجر دور بزند^۱ و آن را الحطیم نگوید.^۲ همانا مردی که در دوران جاهلیت قسم می خورد، تازیانه یا پای افزار و یا کمان خود را در آنجا می انداخت.

۳۸۴۹ - از حصین روایت است که عمرو بن میمون گفت: در روزگار جاهلیت بوزینه ماده ای را دیدم که بوزینه ها بر وی گرد آمده بودند در حالی که آن بوزینه زنا کرده بود. آنان او را سنگسار کردند. و من هم همراه ایشان بر او سنگ افکندم.

۳۸۵۰ - از سفیان، از عبیدالله روایت است که وی از ابن عباس (رضی الله عنه) شنیده است که می گفت: این خصایل از خصلتهای جاهلیت است: طعنه زدن در نسب مردم و نوحه کردن و خصلت سوم را فراموش کردم. سفیان گفته است: و می گویند همانا علت باران را به حرکات ستارگان نسبت دادن. (خصلت سوم است).

۳۸۴۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : أَخْبَرَنَا مَطْرُفٌ : سَمِعْتُ أَبَا السَّرِّ يَقُولُ : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، اسْمَعُوا مِنِّي مَا أَقُولُ لَكُمْ ، وَأَسْمِعُونِي مَا تَقُولُونَ ، وَلَا تَذْهَبُوا فَتَقُولُوا : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ، مَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ ، فَلْيَطِّفْ مِنْ وَرَاءِ الْحَجَرِ ، وَلَا تَقُولُوا الْحَطِيمُ ، فَإِنَّ الرَّجُلَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ كَانَ يَحْلِفُ ، فَيَلْقِي سَوْطَهُ أَوْ نَعْلَهُ أَوْ قَوْسَهُ .

۳۸۴۹ - حَدَّثَنَا نَعِيمُ بْنُ حَمَادٍ : حَدَّثَنَا هُثَيْمٌ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ : رَأَيْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ قِرْدَةً اجْتَمَعَ عَلَيْهَا قِرْدَةٌ ، قَدَزَتْ ، فَرَجَمُوهَا ، فَرَجَمْتَهَا مَعَهُمْ .

۳۸۵۰ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ : سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : خَلَالَ مِنْ خَلَالَ الْجَاهِلِيَّةِ : الطَّعْنُ فِي الْأَنْسَابِ ، وَالنَّيَاحَةُ ، وَنَسِي الثَّلَاثَةَ . قَالَ سُفْيَانُ : وَيَقُولُونَ : إِنَّهَا الْأَسْتِسْقَاءُ بِالْأَنْوَاءِ .

۱- بخشی از شمال خانه کعبه که اصلاً در داخل کعبه بوده و حالا با دیواری کوتاه آن را مشخص کرده اند که آن دیوار را حطیم خوانند و الحجر اسماعیل نیز گویند.

۲- دیوار کعبه، یا کنار خانه کعبه یا آنچه بین رکن و زمزم و مقام است.

باب - ۲۸ - زمان برانگیخته شدن

پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ بْنِ قُصَيِّ بْنِ كِلَابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيِّ بْنِ غَالِبِ بْنِ فِهْرِ بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ بْنِ خُزَيْمَةَ بْنِ مُدْرِكَةَ بْنِ إِيَّاسِ بْنِ نِزَارِ بْنِ مَعَدِّ بْنِ عَدْنَانَ .
بن نزار بن معد بن عدنان.

۳۸۵۱ - از هشام، از عکرمه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: بر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) وحی نازل شد در حالی که آن حضرت چهل ساله بود. سیزده سال در مکه ماندگار شد و سپس به هجرت مأمور گردید و به مدینه هجرت نمود و در آنجا ده سال ماندگار شد و سپس وفات یافت.

باب - ۲۹ - آنچه از مشرکین مکه به پیامبر

(صلی الله علیه وسلم) و یاران او رسیده است.

۳۸۵۲ - از قیس روایت است که خَبَابُ گفت: من نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفتم در حالی که او در سایه کعبه بر چادر خود تکیه کرده بود و همانا ما از مشرکان رنج و آزار زیاد دیده بودیم. گفتم: یا رسول الله، آیا خداوند را دعا نمی کنی (که شر آنها را بردارد) آن حضرت نشست و در حالی که رخسارش سرخ شده بود، گفت: «همانا پیش از شما کسانی بودند که (بدنشان) با شانه های آهنی کشیده می شد که گوشت و رگ و پی وی را از استخوان جدا می نمود و این حالت او را از دین او باز نمی داشت. و اره بر تارک سر او نهاده

۲۸ - بَاب : مَبِيعَةُ النَّبِيِّ ﷺ

مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ بْنِ قُصَيِّ بْنِ كِلَابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيِّ بْنِ غَالِبِ بْنِ فِهْرِ بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ بْنِ خُزَيْمَةَ بْنِ مُدْرِكَةَ بْنِ إِيَّاسِ بْنِ نِزَارِ بْنِ مَعَدِّ بْنِ عَدْنَانَ .

۳۸۵۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا النَّضْرُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ عِكْرَمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَنْزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ ، فَمَكَثَ بِمَكَّةَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً ، ثُمَّ أَمَرَ بِالْهَجْرَةِ ، فَهَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ ، فَمَكَثَ بِهَا عَشْرَ سِنِينَ ثُمَّ تَوَفَّى ﷺ . [الطبر: ۳۹۰۲، ۳۹۰۳، ۴۶۶۵، ۴۹۷۹، باختلاف، أخرجه مسلم: ۲۳۵۱، مختصراً.]

۲۹ - بَاب : مَا لَقِيَ النَّبِيُّ ﷺ

وَأَصْحَابُهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بِمَكَّةَ

۳۸۵۲ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سَقِيَانُ : حَدَّثَنَا بَيَّانٌ وَإِسْمَاعِيلُ قَالَا : سَمِعْنَا قَيْسًا يَقُولُ : سَمِعْتُ خَبَابًا يَقُولُ : أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بَرْدَةً وَهُوَ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ ، وَقَدْ لَقِينَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ شِدَّةً ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلَا تَدْعُو اللَّهَ ، فَتَقْعُدَ وَهُوَ مُخْمَرٌ وَجْهَهُ ، فَقَالَ : «لَقَدْ كَانَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَيْمَشُطٌ بِمَشَاطِ الْحَدِيدِ ، مَا دُونَ عِظَامِهِ مِنْ لَحْمٍ أَوْ عَصَبٍ ، مَا يَصْرِفُهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ ، وَيُوضِعُ الْمُنْشَارَ عَلَى مَفْرَقِ رَأْسِهِ ، فَيُشَقُّ بِأَثْنَيْنِ مِمَّا يَصْرِفُهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ ، وَلَيَمْنَنَّ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يَسِيرَ الرَّأكِبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ مَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ » .
رَادِّيَّانُ : « وَالذَّنْبُ عَلَى عَنَمِهِ » . [راجع: ۳۶۱۲.]

می شد و آن را دوپاره می کرد و این حالت او را از دین او باز نمی داشت. همانا خداوند این امر (اسلام) را کامل می گرداند تا آنکه سواری از صنعا تا حَضْر مَوْت سفر کند در حای که جز از خدا از کسی نترسد. بیان (راوی حدیث) افزود که آن حضرت فرموده است: «یا از گرگ بر گوسفندان خویش.»

۳۸۵۳ - از شعبه، از ابواسحاق، از اسود روایت است که عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سوره «النجم» را خواند و در آن سجده کرد و هیچ یک (از مسلمان و مشرک) باقی نماند که سجده نکند به جز مردی که دیدم مشتی سنگریزه برداشت و بلند کرد و بر آن سجده کرد و گفت: همین مرا کفایت می کند. همانا او را دیدم که (در غزوه بدر) کشته شده بود در حالی که به خداوند کفر ورزیده بود.

۳۸۵۴ - از شعبه، از ابواسحاق از عمر و بن میمون روایت است که عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) گفت: در حالی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سجده بود و پیرامون وی از مردم قریش گرد آمده بودند، عقبه بن ابی معیط زهدان شتری را آورد و آن را بر پشت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) افکند. آن حضرت سر خویش را (از سجده) برنداشت، سپس فاطمه علیها السلام آمد و آن را از پشت آن حضرت برداشت و بر کسی که این کار را کرده بود نفرین کرد. سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: «بارالها، بزرگان قریش را نابود گردان. ابوجهل بن هشام، و عقبه بن ربیع،

۳۸۵۳ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْأَسْوَدِ ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : قَرَأَ النَّبِيُّ ﷺ النَّجْمَ فَسَجَدَ ، فَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا سَجَدَ ، إِلَّا رَجُلٌ رَأَيْتُهُ أَخَذَ كَمَا مِنْ حَصَاً فَرَفَعَهُ فَسَجَدَ عَلَيْهِ ، وَقَالَ : هَذَا يَكْفِينِي ، فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ بَعْدَ قَتْلِ كَافِرًا بِاللَّهِ . [راجع : ۱۰۶۷ . أخرجه مسلم : ۵۷۶]

۳۸۵۴ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ سَاجِدٌ ، وَحَوْلَهُ نَاسٌ مِنْ قُرَيْشٍ ، جَاءَ عَقِبَةُ بْنُ أَبِي مَعِيْطٍ بَسَلَى جَزُورٍ ، فَقَدَّهَ عَلَى ظَهْرِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَلَمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ ، فَجَاءَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَأَخَذَتْهُ مِنْ ظَهْرِهِ وَدَعَتْ عَلِيَّ مِنْ صَنْعٍ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : (اللَّهُمَّ عَلَيْكَ الْمَلَأَ مِنْ قُرَيْشٍ : أَبَا جَهْلٍ بْنُ هِشَامٍ ، وَعَقِبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ ، وَشَيْبَةَ بْنُ رَبِيعَةَ ، وَأُمِيَّةَ بْنَ حَلْفٍ ، وَأُوَيْبَةَ بْنَ حَلْفٍ . - شُعْبَةُ الشَّاكُ - قَرَأْتُهُمْ قُلُوا يَوْمَ بَدْرٍ ، قَالِقُوا فِي بَيْتِ غَيْرِ أُمِيَّةَ بْنَ حَلْفٍ أُوَيْبِيُّ ، تَطَطَّعَتْ أَوْصَالُهُ ، فَلَمَّ يَلْقَى فِي الْبَيْتِ . [راجع : ۲۴۰ . أخرجه مسلم : ۱۷۹۴]

و شبیه بن ربیع و امیه بن خلف یا ابی بن خلف شعبه (راوی حدیث) در آن دو نفر شک کرده است. (عبدالله بن مسعود گفته است) من آنها را در روز بدر کشته شده دیدم که در چاه انداخته شدند. به جز از امیه بن خلف یا ابی که بند بند اعضای وی را جدا کرده بودند و در چاه افکنده نشد.

۳۸۵۵ - از حکم روایت است که سعید بن جبیر گفت: عبدالرحمن بن ابزی مرا فرمود و گفت: در مورد این دو آیه از ابن عباس پرس که حکم آنها چیست: «و نفسی را که خدا حرام گردانیده، جز به حق مکشید.» (الانعام: ۱۵۱) «و هرکس عمداً مؤمنی را بکشد. کیفرش دوزخ است.» (النساء: ۹۳) من از ابن عباس پرسیدم، وی گفت: آنگاه که آیت سور الفرقان نازل شد! مشرکان اهل مکه گفتند: همانا ما نفسی را که خدا حرام کرده بود کشتیم و بالله دیگر الهه‌ها را خواندیم (عبادت کردیم) و زنا کردیم، خداوند این آیه را نازل کرد: «مگر آنانکه توبه کرده و ایمان آورده.» (مریم: ۶۰) پس این آیه به همان مردم (مشرک) ارتباط می‌گیرد و اما آیتی که در سوره النساء است.^۳ در مورد مردی است که اسلام را شناخته است (مسلمان شده است) و امر و نهی آن را دانسته است، سپس کسی را (عمداً) بکشد پس جزای او دوزخ است. عبدالرحمن بن ابزی می‌گوید: گفته ابن عباس را به مجاهد گفتم: وی گفت: مگر کسی که از جرم خود پشیمان شود.^۴

۳۸۵۵- حَدَّثَنَا عُمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَتَّصُورٍ : حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ ، أَوْ قَالَ : حَدَّثَنِي الْحَكَمُ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : أَمَرَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِيزَيْدٍ قَالَ : سَأَلَ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنْ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ مَا أَمَرَهُمَا : ﴿ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ﴾ . ﴿ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا ﴾ . فَسَأَلَ ابْنَ عَبَّاسٍ : فَقَالَ لَمَّا أَنْزَلَتِ الَّتِي فِي الْفُرْقَانِ ، قَالَ مُشْرِكُو أَهْلِ مَكَّةَ : فَقَدْ قَتَلْنَا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ ، وَدَعَوْنَا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ ، وَقَدْ آتَيْنَا الْفَوَاحِشَ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ ﴾ . الْآيَةُ ، فَهَذِهِ لِأَوْلَادِكَ ، وَأَمَّا الَّتِي فِي النِّسَاءِ : الرَّجُلُ إِذَا عَرَفَ الْإِسْلَامَ وَشَرَّاعَهُ ، ثُمَّ قَتَلَ فَجَزَاءُهُ جَهَنَّمُ . فَذَكَرْتُهُ لِمُجَاهِدٍ فَقَالَ : إِلَّا مَنْ تَابَ . [الطبر: ۴۵۹۰، ۴۵۹۱، ۴۷۶۲، ۴۷۶۳، ۴۷۶۴، ۴۷۶۵، ۴۷۶۶، أخرجه مسلم: ۱۲۲ و ۳۰۲۳].

۱- مراد این آیت است:

۲- این آیه دلالت بر آن دارد که بعد از توبه عفو است.

۳- مراد آیه (۹۳) سوره النساء است که تذکار یافت.

۴- مذهب اهل سنت و جماعت آن است که توبه قاتل مسلمان که عمداً

۳۸۵۶- حَدَّثَنَا عِيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنِي الْأَوْزَاعِيُّ : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ التَّمِيمِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ قَالَ : سَأَلْتُ ابْنَ عَمْرٍو بْنَ الْعَاصِ : أَخْبِرْنِي بِأَشَدِّ شَيْءٍ صَنَعَهُ الْمُشْرِكُونَ بِالنَّبِيِّ ﷺ ، قَالَ : بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فِي حَجْرِ الْكَعْبَةِ ، إِذَا قَبِلَ عَقِبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ ، فَوَضَعَ تَوْبَهُ فِي عُنُقِهِ ، فَخَنَقَهُ خَنَقًا شَدِيدًا ، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى أَخَذَ بِمَنْكِبِهِ ، وَدَفَعَهُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : ﴿ اتَّقِلُوا رِجَالًا أَنْ يَقُولَ رَبِّي اللَّهُ ﴾ . [الآية : غافر: ۲۸] . [خرجه مسلم : ۴۸۱۰] .

تَابِعَهُ ابْنُ إِسْحَاقَ : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ عُرْوَةَ : قُلْتُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو .
وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ ، عَنْ هِشَامِ ، عَنْ أَبِيهِ ، قِيلَ : لِعَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ .

وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ : حَدَّثَنِي عَمْرٍو بْنُ الْعَاصِ . [راجع : ۳۲۷۸] .

۳۸۵۶- از محمد بن ابراهیم تیمی روایت است که عروه بن زبیر گفت: از ابن عمرو بن عاص پرسیدم: در مورد بدترین چیزی که مشرکان با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) کرده‌اند، مرا آگاه گردان. وی گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گردان. وی گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آنگاه که در الحجر کعبه نماز می‌گزارد، ناگاه عقبه بن ابی معیط آمد و جامه خود را بر گردن آن حضرت نهاد و به شدت فشار داد که آن حضرت را خفه کند. ابوبکر آمد و شانه عقبه بن ابی معیط را کشید و او را از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دور کرد و سپس گفت: «آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید پروردگار من الله است» (الغافر: ۲۸)

متابعت کرده است راوی را ابن اسحاق و گفته است: روایت کرده است یحیی بن عروه از عروه که: به عبدالله بن عمرو گفتم (عوض لفظ ابن عمر و بن عاص) و محمد بن عمرو از ابوسلمه (به این لفظ) روایت کرده است: عمرو بن عاص روایت کرده است:

باب - ۳۰ - اسلام ابوبکر صدیق (رضی الله عنه)

۳۸۵۷- از همّام بن حارث روایت است که عمّار بن یاسر گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دیدم و با وی به جز پنج غلام و دو زن و ابوبکر کسی دیگر نبود.^۱

۳۰- باب : إسلام أبي بكر الصديق ﷺ .

۳۸۵۷- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَمَّادِ الْأَمَلِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مَجَالِدٍ ، عَنْ يَسَارٍ ، عَنْ وَبَرَةَ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ الْحَارِثِ ، قَالَ : قَالَ عَمَّارُ بْنُ يَسَارٍ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَا مَعَهُ إِلَّا خَمْسَةٌ أُعْتِدَ وَأَمْرَاتَانِ ، وَأَبُو بَكْرٍ . [راجع : ۳۶۶۰] .

کشته باشد مقبول است و نظر به آیاتی است که در این مورد نازل شده است. معتزله مرتکب قتل مسلمان را بنا بر این آیت به خلود دوزخ نظر داده‌اند. (تیسیر القاری، ج ۳، ص ۵۱۳)

۱- پنج غلام عبارت بودند از بلال و زید بن حارثه، و عامر بن فهیره و ابوفکیه و عبید بن زید حبشی و دو زن، خدیجه و أم ایمن بودند

باب - ۳۱ اسلام سعد بن ابی

وقاص (رضی الله عنه)

۳۸۵۸ - از سعید بن مسیب روایت است که ابواسحاق سعد بن ابی وقاص می گفت: اسلام نیاورده است هیچ کس مگر در آن روزی که من اسلام آورده‌ام و همانا در هفت روزی که درنگ کردم من ثلث اسلام بودم.^۱

باب - ۳۲ ذکر جن

و فرموده خدای تعالی: «بگو: به من وحی شده‌است که تنی چند از جنیان گوش فراداشتند.» (الجن: ۱)

۸۵۹ - از معن بن عبدالرحمن، از پدرش روایت است که گفت: از مسروق پرسیدم: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را کی آگاه کرد، آن شب که جنیان به قرآن گوش فرا دادند؟ مسروق گفت: پدر تو، یعنی عبدالله (بن مسعود) این را به من گفت: همانا درخت آن حضرت را در مورد ایشان آگاه گردانید.^۲

۳۸۶۰ - از جدی روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: وی به همراهی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برای وضو و استنجای آن حضرت ظرفی آب را حمل می کرد، و در حالی که از عقب آن حضرت می رفت، آن حضرت فرمود: «کیستی؟» گفت: من، ابوهریره، آن حضرت گفت: «برای من سنگهایی بیاور

۱- وی از مسلمانان پیشین است و یکی از عشرة مبشره که در هفده سالگی به دست ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) ایمان آورد. وی گفته است که او یکی از سه کس نخستین است که اسلام آورده است.

۲- گفته‌اند که در اینجا درخت به معنی مجاز آن است. یعنی وحی جبرئیل در زیر درخت بوده است.

۳۱- باب: اسلام سعد بن ابی وقاص

۳۸۵۸- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا أَبُو اسْمَاءَ : حَدَّثَنَا هَاشِمٌ قَالَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيْبِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا إِسْحَاقَ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَاصٍ يَقُولُ : مَا أَسْلَمَ أَحَدٌ إِلَّا فِي الْيَوْمِ الَّذِي أَسْلَمْتُ فِيهِ ، وَكَلَّدْتُ مَكْنُتَ سَبْعَةِ أَيَّامٍ ، وَإِنِّي لَثَلُثُ الْإِسْلَامَ . [راجع: ۳۷۲۶].

۳۲- باب: نَجْرُ الْجِنِّ

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ قُلْ أُوْحِي إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ ﴾ [الجن: ۱].

۳۸۵۹- حَدَّثَنِي عُمِيدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو اسْمَاءَ : حَدَّثَنَا مَسْعُورٌ ، عَنِ مَعْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي قَالَ : سَأَلْتُ مَسْرُوقًا : مَنْ أَدَانَ النَّبِيَّ ﷺ بِالْجِنِّ لَيْلَةَ اسْتَمَعُوا الْقُرْآنَ ؟ فَقَالَ : حَدَّثَنِي أَبُوكَ ، يَعْنِي عَبْدَ اللَّهِ : أَنَّهُ أَدَانَتْ بِهِمْ شَجَرَةٌ . [اعرجه مسلم: ۴۵۰].

۳۸۶۰- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي جَدِّي ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنَّهُ كَانَ يَحْمِلُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِدَاوَةَ لَوْضُونِهِ وَحَاجَتِهِ ، فَيَتِمَّا هُوَ يَتَبِعُهُ بِهَا ، فَقَالَ : « مِنْ هَذَا » . فَقَالَ : أَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ ، فَقَالَ : « أَبْغِنِي أَحْجَارًا اسْتَنْفَضَ بِهَا ، وَلَا تَأْتِنِي بِعَظْمٍ وَلَا بَرُوكَةٌ » . فَأَتَيْتُهُ بِأَحْجَارٍ أَحْمَلُهَا فِي طَرَفِ نُؤُوبِي ، حَتَّى وَضَعْتُهَا إِلَى جَنْبِهِ ، ثُمَّ أَنْصَرَفْتُ ، حَتَّى إِذَا قَرَعْتُ مَشِيَّتُ ، قَبَّلْتُ : مَا بَالُ الْعَظْمِ وَالرُّوكَةِ ؟ قَالَ : « هُمَا مِنْ طَعَامِ الْجِنِّ ، وَإِنَّهُ أَتَانِي وَقَدْ جُنَّ نَصِيْبِي ، وَنَسِمَ الْجِنُّ ، فَسَأَلُونِي الزَّادَ ، فَدَعَوْتُ اللَّهَ لَهُمْ أَنْ لَا يَمُرُّوا بِعَظْمٍ وَلَا

بِرَوْكَةِ إِلَّا وَجَدُوا عَلَيْهَا طَعَامًا» . (راجع: ۱۵۵)

تا با آن استنجا کنم، و استخوان و سرگین نیاوری.» سنگهایی را که در گوشهٔ جامهٔ خود گرفته بودم آوردم و نزدیک آن حضرت نهادم و سپس برگشتم. آنگاه که از استنجا فارغ شد، رفتم و گفتم: چرا استخوان و سرگین را منع کردی؟ فرمود: «آنها خوراک جن است و همانا نمایندگان ایشان در (شهر) نَصِيبِيْنِ نزد من آمدند و نیکو جنیانی بودند و از توشه از من سؤال کردند. من از خداوند به دعا خواستم که ایشان به استخوان و سرگینی نگذرند مگر آنکه بر آنها طعامی یابند.»

باب - ۳۳ - اسلام ابوذر غفاری (رضی الله عنه)

۳۳- بَاب : إِسْلَامِ أَبِي ذَرٍّ
الْغِفَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

۳۸۶۱- از ابو جمره روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: آنگاه که خبر بعثت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به ابوذر رسید به برادر خود گفت: سوار شو و به سوی این وادی (مکه) برو و در مورد این مردی که می پندارد پیامبر است و از آسمان به وی خبر می رسد، آگاهی بدست آور به سخن وی گوش فراده و مرا از آن آگاه کن و سپس نزد من بیا. برادر وی راهی شد و نزد آن حضرت رسید و به سخن آن حضرت گوش فرا داد، سپس نزد ابوذر برگشت و به او گفت: او را دیدم که به مکارم اخلاق امر می کند و سخن وی شعر نیست. ابوذر گفت: آنچه می خواستم نیاوردی. ابوذر توشهٔ سفر گرفت و مشک آب خود را برداشت تا آن که به مکه رسید. سپس به مسجد رفت و پیامبر (صلی الله علیه

۳۸۶۱- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ : حَدَّثَنَا الْمُثَنَّى ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا بَلَغَ أَبَا ذَرٍّ مَبِيتَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ لِأَخِيهِ : ارْكَبْ إِلَى هَذَا الْوَادِي فَأَعْلِمْنِي عِلْمَ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ ، يَا بَنِي الْخَبَرِ مِنَ السَّمَاءِ ، وَاسْمِعْ مِنْ قَوْلِهِ ثُمَّ انْتَبِهِ ، فَإِنِ تَلَقَّ الْأَخَ حَتَّى قَدِمَهُ ، وَسَمِعْ مِنْ قَوْلِهِ ، ثُمَّ رَجِعْ إِلَيَّ أَبِي ذَرٍّ فَقَالَ لَهُ : رَأَيْتَهُ يُأْمُرُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ ، وَكَلَامًا مَا هُوَ بِالشُّعْرِ ، فَقَالَ : مَا شَفِيتِي ، مِمَّا أَرَدْتُ فَتَزَوَّدَ وَحَمَلَ شَيْئًا لَهُ فِيهَا مَاءٌ حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ ، فَاتَى الْمَسْجِدَ فَاتَمَسَّ النَّبِيَّ ﷺ وَلَا يَعْرِفُهُ ، وَكَرِهَ أَنْ يُسْأَلَ عَنْهُ حَتَّى أُذْرِكَ بَعْضَ اللَّيْلِ ، فَرَأَاهُ عَلِيٌّ فَعَرَفَ أَنَّهُ غَرِيبٌ ، فَلَمَّا رَأَاهُ تَبِعَهُ فَلَمْ يُسْأَلْ وَاحِدٌ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أَصْبَحَ ، ثُمَّ احْتَمَلَ قَرْبَتَهُ وَرَآدَهُ إِلَى الْمَسْجِدِ ، وَظَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَلَا يَرَاهُ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى أَمْسَى ، فَعَادَ إِلَيَّ مُضْجِعَهُ فَعَرَّبَهُ عَلِيٌّ فَقَالَ : أَمَا نَالَ لِلرَّجُلِ أَنْ يَعْلَمَ مَنْزِلَهُ ؟ فَأَقَامَهُ فَتَهَبَّ بِهِ مَعَهُ ، لَا يُسْأَلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ عَنْ شَيْءٍ ،

حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ الثَّلَاثِ ، قَعَادَ عَلِيٌّ عَلَى مِثْلِ ذَلِكَ ، فَأَقَامَ مَعَهُ ثُمَّ قَالَ : أَلَا تَحَدِّثُنِي مَا الَّذِي أَفْدَمَكَ ، قَالَ : إِنَّ أُعْطِيتِي عَهْدًا وَمِيثَاقًا لَتُرْشِدُنِي فَعَلْتُ ، فَفَعَلَ فَأَخْبِرَهُ ، قَالَ : يَا نَهْ حَقٌّ ، وَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَإِنَا أَصْبَحْتُ فَاتَّبَعَنِي ، فَإِنِّي إِذَا رَأَيْتُ شَيْئًا أَخَافُ عَلَيْكَ فَمُتُّ كَأَنِّي أَرِيقُ الْمَاءِ ، فَإِن مَضَيْتُ فَاتَّبَعَنِي حَتَّى تَدْخُلَ مَدْخَلِي فَفَعَلَ ، فَانْطَلَقَ يَقْفُوهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَدَخَلَ مَعَهُ ، فَسَمِعَ مِنْ قَوْلِهِ وَأَسْلَمَ مَكَانَهُ ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : «ارْجِعْ إِلَى قَوْمِكَ فَأَخْبِرْهُمْ حَتَّى يَأْتِيكَ أَمْرِي» . قَالَ : وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَا صُرْخُنَ بَيْنَ ظَهْرَانِيهِمْ ، فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ ، فَتَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، ثُمَّ قَامَ الْقَوْمُ فَضْرَبُوهُ حَتَّى اضْجَعُوهُ ، وَآتَى الْعَبَّاسُ فَأَكَبَ عَلَيْهِ ، قَالَ : وَيْلَكُمْ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ مِنْ عَفَارٍ ، وَأَنَّ طَرِيقَ تَجَارِكُمْ إِلَى الشَّامِ ، فَأَنْقَذَهُ مِنْهُمْ ، ثُمَّ عَادَ مِنَ الْعَدَمِ لَمَلَّهَا ، فَضْرَبُوهُ وَتَارُوا إِلَيْهِ ، فَأَكَبَ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ . [راجع: ۳۵۲۲. أخرجه مسلم: ۲۴۷۶.]

وسلم) را می‌جُست در حالی که آن حضرت را نمی‌شناخت و ناخوش می‌داشت که درباره‌ی وی از کسی بپرسد، تا آنکه چند شب را گذراند و سپس علی او را دید و دانست که وی مسافر است. ابوذر چون علی را دید در پی وی راهی شد و هیچ یک از این دو نفر از همدیگر چیزی سؤال نکردند تا آنکه صبح فرا رسید. سپس ابوذر مشک آب و توشه سفر خود را به مسجد برد و تمام روز را در آنجا گذراند ولی پیامبر(صلی الله علیه وسلم) را ندید تا آنکه شب فرا رسید. آنگاه به سوی خوابگاه خویش بازگشت، سپس علی بر وی گذشت و گفت: هنوز وقت آن نشده که مرد منزل خود را بدانند؟ علی، ابوذر را بلند کرد و او را با خود برد و هیچ یک از آن دو نفر از چیزی سؤال نکردند تا آنکه روز سوم فرا رسید. علی باز همان کار را کرد و ابوذر همراه وی راهی شد و سپس به ابوذر گفت: آیا به من نمی‌گویی که چرا به اینجا آمده‌ای؟ ابوذر گفت: اگر عهد و پیمانی بدهی که مرا راهنمایی خواهی کرد، این کار را می‌کنم؟ علی چنان کرد و ابوذر او را خبر داد. علی گفت: همانا آن خبری درست است و او پیامبر خداست(صلی الله علیه وسلم) و چون صبح فرار رسید به دنبال من بیا و اگر من خطری متوجه تو دیدم، می‌ایستم گویی پیشاب می‌کنم، و اگر گذشتم از عقب من بیا تا آنکه در آیی به جایی که من وارد می‌شویم. ابوذر چنان کرد و در عقب وی می‌رفت تا آنکه علی نزد پیامبر صلی الله(صلی الله علیه وسلم) درآمد و ابوذر نیز درآمد و سخن آن حضرت را شنید

و در همان جا ايمان آورد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به او گفت: «به سوی قوم خود بازگرد و آنها را خبر ده تا دستور من به تو برسد.» ابوذر گفت: سوگند به ذاتی که نفس من در يد قدرت اوست که آواز خود را بدین کلمه در میان ایشان (مشرکان) بلند می‌کنم.

ابوذر برآمد تا آنکه به مسجد رسید و به آواز بلند اعلام داشت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. سپس قوم برخاستند و او را زدند و بر زمین افکندند، سپس عباس آمد و خودش را بر وی افکند و گفت: وای بر شما، آیا نمی‌دانید که وی از قبیله غفار است و راه تجارت شما به شام از طریق ایشان است. مردم (قریش) از وی دست برداشتند. سپس ابوذر فردای آن نیز چنان کرد. قریش او را زدند و بر وی حمله کردند و عباس خودش را بر روی وی افکند.

باب - ۳۴ اسلام سعید بن زید (رضی الله عنه)

۳۴- بَاب : إِسْلَامُ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ .

۳۸۶۲- از قیس روایت است که سعید بن زید بن عمرو بن نفیل در مسجد کوفه می‌گفت: به خدا سوگند که خودم را دیده‌ام که همانا عمر بن خطاب قبل از آنکه مسلمان شود مرا به دلیل مسلمانی در بند کرده بود. اگر کوه احد از جای بجنبد به خاطر آنچه شما درباره عثمان کرده‌اید، جای دارد که بجنبد.

۳۸۶۲- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سَفِيَانُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ : وَسَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نَفِيلٍ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ يَقُولُ : وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتَنِي ، وَإِنَّ عُمَرَ لَمَوْثِقِي عَلَى الْإِسْلَامِ ، قَبْلَ أَنْ يُسَلَّمَ عُمَرُ ، وَلَوْ أَنَّ أَحَدَنَا أَرَقَضَ لِلَّذِي صَنَعْتُمْ بِعُثْمَانَ لَكَانَ [مَحْقُوقًا أَنْ يَرْقُضَ] . [انظر : ۳۸۶۷ ، ۳۹۹۵۲ .]

باب - ۳۵ اسلام عمر بن خطاب (رضی الله عنه)

۳۵- بَاب : إِسْلَامُ عُمَرَ بْنِ

الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

۳۸۶۳ - از قیس بن ابی حازم روایت است که عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) گفت: از آنگاه که عمر اسلام آورد ما همیشه در عزت بودیم.

۳۸۶۳- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : مَا زِلْنَا أَعَزَّةً مُنْذُ أَسْلَمَ عُمَرُ .

[راجع: ۳۸۸۴]

۳۸۶۴ - از پدر بزرگم زید بن عبدالله بن عمر روایت است که پدرش (عبدالله بن عمر) گفت: در حالی که عمر در خانه بود و (از شر قریش) در ترس بود، ناگاه عاص بن وائل السهمی پدر عمرو (بن عاص) در آمد که عباي خامه دوزی به تن داشت و پیراهن حاشیه ابریشمی پوشیده بود. عاص از قبیله بنی سهم بود و در روزگار جاهلیت هم پیمان ما بود. عاص به عمر گفت: تو را چه واقع شده (که اندوهگین هستی؟) عمر گفت: قوم تو گفته‌اند که مرا به خاطر اسلام من خواهند کشت. عاص گفت: راهی به (جهت کشتن) تو نیست. پس از این گفته، عمر گفت: (از شر مشرکان) ایمن شدم. سپس عاص برآمد و مردم را دید که در وادی سرازیر شده‌اند. گفت: کجا می‌روید؟ گفتند: پسر خطاب را می‌خواهیم که از دین خود برگشته است. عاص گفت: به سوی وی راه ندارید و مردم برگشتند.

۳۸۶۴- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي وَهَبٌ قَالَ : حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : فَأَخْبَرَنِي جَدِّي زَيْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : بَيْنَمَا هُوَ فِي الدَّارِ خَائِفًا ، إِذْ جَاءَهُ الْعَاصُ بْنُ وَائِلِ السَّهْمِيِّ أَبُو عَمْرٍو ، عَلَيْهِ حُلَّةٌ حَبْرَةٌ وَقَمِيصٌ مَكْفُوفٌ بِحَرِيرٍ ، وَهُوَ مِنْ بَنِي سَهْمٍ ، وَهُمْ حُلَفَاؤُنَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، فَقَالَ لَهُ : مَا بِكَ ؟ قَالَ : زَعَمَ قَوْمُكَ أَنَّهُمْ سَيَقْتُلُونِي إِنْ أَسْلَمْتُ ، قَالَ : لَا سَبِيلَ إِلَيْكَ ، بَعْدَ أَنْ قَالَهَا أُمَّتُ ، فَخَرَجَ الْعَاصُ فَلَقِيَ النَّاسَ قَدْ سَأَلَ بِهِمُ الْوَادِي ، فَقَالَ : أَيْنَ تُرِيدُونَ ؟ فَقَالُوا : تُرِيدُ هَذَا ابْنَ الْخَطَّابِ الَّذِي صَبَأَ ، قَالَ : لَا سَبِيلَ إِلَيْهِ ، فَكَّرَ النَّاسُ . [بهر: ۳۸۸۵]

۳۸۶۵ - از سفیان از عمر بن دینار روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) گفت: آنگاه که عمر اسلام آورد، مردم پیرامون خانه‌اش گرد آمدند و گفتند: عمر از دین برگشته است. من (در آن زمان) پسری خورد سال بودم و بر پشت بام خانه خود بودم. مردی آمد که قباي

۳۸۶۵- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ : سَمِعْتُهُ قَالَ : قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : لَمَّا أَسْلَمَ عُمَرُ ، اجْتَمَعَ النَّاسُ عِنْدَ دَارِهِ ، وَقَالُوا : صَبَأَ عُمَرُ ، وَأَنَا غُلَامٌ فَوْقَ ظَهْرِ بَيْتِي ، فَجَاءَ رَجُلٌ عَلَيْهِ قَبَاءٌ مِنْ دِيبَاجٍ ، فَقَالَ : قَدْ صَبَأَ عُمَرُ ، فَمَا ذَلِكَ؟ فَأَنَّا لَهُ جَارٌ ، قَالَ : فَرَأَيْتَ النَّاسَ تَصَدَّعُوا عَنْهُ ، فَقُلْتُ : مَنْ هَذَا؟ قَالُوا : الْعَاصُ بْنُ وَائِلٍ . [راجع: ۳۸۸۴]

۱- در حدیث ۳۸۶۴، سطر ۸ در متن ترجمه انگلیسی بخاری در عبارت (بعد ان قالها اُمَّتُ) لفظ - قالها - را ندارد و ترجمه آن را چنین آورده است. عاص به عمر گفت: پس از آنکه تو را در حمایت خود گرفتم کسی تو را زیان نمی‌رساند.

حریر بر تن داشت و گفت: همانا عمر از دین برگشته است، این (اجتماع) برای چیست؟ من امان دهنده او هستم. پس دیدم که مردم از وی دور شدند. من گفتم: او کیست؟ گفتند: عاص بن وائل است.

۳۸۶۶ - از سالم روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) گفت: من هرگز از عمر هرگز چیزی نشنیدم که گفته باشد. من گمان می‌کنم آن را به جز آنکه هر آنچه گمان می‌کرد، همان‌گونه بود. در حالی که عمر نشسته بود، مردی خوب صورت بر وی گذشت، عمر گفت: همانا گمان من به خطا رفت (که وی مسلمان می‌نمود) یا همانا وی در دین خود است در جاهلیت. یا وی کاهن (فالین) آنها بوده است. او را نزد من بیاورید. (او را آوردند) عمر آنچه را درباره‌اش اندیشیده بود به او گفت. وی در پاسخ گفت: من هرگز چنین روزی ندیده بودم که مردی مسلمان به نام کاهن فراخوانده شود. عمر گفت: من تصمیم گرفتم که تو را نگذارم تا آن‌که مرا آگاه کنی. وی گفت: من در جاهلیت کاهن مردم بودم. عمر گفت: بگوی که چیزی عجیب‌تر که جنیان تو آورد چه بود؟ وی گفت: در حالی که روزی در بازار بودم جن نزد من هراسان آمد و به من گفت: آیا وحشت و حیرت جنیان و نومیدی پس از شکست آنها را نمی‌بینی؟^۱ و ملحق شدن ایشان را به شتر و پالان آن (نمی‌بینی) عمر گفت: وی راست می‌گوید. هنگامی که نزدیک بتان ایشان خوابیده بودم، ناگاه مردی

۳۸۶۶ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : حَدَّثَنِي عُمَرُ : أَنَّ سَالِمًا حَدَّثَهُ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : مَا سَمِعْتُ عُمَرَ لشيءٍ قَطُّ يَقُولُ : إِنِّي لَأظنُّهُ كَذَا ، إِلاَّ كَانَ كَمَا يظُنُّ ، يَتِمُّمَا عُمَرُ جَالِسٌ ، إِذْ مَرَّ بِهِ رَجُلٌ جَمِيلٌ ، فَقَالَ : لَقَدْ أَخْطَأَ ظَنِّي ، أَوْ إِنِّ هَذَا عَلَى دِينِهِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، أَوْ لَقَدْ كَانَ كَاهِنَهُمْ ، عَلِيٌّ ، الرَّجُلُ قَدَعِيَ لَهُ ، فَقَالَ لَهُ ذَلِكَ ، فَقَالَ : مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ اسْتَقْبَلُ بِهِ رَجُلٌ مُسْلِمٌ ، قَالَ : فَإِنِّي أَعَزُّمُ عَلَيْكَ إِلاَّ مَا أَخْبَرْتَنِي ، قَالَ : كُنْتُ كَاهِنَهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، قَالَ فَمَا أَعْجَبُ مَا جَاءَكَ بِهِ حَيْثُكَ ، قَالَ : يَتِمُّمَا أَنَا يَوْمًا فِي السُّوقِ ، جَاءَتْنِي أَعْرَفُ فِيهَا الْقَرْعُ ، فَقَالَتْ : أَلَمْ تَرَ الْجِنَّ وَابِلَاسَهَا ، وَيَأْسَهَا مِنْ بَعْدِ انْكَاسَهَا ، وَأَلْحَوْقَهَا بِالْفَلَاحِ وَأَخْلَاسَهَا ، قَالَ عُمَرُ : صَدَقَ ، يَتِمُّمَا أَنَا نَائِمٌ عِنْدَ آلِهِمْ إِذْ جَاءَ رَجُلٌ بِعَجَلٍ قَدْبَحَهُ ، فَصَرَخَ بِهِ صَارِخٌ ، لَمْ أَسْمَعْ صَارِخًا قَطُّ أَشَدَّ صَوْتًا مِنْهُ يَقُولُ : يَا جَلِيحُ ، أَمْرٌ جَلِيحٌ ، رَجُلٌ فَصِيحٌ ، يَقُولُ : لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ ، فَوَسَّيْتُ الْقَوْمَ ، قُلْتُ : لا أَسْرَحُ حَتَّى أَعْلَمَ مَا وَرَاءَ هَذَا ، ثُمَّ نَادَى : يَا جَلِيحُ ، أَمْرٌ جَلِيحٌ ، رَجُلٌ فَصِيحٌ ، يَقُولُ : لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ ، فَكُنْتُ فَمَا نَشِبْنَا أَنْ قِيلَ : هَذَا نَبِيٌّ .

۱- اشاره به ممانعت جنیان از دسترسی به خبرهای آسمان است.

گوساله‌ای آورد و آن را ذبح کرد. فریاد کننده (غیبی) بر وی فریاد برآورد، چنان فریادی که هرگز شدیدتر از آن فریادی نشنیده بودم و می‌گفت: ای کل بی موی (بدکردار) مسئله پیروزی در میان است و مردی فصیح می‌گوید: نیست خدایی به جز تو. با شنیدن آن مردم فرار کردند. من گفتم: از اینجا نمی‌روم تا بدانم که در عقب این سخن چه چیزی نهفته است. سپس بانگ برآورد: ای کل (بدکردار) مسئله پیروزی در میان است. مردی فصیح می‌گوید: لاله اله الله. من برخاستم و درنگ نکردم و سپس گفته شد که: پیامبر ظهور کرده است.

۳۸۶۷- از قیس روایت است که گفت: از سعید بن زید شنیدم که می‌گفت: کاش می‌دیدید که عمر مرا و خواهر خود (همسر مرا) به خاطر اسلام‌مان در بند کرده بود و او (در آن زمان) اسلام نیاورده بود، و اگر کوه احد بشکند و فرو ریزد نظر به کاری که شما به عثمان کردید (او را کشتید) سزاوار است که بشکند و فرو ریزد.

باب - ۳۶ شکافتن ماه

۳۸۶۸ - از قتاده روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: مردم مکه (مشرکان) از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نشانه (معجزه) تقاضا کردند تا به ایشان بنماید. آن حضرت ماه شب چهاردهم را برای ایشان دو پاره نمود تا نکه کوه حراء را میان آن دو پاره^۱ دیدند (که

۳۸۶۷- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا قَيْسٌ قَالَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ يَقُولُ لِلْقَوْمِ : لَوْ رَأَيْتَنِي مُوتَقِي عُمَرَ عَلَى الْإِسْلَامِ ، أَنَا وَأَخْتُهُ ، وَمَا أَسْلَمْتُ ، وَلَوْ أَنَّ أَحَدًا انْقَضَ لِمَا صَنَعْتُمْ بِعَثْمَانَ ، لَكَانَ مُحَقَّقًا أَنْ يَنْقُضَ . [راجع: ۳۸۶۲].

۳۶- باب : انشقاق القمر

۳۸۶۸- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّهْمَنِ : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُصْطَلِ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنَّ أَهْلَ مَكَّةَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُرِيَهُمْ آيَةً ، فَأَرَاهُمُ الْقَمَرَ شَقَّتَيْنِ ، حَتَّى رَأَوْا حِرَاءَ بَيْتِهِمَا . [راجع: ۳۸۶۷. أخرجه مسلم: ۲۸۰۲].

۱- سوره «القمر» با اشاره بدین واقعه است که می‌گوید «فَتَنَزَّلَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ» (القمر: ۱) یعنی قیامت نزدیک شد و ماه بشکافت. این حدیث

یک پاره ماه به یک سوی کوه احد و پاره دیگر به سوی دیگر آن می نمود).

۳۸۶۹- از ابراهیم، از ابو معمر روایت است که عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) گفت: «ماه دو پاره شد و ما با پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) در منی بودیم. آن حضرت فرمود: «شما گواه باشید.» و نیم ماه به سوی کوه رفت. ابوضحی از مسروق، از عبدالله بن مسعود روایت کرده که شکافتن ماه در مکه بود. ۱. محمد بن مسلم متابعت کرده است (ابراهیم را) از ابن ابی نجیح از مجاهد، از ابو معمر از عبدالله بن مسعود.

۳۸۷۰- از عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه بن مسعود روایت است که عبدالله بن عباس (رضی الله عنه) گفت: در زمان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ماه دوپاره شد. ۲.

۳۸۷۱- از اعمش، از ابراهیم، از ابو معمر روایت است که عبدالله (بن مسعود) (رضی الله عنه) گفت: ماه شکافته شد.

۳۸۶۹- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : انْشَقَّ الْقَمَرُ وَتَحَنُّ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِمَنَى ، فَقَالَ : «اشْهَدُوا» . وَذَهَبَتْ فِرْقَةٌ نَحْوَ الْجَبَلِ .

وَقَالَ أَبُو الضُّحَى ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ : انْشَقَّ بِمَكَّةَ .

وَتَابَعَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ . [راجع: ۳۶۳۶ ، أخرجه مسلم: ۲۸۰۰] .

۳۸۷۰- حَدَّثَنَا عُمَانُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ مُضَرَ قَالَ : حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ رَيْعَةَ ، عَنْ عِرَاكِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاتَةَ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ الْقَمَرَ انْشَقَّ عَلَى زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [راجع: ۳۶۳۶ ، ۳۶۳۸ ، أخرجه مسلم: ۲۸۰۰] .

۳۸۷۱- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أُبَيٌّ : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : انْشَقَّ الْقَمَرُ .

۳۷- باب : هَجْرَةُ الْحَبَشَةِ

باب - ۳۷ هجرت حبشه ۲

انس از مراسیل است؛ زیرا وی در آن زمان حاضر نبوده است.

۱- نظر به اینکه از قول ابن مسعود دو روایت است که این واقعه در مکه بوده و به روایت دیگر در منی بوده است، شاید چنین فهمیده شود که این معجزه دو بار واقع شده است. در حالی که نزد اهل حدیث این معجزه فقط یک بار واقع شده است.

۲- این حدیث مرسل است، زیرا ابن عباس (رضی الله عنهما) آن زمان را در نیافته بود.

۳- از اینکه مسلمانان مورد آزار کافران قرار داشتند آن حضرت به ایشان گفت که به حبشه بروند و در ماه رجب سال پنجم بعثت، دوازده مرد و چهار زن به شمول عثمان و همسر وی رقیه (رضی الله عنهما) به حبشه رفتند. در همین سال به ایشان خبر رسید که با تلاوت سوره «النجم» توسط آن حضرت، کافران به سجده افتادند و با آن حضرت مصالحه کردند، یا اسلام آوردند، آنها با شنیدن این خبر از حبشه برگشتند و به مکه آمدند. چون به

عایشه گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «دار هجرت شما بر من نموده شد و آن سرزمین، نخلستانی است میان دو سنگستان.» پس کسانی به سوی مدینه هجرت کردند و تمام کسانی که به سرزمین حبشه هجرت کرده بودند، به مدینه بازگشتند. در این مورد روایتی است از ابوموسی، و اسماء از پیامبر (صلی الله علیه وسلم).

۳۸۷۲ - از زهری، از عروه بن زبیر روایت است که عبیدالله بن عدی بن الخیار به او گفته است که مسور بن مخرمه و عبدالرحمن بن أسود بن عبید یغوث به او گفته‌اند: تو را چه مانع می‌شود که با ماما (خالوی) خود عثمان در مورد برادر او ولید بن عقبه سخن نمی‌گویی و مردم همه در مورد آن چه ولید کرده است (نوشیدن شراب) سخن گفته بودند. عبیدالله می‌گوید: من منتظر عثمان ایستادم و چون به نماز بیرون آمد به او گفتم: همانا با تو کاری دارم و آن برای خیرخواهی تو است. عثمان گفت: ای مرد، از تو به خدا پناه می‌جویم. (نمی‌خواهم سخن تو را بشنوم) من بازگشتم و چون نماز گزاردم با مسور و ابن عبید یغوث نشستم و از آنچه به عثمان گفته بودم و آنچه او به من گفته بود به ایشان قصه کردم.

آن دو نفر گفتند: همانا وظیفه ات را انجام دادی، در حالی که با ایشان نشسته بودم. ناگاه فرستاده عثمان آمد. آن دو نفر گفتند: همانا خداوند تو را مبتلا گردانید. من رفتم تا آنکه

وَقَالَتْ عَائِشَةُ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أُرِيتُ دَارَ هِجْرَتِكُمْ، ذَاتَ نَخْلٍ بَيْنَ لَابَتَيْنِ». فَهَاجَرَ مِنْ هَاجِرٍ قَبْلَ الْمَدِينَةِ، وَرَجَعَ عَامَةً مِنْ كَانَ هَاجِرَ بَارِضِ الْحَبَشَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ. [راجع: ۳۹۰۵].

فِيهِ عَنْ أَبِي مُوسَى، وَأَسْمَاءَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ۳۱۳۶].

۳۸۷۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجَعْفِيُّ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَنَا عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ عَدِيَّ بْنَ الْخِيَارِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ الْمَسُورَ بْنَ مَخْرَمَةَ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ الْأَسْوَدِ بْنِ عَبْدِ يَغُوثَ قَالَا لَهُ: مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تُكَلِّمَ خَالَكَ عُثْمَانَ فِي أَخِيهِ الْوَلِيدِ ابْنَ عُقْبَةَ، وَكَانَ أَكْثَرَ النَّاسِ فِيمَا فَعَلَ بِهِ، قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: فَأَتَيْتُ عُثْمَانَ حِينَ خَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً، وَهِيَ نَصِيحَةٌ، فَقَالَ: أَيُّهَا الْمَرْءُ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ، فَأَنْصَرَفْتُ، فَلَمَّا قَضَيْتُ الصَّلَاةَ جَلَسْتُ إِلَى الْمَسُورِ وَابْنِ عَبْدِ يَغُوثَ، فَحَدَّثْتُهُمَا بِالَّذِي قُلْتُ لِعُثْمَانَ وَقَالَ لِي، قَالَا: قَدْ قَضَيْتَ الَّذِي كَانَ عَلَيْكَ، فَيَتِمَّا أَنَا جَالِسٌ مَعَهُمَا، إِذْ جَاءَنِي رَسُولُ عُثْمَانَ، قَالَا لِي: قَدْ ابْتَلَاكَ اللَّهُ، فَأَنْطَلَقْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَا نَصِيحَتُكَ الَّتِي ذَكَرْتَ أَنَا؟ قَالَ: قَشَشْتَهُتُ، ثُمَّ قُلْتُ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، وَكُنْتُ مِمَّنْ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ وَأَمَّنْتُ بِهِ، وَهَاجَرْتَ الْهَجْرَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ، وَصَحَبْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَرَأَيْتَ هَدْيَهُ، وَقَدْ أَكْثَرَ النَّاسُ فِي شَأْنِ الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ، فَحَقَّ عَلَيْكَ أَنْ تُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدَّ، فَقَالَ لِي: يَا ابْنَ أَخْتِي، أَنْزَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا، وَلَكِنْ قَدْ خَلَصَ إِلَيَّ مِنْ عَلَيْهِ مَا خَلَصَ إِلَيَّ الْعَذْرَاءُ فِي سِتْرِهَا،

مکه رسیدند، اوضاع بدتر شده بود و بیش از پیش مورد آزار قرار گرفتند. ناگزیر هجرت دوم به حبشه آغاز شد. در این سفر به تعداد هشتاد و سه مرد به شمول عمار، و هجده زن مهاجرت کردند.

بر عثمان درآمد. وی گفت: نصیحتی که بیشتر از آن یاد کردی چیست؟ من تشهد گفتم و سپس افزودم: همانا خداوند محمد (صلی الله علیه وسلم) را مبعوث کرد. و بر وی کتاب فرستاد و تو از آن کسانی که خدا و رسول او را اجابت کردی و به او ایمان آوردی و دو هجرت نخستین را (به حبشه و مدینه) انجام دادی و با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) صحبت داشتی و شیوه و سنت او را دیدی. همانا مردم در مورد ولید بن عقبه بسیار سخن گفته‌اند، پس بر تو واجب است که حد (شراب خوردن را) بر وی جاری گردانی. عثمان به من گفت: ای خواهرزاده، آیا صحبت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دریافته‌ای؟ گفتم: نه، ولی، از علم وی به من رسیده است، آنچه به دوشیزه بکر رسیده است. عثمان تشهد گفت و افزود: همانا خداوند محمد (صلی الله علیه وسلم) را به حق فرستاد و بر وی کتاب نازل کرد و من از کسانی بودم که خدا و رسول او را اجابت کردم و به آنچه محمد (صلی الله علیه وسلم) بدان مبعوث شده است ایمان آوردم و چنانکه گفتمی دو هجرت نخستین را انجام دادم و با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) صحبت داشتم و به او بیعت کردم. به خدا سوگند که از حکم وی سرکشی نکردم و به او خیانت ننمودم تا آنکه خداوند او را میراند. سپس خداوند ابوبکر را خلیفه گردانید. به خدا سوگند که از حکم وی سرکشی نکردم و به او خیانت ننمودم، سپس عمر خلیفه شد، به خدا سوگند که از حکم او سرکشی نکردم و به او خیانت نکردم.

قال : فَشَهِدَ عُمَانُ ، قَالَ : إِنَّ اللَّهَ قَدَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ ، وَكُنْتُ مِمَّنْ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ ، وَأَمَنْتُ بِمَا بَعَثَ بِهِ مُحَمَّدٌ ﷺ ، وَهَاجَرْتُ الْهَجْرَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ ، كَمَا قُلْتُ ، وَصَحِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَبَايَعْتُهُ ، وَاللَّهِ مَا عَصَيْتُهُ وَلَا غَشَشْتُهُ حَتَّى تُوَفَّاهُ اللَّهُ ، ثُمَّ اسْتُخْلِفَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ ، فَوَاللَّهِ مَا عَصَيْتُهُ وَلَا غَشَشْتُهُ ، ثُمَّ اسْتُخْلِفَ عُمَرُ ، فَوَاللَّهِ مَا عَصَيْتُهُ وَلَا غَشَشْتُهُ ، ثُمَّ اسْتُخْلِفْتُ ، أَفَلَيْسَ لِي عَلَيْكُمْ مِثْلُ الَّذِي كَانَ لَهُمْ عَلَيَّ ؟ قال : بَلَى ، قال : فَمَا هَذِهِ الْأَحَادِيثُ الَّتِي تَبْلُغُنِي عَنْكُمْ ؟ فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ شَأْنِ الْوَلِيدِ بْنِ عَقْبَةَ ، فَسَنَأْخُذُ فِيهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِالْحَقِّ ، قال : فَجَلَدَ الْوَلِيدَ أَرْبَعِينَ جَلْدَةً ، وَأَمَرَ عَلِيًّا أَنْ يَجْلُدَهُ ، وَكَانَ هُوَ يَجْلُدُهُ .

وقال يونس ، وابن أخي الزهري ، عن الزهري : أَفَلَيْسَ لِي عَلَيْكُمْ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي كَانَ لَهُمْ . [راجع: ۳۹۹۶]

قال أبو عبد الله : ﴿ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ ﴾ [البقرة: ۴۹] و [الأعراف: ۱۴۱] : مَا ابْتَلَيْتُمْ بِهِ مِنْ شِدَّةٍ . وَفِي مَوْضِعٍ : الْبَلَاءُ الْإِبْتِلَاءُ وَالتَّمْجِيسُ ، مَنْ بَلَوْتَهُ وَمَحَصَّتُهُ ، أَي اسْتُخْرِجَتْ مَا عِنْدَهُ ، يَبْلُو : يَخْتَبِرُ . ﴿ مَبْتَلِيكُمْ ﴾ [البقرة: ۲۴۹] : مُخْتَبِرُكُمْ .

وَأَمَّا قَوْلُهُ : بَلَاءٌ عَظِيمٌ : النِّعَمُ ، وَهِيَ مِنْ ابْتِلَاءِهِ ، وَتِلْكَ مِنْ ابْتِلَائِهِ .

سپس من خلیفه شدم. آیا من بر شما (حقی) ندارم همچو (حقی) که ایشان بر من داشتند؟ عُبیدالله گفت: آری داری. عثمان گفت: پس این چه سخنانی است که از شما برای من می‌رسد؟ و اما آنچه را در مورد ولید بن عَقْبَه یاد کردی. ان شاء الله او را به سزای اعمالش می‌رسانم. عبیدالله گفت: سپس ولید را چهل تازیانه زد و به علی امر کرد که او را تازیانه بزند و علی او را تازیانه می‌زد و یونس و برادرزاده زُهری از زُهری (عبارت مذکور را) چنین روایت کرده‌اند که (عثمان گفت:): آیا من بر شما حقی ندارم همچو حقی که ایشان داشتند. ابو عبدالله (امام بخاری) (درباره قَدْ اِتْلَاکَ اللهُ که مذکور شد یعنی: همانا خداوند تو را مبتلا گردانید) گفته است: «بَلَاءٌ مِنْ رَبِّکُمْ» (البقره: ۴۹ و الاعراف: ۱۶۱) - آزمایش از جانب پروردگار شما - بلاء - یعنی آنچه از سختی بدان مبتلا شده‌اید و در جای دیگر - بلاء - به معنی امتحان و آزمایش است. عبارت: مَنْ بَلَوْتُهُ و مَحَصَّتُهُ - یعنی بیرون آوردم آنچه نزد اوست (او را امتحان و آزمایش کردم) لفظ - یَبْلُو: به معنی یَخْتَبِرُ - است یعنی: می‌آزماید. لفظ «مُتَبِّلِکُمْ» (البقره: ۲۴۹) به معنی: شما را می‌آزماید. و اما در قول خداوند: «بَلَاءٌ عَظِيمٌ»^۱ به معنی نعمت است و این از اَبْلَيْتُهُ (باب افعال) است و آن (بلاء) از اِبْتَلَيْتُهُ (از باب افتعال) است.

۳۸۷۳ - از هشام از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: همانا ام حَبیبه و

۳۸۷۳ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ وَأُمَّ سَلَمَةَ ذَكَرَتَا كَيْسَةَ رَأَيْتَهُمَا بِالْحَبَشَةِ فِيهَا تَصَاوِيرٌ ، فَذَكَرَتَا لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «إِنَّ أَوْلَكَ إِذَا كَانَ

۱- لفظ - بلاء - دارای معانی متضاد است از باب افعال به معنی نعمت است و از باب افتعال به معنی عیبجویی و تنبیه و کیفر است.

أمّ سلمه^۱ از کلیسایی یاد کردند که در حبشه دیده بودند و در آن تصاویر بوده است و چون به پیامبر صلی الله علیه و سلم اظهار کردند فرمود: «همانا زمانی که در میان ایشان مردی صالح می‌مرد، بر قبر وی مسجدی می‌ساختند و در آن تصاویر می‌کشیدند. آنها در روز قیامت بدترین آفریدگان در نزد خداونداند.»

۳۸۷۴- از اسحاق بن سعید السعیدی، از پدرش روایت است که أمّ خالد بنت خالد گفت: آنگاه که از سرزمین حبشه (به مدینه) آمدم، دختری خوردسال بودم و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مرا با چادری پوشانید که در آن نشانه‌ها بود و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با دست خود بر نشانه‌ها می‌کشید و می‌گفت: «سناه سناه»^۲

حُمیدی گفته است: یعنی: خوب است، خوب است.

۳۸۷۵- از ابراهیم، از علقمه روایت است که عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) گفت: ما بر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وقتی که نماز می‌گزارد سلام می‌کردیم و سلام ما را پاسخ می‌داد. چون از نزد نجاشی (از حبشه) برگشتیم بر وی سلام کردیم و سلام ما را پاسخ نداد. ما گفتیم: یا رسول الله همانا ما بر تو سلام می‌کردیم و تو پاسخ سلام ما را می‌دادی. آن حضرت فرمود: «همانا در نماز مشغولیتی است.» (سُلیمان راوی می‌گوید) به ابراهیم

۱- أمّ سلمه با شوهر خود ابو سلمه بن عبدالاسد در هجرت اول به حبشه رفت و ام حبیبیه با شوهر خود عبیدالله بن جحش در هجرت دوم به حبشه رفت و شوهرش در آنجا مرد.

۲- سناه که حرف (ثا) آن ساکن است لغت حبشه است و در تکلم آن حضرت به لغت فارسی نیز همین حدیث را آورده‌اند.

فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ قَمَاتٌ ، بَنَوُا عَلَيَّ قَبْرَهُ مَسْجِدًا وَصَوَّرُوا فِيهِ تِيكَ الصُّورَ ، أُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

۳۸۷۴- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سَعِيدِ السَّعِيدِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أُمِّ خَالِدِ بِنْتِ خَالِدِ قَالَتْ : قَدِمْتُ مِنْ أَرْضِ الْحَبَشَةِ وَأَنَا جُوزِيَةٌ ، فَكَسَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خِمِيصَةً لَهَا أَعْلَامٌ ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْسَحُ الْأَعْلَامَ بِيَدِهِ وَيَقُولُ : «سَنَاهَ سَنَاهَ» .

قال الحُمَيْدِيُّ : يَعْنِي : حَسَنٌ حَسَنٌ . [راجع: ۳۰۷۱]

۳۸۷۵- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : كُنَّا نَسَلِّمُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ يُصَلِّي قَرَدٌ عَلَيْنَا ، فَلَمَّا رَجَعْنَا مِنْ عِنْدِ النَّجَاشِيِّ سَلَّمْنَا عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْنَا ، فَقُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّا كُنَّا نَسَلِّمُ عَلَيْكَ قَرَدٌ عَلَيْنَا ؟ قَالَ : «إِنَّ فِي الصَّلَاةِ شُغْلًا» . فَقُلْتُ لِإِبْرَاهِيمَ : كَيْفَ تَصْنَعُ أَنْتَ ؟ قَالَ : أَرُدُّ فِي نَفْسِي . [راجع: ۱۱۹۹ . أخرجه مسلم : ۵۲۸ .]

گفتم: (اگر کسی در نماز بر تو سلام کند) تو چه می‌کنی؟ گفت: در دل خود جواب سلام را می‌دهم.

۳۸۷۶ - از ابو برده روایت است که ابوموسی (رضی الله عنه) گفت: خبر برآمدن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (به سوی مدینه) به ما رسید، در حالی که ما در یمن بودیم. پس بر کشتی سوار شدیم و کشتی ما را به حبشه نزد نجاشی برد. در آنجا با جعفر بن ابی طالب ملاقات کردیم و با وی اقامت گزیدیم تا آنکه به سوی مدینه آمدیم و با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ملاقات کردیم و آن زمانی بود که خیبر را فتح کرد.^۱ پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ای اهل کشتی، شما را (ثواب) دو هجرت است.»

باب - ۳۸ - مرگ نجاشی^۲

۳۸۷۷ - از ابن جریج از عطاء روایت است که جابر (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هنگامی که نجاشی (پادشاه حبشه) مُرد، فرمود: «امروز مردی صالح مُرد، پس بر خیزید و بر برادر خویش اُصْحَمَه نماز بگزارید.»

۳۸۷۸ - از عطاء روایت است که جابر بن عبدالله انصاری (رضی الله عنهما) گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر نجاشی نماز

۳۸۷۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو اسَامَةَ : حَدَّثَنَا بُرَيْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى : «بَلَّغْنَا مَخْرَجَ النَّبِيِّ ﷺ وَنَحْنُ بِالْيَمَنِ فَرَكِبْنَا سَفِينَةً ، فَأَلْقَتْنَا سَمِيئًا إِلَى النَّجَاشِيِّ بِالْحَبَشَةِ ، فَوَاقَفَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، فَأَقَمَنَا مَعَهُ حَتَّى قَدَمْنَا فَوَاقَفَنَا ، النَّبِيُّ ﷺ حِينَ افْتَتَحَ خَيْبَرَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَكُمْ أَنْتُمْ يَا أَهْلَ السَّفِينَةِ هِجْرَتَانِ» . [راجع : ۳۱۳۶ أخرجه مسلم : ۲۵۰۲]

۳۸ - بَاب : مَوْتِ النَّجَاشِيِّ

۳۸۷۷ - حَدَّثَنَا أَبُو الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ حِينَ مَاتَ النَّجَاشِيُّ : «مَاتَ الْيَوْمَ رَجُلٌ صَالِحٌ ، فَمُوتُوا فَصَلُّوا عَلَيَّ أَيُّكُمْ أَصْحَمَةٌ» . [راجع : ۱۳۱۷ . أخرجه مسلم : ۹۵۲]

۳۸۷۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى بْنُ حَمَّادٍ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : أَنَّ عَطَاءً حَدَّثَهُمْ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى عَلَى النَّجَاشِيِّ ، فَصَفَّنا وَرَأَاهُ ، فَكُنْتُ فِي الصَّفِّ الثَّانِي أَوْ الثَّلَاثِ . [راجع : ۱۳۱۷ . أخرجه مسلم : ۹۵۲]

۱- فتح خیبر در محرم سال هفتم هجرت بود.

۲- نجاشی پادشاه حبشه که نامش اصحمه بود و دین مسیحیت داشت، در پاسخ نامه آن حضرت از اسلام خود اطمینان داد و با مسلمانانی که بدانجا مهاجر شده بودند به نیکی رفتار کرد. وی در سال نهم هجری وفات یافت و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) غایبانه بر وی نماز جنازه گزارد. در بعضی روایات مرگ او را قبل از فتح مکه یعنی سال هشتم هجرت آورده‌اند.

(جنازه) گزارد. ما در عقب وی صف بستیم و من در صف دوم یا سوم بودم.
 ۳۸۷۹- از سعید بن میناء روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر اَصْحَمَه نجاشی نماز (جنازه) گزارد. و بر وی چهار تکبیر گفت. متابعت کرده است (یزید بن هارون را) عبدالصمد.

۳۸۸۰- از ابن شهاب (زهري) روایت است که ابوسلمه بن عبدالرحمن و ابن مسیب گفته‌اند که ابوهریره به آنها خبر داده است که: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خبر مرگ نجاشی پادشاه حبشه را در همان روزی که وی مرد به (یاران خویش) رسانید و گفت: «به برادر خود آموزش بخواهید.»

۳۸۸۱- از ابن شهاب روایت است که گفت: سعید بن مسیب گفت که ابوهریره (رضی الله عنه) ایشان را خبر داده است که: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ایشان (یاران) را در مُصَلَى صف بندی کرد و بر (نجاشی) نماز (جنازه) گزارد و چهار تکبیر گفت.

باب - ۳۹ سوگند مشرکین بر (آزار) پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

۳۸۸۲- از ابن شهاب، از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره (رضی الله عنه) گفت: آنگاه که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) قصد غزوه حنین کرد فرمود: «فردا ان شاء الله محل فرود آمدن ما خیف بنی کنانه

۳۸۷۹- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ ، عَنْ سَلِيمِ بْنِ حَيَّانَ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مِينَاءَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى عَلَيَّ أَصْحَمَةَ النَّجَاشِيِّ ، فَكَبَّرَ عَلَيَّ أَرْبَعًا .
 تَابِعَهُ عَبْدُ الصَّمَدِ . [راجع : ۱۳۱۷ ، أخرجه مسلم : ۹۵۲] .

۳۸۸۰- حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا يَمْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَابْنُ الْمُسَيْبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ أَخْبَرَهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَمَسَّى لَهُمُ النَّجَاشِيَّ ، صَاحِبَ الْحَبَشَةِ فِي الْيَوْمِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ ، وَقَالَ : « اسْتَغْفِرُوا لِأَخِيكُم » . [راجع : ۱۲۴۵ ، أخرجه مسلم : ۹۵۱ ، مع الحديث الآتي] .

۳۸۸۱- وَعَنْ صَالِحٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ أَنَّ : أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ أَخْبَرَهُمْ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَفَّ بِهِمْ فِي الْمُصَلَّى ، فَصَلَّى عَلَيْهِ ، وَكَبَّرَ أَرْبَعًا . [راجع : ۱۲۴۵ ، أخرجه مسلم : ۹۵۱ ، مع الحديث السابق] .

۳۹- باب : تَقَاسُمُ الْمُشْرِكِينَ عَلَيَّ النَّبِيِّ ﷺ

۳۸۸۲- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَعْرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ أَرَادَ حَيْنًا : « مَنْزِلَتُنَا عِدَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ ، حَيْثُ تَقَاسَمُوا عَلَيَّ الْكُفْرَ » . [راجع : ۱۵۸۹ ، أخرجه مسلم : ۱۳۱۴ ، بلا ذكر حنين] .

کلمه‌ای که بدان در پیشگاه خدا برای تو حجت آورم.» ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه گفتند: ای ابوطالب، آیا از دین عبدالمطلب روی می‌گردانی. و آن دو نفر پیوسته این کلمه را تکرار می‌کردند تا آنکه در واپسین سخنی که به ایشان، گفت: من بر دین عبدالمطلبم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: «همانا برای تو تا آنگاه طلب آموزش خواهم کرد که از آن باز داشته نشوم.» سپس این آیت نازل شد: «بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند سزاوار نیست که برای مشرکان - پس از آنکه برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخند - طلب آموزش کنند هرچند خویشاوند (آنان) باشند.» (التوبه: ۱۱۳)

و این آیت نازل شد: «در حقیقت تو هر که را دوست داری نمی‌توانی هدایت کنی. لیکن خداست که هر که را بخواهد هدایت می‌کند.» (القصص: ۵۶)

۳۸۸۵- از عبدالله بن خباب، از ابوسعید خدری (رضی الله عنه) روایت است که آنگاه که نزد آن حضرت از عموی وی یاد شد، وی از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیده است که فرمود: «شاید که شفاعت من در روز قیامت او را مفید واقع شود، و او در آتشی تُنک (کم عمق) افکنده شود که تا شتالنگ وی برسد و دماغ او را به جوش آورد.» ابراهیم بن حمزه، از ابو حازم و الدرّاوردی روایت کرده که همین حدیث مذکور را روایت کرده و گفته است که آن حضرت فرمود: «که از آن اصل دماغ او به جوش می‌آید.»

۳۸۸۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُسُفَافَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْهَادِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم ، وَذَكَرَ عِنْدَهُ عَمَهُ فَقَالَ : «لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَيُجْعَلُ فِي صَحْحَاحٍ مِنَ النَّارِ يَبْلُغُ كَعْبِيهِ ، يَغْلِي مِنْهُ دِمَاغُهُ .» [الطبر: ۶۵۶۴، أخرجه مسلم: ۲۶۱۰.]

حَدَّثَنَا اِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمَزَةَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ وَالدَّرَّاورِدِيُّ ، عَنْ يَزِيدَ : بِهِذَا . وَقَالَ : «تَغْلِي مِنْهُ أُمَّ دِمَاغِهِ .»

۴۱- باب : حَدِيثِ الْإِسْرَاءِ

باب - ۴۱ حدیثِ اِسْرَاءِ (سفر شبانگاه)

وَقَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى ﴾ [الْإِسْرَاءُ : ۱].

و فرموده خدای تعالی: «پاک است آنکه برد بنده خود را شبی از مسجد حرام به سوی مسجد اقصی». (الاسراء: ۱)

۳۸۸۶ - از ابن شهاب (زهری)، از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت است که گفت: از جابر (رضی الله عنه) شنیده‌ام که وی از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده است که می‌فرمود: «آنگاه که قریش (سفر شبانه‌ام به بیت المقدس را) دروغ شمردند من در الاحجر ایستادم و خداوند بیت المقدس را بر من آشکار کرد و من شروع کردم که نشانه‌های آن را به ایشان بازگو می‌کردم در حالی که آن را می‌نگریستم.»

۳۸۸۶- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « لَمَّا كُنَّا بِنْتِي قُرَيْشٍ ، قُمْتُ فِي الْحَجْرِ ، فَجَلَا اللَّهُ لِي بَيْتَ الْمَقْدِسِ ، فَطَفَقْتُ أَخْبِرُهُمْ عَنْ آيَاتِهِ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ » . [النظر : ۴۷۱۰] ، أخرجه مسلم : [۱۷۰] .

۴۲- باب : الْمِعْرَاجِ

باب - ۴۲ مِعْرَاجِ

۳۸۸۷ - از قتاده، از انس بن مالک، از مالک بن صعصعه (رضی الله عنهما) روایت است که پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) از سفر شبانه خویش به ایشان قصه کرد و گفت: «در حالی که در الحطیم - یا شاید فرمود: «در الحجر (کنار کعبه) پهلو نهاده بودم ناگاه کسی آمد و شکافت. (قتاده می‌گوید) از انس شنیدم که می‌گفت: شکافت از اینجا تا آنجا. قتاده می‌گوید: به جا رود که در کنار من بود گفتم: مراد از آن (از اینجا تا آنجا) چیست؟ یعنی (شکافت) از زیر گلوی او تا زیر ناف او. و از انس شنیدم که می‌گفت: از بالای سینه او تا زیر ناف او. آن حضرت فرمود: «سپس دل مرا بیرون آورد.

۳۸۸۷- حَدَّثَنَا هُدَيْبُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعْصَعَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ حَدَّثَهُمْ عَنْ لَيْلَةِ أُسْرِي بِهِ : « بَيْنَمَا أَنَا فِي الْحَطِيمِ ، وَرَبَّمَا قَالَ فِي الْحَجْرِ ، مُضْطَجِعًا ، إِذْ أَتَانِي آتٌ فَقَدْتُ - قَالَ : وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : فَشَقَّ - مَا بَيْنَ هَذِهِ إِلَى هَذِهِ - فَقُلْتُ لِلْجَارُودِ وَهُوَ إِلَى جَنِّي : مَا يَعْنِي بِهِ ؟ قَالَ : مِنْ نُفْرَةٍ نَحَرَهُ إِلَى شِعْرَتِهِ ، وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : مِنْ قَصَبِهِ إِلَى شِعْرَتِهِ - فَاسْتَخْرَجَ قَلْبِي - ثُمَّ أَتَيْتُ بَطْنًا مِنْ ذَهَبٍ مَمْلُوءَةً إِيمَانًا ، فَمَسَسْتُ قَلْبِي ، ثُمَّ حَشَيْتُ ثُمَّ أَعِيدَ . ثُمَّ أَتَيْتُ بِدَابَّةٍ دُونَ الْبِغْلِ وَتَوَقَّعَ الْحَمَارُ آيَاتِي - فَقَالَ لَهُ الْجَارُودُ : هُوَ الْبَرَّاقُ يَا أَبَا حَمْرَةَ ؟ قَالَ أَنَسٌ : نَعَمْ - يَضَعُ خَطْوَهُ عِنْدَ أَقْصَى طَرَفِهِ ، فَحَمَلَتْ عَلَيْهِ .

سپس برایم طشتی طلایی که پر از ایمان بود آورد. بعد دل من شسته شد و سپس (از ایمان) پر کرده شد و بعد در جایش نهاده شد. پس از آن حیوان سفیدی که کوچکتر از قاطر و کلانتر از خر بود برایم آورده شد» جارود به انس گفت: آن حیوان، همان براق است. ای ابو حمزه؟ انس گفت: آری، همان است. آن حضرت افزود: «آن حیوان چنان گام برمی داشت که نهایت دید خود را (با یک گام) می پیمود. من بر آن براق سوار شدم و جبرئیل با من رفت تا آن که به آسمان دنیا رسیدم، و چون تقاضا کرد که دروازه را بگشایند. گفته شد: تو کیستی؟ گفت: جبرئیل. گفته شد: و کیست همراه تو؟ گفت: محمد است. گفته شد، آیا به طلب وی فرستاده شده است؟ گفت: آری.

گفته شد: خوش آمد باد بروی چه نیکو آینده ای آمده است و دروازه را گشود و چون وارد شدم. ناگاه آدم را دیدم. جبرئیل گفت: این آدم است پدر تو. بروی سلام کن. بروی سلام کردم و او سلام را جواب داد و سپس گفت. خوش آمدی ای پسر صالح و ای پیامبر صالح. سپس مرا بالا برد تا آنکه به آسمان دوم رسیدم. جبرئیل اجازه ورود خواست. گفته شد: کیستی؟ گفت: جبرئیل. گفته شد: کیست همراه تو؟ گفت: محمد است. گفته شد: آیا به طلب وی فرستاده شده است؟ گفت: آری. گفت شد: خوش آمد باد بروی، چه نیکو آینده ای آمده است. وی دروازه را گشود و چون وارد شدم ناگاه یحیی و عیسی را دیدم و آنها خاله زاده یکدیگرند. جبرئیل گفت: آنها یحیی و عیسی اند، بر آنها

فَانطَلَقَ بِي جِبْرِيلُ حَتَّى آتَى السَّمَاءَ الدُّنْيَا فَاسْتَفْتَحَ ،
قِيلَ : مَنْ هَذَا ؟ قَالَ : جِبْرِيلُ ، قِيلَ : وَمَنْ مَعَكَ ؟
قَالَ : مُحَمَّدٌ ، قِيلَ : وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ،
قِيلَ : مَرْحَبًا بِهِ فَنَعِمَ الْمَجِيءُ جَاءَ فَفُتِحَ ، فَلَمَّا خَلَصْتُ
فَبِأَذَا فِيهَا آدَمُ ، فَقَالَ : هَذَا أَبُوكَ آدَمُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ ،
فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، فَرَدَّ السَّلَامَ ، ثُمَّ قَالَ : مَرْحَبًا بِالْأَبْنِ
الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ .

ثُمَّ صَعِدَ بِي حَتَّى آتَى السَّمَاءَ الثَّانِيَةَ فَاسْتَفْتَحَ ،
قِيلَ : مَنْ هَذَا ؟ قَالَ : جِبْرِيلُ ، قِيلَ : وَمَنْ مَعَكَ ؟
قَالَ : مُحَمَّدٌ ، قِيلَ : وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ ، قَالَ : نَعَمْ ،
قِيلَ : مَرْحَبًا بِهِ فَنَعِمَ الْمَجِيءُ جَاءَ فَفُتِحَ ، فَلَمَّا خَلَصْتُ
إِذَا بِيَحْيَى وَعِيسَى ، وَهُمَا ابْنَا الْخَالَةِ ، قَالَ : هَذَا يَحْيَى
وَعِيسَى فَسَلِّمْ عَلَيْهِمَا ، فَسَلَّمْتُ فَرَدَّا ، ثُمَّ قَالَ : مَرْحَبًا
بِالْأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ .

ثُمَّ صَعِدَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّلَاثَةِ فَاسْتَفْتَحَ ، قِيلَ : مَنْ
هَذَا ؟ قَالَ : جِبْرِيلُ ، قِيلَ : وَمَنْ مَعَكَ ؟ قَالَ :
مُحَمَّدٌ ، قِيلَ : وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قِيلَ :
مَرْحَبًا بِهِ فَنَعِمَ الْمَجِيءُ جَاءَ فَفُتِحَ ، فَلَمَّا خَلَصْتُ إِذَا
بِيُوسُفَ ، قَالَ : هَذَا يُوسُفُ ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ ، فَسَلَّمْتُ
عَلَيْهِ ، فَرَدَّ ثُمَّ قَالَ : مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ
الصَّالِحِ .

ثُمَّ صَعِدَ بِي حَتَّى آتَى السَّمَاءَ الرَّابِعَةَ فَاسْتَفْتَحَ ،
قِيلَ : مَنْ هَذَا ؟ قَالَ : جِبْرِيلُ ، قِيلَ : وَمَنْ مَعَكَ ؟
قَالَ : مُحَمَّدٌ ﷺ ، قِيلَ : أَوَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ،
قِيلَ : مَرْحَبًا بِهِ ، فَنَعِمَ الْمَجِيءُ جَاءَ فَفُتِحَ ، فَلَمَّا
خَلَصْتُ إِلَى إِدْرِيسَ ، قَالَ : هَذَا إِدْرِيسُ ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ
فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، فَرَدَّ ثُمَّ قَالَ : مَرْحَبًا بِالْأَخِ الصَّالِحِ
وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ .

ثُمَّ صَعِدَ بِي ، حَتَّى آتَى السَّمَاءَ الْخَامِسَةَ فَاسْتَفْتَحَ ،

سلام کن. بر آنها سلام کردم، پاسخ سلام را دادند و سپس گفتند: خوش آمدی ای برادر صالح و پیامبر صالح.

سپس مرا بالا برد تا آنکه به آسمان سوم رسیدم. جبرئیل اجازه ورود خواست. گفته شد: کیستی؟ گفت: جبرئیل. گفته شد: و کیست همراه تو؟ گفت: محمد است. گفته شد: آیا به طلب وی فرستاده شده است؟ گفت: آری. گفته شد: خوش آمد باد بر وی، چه نیکو آینده‌ای آمده است. دروازه گشوده شد و چون وارد شدم ناگاه یوسف را دیدم. جبرئیل گفت: او یوسف است بر وی سلام کن. بر وی سلام کردم. سلام مرا پاسخ داد و سپس گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و ای پیامبر صالح. سپس مرا بالا برد تا به آسمان چهارم رسیدم. جبرئیل اجازه ورود خواست. گفته شد: کیستی؟ گفت: جبرئیل. گفته شد: و کیست همراه تو؟ گفت: محمد است. گفته شد: آیا به طلب وی فرستاده شده است؟ گفت: آری. گفته شد: خوش آمد باد بر وی، چه نیکو آینده‌ای آمده است، و دروازه را گشود و چون وارد شدم ادریس را دیدم. جبرئیل گفت: او ادریس است. بر وی سلام کردم. سلام مرا پاسخ داد و سپس گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و ای پیامبر صالح. سپس مرا بالا برد تا به آسمان پنجم رسیدم. جبرئیل اجازه ورود خواست. گفته شد: کیستی؟ گفت: جبرئیل. گفته شد: و کیست همراه تو؟ گفت: محمد است. گفته شد: آیا به طلب وی فرستاده شده است؟ گفت: آری. گفته شد: خوش آمد باد بر وی، چه نیکو آینده‌ای آمده است و چون

قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ، فَتَنَعَّمَ الْمَجِيءُ جَاءَهُ، فَلَمَّا خَلَصْتُ فَإِذَا هَارُونَ، قَالَ: هَذَا هَارُونَ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدُّنِي قَالَ: مَرْحَبًا بِالْإِخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ.

ثُمَّ صَعِدَ بِي حَتَّى آتَى السَّمَاءَ السَّادِسَةَ فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ، فَتَنَعَّمَ الْمَجِيءُ جَاءَهُ، فَلَمَّا خَلَصْتُ فَإِذَا مُوسَى، قَالَ: هَذَا مُوسَى، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدُّنِي قَالَ: مَرْحَبًا بِالْإِخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، فَلَمَّا تَجَاوَزْتُ بَكِّي، قِيلَ لَهُ: مَا يَكْبِكُ؟ قَالَ: أَبُكِّي لِأَنَّ غُلَامًا بَعَثَ بَعْدِي يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِهِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَدْخُلُهَا مِنْ أُمَّتِي.

ثُمَّ صَعِدَ بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ فَاسْتَفْتَحَ جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ بَعِثَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَتَنَعَّمَ الْمَجِيءُ جَاءَهُ، فَلَمَّا خَلَصْتُ فَإِذَا إِبْرَاهِيمُ، قَالَ: هَذَا أَبُوكَ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، قَالَ: فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ السَّلَامَ قَالَ: مَرْحَبًا بِالْإِبْنِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ.

ثُمَّ رَفَعْتُ إِلَيَّ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى فَإِذَا نَبْقُهَا مِثْلُ قِلَالِ هَجْرٍ، وَإِذَا وَرْقُهَا مِثْلُ أَذَانِ الْفَيْلَةِ، قَالَ: هَذِهِ سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى، وَإِذَا أَرْمَسَةٌ أَنْهَارٍ: نَهْرَانِ بَاطِنَانِ وَنَهْرَانِ ظَاهِرَانِ، فَقُلْتُ: مَا هَذَانِ يَا جِبْرِيلُ؟ قَالَ: أُمَّا الْبَاطِنَانِ فَنَهْرَانِ فِي الْجَنَّةِ، وَأُمَّا الظَّاهِرَانِ فَالنَّيْلُ وَالْفُرَاتُ.

ثُمَّ رَفِعَ لِي الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ، يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، ثُمَّ أَتَيْتُ بِنَاءَهُ مِنْ خَمِيرٍ وَإِنَاءَهُ مِنْ لَبَنٍ وَإِنَاءَهُ

مِنْ عَسَلٍ ، فَأَخَذْتُ اللَّبْنَ فَقَالَ : هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا وَأُمَّتُكَ .

ثُمَّ فُرِضَتْ عَلَيَّ الصَّلَوَاتُ خَمْسِينَ صَلَاةً كُلَّ يَوْمٍ ، فَرَجَعْتُ فَمَرَرْتُ عَلَى مُوسَى ، فَقَالَ : بِمَا أَمَرْتُ ؟ قَالَ : أَمَرْتُ بِخَمْسِينَ صَلَاةً كُلَّ يَوْمٍ ، قَالَ : إِنَّ أُمَّتَكَ لَا تَسْتَطِيعُ خَمْسِينَ صَلَاةً كُلَّ يَوْمٍ . وَإِنِّي وَاللَّهِ قَدْ جَرَيْتُ النَّاسَ قَبْلَكَ ، وَعَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمَعَالِجَةِ ، فَأَرْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ لِأُمَّتِكَ ، فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى فَقَالَ مِثْلَهُ ، فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى فَقَالَ مِثْلَهُ ، فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى فَقَالَ مِثْلَهُ ، فَرَجَعْتُ فَأَمَرْتُ بِعَشْرِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ ، فَرَجَعْتُ فَقَالَ مِثْلَهُ ، فَرَجَعْتُ فَأَمَرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى ، فَقَالَ : بِمَا أَمَرْتُ ؟ قُلْتُ : أَمَرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ ، قَالَ : إِنَّ أُمَّتَكَ لَا تَسْتَطِيعُ خَمْسَ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ ، وَإِنِّي قَدْ جَرَيْتُ النَّاسَ قَبْلَكَ وَعَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمَعَالِجَةِ ، فَأَرْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ لِأُمَّتِكَ ، قَالَ : سَأَلْتُ رَبِّي حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ ، وَلَكِنِّي أَرْضَى وَأَسْلَمُ ، قَالَ : فَلَمَّا جَاوَزْتَ نَادَى مُنَادٌ : أَمْضَيْتَ فَرِيضَتِي ، وَخَفَّفْتُ عَنْ عِبَادِي ۝ (راجع: ۳۲۰۷. أخرجه مسلم: ۱۶۴)

وارد شدم، هارون را دیدم. بر وی سلام کردم. سلام مرا پاسخ داد و سپس گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و ای پیامبر صالح. سپس مرا بالا برد تا به آسمان ششم رسیدیم. جبرئیل اجازه ورود خواست. گفته شد: کیستی؟ گفت: جبرئیل. گفته شد: و کیست همراه تو؟ گفت: محمد است. گفته شد: آیا به طلب وی فرستاده شده است؟ گفت: آری. گفت: خوش آمد باد بر وی. چه نیکو آینده‌ای آمده است، چون وارد شدم ناگاه موسی را دیدم. جبرئیل گفت: او موسی است، بر وی سلام کن. بر وی سلام کردم. سلام مرا پاسخ داد و سپس گفت: خوش آمدی ای برادر صالح و ای پیامبر صالح. چون از وی گذشتم، گریستم. به موسی گفته شد: تو را چه چیز می‌گریاند؟ گفت: به خاطری می‌گیرم که جوانی که پس از من به (پیامبری) مبعوث شده است، کسان بیشتری از امت وی نسبت به امت من وارد بهشت می‌گردند. سپس مرا به آسمان هفتم بالا برد. جبرئیل اجازه ورود خواست. گفته شد: کیستی؟ گفت: جبرئیل. گفته شد: و کیست همراه تو؟ گفت: محمد است. گفته شد: آیا به طلب وی فرستاده شده است؟ گفت: آری. گفت: خوش آمد باد بر وی، چه نیکو آینده‌ای آمده است. و چون وارد شدم، ابراهیم را دیدم. جبرئیل گفت: او پدر تو است بر وی سلام کن. بر وی سلام کردم و او جواب سلام مرا داد و سپس گفت: خوش آمدی ای پسر صالح و ای پیامبر صالح. سپس به سوی سدره‌المنتهی^۱ بالا

۱- سدره‌المنتهی، جایی در ملاء اعلی است و به معنی درخت کناری است که در جانب راست عرش می‌باشد.

برده شدم. میوه‌های آن بسان کوزه‌های هجر^۱ و برگهای آن چون گوش فیل بود. جبرئیل گفت: این سدره‌المنتهی است و در آن جا چهار نهر را دیدم. دو نهر آن ظاهر و دو نهر آن باطن بود. گفتم: این نهرها چیست ای جبرئیل؟ گفت: دو نهر باطن در جنت‌اند و دو نهر ظاهر. رود نیل و فرات‌اند.

سپس «بیت المعمور»^۲ بر من نموده شد. در آنجا هر روز هفتاد هزار فرشته وارد می‌شود. سپس برایم ظرفی شراب و ظرفی شیر و ظرفی عسل آورده شد. من ظرف شیر را گرفتم. جبرئیل گفت: این شیر این فطرت (دین) است که تو و امت تو از آن پیروی می‌کنند. سپس در هر روز پنجاه نماز بر من فرض گردانیده شد. از آنجا بازگشتم و بر موسی گذشتم. موسی گفت: به چه عملی مأمور شدی؟ آن حضرت گفت: به پنجاه نماز در هر روز مأمور شدم. موسی گفت: همانا امت تو توان پنجاه نماز در روز را ندارد و سوگند به خداست که من این مردم را قبل از تو تجربه کرده‌ام و با بنی اسرائیل به شدت مبارزه کرده‌ام. پس به سوی پروردگار خود برگرد و از وی بخواه که بر امت تو تخفیف آورد. من بازگشتم و خداوند ده نماز را بر من کم کرد. سپس نزد موسی رفتم و او آنچه را گفته بود تکرار کرد. سپس بازگشتم و خداوند ده نماز را کم کرد سپس نزد موسی بازگشتم وی همان را گفت. سپس بازگشتم و خداوند به ده نماز در روز امر کرد. نزد موسی آمدم وی همان را گفت. سپس بازگشتم و به

۱- هجر، قریه‌ای است بین مکه و مدینه.

۲- بیت المعمور، مقامی برتر از سدره‌المنتهی است.

پنج نماز در هر روز مأمور شدم. موسی گفت: به چه امر شدی؟ گفتم: به پنج نماز در روز امر شدم. وی گفت: همانا امت تو توان پنج نماز در روز را ندارند. من این مردم را قبل از تو تجربه کرده‌ام و با بنی اسرائیل به سختی پیکار کردم. پس به سوی پروردگار خود بازگرد و از وی بخواه که بر امت تو تخفیف آورد. آن حضرت گفت: از پروردگار خود (به اندازه‌ای) سؤال کردم که شرم می‌دارم (که باز گردم) ولی حالا بدان راضی شدم و تسلیم امر پروردگار خود هستم. آنگاه که از آنجا بازگشتم، نداکننده ندا کرد: «فریضه‌ام را تمام کردم و بر بندگان خود تخفیف آوردم.»

۳۸۸۸- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَمْرُو، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَبْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ﴾. قَالَ: هِيَ رُؤْيَا عَيْنٍ، أَرَبَّهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ أُسْرِي بِهِ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ. قَالَ: ﴿وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾ قَالَ: هِيَ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ. [الطبر: ۷۹۶، ۷۹۷].

۳۸۸۸- از عكرمه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) در مورد فرموده خدای تعالی که می‌فرماید: «و آن رؤیایی را که به تو نمایاندم جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم.» (الاسراء: ۶۰)، می‌گوید: مراد از این «رؤیا» چشم‌دیدنی است که در شبی که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به بیت المقدس برده شد، به وی نموده شد.^۲

ابن عباس درباره (ادامه آیه مذکوره) «درخت لعنت شده که در قرآن است»، گفته است: که آن درخت زقوم است.

باب - ۴۳ هیئت نمایندگان انصار نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)

۴۳- باب: وفود الانصار

إلى النبي ﷺ بمكة، وبيعة العقبة

۱- اینکه آن حضرت فرمود: ندا کننده ندا کرد. آن را دلیل قوی بر ندای بیواسطه خداوند به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در شب معراج گفته‌اند.
۲- مراد از لفظ «رؤیا» که در قرآن آمده، به قول ابن عباس دیدن با چشم است، نه دیدن با دل، زیرا جمعی با استناد بدین آیت بدان قایل بوده‌اند که معراج آن حضرت در خواب بوده است.

در مکه و بیعت در عقبه^۱

۳۸۸۹- از یحیی بن بکیر، از لیث، از عقیل، از ابن شهاب و همچنان از یونس روایت است که ابن شهاب گفت: عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب ابن مالک مرا خیر داده است که: عبدالله بن کعب که عصاکش کعب در هنگام کور شدن وی بود، گفت: از کعب بن مالک شنیدم که حدیث می‌کرد، آنگاه که از شرکت در غزوه تبوک با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) تخلف ورزیده بود، این حدیث طولانی را.

ابن بکیر (شیخ امام بخاری) در حدیث خود آورده است که کعب گفت: همانا من در شب عقبه نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) حاضر شدم، آنگاه که در (قبول) اسلام عهد و پیمان کردیم و دوست نمی‌دارم اینکه در غزوه بدر عوض حضور در عقبه شرکت می‌کردم، هرچند (حضور در غزوه) بدر (در فضیلت) مشهورتر از عقبه است.

۳۸۹۰- از عمرو روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) می‌گفت: «دو ماما (خالو) ی من، مرا در عقبه حاضر کردند. ابو عبدالله (امام بخاری) می‌گوید که ابن عیینه گفته است: یکی از آن دو ماما، برا بن معرور است.

۳۸۹۱- از عطأ روایت است که گفت: «جابر گفت: من و پدرم و ماما (خالو) ی من از

۱- پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به موسم حج شبانه نزد مردم می‌رفت تا دور از چشم اهالی مکه آنان را به اسلام فراخواند. آن حضرت در سال یازدهم بعثت، شش نفر از اهل یثرب (مدینه) را که از قوم خزرج بودند به اسلام دعوت کرد. آنها اسلام آوردند و پیام اسلام را به مردم یثرب رسانیدند. سال بعد دوازده نفر از مردم یثرب به شمول پنج نفری که قبلاً ایمان آورده بودند در موضع عقبه منی با آن حضرت دیدار کردند و بر اسلام بیعت کردند که به نام بیعت عقبه یاد می‌شود.

۳۸۸۹- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عَقِيلٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ .

وَحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا عَبْسَةُ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَعْبٍ ، وَكَانَ قَائِدًا كَعْبَ حَيْوَةَ عَمِّي ، قَالَ : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ يُحَدِّثُ حِينَ تَخَلَّفَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ ، يُطَوِّلُهُ . قَالَ ابْنُ بُكَيْرٍ فِي حَدِيثِهِ : وَقَدْ شَهِدْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ ، حِينَ تَوَافَقْنَا عَلَى الْإِسْلَامِ ، وَمَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِهَا مَشْهَدٌ بَدْرٌ ، وَإِنْ كَانَتْ بَدْرًا أَذْكَرُ فِي النَّاسِ مِنْهَا . [راجع : ۲۷۵۷ . أخرجه مسلم : ۷۱۶ ، بقطعة ليست في هذه الطريق ۲۷۶۹ ، مطولاً] .

۳۸۹۰- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : كَانَ عَمْرُو يَقُولُ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : شَهِدِي خَالَي الْعَقَبَةَ .

قال أبو عبد الله قال ابن عيينة : أحدهما البراء بن معرور . [نظر : ۳۸۹۱] .

۳۸۹۱- حَدَّثَنِي إِبرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ : قَالَ عَطَاءٌ : قَالَ جَابِرٌ : أَنَا وَأَبِي وَخَالَي مِنَ أَصْحَابِ الْعَقَبَةِ . [راجع : ۳۸۹۰] .

اصحاب عَقَبَه اند.»^۱

۳۸۹۲ - از ابن شهاب روایت است که گفت: ابوادریس عائدالله مرا خبر داده که: همانا عبادۀ بن الصامت از آن کسانی است که در غزوة بدر با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) حضور داشته است و از اصحاب آن حضرت در شب عَقَبَه است. وی ابوادریس را خبر داده است که: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در حالی که پیرامون وی اصحاب وی گرد آمده بودند، فرمود: «بیایید و به من بیعت کنید بر اینکه به خداوند چیزی شریک نیاورید، و دزدی نکنید و زنا نکنید و فرزندان خویش را نکشید و دروغی نگویید که از پیش خود بهتان بزنید و در امر معروف مرا نافرمانی نکنید. کسی از شما که (آنچه را گفتم) به جا آورد، پاداش وی با خداست و کسی که مرتکب چیزی از این منهیات شد و در دنیا به مجازات رسید، همان مجازات جبران اوست، و کسی که مرتکب چیزی از این منهیات شد و خداوند گناه او را پوشانید، سر و کارش با خداست، اگر بخواهد او را عذاب می‌کند و اگر بخواهد از وی درمی‌گذرد.» وی گفت. من در این امر با آن حضرت بیعت کردم.

۳۸۹۳ - از صُنَابِحِی روایت است که عُبَادَه بن الصّامِت (رضی الله عنه) گفت: من از آن نقبایی هستم که با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بیعت کردند. عُبَادَه گفت: با آن حضرت بیعت کردیم بر اینکه به خدا چیزی شریک نیاوریم، و

۱- در بعضی نسخ بخاری در حدیث ۳۸۹۳، سطر ششم به جای «ولا نعسی»، «ولاتقسی» روایت شده که روایت کشمیهنی است و معنی آن چنین می‌شود که بهشت به ما وعده داده نمی‌شود، اگر آن منهیات را انجام دهیم.

۳۸۹۲- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مَتَّوْرٍ : أَخْبَرْتَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَخِي ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ عَمِّهِ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو إِدْرِيسَ عَائِدُ اللَّهِ : أَنَّ عِبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ ، مِنَ الَّذِينَ شَهِدُوا بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَمِنْ أَصْحَابِهِ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ وَحَوْلَهُ عَصَابَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ : «تَمَالَوْا يَا عِبُونِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا ، وَلَا تَسْرِقُوا ، وَلَا تَزْنُوا ، وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ ، وَلَا تَأْتُوا بِبَهْتَانٍ ، فَتَقْرُوهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ ، وَلَا تَعْصُونِي فِي مَعْرُوفٍ ، فَمَنْ وَكَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ بِهِ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَهَيْئَةِ كَفَّارَةٍ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَسْتَرَهُ اللَّهُ ، فَامْرَأَةٌ إِلَى اللَّهِ إِنْ شَاءَ عَاقِبُهُ ، وَإِنْ شَاءَ عَقَا عَنْهُ .» قَالَ : قَبَّيْعَتُهُ عَلَى ذَلِكَ . [راجع : ۱۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۰۹] .

۳۸۹۳- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ الصَّنَابِحِيِّ ، عَنْ عِبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : إِنِّي مِنَ النَّقْبَاءِ الَّذِينَ يَأْبَعُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، وَقَالَ : يَا عِبُونِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا ، وَلَا تَسْرِقَ ، وَلَا تَزْنِيَ ، وَلَا تَقْتُلِ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ، وَلَا تَهْتَبْ ، وَلَا تَعْصِيَ ، بِالْجَنَّةِ إِنْ فَعَلْنَا ذَلِكَ ، فَإِنْ عَشِينَا مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ، كَانَ قَضَاءُ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ . [راجع : ۱۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۰۹] .

دزدی نکنیم و زنا نکنیم و کسی را که خداوند کشتن او را حرام کرده است نکشیم مگر به حق، و غارت نکنیم و نافرمانی نکنیم (در آن صورت) به در آمدن بهشت (بیعت کردیم) اگر به فرموده آن حضرت عمل کنیم و اگر مرتکب چیزی از این گناهان شویم حکم آن مفوض به خداوند است (که عفو می کند یا جزا می دهد).^۱

باب - ۴۴ از دواج پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با عایشه و آمدن عایشه به مدینه و زفاف با وی.

۴۴- باب : تزویج النبی ﷺ

عائِشَةُ ، وَقُدُومُهَا الْمَدِينَةَ ، وَبِعَاثِهِ بِهَا

۳۸۹۴- حَدَّثَنِي قُرُوءُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : تَزَوَّجَنِي النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ ، فَتَزَلْنَا فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ خَزْرَجٍ ، فَوَعَدْتُ فَتَمَرَّقَ شَعْرِي فَوَفَى جَمِيمَةً ، فَأَتَتْنِي أُمُّ رُوْمَانَ ، وَإِنِّي لَفِي أَرْجُوْحَةٍ ، وَمَعِيَ صَوَاحِبٌ لِي ، فَصَرَّخْتُ بِي فَأَتَيْتَهَا ، لَا أَذْرِي مَا تُرِيدُ بِي فَأَخَذَتْ يَدِي حَتَّى أَوْقَفَتْنِي عَلَى بَابِ الدَّارِ ، وَإِنِّي لَأَنْهَجُ حَتَّى سَكَنَ بَعْضُ نَفْسِي ، ثُمَّ أَخَذَتْ شَيْئًا مِنْ مَاءٍ فَمَسَّحَتْ بِهِ وَجْهِي وَرَأْسِي ، ثُمَّ أَدْخَلَتْنِي الدَّارَ ، فَإِذَا نِسْوَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فِي الْبَيْتِ ، فَقُلْنَ : عَلَى الْخَيْرِ وَالْبِرَّةِ ، وَعَلَى خَيْرِ طَائِرٍ ، فَاسَلَّمْتَنِي إِلَيْهِنَّ ، فَاصْلَحْنَ مِنْ شَأْنِي ، فَلَمَّ يَرَعْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ضَحَى ، فَاسَلَّمْتَنِي إِلَيْهِ ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ .

[انظر : ۵۱۳۳ ، ۵۱۳۴ ، ۵۱۵۶ ، ۵۱۶۰ ، عن عمروة دون

عائشة ۳۸۹۶ ، ۵۱۵۸ ، أخرجه مسلم : ۱۴۲۲] .

۳۸۹۴- از علی بن مُسهر از هِشام از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مرا به همسری گرفت و من دختری شش ساله بودم. ما به مدینه آمدم و در قبیله بنی الحارث بن خزرج سکونت گزیدیم.^۲ سپس تب کردم و موهایم ریخت.^۳ بعد موهایم روید و تا دوش من رسید. مادرم اُم رومان آمد و من بر ریسمانی (اَرْجُوْحَه)^۴ سوار بودم و همراهان من با من بودند. مادرم مرا صدا کرد. نزد وی رفتم و

۱- از کلام امام بخاری ظاهراً چنین استنباط می شود که این بیعت در «لیلة القیبه» بوده که مخصوص به انصار می باشد چنانکه قاضی عیاض و کسانی دیگر به آن جزم کرده اند. شیخ ابن الحجر می گوید که این بیعت غیر از آن است و پس از فتح مکه است و بعد از نزول آیت سوره ممتحنه.
۲- پس از آنکه ابوبکر (رضی الله عنه) با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مدینه هجرت کرد. عایشه رضی الله عنهما با مادر خود اُم رومان و خواهر خود اسماء از مکه به مدینه آمدند.

۳- حدیث ۳۸۹۴ سطر عوض «فتمرق» در بعضی روایات، «فتمزق» آمده است که به معنی ریختن موی است.

۴- «ارجوحه» مراد از آن ریسمانی که دو طرف آن را بر جایی بلند می بندند و کودکان بر آن سوار می شوند و به حرکت درمی آورند و در زبان دری بدان «گاز» می گویند در تیسیر القاری گفته شده که لفظ «ارجوحه» لفظ مفرد فارسی است. ولی این لفظ در زبان فارسی متروک گردیده است.

نمی دانستم که از من چه می خواهد. دست مرا گرفت تا آنکه مرا بر در خانه توقف داد و همانا نفسم به شماره افتاده بود تا آنکه اندکی آرام شدم. وی مقداری آب گرفت و بر روی و سرم کشید، سپس مرا در خانه ای داخل کرد که در آن زنان انصاری بودند. آنان گفتند: نیکی و برکت و بهترین سرنوشت (تو را نصیب باد). مادرم مرا بدیشان سپرد و آنها مرا آراستند. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مرا در نیافت مگر به وقت چاشت و مرا به او سپردند و من در آن روز دختری نه ساله بودم.

۳۸۹۵ - از وهیب، از هشام بن عروه از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به او گفته بود: «تو در خواب دو بار بر من نموده شدی که تو را در طاقه ای از حریر می بینم و گفته می شود: وی زن تو است و چون طاقه را برمی دارم ناگاه تو را می بینم و می گویم: اگر این از جانب خدا باشد، پس شدنی است.»

۳۸۹۶ - از ابواسامه، از هشام، از پدرش روایت است که گفت: خدیجه سه سال پیش از برآمدن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به سوی مدینه وفات کرد. آن حضرت به مدت دو سال یا به همین اندازه انتظار کشید و سپس با عایشه نکاح کرد و او دختری شش ساله بود، پس از آن با وی زفاف کرد در حالی که وی نه ساله بود.

۳۸۹۵ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى : حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهَا : « أَرَيْتَ كَيْفَ الْمَنَامِ مَرَّتَيْنِ ، أَرَى أَنَّكَ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ ، وَيَقُولُ : هَذِهِ أَمْرَاتُكَ ، فَأَكْشَفَ عَنْهَا ، فَإِذَا هِيَ أَنْتَ ، فَأَقُولُ : إِنَّ يَكُ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُنْمِئُهُ . » (الطبر: ۵۰۷۸، ۵۰۱۲۵، ۷۰۱۱، ۷۰۱۲، أخرجه مسلم: ۷۴۲۸).

۳۸۹۶ - حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو اسَامَةَ ، عَنْ هِشَامِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : تَوَقَّيْتُ خَدِيجَةَ قَبْلَ مَخْرَجِ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ بِثَلَاثِ سِنِينَ ، فَلَبِثْتُ سَتَيْنِ أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ ، وَنَكَحَ عَائِشَةَ ، وَهِيَ بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ ، ثُمَّ بَنَى بِهَا وَهِيَ بِنْتُ ثَمَعِ سِنِينَ . (راجع: ۳۸۹۴، أخرجه مسلم: ۷۴۲۲).

باب - ۴۵ هجرت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و یاران وی به مدینه

۴۵- باب : هجرة النبي ﷺ وأصحابه إلى المدينة

وقال عبد الله بن زيد ، وأبو هريرة رضي الله عنهما ، عن النبي ﷺ : «لولا الهجرة لكنت امرءاً من الأنصار» . [راجع : ۲۷۷۹ ، ۲۳۲۰]

وقال أبو موسى ، عن النبي ﷺ : «رأيت في المنام أني أهاجر من مكة إلى أرض بها نخيل ، فذهب واهلي إلى أهلها يمامة ، أو هجر ، فإذا هي المدينة يثرب» . [راجع : ۳۱۲۲]

و عبدالله بن زيد و ابو هريره (رضی الله عنهما) گفته اند که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر (فضیلت) هجرت نمی بود، من مردی از انصار می بودم^۱ و ابو موسی گفت که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در خواب دیدم که از مکه به سوی سرزمینی که در آن درختان خرما است مهاجرت می کنم، گمان من بر آن رفت که آن سرزمین یمامه یا هجر می باشد در حالی که آن مدینه «یثرب» بوده است.

۳۸۹۷ - از اعمش روایت است که ابوائل می گفت: خباب را عیادت کردیم. وی گفت: با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هجرت کردیم و رضایت خدا را می خواستیم و پاداش ما بر خدا بود. کسانی از ما درگذشت و از پاداش (دنوی) خود چیزی نگرفت از آن جمله بود مُضْعَب بن عُمیر که در غزوه أُحُد کشته شد. وی از خود چادری به جا گذاشت که چون با آن سر وی را می پوشانیدیم، پاهای وی ظاهر می شد و اگر پاهای وی را می پوشانیدیم، سر وی ظاهر می شد. سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ما را فرمود که سر وی را بپوشانیم و بر پاهای وی گیاه اذخر بیندازیم.^۲ و از ما کسی است که میوه درخشش رسیده و او (در این دنیا) آن را می چیند.

۳۸۹۷- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ يَقُولُ : حَدَّثَنَا خَبَّابًا ، فَقَالَ : هَاجَرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نُرِيدُ وَجْهَ اللَّهِ ، فَوَقَعَ أَجْرُنَا عَلَى اللَّهِ فَمَنَّا مَنْ مَضَى لَمْ يَأْخُذْ مِنْ أَجْرِهِ شَيْئًا ، مِنْهُمْ مُضْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ ، قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ ، وَتَرَكَ نَمْرَةً ، فَكُنَّا إِذَا عَطَيْنَا بِهَا رَأْسَهُ بَدَتْ رِجْلَاهُ ، وَإِذَا عَطَيْنَا رِجْلَيْهِ بَدَا رَأْسُهُ ، فَأَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ نُنْطِئَ رَأْسَهُ ، وَنَجْعَلَ عَلَى رِجْلَيْهِ شَيْئًا مِنْ إِذْخِرٍ ، وَمِنَّا مَنْ آتَيْتَ لَهُ كُمْرَتَهُ فَهُوَ يَهْدِيهَا . [راجع : ۱۲۷۶ ، أخرجه مسلم : ۹۴۰ ، مطولاً]

۱- مراد از فضیلت انصار است که پس از مهاجرین فضیلت دارند.

۲- مراد از کفن کردن وی است که یگانه چادری که از وی به جا مانده بود، برای کفن وی کوتاهی می کرد.

۳۸۹۸ - از عَلْقَمَه بن وَقَاص روایت است که گفت: از عمر (رضی الله عنه) شنیدم که می گفت: از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که می فرمود: «کارها به نیت است، کسی که هجرتش برای دنیا است که آن را دریابد و یا برای ازدواج با زنی باشد، بهره هجرتش همان است که به خاطر آن هجرت کرده است و کسی که هجرت وی به خاطر خدا و رسول اوست، پس هجرتش برای خدا و رسول اوست.

۳۸۹۹ - از ابولبابه از مجاهد بن جبرمکی روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) می گفت: پس از فتح مکه (فضیلت) هجرتی (به سوی مدینه) نیست.

۳۹۰۰ - از اوزاعی روایت است که عطاء بن ابی رباح گفت: من با عبید بن عمیر لیشی از عایشه دیدن کردیم و درباره هجرت از وی پرسیدیم. وی گفت: امروز (ثواب) هجرت نیست. مسلمانان (در آن زمان) هر یک با دین خود به سوی خدای تعالی و رسول او (صلی الله علیه وسلم) می گریخت؛ از ترس اینکه بر سر وی بلایی بیاید، ولی امروز خداوند اسلام را نیرومند کرده است و امروز مسلمان پروردگار خود را هرجا که بخواهد عبادت می کند، ولی (ثواب) جهاد و نیت آن باقی است.

۳۹۰۱ - از هشام، از پدرش، از عایشه (رضی الله عنها) روایت است که سعد گفت: «بارالها، به تحقیق تو می دانی اینکه: هیچ یک دوست تر

۳۸۹۸ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا حَمَادٌ ، هُوَ ابْنُ زَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ وَقَاصٍ قَالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ : «الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ ، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا ، أَوْ امْرَأَةً يَتَزَوَّجُهَا ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ .» [راجع: ۱. أخرجه مسلم : ۱۹۰۷.]

۳۸۹۹ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ زَيْدِ الدَّمَشْقِيِّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمْزَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو عَمْرٍو الْأَوْزَاعِيُّ ، عَنْ عَبْدِ بْنِ أَبِي لَبَابَةَ ، عَنْ مُجَاهِدِ بْنِ جَبْرِ الْمَكِّيِّ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا كَانَ يَقُولُ : لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ . [انظر : ۴۳۰۹ ، ۴۳۱۰ ، ۴۳۱۱ ، وانظر في الجهاد والسير ، باب ۱۱۸.]

۳۹۰۰ - قَالَ يَحْيَى بْنُ حَمْزَةَ : وَحَدَّثَنِي الْأَوْزَاعِيُّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رِيحٍ قَالَ : زُرْتُ عَائِشَةَ مَعَ عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرِ اللَّيْثِيِّ ، فَسَأَلْتَاهَا عَنِ الْهِجْرَةِ فَقَالَتْ : لَا هِجْرَةَ الْيَوْمَ ، كَانَ الْمُؤْمِنُونَ يَهْرَأُحُدُّهُمْ بَدِينِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَإِلَى رَسُولِهِ

۳۹۰۱ - حَدَّثَنِي زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا ابْنُ ثَمِيرٍ قَالَ هِشَامٌ : فَأَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ سَعْدًا قَالَ : اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ : أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ

نزد من نیست که در راه تو با ایشان جهاد کنم، از آن قوم که رسول تو (صلی الله علیه وسلم) را تکذیب کردند و بیرون راندند، بارالها، همانا گمان می‌کنم که جنگ میان ما و ایشان را پایان دادی.

ابان بن یزید گفته است: از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (چنین) گفت: از آن قوم که نبی تو را تکذیب کردند و او را از قریش بیرون راندند.^۱

۳۹۰۲- از هشام، از عکرمه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در چهل سالگی (به پیامبری) مبعوث شد و سیزده سال در مکه بود و وحی بر وی می‌آمد، سپس به هجرت مأمور شد و هجرت کرد و ده سال (در مدینه ماند) و وفات کرد در حالی که شصت و سه ساله بود.

۳۹۰۳- از عمرو بن دینار روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) سیزده سال در مکه درنگ کرد و وفات کرد در حالی که شصت و سه ساله بود.

۳۹۰۴- از عبید، یعنی ابن حنین روایت است که ابوسعید خدری (رضی الله عنه) گفت: به تحقیق رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بر منبر نشست و فرمود: «همانا خداوند بنده‌ای را میان خوبیها و نیکوییهای دنیا، آنچه بخواهد و میان آنچه نزد خداوند است مخیر گردانید و او آنچه را نزد خداوند است اختیار نمود.» ابوبکر گریست و گفت: پدر و مادرانم فدای تو باد. ما از (گفتار) وی در شگفت شدیم و مردم

۱- در روایت ابان عوض (رسولک) (صلی الله علیه وسلم) و اخروجه (چنین است: (نبیک و اخروجه من قریش).

أَجَاهدَهُمْ فَيْكُ ، مِنْ قَوْمٍ كَذَّبُوا رَسُولَكَ ﷺ وَأَخْرَجُوهُ ، اللَّهُمَّ فَإِنِّي أَظُنُّ أَنَّكَ قَدْ وَصَّيْتَ الْحَرْبَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ .
وَقَالَ ابَانُ بْنُ يَزِيدَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ :
أَخْبَرْتَنِي عَائِشَةُ : مِنْ قَوْمٍ كَذَّبُوا نَبِيَّكَ وَأَخْرَجُوهُ ، مِنْ قُرَيْشٍ . [راجع: ۴۶۳ . اخروجه مسلم: ۱۷۶۹ . مطولاً] .

۳۹۰۲- حَدَّثَنَا مَطْرِبُ بْنُ الْفَضْلِ : حَدَّثَنَا رُوْحُ بْنُ عَبَّادَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا عِكْرَمَةُ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : بُعِثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِارْتِعَادِ سَنَةِ ، فَمَكَثَ بِمَكَّةَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً يُوحَى إِلَيْهِ ، ثُمَّ أُمِرَ بِالْهَجْرَةِ فَهَاجَرَ عَشْرَ سَنِينَ ، وَمَاتَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ . [اخروجه مسلم: ۲۳۵۱ ، مختصراً] .

۳۹۰۳- حَدَّثَنِي مَطْرِبُ بْنُ الْفَضْلِ : حَدَّثَنَا رُوْحُ بْنُ عَبَّادَةَ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ إِسْحَاقَ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَكَّةَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ ، وَتُوُفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ . [اخروجه مسلم: ۲۳۵۱] .

۳۹۰۴- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حُنَيْنٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَلَسَ عَلَى الْمَنْبَرِ فَقَالَ : «إِنَّ عَبْدًا خَيْرُهُ اللَّهُ بَيْنَ أَنْ يُؤْتِيَهُ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا مَا شَاءَ ، وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَهُ» . فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ : قَدَيْتَاكَ يَا أَبَانَا وَأُمَّهَاتِنَا ، فَمَجَّبْنَا لَهُ ، وَقَالَ النَّاسُ : انظُرُوا إِلَى هَذَا الشَّيْخِ ، يُخْبِرُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْ عَبْدِ خَيْرِهِ اللَّهُ بَيْنَ أَنْ يُؤْتِيَهُ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ ، وَهُوَ يَقُولُ : قَدَيْتَاكَ يَا أَبَانَا وَأُمَّهَاتِنَا ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ الْمُخَيَّرُ ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ هُوَ أَعْلَمُنَا

گفتند: این پیر را بنگرید، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از بنده‌ای خبر می‌دهد که خداوند او را میان خوبیها و نیکوییهای دنیا و آنچه نزد خداوند است مخیر گردانید و او می‌گوید: پدر و مادرمان فدای تو باد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) (بنده‌ای بود) که مخیر شده بود و ابوبکر در (فهم موضوع) داناترین ما بود. و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «به تحقیق که ابوبکر در صحبت و مال خود از منت‌گزارترین مردم بر من است، اگر از امت خود دوستی می‌گرفتم، ابوبکر را می‌گرفتم، لیکن اخوت اسلامی در میان است. هیچ روزنه‌ای در مسجد باقی گذاشته نشود، مگر روزنه ابوبکر.»^۱

۳۹۰۵ - از ابن شهاب روایت است که گفت: عروه بن زبیر مرا خبر داده که عایشه (رضی الله عنها) همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: پدر و مادرم را هرگز به خاطر نمی‌آورم مگر آن که پیروی دین (اسلام) می‌کردند و روزی بر ما نمی‌گذشت مگر آن که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در دو طرف روز، صبح و شام نزد ما می‌آمد. آنگاه که مسلمانان مبتلای (آزار کافران) شدند، ابوبکر برآمد تا به سوی سرزمین حبشه هجرت کند، تا آنکه به موضع بَرک العِماد رسید که در آنجا ابن دَعْنَه او را ملاقات کرد و

۱- در آن زمان کسانی که در کنار مسجد خانه داشتند، در یا روزنه‌ای در دیوار مسجد گشوده بودند تا زودتر به مسجد حاضر شوند، آن حضرت امر نمود تا همه درها و روزنه‌ها بسته شوند به جز روزنه ابوبکر و این فضیلتی بود برای ابوبکر. بعضی گفته‌اند که این معنی کنایت از جانشینی ابوبکر است؛ یعنی درهای امید خلافت دیگران مسدود شده، شارح مشکوٰه این معنی را ترجیح داده می‌گوید ابوبکر در پهلوی مسجد خانه نداشته و خانه وی در موضع سنح از عوالی مدینه بوده است. (تیسیر القاری، ج ۳، ص ۵۳۶)

به ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «إِنَّ مِنْ أَمَنِ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبَا بَكْرٍ ، وَلَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا خَلِيلًا مِنْ أُمَّتِي لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ ، إِلَّا خَلَّةَ الْإِسْلَامِ ، لَا يَبْقَيْنَ فِي الْمَسْجِدِ خَوْفَةٌ إِلَّا خَوْفُهُ أَبِي بَكْرٍ .»

[راجع: ۴۶۶ ، وانظر في الأدب ، باب ۱۰۴ . أخرجه مسلم : ۲۳۸۲.]

۳۹۰۵- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ قَالَ : ابْنُ شَهَابٍ : فَأَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ ، قَالَتْ : لَمْ أَغْفَلْ أَبْوِيَّ قَطُّ إِلَّا وَهَمًا يَدِينَانِ الدِّينَ ، وَلَمْ يَمُرَّ عَلَيْنَا يَوْمٌ إِلَّا يَأْتِينَا فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ طَرْفِي النَّهَارِ ، بُكْرَةً وَعَشِيَّةً ، فَلَمَّا ابْتَلَسَى الْمُسْلِمُونَ خَرَجَ أَبُو بَكْرٍ مُهَاجِرًا نَحْوَ أَرْضِ الْحَبَشَةِ ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَرَكَ الْعِمَادِ لَقِيَ ابْنَ الدَّعْنَةَ ، وَهُوَ سَيِّدُ الْقَارَةِ ، فَقَالَ : أَيْنَ تُرِيدُ يَا أَبَا بَكْرٍ ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَخْرَجَنِي قَوْمِي ، فَأَرِيدُ أَنْ أَسِيحَ فِي الْأَرْضِ وَأَعْبُدَ رَبِّي .

قَالَ ابْنُ الدَّعْنَةَ : فَإِنَّ مَثَلَكِ يَا أَبَا بَكْرٍ لَا يَخْرُجُ وَلَا يُخْرَجُ ، إِنَّكَ تَكْسِبُ الْمَعْدُومَ ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ ، وَتَحْمِلُ الْكُلَّ ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ ، وَتُعِينُ عَلَى تَوَاتِبِ الْحَقِّ ، فَأَنَا لَكَ جَارٌ ، أَرْجِعْ وَأَعْبُدْ رَبَّكَ بِلَدِّكَ .

فَرَجَعَ وَارْتَحَلَ مَعَهُ ابْنُ الدَّعْنَةَ ، فَطَافَ ابْنُ الدَّعْنَةَ عَشِيَّةً فِي أَشْرَافِ قُرَيْشٍ ، فَقَالَ لَهُمْ : إِنَّ أَبَا بَكْرٍ لَا يَخْرُجُ

او رئیس قبیله بود. وی گفت: کجا می خواهی بروی، ای ابوبکر؟ ابوبکر گفت: قوم من مرا بیرون کرده اند و من می خواهم بر روی زمین بگردم و پروردگار خود را عبادت کنم. ابن دَعْنَه گفت: ای ابوبکر، کسی چون تو بیرون نمی رود و بیرون کرده نمی شود، همانا، تو تهیدستان را کمک می کنی، و صلّه رحم به جای می آوری و درماندگان را دلجویی می کنی و میهمان نوازی می کنی و مصیبت زدگان را معاونت می نمایی، پس منم پناه دهنده تو، بازگرد و در شهر خود پروردگار خود را عبادت کن.

ابوبکر بازگشت و ابن دَعْنَه با او به راه افتاد. ابن دَعْنَه شامگاه نزد بزرگان قریش رفت و به ایشان گفت: همانا کسی چون ابوبکر بیرون نمی رود و بیرون کرده نمی شود. آیا مردی را بیرون می کنید که تهیدستان را کمک می کند و صلّه رحم به جا می آورد و درماندگان را دلجویی می کند و میهمان نوازی می نماید و مصیبت زدگان را معاونت می کند. قریش پناه دادن ابن دَعْنَه را رد نکردند و به ابن دَعْنَه گفتند: به ابوبکر بگوی که پروردگار خود را در خانه خود عبادت کند و در آنجا نماز بخواند و هرچه می خواهد بخواند، و با این کار ما را اذیت نکند و آن را آشکار ننماید. همانا ما از آن می ترسیم که زنان و فرزندان ما در فتنه افتند.

ابن دَعْنَه این موضوع را به ابوبکر گفت: ابوبکر برای مدتی این کار را کرد، که پروردگارش را در خانه اش عبادت می کرد و نماز خود را آشکار نمی کرد و (قرآن را) به جز در خانه خود نمی خواند. سپس اندیشه دیگری برای ابوبکر

مثله و لا یُخْرَجُ ، اُخْرِجُوْنَ رَجُلًا یَكْسِبُ الْمَعْدُومَ ، وَیَصِلُ الرَّحِمَ ، وَیَحْمِلُ الْكُلَّ ، وَیَقْرِي الضَّيْفَ ، وَيُعِينُ عَلٰی نَوَابِ الْحَقِّ .

قَالَ تَكْذِبُ قُرَيْشٌ بِجَوَارِ ابْنِ الدَّعْنَةِ ، وَقَالُوا لَابْنِ الدَّعْنَةِ : مُرَّابَا بَكَرٍ فَلْيَعُدُّ رِبَّهُ فِي دَارِهِ ، فَلْيَصِلْ فِيهَا وَيَقْرَأْ مَا شَاءَ ، وَلَا يُؤْذِنَا بِذَلِكَ وَلَا يَسْتَعْلِنُ بِهِ ، فَإِنَّا نَخْشَى أَنْ يَفْتِنَ نِسَاءَنَا وَأَبْنَاؤَنَا .

قَالَ ذَلِكَ ابْنُ الدَّعْنَةِ لِأَبِي بَكْرٍ ، فَلَبِثَ أَبُو بَكْرٍ بِذَلِكَ يَعُدُّ رِبَّهُ فِي دَارِهِ وَلَا يَسْتَعْلِنُ بِصَلَاتِهِ وَلَا يَقْرَأُ فِي غَيْرِ دَارِهِ ، ثُمَّ بَدَأَ لِأَبِي بَكْرٍ ، فَأَبْتَنِي مَسْجِدًا بِنِسَاءِ دَارِهِ ، وَكَانَ يُصَلِّي فِيهِ ، وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ ، فَيَنْقُفُ عَلَيْهِ نِسَاءُ الْمُشْرِكِينَ وَأَبْنَاؤُهُمْ ، وَهُمْ يَعْجِبُونَ مِنْهُ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رَجُلًا بَكَّاءً ، لَا يَمْلِكُ عَيْنِي إِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ ، وَأَفْرَعُ ذَلِكَ أَشْرَافَ قُرَيْشٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ .

فَارْسَلُوا إِلَى ابْنِ الدَّعْنَةِ فَقَدِمَ عَلَيْهِمْ ، فَقَالُوا : إِنَّا كُنَّا أَجْرْنَا أَبَا بَكْرٍ بِجَوَارِكَ ، عَلَيَّ أَنْ يَعُدُّ رِبَّهُ فِي دَارِهِ ، فَقَدْ جَاوَزَ ذَلِكَ ، فَأَبْتَنِي مَسْجِدًا بِنِسَاءِ دَارِهِ ، فَأَعْلَنَ بِالصَّلَاةِ وَالْقِرَاءَةِ فِيهِ ، وَإِنَّا قَدْ خَشِينَا أَنْ يَفْتِنَ نِسَاءَنَا وَأَبْنَاؤَنَا ، فَأَنْهَاهُ ، فَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَقْتَصِرَ عَلَيَّ أَنْ يَعُدُّ رِبَّهُ فِي دَارِهِ فَقُلْ ، وَإِنْ أَبِي إِلَّا أَنْ يُعْلِنَ بِذَلِكَ ، فَسَلِّهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْكَ ذِمَّتَكَ ، فَإِنَّا قَدْ كَرِهْنَا أَنْ نُخْفِرَكَ ، وَلَكِنَّا مُقْرِنِينَ لِأَبِي بَكْرٍ الْإِسْتِمْلَانَ .

قَالَتْ عَائِشَةُ : فَأَتَى ابْنُ الدَّعْنَةِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ : قَدْ عَلِمْتُ الَّذِي عَاقَدْتَ لَكَ عَلَيْهِ ، فَأَمَّا أَنْ تَقْتَصِرَ عَلَيَّ ذَلِكَ ، وَإِنَّمَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيَّ ذِمَّتِي ، فَأَتَانِي لِأَحِبِّ أَنْ تَسْمَعَ الْعَرَبُ أَنِّي أَخْفَرْتُ فِي رَجُلٍ عَقَدْتَ لَهُ .

قَالَ أَبُو بَكْرٍ : فَأَتَانِي أَرْدُ إِلَيْكَ جَوَارِكَ ، وَأَرْضِي بِجَوَارِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، وَالنَّبِيِّ ﷺ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ

پیدا شد و در پیشگاه منزل خود مسجدی ساخت که در آن نماز می گزارد و قرآن می خواند. زنان و فرزندان مشرکین بر وی هجوم می آوردند و از عمل وی تعجب می کردند و به سوی وی می نگریستند و ابوبکر مردی گریه گرای بود. و چون قرآن می خواند بر چشمان خود حاکم نبود. این وضع در بزرگان قریش که مشرک بودند، ترس و هراس پدید آورد.

آنها کسی را نزد ابن دَعْنَه فرستادند و او نزد ایشان آمد و گفتند: به تحقیق ما ابوبکر را به خاطر پناه تو پناه داده ایم، بر اینکه پروردگارش را در خانه اش عبادت کند. همانا وی (از این شرط) در گذشته، و در پیشگاه منزل خود مسجدی ساخته و نماز را آشکار کرده و خواندن (قرآن) را علنی ساخته است، و ما از آن می ترسیم که زنان و فرزندان ما به فتنه بیفتند، پس او را از آن منع کن، اگر وی دوست می دارد که بر این بسنده می کند که پروردگار خود را در خانه خود عبادت کند، این کار را بکند و اگر آن را نپذیرد به جز آنکه علنی نماید، از وی بخواه که پناه تو را واپس به سوی تو رد نماید. همانا ما دوست نداریم که عهد تو را بشکنیم، و ما آشکار کردن ابوبکر را پذیرفتنی نیستیم.

عایشه گفت: ابن دَعْنَه نزد ابوبکر رفت و گفت: همانا عهدی را که بر آن کرده ام تو دانسته ای، پس آیا بر آن بسنده می کنی یا اینکه عهد مرا به من باز می گردانی، همانا من دوست نمی دارم که عرب بشنوند اینکه در مورد مردی که به وی عهد کرده ام، عهد من شکسته شود. ابوبکر گفت: همانا من امان تو را به تو برمی گردانم و

لِلْمُسْلِمِينَ: «إِنِّي أُرَيْتُ دَارَ هِجْرَتِكُمْ، ذَاتَ نَخْلٍ بَيْنَ لَابَتَيْنِ». وَهَذَا الْحَرْتَانِ، فَهَاجَرَ مَنْ هَاجَرَ قَبْلَ الْمَدِينَةِ، وَرَجَعَ عَامَهُ مِنْ كَثَانَ هَاجَرَ بَارِضَ الْحَيْثَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَتَجَهَّرَ أَبُو بَكْرٍ قَبْلَ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلَى رِسْلِكَ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يُؤَدَّنَ لِي». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَهَلْ تَرَجُّوْا ذَلِكَ بَأَبِي أَنْتَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». فَحَسِبَ أَبُو بَكْرٍ نَفْسَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِيَصْحَبَهُ، وَعَلَفَ رَاحِلَتَيْنِ كَاتِسَا عِنْدَهُ وَرَقَّ السَّمْرِ، وَهُوَ الْخَبْطُ، أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ.

قال ابن شهاب: قال عروة: قالت عائشة: قَبِيْمَا نَحْنُ يَوْمًا جُلُوسٌ فِي بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ فِي نَحْرِ الظَّهْرِ، قَالَ قَائِلٌ لِأَبِي بَكْرٍ: هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَقْتَمًا، فِي سَاعَةٍ لَمْ يَكُنْ يَأْتِيْنَا فِيهَا، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فِدَاءَ لِي أَبِي وَأُمِّي، وَاللَّهِ مَا جَاءَ بِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ إِلَّا أَمْرٌ.

قَالَتْ: فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَأْذَنَ، فَأَذِنَ لَهُ فَدَخَلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِأَبِي بَكْرٍ: «أَخْرِجْ مَنْ عِنْدَكَ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّمَا هُمْ أَهْلُكَ، يَا بَنِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَأِنِّي قَدْ أَذِنَ لِي فِي الْخُرُوجِ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: الصَّحَابَةُ يَا بَنِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَعَمْ». قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَخَذْتُ - يَا بَنِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ - إِحْدَى رَاحِلَتِي هَاتَيْنِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بِالْئَمْنِ».

قَالَتْ عَائِشَةُ: فَجَهَزْتَاهُمَا أَحْتِ الْجِهَازِ، وَصَنَعْنَا لَهُمَا سَفْرَةَ فِي جِرَابٍ، فَقَطَعْتَ أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ قِطْعَةً مِنْ نِطَاقِهَا، فَرَبَطْتُ بِهِ عَلَى قِمِّ الْجِرَابِ، فَبَدَّلِكَ سَمَّيْتُ ذَاتَ النِّطَاقَيْنِ.

قَالَتْ ثُمَّ لَحِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ بَعَارَ فِي جَبَلِ ثَوْرٍ، فَكَمَّمَا فِيهِ ثَلَاثَ لَيَالٍ، بَيْتَ عِنْدَهُمَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، وَهُوَ غُلَامٌ شَابٌّ، تَقَفَ لَيْلَيْنِ، فَبَدَّلِحُ مِنْ عِنْدَهُمَا سَحْرًا، فَيُصْبِحُ مَعَ قُرَيْشٍ بِمَكَّةَ كِبَائِتَ، فَلَا يَسْمَعُ أَمْرًا

يَكْتَادَانِ بِهِ إِلَّا وَعَاهُ ، حَتَّى يَأْتِيَهُمَا بَخْرٌ ذَلِكَ حِينَ يَخْتَلِطُ
 الظَّلَامُ ، وَيَرَعَى عَلَيْهِمَا عَامِرُ بْنُ قُهَيْرَةَ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ
 مِنْحَةً مِنْ عَنَمٍ ، فَيُرِيحُهَا عَلَيْهِمَا حِينَ تَذْهَبُ سَاعَةٌ مِنْ
 الْعِشَاءِ ، فَيَيْتَانِ فِي رَسُولٍ ، وَهُوَ لَيْسَ مِنْحَتَهُمَا
 وَرَضِيَهُمَا ، حَتَّى يَتَعَقَّ بِهَا عَامِرُ بْنُ قُهَيْرَةَ بِنَافِيسٍ ، يَفْعَلُ
 ذَلِكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ تِلْكَ اللَّيَالِي الثَّلَاثِ ، وَأَسْتَأْجِرُ
 رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ رَجُلًا مِنْ بَنِي الدَّبِيلِ ، وَهُوَ مِنْ
 بَنِي عَبْدِ بْنِ عَبْدِ ، هَادِيًا خَرِيصًا ، وَالْخَرِيصُ الْمَاهِرُ
 بِالْهَدَايَةِ ، قَدْ عَمَسَ حَلْفًا فِي آلِ الْعَاصِ بْنِ وَائِلِ السَّهْمِيِّ ،
 وَهُوَ عَلَى دِينِ كَثْمَارِ فُرَيْشٍ ، فَأَمَنَاهُ فَدَفَعَا إِلَيْهِ رَاحَتَيْهِمَا ،
 وَأَوَاعَدَهُ غَارَ ثَوْرٍ بَعْدَ ثَلَاثِ لَيَالٍ ، فَأَتَاهُمَا بِرَاحَتَيْهِمَا صَبِيحَ
 ثَلَاثِ ، وَأَنْطَلَقَ مَعَهُمَا عَامِرُ بْنُ قُهَيْرَةَ ، وَالِدَيْهِ ، فَأَخَذَ
 بِهِمْ طَرِيقَ السَّوْحَلِ . [راجع: ۴۷۶ ، وانظر في مناقب الأنصار ،

باب ۳۷ - الأظعمة ، باب ۲۷]

به امان خدای عزوجل راضی می باشم و پیامبر
 صلی الله (صلی الله علیه وسلم) در این روز به مکه
 بود. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مسلمانان
 گفت: «به تحقیق سرای هجرت شما بر من
 نموده شد و آن نخلستانی است میان دو کوه» و
 آن دو سنگستان است.^۱ پس هرکه خواست به
 مدینه هجرت کند، هجرت کرد و بسا کسانی
 که به سرزمین حبشه هجرت کرده بودند، به
 مدینه بازگشتند و ابوبکر ساز و برگ سفر را به
 جانب مدینه آماده کرد. رسول الله (صلی الله علیه
 وسلم) به او گفت: «صبر کن، امید می دارم که
 به من اجازه مهاجرت داده شود.» ابوبکر گفت:
 آیا بدان امیدواری، پدر و مادرم فدایت باد؟ آن
 حضرت فرمود: «آری». ابوبکر به خاطر همراهی
 رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خویشان را (از
 هجرت) بازداشت و برای دو شتر خود که نزد
 وی بودند، برگ السمر خوراند - و چهار ماه با
 عصا (برگ السمر) می افشاند.

ابن شهاب گفته است: غروه گفت که عایشه
 گفت: در حالی که ما چاشت روزی در خانه
 ابوبکر نشسته بودیم، گوینده ای به ابوبکر
 گفت: این است رسول الله (صلی الله علیه وسلم)
 که خود را (با ردای خود) پوشانیده است. و
 آن در ساعتی بود که هرگز در آن ساعت نزد
 ما نمی آمد. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدایش
 باد، به خدا سوگند که او در این ساعت جز به
 خاطر امری بزرگ نیامده است. عایشه گفت:
 رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمد و اجازه
 ورود خواست. به وی اجازه داده شد، و درآمد.

۱- لفظ - و هما الحرتان - و آن دو سنگستان است، لفظ ابن شهاب زهری
 راوی حدیث است که آن را تفسیر کرده است. (تیسیر القاری)

سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به ابوبکر گفت: «کسانی را که نزد تواند.» ابوبکر گفت: همانا آنها خانواده تواند، پدرم فدایت باد یا رسول الله. آن حضرت فرمود: «همانا برای من اجازه خروج (از مکه) داده شده است.» ابوبکر گفت: آیا اجازه همراهی شما به من هم داده شده، پدرم فدایت باد یا رسول الله؟ رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آری» ابوبکر گفت: پدرم فدایت باد یا رسول الله، پس یکی از این دو شتر را بگیر. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در عوض بهای آن.» عایشه گفت: ما شترها را به شتاب آماده نمودیم و توشه سفر برای آنها تدارک کردیم و در انبانی نهادیم. اسماء دختر ابوبکر پاره‌ای از کمر بند خود را برید و با آن دهانه انبان را بست و به همین سبب بود که «ذات النطاقین» یعنی صاحب دو کمر بند نامیده شد. عایشه گفت: سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و ابوبکر در غار کوه ثور یکجا شدند و در آن غار سه شب را گذراندند. عبدالله بن ابوبکر که جوانی نوسال بود شبانه نزدشان به سر می‌برد و او زیرک و چالاک بود و سحرگاه از نزد ایشان می‌رفت و صبح آن با قریش در مکه بسان آنها می‌گذراند، و هر مکر و فریبی که از ایشان می‌شنید، به خاطر می‌سپرد و آنگاه که هوا تاریک می‌شد آن دو نفر را از آن خبر می‌داد. و عامر بن فهیره غلام آزاد شده ابوبکر، گوسفندان شیر دهنده از رمه (ابوبکر) را می‌چراند و چون ساعتی از شب می‌گذشت نزد ایشان می‌برد و شب را با نوشیدن رسل می‌گذراندند. رسل شیر تازه وتر می‌باشد، تا

آنکه عامر بن فُهیره در تاریکی شب (در راندن گوسفندان از آن محل) آواز بلند می‌کرد، و او در هر شبی از آن سه شب این کار را می‌کرد. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر مردی را از قبیله بنی‌الدیل به مزدوری گرفته بودند و او متعلق به قبیله بنی‌عبد بن عدی بود و راهنمای خریّت بود و خریّت به معنی ماهر است در راهنمایی. وی هم پیمان خانواده عاص بن وائل السهمی بود و دین کفار قریش داشت. ایشان بر وی اعتماد کردند و دو شتر را به وی سپردند و با وی قرار گذاشتند که پس از سه شب به غار ثور بیاید و آن دو شتر را در صبح سوم به آنجا بیاورد. عامر بن فُهیره، و راهنما (با آن حضرت و ابوبکر به سوی مدینه) راهی شدند و همانا با ایشان راه ساحل را در پیش گرفت.

۳۹۰۶- این شهاب گفته است: از عبدالرحمن بن مالک مُدَلجی که او برادرزاده سُرّاقه بن مالک بن جُعشم است روایت شده که پدرش او را خبر داده است که: وی از سُرّاقه بن جُعشم شنیده است که می‌گفت: فرستادگان کافران قریش نزد ما آمدند و در مورد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر پاداشی تعیین کرده بودند که هر که یکی از ایشان را بکشد و یا اسیر کند، صد شتر بدو بدهند. در حالی که من^۱ در مجلسی از مجالس قوم خود، بنی مُدَلج نشسته بودم یکی از ایشان آمد، تا آنکه وی بر ما ایستاد و ما نشسته بودیم و گفت: ای سُرّاقه، همانا من

۳۹۰۶ : قَالَ ابْنُ شَهَابٍ : وَ أَخْبَرَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَالِكِ الْمُدَلِجِيِّ ، وَ هُوَ ابْنُ أَخِي سُرَّاقَةَ بْنِ مَالِكِ بْنِ جُعْشَمٍ : أَنَّ أَبَاهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ سُرَّاقَةَ بْنَ جُعْشَمٍ يَقُولُ : جَاءَنَا رَسُولُ كُفَّارِ قُرَيْشٍ ، يَجْعَلُونَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَبِي بَكْرٍ ، دِيَةَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ، لِمَنْ قَتَلَهُ أَوْ أَسْرَهُ ، فَيَتِمَّا أَنَاضُ جَالِسٍ فِي مَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ قَوْمِي بَنِي مُدَلِجٍ ، أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْهُمْ ، حَتَّى قَامَ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ جُلُوسٌ ، فَقَالَ يَا سُرَّاقَةَ : إِنِّي قَدَرَأَيْتُ أَنَا أَسْوَدَةَ بِالسَّاحِلِ ، أَرَاهَا مُحَمَّدًا وَ أَصْحَابَهُ ، قَالَ سُرَّاقَةَ : فَعَرَفْتُ أَنَّهُمْ هُمْ ، فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّهُمْ لَيْسُوا بِهِمْ ، وَ لَكِنَّكَ رَأَيْتَ فُلَانًا وَ فُلَانًا ، انْطَلَقُوا بِأَعْيُنِنَا ، ثُمَّ لَبِثْتُ فِي الْمَجْلِسِ سَاعَةً ، ثُمَّ قُمْتُ فَدَخَلْتُ ، فَأَمَرْتُ جَارِيَتِي أَنْ تَخْرُجَ بِفَرَسِي وَ هِيَ مِنْ وَرَاءِ أَكْمَةِ ، فَتَجَسَّسَهَا عَلَيَّ ، وَ أَخَذْتُ رُمْحِي ، فَخَرَجْتُ بِهِ مِنْ ظَهْرِ

۱- حدیث ۳۹۰۶، سطر پنجم، کلمه آخر سطر (اناض) نوشته شده که اشتباه است «نا» می‌باشد و (ض) زاید است.

سیاهی کسانی را در ساحل می دیدم و گمان می کنم که محمد و یاران او باشند. سُرّاقه گفت: من شناختم که آن ها همانها اند (آن حضرت و ابوبکر) و برای او گفتم: ایشان همانها نیستند ولی تو فلان و فلان را دیده ای که از جلوی چشم ما گذشتند. سپس ساعتی در مجلس درنگ کردم و بعد برخاستم و به خانه درآمدم و به کنیز خود گفتم که اسب مرا به پشت تپه ببرد و برای من نگهدارد. من نیزه ام را گرفتم و با آن از پشت خانه برآمدم، بُن نیزه را به سوی زمین قرار دادم و بلند آن را فرود آوردم (تا کسی مرا نبیند و مرا همراهی نکند) سپس به اسب خود رسیدم و بر آن سوار شدم و چهار نعل تاختم تا آنکه به ایشان (آن حضرت و ابوبکر) نزدیک شدم، ناگاه اسپم لغزید و من از اسب افتادم. سپس برخاستم و دست به سوی ترکش خود بردم و از آن تیرهایی برآوردم و با آن فال گرفتم که بدیشان ضرری برسانم یا نه، نتیجه چیزی آمد که آن را ناخوش داشتم. سپس بر اسب خود سوار شدم و از نتیجه تیرها سرکشی کردم و چهار نعل تاختم تا آنکه تلاوت قرآن رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را شنیدم و او به چپ و راست خود نگاه نمی کرد و ابوبکر به چپ و راست خود بسیار می دید. ناگاه دو دست اسب من در زمین فرو رفت و تا زانو در آمد و من از اسب افتادم. سپس اسب را زدم، اسب جنیید و به مشکل توانست دو دست را بیرون آورد، و چون راست ایستاد ناگاه از جای دو دست آن غباری به سوی آسمان بلند شد که مانند دود بود. سپس با

الْبَيْتِ ، فَحَطَطَتْ بِرُجْحِ الْأَرْضِ ، وَخَفَضَتْ عَلَيْهِ ، حَتَّى آتَيْتُ فَرَسِي فَرَكِبْتُهَا ، فَرَفَعْتُهَا تَقَرُّبُ بِي ، حَتَّى ذَكُوتُ مِنْهُمْ ، فَعَثَرْتُ بِي فَرَسِي ، فَخَرَزْتُ عَنْهَا ، فَقُمْتُ فَأَهْوَيْتُ يَدِي إِلَى كَنَافَتِي ، فَاسْتَخَرَجْتُ مِنْهَا الْأَزْلَامَ فَاسْتَفْسَمْتُ بِهَا : أَضْرُهُمْ أَمْ لَا ، فَخَرَجَ الَّذِي أَكْرَهُ ، فَوَكَيْتُ فَرَسِي ، وَعَصَيْتُ الْأَزْلَامَ ، تَقَرُّبُ بِي حَتَّى إِذَا سَمِعْتُ قِرَاءَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ لَا يَلْتَمِشُ ، وَأَبُو بَكْرٍ يُكْثِرُ الْأَلْفَاتِ ، سَاخَتْ يَدَا فَرَسِي فِي الْأَرْضِ ، حَتَّى بَلَغَتْا الرُّكْبَتَيْنِ ، فَخَرَزْتُ عَنْهَا ، ثُمَّ زَجَرْتُهَا فَهَضَّتْ ، فَلَمْ تَكُذْ تُخْرِجْ يَدَيْهَا ، فَلَمَّا اسْتَوَتْ قَائِمَةً ، إِذَا لِأَثَرِ يَدَيْهَا عَثَانٌ سَاطِعٌ فِي السَّمَاءِ مِثْلُ الدُّخَانِ ، فَاسْتَفْسَمْتُ بِالْأَزْلَامِ ، فَخَرَجَ الَّذِي أَكْرَهُ ، فَنادَيْتُهُمْ بِالْأَمَانِ فَوَقَفُوا ، فَوَكَيْتُ فَرَسِي حَتَّى جِئْتُهُمْ ، وَوَقَعَ فِي نَفْسِي حِينَ لَقَيْتُ مَا لَقَيْتُ مِنَ الْجَبَسِ عَنْهُمْ ، أَنْ سَيَطْهَرُ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّ قَوْمَكَ قَدْ جَعَلُوا فِيكَ الدِّيَةَ ، وَأَخْبَرْتُهُمْ أَحْبَابَ مَا يُرِيدُ النَّاسُ بِهِمْ ، وَعَرَضْتُ عَلَيْهِمُ السَّزَادَ وَالْمَتَاعَ ، فَلَمْ يَرُؤَانِي وَكَمْ يَسْأَلَانِي ، إِلَّا أَنْ قَالَ : « أَحْفَ عَنَّا » . فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِي كِتَابَ آمِنٍ ، فَأَمَرَ عَامِرَ بْنَ نُهَيْرَةَ فَكَتَبَ فِي رُفْعَةٍ مِنْ أَدِيمٍ ، ثُمَّ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

قال ابن شهاب : فأخبرني عمرو بن الزبير : أن رسول الله ﷺ لقي الزبير في ركب من المسلمين ، كانوا تجارا قافلين من الشام ، فكسا الزبير رسول الله ﷺ وأبا بكر ثياب بياض ، وسمع المسلمون بالمدينة مخرج رسول الله ﷺ من مكة ، فكانوا يغدون كل غداة إلى الحرة ، فينتظرونه حتى يردهم حر الظهيرة ، فانتقلوا يوما بعد ما أطالوا انتظارهم ، فلما أورا إلى بيوتهم ، أوفى رجل من يهود علي أطم من أطامهم ، لأمر ينظر إليه ، فبصر برسول الله ﷺ وأصحابه مبيضين يزول بهم السراب ، فلم يملك اليهودي أن قال بأعلى صوته : يا معاشر

تیرها فال گرفتیم. نتیجه چیزی برآمد که آن را ناخوش داشتم. با صدای بلند از ایشان امان خواستم. آنگاه که با ایشان ملاقی شدم در دلم رسید که چگونه از (زبان زدن) بدیشان بازماندم و کار رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بالا خواهد گرفت. من به آن حضرت گفتم: همانا قوم تو برای (کشتن یا اسارت تو) جایزه معادل دیت (خونبها) تعیین کرده‌اند و ایشان را از قصدی که مردم نسبت بدیشان داشتند آگاه کردم و توشه و رخت سفر به ایشان عرضه کردم. آنها نپذیرفتند و از من چیزی نخواستند به جز آنکه آن حضرت گفت: «حال ما را از دیگران پنهان مدار» از آن حضرت خواستم که بر امان نامه‌ای بنویسد. آن حضرت عامر بن فهیره را فرمود، و او آن را بر پاره‌ای از چرم نوشت. سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) (به سوی مدینه) راهی شد. ابن شهاب گفت: عروه بن زبیر گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با زبیر که در کاروان مسلمانان که از تجارت شام برمی‌گشتند بود، ملاقات نمود. زبیر برای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و ابوبکر جامه‌هایی سفید داد. مسلمانان مدینه که از بیرون آمدن رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از مکه خیر شدند، صبح هر روز به سوی حَرّه می‌آمدند و انتظار آن حضرت را می‌کشیدند تا آنکه گرمی چاشت ایشان را برمی‌گردانید. روزی پس از انتظار زیاد برگشتند و چون به خانه‌های خویش رسیدند مردی یهودی بر بام قلعه خود برآمد که چیزی را بنگرد، وی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و یارانش را

الْعَرَبَ، هَذَا جَدُّكُمْ الَّذِي تَنْتَظِرُونَ، فَتَارَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى السَّلَاحِ، فَتَلَقُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَطْهَرِ الْحَرَّةِ، فَعَدَلَ بِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ، حَتَّى نَزَلَ بِهِمْ فِي بَنِي عَمْرٍو بْنِ عَوْفٍ، وَذَلِكَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ مِنْ شَهْرِ رَجَبِ الْأَوَّلِ، فَتَقَامَ أَبُو بَكْرٍ لِلنَّاسِ، وَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَامِتًا، فَطَفِقَ مَنْ جَاءَ مِنَ الْأَنْصَارِ - مِمَّنْ لَمْ يَرِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ - يُحِييَ أَبَا بَكْرٍ، حَتَّى أَصَابَتْ الشَّمْسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى ظَلَّلَ عَلَيْهِ بَرْدَانَهُ، فَعَرَفَ النَّاسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ، فَلَبِثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَنِي عَمْرٍو بْنِ عَوْفٍ بَضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً، وَأَسَسَ الْمَسْجِدَ الَّذِي أُسِّسَ عَلَى النَّفْوَى، وَصَلَّى فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ رَكِبَ رَاكِبَهُ، فَسَارَ يَمْشِي مَعَهُ النَّاسُ، حَتَّى بَرَكْتَ عِنْدَ مَسْجِدِ الرَّسُولِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ، وَهُوَ يُصَلِّي فِيهِ يَوْمَئِذٍ رِجَالٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَكَانَ مَرِيدًا لِلتَّمْرِ، لِسَهْلٍ وَسَهْلٍ غُلَامِينَ يَتِيمَيْنِ فِي حَجَرِ أَسْعَدِ بْنِ زُرَّارَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ بَرَكْتَ بِهِ رَاكِبَهُ: «هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ الْمَنْزُولُ». ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْغُلَامَيْنِ فَسَاوَمَهُمَا بِالْمَرِيدِ لِيَتَّخِذَهُ مَسْجِدًا، فَقَالَا: لَا، بَلْ نَهَيْتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَآتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَقْبَلَهُ مِنْهُمَا هَبَّةً حَتَّى اتَّبَاعَهُ مِنْهُمَا، ثُمَّ بَنَاهُ مَسْجِدًا، وَطَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ مَعَهُمُ اللَّيْلِينَ فِي بَيْتَانِهِ وَيَقُولُ، وَهُوَ يَقُولُ اللَّيْلِينَ: «هَذَا الْحِمَالُ لَا حِمَالَ خَيْرٍ، هَذَا أَبْرُرُنَا وَأَطْهَرُ». وَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنَّ الْأَجْرَ أَجْرُ الْآخِرَةِ، فَارْحَمِ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَةَ». فَتَمَثَّلَ بِشِعْرِ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَمْ يُسَمِّ لِي.

قال ابن شهاب: ولَمْ يَلْقُنَا فِي الْأَحَادِيثِ: أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَمَثَّلَ بِبَيْتِ شِعْرِ تَامٍ غَيْرِ هَذَا الْبَيْتِ.

دید که جامه‌های سفید به تن داشته و از دور نموداراند. آن یهودی خودش را توانست اداره کند و با صدای بلند گفت: ای گروه‌های عرب! این است بزرگ شما که انتظار او را می‌داشتید. مسلمانان با شتاب اسلحه خویش را گرفتند و در عقب موضع حرّه با رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) ملاقی شدند و آن حضرت همراه ایشان راه خود را به جانب راست میلان داد تا آن که در محله بنی عمرو بن عوف فرود آمد و این روز دوشنبه و ماه ربیع الاول بود. ابوبکر ایستاده بود و مردم را می‌پذیرفت، در حالی که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) نشسته و خاموش بود. آمدن انصار، همان کسانی که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را ندیده بودند آغاز شد و ابوبکر را خوش آمد می‌گفتند، تا آن که شعاع آفتاب به رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) رسید. آن‌گاه ابوبکر پیش رفت و با ردای خویش بر آن حضرت سایه کرد. پس از آن مردم رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را شناختند. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در محله عمرو بن عوف ده شب توقف کرد و مسجدی را بنیاد نهاد که بر تقوی بنا شده بود.^۱ رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در آن نماز گزارد و سپس بر شتر خود سوار شد و حرکت کرد در حالی که مردم او را همراهی می‌کردند تا آنکه شتر در نزدیک مسجد (کنونی) رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در مدینه فروخوابید و در این روز شماری از مسلمانان در آنجا نماز می‌گزاردند و آنجا محل خشک کردن

۱- مراد از آن مسجد قبا است.

خرما بود و متعلق به سَهیل و سَهْل، دو یتیم خوردسالی بود که در دامان تربیت سعد بن زُراره می‌زیستند. رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) هنگام فرو خوابیدن شترش در آنجا گفت: «منزل ما ان شاء الله همین جا است.» سپس رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) آن دو خوردسال را فراخواند تا بهای آن زمین را تعیین کنند. آن دو خورد سال گفتند: نی، ولی به تو می‌بخشیم یا رسول‌الله، لیکن رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) نپذیرفت که آن را به وی ببخشند و زمین را خرید و سپس در آن مسجد را بنا کرد و رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) و مردم برای ساختن مسجد به انتقال خشت آغاز نمودند و آن حضرت در حالی که خشت انتقال می‌داد می‌گفت: «این بار (خشت) از بار (میوه) خبیر بهتر است، این نزد پروردگار ما نیکوتر و پاکیزه‌تر است.» و آن حضرت می‌گفت: «بارالها، همانا، پاداش، پاداش آخرت است. و بر انصار و مهاجرین رحمت کن.» آن حضرت شعر مردی از مسلمانان را مثال آورده که نام وی بر من گفته نشده است. ابن شهاب گفته است. در روایات حدیث به ما نرسیده است اینک: رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) بیت شعری را کامل خوانده باشد به جز همین بیت.

۳۹۰۷- از هشام، از پدرش (عروه) و (مادرش) فاطمه^۱ که (جده‌اش) اسماء (رضی‌الله‌عنها) است؛ روایت شده که گفت: برای پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) و ابوبکر، آنگاه که راهی مدینه بودند سفره (توشه دان غذا) تدارک کردم.

۳۹۰۷- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو أَسَامَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، وَفَاطِمَةَ ، عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : صَنَعْتُ سَفْرَةَ لِلنَّبِيِّ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ ، حِينَ أَرَادَا الْمَدِينَةَ ، فَقُلْتُ لِأَبِي : مَا أَجِدُ شَيْئًا أُرِيبُهُ إِلَّا نِطَاقِي ، قَالَ : فَشَقِيهِ ، فَفَعَلْتُ ، فَسُمِّيَتْ ذَاتُ النِّطَاقِيْنَ .

۱- فاطمه بنت منذر بن زبیر است (اسماء الرجال) و زبیر شوهر اسماء است.

به پدر خود (ابوبکر) گفتم: چیزی نمی‌یابم که سر سفره را ببندم. به جز پارچه کمر بند خود را. ابوبکر گفت: همان را دو پاره کن. من چنان کردم. بنابراین ذات النطاقین (صاحب دو کمر بند) نامیده شدم. ابن عباس گفته است: اسماء ذات النطاق است.

۳۹۰۸ - از شعبه، از ابواسحاق روایت است که گفت: از براء (رضی الله عنه) شنیدم که گفت: آنگاه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به جانب مدینه روی آورد. سراقه بن مالک بن جعشم از بی او راهی شد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر وی دعای بد کرد و پاهای اسپ وی در زمین فرو رفت. سراقه گفت: خداوند را برای من دعا کن و من به تو زیان نمی‌رسانم. آن حضرت برای وی دعا کرد. (برای) می‌گویند: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) تشنه شد و بر چوپانی گذشت. ابوبکر گفت: ظرفی گرفتم و در آن یک کاسه شیر دوشیدم سپس نزد آن حضرت آوردم. وی نوشید خرسند شدم.

۳۹۰۹ - از هشام بن عروه، از پدرش روایت است که اسماء رضی الله عنهما هنگامی که حامله بود و عبدالله بن زبیر را در شکم داشت، گفت: من بر آمدم، در حالی که مدت حمل را تمام می‌کردم، به مدینه رسیدم و در محله قباء فرود آمدم و در قبا (عبدالله را) زاییدم و سپس او را نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آوردم و در کنار وی نهادم. آن حضرت خرمایی طلبید و آن را جوید، سپس لعاب دهان را در دهان وی کرد و نخستین چیزی که در شکم وی درآمد، لعاب دهان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بود.

۳۹۰۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبِرَاءَ رضی الله عنه قَالَ : لَمَّا أَقْبَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم إِلَى الْمَدِينَةِ تَبِعَهُ سُرَّاقَةُ بْنُ مَالِكِ بْنِ جُعْشَمٍ ، فَدَعَا عَلَيْهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه وسلم فَمَسَّحَتْ بِهِ قَرَسُهُ ، قَالَ : ادْعُ اللَّهُ لِي وَلَا أضرُّكَ ، فَدَعَا لَهُ قَالَ : قَطَطِشْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم فَمَرَّ بِرَاعٍ ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ : فَأَخَذَتْ فَدَحَا فَحَلَبَتْ فِيهِ كَثِيبَةً مِنْ لَبَنٍ ، فَأَتَيْتُهُ فَشَرِبْتُ حَتَّى رَضِيتُ . [رواجع: ۲۴۳۹، أخرجه مسلم: ۲۰۰۹.]

۳۹۰۹ - حَدَّثَنِي زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي أَسَامَةَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّهَا حَمَلَتْ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ ، قَالَتْ : فَخَرَجْتُ وَأَنَا مُتَمِّمٌ ، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ فَتَزَلَّتْ بِقُبَاءَ ، فَوَلَدْتُهُ بِقُبَاءَ ثُمَّ أَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم فَوَضَعْتُهُ فِي حَجْرِهِ ، ثُمَّ دَعَا بِتَمْرَةٍ فَمَضَغَهَا ، ثُمَّ نَقَلَ فِي فِيهِ ، فَكَانَ أَوَّلَ شَيْءٍ دَخَلَ جَوْفَهُ رَيْقُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم ، ثُمَّ حَنَّكَهُ بِتَمْرَةٍ ، ثُمَّ دَعَا لَهُ وَبَرَكَ عَلَيْهِ ، وَكَانَ أَوَّلَ مَوْلُودٍ وُلِدَ فِي الْإِسْلَامِ .

تَابِعَهُ خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُسْنَرٍ ، عَنْ هِشَامِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّهَا هَاجَرَتْ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم وَهِيَ حَبْلِي ، [الطبر: ۵۴۶۹، أخرجه

مسلم: ۲۱۴۶.]

پس از آن خرما در کام وی مالید، بعد برای وی دعا کرد و برکت طلید. و او نخستین مولودی بود که در اسلام (در مدینه) زاده شد. متابعت کرده است (ابواسامه راوی را) خالد بن مَخْلَد، از علی بن مُسَیْر، از هِشام، از پدرش، از اسماء (رضی الله عنها)، اینکه: وی در حالی به سوی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هجرت کرده که آبستن بوده است.

۳۹۱۰ - از ابواسامه، از هِشام بن عروه از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: نوزاد اولی که در اسلام (در مدینه) تولد شد عبدالله بن زبیر بود. او را نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آوردند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خرمایی گرفت و آن را جوید و سپس در دهان وی کرد، پس اولین چیزی که در شکم وی رفت، لعاب دهان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بود.

۳۹۱۱ - از عبدالعزیز بن صُهیب روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به سوی مدینه راهی شد و ابوبکر در عقب وی (بر شتر) سوار بود. ابوبکر (که در این راه آمد و شد کرده بود) مردی کهنسال شناخته شده بود و پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم)، جوانی ناشناخته بود. کسی که ابوبکر را می دید، می گفت: ای ابوبکر، این مردی که پیشروی تو است کیست؟ ابوبکر می گفت: این مردی است که راهنمای من است. پرسنده گمان می کرد که همانا وی راه را نشان می دهد و مراد ابوبکر از آن این بود که وی راهنمای خیر و نیکویی اوست. ابوبکر

۳۹۱۰ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ، عَنْ أَبِي سَامَةَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : أَوَّلُ مَوْلُودٍ وُلِدَ فِي الْإِسْلَامِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ ، أتوا به النَّبِيَّ ﷺ ، فَأَخَذَ النَّبِيُّ ﷺ تَمْرَةً فَلَاكَهَا ، ثُمَّ ادَّخَلَهَا فِي فِيهِ ، فَأَوَّلُ مَا دَخَلَ بَطْنَهُ رِيقُ النَّبِيِّ ﷺ . (أخرجه مسلم : ۲۱۴۸ ، باختلاف)

۳۹۱۱ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ صُؤَيْبٍ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : أَقْبَلَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ وَهُوَ مُرِدِفٌ أَبَا بَكْرٍ ، وَأَبُو بَكْرٍ شَيْخٌ يُعْرَفُ ، وَنَبِيُّ اللَّهِ ﷺ شَابٌّ لَا يُعْرَفُ ، قَالَ : فَيَلْقَى الرَّجُلُ أَبَا بَكْرٍ فَيَقُولُ : يَا أَبَا بَكْرٍ ، مَنْ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْكَ ؟ فَيَقُولُ : هَذَا الرَّجُلُ يَهْدِينِي السَّبِيلَ . قَالَ : فَيَحْسِبُ الْحَاسِبُ أَنَّهُ إِنَّمَا يَعْنِي الطَّرِيقَ ، وَإِنَّمَا يَعْنِي سَبِيلَ الْخَيْرِ .
قَالَتْ أَبُو بَكْرٍ فَإِنَّا هُوَ فَارِسٌ قَدْ لَحِقَهُمْ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا فَارِسٌ قَدْ لَحِقَ بِنَا .
قَالَتْ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «اللَّهُمَّ اصْرَعْهُ» .
فَصْرَعَهُ الْفَرَسُ ، ثُمَّ قَامَتْ تُحْمَمُ .

به عقب نگریست و دید که سوار کاری به ایشان نزدیک می‌شود. وی گفت: یا رسول‌الله، این سوار کاری است که همانا به ما می‌رسد. پیامبر خدا (صلی‌الله علیه وسلم) پشت سر نگریست و گفت: «بارالها، او را از پای درآور». اسپ او را بر زمین افکند، سپس اسپ شیبه کنان از زمین برخاست. آن سوارکار گفت: ای پیامبر خدا، مرا بفرمای، هر آنچه می‌خواهی. آن حضرت فرمود: «بر جای خود بمان و هیچ یکی را مگذار که خود را به ما برساند.» آن مرد (سراقه) در اول روز بر پیامبر خدا (صلی‌الله علیه وسلم) مهاجم بود و در آخر روز مدافع. سپس رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به جانب الحرّه فرود آمد. پس از آن کسی را نزد انصار فرستاد و آنها نزد پیامبر خدا (صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر آمدند و بر ایشان سلام کردند و گفتند: سوار شوید که شما ایمن می‌باشید و ما فرمانبردار. پیامبر خدا (صلی‌الله علیه وسلم) و ابوبکر سوار شدند و افراد مسلح گرداگردشان بودند. در مدینه گفته شد: پیامبر خدا آمده است، پیامبر خدا (صلی‌الله علیه وسلم) آمد. آنها به جاهای بلند برآمده و می‌گفتند: پیامبر خدا آمده، پیامبر خدا آمده. آن حضرت پیش رفت تا آنکه نزدیک خانه ابویوب انصاری فرود آمد. ابویوب با مردم خود صحبت می‌کرد. عبدالله بن سلام شنید و او در نخلستان مردم خود بود

۱- عبارت «فَأَهَّ لِیُخَدِّثَ أَهْلَهُ» «ابویوب با مردم خود صحبت می‌کرد در توافق با ترجمه «تیسیر القاری» است ولی عبارت مذکور را مترجم انگلیسی صحیح البخاری چنین آورده است: «آن‌گاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) با خانواده ابویوب، صحبت می‌کرد. و در - اسماً الرجال - به استناد از فتح الباری آمده است. «ضمیر آنه» به پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) راجع می‌شود.»

فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، مُرْنِي بِمَا شِئْتَ .
قال: «قَفَّ مَكَانَكَ، لَا تَتْرُكُنَّ أَحَدًا يَلْحَقُ بِنَا» .
قال: فَكَانَ أَوَّلَ النَّهَارِ جَاهِدًا عَلَى نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ ،
وَكَانَ آخِرَ النَّهَارِ مَسْلَحَةً لَهُ ، فَتَزَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَانِبَ الْحَرَّةِ .

ثُمَّ بَعَثَ إِلَى الْأَنْصَارِ فَجَاءُوا إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِمَا ، وَقَالُوا: ارْكَبَا آمِنَيْنِ مُطَاعَيْنِ .
فَرَكِبَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ ، وَحَفُّوا دُونَهُمَا بِالسَّلَاحِ ،
فَقَبِلَ فِي الْمَدِينَةِ: جَاءَ نَبِيُّ اللَّهِ ، جَاءَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ ،
فَأَشْرَفُوا يَنْظُرُونَ وَيَقُولُونَ: جَاءَ نَبِيُّ اللَّهِ ، جَاءَ نَبِيُّ اللَّهِ ،
فَأَقْبَلَ يَسِيرٌ حَتَّى تَزَلَ جَانِبَ بَارِ أَبِي أَيُّوبَ ، فَأَبَتْهُ لِيُخَدِّثَ أَهْلَهُ إِذْ سَمِعَ بِهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ ، وَهُوَ فِي نَخْلٍ لَأَهْلِهِ يَخْتَرِفُ لَهُمْ ، فَعَجَلَ أَنْ يَضَعَ الَّذِي يَخْتَرِفُ لَهُمْ فِيهَا ، فَجَاءَ وَهِيَ مَعَهُ ، فَسَمِعَ مِنْ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ .

فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ: «أَيُّ بَيَّوتِ أَهْلِنَا أَقْرَبُ» . فَقَالَ أَبُو أَيُّوبَ: أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، هَذِهِ دَارِي وَهَذَا بَابِي ، قَالَ: «فَأَنْطَلِقُ فَهَيْئًا لَنَا مَقِيلًا» . قَالَ: فَوَمَا عَلَيَّ بِرِكَّةِ اللَّهِ .
فَلَمَّا جَاءَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ جَاءَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ، وَأَنَّكَ جِئْتَ بِحَقٍّ ، وَقَدْ عَلِمْتَ يَهُودَ أَنِّي سَيِّئُهُمْ وَأَبْنُ سَيِّئِهِمْ ، وَأَعْلَمُهُمْ وَأَبْنُ أَعْلَمِهِمْ ، فَادْعُهُمْ فَمَا سَأَلْتَهُمْ عَنِّي قَبْلَ أَنْ يَعْلَمُوا أَنِّي قَدْ أَسْلَمْتُ ، فَإِنَّهُمْ إِنْ يَعْلَمُوا أَنِّي قَدْ أَسْلَمْتُ قَالُوا فِي مَا كَيْسَ فِيَّ .
فَأَرْسَلَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ فَأَقْبَلُوا فَدَخَلُوا عَلَيْهِ ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ ، وَيَلِكُمُ ، اتَّقُوا اللَّهَ ، فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، إِنَّكُمْ لَتَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا ، وَأَنِّي جِئْتُكُمْ بِحَقٍّ ، فَاسْلَمُوا» . قَالُوا: مَا نَعْلَمُهُ ، قَالُوا لِلنَّبِيِّ ﷺ ، قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ .
قال: «فَأَيُّ رَجُلٍ فِيكُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ» . قَالُوا:

ذَلِكَ سَيِّدَنَا وَابْنُ سَيِّدِنَا، وَاعْلَمْنَا وَابْنُ اعْلَمِنَا .

قال: «أَقْرَأَيْتُمْ إِنْ أَسْلَمَ». قَالُوا: حَاشَى لِلَّهِ مَا كَانَ لِيُسَلَّمَ.

قال: «أَقْرَأَيْتُمْ إِنْ أَسْلَمَ». قَالُوا: حَاشَى لِلَّهِ مَا كَانَ لِيُسَلَّمَ.

قال: «أَقْرَأَيْتُمْ إِنْ أَسْلَمَ». قَالُوا: حَاشَى لِلَّهِ مَا كَانَ لِيُسَلَّمَ.

قال: «يَا ابْنَ سَلَامٍ أَخْرِجْ عَلَيْهِمْ». فَخَرَجَ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ اتَّقُوا اللَّهَ، فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، إِنَّكُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنَّهُ جَاءَ بِحَقٍّ. فَقَالُوا: كَذَّبْتَ، فَأَخْرَجَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ۳۳۲۹].

که برای ایشان خرما می چید. وی با شتاب آن کار را گذاشت و با خرمایی که چیده بود آمد و به سخنان پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) گوش فرا داد^۱ و سپس به خانه خود رفت. پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خانه‌های کدام یک از مردم ما نزدیکتر است؟»^۲ ابویوب گفت: خانه من، ای پیامبر خدا. این خانه من است و این هم دروازه آن. آن حضرت فرمود: «برو و خوابگاه برای ما آماده کن» ابویوب گفت: برخیزید به برکت خدا. آنگاه که پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) به خانه رفت، عبدالله بن سلام آمد و گفت: گواهی می‌دهم بر اینکه تو فرستاده خداوندی و به حق آمده‌ای و همانا یهود دانسته‌اند که من سالار ایشان و پسر سالار ایشان می‌باشم. و داناترین شان و پسر داناترین شان می‌باشد بنابراین ایشان را فراخوان و در مورد من از ایشان سؤال کن، پیش از آنکه ایشان بدانند که من اسلام آورده‌ام، زیرا اگر آنها بدانند که من اسلام آورده‌ام، درباره من چیزی می‌گویند که در شأن من نیست. پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) به طلب ایشان فرستاد. آنها آمدند و نزد آن حضرت رسیدند. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به ایشان گفت: «ای گروه یهود، وای بر شما، از خدا بترسید، به خدا سوگند که به جز او خدایی نیست، و شما می‌دانید که من فرستاده برحق خداوندم و به سوی شما به حق آمده‌ام پس اسلام بیاورید.» آنها گفتند: ما این را نمی‌دانیم و این را سه بار

۱- عبارت «فَسَمِعَ مِنْ نَبِيِّ اللَّهِ (صلی الله علیه وسلم)» (به سخنان پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گوش فرا داد). با ترجمه انگلیسی بخاری موافق است ولی در تیسیر القاری چنین است: «خبر آمدن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را شنید»

۲- مراد از آن خویشاوندان مادری عبدالمطلب است یعنی از بنی نجار.

برای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گفتند. آن حضرت فرمود: «عبدالله بن سلام در میان شما چگونه مردی است؟» گفتند: وی سالار ما و پسر سالار ما، و دانای ما و پسر دانای ماست. آن حضرت فرمود: «اگر وی اسلام بیاورد، چه فکر می‌کنید؟» گفتند: خدا نکند، او اسلام نمی‌آورد. آن حضرت گفت: «اگر وی اسلام بیاورد چه فکر می‌کنید؟» گفتند: خدا نکند او اسلام نمی‌آورد. آن حضرت فرمود: «اگر وی اسلام بیاورد چه فکر می‌کنید؟» گفتند: خدا نکند، او اسلام نمی‌آورد. آن حضرت فرمود: «ای ابن سلام، نزد ایشان بیرون آی.» وی بیرون آمد و گفت: ای گروه یهود، از خداوند بترسید، به خداوند سوگند که به جز او خدایی نیست و شما می‌دانید که وی فرستاده خدا است و به حق آمده است. آنها گفتند: دروغ گفتی. سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آنها را بیرون کرد.

۳۹۱۲- از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: عمر بن خطاب (رضی الله عنه) برای مهاجرین اولین^۱ چهار هزار درهم (از بیت المال) در چهار (قسط یا فصل سال) سهمیه تعیین کرد، و برای (پسر خود) ابن عمر، سه هزار و پانصد درهم سهمیه تعیین کرد. به او گفته شد: وی از مهاجرین است. پس چرا از چهار هزار کمتر سهمیه تعیین کردی؟ وی گفت: او به پدر و مادر او به مهاجرت آورده‌اند است. می‌گفت: وی مانند کسی نیست که به خودی خود مهاجرت کرده باشد.

۳۹۱۲- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ ، عَنْ نَافِعٍ - يَعْنِي - عَنْ ابْنِ عُمَرَ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنه قَالَ : كَانَ قَرَضٌ لِّلْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ أَرْبَعَةَ آلَافٍ فِي أَرْبَعَةٍ ، وَقَرَضٌ لِابْنِ عُمَرَ ثَلَاثَةَ آلَافٍ وَخَمْسَمِائَةٍ ، فَقِيلَ لَهُ : هُوَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ ، فَلِمَ نَقَصْتَهُ مِنْ أَرْبَعَةِ آلَافٍ ؟ فَقَالَ : إِنَّمَا هَاجَرَ بِهٖ آبَاؤُهُ ، يَقُولُ : لَيْسَ هُوَ كَمَنْ هَاجَرَ بِنَفْسِهِ .

۱- مهاجرین اولین، آنانی اند که به دو قبله نماز گزارده‌اند، یا اینکه در غزوه بدر حاضر شده‌اند. «اسماء الرجال»

۳۹۱۳ - از ابوائل روایت است که خَبَاب (رضی الله عنه) گفت: با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) هجرت کردیم.

۳۹۱۴ - از شقیق بن سلمه روایت است که خَبَاب گفت: همراه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مهاجرت کردیم در حالی که رضای خداوند را می‌جستیم و پاداش ما بر خداوند بود و کسی از ما درگذشت که از پاداش (دنیوی) خود چیزی نخورد که از آن جمله است مُصْعَب بن عُمیر، که در روز أُحُد کشته شد، و در مال او چیزی نیافتیم که او را در آن کفن کنیم، به جز چادری پشمین که اگر با آن سروی را می‌پوشانیدیم، پاهایش بیرون می‌آمد و اگر پاهایش را می‌پوشانیدیم، سروی بیرون می‌آمد. سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ما را فرمود که با آن سروی را بپوشانیم و بر پاهای وی گیاه اذخر بیفکنیم و در میان ما کسی است که میوه‌اش به پختگی رسیده و آن را چیده است.

۳۹۱۵ - از ابو بُرده بن ابی موسی اشعری روایت است که گفت: عبدالله بن عمر به من گفت: آیا می‌دانی که پدر من به پدر تو چه گفت؟ وی گفت: نی. عبدالله بن عمر گفت: همانا پدر من به پدر تو گفت: ای ابوموسی، آیا (ثواب) اسلامیت ما با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و هجرت ما با او و جهاد ما با او، و همه کارهایی که با آن حضرت کرده‌ایم که بر ما ثابت و مسلم است، تو را خشنود می‌سازد که با تمام کارهایی که پس از آن حضرت کردیم (محاسبه شود) و از آن نجات یابیم که کفاف

۳۹۱۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ خَبَابٍ قَالَ: هَاجَرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ۱۲۷۶، أخرجه مسلم: ۹۴۰].

۳۹۱۴ - وَحَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ الْأَعْمَشِ قَالَ: سَمِعْتُ شَقِيقَ بْنَ سَلْمَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا خَبَابٌ قَالَ: هَاجَرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَبَغِي وَجْهَ اللَّهِ، وَوَجِبَ أَجْرُنَا عَلَى اللَّهِ، فَمَنْ مَن مَضَى لَمْ يَأْكُلْ مِنْ أَجْرِهِ شَيْئًا، مِنْهُمْ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ، فُقِلَ يَوْمَ أُحُدٍ، فَلَمْ تَجِدْ شَيْئًا نَكَفَّهُ فِيهِ إِلَّا نَمْرَةَ، كُنَّا إِذَا غَطَيْنَا بِهَا رَأْسَهُ خَرَجَتْ رِجْلَاهُ، فَإِذَا غَطَيْنَا رِجْلَيْهِ خَرَجَ رَأْسُهُ، فَأَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ نَغْطِيَ رَأْسَهُ بِهَا، وَنَجْعَلَ عَلَى رِجْلَيْهِ مِنْ إِذْخِرٍ، وَمِنَّا مَنْ آيَنَتُ لَهُ نَمْرَتُهُ فَهُوَ يَهْدِيهَا. [راجع: ۱۲۷۶، أخرجه مسلم: ۹۴۰].

۳۹۱۵ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُشَيْرٍ: حَدَّثَنَا رَوْحٌ: حَدَّثَنَا عَوْفٌ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ قُرَّةَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو بُرْدَةَ بْنُ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ قَالَ: قَالَ لِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: هَلْ تَدْرِي مَا قَالَ أَبِي لَأَبِيكَ؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَإِنَّ أَبِي، قَالَ: لَأَبِيكَ: يَا أَبَا مُوسَى، هَلْ يَسْرُكُ إِسْلَامَنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهَجْرَتَنَا مَعَهُ، وَجِهَادَنَا مَعَهُ، وَغَمَلْنَا مَعَهُ مَعَهُ، بَرَدْنَا، وَأَنْ كُلَّ عَمَلٍ عَمَلْنَا بَعْدَهُ نَجَوْنَا مِنْهُ كَمَا نَأْتِي رَأْسًا بِرَأْسٍ؟ فَقَالَ أَبِي: لَا وَاللَّهِ، قَدْ جَاهَدْنَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَصَلَيْنَا، وَصَمْنَا، وَغَمَلْنَا خَيْرًا كَثِيرًا، وَأَسْلَمَ عَلَيَّ إِيدِينَا بِشَرِّ كَثِيرٍ، وَإِنَّا لَنَرُجُو ذَلِكَ. فَقَالَ أَبِي: لَكِنِّي أَنَا، وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ، لَوَدِدْتُ أَنَّ ذَلِكَ

بَرَدَلْنَا ، وَأَنْ كُلَّ شَيْءٍ عَمَلْنَاهُ بَعْدُ نَجَوْنَا مِنْهُ كَمَا فَا رَأْسًا
بِرَأْسٍ . فَقُلْتُ : إِنَّ أَبَاكَ وَاللَّهِ خَيْرٌ مِنْ أَبِي .

آن را کند و (در ثواب و عقاب) سر به سر
(برابر) شویم؟

پدر تو (ابوموسی) گفت: نی، به خدا سوگند،
همانا پس از رسول الله (صلی الله علیه وسلم)
ما جهاد کرده ایم و نماز گزارده ایم و کارهای
نیک بسیار کرده ایم و کسان زیادی به دست
ما اسلام آورده اند و همانا ما به پاداش آن امید
می داریم.

سپس پدر من گفت: ولی من، سوگند به ذاتی
که نفس عمر در دست اوست که دوست
می دارم که آن (ثواب ما در زمان آن حضرت)
بر ما ثابت باشد و تمام اعمالی که پس از آن
(حضرت) کردیم کفایت آن کند که ما را نجات
بخشد و (اعمال نیک و بدمان) سر به سر (برابر)
شود. ابویرده می گوید: (به ابن عمر) گفتیم: به
خدا سوگند که پدر تو از پدر من بهتر است.

۳۹۱۶ - از ابوعثمان روایت است که گفت:
از ابن عمر (رضی الله عنهما) شنیدم که چون به
او گفته می شد که قبل از پدر خود هجرت
کرده است، خشمگین می شد. وی می گفت:
من و عمر نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم)
رفتیم و دریافتیم که وی خواب نیم روز کرده
است. پس به منزل خود بازگشتیم. سپس عمر
مرا فرستاد و گفت: برر و ببین که بیدار شده
است. من نزد آن حضرت رفتم و درآمدم و با
آن حضرت بیعت کردم^۱ سپس نزد عمر رفتم

۳۹۱۶- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ صَبَّاحٍ : أَوْ بَلَّغَنِي عَنْهُ : حَدَّثَنَا
إِسْمَاعِيلُ ، عَنْ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي عَثْمَانَ قَالَ : سَمِعْتُ
ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : إِذَا قِيلَ لَهُ : هَاجَرَ قَبْلَ أَبِيهِ
يَغْضَبُ . قَالَ : وَقَدِمْتُ أَنَا وَعُمَرُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ،
فَوَجَدْتَاهُ قَائِلًا ، فَرَجَعْنَا إِلَى الْمَنْزِلِ ، فَأَرْسَلَنِي عُمَرُ
وَقَالَ : اذْهَبْ فَانظُرْ هَلِ اسْتَيْقَظَ ، فَأَتَيْتُهُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ
فَبَايَعْتُهُ ، ثُمَّ انْطَلَقْتُ إِلَى عُمَرَ فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّهُ قَدْ اسْتَيْقَظَ ،
فَانْطَلَقْنَا إِلَيْهِ نَهْرُولَ هِرْوَلَةَ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ فَبَايَعَهُ ، ثُمَّ
بَايَعْتُهُ . [الطبر: ٤١٨٦ ، ٤١٨٧ ج ٤]

۱- از حدیث محمد بن بشار که در باب لاحق مذکور است معلوم می شود
که عمر بن خطاب با بیست نفر از اصحاب پیش از قدم آن حضرت، به
مدینه آمده بود. پس آنچه را ابن عمر در این حدیث گفته است. گویا بیان
اول ملاقاتی است که با آن حضرت در مدینه کرده اند. در فتح الباری گفته
شده که شاید این بیعت، بیعت الرضوان بوده باشد که در سال صلح حدیبیه
بوده است. در حالی که در آن وقت عمر با آن حضرت بوده و با قول ابن
عمر که می گوید (قدمت المدینه) راست نمی آید. (تیسیر القاری).

و او را خبر دادم که آن حضرت بیدار شده است. سپس من و عمر به سرعت به سوی آن حضرت راهی شدیم تا آنکه نزد وی درآمدم و عمر با وی بیعت کرد و سپس من با او بیعت کردم.

۳۹۱۷ - از ابواسحاق روایت است که گفت: از براء شنیدم که حدیث می‌کرد و می‌گفت: ابوبکر از (پدر من) عازب پالان شتری خرید، من همراه وی پالان را می‌بردم. عازب از ابوبکر در مورد مسیر (هجرت) رسول‌الله (صلی‌الله علیه و سلم) پرسید. ابوبکر گفت: (دشمنان) مراقبت کنندگانی بر ما گماردند. (تا ما را زیر نظر بگیرند). شبانگاه (از غار) برآمدم و شب و روز راه پیمودیم تا آنکه نیمه روز فرارسید، سپس به سنگی بزرگ رسیدیم، به سوی سنگ رفتیم که اندکی سایه افکنده بود. ردای خود را برای رسول‌الله (صلی‌الله علیه و سلم) گسترانیدم. پس از آن پیامبر (صلی‌الله علیه و سلم) بر آن خوابید. من رفتم تا چهار اطراف آن حضرت را مراقبت کنم، ناگاه چوپانی را دیدم که با گوسفندان می‌آید تا به آن سنگ بزرگ برسد و مراد وی همان بود که مراد ما بود (تا از سایه آن بهره گیرد). من از وی پرسیدم: ای پسر، به کدام کس تعلق داری؟ گفت: به فلان کس متعلق می‌باشم. به او گفتم: در رمه خود گوسفند شیردهنده داری؟ گفت: آری. به او گفتم: اجازه دوشیدن داری؟ گفت: آری. وی یکی از گوسفندان خود را گرفت. به او گفتم: گرد و خاک پستان آن را بیفشان. سپس ظرفی از شیر دوشید. من ظرفی آب با خود

۳۹۱۷ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُمَانَ : حَدَّثَنَا شَرِيحُ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبِرَاءَ يُحَدِّثُ قَالَ : ابْتِاعَ أَبُو بَكْرٍ مِنْ عَازِبِ رَحْلاً ، فَحَمَلْتُهُ مَعَهُ ، قَالَ : فَسَأَلَهُ عَازِبٌ عَنْ مَسِيرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : أَخَذَ عَلَيْنَا بِالرَّصَدِ ، فَخَرَجْنَا لَيْلًا ، فَأَحْتَسْنَا لَيْلَتَنَا وَيَوْمَنَا حَتَّى قَامَ قَائِمُ الظَّهيرةِ ، ثُمَّ رَفَعْتُ لَنَا صَخْرَةً ، فَأَتَيْنَاهَا وَأَلْهَمْنَا مِنْ ظِلِّهَا ، قَالَ : فَفَرَسْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَرَسَةً مَعِي ، ثُمَّ انْطَجَعَ عَلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ ، فَأَنْطَلَقْتُ أَنْفَضُ مَا حَوْلَهُ ، فَإِذَا أَنَا بِرَاعٍ قَدْ أَقْبَلَ فِي غَنِيمَةٍ يُرِيدُ مِنَ الصَّخْرَةِ مِثْلَ الَّذِي أَرَدْنَا ، فَسَأَلْتُهُ : لِمَنْ أَنْتَ يَا غُلَامُ ؟ فَقَالَ : أَنَا لِفُلَانٍ ، فَقُلْتُ لَهُ : هَلْ فِي غَنَمِكَ مِنْ لَبَنٍ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قُلْتُ لَهُ : هَلْ أَنْتَ حَالِبٌ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، فَأَخَذَ شَاةً مِنْ غَنَمِهِ ، فَقُلْتُ لَهُ : انْفَضِ الضَّرْعَ ، قَالَ : فَحَلَبْتُ كَبَّةً مِنْ لَبَنٍ ، وَمَعِيَ إِدَاوَةٌ مِنْ مَاءٍ عَلَيْهَا خَرْقَةٌ ، فَذَرَوْتُهَا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَصَبَّيْتُ عَلَى اللَّبَنِ حَتَّى يَرُدَّ أَسْفَلُهُ ، ثُمَّ أَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ فَقُلْتُ : اشْرَبْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَشَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى رَضِيَ ، ثُمَّ ارْتَحَلْنَا وَالطَّلَبُ فِي إِثْرِنَا . [راجع : ۲۴۳۹ .
اخرجه مسلم : ۲۰۰۹ ، مختصراً وفيه زيادة] .

داشتم که پاره جامه‌ای بر آن بود و آن را برای رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آماده کرده بودم. سپس مقداری آب بر شیر ریختم تا آنکه زیر آن سرد شد. پس از آن نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمدم و گفتم: بنوش، یا رسول‌الله. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) نوشید تا آنکه خشنود شدم سپس راهی شدیم و تعقیب گران ما را دنبال می‌کردند.

۳۹۱۸ - براء گفت: سپس با ابوبکر (هنگام انتقال زین) به خانه‌اش رفتم. عایشه دختر او را دیدم که خوابیده است و تب شدید دارد. پدرش را دیدم که رویش را بوسید و گفت: چه حال داری، ای دخترک من!

۳۹۱۹ - از ابراهیم بن ابی عبله از عقبه بن وساج روایت است که انس (بن مالک) خادم پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفت: زمانی که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به مدینه آمد، در میان اصحاب او به جز ابوبکر کسی نبود که موی سرش سیاه و سفید شده باشد، وی موی خویش را با حنّاً و کتّم رنگ کرد.

۳۹۲۰ - از ابو عبید روایت است که عقبه بن وساج به او گفت: که انس خادم پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفت: پیامبر صلی‌الله علیه و سلم به مدینه آمد و سالمندترین یاران وی ابوبکر بود، وی موی خویش را با حنّاً و کتّم رنگ کرد تا آنکه سیاه سرخ گون شد.

۳۹۲۱ - از ابن شهاب، از عروه بن زبیر روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: ابوبکر (رضی‌الله عنه) با زنی از قبیله کلب

۱- در تیسیر القاری گفته شده: این واقعه یا پیش از آیت حجاب بوده و یا در آن وقت براء بالغ نبوده است که عایشه (رضی‌الله عنها) را دیده است.

۳۹۱۸- قَالَ الْبَرَاءُ : فَدَخَلْتُ مَعَ أَبِي بَكْرٍ عَلَى أَهْلِهِ ، فَإِنَّا عَائِشَةُ ابْنَتُهُ مَضْطَجِعَةٌ قَدْ أَصَابَتْهَا حُمَّى ، فَرَأَيْتُ أَبَاهَا فَقَبَّلَ خَدَّيْهَا وَقَالَ : كَيْفَ أَنْتِ يَا بِنْتِي .

۳۹۱۹- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمِيرٍ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي عَيْلَةَ : أَنَّ عُقْبَةَ بْنَ وَسَاجٍ حَدَّثَهُ عَنْ أَنَسِ خَادِمِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ وَلَيْسَ فِي أَصْحَابِهِ أَشْمَطُ غَيْرِ أَبِي بَكْرٍ ، فَغَلَّقَهَا بِالْحِنَاءِ وَالْكَتْمِ . [الطبر: ۲۹۲۰]

۳۹۲۰- وَقَالَ دُحَيْمٌ : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ : حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ : حَدَّثَنِي أَبُو عَيْدٍ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ وَسَاجٍ ، حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ ، فَكَانَ أَسَنُّ أَصْحَابِهِ أَبُو بَكْرٍ ، فَغَلَّقَهَا بِالْحِنَاءِ وَالْكَتْمِ حَتَّى قَنَأَ لَوْنُهَا . [راجع: ۳۹۱۹]

۳۹۲۱- حَدَّثَنَا أَصْبَغُ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهَبٍ ، عَنْ يُوْنُسَ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ كَلْبٍ يُقَالُ لَهَا أُمُّ بَكْرٍ ، فَلَمَّا هَاجَرَ بَكَرَ طَلَّقَهَا ، فَتَزَوَّجَهَا ابْنُ عَمِّهَا هَذَا الشَّاعِرُ ، الَّذِي

ازدواج کرد که امّ بکر نامیده می‌شد. آنگاه که ابوبکر مهاجرت کرد، آن زن را طلاق داد. پس عمومی آن زن با وی ازدواج کرد همان شاعری که در رثای کافران قریش (در جنگ بدر) این قصیده را سرود:

چیست اندرون چاه، چاه بدر

از صاحبان سینی‌های کباب کوهان شتر

چیست اندرون چاه، چاه بدر

از صاحبان زنان آوازه خوان و شراب نوشان
صمیمی

امّ بکر بر ما درود می‌گوید و سلام می‌رساند آیا پس از مرگ قوم من، مرا سلامتی می‌باشد رسول به ما می‌گوید که دوباره زنده خواهیم شد

چگونه است زندگی جغدها و جمجمه‌ها^۱

۳۹۲۲ - از ثابت از انس روایت است که ابوبکر (رضی الله عنه) گفت: من با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در غار بودم. چون سرم را بلند کردم ناگاه پاهای مردم را دیدم. گفتم: ای پیامبر خدا، اگر کسی از ایشان پایین بنگرد، ما را می‌بیند. فرمود: «ای ابوبکر، خاموش باش، ما دو کسیم که خداوند سوم ما است.»

۳۹۲۳ - از عطاء بن یزید اللیثی روایت است که ابوسعید (رضی الله عنه) گفت: بادیه نشینی نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و درباره هجرت از آن حضرت سؤال کرد. فرمود: «خدا

۱- در جنگ بدر اجساد کافران در چاه بدر انداخته شد و شاعر در رثای آنان از آنها توصیف می‌کند که شتران را ذبح می‌کردند و میهمانی می‌دادند و زنان برایشان آوازه‌خوانی می‌کردند، و با یکدیگر شراب می‌نوشیدند یعنی عیش و نوش دنیا را کرده‌اند. و شاعر از زن خود ام بکر یاد می‌کند که برایش دعا می‌کند، وی زنده شدن دوباره را انکار می‌کند؛ زیرا در آن زمان این عقیده موجود بود که چون شخصی بمیرد روحش از جمجمه‌اش جدا می‌شود و به شکل جغد درمی‌آید.

وَمَآذَا بِالْقَلْبِ قَلِيبَ بَدْرٍ
وَمَآذَا بِالْقَلْبِ قَلِيبَ بَدْرٍ
تُحْيِنَا السَّلَامَةَ أُمُّ بَكْرٍ
يُحَدِّثُنَا الرَّسُولُ بِأَنْ سَنَحْيَا

مِنَ الشَّيْزِيِّ تَرْيِنَ بِالسَّنَامِ
مِنَ الْقَيْنَاتِ وَالشَّرْبِ الْكِرَامِ
وَهَلْ لِي بَعْدَ قَوْمِي مِنْ سَلَامٍ
وَكَيْفَ حَيَاةَ أَصْدَاءِ وَهَامِ

۳۹۲۲- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنِ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنه قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فِي الْغَارِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَنَا بِأَقْدَامِ الْقَوْمِ، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لَوْ أَنَّ بَعْضَهُمْ طَاطَبًا بَصْرَةَ رَأْسِي، قَالَ: «اسْكُتْ يَا أَبَا بَكْرٍ، إِنَّكَ اللَّهُ تَالِهُمَا». [رابع: ۳۶۵۳، اخرجہ مسلم: ۲۲۸۱].

۳۹۲۳- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ: حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ:

وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ: حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عَطَاءُ بْنُ يُزَيْدَ اللَّيْثِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ رضي الله عنه قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فَسَأَلَهُ عَنِ الْهَجْرَةِ، فَقَالَ: «وَيَحْكُ إِنَّ الْهَجْرَةَ شَأْنُهَا شَدِيدٌ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ». قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَتَعْطِي صَدَقَتَهَا». قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَهَلْ تَمْتَحُ مِنْهَا». قَالَ: نَعَمْ،

بر تو رحم کند. همانا مسئله هجرت بسیار دشوار است. آیا شترانی داری.» بادیه نشین گفت: آری. آن حضرت فرمود: «آیا زکات آن را می دهی؟» گفت: آری. فرمود: «آیا شیر آن را به نیازمندان می دهی؟» گفت: آری. فرمود: «روزی که آنها را به آبخورگاه می بری (برای نیازمندان) می دوشی. گفت: آری. آن حضرت فرمود: «همین گونه از ماورای دریاها عمل کن، همانا خداوند هرگز از ثواب عمل تو چیزی نمی کاهد.» (نیازی به هجرت نیست).

باب - ۴۶ - تشریف پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و یارانش به مدینه

۳۹۲۴ - از ابو اسحاق روایت است که گفت: از براء (رضی الله عنه) شنیده است که گفت: نخستین کسانی که نزد ما به مدینه آمدند، مُضْعَبُ ابنِ عُمیر و ابنِ اُمِّ مَكْتُوم بودند. سپس عَمَّار بنِ یاسر و بلال رضی الله عنهم آمدند.

۳۹۲۵ - از شعبه، از ابواسحاق روایت است که براء بن عازب (رضی الله عنهما) گفت: نخستین کسانی (از مهاجرین) که نزد ما آمدند مُضْعَبُ ابنِ عُمیر، و ابنِ اُمِّ مَكْتُوم بودند، آنها قرآن را به مردم می آموختند. سپس بلال و سعد و عَمَّار بنِ یاسر آمدند. سپس عمر بن خطاب به همراهی بیست تن از یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدند. پس از آن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد. من اهل مدینه را ندیده بودم که به چیزی بدان حد شادمان شده باشند که به آمدن رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شادمان گشتند،

قَالَ: «فَتَحَلَّيْهَا يَوْمَ وُرُودِهَا». قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاعْمَلْ مِنْ وِرَاءِ الْبَحَارِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتْرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا». [راجع: ۱۴۵۲. أخرجه مسلم: ۱۸۶۵].

۴۶- باب : مَقْدَمُ النَّبِيِّ ﷺ وَأَصْحَابِهِ الْمَدِينَةَ

۳۹۲۴- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَبَانَا أَبُو إِسْحَاقَ : سَمِعَ الْبِرَاءَ ﷺ قَالَ : أَوَّلُ مَنْ قَدِمَ عَلَيْنَا مُضْعَبُ ابْنِ عُمَيْرٍ وَابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ ، ثُمَّ قَدِمَ عَلَيْنَا عَمَّارُ بْنُ يُاسِرٍ وَبِلَالُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ .

۳۹۲۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبِرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَوَّلُ مَنْ قَدِمَ عَلَيْنَا مُضْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ وَابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ ، وَكَانَا يُقْرَأَانِ النَّاسَ ، فَقَدِمَ بِلَالٌ وَسَعْدُ وَعَمَّارُ بْنُ يُاسِرٍ ، ثُمَّ قَدِمَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي عَشْرِينَ مِنْ أَصْحَابِ ﷺ ، ثُمَّ قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَمَا رَأَيْتُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ قَرِحُوا بِشَيْءٍ قَرِحَهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى ، جَعَلَ الْإِمَاءُ يَقْلُنُ : قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَمَا قَدِمَ حَتَّى قَرَأْتُ : ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ فِي سُورَةِ الْمَقْصَلِ .

تا آنکه کنیزان می گفتند. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمد. و قبل از رسیدن آن حضرت (به مدینه) من. «سَيِّحُ اسْمِ رَبِّكَ الْأَعْلَى» را با یکی از سوره های مَفْصَل خوانده بودم.

۳۹۲۶ - از هِشام بن عروه، از پدر وی روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: آنگاه که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به مدینه آمد، ابوبکر و بلال تب کردند. من نزد ایشان آمدم و گفتم: ای پدر من، خود را چگونه احساس می کنی؟ و ای بلال خود را چگونه احساس می کنی؟ و چون ابوبکر را تب می گرفت می گفت: به هر کسی در خانه اش صبح بخیر گفته می شود حالانکه مرگ از بند کفشش به وی نزدیکتر است. و چون بلال را تب رها کرد، آوازش را بلند می کرد و زمزمه می کرد:

کاش می دانستم شبی را خواهم گذرانند

در وادی که پیرامون من گیاهان (خوشبوی) اذخر و جلیل اند

و آیا روزی به آبهای (گوارای) مَجَنَّهُ خواهم رسید

و آیا (کوه های) شامه و طفیل بر من ظاهر خواهد شد.^۱

عایشه گفت. سپس نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رفتم و او را از حال ابوبکر و بلال خبر دادم. فرمود: «بارالها، مدینه را بر ما دوست بدار، مانند دوستی ما نسبت به مکه یا بیشتر از آن و (آب و هوایش) را برای صحت مفید گردان و (بیمانه های) صاع و مُد آن را بر ما پر برکت گردان و تب آن را برگیر و به (موضع)

۳۹۲۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ : لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ ، وَعَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَبِلَالٌ ، قَالَتْ : فَدَخَلْتُ عَلَيْهِمَا ، فَقُلْتُ : يَا أَبَتِ كَيْفَ تَجِدُكَ ، وَيَا بِلَالُ كَيْفَ تَجِدُكَ ، قَالَتْ : فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ إِذَا أَخَذَتْهُ الْحُمَى يَقُولُ :

كُلُّ لَمْرِي مُصْبِحٌ فِي أَهْلِهِ وَالْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ شِرْكَ تَعْلَهُ
وَكَانَ بِلَالٌ إِذَا أَقْلَعَ عَنْهُ الْحُمَى يَرْفَعُ عَقِيمَتَهُ وَيَقُولُ :

الْأَلَيْتُ شِعْرِي هَلْ لَيْتِنِ لَيْلَةٌ بَوَّادٌ وَحَوْلِي إِذْ خَرَّوَجَلِيلٌ
وَهَلْ أُرِدُّنَ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَنَّةٍ وَهَلْ يَتَدُونَنِي شَامَةٌ وَطَفِيلٌ

قَالَتْ عَائِشَةُ : فَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : «اللَّهُمَّ حَبِّبِ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَحَبِّنَا مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ ، وَصَحِّحْهَا ، وَبَارِكْ لَنَا فِي صَاعِهَا وَمُدِّهَا ، وَأَثِقْ حِمَاهَا فَاجْمَلْهَا بِالْجِحْفَةِ » . [راجع : ۱۸۸۹ . مخرجه سلم : ۱۳۷۶ عسرا]

۱- بلال در فراق مکه زمزمه می کرد.

جُحْفَه ا بیر.»

۳۹۲۷ - از زُهری، از عُرْوَه بن زُبَیر روایت است که عُبَیدالله بن عدی بن خیار به او گفت: نزد عثمان رفتم، وی کلمه شهادت بر زبان راند و سپس گفت: اما بعد، همانا خداوند، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را به حق برانگیخت. و من از کسانی بوده‌ام که امر خدا و رسول او را پذیرفتم و بدانچه محمد (صلی الله علیه وسلم) به آن فرستاده شده، ایمان آورده‌ام. سپس دو هجرت (به حبشه و مدینه) کردم و به (افتخار) دامادی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نایل شدم و به وی بیعت کردم. به خدا سوگند که از وی نافرمانی نکردم و به وی خیانت نکردم تا آنکه خداوند او را بمیراند.

متابعت کرده است (بشر بن شعیب را) اسحاق کلبی و گفته است: زُهری مثل آن را روایت کرده است.

۳۹۲۸ - از ابن شهاب (زُهری)، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عباس او را خبر داده است که: عبدالرحمن بن عوف نزد خانواده‌اش در منی برگشت و این (واقعه) در آخرین حجی بود که عمر ادا کرد. چون عبدالرحمن مرا دید به من گفت: من گفتم: ای امیرالمؤمنین، همانا موسم حج مردم فرومایه و آشوب طلب را (نیز) گرد می‌آورد، و من صلاح در آن می‌بینم که درنگ نمایی تا آنکه به مدینه برسی، که آن شهردار هجرت و سنت و سلامت است. و (قضیه) را به فقها و بزرگان مردم و صاحبان رأی در میان بگذاری.^۲

۳۹۲۷- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ عَدِيِّ بْنِ الْخِيَارِ أَخْبَرَهُ : دَخَلْتُ عَلَى عَثْمَانَ . وَقَالَ بَشْرُ بْنُ شُعَيْبٍ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ عَدِيِّ بْنِ الْخِيَارِ أَخْبَرَهُ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى عَثْمَانَ ، فَتَشَّهَدْتُمْ قَالَ : أَمَا بَعْدُ ، فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ ، وَكُنْتُ مِمَّنْ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ، وَأَمِنَ بِمَا بَعَثَ بِهِ مُحَمَّدٌ ﷺ ، ثُمَّ هَاجَرْتُ هَجْرَتَيْنِ ، وَتَلْتُ صَهْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَبَايَعْتُهُ ، فَوَاللَّهِ مَا عَصَيْتُهُ وَلَا عَشِشْتُهُ حَتَّى تَوْفَاةَ اللَّهِ .

تَابَهُ إِسْحَاقُ الْكَلْبِيُّ : حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ : مِثْلَهُ . [راجع: ۳۹۹۶]

۳۹۲۸- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، وَأَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ وَهُوَ بِمَنَى ، فِي آخِرِ حَجَّةٍ حَجَّهَا عُمَرُ ، فَوَجَدَنِي ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ : قُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنْ الْمَوْسِمَ يَجْمَعُ رِعَاقَ النَّاسِ وَغَوَّاهَهُمْ ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تُمَهِّلَ حَتَّى تَقْدِمَ الْمَدِينَةَ ، فَإِنَّهَا دَارُ الْهَجْرَةِ وَالسُّنَّةِ وَالسَّلَامَةِ ، وَتُخَلِّصُ لِأَهْلِ الْفَقْهِ وَأَشْرَافِ النَّاسِ وَدَوِي رَأْيِهِمْ . قَالَ : عُمَرُ ، لِأَقْوَمِينَ فِي أَوَّلِ مَقَامِ أَقْوَمِهِ بِالْمَدِينَةِ . [راجع: ۲۴۶۲ . أخرجه مسلم : ۱۶۹۱ ، بمعظم ترد في هذه الطريق]

۱- قریه‌ای بین جده و مدینه بوده است.

۲- کسی گفته بود که فلان کس می‌گوید چون عمر بمیرد من به فلان

عمر گفت: در نخستین موضعی که به مدینه بایستم (در این مورد) خطابه ایراد خواهم کرد.

۳۹۲۹- از ابن شهاب روایت است که خارجه بن زید بن ثابت گفت: أم العلاء زنی از زنان انصار که به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بیعت کرده بود به او خبر داده است که: عثمان بن مظعون در سهمیه اقامت ایشان درآمد و آن هنگامی بود که انصار در سکنی گزیدن مهاجرین (در خانه‌های خویش) قرعه افکندند. سپس عثمان نزد ما بیمار شد تا آنکه وفات کرد و ما او را در جامه‌هایش کفن کردیم. سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نزد ما آمد. من گفتم: رحمت خدا بر تو باد ای ابوسائب. من بر تو گواهی می‌دهم که خداوند تو را گرامی داشته است. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «چه می‌دانی که خداوند او را گرامی داشته است.» گفتم: «نمی‌دانم، پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله، پس که را (خداوند گرامی می‌دارد؟)»

آن حضرت گفت: «و اما او، به خدا سوگند که مرگ او را دریافته است و به خدا سوگند که همانا برای وی نیکویی آرزو می‌کنم و به خدا سوگند من که فرستاده خداوندم، نمی‌دانم که با من چه خواهد شد.» أم العلاء گفت: به خدا سوگند که پس از آن هیچ یکی را تزکیه نمی‌کنم و این حالت مرا اندوهگین ساخت. سپس خوابیدم، در خواب دیدم که برای عثمان بن مظعون چشمه جاری است، سپس

۳۹۲۹- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ : أَخْبَرَنَا ابْنُ شَهَابٍ ، عَنْ خَارِجَةَ بِنْتُ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ : أَنَّ أُمَّ الْعَلَاءِ ، امْرَأَةً مِنْ نِسَائِهِمْ بَايَعَتَ النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرَتْهُ : أَنَّ عَثْمَانَ بْنَ مَطْعُونٍ طَارَ لَهُمْ فِي السُّكْنِيِّ ، حِينَ اقْتَرَعَتْ الْإِنصَارُ عَلَى سُكْنَى الْمُهَاجِرِينَ ، قَالَتْ أُمُّ الْعَلَاءِ : فَاشْتَكَى عَثْمَانُ عِنْدَنَا فَمَرَضْتُهُ ، حَتَّى تُوَفِّيَ وَجَعَلْتَاهُ فِي أَثْوَابِهِ ، فَدَخَلَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ ، فَقُلْتُ : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ يَا أَبَا السَّائِبِ ، شَهَادَتِي عَلَيْكَ لَقَدْ أَكْرَمَكَ اللَّهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « وَمَا يَذْرُوكُ أَنْ اللَّهَ أَكْرَمَهُ . قَالَتْ : قُلْتُ : لَا أَذْرِي ، يَا بِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَمَنْ ؟ قَالَ : « أَمَا هُوَ فَقَدْ جَاءَهُ وَاللَّهُ الْبَقِيَّةُ ، وَاللَّهُ إِنِّي لَأَرْجُوهُ الْخَيْرَ ، وَمَا أَذْرِي وَاللَّهُ وَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ مَا يُفْعَلُ بِي . قَالَتْ : قَوْلَ اللَّهِ لَا أَزْكِي أَحَدًا بَعْدَهُ . قَالَتْ : فَأَحْزَنَنِي ذَلِكَ ، فَمَنَّمْتُ ، فَأَرَيْتُ لِعَثْمَانَ بْنَ مَطْعُونٍ عَيْنًا تَجْرِي ، فَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَقَالَ : « ذَلِكَ عَمَلُهُ . [راجع :

۱۲۴۳]

مرد بیعت می‌کنم. عمر می‌خواست در آنجا خطبه بدهد و مردم را از همچو خودسریها هشدار بدهد ولی عبدالرحمن بن عوف نظر به اینکه هر نوع مردمی در حج گرد می‌آیند، او را از این کار منصرف ساخت.

نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمدم و آن حضرت را خبر دادم. فرمود: «آن عمل وی است.»

۳۹۳۰ - از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: روز (جنگ) بُعث روزی بود که خدای عزوجل برای رسول خود (صلی الله علیه وسلم) پیش آورد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به مدینه آمد و همانا جماعت ایشان فرو پاشیده بود و سران ایشان کشته شده بودند که موجب دخول ایشان در اسلام شد.^۱

۳۹۳۱ - از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: همانا ابوبکر بر وی درآمد در حالی که پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) نزد او بود، و آن روز، عید فطر و یا عید قربان بود و دو دختر سرودخوان نزد وی بودند که سرود انصار را در روز جنگ بُعث می خواندند.

ابوبکر گفت: سرود شیطان؟ و دوبار تکرار کرد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آنها را بگذار، ای ابوبکر، همانا هر قومی را عیدی است و همانا عید ما امروز است.»

۳۹۳۲ - از ابوالتیاح یزید بن حمید الضبعی روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: آنگاه که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به مدینه آمد، در بلندیهای مدینه در میان قومی که آن را بنو عمرو ابن عوف می گفتند، فرود آمد آن حضرت چهارده شب در میان

۳۹۳۰- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو اسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ يَوْمَ بُعِثَ يَوْمًا قَدِمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِرَسُولِهِ ﷺ ، فَقَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ ، وَقَدْ افترقَ مَلَأُؤُهُمْ ، وَقُتِلَتْ سَرَائِهِمْ ، فِي دُخُولِهِمْ فِي الْإِسْلَامِ . [راجع : ۳۷۷۷] .

۳۹۳۱- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ دَخَلَ عَلَيْهَا ، وَالنَّبِيُّ ﷺ عِنْدَهَا ، يَوْمَ فِطْرٍ أَوْ أَضْحَى ، وَعِنْدَهَا قَيْتَانِ نَغْنِيَانِ بِمَا تَقَادَقَتِ الْأَنْصَارُ يَوْمَ بُعِثَ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : مَرَمَارُ الشَّيْطَانِ ؟ مَرَّتَيْنِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « دَعُهُمَا يَا أَبَا بَكْرٍ ، إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ عِيدًا ، وَإِنَّ عِيدَنَا هَذَا الْيَوْمَ » . [راجع : ۴۵۴ . أخرجه مسلم : ۸۹۲] .

۳۹۳۲- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّوَارِثِ . وَحَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ : حَدَّثَنَا أَبُو التَّيَّاحِ يَزِيدُ بْنُ حَمِيدِ الضُّبَعِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ ، نَزَلَ فِي عَلُوِّ الْمَدِينَةِ ، فِي حَيِّ يُقَالُ لَهُمْ بَنُو عَمْرُو بْنِ عَوْفٍ ، قَالَ : فَاقَامَ فِيهِمْ أَرْبَعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيَّ مِلَإَ بَنِي النَّجَّارِ ، قَالَ : فَجَاؤُوا مُتَمَلِّدِي سَبُوفِهِمْ ، قَالَ : وَكَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَى رَأْسِهِ وَأَبُو بَكْرٍ

۱- مراد از جنگ بُعث، آخرین جنگی است که میان دو قبیله اوس و خزرج به وقوع پیوست و سران آنها کشته شدند و این امر در آمدن آنها را به اسلام آسان نمود.

رَدْفَهُ ، وَمَلَأَ بَنِي النَّجَّارِ حَوْلَهُ ، حَتَّى أَلْقَى بِنَاءَ أَبِي أَيُّوبَ ، قَالَ : فَكَانَ يُصَلِّي حَيْثُ أَدْرَكَتْهُ الصَّلَاةُ ، وَيُصَلِّي فِي مَرَابِضِ النَّعْمِ ، قَالَ : ثُمَّ إِنَّهُ أَمَرَ بِنَاءَ الْمَسْجِدِ ، فَأَرْسَلَ إِلَى مَلَائِكَةِ بَنِي النَّجَّارِ فَبَجَّأُوا فَقَالَ : «يَا بَنِي النَّجَّارِ ، تَأْمِنُونِي حَانَطَكُمْ هَذَا» . فَقَالُوا : لَا وَاللَّهِ ، لَا نَطْلُبُ نِعْمَهُ إِلَّا إِلَى اللَّهِ ، قَالَ : فَكَانَ فِيهِ مَا أَثَرُوا لَكُمْ ، كَانَتْ فِيهِ قُبُورُ الْمُشْرِكِينَ ، وَكَانَتْ فِيهِ حَرْبٌ ، وَكَانَ فِيهِ تَخَلُّ ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِقُبُورِ الْمُشْرِكِينَ فَنُبِثَتْ ، وَبِالْحَرْبِ فَسُوِّتْ ، وَبِالتَّخَلِّ فَقَطِعَ ، قَالَ : فَصَفُّوا التَّخَلَ قَبْلَةَ الْمَسْجِدِ ، قَالَ : وَجَعَلُوا عَضَادَتِيهِ حِجَابَةً ، قَالَ : جَعَلُوا يَنْقَلُونَ ذَلِكَ الصَّخْرَ وَهُمْ يَرْتَجِزُونَ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَهُمْ ، يَمْوَلُونَ :

اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرِ الْآخِرَةِ

فَانصُرِ الْأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَةَ

[راجع: ۲۳۴. أخرجه مسلم: ۵۲۴.]

ایشان توقف نمود، سپس به سوی گروه بنی نجار فرستاد، آنها مجهز با شمشیرهای خویش آمدند و گویی اکنون به سوی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می نگریم که بر شتر خود سوار است و ابوبکر در پس پشت وی است و گروه بنی نجار پیرامون وی اند تا آنکه در خانه ابو ایوب فرود آمد. آن حضرت در هر جایی که وقت نماز فرا می رسید، در آن نماز می گزارد، و (حتی) در آغل گوسفندان نماز می گزارد. سپس آن حضرت به ساختن مسجد امر کرد و به سوی گروه بنی نجار فرستاد و آنها آمدند و فرمود: «ای بنی نجار، این باغ خود را بر من قیمت گذارید.» آنها گفتند: نی، به خدا سوگند که قیمت آن را نمی گیریم، جز از جانب خدا، و در آن باغ چیزی بود که به شما می گویم. در آن قبرهای مشرکین بود، در آن مخروبه های (ناهموار) بود و در آن درختان خرما بود. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) دستور داد و قبرهای مشرکین برکنده شد و مخروبه ها هموار گردید و درختان قطع شد. درختان خرما را (به صورت دیوار) در قبله مسجد ردیف نمودند و اطراف دروازه اش را با سنگ اعمار کردند. مردم سنگ می بردند و رجز خوانی می کردند و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) همراه شان بود و می گفتند: بارالها، نیست نیکویی به جز نیکویی آخرت، پس انصار و مهاجرین را یاری رسان.

باب - ۴۷ - اقامت مهاجران در مکه پس از ادای مناسک حج خویش

۴۷- بَابُ : إِقَامَةِ الْمُهَاجِرِ بِمَكَّةَ

بَعْدَ قَضَاءِ نُسُكِهِ

۳۹۳۳ - از عبدالرحمن بن حميد الزهري روايت است که گفت: از عمر بن عبدالعزيز شنيدم که از سائب پسر خواهر نمر سؤال کرد: در مورد اقامت در مکه چه شنيدی؟ وی گفت: از علاء بن الحضرمي شنيدم که گفت: رسول الله (صلی الله عليه وسلم) فرمود: «برای مهاجر پس از طواف رجوع، سه شب (اقامت) است.»

۳۹۳۳- حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ حَمَزَةَ : حَدَّثَنَا حَاتِمٌ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حُمَيْدِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ يَسْأَلُ السَّائِبَ ابْنَ أُخْتِ النَّعْمِ : مَا سَمِعْتَ فِي سَكْنِي مَكَّةَ ؟ قَالَ : سَمِعْتُ الْعَلَاءَ بْنَ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « ثَلَاثٌ لِلْمُهَاجِرِ بَعْدَ الصُّدْرِ » . [اخرجہ مسلم : ۱۳۵۲] .

باب - ۴۸ تاریخ، از چه زمانی تاریخ را تعیین کرده‌اند؟

۴۸- بَاب : التَّارِيخِ ، مِنْ أَيِّنِ أَرخُوا التَّارِيخِ

۳۹۳۴ - از عبدالعزيز از پدرش روايت است که سهل بن سعد گفت: (آغاز تاریخ را) از زمان بعثت پیامبر (صلی الله عليه وسلم) و از زمان وفات وی حساب نکرده‌اند بلکه از آمدن آن حضرت به مدینه حساب کرده‌اند.

۳۹۳۴- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ : مَا عَدُّوا مِنْ مَبْعَثِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَلَا مِنْ وَفَاتِهِ ، مَا عَدُّوا إِلَّا مِنْ مُقَدِّمَةِ الْمَدِينَةِ .

۳۹۳۵ - از زهري، از گروه روايت است که عايشه (رضی الله عنها) گفت: نماز دو رکعت فرض گردید، سپس پیامبر (صلی الله عليه وسلم) هجرت کرد و چهار رکعت فرض گردید و نماز سفر به همان حالت اول خود باقی ماند. متابعت کرده است (يزيد بن زريع (را) عبدالرزاق از معمر.

۳۹۳۵- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : فُرِضَتِ الصَّلَاةُ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ هَاجَرَ النَّبِيُّ ﷺ فَفُرِضَتْ أَرْبَعًا ، وَتَرَكْتُ صَلَاةَ السَّفَرِ عَلَى الْأُولَى . تَابَعَهُ عَبْدُ الرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ . [راجع : ۳۵۰ . اخرجہ مسلم : ۶۸۵] .

باب - ۴۹ فرموده پیامبر (صلی الله عليه وسلم) «بارالها، هجرت یاران مرا کامل گردان.»

۴۹- بَاب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ :

«اللَّهُمَّ امضِ لأصحابي هجرتهم»

(و ترحم آن حضرت بر کسانی (از مهاجرین) که در مکه مردند.)

[وَرَحِمْتَهُ لِمَنْ مَاتَ بِمَكَّةَ] .

۳۹۳۶- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ مَالِك ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : عَادَنِي النَّبِيُّ ﷺ عَامَ حَجَّةِ الْوُدَاعِ مِنْ مَرَضٍ أَشَقَّيْتُ مِنْهُ عَلَى الْمَوْتِ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، بَلِّغْ بِي مِنَ الْوَجَعِ مَا تَرَى ، وَأَنَا دُوْمَالٌ ، وَلَا يَرِيئِي إِلَّا ابْنَةُ لِي وَاحِدَةٌ ، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلْثِي مَالِي ؟ قَالَ : « لَا » . قَالَ : فَأَتَصَدَّقُ بِشَطْرِهِ ؟ قَالَ : « الثُّلْثُ يَا سَعْدُ ، وَالثُّلْثُ كَثِيرٌ ، إِنَّكَ أَنْ تَذَرَّ ذَرِيَّتَكَ أَغْنِيَاءَ ، خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّمُونَ النَّاسَ » .

قَالَ أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ : « أَنْ تَلْزَمَ وَرَثَتَكَ وَلَسْتَ بِتَأْفِقُ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أَجْرَكَ اللَّهُ بِهَا ، حَتَّى اللَّقْمَةَ تَجْعَلُهَا فِي فِي امْرَأَتِكَ » . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَخْلَفَ بَعْدَ أَصْحَابِي ؟ قَالَ : « إِنَّكَ لَنْ تُخْلَفَ ، فَتَعْمَلْ عَمَلًا تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أَزْدَدَتْ بِه دَرَجَةً وَرَفَعَةً ، وَلَمَّا لَكَ تُخْلَفُ حَتَّى يَتَمَعَ بِكَ أَقْوَامٌ ، وَيُضَرَّ بِكَ آخَرُونَ ، اللَّهُمَّ أَمْضِ لِأَصْحَابِي هِجْرَتَهُمْ ، وَلَا تُرِدَّهُمْ عَلَى أَعْقَابِهِمْ ، لَكِنِ الْبَاسَ سَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ » .
[مسلم : ۱۶۷۸]

وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ وَمُوسَى ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ : « أَنْ تَذَرَّ وَرَثَتَكَ » .

۳۹۳۶- از زهری، از عامر بن سعد بن مالک^۱ روایت است که پدرش گفت: پیامبر(صلی الله علیه وسلم) در سال حجّه الوداع در همان مرضی که از مرگ شفا یافتم، از من عیادت کرد. گفتم: یا رسول الله، چنانکه می بینی مرا رنجوری رسیده است و من توانگرم و از من به جز یگانه دخترم میراث نمی برد. آیا دو سوم مال خود را صدقه کنم؟ فرمود: «نی» گفتم: آیا نیمه آن را صدقه کنم؟ فرمود: «سوم حصه» ای سعد و سوم حصه زیاد است، همانا اگر تو فرزندان خود را توانگر بگذاری، بهتر از آن است که فقیر بگذاری که پیش مردم دست دراز کنند.» احمد بن یونس از ابراهیم روایت کرده (که آن حضرت فرمود): «اگر وارثین خود را بگذاری، و تو دهنده نفقه ای نیستی که بدان رضای خدا را می جویی مگر آنکه پاداش آن با خدا است، تا آنکه لقمه ای را که در دهان زن خود می نهی.» گفتم: یا رسول الله، آیا من پس از رفتن یاران خود در مکه خواهم ماند؟ فرمود: همانا، تو در مکه نمی مانی و عملی را انجام می دهی که بدان رضای خدا را می جویی مگر آنکه در برابر آن مقام و منزلت تو فزونی می گیرد، و شاید تا زمانی گذاشته شوی(بمانی) تا عده ای مردم مسلمان از تو سود برند و دیگران از تو زیانمند گردند. بارالها هجرت یاران مرا کامل گردان و آنان را بر پاشنه هایشان برمگردان. ولی بیچاره، سعد بن خوله.»

۱- سعد بن مالک که همان سعد بن ابی وقاص است در مکه نمرود همانگونه که آن حضرت فرموده بود زنده ماند و فتوحات زیادی کرد، ولی سعد بن خوله در مکه مرد. بعضی گفته اند که سعد بن خوله اصلاً هجرت نکرده بود و بعضی گفته اند که هجرت کرده بود و در سال حجّه الوداع مرده است.

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بر وی ترحم کرد که در مکه مرده بود. احمد بن یونس و موسی از ابراهیم روایت کرده‌اند که آن حضرت با این لفظ فرمود: «أَنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ» این که وارثین خود را بگذاری.

۵۰- بَاب : كَيْفَ آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ أَصْحَابِهِ

وَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ : آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنِي وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ لَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ . [راجع : ۲۰۴۸].

وَقَالَ أَبُو جُحَيْفَةَ : آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ سَلْمَانَ وَأَبِي الدَّرْدَاءِ . [راجع : ۱۹۶۸].

باب - ۵۰ پیامبر (صلی الله علیه وسلم) چگونه رابطه برادری میان یاران خود پدید آورد.^۱ و عبدالرحمن بن عوف گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) میان من و سعد بن ربیع، با رسیدن ما به مدینه پیمان برادری بست. و ابو جحیفه گفته است: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) میان سلمان و ابودرداء رابطه برادری ایجاد کرد.

۳۹۳۷- از حمید روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: عبدالرحمن بن عوف به مدینه آمد، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) میان او و سعد بن الربیع انصاری رابطه برادری ایجاد کرد و سعد مناصفه مال و عیال خود را به عبدالرحمن عرضه کرد. عبدالرحمن گفت: خداوند تو را در مال و عیال تو برکت دهد، مرا به بازار رهنمایی کن. عبدالرحمن از معامله قروت (کشک) و روغن نفع برد. پس از چند روز پیامبر (صلی الله علیه وسلم) او را دید که اثر زردگون خوشبویی در

۳۹۳۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قَدِمَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ الْمَدِينَةَ ، فَآخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ الْأَنْصَارِيِّ ، فَعَرَضَ عَلَيْهِ أَنْ يُنَاصِفَهُ أَهْلَهُ وَمَالَهُ ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ : بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَهْلِكَ وَمَالِكَ ، دَلَّنِي عَلَى السُّوقِ ، فَرَبِحَ شَيْئًا مِنْ أَقْطٍ وَسَمْنٍ ، فَرَأَى النَّبِيُّ ﷺ بَعْدَ أَيَّامٍ وَعَلَيْهِ وَضُرٌّ مِنْ صَفْرَةٍ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَهَيْمٌ يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ ». قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً مِنَ الْأَنْصَارِ ، قَالَ : « فَمَا سَمَّيْتَهَا فِيهَا ». فَقَالَ : وَزَنَ نَوَافَةَ مِنْ ذَهَبٍ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَوْلَيْتُمْ وَلَوْ بِشَاةٍ ». [راجع : ۲۰۴۹].

اخرجه مسلم : ۱۴۲۷ أخرجه باختلاف .

۱- عقد رابطه اخوت یا برادری میان مسلمانان در دو مرحله صورت گرفته که مرحله اول آن قبل از مهاجرت آن حضرت به مدینه بوده و در مکه انجام شده است، چنانکه آن حضرت میان ابوبکر و عمر و میان حمزه و زید بن حارثه و میان عثمان و عبدالرحمن بن عوف و میان زبیر و ابن مسعود و میان عبیده بن حارث و بلال و میان مصعب بن عمیر و سعد بن وقاص، و میان ابوعبیده و سالم مولى ابی حذیفه و میان سعید بن زید و طلحة بن عبیدالله و میان خود و علی رضی الله عنهم اجمعین رابطه اخوت ایجاد کرد و بعد در مدینه میان مهاجرین و انصار این رابطه به میان آمد که پنجاه مهاجر و پنجاه انصار را در برمی گرفت که یکدیگر را وارث می ساختند. سپس نظر به حکم قرآن توارث از بین رفت. «اقتباس از تیسیر القاری»،

وی است. پیامبر صلی الله علیه وسلم) فرمود: «این چیست ای عبدالرحمن؟» وی گفت: یا رسول الله، با زنی از انصار ازدواج کردم. فرمود: «چقدر مهرش را دادی؟» گفت: به اندازه یک هسته خرما، طلا. سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: میهمانی کن (یعنی دعوت عروسیرا برگزار کن) هرچند با ذبح گوسفندی باشد.»

باب - ۵۱

[۵۱ - باب :]

۳۹۳۸- از حمید روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: خبر ورود پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به عبدالله بن سلام رسید، وی نزد آن حضرت آمد که از چیزهایی سؤال کند و گفت: همانا من از تو سه چیز می‌پرسم که به جز پیامبر کسی آن را نمی‌داند؛ نخستین علامت قیامت چیست، و نخستین غذایی که بهشتیان می‌خورند چیست، و چرا فرزند به پدر و یا مادر خود مشابَهت می‌رساند؟ آن حضرت فرمود: «همین لحظه جبرئیل مرا خبر داد.» ابن سلام گفت: وی (جبرئیل) از فرشتگانی است که دشمن یهود است. آن حضرت فرمود: «اما، نخستین علامت قیامت آتشی است که مردم را از شرق به سوی غرب جمع می‌کند و اما نخستین غذایی که بهشتیان می‌خورند، زیادتى جگر ماهی است و اما فرزند. اگر منی مرد بر منی زن پیشی می‌گیرد. فرزند را به سوی مرد می‌کشاند و اگر منی زن بر منی مرد پیشی می‌گیرد، فرزند را به سوی زن می‌کشاند.»

۳۹۳۸- حَدَّثَنِي حَامِدُ بْنُ عُمَرَ ، عَنْ بَشْرِ بْنِ الْمُفَضَّلِ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَلَامٍ بَلَغَهُ مَقْدَمُ النَّبِيِّ ﷺ الْمَدِينَةَ ، فَأَتَاهُ يُسْأَلُهُ عَنْ أَسْئَاءٍ ، فَقَالَ : إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ ثَلَاثٍ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا نَبِيٌّ : مَا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ ، وَمَا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ ، وَمَا بَالُ الْوَلَدِ يَنْبَغُ إِلَى أَبِيهِ أَوْ إِلَى أُمِّهِ ؟ قَالَ : « أَخْبَرَنِي بِهِ جِبْرِيلُ أَنْفًا . » قَالَ ابْنُ سَلَامٍ : ذَلِكَ عَدُوُّ الْيَهُودِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ، قَالَ : « أَمَّا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ فَنَارٌ تَحْشُرُهُمْ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ ، وَأَمَّا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فَرِيَادَةُ كَبِدِ الْحَوْتِ ، وَأَمَّا الْوَلَدُ : فَإِذَا سَبَقَ مَاءُ الرَّجُلِ مَاءَ الْمَرْأَةِ نَزَعَ الْوَلَدُ ، وَإِذَا سَبَقَ مَاءُ الْمَرْأَةِ مَاءَ الرَّجُلِ نَزَعَتْ الْوَلَدَةَ . » قَالَ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ، قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ الْيَهُودَ قَوْمٌ بُهْتُ ، فَاسْأَلْتَهُمْ عَنِّي قَبْلَ أَنْ يَعْلَمُوا بِإِسْلَامِي ، فَمَجَّاتِ الْيَهُودُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَيُّ رَجُلٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ فِيكُمْ . » قَالُوا : خَيْرُنَا وَأَبْنُ خَيْرِنَا وَأَفْضَلُنَا وَأَبْنُ أَفْضَلِنَا فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَرَأَيْتُمْ إِنْ اسْلَمَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ . » قَالُوا : أَعَادَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ ، فَأَعَادَ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا مِثْلَ ذَلِكَ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ عَبْدُ اللَّهِ فَقَالَ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ

عبدالله بن سلام گفت: گواهی می‌دهم که نیست معبودی برحق به جز خدای یگانه و به تحقیق که تو فرستاده‌ی خداوند هستی. سپس گفت: یا رسول‌الله، همانا یهود قومی دروغگوی‌اند، درباره‌ی من از ایشان پرس، پیش از آنکه از اسلام آوردن من آگاه شوند. سپس یهود آمدند و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) گفت: «عبدالله بن سلام در میان شما چگونه مردی است؟» گفتند: بهترین ما و پسر بهترین ما و بافضیلت‌ترین ما و پسر بافضیلت‌ترین ما است. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «چه می‌اندیشید اگر عبدالله بن سلام اسلام بیاورد.» گفتند: خدا او را از آن نگهدارد. آن حضرت سخنش را تکرار کرد و آنها هم مثل آن را گفتند. عبدالله نزد ایشان برآمد و گفت: گواهی می‌دهم که معبودی برحق نیست به جز خدا و محمد فرستاده‌ی خداوند است. یهود گفتند: وی بدترین ما و پسر بدترین ما است و او را بدگویی کردند. عبدالله گفت: این است چیزی که از آن می‌ترسیدم یا رسول‌الله.

۳۹۳۹ - ۳۹۴۰ - از ابومنہال روایت است که عبدالرحمن بن مُطعم گفت: شریک من، درهم‌های خویش را در بازار به نسیه فروخت. من گفتم: سبحان الله، آیا این معامله درست است. وی گفت: سبحان الله، همانا آن را در بازار فروختم و کسی بر من عیب نگرفت. سپس من از برا بن عازب پرسیدم. وی گفت: پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به مدینه آمد و ما با همین بیع معامله کردیم، آن حضرت فرمود: «چیزی که (در بیع نقدینه) دست به دست باشد

اللَّهِ ، قَالُوا : شَرْنَا وَأَبْنُ شَرْنَا ، وَتَقْصُوهُ ، قَالَ : هَذَا كُنْتُ أَخَافُ يَا رَسُولَ اللَّهِ . [راجع: ۳۳۲۹].

۳۹۳۹ ، ۳۹۴۰ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُمَيَّانُ ، عَنْ عَمْرٍو : سَمِعَ أَبَا الْمُنْهَالِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُطْعِمٍ قَالَ : بَاعَ شَرِيكَ لِي دِرَاهِمَ فِي السُّوقِ نَسِيئَةً ، فَقُلْتُ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، أَيُصْلِحُ هَذَا ؟ قَالَ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، وَاللَّهِ لَقَدْ بَعَثَهَا فِي السُّوقِ ، فَمَا عَابَهُ أَحَدٌ ، فَسَأَلْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ فَقَالَ : قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ وَتَحَنَّنَ تَتَابَعُ هَذَا الْبَيْعِ ، فَقَالَ : « مَا كَانَ يَدَا يَدِ قَلْبَيْهِ بِهَيْئَةِ بَأْسٍ ، وَمَا كَانَ نَسِيئَةً فَلَا يَصْلِحُ » .

وَالْقَوْمُ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ فَسَأَلَهُ ، فَأَبَاهُ كَمَا أَنَّ أَكْبَرَنَا تِجَارَةً ، فَسَأَلْتُ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ فَقَالَ مِثْلَهُ .

در آن باکی نیست و اگر به نسیه باشد، درست نیست.»

برو نزد زید بن ارقم و از وی سؤال کن، همانا وی بزرگترین تاجر ما است. من از زید بن ارقم سؤال کردم و او مثل آن را گفت (که برا بن عازب گفته بود.) و سفیان (راوی این حدیث) بار دیگر چنین گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر ما در مدینه تشریف آورد در حالی که ما معامله می کردیم، و گفت: ما به نسیه معامله می کردیم تا به موسم یا حج^۱.

باب - ۵۲ آمدن یهود نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هنگام ورود آن حضرت به مدینه

لفظ «هاؤوا» (البقره: ۶۲) یعنی: یهود گشتند. و اما فرموده خداوند «هُذْنَا» (الاعراف: ۱۵۶) به معنی بازگشتیم. لفظ - هائذٌ به معنی - تائبٌ - است، یعنی بازگشت کننده.

۳۹۴۱ - از ابو هریره (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر ده کس از (بزرگان) یهود به من ایمان می آوردند، همه یهود به من ایمان می آوردند.»

۳۹۴۲ - از طارق بن شهاب روایت است که ابوموسی (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) که وارد مدینه شد، ناگاه دید که بعضی از مردم یهود عاشوراء (دهه محرم) را تجلیل می کنند و در آن روزه می گیرند پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: ما به روزه گرفتن آن روز سزاوارتریم و دستور داد که (عاشوراء را) روزه بگیریم.»

۱- علی بن عبدالله، که از سفیان روایت کرده الفاظ او را چنانکه شنیده است نقل کرده است و بار دیگر بعضی الفاظ را با تغییر اندکی شنیده که همان را آورده است.

وَقَالَ سَفِيَانٌ مَرَّةً: فَقَالَ: قَدِمَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ وَنَحْنُ نَتَّبِعُ، وَقَالَ: نَسِيَةٌ إِلَى الْمَوْسِمِ، أَوْ الْحَجِّ.

[راجع: ۲۰۶۰، ۲۰۶۱.]

۵۲- بَابُ: إِيْتَانِ الْيَهُودِ

النَّبِيِّ ﷺ حِينَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ

﴿هَادُوا﴾ [البقرة: ۶۲]: صَارُوا يَهُودًا. وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿هُذْنَا﴾ [الاعراف: ۱۵۶]: تَبْنَا، هَائِذٌ تَائِبٌ.

۳۹۴۱- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ بْنُ أَبِرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا قُرَّةٌ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْ آمَنَ بِي عَشْرَةٌ مِنَ الْيَهُودِ لَأَمَنَ بِي الْيَهُودُ». [تخرجه مسلم: ۲۷۹۳.]

۳۹۴۲- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ، أَوْ مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ الْغُدَّانِيُّ: حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ أَسَمَةَ: أَخْبَرَنَا أَبُو عُمَيْسٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ سُلَيْمٍ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شَهَابٍ، عَنِ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ، وَإِذَا نَاسٌ مِنَ الْيَهُودِ يُعْظَمُونَ عَاشُورَاءَ وَيَصُومُونَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «نَحْنُ أَحَقُّ بِصَوْمِهِ». فَأَمَرَ بِصَوْمِهِ. [راجع: ۲۰۰۵، تخرجه مسلم: ۱۱۳۱.]

۳۹۴۳- از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وارد مدینه شد، دریافت که یهود عاشوراء را روزه می گیرند. ایشان از این امر پرسیده شدند. گفتند: این روزی است که خداوند موسی و بنی اسرائیل را بر فرعون پیروزی بخشید و ما برای بزرگداشت آن روزه می گیریم. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ما از شما نسبت به موسی شایسته تریم.» سپس به روزه عاشورا امر کرد.

۳۹۴۴- از یونس روایت است که زهری گفت: عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه مرا خبر داده است که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفت. همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) موی سر خود را بر پیشانی فرو می هشت، و مشرکان موی خود را به دو طرف سر فرق می کردند و اهل کتاب موی خویش را فرو می هشتند، و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) موافقت اهل کتاب را در چیزی که به وی امر نمی شد دوست می داشت. سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سر خود را فرق گذاشت.

۳۹۴۵- از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: اهل کتاب اجزای (کتاب خود را) تقسیم کردند، به بعضی از آن ایمان آوردند و به بعضی از آن کافر شدند. یعنی: فرموده خدای تعالی، «أَنَّا نَكُفِّرُ بَعْضُهُمْ أَلْبَانًا وَأَنَّا نَمُوتُهُمْ كَمَا نَمُوتُهُمْ» (الاحقر: ۹۱) کتاب الهی را پاره پاره.»

۳۹۴۳- حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ أَيُّوبَ : حَدَّثَنَا هُثَيْمٌ : حَدَّثَنَا أَبُو بَشِيرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَدِينَةَ ، وَجَدَ الْيَهُودَ يَصُومُونَ عَاشُورَاءَ ، فَسَأَلُوا عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالُوا : هَذَا الْيَوْمُ الَّذِي أَظْفَرَ اللَّهُ فِيهِ مُوسَى وَبَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى فِرْعَوْنَ ، وَنَحْنُ نَصُومُهُ تَعْظِيمًا لَهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « نَحْنُ أَوْلَى بِمُوسَى مِنْكُمْ » . ثُمَّ أَمَرَ بِصَوْمِهِ . [راجع : ۲۰۰۴ . أخرجه مسلم : ۱۱۲۰] .

۳۹۴۴- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَتْبَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَسْتَلِدُّ شَعْرَهُ ، وَكَانَ الْمَشْرُكُونَ يَفْرِقُونَ رُؤُوسَهُمْ ، وَكَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَسْتَلِدُّونَ رُؤُوسَهُمْ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحِبُّ مُوَافَقَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ فِيمَا لَمْ يُؤْمَرْ فِيهِ بِشَيْءٍ ، ثُمَّ فَرَّقَ النَّبِيُّ ﷺ رَأْسَهُ . [راجع : ۳۵۵۸ . أخرجه مسلم : ۲۳۳۶] .

۳۹۴۵- حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ أَيُّوبَ : حَدَّثَنَا هُثَيْمٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو بَشِيرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : هُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ ، جَزَّوهُ أَجْزَاءً ، فَأَمَّنُوا بِبَعْضِهِ وَكَفَرُوا بِبَعْضِهِ . يَعْنِي : قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ﴾ . [راجع : ۴۷۰۵ ، ۴۷۰۶] .

باب - ۵۳ - اسلام سلمان فارسی (رضی الله عنه)^۱

۳۹۴۶ - از ابوعثمان روایت است که سلمان فارسی (رضی الله عنه) گفت که: وی بیش از ده بار، از یک مالک به مالک دیگر فروخته شده است.

۳۹۴۷ - از ابوعثمان روایت است که گفت: از سلمان (رضی الله عنه) شنیده‌ام که می‌گفت: من اصلاً از شهر «رام‌هرمز» هستم.

۳۹۴۸ - از ابوعثمان روایت است که سلمان گفت: مدت فتور دوره نبوت میان عیسی علیه السلام و محمد (صلی الله علیه وسلم) ششصد سال است.

(ختم جزء پانزدهم صحیح البخاری)

۵۳- بَاب : إِسْلَامَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ ۞

۳۹۴۶- حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عُمَرَ بْنِ شَقِيقٍ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ : قَالَ أَبِي . وَحَدَّثَنَا أَبُو عَثْمَانَ ، عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ : أَنَّهُ تَدَاوَلَهُ بِضِعْمَةِ عَشْرٍ ، مِنْ رَبِّ إِلَى رَبِّ .

۳۹۴۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَوْفٍ ، عَنْ أَبِي عَثْمَانَ قَالَ : سَمِعْتُ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ : أَنَا مِنْ رَامَ هَرْمَزٍ .

۳۹۴۸- حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُدْرِكٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ : أَخْبَرَنَا أَبُو عَوَّانَةَ ، عَنْ عَاصِمِ الْأَحْوَلِ ، عَنْ أَبِي عَثْمَانَ ، عَنْ سَلْمَانَ قَالَ : فَتْرَةٌ بَيْنَ عِيسَى وَمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَسَلَّمَ سِتْمِائَةَ سَنَةٍ .

۱- در اسماء الرجال در مورد سلمان فارسی گفته شده است: وی آزاد بود و به حق او ظلم کردند و او را فروختند. وی جویای حق بود و از نزد پدر خود گریخته بود و در اصل مجوسی بود. نزد راهبی رفت و سپس نزد راهبی دیگر رفت و باز نزد راهبی دیگر رفت و تا زمان وفات ایشان مصاحبشان بود. راهب آخر از ظهور پیامبر صلی الله علیه وسلم) او را آگاه کرد. وی با بعضی از بادیه نشینان به سوی آن حضرت راهی شد ولی به او خیانت کردند و او را فروختند و یهودی‌ای او را خرید و به مدینه آمدند. او علامات نبوت را در آن حضرت دید و مسلمان شد و در سال سی و شش هجری در مدینه وفات کرد.



۶۴ - کتاب المغازی

۶۴ - کتاب المغازی

باب - ۱ «غزوات پیامبر (صلی الله علیه وسلم)»
غزوة عُشیره یا عُسیره^۱

۱ - باب : غزوة العُسیرة ،
أو العُسیرة

ابن اسحاق گفته است: نخستین پیکار و نبردی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) کرده است جنگ ابوا بوده است و بعد جنگ بواط و پس از آن جنگ عُشیره.

قال ابن إسحاق : أول ما غزا النبي ﷺ الأبواء ، ثم بواط ، ثم العُسيرة .

۳۹۴۹ - از شعبه روایت است که ابواسحاق گفت: من در کنار زید بن ارقم بودم که به وی گفته شد: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در چند غزوه شرکت کرده است؟ گفت: در نوزده غزوه. به او گفته شد. تو در چند غزوه با آن حضرت بودی؟ گفت: در هفده غزوه. گفتم: کدام غزوه اول بود؟ گفت: عُشیره یا عُسیره.

۳۹۴۹ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا وَهْبٌ ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ : كُنْتُ إِلَى جَنْبِ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ ، فَقِيلَ لَهُ : كَمْ غَزَا النَّبِيُّ ﷺ مِنْ غَزْوَةٍ ؟ قَالَ : تِسْعَ عَشْرَةَ ، قِيلَ : كَمْ غَزَوْتَ أَنْتَ مَعَهُ ؟ قَالَ : تِسْعَ عَشْرَةَ ، قُلْتُ : فَأَيُّهُمُ كَانَتْ أَوْلَى ؟ قَالَ : الْعُسَيْرُ أَوْ الْعُسِيرَةُ .

فَذَكَرْتُ لِقَاتَةَ ، فَقَالَ : الْعُسَيْرَةُ . (انظر : ۴۴۰۴ ، ۴۴۷۱ ، أخرجه مسلم ، ۱۲۵۴ ، باختلاف وهو في الجهاد ، ۱۴۳ .)

باب - ۲ یاد کردن پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
کسی را که در بدر کشته می شود.^۲

۲ - باب : نِكْرُ النَّبِيِّ ﷺ
مَنْ يُقْتَلُ بِبَدْرٍ

۱ - پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سال دوم هجرت به قصد حمله بر کاروان قریش که به سرکردگی ابوسفیان به شام می رفت با شماری از مهاجرین برآمدند و چون به موضع عُشیره یا عُسیره رسیدند دریافتند که کاروان قبلاً عبور کرده است.

۲ - در سال دوم هجرت، وقتی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اطلاع یافت که کاروان قریش از شام برمی گردد، به مردم اعلان کرد که بر کاروان حمله کنند و هرکس خواست با آن حضرت به سوی مسیر کاروان شتافت. ابوسفیان که از قصد آن حضرت اطلاع یافت، مسیر کاروان را که از بدر می گذشت تغییر داد و همزمان قاصدی نزد مردم مکه فرستاد و از ایشان خواست که هرچه زودتر به کمک کاروان بشتابند. مشرکان مکه به سوی بدر راهی شدند که تعدادشان به حدود هزار نفر می رسید. مسلمانان که حدود سه صد و سیزده تن بودند و از قبل آمادگی با چنین لشکری نگرفته

۳۹۵۰ - از عمرو بن میمون روایت است که از عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) شنیده که همانا سعد بن معاذ گفت: وی با امیه بن خلف (یکی از رؤسای مشرکین) دوست بود، و آنگاه که امیه به مدینه می آمد، در منزل سعد اقامت می کرد. هنگامی که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به مدینه آمد، سعد برای ادای عمره (به مکه) رفته و در خانه امیه در مکه فرود آمده بود.

سعد به امیه گفت: ببین که کدام زمان خلوت است تا کعبه را طواف کنم؟ امیه در وسط روز با وی برآمد. ابو هنیش ایشان را دید و گفت: ای اباصفوان، شخص همراه تو کیست؟ گفت: او سعد است. ابوجهل گفت: تو را می بینم که در مکه در امن گشت و گذار می کنی در حالی که شما از دین گشتگان را جای داده اید و گفته اید که ایشان (مسلمانان) را یاری می رسانید و کمک می کنید، آگاه باش که اگر با ابی صفوان نمی بودی به سلامت به خانهات بر نمی گشتی.

سعد به او گفت و صدای خود را بر وی بلند کرد. به خدا سوگند اگر مرا از (طواف) بازداری، تو را از چیزی باز می دارم که از این بر تو سخت تر می باشد، راه (تجارت) تو را که از مدینه می گذرد. امیه به سعد گفت: ای سعد، آواز خود را بر ابی الحکم بلند مکن، وی بزرگ اهل مکه است.

بودند، در حالت دشواری قرار گرفتند. آن حضرت پس از مشوره با یاران خویش تصمیم به جنگ گرفتند و خداوند مسلمانان را بر مشرکان نصرت داد. در مورد غزوات پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایات متفاوت است و از هفده یا بیست و هفت غزوه گفته اند. موسی بن عقبه گفته که آن حضرت در هشت غزوه شرکت کرده است: بدر، احد، احزاب، بنی المطلق، خیبر، فتح مکه و خنین، و از غزوه بنی قریظه، چون متصل جنگ احزاب واقع شده نام نگرفته و آن را در جنگ احزاب شامل کرده است.

۳۹۵۰ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عُمَانَ : حَدَّثَنَا شُرَيْحُ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ : أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ رضي الله عنه : حَدَّثَ عَنْ سَعْدِ بْنِ مَعَاذٍ أَنَّهُ قَالَ : كَانَ صَدِيقًا لِأُمِيَّةَ بْنِ خَلْفٍ ، وَكَانَ أُمِيَّةُ إِذَا مَرَّ بِالْمَدِينَةِ نَزَلَ عَلَى سَعْدٍ ، وَكَانَ سَعْدٌ إِذَا مَرَّ بِمَكَّةَ نَزَلَ عَلَى أُمِيَّةَ ، فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم الْمَدِينَةَ انْطَلَقَ سَعْدٌ مُعْتَمِرًا ، فَتَزَلَ عَلَى أُمِيَّةَ بِمَكَّةَ ، فَقَالَ لِأُمِيَّةَ : أَنْظِرِي سَاعَةَ خَلْوَةِ لِعَلِّي أَنْ أَطُوفَ بِالْبَيْتِ ، فَخَرَجَ بِهِ قَرِيبًا مِنْ نِصْفِ النَّهَارِ ، فَلَقِيَهُمَا أَبُو جَهْلٍ فَقَالَ : يَا أَبَا صَفْوَانَ ، مَنْ هَذَا مَعَكَ ؟ فَقَالَ : هَذَا سَعْدٌ ، فَقَالَ : لَهُ أَبُو جَهْلٍ : أَلَا أَرَأَاكَ تَطُوفُ بِمَكَّةَ أَمَّا وَقَدْ أَوْرَثْتُمُ الصَّبَاةَ ، وَرَعَمْتُمْ أَنْكُمُ تَنْصُرُونَهُمْ وَتُؤَيِّنُونَهُمْ ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْلَا أَنَّكَ مَعَ أَبِي صَفْوَانَ مَا رَجَعْتَ إِلَى أَهْلِكَ سَالِمًا ، فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ وَرَقِعَ صَوْتُهُ عَلَيْهِ : أَمَا وَاللَّهِ لَنْ مَتَعْتَسِي هَذَا لِأَمْتَعْتِكَ مَا هُوَ أَشَدُّ عَلَيْكَ مِنْهُ ، طَرِيقَكَ عَلَى الْمَدِينَةِ ، فَقَالَ لَهُ أُمِيَّةُ : لَا تَرَقِعْ صَوْتِكَ يَا سَعْدُ عَلَى أَبِي الْحَكَمِ ، سَيَدُ أَهْلِ الْوَادِي ، فَقَالَ سَعْدٌ : دَعْنَا عَنْكَ يَا أُمِيَّةُ ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ : «إِنَّهُمْ قَاتِلُوكَ» . قَالَ : بِمَكَّةَ ؟ قَالَ : لَا أَذْرِي ، فَخَرَجَ لِذَلِكَ أُمِيَّةُ فَرَعَا شَدِيدًا ، فَلَمَّا رَجَعَ أُمِيَّةُ إِلَى أَهْلِهَا قَالَ : يَا أُمَّ صَفْوَانَ ، أَلَمْ تَرِي مَا قَالَ لِي : سَعْدُ قَالَتْ : وَمَا قَالَ لَكَ ؟ قَالَ : رَعَمَ أَنْ مُحَمَّدًا أَخِيرَهُمْ أَنَّهُمْ قَاتِلِي ، فَقُلْتُ لَهُ : بِمَكَّةَ ، قَالَ : لَا أَذْرِي فَقَالَ أُمِيَّةُ : وَاللَّهِ لَا أَخْرُجُ مِنْ مَكَّةَ ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ بَدْرٍ اسْتَفْرَأَ أَبُو جَهْلٍ النَّاسَ قَالَ : أَدْرِكُوا عَيْرَكُمْ ، فَكَّرَهُ أُمِيَّةُ أَنْ يَخْرُجَ ، فَأَتَاهُ أَبُو جَهْلٍ فَقَالَ : يَا أَبَا صَفْوَانَ ، إِنَّكَ مَتَى مَا يَرَاكَ النَّاسُ قَدْ تَخَلَّفْتَ ، وَأَنْتَ سَيِّدُ أَهْلِ الْوَادِي ، تَخَلَّفُوا مَعَكَ فَلَمْ يَزَلْ بِهِ أَبُو جَهْلٍ حَتَّى قَالَ : أَمَا إِذْ عَلَّيْتِي ، فَوَاللَّهِ لِأَشْرَبِينَ أَجُودَ بِعَيْرِ بِمَكَّةَ ، ثُمَّ قَالَ أُمِيَّةُ : يَا أُمَّ صَفْوَانَ جَهْرِي ، فَقَالَتْ : لَهُ يَا أَبَا صَفْوَانَ ، وَقَدْ نَسِيتُ مَا قَالَ : لَكَ أَخُوكَ

الْیَثْرِیُّ؟ قَالَ : لَا ، مَا أُرِيدُ أَنْ أُجُوزَ مَعَهُمْ إِلَّا قَرِيبًا ،
فَلَمَّا خَرَجَ أُمِّيَّةٌ أَخَذَ لَا يَتَزَلُّ مَنْزِلًا إِلَّا عَقَلَ بَعِيرَهُ ، فَلَمَّ يَزَلُّ
بِذَلِكَ ، حَتَّى قَتَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِبَدْرٍ [راجع : ۳۶۳۲]

سعد گفت: ای اُمیّه، بس کن، به خدا سوگند که از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ام که می‌گفت: «مسلمانان تو را خواهند کشت.» اُمیّه گفت: آیا در مکه مرا می‌کشند؟ گفت: نمی‌دانم. اُمیّه از این سخن ترسید و سخت ترسید. و چون اُمیّه نزد زن خود برگشت، گفت: ای اُم صفوان، آیا ندانستی که سعد برای من چه گفته است؟ گفت چه گفته است؟ گفت: وی می‌گوید که محمد یاران خویش را خبر داده است که آنها مرا خواهند کشت. من به او گفتم که: در مکه (مرا خواهند کشت) گفت: نمی‌دانم. اُمیّه گفت: به خدا سوگند که از مکه بیرون نخواهم رفت. و چون روز بدر فرا رسید، ابوجهل مردم را فراخواند و گفت: بروید و کاروان خویش را (که ابوسفیان از شام می‌آورد) دریابید. اُمیّه، ناخوش داشت که بیرون آید. ابوجهل نزد وی آمد و گفت: ای ابا صفوان، اگر مردم ببینند که تو پس مانده‌ای، در حالی که بزرگ مردم مکه هستی، مردم همراه تو پس خواهند ماند (و کسی نخواهد رفت) ابوجهل پیوسته بر وی اصرار می‌کرد تا آنکه اُمیّه گفت: حال که بر من چیره شدی، به خدا سوگند که بهترین شتران مکه را می‌خرم. و سپس اُمیّه (به زن خود) گفت: ای اُم صفوان، تجهیزات سفر مرا برابر کن.

زن وی گفت: ای اباصفوان، آیا فراموش کردی که برادر یثربی تو (سعد) برای تو چه گفت؟ اُمیّه گفت: نی، نمی‌خواهم با ایشان بروم مگر مسافتی اندک. و چون اُمیّه بیرون آمد به هر منزلی که می‌رسید پای شتر خود را می‌بست

و پیوسته چنین می‌کرد (از عقب می‌رفت) تا آنکه خدای عزوجل او را در جنگ بدر به قتل رسانید.

باب - ۳ - قصه غزوه بدر

و فرموده خدای تعالی: «و یقیناً خدا شما را در جنگ بدر - با آنکه ناتوان بودید - یاری کرد پس از خدا بترسید، باشد که سپاسگزاری نمایید. آنگاه که به مؤمنان می‌گفتی: آیا شما را بس نیست که پروردگارتان، شما را با سه هزار فرشته فرود آمده، یاری کند؟ آری، اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، و با همین جوش و خروش بر شما بتازند (همانگاه) پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار یاری خواهد کرد. و خدا آن (وعده پیروزی) را جز مؤذبه‌ای برای شما نداد (تا بدین وسیله شادمان شوید). و دل‌های شما بدان آرامش یابد، و یاری جز از جانب خداوند توانای حکیم نیست. تا برخی از کسانی را که کافر شده‌اند نابود کند یا آنان را خوار سازد تا نومید بازگردند.» (آل عمران: ۱۲۳ - ۱۲۷) و وحشی گفته است: طعیمه بن عدی بن الخیار را در روز بدر، حمزه (بن عبدالمطلب) کشت. و فرموده خدای تعالی: «به یاد آورید» هنگامی را که خدا یکی از دو دسته (کاروان تجارتی قریش یا سپاه ابوسفیان) را به شما وعده داد که از آن شما باشد و شما دوست داشتید که دسته بی سلاح برای شما باشد. (ولی) خدا می‌خواست حق (اسلام) را با کلمات خود ثابت و کافران را ریشه کن کند.»

۳- باب : قصه غزوه بدر

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ . إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُزِيلِينَ . بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن قَوَاهِم هَذَا يُمَدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ . وَمَا جَعَلَ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ . لِيَقْطَعَ طَرَقًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ ﴿ آل عمران : ۱۲۳ - ۱۲۷ 〉

وَقَالَ وَحْشِي : قَتَلَ حَمْزَةُ طُعَيْمَةَ بِنَ عَدِيِّ بْنِ الْخِيَارِ يَوْمَ بَدْرٍ [راجع : ۴۰۷۲] .

وَقَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ وَإِذْ يُمَدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ ﴿ الْآيَةُ (الأنفال : ۷) الشُّوْكَةُ : الْحَدُّ .

(الانفال: ۷) - الشَّوْكَه - که در آیه آمده است به معنی - الْحَدَّ - است، یعنی شدت سختی و ترس.

۳۹۵۱ - از عبدالله بن کعب روایت است که کَعْبُ بن مالک (رضی الله عنه) گفت: در هیچ یک از غزوات از همراهی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) تخلف نکرده‌ام به جز غزوه تبوک، و به جز آنکه از غزوه بدر تخلف کردم و هیچ کس به خاطر تخلف از غزوه بدر سرزنش نشد. همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به قصد کاروان قریش برآمده بود، تا آنکه خداوند مسلمانان را (که قصد جنگ نداشتند) خلاف توقع با دشمنان شان یکجا نمود.

۳۹۵۱ - حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عَقِيلٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبٍ، أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَعْبٍ قَالَ: سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ رضي الله عنه يَقُولُ: لَمْ أَتَخَلَّفْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا إِلَّا فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، غَيْرَ أَنِّي تَخَلَّفْتُ عَنْ غَزْوَةِ بَدْرٍ، وَلَمْ يُعَاتَبْ أَحَدٌ تَخَلَّفَ عَنْهَا، إِنَّمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يُرِيدُ عِيرَ قُرَيْشٍ، حَتَّى جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ غَدُوهِمْ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ. [راجع: ۲۷۵۷. أخرجه مسلم: ۷۱۶. بقطعة ليست في هذه الطريق وأخرجه: ۲۷۶۹. مطولاً]

۴- باب: قَوْلُ اللَّهِ

باب - ۴ فرموده خداوند تعالی

تَعَالَى: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ

«و این (وعده) را خداوند جز نوبدی (برای شما) قرار نداد و تا آنکه دلهای شما بدان اطمینان یابد؛ و پیروزی جز از نزد خدا نیست، که خدا شکست‌ناپذیر و حکیم است. (به یاد آورید) هنگامی را که خدا خواب سبک آرامش‌بخشی که از جانب او بود بر شما مسلط ساخت و از آسمان بارانی بر شما فرو ریزانید تا شما را با آن پاک گرداند و وسوسه شیطان را از شما بزداید و دلهایتان را محکم سازد و گامهایتان را بدان استوار دارد. هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت قدم بدارید. به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند. پس، فراز گردن‌ها را

فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّفِينَ، وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَكَتَمَطَمَنَ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. إِذْ يُغَشِّكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَ كُفُومَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ. إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرَبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَضْرَبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۹۰-۱۳﴾.

بزنید و همه سرانگشتانشان را قلم کنید. این (کیفر) بدان سبب است که آنان با خدا و پیامبر او به مخالفت برخاستند، و هرکس با خدا و پیامبر او به مخالفت برخیزد، قطعاً خدا سخت کیفر است.» (الانفال: ۹ - ۱۳)

۳۹۵۲ - از طارق بن شهاب روایت است که از ابن مسعود شنیده است که می‌گفت: در مجمعی که مقداد بن اسود در آن بود حاضر شدم. اگر من مالک آنچه او (گفته بود) می‌بودم نزد من از هر چیز عزیزتر بود. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و مردم را به جنگ با مشرکان فرامی‌خواند. مقداد گفت: ما نمی‌گوییم چنانکه قوم موسی گفته‌اند که «تو و پروردگار تو بروید و جنگ کنید.» (المائدة: ۲۴) ولی مادر راست و چپ و در پیشروی و پس پشت تو می‌جنگیم. سپس دیدم که رخسار پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) درخشید و آن حضرت را شادمان کرد. یعنی: گفتار وی.

۳۹۵۳ - از عکرمه، از ابن عباس (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز بدر گفت: «بارالها، همانا (ایفای) عهد تو و وعده تو را در نصرت پیامبران و یاری مسلمانان می‌خواهم. بارالها، اگر اراده کردی که تو را کس نپرستد (کافران را پیروز گردان.)» سپس ابوبکر دست آن حضرت را گرفت و گفت: همین تو را بسنده است. آن حضرت (از خیمه) بیرون آمد در حالی که می‌گفت: «زود است که این جمع درهم شکسته شود و پشت کنند.» (القمر: ۴۵)

۳۹۵۲ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ مُخَارِقٍ ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ يَقُولُ شَهِدْتُ مِنَ الْمَقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ مَشْهَدًا ، لِأَنَّهُ أَكُونَ صَاحِبَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا عُدِلَ بِهِ ، أَتَى النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ يَدْعُو عَلَى الْمُشْرِكِينَ ، فَقَالَ : لَا تَقُولُ كَمَا قَالَ : قَوْمُ مُوسَى : ﴿ اذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا ﴾ [الاسفة : ۲۴] وَلَكِنَّا نَقَاتِلُ عَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ وَبَيْنَ يَدَيْكَ وَخَلْفِكَ .
فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ أَشْرَقَ وَجْهُهُ وَسَرَّهُ يَعْنِي : قَوْلُهُ .
[انظر : ۴۶۰۹]

۳۹۵۳ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَوْشَبٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرَمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ : « اللَّهُمَّ إِنِّي أُنْشِدُكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ لَمْ تُعْبَدَ » . فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ يَدَهُ ، فَقَالَ : حَسْبُكَ ، فَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ : ﴿ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴾ . [راجع : ۲۹۱۵]

۵- باب :

۳۹۵۴- از مَقَسَم مولى عبدالله بن حارث روایت است که از ابن عباس (رضی الله عنه) شنیده است که می گفت: «مؤمنان خانه نشین که غیر معذورند برابر نیستند با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می کنند.» (النساء: ۹۵) مراد از آن، برآیندگان به سوی بدراند.

باب - ۶ شمار مسلمانانی که در جنگ بدر شرکت کردند.

۳۹۵۵ - از ابواسحاق روایت است که براء (رضی الله عنه) گفت: من و ابن عمر را (در جنگ بدر) خوردسال تشخیص دادند (اجازه شرکت ندادند).

۳۹۵۶ - از شعبه از ابواسحاق روایت است که براء بن عازب (رضی الله عنه) گفت: من و ابن عمر را در روز بدر خوردسال شمردند، و تعداد مهاجرین در روز بدر بیش از شصت نفر و شمار انصار بیش از دویست و چهل نفر بودند.

۳۹۵۷ - از زُهیر، از ابواسحاق روایت است که براء (رضی الله عنه) گفت: اصحاب محمد (صلی الله علیه وسلم) که در جنگ بدر حاضر شده بودند به من گفته اند: که شمار ایشان برابر با اصحاب طالوت بوده است، کسانی که با طالوت از نهر (اردن) گذشته اند، یعنی سه صد و ده نفر و اندی. براء گفته است: نی، به خدا سوگند که به جز مؤمن همراه طالوت از نهر نگذشته است.

۳۹۵۴- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْكَرِيمِ : أَنَّهُ سَمِعَ مَقْسَمًا ، مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ ، يُحَدِّثُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ : ﴿ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ عَنْ بَدْرٍ ، وَالْخَارِجُونَ إِلَى بَدْرٍ . (النظر: ۴۵۹۵)

۶- باب: عِدَّةُ أَصْحَابِ بَدْرٍ

۳۹۵۵- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : بِنِ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ : اسْتَصْفَرْتُ أَنَا وَابْنَ عُمَرَ . (النظر: ۳۹۵۶)

۳۹۵۶- حَدَّثَنِي مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا وَهْبٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ : قَالَ : اسْتَصْفَرْتُ أَنَا وَابْنَ عُمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ ، وَكَانَ الْمُهَاجِرُونَ يَوْمَ بَدْرٍ نِيفًا عَلَى سِتِينَ ، وَالْأَنْصَارُ نِيفًا وَأَرْبَعِينَ وَمِائَتَيْنِ . (راجع: ۳۹۵۵)

۳۹۵۸- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ : كُنَّا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ﷺ تَتَحَدَّثُ : أَنَّ عِدَّةَ أَصْحَابِ بَدْرٍ عَلَى عِدَّةِ أَصْحَابِ طَالُوتَ ، الَّذِينَ جَاوَزُوا مَعَهُ النَّهْرَ ، وَلَمْ يَجَاوِزْ مَعَهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ ، بِيضَةٌ عَشْرٌ وَثَلَاثُمِائَةٌ . (راجع: ۳۹۵۷)

۳۹۵۸ - از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که براء (رضی الله عنه) گفت: ما اصحاب محمد (صلی الله علیه وسلم) بودیم که می گفتیم: شمار اصحاب بدر به شمار اصحاب طلوت بودند، آنانی که با وی از نهر گذشته بودند و با وی به جز مؤمن نگذشته است، سه صد و ده و اندی بوده اند.

۳۹۵۹ - از سفیان، از ابواسحاق روایت است که براء (رضی الله عنه) گفت: ما می گفتیم که: همانا اصحاب بدر بیش از سه صد و ده نفر بوده است، برابر با اصحاب طلوت، آنانی که با طلوت از نهر گذشتند و با وی به جز مؤمن کسی نگذشته است.

باب - ۷ دعای (بد) پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر کفار قریش:

شَیْبَةَ وَعُتْبَةَ، و ولید، و ابوجهل بن هشام، و هلاکت ایشان
 ۳۹۶۰ - از عمرو بن میمون روایت است که عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رو به سوی کعبه کرد و بر کسانی از قریش دعای بد کرد: بر شیبه بن ربیع، و عتبه بن ربیع، و ولید بن عتبه، و ابوجهل بن هشام. به خدا گواهی می دهم که به تحقیق ایشان را دیده ام که بر زمین افتاده بودند که حرارت آفتاب آنان را متعفن کرده بود و آن روز، روزی گرم بود.

۳۹۵۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ : كُنَّا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ﷺ تَتَحَدَّثُ : أَنَّ عِدَّةَ أَصْحَابِ بَدْرٍ عَلَى عِدَّةِ أَصْحَابِ طَالُوتَ ، الَّذِينَ جَاوَزُوا مَعَهُ النَّهْرَ ، وَلَمْ يَجَاوِزْ مَعَهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ ، بِضْعَةَ عَشَرَ وَثَلَاثِمِائَةٍ . [راجع: ۳۹۵۷].

۳۹۵۹ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سَفْيَانَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ (ح) وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : حَدَّثَنَا سَفْيَانُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : كُنَّا تَتَحَدَّثُ : أَنَّ أَصْحَابَ بَدْرٍ كِلَاثُ مِائَةٍ وَبِضْعَةَ عَشَرَ ، بَعْدَ أَصْحَابِ طَالُوتَ ، الَّذِينَ جَاوَزُوا مَعَهُ النَّهْرَ ، وَمَا جَاوَزَ مَعَهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ . [راجع: ۳۹۵۷].

۷ - بَاب : دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ

عَلَى كُفَّارِ قُرَيْشٍ :

شَيْبَةَ وَعُتْبَةَ وَالْوَلِيدَ وَأَبِي جَهْلٍ بَنِ هِشَامٍ ، وَهَلَكَ هَمُّهُ .

۳۹۶۰ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرُو بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ : اسْتَقْبَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْكَعْبَةَ ، فَدَعَا عَلَى نَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ ، عَلَى شَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ ، وَعُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ ، وَالْوَلِيدَ بْنَ عُتْبَةَ ، وَأَبِي جَهْلٍ بَنِ هِشَامٍ . فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ ، لَقَدْ رَأَيْتَهُمْ صَرَغِي ، قَدْ غَبَّرَتْهُمْ الشَّمْسُ ، وَكَانَ يَوْمًا حَارًّا . [راجع: ۲۴۰. أخرجه مسلم: ۱۷۹۴. مطولاً].

۸- باب : قَتَلَ ابْنِي جَهْلٍ

باب - ۸ کشته شدن ابوجهل

۳۹۶۱- حَدَّثَنَا ابْنُ نُؤَيْسٍ : حَدَّثَنَا أَبُو اسْمَاءَ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : أَخْبَرَنَا قَيْسٌ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ : أَنَّهُ آتَى أَبَا جَهْلٍ وَبِهِ رَمَقٌ يَوْمَ بَدْرٍ ، فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ : هَلْ أَعْمَدُ مِنْ رَجُلٍ قَتَلْتُمُوهُ ؟

۳۹۶۱ - از قیس روایت است که عبدالله (ابن مسعود) (رضی الله عنه) گفت: همانا وی در روز بدر نزد ابوجهل آمد که در وی رمقی از زندگی باقی بود. ابوجهل گفت: آیا خشنود شدید که مردی (چون من) را کشتید؟

۳۹۶۲- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ التَّمِيمِيُّ : أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ .

۳۹۶۲ - از سلیمان التیمی روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کیست که بنگرد، ابوجهل را چه واقع شده است؟» ابن مسعود راهی شد و دید که دو پسر عفرآ او را ضربت زده‌اند تا آنکه به دم مرگ رسیده است. ابن مسعود ریش او را گرفت و گفت: آیا تو ابوجهل هستی؟ ابوجهل گفت: آیا برتر از وی مردی هست که شما او را کشته اید؟ یا چنین گفت: مردی که قوم او او را کشته‌اند. ابن‌المثنی، از معاذ بن معاذ، از سلیمان، از انس بن مالک مانند (نحو) این حدیث را روایت کرده است. احمد بن یونس گفته است: تو ابوجهل هستی؟

حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ ، عَنْ سُلَيْمَانَ التَّمِيمِيِّ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ « مَنْ يَنْظُرُ مَا صَنَعَ أَبُو جَهْلٍ ؟ » . فَاَنْطَلَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ فَوَجَدَهُ قَدْ ضَرَبَهُ ابْنَا عَفْرَاءَ حَتَّى بَرَدَ . قَالَ : أَنْتَ أَبُو جَهْلٍ ؟ قَالَ : فَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ ، قَالَ : وَهَلْ فَوْقَ رَجُلٍ قَتَلْتُمُوهُ أَوْ رَجُلٍ قَتَلَهُ قَوْمُهُ ؟

قال أحمد بن يونس : أنت أبو جهل ؟ . [الطبر: ۳۹۶۲، ۴۰۲۰، ۴۱۸۰۰] أخرجه مسلم : ۱۸۰۰

۳۹۶۳- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ سُلَيْمَانَ التَّمِيمِيِّ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ : « مَنْ يَنْظُرُ مَا فَعَلَ أَبُو جَهْلٍ » . فَاَنْطَلَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ فَوَجَدَهُ قَدْ ضَرَبَهُ ابْنَا عَفْرَاءَ حَتَّى بَرَدَ ، فَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ فَقَالَ : أَنْتَ ، أَبَا جَهْلٍ ؟ قَالَ : وَهَلْ فَوْقَ رَجُلٍ قَتَلَهُ قَوْمُهُ ؟ أَوْ قَالَ : قَتَلْتُمُوهُ ؟

۳۹۶۳ - از سلیمان التیمی روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز بدر فرمود: «کیست که بنگرد که ابوجهل را چه رسیده است؟» ابن مسعود راهی شد و دریافت که دو پسر عفرآ بر او ضربه وارد کرده‌اند تا آنکه وی به دم مرگ رسیده است. ابن مسعود از ریش ابوجهل گرفت و گفت: ابوجهل تویی؟ وی گفت: آیا برتر از وی مردی هست که او را قوم او کشته‌اند؟ یا چنین گفت: شما او را کشته‌اید؟ ابن‌مثنی به روایت از معاذ، از سلیمان از انس بن مالک

حَدَّثَنِي ابْنُ الْمُثَنَّى : أَخْبَرَنَا مُعَاذُ بْنُ مُعَاذٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ : أَخْبَرَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ، نَحْوَهُ . [راجع: ۳۹۶۲، ۴۱۸۰۰]

أخرجه مسلم : ۱۸۰۰

مانند (نحو) اين حديث را روايت کرده است.
 ٣٩٦٤ - از على بن عبدالله روايت است که گفت: نوشتم از يوسف بن الماجشون، از صالح بن ابراهيم، از پدرش، از جدش - حکايت بدر را - يعنى (کشتن ابوجهل را توسط) پسران عفرأء.

٣٩٦٥ - از ابومجلىز، از قيس بن عبّاد روايت است که على بن ابى طالب (رضى الله عنه) گفت: من نخستين كسى هستم که برای دادخواهى در روز قيامت در جلوى (خداوند) رحمن زانو مى‌زنم. و قيس بن عبّاد گفته است: و در مورد ايشان است که نازل شده است: «اين دو (گروه) دشمنان يکديگرند که دربارهٔ پروردگارشان با هم ستيزه مى‌کنند.» (الحج: ١٩)^١
 قيس بن عبّاد گفت: آنها (آن دو گروه) كسانى اند که در روز بدر پيکار کردند. حمزه و على و عبّيده - يا عبّيده بن حارث (از مسلمانان) با شيبه ابن ربيعه، و عبّته بن ربيعه، و وليد بن عبّته. (از مشرکان).

٣٩٦٦ - از ابو مجلىز، از قيس بن عبّاد روايت است که ابوذر (رضى الله عنه) گفت: آيه «اين دو گروه دشمنان يکديگرند که دربارهٔ پروردگارشان باهم ستيزه مى‌کنند.» دربارهٔ شش تن از قريش نازل شده است: على و حمزه و عبّيده بن حارث، و شيبه بن ربيعه و عبّته بن ربيعه و وليد بن عبّته.

٣٩٦٧ - از سليمان التيمى، از ابو مجلىز از قيس

١- بياضى در تفسير خود گفته که بعضى گویند که اين اشارت است به مخالفت يهود و مسلمانان. يهود مى‌گفتند بيمبر ما پيش از بيمبر شما است و ما احق و سزاوارتريم به خدا. مؤمنان مى‌گفتند که ما سزاوارتريم به خدا که ايمان آورديم به محمد (صلى الله عليه وسلم) و بيمبرى بيمبر شما (تيسير القارى، ج، ٤٠، ص: ٨)

٣٩٦٤ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : كَتَبْتُ عَنْ يُونُسَ بْنِ الْمَاجِشُونِ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ : فِي بَدْرٍ - يَعْنِي - حَدِيثَ ابْنِي عَفْرَاءَ . [راجع : ٣٩٤١ . أخرجه مسلم : ١٧٥٢ ، مطولاً]

٣٩٦٥ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّقَاشِيُّ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ : حَدَّثَنَا أَبُو مَجْلَزٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ عَبَّادٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَجْتُو بَيْنَ يَدَيِ الرَّحْمَنِ لِلْخُصُومَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . وَقَالَ قَيْسُ بْنُ عَبَّادٍ : وَفِيهِمْ أَنْزَلَتْ : ﴿ هَذَا نَحْصَمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ ﴾ . قَالَ : هُمُ الَّذِينَ تَبَارَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ : حَمْزَةُ وَعَلِيٌّ وَعَبِيدَةُ - أَوْ أَبُو عَبِيدَةَ بْنِ الْحَارِثِ - وَشَيْبَةُ ابْنِ رَبِيعَةَ وَعَبْتَةُ بْنُ رَبِيعَةَ وَالْوَلِيدُ بْنُ عَبْتَةَ . [انظر : ٤٧٤٤ ، ٤٧٤٤ ، أخرجه مسلم : ١٧٥٢ ، مطولاً] .

٣٩٦٦ - حَدَّثَنَا قَيْصَةُ : حَدَّثَنَا سَفْيَانُ ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ ، عَنْ أَبِي مَجْلَزٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ عَبَّادٍ ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ : نَزَلَتْ : ﴿ هَذَا نَحْصَمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ ﴾ . فِي سِتَّةٍ مِنْ قُرَيْشٍ : عَلِيٌّ وَحَمْزَةُ وَعَبِيدَةُ بْنُ الْحَارِثِ ، وَشَيْبَةُ ابْنِ رَبِيعَةَ وَعَبْتَةُ بْنُ رَبِيعَةَ وَالْوَلِيدُ بْنُ عَبْتَةَ . [انظر : ٣٩٦٨ ، ٣٩٦٩ ، ٤٧٤٣ ، أخرجه مسلم : ٣٠٣٢] .

٣٩٦٧ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الصَّوَّافِ : حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ يَعْقُوبَ ، كَانَ يَنْزِلُ فِي بَنِي ضَبِيْعَةَ ، وَهُوَ مَوْلَى ابْنِي سَدُوسَ ، حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ التَّمِيمِيُّ ، عَنْ أَبِي مَجْلَزٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ عَبَّادٍ قَالَ : قَالَ عَلِيُّ ﷺ : فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ

الآیة: ﴿ هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ ﴾ . [راجع: ۳۹۶۵].

بن عبّاد روایت است که علی (رضی الله عنه) گفت: در مورد ما این آیه نازل شده است: «این دو گروه دشمنان یکدیگرند که درباره پروردگار خود با هم ستیزه می کنند.»

۳۹۶۸ - از ابوهاشم، از ابومجلز روایت است که قیس بن عبّاد گفت: از ابوذر شنیدم که سوگند یاد می کرد که: همانا این آیات در مورد این جماعت شش نفری در روز بدر نازل شده است. مانند آنچه (گفته آمد).

۳۹۶۸ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ جَعْفَرٍ: أَخْبَرَنَا وَكَيْعٌ، عَنْ سَفْيَانَ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ، عَنْ أَبِي مَجَلَزٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ عَبَّادٍ: سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ يَقْسِمُ: لَنَزَلَتْ هَؤُلَاءِ الْآيَاتُ، فِي هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ السَّيِّئِ يَوْمَ بَدْرٍ، نَحْوَهُ. [راجع: ۳۹۶۶]. أخرجه مسلم: ۲۰۳۳.

۳۹۶۹ - از ابومجلز، از قیس بن عبّاد روایت است که گفت: از ابوذر شنیدم که سوگند مؤکد یاد می کرد که همانا این آیه «این دو گروه دشمنان یکدیگرند که درباره پروردگاران با هم ستیزه می کنند.» درباره این کسان که در روز بدر نبرد می کردند، نازل شده است: حمزه و علی و عبیده بن الحارث، و عبّته و شبیه پسران ربیع و ولید بن عبّته.

۳۹۶۹ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدُّورِيُّ: حَدَّثَنَا هُثَيْمٌ: أَخْبَرَنَا أَبُو هَاشِمٍ، عَنْ أَبِي مَجَلَزٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ عَبَّادٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ يَقْسِمُ قَسَمًا: إِنَّ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿ هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ ﴾. نَزَلَتْ فِي الَّذِينَ بَرَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ: حَمْزَةُ وَعَلِيٌّ وَعَبِيدَةُ بْنُ الْحَارِثِ وَعَبْتَةُ وَشَبِيهَةُ ابْنِ رَبِيعَةَ وَالْوَلِيدَ بْنَ عَبْتَةَ. [راجع: ۳۹۶۶]. أخرجه مسلم: ۲۰۳۳.

۳۹۷۰ - از ابراهیم بن یوسف، از پدرش روایت است که ابواسحاق گفت: مردی از براء سؤال کرد و من می شنیدم که گفت: آیا علی در بدر حاضر شده است؟ گفت: (آری) به سوی وی رفت و بر وی چیره شد و او را کشت.

۳۹۷۰ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ السَّكَلَوِيُّ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُونُسَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، سَأَلَ رَجُلًا الْبَرَاءَ، وَأَنَا أَسْمَعُ، قَالَ: أَشْهَدُ عَلِيَّ بَدْرًا؟ قَالَ: بَارَزَ وَظَاهَرَ.

۳۹۷۱ - از صالح بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف، از پدرش از پدر بزرگش عبدالرحمن روایت است که گفت: به امیه بن خلف نوشتم^۱ و چون روز بدر فرارسید، سپس عبدالرحمن (ماجرای) قتل امیه و پسرش را یاد کرد. و بلال گفته بود: رستگار نخواهم شد اگر امیه از دست

۳۹۷۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ الْمَاجَشُونِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: كَاتَبْتُ أُمِيَةَ بْنَ خَلْفٍ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ بَدْرٍ، فَذَكَرَ قَتْلَهُ وَقَتْلَ ابْنِهِ، فَقَالَ بِلَالٌ: لَا نَجُوتُ إِنْ نَجَا أُمِيَةُ. [راجع: ۲۳۰۱].

۱- عبدالرحمن بن عوف به امیه نوشته بود که تو از املاک من در مکه سرپرستی کن و من از املاک تو در مدینه سرپرستی می کنم و چنانکه در حدیث ۲۳۰۱ در کتاب وکالت گفته شده، عبدالرحمن بن عوف در جنگ بدر می کوشید که امیه نجات پیدا کند، ولی بلال، امیه و پسرش را کشت.

من نجات یابد.

۳۹۷۲ - از شعبه، از ابواسحاق، از اسود، از عبدالله (ابن مسعود) (رضی الله عنه)، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت است: همانا آن حضرت (سوره) «والتَّجْم» را خواند و در آن سجده کرد و هر که با آن حضرت بود به سجده افتاد، به جز مردی پیر که کف خاکی برداشت و به سوی پیشانی خود بلند کرد و گفت: مرا همین بسنده است. عبدالله بن مسعود گفت: او را کشته شده دیدم، در حالی که کافر بود.

۳۹۷۳ - از هشام روایت است که عرو بن زبیر گفت: جای سه ضربه شمشیر در بدن زبیر بود که یکی از آن در شانه وی بود. من در طفولیت انگشتان خود را در موضع ضربه شمشیر درمی آوردم. عروه گفت: دو ضربه در روز بدر به او رسیده بود و یک ضربه در جنگ یرموک. عروه گفت: عبدالملک بن مروان، هنگامی که (برادرم) عبدالله بن زبیر کشته شد، گفت: ای عروه، آیا شمشیر زبیر را می شناسی؟ گفتم: آری. گفت: نشانی آن چیست؟ گفتم: در آن رخنه ای است که در جنگ بدر بدان رخنه رسیده بود. گفت: آری، آن شمشیر را شکستگیها است از شکستن لشکرها. سپس شمشیر را به عروه بازگردانید. هشام گفته است: آن شمشیر را میان خود به سه هزار دینار قیمت کردیم و یکی از ما آن را (به میراث) گرفت. من دوست می داشتم که آن را می گرفتم.

۳۹۷۴ - از هشام (بن عروه) از پدرش روایت

۱- عبدالله بن زبیر خود صحابی است و بسیار متعبد و دارای صفات حمیده وی در برابر یزید پسر معاویه علم مخالفت برافراشت و تا سال ۷۳ هجری حدود سیزده سال مستقلانه بر مکه و شهرهای دیگر حکومت می کرد تا آنکه توسط حجاج بن یوسف، سر لشکر عبدالملک خلیفه اموی کشته شد.

۳۹۷۲ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ بْنُ عُثْمَانَ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْأَسْوَدِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ قَرَأَ ﴿ وَالنَّجْمِ ﴾ فَسَجَدَ بِهَا ، وَسَجَدَ مَنْ مَعَهُ ، غَيْرَ أَنْ شَيْخًا أَخَذَ كَفًّا مِنْ تُرَابٍ فَرَفَعَهُ إِلَى جَبْهَتِهِ ، فَقَالَ : يَكْفِينِي هَذَا ، قَالَ : عَبْدُ اللَّهِ فَلَقِدْتُ رَأْيَهُ بَعْدَ قَتْلِ كَافِرًا . [راجع : ۱۰۶۷ . أخرجه مسلم : ۵۷۶]

۳۹۷۳ - أَخْبَرَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هِشَامِ ، عَنْ عُرْوَةَ قَالَ : كَانَ فِي الزُّبَيْرِ ثَلَاثُ ضَرْبَاتٍ بِالسَّيْفِ ، إِحْدَاهُنَّ فِي عَاتِقِهِ ، قَالَ : إِنْ كُنْتُ لَأُدْخِلُ أَصَابِعِي فِيهَا . قَالَ : ضَرْبٌ ثَلَاثِينَ يَوْمَ بَدْرٍ ، وَوَأَحَدَةٌ يَوْمَ الْيَرْمُوكِ .

قال عروة : وقال لي عبدالملك بن مروان ، حين قتل عبدالله بن الزبير : يا عروة ، هل تعرف

سيف الزبير ؟ قلت : نعم ، قال : فما فيه ؟ قلت : فيه نلة فلها يوم بدر ، قال : صدقت ، بين فلول من قرع الكتاب . ثم رده على عروة .

قال هشام : فأقمتناه بيننا ثلاثة آلاف ، وأخذ بعضنا ، وكوِّدت أني كنت أخذته . [راجع : ۳۷۷۱]

۳۹۷۴ - حَدَّثَنَا قُرُوءَةُ ، حَدَّثَنَا عَلِيُّ ، عَنْ هِشَامِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : كَانَ سَيْفُ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ مُحَلًى بِفِضَّةٍ .

قال : هشام : وكان سيف عروة محلي بفضة .

است که گفت: شمشیر زبیر بن عوام با نقره تزئین یافته بود. و هشام گفت: و شمشیر عروه با نقره تزئین یافته بود.

۳۹۷۵ - از هشام بن عروه روایت است که پدرش گفت: یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در روز جنگ یرموک به زبیر گفتند: آیا (بر دشمن) حمله نمی کنی که ما با تو حمله کنیم؟ زبیر گفت: اگر من حمله کنم، شما دروغ گفته باشید (حمله نخواهید کرد) گفتند: چنان نمی کنیم. زبیر بر ایشان تاخت تا آنکه صفوف ایشان را درهم شکست و از ایشان گذشت ولی کسی همراه وی نبود، سپس وی برگشت و به پیش تاخت. دشمنان لگام اسپ وی را گرفتند و بر شانه اش دو ضربه وارد کردند. میان این دو ضربه، ضربه ای بود که در جنگ بدر به وی رسیده بود. عروه گفت: من آنگاه که خوردسال بودم انگشتان خویش را در موضع این ضربات (شمشیر) درون می کردم و بازی می نمودم. عروه گفت: در آن روز عبدالله بن زبیر همراه وی بود و او پسری ده ساله بود، و زبیر او را بر اسپی سوار کرده و مردی را به نگهداری وی گمارده بود.

۳۹۷۶ - از قتاده، از انس بن مالک روایت است که ابوطلحه (رضی الله عنه) گفت: پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) درباره بیست و چهار تن از اسیران قریش در روز بدر دستور داد و اجساد ایشان در چاهی از چاه های بدر که گندیده و کثیف بود، افکنده شد. و چون آن حضرت بر قومی چیره می شد، سه شب در میدان جنگ می ایستاد. و چون روز سوم در بدر

۳۹۷۵ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالُوا لِلزُّبَيْرِ يَوْمَ الِيرْمُوكِ : أَلَا تَشُدُّ فَنَشُدُّ مَعَكَ ؟ فَقَالَ : أَيُّيَ إِِنْ شَدَدْتُ كَذَبْتُمْ ، قَالُوا : لَا نَفْعَلُ ، فَحَمَلَ عَلَيْهِمْ حَتَّى شَقَّ صُفُوفَهُمْ ، فَجَاوَزَهُمْ وَمَا مَعَهُ أَحَدٌ ، ثُمَّ رَجَعَ مُقْبِلًا ، فَأَخَذُوا بِلِجَامِهِ ، فَضَرَبُوهُ ضَرْبَتَيْنِ عَلَى عَاتِقِهِ ، بَيْنَهُمَا ضَرْبَةٌ ضَرْبَتَا يَوْمِ بَدْرٍ ، قَالَ عُرْوَةُ : كُنْتُ أُدْخِلُ أَصَابِعِي فِي تِلْكَ الضَّرْبَاتِ الْعَبْ وَأَنَا صَغِيرٌ ، قَالَ عُرْوَةُ : وَكَانَ مَعَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ يَوْمَئِذٍ ، وَهُوَ ابْنُ عَشْرِ سِنِينَ ، فَحَمَلَهُ عَلَى قَرَسٍ ، وَوَكَّلَ بِهِ رَجُلًا . [راجع : ۳۷۲۱]

۳۹۷۶ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : سَمِعَ رَوْحَ بْنَ عَبَّادَةَ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عُرْوَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : ذَكَرَ لَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : عَنْ أَبِي طَلْحَةَ ، أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةِ وَعَشْرِينَ رَجُلًا مِنْ صَنَادِيدِ قُرَيْشٍ ، فَقَدَّفُوا فِي طَوِيٍّ مِنْ أَطْرَافِ بَدْرٍ حَيْثُ مُحَبَّبٌ ، وَكَانَ إِذَا طَهَّرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرِصَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ ، فَلَمَّا كَانَ يَبْدُرُ الْيَوْمَ الثَّلَاثَ أَمَرَ بِرَأْسِهِ فَنَشُدَّ عَلَيْهَا رَحْلَهَا ، ثُمَّ مَشَى وَاتَّبَعَهُ أَصْحَابُهُ وَقَالُوا : مَا نَرَى يَنْطَلِقُ إِلَّا لِبَعْضِ حَاجَتِهِ ، حَتَّى قَامَ عَلَى

بود، به تجهیز شتر خود دستور داد، بر شترش پالان نهاده شد سپس راهی شد و یاران وی از پس وی رفتند و در میان خود گفتند: گمان نمی‌بریم مگر آنکه، آن حضرت برای انجام کار خود می‌رود. تا آنکه آن حضرت بر کنار آن چاه ایستاد و سپس ایشان (کافران قریش) را با نام و نامهای پدران‌شان به آواز بلند یاد کرد و گفت: «ای فلان بن فلان، و ای فلان بن فلان، آیا شما را خوشحال می‌سازد، اگر از خدا و رسول او فرمان می‌بردید، همانا ما دریافتیم که آنچه را که خداوند به ما وعده کرده بود حق است، آیا شما دریافتید که آنچه را خداوند به شما وعده کرده بود حق است.»

ابوطلحه گفت: عمر گفت: یا رسول‌الله، آیا با اجساد بی‌جان سخن می‌گویی؟ رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس محمد در ید قدرت اوست که از آنچه بدیشان می‌گویم، شما از آن‌ها شنواتر نیستند.» قتاده گفته است: خداوند ایشان را زنده گردانید تا آن‌که سخن آن حضرت را بر ایشان شنواید، و آن به خاطر سرزنش و اهانت و انتقام و حسرت و ندامت ایشان بود.

۳۹۷۷ - از عمرو، از عطاء روایت است که ابن عباس (رضی‌الله‌عنه) گفت: آیه «آیا به کسانی که شکر نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند.» به خدا سوگند که آیه مذکور در شأن کافران قریش است. عمرو گفت: این جماعت، فریض‌اند و محمد صلی‌الله‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم) نعمت خدا است. «و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند.» (ابراهیم: ۲۸) ابن عباس گفت: مراد

شَقَّةُ الرَّكْبِيِّ ، فَجَعَلَ يناديهم باسمائهم وأسماء آبائهم : «يا فلان بن فلان ، ويا فلان بن فلان ، آيسرُكم أنكم أطعتم الله ورسوله ، فإننا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا ، فهل وجدتم ما وعد ربكم حقا » . قال : فقال عمر : يا رسول الله ، ما نكلم من اجساد لا أرواح لها ؟ فقال رسول الله ﷺ : «والذي نفس محمد بيده ، ما أنتمم باسمع لما أقول منهم» .

قال قتادة : أحياهم الله حتى أسمعههم قوله ، تويخا وتضغيرا وتقيمة وحسرة وتدمما . [رواجع : ۳۰۶۵ . أخرجه مسلم : ۲۸۷۵ ، مختصرا] .

۳۹۷۷ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ : حَدَّثَنَا عَمْرُو ، عَنْ عَطَاء ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ﴿ الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا ﴾ . قَالَ : هُمْ وَاللَّهُ كُفَرًا قُرَيْشٍ .

قال عمرو : هم قريش ، ومحمد ﷺ نعمة الله . ﴿ وَأَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ﴾ . قال : النار ، يوم بدر . [نظر : ۴۷۰۰] .

از لفظ «بوار» دوزخ است (پس از مرگ) در بدر.

۳۹۷۸ - از هشام از پدرش عروه روایت است که گفت: در نزد عایشه (رضی الله عنها) اظهار شد که همانا ابن عمر، این حدیث را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رسانیده که فرمود: «به تحقیق که مرده نسبت گریه خانواده اش بر وی، در قبر خود عذاب می شود.»

عایشه گفت: ابن عمر، خدا رحمتش کند، فراموش کرده است که همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «مرده به خطاها و گناهان خویش عذاب می شود. در حالی که همین اکنون خانواده اش بر وی می گرید.»

۳۹۷۹ - عایشه گفت: (و آن گفته ابن عمر) مانند این گفته اش می باشد که: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بر سر چاهی ایستاد که در آن اجساد کشته شدگان مشرکان بودند و به آنان گفت آنچه گفت: «همانا ایشان می شنوند، آنچه من می گویم.» همانا فرمود: «ایشان همین اکنون می دانند که آنچه من بدیشان گفته ام، حق بوده است.» و سپس عایشه این آیه را خواند: «البته تو نمی توانی مردگان را بشنوانی» (النمل: ۸۰) «و نیستی تو شنواننده کسی را که در گور باشد. (فاطر: ۲۲)

می گفت: آنگاه که در جایگاه شان در آتش (دوزخ) قرار گرفتند.

۳۹۸۰ - ۳۹۸۱ - از هشام، از پدرش (عروه) روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر چاه بدر ایستاد و گفت: «آیا دریافتید که آنچه را که

۳۹۷۸ - حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أَسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : ذَكَرَ عِنْدَ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَفَعَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ : « إِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِكِبَائِهِ أَهْلَهُ » . فَقَالَتْ : وَهَلْ ابْنُ عُمَرَ رَحِمَهُ اللَّهُ ، إِنَّمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّهُ لَيُعَذَّبُ بِخَطِيئَتِهِ وَذُنُوبِهِ ، وَإِنْ أَهْلُهُ لَيَكُونُونَ عَلَيْهِ الْآنَ » . [راجع: ۱۳۷۱ . أخرجه مسلم: ۹۳۱ ، وطولاً: ۹۳۲ (۲۶)] .

۳۹۷۹ - قَالَتْ : وَذَلِكَ مِثْلُ قَوْلِهِ : « إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلَى الْقَلْبِ وَفِيهِ قَتْلَى بَدْرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ » ، فَقَالَ لَهُمْ مَا قَالَ : « إِنَّهُمْ لَيَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ » . إِنَّمَا قَالَ : « إِنَّهُمْ الْآنَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّ مَا كُنْتُ أَقُولُ لَهُمْ حَقٌّ » . ثُمَّ قُرَأَتْ : « إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ » . فَقُولُ : حِينَ تَبْوؤُوا مَقَاعَهُمْ مِنَ النَّارِ . [راجع: ۱۳۷۱ ، أخرجه مسلم: ۹۳۲ (۲۶)] .

۳۹۸۰ ، ۳۹۸۱ - حَدَّثَنِي عَثْمَانُ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : وَقَفَّ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى قَلْبِ بَدْرٍ ، فَقَالَ : « هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا » . ثُمَّ قَالَ : « إِنَّهُمْ الْآنَ يَسْمَعُونَ مَا

پروردگار شما وعده کرده بود حق است.» و سپس گفت: «همانا ایشان همین اکنون آنچه را می‌گویم می‌شنوند.» (گفته ابن عمر) به عایشه اظهار شد. گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «همانا ایشان اکنون می‌دانند که آنچه را بدیشان گفته بودم، حق است.» و سپس عایشه خواند: «البته تو نمی‌توانی مردگان را بشنوانی.» تا آنکه آیه را تا آخر خواند.

باب - ۹ فضیلت کسی که در غزوه بدر حاضر شده است.

۳۹۸۲ - از ابواسحاق، از حمید روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: حارثه در روز بدر به شهادت رسید و او پسری نابالغ بود. مادرش نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: یا رسول الله، به تحقیق تو می‌دانی که حارثه نزد من عزیز بود، پس اگر وی در بهشت باشد، من صبر کنم و امید ثواب داشته باشم، و اگر طور دیگر باشد، تو می‌بینی که من چه می‌کنم. آن حضرت فرمود: «خداوند بر تو رحم کند آیا در عزایش گریستی، آیا (تصور کردی) که آن یک بهشت است. همانا بهشت‌های بسیاری است و به تحقیق که وی در آن بهشت فردوس (برین) است.

۳۹۸۳ - از سعد بن عبیده، از ابو عبدالرحمن سلمی روایت است که علی (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، من و ابو مرثد غنوی و زبیر بن عوام را فرستاد و همه ما سواره بودیم و گفت: «بروید تا به روضه خاخ، برسید که در آنجا زنی از مشرکان است و با وی

أقول. فذكر لعائشة، فقالت: إنما قال: النبي ﷺ «إنهم الآن يعلمون أن الذي كنت أقول لهم هو الحق». ثم قرأت: «إنك لا تسمع الموتى». حتى قرأت الآية. [راجع: ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، أخرجه مسلم: ۹۳۲ (۲۶)].

۹- باب: فضل من شهد بدرًا

۳۹۸۲ - حدثني عبد الله بن محمد: حدثنا معاوية بن عمرو: حدثنا أبو إسحاق، عن حميد قال: سمعت أنسًا رضي الله عنه يقول: أصيب حارثة يوم بدر وهو غلام، فجاءت أمه إلى النبي ﷺ فقالت: يا رسول الله، قد عرفت منزلة حارثة مني، فإن يكن في الجنة أصير وأحسب، وإن تلك الأخرى ترى ما أصنع، فقال: «ويحك أو هبلت، أو جنة واحدة هي، إنها جنات كثيرة، وإنه في جنة الفردوس». [راجع: ۲۸۰۹]

۳۹۸۳ - حدثني إسحاق بن إبراهيم: أخبرنا عبد الله بن إدريس قال: سمعت حُصَيْنَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ، عَنْ عَلِيِّ رضي الله عنه قال: بعثني رسول الله ﷺ وآبا مرثد الغنوي والزبير بن العوام، وكلنا فارس، قال: «انطلقوا حتى تأتوا روضة خاخ، فإن بها امرأة من المشركين، معها كتاب

مَنْ حَاطَبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى الْمُشْرِكِينَ». فَأَنْدَرَكْنَاهَا تَسِيرٌ عَلَى بَعِيرٍ لَهَا حَيْثُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقُلْنَا: الْكِتَابُ فَقَالَتْ: مَا مَعَتَا كِتَابٍ، فَأَتَخَّاهَا فَالْتَمَسْنَا قَلَمٌ نَرَى كِتَابًا، فَقُلْنَا: مَا كَذَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، لِنُخْرِجَنَّ الْكِتَابَ أَوْ لِنُجَرِّدَنَّكَ، فَلَمَّا رَأَتْ الْجِدَّ أَهْوَتْ إِلَى حُجْرَتِهَا، وَهِيَ مُحْتَجِرَةٌ بِكِسَاءٍ، فَأَخْرَجَتْهُ، فَأَنْطَلَقْنَا بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ خَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنِينَ، فَدَعْنِي فَلَا ضَرْبَ عُنُقٍ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ». قَالَ حَاطَبٌ: وَاللَّهِ مَا بِي أَنْ لَا أَكُونَ مُؤْمِنًا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ، أَرَدْتُ أَنْ يَكُونَ لِي عِنْدَ الْقَوْمِ يَدٌ يَدْفَعُ اللَّهُ بِهَا عَنْ أَهْلِي وَمَالِي، وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِكَ إِلَّا لَهُ هُنَاكَ مِنْ عَشِيرَتِهِ مَنْ يَدْفَعُ اللَّهُ بِهِ عَنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَ وَلَا تَقُولُوا لَهُ إِلَّا خَيْرًا». فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّهُ قَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ، فَدَعْنِي فَلَا ضَرْبَ عُنُقٍ. فَقَالَ: «الَيْسَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ؟» فَقَالَ: لَعَلَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ: اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَقَدْ وَجِبَتْ لَكُمْ الْجَنَّةُ، أَوْ: فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ». فَدَمَعَتْ عَيْنَا عُمَرَ، وَقَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. (راجع:

۳۰۰۷. أخرجه مسلم: ۲۴۹۴.]

نامه‌ای از حاطب بن ابی بلتعہ عنوانی مشرکان (مکه) است. ما آن زن را در حالی دریافتیم که سوار بر شتر خود روان است، چنانکه رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرموده بود. به او گفتیم: نامه را بده. گفت: یا ما نامه‌ای نیست. شتر او را فروخوابانیدیم و او را بازرسی کردیم ولی نامه‌ای ندیدیم. گفتیم: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) دروغ نگفته است. نامه را می‌دهی یا تو را برهنه کنیم؟ و او چون قاطعیت ما را دریافت، به سوی گره آزار خود دست برد و چادری را آزار بسته بود. وی نامه را بیرون آورد. او را نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آوردیم. عمر گفت: یا رسول‌الله، به تحقیق که (حاطب) با خدا و رسول او و مؤمنان، خیانت کرده است، بگذار مرا تا گردن او را بزนม. پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) (به حاطب) گفت: «چه باعث شد که چنین کردی؟» حاطب گفت: به خدا سوگند که چنان نیست که من به خدا و رسول او ایمان نداشته باشم، قصدم آن بود که نزد قومی که (در مکه‌اند) اعتباری داشته باشم تا بدان وسیله خداوند (زیان ایشان را) از خانواده و مال من دفع نماید، و کسی از یاران تو نیست مگر آن که از قوم او در آنجا کسی هست که تا به وسیله وی خداوند (زیان ایشان را) از خانواده و مال او دفع می‌کند.

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «راست گفته است، و او را به جز نیکویی چیزی نگویید.» عمر گفت: همانا وی با خدا و رسول او و مؤمنان خیانت کرده است، بگذار تا گردش

را بزنم.^۱

آن حضرت فرمود: «آیا وی از اهل بدر نیست؟
- و فرمود - به تحقیق که خداوند بر حالات
اهل بدر اطلاع داشته که گفته است: هر آنچه
می‌خواهید بکنید، همانا بهشت، بر شما واجب
شده است. یا به تحقیق شما را آمرزیدم.» اشک
از چشمان عمر جاری گشت و گفت: خدا و
رسول او بهتر می‌دانند.

باب - ۱۰

۳۹۸۴ - از حمزه بن ابی أسید و زبیر بن منذر
بن ابی أسید روایت است که ابو أسید (رضی الله
عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در
روز بدر به ما گفت: «آنگاه که (دشمنان) به
شما نزدیک گردیدند، بر آنها تیراندازی کنید و
تیرهای خود را نگه دارید.»

۳۹۸۵ - از حمزه بن ابی أسید و منذر بن ابی
أسید روایت است که ابو أسید (رضی الله عنه)
گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در روز
بدر به ما گفت: «آنگاه که (دشمنان) به شما
نزدیک گردیدند؛ یعنی هجوم آوردند، برایشان
تیر بیندازید و تیرهای خویش را نگه دارید.»
(تا ضایع نشود.)

۳۹۸۶ - از زهیر، از ابواسحاق روایت است که

۱- اینکه عمر (رضی الله عنه)، پس از منع آن حضرت در مورد بدگویی به
خاطب، چنین گفت: در مصابیح، گفته که این اشکال سخت قوی است از
خدای علام الغیوب و قوف بر دفع آن خواسته. و می‌توان گفت که چون
وی (رضی الله عنه) سخت بر منافقان غلظت داشت، چنین التماس کرده
است. چنانکه درباره اسیران بدر برخلاف همه، خواستار کشتن آنها شد
و همچنان آن حضرت را از ایستادن بر سر قبر عبدالله ابی بن سلول سر
دسته منافقان و استغفار بر وی منع کرد و در هر مورد موافق رای عمر وحی
نازل شد. «تیسیر القاری»

۱۰- باب :

۳۹۸۴ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ : حَدَّثَنَا أَبُو
أَحْمَدَ الزُّبَيْرِيُّ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْعَسِيلِ ، عَنْ
حَمْزَةَ ابْنِ أَبِي أُسَيْدٍ ، وَالزُّبَيْرِ بْنِ الْمُنْذِرِ بْنِ أَبِي أُسَيْدٍ ، عَنْ
أَبِي أُسَيْدٍ ؓ قَالَ : قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ : « إِذَا
اُكْتُبُوكُمْ قَارِئُوهُمْ ، وَاسْتَبَقُوا نَبْلَكُمْ » . [راجع : ۲۹۰۰.]

۳۹۸۵ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ
الزُّبَيْرِيُّ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْعَسِيلِ ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ
أَبِي أُسَيْدٍ وَالْمُنْذِرِ بْنِ أَبِي أُسَيْدٍ ، عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ ؓ قَالَ :
قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ : « إِذَا اُكْتُبُوكُمْ يَغْنِي
كُتْرُوكُمْ قَارِئُوهُمْ وَاسْتَبَقُوا نَبْلَكُمْ » . [راجع : ۲۹۰۰.]

۳۹۸۶ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا
أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبِرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا
قَالَ : جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الرِّمَاءِ يَوْمَ أُحُدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ
جَبْرِ ، فَأَصَابُوا مَنَّا سَبْعِينَ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَصْحَابُهُ
أَصَابُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ بَدْرٍ أَرْبَعِينَ وَمِائَةً ، سَبْعِينَ أُسَيْرًا
وَسَبْعِينَ قَتِيلًا .

قال أبو سفيان: يوم بيوم بدر، والحرب سجال.

[راجع: ۳۰۳۹]

براء بن عازب (رضی الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، عبدالله بن جبر را در روز احد، سر دسته تیراندازان تعیین کرد و در آن روز هفتاد تن از ما شهید و زخمی شد. ولی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و یاران او در روز بدر صد و چهل تن از مشرکین را مصیبت رساندند، هفتاد تن اسیر و هفتاد تن کشته. ابوسفیان گفته بود: امروز (به انتقام) روز بدر است و جنگ حالت دلوها را دارد (گاه شکست و گاه پیروزی است).

۳۹۸۷ - از ابو برده روایت است که گفت: گمان می‌کنم که ابوموسی از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده که آن حضرت فرمود: «و ناگاه دیدیم که خیر و نیکی همان است که خداوند پس از (جنگ احد) به ما ارزانی داشت و ثواب راستی آن است که پس از جنگ بدر به ما داد.»^۱

۳۹۸۸ - از ابراهیم بن سعد، از پدرش از جدش روایت است که عبدالرحمن بن عوف گفت: من در روز بدر در صف جنگ بودم، به راست و چپ نگرستم، ناگاه دو جوان خورده‌سال را دیدم که در راست و چپ من می‌باشند، گویی از بودن خود در میان آنها احساس امنیت نمی‌کردم. ناگاه یکی از آنان پنهان از رفیق خود به من نشان ده. گفت: ای عمو، ابو جهل را به من نشان ده. گفتم: ای برادرزاده، با وی چه کار داری؟ گفت: با خدایم عهد کردم که اگر او را ببینم باید او را بکشم و یا در برابرش بمیرم. نوجوان دیگر پنهان از رفیق خود همان را گفت که رفیق او گفته بود. عبدالرحمن بن عوف گفت:

۳۹۸۷ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أَسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ جَدِّهِ أَبِي بُرَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى - أَرَاهُ - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « وَإِذَا الْخَيْرُ مَا جَاءَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ بَعْدُ ، وَثَوَابُ الصَّدَقِ الَّذِي آتَانَا بَعْدَ يَوْمِ بَدْرٍ . [راجع: ۳۹۲۲ . أخرجه مسلم : ۲۲۷۲ ، مطولاً] .

۳۹۸۸ - حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ قَالَ : قَالَ : عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ إِنِّي لَمِنَ الصَّفِّ يَوْمَ بَدْرٍ ، إِذِ التَّقْتُ قَاتِنَا عَنْ يَمِينِي وَعَنْ يَسَارِي قَتِيانَ حَدِيثًا لَسُنَّ ، فَكَأَنِّي لَمْ أَمِنْ بِمَكَانِهِمَا ، إِذْ قَالَ لِي أَحَدُهُمَا سِرًّا مِنْ صَاحِبِهِ : يَا عَمَّ أَرْنَسِي أَبَا جَهْلٍ ، فَقُلْتُ : يَا ابْنَ أَخِي ، وَمَا تَصَعُّبُهُ ؟ قَالَ : عَاهَدْتُ اللَّهَ إِنْ رَأَيْتُهُ أَنْ أَقْتُلَهُ أَوْ أَمُوتَ دُونَهُ ، فَقَالَ لِي الْآخَرُ سِرًّا مِنْ صَاحِبِهِ مِثْلَهُ ، قَالَ : فَمَا سَرَّتِي أَنْتِي بَيْنَ رَجُلَيْنِ مَكَانَهُمَا ، فَأَسْرَرْتُ لَهُمَا إِلَيْهِ ، فَشَدْنَا عَلَيْهِ مِثْلَ الصَّفَرَيْنِ حَتَّى صَرَبَاهُ ، وَهُمَا ابْنَا عَفْرَاءَ . [راجع: ۳۱۴۶ . أخرجه مسلم : ۱۷۵۲ ، مطولاً باختلاف] .

۱- این حدیث، جزء حدیثی است که در آخر باب علامات نبوت آمده است و در رابطه به خوابی است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دیده بود.

آنگاه مرا شاد نمی ساخت که میان دو مرد در عوض آن دو باشم.. آنان را به سوی ابو جهل اشاره کردم. آن دو جوان همچون دو شاهین بر وی حمله کردند تا آنکه او را زدند و از پای درآوردند. آن دو نوجوان پسران عفراء بودند.»

۳۹۸۹ - از ابن شهاب، از عمر بن أسید بن جاریه ثقفی، هم پیمان بنی زهره که از یاران ابو هریره بود روایت است که ابو هریره (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ده جاسوس را فرستاد و عاصم بن ثابت انصاری جد (مادری) عاصم بن عمر بن خطاب را بر ایشان امیر گردانید تا آنکه ایشان به موضع هدّه که میان عسفان و مکه است رسیدند. حضور آنان برای قبیله از هذیل که بنو لخیان، نامیده می شد، افشا شد. صد نفر تیرانداز را به تعقیب ایشان فرستادند و رد پای ایشان گرفتند تا آنکه در موضعی که ایشان برای خوردن غذا فرود آمده بودند، خُرما یافتند، و گفتند که این خرما می یثرب (مدینه) است. آنگاه که عاصم و یاران وی، ایشان را دیدند به موضعی (بلند) پناه بردند و مشرکین آن ها را محاصره کردند و به آنان گفتند: فرود آید و آنچه در دست دارید تسلیم کنید و این برای شما عهد و پیمانی است که هیچ یک از شما را نکشیم.

عاصم بن ثابت گفت: ای قوم، من هرگز در ذمه (عهد و پیمان) کافر فرود نمی آیم. و سپس گفت: بارالها، از حال ما پیامبرت (صلی الله علیه وسلم) را آگاه گردان. کافران بر ایشان

۳۹۸۹ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ : أَخْبَرَنَا ابْنُ شَهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُمَرُ بْنُ أُسَيْدِ بْنِ جَارِيَةَ الثَّقَفِيُّ ، حَلِيفُ بَنِي زُهْرَةَ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم عَشْرَةَ عَيْنًا ، وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ عَاصِمَ بْنَ ثَابِتِ الْأَنْصَارِيِّ جَدَّ عَاصِمِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالْهَدَّةِ بَيْنَ عَسْفَانَ وَمَكَّةَ ، ذَكَرُوا الْحَيَّ مِنْ هَذِيلٍ يُقَالُ : لَهُمْ بَنُو لَحْيَانَ ، فَتَمَرُوا لَهُمْ بِقَرِيبٍ مِنْ مِائَةِ رَجُلٍ رَامَ ، فَاقْتَصَوْا آثَارَهُمْ حَتَّى وَجَدُوا مَا كُلُّهُمْ التَّمْرَ فِي مَزَلٍ نَزَلُوهُ ، فَقَالَ : تَمَرٌ يَثْرِبُ ، فَاتَّبَعُوا آثَارَهُمْ ، فَلَمَّا حَسَّ بِهِمْ عَاصِمٌ وَأَصْحَابُهُ لَجُزُّوا إِلَى مَوْضِعٍ فَاحَاطَ بِهِمُ النَّوْمُ ، فَقَالَ لَهُمْ : انزِلُوا فَأَعْطُوا بَأَيْدِيكُمْ ، وَلَكُمْ الْعَهْدُ وَالْمِثَاقُ : أَنْ لَا تَقْتُلَ مِنْكُمْ أَحَدًا . فَقَالَ عَاصِمُ بْنُ ثَابِتٍ : أَيُّهَا الْقَوْمُ أَمَّا أَنَا فَلَا أَنْزِلُ فِي ذِمَّةِ كَافِرٍ ، ثُمَّ قَالَ : اللَّهُمَّ أَخْبِرْ عَنَّا نَبِيَّكَ صلی الله علیه وسلم ، فَرَمَوْهُمْ بِالنَّبْلِ فَقَتَلُوا عَاصِمًا ، وَنَزَلَ إِلَيْهِمْ ثَلَاثَةٌ نَفَرَ عَلَى الْعَهْدِ وَالْمِثَاقِ ، مِنْهُمْ حَبِيبٌ وَزَيْدُ بْنُ الدِّثَنَةِ وَرَجُلٌ آخَرٌ ، فَلَمَّا اسْتَمَكُوا مِنْهُمْ أَطْلَقُوا أَوْتَارَ قَسَبِهِمْ قَرِيبَوْهُمْ بِهَا ، قَالَ : الرَّجُلُ الثَّلَاثُ : هَذَا أَوْلُ الْغَدْرِ ، وَاللَّهُ لَا أَصْحَابَكُمْ ، إِنَّ لِي بِهِوْلَاءَ أَسْوَةَ ، يُرِيدُ الْقَتْلَى ، فَجَرَّرُوهُ وَعَالَجُوهُ فَأَبَى أَنْ يَصْحَبَهُمْ ، فَأَنْطَلَقَ بِحَبِيبٍ وَزَيْدِ بْنِ الدِّثَنَةِ حَتَّى بَاعُوهُمَا بَعْدَ وَقْعَةِ بَدْرٍ ، فَاتَّبَعَ بَنُو الْحَارِثِ بْنِ عَامِرِ بْنِ نَوْفَلٍ حَبِيبًا ، وَكَانَ حَبِيبٌ هُوَ قَتَلَ الْحَارِثَ بْنَ عَامِرٍ يَوْمَ بَدْرٍ ، فَلَبِثَ حَبِيبٌ عِنْدَهُمْ

تیراندازی کردند و عاصم را کشتند و سه نفر با قبول عهد و پیمان‌شان فرود آمدند که از آن جمله‌اند حُیْب و زید بن دثنه و مردی دیگر و چون بر ایشان تسلط یافتند، زه‌های کمان‌هایشان را جدا کردند و آنان را با آن بستند. مرد سوم ایشان گفت: این نخستین نیرنگ شما بود، به خدا سوگند که شما را همراهی نمی‌کنم و همانا شدگان بود. مشرکان او را بر زمین کشیدند و با وی در افتادند، ولی وی نپذیرفت که با ایشان همراه شود (تا آنکه او را کشتند).

حُیْب و زید بن دثنه را با خود بردند تا آنکه آنان را پس از واقعه بدر (در مکه) فروختند. حُیْب را پسران حارث بن عامر بن نوفل خریدند؛ زیرا حُیْب در روز بدر حارث بن عامر را کشته بود. حُیْب نزد ایشان اسیر بود تا آنکه بر کشتن وی هم رأی شدند. حُیْب روزی از یکی از دختران حارث تیغی به عاریت طلبید تا موی زیر ناف را بتراشد، وی تیغ را به حُیْب داد. پسر کوچک آن دختر به سوی حُیْب رفت و مادرش غافل شده بود تا آنکه نزدیک حُیْب آمد، آن دختر دید که پسر کوچکش بر ران حُیْب نشسته است و تیغ در دست حُیْب است. دختر حارث گفته است: من سخت ترسیدم و حُیْب ترس مرا احساس کرد و سپس گفت: آیا از آن می‌ترسی که او را بکشم؟ من هرگز چنین کاری نخواهم کرد. دختر حارث گفته است: به خدا سوگند که هرگز اسیری بهتر از حُیْب ندیده‌ام، و به خدا سوگند که روزی او را دیدم که خوشه انگور در دست داشت و

أَسِيرًا حَتَّى أَجْمَعُوا قَتْلَهُ ، فَاسْتَعَارَ مِنْ بَعْضِ بَنَاتِ الْحَارِثِ مُوسَى يَسْتَحِدُّ بِهَا فَأَعَارَتْهُ ، فِدْرَجَ بَنِي لَهَا وَهِيَ غَافِلَةٌ حَتَّى آتَاهُ ، فَوَجَدَتْهُ مُجْلِسَهُ عَلَى فَخْذِهِ وَالْمُوسَى بِيَدِهِ ، قَالَتْ : فَفَزَعَتْ فَرَزَعَةً عَرَفَهَا حُيَيْبٌ ، فَقَالَ : اتَّخَشِنَ أَنْ أَقْتُلَهُ ؟ مَا كُنْتُ لِأَفْعَلَ ذَلِكَ ، وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ أُسِيرًا قَطُّ خَيْرًا مِنْ حُيَيْبٍ ، وَاللَّهِ لَقَدْ وَجَدْتُهُ يَوْمًا يَأْكُلُ لُحْمًا مِنْ عَنَبٍ فِي يَدِهِ ، وَإِنَّهُ لَمُؤْتِنٌ بِالْحَدِيدِ ، وَمَا بِمَكَّةَ مِنْ نَمْرَةٍ ، وَكَانَتْ تَقُولُ : إِنَّهُ لِرِزْقٍ رَزَقَهُ اللَّهُ حُيَيْبًا ، فَلَمَّا خَرَجُوا بِهِ مِنَ الْحَرَمِ ، لِيَقْتُلُوهُ فِي الْحِلِّ ، قَالَ : لَهُمْ حُيَيْبٌ : دَعُونِي أَصَلِّي رَكَعَتَيْنِ ، فَتَرَكُوهُ فَرَكَعَ رَكَعَتَيْنِ ، فَقَالَ : وَاللَّهِ لَوْلَا أَنْ تَحْسَبُوا أَنَّ مَا بِي جَزَعٌ لَزِدْتُمْ ، ثُمَّ قَالَ : اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا ، وَأَقْتُلِهِمْ بَدَدًا وَلَا تُبْقِ مِنْهُمْ أَحَدًا ، ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ :

فَلَسْتُ أَبَالِي حِينَ أَقْتُلُ مُسْلِمًا

عَلَى أَيِّ جَنْبٍ كَانَ لِلَّهِ مَصْرَعِي

وَذَلِكَ فِي ذَاتِ الْإِلَهَةِ وَإِنْ يَنَى

يُبَارِكُ عَلَى أَوْصَالِ شَلْوِ مُمَزَّعٍ

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ أَبُو سُرُوعَةَ عَقِبَةُ بْنُ الْحَارِثِ فَقَتَلَهُ : وَكَانَ حُيَيْبٌ هُوَ سَنَ لِكُلِّ مُسْلِمٍ قِتْلَ صَبْرًا الصَّلَاةَ ، وَأَخْبَرَ - يَعْنِي النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَصْحَابَهُ يَوْمَ أُصَيْبُوا خَبْرَهُمْ ، وَبَعَثَ نَاسًا مِنْ قُرَيْشٍ إِلَى عَاصِمِ بْنِ ثَابِتٍ - حِينَ حَدَّثُوا أَنَّهُ قُتِلَ - أَنْ يُؤْتُوا بَشِيرًا مِنْهُ يُعْرِفُ ، وَكَانَ قَتَلَ رَجُلًا عَظِيمًا مِنْ عَظَمَائِهِمْ ، فَبَعَثَ اللَّهُ لِعَاصِمٍ مِثْلَ الظَّلَّةِ مِنَ الدَّبَرِ فَحَمَتَهُ مِنْ رُسُلِهِمْ ، فَلَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يَقْطَعُوا مِنْهُ شَيْئًا .

وَقَالَ : كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ : ذَكُرُوا مَرَارَةَ بَنِ الرَّيْسِ الْعَمْرِيِّ ، وَهَلَالِ بْنِ أُمَيَّةَ الْوَأَقْسِيِّ ، رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ قَدْ شَهِدَا بَدْرًا . (راجع: ۳۰۴۵)

می خورد، در حالی که (در زنجیر) آهنین بسته شده بود و در مکه هیچ میوه‌ای نبود. دختر حارث می گفت: آن روزی‌ای بود که خداوند به خُیبب ارزانی داشته بود. چون خُیبب را از زمین حَرَم (مکه) بیرون آوردند تا او را در حِل (بیرون حَرَم) بکشند. خُیبب بدیشان گفت: مرا بگذارید تا دو رکعت نماز بگذارم، او را گذاشتند. وی دو رکعت نماز گزارد و سپس گفت: به خدا سوگند اگر آن را حمل بر ترس من نمی کردید بیشتر نماز می گزاردم. و بعد گفت: بارالها، هر یک از ایشان را از بیخ و بن برکن، و یکی را پس از دیگری بکش و هیچ یک از ایشان را باقی مگذار و سپس این شعر را خواند.

و چه باک دارم در حالی که مسلمان کشته می شوم
که در کدام پهلو مرگم در راه خدا صورت گیرد.

و این مرگ من برای خشنودی ذات خدا است و اگر بخواهد بر مفاصل اندامهای فروپاشیده من برکت می دهد. سپس ابوسرّوّه عقیبه بن حارث برخاست و به سوی وی رفت و او را کشت. خُیبب بود که ادای نماز را برای هر مسلمانی که برای کشتن در بند بود، سنّت گردانید (تا قبل از مرگ نماز بگذارد).

روزی که مرگ این جماعت فرارسید، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یاران خویش را از حالات ایشان خبر داد. کسانی از (کفار) قریش، آنگاه که از کشتن عاصم بن ثابت اطلاع یافتند، کسی را فرستادند تا چیزی از

جسد وی را بیاورد. تا بدان او را شناسایی نمایند (و اطمینان یابند). در حالی که عاصم یکی از بزرگان قریش را کشته بود. خداوند برای عاصم ساییانی از زنبور فرستاد و زنبورها او را از شر فرستادگان قریش در امان داشتند و قدرت نیافتند که چیزی از جسد وی قطع کنند. کعب بن مالک گفته است: گفته‌اند: (جمعی از شرکت در غزوه تبوک تخلف کرده بودند، که از آن جمله‌اند) مراره بن ربیع العمری و هلال بن امیه الواقفی، دو مردی صالح که در غزوه بدر حاضر شده‌اند.

۳۹۹۰ - از نافع روایت است که برای ابن عمر (رضی الله عنهما) گفته شد که سعید بن زید بن نفیل که از اهل بدر بود در روز جمعه مریض شد. ابن عمر پس از آنکه روز بلند شد (برای عیادت او) سواره راهی شد. وقت نماز جمعه نزدیک شد و او نماز جمعه را ترک کرد.

۳۹۹۱ - از ابن شهاب روایت است که عبیدالله بن عبدالله ابن عتبّه گفت: پدر او (عبدالله بن عتبّه) به عمر بن عبدالله بن ارقم الزهري نوشت که نزد سبیعه بنت حارث اسلمی برود و از حدیث وی سؤال کند، از آنچه هنگام طلب فتوا، رسول الله صلی الله علیه وسلم) به او گفته است. عمر بن عبدالله بن ارقم، به عبدالله بن عتبّه نوشت و به او خبر داد که: همانا سبیعه بنت حارث او را خبر داده است که: وی زن سعد بن خوله بوده و سعد از قبیله بنی عامر بن لؤی بوده و او در زمرة کسانی است که در غزوه بدر حاضر شده است و سپس در سال حجه الوداع

۳۹۹۰ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا لَيْثٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ذَكَرَ لَهُ : أَنَّ سَعِيدَ بْنَ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نَفِيلٍ ، وَكَانَ بَدْرِيًّا ، مَرِضٌ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ ، فَرَكِبَ إِلَيْهِ بَعْدَ أَنْ تَعَالَى النَّهَارُ ، وَاقْتَرَبَتِ الْجُمُعَةُ ، وَتَرَكَ الْجُمُعَةَ .

۳۹۹۱ - وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْتَةَ : أَنَّ أَبَاهُ كَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْأَرْقَمِ الزُّهْرِيِّ : يَا مَرْءُ أَنْ يَدْخُلَ عَلَيَّ سَبِيْعَةُ بِنْتُ الْحَارِثِ الْأَسْلَمِيَّةِ ، فَيَسْأَلَهَا عَنْ حَدِيثِهَا ، وَعَمَّا قَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ اسْتَمْتَهُ . فَكَتَبَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْأَرْقَمِ ، إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْتَةَ يُخْبِرُهُ : أَنَّ سَبِيْعَةَ بِنْتُ الْحَارِثِ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهَا كَانَتْ تَحْتَ سَعْدِ بْنِ خَوْلَةَ ، وَهُوَ مِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ ، وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا ، فَتَوَفَّى عَنْهَا فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ وَهِيَ حَامِلٌ ، فَلَسَمَ تَشَبُّهُ أَنْ وَضَعَتْ حَمْلَهَا بَعْدَ وَقَاتِهِ . فَلَمَّا تَعَلَّتْ مِنْ نَفَاسِهَا تَجَمَّلَتْ لِلْحَطَّابِ ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا أَبُو السَّائِبِ بْنُ يَعْكَبَ ، رَجُلٌ مِنْ بَنِي عَبْدِ الدَّارِ ، فَقَالَ لَهَا : مَا لِي أَرَاكَ

تَجَمَّلْتُ لِلخُطَّابِ ، تُرَجِّينَ النِّكَاحَ ، فَإِنَّكَ وَاللَّهِ مَا أَتَتْ
بِنَاكِحٍ حَتَّى تَمُرَّ عَلَيْكَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعِشْرِينَ . قَالَتْ سُبَيْعَةُ :
فَلَمَّا قَالَ لِي ذَلِكَ جَمَعْتُ عَلَيَّ ثِيَابِي حِينَ أَمْسَيْتُ ، وَآتَيْتُ
رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ ، فَأَقْتَنِي بِأَثْمِي قَدْ حَلَلْتُ
حِينَ وَضَعْتُ حَمْلِي ، وَأَمَرَنِي بِالتَّزْوِجِ إِنْ بَدَأَ لِي .

تَابِعَهُ أَصْبَغُ ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ ، عَنِ يُونُسَ .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ :
وَسَأَلْتَاهُ فَقَالَ : أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ ثَوْبَانَ ،
مَوْلَى بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ : أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ إِيَّاسِ بْنِ الْبَكَّيْرِ ،
وَكَانَ أَبُوهُ شَهِيدَ بَدْرٍ ، أَخْبَرَهُ . (انظر : ۵۳۱۹ ع . أخرجه مسلم :

[۱۶۸۴

که سُبَيْعَه، آبستن بوده، شوهرش سعد وفات کرد و آنگاه که از نفاس پاک شد، خود را برای خواستگاران آراسته کرد. أَبُو سَنَابِلِ بْنِ بَعْعَكِ، مردی از قبیله بنی عبدالدار نزدش آمد و به او گفت: چه حال است که تو را می بینم خود را برای خواستگاران آراسته ای و تمایل به ازدواج داری، به خدا سوگند که ازدواج نخواهی کرد تا آنکه چهار ماه و ده روز (پس از مرگ شوهر) بر تو بگذرد. سُبَيْعَه گفت: چون ابوسنابل این موضوع را به من گفت. من جامه ام را پوشیدم و شامگاه نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رفتم و در این باره از آن حضرت سؤال کردم. آن حضرت به من فتوی داد که پس از وضع حمل از عدت برآمدم و مرا به ازدواج امر فرمود، اگر رضایت داشته باشم. متابعت کرده است (لیث راوی را) أَصْبَغُ، از ابن وهب، از یونس. و لیث گفته است: حدیث کرده است مرا یونس از ابن شهاب و از وی پرسیدیم گفت: خبر داده است مرا عبدالرحمن بن ثوبان، مولى بنی عامر بن لؤی اینکه: همانا محمد بن ایاس بن بکیر خبر داده که پدرش (ایاس بن بکیر) در غزوه بدر حاضر شده است.

۱۱- باب : شُهُودُ

المَلَائِكَةُ بَدْرًا

باب - ۱۱ حاضر شدن فرشتگان در غزوه بدر

۳۹۹۲ - از مُعَاذِ بْنِ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعِ الزُّرْقِيِّ از پدرش که پدرش از اهل بدر بود روایت است که گفت: جبرئیل نزد پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: شما در میان خود اهل بدر را چگونه می بینید؟ آن حضرت

۳۹۹۲ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ ،
عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعِ الزُّرْقِيِّ ،
عَنْ أَبِيهِ ، وَكَانَ أَبُوهُ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ ، قَالَ : جَاءَ جِبْرِيلُ إِلَيَّ
النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : مَا تَعْبُدُونَ أَهْلَ بَدْرٍ فَيُكْفَمُ ؟ قَالَ : « مِنْ
أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ » .

فرمود: «از بهترین مسلمانان» یا کلمه مانند آن فرمود. جبرئیل گفت: همچنین است کسانی از فرشتگان که در بدر حاضر شده‌اند. (از بهترین فرشتگانند)

۳۹۹۳ - از یحیی، از مُعَاذ بن رفاعه بن رافع روایت است که رفاعه از اهل بدر بود و رافع از اهل عقبه بود^۱ و به پسر خود (رفاعه) می‌گفت: مرا خشنود نمی‌سازد که عوض عقبه، در بدر حاضر می‌بودم. مُعَاذ گفت: جبرئیل همین (مضمون حدیث فوق) را از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد.

۳۹۹۴ - از یحیی روایت است که از مُعَاذ بن رفاعه شنیده است که گفت: همانا فرشته از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کرد: مانند حدیث مذکور. و روایت است از یحیی که یزید بن الهاد او را خبر داده است که: روزی که معاذ این حدیث را می‌گفته است، یزید با وی بوده است. یزید گفت: معاذ گفت: همانا سؤال کننده جبرئیل علیه‌السلام بوده است.

۳۹۹۵ - از عِکْرَمَه روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در روز بدر گفت: «این جبرئیل است که سر اسب خود را گرفته است که بر آن‌افزار جنگی است.»

باب - ۱۲

۳۹۹۶ - از سعید، از قتاده روایت است که

۱- رافع از آن جماعه از انصار بود که قبل از هجرت آن حضرت شش نفری ایمان آورد و سال دیگر در جمع دوازده نفری و سال بعد در جمع هفتاد نفری نزد آن حضرت حضور یافت. (تیسیرالتاری)

أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا ، قَالَ : وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنْ الْمَلَائِكَةِ . [انظر : ۳۹۹۴]

۳۹۹۳ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ ، وَكَانَ رِفَاعَةَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ ، وَكَانَ رَافِعٌ مِنْ أَهْلِ الْعَقَبَةِ ، فَكَانَ يَقُولُ لِابْنِهِ : مَا يَسْرُرُنِي أَنِّي شَهِدْتُ بَدْرًا بِالْعَقَبَةِ ، قَالَ : سَأَلَ جِبْرِيلُ النَّبِيَّ ﷺ بِهَذَا .

۳۹۹۴ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : أَخْبَرَنَا يَزِيدُ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى : سَمِعَ مُعَاذَ بْنَ رِفَاعَةَ : أَنْ مَلَكَ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ : نَحْوَهُ .
وَعَنْ يَحْيَى : أَنَّ يَزِيدَ بْنَ الْهَادِ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ كَانَ مَعَهُ يَوْمَ حَدَّثَهُ مُعَاذٌ هَذَا الْحَدِيثَ ، فَقَالَ يَزِيدُ : فَقَالَ : مُعَاذُ : إِنَّ السَّائِلَ هُوَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ . [راجع : ۳۹۹۲]

۳۹۹۵ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرَمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ يَوْمَ بَدْرٍ : « هَذَا جِبْرِيلُ ، آخِذٌ بِرَأْسِ فَرَسِهِ ، عَلَيْهِ أَدَاةُ الْحَرْبِ » . [انظر : ۴۰۴۱]

۱۲- باب :

۳۹۹۶ - حَدَّثَنِي خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : مَاتَ أَبُو يَزِيدٍ ، وَلَمْ يَتْرِكْ عَقَبًا ، وَكَانَ بَدْرِيًّا .

انس (رضی الله عنه) گفت: ابو زَید مرد و از خود فرزندى نگذاشت، او بدرى بود.

۳۹۹۷ - از قاسم بن محمد، از ابن خَبَاب روایت است که گفت: ابوسعید بن مالک الخُدَری (رضی الله عنه) را دیدم که از سفر آمد و اهل خانه اش مقداری از گوشت قربانی عید قربان را به وی عرضه کرد. او گفت: من آن را نمی خورم تا آنکه پیرسم. وی به سوی برادر مادری خود رفت - که بدری بود، - قتاده بن نَعْمَان. و سؤال کرد. وی گفت: همانا، پس از تو حکمی نو آمده که ناسخ آن است که منع شده بودند گوشت قربانی را پس از سه روز نخورند.

۳۹۹۸ - از هِشام بن عروه روایت است که پدرش گفت: زُبیر گفت: عبیده بن سعید بن عاص را در روز بدر ملاقات کردم، وی چنان سراپا مسلح بود که به جز چشمانش دیده نمی شد و خود را ابوذات الکرش کنیت می کرد و گفت: منم ابوذات الکرش و من با نیزه بر وی حمله کردم و بر چشمش زدم، وی هلاک شد. هِشام گفت: خبر داده شدم که زُبیر گفته است: همانا پای خود را بر وی نهادم و دست دراز کردم و به شدت نیزه را از چشمش درآوردم و دو سوی نیزه کج شده بود. عروه گفت: سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، آن نیزه را طلبید و زُبیر آن را به آن حضرت داد. آنگاه که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) وفات کرد، زُبیر نیزه را پس گرفت، سپس ابوبکر آن نیزه را طلب کرد و زُبیر نیزه را به وی داد، چون ابوبکر وفات کرد، عمر نیزه را طلب کرد. زُبیر

۳۹۹۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ خَبَابٍ : أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ بْنَ مَالِكِ الْخُدْرِيِّ رضی الله عنه قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ ، فَقَدَّمَ إِلَيْهِ أَهْلَهُ لِحَمَا مِنْ لُحُومِ الْأَضْحَى ، فَقَالَ : مَا أَنَا بِأَكْلِهِ حَتَّى أَسْأَلَ ، فَأَنْطَلِقُ إِلَى أَخِيهِ لِأُمِّهِ - وَكَانَ بَدْرِيًّا - فَتَدَاةَ بْنَ النُّعْمَانَ ، فَسَأَلَهُ فَقَالَ : إِنَّهُ حَدَّثَ بَعْدَكَ أَمْرًا ، تَفْضُ لِمَا كَانُوا يَتَهَوَّنُونَ عَنْهُ مِنْ أَكْلِ لُحُومِ الْأَضْحَى بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ . [النظر : ۲/۵۵۹۸ .]

۳۹۹۸ - حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو اسْمَاءَةَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَالَ الزُّبَيْرُ : لَقِيتُ يَوْمَ بَدْرٍ عُبَيْدَةَ بْنَ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ ، وَهُوَ مُدْجَجٌ ، لَا يَرَى مِنْهُ إِلَّا عَيْنَاهُ ، وَهُوَ يَكْتُمِي أَبُوذَاتِ الْكُرْشِ ، فَقَالَ أَنَا أَبُوذَاتِ الْكُرْشِ ، فَحَمَلَتْ عَلَيْهِ بِالْعِزَّةِ فَطَعَنَتْهُ فِي عَيْنِهِ فَمَاتَ .

قال هِشَامٌ : فَأَخْبَرْتُ أَنَّ الزُّبَيْرَ قَالَ : لَقَدْ وَصَعْتُ رَجُلِي عَلَيْهِ ، ثُمَّ تَمَطَّاتُ ، فَكَانَ الْجَهْدُ أَنْ تَزْعُمَهَا وَقَدْ اتَّيْتَنِي طَرَفَا .

قال عُرْوَةُ : فَسَأَلَهُ يَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم فَأَعْطَاهُ ، فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم أَخَذَهَا ، ثُمَّ طَلَبَهَا أَبُو بَكْرٍ فَأَعْطَاهُ ، فَلَمَّا قُبِضَ أَبُو بَكْرٍ سَأَلَهَا يَاها عُمَرُ فَأَعْطَاهُ ، يَاها فَلَمَّا قُبِضَ عُمَرُ أَخَذَهَا ، ثُمَّ طَلَبَهَا عُمَانُ مِنْهُ فَأَعْطَاهُ يَاها ، فَلَمَّا قُتِلَ عُمَانُ وَقَعَتْ عِنْدَ آلِ عَلِيٍّ ، فَطَلَبَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ ، فَكَانَتْ عِنْدَهُ حَتَّى قُتِلَ .

نیزه را به وی داد و زمانی که عمر مرد، زُبیر نیزه را پس گرفت. پس از آن عثمان نیزه را از وی طلبید و زُبیر نیزه را به او داد و چون عثمان کشته شد، نیزه به دست اولاد علی افتاد. عبدالله بن زبیر نیزه را طلبید و با وی تا آنگاه که کشته شد، بود.

۳۹۹۹ - از عائذ الله بن عبدالله روایت است که گفت: همانا عباده بن صامت، در بدر حاضر شده است، همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «با من بیعت کنید.»

۴۰۰۰ - از عروه بن زبیر روایت است که عایشه (رضی الله عنها) - همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) - گفت: ابوحنظله از کسانی بود که همراه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در بدر حاضر شده بود. وی سالم را به فرزند خواندگی گرفت و دختر برادر خود، هند دختر ولید بن عتبّه را به نکاحش درآورد. سالم غلام آزاده شده زنی از انصار بود، همچنانکه رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، زید را به فرزند خواندگی گرفته بود. و در جاهلیت اگر مردی کسی را به فرزندخواندگی می گرفت، مردم آن کس را به همان مرد نسبت می دادند و او از وی میراث می گرفت، تا آنکه خداوند این آیه را فرستاد: «پسر خواندگان را به پدرانشان نسبت دهید.» (الاحزاب: ۵)^۱

سهله نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد: و

۳۹۹۹ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو إِدْرِيسَ ، عَائِذُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : أَنَّ عَبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ ، وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « يَا مَعْشَرَ النَّبِيِّينَ » . [راجع: ۱۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۰۹ مطولاً] .

۴۰۰۰ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ عُمَيْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ ، عَنِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّ أَبَا حَنْظَلَةَ ، وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، تَبَتَّى سَالِمًا ، وَأَنَّكَحَهُ بِنْتُ أَخِيهِ هِنْدُ بِنْتُ الْوَلِيدِ بْنِ عَتَبَةَ ، وَهُوَ مَوْلَى لَامْرَأَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ ، كَمَا تَبَتَّى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ زَيْدًا ، وَكَانَ مِنْ تَبَتَّى رَجُلًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ دَعَاهُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَوَرِثَ مِنْ مِيرَاثِهِ ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : « ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ » . فَجَاءَتْ سَهْلَةَ النَّبِيِّ ﷺ : فَذَكَرَ الْحَدِيثَ . [انظر: ۵۰۸۸ .

أخرجه مسلم : ۱۶۵۳ ، قطعة « سهله » مطولاً ويذكر الرضاع]

۱- سهله، زن ابوحنظله نزد آن حضرت آمد و گفت: سلام پسرخوانده ابوحنظله حالا به سن بلوغ رسیده و گاه و ناگاه به خانه ما وارد می شود، شاید در دل ابوحنظله وسوسه ای برسد، زیرا حالا این آیه نازل شده است. آن حضرت فرمود: او را از شیر خود شیر ده که بر تو حرام شود و در دل ابوحنظله وسوسه ای نماند. البته شیر دادن پس از سن کودکی فقط در مذهب عایشه (رضی الله عنه) حرمت بار می آورد. (تفسیر القاری)

راوی حدیث آن را یاد کرده است.

۴۰۰۱ - از خالد بن ذکوان، از ربیع بنت مَعُوذَهِ رُوایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بامداد روز پس از ازدواج من، نزد آمد و بر بسترم همان گونه که تو حالا نشسته‌ای، نشست، و دختران دایره می‌زدند و از کشته شدن پدرانشان^۱ در روز بدر به نیکی یاد می‌کردند تا آنکه یکی از دختران گفت: و در میان ما پیامبری است که می‌داند فردا چه واقع می‌شود. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «چنین نگویند و آنچه می‌گفتید بگویند.»^۲

۴۰۰۲ - از ابن شهاب از عبیدالله ابن عبدالله بن عتبّه بن مسعود روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: ابوطلحه رضی الله عنه، یار رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که در غزوه بدر همراه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) حاضر شده، گفته است که همانا آن حضرت فرمود: «فرشتگان در خانه‌ای که در آن سگ و صورت باشد داخل نمی‌شوند.» ابن عباس می‌گوید: مراد از آن تصاویر جاندار است.

۴۰۰۳ - از زهری روایت است که گفت: علی بن حسین به من خبر داد که حسین ابن علی علیهما السلام به او گفت که علی (رضی الله عنه) گفت: من ماده شتری که من سال داشتم که از غنایم جنگ بدر سهم من شده بود و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ماده شتری دیگر که در آن روزها از پنجم حصه غنیمت خداوند

۱- در بعضی نسخ بخاری عوض «آبانه» پدرانشان «آبانی» ضبط شده، یعنی پدران من.

۲- منع آن حضرت از جهت ناپسند نسبت دادن علم غیب، به غیر خداوند است.

۴۰۰۱ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُدَّانَةَ بِشْرُ بْنُ الْمُضَلِّ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ ذَكْوَانَ ، عَنْ الرَّبِيعِ بِنْتِ مَعُوذَةَ قَالَتْ : دَخَلَ عَلِيٌّ النَّبِيُّ ﷺ غَدَاةَ بَنِي عَلِيٍّ ، فَجَلَسَ عَلِيُّ فَرَأَسِي كَمَا جَلَسْتُ مَنِّي ، وَجُوزِيَّاتٍ يَضْرِبْنَ بِالْدَفِّ ، يَنْدُبْنَ مَنْ قُتِلَ مِنْ آبَائِهِنَّ يَوْمَ بَدْرٍ ، حَتَّى قَالَتْ جَارِيَةٌ : وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ ، فَقَالَ : النَّبِيُّ ﷺ « لَا تَقُولِي هَكَذَا ، وَقُولِي مَا كُنْتَ تَقُولِينَ » . [نظر: ۵۱۴۷هـ].

۴۰۰۲ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ :

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّيْنَةَ بْنِ مَسْعُودٍ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو طَلْحَةَ ﷺ ، صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَكَانَ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : أَنَّهُ قَالَ : « لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ . يُرِيدُ التَّمَائِيلَ الَّتِي فِيهَا الْأَرْوَاحُ » . [راجع: ۳۲۲۵. تخرجه مسلم: ۲۱۰۶]

۴۰۰۳ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ .

وَحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا عَبَّسَةُ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ : أَنَّ حُسَيْنَ ابْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَلِيًّا قَالَ : كَانَتْ لِي شَارَفٌ مِنْ نَصِيبي مِنَ الْمَعْتَمِ يَوْمَ بَدْرٍ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَعْطَانِي مِمَّا آفَأَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ الْخُمْسِ يَوْمَئِذٍ ، فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَبْتَنِي بِقَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ، بِنْتُ النَّبِيِّ ﷺ ، وَأَعَدْتُ رَجُلًا صَوَاعِقًا فِي بَنِي قَيْنِقَاعٍ أَنْ يَرْتَحِلَ مَعِي ، فَتَنَانِي

به او داده بود، به من بخشید. چون خواستم با فاطمه علیها السلام دختر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ازدواج کنم با مرد آهنگری از قبیله بنی قینقاع وعده گذاشتم که با من برود و گاه اذخر بیاوریم تا آن را به آهنگران بفروشیم و در محفل عروسی خود از پول آن استفاده کنم. در اثنا آنکه ما پالان و جوال و ریسمان برای شتران تهیه می کردیم. شتران من در پهلوی خانه مردی از انصار بسته شده بود، تا آنکه آماده کردیم آنچه آماده شد. ناگاه دیدم که کوهانهای شتران بریده شده و پهلوهایشان شکافته شده و جگرهایشان برآورده شده است. با دیدن این صحنه نتوانستم از گریه خودداری کنم. گفتم: این کار را کی کرده است؟ گفتند: حمزه بن عبدالمطلب کرده و او در میان شرابخواران انصار در همین خانه است، و زنی سراینده و همراهانش نزد وی اند، زن سراینده در سرود خود گفته است: آگاه باش ای حمزه، از شتران فربه چیزی بیاور. حمزه (با شنیدن آن) به سوی شمشیر خود شتافت و کوهانهای شتران را قطع کرد و پهلوهایشان را شکافت و از جگرهایشان گرفت.

علی گفت: راهی شدم تا آنکه نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفتم در حالی که نزد وی زید بن حارثه بود و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آنچه را بدان مواجه شده بودم، دانست و فرمود: «تو را چه شده است؟» گفتم: یا رسول الله، همچون امروز، روزی ندیده بودم. حمزه بر شتران من حمله کرده و کوهانهایشان را قطع کرده و پهلوهایشان را شکافته و او هنوز در خانه ای

یاذخر، فآرذت أن أبيعهُ من الصَّوْاعِینَ، فَسْتَعِينَ بِهِ فِي وَكَيْمَةِ عُرْسِي، فَبَيْنَا أَنَا أَجْمَعُ لِبِشَارِ فَيٍّ مِنَ الْأَقْتَابِ وَالْغَرَائِرِ وَالْحِيَالِ، وَبِشَارِ فَيٍّ مَتَاخَانَ إِلَى جَنْبِ حُجْرَةِ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، حَتَّى جَمَعْتُ مَا جَمَعْتُ، فَبَادَا أَنَا بِبِشَارِ فَيٍّ قَدْ أُجِيبَتْ أَسْمَتُهَا، وَبُقِرَتْ خَوَاصِرُهُمَا، وَأَخَذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا، فَلَمَّ أَمْلَكَ عَيْتِي حِينَ رَأَيْتُ الْمَنْظَرَ، قُلْتُ: مَنْ فَعَلَ؟ هَذَا قَالُوا: فَعَلَهُ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ، وَهُوَ فِي هَذَا الْبَيْتِ فِي شَرْبٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، عِنْدَهُ قَيْنَةٌ وَأَصْحَابُهَا، فَقَالَتْ فِي غَنَائِهَا: أَلَا يَا حَمْزُ لِلشَّرْفِ النَّوَاءِ، فَوَتِبَ حَمْزَةُ إِلَى السَّيْفِ، فَاجَبَّ أَسْمَتُهَا، وَبُقِرَ خَوَاصِرُهُمَا، وَأَخَذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا، قَالَ عَلِيٌّ: فَأَنْطَلَقْتُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، وَعِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ، وَعَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ الَّذِي لَقِيتُ، فَقَالَ: «مَا لَكَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ، عَدَا حَمْزَةُ عَلَيَّ نَاقَتِي، فَاجَبَّ أَسْمَتُهَا، وَبُقِرَ خَوَاصِرُهُمَا، وَهِيَ هُوَذَا فِي بَيْتٍ مَعَهُ شَرْبٌ، فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ بِرِدَائِهِ فَارْتَدَى، ثُمَّ انْطَلَقَ يَمْشِي، وَاتَّبَعْتُهُ أَنَا وَزَيْدُ ابْنِ حَارِثَةَ، حَتَّى جَاءَ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ حَمْزَةُ، فَاسْتَاذَنَ عَلَيْهِ، فَأَذِنَ لَهُ، فَطَفِقَ النَّبِيُّ ﷺ يَلُومُ حَمْزَةَ فِيمَا فَعَلَ، فَبَادَا حَمْزَةُ لِمَلٍّ، مُحْمَرَةً عَيْتَاهُ، فَنَظَرَ حَمْزَةُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ صَعَدَ النَّظَرَ فَنَظَرَ إِلَى رُكْبَتِهِ، ثُمَّ صَعَدَ النَّظَرَ فَنَظَرَ إِلَى وَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ حَمْزَةُ: وَهَلْ أَنْتُمْ إِلَّا عِبِيدُ لَأَبِي؟ فَعَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ أَنَّهُ لِمَلٍّ، فَتَكْصَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى عَقْبِيهِ الْفَهْقَسَرِيِّ، فَخَرَجَ وَخَرَجْنَا مَعَهُ. [راجع: ۲۰۹۸. أخرجه مسلم: ۱۹۷۹.]

است که با وی شرابخواران اند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ردای خود را طلب کرد و آن را پوشید و راهی شد. من و زید بن حارثه از پی وی روان شدیم تا آنکه به همان خانه رسید که حمزه در آن بود. آن حضرت از وی اجازه ورود خواست. حمزه اجازه داد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به ملامت کردن حمزه به خاطر آنچه کرده بود آغاز کرد. حمزه که مست بود و دو چشمش سرخ شده بود، به سوی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نگریست، سپس نگاه خود را بلند کرد و به سوی زانوهای آن حضرت نگریست، سپس نظر خود را بلند کرد و به سوی روی آن حضرت نگریست و پس از آن حمزه گفت: آیا شما به جز غلامان پدر من هستید؟ پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دریافت که وی مست است. سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به عقب پس آمد و از آنجا برآمد. و ما نیز همراه وی برآمدیم.

۴۰۰۴ - از ابن عیینه روایت است که گفت: ابن اصفهانی برای ما فرستاد، آنچه از ابن معقل شنیده بود که علی (رضی الله عنه) بر جنازه سهل بن حنیف تکبیر گفت و سپس گفت که وی در بدر حاضر شده است.^۱

۴۰۰۵ - از زهری، از سالم بن عبدالله روایت است که وی از ابن عمر (رضی الله عنهما) شنیده که می گفت: آنگاه که حفصه بنت عمر از شوهر

۱- سهل بن حنیف انصاری در سال ۳۸ هجری در ایام خلافت علی (رضی الله عنه) در کوفه مرد. علی (رضی الله عنه) بر وی نماز گزار و تکبیر گفت. تعدا تکبیرات در این حدیث نیامده است. در روایت دیگر از ابوذر، پنج تکبیر است. مولف بخاری در کتاب تاریخ، شش تکبیر آورده. چون حاضران به علی (رضی الله عنه) گفتند که چرا بر جنازه اش بیش از چهار تکبیر گفتی. گفت: وی در بدر حاضر شده است. اجماع آن است که زیاده بر چهار تکبیر نباید گفت (تهبیه القاری)

۴۰۰۴ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبَّادٍ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عَيْنَةَ قَالَ : انْقَدَهُ لَنَا ابْنُ الْأَصْبَهَانِيِّ : سَمِعَهُ مِنْ ابْنِ مَعْقِلٍ : أَنَّ عَلِيًّا رضي الله عنه كَبَّرَ عَلَى سَهْلِ بْنِ حَنِيْفٍ ، فَقَالَ : إِنَّهُ شَهِدَ بَدْرًا .

۴۰۰۵ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يُحَدِّثُ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ، حِينَ تَأَيَّمَتْ حَفْصَةُ بِنْتُ عُمَرَ مِنْ حُنَيْسِ بْنِ حَدَافَةَ السَّهْمِيِّ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَدْ شَهِدَ بَدْرًا ، تَوَفَّى بِالْمَدِينَةِ ، قَالَ عُمَرُ : فَلَقَيْتُ عُمَانَ بْنَ عَفَّانَ ، فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَفْصَةَ ، فَقُلْتُ : إِنْ شِئْتَ أَنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ

خود خُنَیس بن حُذافه سَهْمی بیوه شد در حالی که او از یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بود که در بدر حاضر شده و در مدینه وفات کرده بود. عمر گفت: عثمان بن عَفَّان را ملاقات کردم و حَفْصَه را بر وی عرضه کردم و گفتم: اگر می خواهی حَفْصَه بنت عمر را برای تو نکاح می کنم. گفت: در این مورد فکر می کنم. شبی چند انتظار کشیدم. وی گفت: بر آن شدم که اکنون ازدواج نکنم. عمر گفت: با ابوبکر ملاقات کردم و به او گفتم: اگر می خواهی حَفْصَه بنت عمر را برای تو نکاح کنم. ابوبکر، خاموش ماند و پاسخی به من نداد. من بر وی نسبت به عثمان بیشتر خشمگین شدم. شبی چند انتظار کشیدم. سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خواستگار وی شد. او را به نکاح آن حضرت در آوردم. سپس ابوبکر مرا دید و گفت: شاید بر من خشمگین شده باشی آن گاه که حَفْصَه را بر من عرضه کردی و من پاسخی به تو ندادم. گفتم: آری. گفت: همانا آنچه مرا بازداشت در آنچه به من عرضه کردی که به پاسخت چیزی بگویم، آن است که دانسته بودم، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) موضوع حَفْصَه را یاد کرده است (مایل به ازدواج با اوست) و من نمی خواستم که راز رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را فاش نمایم. اگر آن حضرت از وی می گذشت، من او را می پذیرفتم.

۴۰۰۶ - از ابومسعود بدری روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «نفقه کردن مرد بر زن و فرزندش صدقه است.»

عُمَرُ ، قَالَ : سَأَنْظُرُ فِي أَمْرِي ، فَلَبِثْتُ لَيْالِي ، فَقَالَ : قَدْ بَدَأَ لِي أَنْ لَا أَتَزَوَّجَ يَوْمِي هَذَا . قَالَ عُمَرُ : فَلَقَيْتُ أَبَا بَكْرٍ ، فَقُلْتُ : إِنْ شِئْتَ أَنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمَرَ ، فَصَمَتَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا ، فَكُنْتُ عَلَيْهِ أَوْجَدَ مَنِّي عَلَيَّ عَثْمَانَ ، فَلَبِثْتُ لَيْالِي ثُمَّ خَطَبَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَنْكَحَهَا إِيَّاهُ ، فَلَقَيْتَنِي أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ : لَعَلَّكَ وَجَدْتَ عَلَيَّ حِينَ عَرَضْتَ عَلَيَّ حَفْصَةَ فَلَمْ أَرْجِعْ إِلَيْكَ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : فَإِنَّهُ لَمْ يَمْنَعْنِي أَنْ أَرْجِعَ إِلَيْكَ فِيمَا عَرَضْتَ ، إِلَّا أَنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ ذَكَرَهَا ، فَلَمْ أَكُنْ لِأَنْفُسِي سِرَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَلَوْ تَرَكَهَا لَقَبَلْتُهَا . (النظر : ۵۱۲۲ ، ۵۱۲۳ ، ۵۱۴۵ ، ۵) ، وانظر في النكاح ، باب ۴۰ .

۴۰۰۶ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ : سَمِعَ أَبَا مَسْعُودَ الْبَدْرِيَّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « نَفَقَةُ الرَّجُلِ عَلَى أَهْلِهِ صَدَقَةٌ » . (راجع : ۵۵ ، أخرجه مسلم : ۱۰۰۲ ، باختلاف)

۴۰۰۷ - از شُعْبِی روایت است که زُهری گفت: از عروه بن زبیر شنیدم که با عمر بن عبدالعزیز در زمان امارت او (در مدینه) صحبت می کرد اینک: مُغیرَه بن شُعبه نماز عصر را تأخیر کرد در حالیکه امیر کوفه بود، ابومسعود عقیبه بن عمرو انصاری جدّ زید بن حسن که در بدر حاضر شده بود، نزد وی آمد و گفت: به تحقیق دانسته ای که: جبرئیل فرود آمد و نماز گزارد، و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پنج نماز گزارد. سپس جبرئیل (به آن حضرت گفت): من مأمور شده ام که چنان نماز بگزارم.^۱

عروه می گوید: بشیر بن ابی مسعود از پدر خود همچنین روایت می کرد.

۴۰۰۸ - از عَلْقَمَه روایت است که ابومسعود بدری (رضی الله عنه) گفت: «دو آیه آخر سوره البقره را هر که در شب بخواند، برایش بسنده است.»

عبدالرحمن گفته است: ابومسعود را در حالی ملاقات کردم که کعبه را طواف می کرد (درباره حدیث مذکور) از وی سؤال کردم، و او آن را برای من بیان کرد.

۴۰۰۹ - از ابن شهاب روایت است که گفت: محمود بن ربیع مرا خیر داده است که: عتبان بن مالک که از یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بوده از آن کسانی از انصار است که در بدر حاضر شده است، همانا نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمد.

۴۰۱۰ - از ابن شهاب روایت است که گفت: سپس در مورد حدیث محمود بن ربیع که از

۴۰۰۷ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: سَمِعْتُ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ يُحَدِّثُ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ فِي إِمَارَتِهِ: أَخْرَأَ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ الْعَصْرَ، وَهُوَ أَمِيرُ الْكُوفَةِ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو مَسْعُودٍ عَقِيْبَةَ بْنِ عَمْرٍو الْأَنْصَارِيُّ، جَدُّ زَيْدِ بْنِ حَسَنِ، شَهِدَ بَدْرًا، فَقَالَ: لَقَدْ عَلِمْتُ: نَزَلَ جِبْرِيْلُ فَصَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَمْسَ صَلَوَاتٍ، ثُمَّ قَالَ: «هَكَذَا أَمَرْتُ».

كَذَلِكَ كَانَ بِشِيرِ بْنِ أَبِي مَسْعُودٍ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ.

[راجع: ۵۲۱]

۴۰۰۸ - حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْبَدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْآيَاتُ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، مَنْ قَرَأَهُمَا فِي لَيْلَةٍ كَفَّتَاهُ».

قال عبد الرحمن: قلتُ أبا مسعود وهو يطوفُ بالبيت، فسأله فحدثني به. (المنظر: ۵۰۰۸، ۵۰۰۹، ۵۰۱۰، ۵۰۱۱، أخرجه مسلم: ۸۰۷، ۸۰۸.)

۴۰۰۹ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنِ عُمَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ: أَخْبَرَنِي مَحْمُودُ بْنُ الرَّبِيعِ: أَنَّ عَتْبَانَ بْنَ مَالِكٍ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ، مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْأَنْصَارِ: أَنَّهُ اتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ۴۲۴، أخرجه مسلم: ۳۳، المساجد: ۲۶۳.]

۴۰۱۰ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ، هُوَ ابْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا عَبْسَةُ: حَدَّثَنَا يُونُسُ: قَالَ ابْنُ شَهَابٍ: ثُمَّ سَأَلْتُ الْحُصَيْنَ بْنَ مُحَمَّدٍ، وَهُوَ أَحَدُ بَنِي سَلَمٍ، وَهُوَ مِنْ سَرَاتِهِمْ، عَنِ

۱- یعنی هر یک از این پنج نماز در وقت معینش باید ادا شود.

عَبَّانُ بْنُ مَالِكٍ روایت کرده از حُصَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ که یکی از بنی سالم و یکی از بزرگانشان است سؤال کردم و وی او را تصدیق کرد.

۴۰۱۱ - از عبدالله بن عامر بن ربیعہ که یکی از بزرگان بنی عدی است و پدر وی با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در بدر حاضر شده بود، روایت است اینکه: عمر بن خطاب قدامه بن مظعون را عامل بحرین گمارد و او در بدر حاضر شده بود، و قدامه خالو (ماما)ی عبدالله بن عَمَرٍ و حَفْصَةَ (رضی الله عنهما) است.

۴۰۱۲، ۴۰۱۳ - از زُهری روایت است که سالم بن عبدالله او را خبر داده است که: رافع بن خدیج به عبدالله بن عمر گفت: که هر دو عموی وی (ظهیر و مظهر) که در بدر حاضر شده‌اند، گفته‌اند: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از کرایه دادن زمین زراعی منع کرده است. من به سالم گفتم: تو خود به کرایه می‌دهی. گفت: آری. رافع در بسا موارد از خود گفته است.

۴۰۱۴ - از حُصَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ روایت است که گفت: از عبدالله بن شَدَّادِ بْنِ الْهَادِی، شنیدم که گفت: رفاعه بن رافع انصاری را دیدم و از کسانی است که او در بدر حاضر شده است.

۴۰۱۵ - از زُهری روایت است که عُرْوَةُ بْنُ زَبْرِیْرِ او را خبر داده است که مِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ به او گفت: همانا عَمْرُو بْنُ عَوْفٍ که هم پیمان عامر بن لُؤی بود، همراه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در بدر حاضر شده و گفته است: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ابوعبیده بن جراح را به بحرین فرستاد تا جزیه آنجا را بیاورد. و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با مردم

حَدِيثُ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّبِيعِ ، عَنْ عَبَّانِ بْنِ مَالِكٍ ، فَصَدَّقَهُ . [راجع : ۴۲۴ . أخرجه مسلم : ۲۴ المساجد « ۲۶۳ »]

۴۰۱۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ ، وَكَانَ مِنْ أَكْبَرِ بَنِي عَدِيٍّ ، وَكَانَ أَبُوهُ شَهِيدَ بَدْرًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّ عَمْرَ بْنَ أَسْتَمْعَلَ قُدَامَةَ بْنَ مَطْعُونٍ عَلَى الْبَحْرَيْنِ ، وَكَانَ شَهِيدَ بَدْرًا ، وَهُوَ خَالَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو وَحَفْصَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا .

۴۰۱۲ ، ۴۰۱۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَسْمَاءَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةٌ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَنَّ سَالِمَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْخَبْرَةَ قَالَ : أَخْبَرَ رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو : أَنَّ صَمِيهَ ، وَكَانَا شَهِيدَا بَدْرًا ، أَخْبَرَاهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَهَى عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ . قُلْتُ لِسَالِمٍ : فَتَكْرِيهَا أَنْتَ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، إِنْ رَافِعًا أَكْثَرَ عَلَى نَفْسِهِ . [راجع : ۲۳۴۹ . أخرجه مسلم : برقم ۱۵۴۷ « ۱۱۲ » و برقم ۱۵۴۸ باختلاف]

۴۰۱۴ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ حُصَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ شَدَّادِ بْنِ الْهَادِ اللَّيْثِيَّ قَالَ : رَأَيْتُ رِفَاعَةَ بْنَ رَافِعِ الْأَنْصَارِيِّ ، وَكَانَ شَهِيدَ بَدْرًا .

۴۰۱۵ - حَدَّثَنَا عِدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ وَثِيوْنُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَمْرُو بْنَ عَوْفٍ ، وَهُوَ حَلِيفُ بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ ، وَكَانَ شَهِيدَ بَدْرًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ يَأْتِي بِجَزْيَتِهَا ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ صَالِحُ أَهْلِ الْبَحْرَيْنِ وَأَمْرٌ عَلَيْهِمُ الْعَلَاءُ بْنُ الْحَضْرَمِيِّ ، فَقَدِمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ ، فَسَمِعَتْ الْأَنْصَارُ بِقُدُومِ أَبِي

عَبِيدَةَ ، قَوَّافُوا صَلَاةَ الْفَجْرِ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَلَمَّا انْصَرَفَ تَعَرَّضُوا لَهُ ، فَقَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَأَاهُمْ ، ثُمَّ قَالَ : « أَطْنَكُمْ سَمِعْتُمْ أَنَّ أَبَا عَبِيدَةَ قَدِمَ بَشِيءٌ » . قَالُوا : أَجَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : « فَأَبْشِرُوا وَأَمَلُوا مَا يَسُرُّكُمْ ، قَوْلَ اللَّهِ مَا الْفَقْرَ أَخْسَى عَلَيْكُمْ ، وَلَكِنِّي أَخْسَى أَنْ تَبْسُطَ عَلَيْكُمْ الدُّنْيَا ، كَمَا بَسَطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ، فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا ، وَتُهْلِكُكُمْ كَمَا أَهْلَكْتَهُمْ » . [أخرجه مسلم : ۲۹۶۱]

بحرین مصالحه کرد و علاء بن خضرمی را برایشان امیر گردانیده بود. سپس ابو عبیده با مال بحرین آمد و انصار که از آمدن ابو عبیده شنیدند، نماز صبح را با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ادا کردند. چون آن حضرت نماز را تمام کرد، آنها خویشتن را بر وی عرضه کردند. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با دیدن ایشان تبسم کرد و سپس گفت: «گمان می کنم که شنیده اید ابو عبیده چیزی آورده است.» گفتند: آری یا رسول الله. آن حضرت فرمود: «خوش باشید و بدانچه شما را شادمان می کند امیدوار باشید، به خدا سوگند که از فقر شما نمی ترسم ولیکن از آن می ترسم که دنیا بر شما فراخ گردد، چنانکه بر کسانی که قبل از شما بودند فراخ گردیده بود و شما بدان رغبت و زیاده روی کنید، چنانکه آنان در آن رغبت و زیاده روی کردند و شما را هلاک کند چنانکه آنها را هلاک کرد.»

۴۰۱۶ - از حریر بن حازم روایت است که نافع گفت: همانا، ابن عمر (رضی الله عنهما) همه ما را می کشت.

۴۰۱۷ - تا آنکه ابولبابه، بدری به او گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از کشتن مارهای خانگی منع کرده است. سپس ابن عمر از کشتن آنها دست کشید.

۴۰۱۸ - از موسی بن عقبه روایت است که ابن شهاب گفت: انس بن مالک به ما گفت: مردانی از انصار (که از اهل بدر بودند) از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) اجازه خواستند و گفتند: (به ما اجازه ده که از فدیة خواهر زاده خویش،

۴۰۱۶ - حَدَّثَنَا أَبُو التَّعْمَانِ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ بْنُ حَازِمٍ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا كَانَا يَقْتُلُ الْحَيَّاتِ كُلَّهَا . [راجع : ۳۲۹۷ ، أخرجه مسلم : ۲۲۳۳ ، مع الحديث الآتي] .
 ۴۰۱۷ - حَتَّى حَدَّثَهُ أَبُو بَابَةَ الْبَدْرِيُّ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ قَتْلِ جِنَّانِ الْبُيُوتِ ، فَأَمْسَكَ عَنْهَا . [راجع : ۳۲۹۷ ، أخرجه مسلم : ۲۲۳۳ ، مع الحديث السابق] .

۴۰۱۸ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قُلَيْبٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عَقَبَةَ : قَالَ : ابْنُ شَهَابٍ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ اسْتَأْذَنُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالُوا : ائْذَنْ لَنَا فَلَنَتْرَكَ لِابْنِ أَخْتِ عَبَّاسٍ فِدَاءَهُ ، قَالَ : « وَاللَّهِ لَا تَدْرُونَ مِنْهُ دَرَاهِمًا » . [راجع : ۲۵۲۷] .

یعنی عباس (که در جنگ بدر اسیر شده است) درگذریم. آن حضرت فرمود: «به خدا سوگند که درهمی از وی در نمی‌گذرید.»

۴۰۱۹ - از برادرزاده ابن شهاب از عموی وی (ابن شهاب) روایت است که گفت: عطاء بن یزید لیبی، سپس جندعی به من گفت که همانا عبیدالله بن عدی بن خیار او را خبر داده است که: مقداد بن عمرو کندی که هم پیمان بنی زهره است و از کسانی است که با رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در بدر حاضر شده، گفته است: وی به رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) گفت: چه حکم می‌کنی در موردی که با مردی از کافران مواجه شدم و با هم نبرد کردیم و او با شمشیر بر دست من زند و آن را قطع کند و سپس از ترس من به درختی پناه ببرد و بگوید: به خداوند تسلیم شدم (مسلمان شدم). آیا او را پس از آنکه چنان گفته است بکشم یا رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «او را نکش.» وی گفت: یا رسول‌الله، او یکی از دستان مرا قطع کرده است، سپس، پس از آنکه دست مرا قطع کرد آن کلمه را گفته است. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «او را نکش، اگر او را بکشی او به منزلت تو است پیش از آنکه او را بکشی، و تو به منزلت وی هستی قبل از آنکه آن کلمه را گفته باشد.»^۱

۴۰۲۰ - از سلیمان تیمی روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در روز بدر فرمود: «کیست که ببیند

۱- قبل از آن که آن کلمه را گفته است کافر بوده و خون وی مباح بوده است و تو که پس از مسلمان شدن او را می‌کشی به قصاص می‌رسی و خونت مباح است.

۴۰۱۹ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَدِيٍّ ، عَنْ الْمُقَدَّادِ بْنِ الْأَسْوَدِ ، حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَخِي ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ عَمِّهِ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ اللَّيْثِيُّ ، ثُمَّ الْجَنْدَعِيُّ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَدِيٍّ بْنِ الْخِيَارِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ الْمُقَدَّادَ بْنَ عَمْرٍو الْكِنْدِيَّ ، وَكَانَ حَلِيفًا لِنَبِيِّ زُهْرَةَ ، وَكَانَ مَعَهُ شَهِدٌ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ : أَرَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلًا مِنَ الْكُفَّارِ فَاقْتَلْتَنِي ، فَضَرَبَ إِحْدَى يَدَيَّ بِالسَّيْفِ فَقَطَعَهَا ، ثُمَّ لَادَ مِنِّي بِشَجَرَةٍ فَقَالَ : أَسَلَمْتُ لِلَّهِ ، أَأَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعْدَ أَنْ قَالَهَا : فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَا تَقْتُلُهُ » . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ قَطَعَ إِحْدَى يَدَيَّ ، ثُمَّ قَالَ : ذَلِكَ بَعْدَ مَا قَطَعَهَا ؟ فَقَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَا تَقْتُلُهُ ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ ، وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ » . (الطبر: ۶۸۶۵، أخرجه مسلم: ۴۹۵)

۴۰۲۰ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَلِيَّةَ : حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ التَّمِيمِيُّ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ : « مَنْ يَنْظُرُ مَا صَنَعَ أَبُو جَهْلٍ » . فَمَا نَطَلَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ ، فَوَجَدَهُ قَدْ ضَرَبَهُ ابْنُ عَمْرٍو حَتَّى بَرَدَ ، فَقَالَ : أَنْتَ أَبَا جَهْلٍ ؟

ابوجهل را چه واقع شده است؟» ابن مسعود راهی شد و دریافت که پسران عَفْرَاء او را زده‌اند و به دم مرگ رسیده است. و او را گفت: آیا تو ابوجهل هستی؟ ابن عَلِيَّه گفته است: سلیمان گفت: و انس همچنين همین طور گفته است که گفت: آیا تو ابوجهل هستی؟ ابوجهل گفت: آیا برتر از وی مردی هست که او را کشته‌اید. سلیمان گفت: یا (اباجهل چنین) گفت: که او را قوم او کشته‌اند. و ابومجلز گفته است: کاش غیر زراعت پیشه‌گان مرا می‌کشتند.

۴۰۲۱ - از زُهری روایت است که عُبیدالله بن عبدالله گفت: ابن عَبَّاس مرا گفت که عمر رضی الله عنهم گفته است: زمانی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وفات کرد، به ابوبکر گفتم: بیا با ما که به سوی برادران انصاری خود برویم. دو مرد از انصار ما را ملاقات کردند که در بدر حاضر شده بودند. عبیدالله می‌گوید: این موضوع را به عُرْوَة بن زُبَیْر گفتم: وی گفت: آن دو نفر عُوَیْم بن ساعده و مَعْن بن عدی بوده‌اند.

۴۰۲۲ - از اسماعیل روایت است که قیس گفت: برای کسانی که در بدر حاضر شده بودند، به هر یک سالانه پنج هزار درهم می‌دادند و عمر در زمان خلافت خود گفت: من بدری‌ها را نسبت به کسانی که پس از ایشانند بیشتر می‌دهم.

۴۰۲۳ - از زُهری، از محمد بن جبیر، از پدرش روایت است که گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ام که در نماز شام سوره «الطور» را می‌خواند و این بار نخست بود که ایمان دردل من جای گرفت.

قال ابنُ عَلِيَّةَ : قال سُلَيْمَانُ : هَكَذَا قَالَهَا أَنَسٌ ، قال : أنتَ أَبَا جَهْلٍ ؟ قال : وَهَلْ فَوْقَ رَجُلٍ قَتَلْتُمُوهُ .

قال سُلَيْمَانُ : أو قال : قَتَلَهُ قَوْمُهُ .

قال : وقال أبو مجلز : قال أبو جهل : فلو غير أكار

قلبي . [راجع : ۳۹۶۲ . أخرجه مسلم : ۱۸۰۰]

۴۰۲۱ - حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ ، عَنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ : لَمَّا تَوَفَّى النَّبِيُّ ﷺ قُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ : انْطَلِقْ بِنَا إِلَى إِخْوَانِنَا مِنَ الْأَنْصَارِ ، فَلَقِينَا مِنْهُمْ رَجُلَانِ صَالِحَانِ شَهَدَا بَدْرًا .

فَحَدَّثْتُهُ بِعُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، فَقَالَ : هُمَا عُوَيْمُ بْنُ سَاعِدَةَ وَمَعْنُ بْنُ عَدِيٍّ . [راجع : ۲۴۶۲ . أخرجه مسلم : ۱۶۹۱ ، بقطة ليست في هذه الطريق.]

۴۰۲۲ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : سَمِعَ مُحَمَّدَ بْنَ فُضَيْلٍ ، عَنِ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ قَيْسٍ : كَانَ عَطَاءُ الْبَدْرِيِّينَ خَمْسَةَ آلَافٍ خَمْسَةَ آلَافٍ وَقَالَ عُمَرُ : لَأَفْضَلُنَّهُمْ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِهِمْ .

۴۰۲۳ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَبْرِ ، عَنِ أَبِيهِ ، قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ ، وَذَلِكَ أَوَّلَ مَا وَقَرَ الْإِيمَانَ فِي قَلْبِي . [راجع : ۷۶۵ .

أخرجه مسلم : ۴۶۳ ، مختصراً]

۴۰۲۴ - و از زهری، از محمد بن جبیر بن مُطعم، که پدرش گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) درباره اسیران بدر گفت: «اگر مُطعم بن عدی زنده می‌بود و سپس در مورد این گروه گنبدیده بدبوی نزد من شفاعت می‌کرد، به پاس خاطر او از آن‌ها در می‌گذشتم.»^۱

و لیت از یحیی بن سعید روایت کرده که سعید بن مُسیب گفت: فتنه اول به وقوع پیوست یعنی کشته شدن عثمان (بن عفان) و این (فتنه) از اصحاب بدر کسی را باقی نگذاشت (همه را کشت)، سپس فتنه دوم واقع شد - یعنی الحره^۲ - و کسی را از اصحاب حُدیبیه باقی نگذاشت. سپس واقعه سوم رخ داد^۳ و تا آنکه نیروی همگان را از بین نبرد، برطرف نشد.

۴۰۲۵ - از زهری روایت است که گفت: حدیث عایشه (رضی الله عنها)، همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را از عروه بن زبیر و سعید بن مُسیب و علقمه بن وقاص، و عبیدالله بن عبدالله شنیده‌ام، هر یک از ایشان پاره‌ای از حدیث را به من گفت: من و ام مسطح. آمدیم و ام مسطح در جامه‌اش لغزید و گفت: هلاک باد مسطح گفتم: سخن بدی گفتی. مردی را دشنام می‌دهی که در بدر حاضر شده است، و وی جریان تهمت را یاد کرد.

۴۰۲۴ - وَعَنْ الزُّهْرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ فِي أَسَارَى بَدْرٍ: «لَوْ كَانَ الْمُطْعَمُ بْنُ عَدِيٍّ حَيًّا، ثُمَّ كَلَّمَنِي فِي هَؤُلَاءِ النَّسَى، لَتَرَكْتُهُمْ لَهُ».

وَقَالَ: اللَّيْثُ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ: وَقَعَتِ الْفِتْنَةُ الْأُولَى - يَعْنِي مَقْتَلَ عَثْمَانَ - فَلَمْ تَبْقَ مِنْ أَصْحَابِ بَدْرٍ أَحَدًا، ثُمَّ وَقَعَتِ الْفِتْنَةُ الثَّانِيَةُ - يَعْنِي الْحَرَّةَ - فَلَمْ تَبْقَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُدَيْبِيَّةِ أَحَدًا، ثُمَّ وَقَعَتِ الثَّلَاثَةُ، فَلَمْ تَرْتَمِعْ وَلِلنَّاسِ طَبَاحٌ. [راجع: ۳۱۳۹].

۴۰۲۵ - حَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ بْنُ مَنْهَالٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو التَّمِيمِيُّ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ يَزِيدَ قَالَ: سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ قَالَ: سَمِعْتُ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ، وَسَعِيدَ بْنَ الْمُسَيْبِ، وَعَلْقَمَةَ بْنَ وَقَّاصٍ، وَعَبِيدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، كُلُّ حَدِيثِي طَائِفَةٌ مِنَ الْحَدِيثِ، قَالَتْ: قَاتِلْتُ أَنَا وَأُمَّ مَسْطَحَ فَعَثَرْتُ أُمَّ مَسْطَحَ، فِي مِرْطَهَا، فَقَالَتْ: تَعَسَنَ مَسْطَحٌ، فَقُلْتُ: بَشْ مَا قُلْتُ، تَسْبِينُ رَجُلًا شَهِدَ بَدْرًا. فَذَكَرَ حَدِيثَ الْإِفْكِ. [راجع: ۲۵۹۳. أخرجه مسلم: ۲۷۷۰، مطولاً]

۱- یعنی بدون گرفتن فدیه ایشان را آزاد می‌کردم؛ زیرا زمانی آن حضرت از طایف برگشته بود و کافران در صدد آزار وی بودند، مُطعم بن عدی، آن حضرت را در حمایت خود گرفت و چهار فرزند خود را امر کرد با شمشیرهای خویش از آن حضرت دفاع نمایند.

۲- مراد از این فتنه واقعه جنگ لشکر یزید در - الحره، نزدیک مدینه است - هر کسی از اهل مدینه به جنگ برآمد کشته شد و همه قتل عام شدند.

۳- مراد از کشته شدن عبدالله بن زبیر توسط حجاج بن یوسف یکی از فرماندهان عبدالملک خلیفه اموی است که هزار تن از اولاد صحابه کرام را کشت.

۴۰۲۶ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قَلْبِجٍ بْنُ سَلِيمَانَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عَقَبَةَ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : هَذِهِ مَغَازِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ ، فَقَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَلْقِيهِمْ : « هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَكُمْ رَبُّكُمْ حَقًّا » .

قال موسى : قال نافع : قال عبدالله : قال : ناس من أصحابه : يا رسول الله ، تنادي ناساً أمواتاً ؟ قال : رسول الله ﷺ : « ما أنتم بأسمع لما قلتم منهم » . [راجع : ۱۳۷۰ .]

قال : أبو عبد الله : فجميع من شهد بدرًا من قریش ، ممن ضرب له سهمه ، أحد وثمانون رجلاً ، وكان عروة ابن الزبير يقول : قال الزبير : قسمت سهمانهم ، فكانوا مائة ، والله أعلم .

۴۰۲۶ - از موسی بن عقبه روایت است که ابن شهاب (زهری) گفت: این است غزوه‌های رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) (که در آن خود در آن شرکت فرمود) در چاه بدر می‌انداخت پس حدیث را یادآور شد و گفت: رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در حالی که آنان را می‌گفت: «آیا وعده پروردگار خویش را حق یافتید؟» موسی، از نافع، از عبدالله (بن عمر) روایت کرده که گفت: بعضی از یاران آن حضرت گفتند: یا رسول‌الله، بر مردمی که مرده‌اند، بانگ می‌زنی؟ رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) گفت: «شما بدانچه گفتم، نسبت بدیشان شنواتر نیستید.»

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: شمار همه کسانی که از قریش در جنگ بدر حاضر شده‌اند، از آنانی که بدیشان سهم غنیمت داده شده، به هشتاد و یک نفر می‌رسد. و عروه ابن زبیر می‌گفت: زبیر گفت: سهم‌های (غنیمت) که به ایشان تقسیم شده، صد نفر بودند و خداوند دانایتر است.

۴۰۲۷ - از معمر، از هشام بن عروه، از پدرش روایت است که زبیر گفت: در روز بدر برای مهاجرین صد سهم تعیین کرده شد.

۴۰۲۷ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الزُّبَيْرِ قَالَ : صُرِّتْ يَوْمَ بَدْرٍ لِلْمُهَاجِرِينَ بِمِائَةِ سَهْمٍ .

باب - ۱۳ - نام کسانی از اهل بدر (بدریان)

که نامیده شده‌اند.

۱۳ - باب : تَسْمِيَةُ مَنْ

سَمِّيَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ ،

در جامعی که ابوعبدالله بر اساس حروف معجم ترتیب کرده است:

پیامبر، محمد بن عبدالله الهاشمی (صلی‌الله‌علیه‌وسلم).

ایاس بن بکیر

فِي الْجَامِعِ الَّذِي وَضَعَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَى حُرُوفِ الْمُعْجَمِ .

النَّبِيِّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيُّ ﷺ .

إِيَّاسُ بْنُ الْبَكْرِ .

بِلَالُ بْنُ رِيَاحِ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ الْقُرَشِيِّ .

بلال بن رباح مَوْلَى ابوبکر قرشی.

حَمْزَه بن عبدالمطلب هاشمی.

حاطب بن ابی بلتعه هم پیمان قریش

حارثه بن ربیع انصاری که در روز بدر کشته شد و او حارثه بن سراقه است که در زمرة

دیده بانان بود.

حَبِیب بن عدی انصاری.

حُتَیْس بن حذافه سهمی

رفاعه بن رافع انصاری

رفاعه بن عبدالمنذر ابولبابه انصاری.

زُبَیر بن عوام قرشی.

زَید بن سَهْل ابوظلحه انصاری

أَبُو زَید انصاری

سعد بن مالک زهری

سَعْد بن خَوْلَة قرشی

سَعید بن زَید بن عمرو بن نُفَیل قرشی

سَهْل بن حُنَیف انصاری

ظَهیر بن رافع انصاری و برادر وی «مُظَهَّر»

عبدالله بن مسعود هذلی

عُتَیْبَه بن مسعود هذلی

عبدالرحمن بن عوف زهری

عُبَیْدَه بن حارث قرشی

عُبادَه بن صامِت انصاری

عمر بن خطاب عدوی

عثمان بن عفان قرشی که او را پیامبر(صلی الله

علیه وسلم) برای مراقبت دختر خود (که

مریض بود، در مدینه) گذاشت و سهمی برای

وی تعیین گردید.

علی بن ابی طالب هاشمی

عمرو ابن عوف هم پیمان بنی عامر بن لؤی.

حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ الْهَاشِمِيُّ . حَاطِبُ بْنُ أَبِي

بَلْتَعَةَ حَلِيفُ قُرَيْشٍ . حَارِثَةُ بْنُ رَبِيعِ الْأَنْصَارِيِّ ، قُتِلَ

يَوْمَ بَدْرٍ ، وَهُوَ حَارِثَةُ بْنُ سُرَّاقَةَ ، كَانَ فِي النَّظَارَةِ .

حَبِيبُ بْنُ عَدِيِّ الْأَنْصَارِيِّ . حُتَيْسُ بْنُ حِذَافَةَ

السَّهْمِيِّ .

رِفَاعَةُ بْنُ رَافِعِ الْأَنْصَارِيِّ . رِفَاعَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُنْذِرِ أَبُو

لِبَابَةَ الْأَنْصَارِيِّ .

الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوَّامِ الْقُرَشِيُّ .

زَيْدُ بْنُ سَهْلٍ أَبُو طَلْحَةَ الْأَنْصَارِيُّ أَبُو زَيْدِ الْأَنْصَارِيِّ .

سَعْدُ بْنُ مَالِكِ الزُّهْرِيِّ . سَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ الْقُرَشِيُّ .

سَعِيدُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلِ الْقُرَشِيِّ . سَهْلُ بْنُ حُنَيْفِ

الْأَنْصَارِيِّ .

ظَهَيْرُ بْنُ رَافِعِ الْأَنْصَارِيِّ وَأَخُوهُ .

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ أَبُو بَكْرٍ الصَّدِيقُ الْقُرَشِيُّ . عَبْدُ اللَّهِ

ابْنُ مَسْعُودِ الْهَذَلِيِّ . عُتَيْبَةُ بْنُ مَسْعُودِ الْهَذَلِيِّ .

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفِ الزُّهْرِيِّ . عُبَيْدَةُ بْنُ حَارِثِ

الْقُرَشِيِّ . عُبادَةُ بْنُ الصَّامِتِ الْأَنْصَارِيِّ . عَمْرُ بْنُ

الْخَطَّابِ الْعَدَوِيِّ . عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ الْقُرَشِيِّ خَلَفَهُ النَّبِيُّ

ﷺ عَلَى آيَتِهِ ، وَضَرَبَ لَهُ بِسَهْمِهِ . عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ

الْهَاشِمِيُّ . عَمْرُ بْنُ عَوْفِ حَلِيفِ بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ .

عُبَيْدَةُ بْنُ عَمْرٍو الْأَنْصَارِيِّ . عَامِرُ بْنُ رَبِيعَةَ الْعَنْزِيِّ عَاصِمُ

ابْنُ ثَابِتِ الْأَنْصَارِيِّ . عَوَّامُ بْنُ سَاعِدَةَ الْأَنْصَارِيِّ . عِتْبَانُ

ابْنُ مَالِكِ الْأَنْصَارِيِّ .

قُدَامَةُ بْنُ مَطْعُونِ قَتَادَةَ بْنِ النُّعْمَانَ الْأَنْصَارِيِّ .

مُعَاذُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ الْجَمُوحِ . مَعُودُ بْنُ عَمْرٍو وَأَخُوهُ .

مَالِكُ بْنُ رَبِيعَةَ أَبُو أَسِيدِ الْأَنْصَارِيِّ . مُرَّارَةُ بْنُ رَبِيعِ

الْأَنْصَارِيِّ . مَعْنُ بْنُ عَدِيِّ الْأَنْصَارِيِّ سَطْحُ بْنُ أَنَاثَةَ بْنِ

عَبَادِ بْنِ الْمُطَّلِبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ . الْمُقَدَّادُ بْنُ عَمْرٍو الْكِنْدِيُّ

حَلِيفُ بَنِي زُهْرَةَ .

هَلَالُ بْنُ أُمَيَّةَ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ

عُقَيْبَةُ بْنُ عَمْرٍو أَنْصَارِي

عَامِرُ بْنُ رَبِيعَةَ عَنَزِي

عَاصِمُ بْنُ ثَابِتٍ أَنْصَارِي

عُوَيْمُ بْنُ سَاعِدَةَ أَنْصَارِي

عُثْبَانُ بْنُ مَالِكٍ أَنْصَارِي

قُدَامَةُ بْنُ مَطْعُونٍ

قُتَادَةُ بْنُ نَعْمَانَ أَنْصَارِي

مُعَاذُ بْنُ عَمْرٍو بْنُ جَمُوحٍ

مُعَوَّذُ بْنُ عَفْرَأُ وَ بَرَادِرُ أَوْ

مَالِكُ بْنُ رَبِيعَةَ أَبُو سَيْدِ أَنْصَارِي

مُرَارَةُ بْنُ رَبِيعِ أَنْصَارِي

مَعْنُ بْنُ عَدِي أَنْصَارِي

مِسْطَحُ بْنُ أَثَانَةَ بْنِ عَبَادِ بْنِ مُطَلِّبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ .

مِقْدَادُ بْنُ عَمْرٍو كَنَدِيُّ هُمُ بِيَمَانَ بَنِي زُهْرَةَ .

هَلَالُ بْنُ أُمَيَّةَ أَنْصَارِي، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ .

باب - ۱۴ - قِصَّةُ بَنِي نَضِيرٍ^۱

۱- پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سال چهارم هجرت، هفتاد تن از قاریان قرآن را برای تعلیم اسلام به قبیله بنی عامر فرستاد. آنها خلاف پیمانی که با آن حضرت کرده بودند، همه آنها را به جز یک نفر کشتند و این واقعه در موضع (بئر معونه) رخ داد. یکی از مسلمانان به نام عمرو بن أمیه ضمیری با دو مرد از قبیله بنی عامر در راه برخورد و آنها را به انتقام خون قاریان قرآن کشت و خبر نداشت که آن حضرت به ایشان عهد کرده بود. وی وقتی به مدینه آمد و آن حضرت را خبر داد. آن حضرت فرمود که من با آنها عهد کرده بودم و از تو قصاص می گیرم. آن حضرت دیت (خونبهای) آنها را جمع کرد و به سوی قبیله بنی نضیر رفت تا در این امر از ایشان کمک بگیرد. یهود بنی نضیر از آن حضرت و یارانیش دعوت کردند تا در کنار دیواری بنشینند تا به مشوره پردازند، آنها بدین بهانه طرح کشتن آن حضرت را ریختند، جبرئیل آن حضرت را آگاه کرد و آن حضرت واپس به مدینه برگشت. و از آنجا به ایشان پیام فرستاد که در ظرف ده روز مدینه را ترک کنند. آنها به تحریک سائر قبایل یهود از این امر امتناع کردند و آماده جنگ شدند. چون قبایل دیگر یهود به آنها کمک نکردند، در محاصره قرار گرفتند. سپس ناگزیر به جلاى وطن موافقه کرده و به آن حضرت پیام فرستادند. آن حضرت شرط گذاشت که هرکس با زن و فرزند و مالی که یک شتر آن را حمل کند بیرون روند و آنها چنان کردند. آن حضرت زمین و مال ایشان را که به جنگ بدست نیامده بود، میان مهاجرین و دو تن از فقرای انصار تقسیم کرد و بخشی از آن را برای مصارف خانواده خویش و خریداری تجهیزات جنگی نگهداشت. این غنایم (فیء) بود.

۱۴- باب : حَدِيثُ

بَنِي النَّضِيرِ ،

وَمَخْرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهِمْ فِي دِيَةِ الرَّجُلَيْنِ ، وَمَا أَرَادُوا مِنَ الْعَدْرِ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ .

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ : عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ : كَانَتْ عَلَيَّ رَأْسُ سِتَّةِ أَشْهُرٍ مِنْ وَقَعَةِ بَدْرٍ قَبْلَ أَنْ أُحْدِثَ .

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكُتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا ﴾ [الحشر : ٢٧]

وَجَعَلَهُ ابْنُ إِسْحَاقَ بَعْدَ بَيْتِ مَعُونَةَ وَأَحْدِثَ .

برآمدن رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به سوی ایشان (بنی نضیر) در مورد خونبهای دو مرد که (توسط مردی مسلمان کشته شده بودند) و آنها جز قصد خیانت با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را نداشتند. و زُهری به روایت از عروه بن زبیر گفته است: این واقعه شش ماه پس از جنگ بدر و قبل از جنگ اُحد بوده است. و فرموده خدای تعالی: «اوست آنکه بیرون راند آنان را که کافر شدند از اهل کتاب از خانه‌های ایشان در اول جمع کردن لشکر، گمان نداشتید شما ای مسلمانان که بیرون روند.» (الحشر: ۲) و ابن اسحاق این واقعه را پس از قضیه بئر معونه و پس از جنگ اُحد دانسته است.

۴۰۲۸ - از موسی بن عقیبه، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: (یهود) نضیر و قریظه (با تخلف از پیمان صلح) با آن حضرت جنگیدند. آن حضرت قبیله بنی نضیر را (از محل شان) کوچ داد و قبیله بنی قریظه را بر جایشان نگهداشت و برایشان منت نهاد. تا آن که بنی قریظه (زمانی دیگر) با آن حضرت جنگیدند. آن حضرت مردان (جنگی) و زنان و فرزندان و اموال ایشان را میان مسلمانان تقسیم کرد. به جز بعضی از ایشان که به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پیوستند و آن حضرت به ایشان امان داد و مسلمان شدند.

آن حضرت تمام یهود مدینه را کوچ داد که عبارت بودند از قبایل: بنی قینقاع که از اقوام عبدالله بن سلام بودند و یهود بنی حارثه، و هر یهودی که در مدینه می‌زیست.

۴۰۲۹ - از ابوبشر روایت است که سعید بن

۴۰۲۸ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عَقِبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : حَارَبَتِ النَّضِيرُ وَقُرَيْظَةُ ، فَأَجَلَى بَنِي النَّضِيرِ وَأَقْرَ قُرَيْظَةَ وَمَنْ عَلَيْهِمْ ، حَتَّى حَارَبَتِ قُرَيْظَةُ ، فَقَتَلَ رِجَالَهُمْ ، وَقَسَمَ نِسَاءَهُمْ وَأَوْلَادَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ ، إِلَّا بَعْضَهُمْ لِحَقْوِ بِالنَّبِيِّ ﷺ فَأَمَنَهُمْ وَأَسْلَمُوا ، وَأَجَلَى يَهُودَ الْمَدِينَةِ كُلَّهُمْ : بَنِي قَيْنِقَاعَ وَهُمْ رَهْطُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ ، وَيَهُودَ بَنِي حَارِثَةَ ، وَكُلَّ يَهُودِ الْمَدِينَةِ . [أخرجه سلم : ۱۷۶۶] .

۴۰۲۹ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُدْرِكٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ

جَبْرِی گفت: به ابن عباس گفتم: سوره الحشر. گفت بگوی: سوره التّضیر (یعنی این سوره درباره آنها نازل شده است). متابعت کرده است هُشیم (ابوعوانه را) از ابوبشر.

حَمَادٌ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بَشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ قَالَ : قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ : سُورَةُ الْحَشْرِ ، قَالَ : قُلْتُ سُورَةُ التَّضِيرِ .

تَابَعَهُ هُشَيْمٌ ، عَنْ أَبِي بَشْرٍ . (انظر : ٤٦٤٥ ، ٤٨٨٢ ، ٤٨٨٣ ل . أخرجه مسلم : ٣٠٣١ ، زیادة) .

۴۰۳۰ - از مُعْتَمِر روایت است که پدرش گفت: از آنس بن مالک (رضی الله عنه) شنیدم که گفت: مردمی بودند که درختان خرما را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هدیه می کردند تا آنکه آن حضرت قُرَیْظَه و نَضِیر را فتح کرد، پس از آن درختان خرما را به کسانی که هدیه کرده بودند، مسترد می نمود.

٤٠٣٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ ، عَنْ أَبِيهِ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رضی الله عنه قَالَ : كَانَ الرَّجُلُ يَجْعَلُ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم النَّخْلَاتِ ، حَتَّى افْتَتَحَ قُرَيْظَةَ وَالتَّضِيرَ ، فَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ يَرُدُّ عَلَيْهِمْ . (راجع : ٢٦٣٠ . أخرجه مسلم : ١٧٧١ مطولاً)

۴۰۳۱ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نخلستان بنی نضیر را سوختاند و قطع کرد و آن در موضع البُوَيْرَة بود. سپس این آیه نازل گردید: «آنچه بریدید از درخت خرما یا گذاشتید آن را ایستاده بر بیخ و ریشه های آن، پس به فرمان خدا بود». (الحشر: ۵)

٤٠٣١ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : حَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَقَطَعَ ، وَهِيَ الْبُوَيْرَةُ ، فَتَنَزَّلَتْ : ﴿ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْتَةٍ أَوْ نَرَتْكُمْ مَوْهَا قَائِمَةً عَلَى أَصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم ﴾ . (راجع : ٢٣٢٦ . أخرجه مسلم : ١٧٤٦) .

۴۰۳۲ - از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نخلستان بنی نضیر را سوختاند و حَسَّان بن ثابت در این باره (این شعر را) گفت: بر بزرگان بنی لُوَی (قریش) آسان نمود سوختاندن فراگیر بُوَيْرَة

٤٠٣٢ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا حَبَّانُ : أَخْبَرَنَا جُوَيْرِيَةُ ابْنُ أَسْمَاءَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم : حَرَّقَ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ ، قَالَ : وَلَهَا يَقُولُ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ :

وَهَانَ عَلَى سَرَاةِ بَنِي لُؤَيٍّ

حَرِيقٌ بِالْبُوَيْرَةِ مُسْتَطِيرٌ

قال : فَأَجَابَهُ أَبُو سَفْيَانَ بْنُ الْحَارِثِ :

أَدَامَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْ صَنِيعٍ

وَحَرَّقَ فِي تَوَاحِيهَا السَّعِيرِ

سَتَعْلَمُ أَيُّنَا مِنْهَا بَنَزَهُ

۱- حَسَّان، قریش را به باد انتقاد گرفت که بنی نضیر را به فسخ پیمانی که با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بسته بودند، تحریک می کردند و به ایشان قول داده بودند که در صورتی که مورد حمله مسلمانان قرار گیرند به کمک ایشان خواهند شتافت. ولی وقتی آن حضرت بر بنی نضیر حمله کرد، به قول خود عمل نکردند. ابوسفیان بن حارث پسر عم آن حضرت بود که در سال فتح مکه ایمان آورد.

اسلام نیاورده بود) گفت: این آتش افروزی را خداوند همیشه مستدام بدارد و نواحی آن را آتش فراگیر- (یعنی مدینه را) تا آنکه بدانی که کدام یک از آن موضع دور است (یعنی مدینه یا مکه) و بدانی که سرزمین کدام یک از ما زیان می‌بیند.

۴۰۳۳ - از شعیب روایت است که زهری گفت: مالک بن اوس بن الحدثان النضری مرا گفته است که: همانا عمر بن خطاب او را نزد خود فرا خواند، ناگاه دربان وی یزفا آمد و گفت: آیا به عثمان و عبدالرحمن و زبیر و سعد که اجازه می‌خواهند، اجازه ورود می‌دهی؟ گفت: آری، ایشان را در آر. اندک زمانی گذشت سپس دربان آمد و گفت: آیا به عباس و علی که اجازه ورود می‌خواهند اجازه می‌دهی؟ گفت: آری. چون آن دو نفر درآمدند. عباس گفت: ای امیرالمؤمنین. میان من و او (یعنی علی) حکم کن. و آن دو نفر درباره اموال بنی نضیر که خداوند بر پیامبر خود (صلی الله علیه وسلم) غنیمت (فیء) داده بود مناقشه می‌کردند و علی و عباس بر یکدیگر ناسزا گفتند. حاضرین مجلس گفتند: ای امیرالمؤمنین، میان آنها حکم کن، و یکی را از دیگری برهان. عمر گفت: از شما می‌پرسم، شما را به خداوندی که به حکم وی آسمان و زمین برپا است سوگند می‌دهم آیا شما می‌دانید که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گفته است: «ما پیامبران به کسی میراث نمی‌گذاریم و آنچه می‌گذاریم صدقه است.» و مراد از آن شخص خودش بود؟ حاضرین گفتند: به تحقیق که آن حضرت، آن را گفته

وَتَعَلَّمَ أَيَّ أَرْضَيْنَا تَضِيرُ

[راجع: ۲۳۲۶. أخرجه مسلم: ۱۷۴۶، بدون زیاده ای سفیان].

۴۰۳۳ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي مَالِكُ بْنُ أَوْسِ بْنِ الْحَدَثَانَ النَّضْرِيُّ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضي الله عنه دَعَاَهُ ، إِذْ جَاءَهُ حَاجِبُهُ يَرْفَأُ فَقَالَ : هَلْ لَكَ فِي عَثْمَانَ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدٍ يَسْتَأْذِنُونَ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ فَأَذْهَبُ لَهُمْ فَلَيْتَ قَلِيلًا ثُمَّ جَاءَهُ فَقَالَ : هَلْ لَكَ فِي عِبَّاسٍ وَعَلِيٍّ يَسْتَأْذِنَانِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ هَذَا ، وَهَذَا يَخْتَصِمَانِ فِي الَّذِي أَقَاءَ اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولَهُ صلى الله عليه وسلم مِنْ بَنِي النَّضِيرِ ، فَاسْتَبَّ عَلِيٌّ وَعِبَّاسٌ ، فَقَالَ الرَّهْطُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَقْضِ بَيْنَهُمَا ، وَارْحُ أَحَدَهُمَا مِنَ الْآخِرِ ، فَقَالَ عُمَرُ : ائْتَدُوا ائْتَدُوا بِاللَّهِ الَّذِي يَأْذِنُهُ تَقْوَمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ : «لَا نُورَتْ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً . يُرِيدُ بِذَلِكَ نَفْسَهُ ؟ قَالُوا : قَدْ قَالَ ذَلِكَ ، فَأَقْبَلَ عُمَرُ عَلَى عِبَّاسٍ وَعَلِيٍّ فَقَالَ : ائْتَدُكُمَا بِاللَّهِ ، هَلْ تَعْلَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَدْ قَالَ ذَلِكَ ؟ قَالَا : نَعَمْ ، قَالَ : فَإِنِّي أَحَدُكُمُ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ ، إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ كَانَ خَصَّ رَسُولَهُ صلى الله عليه وسلم فِي هَذَا الْقِيَمِ بِشَيْءٍ لَمْ يُعْطِهِ أَحَدًا غَيْرَهُ ، فَقَالَ : جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ وَمَا أَقَاءَ اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولَهُ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَعْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ - إِي قَوْلِهِ - قَدِيرٌ ﴾ . فَكَانَتْ هَذِهِ خَالِصَةً لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم ، ثُمَّ وَاللَّهِ مَا أَحْتَازَهَا دُونَكُمْ ، وَلَا اسْتَأْثَرَهَا عَلَيْكُمْ ، لَقَدْ أُعْطَاكُمْوهَا وَقَسَمَهَا فِيكُمْ حَتَّى بَقِيَ هَذَا الْمَالُ مِنْهَا ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَنْقُ عَلَى أَهْلِهِ نَقْفَةً سَتْتَهُمْ مِنْ هَذَا الْمَالِ ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلِ مَالِ اللَّهِ ، فَعَمِلَ

است. سپس عمر به عباس و علی روی کرد و گفت: من شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا شما خود می‌دانید که همانا رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آن را گفته است؟ آن دو گفتند: آری.

عمر گفت: اکنون (اصل) قضیه را به شما می‌گویم، همانا خداوند سبحان پیامبر خود (صلی‌الله علیه وسلم) را به چیزی از این (غنیمت) فیء خاص گردانیده که به جز وی کسی دیگر را نداده است. چنانکه خداوند جل ذکره گفته است: «و آنچه عائد گردانید خدا بر پیغامبر خود از اموال (بنی نضیر) پس نتاخته بودید بر آن اسپان را و نه شتران را ولیکن خدا غالب می‌گرداند پیغامبران خود را بر هر که خواهد و خدا بر هر چیز توانا است.» (الحشر: ۶).

پس این مال (نخلستان) خالص از برای رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بود. سپس آن حضرت، آن مال را بدون شما جمع نکرده و نه از شما دریغ کرده است و همانا آن را به شما داده است و میان شما تقسیم کرده است تا آن که همین مقدار از آن مانده است. و از همین مال رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) نفقه سالانه خانواده‌اش را تأمین می‌کرد، و آنچه از آن باقی می‌ماند، آن را در راه خدا به مصرف می‌رساند. پس رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در دوره حیات خود به همین شیوه عمل کرد.^۱ پس از آن که پیامبر (صلی‌الله علیه

ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَيَاتَهُ ، ثُمَّ تُوَفِّيَ النَّبِيَّ ﷺ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : فَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَبِضَهُ أَبُو بَكْرٍ فَعَمِلَ فِيهِ بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ ، فَأَقْبَلَ عَلِيٌّ عَلِيًّا وَعَبَّاسٌ وَقَالَ : تَذَكَّرْنَا أَنْ أَبَا بَكْرٍ فِيهِ كَمَا تَقُولَانِ ، وَاللَّهِ يَعْلَمُ : إِنَّهُ فِي لَصَادِقٍ يَأْرَأُشِدُّ تَابِعٍ لِلْحَقِّ ؟ ثُمَّ تُوَفِّيَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ ، فَقُلْتُ : أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ ، فَغَبَضَهُ سِتِّينَ مِنْ إِمَارَتِي أَعْمَلْتُ فِيهِ بِمَا عَمِلَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ ، وَاللَّهِ يَعْلَمُ : أَنِّي فِيهِ صَادِقٌ بَارَأَ رَأْشِدُ تَابِعٍ لِلْحَقِّ ؟ ثُمَّ جِئْتُمَانِي كِلَاكُمَا ، وَكَلَّمْتُمَا وَاحِدَةً وَأَمْرُكُمَا جَمِيعٌ ، فَجِئْتَنِي - يَعْنِي عَبَّاسًا - فَقُلْتُ لَكُمَا : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لَا تَوْرَثُ ، مَا تَرَكَتْنَا صَدَقَةٌ » . فَلَمَّا بَدَأَ لِي أَنْ أَدْفَعَهُ إِلَيْكُمَا قُلْتُ : إِنْ شِئْتُمَا دَفَعْتُهُ إِلَيْكُمَا ، عَلَيَّ أَنْ عَلَيَّكُمَا عَهْدُ اللَّهِ وَمِيثَاقُهُ : لَتَعْمَلَانِ فِيهِ بِمَا عَمِلَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ وَمَا عَمِلْتُ فِيهِ مِنْذُ وَكَيْتُ ، وَإِلَّا فَلَا تَكَلَّمَانِي ، فَقُلْتُمَا أَدْفَعْهُ إِلَيْنَا بِذَلِكَ ، فَدَفَعْتُهُ إِلَيْكُمَا ، أَتَقَلْتُمَا مَنِي قَضَاءَ غَيْرِ ذَلِكَ ، فَوَاللَّهِ الَّذِي يَأْذَنُ تَقْوَمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ ، لَا أَقْضِي فِيهِ بِقَضَاءِ غَيْرِ ذَلِكَ حَتَّى تَقْوَمَ السَّاعَةُ ، فَإِنْ عَجَزْتُمَا عَنْهُ فَأَدِقْنَا إِلَيَّ فَأَنَا أَكْثَرُكُمْ . [راجع: ۲۹۰۴. امرجه مسلم: ۱۷۵۷. بزيادة.]

۱- فیء، به معنی مال غنیمت است و در آیه ۶ سوره حشر (وما افاء الله علی رسوله منهم...) مراد همان غنیمتی است که بدون جنگ از کفار به دست آمده باشد و آن را خداوند برای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) خاص گردانیده و تابع تقسیم کردن میان طبقاتی که در آیه بعدی (آیه ۷ سوره

وسلم) وفات کرد. ابوبکر گفت: من جانشین رسول الله (صلی الله علیه وسلم) هستم و او آن را در اختیار خود گرفت و با آن چنان عمل کرد که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) عمل کرده بود و شما حالا - سپس روی به علی و عباس کرد و گفت: شما می گویند که همانا ابوبکر در این مال، چنانکه می گویند، خداوند می داند: که همانا ابوبکر در آن صادق و نیکوکار و راسترو و پیرو حق بود. سپس خداوند ابوبکر را می رانید و من گفتم: منم جانشین رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و ابوبکر. من در دوران دو سال از امارت خود آن مال را در اختیار گرفتم و در آن چنان عمل کردم که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و ابوبکر عمل کرده بودند و خداوند می داند که همانا من در آن صادق و نیکوکار و راسترو و پیرو حق بودم. سپس هر دوی شما نزد من آمدید و سخن شما یکی بود و کار شما یکسان بود. و تو نزدم آمدی - ای

حشر) آمده نیست. آیه (و ما افأله علی رسوله من أهل القرى قلله و لرسول و لذی القرى و الیتیمی و المساکین و ابن السبیل...) یعنی آنچه عاید گردانید خدا بر پیامبر خود از اموال ساکنان دهه، برای خدا است و برای پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و فقیران و راه گذر... و اما علما در حکم دو آیت مذکور اختلاف کرده اند: بعضی از ایشان حکم آیه بعدی (آیه سوره حشر) را در مورد غنایمی می دانند که مسلمانان با جنگ و غلبه بر آن دست یافته باشند، با آنکه معنی «فیء» و «غنیمت» یکی است. و در آغاز اسلام تقسیم غنایم بر اساس اصنافی که در آیه (۷) آمده، صورت می گرفت. سپس آیه ۷ سوره حشر با نزول این آیه نسخ گردید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ» و لِرَسُولٍ و لِذِي الْقُرْبَىٰ و الْيَتِيمَىٰ و الْمَسَاكِينِ و الْبَنِي السَّبِيلِ...» (الانفال: ۴۱) یعنی (و بدانید که آنچه غنیمت یافتید از کافران از هر جنس پس پنجم حصه اش برای خداست و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و درویشان و مسافران).

بعضی گفته اند که حکم آیه ۶ سوره حشر در رابطه به اموال بنی نضیر است و آیه ۷ سوره حشر بیان حکم سایر اموالی است که بدون جنگ به دست آمده است. بعضی گفته اند هر دو آیت در یک مورد است یعنی آیه ۷ سوره حشر طرز تقسیم مال غنیمت است که در آیه ۶ سوره حشر آمده است. «ترجمه از تفسیر کشف الاسرار میدی» بخش عربی آن.

عباس - و من به هر دوی شما گفتم که همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: «ما پیامبران به کسی میراث نمی گذاریم و آنچه می گذاریم صدقه است.» و چون بر من ظاهر شد (که بهتر است) آن مال را به شما بسپارم. گفتم: اگر شما می خواهید آن را به شما می سپارم بر این شرط که همانا عهد و پیمان خدا بر شما است و در آن به گونه عمل کنید که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و ابوبکر و من (در آغاز خلافت خود) که سرپرست آن بودم عمل می کردم. در غیر آن با من سخن مگویید و شما گفتید که به همین شرط به ما بسپار. و من آن را به شما سپردم، پس آیا شما از من می خواهید که به جز از آن حکمی صادر کنم. پس سوگند به خدایی که آسمان و زمین به حکم او استوار است که به جز از آن حکم نمی کنم تا آنکه قیامت بر پا شود. پس اگر شما از این کار عاجز آمدید، آن را به من بسپارید و من در عوض آن را بسنده هستم.

۴۰۳۴ - زهری گفت: این حدیث را به عروه بن زبیر گفتم، وی گفت: مالک بن اوس راست گفته است. من از عایشه رضی الله عنها همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیده ام که می گفت: همسران پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، عثمان را نزد ابوبکر فرستادند تا هشتم حصه (حق میراث خود) را از آنچه خداوند برای پیامبر خود (صلی الله علیه وسلم) غنیمت داده بود، طلب کنند. من تقاضای شان را رد می کردم، و به آنها گفتم: آیا از خدا نمی ترسید، آیا نمی دانید که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) می گفت: «ما

۴۰۳۴ - قال: فَحَدَّثْتُ هَذَا الْحَدِيثَ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ فَقَالَ: صَدَقَ مَالِكُ بْنُ أَوْسٍ: أَنَا سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ تَقُولُ: أَرْسَلَ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ عُثْمَانَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، يَسْأَلُهُنَّ مِمَّا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ فَكُنْتُ أَنَا أَرُدُّهُنَّ، فَقُلْتُ لَهُنَّ: أَلَا تَتَّقِينَ اللَّهَ، أَلَمْ تَعْلَمْنَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ: «لَا تُورَثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةٌ - يُرِيدُ بِذَلِكَ نَفْسَهُ - إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ فِي هَذَا الْمَالِ». فَأَتَتْهُ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى مَا أَخْبَرْتَهُنَّ، قَالَ: فَكَانَتْ هَذِهِ الصَّدَقَةُ بِيَدِ عَلِيٍّ، مَعَها عَلِيٌّ عَبَّاسًا فَعَلَبَهُ عَلَيْهَا، ثُمَّ كَانَ بِيَدِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، ثُمَّ بِيَدِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، ثُمَّ بِيَدِ عَلِيٍّ بْنِ حُسَيْنٍ، وَحَسَنِ بْنِ حُسَيْنٍ،

(پیامبران) به کسی میراث نمی‌گذاریم و آنچه می‌گذاریم صدقه است - و مراد از آن گفته شخص آن حضرت بود - همانا آل محمد از این مال تغذیه می‌کنند.» سپس همسران پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) نظر بدانچه عایشه آنها را خبر داده بود، از تقاضای خویش منصرف شدند. و این صدقه در دست علی بود و علی در تحصیل حاصل آن عباس را منع کرد، و بر وی چیره شد. سپس این (دارایی) به دست حسن بن علی آمد و سپس به دست حسین بن علی آمد و پس از آن به دست علی بن حسین و حسن بن حسن افتاد که هر یک به نوبت آن را در تصرف خود داشتند. و سپس به دست زید بن حسن آمد. حال آنکه آن، از روی حق و راستی صدقه رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بود.

۴۰۳۵ - از زهری، از عروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: فاطمه علیها السلام و عباس نزد ابوبکر آمدند در حالی که میراث خود را از زمین خاصه آن حضرت از فدک و سهم (خمس) آن حضرت از خیبر تقاضا می‌کردند.

۴۰۳۶ - ابوبکر گفت: از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) شنیدم که می‌گفت: «ما به کسی میراث نمی‌گذاریم و آنچه می‌گذاریم صدقه است. همانا آل محمد از این مال می‌خورند.» ابوبکر گفت: به خدا سوگند که قرابت رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را در نظر گرفتن، نزد من دوست داشتنی‌تر است نزد من از صله قرابت من.

كَلَاهِمَا كَانَا يَتَدَاوِلَانِيهَا ، ثُمَّ بَدَّ زَيْدِ بْنِ حَسَنِ ، وَهِيَ صَدَقَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَقًّا . [انظر: ۶۷۲۷ ، ۶۷۳۰ ، أخرجه مسلم : ۱۷۵۸ مختصراً]

۴۰۳۵ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَالْعَبَّاسَ ، آتَا أَبَا بَكْرٍ يَلْتَمِسَانِ مِيرَاثَهُمَا ، أَرْضَهُ مِنْ فَدَكٍ ، وَسَهْمَهُ مِنْ خَيْبَرَ . [راجع : ۳۰۹۲ ، أخرجه مسلم : ۱۷۵۹ ، مع الحديث الآتي . ولكن بدون ذكر العباس] .

۴۰۳۶ - قَالَ : أَبُو بَكْرٍ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «لَا نُورَثُ ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً ، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ فِي هَذَا الْمَالِ» . وَاللَّهُ لَقَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أُصِلَ مِنْ قَرَابَتِي . [راجع : ۳۰۹۲ ، أخرجه مسلم : ۱۷۵۹ ، مع الحديث السابق مختصراً] .

۱۵- باب : قَتْلُ

كَعْبِ بْنِ الْأَشْرَفِ

باب - ۱۵ کشتن کعب بن اشرف

۴۰۳۷ - از سفیان از عمرو روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) می گفت: «کیست که کعب بن اشرف را از میان بردارد؛ زیرا وی خدا و رسول او را اذیت کرده است؟» محمد بن مسلمه ایستاد و گفت: یا رسول الله، می خواهی که او را بکشم. فرمود: «آری» محمد بن مسلمه گفت: به من اجازه ده که (با نیرنگ) چیزی بگویم. فرمود: «بگوی.»

محمد بن مسلمه نزد کعب بن اشرف رفت و گفت: همانا این مرد (آن حضرت) از ما صدقه می خواهد و ما را به رنج افکنده است و همانا من نزد تو آمدم تا از تو به قرض چیزی خریداری کنم. کعب گفت: و همچنان به خدا سوگند که آن را خسته خواهید کرد. محمد بن مسلمه گفت: اکنون از وی پیروی کرده ایم و دوست نداریم که او را به حالش بگذاریم تا آنکه بینیم انجام کارش چه خواهد شد. و از تو می خواهیم که برای ما یک یا دو وسق (غله) بدهی - عمرو، این حدیث را به ما روایت کرد و از یک وسق و دو وسق چیزی نگفت. ۱ من به او گفتم: در این حدیث لفظ - وسق یا وسقین - آمده است. کعب گفت: گمان می کنم در این حدیث لفظ - وسق یا وسقین - آمده است. کعب گفت: آری، (قرض می دهم) و باید نزد من (چیزی) به گرو بگذارید. گفتند چه می خواهی: گفتند زنان خود را نزد من گرو گذارید. گفتند: چگونه زن های خویش را

۴۰۳۷ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانٌ قَالَ : عَمْرُو سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ « مَنْ لَكَعْبِ بْنِ الْأَشْرَفِ ، فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ » . فَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمَةَ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ ؟ قَالَ : « نَعَمْ » . قَالَ : فَأَذَنْ لِي أَنْ أَقُولَ شَيْئًا ، قَالَ : « قُلْ » . فَأَتَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمَةَ فَقَالَ : إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ سَأَلَنَا صَدَقَةً ، وَإِنَّهُ قَدْ عَنَانَا ، وَإِنِّي قَدْ أَتَيْتُكَ أَسْتَسْلِمُكَ ، قَالَ : وَأَيْضًا وَاللَّهِ لَتَمَلَّئُهُ ، قَالَ : إِنَّا قَدْ اتَّبَعْنَاكَ ، فَلَا نُحِبُّ أَنْ تَدْعَهُ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَصِيرُ شَأْنُهُ ، وَقَدْ أَرَدْنَا أَنْ نُسَلِّقًا وَسَقًا أَوْ وَسَقَيْنَ - وَحَدَّثَنَا عَمْرُو غَيْرَ مَرَّةٍ ، فَلَمَّ يَذْكُرُ وَسَقًا أَوْ وَسَقَيْنَ ، أَوْ : فَقُلْتُ لَهُ : فِيهِ وَسَقًا أَوْ وَسَقَيْنَ ؟ فَقَالَ : أَرَى فِيهِ وَسَقًا أَوْ وَسَقَيْنَ - فَقَالَ : نَعَمْ ، أَرَهُنُونِي ، قَالُوا : أَيُّ شَيْءٍ تُرِيدُ ؟ قَالَ : أَرَهُنُونِي نِسَاءَكُمْ ، قَالُوا : كَيْفَ تَرَاهُنَّكَ نِسَاءً يَا وَأَنْتَ أَجْمَلُ الْعَرَبِ ، قَالَ : فَارَهُنُونِي آبَاءَكُمْ ، قَالُوا : كَيْفَ تَرَاهُنَّكَ آبَاءًا ، فَيَسْبُ أَحَدَهُمْ ، فَيُقَالُ : رُهْنٌ يَوْسُقُ أَوْ وَسَقَيْنَ ، هَذَا عَارٌ عَلَيْنَا ، وَلَكِنَّا تَرَاهُنَّكَ اللَّأَمَةَ - قَالَ سُفْيَانٌ : يَعْنِي السَّلَاحَ - فَوَاعَدَهُ أَنْ يَأْتِيَهُ ، فَجَاءَهُ لَيْلًا وَمَعَهُ أَبُو نَائِلَةَ ، وَهُوَ أَخُو كَعْبِ مِنَ الرِّضَاعَةِ ، فَدَعَاهُمْ إِلَى الْحَصَنِ ، فَتَزَلَّ إِلَيْهِمْ ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ : أَيْنَ تَخْرُجُ هَذِهِ السَّاعَةَ ؟ فَقَالَ : إِنَّمَا هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمَةَ وَأَخِي أَبُو نَائِلَةَ ، وَقَالَ : غَيْرُ عَمْرُو ، قَالَتْ : أَسْمَعُ صَوْتًا كَأَنَّهُ يَقَطُرُ مِنْهُ الدَّمُ ، قَالَ : إِنَّمَا هُوَ أَخِي مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمَةَ ، وَرَضِيْعِي أَبُو نَائِلَةَ ، إِنَّ الْكَرِيمَ لَوُدُعِي إِلَى طَعْنَةِ بَلِيْلِ لِأَجَابٍ . قَالَ : وَيَدْخُلُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمَةَ مَعَهُ رَجُلَيْنِ . قِيلَ لِسُفْيَانَ : سَمَاهُمْ عَمْرُو ؟ قَالَ : سَمَى بَعْضُهُمْ -

قال عمرو: جاء معهُ برجلين .

وقال غيرُ عمرو: أبو عبيس بن جبر والحارث بن أوس وعباد بن بشر .

قال عمرو: جاء معهُ برجلين ، فقال: إذا ما جاء قائلُ قائلٍ بشعره فأشمه ، فإذا رأيتُموني استمكنتُ من رأسه فدوتكم فأضربوه . وقال مرة: ثم أشمكم ، فنزل إليهم متوشحاً وهو يتفح منه ريح الطيب ، فقال: ما رأيتُ كالْيَوْمِ ريحاً ، أي: أطيب ، وقال غيرُ عمرو: قال: عندي أعطرُ نساءَ العربِ وأكملُ العربِ . قال عمرو: فقال: أتأذن لي أن أشم رأسك؟ قال: نعم ، فشمته ثم أشم أصحابه ، ثم قال: أتأذن لي؟ قال: نعم ، فلما استمكن منه ، قال: دوتكم ، فقتلوه ، ثم أتوا النبي ﷺ فأخبروه . [راجع: ۲۵۱ . أخرجه مسلم: ۱۸۰۱ .]

نزد تو به گرو بگذاریم حال آنکه تو خوش سیماترین مرد عرب می باشی؟ کعب گفت: پسران خود را نزد من به گرو بگذارید. گفتند: چگونه پسران خود را نزد تو به گرو بگذاریم که هر کس از آنان را دشنام داده شود و به طعن گفته شود: او به یک و سق یا دو و سق به گرو گذاشته شده بوده است و این برای ما مایه ننگ و سرافکنندگی است. ولی لامه خویش را نزد تو به گرو می گذاریم. سفیان می گوید: یعنی سلاح خویش را.

کعب وعده گذاشت که او نزدش بیاید. وی شبی با ابونائله نزد او آمد و ابونائله برادر رضاعی کعب بود. کعب آنان را به قلعه خود فراخواند و به سوی ایشان روان شد. زن کعب به او گفت: در این وقت کجا می روی؟ گفت: آنان محمد بن مسلمه و برادرم ابونائله اند. راوی، غیر از عمرو گفت که زن کعب گفت: صدایی می شنوم که از آن خون می چکد، کعب گفت: همانا برادرم محمد بن مسلمه و همشیر من ابونائله هستند. اگر جوانمرد با مروت در شب به نیزه خوردن فراخوانده شود، باید قبول کند. محمد بن مسلمه در آمد و با وی دو مرد بود. به سفیان (راوی) گفته شد: آیا عمرو از آنها نام گرفته است؟ گفت: از بعضی از ایشان نام گرفته است - عمرو گفته است: دو مرد با وی آمدند. و غیر از عمرو گفته است: أبو عبيس بن جبر، و حارث بن أوس و عباد بن بشر. و عمرو گفته است: دو مرد با وی آمدند. محمد بن مسلمه گفت: آنگاه که کعب آمد، من از مویش می گیرم و آن را می بویم، و هرگاه مرا ببینید که (موی) سرش را محکم گرفته ام، نزدیک بیایید و او را بزنید. عمرو

بار دیگر (عوض می‌بویم) گفت: بر شما می‌بویانم. کعب به سوی آنها فرود آمد، در حالی که سرش را پوشیده بود و بوی خوش از وی به مشام می‌رسید. محمد بن مُسلمه گفت: تا امروز همچو بویی خوش ندیده‌ام. و راوی غیر عمرو گفته است که کعب گفت: خوشبوی‌ترین زنان عرب و بهترین زنان عرب نزد من می‌باشند. عمرو گفته است: محمد بن مُسلمه گفت: اجازه می‌دهی که سر تو را ببویم؟ گفت: آری. وی سرش را بوید. سپس یاران وی آن را بویدند و پس از آن محمد بن مُسلمه گفت: آیا باز اجازه می‌دهی؟ گفت: آری. وقتی سر او را محکم گرفت. گفت: نزدیک بیایید. پس او را کشتند و سپس نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمدند و آن حضرت را خبر دادند.^۱

باب - ۱۶ - کشتن ابو رافع عبدالله بن ابی الحقیق

وی (به این نام) گفته می‌شود: سلام بن ابی الحقیق^۲ و او در خیبر می‌زیست و گفته می‌شود: وی در قلعه می‌زیست که در سرزمین حجاز بود. زهری گفته است: کشتن وی پس از کشتن کعب بن اشرف بوده است.

۴۰۳۸ - از ابو زائده، از ابواسحاق روایت است که براء ابن عازب (رضی‌الله عنهما) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) گروهی را به سوی ابو رافع فرستاد. عبدالله بن عتیک شبانه به خانه‌اش درآمد و او را که در حالت خواب

۱۶ - باب : قتل ابی رافع

عبدالله بن ابی الحقیق

وَيُقَالُ : سَلَامُ بْنُ أَبِي الْحَقِيقِ ، كَانَ بِخَيْبَرَ ، وَيُقَالُ : فِي حِصْنِ لَهُ بِأَرْضِ الْحِجَازِ .

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ : هُوَ بَعْدَ كَعْبِ بْنِ الْأَشْرَفِ .

۴۰۳۸ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَدَمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي زَائِدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَهْمًا إِلَى أَبِي رَافِعٍ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَتِيكٍ يَتِيًّا لِيلاً وَهُوَ نَائِمٌ فَقَتَلَهُ . [راجع : ۳۰۲۲]

۱- کعب بن اشرف از یهود بنی قریظه بود که با اشعار خود آن حضرت را هجو می‌کرد. و کشتن وی در سال سوم هجرت در ماه ربیع‌الاول صورت گرفت. (تیسیر القاری)

۲- سلام به تشدید حرف (ل) است. در متن عربی به حدیث علامه تشدید گذاشته نشده است. در سائر نسخ بخاری به تشدید حرف (ل) است.

بود، کشت.

۴۰۳۹ - از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که برا بن عازب گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مردانی از انصار را به سوی ابو رافع یهودی فرستاد و عبدالله بن عتیک را برایشان امیر گردانید، و ابورافع رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را آزار می‌رسانید و بر ضد آن حضرت دیگران را یاری میکرد. وی در قلعه خود در سرزمین حجاز می‌زیست. چون (گروه اعزامی) به نزدیک قلعه‌اش رسیدند، آفتاب غروب کرده بود و مردم به آوردن حیوانات خود از چراگاه مشغول شدند. عبدالله به یاران خود گفت: شما در جاهای خویش بنشینید، من می‌روم و با دربان قلعه با نرمی و مهربانی صحبت می‌کنم تا شاید بتوانم به قلعه در آیم.

وی به سوی قلعه راهی شد تا آنکه به نزدیک دروازه رسید. سپس جامه‌اش را بر خود پیچید (و نشست) گویی قضای حاجت می‌کند. مردم به قلعه درآمدند. دربان قلعه بر وی بانگ زد که: ای بنده خدا اگر می‌خواهی به قلعه درآیی، درآی؛ زیرا می‌خواهم دروازه را ببندم. (عبدالله می‌گوید) من در آمدم و در جایی پنهان شدم. آنگاه که مردم در آمدند، دربان در را بر بست و سپس کلیدها را بر میخی آویخت.

عبدالله می‌گوید: من به سوی کلیدها رفتم و آن را گرفتم و دروازه را گشودم. تنی چند نزد ابورافع نشسته بودند، و در بالاخانه‌اش صحبت می‌کردند. چون شب نشینان از نزدش رفتند، به سوی بالاخانه‌اش برآمدم و هر دری را که می‌گشودم، آن را از داخل (پشت سر خود)

۴۰۳۹ - حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَبِي رَافِعِ الْيَهُودِيِّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ ، فَأَمَرَ عَلَيْهِمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَتِيكٍ ، وَكَانَ أَبُو رَافِعٍ يُؤْذِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَيُعِينُ عَلَيْهِ ، وَكَانَ فِي حِصْنٍ لَهُ بِأَرْضِ الْحِجَازِ ، فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ ، وَقَدْ غَرَبَتِ الشَّمْسُ ، وَرَاحَ النَّاسُ بِسَرَحِهِمْ ، قَال : عَبْدُ اللَّهِ لِأَصْحَابِهِ : اجلسوا مكانكم ، فَإِنِّي مُتَطَلِّقٌ ، وَمَتَطَلِّفٌ لِلْبُؤَابِ ، لَعَلِّي أَنْ أَدْخُلَ .

فَأَقْبَلَ حَتَّى دَنَا مِنَ الْبَابِ ، ثُمَّ تَقَرَّعَ بِنُوبِهِ كَأَنَّهُ يَفْضِي حَاجَةً ، وَقَدْ دَخَلَ النَّاسُ ، فَهَتَفَ بِهَلْوَابِ ، يَا عَبْدَ اللَّهِ : إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ أَنْ تَدْخُلَ فَادْخُلْ ، فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُغْلِقَ الْبَابَ ، فَدَخَلْتُ فَكُنْتُ ، فَلَمَّا دَخَلَ النَّاسُ أُغْلِقَ الْبَابَ ، ثُمَّ عَلِقَ الْأَغَالِقَ عَلَى وَتَدِ .

قال : فَكُنْتُ إِلَى الْأَقَالِيدِ فَأَخَذْتُهَا ، فَفَتَحْتُ الْبَابَ ، وَكَانَ أَبُو رَافِعٍ يُسْمَرُ عِنْدَهُ ، وَكَانَ فِي عِلَالِي لَهُ ، فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْهُ أَهْلُ سَمَرِهِ صَعِدْتُ إِلَيْهِ ، فَجَعَلْتُ كُلَّمَا فَتَحْتُ بَابًا أُغْلِقْتُ عَلَيَّ مِنْ دَاخِلٍ ، قُلْتُ : إِنْ الْقَوْمَ نَدَرُوا بِي لَمْ يَخْلُصُوا إِلَيَّ حَتَّى أَقْتُلَهُ ، فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِ ، فَبَادَا هُوَ فِي بَيْتٍ مُظْلِمٍ وَسَطَ عِيَالِهِ ، لَا أَدْرِي أَيْنَ هُوَ مِنَ الْبَيْتِ ، قُلْتُ : يَا أَبَا رَافِعٍ ، قَالَ : مَنْ هَذَا ؟ فَأَهْوَيْتُ نَحْوَ الصَّوْتِ فَأَضْرَبُهُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ وَأَنَا دَهْشٌ ، فَمَا أَغْنَيْتُ شَيْئًا ، وَصَاحَ ، فَخَرَجْتُ مِنَ الْبَيْتِ ، فَأَمُكْتُ غَيْرَ بَعِيدٍ ، ثُمَّ دَخَلْتُ إِلَيْهِ ، قُلْتُ : مَا هَذَا الصَّوْتُ يَا أَبَا رَافِعٍ ؟ قَال : لِأَمِّكَ الْوَيْلُ ، إِنَّ رَجُلًا فِي الْبَيْتِ ضَرَبَنِي قَبْلُ بِالسَّيْفِ ، قَالَ : فَأَضْرَبُهُ ضَرْبَةً أُخْتَهُ وَكَمْ أَقْتُلُهُ ، ثُمَّ وَصَعْتُ طَبَّةَ السَّيْفِ فِي بَطْنِهِ حَتَّى أَخَذَ فِي ظَهْرِهِ ، فَعَرَفْتُ أَنِّي قَتَلْتُهُ ، فَجَعَلْتُ أَفْتَحُ الْأَبْوَابَ بَابًا بِبَابٍ ، حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى دَرَجَةٍ

می‌بستم. با خود می‌گفتم که اگر مردم بر حال من اطلاع یابند به من رسیده نتوانند تا او را به قتل برسانم. سپس به وی رسیدم و او را دیدم که در خانه تاریک، میان اهل خانه خوابیده است. ندانستم که وی در کدام جای آن خانه می‌باشد. گفتم: ای ابارافع؟ گفت: کیستی؟ به سوی آواز رفتم و او را با ضربه شمشیر زدم و در آن حال سراسیمه بودم. او را نکشته بودم. وی فریاد برآورد. من از خانه برآمدم و در جایی نه چندان دور منتظر ماندم. سپس بار دیگر نزدش درآمدم و گفتم: این آواز چیست ای ابارافع؟ گفت: وای بر مادر تو، همانا مردی در خانه قبل از تو مرا شمشیر زده است. عبدالله گفت: سپس بر وی به شدت ضربه زدم ولی نکشتمش. پس از آن نوک شمشیر را بر شکمش نهادم تا آنکه از پشتش برآمد و دانستم که او را کشته‌ام. سپس دروازه‌ها را یکی بعد دیگر گشودم تا آنکه به نردبان رسیدم بر آن پای نهادم و پنداشتم که به روی زمین رسیده‌ام. در آن شب مهتابی بر زمین افتادم و ساق پای من شکست. پایم را با دستار بستم. سپس راهی شدم تا آنکه نزدیک دروازه نشستم و با خود گفتم: امشب از اینجا بیرون نمی‌روم تا آنکه بدانم که او را کشته‌ام، آنگاه که خروس آواز داد. خبر رسان مرگ، بر دیوار ایستاد و گفت: خبر مرگ ابارافع بازرگان حجاز را به اطلاع می‌رسانم. پس از آن نزد یاران خود رفتم و گفتم شتاب کنید. همانا خداوند ابارافع را کشت. سپس نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رسیدم و ماجرا را به اطلاع وی رساندم. فرمود: «پای خود را دراز کن» پایم را دراز

له، فَوَضَعْتُ رِجْلِي، وَأَنَا أَرَى أَنِّي قَدِ انْتَهَيْتُ إِلَى الْأَرْضِ، فَوَقَعْتُ فِي لَيْلَةٍ مُقَمَّرَةٍ، فَأَنْكَسَرَتْ سَاقِي فَمَصَبَتْهَا بِعِمَامَةٍ، ثُمَّ انْطَلَقْتُ حَتَّى جَلَسْتُ عَلَى الْبَابِ، فَقُلْتُ: لَا أَخْرُجُ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَعْلَمَ: أَقْتَلُهُ؟ فَلَمَّا صَاحَ الدِّيكُ قَامَ النَّاهِي عَلَى السُّورِ، فَقَالَ: أَنْتَ يَا رَافِعُ تَاجِرُ أَهْلِ الْحِجَازِ، فَأَنْطَلَقْتُ إِلَى أَصْحَابِي، فَقُلْتُ النَّجَاءَ، فَقَدْ قَتَلَ اللَّهُ أَبَا رَافِعٍ، فَأَنْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَحَدَّثْتُهُ، فَقَالَ: «ابْسُطْ رِجْلَكَ». فَبَسَطْتُ رِجْلِي فَمَسَحَهَا، فَكَانَتْهَا لَمْ أَشْتَكِهَا قَطُّ. [راجع: ۳۰۲۲]

کردم. آن حضرت بر آن دست کشید. و چنان شد که گویی هرگز دردی نداشته‌ام.

۴۰۴۰ - از یوسف، از ابواسحاق روایت است که گفت: از برا بن عازب (رضی الله عنهما) شنیده‌ام که گفت: رسول الله صلی الله (صلی الله علیه وسلم)، عبدالله بن عتیک و عبدالله بن عتبه را با گروهی که همراهشان بودند به سوی ابورافع فرستاد (تا او را بکشند) آنها راهی شدند تا به نزدیک قلعه رسیدند.

عبدالله بن عتیک به همراهان خود گفت: شما منتظر باشید تا من بروم و (اوضاع) را ببینم.

عبدالله گفت: با دربان به نرمی و مهربانی پیشامد کردم تا به قلعه درآیم. خری از ایشان گم شده بود و ایشان با شعله آتش برآمدند تا در روشنایی آن خر را پیدا کنند. من ترسیدم که شناخته شوم، سرم را پوشیدم و نشستم که گویی قضای حاجت می‌کنم سپس دربان بانگ برآورد که هر که می‌خواهد به قلعه درآید، درآید قبل از آنکه دروازه را ببندم. من در آمدم، سپس در جای بستن خران، نزدیک دروازه قلعه پنهان شدم. کسانی با ابورافع طعام شب خوردند و صحبت کردند تا آنکه زمانی از شب گذشت، و سپس به خانه‌های خویش برگشتند. هنگامی که سر و صداها خاموش گشت و صدای حرکتی را نمی‌شنیدم (از مخفیگاه) برآمدم و دربان را دیده بودم که کلید دروازه را در سوراخ دیواری نهاده است. کلید را گرفتم و با آن دروازه قلعه را گشودم. با خود گفتم که اگر مردم از ورود من خبر شوند به آسانی می‌توانم بیرون روم. سپس قصد دروازه‌های خانه‌هایشان را کردم و

۴۰۴۰ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُمَانَ : حَدَّثَنَا شُرَيْحٌ ، هُوَ ابْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنِ أَبِيهِ ، عَنِ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَبِي رَافِعٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَتِيكَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَبْتَةَ فِي نَاسٍ مَعَهُمْ ، فَأَنْطَلَقُوا حَتَّى دَنَوْا مِنَ الْحَصَنِ ، فَقَالَ : لَهُمْ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ عَتِيكَ : امْكُثُوا أَنْتُمْ حَتَّى أَنْطَلِقَ أَنَا فَأَنْظُرْ ، قَالَ : فَتَلَطَّفْتُ أَنْ أُدْخَلَ الْحَصْنَ ، فَتَقَدَّمُوا حِمَارًا لَهُمْ ، قَالَ : فَخَرَجُوا بِقَبَسٍ يَطْلُبُونَهُ ، قَالَ : فَخَشَيْتُ أَنْ أَعْرِفَ ، قَالَ : فَتَطَيْتُ رَأْسِي وَجَلَسْتُ كَأَنِّي أَفْضِي حَاجَةَ ، ثُمَّ نَادَى صَاحِبُ الْبَابِ ، مَنْ أَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ فَلْيَدْخُلْ قَبْلَ أَنْ أَغْلِقَهُ ، فَدَخَلْتُ ثُمَّ اخْتَبَتُ فِي مَرِيضٍ حِمَارٍ عِنْدَ بَابِ الْحَصَنِ ، فَتَعَمَّشُوا عِنْدَ أَبِي رَافِعٍ ، وَتَحَدَّثُوا حَتَّى ذَهَبَتْ سَاعَةٌ مِنْ اللَّيْلِ ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى بُيُوتِهِمْ ، فَلَمَّا هَدَّاتِ الْأَصْوَاتُ ، وَلَا أَسْمَعُ حَرَكَةَ خَرَجْتُ ، قَالَ : وَرَأَيْتُ صَاحِبَ الْبَابِ ، حَيْثُ وَضَعَ مِفْتَاحَ الْحَصَنِ فِي كَوْفَةٍ ، فَأَخَذْتُهُ فَفَتَحْتُ بِهِ بَابَ الْحَصَنِ ، قَالَ : قُلْتُ : إِنْ نَذَرِ بِي الْقَوْمُ أَنْطَلَقْتُ عَلَى مَهَلٍ ، ثُمَّ عَمَدْتُ إِلَى أَبْوَابِ بُيُوتِهِمْ ، فَغَلَقْتُهَا عَلَيْهِمْ مِنْ ظَاهِرٍ ، ثُمَّ صَعَدْتُ إِلَى أَبِي رَافِعٍ فِي سَلَمٍ ، فَإِذَا الْبَيْتُ مُظْلِمٌ قَدْ طَفَعَ سِرَاجُهُ ، فَلَمَّ أَدْرَأَيْنِ الرَّجُلُ ، فَقُلْتُ : يَا أَبَا رَافِعٍ ؟ قَالَ : مَنْ هَذَا ؟ قَالَ : قَعَمَدْتُ نَحْوَ الصَّوْتِ فَأَضْرِبُهُ وَصَاحَ ، فَلَمَّ تَغْنَنَ شَيْئًا ، قَالَ : ثُمَّ جِئْتُ كَأَنِّي أَعْبِيهِ ، فَقُلْتُ : مَا لَكَ يَا أَبَا رَافِعٍ ؟ وَغَيَّرْتُ صَوْتِي ، فَقَالَ : أَلَا أَعْجَبُكَ لِأَمْكِ الْوَيْلُ ، دَخَلَ عَلَيَّ رَجُلٌ فَضَرَبَنِي بِالسَّيْفِ ؟ قَالَ : قَعَمَدْتُ لَهُ أَيْضًا فَأَضْرِبُهُ أُخْرَى فَلَمَّ تَغْنَنَ شَيْئًا فَصَاحَ وَقَامَ أَهْلُهُ ، قَالَ : ثُمَّ جِئْتُ وَغَيَّرْتُ صَوْتِي كَهَيْئَةِ الْمُنِيثِ فَإِذَا هُوَ مُسْتَلْقٍ عَلَى ظَهْرِهِ ، فَأَضَعَ السَّيْفَ

فِي بَطْنِهِ ، ثُمَّ أَنْكَفَى عَلَيْهِ حَتَّى سَمِعَتْ صَوْتَ الْعَظِيمِ ، ثُمَّ خَرَجَتْ دَهْشًا حَتَّى آتَيْتُ السَّلْمَ ، أَرِيدُ أَنْ أَنْزِلَ ، فَأَسْقَطُ مِنْهُ ، فَأَنْخَلَعَتْ رِجْلِي فَعَصَبْتَهَا ، ثُمَّ آتَيْتُ أَصْحَابِي أَحْجَلُ ، فَقُلْتُ : انْطَلِقُوا قَبِّرُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، قَبَائِي لَا أَرْحُ حَتَّى سَمِعَ النَّاعِيَةَ ، فَلَمَّا كَانَ فِي وَجْهِ الصُّبْحِ صَعِدَ النَّاعِيَةَ ، فَقَالَ : أَيْ أَبَا رَافِعٍ قَالَ : فَقَمْتُ أُنْشِي مَا بِي قَلْبَةً ، فَادْرَكْتُ أَصْحَابِي قَبْلَ أَنْ يَأْتُوا النَّبِيَّ ﷺ قَبْرُهُ.

[راجع: ۳۰۲۲]

دروازه‌ها را از بیرون بستم (تا از خانه‌ها نتوانند بیرون آیند) پس از آن توسط نردبانی به سوی (خانه) ابورافع بالا رفتم. خانه را تاریک یافتم که چراغ آن خاموش شده بود. ندانستم که آن مرد کجا می‌باشد. گفتم: ای ابورافع؟ گفت: کیستی؟ به سوی آواز راهی شدم و او را زدم و او فریاد کشید. ولی ضربه‌ام کارگر نیفتاد. سپس نزدش رفتم، گویا که به او کمک می‌کنم و گفتم: تو را چه واقع شده، ای ابورافع؟ و صدایم را تغییر دادم. وی گفت: آیا تعجب نمی‌کنی، مادر به داغِت بنشیند، مردی نزد آمد و مرا با شمشیر زد. بار دیگر به سوی وی رفتم و ضربه دیگری بر او وارد کردم ولی کارگر نیفتاد. فریاد برآورد و زنش برخاست. سپس رفتم و آوازم را تغییر دادم مانند کسی که به فریادش می‌رسد. او را دیدم که بر پشت دراز کشیده است. شمشیر را در شکم وی نهادم و آن را فرو بردم تا آنکه آواز شکستن استخوان را شنیدم. سپس سراسیمه برآمدم تا به نردبان رسیدم، خواستم که فرود آیم بر زمین افتادم و بند پای من بیجای شد. پایم را بستم، سپس به آهستگی نزد یاران خود آمدم و گفتم: راهی شوید و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را بشارت دهید. و من از اینجا نمی‌روم تا آنکه آواز خبر رسان مرگ را بشنوم و چون صبح دمید، صدای خبررسان مرگ بلند شد، و گفتم: مرگ ابورافع را خبر می‌دهم. سپس ایستادم و راهی شدم و دردی احساس نکردم. یاران خویش را قبل از آن که نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بروند، دریافتم و آن حضرت را بشارت

دادم.

باب - ۱۷ غزوهٔ أحد

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و یاد کن زمانی را که در جنگ أحد بامدادان از پیش کسانت بیرون آمدی (تا) مؤمنان را برای جنگیدن در مواضع خود جای دهی. و خداوند، شنوای داناست» (آل عمران: ۱۲۱) و فرمودهٔ خداوند جل ذکره: «و اگر مؤمنید سستی مکنید و غمگین مشوید، که شما برترید. اگر به شما آسیبی رسیده، آن قوم را نیز آسیبی نظیر آن رسید؛ و ما این روزها (ی شکست و پیروزی) را میان مردم به نوبت می گردانیم (تا آنان پند گیرند) و خداوند کسانی را که (واقعا) ایمان آورده‌اند معلوم

۱۷- باب غزوة أحد

وَقَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۱]

وَقَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . إِنْ يَمَسُّكُمْ فَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ فَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ . وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ . أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ . وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۳ - ۱۶۴]

وَقَوْلُهُ: ﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَغَصَبْتُمْ مَنْ بَعْدَ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمَنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَّفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَمَّا عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۲]

وَقَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا﴾ . الْآيَةُ [آل عمران: ۱۶۹]

۱- کافران قریش به انتقام شکست در غزوه بدر آمادگی همه جانبه گرفتند تا بر مسلمانان حمله کنند و با لشکر حدود سه هزار نفر که شماری از زنان در آن به تحریک جنگاوران دایره و دف می‌زدند، در اوایل شوال سال سوم هجرت به نزدیک مدینه رسیدند. نظر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آن بود که آنها را بگذارد که به مدینه بیایند و جنگ را در مدینه با ایشان به راه اندازد ولی برخی بر این نظر بودند که باید جلو لشکر کفار را در بیرون مدینه بگیرند. آن حضرت با لشکری در حدود هزار و پانصد تن از مدینه برآمدند و در دامنه کوه احد جا شدند. آن حضرت دسته پنجاه نفری را دستور داد که در محل معینی به تیراندازی بپردازند تا دشمن از عقب حمله نکند و برایشان تأکید کرد که در صورت پیروزی یا شکست مسلمانان آن محل را ترک نکنند. با آغاز جنگ مسلمانان لشکر کفار را شکست دادند و مشرکان پا به فرار نهادند. چهل نفر از تیراندازان وقتی دیدند که مسلمانان اموال غنیمت کافران را جمع می‌کنند، جای خویش را ترک کرده و به جمع آوری غنایم پرداختند. در این اثنا کافران قریش بر محل تیراندازان حمله کرده آنها را به شهادت رساندند و از پشت بر مسلمانان حمله نموده و آنها را محاصره کردند. بی نظمی در لشکر مسلمانان پدید آمد، بعضی فرار کردند و بعضی نادانسته بر روی یکدیگر شمشیر کشیدند و این بی نظمی وقتی شدت یافت که صدایی شنیدند که «محمد کشته شد» در واقع شدت جنگ در اطراف پیامبر (صلی الله علیه وسلم) تمرکز یافت که بیش از نه نفر با وی نبود. آن حضرت با صدای بلند مسلمانان را به سوی خود فراخواند. در این جنگ دندان آن حضرت شکست و رخسارش مجروح شد. سعد بن وقاص و طلحه بن عبیدالله با تیراندازی و رشادت فوق‌العاده توانستند مشرکین را از اطراف آن حضرت دور گردانند. سپس یاران دیگر به آن حضرت پیوستند و آن حضرت و مسلمانان از محاصره برآمدند. مشرکین مکه به سرکردگی ابوسفیان راهی مکه شدند و آن حضرت مشغول دفن شهدا شد. در این جنگ هفتاد تن از مسلمانان به شهادت رسیدند.

بدارد و از میان شما گواهانی بگیرد، و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد. و تا خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند خالص گرداند و کافران را (به تدریج) نابود سازد. آیا پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید، بی آنکه خداوند جهاد گران و شکیبایان شما را معلوم بدارد. و شما مرگ را پیش از آنکه با آن روبرو شوید، سخت آرزو می‌کردید. پس آن را دیدید و در حالی که نگاه می‌کردید.» (آل عمران: ۱۳۹ - ۱۴۳)

و فرموده‌ی خدای تعالی: «در نبرد احد قطعاً خدا وعده‌ی خود را با شما راست گردانید: آنگاه که به فرمان او، آنان را می‌کشتید، تا آنکه سست شدید و در کار (جنگ بر سر تقسیم غنائم) با یکدیگر به نزاع پرداختید؛ و پس از آنکه آنچه را دوست داشتید (یعنی غنائم را) به شما نشان داد، نافرمانی نمودید برخی از شما دنیا را و برخی از شما آخرت را می‌خواهد، سپس برای آنکه شما را بیازماید از (تعقیب) آنان منصرفتان کرد و از شما درگذشت، و خدا نسبت به مؤمنان با تفضل است.» (آل عمران: ۱۵۲) و فرموده‌ی خدای تعالی: «هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار.» (آل عمران: ۱۶۹)

۴۰۴۱ - از عکرمه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز احد گفت: «این جبرئیل است که سر اسپ خود را که بر آن افزار جنگ است، گرفته است.»

۴۰۴۲ - از عقبه بن عامر روایت است که گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پس از هشت سال

۴۰۴۱ - حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا عَبْدُ الوَهَّابِ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ: «هَذَا جِبْرِيْلُ أَخَذَ بِرَأْسِ قَوْمِهِ، عَلَيْهِ أَدَاةُ الْحَرْبِ». [راجع: ۳۹۹۵]

۴۰۴۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ: أَخْبَرَنَا زَكْرِيَاءُ ابْنُ عَدِيٍّ: أَخْبَرَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ، عَنْ خَبْوَةَ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ

بر کشتگان^۱ احد نماز (جنازه) گزارد، همچون کسی که با زنده‌ها و مرده‌ها وداع می‌کند، و سپس بر منبر برآمد و گفت: «همانا من قبل از شما پیش رونده شما هستم و بر شما گواه می‌باشم و وعده‌گاه (ملاقات) شما حوض است و همانا من از همین جای خود به سوی آن (حوض) می‌نگرم و همانا ترس از آن ندارم که (پس از من) به شرک روی آورید ولیکن از دنیا بر شما ترس دارم که در زندگی دنیا را به رقابت بر خیزند.» عقبه گفت: و آن آخرین نگاهی بود که به سوی رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) نگریستم.

۴۰۴۳ - از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که بر (رضی‌الله عنه) گفت: در آن روز (أحد) با مشرکین روبرو شدیم و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) لشکری از تیراندازان را جا به جا کرد و عبدالله را بر آنان امیر گردانید و فرمود: «از جای خویش نجنید، اگر ما را ببینید که پیروز شده‌ایم، از جای خود حرکت نکنید و اگر ببینید که بر ما پیروز شده‌اند به کمک ما نیایید.» و چون با دشمن رویاروی شدیم. گریختند، حتی زنان را دیدیم که پاچه‌ها را بر زده و به سوی کوه می‌دویدند که پازیبهای پایشان نمودار شده بود. سپس مسلمانان آغاز کردند و می‌گفتند: غنیمت، غنیمت.

عبدالله گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) از من عهد گرفته است که از جای خود تکان نخورید. (تیراندازان) نپذیرفتند، و چون نپذیرفتند، روی ایشان برگردانیده شد (از سمت و سویی که باید

أبي حبيب، عن أبي الخير، عن عقبه بن عامر قال: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيَّ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ ثَمَانِي سَنِينَ، كَالْمَوَدِّعِ لِلأَحْيَاءِ وَالأَمْوَاتِ، ثُمَّ طَلَعَ الْمَنِيرَ فَقَالَ: «إِنِّي بَيْنَ أَيْدِيكُمْ فَرَطٌ وَأَنَا عَلَيْكُمْ شَهِيدٌ، وَإِنَّ مَوْعِدَكُمْ الْحَوْضَ، وَإِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَيْهِ مِنْ مَقَامِي هَذَا، وَإِنِّي لَأَسْتُ أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا، وَلَكِنِّي أَخْشَى عَلَيْكُمْ الدُّنْيَا أَنْ تَتَأَسَّوْهَا».

قال: فَكَانَتْ آخِرَ نَظَرَةٍ نَظَرْتُهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [راجع: ۱۳۴۴. أخرجه مسلم: ۲۲۹۶]

۴۰۴۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الرَّاءِ ﷺ قَالَ: لَقِينَا الْمُشْرِكِينَ يَوْمَئِذٍ وَأَجْلَسَ النَّبِيُّ ﷺ جِشَاءً مِنَ الرَّمَاةِ، وَأَمَرَ عَلَيْهِمُ عَبْدُ اللَّهِ، وَقَالَ: «لَا تَبْرَحُوا، إِنْ رَأَيْتُمُونَا ظَهَرْنَا عَلَيْهِمْ فَلَا تَبْرَحُوا، وَإِنْ رَأَيْتُمُوهُمْ ظَهَرُوا عَلَيْنَا فَلَا تَعِينُونَا». فَلَمَّا لَقِينَا هَرَبُوا حَتَّى رَأَيْتُ النِّسَاءَ يَسْتَدِدْنَ فِي الْجَبَلِ، وَقَعْنَ عَنِ سَوَافِهِنَّ، فَدَبَدَتْ خَلَائِفُهُنَّ، فَأَخَذُوا يَقُولُونَ: «الغَنِيمَةُ الغَنِيمَةُ»، فَقَالَ: «عِدَالَهُ: عَهْدَ إِلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ لَا تَبْرَحُوا، فَأَبَوْا، فَلَمَّا أَبَوْا صَرَفَ وَجُوهَهُمْ، فَاصِيبَ سَبْعُونَ قَبِيلاً، وَأَشْرَفَ أَبُو سَفْيَانَ فَقَالَ: أَيْ قَوْمِ مُحَمَّدٍ؟ قَالَ: «لَا تُجِيبُوهُ». قَالَ: أَيْ قَوْمِ ابْنِ قُحَافَةَ؟ قَالَ: «لَا تُجِيبُوهُ». قَالَ: أَيْ قَوْمِ ابْنِ الْخَطَّابِ؟ قَالَ: «إِنَّ هَؤُلَاءِ قَتَلُوا، فَلَوْ كَانُوا أَحْيَاءَ لَأَجَابُوا، فَلَمْ يَمْلِكْ عَمْرُ نَفْسَهُ، فَقَالَ: كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، أَبَى اللَّهُ عَلَيْكَ مَا يُخْزِيكَ. قَالَ: أَبُو سَفْيَانَ أَعْلَى هَبْلٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَجِيبُوهُ». قَالُوا: مَا نَقُولُ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلٌ». قَالَ أَبُو سَفْيَانَ: لَنَا العُزَى

۱- این نماز در ماه‌های آخر حیات پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بوده است. هرچند از جنگ احد تا زمان وفات آن حضرت هفت سال و چند ماه می‌گذرد، راوی هشت سال گفته است.

وَلَا عَزَىٰ لَكُمْ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَجِيبُوهُ » . قَالُوا : مَا نَقُولُ ؟ قَالَ : « قُولُوا اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَىٰ لَكُمْ » . قَالَ أَبُو سُهَيْبٍ : يَوْمَ يَوْمٍ بَدْرٍ ، وَالْحَرْبُ سَجَالٌ ، وَتَجِدُونَ مَثَلَهُ ، لَمْ أَمْرٍ بِهَا وَكَمْ تَسْوَنِي . [راجع: ۳۰۳۹]

روی بدان می‌بودند و حرکت دشمن را زیر نظر می‌داشتند) و هفتاد تن کشته شدند و ابوسفیان بر بلندی برآمد و گفت: آیا محمد در میان مردم هست؟ آن حضرت فرمود: «به او پاسخ ندهید» سپس گفت: آیا پسر ابی قحافه (ابوبکر) در میان مردم هست؟ آن حضرت فرمود: «به او پاسخ ندهید» سپس گفت: آیا (عمر) پسر خطاب در میان قوم هست؟ سپس ابوسفیان گفت: به تحقیق که اینها کشته شده‌اند، و اگر زنده می‌بودند پاسخ می‌دادند. عمر نتوانست خودداری کند و گفت: ای دشمن خدا، دروغ گفتی، خداوند، آنچه را که تو را خوار بگرداند. نگهداشته است.

ابوسفیان گفت: (بت) هبل برتر است. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «او را جواب بگویید» گفتند: چه بگوییم؟ فرمود: «بگویید، الله برتر و بزرگتر است.» ابوسفیان گفت: ما بت عزّا داریم و شما عزّایی ندارید. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) فرمود: «او را جواب بگویید.» گفتند: چه بگوییم؟ فرمود: «بگویید، الله، یاری دهنده ما است و شما را یاری دهنده‌ای نیست.»

سپس ابوسفیان گفت: امروز در برابر روز بدر (که شکست ما بود) و جنگ نوبت دارد (گاهی شکست و گاه پیروزی است) و شما در میدان جنگ اندام بریده شده یاران خود را می‌یابید که نه من دستور داده‌ام و نه از آن بدم می‌آید.^۱

۴۰۴۴ - از سُفْیَان، از عمرو روایت است که جابر گفت: گروهی از مردم در روز أحد شراب

۴۰۴۴ - أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانٌ ، عَنْ عَمْرِو ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ : اصْطَبَحَ الْخَمْرَ يَوْمَ أُحُدٍ نَاسٌ ، ثُمَّ قُتِلُوا شُهَدَاءَ . [راجع: ۲۸۱۵]

۱- روایت شده است که در روز احد گوش و بینی شهدا را بریده و از آن قلاده گردنبد ساخته بودند.

نوشیدند و سپس شهید شدند.^۱

۴۰۴۵ - از سعد بن ابراهیم روایت است که پدرش ابراهیم گفت: به عبدالرحمن ابن عوف غذا آورده شد و او روزه دار بود و گفت: مَصْعَبُ ابنِ عُمَيْرٍ کشته شد و او از من بهتر بود، در چادری کفن کرده شد که اگر سرش را می پوشیدند پاهایش ظاهر می شد و اگر پاهایش را می پوشیدند سرش ظاهر می گردید و گمان می برم که عبدالرحمن گفت: و حمزه کشته شد و او از من بهتر بود سپس مال دنیا بر ما گسترده شد، آنچه گسترده شد. یا (عبدالرحمن) چنین گفت: مال دنیا به ما داده شد آنچه داده شد. و همانا ترسیدیم که پاداش حسنات ما، شتابان (در این دنیا) به ما داده شده باشد. عبدالرحمن سپس به گریستن آغاز کرد تا آنکه از غذا خوردن دست کشید.

۴۰۴۶ - از سفیان، از عمرو روایت است که از جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) شنیده است که می گفت: مردی به پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) در روز أحد گفت: مرا خبر ده که اگر کشته شوم جایم کجا می باشد؟ فرمود: در بهشت. وی خرماهایی را که در دست داشت انداخت. سپس جنگید تا آنکه کشته شد.

۴۰۴۷ - از اعمش، از شقیق، از خیاب بن الارت (رضی الله عنه) روایت است که گفت: با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) هجرت کردیم در حالی که رضایت خدا را می جستیم پس اجر ما بر خدا ثابت شد و از میان ما کسی بود که درگذشت، یا (راوی گفت: (از دنیا) رفت و

۴۰۴۵ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ : أَنَّ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنَ عَوْفِ أَبِي بَطْعَامٍ ، وَكَانَ صَائِمًا ، فَقَالَ : قُتِلَ مَصْعَبُ ابْنِ عُمَيْرٍ وَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي ، كُفِّنَ فِي بُرْدَةٍ ، إِنْ غُطِّيَ رَأْسُهُ بَدَتْ رِجْلَاهُ ، وَإِنْ غُطِّيَ رِجْلَاهُ بَدَا رَأْسُهُ ، وَأَرَاهُ قَالَ : وَقُتِلَ حَمْزَةُ وَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي ، ثُمَّ بَسَطَ لَنَا مِنَ الدُّنْيَا مَا بَسَطَ ، أَوْ قَالَ : أَعْطَيْنَا مِنَ الدُّنْيَا مَا أَعْطَيْنَا ، وَقَدْ خَشِينَا أَنْ تَكُونَ حَسَنَاتِنَا عَجَلَتْ لَنَا ، ثُمَّ جَمَلَ يَبْكِي حَتَّى تَرَكَ الطَّعَامَ . [راجع: ۱۲۷۴]

۴۰۴۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سَفْيَانٌ ، عَنْ عَمْرٍو : سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ : أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ ، فَأَيْنَ أَنَا ؟ قَالَ : « فِي الْجَنَّةِ » . فَأَلْقَى نَمْرَاتٍ فِي يَدِهِ ، ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ . [أخرجه مسلم : ۱۸۹۹]

۴۰۴۷ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ خِيَابِ بْنِ الْأَرْتِ ﷺ قَالَ : هَاجَرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَبْتَنِي وَجْهَ اللَّهِ ، فَوَجِبَ أَجْرُنَا عَلَى اللَّهِ ، وَمِنَّا مَنْ مَضَى ، أَوْ ذَهَبَ ، لَمْ يَأْكُلْ مِنْ أَجْرِهِ شَيْئًا ، كَانَ مِنْهُمْ مَصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ ، قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ ، لَمْ يَتْرِكْ إِلَّا نَمْرَةً ، كُنَّا إِذَا غَطَيْنَا بِهَا رَأْسَهُ خَرَجَتْ رِجْلَاهُ ، وَإِذَا غَطَيْنَا بِهَا رِجْلَاهُ خَرَجَ رَأْسُهُ ، فَقَالَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ :

۱- در آن زمان شراب حرام نشده بود.

از اجر خود چیزی نخورد. از آن جمله بود مُصْعَب بن عُمَيْر که در روز اُحُد کشته شد و به جز چادری از خود به جای نگذاشت که چون با آن سر وی را می پوشیدیم، پاهای وی بیرون می آمد و چون پاهایش را می پوشیدیم، سر وی بیرون می آمد. سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به ما گفت: «با آن چادر سر او را بپوشانید و بر پایش کاه اذخِر قرار دهید.» یا چنین فرمود: «بر پایش از کاه اذخِر بیفکنید.» و از ما کسی است که میوه اش بار آورد و او آن را می چیدند.

٤٠٤٨ - از محمد بن طلحه، از حُمَید روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: همانا عموی وی در جنگ بدر حضور نداشت و گفت: از نخستین نبرد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) غایب بوده ام. اگر خداوند مرا در نبردی به همراهی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) حاضر گرداند، خداوند سخت کوشی مرا در جنگ خواهد دید. وی در روز اُحُد مواجه شد و مسلمانان گریختند. او گفت: بارالها، من از آنچه این مردم (گریز) کردند به پیشگاه تو عذر می آورم یعنی (از کار) مسلمانان، و از آنچه مشرکان کرده اند بیزاری می جویم. سپس با شمشیر به جلو رفت و با سعد بن معاذ ملاقی شد (که می گریخت) گفت: ای سعد، کجا می روی، همانا من بوی بهشت را در نزدیک اُحُد استشمام می کنم، سپس پیش رفت و کشته شد. وی (نسبت به زخمهایی که به او رسیده بود) شناخته نشد تا آنکه خواهرش نظر به خالی که داشت یا با سر انگشت وی، او را شناخت در حالی که او هشتاد و اندی زخم نیزه و شمشیر و تیر برداشته بود.

«عَطُّوا بِهَا رَأْسَهُ ، وَاجْمَلُوا عَلَي رِجْلِهِ الْإِذْخِرَ» . أَوْ قَالَ : «الْقَوَا عَلَي رِجْلِهِ مِنَ الْإِذْخِرِ» . وَمِنَّا مَنْ قَدْ آيَنَعَتْ لَهُ كَمْرَتُهُ فَهُوَ يَهْدِيهَا . [راجع : ١٢٧٦ . أخرجه مسلم : ٩٤٠] .

٤٠٤٨ - أَخْبَرَنَا حَسَّانُ بْنُ حَسَّانٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنَّ عَمَّهُ عَبَّابَ بْنَ بَدْرٍ ، قَالَ : غَبِثُ عَنْ أَوَّلِ قِتَالِ النَّبِيِّ ﷺ ، لَكِنِّي أَشْهَدُنِي اللَّهَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ لَيَرَيْنَ اللَّهَ مَا أَجِدُّ ، فَلَقِي يَوْمَ أُحُدٍ ، فَهَزِمَ النَّاسُ ، قَالَ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَدْتُ لَكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلَاءِ ، يَعْنِي الْمُسْلِمِينَ ، وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا جَاءَ بِهِ الْمُشْرِكُونَ ، فَتَقَدَّمَ بِيَسْفِهِ فَلَقِي سَعْدَ بْنَ مَعَاذٍ ، قَالَ : أَيُّنَ يَا سَعْدُ ، إِنِّي أَجِدُ رِيحَ الْجَنَّةِ دُونَ أُحُدٍ ، فَمَضَى فُقُتِلَ ، فَمَا عُرِفَ حَتَّى عُرِفَتْهُ أَخْتُهُ بِشَامَةٍ ، أَوْ بِيَتَانِهِ وَبِهِ بَضْعٌ وَكَمَا نُونٌ ، مِنْ طَعْنَةٍ وَضَرْبَةٍ وَرَمِيَةٍ بِسَهْمٍ . [راجع : ٢٨٠٥ . أخرجه مسلم : ١٩٠٣ بزيادة] .

۴۰۴۹- از ابن شهاب، از خارجه بن زید بن ثابت روایت است که وی از زید بن ثابت (رضی الله عنه) شنیده است که می گفت: آنگاه که (به امر ابوبکر) قرآن را می نوشتیم آیه ای از سوره احزاب را گم کردم و از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده بودم که آن آیه را می خواند. آن آیه را جویا شدیم سپس آن را نزد خزیمه بن ثابت انصاری یافتیم.^۱ «از میان مؤمنان مردمانی اند که به آنچه با خدا عهد بستند، صادقانه وفا کردند، برخی از آنان به شهادت رسیدند، و برخی از آنها در انتظارند.» ما این آیه را در سوره آن در قرآن آوردیم.^۲

۴۰۵۰- از عبدالله بن یزید روایت است که زید بن ثابت (رضی الله عنه) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به سوی احد برآمد، گروهی از میان آنانی که با وی برآمده بودند برگشتند و یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به دو گروه تقسیم شدند: گروهی می گفتند: ما با دشمن می جنگیم و گروه دیگر می گفتند: ما با ایشان نمی جنگیم. سپس این آیات نازل شد: «شما را چه شده است که درباره منافقان دو دسته شده اید؟ با آنکه خدا آنان را به (سزای) آنچه انجام داده اند، نگونسار کرده است.» (النساء: ۷۸).

آن حضرت فرمود: «مدینه، طیبه است که

۴۰۴۹- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ شَهَابٍ : أَخْبَرَنِي خَارِجَةُ بْنُ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ : أَنَّهُ سَمِعَ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ رضی الله عنه يَقُولُ : فَقَدْتُ آيَةَ مِنَ الْأَحْزَابِ حِينَ نَسَخْنَا الْمُصْحَفَ ، كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقْرَأُ بِهَا ، فَالْتَمَسْنَاهَا فَوَجَدْنَاهَا مَعَ خُزَيْمَةَ بْنِ ثَابِتٍ الْأَنْصَارِيِّ : ﴿ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ ﴾ . فَالْحَقْنَاهَا فِي سُورَتِهَا فِي الْمُصْحَفِ . [راجع: ۷۸۰۷].

۴۰۵۰- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ يَزِيدَ : يُحَدِّثُ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رضی الله عنه قَالَ : لَمَّا خَرَجَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله إِلَىٰ أَحُدٍ ، رَجَعَ نَاسٌ مِنْ خَرَجَ مَعَهُ ، وَكَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِرْقَتَيْنِ : فِرْقَةٌ تَقُولُ : نَقَاتْلُهُمْ ، وَفِرْقَةٌ تَقُولُ : لَا نَقَاتْلُهُمْ ، فَنَزَلَتْ : ﴿ فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةً وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا ﴾ . وَقَالَ : ﴿ إِنَّهَا طَيْبَةٌ تَنْفِي الذُّنُوبَ ، كَمَا تَنْفِي النَّارُ حَبْتَ الْفُضَّةِ ﴾ . [راجع: ۱۸۸۴]. أخرجه مسلم : ۱۳۸۴. محصراً باختلاف.

۱- مناسبت این حدیث در اینجا به خاطر نزول آیه درباره شهدای احد است.

۲- زید بن ثابت که از جانب ابوبکر (رضی الله عنه) مأمور جمع قرآن بود، ثبوت آیات را به تواتر و شهادت دو نفر که یکی شاهد حفظ و دیگری شاهد کتابت بود در قرآن داخل می کرد. وقتی که زید بن ثابت آیه مذکور را می نوشت، به طریق تواتر ثابت نشده بود تا آنکه آن را نزد خزیمه یافت. و خزیمه کسی است که شهادت او را آن حضرت شهادت دو نفر گردانیده بود.

گناهان مردم خود را دور می‌کند، همچون آتش که چرک نقره را دور می‌کند.»

باب - ۱۸

در آن هنگام که دو گروه از شما بر آن شدند که سستی ورزند با آنکه خدا یاورشان بود و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.» (آل عمران: ۱۲۲)

۴۰۵۱ - از عمرو روایت است که جابر (رضی الله عنه) گفت: این آیه درباره ما نازل شد که: «آن هنگام که دو گروه از شما بر آن شدند که سستی ورزند.» یعنی در مورد قبایل بنی سلمه و بنی حارثه، و من دوست ندارم که این آیه نازل نمی‌شد؛ زیرا خداوند می‌گوید: «خدا یاورشان بود.»^۱

۴۰۵۲ - از سفیان از عمرو روایت است که جابر (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به من گفت: آیا نکاح کردی ای جابر؟» گفتم: آری. فرمود: چیست، باکره است یا شوهر دیده. گفتم: نی، بلکه شوهر دیده است. فرمود: «چرا با دختری نکاح نکردی؟ که با تو بازی می‌کرد؟» گفتم: یا رسول الله، همانا پدرم در روز اُحد کشته شد و نه دختر به جای گذاشت که نه خواهر من اند، ناخوش دانستم که دختر بی تجربه همچون آنها را به جمع‌شان بیفزایم، ولی با زنی ازدواج کردم که سرایشان را شانه کند و از ایشان واریسی نماید.

۱- هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به غزوه اُحد برآمد، دو قبیله از انصار به نام بنو سلمه از خزرج و بنو حارثه از اوس خواستند از عبدالله بن ابی سر دسته منافقان تبعیت کنند و از آن حضرت جدا شوند. ولی خداوند نخواست که ایشان جدا شوند (تیسیر القاری)

باب : ۱۸ ﴿ إِذْ هَمَّتْ

طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا

وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ قَلْبُوكُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۲۲﴾

عمران: ۱۲۲

۴۰۵۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِينَا : ﴿ إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا ﴾ . بَنِي سَلَمَةَ وَبَنِي حَارِثَةَ ، وَمَا أَحَبُّ أَنْهَا لَمْ تَنْزَلْ ، وَاللَّهُ يَقُولُ : ﴿ وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا ﴾ . (النظر : ۵۵۸ ، أخرجه مسلم : ۲۵۰۵)

۴۰۵۲ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : أَخْبَرَنَا عَمْرٍو ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ : قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « هَلْ تَكَحَّتَ يَا جَابِرُ » . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : « مَاذَا أَبْكَرَأَ أُمَّ تَيْيَبَا » . قُلْتُ : لَا بَلْ تَيْيَبَا ، قَالَ : « فَهَلَا جَارِيَةٌ تَلَاعِبُكَ » . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنْ أَبِي قَتَلَ يَوْمَ أُحُدٍ ، وَتَرَكَ تِسْعَ بَنَاتٍ ، كُنَّ لِي تِسْعَ أَخَوَاتٍ ، فَكَرِهْتُ أَنْ أَجْمَعَ إِلَيْهِنَّ جَارِيَةً خَرَقَاءَ مِثْلَهُنَّ ، وَلَكِنْ امْرَأَةٌ تَمْشُطُهُنَّ وَتَقُومُ عَلَيْهِنَّ ، قَالَ : « أَصَبْتِ » . (راجع : ۴۴۳ . أخرجه مسلم : ۷۱۵ بقطعة ليست في هذه الطريق وهو في الرضاع ، ۵۴ ، وفي المساقاة ، ۱۰۹ .)

آن حضرت فرمود: «کاری نیک کردی.»

۴۰۵۳ - از شعبی روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: همانا پدر وی در روز اُحد شهید شد و بر ذمت وی قرض ماند و شش دختر (یتیم) به جا گذاشت. آنگاه که موسم چیدن خرما فرا رسید، نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رفتم و گفتم: همانا می‌دانی که پدرم در روز اُحد شهید شد و بر دوش وی قرض بسیار ماند و شش دختر به جای گذاشت، بنابراین دوست می‌دارم که قرضخواهان وی تو را ببینند. آن حضرت فرمود: «برو و هر نوع خرما را در گوشه‌ای جمع کن.» من چنان کردم و سپس آن حضرت را فراخواندم. آنگاه که قرضخواهان آن حضرت را دیدند، در همان وقت طلب خویش را تقاضا کردند و سر و صدا به راه انداختند. چون آن حضرت شدت عمل‌شان را دید، در اطراف بزرگترین توده خرما سه بار دور زد و سپس بر آن نشست و بعد گفت: «یاران خود را فراخوان.» آن حضرت پیوسته برای آن‌ها خرما وزن می‌کرد تا آنکه خداوند قرض پدر مرا ادا کرد و من خشنود بودم که خداوند قرض پدر مرا ادا کند و با دانه خرما به سوی خواهران خود بنگردم. خداوند همه توده‌های خرما را سلامت نگهداشت تا آنکه به سوی همان توده که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر آن نشسته بود، می‌نگریستم، گویی یک دانه خرما از آن کم نشده است.

۴۰۵۴ - از ابراهیم بن سعد از پدرش، از جدش روایت است که سعد بن ابی وقاص (رضی الله عنه) گفت: در روز اُحد رسول الله (صلی الله علیه

۴۰۵۳ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَبِي سُرَيْجٍ : أَخْبَرَنَا عُمَيْرُ اللَّهِ ابْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ فِرَاسٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ آيَةَ اسْتَشْهَدَ يَوْمَ أُحُدٍ ، وَتَرَكَ عَلَيْهِ دِينًا ، وَتَرَكَ سِتَّ بَنَاتٍ ، فَلَمَّا حَضَرَ جَزَاؤُ النَّخْلِ قَالَ : آتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ : قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ وَالِدِي قَدْ اسْتَشْهَدَ يَوْمَ أُحُدٍ وَتَرَكَ دِينًا كَثِيرًا ، وَأَنَا أَحِبُّ أَنْ يَرَكَ الْغُرْمَاءُ ، فَقَالَ : « أَذْهَبَ قَبِيذِرٌ كُلُّ تَمْرٍ عَلَيَّ نَاحِيَةً . فَقَعَلْتُ ثُمَّ دَعَوْتُهُ ، فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ كَانَتْهُمْ أَغْرُوبِي تِلْكَ السَّاعَةِ ، فَلَمَّا رَأَى مَا يَصْتَعُونَ أَطَافَ حَوْلَ أَعْظَمِهَا يَبْدِرًا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، ثُمَّ جَلَسَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : « ادْعُ لِي أَصْحَابَكَ » . فَمَا زَالَ يَكِيلُ لَهُمْ حَتَّى آدَى اللَّهُ عَنِ وَالِدِي أَمَانَتَهُ ، وَأَنَا أَرْضَى أَنْ يُؤَدِّيَ اللَّهُ أَمَانَةَ وَالِدِي وَلَا أَرْجِعَ إِلَى أَخْوَانِي بِتَمْرَةٍ ، فَسَلَّمَ اللَّهُ الْيَبَادِرَ كُلَّهَا ، وَحَتَّى إِنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْيَبْدِرِ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ كَانَتْهَا لَمْ تَنْقُصْ تَمْرَةً وَاحِدَةً . [رابع : ۲۱۲۷]

۴۰۵۴ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ ، وَمَعَهُ رَجُلَانِ

وسلم) را دیدم که با وی دو مرد بودند که به جانبداری از وی می‌جنگیدند و لباس سفید به تن داشتند و به شدت می‌جنگیدند (دو فرشته). که من آنها را نه قبل از آن دیده بودم و نه بعد از آن.

۴۰۵۵ - از سعید بن مسیب روایت است که سعد بن ابی وقاص می‌گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز احد ترکش خود را بیرون آورد و به من داد و فرمود: «تیراندازی کن، پدر و مادرم فدایت باد.»

۴۰۵۶ - از سعید بن مسیب روایت است که سعد گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز احد پدر و مادر خود یکجا نمود (یعنی فرمود: پدر و مادرم فدایت) را برای من یاد کرد.

۴۰۵۷ - از ابن مسیب روایت است که سعد بن ابی وقاص (رضی الله عنه) گفت: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در روز احد برای من، پدر و مادر خود هر دو را ذکر کرد، یعنی هنگامی که فرمود: «پدر و مادرم فدایت» در حالی که سعد می‌جنگید.

۴۰۵۸ - از سعد، از ابن شداد روایت است که علی (رضی الله عنه) گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نشنیده‌ام که برای هیچ کس پدر و مادر خود را یاد کند به جز برای سعد.

۴۰۵۹ - از عبدالله بن شداد روایت است که گفت: علی (رضی الله عنه) شنیدم که گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نشنیده‌ام که برای هیچ کسی پدر و مادر خود را یکجا کند به جز برای سعد بن ابی وقاص. همانا از آن حضرت

يُقَاتِلَانِ عَنْهُ ، عَلَيْهِمَا ثِيَابٌ بَيْضٌ ، كَأَشَدِّ الْقِتَالِ ، مَا رَأَيْتُهُمَا قَبْلُ وَلَا بَعْدُ (انظر : ۵۸۲۶ ، أخرجه مسلم : ۲۳۰۶).

۴۰۵۵ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ مُعَاوِيَةَ : حَدَّثَنَا هَاشِمُ بْنُ هَاشِمِ السَّعْدِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيْبِ يَقُولُ : سَمِعْتُ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَاصٍ يَقُولُ : تَلَّى لِي النَّبِيُّ ﷺ كِتَابَتَهُ يَوْمَ أُحُدٍ ، فَقَالَ : « اِرْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي » . (راجع : ۳۷۲۵ ، أخرجه مسلم : ۲۴۱۲).

۴۰۵۶ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيْبِ قَالَ : سَمِعْتُ سَعْدًا يَقُولُ : جَمَعَ لِي النَّبِيُّ ﷺ أَبُوهُ يَوْمَ أُحُدٍ . (راجع : ۳۷۲۵ ، أخرجه مسلم : ۲۴۱۲).

۴۰۵۷ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا لَيْثٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ ابْنِ الْمُسَيْبِ أَنَّهُ قَالَ : قَالَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ ﷺ ، لَقَدْ جَمَعَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ أَبُوهُمَا ، يُرِيدُ حِينَ قَالَ : « فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي وَهُوَ يُقَاتِلُ » وَهُوَ يُقَاتِلُ . (راجع : ۳۷۲۵ ، أخرجه مسلم : ۲۴۱۲).

۴۰۵۸ - حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ : حَدَّثَنَا مُسَعَّرٌ ، عَنْ سَعْدٍ ، عَنْ ابْنِ شَدَّادٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَلِيًّا ﷺ يَقُولُ : مَا سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَجْمَعُ أَبُوهُ لِأَحَدٍ غَيْرِ سَعْدٍ . (راجع : ۲۹۰۵ ، أخرجه مسلم : ۲۴۱۱).

۴۰۵۹ - حَدَّثَنَا يَسْرَةُ بْنُ صَفْوَانَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَّادٍ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ : مَا سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَجْمَعُ أَبُوهُ لِأَحَدٍ إِلَّا لِسَعْدِ بْنِ مَالِكٍ ، فَإِنِّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ يَوْمَ أُحُدٍ : « يَا سَعْدُ اِرْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي » . (راجع : ۲۹۰۵ ، أخرجه مسلم : ۲۴۱۱).

شنیده‌ام که در روز اُحد می‌گفت: «ای سعد، تیر بینداز پدر و مادرم فدایت.»

۴۰۶۰ - ۶۱ ۴۰ - از مُعتمر از پدرش روایت است که گفت: ابوعثمان گفت: در آن روز که در آن جنگ (اُحد) جریان داشت هیچ کسی با پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) باقی نماند به جز طلحه و سعد، که حدیث آن دو نفر به وی رسیده بود.

۴۰۶۱، ۴۰۶۰ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ مُعْتَمِرٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : زَعَمَ أَبُو عَثْمَانَ : أَنَّهُ لَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فِي بَعْضِ تِلْكَ الْأَيَّامِ الَّتِي يُقَاتَلُ فِيهِنَّ ، غَيْرُ طَلْحَةَ وَبَعْدَ عَنْ حَدِيثِهِمَا . [راجع : ۳۷۲۲ ، ۳۷۲۳ . أخرجه مسلم : ۲۴۱۴] .

۴۰۶۲ - از محمد بن یوسف، از سائب بن یزید روایت است که گفت: با عبدالرحمن بن عوف و طلحه ابن عبیدالله و مقداد و سعد رضی‌الله عنهم صحبت کرده‌ام، و از هیچ یک از ایشان نشنیدم که از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) حدیث کنند^۱ به جز آنکه از طلحه شنیدم که از روز اُحد صحبت می‌کرد.

۴۰۶۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ قَالَ : سَمِعْتُ السَّائِبَ ابْنَ يَزِيدَ قَالَ : صَحِبْتُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَطَلْحَةَ ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَالْمُقَدَّادَ وَسَعْدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، فَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا مِنْهُمْ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ طَلْحَةَ يُحَدِّثُ عَنْ يَوْمِ أُحُدٍ . [راجع : ۲۸۲۴] .

۴۰۶۳ - از وکیع، از اسماعیل از قیس روایت است که گفت: طلحه را دیدم که دستش شل است که وی با آن دست در روز اُحد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) را حفاظت کرده بود.

۴۰۶۳ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ : رَأَيْتُ يَدَ طَلْحَةَ شَلَاءً ، وَقِي بِهَا النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ . [راجع : ۳۷۲۴] .

۴۰۶۴ - از عبدالعزیز روایت است که انس (رضی‌الله عنه) گفت: در روز اُحد مردم از نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) پراکنده شدند در حالی که ابوظلحه در جلوی پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بود و با سپر کردن خود از آن حضرت حمایت می‌کرد. ابوظلحه مردی تیرانداز بود که کمان را سخت می‌کشید و در آن روز دو یا سه کمان را شکست. هر گاه مردی که با وی جعبه

۴۰۶۴ - حَدَّثَنَا أَبُو مُعْتَمِرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : لَمَّا كَانَ يَوْمَ أُحُدٍ انْتَهَزَمَ النَّاسُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَأَبُو طَلْحَةَ بَيْنَ يَدَيْ النَّبِيِّ ﷺ مُجُوبٌ عَلَيْهِ بِحِجَّةٍ لَهُ ، وَكَانَ أَبُو طَلْحَةَ رَجُلًا رَامِيًا شَدِيدَ النَّزْعِ ، كَسَرَ يَوْمَئِذٍ قَوْسَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا ، وَكَانَ الرَّجُلُ يَمْرُؤًا مَعَهُ بِجَبَّةٍ مِنَ النَّبْلِ ، يَقُولُ : « انْتَرَهَا لِأبي طَلْحَةَ » . قَالَ : وَيَشْرَفُ النَّبِيُّ ﷺ يَنْظُرُ إِلَى الْقَوْمِ ، يَقُولُ أَبُو طَلْحَةَ يَا بَئِي أَنْتَ وَأُمِّي ، لَا تَشْرَفُ بِصَيْبِكَ سَهْمٌ مِنْ سَهَامِ الْقَوْمِ ، نَحْرِي دُونَ نَحْرِكَ ، وَكَأَنَّ رَأَيْتُ عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ وَأُمِّ سَلِيمٍ ، وَإِنَّهُمَا لَمُشْمِرَتَانِ ، أَرَى خَدَمَ سَوْفِهِمَا ، تُفْرِزَانِ

۱- کبار صحابه در حدیث کردن از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) سخت احتیاط می‌کردند؛ زیرا آن حضرت فرموده بود: کسی که قصد بر من دروغ بندد جایگاه خود را در آتش دوزخ آماده کند.

الْقَرَبِ عَلَى مَوْتِهِمَا ، تُفْرَعَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ ، ثُمَّ تَرْجَعَانِ قَتْلَانَهَا ، ثُمَّ تَجِيَانِ قَتْرَعَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ ، وَلَقَدْ وَقَعَ السَّيْفُ مِنْ يَدَيِ أَبِي طَلْحَةَ ، إِمَّا مَرَّتَيْنِ وَإِمَّا ثَلَاثًا . [راجع : ۲۸۸۰ . أخرجه مسلم : ۱۸۱۱] .

تیر می بود و از آن جا می گذشت، آن حضرت او را می فرمود: «تیرها را به ابوظلحه بده.» و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سر بلند می کرد که دشمن را ببیند، و ابوظلحه به او می گفت که پدر و مادرم فدایت، سر خود را بالا مکن تا تیری از تیرهای دشمن به تو نرسد و تا آن تیر به گردن من اصابت کند، نه گردن تو. و همانا عایشه بنت ابی بکر و أم سلیم (مادر خود را) دیدم که دامنه‌های خویش را برچیده بودند و من پازیبهایشان را می دیدم که مشک آب بر پشت می کشیدند و در دهان مردم می ریختند، سپس برمی گشتند و مشکها را پر می کردند و باز می آمدند و در دهان قوم می ریختند و همانا دو و یا سه بار شمشیر از دست ابوظلحه افتاد.

۴۰۶۵ - از هشام بن عروه، از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: در روز احد مشرکان منهزم شدند. ابلیس لعنه الله علیه، فریاد برآورد که: ای بندگان خدا، به دنبال خود توجه کنید، آنانی که در جلو بودند برگشتند و با کسانی که در دنبال ایشان بودند در آویختند (مسلمانان با مسلمانان ندانسته جنگیدند). حذیفه نگریست و دید که پدر وی یمان است (که در او آویخته‌اند) و گفت: ای بندگان خدا، او پدر من است، او پدر من است. عایشه گفت: به خدا سوگند، مسلمانان از وی دست برداشتنند تا او را کشتند. حذیفه گفت: خداوند آنها را (که ندانسته پدرم را کشتند) بیمارزد. عروه گفت: به خدا سوگند که پیوسته در حذیفه (باقیمانده خبیر وجود داشت تا آنکه به خدای عزوجل پیوست. لفظ - بَصُرْتُ - که

۴۰۶۵ - حَدَّثَنِي عَيْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو اسَامَةَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : لَمَّا كَانَ يَوْمَ أُحُدٍ هَزَمَ الْمُشْرِكُونَ ، فَصَرَخَ إِبْلِيسُ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ : أَيُّ عِبَادِ اللَّهِ أَخْرَأَكُمْ ، فَرَجَعَتْ أَوْلَاهُمْ فَأَجْتَلَدَتْ هِيَ وَأَخْرَأَهُمْ ، فَصَرَ حُذَيْفَةُ قِيَادًا هُوَ بَابِيهِ الْيَمَانِ ، فَقَالَ : أَيُّ عِبَادِ اللَّهِ أَبِي أَبِي ، قَالَ : قَالَتْ : قَوْلَ اللَّهِ مَا احْتَجَزُوا حَتَّى قَتَلُوهُ فَقَالَ : حُذَيْفَةُ يُغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ . قَالَ عُرْوَةُ : قَوْلَ اللَّهِ مَا زَالَتْ فِي حُذَيْفَةَ بَقِيَّةٌ خَيْرٌ ، حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ . بَصُرْتُ عَلِمْتُ ، مِنَ الْبَصِيرَةِ فِي الْأَمْرِ ، وَأَبْصُرْتُ مِنْ بَصَرِ الْعَيْنِ ، وَيُقَالُ : بَصُرْتُ وَأَبْصُرْتُ وَاحِدٌ . [راجع : ۳۲۹۰] .

در متن آمده - یعنی دیدم به معنی دانستم، از لفظ - بصیر، در کار است - لفظ - و أَبْصَرْتُ - یعنی دیدم. - از چشم دید - گرفته شده. و گفته می‌شود: که الفاظ - بَصَرْتُ، - و أَبْصَرْتُ، یک معنی دارد.

باب - ۱۹ - فرمودهٔ خدای تعالی:

در روزی که دو گروه (در أحد) با هم رویاروی شدند، کسانی که از میان شما به دشمن پشت کردند، در حقیقت جز آن نبود که به سبب پاره‌ای از آنچه (از گناه) حاصل کرده بودند، شیطان آنان را بلغزانید و قطعاً خدا از ایشان درگذشت. زیرا خدا آمرزگار بردبار است.»

(آل عمران: ۱۵۵)

۴۰۶۶ - از عثمان ابن موهب روایت است که گفت: مردی آمد که حج کعبه کند، گروهی را دید که نشسته‌اند. گفت: این نشستگان کیانند؟ گفتند: مردم قریش‌اند.

آن مرد گفت: این مرد پیر کیست؟ گفتند: ابن عمر است. نزد وی رفت و گفت: از تو چیزی می‌پرسم آیا پاسخ مرا می‌گویی؟ و سپس گفت: تو را به حرمت این خانه (کعبه) سوگند می‌دهم که آیا می‌دانی که عثمان بن عفان در روز أحد فرار کرد؟ ابن عمر گفت: آری. آن مرد گفت: آیا می‌دانی که وی در غزوه بدر غایب بود و در آن حاضر نشد؟ ابن عمر گفت: آری. آن مرد گفت: آیا می‌دانی که وی از پیغمبرالرضوان تخلف کرد و در آن حاضر نشد؟ ابن عمر گفت: آری. آن مرد گفت: الله اکبر. ابن عمر

۱۹- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ

يَوْمَ النَّحْيِ الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴾ [آل عمران: ۱۵۵].

۴۰۶۶ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا أَبُو حَمْرَةَ ، عَنْ عَثْمَانَ ابْنِ مَوْهَبٍ قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ حَجَّ الْبَيْتَ ، فَسَأَى قَوْمًا جُلُوسًا ، فَقَالَ : مَنْ هَؤُلَاءِ الْقُعُودُ ؟ قَالُوا : هَؤُلَاءِ قُرَيْشٌ . قَالَ : مِنَ الشَّيْخِ ؟ قَالُوا : ابْنُ عُمَرَ ، فَأَتَاهُ فَقَالَ : إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ أَتُحَدِّثُنِي ؟ قَالَ : أَتَشُدُّكَ بِحُرْمَةِ هَذَا الْبَيْتِ ، أَتَعْلَمُ أَنَّ عَثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ فَرَّ يَوْمَ أُحُدٍ ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : فَتَعَلَّمَهُ تَغْيِيبَ عَنِ بَدْرٍ فَلَمْ يَشْهَدْهَا ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : فَتَعَلَّمُ أَنَّهُ تَخَلَّفَ عَنِ بَيْعَةِ الرَّضْوَانِ فَلَمْ يَشْهَدْهَا ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : فَكَبَّرَ ، قَالَ ابْنُ عُمَرَ : تَعَالَى لِأَخْبِيرُكَ ، وَلَا يَبِينُ لَكَ عَمَّا سَأَلْتَنِي عَنْهُ ، أَمَا فَرَّارُهُ يَوْمَ أُحُدٍ ، فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ ، وَأَمَّا تَغْيِيبُهُ عَنِ بَدْرٍ ، فَإِنَّهُ كَانَ نَحْتَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَتْ مَرِيضَةً ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : (إِنَّ لَكَ أَجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا وَسَهْمَهُ) . وَأَمَّا تَغْيِيبُهُ عَنِ بَيْعَةِ الرَّضْوَانِ ، فَإِنَّهُ لَوْ كَانَ أَحَدًا عَزَّ بَيْطُنِ مَكَّةَ مِنْ عَثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ لَبَعَثَهُ مَكَانَهُ ، فَبَعَثَ عَثْمَانَ ،

گفت: بیا که تو را (از حقیقت آن) خبر دهم و آنچه را از من پرسیده‌ای به تو بیان کنم. ولیکن گریختن وی در روز احد، گواهی می‌دهم که (به موجب آیه کریمه) خداوند او را عفو کرده است. و اما، غیبت وی در غزوه بدر، همانا دختر رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) زن وی بود و او مریض بود، و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به او گفته بود: «همانا تو را ثواب مردی است که در بدر حاضر می‌شود و همچنان سهم غنیمت وی.» و اما غیبت وی از بیعه‌الرضوان، همانا، اگر کسی نزد مردم مکه نسبت به عثمان بن عفان عزیزتر می‌بود، آن حضرت او را عوض عثمان می‌فرستاد، بنابراین عثمان را فرستاد. و بیعه‌الرضوان، پس از آنکه عثمان به مکه رفت واقع شد و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) اشارت به دست راست خود کرد و گفت: «این دست عثمان است و آن را بر دست چپ خود زد و گفت این بیعت از جانب عثمان است.» (سپس ابن عمر به آن مرد که از شام آمده بود) گفت: این معلومات را با خود ببر.

باب - ۲۰ «یادکنید هنگامی را که در حال گریز از کوه بالا می‌رفتید و به هیچ کس توجه نمی‌کردید؛

۱- در ماه ذی قعدة سال ششم هجری، پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) با حدود هزار و پنجاه تن از یاران خود به قصد ادای عمره راهی مکه گردیدند، ولی در منطقه خدیبه مشرکین مکه مانع ورود ایشان شدند. آن حضرت عثمان بن عفان را نزد مردم مکه فرستاد و پیام داد که به جنگ نیامده است و فقط قصد عمره دارد. چون عثمان نیامد و خبر کشته شدنش شایع شد، مسلمانان در زیر درختی با آن حضرت بیعت کردند که تا دم مرگ خواهیم جنگید. سپس آیه نازل شد: «همانا خداوند از مؤمنان راضی گردید آنگاه که در زیر درخت با تو بیعت کردند.» و این بیعت، بیعه‌الرضوان نامیده شد.

وَكَاثَتْ بَيْعَةُ الرُّضْوَانِ بَعْدَمَا ذَهَبَ عَثْمَانُ إِلَى مَكَّةَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْعَةُ الْيَمْتَى : «هَذِهِ يَدُ عَثْمَانَ - فَضْرَبَ بِهَا عَلِيُّ يَدَهُ ، فَقَالَ - هَذِهِ لِعَثْمَانَ . اذْهَبْ بِهَذَا الْآنَ مَعَكَ . [راجع: ۴۱۳۰.]

۲۰- باب: ﴿ إِذْ تُصْعِدُونَ

وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ

وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَحْرَأَكُمُ فَاتَّابِكُمْ عَمَّا بَقِمُ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿ [آل عمران: ۱۵۳] .

تُصْعِدُونَ : تَنْهَبُونَ أَسْعَدَ وَصَعِدَ قَوْقُ الْبَيْتِ .

و پیامبر، شما را از پشت سرتان فرا می‌خواند، پس (خداوند) به سزای (این بی انضباطی) غمی بر غم‌تان افزود تا سرانجام بر آنچه از کف داده‌اید و برای آنچه که به شما رسیده است اندوهگین نشوید و خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است.» (آل عمران: ۱۵۳) لفظ: تَضَعِدُونَ که در آیه آمده است به معنی بالا می‌رفتید می‌باشد. چنان‌که: أَصْعَدَ و صَعَدَ فوق البیت - یعنی بر بالای خانه، بالا رفت.^۱

۴۰۶۷ - از زهیر روایت است که ابواسحاق گفت: از برا بن عازب (رضی الله عنهما) شنیده‌ام که می‌گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز أحد عبدالله ابن جُبَیر را بر پیاده نظام امیر گردانید و آنها شکست خوردند و (مفهوم آیه) در همین رابطه است: «آنگاه که پیامبر از پشت سر ایشان را فرا می‌خواند.»

باب

«سپس (خداوند) بعد از آن اندوه، آرامشی (به صورت) خواب سبکی، بر شما فرو فرستاد، که گروهی از شما را فراگرفت، و گروهی (تنها) در فکر جان خود بودند؛ و درباره خدا، گمانهای ناروا، همچون گمانهای (دوران) جاهلیت می‌بردند. می‌گفتند: «آیا ما را در این کار اختیاری هست» بگو: «سر رشته کارها (شکست یا پیروزی) یکسر به دست خداست» آنان چیزی را در دلهایشان پوشیده می‌داشتند، که برای تو آشکار نمی‌کردند. می‌گفتند: «اگر

۴۰۶۷ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبِرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الرَّجَالِ يَوْمَ أُحُدٍ عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ جُبَيْرٍ ، وَأَقْبَلُوا مِنْهُمْ مِيزِينَ . فَذَلِكَ : ﴿ إِذْ يَدْعُوهُمْ الرَّسُولُ فِي آخِرَاهُمْ ﴾ . [رامح : ۳۰۳۹]

باب : ﴿ ثُمَّ أَنْزَلَ

عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ النِّعَمِ

أُمَّةٌ نَعَّاسًا يَفْسَى طَائِفَةٌ مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنْ الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ يُخْضِعُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يَسُدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَتْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بَيوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿ [آل عمران : ۱۵۴]

۱- یعنی مجرد و مزید باب مذکور لازمی است و متعدی نیست.

ما را در این کار اختیاری بود، (و وعده پیامبر واقعیت داشت) در اینجا کشته نمی شدیم. بگو: «اگر شما در خانه های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده، قطعاً (با پای خود) به سوی قتلگاه های خویش می رفتند. و (اینها) برای این است که خداوند، آنچه را در دل های شماست (در عمل) بیازماید؛ و آنچه را در قلب های شماست، پاک گرداند و خدا به راز سینه ها (دلها) آگاه است.» (آل عمران: ۱۵۴)

۴۰۶۸ - خلیفه به من گفت^۱ حدیث کرد یزید بن زریع از سعید از قتاده، از انس، از ابوطلحه (رضی الله عنه) که گفت: من در زمره کسانی بودم که در روز احد آنان را خواب سبک فرا گرفت، تا آنکه چند بار شمشیر از دستم افتاد. می افتاد و آن را می گرفتم، می افتاد و آن را می گرفتم.

۴۰۶۸- وَقَالَ لِي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنِ قَتَادَةَ، عَنِ أَنَسٍ، عَنِ أَبِي طَلْحَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ فِيمَنْ نَفَسَاءُ النَّعَاسِ يَوْمَ أُحُدٍ، حَتَّى سَقَطَ سَيْفِي مِنْ يَدِي مَرَارًا، يَسْقُطُ وَأُخَذَهُ وَيَسْقُطُ فَأَخَذَهُ. [انظر: ۴۰۶۲].

باب - ۲۱ «هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست.

۲۱- باب: ﴿لَيْسَ لَكَ

مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ

عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾.

یا (خدا) بر آنان می بخشاید، یا عذابشان می کند؛ زیرا آنان ستمکاراند.» (آل عمران: ۱۲۸)

حمید و ثابت از انس روایت کرده اند که گفت: در روز احد سر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شکست. و آن حضرت گفت: «چگونه رستگار می شوند قومی که سر پیامبر خود را شکستند.»^۲

قَالَ حُمَيْدٌ وَثَابِتٌ، عَنِ أَنَسٍ: شَجَّ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ أُحُدٍ، فَقَالَ: ﴿كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجَّوْا نَبِيَّهُمْ﴾. فَتَرَلْتُ: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾. [آل عمران: ۱۲۸].

۱- حدیث ۴۰۶۸ را امام بخاری به لفظ - حدیثی و حدیثاً، نیآورده بلکه به لفظ - قال - آورده، یعنی هنگام مذاکره با خلیفه، از وی شنیده است.

۲- آن حضرت در مورد کسانی که سر وی را شکسته بودند می اندیشید و نسبت بدیشان نگران بود که شاید با ارتکاب چنین عملی رستگار نشوند و خداوند آنها را به اسلام درنیآورد. ولی خداوند آیه فرود آورد که تو در اندیشه

و این آیه فرود آمد: «هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست.» (آل عمران: ۱۲۸)

۴۰۶۹ - از زُهری از سالم روایت است که پدرش (ابن عمر) گفت: وی از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده است که آنگاه که از رکوع رکعت آخر نماز صبح، سر خود را بلند می کرد، می گفت: «بارها، بر فلان و فلان لعنت کن.» و این را پس از آن می گفت که گفته بود: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» سپس خداوند نازل کرد: «هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست» تا «زیرا آنان ستمکارند.»

۴۰۷۰ - از حَنْظَلَه بن ابی سفیان روایت است که گفت: از سالم بن عبدالله شنیدم که می گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بر صفوان ابن اُمیّه و سَهیل بن عمرو، و حارث بن هشام دعای (بد) می کرد. سپس نازل شد: «هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست» تا «زیرا آنان ستمکارند.»

باب - ۲۲ یَادِ اُمِّ سَلِیْطٍ

۴۰۷۱ - از ابن شهاب روایت است که ثعلبه بن مالک گفت: عمر بن خطاب (رضی الله عنه) جامه ها را میان زنان اهل مدینه تقسیم کرد و از آن جامه ها، یک جامه خوب باقی ماند. بعضی از کسانی که نزد وی بودند گفتند: ای امیرالمؤمنین، این جامه را به دختر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ده که نزد تو است. مرادشان اُم کلثوم (رضی الله عنه) بود. عمر گفت: اُم سَلِیْطِ بَدَانٍ

ایشان میاش و همه چیز در دست من است.

۱ - اُم کلثوم دختر علی (رضی الله عنه) از بطن فاطمه زهرا (رضی الله

۴۰۶۹ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ السُّلَمِيُّ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَنِي سَالِمٌ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ مِنَ الرَّكْعَةِ الْآخِرَةِ مِنَ الْقَجْرِ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ الْعَنِّ فُلَانًا وَفُلَانًا وَفُلَانًا». بَعْدَ مَا يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» - إِلَى قَوْلِهِ - «فَأَنَّهُمْ ظَالِمُونَ» . [الظفر: ۴۰۷۰، ۴۰۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹

سزاوارتر است. و أمّ سلیط از زنان انصار بود، از آنانی که با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بیعت کرده بودند. عمر گفت: أمّ سلیط در روز احد مشکهای آب را برای ما به دوش می کشید.

۲۳- باب قتل حمزة بن

عبدالمطلب ﷺ

باب - ۲۳ قتل حمزه

بن عبدالمطلب (رضی الله عنه)

۴۰۷۲ - از سلیمان بن یسار، از جعفر بن عمرو بن أمیه ضمّری روایت است که گفت: با عبیدالله بن عدی بن خیار برآمدم و چون به (شهر) حمص رسیدیم. عبیدالله بن عدی مرا گفت: آیا می خواهی وحشی را ببینی تا از قتل حمزه از وی سؤال کنیم. گفتم: آری. و وحشی در حمص سکونت داشت. سراغ او را گرفتیم. به ما گفتند: وی همان است که در سایه خانه خود نشسته است. وی بسان مشک سیاه پر از آب می نمود. ما رفتیم تا آنکه اندکی نزد وی ایستادیم. سپس سلام کردیم. جواب سلام ما را داد.

جعفر می گوید: عبیدالله با دستار طوری سر خود را پیچیده بود که وحشی به جز چشمان و پاهای او را نمی دید. عبیدالله گفت: ای وحشی آیا مرا می شناسی؟ وحشی به سوی وی نگریست و سپس گفت: نی به خدا، به جز آنکه می دانم عدی بن خیار با زنی که أم قتال بنت ابی العیص نامیده می شد، ازدواج کرد و آن زن برای وی پسری در مکه زایید، و من

۴۰۷۲ - حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا حُجَيْنُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقُضَلِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ أُمِّةِ الضَّمْرِيِّ قَالَ : خَرَجْتُ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَدِيِّ بْنِ الْخِيَارِ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا حَمَصَ ، قَالَ لِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَدِيِّ : هَلْ لَكَ فِي وَحْشِي ، نَسَّأَهُ عَنْ قَتْلِ حَمْزَةَ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، وَكَانَ وَحْشِي يَسْكُنُ حَمَصَ ، فَسَأَلْنَا عَنْهُ ، فَقِيلَ لَنَا : هُوَ ذَاكَ فِي ظِلِّ قَصْرِه ، كَأَنَّهُ حَمِيَّةٌ ، قَالَ : فَجِئْنَا حَتَّى وَقَفْنَا عَلَيْهِ بَيْسِرٍ ، فَسَلَّمْنَا فَرَدَّ السَّلَامَ ، قَالَ : وَعَبِيدُ اللَّهِ مُعْتَجِرٌ بِعَمَامَتِهِ ، مَا يَسِرُّ وَحْشِي إِلَّا عَيْنَيْهِ وَرَجْلَيْهِ . فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ : يَا وَحْشِي أَتَعْرِفُنِي ؟ قَالَ : قَطَّرَ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ : لَا وَاللَّهِ ، إِلَّا أَنِّي أَعْلَمُ أَنَّ عَدِيَّ بْنَ الْخِيَارِ تَزَوَّجَ امْرَأَةً يُقَالُ لَهَا أُمُّ قَتَالِ بِنْتُ أَبِي الْعَيْصِ ، فَوَلَدَتْ لَهُ غُلَامًا بِمَكَّةَ ، فَكَانَتْ أَسْتَرْضِعُ لَهُ ، فَحَمَلَتْ ذَلِكَ الْغُلَامَ مَعَ أُمِّهِ فَتَوَلَّيْتُهَا إِيَّاهُ ، فَلَمَّا كَانِي نَظَرْتُ إِلَى قَدَمَيْكَ ، قَالَ : فَكَشَفَ عَبْدُ اللَّهِ عَنْ وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ : أَلَا تُخْبِرُنَا بِقَتْلِ حَمْزَةَ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، إِنَّ حَمْزَةَ قَتَلَ طُعَيْمَةَ بِنْتُ عَدِيِّ بْنِ الْخِيَارِ بَدْرَ ، فَقَالَ : لِي مَوْلَايَ جُبَيْرُ ابْنِ مُطْعِمٍ : إِنَّ قَتَلَ حَمْزَةَ بِعَمِّي فَأَتَتْ حَرًّا ، قَالَ : فَلَمَّا أَنْ خَرَجَ النَّاسُ عَامَ عَيْتَيْنِ ، وَعَيْنَيْنِ جَبَلِ بَحِيَالِ أَحَدٍ ،

عنها) بود که به همسری عمر (رضی الله عنه) در آمده بود و فرزندی از عمر (رضی الله عنه) به دنیا آورد.

برای آن کودک زنی را در جستجو بودم که او را شیر بدهد، من آن کودک را برداشتم و با مادرش رفتم تا کودک را به زنی دادم که او را شیر بدهد. و چنانست که (شباهت پاهای او را) با پاهای تو می بینم.

عبیدالله (دستار) از روی خود برداشت و سپس گفت: آیا از قتل حمزه ما را خبر می دهی؟ وحشی گفت: آری. همانا حمزه طعمه بن عدی بن خیار، را در جنگ بدر کشته بود. مولای من جبیر ابن مطعم به من گفت: اگر حمزه را به انتقام مرگ عموی من بکشی، تو را آزاد می کنم. وحشی گفت: آنگاه که مردم در سال عینین (به قصد جنگ احد) برآمدند و عینین کوهی است در مقابل احد که میان آن، و احد وادی است. من با مردم به نبرد برآمدم، و چون مردم برای جنگ صف بستند سباع برآمد و مبارز طلبید. حمزه بن عبدالمطلب به سوی وی برآمد و گفت: ای سباع، ای پسر مادر انمارا آن ختنه گر زنان، آیا با خدا و رسول او (صلی الله علیه وسلم) ستیز می کنی؟ و سپس بر وی حمله کرد و سباع را کشت. و چنان بود مانند که گذشته است (نابود شد).

وحشی می گوید: من (به قصد کشتن) حمزه در زیر سنگی کمین گرفتم و چون حمزه به من نزدیک شد نیزه ام را به سوی وی پرتاب کردم و آن را در زیر ناف او نهادم تا از میان رانهایش بیرون آمد و آن حربه باعث مرگ وی شد. هنگامی که مردم بازگشتند، من با ایشان بازگشتم و در مکه اقامت گزیدم تا آنکه اسلام

بیته ویته واد ، خَرَجْتُ مَعَ النَّاسِ إِلَى الْقِتَالِ ، فَلَمَّا أَنْ اصْطَفُوا الْقِتَالَ ، خَرَجَ سَبَاعٌ فَقَالَ : هَلْ مِنْ مَبَارِزٍ ، قَالَ : فَخَرَجَ إِلَيْهِ حَمَزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ ، فَقَالَ : يَا سَبَاعُ ، يَا ابْنَ أُمِّ أَنْمَارٍ مَقْطَعَةُ الْبُطُورِ ، اتَّحَادُ اللَّهِ وَرَسُولَهُ ﷺ ؟ قَالَ : ثُمَّ شَدَّ عَلَيْهِ ، فَكَانَ كَأَمْسِ الذَّاهِبِ ، قَالَ وَكَمَنْتُ لِحَمَزَةٍ تَحْتَ صَخْرَةٍ ، فَلَمَّا دَنَا مِنِّي رَمَيْتُهُ بِحَرْبَتِي ، فَأَضَمَهَا فِي ثَنَّتِهِ حَتَّى خَرَجَتْ مِنْ بَيْنِ وَرَكَيْهِ ، قَالَ : فَكَانَ ذَلِكَ الْغَدَاةَ ، فَلَمَّا رَجَعَ النَّاسُ رَجَعَتْ مَعَهُمْ ، فَأَقَمْتُ بِمَكَّةَ حَتَّى قَضَا فِيهَا الْإِسْلَامَ ، ثُمَّ خَرَجْتُ إِلَى الطَّائِفِ ، فَأَرْسَلُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَسُولًا ، فَقِيلَ لِي : إِنَّهُ لَا يَهِيحُ الرَّسُولُ ، قَالَ : فَخَرَجْتُ مَعَهُمْ حَتَّى قَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَلَمَّا رَأَيْتِي قَالَ : « أَنْتِ وَحْشِي » .

قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : « أَنْتِ قَتَلْتِ حَمَزَةَ » . قُلْتُ : قَدْ كَانَ مِنَ الْأَمْرِ مَا يَلْتَكُ ، قَالَ : « قَهْلٌ تَسْتَطِيعُ أَنْ تُنْفِيبَ وَجْهَكَ عَنِّي » . قَالَ : فَخَرَجْتُ ، فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَخَرَجَ مُسَيِّمَةَ الْكُذَّابِ ، قُلْتُ : لِأَخْرَجَنِّي إِلَى مُسَيِّمَةَ ، لَعَلِّي أَقْتُلُهُ فَأَكْفِيَنِّي بِهِ حَمَزَةَ ، قَالَ : فَخَرَجْتُ مَعَ النَّاسِ ، فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ ، قَالَ : فَإِذَا رَجُلٌ قَائِمٌ فِي ثَلَمَةِ جِدَارٍ ، كَأَنَّهُ جَمَلٌ أَوْرَقٌ ، فَسَأَلْتُ الرَّاسَ ، قَالَ : فَرَمَيْتُهُ بِحَرْبَتِي ، فَأَضَمَهَا بَيْنَ ثَدْيَيْهِ حَتَّى خَرَجَتْ مِنْ بَيْنِ كَتِفَيْهِ ، قَالَ : وَوَجِبَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ عَلَى هَامَتِهِ .

قَالَ : قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ : فَأَخْبَرَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ يَسَّارٍ : أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ : فَقَالَتْ جَارِيَةٌ عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ : وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، قَتَلَهُ الْعَبْدُ الْأَسْوَدُ لِأَنَّهُ

في المغازی ، باب ۳ .

۱- مادر سباع، زنی بود که زنان را ختنه می کرد. (تیسیر القاری)

در آنجا گسترش یافت. سپس به طایف رفتم. آنگاه که مردم طایف فرستادگانی به سوی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می فرستادند. من هم با ایشان راهی شدم تا آنکه نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رسیدم. چون مرا دید، فرمود: «تو وحشی هستی؟» گفتم: آری. فرمود: «تو حمزه را کشتی؟» گفتم: آنچه رخ داده است خبرش به تو رسیده است. فرمود: «آیا می توانی که روی خود را از من پنهان کنی.»^۱

وحشی می گوید: بیرون آمدم. آنگاه که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) وفات کرد و مُسَیْلَمَه کذاب (در زمان خلافت ابوبکر) خروج کرد^۲ با خود گفتم: به جنگ مُسَیْلَمَه می روم تا شاید او را بکشم و با این کار قتل حمزه را جبران نمایم.

با مردم برآمدم، حوادثی که گذشت، گذشت، ناگاه مردی را دیدم که در رخنه دیواری ایستاده است و گویی به شتر خاکستری رنگ می ماند، و موی سرش پریشان است. نیزه ام را به سوی وی پرتاب کردم و آن را در میان سینه اش فرو بردم تا آن که از میان شانه هایش بیرون آمد. سپس مردی از انصار به او حمله کرد و با شمشیر بر سر وی حواله کرد. عبدالله بن فضل گفته است: سلیمان بن یسار مرا خبر داده است که وی از عبدالله بن عمر شنیده است که می گفت: کنیزی بر بام خانه (که این حادثه را

۱- چون وحشی، در جنگ احد حمزه عموی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را کشته بود، آن حضرت نخواست با دیدن وی آن واقعه ناگوار به یادش بیاید.

۲- مُسَیْلَمَه کذاب در زمان خلافت ابوبکر (رضی الله عنه) ادعای پیامبری کرده بود.

دیده بود) گفت: وای بر امیرالمؤمنین (مسیلمه) که او را غلام سیاهی کشت.

باب - ۲۴ - جراحاتی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را در روز احد رسید.

۴۰۷۳ - از همام روایت است که از ابو هریره (رضی الله عنه) شنیده که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خشم خداوند بر قومی که با پیامبرش چنین کردند - و اشارت به دندان رباعی خود کرد - سخت می باشد. خشم خداوند بر مردی که او را رسول الله در راه خدا کشت، سخت می باشد.»

۴۰۷۴ - از عکرمه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: خشم خداوند بر کسی که او را پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در راه خدا کشته است، سخت می باشد، خشم خداوند بر قومی که روی پیامبر خدا را با خون آلودند، سخت می باشد.^۱

۴۰۷۵ - از ابو حازم روایت است که وی از سهل بن سعد شنیده که هنگامی که از سهل درباره جراحات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) سؤال می شد، گفت: آگاه باش که به خدا سوگند من می شناسم کسی را که جراحات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را می شست و کسی را که بر آن آب می ریخت و بداند چه

۱- ابو هریره و ابن عباس رضی الله عنهم که این دو حدیث را روایت کرده اند، خود در جنگ بدر و احد حاضر نبودند. باید از دیگر صحابه شنیبه باشند. کسی که سنگ وی به دندان آن حضرت اصابت کرد، عقیقه بن ابی وقاص بود. و کسی را که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به دست خود در روز احد کشت، ابی بن خلف بود.

۲۴- باب : مَا أَصَابَ النَّبِيَّ

﴿مِنَ الْجِرَاحِ يَوْمَ أُحُدٍ﴾

۴۰۷۳ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامٍ : سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم : « اَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ فَعَلُوا بِنَبِيِّهِ - يُشِيرُ إِلَى رِبَاعِيَّتِهِ - اَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى رَجُلٍ يَقْتُلُهُ رَسُولُ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ . » [أخرجه مسلم : ۱۷۹۳]

۴۰۷۴ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَالِكٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الْأُمَوِيُّ : حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عِكْرَمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : اَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى مَنْ قَتَلَ النَّبِيَّ صلی الله علیه وسلم فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، اَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ دَمَوْا وَجْهَ نَبِيِّ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم . [انظر : ۴۰۷۶]

۴۰۷۵ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ : أَنَّهُ سَمِعَ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ ، وَهُوَ يُسْأَلُ عَنْ جُرْحِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم ، فَقَالَ : أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِفُ مَنْ كَانَ يَغْسِلُ جُرْحَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم ، وَمَنْ كَانَ يَسْكُبُ الْمَاءَ ، وَيَمَّا دُووِي ، قَالَ : كَانَتْ قَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم تَنْسَلُهُ ، وَعَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَسْكُبُ الْمَاءَ بِالْمِجَنِّ ، فَلَمَّا رَأَتْ قَاطِمَةَ أَنَّ الْمَاءَ لَا يَزِيدُ الدَّمَ إِلَّا كَثْرَةً ، أَخَذَتْ قِطْعَةً مِنْ حَصِيرٍ ، فَأَحْرَقَتْهَا وَالصَّغْتَهَا ، فَاسْتَمْسَكَ الدَّمَ ، وَكَسَّرَتْ رِبَاعِيَّتَهُ يَوْمَئِذٍ وَجُرْحَ وَجْهِهِ ، وَكَسَّرَتْ الْبَيْضَةَ عَلَى رَأْسِهِ . [راجع : ۲۴۴ . أخرجه مسلم : ۱۷۹۰]

درمان می‌شد. وی گفت: فاطمه علیها السلام دختر رسول الله صلی الله علیه وسلم) جراحات را می‌شست و علی بن ابی طالب در سپر خود بر آن آب می‌ریخت، و چون فاطمه دید که آب سودمند نیست به جز آن که خونریزی را زیاد می‌کند، پاره‌ای از بوریا گرفت و آن را سوختاند و بر زخم گذاشت. سپس خونریزی قطع شد. در آن روز دندان رباعی آن حضرت شکست و رخسار وی جراحات برداشت و سپر وی بر سرش شکست.

۴۰۷۶ - از عکرمه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: خشم خداوند بر کسی که وی را پیامبر او کشت سخت است، و خشم خداوند بر کسی که روی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را خونین کرد سخت است.

باب - ۲۵ «کسانی که در نبرد احد پس از آنکه زخم برداشته بودند دعوت خدا و پیامبر او را اجابت کردند.»

(آل عمران: ۱۷۲)

۴۰۷۷ - از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: آیه «کسانی که در نبرد احد) پس از آنکه زخم برداشته بودند، دعوت خدا و پیامبر (او را) اجابت کردند. برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزگاری کردند پاداشی بزرگ است.»

عایشه به عروه گفت: ای پسر خواهر من، این آیه در شأن کسانی است که پدران تو از آن

۴۰۷۶ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَمْرُو بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عِكْرَمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : اَشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى مَنْ قَتَلَهُ نَبِيٌّ ، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى مَنْ دَمَى وَجَهَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ [رواه: ۴۰۷۴]

۲۵- باب : « الَّذِينَ

اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ

[آل عمران : ۱۷۲]

۴۰۷۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو مَعَاوِيَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : « الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ » . قَالَتْ لَعُرْوَةُ يَا ابْنَ أختي ، كَانَ آبَاؤُكَ مِنْهُمْ : الزبيرُ وأبو بكرُ ، لَمَّا أَصَابَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا أَصَابَ يَوْمَ أُحُدٍ ، وَأَنْصَرَفَ عَنْهُ الْمُشْرِكُونَ ، خَافَ أَنْ يَرْجِعُوا ، قَالَ : « مَنْ يَلْتَمِسُ فِي إِيْرِهِمْ » . فَاتَّخَذَ مِنْهُمْ سَبْعُونَ رَجُلًا ، قَالَ : كَانَ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ

وَالزُّبَيْرُ . [أخرجه مسلم : ٢٤٢٨ ، مختصراً]

جمله‌اند یعنی زُبیر، و ابوبکر^۱ هنگامی که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را رسید، آنچه در روز اُحد رسید، مشرکان از جنگ با آن حضرت برگشتند. آن حضرت بیم از آن داشت که بار دیگر باز آیند و گفت: «کیست که از دنبال ایشان برود؟» و هفتاد مرد از مسلمانان را مأمور کرد که در آن جمله، ابوبکر و زبیر نیز بودند.

باب - ٢٦ - کسانی از مسلمانان که در روز احد کشته شدند.

از آن جمله است: حمزه بن عبدالمطلب، یمان و انس بن نضر و مُصعب بن عمیر.
 ٤٠٧٨ - از مُعاذ بن هِشام از پدرش روایت است که قَتاده گفت: ما قبیله از قبایل عرب را سراغ نداریم که بیشتر از انصار شهید شده باشند و خداوند در روز قیامت انصار را گرامی‌تر می‌دارد. قَتاده گفته است: انس بن مالک ما را حدیث کرد: که در روز اُحد، از ایشان (یعنی از انصار) هفتاد تن و در روز بئر معونه هفتاد تن و روز یمامه هفتاد تن کشته شده‌اند. انس گفت: واقعه بئر معونه در زمان رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) و واقعه روز یمامه در خلافت ابوبکر رخ داد که در آن مُسیلمه کذاب کشته شد.

٤٠٧٩ - از ابن شهاب، از عبدالرحمن بن کعب بن مالک روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) او را خبر داده است که:

١- گروه پسر زبیر است و مادر وی اسماً دختر ابوبکر رضی‌الله عنه است. مراد از پدران، یکی زبیر است و دیگری پدر بزرگ وی ابوبکر رضی‌الله عنه.

٢٦- باب : مَنْ قُتِلَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَ أُحُدٍ

مَنْهُمْ : حَمَزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلِبِ ، وَالْيَمَانُ ، وَأَنْسُ بْنُ النَّضْرِ ، وَمُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ .

٤٠٧٨ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ قَتَادَةَ قَالَ : مَا نَعْلَمُ حَيًّا مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ ، أَكْثَرَ شَهِيدًا ، أَعَزَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَنْصَارِ .

قَالَ قَتَادَةُ : وَحَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّهُ قُتِلَ مِنْهُمْ يَوْمَ أُحُدٍ سَبْعُونَ ، وَيَوْمَ بَيْرِ مَعُونَةَ سَبْعُونَ ، وَيَوْمَ الْيَمَامَةِ سَبْعُونَ . قَالَ : وَكَانَ بَيْرُ مَعُونَةَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَيَوْمَ الْيَمَامَةِ عَلَى عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ ، يَوْمَ مُسَيْلِمَةَ الْكَذَّابِ .

٤٠٧٩ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَعْبٍ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَجْمَعُ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ مِنْ قَتْلَى أُحُدٍ ، فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ ، ثُمَّ يَقُولُ : « أَيُّهُمَ أَكْثَرُ أَخْذًا لِلْقُرْآنِ » . فَإِذَا أُشِيرَ لَهُ إِلَى أَحَدٍ

همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از کشتگان احد، دو نفر را یکجا می کرد و در یک جامه کفن می نمود و سپس می گفت: «کدام یک از ایشان، قرآن را بیشتر فرا گرفته است.» و چون به یکی از ایشان اشاره می شد او را بیشتر در قبر می گذاشت. و فرمود: «من در روز قیامت برایشان گواه هستم.» و سپس امر کرد که با خونهایشان دفن شوند و بر ایشان نماز (جنازه) خوانده نشد و غسل داده نشدند.^۱

۴۰۸۰- از شعبه روایت است که ابن مُنْکَدِر گفت: از جابر بن عبدالله شنیدم که گفت: هنگامی که پدرم (در جنگ احد) کشته شد، به گریستن آغاز کردم و جامه را از روی وی برداشتم. یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مرا از آن منع می کردند و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «به وی گریه مکن - یا چرا به وی گریه می کنی؟ فرشتگان پیوسته با بال های خویش بر وی سایه می کنند تا (برای دفن) برداشته شود».

۴۰۸۱- از ابوبُرْده روایت است که ابوموسی رضی الله عنه گفته: - می پندارم- که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفته است: «در خواب دیدم که شمشیرم را حرکت می دهم و تیغ آن جدا شد و آن نشانه چیزی بود که مسلمانان را در روز اُحُد رسیده، سپس شمشیر را تکانی دیگر دادم. پس به همان حالت و

قَدِمَهُ فِي اللَّحْدِ ، وَقَالَ : « اَنَا شَهِيدٌ عَلَى هَؤُلَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . وَأَمْرٌ بَدَفَنَهُمْ بِدِمَائِهِمْ ، وَلَمْ يَصَلِّ عَلَيْهِمْ ، وَلَمْ يُغَسَّلُوا . [راجع : ۱۳۴۳] .

۴۰۸۰- وَقَالَ أَبُو الْوَلِيدِ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : لَمَّا قُتِلَ أَبِي جَعَلْتُ أَبْكِي ، وَكَشَفْتُ التُّوْبَ عَنْ وَجْهِهِ ، فَجَعَلَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ يَنْهَوْنِي وَالنَّبِيُّ ﷺ لَمْ يَنْهَ ، وَقَالَ : النَّبِيُّ ﷺ (لَا تَبْكِيهِ - أَوْ : مَا تَبْكِيهِ - مَا زَالَتِ الْمَلَائِكَةُ تَنْظُرُهُ بِأَجْنِحَتِهَا حَتَّى رُفِعَ) . [راجع : ۱۲۴۴ . أخرجه مسلم : ۲۴۷۱]

۴۰۸۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو آسَمَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ جَدِّهِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ - أَرَى - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « رَأَيْتُ فِي رُؤْيَايَ أَنِّي هَزَزْتُ سَيْفًا فَانْقَطَعَ صَدْرُهُ ، فَإِذَا هُوَ مَا أَصِيبَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ أُحُدٍ ، ثُمَّ هَزَزْتُهُ أُخْرَى فَمَادَ أَحْسَنَ مَا كَانَ ، فَإِذَا هُوَ مَا جَاءَ بِهِ اللَّهُ مِنَ الْفَتْحِ وَاجْتِمَاعِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَرَأَيْتُ فِيهَا بَقْرًا ، وَاللَّهُ خَيْرٌ ، فَإِذَا هُمْ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ أُحُدٍ . [راجع : ۳۹۲۲ . أخرجه مسلم : ۲۲۷۲] .

۱- در مذاهب اربعه، در نماز جنازه بر شهید اختلاف است. به قول امام مالک و امام شافعی نماز جنازه بر شهید خوانده نشود. از امام احمد دو قول است که مختار عدم خواندن نماز است و به قولی در گزاردن نماز از جهت تعارض ادله مخیر است. نزد حنیفه نماز خواندن بر شهید واجب است و دلیل آن این است که روزی آن حضرت بیرون آمد و بر کشتگان احد نماز گزارد (تیسیر الهاری)

بہتر از آن درآمد و آن نشانه فتح (مکہ) بود کہ خداوند آن را میسر کرد و جمع آمدن مسلمانان بود و گاوی را در خواب دیدم. و آنچه خدا می کند خیر است، و آن نشانه مسلمانان اند کہ در روز اُحد کشته شدند».

۴۰۸۲- از اعمش، از شقیق روایت است کہ خَبَاب رضی اللہ عنہ گفت:

با پیامبر (صلی اللہ علیہ وسلم) ہجرت کردیم و ما خشنودی خداوند را می جستیم. پس پاداش ما بر خدا شد، کسی کہ از ما درگذشت، یا (از دنیا) رفت و از پاداش (دنیوی) خود چیزی نخورد. از آن جملہ است مُصْعَب بن عُمیر کہ در روز اُحد کشته شد و بہ جز چادری از خود بہ جا نگذاشت کہ اگر با آن سر او را می پوشانندیم پاہای او بیرون می آمد و اگر پاہای او را می پوشانندیم، سر وی بیرون می آمد. پیامبر (صلی اللہ علیہ وسلم) فرمود:

«سر وی را بیوشانید و بر پاہای وی کاه اذخر بریزید».

و از ما کسی است کہ میوہ اش بہ پختگی رسید و آن را چید.

۴۰۸۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ خَبَابٍ رضی اللہ عنہ قَالَ : هَاجَرْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم وَتَحَنُّنُ نَبِيِّ وَجْهَ اللَّهِ ، فَوَجِبَ أَجْرُنَا عَلَى اللَّهِ ، فَمِنَّا مَنْ مَضَى ، أَوْ ذَهَبَ ، لَمْ يَأْكُلْ مِنْ أَجْرِهِ شَيْئًا ، كَانَ مِنْهُمْ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ ، قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ فَلَمْ يَتْرُكْ إِلَّا نَمْرَةً ، كُنَّا إِذَا غَطَّيْنَا بِهَا رَأْسَهُ خَرَجَتْ رِجْلَاهُ ، وَإِذَا غَطَّيْنَا بِهَا رِجْلَاهُ خَرَجَ رَأْسُهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی اللہ علیہ وسلم « غَطُّوا بِهَا رَأْسَهُ ، وَاجْعَلُوا عَلَى رِجْلَيْهِ الْإِذْخِرَ » . أَوْ قَالَ : «الْقُؤَا عَلَى رِجْلَيْهِ مِنَ الْإِذْخِرِ» . وَمِنَّا مَنْ أَيْتَعَتْ لَهُ ثَمْرَتُهُ فَهُوَ يَهْدِيهَا . [راجع : ۱۲۷۶ . أخرجه مسلم : ۹۴۰] .

۲۷- باب :

« أَحَدٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُهُ »

قاله عَبَّاسُ بْنُ سَهْلٍ ، عَنْ أَبِي حَمِيدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ

۴۰۸۳- حَدَّثَنِي نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ

قُرَّةِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ قَتَادَةَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ

قال : « هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُهُ » . [راجع : ۳۷۱ ، ۲۸۹۳ .

وأخرجه مسلم : ۱۳۶۵ ، الطبع ، ۴۶۲ ، مطولاً ، وأخرجه : ۱۳۹۳

بلفظ : إن أحبا ...]

۴۰۸۴- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ

عَمْرٍو ، مَوْلَى الْمُطَّلِبِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ طَلَعَ لَهُ أَحَدٌ ، فَقَالَ : « هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا

وَنُحِبُهُ ، اللَّهُمَّ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ ، وَإِنِّي حَرَّمْتُ مَا

بَيْنَ لِأَيَّتِيهَا » . [راجع : ۳۷۱ ، ۲۸۹۳ . أخرجه مسلم : ۱۳۶۵ ،

الطبع (۴۶۲) مطولاً]

۴۰۸۵- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ

بُرَيْدِ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عُبَيْدَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ

ﷺ خَرَجَ يَوْمًا ، فَصَلَّى عَلَيَّ أَهْلَ أَحَدٍ صَلَاتَهُ عَلَيَّ

الْمَيِّتِ ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمَنَبَرِ فَقَالَ : « إِنِّي قَرَطُ لَكُمْ ،

وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ ، وَإِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الْآنَ ،

وَإِنِّي أُعْطِيتُ مَقَاتِيحَ خَزَائِنِ الْأَرْضِ أَوْ مَقَاتِيحَ الْأَرْضِ ،

وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي ، وَلَكِنِّي

أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَاقَسُوا فِيهَا » . [راجع : ۱۳۴۴ . أخرجه

مسلم : ۲۲۹۶ .]

باب - ۲۷ أحد ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم.

عباس بن سهل، از ابوحمید، از پیامبر(صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۴۰۸۳ - از قتاده، از انس(رضی الله عنه) روایت است که پیامبر(صلی الله علیه وسلم) گفت: «این کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم.»

۴۰۸۴ - از عمرو مولى المطلب روایت است که انس بن مالک(رضی الله عنه) گفت: همانا در بازگشت از غزوة تبوک کوه احد بر رسول الله(صلی الله علیه وسلم) ظاهر شد. فرمود: این کوهی است که ما را دوست می‌دارد و ما آن را دوست می‌داریم، بارالها، همانا ابراهیم مکه را حرام گردانید و همانا من میان دو لابه (سنگستان) مدینه را حرام می‌گردانم.»

۴۰۸۵ - از ابوالخیر روایت است که عقبه گفت: پیامبر(صلی الله علیه وسلم) روزی برآمد و بر شهدای احد نمازی گزارد که بر مرده می‌گزارند سپس از نماز برگشت و به سوی منبر رفت و گفت: «همانا من پیش رونده شما هستم و من بر شما گواه می‌باشم و من همین اکنون به سوی حوض خود می‌نگرم و برای من کلیدهای گنجهای زمین، یا کلیدهای زمین داده شده است. به خدا سوگند از آن نمی‌ترسم که پس از من مشرک شوید ولیکن از آن می‌ترسم که در به دست آوردن مال دنیا باهم رقابت نمایید.»

باب - ۲۸ - غزوة الرجیع ،
ورغل، ونکوان، وبئر معونه.

باب - ۲۸ - غزوه الرجیع و رَعْل، و نکوان، و بئر
مَعُونَه

وَحَدِيثِ عَضَلٍ وَالْقَارَةِ وَعَاصِمِ بْنِ ثَابِتٍ وَخَيْبٍ
وَأَصْحَابِهِ .

و حدیث عَضَل و القاره، و عاصم بن ثابت،
و خیب و یاران او. ابن اسحاق گفته است:
حدیث کرد ما را عاصم بن عمر: این وقایع پس
از جنگ أحد رخ داده است.

قال ابن إسحاق : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عُمَرَ : أَنَّهَا بَعْدَ
أَحُدٍ .

۴۰۸۶ - از زهری، از عمرو بن ابی سفیان
الثقفی روایت است که ابو هریره (رضی الله عنه)
گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سریه ای
(دسته مسلح) برای اطلاع رسانی فرستاد و
عاصم بن ثابت را بر آنان امیر گردانید و او جد
مادری عاصم بن عمر بن خطاب است. ایشان
راهی شدند تا آنکه بین عسفان و مکه رسیدند.
خبر ایشان به قبیله از هذیل رسید که آن را
بنولحیان می گفتند. نزدیک به صد تیرانداز از
آن قبیله در پی ایشان افتادند و (در مسیر راه)
نشانه های ایشان را می جستند تا آنکه به محلی
رسیدند که ایشان در آن فرود آمده بودند، در
آنجا هسته خرماهایی یافتند که آنها با خود از
مدینه توشه گرفته بودند. گفتند: این خرما
مدینه است سپس در پی ایشان روان شدند تا
بدیشان رسیدند. آنگاه که عاصم و همراهان
وی از حرکت بیشتر بازماندند، به موضعی بلند
پناه گرفتند، تعقیب کنندگان آمدند و ایشان را
محاصره کردند و گفتند: با شما عهد و پیمان
است که اگر به سوی ما فرود آید، هیچ کسی
از شما را نکشیم. عاصم گفت: اما من به پیمان
کافر فرود نمی آیم. بارالها، پیامبر را از حال
ما آگاه گردان. آنها بر ایشان تیراندازی کردند
تا آنکه هفت نفر را به شمول عاصم کشتند. و

۴۰۸۶ - حَدَّثَنِي إِبرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ
يُوسُفَ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي
سُفْيَانَ الثَّقَفِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ
سَرِيَّةً عَيْنًا ، وَأَمَرَ عَلَيْهِمُ عَاصِمُ بْنُ ثَابِتٍ ، وَهُوَ جَدُّ
عَاصِمِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ، فَأَنْطَلَقُوا حَتَّى إِذَا كَانَ بَيْنَ
عُسْفَانَ وَمَكَّةَ ، ذَكَرُوا الْحَيَّ مِنْ هُدَيْلٍ يُقَالُ لَهُمْ : بَنُو
لِحْيَانَ ، فَتَبِعُوهُمْ بِقَرِيبٍ مِنْ مِائَةِ رَامٍ ، فَأَقْبَصُوا أَثَارَهُمْ
حَتَّى أَتَوْا مَنْزِلًا تَرَكُوهُ ، فَوَجَدُوا فِيهِ نَوَى تَمَرٍ تَزَوَّدُوهُ مِنْ
الْمَدِينَةِ ، فَقَالُوا : هَذَا تَمَرٌ يُرْتَبِ ، فَتَبِعُوا أَثَارَهُمْ حَتَّى
لَحِقُوهُمْ ، فَلَمَّا أَتَيْتِهِمْ عَاصِمٌ وَأَصْحَابُهُ لَجَّؤُا إِلَى قَدَقِدٍ ،
وَجَاءَ الْقَوْمُ فَأَخَاطَبُوا بِهِمْ ، فَقَالُوا : لَكُمْ الْعَهْدُ وَالْمِيثَاقُ
إِنْ نَزَلْتُمْ إِلَيْنَا أَنْ لَا نَقْتُلَ مِنْكُمْ رَجُلًا ، فَقَالَ عَاصِمٌ : أَمَا
أَنَا فَلَا أَتَزَلُ فِي ذِمَّةِ كَافِرٍ ، اللَّهُمَّ أَخْبِرْنَا نَبِيَّكَ ، فَرَمَوْهُمْ
حَتَّى قَتَلُوا عَاصِمًا فِي سَبْعَةِ نَفَرٍ بِالنَّبْلِ ، وَبَقِيَ خَيْبٌ وَزَيْدٌ
وَرَجُلٌ آخَرٌ ، فَأَعْطَوْهُمْ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ ، فَلَمَّا أَعْطَوْهُمْ
الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ نَزَلُوا إِلَيْهِمْ ، فَلَمَّا اسْتَمَكُّوْا مِنْهُمْ حَلَّوْا
أَوْتَارَ قَسِيهِمْ فَرَبَطُوهُمْ بِهَا ، فَقَالَ الرَّجُلُ الثَّلَاثُ الَّذِي
مَعَهُمَا : هَذَا أَوَّلُ الْعَدْرِ ، فَأَبَى أَنْ يَصْحَبَهُمْ فَجَسَّرُوهُ
وَعَالَجُوهُ عَلَى أَنْ يَصْحَبَهُمْ فَلَمْ يَفْعَلْ فَنَقَلُوهُ ، وَأَنْطَلَقُوا
بِخَيْبٍ وَزَيْدٍ حَتَّى بَاعُوهُمَا بِمَكَّةَ ، فَأَشْتَرَى خَيْبًا بِنَسْوِ
الْحَارِثِ بْنِ عَامِرِ بْنِ تَوْقَلٍ ، وَكَانَ خَيْبٌ هُوَ قَتَلَ الْحَارِثَ
يَوْمَ بَدْرٍ ، فَمَكَثَ عِنْدَهُمْ أَسِيرًا ، حَتَّى إِذَا أَجْمَعُوا قَتْلَهُ
اسْتَعَارَ مُوسَى مِنْ بَعْضِ بَنَاتِ الْحَارِثِ لَيْسَتْ حَدِيدًا بِهَا

بقیه ایشان خبیب و زید و مردی دیگر را عهد و پیمان دادند. و چون به آنان عهد و پیمان دادند، به نزد ایشان فرود آمدند و هنگامی که ایشان را به چنگ آوردند، رشته‌های کمان خویش را گشودند و آنها را بدان بستند.

مرد سومی که با ایشان بود، گفت: این خیانت اول شما است و از رفتن با ایشان سرباز زد. او را بر زمین کشیدند و کوشیدند که او را با خود همراه گردانند ولی او این کار را نکرد. سپس او را کشتند و با خبیب و زید راهی شدند تا آنکه آنها را در مکه فروختند. بنوحارث بن عامر بن نوفل، خبیب را خریدند، که خبیب، در روز جنگ بدر حارث را کشته بود. خبیب در نزد ایشان اسیر ماند تا آنکه به کشتن وی اتفاق کردند.

خبیب، روزی از یکی از دختران حارث، تیغی را به عاریت گرفت تا بدان موی زیر ناف را بتراشد. دختر حارث گفته است: من از کودک خود غافل شدم. کودک به سوی خبیب رفت تا به نزدیک وی رسید و وی کودک را بر زانوی خود نشاند. چون خبیب را که تیغ در دست داشت با کودک خود دیدم، بیمناک و هراسان شدم، چنان هراسان شدم که خبیب حالت مرا دریافت در حالی که در دست وی تیغ بود. سپس گفت: می‌ترسی که او را بکشم؟ من چنین کاری نمی‌کنم، ان شاء الله.

دختر حارث می‌گفت: من هرگز اسیری بهتر از خبیب ندیده‌ام. همانا او را دیدم که از خوشه انگور می‌خورد در حالی که در مکه در آن زمان میوه پیدا نمی‌شد در حالی که او در

قَاعَارَتُهُ، قَالَتْ: فَفَقَلْتُ عَنْ صَبِيٍّ لِي، فَنَدَرَجَ إِلَيْهِ حَتَّى آتَاهُ فَوَضَعَهُ عَلَيَّ فَخَذَهُ، فَلَمَّا رَأَيْتُهُ فَرَعْتُ فُرْعَةً عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنِّي وَلِي يَدِ الْمَوْسَى، قَالَتْ: أَتَخْشِينَ أَنْ أَقْتُلَهُ؟ مَا كُنْتُ لِأَفْعَلَ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَكَانَتْ تَقُولُ: مَا رَأَيْتُ أُسِيرًا قَطُّ خَيْرًا مِنْ خَبِيبٍ، لَقَدْ رَأَيْتُهُ يَأْكُلُ مِنْ قَطْفِ عَنَبٍ وَمَا بِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ لَمَرَّةً، وَإِنَّهُ لَمَوْتُقٌ فِي الْحَدِيدِ، وَمَا كَانَ إِلَّا رِزْقُ رِزْقِهِ اللَّهُ، فَخَرَجُوا بِهِ مِنَ الْحَرَمِ لِيَقْتُلُوهُ، فَقَالَتْ: دَعَوْنِي أَصْلِي رِجْلَيْكَ، ثُمَّ أَنْصَرَفَ إِلَيْهِمْ فَقَالَتْ: لَوْلَا أَنْ تَرَوْا أَنَّ مَا بِي جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ لَزِدْتُمْ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ الرَّحْمَتَيْنِ عِنْدَ الْقَتْلِ هُوَ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ احْصِهِمْ عَدَدًا، ثُمَّ قَالَ:

وَلَسْتُ أَبَالِي حِينَ أَقْتُلُ مُسْلِمًا

عَلَى أَيِّ شِقِّ كَانَ لِلَّهِ مَصْرَعِي

وَذَلِكَ فِي ذَاتِ الْإِلَهِ وَإِنْ يَشَاءُ

يَبَارِكُ عَلَى أَوْصَالِ شَلْوِ مَمْرِعٍ

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ عَقِبَةُ بْنُ الْحَارِثِ فَقَتَلَهُ، وَبَعَثَتْ قُرَيْشٌ إِلَى عَاصِمِ لِيُؤْتُوا بِشَيْءٍ مِنْ جَسَدِهِ يَغْرِفُونَهُ، وَكَانَ عَاصِمٌ قَتَلَ عَظِيمًا مِنْ عَظْمَانِهِمْ يَوْمَ بَدْرٍ، فَبَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِثْلَ الظِّلَّةِ مِنَ الدَّبْرِ، فَحَمَمَتْهُ مِنْ رُسُلِهِمْ، فَلَمْ يَقْدِرُوا مِنْهُ عَلَى شَيْءٍ. [رابع: ۳۰۳۵]

زنجیر آهنین در بند کشیده شده بود و آن انگور به جز روزی‌ای که از سوی خدا به او داده شده بود، چیزی دیگر نبود. او را از حرم مکه بیرون بردند تا به قتل برسانند. وی گفت: به من اجازه دهید تا دو رکعت نماز بگذارم. پس از نماز به سوی ایشان آمد و گفت: اگر ملاحظه آن نبود که بر من گمان ترس از مرگ می‌کردید، بیشتر نماز می‌گزاردم.

نخستین کسی که دو رکعت نماز را به وقت کشتن سنت گردانید خبیب بود. و سپس گفت: بارالها، مشرکان را یکی بعد از دیگری هلاک گردان و بعد گفت:

باکی ندارم آنگاه که مسلمان کشته می‌شوم که در کدام پهلو مرگم در راه خدا صورت گیرد

و این مرگ برای خشنودی ذات خداست و اگر بخواهد

بر مفاصل اندامهای فروپاشیده‌ام برکت می‌دهد سپس عقبه بن حارث برخاست و نزد وی رفت و او را کشت. قریش (با شنیدن خبر مرگ عاصم) به سوی عاصم کسانی را فرستادند تا چیزی از جسد وی را بیاورند تا با آن عاصم را شناسایی کنند. زیرا عاصم در روز بدر یکی از بزرگان قریش را کشته بود. خداوند برای عاصم ساییانی از زنبور فرستاد و زنبورها جسد او را از شر فرستادگان ایشان ایمن داشتند و به چیزی از جسد وی قدرت نیافتند.

۴۰۸۷ - از سفیان روایت است که عمرو گفت:

ی از جابر شنیده است که می‌گفت: کسی که

۴۰۸۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سَفِيَانُ ، عَنْ
عَمْرٍو : سَمِعَ جَابِرًا يَقُولُ : الَّذِي قَتَلَ حَيَّيَا هُوَ أَبُو
سُرُوْعَةَ .

خُبيب را کشت، ابوسروعه بود.^۱

۴۰۸۸ - از عبدالعزیز روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هفتاد نفر را برای انجام کاری فرستاد و ایشان را، قرآء می‌نامیدند. دو گروه از قبایل بنی سُلَیم و رِغْل و ذِکْوَان در نزدیک چاهی که آن را بئرِ مَعُونَه می‌گفتند برایشان پیش آمدند. فرستادگان گفتند، به خدا سوگند که ما به قصد آن نیامده‌ایم که شما را زیان برسانیم، و همانا برای ما اجرای کاری می‌رویم که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ما را فرستاده است. آنها قرآء (قاریان قرآن) را کشتند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برای یک ماه در نماز صبح برایشان دعای بد کرد و ما پیش از آن قنوت نمی‌خواندیم.^۲ عبدالعزیز گفت: و مردی از این قنوت، از انس سؤال کرد که آیا بعد از رکوع یا هنگام فراغت از قرائت (پیش از رکوع) بوده است؟ انس گفت: نی، بلکه هنگام فراغت از قرائت بوده است.

۴۰۸۹ - از هِشام از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برای یک ماه بعد از رکوع قنوت خواند در حالی که بر قبایلی از عرب دعای بد می‌کرد.

۱- ابوسروعه، کنیت عُقبه بن حارث است. و این حدیث در شماره ۳۹۸۹، نیز آمده است. ولی در ذیل متن حدیث فوق شماره ۳۰۳۵ نگاشته شده، که اشتباه است.

۲- شافعیه به استناد این حدیث در آخر نماز صبح قنوت می‌خوانند. حنیفیه این قنوت را نمی‌خوانند و سنت نمی‌دانند و می‌گویند که آن قنوت به طور موقت برای یک ماه بوده است و قنوت دائمی بعد از قرائت، پیش از رکوع بوده است. منقول است که باری امام شافعی بر سر قبر امام ابوحنیفه آمد و نماز صبح را در آنجا گزارد ولی دعای قنوت نخواند. پارانرش پرسیدند که چرا قنوت را ترک کردی؟ گفت از ابی حنیفه شرمم آمد که در مذهب وی قنوت در این وقت نیست. (تیسیر القاری)

۴۰۸۸ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبْعِينَ رَجُلًا لِحَاجَةِ ، يُقَالُ : لَهُمُ الْقِرَاءُ ، فَعَرَضَ لَهُمْ حَيَّانَ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ ، رِغْلٌ وَذِكْوَانٌ ، عِنْدَ بئرٍ يُقَالُ لَهَا : بئرُ مَعُونَةَ ، فَقَالَ الْقَوْمُ : وَاللَّهِ مَا إِيَّاكُمْ أَرَدْنَا ، إِنَّمَا نَحْنُ مُجْتَازُونَ فِي حَاجَةِ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، فَتَلَوْهُمْ فَدَعَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ شَهْرًا فِي صَلَاةِ الْغَدَاةِ ، وَذَلِكَ يَدُ الْقُنُوتِ ، وَمَا كُنَّا نَقْنُتُ .

قال عبدالعزیز : وسأل رجل أنسا عن القنوت : أبعد الركوع ، أو عند فراغ من القراءة ؟ قال : لا بل عند فراغ من القراءة . [راجع : ۱۰۰۱ ، أخرجه مسلم : ۶۷۷ ، باختلاف وكذلك في الإمارة ، ۱۴۷] .

۴۰۸۹ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا قِتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : قَنَتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَهْرًا بَعْدَ الرُّكُوعِ ، يَدْعُو عَلَى أَحْيَاءِ مِنَ الْعَرَبِ . [راجع : ۱۰۰۱ ، أخرجه مسلم : ۶۷۷]

۴۰۹۰ - حَدَّثَنِي عَبْدُ الْأَعْلَى بْنُ حَمَّادٍ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه : أَنَّ رِعْلًا وَذُكْوَانَ وَعُصَيْبَةَ وَبَنِي لُحْيَانَ ، اسْتَمَدُوا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم عَلَى عَدُوٍّ ، فَأَمَدَهُمْ بِسَبْعِينَ مِنَ الْأَنْصَارِ ، كُنَّا نُسَمِّيهِمُ الْقُرَاءَ فِي زَمَانِهِمْ ، كَانُوا يَحْتَطِبُونَ بِالنَّهَارِ وَيُصَلُّونَ بِاللَّيْلِ ، حَتَّى كَانُوا يَبْئُرُ مَعُونَةَ قَتْلِهِمْ وَغَدَرُوا بِهِمْ ، فَلَبَّغَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم قَتَّتْ شَهْرًا يَدْعُو فِي الصُّبْحِ عَلَى أَحْيَاءِ مِنَ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ ، عَلَى رِعْلٍ وَذُكْوَانَ وَعُصَيْبَةَ وَبَنِي لُحْيَانَ ، قَالَ : أَنَسٌ قَرَأْنَا فِيهِمْ قُرْآنًا ، ثُمَّ إِنَّ ذَلِكَ رُفِعَ : بَلَّغُوا عَنَّا قَوْمَنَا أَنَّا لَقِينَا رَبَّنَا فَرَضِي عَنَّا وَأَرْضَانَا .

وَعَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ حَدَّثَهُ : أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَتَّتْ شَهْرًا فِي صَلَاةِ الصُّبْحِ يَدْعُو عَلَى أَحْيَاءِ مِنَ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ ، عَلَى رِعْلٍ وَذُكْوَانَ وَعُصَيْبَةَ وَبَنِي لُحْيَانَ .
زَادَ خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، حَدَّثَنَا أَنَسٌ : أَنَّ أَوْلَئِكَ السَّبْعِينَ مِنَ الْأَنْصَارِ قُتِلُوا بِبَيْتِ مَعُونَةَ .

قُرْآنًا : كِتَابًا . نَحْوُهُ . [راجع : ۱۰۰۱ . أخرجه مسلم :

۶۷۷ ، مختصرًا باختلاف وهو في الإمارة ، ۱۴۷]

۴۰۹۰ - از سعید، از قتاده روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: قبایل رِعْل و ذکوان و عُصَیْبَه و بنی لحيان از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در برابر دشمنان خود کمک خواستند. آن حضرت هفتاد نفر از انصار را به کمکشان فرستاد و ما این فرستادگان را (نسبت اشتغالشان به قرآن) در زمان حیات ایشان قُرَاء می‌نامیدیم. آنها روز را به هیزم کشی می‌گذراندند و شب را نماز می‌گزاردند. تا آنکه به بئر معونه رسیدند که آنان، ایشان را کشتند و با آنان خیانت کردند، این خبر که به پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) رسید، برای یک ماه قنوت خواند، و در نماز صبح بر قبایلی از قبایل عرب دعای بد کرد، یعنی بر قبایل رِعْل و ذکوان، و عُصَیْبَه و بنی لحيان.

انس گفت: ما درباره ایشان آیه قرآن می‌خواندیم، سپس تلاوت آن منسوخ شد که چنین بود: از جانب ما به قوم ما خبر برسانید که همانا ما پروردگار خویش را ملاقات کردیم و او از ما راضی گشت و ما را راضی ساخت. و روایت است از قتاده که انس بن مالک به او گفت: همانا پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) برای یک ماه در نماز صبح قنوت خواند و بر قبایلی از قبایل عرب که رِعْل و ذکوان و عُصَیْبَه و بنی لحيان اند دعای بد کرد.

خلیفه (بن خیاط شیخ مؤلف) افزوده است که یزید بن زُرَیْع، از سعید، از قتاده، از انس روایت کرده که گفته است: همانا آن جماعت هفتاد تن از انصار بودند که در بئر معونه کشته شدند. مراد از قرآن (که مذکور شد) کتاب خداست.

مانند حدیث مذکور.

۴۰۹۱ - از همّام از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مامای (خالوی) انس (حرام) را که برادر امّ سلیم است به سرکردگی هفتاد سوار اعزام کرد. و رئیس مشرکین، عامر بن الطفیل، بود که (به آن حضرت) سه پیشنهاد کرده بود و گفته بود، بادیه نشینان در فرمان تو باشند و شهرنشینان در فرمان من باشند. یا من جانشین تو باشم. یا با هزار و هزار تن از مردم غطفان با تو نبرد کنم. لیکن عامر که در خانه امّ فلان بود دچار مرض طاعون شد و گفت: این غده‌ای است همچون غده شتر، در خانه زنی از آل فلان. پس اسپ مرا بیاورید. وی در پشت اسپ خود مرد. حرام برادر امّ سلیم راهی شد و او مردی لنگ بود، و مردی دیگر از قبیله بنی فلان (به سوی مشرکین راهی شدند.) حرام (به همراه خود) گفت: نزدیک من بمان، تا من نزد ایشان بروم، اگر مشرکان به من امان دادند، شما نزدیک من باشید و اگر مرا بکشند شما نزد یاران خود بروید. سپس حرام به مشرکان گفت: آیا مرا امان می‌دهید که پیغام رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را به شما برسانم. وی با ایشان سخن می‌گفت، که آنها به مردی اشارت کردند. وی از عقب او آمد و او را با نیزه زد - همّام (راوی حدیث) گفته است: می‌پندارم که چنین گفت: تا آنکه نیزه را از یک جانب وی به جانب دیگر گذرانند. حرام گفت: الله اکبر، به پروردگار کعبه که پیروز شدم. آن مرد هم به حرام ملحق

۴۰۹۱ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَنَسٌ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ خَالَهٗ ، أَخَ لَأُمِّ سَلِيمٍ ، فِي سَبْعِينَ رَاكِبًا ، وَكَانَ رَئِيسَ الْمُشْرِكِينَ عَامِرُ بْنُ الطُّفَيْلِ ، خَيْرَ تَيْنِ ثَلَاثِ خِصَالٍ ، فَقَالَ : يَكُونُ لَكَ أَهْلُ السَّهْلِ وَلِي أَهْلُ الْمَدِينِ ، أَوْ أَكُونُ خَلِيفَتَكَ ، أَوْ أَغْزُوكَ بِأَهْلِ غَطَفَانَ بِالْفِ وَالْفِ ؟ فَطَعَنَ عَامِرٌ فِي بَيْتِ امِّ فُلَانٍ ، فَقَالَ : غَدَةٌ كَغَدَةِ الْبَكْرِ ، فِي بَيْتِ امْرَأَةٍ مِنْ آلِ فُلَانٍ ، أَتُونِي بِفَرَسِي . فَصَاتَ عَلَيَّ ظَهْرَ فَرَسِهِ ، فَانْطَلَقَ حَرَامٌ أَخْرَامَ سَلِيمٍ ، وَهُوَ رَجُلٌ أَعْرَجٌ ، وَدَجَلٌ مِنْ بَنِي فُلَانٍ ، قَالَ : كُونَا قَرِيْبًا حَتَّى آتِيَهُمْ فَإِنِ آمَنُونِي كُنْتُمْ ، وَإِنِ قَتَلُونِي آتَيْتُمْ أَصْحَابَكُمْ ، فَقَالَ : أَتُوْمَتُونِي أَبْلَغَ رِسَالَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَيَجْعَلُ يُحَدِّثُهُمْ ، وَأُوْمَتُوا إِلَى رَجُلٍ ، فَاتَاهُ مِنْ خَلْفِهِ فَطَعَنَهُ ، قَالَ : - هَمَّامٌ أَحْسِبُهُ - حَتَّى أَثْقَلَهُ بِالرَّمْحِ ، قَالَ : اللَّهُ أَكْبَرُ ، فُرِزْتُ وَدَبَّ الْكَعْبَةُ ، فَلَحِقَ الرَّجُلُ ، فَقَتَلُوا كُلَّهُمْ غَيْرَ الْأَعْرَجِ ، كَانَتْ فِي رَأْسِ جَبَلٍ ، فَانزَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا ، ثُمَّ كَانَتْ مِنَ الْمَنْسُوحِ : إِنَّا قَدْ لَقِينَا رَبَّنَا فَرَضِيَ عَنَّا وَأَرْضَانَا . فَدَعَا النَّبِيَّ ﷺ عَلَيْهِمْ ثَلَاثِينَ صَبَاحًا ، عَلَى رِجْلِ وَذُكْوَانَ وَتِنِي لِحْيَانٍ وَعَصِيَّةٍ ، الَّذِينَ عَصَوْا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ . (راجع : ۱۰۰۱، وانظر في التوحيد، باب ۴۶، أخرجه مسلم : ۶۷۷، وفي الإمارة : ۱۴۷ مختصراً باختلاف شديد .]

شد. مشرکان همه را کشتند به جز از اَعْرَج که بر سر کوهی بود. سپس خداوند بر ما (آیتی) فرو فرستاد که بعداً منسوخ التلاوه شد: همانا پروردگار خود راملاقات کردیم. وی از ما راضی گشت و ما را راضی ساخت. پس از آن پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) بر رعل و ذکوان و بنی لَحْیان و عَصِیَه، که خدا و رسول او را نافرمانی کرده بودند، برای سی صبح دعای بد کرد.

۴۰۹۲ - از ثمامه بن عبدالله بن انس روایت است که از انس بن مالک (رضی الله عنه) شنیده است که می گفت: آنگاه که حرام بن ملحان که مامای (خالوی) انس بود در بئر معونه به نیزه زده شد، از خون خویش بر روی و سر خود پاشید و سپس گفت: سوگند به پروردگار کعبه که پیروز شدم.

۴۰۹۳ - از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: آنگاه که آزار مشرکان بر ابوبکر شدت گرفت. در بیرون آمدن از مکه از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اجازت خواست. آن حضرت فرمود: «منتظر باش» وی گفت: یا رسول الله، آیا امید داری که برایت اجازه (مهاجرت) داده شود؟ رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می گفت: «همانا من بدان امید می دارم» ابوبکر در انتظار وی ماند، سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) روزی به هنگام چاشت نزد ابوبکر آمد و بر وی بانگ برآورد که: «هرکس که نزد تو است او را بیرون کن.» ابوبکر گفت: فقط دو دختر من است. آن حضرت فرمود: «آیا دانسته ای که برایم اجازه

۴۰۹۲ - حَدَّثَنِي حَبَّانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ ، أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ قَالَ : حَدَّثَنِي ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَنَسٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ : لَمَّا طَعَنَ حِرَامُ بْنُ مَلْحَانَ ، وَكَانَ حَالَهُ ، يَوْمَ بَيْرِ مَعُونَةَ ، قَالَ : بِاللَّحْمِ هَكَذَا ، فَتَضَخَهُ عَلَى وَجْهِهِ وَرَأْسِهِ ، ثُمَّ قَالَ : فَنَزَتْ وَرَبُّ الْكُفْبَةِ . [راجع: ۱۰۰۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۷ بقطعة لم ترد في هذة الطريق ، وهو في الإمارة : ۱۴۷] .

۴۰۹۳ - حَدَّثَنَا عَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أَسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اسْتَأْذَنَ النَّبِيُّ ﷺ أَبُو بَكْرٍ فِي الْخُرُوجِ حِينَ اسْتَدَّ عَلَيْهِ الْأَدَى ، فَقَالَ : لَهُ «أَقِمَّ» . فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَتَطْمَعُ أَنْ يُؤْذَنَ لَكَ ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «إِنِّي لَأَرْجُو ذَلِكَ» . قَالَتْ : فَانظُرْهُ أَبُو بَكْرٍ ، فَاتَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ ظَهْرًا ، فَتَدَاهُ فَقَالَ : «أَخْرِجْ مَنْ عِنْدَكَ» . فَقَالَ : أَبُو بَكْرٍ إِنَّمَا هُمَا ابْنَتَايَ ، فَقَالَ : «أَشَعْرَتِ أَنَّهُ قَدْ أذَنَ لِي فِي الْخُرُوجِ» . فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ الصَّحْبَةَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «الصَّحْبَةَ» . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، عِنْدِي نَائِقَتَانِ ، فَذَكَّتْ أَعْدَدْتُهُمَا لِلْخُرُوجِ ، فَأَعْطَى النَّبِيُّ ﷺ إِحْدَاهُمَا - وَهِيَ الْجُدْعَاءُ - فَرَكِبَا ، فَأَنْطَلَقَا حَتَّى آتَيَا النَّارَ - وَهُوَ بَيْتُورٌ - فَتَوَارَيَا فِيهِ ، فَكَانَ عَامِرُ بْنُ قُهَيْرَةَ غُلَامًا لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الطَّعْبَلِيِّ بْنِ سَخْبِرَةَ أَخُو عَائِشَةَ لِأُمَّهَا ، وَكَانَتْ

بیرون آمدن داده شده است.» ابوبکر گفت: یا رسول الله، من می خواهم همراه تو باشم. فرمود: «همراه باش» ابوبکر گفت: یا رسول الله، من دو شتر دارم که آنها را برای بیرون آمدن آماده کرده‌ام، و یکی از آن شترها را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) داد و آن شتر - الجداء - بود. هر دوی آنها سوار شدند و راهی شدند تا آن که به غار رسیدند و آن غار در کوه ثور بود. سپس در آن غار پنهان شدند.

عامر بن فهیره، غلام عبدالله بن طفیل بن سخیره بود و عبدالله برادر عایشه از جانب مادری بود و ابوبکر شتری شیردهنده داشت. عامر شتر را بعد از چاشت می برد و قبل از چاشت می آورد و صبح زود که هنوز هوا تاریک بود، نزد ایشان (به سوی غار) می رفت و هیچ یک از چوپانان از حالت وی آگاه نمی شد. آنگاه که آن حضرت و ابوبکر (از غار) برآمدند، عامر نیز همراهشان بیرون آمد و آن حضرت و ابوبکر به نوبت او را بر پشت خود بر شتر سوار می کردند تا آنکه به مدینه رسیدند، ولی عامر بن فهیره در روز بثر معونه کشته شد.

از ابو أسامه روایت است که گفت: هشام بن عروه گفت: پدرم مرا خبر داده و گفت: هنگامی که گروهی در بثر معونه کشته شدند و عمرو بن أمیه ضمری اسیر شد. عامر بن طفیل به عمرو بن أمیه گفت: این کیست؟ و به یکی از کشتگان اشارت کرد. عمرو بن أمیه به او گفت: این عامر بن فهیره است. عامر بن طفیل گفت: همانا من او را دیدم که پس از کشته شدن به سوی سوی آسمان بلند برده شد تا آنکه من به سوی

لأبي بكر منحة، فكان يروح بها ويغدو عليهم ويصبح فيدأج إليهما ثم يسرح، فلا يقطن به أحد من الرعاء، فلما خرج خرج معهما يعقبانه حتى قدما المدينة، فقتل عامر بن فهيرة يوم بثر معونة.

وعن أبي أسامة قال: قال هشام بن عروة: فأخبرني أبي قال: لما قتل الدين بثر معونة، وأسر عمرو بن أمية الضمري، قال له عامر بن طفيل: من هذا؟ فأشار إلي طفيل، فقال له عمرو بن أمية: هذا عامر بن فهيرة، فقال: لقد رأيته بعد ما قتل رُفِعَ إلى السماء، حتى إنني لأنظر إلى السماء بينه وبين الأرض، ثم وضع، فأتى النبي ﷺ خبرهم فنعاهم، فقال: «إن أصحابكم قد أضيوا، وإنهم قد سألوا ربهم، فقالوا: ربنا أخبرنا عنا، إخواننا بما رضينا عنك ورضيت عنا، فأخبرهم عنهم». وأصيب يومئذ فيهم عروة بن أسماء بن الصلت فسمي عروة به، ومثلر بن عمرو سمي به مثلراً. [راجع

آسمان می‌نگریستم که میان او و میان زمین است. ۱ و سپس بر زمین نهاده شد. پس از آن خبر مرگ ایشان به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رسید و آن حضرت خیر مذکور را اعلان کرد و گفت: «همانا یاران شما در (بئر معونه) کشته شدند و ایشان از پروردگار خویش خواستند و گفتند: بارالها، برادران ما را از حال ما آگاه کن به آنچه ما از تو راضی شدیم و تو از ما راضی شدی. خداوند از حال ایشان خبر داد.» در این روز عروه بن اسماء بن الصلت که یکی از ایشان بود نیز کشته شد و بنابراین عروه (بن زبیر) به نام او نام گذاری شد و مُنذر (بن زبیر) به نام مُنذر (که در بئر معونه کشته شد) نام گذاری گردید. ۲

۴۰۹۴ - از سلیمان، از ابو مجلز روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برای یک ماه، پس از رکوع قنوت خواند و بر رِغْل و ذکوان دعای بد کرد و می‌گفت: «عُصِيه، از خدا و رسول او سرکشی کردند.»

۴۰۹۵ - از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر کسانی که کشته بودند - یعنی یاران وی را - در بئر معونه، برای مدت سی صبح دعای بد کرد، آنگاه که بر قبایل رِغْل و لَحِيان دعای بد می‌کرد و می‌گفت: «و عُصِيه، از خدا و رسول او سرکشی کردند.» انس گفت: خدای تعالی درباره کسانی که کشته شده بودند. - یعنی

۴۰۹۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ التَّمِيمِيُّ ، عَنْ أَبِي مَجْلَزٍ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قَتَلَ النَّبِيُّ ﷺ بَعْدَ الرُّكُوعِ شَهْرًا ، يَدْعُو عَلَى رِغْلٍ وَذَكْوَانَ وَيَقُولُ : «عُصِيَّةُ عَصَتِ اللَّهُ وَرَسُولَهُ» . [راجع : ۱۰۰۱ . أخرجه مسلم : ۶۷۷ .]

۴۰۹۵ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : دَعَا النَّبِيُّ ﷺ عَلَى الَّذِينَ قُتِلُوا - يَعْنِي أَصْحَابَهُ - بِبِئْرِ مَعُونَةَ ثَلَاثِينَ صَبَاحًا ، حِينَ يَدْعُو عَلَى رِغْلٍ وَلَحِيَانَ : «وَعُصِيَّةُ عَصَتِ اللَّهُ وَرَسُولَهُ ﷺ» . قَالَ أَنَسٌ : فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى لَنَبِيِّ ﷺ فِي الَّذِينَ قُتِلُوا - أَصْحَابِ بِئْرِ مَعُونَةَ - قُرْآنًا قَرَأَهُ حَتَّى نُسِخَ بَعْدُ : بَلِّغُوا قَوْمَنَا فَقَدْ لَقِينَا رَبَّنَا فَرَضِي عَنَّا وَرَضِينَا عَنْهُ . [راجع : ۱۰۰۱ . أخرجه مسلم : ۶۷۷ .]

۱- فرشته او را بالا برد تا از نظر مشرکان پنهان بدارد.

۲- نظر به طول مدتی که میان ولادت عروه بن زبیر و شهادت عروه بن اسما است. نام گذاری این عروه را به آن عروه، بعضاً بیعد دانسته‌اند.

یاران بتر معونه - به پیامبر خود (صلی الله علیه وسلم) وحی فرستاد، قرآنی که آن حضرت می خواند تا آنکه بعد از آن، تلاوت آن منسوخ شد: قوم ما را آگاه کنید که ما پروردگار خویش را ملاقات کردیم. او از ما راضی شد و ما را راضی ساخت.

۴۰۹۶ - از عبدالواحد روایت است که عاصم الأحول گفت: در مورد خواندن قنوت در نماز از انس بن مالک (رضی الله عنه) سؤال کردیم. گفت: آری، (قنوت در نماز توسط آن حضرت خوانده شده) گفتیم: آیا پیش از رکوع بوده است یا بعد از رکوع؟ گفت: قبل از رکوع. گفتیم: همانا فلان کس از تو به من خبر داده است که گفته بودی، بعد از رکوع بوده است. انس گفت: وی خطا کرده است، همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به مدت یک ماه قبل از رکوع قنوت خوانده است: آن حضرت مردمی را که القراء نامیده می شدند و هفتاد مرد بودند، به سوی معی از مشرکین فرستاد و قبل بر آن میان آنها و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پیمان (صلح) برقرار شده بود، سپس آنانی که میان ایشان و میان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پیمان بود، پیمان خویش را شکستند. بنابراین رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برای یک ماه پس از رکوع بر ایشان دعای بد کرد.

باب - ۲۹ غزوة خندق و آن غزوة احزاب است. ۱

۱- جنگ خندق که به مناسبت اشتراک گروههایی از قبایل مشرک عرب، جنگ احزاب نیز نامیده شده است به اثر توطئه یهود سازمان یافت چنانکه شماری از رؤسای قوم بنی نضیر نزد مشرکین مکه رفتند و آنان را به جنگ با مسلمانان تحریک و تشویق کردند و در صورت بروز جنگ وعده هر نوع همکاری دادند. سپس آنان نزد سائر قبایل مشرک عرب رفتند و آنها را بر

۴۰۹۶ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا عَاصِمُ الْأَحْوَلُ قَالَ : سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ الْقَنُوتِ فِي الصَّلَاةِ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ ، فَقُلْتُ : كَانَ قَبْلَ الرُّكُوعِ أَوْ بَعْدَهُ ؟ قَالَ : قَبْلَهُ ، قُلْتُ : فَإِنْ فَلَانًا أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنَّكَ قُلْتَ بَعْدَهُ ، قَالَ : كَذَبٌ ، إِنَّمَا قَبَّلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ الرُّكُوعِ شَهْرًا : أَنَّهُ كَانَ بَعَثَ نَاسًا يُقَالُ لَهُمُ الْقُرَاءُ ، وَهُمْ سَبْعُونَ رَجُلًا ، إِلَى نَاسٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ، وَبَيْنَهُمْ وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَهْدٌ قَبْلَهُمْ ، فَظَهَرَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَانُوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَهْدٌ ، فَكَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ الرُّكُوعِ شَهْرًا يَدْعُو عَلَيْهِمْ . [راجع : ۱۰۰۱ . أخرجه مسلم : ۲۷۷ بخلاف]

۲۹ - باب : غزوة الخندق ،

وهي الأحزاب

قال موسى بن عتبة : كانت في شوال سنة أربع

موسی بن عقبه گفته است: این واقعه در سال چهارم (هجرت) بوده است.

۴۰۹۷ - از عبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز اُحد ابن عمر را ورنانداز کرد، در حالی که او پسری چهارده ساله بود و به وی اجازه شرکت در جنگ نداد و در روز خندق او را ورنانداز کرد در حالی که او پانزده ساله بود و او را اجازه داد که در جنگ شرکت نماید.^۱

۴۰۹۸ - از ابو حازم، از سهل بن سعد (رضی الله عنه) روایت است که گفت: ما با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در میان خندق بودیم و مسلمانان مشغول کردن بودند، و ما بر شانه‌های خویش خاک می‌بردیم، و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گفت: بارالها، زندگی به جز زندگی آخرت نیست، پس انصار و مهاجرین

۴۰۹۷ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : أَخْبَرَنِي نَافِعٌ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ عَرَضَهُ يَوْمَ أُحُدٍ ، وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِ عَشْرَةَ سَنَةً ، فَلَمْ يُجِزْهُ ، وَعَرَضَهُ يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، وَهُوَ ابْنُ خَمْسِ عَشْرَةَ سَنَةً فَأَجَازَهُ . [راجع : ۲۶۶۴ . أخرجه مسلم : ۱۸۶۸ ، بزيادة قول نافع] .

۴۰۹۸ - حَدَّثَنِي قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدِ الْعَزِيزُ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ﷺ قَالَ : كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْخَنْدَقِ ، وَهُمْ يَحْضُرُونَ ، وَنَحْنُ نُنْقِلُ التُّرَابَ عَلَى أَكْثَادِنَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «اللَّهُمَّ لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشُ الْآخِرَةِ فَاغْفِرْ لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ» . [راجع : ۲۷۹۷ . أخرجه مسلم : ۱۸۰۴ ، بلفظ أكثادنا] .

ضد مسلمانان متحد ساختند تا آنکه تقریباً ده هزار نفر به سوی مدینه راهی شدند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) که از ماجرا آگاه شد با مهاجرین و انصار به مشوره نشست و سرانجام نظر سلمان فارسی را پذیرفت که گفته بود: در نزدیکی مدینه بر سر راهشان خندق حفر کنند تا از ورودشان به مدینه جلوگیری شود. آن حضرت و یاران وی از مدینه برآمدند و بر سر راهشان به کندن خندق مشغول شدند و پس از چند روز با تحمل مشکلات زیاد توانستند کار خندق را به پایان برسانند. وقتی لشکر مشرکین این حالت را دیدند، در آنجا توقف کردند و چند تن از ایشان که قصد کردند از خندق بگذرند با مقاومت مسلمانان مواجه گشتند و کشته شدند. برای چند روز پیایی میان طرفین تیراندازی صورت گرفت و شماری کشته و شهید شدند. خبی سر کرده یهود بنی نضیر به نزد قبیله بنی قریظه رفت و ایشان را واداشت که پیمانی را که با مسلمانان بسته بودند نقض نمایند و با مشرکین مکه همکاری کنند. آنها مواد غذایی به مشرکین فرستادند و بد عهدی خویش را بر مسلمانان ثابت کردند. سپس خداوند در صفوف مشرکین رخنه افکند و بعد طوفان باد بر ایشان نازل کرد که خیمه و خرگاهشان را برکند و واپس به سوی خانه‌های خویش برگشتند و بسیاری از لوازم و بار و بنه خود را در میدان رها کردند که به غنیمت مسلمانان درآمد. تاریخ این جنگ را سال چهارم و بعضاً سال پنجم هجرت ضبط کرده‌اند.

۱- امام بخاری با استناد به این حدیث که میان جنگ خندق و اُحد یک سال فرق است، تاریخ وقوع این جنگ را مورد عنایت قرار داده است.

را مغفرت کن.

۴۰۹۹ - از ابواسحاق، از حمید روایت است که گفت: از انس (رضی الله عنه) شنیدم که می گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به سوی خندق رفت و دید که مهاجرین و انصار در آن بامداد سرد، حفر می کنند و ایشان غلامانی نداشتند که برایشان کار کنند و چون برایشان حالت رنج و گرسنگی را مشاهده کرد، گفت: بارالها، همانا زندگی، زندگی آخرت است، پس انصار و مهاجرین را مغفرت کن و مسلمانان در پاسخ آن حضرت می گفتند: ما کسانی هستیم که با محمد بیعت کردیم، بر جهاد، همیشه مادامی که زنده هستیم.

۴۱۰۰ - از عبدالوارث، از عبدالعزیز روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: مهاجرین و انصار، مشغول کردن خندق در اطراف مدینه بودند و بر پشت خویش خاک می بردند و می گفتند: ما کسانی هستیم که با محمد بیعت کردیم، بر جهاد، همیشه مادامی که زنده هستیم. و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در پاسخ شان می گفت: «بارالها، نیکویی نیست به جز نیکویی آخرت. پس بر انصار و مهاجرین برکت بده.» (به ایشان به مقدار پری دو کف دست، جو آورده می شد و با روغن بو گرفته پخته می شد و در جلوی مردم نهاده می شد.)^۲

۱- در سائر نسخ بخاری عوض کلمه جهاد - اسلام - آمده است.

۲- حدیث ۴۱۰۰، بخش آخر آن، قسماً از چاپ افتاده است که ترجمه آن آورده شد و عبارت مکمل آن که با چندین نسخه بخاری مقابله شد چنین است: قال، يقول النبي (صلی الله علیه وسلم)، وهو يجيئهم: «اللهم إني لأخير إلاخير الآخرة، فبارك في الانصار - و المهاجرة -» كلمة مهاجرة - در

۴۰۹۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا معاويةُ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ حُمَيْدٍ : سَمِعْتُ أَنَسًا ؓ يَقُولُ : خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْخَنْدَقِ ، قَبْلَ إِذَا الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ يُحْفَرُونَ فِي غَدَاةٍ بَارِدَةٍ ، فَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ عَيْدٌ يَمْمَلُونَ ذَلِكَ لَهُمْ ، فَلَمَّا رَأَى مَا بِهِمْ مِنَ النَّصَبِ وَالْجُوعِ ، قَالَ :

«اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَيْشَ عَيْشُ الْآخِرَةِ

فَاغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ»

فَقَالُوا مُجِيبِينَ لَهُ :

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا

عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدًا

[راجع : ۲۸۳۴ ، أخرجه مسلم : ۱۸۰۵ باختلاف]

۴۱۰۰ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ ؓ قَالَ : جَعَلَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ يُحْفَرُونَ الْخَنْدَقَ حَوْلَ الْمَدِينَةِ ، وَيَنْقُلُونَ التُّرَابَ عَلَى مَتُونِهِمْ ، وَهُمْ يَقُولُونَ :

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا

عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدًا

قَالَ : يَقُولُ النَّبِيُّ ﷺ ، وَهُوَ يُجِيبُهُمْ : «اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرَ الْآخِرَةِ . فَبَارِكْ فِي الْأَنْصَارِ وَالْقَوْمِ جِياعٌ ، وَهِيَ بَشْعَةٌ فِي الْحَلْقِ ، وَلَهَا رِيحٌ مِثْنِ .» [راجع : ۲۸۳۴ ، أخرجه مسلم : ۱۸۰۵ باختلاف]

و مردم گرسنه بودند. و این خورش طعمی ناخوش داشت و دارای بوی بد و گندیده بود. ۴۱۰۱- از سیدالراحد بن یمن از پدرش روایت است که گفت: نزد جابر (رضی الله عنه) رفتم و او گفت: همانا ما در روز خندق زمین را می‌کنندیم، ناگاه به زمینی درشت و سخت روبرو شدیم، مردم نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفتند و گفتند: این زمینی درشت و سخت است که در خندق بدان روبه‌رو شده‌ایم. آن حضرت فرمود: «من فرود می‌آیم.» آن حضرت ایستاد در حالی که سنگی به شکم آن حضرت بسته شده بود و سه روز گذشته بود که ما چیزی نخورده بودیم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) کلنگ را گرفت و زمین سخت و درشت را با آن کوبید و آن به صورت ریگزار یا خاک نرم درآمد. من گفتم: یا رسول الله، مرا اجازه ده که به خانه خود بروم. سپس به زن خود گفتم: در پیامبر (صلی الله علیه وسلم) حالتی دیدم که تحمل کرده نمی‌توانم. آیا (برای خوردن) چیزی داری؟ گفتم: مقداری جو و بز ماده‌ای دارم. بز را ذبح کردم و جو را دستاس کردم تا آن که آن را در دیگ سنگی انداختم. سپس نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفتم، آنگاه که خمیر نرم شده بود و دیگ سنگی بر اجاق بود و نزدیک بود که پخته شود. گفتم: اندکی غذا آماده کرده‌ام. پس برخیز یا رسول الله، با یک یا دو نفر (که برویم غذا بخوریم) فرمود: «چه مقدار است؟» به او گفتم: فرمود: «بسیار است، خوب است.» فرمود: «به زن خود بگوی که دیگ را از دیگران برنندار و نان را

۴۱۰۱ - حَدَّثَنَا خَلَادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنِ أَيْمَنَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : آتَيْتُ جَابِرًا رضي الله عنه فَقَالَ : إِنَّا يَوْمَ الْخَنْدَقِ نَحْفِرُ ، فَعَرَضَتْ كُدَيْبَةُ شَدِيدَةً ، فَجَاءُوا النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم فَقَالُوا : هَذِهِ كُدَيْبَةُ عَرَضَتْ فِي الْخَنْدَقِ ، فَقَالَ : «إِنَّا نَأْرُلُ» . ثُمَّ قَامَ وَيَطْلُهُ مَعْصُوبٌ بِحَجَرٍ ، وَلَيْسَتْ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ لَا نَذُوقُ دَوَاقًا ، فَأَخَذَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم الْمَعْوَلَ فَضَرَبَ فِي الْكُدَيْبَةِ ، فَمَادَ كَثِيرًا أَهِيلَ ، أَوْ أَيْمَمَ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، انْذَنْ لِي إِلَى الْبَيْتِ ، فَقُلْتُ لِأَمْرَأَتِي : رَأَيْتُ بِالنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم شَيْئًا مَا كَانَ فِي ذَلِكَ صَبْرٌ ، فَمَنْذَكَ شَيْءٌ ؟ قَالَتْ : عِنْدِي شَعِيرٌ وَعِنَاقٌ ، فَذَبَحَتِ الْعِنَاقَ ، وَطَحَنَتِ الشَّعِيرَ حَتَّى جَعَلْنَا اللَّحْمَ فِي الْبِرْمَةِ ، ثُمَّ جِئْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم وَالْعَجِينُ قَدْ انْكَسَرَ ، وَالْبُرْمَةُ بَيْنَ الْإِثْنَيْنِ قَدْ كَادَتْ أَنْ تَنْضَجَ ، فَقُلْتُ : طَعِمِمْ لِي ، فَقُمْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَجُلٌ أَوْ رَجُلَانِ : قَالَ : «كَمْ هُوَ» . فَذَكَرْتُ لَهُ ، قَالَ : «كَثِيرٌ طَيِّبٌ» ، قَالَ : قُلْ لَهَا : لَا تَنْزِعِ الْبُرْمَةَ ، وَلَا الْخُبْزَ مِنَ النَّوْرِ حَتَّى آتِي ، فَقَالَ : قُومُوا . فَقَامَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَى أَمْرَأَةٍ قَالَ : وَنَحَكَ جَاءَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم بِالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَمَنْ مَعَهُمْ ، قَالَتْ : هَلْ سَأَلْتُكَ ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، فَقَالَ : «ادْخُلُوا وَلَا تَضَاغَطُوا» . فَجَعَلَ يَكْسِرُ الْخُبْزَ ، وَيَجْعَلُ عَلَيْهِ اللَّحْمَ ، وَيُخَمِّرُ الْبُرْمَةَ وَالنَّوْرَ إِذَا أَخَذَ مِنْهُ ، وَيُقَرِّبُ إِلَى أَصْحَابِهِ ثُمَّ يَنْزِعُ ، فَلَمْ يَزَلْ يَكْسِرُ الْخُبْزَ ، وَيَغْرِفُ حَتَّى شَبِعُوا وَيَبْقَى بَقِيَّةٌ ، قَالَ : «كُلِّي هَذَا وَأَهْدِي فَإِنَّ النَّاسَ أَصَابَتْهُمْ مَجَاعَةٌ» . [راجع : ۳۰۷۰ . أخرجه مسلم : ۲۰۳۹ . باختلاف]

متن فوق نیست و این عبارت را نیز فاقد است: قال: يوتونون بيل و كفى من الشعير، فيصنع لهم باهاله سبخه توضع بين يدي القوم.

از تنور نگیر تا آنکه من بیایم.» سپس فرمود: «برخیزید» مهاجرین و انصار ایستادند. چون جابر نزد زن خود آمد گفت: خدا بر تو رحم کند، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با مهاجرین و انصار و کسانی که با ایشان بودند، آمده‌اند. زنش گفت: آیا آن حضرت از تو پرسید که چه مقدار غذا است؟ گفتم: آری.

آن حضرت فرمود: «در آید و یکدیگر را مزاحمت نکنید.» آن حضرت نان را می شکست و گوشت را بر آن می نهاد و سر دیگ و سر تنور را، وقتی از آن چیزی می گرفت می پوشید و آن را به یاران خود می داد، سپس گوشت از دیگ برمی آورد و پیوسته نان را می شکست و گوشت را برمی آورد تا آنکه همه سیر شدند و چیزی باقی ماند. آنگاه، آن حضرت (به زن من) گفت: «این را بخور و به دیگران بده، همانا مردم را گرسنگی رسیده است.»

۴۱۰۲ - از حنظله بن ابی سفیان، از سعید بن میناء روایت است که جابر (رضی الله عنهما) گفت: آنگاه که خندق کنده شد، در پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گرسنگی شدیدی احساس کردم. نزد زن خود برگشتم و گفتم: آیا چیزی (برای خوردن) داری؟ همانا در رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گرسنگی شدیدی احساس کردم. وی انبانی نزد من آورد که در آن به مقدار یک صاع جو بود و ما بزغاله خانگی داشتیم، آن را ذبح کردم و زن من، جو را دستاس کرد. وقتی من از کار فارغ شدم و او نیز فارغ شد. وی گوشت را ریزه کرد و در دیگ سنگی انداخت. سپس که خواستم نزد رسول الله (صلی الله

۴۱۰۲ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ : أَخْبَرَنَا حَنْظَلَةُ بْنُ أَبِي سَمِيَانَ : أَخْبَرَنَا سَعِيدُ بْنُ مِينَاءَ قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا حُفِرَ الْخَنْدَقُ رَأَيْتُ بِالنَّبِيِّ ﷺ حَمَصًا شَدِيدًا ، فَأَنْكَفَأْتُ إِلَى امْرَأَتِي ، فَقُلْتُ : هَلْ عِنْدَكَ شَيْءٌ ؟ فَأَنِّي رَأَيْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَمَصًا شَدِيدًا ، فَأَخْرَجَتْ إِلَيَّ جِرَابًا فِيهِ صَاعٌ مِنْ شَعِيرٍ ، وَتَنَا بَهِيمَةً دَاجِنٌ قَدْبَحْتَهَا ، وَطَحَّتُ الشَّعِيرَ ، فَفَرَعْتُ إِلَى فَرَاغِي ، وَقَطَعْتُهَا فِي بَرْمَتِهَا ، ثُمَّ وَلَّيْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَتْ : لَا تَفْضَحْنِي بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَيَمَنْ مَعَهُ ، فَجِئْتُهُ فَسَأَرْتُهُ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَبَحْنَا بَهِيمَةً لَنَا وَطَحَّنا صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ كَمَا عِنْدَنَا ، فَتَمَالَ أَنْتَ وَتَفَرَّمَعَكَ ، فَصَاحَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ : « يَا أَهْلَ الْخَنْدَقِ ، إِنَّ جَابِرًا قَدْ صَنَعَ سُورًا ، فَحَيِّ هَلَا بِكُمْ » . فَقَالَ :

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَا تُنْزِلُنَّ بُرْمَتَكُمْ ، وَلَا تُخْبِرُنَّ عَجِينَكُمْ حَتَّىٰ آجِيءَ » . فَجِئْتُ وَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْعُمُ النَّاسَ حَتَّىٰ جِئْتُ أَمْرَاتِي ، فَقَالَتْ : بِكَ وَبِكَ ، فَقُلْتُ : فَمَا فَعَلْتُ الَّذِي قُلْتَ ، فَأَخْرَجَتْ لِي عَجِينًا قَبِصَقَ فِيهِ وَبَارَكَ ، ثُمَّ عَمَدَ إِلَىٰ بُرْمَتِي قَبِصَقَ وَبَارَكَ ، ثُمَّ قَالَ : « ادْعُ خَازِنَةَ فَلْتُخْبِرْ مَعِيَ ، وَأَقْدَحِي مِنْ بُرْمَتِكُمْ وَلَا تُنْزِلُوهَا » . وَهُمْ أَلْفٌ ، فَأَنْسَمُ بِاللَّهِ لَقَدْ أَكَلُوا حَتَّىٰ تَرَكَوهُ وَأَنْحَرَفُوا ، وَإِنَّ بُرْمَتَنَا لَتَقَطُّ كَمَا هِيَ ، وَإِنَّ عَجِينَنَا لِيُخْبِرُ كَمَا هُوَ . [راجع : ۳۰۷۰ . أخرجه مسلم : ۲۰۳۹]

علیه وسلم) برگردم، زن من گفت: مرا نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و همراهان وی شرمند مکن.
من نزد آن حضرت آمدم و آهسته به وی گفتم: یا رسول الله، بزغاله مان را کشتیم و یک صاع جو که داشتیم دستاس کردیم. پس شما با چند تنی دیگر که همراه شما هستید، بیایید. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بانگ برآورد و گفت: «ای اهل خندق، همانا جابر، غذایی پخته است، زود بیایید که برویم.» رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گفت: «دیگ خود را از دیگدان بردارید و خمیر خود را نیزید تا آن که من بیایم.» من به خانه آمدم و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در حالی که در پیشروی مردم بود، آمد. من وقتی نزد زن خود رفتم. زن من گفت: تو را خدا، چنین و چنان کند (که با این غذای اندک کسان زیادی را آوردی) گفتم: هر آنچه گفته بودی، همان گونه عمل کردم. زن من خمیر را برای آن حضرت آورد، آن حضرت از آب دهان بر آن انداخت و آن را برکت بخشید، سپس به سوی دیگ مان رفت و از آب دهان افکند و آن را برکت داد. سپس فرمود: «زنی نان پز را فراخوان تا در پختن مرا کمک کند، و از دیگ شما بیرون بیاورد و دیگ را از دیگدان فرو میاورد.» آنها هزار نفر بودند، به خدا سوگند می خورم که همه از آن غذا خوردند تا آنکه سیر شدند و برگشتند و دیگ ما همچنان می جوشید، چنان که بود و خمیر ما هنوز پخته می شد، چنان که بود.

۴۱۰۳ - از هشام، از پدرش روایت است که

۴۱۰۳ - حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُهُ ، عَنْ

عایشه (رضی الله عنها) گفت: آیه «هنگامی که از بالای (سر) شما و از زیر (پای) شما آمدند و آنگاه که چشمها خیره شد و جانها به گلوگاه رسید.» (الاحزاب: ۱۰) در رابطه به روز خندق بوده است.

۴۱۰۴ - از شعبه، از ابو اسحاق روایت است که برا (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز خندق خاک می برد، تا آنکه شکم وی را خاک پوشانیده بود، یا گردآلود کرده بود و می گفت: به خداوند سوگند که اگر فضل خداوند نمی بود ما هدایت نمی یافتیم و نه صدقه می دادیم و نه نماز می گزاریم. پس بر ما آرامشی فرود آور و گامهای ما را آنگاه که با دشمن روبه رو شویم، استوار کن. دشمنان همانا بر ما ترمرد کردند. اگر فتنه انگیزی مرادشان باشد، از آن می پرهیزیم. و آن حضرت با «آینا» از آن می پرهیزیم، از آن می پرهیزیم، صدای خود را بلند کرد.

۴۱۰۵ - از مجاهد، از ابن عباس (رضی الله عنه) روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «من با باد صبا (که از شرق می وزد) نصرت داده شدم، و قوم عاد با باد دَبُور (که از غرب می وزد) هلاک گردیدند.

۴۱۰۶ - از یوسف روایت است که ابواسحاق گفت: از برا بن عازب شنیدم که حدیث می کرد و می گفت: در روز احزاب و خندق بود که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دیدم که از خندق خاک حمل می کرد تا آنکه غبار آن، پوست شکم آن حضرت را از نظر من پنهان کرد. و آن حضرت پر موی بود، و از آن حضرت

هشام ، عن ابيه ، عن عائشة رضي الله عنها : ﴿ إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ ۗ ﴾ . قَالَتْ : كَانَ ذَلِكَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ . [أخرجه مسلم : ۳۰۲۰] .

۴۱۰۴ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ أَبِرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ الْبِرَاءِ رضي الله عنه قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم يَنْقُلُ التُّرَابَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، حَتَّى أَعْمَرَ بَطْنَهُ ، أَوْ أَعْبَرَهُ بَطْنَهُ ، يَقُولُ :

﴿ وَاللَّهِ لَوْلَا اللَّهُ مَا اهْتَدَيْنَا

وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا

فَأَنْزَلْنَا سَكِينَةً عَلَيْنَا

وَوَيْتَ الْأَفْئِدَامَ إِنْ لَا قَيْتَا

إِنَّ الْأَكْلَى قَدْ بَعَثُوا عَلَيْنَا

إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةَ آيِنَا ۗ

وَرَفَعَ بِهَا صَوْتَهُ : « آيِنَا آيِنَا » . [راجع : ۲۸۳۶ . أخرجه

مسلم : ۱۴۰۳ ، باحزاب] .

۴۱۰۵ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ شُعْبَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي الْحَكَمُ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ : « نَصِرْتُ بِالصَّبَا ، وَأَهْلَكْتُ عَادَ بِالْدَّبُورِ » . [راجع : ۱۰۳۵ . أخرجه مسلم :

۹۰۰]

۴۱۰۶ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عُمَانَ ، حَدَّثَنَا شُرَيْحُ بْنُ سَلْمَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبِرَاءَ بْنَ عَازِبٍ يُحَدِّثُ ، قَالَ : لَمَّا كَانَ يَوْمُ الْأَحْزَابِ ، وَخَنْدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم ، رَأَيْتُهُ يَنْقُلُ مِنَ تُرَابِ الْخَنْدَقِ ، حَتَّى وَارَى عَنِّي الْغَبَارُ جِلْدَةَ بَطْنِهِ ، وَكَانَ كَثِيرَ الشَّعْرِ ، فَسَمِعْتُهُ يُرْتَجِرُ بِكَلِمَاتِ ابْنِ رَوَاحَةَ ، وَهُوَ يَنْقُلُ مِنَ التُّرَابِ يَقُولُ :

شنیدم که به کلمات ابن رواحه رجز می خواند و در حالی که خاک حمل می کرد، می گفت: اگر فضل خداوند نمی بود، ما هدایت نمی یافتیم. نه صدقه می دادیم و نه نماز می گزاردیم. پس بر ما آرامشی فرود آور و گامهای ما را که با دشمن مواجه شویم، استوار کن. دشمنان ما، همانا بر ما ترمزد کردند، اگر فتنه انگیزی مرادشان باشد، از آن می پرهیزیم.

براه گفتم: سپس آن حضرت به آخر کلمات مذکور، آواز خود را دراز می کرد.

۴۱۰۷ - از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: اولین روزی که (به جهاد) حاضر شدم، روز جنگ خندق بود.

۴۱۰۸ - از معمر، از زهری، از سالم، از ابن عمر روایت است که معمر گفت: از ابن طائوس، از عکرمه بن خالد روایت است که ابن عمر گفت: نزد (خواهر خود) حفصه رفتم، از گیسوهایش آب می چکید. گفتم: حالت مردم چنان است که می بینی^۱ و از امارت چیزی نصیب من نشد.

حفصه گفت: به اینها پیوند که منتظر تو می باشند و می ترسم که با خود داری تو، از پیوستن بدیشان، در میان آنها جدایی پدید آید. حفصه، ابن عمر را نگذاشت تا آنکه نزد ایشان (مخالفین معاویه) رفت.

آنگاه که مردم (مخالفین معاویه) متفرق شدند،

۱- این سخن ابن عمر در رابطه به امر خلافت و اختلاف بین علی (رضی الله عنه) و معاویه بود، هرچند در پاورقی ترجمه انگلیسی بخاری زمان آن، واقعه جنگ صفین گفته است ولی بخش آخر حدیث بیانگر آن است که این وقتی است که خلافت بر معاویه استقرار یافته است. یعنی پس از شهادت علی (رضی الله عنه) و صلح امام حسن (رضی الله عنه) با معاویه.

« وَاللَّهِ لَوْ لَا اللَّهُ مَا اهْتَدَيْنَا
وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا
فَأَنْزَلْنَا سَكِينَةً عَلَيْنَا
وَوَيْتِ الْأَقْدَامَ إِنْ لَأَقَيْنَا
إِنَّ الْأَكْبَى قَدْ بَقُوا عَلَيْنَا
إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةَ آيَاتِنَا »

قال: ثُمَّ يَمْدُ صَوْتَهُ بِآخِرِهَا . [راجع : ۲۸۳۶ . أخرجه مسلم : ۱۸۰۳ ، بدون ذكر عبادة وقوله : (وَكَيْتِ الْأَقْدَامَ ...)]

۴۱۰۷ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، هُوَ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَوَّلَ يَوْمٍ شَهِدْتُهُ يَوْمَ الْخَنْدَقِ .

۴۱۰۸ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ .

قال : وَأَخْبَرَنِي ابْنُ طَائُوسٍ ، عَنْ عِكْرَمَةَ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ وَنَسَوْتُهَا تَطْفُفُ ، قُلْتُ : قَدْ كَانَ مِنْ أَمْرِ النَّاسِ مَا تَرَيْنَ ، فَلَمْ يُجْعَلْ لِي مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ . فَقَالَتْ : الْحَقُّ فَإِنَّهُمْ يَنْتَظِرُونَكَ ، وَأَخَشَى أَنْ يَكُونَ فِي احْتِبَاسِكَ عَنْهُمْ فُرْقَةٌ ، فَلَمْ تَدْعُهُ حَتَّى دَهَبَ ، فَلَمَّا تَفَرَّقَ النَّاسُ حَظَبَ مُعَاوِيَةَ ، قَالَ : مَنْ كَانَ يُرِيدُ أَنْ يَتَكَلَّمَ فِي هَذَا الْأَمْرِ فَلْيُطَلِّعْ لَنَا قَرْنَهُ ، فَلَتَنَحْنُ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُ وَمِنْ أَبِيهِ . قَالَ حَبِيبُ بْنُ مُسَلَمَةَ : فَهَلَا أَجَبْتَهُ ؟ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : فَحَلَلْتُ حَبِيبِي ، وَهَمَمْتُ أَنْ أَقُولَ : أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ مَنْ قَاتَلَكَ وَأَبَاكَ عَلَى الْإِسْلَامِ ، فَخَشِيتُ أَنْ أَقُولَ كَلِمَةً تُفَرِّقُ بَيْنَ الْجَمْعِ ، وَتَسْفِكُ الدَّمَ ، وَيَحْمِلُ عَنِّي غَيْرُ ذَلِكَ ، فَذَكَرْتُ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِي الْجَنَانِ . قَالَ

حَبِيبٌ : حُطِّطَتْ وَعَصِمَتْ .

قال محمودٌ ، عن عبدِ الرَّزَّاقِ : وَتَوَسَّاتُهَا .

مُعاویه به خطبه ایستاد و گفت: کسی که می‌خواهد در این مورد (خلافت من) سخنی بگوید باید سر خود را به ما بنماید. هر آینه ما (در امر خلافت) از او (ابن عمر) و پدر او (عمر) سزاوارتریم.

عبدالله بن عمر گفت: جامه اطراف کمر و پاهایم را گشودم (خود را آماده کردم) و قصد کردم که بگویم که: سزاوارتر بدین کار کسی است که به خاطر اسلام با تو و پدر تو جنگیده است.^۱ و ترسیدم که کلمه بگویم که در میان جمعیت تفرقه پدید آورد و موجب خونریزی شود و به جز آنچه قصد من بود حمل شود (ولی خاموشی اختیار کردم) و به خاطر آوردم ثوابی را که خداوند (به خاطر صبر) در بهشت آماده کرده است. حبیب گفت: خودت را حفظ کردی و (از فتنه) دور نگهداشتی. محمود گفته است: عبد الرزاق (عوض و نَسَوَاتُهَا، یعنی گیسوان حفصه) چنین روایت کرده است: و تَوَسَّاتُهَا.

۴۱۰۹ - از سفیان، از ابو اسحاق روایت است که سلیمان بن صرد گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که (پس از پایان) جنگ احزاب گفت: «ما با ایشان پیکار می‌کنیم و ایشان با ما پیکار نتوانند کرد.»

۴۱۱۰ - از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که سلیمان بن صرد گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که هنگام دور شدن لشکر احزاب از وی گفت: «اکنون ما با ایشان پیکار می‌کنیم و ایشان نمی‌توانند با ما پیکار کنند، و

۴۱۰۹ - حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانٌ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ قَالَ : قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ الْأَحْزَابِ : « تَغْرَوْهُمْ وَلَا يَغْرَوْنَا » [الظر: ۴۱۱۰].

۴۱۱۰ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ ، حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ : سَمِعْتُ أَبَا إِسْحَاقَ يَقُولُ : سَمِعْتُ سُلَيْمَانَ بْنَ صُرَدٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ ، حِينَ أَجَلَى الْأَحْزَابَ عَنْهُ : « الْآنَ تَغْرَوْهُمْ وَلَا يَغْرَوْنَا ، نَحْنُ نَسِيرُ إِلَيْهِمْ » . [راجع: ۴۱۰۹].

۱- گویند مراد از این گفته ابن عمر، علی (رضی الله عنه) بوده که در امر خلافت از وی سزاوارتر بوده است.

ما به سوی ایشان می‌رویم.»

۴۱۱۱ - از محمد، از عبیده، از علی (رضی الله عنه)، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت است که: همانا آن حضرت در روز خندق گفت: «خداوند خانه‌ها و قبرهایشان را پر از آتش کند که ما را از نماز عصر بازداشتند، تا آنکه آفتاب غروب کرد.»

۴۱۱۲ - از یحیی، از ابوسلمه روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: عمر بن خطاب (رضی الله عنه) در روز جنگ خندق پس از غروب آفتاب آمد و در حالی که کفار قریش را دشنام می‌داد گفت: یا رسول الله، من نتوانستم نماز (عصر) را بگذارم تا آنکه نزدیک بود که آفتاب غروب کند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «به خدا سوگند که من هم آن را نگذارم.» ما با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به بَطْحَانَ فرود آمدیم و آن حضرت برای نماز وضو کرد و ما نیز برای نماز وضو کردیم، سپس نماز عصر را پس از غروب آفتاب گزارد. و پس از آن نماز مغرب (شام) را گزارد.

۴۱۱۳ - از سُفیان، از ابن مُنْكَدِر روایت است که گفت: از جابر شنیدم که می‌گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در روز احزاب گفت: «کیست که خبر گروه (کفار قریش) را به ما بیاورد؟» زبیر گفت: من. سپس فرمود: «کیست که خبر گروه را به ما بیاورد؟» زبیر گفت: من. سپس فرمود: «کیست که خبر گروه را به ما بیاورد؟» زبیر گفت: من. سپس فرمود: همان هر پیامبری را حواری‌ای (یاری دهنده) بوده است و حواری من زبیر است.

۴۱۱۴ - از ابوسعید روایت است که

۴۱۱۱ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا رَوْحٌ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبِيدَةَ، عَنْ عَلِيٍّ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم: أَنَّهُ قَالَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ: «مَلَأَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ وَقُبُورَهُمْ تَارًا، كَمَا شَفَعَلُونَا عَنْ صَلَاةِ الْوُسْطَى حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ». [راجع: ۲۹۳۱. أخرجه مسلم: ۶۲۷].

۴۱۱۲ - حَدَّثَنَا الْمُكَلِّمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: أَنَّ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ رضي الله عنه جَاءَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، جَعَلَ يَسُبُّ كُفَّارَ قُرَيْشٍ، وَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا كَدْتُ أَنْ أَصَلِّيَ، حَتَّى كَادَتِ الشَّمْسُ أَنْ تَغْرُبَ. قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: «وَاللَّهِ مَا صَلَّيْتُهَا». فَتَزَلْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم بَطْحَانَ، فَتَوَضَّأَ لِلصَّلَاةِ وَتَوَضَّأْنَا لَهَا، فَصَلَّى الْعَصْرَ بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، ثُمَّ صَلَّى بَعْدَهَا الْمَغْرِبَ. [راجع: ۵۹۶. أخرجه مسلم: ۶۳۱].

۴۱۱۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرًا يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَوْمَ الْأَحْزَابِ: «مَنْ يَأْتِنَا بِخَيْرِ الْقَوْمِ». فَقَالَ: الزُّبَيْرُ أَنَا، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ يَأْتِنَا بِخَيْرِ الْقَوْمِ». فَقَالَ الزُّبَيْرُ: أَنَا، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ يَأْتِنَا بِخَيْرِ الْقَوْمِ». فَقَالَ الزُّبَيْرُ: أَنَا، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًّا وَإِنَّ حَوَارِيَّ الزُّبَيْرِ». [راجع: ۲۸۴۷. أخرجه مسلم: ۲۴۱۵].

۴۱۱۴ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ سَعِيدِ

ابن ابی سعید ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضی الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يَقُولُ : « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ ، أَعَزَّ جُنْدُهُ ، وَتَصَرَّ عِبْدُهُ ، وَعَلَبَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ » [خرجه مسلم : ۲۷۲۴]

ابو هریره (رضی الله عنه) گفت: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می گفت: «هیچ معبودی بر حق نیست به جز خدای یکتا، که لشکر خود را سر بلند گردانید و بنده خود را یاری رسانید و بر احزاب (کافران) به تنهایی پیروز آمد. پس بعد از خدا هیچ چیزی نیست.»

۴۱۱۵ - از اسماعیل بن ابی خالد روایت است که گفت: از عبدالله بن ابی اوفی (رضی الله عنهما) شنیدم که می گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بر احزاب دعای بد کرد و گفت: بارالها، تویی فرودآورنده کتاب و زود رس حساب، و شکست دهنده احزاب، بارالها، آنها را شکست دهو بر زمین افکن.»

۴۱۱۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا الْقَزَّارِيُّ وَعَبْدَةُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى الْأَحْزَابِ فَقَالَ : «اللَّهُمَّ مَنَزِلَ الْكِتَابِ ، سَرِيعَ الْحِسَابِ ، اهْزِمِ الْأَحْزَابَ ، اللَّهُمَّ اهْزِمْهُمْ وَزَلِّزْلُهُمْ » . [راجع : ۲۸۱۸ . خرجه مسلم : ۱۷۴۲]

۴۱۱۶ - از موسی بن عقبه، از سالم و نافع روایت است که عبدالله (ابن عمر) (رضی الله عنهما) گفت: هرگاه که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از غزوه ای، یا از حج، یا از عمره برمی گشت، به گفتن الله اکبر آغاز می کرد و سه بار می گفت، و سپس می گفت: «هیچ معبودی بر حق نیست به جز خدا، یکتا است، او را شریکی نیست، او راست پادشاهی و او راست ستایش، و او بر هر چیزی توانا است. ما بازگشت کننده ایم، به سوی او توبه کننده ایم، عبادت کننده ایم، سجده کننده ایم و پروردگار خود را ستایش کننده ایم. خداوند وعده اش را راست گردانید و بنده اش را یاری بخشید و احزاب را به تنهایی شکست داد.»

۴۱۱۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمٍ وَنَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله علیه و آله : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ إِذَا قَفَلَ مِنَ الْغَزْوِ أَوْ الْحَجِّ أَوْ الْعُمْرَةِ يَبْدَأُ فَيُكَبِّرُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، ثُمَّ يَقُولُ : « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْكُ ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ، أَيُّونَ تَأْتِيُونَ ، غَابِدُونَ سَاجِدُونَ ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ . صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَتَصَرَّ عِبْدُهُ ، وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ » . [راجع : ۱۷۹۷ . خرجه مسلم : ۱۳۴۴]

باب - ۳۰ بازگشت پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

۳۰- باب : مَرْجِعِ النَّبِيِّ

مِنْ الْأَحْزَابِ،

وَمَخْرَجِهِ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ وَمُحَاصِرَتِهِ إِيَّاهُمْ

۴۱۱۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : لَمَّا رَجَعَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الْخَنْدَقِ ، وَوَضَعَ السَّلَاحَ وَاغْتَسَلَ ، أتَاهُ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ : قَدْ وَضَعْتَ السَّلَاحَ ؟ وَاللَّهِ مَا وَضَعْتَاهُ ، فَأَخْرَجَ إِلَيْهِمْ . قَالَ : « قَالِي أَيْنَ » . قَالَ : هَاهُنَا ، وَأَشَارَ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْهِمْ . [راجع : ۴۶۳ . أخرجه مسلم : ۱۷۶۹ مطولاً] .

۴۱۱۸ - حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا جَبْرِيلُ بْنُ حَازِمٍ : عَنْ حَمِيدِ بْنِ هِلَالٍ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : كَاتِبِي أَنْظَرُ إِلَى الْعَبَّارِ سَاطِعًا فِي زَقَاقِ بَنِي غَنَمٍ ، مُؤَكَّبِ جَبْرِيلَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ حِينَ سَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ .

از جنگ احزاب

و بیرون آمدن وی به سوی بنی قریظه و محاصره ایشان^۱

۴۱۱۷ - از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از جنگ خندق برگشت و سلاح بر زمین نهاد و غسل کرد، جبرئیل علیه السلام نزدش آمد و گفت: همانا، تو سلاح بر زمین گذاشتی و به خدا سوگند ما سلاح بر زمین نگذاشتیم. پس به سوی آنها بیرون آی، آن حضرت فرمود: «به سوی کجا؟» جبرئیل گفت: بدین سو، و به سوی بنی قریظه اشارت کرد. سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به سوی ایشان برآمد.

۴۱۱۸ - از حَمِيدِ بْنِ هِلَالٍ روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: گویی همین اکنون به سوی گرد و غباری می‌نگرم که در کوچۀ بنی غنم به هوا برخاسته است که از اثر موکب جبرئیل صلوات الله علیه، هنگام رفتن

۱- یهود بنی قریظه با آنکه با مسلمانان پیمان بسته بودند، در جریان جنگ احزاب پیمان شکنی کردند و به گروههای مشرکین که با مسلمانان در جنگ بودند، کمک می‌کردند. مسلمانان پس از پایان جنگ احزاب، منطقه بنی قریظه را در محاصره گرفتند و میعاد این محاصره را از ده روز تا ۲۵ روز روایت کرده‌اند. کعب بن اسد، رئیس بنی قریظه به قوم خود سه نظر ارائه داشت: یکی اینکه اسلام را قبول کنند تا جان و مال خویش را در امان داشته باشند، دیگر اینکه زنان و فرزندان خود را به دست خویش به قتل رسانند و بعد با مسلمانان پیکار کنند، و سوم اینکه در روز شنبه که مسلمانان از جنگ ایشان غافل‌اند بر آنها حمله کنند. آنها هیچ یک از این نظرات را قبول نکردند. بنابراین چاره نداشتند جز آنکه به حکم پیامبر (صلی الله علیه وسلم) تن در دهند. سپس از آن حضرت خواستند که یکی از هم پیمانان‌شان به نام ابولبابه را نزد ایشان بفرستد. آن حضرت ابولبابه را فرستاد. زنان و کودکان نزد ابولبابه گریستند و او را رقت آمد و با اشاره دست به حقوق خود به ایشان فهماند که اگر به حکم آن حضرت گردن نهند، گردن زده خواهند شد. آنان خود را تسلیم کردند. مردان‌شان زندانی شدند. انصار که از قوم اوس بودند، از آن حضرت خواستند که در مورد اسیران نیکی شود. آن حضرت حکمیت را به سعد بن معاذ سپردند و قوم اوس رضایت دادند. وی چنین حکمیت کرد که مردان‌شان کشته شوند و زنان‌شان اسیر گردند و چنان شد.

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به سوی بنی قریظه پدید آمده است.

۴۱۱۹ - از جُوَیریه بن اسماء، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز احزاب گفت: کسی نماز عصر را نگرارد مگر در بنی قریظه. نماز عصر بر بعضی از مسلمانان در مسیر راه فرا رسید. برخی گفتند: نماز نمی گزاریم تا به بنی قریظه برسیم و بعضی دیگر گفتند: بلکه نماز می گزاریم، آن حضرت از ما نخواست که نماز نگیریم. سپس این مسئله به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یاد شد، آن حضرت هیچ یک از این دو گروه را ملامت نکرد.

۴۱۲۰ - از مُعْتَمِر، از پدرش روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: مردانی (از انصار) درختان خرمای خویش را برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) می دادند تا آنکه بنی قریظه و بنی نضیر فتح گردید و اهل خانها مرا گفتند که نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم بروم و از وی بخواهم که (درختان خرمایی را که به او داده بودند) همه آن را و یا بخشی از آن را پس بدهد، و همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، آن را به أمّ ایمن داده بود. أمّ ایمن (که از قصد من خیر شد) آمد و جامه‌ای را در گردن من افکند و می گفت: نی، سوگند به ذاتی که جز وی خدایی نیست که آن حضرت (درختان را) به شما نمی دهد و آن را به من داده است یا چنانکه گفته است. و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به أمّ ایمن می گفت: «به تو این قدر می دهم» (درختان را پس بده) و أمّ ایمن می گفت: نی، به خدا، تا

۴۱۱۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْمَاءَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ بْنُ أَسْمَاءَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ « يَوْمَ الْأَحْزَابِ : « لَا يُصَلِّينَ أَحَدًا الْعَصْرَ إِلَّا فِي بَنِي قَرِيظَةَ » . فَأَذْرَكَ بَعْضُهُمُ الْعَصْرَ فِي الطَّرِيقِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : لَا نُصَلِّي حَتَّى نَأْتِيَهَا ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : بَلْ نُصَلِّي ، لَمْ يَرُدْ مِمَّا ذَلِكَ . فَذَكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَلَمْ يَعْتَفْ وَاحِدًا مِنْهُمْ . [راجع : ۹۴۶ . أخرجه مسلم : ۱۷۷۰ بلفظ الظاهر] .

۴۱۲۰ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ . وَحَدَّثَنِي خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : كَانَ الرَّجُلُ يَجْعَلُ لِلنَّبِيِّ ﷺ النُّخْلَاتِ ، حَتَّى اتَّحَقَّ قَرِيظَةَ وَالنُّضِيرَ ، وَإِنْ أَهْلِي أَمْرُونِي أَنْ أَتِيَ النَّبِيَّ ﷺ فَاسْأَلَهُ الَّذِي كَانُوا أَعْطَوْهُ أَوْ بَعْضَهُ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ أَعْطَاهُ أُمَّ أَيْمَنَ ، فَجَاءَتْ أُمَّ أَيْمَنَ فَجَعَلَتْ الثُّوبَ فِي عُنُقِي تَقُولُ : كَلَا وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يُعْطِيكُمْ وَقَدْ أَعْطَانِيهَا ، أَوْ كَمَا قَالَتْ : وَالنَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : « لَكَ كَنَّا » . وَتَقُولُ : كَلَا وَاللَّهِ ، حَتَّى أَعْطَاهَا - حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ - عَشْرَةَ أَمْثَالِهِ ، أَوْ كَمَا قَالَ . [راجع : ۲۶۲ . أخرجه مسلم : ۱۷۷۱] .

آن که آن حضرت (عوض آن را) به وی داد - می‌پندارم که انس گفت: ده چند آن را به وی داد یا چنانکه گفت.

۴۱۲۱ - از ابوامامه روایت است که ابوسعید خُدَری رضی الله عنه گفت: مردم بنی قریظه به قبول حکمیت سعد بن معاذ (از قلعه خویش) فرود آمدند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به عقب سعد فرستاد و او سوار بر خری آمد و آنگاه که نزدیک مسجد رسید، آن حضرت به انصار گفت: «به سوی سالار خویش یا بهترین خویش برخیزید.»^۱ آن حضرت به سعد گفت: «اینها (بنی نصیر) به قبول حکمیت تو فرود آمده‌اند.» سعد گفت: جنگاوران شان را بکش و زن و فرزندشان را اسیر بگیر. آن حضرت فرمود: «بر وفق حکم خدا، حکم کردی» یا شاید چنین فرمود: «به حکم ملک».

۴۱۲۲ - از هشام، از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: سعد در روز خندق زخمی شد و کسی او را از قریش به تیر زد که حَبَّان بن عَرَقَه نامیده می‌شد و تیر را بر رگ بازوی وی زده بود. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برای او در مسجد خیمه زده بود تا او را از نزدیک عیادت کند و آن‌گاه که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از جنگ خندق برگشت، سلاح بر زمین نهاد و غسل کرد، سپس جبرئیل علیه السلام در حالی که سر خود را از غبار می‌افشاند، نزد آن حضرت آمد و گفت همانا تو سلاح بر زمین نهادی و به خدا سوگند که من

۱- جمعی همین حدیث را برای تعظیم کردن بزرگان حجت می‌آورند و این سند تمام نیست. و این فرموده آن حضرت برای آن بود که سعد زخمی بود و مردم برای کمک او که از خر پایین شود، مأمور شدند که برخیزند (تیسیر القاری، پاورقی ترجمه انگلیسی بخاری)

۴۱۲۱ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا أَمَامَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ رضي الله عنه يَقُولُ : نَزَلَ أَهْلُ قُرَيْظَةَ عَلَى حُكْمِ سَعْدِ بْنِ مَعَاذٍ ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم إِلَى سَعْدِ فَاتَى عَلِيَّ حِمَارًا ، فَلَمَّا دَنَا مِنَ الْمَسْجِدِ قَالَ لِلْأَنْصَارِ : « قَوْمُوا إِلَيَّ سَيِّدِكُمْ ، أَوْ خَيْرِكُمْ » . فَقَالَ : « هَوَلَاءَ نَزَلُوا عَلَيَّ حُكْمِكُمْ » . فَقَالَ : تَقْتُلُ الْمُقَاتِلَتَهُمْ ، وَتَسْبِي ذُرَارِيَهُمْ ، قَالَ : « قَضَيْتَ بِحُكْمِ اللَّهِ » وَرَبَّمَا قَالَ : « بِحُكْمِ الْمَلِكِ » . [راجع : ۳۰۴۳ . أخرجه مسلم : ۱۷۶۸] .

۴۱۲۲ - حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يُحْيَى : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : أَصِيبَ سَعْدٌ يَوْمَ الْخَنْدَقِ ، رَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ ، يُقَالُ لَهُ : حَبَّانُ بْنُ عَرَقَةَ ، رَمَاهُ فِي الْأَكْحَلِ ، فَضَرَبَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم خِيْمَةً فِي الْمَسْجِدِ لِيَعُوذَهُ مِنْ قَرِيبٍ ، فَلَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم مِنَ الْخَنْدَقِ وَضَعَ السَّلَاحَ وَاعْتَسَلَ ، فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَنْفُضُ رَأْسَهُ مِنَ الْغَبَارِ ، فَقَالَ قَدْ وَضَعْتَ السَّلَاحَ ، وَاللَّهِ مَا وَضَعْتُهُ ، أَخْرَجَ إِلَيْهِمْ . قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : « قَائِنٌ » . فَأَشَارَ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ ، فَأَتَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَتَرَلُّوا عَلَى حُكْمِهِ ، فَرَدَّ الْحُكْمَ إِلَى سَعْدِ ، قَالَ : فَإِنِّي أَحْكُمُ فِيهِمْ : تَقْتُلُ الْمُقَاتِلَةَ ، وَأَنْ تَسْبِي النِّسَاءَ وَالذَّرِيَّةَ ، وَأَنْ تُسَمِّ أَمْوَالَهُمْ .

قال هشام : فأخبرني أبي ، عن عائشة : أن سعداً

ننهادم، به سوی ایشان بیرون آی. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: «به کجا؟» جبرئیل به سوی بنی قریظه اشارت نمود. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) نزدشان آمد (و آنها را محاصره کرد) و آنها به حکم آن حضرت فرود آمدند. ولی آن حضرت حکمیت را به سعد سپرد.

سعد گفت: همانا من درباره ایشان حکم می‌کنم: جنگاوران شان کشته شوند و زنان و فرزندان شان به اسارت گرفته شوند و اموال شان (میان مسلمانان) تقسیم شود. هشام گفت: پدرم از عایشه روایت کرده که سعد گفت: بارالها، همانا تو خود می‌دانی که نزد من دوست داشتنی‌تر از آن نیست که در راه تو جهاد کنم. در برابر آن قومی که رسول تو را تکذیب کردند و او را بیرون راندند. بارالها، من می‌پندارم که میان ما و آنها (مشرکین قریش) جنگ را پایان دادی، پس اگر از جنگ با قریش چیزی مانده باشد، مرا برای جهاد (زنده) نگهدار تا آنکه با ایشان در راه تو جهاد کنم و اگر جنگ را پایان دادی، پس زخم مرا بازگردان. و این جراحت را سبب مرگ من گردان. سپس خون از سر و سینه‌اش جاری شد و اهل مسجد را بیمناک ساخت در حالی که در مسجد خیمه‌ای از بنی غفار بود، مگر آن که خون به سوی ایشان جریان یافت. آنها گفتند: ای اهل خیمه، این چیست که از سوی شما به سوی ما می‌آید؟ ناگاه دیدند که خون از زخم سعد جاری شده. و سعد از سبب آن مرد.

۴۱۲۳ - از عدی روایت است که از براء (رضی الله عنه) شنیده که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به حسان (شاعر) گفت: «آنها را هجو

قال: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أَجَاهِدَهُمْ فِيكَ، مِنْ قَوْمٍ كَذَبُوا رَسُولَكَ ﷺ وَأَخْرَجُوهُ، اللَّهُمَّ فَإِنِّي أَظُنُّ أَنَّكَ قَدْ وَضَعْتَ الْحَرْبَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ، فَإِن كَانَ بَقِيَ مِنْ حَرْبِ قُرَيْشٍ شَيْءٌ فَأَبْقِنِي لَهُ، حَتَّى أَجَاهِدَهُمْ فِيكَ، وَإِن كُنْتَ وَضَعْتَ الْحَرْبَ فَأَفْجِرْهَا وَاجْعَلْ مَوْتِي فِيهَا، فَأَنْجِرْتِ مِنْ لَيْتِي، فَلَمْ يَرِعْهُمْ، وَفِي الْمَسْجِدِ خَيْمَةٌ مِنْ بَنِي غِفَارٍ، إِلَّا الدَّمُ يَسِيلُ إِلَيْهِمْ، فَقَالُوا: يَا أَهْلَ الْخَيْمَةِ، مَا هَذَا الَّذِي يَأْتِينَا مِنْ قِبَلِكُمْ؟ فَإِذَا سَعْدٌ يَغْدُو جُرْحُهُ دَمًا، فَمَاتَ مِنْهَا ﷺ [راجع: ۴۱۲۳. امرجه مسلم:

[۱۷۶۹]

۴۱۲۳ - حَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ بْنُ مَنْهَالٍ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَدِيٌّ: أَنَّهُ سَمِعَ الْبَرَاءَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِحَسَّانَ: «أَهْجِهِمْ - أَوْ هَاجِهِمْ - وَجِبْرِيلُ مَعَكَ».

[راجع: ۳۲۱۲. امرجه مسلم: ۲۴۸۶.]

کن و جبرئیل همراه تو است.»^۱
 ۴۱۲۴ - ابراهیم بن طهمان، از شیبانی از عدی بن ثابت، از براء بن عازب روایت کرده که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در روز (جنگ) بنی قریظه به حسان بن ثابت گفت: «مشرکین را هجو کن که همانا جبرئیل همراه تو است.»

۴۱۲۴ - وَرَأَى اِبْرَاهِيمَ بْنَ طَهْمَانَ ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ ، عَنِ عَدِيِّ ، بْنِ ثَابِتٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ : قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ قُرَيْظَةَ لِحَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ : « اَهُجُّ الْمُشْرِكِينَ ، فَإِنَّ جِبْرِيلَ مَعَكَ » . [راجع : ۳۲۱۳ . أخرجه مسلم : ۲۴۸۶ .]

باب - ۳۱ غزوة ذات الرقاع

و آن غزوة قبیله محارب خَصَفَه است، شاخه‌ای از قبیله بنی ثعلبه که از غطفان است. آن حضرت بر (موضع) نخلستانی فرود آمد، و این غزوه بعد از جنگ خیبر است؛ زیرا که ابوموسی پس پس از جنگ خیبر (از حبشه) به (مدینه) آمده است.

۴۱۲۵ - از یحیی بن ابی کثیر، از ابوسلمه روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به یاران خویش در غزوة هفتم، یعنی غزوة ذات الرقاع نماز خوف را گزارد. ابن عباس گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نماز خوف را در موضع ذی قرد گزارد.

۳۱- باب : غزوة ذات الرقاع

و هي غزوة محارب خَصَفَه من بني ثعلبة من غطفان ، وقيل نَخْلًا ، وهي بعد خيبر ، لأن أبا موسى جاء بعد خيبر .

۴۱۲۵ - قال أبو عبد الله : وقال لي عبد الله بن رجاء : أخبرنا عمران العطار ، عن يحيى بن أبي كثير ، عن أبي سلمة ، عن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما : أن النبي ﷺ صلى بأصحابه في الخوف في غزوة السابعة ، غزوة ذات الرقاع .

قال ابن عباس : صلى النبي ﷺ الخوف بذی قرد . [انظر : ۴۱۲۶ ، ۴۱۲۷ ، ۴۱۳۰ ، ۴۱۳۷ . أخرجه مسلم : ۸۴۳ مطولاً]

۴۱۲۶ - از زیاد بن نافع، از ابوموسی روایت است که جابر به ایشان گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز محارب و ثعلبه بر ایشان نماز (خوف) گزارد.

۴۱۲۶ - وقال بكر بن سوادة : حدثني زياد بن نافع ، عن أبي موسى : أن جابراً حدثهم : صلى النبي ﷺ بهم يوم محارب و ثعلبة . [راجع : ۴۱۲۵ .]

۴۱۲۷ - از وهب بن کيسان روایت است که از

۴۱۲۷ - وقال ابن إسحاق : سمعت وهب بن كيسان : سمعت جابراً : خرج النبي ﷺ إلى ذات الرقاع من نخل ،

۱- از این حدیث اباحت شعر گفتن مفهوم می‌شود، بلکه اباحت هجو کافران و فاسقان نیز مستحب می‌نماید. (تیسیر القاری)

جابر شنیده است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به سوی غزوة ذات الرقاع برآمد که در موضع نخل بود، و با گروهی از مردم غطفان ملاقی شد و جنگی صورت نگرفت و مردم از یکدیگر ترسیدند و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دو رکعت نماز خوف را گزارد و یزید گفته است که سلمه گفت: با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز القرد جهاد کردم.

۴۱۲۸ - از ابویرده روایت است که ابوموسی (رضی الله عنه) گفت: با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در غزوه‌ای برآمدیم و ما شش نفر (از قوم اشعری) بودیم که یک شتر داشتیم و به نوبت بر آن سوار می‌شدیم، پاهای ما (از فرط پیاده‌روی) آبله برآورد و پاهای من آبله برآورد و ناخنهایم افتاد و ما بر پاهای خویش پاره‌های جامه را می‌پیچیدیم و (به همین خاطر بود) که این غزوه ذات الرقاع (وصله دار) نامیده شد. ^۱ زیرا بر پاهای خویش پاره‌های جامه می‌بستیم. و ابوموسی همین را گفت و سپس گفته‌اش او را ناخوش آمد. و گفت: من آن را از آن جهت نگفتم که از آن یاد کنم. گویی وی ناخوش می‌داشت که چیزی از عمل (نیک) خود را افشا کند.

۴۱۲۹ - از یزید ابن رومان، از صالح بن خوات از کسانی که در غزوة ذات الرقاع با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) حاضر بودند، روایت است که آن حضرت نماز خوف را چنین گزارد: همانا گروهی با وی صف بستند و گروهی در برابر دشمن ایستادند. آن حضرت به

۱- بعضی وجه تسمیه «ذات الرقاع» را به درختی نسبت داده‌اند که در آنجا بوده و برگهای رنگین داشته است. در ترجمه المنجد در ذیل کلمه (رقع) آمده است، کوهی است که در آن جای سفیدی و سیاهی و سرخی می‌باشد و غزوة ذات الرقاع، از آن است که در آن مکان بوده است.

قَلَّمِي جَمْعًا مِنْ غُطْفَانَ ، فَلَمْ يَكُنْ يَتَّالُ ، وَأَخَافُ النَّاسُ بَعْضَهُمْ بَعْضًا ، فَصَلَّى النَّبِيُّ ﷺ رَكْعَتِي الْخَوْفِ .

وَقَالَ يَزِيدُ ، عَنْ سَلْمَةَ : غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ الْقَرْدِ . [راجع : ۴۱۲۵ . أخرجه مسلم : ۸۴۳ مطولاً] .

۴۱۲۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أَسَامَةَ ، عَنْ يَزِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَزْوَةِ وَحْنِ سِتَّةِ نَفَرٍ ، بَيْنَنَا بَعِيرٌ نَعْتَمِيهِ ، فَتَقَبَّتْ أَقْدَامُنَا ، وَتَقَبَّتْ قَدَمَايَ وَسَقَطَتْ أَظْفَارِي ، وَكُنَّا نَلْفُ عَلَى أَرْجُلِنَا الْخَرِقَ ، فَسُمِّيَتْ غَزْوَةُ ذَاتِ الرَّقَاعِ ، لَمَّا كُنَّا نَعْصَبُ مِنَ الْخَرِقِ عَلَى أَرْجُلِنَا ، وَحَدَّثَنَا أَبُو مُوسَى بِهِذَا ، ثُمَّ كَرِهَ ذَلِكَ ، قَالَ : مَا كُنْتُ أَصْنَعُ بِأَنْ أذْكَرَهُ كَأَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ شَيْءٌ مِنْ عَمَلِهِ أَفْشَاهُ . [أخرجه مسلم : ۱۸۱۶] .

۴۱۲۹ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ يَزِيدِ بْنِ رُومَانَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ خَوَاتٍ ، عَمَّنْ شَهِدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ ذَاتِ الرَّقَاعِ صَلَّى صَلَاةَ الْخَوْفِ : أَنْ طَائِفَةً صَفَّتْ مَعَهُ وَطَائِفَةٌ وَجَّاهُ الْعَدُوَّ ، فَصَلَّى بِالنَّبِيِّ مَعَهُ رَكْعَةً ، ثُمَّ تَبَتِ قَائِمًا وَاتَّمُوا لِأَنفُسِهِمْ ثُمَّ انْصَرَفُوا ، فَصَفُّوا وَجَّاهُ الْعَدُوَّ ، وَجَاءَتِ الطَّائِفَةُ الْأُخْرَى فَصَلَّى بِهِمْ الرُّكْعَةَ الَّتِي بَقِيََتْ مِنْ صَلَاتِهِ ثُمَّ تَبَتِ جَالِسًا ، وَاتَّمُوا لِأَنفُسِهِمْ ، ثُمَّ سَلَّمَ بِهِمْ .

قال مالك: وذلك أحسن ما سمعتُ في صلاة الخوف. [أخرجه مسلم: ۸۴۲].

ایشان یک رکعت نماز گزارد. سپس آن حضرت در جای خود ثابت ماند و آنانی که یک رکعت گزارده بودند (با گزاردن رکعتی دیگر) نماز خود را تمام کردند و در برابر دشمن ایستادند. سپس گروه دیگر آمدند و آن حضرت به ایشان یک رکعت گزارد که از نمازش باقی مانده بود، سپس بر جای خود نشست و آنها (با خواندن رکعتی دیگر) نماز خود را تمام کردند سپس آن حضرت به ایشان نماز را سلام داد. مالک گفته است: و این (شیوه) بهترین است که در مورد نماز خوف شنیده‌ام.

۴۱۳۰ - از معاذ، از ابو زبیر روایت است که جابر گفت: ما با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در نخل بودیم و (جابر) از نماز خوف یاد کرد.

متابعت کرده است (معاذ) را لیث، از هشام، از زید بن اسلم، که قاسم بن محمد او را گفته است. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در غزوه بنی أنمار نماز (خوف) گزارد.

۴۱۳۱ - از قاسم بن محمد، از صالح بن خوات روایت است که سهل بن ابی حنمه گفت: (نماز خوف چنین است) امام رو به قبله می‌ایستد و گروهی از لشکر وی با او به نماز می‌ایستند و گروهی دیگر در برابر دشمن قرار می‌گیرند و روی‌شان به سوی دشمن است. امام به کسانی که همراه وی‌اند یک رکعت نماز می‌گزارد. سپس همراهان امام برمی‌خیزند و رکعتی دیگر بدون متابعت امام برای خود می‌گزارند و در جای خویش دو سجده می‌کنند. سپس به جای کسانی می‌روند که در برابر دشمن قرار دارند (و گروه دیگر می‌آیند و در عقب امام می‌ایستند).

۴۱۳۰ - وَقَالَ مُعَاذٌ: حَدَّثَنَا، عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ. بِنَخْلٍ فَذَكَرَ صَلَاةَ الْخَوْفِ [راجع: ۴۱۲۵. أخرجه مسلم: ۸۴۳. مطروم].

تَابِعَهُ اللَّيْثُ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ: أَنَّ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ حَدَّثَهُ: صَلَاةَ النَّبِيِّ ﷺ فِي غَزْوَةِ بَنِي أَنْمَارٍ.

۴۱۳۱ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الْقَطَّانُ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ خَوَاتٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَنْمَةَ قَالَ: يَقُومُ الْإِمَامُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ، وَطَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَهُ، وَطَائِفَةٌ مِنْ قِبَلِ الْعَدُوِّ، وَجُوهُهُمْ إِلَى الْعَدُوِّ، فَيُصَلِّي بِالَّذِينَ مَعَهُ رُكْعَةً، ثُمَّ يَقُومُونَ فَيُرْكَعُونَ لِأَنْفُسِهِمْ رُكْعَةً، وَيَسْجُدُونَ سَجْدَتَيْنِ فِي مَكَانِهِمْ ثُمَّ يَذْهَبُ هَؤُلَاءِ إِلَى مَقَامِ أَوْلِيائِهِمْ، فَيُرْكَعُ بِهِمْ رُكْعَةً، فَلَهُ ثِنْتَانِ، ثُمَّ يُرْكَعُونَ وَيَسْجُدُونَ سَجْدَتَيْنِ.

حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ خَوَاتٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَنْمَةَ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ: مِثْلَهُ.

و امام برای ایشان یک رکعت می‌گزارد و دو رکعت امام پوره می‌شود. و آن گروه رکوع می‌کنند و سجده می‌کنند دو سجده.

مُسَدَّد، از یحیی، از شعبه، از عبدالرحمن بن قاسم. از پدرش از صالح بن خوات، از سهل بن ابی حثمه، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مثل آن روایت کرده است. محمد بن عبیدالله، از ابن ابی حازم، از یحیی روایت کرده که وی از قاسم شنیده است که گفت: خبر داد مرا صالح بن خوات از سهل: که گفته سهل را (که یادآوری شد) روایت کرده است. (متابعت کرده است).^۱

۴۱۳۲ - از زهری، از سالم روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در غزوه به سوی نجد، همراهی کردم. پس ما با دشمن مقابل شدیم و در برابر ایشان صف بستیم.

۴۱۳۳ - از زهری، از سالم بن عبدالله بن عمر از پدرش روایت است که گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به یکی از آن دو گروه (که در حال جنگ بودند) نماز خوف گزارد و گروه دیگر در برابر دشمن قرار داشت. سپس آنها (که با آن حضرت نماز گزارده بودند) برگشتند و جای یاران خویش را (که در برابر دشمن ایستاده بودند) اشغال کردند و یاران‌شان آمدند. آن حضرت برای آنها رکعت (دوم را) گزارد و سپس برایشان نماز را سلام داد. سپس آن گروه ایستادند و رکعت دیگر خود را گزاردند و سپس گروه دیگر ایستادند و رکعت دیگر

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ يَحْيَى : سَمِعَ الْقَاسِمَ : أَخْبَرَنِي صَالِحُ بْنُ خَوَاتٍ ، عَنْ سَهْلِ : حَدَّثَهُ : قَوْلَهُ .

تَابِعَهُ اللَّيْثُ عَنْ هِشَامٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ أَنَّ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ حَدَّثَهُ صَلَّى . [أخرجه مسلم : ۸۴۱] .

۴۱۳۲ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَالِمٌ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ نَجْدٍ ، فَأَوَّزَنَا الْعَدُوُّ فَصَافَقْنَا لَهُمْ . [راجع : ۹۴۲ . أخرجه مسلم : ۸۳۹ مطولاً] .

۴۱۳۳ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى بِإِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ ، وَالطَّائِفَةُ الْأُخْرَى مُوَاجِهَةٌ الْعَدُوِّ ، ثُمَّ أَنْصَرَفُوا ، فَقَامُوا فِي مَقَامِ أَصْحَابِهِمْ أَوْلَيْكَ ، فَجَاءَ أَوْلَيْكَ ، فَصَلَّى بِهِمْ رُكْعَةً ثُمَّ سَلَّمَ عَلَيْهِمْ ، ثُمَّ قَامَ هَوْلَاءُ فَفَضُّوا رُكْعَتَهُمْ ، وَقَامَ هَوْلَاءُ فَفَضُّوا رُكْعَتَهُمْ . [راجع : ۹۴۲ . أخرجه مسلم : ۸۳۹] .

۱- عبارت اخیر حدیث ۴۱۳۱ (تابعه الليث) در اینجا زاید به نظر می‌رسد و این همان عبارتی است که در ذیل حدیث ۴۱۳۰ آمده است.

خود را گزاردند.

۴۱۳۴ - از زُهری روایت است که گفت: سِنَان و ابوسلمه به او گفته‌اند که جابر آنها را خیر داد که او به همراه رسول‌الله (صلی‌الله علیه و سلم) در غزوه‌ای به سوی نجد، شرکت کرد.

۴۱۳۵ - از ابن شهاب (زُهری) از سِنَان بن ابی سنان الدؤلی روایت است که جابر بن عبدالله (رضی‌الله عنه) او را خبر داده است که: رسول‌الله (صلی‌الله علیه و سلم) از آنجا بازگشت، وی نیز با آن حضرت برگشت، هوای گرم نیمه روز آنها را در وادی دارای درختان خاردار، دریافت. رسول‌الله (صلی‌الله علیه و سلم) فرود آمد و مردم در میان درختان خاردار پراکنده شدند در حالی که سایه درختان را می‌جستند. رسول‌الله (صلی‌الله علیه و سلم) در زیر درخت سَمْرَه (پر برگ) فرود آمد و شمشیر خود را در آن آویخت.

جابر گفت: اندکی خوابیدیم. سپس ناگاه رسول‌الله (صلی‌الله علیه و سلم) ما را فراخواند. نزد آن حضرت رفتم و دیدیم که مردی بادیه نشین نزد آن حضرت نشسته است. آن حضرت فرمود: «این مرد شمشیر مرا از غلاف کشید، در حالی که خوابیده بودم. من بیدار شدم و وی در حالی که شمشیر از نیام کشیده را در دست داشت به من گفت: کیست که تو را از من باز می‌دارد؟ گفتم: الله، و او اکنون در کنار من نشسته است.» سپس رسول‌الله (صلی‌الله علیه و سلم) او را مجازات نکرد.^۱

۴۱۳۴ - حَدَّثَنَا أَبُو الِیَمَانِ : حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي سِنَانٌ وَابُو سَلْمَةَ : أَنَّ جَابِرًا أَخْبَرَهُ أَنَّهُ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ نَجْدٍ . [راجع : ۲۹۱۰ . أخرجه مسلم : ۸۴۳ ، فضائل ، ۱۳ ، مطولاً] .

۴۱۳۵ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنِ سُلَيْمَانَ ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ سِنَانِ بْنِ أَبِي سِنَانَ الدُّؤَلِيِّ ، عَنِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ نَجْدٍ ، فَلَمَّا قَتَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَتَلَ مَعَهُ ، فَأَذْرَكْتَهُمُ الْقَائِلَةَ فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعِضَاءِ ، فَتَزَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَتَفَرَّقَ النَّاسُ فِي الْعِضَاءِ يَسْتَظِلُّونَ بِالشَّجَرِ ، وَتَزَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَحْتَ سَمْرَةَ فَمَلَقَ بِهَا سَيْفَهُ . قَالَ جَابِرٌ : فَنَمْنَا نَوْمَةً ، ثُمَّ إِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْعُونَا فَنَجْتَنَاهُ ، فَإِذَا عِنْدَهُ أَعْرَابِيٌّ جَالِسٌ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «إِنَّ هَذَا اخْتَرَطَ سَيْفِي وَأَنَا نَائِمٌ ، فَاسْتَيْقِظْتُ وَهُوَ فِي يَدِي صَلْتَا ، فَقَالَ لِي : مَنْ يَمْتَعِكُ مِنِّي؟ قُلْتُ : اللَّهُ ، فَهَا هُوَ ذَا جَالِسٌ» . ثُمَّ لَمْ يُعَاقِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ۲۹۱۰ . أخرجه مسلم : ۸۴۳ ، فضائل ، ۱۳] .

۱- آن حضرت از کسی انتقام شخصی نمی‌گرفت و این کمال خلق، باعث تألیف قلوب کفار می‌شد و به ثبوت پیوسته که وی با قبیله خود اسلام آورد. (تیسیر القاری)

۴۱۳۶ - از یحیی ابن ابی کثیر، از ابوسلمه روایت است که جابر(رضی الله عنه) گفت: ما با پیامبر(صلی الله علیه وسلم) در ذات الرقاع بودیم. وقتی به درخت سایه‌داری می‌رسیدیم، آن را برای پیامبر(صلی الله علیه وسلم) گذاشتیم. مردی از مشرکین آمد و شمشیر پیامبر(صلی الله علیه وسلم) را که بر درخت آویخته بود، از نیام برآورد و گفت: آیا از من می‌ترسی؟ آن حضرت فرمود: «نی» وی گفت: کیست که تو را از (شر) من باز می‌دارد؟ آن حضرت فرمود: «الله» سپس یاران پیامبر او را تهدید و سرزنش کردند و اقامت نماز گفته شد و آن حضرت برای گروهی دو رکعت نماز (خوف) گزارد. سپس آن گروه واپس رفتند (و در برابر دشمن قرار گرفتند) و آن حضرت برای گروه دیگر دو رکعت نماز گزارد. این نماز برای پیامبر(صلی الله علیه وسلم) چهار رکعت بود (دو رکعت فرض و دو رکعت نفل) و برای مردم دو رکعت بود.^۱

مُسَدَّدٌ، از ابو عوانه، از ابو بشر روایت کرده است: نام آن مرد غَوْرَتُ بن حارث بود. و آن حضرت در این غزوه با مُحَارِبِ خَصَفَه جهاد کرد.

۴۱۳۶ - وَقَالَ ابَانُ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِذَاتِ الرَّقَاعِ، فَإِذَا آتَيْنَا عَلَى شَجَرَةٍ ظَلِيلَةٍ تَرْكَنَاهَا لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَسَيْفُ النَّبِيِّ ﷺ مَعْلُقٌ بِالشَّجَرَةِ فَأَخْرَطَهُ، فَقَالَ: تَخَافُنِي؟ قَالَ: «لَا». قَالَ: فَمَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قَالَ: «اللَّهُ». فَتَهَدَّاهُ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ وَأَقْبَمَتِ الصَّلَاةُ، فَصَلَّى بِطَائِفَةِ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ تَأَخَّرُوا، وَصَلَّى بِالطَّائِفَةِ الْآخَرَى رَكَعَتَيْنِ، وَكَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ أَرْبَعٌ، وَلِلْقَوْمِ رَكَعَتَانِ.

وَقَالَ مُسَدَّدٌ، عَنْ أَبِي عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بَشِيرٍ: اسْمُ الرَّجُلِ غَوْرَتُ بْنُ الْحَارِثِ، وَقَاتَلَ فِيهَا مُحَارِبَ خَصَفَةَ [راجع: ۲۹۹۰، معجمه مسلم: ۸۴۳، فضائل: ۱۲۳].

۱- این حدیث را که جابر بن عبدالله روایت کرده رکعات نماز خوف را چهار رکعت گفته که خلاف احادیث قبلی است که دو رکعت بوده است، یعنی دو رکعت دیگر (در نماز سفر) نفل پنداشته شده و امام شافعی به استناد همین حدیث، اقتدای کسی که فرض را می‌گذارد به کسی که نماز نفل را می‌گذارد جواز داده است. از اینکه امام مالک در حدیث قبلی بهترین نحوه نماز خوف را همان دو رکعت گفته است و هم از جهت اینکه اقتدای مفترض به نفل گزار اقتدای قوی بر ضعیف به شمار می‌رود پس احتیاج امام شافعی خالی از ضعف نیست و نظر احناف هم همین است که دو رکعت بوده و اقتدای مفترض بر نفل گزار را جایز نمی‌داند.

۴۱۳۷ - و ابو زُبیر به روایت از جابر گفت: ما با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در نَحْل بودیم، آن حضرت در آنجا نماز خوف گزارد.
و ابو هریره گفت: با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در غزوة نجد (ذات الرقاع) نماز خوف گزاردم.
در حالی که ابو هریره در روزهای جنگ خیبر (برای قبول اسلام) نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمده است.^۱

۴۱۳۷ - وَقَالَ أَبُو الزُّبَيْرِ ، عَنْ جَابِرٍ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَنْحَلُ ، فَصَلَّى الْخَوْفَ [راجع : ۴۱۲۵] . أَخْرَجَ حَدِيثَ جَابِرٍ مُسْلِمٌ : ۸۴۳ مَطْوَلًا . . .

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ غَزْوَةَ نَجْدٍ صَلَاةَ الْخَوْفِ . وَإِنَّمَا جَاءَ أَبُو هُرَيْرَةَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَيَّامَ خَيْبَرَ .

باب - ۳۲ غزوة بنی مُصطلق که شاخه از خزاعه است^۲

۳۲- باب : غزوة بنی المصطلق من خزاعة ،

و این همان غزوة المُرَيسِعِ است. ابن اسحاق گفت: این غزوه در سال ششم بوده است و موسی بن عقبه سال چهارم گفته است و نعمان بن راشد به روایت از زهری گفته است: حدیث افک (تهمت بر عایشه) در غزوة المُرَيسِعِ، بوده است.

وَهِيَ غَزْوَةُ الْمُرَيْسِعِ .
قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ : وَذَلِكَ سَنَةَ سِتٍّ .
وَقَالَ مُوسَى بْنُ عَقِبَةَ : سَنَةَ أَرْبَعٍ .
وَقَالَ النُّعْمَانُ بْنُ رَاشِدٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : كَانَ حَدِيثُ الْإِفْكِ فِي غَزْوَةِ الْمُرَيْسِعِ .

۴۱۳۸ - از محمد بن یحیی بن حَبَّان، از ابن مُحَیْرِز روایت است که گفت: به مسجد در آمدم، ابوسعید خُدَری را دیدم، در کنارش

۴۱۳۸ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ ، عَنْ ابْنِ مُحَيْرِزٍ أَنَّهُ قَالَ : دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ ، فَرَأَيْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ فَجَلَسْتُ إِلَيْهِ ، فَسَأَلْتُهُ عَنِ الْعَزْلِ ، قَالَ أَبُو سَعِيدٍ : خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ ، فَأَصَبْنَا سَبِيًّا مِنْ سَبْيِ الْعَرَبِ ، فَاشْتَهَيْتُمَا الشَّاءَ ، وَاشْتَدَّتْ عَلَيْنَا الْعَرْبُ وَاحْتَبَسْنَا الْعَزْلَ ، فَأَرَدْنَا أَنْ نَعْزَلَ ، وَقَلْنَا نَعْزَلُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ أَظْهُرِنَا قَبْلَ أَنْ نَسْأَلَهُ ، فَسَأَلْتَهُ عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ « مَا عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَفْعَلُوا ، مَا مِنْ نَسَمَةٍ كَاتِنَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَهِيَ

۱- ابو هریره در واقعه خیبر اسلام آورد که بعد از غزوة ذات الرقاع می باشد و این ادعای وی مورد نقد واقع شده مگر آنکه در آن منطقه دوباره، لشکرکشی شده باشد.

۲- به آن حضرت خبر رسید که قبیله بنی مصطلق به سرکردگی حارث بن ابی ضرار قصد حمله بر مسلمانان را دارد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) کسی را فرستاد تا از صحت این موضوع اطلاع بیاورد. سپس اطلاع موقف حاصل شد. آن حضرت بر ایشان در منطقه المریسع حمله کرد و زنان و فرزندان شان به اسارت آمدند. حویریه دختر حارث نیز در زمره اسیران درآمد که سهم ثابت بن قیس شد. و وی او را مکاتب ساخت تا در بدل پرداخت میلیعی معین آزادی خود را به دست آورد. آن حضرت وجه مکاتب او را داد و با وی ازدواج کرد.

کائنة [راجع : ۲۲۲۹ . أخرجه مسلم : ۱۴۳۸]

نشستم و در مورد عزل (خودداری از افکندن منی در فرج زن) از وی سؤال کردم. ابوسعید گفت: با رسول الله (صلی الله علیه و سلم) به غزوه بنی مُصطَلِق برآمدیم. اسیرانی از اسرای عرب نصیب مان شد و به سوی زنان میل کردیم و رنج دوری از زن بر ما شدت گرفت و دوست داشتیم که عزل نماییم، پس قصد کردیم که عزل نماییم (تا حمل نگیرد و مانع فروش وی نشود) با خود گفتیم: چگونه عزل کنیم در حالی که قبل بر آن (حکم عزل) را از رسول الله (صلی الله علیه و سلم) که در میان ماست، نپرسیم. در این مورد از آن حضرت سؤال کردیم. فرمود: «بر شما باکی نیست اگر این کار را نکنید، هر زنده جانی که تا روز قیامت خلقتش مقدر شده باشد، خلق می شود.»

۴۱۳۹ - از زُهری، از ابوسلمه روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: با رسول الله (صلی الله علیه و سلم) در غزوه نجد شرکت کردیم، و چون گرمی هوای نیمه روز ما را دریافت. آن حضرت در وادی بود که درخت خاردار بسیار داشت. زیر درختی فرود آمد و در سایه آن قرار گرفت و شمشیر خود را بر درخت آویخت. مردم در میان درختان پراکنده شدند و به سایه پناه بردند. در همین حال ناگاه رسول الله (صلی الله علیه و سلم) ما را فراخواند و ما نزد وی رفتیم و بادیه نشینی را دیدیم که در پیش روی آن حضرت نشسته است. آن حضرت فرمود: «همانا این امر نزد

۴۱۳۹ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَزْوَةَ نَجْدٍ ، فَلَمَّا أَدْرَكْتَهُ الْقَائِلَةُ ، وَهُوَ فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعُضَاةِ ، فَنَزَلَ تَحْتَ شَجَرَةٍ وَاسْتَقْبَلَ بِهَا وَعَلَّقَ سَيْفَهُ ، فَتَفَرَّقَ النَّاسُ فِي الشَّجَرِ يَسْتَظِلُّونَ ، وَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ دَعَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِجْتًا ، فَإِذَا أَعْرَابِيٌّ قَاعِدٌ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَقَالَ : «إِنَّ هَذَا أَتَانِي وَأَنَا نَائِمٌ ، فَأَخْرَطَ سَيْفِي ، فَاسْتَيْقِظْتُ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَيَّ رَأْسِي ، مُخْرَطٌ صَلَاةً ، قَالَ : مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي ؟ قُلْتُ اللَّهُ ، فَشَامَهُ ثُمَّ قَعَدَ ، فَهُوَ هَذَا . قَالَ : وَلَمْ يُعَاقِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

من آمد و من خوابیده بودم، شمشیر مرا از نیام بیرون آورد. وقتی بیدار شدم او بر بالای سرم با شمشیر برهنه ایستاده بود و گفت: کیست که تو را از شر من باز می‌دارد؟ گفتم: الله. شمشیر را در نیام کرد و سپس نشست. او همین مرد است. و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) او را مجازات نکرد.

۳۳- باب :

غزوة انمار

باب - ۳۳ غزوة انمار

۴۱۴۰ - از عثمان بن عبدالله بن سراقه روایت است که جابر بن عبدالله انصاری (رضی‌الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) را در غزوة انمار دیدم که سوار بر مرکب خود نماز می‌گزارد در حالی که روی وی به طرف مشرق بود، و آن نماز نفل بود.

۴۱۴۰ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذَنْبٍ : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُرَّاقَةَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ : رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي غَزْوَةِ أَنْمَارٍ ، يُصَلِّي عَلَي رَاحِلَتِهِ ، مُتَوَجِّهًا قِبَلَ الْمَشْرِقِ ، مُتَطَوِّعًا . [راجع : ۴۰۰ ، أخرجه مسلم : ۵۴۰ بَقِيَّةٌ لَيْسَتْ فِي هَذِهِ الطَّرِيقِ] .

۳۴- باب :

حديث الإفك

باب - ۳۴ حديث افك (دروغ و بهتان)

افك (به کسر همزه) و افك (به فتح همزه) چون نجس (به کسر نون) و نجس (فتح نون) هر دو مصدر اند از همین باب. لفظ «افكهم» در «الصفات: ۱۱۵» و در «الاحقاف: ۲۸» به معنی دروغ است. و لفظ «افكهم» را کسی که «افكهم» (به فتح فاء و کاف به صیغه ماضی معلوم) می‌خواند می‌گوید: صرقتهم عن الايمان و كذبهم. (یعنی بازگردانیدشان از ایمان و

والإفك والافك ، بِمِثْلَةِ النَّجْسِ وَالنَّجَسِ ، يُقَالُ : «إفكهم» [المالعات : ۱۵۱] و [الأحقاف : ۲۸] .
وَأفكهم ، فَمَنْ قَالَ : أفكهم ، يَقُولُ : صرقتهم عن الايمان وكذبهم ، كَمَا قَالَ : «يؤفك عنه من أفك» [التأريث : ۱۹] : يُصْرَفُ عَنْهُ مَنْ صُرِفَ .

تکذیب‌شان کرد.) چنانکه «يُؤْفِكُ عَنْهُ مِنْ أَفِكِ» (الذاریات: ۹) به معنی بازگردانیده می‌شود از (ایمان) کسی که از ازل بازگردانیده شد.

۴۱۴۱ - از صالح، از ابن شهاب (زهري) روایت است که گفت: عروة بن زبير و سعيد بن مسيب، و علقمة بن وقاص و عبدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود، از عایشه (رضی الله عنها)، همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به من حدیث کردند، هنگامی که اهل افک به او گفته بودند آنچه گفته بودند و هر یک از ایشان بخشی از حدیث عایشه را به من گفته‌اند و بعضی از ایشان این حدیث را بیشتر از دیگران در خاطر داشتند و درست‌تر بیان می‌کردند. و من از هر یک‌شان که حدیثی را از عایشه به من روایت کردند. به خاطر سپردم و بعضی از حدیث ایشان، بعضی دیگر را تصدیق می‌کرد. هر چند بعضی نسبت به دیگری حدیث را بهتر به خاطر داشتند. آنها گفته‌اند: عایشه گفت: هرگاه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) قصد سفر می‌کرد، میان زنان خویش قرعه می‌افکند و قرعه هر یک که برمی‌آمد، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با وی به سفر می‌رفت. عایشه گفت: آن حضرت در یکی از غزوات میان ما زنان قرعه افکند و نام من بر آمد. با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برآمدم و پس از آن بود که آیت حجاب نازل شده بود. من در هودجی (بر پشت شتر) انتقال می‌شدم و در هودج (از شتر) فرود آورده می‌شدم. ما به

۴۱۴۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ ابْنُ الزُّبَيْرِ ، وَسَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ، وَعَلْقَمَةُ بْنُ وَقَّاصٍ ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، رَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ ، حِينَ قَالَ لَهَا أَهْلُ الْإِفْكِ مَا قَالُوا ، وَكُلُّهُمْ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنْ حَدِيثِهَا ، وَبَعْضُهُمْ كَانَ أَوْعَى لِحَدِيثِهَا مِنْ بَعْضٍ ، وَأَبْتٌ لَهُ إِفْصَاصًا ، وَقَدْ وَعَيْتُ عَنْ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ الْحَدِيثَ الَّذِي حَدَّثَنِي عَنْ عَائِشَةَ ، وَبَعْضُ حَدِيثِهِمْ يَصْدُقُ بَعْضًا ، وَإِنْ كَانَ بَعْضُهُمْ أَوْعَى لَهُ مِنْ بَعْضٍ ، قَالُوا : قَالَتْ : عَائِشَةُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ سَفْرًا أَفْرَعَ بَيْنَ أَرْوَاجِهِمْ ، فَأَيُّهُمْ خَرَجَ سَهْمًا خَرَجَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَهُ .

قَالَتْ عَائِشَةُ : فَأَفْرَعُ بَيْنَنَا فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا فَخَرَجَ فِيهَا سَهْمِي ، فَخَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ مَا أَنْزَلَ الْحِجَابُ ، فَكُنْتُ أُحْمَلُ فِي هُودَجِي وَأَنْزَلَ فِيهِ .

فَسَرْنَا حَتَّى إِذَا فَرَعُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ غَزْوَتِهِ تَلَكَّ وَقَفَلُ ، دَنَوْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ فَالْفَلِينِ ، أَدْنَى لَيْلَةٍ بِالرَّحِيلِ ، فَكُنْتُ حِينَ آدَسُوا بِالرَّحِيلِ ، فَمَشَيْتُ حَتَّى جَاوَزْتُ الْجَبِشَ .

فَلَمَّا قَضَيْتُ شَأْنِي أَقْبَلْتُ إِلَى رَحْلِي ، فَلَمَسْتُ صَدْرِي فَإِذَا عَقْدِي مِنْ جَزَعِ طَقْمَارٍ قَدْ انْقَطَعَ ، فَوَجَعْتُ فَالْتَمَسْتُ عَقْدِي فَحَبَسْتِي ابْتِغَاؤَهُ .

قَالَتْ : وَأَقْبَلَ الرَّهْطُ الَّذِينَ كَانُوا يُرْحَلُونِي لِي ، فَاحْتَمَلُوا هُودَجِي فَرَحَلُوهُ عَلَيَّ بِعَيْرِي الَّذِي كُنْتُ أَرْكَبُ

مسافرت ادامه دادیم تا آنکه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از آن غزوه فراغت یافت و (به سوی مدینه) برگشت. هنگامی که به نزدیک مدینه فرود آمده بودیم و البته در حال بازگشت بودیم. آن حضرت شب هنگام دستور حرکت داد. هنگام اعلان حرکت، من برخاستم و راه افتادم تا آنکه از محدوده لشکر گذشتم. و آنگاه که از قضای حاجت فارغ گشتم، به سوی مرکب خود راهی شدم، دست به سینه بردم، ناگاه دیدم که گلوبند من که از دانه های ظفار (یمنی سیاه و سفید) ساخته شده بود، گسیخته و گم شده است. من بازگشتم و در جستجوی گلوبند شدم و این جستجو زمانی را در برگرفت. عایشه گفت: کسانی که مرا انتقال می دادند، آمده بودند و هودج مرا برداشتند و بر شتری که من بر آن سوار می شدم، گذاشتند و پنداشته بودند که من در آن هودج می باشم. در حالی که در آن زمان زنان سبک و زن بودند، و گران گوشت نبودند و ایشان را گوشت نپوشانیده بود و به جز اندکی طعام نمی خوردند. آن کسان، هنگام برداشتن هودج و انتقال آن، به سبکی آن توجه نکردند و من دختری خورد سال بوم و شتر را برخیزانیدند و (با هودج خالی) راهی شدند.

پس از آن که لشکر رفته بود. من گلوبند خود را یافتم و به محل فرود آمدن شان آمدم ولی نه کسی بود که کسی را فراخواند و نه به کسی پاسخ گوید. به محلی رفتم که در آنجا فرود آمده بودم و گمان کردم که ایشان که مرا گم کرده بودند، به سراغ من بازمی گردند. در حالی

عَلَيْهِ ، وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنِّي فِيهِ ، وَكَانَ النَّسَاءُ إِذْ ذَٰكَ حَقًّا قَالَتْ لَمْ يَهْلِكُنَّ ، وَلَمْ يَنْشَهُنَّ اللَّحْمُ ، إِنَّمَا يَأْكُلْنَ الْعُلُقَةَ مِنَ الطَّعَامِ ، فَلَمْ يَسْتَكِرَّ الْقَوْمُ حَقَّهُ الْهُودِجَ حِينَ رَفَعُوهُ وَحَمَلُوهُ ، وَكَتَبْتُ جَارِيَةَ حَدِيثَةَ السَّنَّ ، فَبَعَثُوا الْجَمَلَ فَسَارُوا .

وَوَجَدْتُ عَقْدِي بَعْدَ مَا اسْتَمَرَّ الْجَيْشُ ، فَجِئْتُ مَتَارِلَهُمْ وَلَيْسَ بِهَا مِنْهُمْ دَاعٍ وَلَا مُجِيبٌ ، فَتَمَمْتُ مَنَزِلِي الَّذِي كُنْتُ فِيهِ ، وَطَلَنْتُ أَنَّهُمْ سَيَقْفِدُونِي فَيُرْجَعُونَ إِلَيَّ .

فَبَيْنَا أَنَا جَالِسَةٌ فِي مَنَزِلِي غَلَبَتْنِي عَيْنِي فَنِمْتُ ، وَكَانَ صَفْوَانُ بْنُ الْمُعْطَلِ السَّلَمِيُّ ثُمَّ الذُّكْوَانِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْجَيْشِ ، فَاصْبَحَ عِنْدَ مَنَزِلِي ، فَرَأَى سَوَادَ إِنْسَانٍ تَأْتِيهِمْ فَعَرَّفَنِي حِينَ رَأَيْتِي ، وَكَسَانِ رَأَيْتِي قَبْلَ الْحِجَابِ ، فَاسْتَقَطَّتْ بَأْسْتِرْجَاعِهِ حِينَ عَرَّفَنِي ، فَخَمَسَتْ وَجْهِي بِجِلْبَابِي .

وَاللَّهِ مَا تَكَلَّمْنَا بِكَلِمَةٍ ، وَلَا سَمِعْتُ مِنْهُ كَلِمَةً غَيْرَ اسْتِرْجَاعِهِ ، وَهَوَى حَتَّى أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ ، فَوَطِئَ عَلَيَّ يَدَهَا ، فَكُنْتُ إِلَيْهَا فَرَكِبْتُهَا ، فَأَنْطَلَقَ يَفُودُ بِي الرَّاحِلَةَ حَتَّى أَتَيْتِ الْجَيْشَ مُوْغِرِينَ فِي نَحْرِ الظُّهَيْرَةِ وَهُمْ نُزُولٌ ، قَالَتْ : فَهَلْكَ مَنْ هَلَكَ ، وَكَانَ الَّذِي تَوَلَّى كَبِيرَ الْإِفْكِ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُبَيٍّ سَلُولٌ .

قَالَ عُرْوَةُ : أَخْبَرْتُ أَنَّهُ كَانَ يَشَاعُ وَيَتَحَدَّثُ بِهِ عِنْدَهُ ، فَيَقْرَهُ وَيَسْتَمِعُهُ وَيَسْتَوْشِيهِ .

وَقَالَ عُرْوَةُ أَيْضًا : لَمْ يُسَمَّ مِنْ أَهْلِ الْإِفْكِ أَيْضًا إِلَّا حَسَّانُ بْنُ كَابِتٍ ، وَمِسْطَحُ بْنُ أَثَالَةَ ، وَحَمْنَةُ بِنْتُ جَحْشٍ ، فِي نَاسٍ آخِرِينَ لَا عَلِمَ لِي بِهِمْ ، غَيْرَ أَنَّهُمْ عُصْبَةٌ ، كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ، وَإِنْ كَبُرَ ذَلِكَ يُقَالُ لَهُ : عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُبَيٍّ سَلُولٌ .

قَالَ عُرْوَةُ : كَانَتْ عَائِشَةُ تَتَكْرَهُ أَنْ يُسَبَّ عِنْدَهَا حَسَّانٌ ، وَقَوْلُ : إِنَّهُ الَّذِي قَالَ :

که در آنجا نشسته بودم، خواب بر چشم من غلبه کرد و به خواب رفتم. صفوان بن معطل السُّلمی، سپس الذَّکوانی، که در عقب لشکر بود، صبحگاهان به نزدیک محل فرود آمدن من رسید. وی سیاهی انسان خوابیده‌ای را دید، و سپس که مرا دید شناخت. و قبل از حجاب مرا دیده بود. من شنیدن استرجاع «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» وی را که با شناختن من بر زبان آورد از خواب بیدار شدم و روی خودم را با چادر خود پوشیدم.

به خدا سوگند که یک کلمه با هم سخن نگفتم و از وی به جز استرجاع وی حرفی نشنیدم. وی از شتر خود فرود آمد تا آنکه شتر را فروخوابانید، و پای شتر را بست. من برخاستم و به سوی شتر رفتم و سوار شدم. وی راهی شد و شتر را می‌راند تا آنکه در شدت گرمای میان روز به لشکر رسیدیم و این در حالی بود که مردم فرود آمده بودند. پس هلاک شد هر که هلاک شد. و کسی که این افک (بهتان) عظیم را دامن زد. عبدالله بن ابی ابن سلول بود.

عروه (راوی حدیث) گفت: خبر شدم که او (عبدالله بن ابی) بود که این بهتان را دامن می‌زد و نزد او این بهتان گفته می‌شد و او آن را تأیید می‌کرد و بدان گوش فرا می‌داد و شایعه می‌افکند.

و عروه همچنان گفت: از اهل افک (تهمت کنندگان) به جز از حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثه، و حَمَنَه بنت حَجَّش و سایر مردمی که مرا در موردشان اطلاعی نیست، از کسی دیگر نام

فَإِن أَبِي وَوَالِدَهُ وَعِرْضِي

لِعِرْضِ مُحَمَّدٍ مِنْكُمْ وَقَاءُ

قَالَتْ عَائِشَةُ : قَدَمْنَا الْمَدِينَةَ ، فَاشْتَكَيْتَ حِينَ قَدَمْتَ شَهْرًا ، وَالنَّاسُ يُفِيضُونَ فِي قَوْلِ أَصْحَابِ الْإِفْكِ ، لَا أَشْعُرُ بِشَيْءٍ ، مِنْ ذَلِكَ ، وَهُوَ بَرِيئِي فِي وَجْعِي أَنِّي لَا أَعْرِفُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اللَّطْفَ الَّذِي كُنْتُ أَرَى مِنْهُ حِينَ أَشْتَكِي ، إِنَّمَا يَدْخُلُ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَيَسَلُّمُ ، ثُمَّ يَقُولُ : « كَيْفَ تَبِكُمْ » . ثُمَّ يَنْصَرِفُ ، فَذَلِكَ بَرِيئِي وَلَا أَشْعُرُ بِالشَّرِّ ، حَتَّى خَرَجْتُ حِينَ نَقَهْتُ .

فَخَرَجْتُ مَعَ أُمِّ مَسْطُوحٍ قَبْلَ الْمَنَاصِيحِ ، وَكَانَ مُتَبَرِّزًا ، وَكُنَّا لَا نَخْرُجُ إِلَّا لَيْلًا إِلَى لَيْلٍ ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ نَتَّخِذَ الْكُفْفَ قَرِيبًا مِنْ بَيْوتِنَا .

قَالَتْ : وَأَمَرْنَا أُمَّرَ الْعَرَبِ الْأَوَّلِ فِي الْبَرِيَّةِ قَبْلَ الْغَنَاطِطِ ، وَكُنَّا تَنَادَى بِالْكُفْفِ أَنْ نَتَّخِذَهَا عِنْدَ بَيْوتِنَا .

قَالَتْ : فَأَنْطَلَقْتُ أَنَا وَأُمُّ مَسْطُوحٍ ، وَهِيَ ابْنَةُ أَبِي رَهْمٍ ابْنِ الْمُطَّلَبِ بْنِ عَبْدِمَنَافٍ ، وَأُمُّهَا بِنْتُ صَخْرِ بْنِ عَامِرٍ خَالَهٗ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ وَابْنُهَا مَسْطُوحُ بْنُ أَثَاةَ بْنِ عَبَّادِ بْنِ الْمُطَّلَبِ فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَأُمُّ مَسْطُوحٍ قَبْلَ بَيْتِي حِينَ قَرَعْنَا مِنْ شَاتِنَا ، فَعَثَرَتْ أُمُّ مَسْطُوحٍ فِي مَرْطَلِهَا فَقَالَتْ : تَعَسَّ مَسْطُوحٌ ، فَقُلْتُ لَهَا : بِنْسَ مَا قُلْتُ ، أَسَيِّبُ رَجُلًا شَهِدَ بَدْرًا ؟ فَقَالَتْ : أَيُّ هَيْتَاهُ وَلِمَ تَسْمَعِي مَا قَالُ ؟ قَالَتْ : وَقُلْتُ : وَمَا قَالُ ؟ فَأَخْبَرْتَنِي بِقَوْلِ أَهْلِ الْإِفْكِ .

قَالَتْ : فَازْدَدْتُ مَرَضًا عَلَيَّ مَرَضِي ، فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَيَسَلُّمُ ، ثُمَّ قَالَ : « كَيْفَ تَبِكُمْ » . فَقُلْتُ لَهُ : أَتَأْذُنُ لِي أَنْ أَنِي أَبِي ؟

قَالَتْ : وَارِيدُ أَنْ أَسْتَفِينَ الْخَيْرَ مِنْ قَلْبِهِمَا ، قَالَتْ : فَأَذُنُ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ لِأُمِّي : يَا أُمَّتَاهُ ، مَاذَا يَتَخَذُ النَّاسُ ؟ قَالَتْ : يَا بَيْتِيَّةُ ، هُوَ نِي عَلَيْكَ ، فَوَاللَّهِ

برده نشده است، مگر آنکه آنها «عصبه» گروهی بودند چنانکه خداوند گفته است و کسی که بخش عمده تهمت را به عهده گرفت، عبدالله بن ابی سلول بود. عروه گفت: عایشه را خوش نمی آمد که در حضور وی به حسان دشنام داده شود و می گفت: وی کسی است که گفته است: همانا پدر من و پدر او و آبروی من، برای و آبروی محمد از شما وقایه است.

عایشه گفت: ما به مدینه رسیدیم و هنگام رسیدن، یک ماه بیمار شدم و مردم درباره سخنان تهمت کنندگان می اندیشیدند. در حالی که من از سخنان شان آگاه نبودم و برخورد آن حضرت در حالت مرضی مرا به شک و تردید می افکند؛ زیرا به هنگام مرضی از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مهربانی ای را که در حالت بیماری خود (قبلاً) می دیدم، نمی دیدم. همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نزد من می آمد و سلام می کرد و می گفت: دختر شما چه حال دارد؟ و بعد برمی گشت. این وضع مرا به شک می انداخت و احساس شر را نمی کردم از موضوع (تهمت) آگاه نبودم. تا آنکه پس از آنکه احساس بهبودی کردم بیرون رفتم.

با ام مسطح به سوی مستراح ها برآمدیم، و آن

لَقَلَّمَا كَانَتْ امْرَأَةً قَطُّ وَضِيئَةً عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا ، لَهَا صُرَاتُرُ ، إِلَّا كَثُرْنَ عَلَيْهَا .

قَالَتْ : قُلْتُ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، أَوَلَقَدْ تَحَدَّثَ النَّاسُ بِهَذَا ؟ قَالَتْ : قَبَّحْتَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحْتُ لَا يَرِقُّ لِي دَمْعٌ وَلَا أَكْحَلُ يَوْمٍ ، ثُمَّ أَصْبَحْتُ أَبْكِي .

قَالَتْ : وَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَأَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ ، حِينَ اسْتَلْبَثَ الْوَحْيُ ، يَسْأَلُهُمَا وَيَسْتَشِيرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ .

قَالَتْ : فَأَمَّا أُسَامَةُ فَأَشَارَ عَلِيُّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالَّذِي يَعْلَمُ مِنْ بَرَاءَةِ أَهْلِهِ ، وَبِالَّذِي يَعْلَمُ لَهُمْ فِي نَفْسِهِ ، فَقَالَ أُسَامَةُ : أَهْلُكَ ، وَلَا تَعْلَمُ إِلَّا خَيْرًا .

وَأَمَّا عَلِيُّ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لِمَ يُضَيِّقُ اللَّهُ عَلَيْكَ ، وَالنِّسَاءُ سِوَاهَا كَثِيرٌ ، وَسَلَّ الْجَارِيَةُ تَصَدُّفَكَ . قَالَتْ : فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَرِيرَةَ ، فَقَالَ : « أَيُّ بَرِيرَةَ ، هَلْ رَأَيْتَ مِنْ شَيْءٍ بِرَبِّكَ » .

قَالَتْ لَهُ بَرِيرَةُ : وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، مَا رَأَيْتُ عَلَيْهَا امْرَأَةً قَطُّ أَغْمَصَهُ غَيْرَ أَنَّهَُا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ ، تَنَامُ عَنْ عَجَبِينَ أَهْلِهَا ، فَتَأْتِي الدَّاجِنُ فَتَأْكُلُهُ .

قَالَتْ : فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ يَوْمِهِ فَاسْتَعْدَرَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي ، وَهُوَ عَلِيُّ الْمُنْبَرِ ، فَقَالَ : « يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ ، مَنْ يَغْدِرُنِي مِنْ رَجُلٍ قَدْ بَلَغْتَنِي عَنْهُ إِذَا هُوَ فِي أَهْلِي ، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا خَيْرًا ، وَلَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلًا مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا ، وَمَا يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا مَعِي » .

قَالَتْ : فَقَامَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ أَخُو بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ فَقَالَ : أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْدِرُكَ ، فَإِن كَانَ مِنَ الْأَوْسِ ضَرَبْتُ عَقَبَهُ ، وَإِن كَانَ مِنْ إِخْوَانِنَا مِنَ الْخَزْرَجِ ، أَمَرْتَنَا فَعَمَلْنَا أَمْرَكَ .

۱- مراد از آن اشاره به آیه زیر است که در آن لفظ «عصبه» یعنی دسته یا گروه و لفظ «کبیره» یعنی بخش عمده آن آمده است. «ان الذين جاءوا بالإفك عصبة منكم. لا تخسبوه شراً لكم بل هو خير لكم لكل أمري منهم ما اكتسب من الإثم والذي تولى كبره منهم له عذاب عظيم». همانا آنانی که آن دروغ بزرگ را [ساخته و] آورده اند، گروهی از شما بودند. آن [تهمت] را برای خود شر میندازید، بلکه آن برای شما خیر است. برای هر مردی از آنان (که در این کار دست داشته) همان گناهی است که مرتکب شده است و آن کس از ایشان که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است، عذابی سخت خواهد داشت.

محل قضای حاجت مان بود. و ما زنان به جز از شب تا شب دیگر بدانجا نمی رفتیم و این قبل از آن بود که بیت الخلاها (دستشویی ها) نزدیک خانه هایمان ساخته شد. عایشه گفت:

و این عادت ما در رفتن به قضای حاجت، عادت عرب اولیه بود که در صحرا می زیستند (صحرا گشت) و گرفتن مستراح ها در نزدیک خانه هایمان، ما را اذیت می کرد. عایشه گفت: من و امّ مسطح راهی شدیم. امّ مسطح دختر ابی زهم ابن مطلب بن عبد مناف بود. مادر امّ مسطح، دختر صخر بن عامر خاله ابوبکر صدیق بود. پسرش مسطح بن اثاثه بن عبّاد بن مطلب بود. پس از آنکه قضای حاجت کردیم، من و امّ مسطح به سوی خانه خویش راهی شدیم. امّ مسطح در چادر خود لغزید و گفت:

هلاک شوی مسطح. به او گفتم: سخن بدی گفتی، آیا کسی را دشنام می دهی که در غزوه بدر حاضر شده است؟ وی گفت: ای هتاه، آیا نشیدی که چه گفته است؟ و گفتم که چه چیز گفته است؟ وی از سخنان تهمت کنندگان مرا آگاه کرد.

عایشه گفت: مرضی بر مرض من افزود و آنگاه که به خانام برگشتم، رسول الله صلی الله علیه و سم نزد آمد و گفت: «دختر شما چه حال دارد؟» به آن حضرت گفتم: آیا به من اجازه می دهی که نزد پدر و مادر خود بروم؟ عایشه گفت: می خواستم در مورد صحت این خیر از پدر و مادر خود معلومات بگیرم. رسول الله (صلی الله علیه و سلم) به من اجازه داد. من به مادرم گفتم: ای مادر، مردم درباره چه سخن

قَالَتْ: قَامَ رَجُلٌ مِنَ الْخَزْرَجِ، وَكَانَتْ أُمُّ حَسَّانَ بِنْتُ عَمِّهِ مِنْ قُحَيْدِهِ، وَهُوَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ، وَهُوَ سَيِّدُ الْخَزْرَجِ، قَالَتْ: وَكَانَ قَبْلَ ذَلِكَ رَجُلًا صَالِحًا، وَلَكِنْ أَحْتَمَلَنَّهُ الْحَمِيَّةُ، فَقَالَ لِسَعْدٍ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَا تَقْتُلُهُ، وَلَا تَقْدِرْ عَلَى قَتْلِهِ، وَلَوْ كَانَ مِنْ رَهْطِكَ مَا أَحْيَيْتَ أَنْ يُقْتَلَ.

قَامَ أَسِيدُ بْنُ حَضِرٍ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّ سَعْدٍ، فَقَالَ لِسَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَتَقْتُلَنَّهُ، فَإِنَّكَ مُنَافِقٌ تُجَادِلُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ.

قَالَتْ: فَقَارَ الْحَيَّانُ الْأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ، حَتَّى هَمُّوا أَنْ يَتَسَلَّمُوا، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ عَلَى الْمَنِيرِ، وَقَالَتْ: فَلَمَّ يَزُكُّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْفَضُهُمْ، حَتَّى سَكَنُوا وَسَكَّتْ.

قَالَتْ: فَبَيَّكَيْتُ يَوْمِي ذَلِكَ كُلَّهُ لَا يَرِقَالِي دَمْعٌ وَلَا أَكْحَلُ بَنُومٍ.

قَالَتْ وَأَصْبَحَ أَبَوَايَ عِنْدِي وَقَدْ بَيَّكَيْتُ لَيْلَتَيْنِ وَيَوْمًا لَا يَرِقَالِي دَمْعٌ وَلَا أَكْحَلُ بَنُومٍ حَتَّى إِنِّي لِأَلْقُنُ أَنْ الْبِكَاءَ قَالِقُ كَيْدِي، قَيْتَا أَبَوَايَ جَالِسَانِ عِنْدِي وَأَنَا أَبْكِي، فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيَّ امْرَأَةً مِنَ الْأَنْصَارِ قَادَنْتُ لَهَا، فَجَلَسَتْ تَبْكِي مَعِي.

قَالَتْ: قَيْتَا نَحْنُ عَلَيَّ ذَلِكَ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْنَا فَسَلَّمَ ثُمَّ جَلَسَ، قَالَتْ: وَكَمْ يَجْلِسُ عِنْدِي مَتَدُّ قَيْلٍ مَا قَيْلٍ قَبْلَهَا، وَقَدْ لَبِثُ شَهْرًا لَا يُوحِي إِلَيْهِ فِي شَأْنِي بَشِيءٌ.

قَالَتْ: فَشَهِدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ جَلَسَ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَا بَعْدُ، يَا عَائِشَةُ، إِنَّهُ بَلَغَنِي عَنْكَ كَذَا وَكَذَا، فَإِنْ كُنْتُ بَرِيئَةً، فَسِيرْتُكَ اللَّهُ، وَإِنْ كُنْتُ أَلَمَمْتُ بِذَنْبٍ، فَاسْتَفْهَرِي اللَّهَ وَتُوبِي إِلَيْهِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ ثُمَّ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ».

قَالَتْ: فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَقَالَتَهُ قَلَصَ دَمْعِي

می‌گویند؟ مادرم گفت: ای دخترک من، برخود آسان بگیر، به خدا سوگند کمتر زنی صاحب حسن و جمال پیدا می‌شود که شوهرش او را دوست بدارد، و مورد آزار سائر همسران آن مرد قرار نگیرد و بر وی بسیار سخن نگویند. عایشه می‌گوید: گفتم: سبحان الله، آیا مردم در این مورد سخن می‌گویند؟ من آن شب تا صبح گریستم؛ نه اشکم ایستاد، و نه خواب بر چشم آمد و سپس صبح آن روز گریستم. عایشه می‌گوید: رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، آنگاه که نزول وحی به تأخیر افتاد، علی بن ابی طالب و أسامه بن زید را فراخواند و درباره جدایی از زن خود از ایشان پرسید و با ایشان مشورت کرد. عایشه گفت: و اما، أسامه بدانچه از بی‌گناهی زن آن حضرت می‌دانست به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مشوره نیکو داد و به آنچه درونش برای‌شان می‌دانست و سپس گفت: وی همسر تو است و جز نیکی نمی‌دانیم. و اما علی گفت: یا رسول الله، خداوند بر تو تنگ نگرفته است و به جز او زنان دیگر بسیارند. از کنیز وی پرس که سخن راست را به تو بگوید. عایشه گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) (کنیز من) بریره را فراخواند و گفت: «ای بریره، آیا چیزی (از عایشه) دیده‌ای که تو را به شک انداخته باشد؟»

بریره گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق برانگیخته است، از وی هرگز عملی ندیده‌ام که بر او عیب بگیرم، جز آن که دختری کم سن و سال است، و چون خمیر می‌کند، او را خواب می‌برد و بز می‌آید و خمیر را می‌خورد.

حَتَّى مَا أَحْسُ مِنْهُ قَطْرَةً ، فَقُلْتُ لِأُمِّي : أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِّي فِيمَا قَالَ . فَقَالَ أُمِّي : وَاللَّهِ مَا أَذْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ لِأُمِّي : أَجِيبِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِيمَا قَالَ ، قَالَتْ أُمِّي : وَاللَّهِ مَا أَذْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ وَأَنَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةَ السَّنِّ لَا أَقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ كَثِيرًا : إِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ : لَقَدْ سَمِعْتُمْ هَذَا الْحَدِيثَ حَتَّى اسْتَقَرَّ فِي أَنْفُسِكُمْ وَصَدَقْتُمْ بِهِ ، فَلَمَّا قُلْتُ لَكُمْ ، إِنِّي بَرِيئَةٌ ، لَا تُصَدِّقُونِي ، وَلَكِنْ اعْتَرَفْتُ لَكُمْ بِأَمْرِ ، وَاللَّهِ يَعْلَمُ أَنِّي مِنْهُ بَرِيئَةٌ ، لَتُصَدِّقُنِي ، فَوَاللَّهِ لَا أَجِدُ لِي وَلَكُمْ مَثَلًا إِلَّا آبَا يُوسُفَ حِينَ قَالَ : ﴿ فَصَبِّرْ جَمِيلًا وَاللَّهِ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ ﴾ .

ثُمَّ تَحَوَّلْتُ وَأَصْطَجَعْتُ عَلَيَّ فِرَاشِي ، وَاللَّهِ يَعْلَمُ أَنِّي حِينَئِذٍ بَرِيئَةٌ ، وَأَنَّ اللَّهَ مُبْرئِي بِرَاءَتِي ، وَلَكِنَّ وَاللَّهِ مَا كُنْتُ أَظُنُّ أَنَّ اللَّهَ مُنْزِلُ فِي شَأْنِي وَحْيًا يَتَلَى ، لَشَأْنِي فِي نَفْسِي كَانَ أَحَقَّرَ مِنْ أَنْ يَتَكَلَّمَ اللَّهُ فِي بَأْسِي ، وَلَكِنْ كُنْتُ أُرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّوْمِ رُؤْيَا يُبْرِئُنِي اللَّهُ بِهَا ، فَوَاللَّهِ مَا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَجْلِسَهُ ، وَلَا خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ ، حَتَّى أَنْزَلَ عَلَيْهِ ، فَأَخَذَهُ مَا كَانَ يَأْخُذُهُ مِنَ الْبُرْحَاءِ ، حَتَّى إِنَّهُ لَيَتَحَدَّرُ مِنْهُ مِنَ الْعَرَقِ مِثْلَ الْجَمَانِ ، وَهُوَ فِي يَوْمِ شَاتٍ ، مِنْ تَقَلُّ الْقَوْلِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْهِ .

قَالَتْ : فَسَرِّي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يَضْحَكُ ، فَكَانَتْ أَوَّلَ كَلِمَةٍ تَكَلَّمُ بِهَا أَنْ قَالَ : « يَا عَائِشَةُ ، أَمَا اللَّهُ فَقَدْ بَرَكَ » .

قَالَتْ : فَقَالَتْ لِي أُمِّي : قَوْمِي إِلَيْهِ ، فَقُلْتُ : وَاللَّهِ لَا أَقُومُ إِلَيْهِ ، فَأَبَى لِي أَحْمَدُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ .

قَالَتْ : وَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ ﴾ . الْمَشْرُ الْآيَاتِ ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا فِي بِرَاءَتِي ، قَالَ - أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ - وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَيَّ مِسْطِحَ ابْنِ أُمَّةَ لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ وَقَفَّرِهِ - وَاللَّهِ لَا أَنْفِقُ عَلَيَّ

عایشه گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در آن روز بر منبر ایستاد و از عبدالله بن ابی شکایت کرد، و گفت: «ای گروه مسلمانان، کیست که مرا از شرّ مردی برهاند که آزار وی به اهل خانواده‌ام رسیده است؟ به خدا سوگند که من جز خوبی از اهل خانه خود ندیده‌ام، و در مورد مردی که از وی یاد کرده‌اند به جز نیکی نمی‌بینم و او بر اهل خانه‌ام بدون اجازه من وارد نمی‌شود.»

عایشه گفت: سعد بن مُعَاذ برادر قبیله بنی عبدالاشهل، برخاست و گفت: یا رسول الله، من تو را از شرّ وی می‌رهانم، اگر از قبیله اوس باشد گردنش را می‌زنم و اگر از جمله برادران ما از قبیله خزرج باشد، ما را امر کن و ما امر تو را به جا می‌کنیم. عایشه گفت: مردی از قبیله خزرج ایستاد. ما در حَسَان (که از اهل افک بود) نسبت عمو زادگی به وی داشت و آن مرد سعد بن عُبَادَة رئیس قبیله خزرج بود و او پیش از این مردی صالح بود، ولی غیرت قومی او را برانگیخت و به سعد (بن مُعَاذ) گفت: سوگند به خدا که دروغ گفتمی و او را نمی‌کشی و قادر به کشتنش نیستی و اگر او کسی از قوم تو می‌بود، نمی‌خواستی که او را بکشی.

أُسَید بن حُضَیر ایستاد و او پسر عموی سعد (بن مُعَاذ) است و به سعد بن عُبَادَة گفت: سوگند به خدا که تو دروغ گفتمی و ما او را می‌کشیم. و همانا تو منافق هستی که به جانبداری از منافقان جدال می‌کنی. عایشه گفت: دو قبیله اوس و خزرج (بر ضد یکدیگر) برانگیخته شدند تا آنکه نزدیک بود که کشت و خون به

مسطح شیتا اهدا ، بعد الذي قال لعائشة ما قال . فأنزل الله : ﴿وَلَا يَأْتِلْ أَوْلُو الْقَضَلِ مِنْكُمْ - إِلَى قَوْلِهِ - عَفْوٌ رَحِيمٌ﴾ . قال : أبو بكر الصديق : بكى والله إني لأحب أن يغفر الله لي ، فرجع إلى مسطح الثقفة التي كان ينفق عليه ، وقال : والله لا أنزعها منه أبداً .

قالت عائشة : وكان رسول الله ﷺ سأل زينب بنت جحش عن أمري ، فقال لزينب : (مأداً علمت ، أو رأيت) . فقالت : يا رسول الله أحسني سمعني وبصرني ، والله ما علمت إلا خيراً ، قالت عائشة : وهي التي كانت تُساميني من أزواج النبي ﷺ فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِالْوَرَعِ ، قالت : وَطَفِقَتْ أَخْتَهَا حَمَةُ تُحَارِبُ لَهَا ، فَهَلَكَتْ فِيمَنْ هَلَكَ .

قال ابن شهاب : فهذا الذي بلغني من حديث هؤلاء الرهط .

ثم قال عروة : قالت عائشة : والله إن الرجل الذي قيل له ما قيل ليقول : سبحان الله ، فوالذي نفسي بيده ما كسفت من كنف أمتي قط ، قالت : ثم قيل بعد ذلك في سبيل الله . [راجع : ٢٥٩٣ . أخرجه مسلم : ٢٧٧٠]

راه اندازند، در حالی که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بر منبر ایستاده بود. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پیوسته آنان را از آن حالت فرود آورد تا آنکه خاموش گشتند و آن حضرت نیز خاموش شد. عایشه گفت: آن روز را همه به گریه گذراندم که نه اشکم ایستاد و نه خوابیدم.

عایشه گفت: پدر و مادرم شب را نزد من به صبح رساندند و من دو شب و یک روز گریستم که نه اشکم ایستاد و نه خواب به چشم من آمد تا آنکه گمان کردم که گریه جگر مرا می شکافد. در حالی که پدر و مادرم نزد من نشسته بودند و من می گریستم. زنی از انصار اجازه ورود خواست و به وی اجازه دادند، وی نشست و با من به گریستن آغاز کرد.

عایشه گفت: در اثنای این حالت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نزد ما آمد و سلام کرد و سپس نشست. وی نزد من نشسته بود از آن روزی که گفته شد آنچه قبل بر این گفته شد. و یک ماه گذشت که درباره من به وی وحی نیامده بود. عایشه گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) هنگامی که نشست کلمه تشهد بر زبان راند و سپس گفت: «اما بعد، ای عایشه، درباره تو به من (خبری) چنین و چنان رسیده است، پس اگر از این تهمت پاک هستی، خداوند تو را از آن تبرئه خواهد کرد و اگر از تو گناهی سر زده باشد، از خداوند آمرزش بخواه و نزد او توبه کن، همانا اگر بنده به گناه خود اقرار کند و سپس توبه کند، خداوند توبه اش را می پذیرد.»

عایشه گفت: چون رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گفتار خود را تمام کرد، از شدت خشم و اندوه

اشکم ایستاد و قطره‌ای از آن را حس نکردم. سپس به پدرم گفتم: از جانب من رسول‌الله (صلی الله علیه وسلم) را بدانچه گفته است جواب بده. پدرم گفت: به خدا سوگند که نمی‌دانم به رسول‌الله (صلی الله علیه وسلم) در آنچه گفته است، چه پاسخ بدهم. سپس به مادرم گفتم: رسول‌الله (صلی الله علیه وسلم) را در آنچه گفته است جواب بده، مادرم گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم که به رسول‌الله (صلی الله علیه وسلم) چه جوابی بگویم. من گفتم، در حالی که من دختری خورده سال بودم و از قرآن بسیار نخوانده بودم اینک: همانا، سوگند به خدا که من دانستم که این سخن (تهمت) را شنیده‌اید تا آنکه آن (تهمت) در دلهای شما جای گرفت و آن را راست پنداشتید. پس اگر من به شما بگویم که من از آن پاکم، شما سخن مرا راست نمی‌پندارید و اگر به کاری اقرار کنم، و خدا می‌داند که من از آن پاکم، سخن مرا راست می‌پندارید. به خدا سوگند که مثالی برای خود و برای شما نمی‌یابم مگر مثال پدر یوسف را آنگاه که گفت: «پس کار من شکیبایی نیک است. و بر هر آنچه توصیف می‌کنید، خدا یاری ده است.»

(یوسف: ۱۸)

سپس به سوی دیگر روی گردانیدم و بر بستر خود دراز کشیدم، و خداوند می‌دانست که من در این وقت بی‌گناهم و [با خود می‌گفتم] خداوند در بی‌گناهی‌ام مرا تبرئه می‌کند، ولی به خدا سوگند که گمان نمی‌داشتم که خداوند درباره من وحیی نازل کند که خوانده شود، اما امید می‌داشتم که رسول‌الله (صلی الله علیه وسلم) در خواب ببیند که خداوند مرا بدان تبرئه کند. به خدا سوگند که رسول‌الله (صلی الله علیه وسلم) از مجلس خود

برنخاسته بود و هیچ یک از اهل خانه بیرون نشده بود، تا آنکه بر آن حضرت وحی نازل شد. و او را حالتی گرفت که از شدت حال، می‌گرفت. تا آنکه عرق از وی همچون دانهٔ مروارید جاری گردید و این در یک روز سرد بود و از گرانی قول وحی بود که بر وی فرستاده می‌شد. عایشه گفت: سپس آن حالت از رسول‌الله (صلی الله علیه وسلم) دور شد در حالی که آن حضرت می‌خندید و با نخستین کلمه‌ای که بدان تکلم کرد گفت: «ای عایشه، همین اکنون خداوند تو را (از این تهمت) تبرئه کرد.» عایشه گفت: مادرم به من گفت: برخیز و به سوی آن حضرت برو. من گفتم: به خدا سوگند که به سوی وی نمی‌روم، و همانا سپاس نمی‌گزارم به جز خدای عزوجل را.

عایشه گفت: و خداوند تعالی وحی فرستاد: «هر آینه آنانکه تهمت آوردند، جماعتی از شما هستند.» ده آیت (از سوره نور را) سپس خداوند در برائت من وحی نازل کرد - ابوبکر صدیق - گفت: در حالی که او به خاطر قرابت و فقر مسطح، به او کمک می‌کرد - به خدا سوگند که هرگز چیزی به مسطح نمی‌دهم، پس از آنکه به عایشه گفت، آنچه گفت: سپس خداوند وحی نازل کرد: «و سرمایه‌داران و فراخ دولتان شما نباید از دادن (مال) به خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران راه خدا دریغ ورزند، و باید عفو کنند و گذشت نمایند، مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشد؟ و خدا آمرزندهٔ مهربان است.» (النور: ۲۲) ابوبکر صدیق گفت: آری، به خدا سوگند دوست می‌دارم که خداوند بر من ببخشد و نفقه را که به مسطح می‌داد، از سر گرفت و باز داد و گفت: به خدا سوگند که از دادن نفقه به وی هرگز دریغ

نمی‌ورزم. عایشه گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در مورد من از (همسر خود) زینب بنت حجش پرسیده بود و به او گفته بود: «چه می‌دانی یا چه دیدی؟» وی گفته بود: یا رسول‌الله، گوش و چشم خود را (از آنچه نشنیدم و ندیدم) نگاه می‌دارم و به خدا سوگند به جز از خیر نمی‌دانم. عایشه گفت: و او از زنان رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)، کسی بود که (در حسن و جمال و منزلتی که نزد آن حضرت داشت) همتای من بود، و خداوند او را به خاطر پرهیزگاری وی (از تهمت) نگاه داشت. عایشه گفت: ولی خواهر او حَمْنَه (که به خاطر خواهر خود) مجادله می‌کرد، دست به کار شد^۱ و هلاک شد کسی که هلاک شد.

ابن شهاب (زهری) گفته است: این است آنچه مرا از حدیث آن گروه رسیده است. سپس عروه گفت: عایشه گفت: به خدا سوگند، آن مردی که درباره او گفته شد آنچه گفته شد (از قبیل تهمت) می‌گفت: سبحان الله، سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که من هرگز دامن زنی را نکشیده‌ام (که برهنه شود)^۲ و سپس او در راه خدا کشته شد.

۴۱۴۲ - از عبدالله بن محمد روایت است که گفت: هشام بن یوسف از یاد و حافظه خود به من تقریر کرد که: معمر از زهری خبر داده است که گفت: ولید بن عبدالملک به من گفت: آیا به تو این خبر رسیده که علی (بن ابی طالب) در زمره کسانی بوده است که

۴۱۴۲ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : أَمَلَى عَلِيٌّ هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ مِنْ حِفْظِهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : قَالَ لِي الْوَلِيدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ : أَبْلَغَكَ أَنْ عَلِيًّا كَانَ فِيمَنْ قَلَعَتْ عَائِشَةُ ؟ قُلْتُ : لَا ، وَلَكِنْ قَدْ أَخْبَرَنِي رَجُلَانِ مِنْ قَوْمِكَ ، أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَأَبُو بَكْرِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ لَهُمَا : كَانَ عَلِيٌّ مُسْلِمًا فِي شَأْنِهَا . فَرَأَجَعُوهُ فَلَمْ يَرْجِعْ . وَقَالَ : مُسْلِمًا ، بِلَا شَكِّ فِيهِ وَعَلَيْهِ ، كَانَ فِي أَصْلِ الْعَنَقِ كَذَلِكَ .

۱- حَمْنَه، خواهر زینب این کار را به خاطری می‌کرد که زینب یگانه همسر بی‌همتای پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) شود.

۲- مراد از این سخن اشاره به آن است که وی با هیچ زنی هرگز عمل جنسی انجام نداده است. (پاورقی ترجمه انگلیسی بخاری)

بر عایشه تهمت کرده‌اند؟ گفتم: نبی، ولی دو مرد از قوم تو یعنی ابوسلمه بن عبدالرحمن و ابوبکر عبدالرحمن بن حارث مرا خبر داده‌اند که عایشه (رضی الله عنها) به آنها گفته است: علی در مورد تهمت عایشه تسلیم بود (ساکت بود و سخنان تهمت کنندگان را رد نمی‌کرد) سپس بار دیگر از زهری پرسیدند ولی وی از سخن خود برنگشت و گفت: بدون شک «مُسَلِّمًا» (تسلیم بود) در آن روایت شده و لفظ - علیه - بر او - را زیاد کرده است و در اصل قدیم همچنین بود.^۱

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ لَهُمَا : كَانَ عَلِيٌّ مُسَلِّمًا فِي شَأْنِهَا . فَرَأَجَعُوهُ فَلَمْ يَرْجِعْ . وَقَالَ : مُسَلِّمًا ، بِإِلْشَاقٍ فِيهِ وَعَلَيْهِ ، كَانَ فِي أَصْلِ الْعَرَبِيِّ كَذَلِكَ .

۴۱۴۳ - از ابوانث، از مسروق بن أجدع روایت است که أمّ رومان مادر عایشه (رضی الله عنهما) گفت: در حالی که من و عایشه نشسته بودیم، زنی از انصار درآمد و گفت: خداوند به فلان کس بدی کند (بر تهمت کنندگان دعای بدی کرد) أمّ رومان گفت: چه خبر است؟ گفت: پسر من در زمره کسانی است که حدیث (تهمت) را بر زبان آورده است. أمّ رومان گفت: چه خبر است؟ گفت: چنین و چنان. عایشه گفت: آیا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده است؟

۴۱۴۳ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَّانَةَ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ : حَدَّثَنِي مَسْرُوقُ بْنُ الْأَجْدَعِ قَالَ : حَدَّثَنِي أُمُّ رُومَانَ ، وَهِيَ أُمُّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَتْ : بَيْنَا أَنَا قَاعِدَةٌ وَأَنَا وَعَائِشَةُ ، إِذْ وَكَلَّتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَسَأَلَتْ : فَسَلَّ اللَّهُ بِفُلَانٍ وَفَعَلْ ، فَقَالَتْ : أُمُّ رُومَانَ ؟ وَمَا ذَاكَ ؟ قَالَتْ : ابْنِي فِيمَنْ حَدَّثَ الْحَدِيثَ ، قَالَتْ : وَمَا ذَاكَ ؟ قَالَتْ كَذَا وَكَذَا ، قَالَتْ عَائِشَةُ : سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَتْ : نَعَمْ ، قَالَتْ : وَأَبُو بَكْرٍ ؟ قَالَتْ : نَعَمْ ، فَخَرَّتْ مَغْشِيًا عَلَيْهَا ، فَمَا أَقَامَتْ إِلَّا وَعَلَيْهَا حُمَى بِنَافِضٍ ، فَطَرَحَتْ عَلَيْهَا نِيَابَهَا فَفَطَّيْتُهَا ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : « مَا شَأْنُ هَذِهِ » . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخَذَتْهَا الْحُمَى بِنَافِضٍ ، قَالَ : « فَلَعَلَّ فِي حَدِيثٍ تُحَدِّثُ بِهِ » . قَالَتْ : نَعَمْ ، فَفَعَدَّتْ عَائِشَةُ فَقَالَتْ : وَاللَّهِ لَنْ حَكَمْتُ لَا تُصَدِّقُونِي ، وَلَنْ قُلْتُ لَا تَعْدُرُونِي ، مَتَلِي وَمَتَلِكُمْ كَيْمَقُوبٍ وَبَيْتِهِ : « وَاللَّهِ الْمُسْتَعَانَ عَلَى مَا تُصِفُونَ » . قَالَتْ : وَأَنْصَرَفَ وَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ

۱- تهمت کنندگان که از آن نام برده شده و مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت و حمته بنت جحش است. پس از آنکه آیات درباره تهمت کنندگان نازل شد، بر آنها حد قذف جاری شد و تازیانه زده شدند و منقول است که حسان بن ثابت، سپس قصیده‌ای در مدح و عصمت عایشه (رضی الله عنها) سرود. وی حاضر نشد که به قصیده‌اش گوش فرا دهد. ولی اجازه نمی‌داد که کسی در حضور وی به حسان بدگوی کند زیرا وی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را مدح کرده بود. در روایت ابوذر لفظ - مسلم - به فتح لام مشدد آمده که - سلامت - معنی می‌دهد. یعنی علی (رضی الله عنه) از امر تهمت به سلامت ماند، ولی زهری آن را به کسر لام مشدده روایت کرده است. (تیسیر القاری)

عُرَّهَا ، قَالَتْ : بِحَمْدِ اللَّهِ لَا بِحَمْدِ أَحَدٍ وَلَا بِحَمْدِكَ .
[راجع : ۲۳۸۸]

گفت: آری، عایشه گفت: و ابوبکر هم شنیده است؟ گفت: آری، عایشه بیهوش افتاد و آنگاه که به هوش آمد از شدت تب، لرزه بر اندامش افتاد، من جامه‌اش را بر وی افکندم و او را پوشانیدم. سپس پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: «او را چه کار شده است؟» گفتم: یا رسول‌الله او را تب لرزه گرفته است. فرمود: «شاید به خاطر سخنی باشد که بدان تکلم می‌کنند.» امّ رومان گفت: آری، عایشه نشست و گفت: به خدا سوگند که اگر قسم یاد کنم (که بی گناهم) گفته مرا راست نمی‌پندارید، و اگر (عذر عقب افتادن از لشکر را) بگویم مرا معذور نمی‌دارید، پس مثال من و مثال شما، مانند ماجرای یعقوب و پسر وی است که گفت: «خداوند بر آنچه شما می‌گویید یاری دهنده است.» امّ رومان گفت: آن حضرت بازگشت و چیزی نگفت. سپس خداوند بر بی‌گناهی عایشه وحی فرستاد، و عایشه به آن حضرت گفت: فقط خدای را سپاس می‌گرام نه کس دیگر را سپاس می‌گویم و نه تو را.

۴۱۴۴ - از نافع بن عمر، از ابن ابی ملیکه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) آیه «اذ تَلَقُّونَهُ بِاللَّسْتِکُم» (آنگاه که (بهتان) را از زبان یکدیگر می‌گرفتند). را «اذ تَلَقُّونَهُ بِاللَّسْتِکُم» (به کسر لام بدون شدة قاف) می‌خواند و می‌گفت: الْوَلَقُ، به معنی دروغ است ابن ابی ملیکه گفته است: عایشه در این قول از دیگران داناتر بود زیرا این (آیه) در مورد وی نازل شده است.^۱

۴۱۴۵ - از هشام، از پدرش روایت است که

۴۱۴۴ - حَدَّثَنِي بَحْيٌ : حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، بِنِ عُمَرَ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مَلِيكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : كَانَتْ تَقْرَأُ : إِذْ تَلَقُّونَهُ بِاللَّسْتِکُمْ وَتَقُولُ : الْوَلَقُ الْكُذْبُ .
قال ابن ابی ملیکة : وکانت أعلم من غیرها بذلك ،
لأنه نزل فیها . [الطبر : ۴۷۵۷]

۴۱۴۵ - حَدَّثَنَا عُمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُهُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : دَهَبَتْ أَسْبَبُ حَسَانَ عِنْدَ عَائِشَةَ ،

۱- مراد آیه ۱۵ سوره النور است.

گفت: من در نزد عایشه به دشنام دادن حسان شروع کردم. عایشه گفت: او را دشنام مده زیرا او در (دفاع) از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) (با مشرکان) مقابله می کرد و عایشه گفت: وی در هجو مشرکین از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اجازه خواست. آن حضرت گفت: «در باره نسب من (که با آنها یکی است) چگونه می کنی؟» حسان گفت: تو را از میان ایشان بیرون می آورم چنانکه موی از خمیر بیرون آورده می شود. و محمد بن عقبه گفته است: عثمان بن فرقد، از هشام، از پدرش روایت کرده است که گفت: حسان را دشنام دادم و او از کسانی بود که (در تهمت) بر عایشه زیاد روی می کرد.

۴۱۴۶ - از ابوالضحی از مسروق روایت است که گفت: نزد عایشه (رضی الله عنها) رفتم. و نزد وی حسان ابن ثابت بود و (در مدح او) شعری می خواند و شعر خود را در توصیف زنان (در عهد جاهلیت) تشبیب کرده بود و گفت: زنی پارسا و پاکدامن که بر وی رشک هیچ تهمتی نشده است. شکم گرسنه صبح می کند از گوشت زنان غافل^۱. عایشه به او گفت: لیکن تو چنان نیستی که می گویی.^۲ مسروق می گوید: به عایشه گفتم: چرا به حسان اجازه می دهی که نزد تو بیاید در حالی که خداوند تعالی گفته است. «و آن کس از ایشان که بخش عمده آن (تهمت) را به گردن گرفته است عذابی سخت خواهد داشت.» (التور: ۱۱) عایشه گفت: کدام عذاب سخت تر از کوری می باشد.^۳ عایشه به

۱- یعنی کسی را دشنام نمی دهد و غیبت نمی کند. زیرا غیبت کردن، به منزله خوردن گوشت وی است.

۲- یعنی تو چنان نیستی و غیبت می کنی و گوشت مردم می خوری.

۳- گفته اند که حسان بن ثابت در آخر عمر کور شده بود.

قَالَتْ: لَا تَسِبَّهُ، فَإِنَّهُ كَانَ يَنَافِعُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. وَقَالَتْ عَائِشَةُ: اسْتَأْذَنَ النَّبِيُّ ﷺ فِي هَجَاءِ الْمُشْرِكِينَ، قَالَ: «كَيْفَ يَنْسَبِي». قَالَ: لِأَسْأَلُكَ مِنْهُمْ كَمَا تَسْأَلُ الشَّعْرَةَ مِنَ الْعَجِينِ.

وقال محمد بن عقبه: حدثنا عثمان بن فرقد: سمعت هشامًا، عن أبيه قال: سببت حسانًا وكان ممن كثر عليها. [راجع: ۳۵۳۱، أخرجه مسلم: ۲۴۸۷.]

۴۱۴۶ - حَدَّثَنِي بَشْرُ بْنُ خَالِدٍ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِي الضُّحَى، عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، وَعِنْدَهَا حَسَانُ ابْنُ ثَابِتٍ يَنْشِدُهَا شِعْرًا، يُشَبِّبُ بِأَيَاتِ لَهُ، وَقَالَ: حَسَانُ رِزَانٌ مَا تَزُنُّ بِسَرِيَّةٍ

وَصَبِيحٌ غَرْمِي مِنْ لُحُومِ الْغَوَاطِلِ

قَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ: لَكِنَّكَ لَسْتَ كَذَلِكَ. قَالَ مَسْرُوقٌ: قُلْتُ لَهَا لِمَ تَأْذِنِينَ لَهُ أَنْ يَدْخُلَ عَلَيْكَ؟ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾. فَقَالَتْ: وَأَيُّ عَذَابٍ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَى؟ قَالَتْ لَهُ: إِنَّهُ كَانَ يَنَافِعُ، أَوْ: يَهَاجِي عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. [الظر: ۴۷۵۵، ۴۷۵۶، أخرجه مسلم: ۲۴۸۸.]

مسروق گفت: همانا حسان (با اشعار خود) از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) دفاع می کرد یا مشرکان را هجو می کرد.^۱

باب - ۳۵ غزوه حُدیبیه^۲

و فرموده خدای تعالی: «هر آینه خدا خشنود شد از مسلمانان، آنگاه که با تو در زیر درخت بیعت می کردند.» (الفتح: ۱۸)

۴۱۴۷ - از صالح بن کیسان، از عبیدالله بن عبدالله، از زید بن خالد (رضی الله عنه) روایت است که گفت: به همراهی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در سال حُدیبیه (به قصد عمره) برآمدیم. شبی بر ما باران آمد، و رسول الله

۱- یعنی همین فضیلت وی است که او را از مجلس خود رد نمی کنیم.
 ۲- پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در خواب دیده بود که با یاران خویش به مکه رفته و عمره می گزارند. سپس آن حضرت با یاران خویش در روز دوشنبه اول ذی قعدة سال ششم هجرت با حدود هزار چهار صد تن از یاران خویش به قصد عمره راهی مکه شدند. آن حضرت همسر خود ام سلمه را نیز با خود برد. در منطقه ذوالخليفة احرام بستند و قربانهای خویش را همراه بردند. قریش با اطلاع از خبر حرکت مسلمانان لشکری به سرکردگی خالد بن ولید فرستادند تا از ورود مسلمانان در مسیر راه مکه جلوگیری کند. آن حضرت و یاران وی برای جلوگیری از خونریزی راه دیگری را به سوی مکه در پیش گرفتند و در نزدیکی حُدیبیه فرود آمدند. مشرکین مکه ممانعت کردند و نگذاشتند که به سوی مکه پیش بروند. آن حضرت چون به نیت عمره بیرون آمده بود تا حد ممکن نمی خواست دست به اسلحه ببرد. عثمان رضی الله عنه از جانب مسلمانان برای مذاکره به مکه اعزام شد. چون در بازگشت عثمان (رضی الله عنه) تأخیر افتاد، خبری شایع شد که وی کشته شده است. آنگاه مسلمانان تصمیم به جنگ گرفتند و با آن حضرت پیمان بستند که تا دم مرگ بجنگند و این پیمان در زیر درختی صورت گرفت که این بیعت، به نام «بیعت الرضوان» یاد می شود. چنانکه خداوند در آیه ۱۸ سوره الفتح، بدان اشاره کرده است. سپس عثمان (رضی الله عنه) بازگشت، و قریش نمایندگان خود را یکی بعد دیگر برای مذاکرات به حُدیبیه فرستادند تا آنکه مواد پیمان مذکور که به نام پیمان صلح حُدیبیه خوانده شده، مورد توافق طرفین قرار گرفت و موافقه به عمل آمد که مسلمانان در آن سال به مدینه بازگردند و به مکه داخل نشوند و سال بعد مطابق مواد پیمان به مکه بیایند و عمره کنند. سپس آن حضرت قربانی خویش را ذبح کرد و موی سر را تراشید و از احرام بیرون آمد و یاران وی نیز از وی متابعت کردند و بعد راهی مدینه شدند. آنان، سال بعد برای ادای عمره به مکه رفتند.

۳۵- باب :

غَزْوَةُ الْحُدَيْبِيَّةِ

وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ﴾ . [الفتح : ۱۸] .

۴۱۴۷ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ قَالَ : حَدَّثَنِي صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ ؓ قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْحُدَيْبِيَّةِ ، فَأَصَابَتْنا مَطَرٌ ذَاتَ لَيْلَةٍ ، فَصَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الصُّبْحَ ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ : «اتَدْرُونَ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ» . قُلْنَا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، فَقَالَ : «قَالَ اللَّهُ : أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي وَكَافِرٌ بِي ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ : مُطَرْنَا بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَيَرْزُقُ اللَّهُ وَيَفْضِلُ اللَّهُ ، فَهُوَ مُؤْمِنٌ بِي ، كَافِرٌ بِالْكَوْكَبِ . وَأَمَّا مَنْ قَالَ : مُطَرْنَا بِنَجْمٍ كَذَا وَكَذَا ، فَهُوَ مُؤْمِنٌ بِالْكَوْكَبِ كَافِرٌ بِي» . [راجع :

۸۴۶. اخرجہ مسلم : ۷۱] .

(صلی الله علیه وسلم) نماز صبح را بر ما گزارد و سپس روی به سوی ما کرد و گفت: «آیا می‌دانید که پروردگار شما چه گفته است؟» گفتیم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: «خداوند گفته است: بعضی از بندگان من که صبح کردند به من مؤمن بودند و بعضی به من کافر بودند و اما کسی که گفت: به ما باران داده شد به رحمت خدا و به روزی خدا و به فضل خدا، او مؤمن به من می‌باشد. و کافر (منکر) تأثیر ستاره است و اما کسی که گفت: به ما باران داده شد به ستاره چنین و چنان، پس او مؤمن به ستاره است و کافر به من.»

۴۱۴۸ - از هَمَام، از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، چهار عمره کرد، که همه آنها در ماه ذی قعدة بوده است، به جز عمره‌ای که با حج خود کرد: عمره حُدیبیه در ذی قعدة، و عمره سال بعد آن در ذی قعدة و عمره‌ای از جُعرانه، آنجا که غنایم جنگ حنین در ذی قعدة تقسیم شد و عمره‌ای با حج وی.

۴۱۴۹ - از عبدالله بن ابی قتاده روایت است که پدرش گفت: همراه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سال حُدیبیه برآمدیم و همه یاران آن حضرت احرام بستند ولی من احرام نیستم.

۴۱۵۰ - از اسرائیل از ابواسحاق روایت است که براء (رضی الله عنه) گفت: آیا شما مردم، فتح را (که در قرآن آمده) فتح مکه می‌شمارید. همانا فتح مکه فتح (بزرگی) بود و ما این فتح را «بیعت الرضوان» می‌شماریم که در روز

۴۱۴۸ - حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا هَمَامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ : أَنَّ أَنَسًا رضی الله عنه أَخْبَرَهُ قَالَ : اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم أَرْبَعَ عُمَرٍ ، كُلُّهُنَّ فِي ذِي الْقَعْدَةِ ، إِلَّا الَّتِي كَانَتْ مَعَ حَجَّتِهِ : عُمْرَةً مِنَ الْحُدَيْبِيَّةِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ ، وَعُمْرَةً مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ ، وَعُمْرَةً مِنَ الْجِعْرَانَةِ ، حَيْثُ قَسَمَ غَنَائِمَ حُنَيْنٍ فِي ذِي الْقَعْدَةِ ، وَعُمْرَةً مَعَ حَجَّتِهِ . [راجع : ۱۷۷۹ . أخرجه مسلم : ۱۲۵۲] .

۴۱۴۹ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ : أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ قَالَ : انْطَلَقْنَا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم عَامَ الْحُدَيْبِيَّةِ ، فَأَحْرَمَ أَصْحَابُهُ وَكَمْ أَحْرَمَ . [راجع : ۱۸۲۱ . أخرجه مسلم : ۱۱۹۶] . مطولاً .

۴۱۵۰ - حَدَّثَنَا عَيْنُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى : عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ الْبَرَاءِ رضی الله عنه قَالَ : تَمَدُّونَ أَنْتُمْ الْفَتْحَ فَتَحَ مَكَّةَ ، وَقَدْ كَانَ فَتْحُ مَكَّةَ فَتْحًا ، وَتَحْنُ نَعْدُ الْفَتْحَ بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ ، كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم أَرْبَعَ عَشْرَةَ مِائَةً ، وَالْحُدَيْبِيَّةُ بَيْتٌ ، فَتَرَحَّانَهَا فَلَمْ تَتْرُكْ فِيهَا قَطْرَةً ، قَبْلَ ذَلِكَ

حُدیبیه بود.^۱

ما به تعداد یک هزار و چهارصد تن با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بودیم، و حُدیبیه نام چاهی است. آب چاه را کشیدیم و قطره‌ای در آن نماند، به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از آن خبر رسید. بر سر چاه آمد و بر کنار چاه نشست. سپس ظرفی آب طلبید و وضو کرد. بعد آب در دهان گردانید و دعا کرد، آنگاه آب را در چاه ریخت. زمانی اندک چاه را به حالش گذاشتیم، سپس چاه ما را سیراب گردانید و هر آنچه می‌خواستیم ما و حیوانات مان را آب داد.

۴۱۵۱ - از زُهیر روایت است که ابواسحاق گفت: براء بن عازب (رضی الله عنهما) ما را خبر داد که: آنها در روز حُدیبیه با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) هزار و چهار صد تن یا بیشتر بودند. آنان بر سر چاهی فرود آمدند و آب آن را برکشیدند. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به سوی چاه آمد و بر کنار آن نشست، سپس گفت: «از آب آن دلوی به من بیاورید.» به وی آورده شد. آب دهان بر آن افکند و دعا کرد، سپس گفت: «اندک زمانی آن را بگذارید.» (از آن آب نگیرید) مردم خود را و حیوانات خود را سیراب کردند تا آنکه از آنجا کوچ کردند.

النَّبِيِّ ﷺ فَأَتَاهَا ، فَجَلَسَ عَلَى شَفِيرِهَا ، ثُمَّ دَعَا بِأَيِّامٍ مِنْ مَاءٍ قَتَوْنَا ، ثُمَّ مَضْمَضَ وَدَعَا ثُمَّ صَبَّهُ فِيهَا ، فَتَرَكَهَا غَيْرَ بَعِيدٍ ، ثُمَّ إِنَّهَا أَصْدَرَتْ مَا شِئْنَا نَحْنُ وَرِكَابَنَا . [راجع : ۳۵۷۷]

۴۱۵۱ - حَدَّثَنِي فَضْلُ بْنُ يَمْعُوبَ : حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أُعَيْنَ أَبُو عَلِيٍّ الْحَرَّانِيُّ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ : أَتَيْنَا الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُمْ كَانُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ الْفَاءِ وَارْبَعَ مِائَةٍ أَوْ أَكْثَرَ ، فَتَزَلُّوا عَلَى بئرٍ فَتَزَحُّوْهَا ، فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَأَتَى الْبئرَ وَقَعَدَ عَلَى شَفِيرِهَا ، ثُمَّ قَالَ : « أَتَوْنِي بِدَلْوٍ مِنْ مَائِهَا » . فَأَتَى بِهِ ، فَصَبَقَ قَدْعًا ، ثُمَّ قَالَ : « دَعَوْهَا سَاعَةً » . فَأَرَوْنَا أَنفُسَهُمْ وَرِكَابَهُمْ حَتَّى ارْتَحَلُوا . [راجع : ۳۵۷۷]

۱- یعنی، پیمان صلح حُدیبیه، مقدمه فتح مکه بوده است. سیوطی گفته که این اختلاف قدیم است که مراد از «فتح» که در آیات قرآنی آمده است، چیست؟ و تحقیق آن است که در قول - أُنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا - (سوره فتح، آیه ۱۱) مراد صلح حُدیبیه است که پس از صلح با کافران قریش، فتوحات زیادی دست داد و آن مبدأ فتح بوده است و قول خداوند - وَآتَاهُمُ فَتْحًا قَرِيبًا (الفتح: ۱۸) مراد فتح خیبر است و - فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا - (الفتح: ۲۷) مراد از آن فتح حُدیبیه است. و در قول - إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ - (النصر: ۱) مراد فتح مکه است. (تیسیر القاری)

۴۱۵۲ - از حُصَيْن، از سالم روایت است که جابر (رضی الله عنه) گفت: در روز حُدیبیه مردم تشنه شدند و در جلوی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ظرفی آب بود. آن حضرت از آن وضو کرد. سپس مردم به آن حضرت روی آوردند. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گفت: «شما را چه حال است؟» گفتند: یا رسول الله نزد ما آب نیست که بدان وضو کنیم و نه آنکه بنوشیم به جز آبی که در ظرف تو است.

جابر گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دست خود را در ظرف نهاد. آب چون چشمه از میان انگشتان وی می جوشید. ما آب نوشیدیم و وضو کردیم. به جابر گفتم: در آن روز چند نفر بودید؟ گفت: اگر صد هزار می بودیم کفایت می کرد. ما پانزده صد بودیم.^۱

۴۱۵۳ - از سعید روایت است که قتاده گفت: به سعید ابن مُسَیب گفتم: اطلاع یافته ام که جابر بن عبدالله می گفت: شمار (مسلمانان در حُدیبیه) چهار ده صد نفر بودند. سعید به من گفت: کسانی که با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز حُدیبیه بیعت کردند پانزده صد نفر بودند. متابعت کرده است (صَلَّتْ رَا) ابو داود و گفت: حدیث کرده است ما را قَرَّه از قتاده. هم چنان محمد بن بَشَّار او را متابعت کرده و گفته است: حدیث کرده است ما را ابوداود از

شعبه.^۲

۴۱۵۲ - حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ عَيْسَى : حَدَّثَنَا ابْنُ فَضَيْلٍ : حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : عَطَشَ النَّاسُ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْنَ يَدَيْهِ رَكْوَةٌ قَتَوَصًّا مِنْهَا ، ثُمَّ أَقْبَلَ النَّاسُ نَحْوَهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَا لَكُمْ » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ عِنْدَنَا مَاءٌ نَتَوَضَّأُ بِهِ وَلَا نَشْرَبُ إِلَّا مَا فِي رَكْوَتِكَ ، قَالَ : فَوَضَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَهُ فِي الرِّكْوَةِ فَجَعَلَ الْمَاءُ يَمْوَرُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ كَأَمْثَالِ الْعَيْونِ ، قَالَ : فَشَرِبْنَا وَتَوَضَّأْنَا ، فَقُلْتُ لَجَابِرٍ : كَمْ كُنْتُمْ يَوْمَئِذٍ ؟ قَالَ : لَوْ كُنَّا مِائَةَ أَلْفٍ لَكُنَّا ، كُنَّا خَمْسَ عَشْرَةَ مِائَةً . [راجع : ۳۵۷۶ . أخرجه مسلم : ۱۸۵۶ مختصراً] .

۴۱۵۳ - حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ قَتَادَةَ : قُلْتُ لِسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ : بَلَّغْنِي أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ كَانَ يَقُولُ : كَانُوا أَرْبَعَ عَشْرَةَ مِائَةً ، فَقَالَ لِي سَعِيدٌ : حَدَّثَنِي جَابِرٌ : كَانُوا خَمْسَ عَشْرَةَ مِائَةً ، الَّذِينَ بَايَعُوا النَّبِيَّ ﷺ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ . [راجع : ۳۵۷۶ . أخرجه مسلم : ۱۸۵۶] .

تَابِعَهُ أَبُو دَاوُدَ : حَدَّثَنَا قُرَّةٌ عَنْ قَتَادَةَ .

۱- در دو حدیث که از براء بن عازب و از جابر روایت شده ظاهراً اختلافی اندک به نظر می رسد و از شارحان، کسی که مفید به جمع این اختلاف شده، سیوطی است که می گوید: ابن حبان، این دو حدیث را جمع کرده و گفته است که ظهور این معجزه به گونه مکرر در حُدیبیه واقع شده است.

۲- این عبارت (تَابِعَهُ مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابُودَاوُدَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةَ) در متن فوق از چاپ افتاده که ترجمه آن آورده شد.

۴۱۵۴ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَدَّانَةَ سَقِيَّانُ : قَالَ عَمْرُو : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ : «أَنْتُمْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ» . وَكُنَّا الْقَاءَ وَأَرْبَعِمَائَةَ ، وَلَوْ كُنْتُ أَنْبَصِرُ الْيَوْمَ لَأَرَيْتُكُمْ مَكَانَ الشَّجَرَةِ .

تَابِعَهُ الْأَعْمَشُ : سَمِعَ سَالِمًا : سَمِعَ جَابِرًا : الْقَاءَ وَأَرْبَعِمَائَةَ . [راجع : ۳۵۷۶ . أخرجه مسلم : ۱۸۵۶] .

۴۱۵۴ - از سفیان از عمرو روایت است که گفت: از جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) شنیدم که گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در روز حُدیبیه به ما گفت: «شما بهترین مردم روی زمین هستید.» و ما هزار و چهارصد نفر بودیم. اگر امروز آن درخت را می دیدم، جای آن درخت را (که در زیر آن مسلمانان با آن حضرت بیعت کرده بودند) به شما نشان می دادم. متابعت کرده است راوی را اعمش که از سالم شنیده و او از جابر شنیده است که گفت: هزار و چهار صد نفر بودند.

۴۱۵۵ - از شعبه، از عمرو بن مَرّه روایت است که عبدالله بن ابی اوفی (رضی الله عنهما) گفت: اصحاب الشجره (یاران زیر درخت) هزار و سه صد تن بودند و شمار افراد قبیله بنی اسلم هشت یک شمار مهاجرین بود. متابعت کرده است (محمد بن بشار) را ابو داود و گفت: حدیث کرد ما را شعبه.

۴۱۵۶ - از اسماعیل روایت است که قیس گفت: وی از مرداس اسلمی که از اصحاب الشجره بود شنیده است که می گفت: «مردمان صالح یکی پس از دیگری درگذشتند و فرومایگان ماندند، همچون تغالّه خرما و جو، که خداوند بدیشان چیزی اعتنا نمی کند.»

۴۱۵۷، ۴۱۵۸ - از زهری، از عروه روایت است که مروان و مسور بن مخرمه گفته اند: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سال حُدیبیه با هزار و اندی از یاران خود برآمد و چون به ذی الحلیفه رسید قربانی را گردنبد زد و نشانی کرد و از آنجا احرام بست.

۴۱۵۵ - وَقَالَ عَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُعَاذٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرُو بْنِ مُرَّةٍ : حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَ أَصْحَابُ الشَّجَرَةِ الْقَاءَ وَثَلَاثِمَائَةَ ، وَكَانَتْ أَسْلَمُ ثَمَنُ الْمُهَاجِرِينَ . [أخرجه مسلم : ۱۸۵۷] .

تَابِعَهُ مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ .

۴۱۵۶ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَيْسَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ : أَنَّهُ سَمِعَ مَرْدَاسَ الْأَسْلَمِيِّ يَقُولُ : وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ : «يَقْبِضُ الْمَصَالِحُونَ ، الْأَوْلَى قَالُوا ، وَتَبَقِيَ حَمَالَةٌ كَحَمَالَةِ النَّمْرِ وَالشَّعِيرِ ، لَا يَعْبَأُ اللَّهُ بِهِمْ شَيْئًا» . [انظر : ۳۶۳۴] .

۴۱۵۷، ۴۱۵۸ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سَقِيَّانُ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ عَنْ مَرْوَانَ وَالْمُسَوِّرَ بْنَ مَخْرَمَةَ قَالَا : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ عَامَ الْحُدَيْبِيَّةِ فِي بَعْضِ عَشْرَةِ مِائَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ، فَلَمَّا كَانَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ قَلَدَ الْهَيْدِي وَأَشْعَرَ وَأَحْرَمَ مِنْهَا .

لَا أَحْصِي كَمْ سَمِعْتُهُ مِنْ سَقِيَّانَ ، حَتَّى سَمِعْتُهُ

(علی بن عبدالله شیخ مولف گفته است) نمی‌دانم چند بار این حدیث را از سفیان شنیده‌ام تا آنکه شنیدم که می‌گفت: موضوع اشعار و تقلید (نشانی کردن و گردن‌بند زدن) را از زهری به خاطر ندارم، و نمی‌دانم موضوع اشعار و تقلید را، یا تمام حدیث را.^۱

۴۱۵۹ - از مُجاهد، از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت است که کعب بن عُجره گفت: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) او را دید که شپش از (سر وی) بر روی وی می‌افتاد و فرمود: «آیا شپشها تو را آزار می‌رسانند؟» گفت: آری. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) او را فرمود که موی سرش را بتراشد در حالی که او در حُدیبه بود و بر ایشان بیان نکرد که از احرام برآیند. و آنها در طمع آن بودند (که با احرام) به مکه درآیند. سپس خداوند در مورد فِذیه وحی فرستاد. و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) او را فرمود که «یک پیمانه طعام را میان شش مسکین تقسیم کند یا گوسفندی قربان کند. یا سه روز روزه بگیرد.»

۴۱۶۰، ۴۱۶۱ - از مالک، از زید بن اسلم، از پدرش روایت است که گفت: همراه عمر بن خطاب به بازار برآمدم، زنی جوان به دنبال عمر آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، شوهرم مُرد و کودکانی خوردسال به جای گذاشت. به خدا سوگند که قدرت پختن پاچه گوسفند را ندارند و زراعت و مالداری ندارند و می‌ترسم از اینکه آنها را کفتار بخورد. و من دختر خُفاف بن ایماء الغفاری هستم و همانا پدرم در حُدیبه

۱- یعنی علی بن عبدالله بارها این حدیث را از سفیان شنیده بود که از زهری روایت می‌کرد ولی این بار در خاطر نداشت.

يَقُولُ: لَا أَحْفَظُ مِنَ الزُّهْرِيِّ الْإِشْعَارَ وَالتَّقْلِيدَ، فَلَا أُدْرِي، يَعْنِي مَوْضِعَ الْإِشْعَارِ وَالتَّقْلِيدِ، أَوِ الْحَدِيثِ كُلَّهُ [راجع: ۱۶۹۴، ۱۶۹۵.]

۴۱۵۹ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ خَلْفٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ يُونُسَ، عَنْ أَبِي بَشْرِورِقَاءَ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي لَيْلَى، عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَاهُ وَقَمَلَهُ يَسْفُطُ عَلَيَّ وَجْهَهُ، فَقَالَ: «أَبُو ذَيْكَ هُوَ أَمْكٌ». قَالَ: نَعَمْ، فَأَمَرَهُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَخْلُقَ، وَهُوَ بِالْحُدَيْبِيَّةِ، لَمْ يَبَيِّنْ لَهُمْ أَنَّهُمْ يَحْلُقُونَ بِهَا، وَهُمْ عَلَى طَمَعٍ أَنْ يَدْخُلُوا مَكَّةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ الْفِذْيَةَ، فَأَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْ يُطْعِمَ فَرَقًا بَيْنَ سِتَّةِ مَسَاكِينٍ، أَوْ يُهْدِيَ شَاةً أَوْ يَصُومَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ». [راجع: ۱۸۱۴. أخرجه مسلم: ۱۶۲۰۱.]

۴۱۶۰، ۴۱۶۱ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ إِلَى السُّوقِ، فَلَحَقَتْ عُمَرَ امْرَأَةٌ شَابَةٌ، فَقَالَتْ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَلَكَ زَوْجِي وَتَرَكَ صَبِيَّةً صَغِيرًا، وَاللَّهِ مَا يَبْضُجُونَ كِرَاعًا، وَلَا لَهُمْ زَرْعٌ وَلَا صَرْعٌ، وَخَشِيتُ أَنْ تَأْكُلَهُمُ الصَّبُعُ، وَأَنَا بِنْتُ خُفَّافِ بْنِ إِيمَاءِ الْغَفَارِيِّ، وَقَدْ شَهِدْتُ أَبِي الْحُدَيْبِيَّةَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ. فَوَقَّفَ مَعَهَا عُمَرُ وَلَمْ يَمْنُصْ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِنَسَبٍ قَرِيبٍ، ثُمَّ أَنْصَرَفَ إِلَى بَعِيرٍ ظَهِيرٍ كَانَ مَرْبُوطًا فِي الدَّارِ، فَحَمَلَ عَلَيْهِ غَرَارَتَيْنِ مَلَاهِمَا طَعَامًا، وَحَمَلَ بَيْنَهُمَا نَفَقَةً

وَيَابَا، ثُمَّ نَاولَهَا بِخَطَامِهِ، ثُمَّ قَالَ: اقْتَادِيهِ، فَلَمَّا يَفْتِي حَتَّى يَأْتِيَكُمُ اللَّهُ بِخَيْرٍ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَكثُرَتْ لَهَا؟ قَالَ عُمَرُ: تَكَلُّتُكَ أُمَّكَ، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَى أَبَا هَذِهِ وَأَخَاهَا، قَدْ حَاصَرَا حَصْرًا زَمَانًا فَأَقْبَحَا، ثُمَّ أَصْبَحْنَا نَسْتَمِي سُهْمَاتِهِمَا فِيهِ.

حاضر شده و همراه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بوده است. عمر ایستاد و از وی نگذشت و سپس گفت: خوش آمدی خویشاوند نزدیک من. سپس عمر به سوی شتری قوی پشت، که در صحن سرا بسته بود رفت و بر آن دو جوالی را که از غله پر کرده بود بار کرد و در میان آن دو جوال پول و جامه گذاشت و سپس مهارش شتر را به دست آن زن داد و گفت: مهارش را بکش (با خود ببر) و هرگز این چیزها تمام نمی‌شود تا آنکه خداوند به شما بهتر از آن را بدهد. مردی گفت: ای امیرالمؤمنین آیا به این زن زیاد ندادی. عمر گفت: مادرت بی پسر شود، به خدا سوگند که من پدر و برادر این زن را دیده‌ام که قلعه‌ای را به محاصره درآوردند و پس از مدتی آن را فتح کردند، و سپس صبح آن سهام‌شان را از غنایم دادیم.

٤١٦٢- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ بْنُ سَوَّارٍ أَبُو عَمْرٍو الْقَزَّارِيُّ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ سَعِيدِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ الشَّجْرَةَ، ثُمَّ أَتَيْتُهَا بَعْدَ قَلَمٍ أَعْرَفْتُهَا. [انظر: ٤١٦٣، ٤١٦٤، ٤١٦٥، أخرجه مسلم: ١٨٥٩].

٤١٦٢ - از قتاده روایت است که سعید بن مسیب گفت: که پدرش گفت: همانا آن درخت را (که در زیر آن بیعت کرده بودند) دیدم و سپس که بدان سو رفتم آن درخت را تشخیص ندادم.

٤١٦٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ طَارِقِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: انْطَلَقْتُ حَاجِبًا، فَمَرَرْتُ بِقَوْمٍ يُصَلُّونَ، قُلْتُ: مَا هَذَا الْمَسْجِدُ؟ قَالُوا: هَذِهِ الشَّجْرَةُ، حَيْثُ بَايَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ، فَأَتَيْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ فَأَخْبَرْتُهُ.

٤١٦٣ - از اسرائیل روایت است که طارق بن عبدالله گفت: رهسپار حج شدم و از کنار مردمی گذشتم که نماز می‌گزاردند. گفتم: این مسجد چیست؟ گفتند: این همان درختی است که در زیر آن رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بیعت کرد، یعنی همان بیت الرضوان، نزد سعید بن مسیب آمدم و او را خبر دادم.

قَالَ سَعِيدٌ: حَدَّثَنِي أَبِي: أَنَّهُ كَانَ فِيمَنْ بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَحْتَ الشَّجْرَةِ، قَالَ: قَلَّمَا خَرَجْنَا مِنَ الْعَامِ الْمَقْبِلِ نَسِينَاهَا، فَلَمْ نَقْدِرْ عَلَيْهَا.

سعید گفت: پدرم مرا گفته است: همانا وی در میان کسانی بوده است که در زیر آن درخت

با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بیعت کرده است. پدرم گفت: آنگاه که ما در سال بعد آن برآمدیم، آن درخت را فراموش کردیم و نتوانستیم که آن را معین کنیم. سعید گفت: همانا اصحاب محمد (صلی الله علیه وسلم) (جای) آن درخت را ندانستند و شما دانستید. آیا شما از ایشان داناترید؟

۴۱۶۴ - از طارق، از سعید بن مسیب روایت است که پدرش گفت: همانا وی در میان کسانی بوده است که در زیر درخت بیعت کردند. سپس سال بعد به سوی آن درخت بازگشتیم ولی بر ما مشتبه شد.

۴۱۶۵ - از سفیان روایت است که طارق گفت: موضوع درخت نزد سعید بن مسیب یاد شد. وی خندید و گفت: پدرم مرا خبر داده در حالی که او (در بیعت رضوان) حاضر بوده است.

۴۱۶۶ - از شعبه از عمرو بن مره روایت است که گفت: از عبدالله بن ابی اوفی که از بیعت کنندگان در زیر درخت بودند، شنیدم که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، آنگاه که مردم صدقه خود را نزدش می آوردند، می گفت: «خداوند بر ایشان رحمت کند» پدرم با صدقه خویش نزد آن حضرت آمد. فرمود: «خداوند بر خانواده ابو اوفی رحمت کند.»

۴۱۶۷ - از عمرو بن یحیی، از عباد بن تمیم روایت است که گفت: آنگاه که روز حره فرا رسید و مردم به عبدالله بن حنظله (بر ضد یزید بن معاویه) بیعت کردند. (عبدالله) ابن زید گفت که بر چه چیز به ابن حنظله بیعت می کنند؟ به او گفته شد: بر مرگ بیعت می کنند.

فَقَالَ سَعِيدٌ : إِنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ﷺ لَمْ يَعْلَمُوهَا ، وَعَلِمْتُمْوهَا أَنْتُمْ ، فَأَنْتُمْ أَعْلَمُ ؟ [راجع : ۴۱۶۲ . أخرجه مسلم : ۱۸۵۹ مختصراً] .

۴۱۶۴ - حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا طَارِقٌ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّهُ كَانَ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ، فَرَجَعْنَا إِلَيْهَا الْعَامَ الْمُقْبِلَ فَعَمِيَتْ عَلَيْنَا . [راجع : ۴۱۶۲ . أخرجه مسلم : ۱۸۵۹] .

۴۱۶۵ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سَفْيَانٌ ، عَنْ طَارِقٍ قَالَ : ذُكِرَتْ عِنْدَ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ الشَّجَرَةُ فَضَحِكَ ، فَقَالَ : أَخْبَرَنِي أَبِي : وَكَانَ شَهِدَهَا . [راجع : ۴۱۶۲ . أخرجه مسلم : ۱۸۵۹ باختلاف] .

۴۱۶۶ - حَدَّثَنَا أَدَمُ بْنُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَرْثَةَ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ ، قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا آتَاهُ قَوْمٌ بِصَدَقَةٍ قَالَ : «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِمْ» . فَأَتَاهُ أَبِي بِصَدَقَتِهِ فَقَالَ : «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى» . [راجع : ۴۱۶۷ . أخرجه مسلم : ۱۰۷۸] .

۴۱۶۷ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ، عَنْ أَخِيهِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى ، عَنْ عَبَادِ بْنِ تَمِيمٍ قَالَ : لَمَّا كَانَ يَوْمُ الْحَرَّةِ ، وَالنَّاسُ يُبَايِعُونَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَنْظَلَةَ ، فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ عَلَى مَا يُبَايِعُ ابْنَ حَنْظَلَةَ النَّاسُ ؟ قِيلَ لَهُ : عَلَى الْمَوْتِ ، قَالَ : لَا أَبَايِعُ عَلَى ذَلِكَ أَحَدًا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَكَانَ شَهِدَ مَعَهُ الْحُدَيْبِيَّةَ . [راجع : ۲۹۵۹ . أخرجه

مسلم: ۱۸۶۱ دود فکرمه [۱].

ابن زید گفت: من بر این عهد به هیچ یک پس از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بیعت نمی‌کنم و او در حدیبیه حاضر شده بود و با آن حضرت بیعت کرده بود.^۱

۴۱۶۸ - از ایاس بن سلمه بن اکوع روایت است که گفت: پدرم که از بیعت کنندگان در زیر درخت بود به من گفت: ما با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نماز جمعه را می‌گزاریم و سپس که از نماز برمی‌گشتیم، دیوارها سایه نیانداخته بود که در آن پناه گیریم.

۴۱۶۹ - از یزید ابن ابی عُبَید روایت است که گفت: برای سلمه بن اکوع گفتم: بر چه چیز در روز حدیبیه با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بیعت کردید؟ گفت: بر مرگ.^۲

۴۱۷۰ - از علاء بن مُسَیب، از پدرش روایت است که گفت: برای بن عازب (رضی الله عنهما) را ملاقات کردم و گفتم: سعادت باد تو را، که از صحبت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بهره‌مند شدی و با او در زیر درخت بیعت کردی. وی گفت: ای پسر برادر، تو نمی‌دانی که ما پس از آن حضرت چه پدید آوردیم.

۴۱۷۱ - از یحیی، از ابوقلابه روایت است که ثابت بن ضحاک او را خبر داده است که: همانا وی با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در زیر درخت بیعت کرده است.

۴۱۷۲ - از شُعَبه، از قتاده روایت است که آنس

۴۱۶۸ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَعْلَى الْمُحَارِبِيُّ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، حَدَّثَنَا إِيَّاسُ بْنُ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ ، قَالَ : كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الْجُمُعَةَ ثُمَّ تَنَصَّرَفُ ، وَلَيْسَ لِلْحَيِطَانِ ظِلٌّ فَسَتَّظِلُّ فِيهِ . [أخرجه مسلم : ۱۸۶۰].

۴۱۶۹ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَاتِمٌ ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي عُبَيْدٍ : قَالَ : قُلْتُ لِسَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ : عَلَيَّ أَيُّ شَيْءٍ بَايَعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ ؟ قَالَ : عَلَيَّ الْمَوْتُ . [راجع : ۲۹۶۰ . أخرجه مسلم : ۱۸۶۰].

۴۱۷۰ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ ، عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ الْمُسَيْبِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : لَقِيتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ ﷺ ، فَقُلْتُ : طُوبَى لَكَ صَحِبْتَ النَّبِيَّ ﷺ وَبَايَعْتَهُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ، فَقَالَ يَا ابْنَ أَخِي ، إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْنَا بَعْدَهُ .

۴۱۷۱ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ قَالَ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ ، هُوَ ابْنُ سَلَامٍ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي قَلَابَةَ : أَنَّ ثَابِتَ بْنَ الضَّحَّاكِ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ بَايَعَ النَّبِيَّ ﷺ تَحْتَ الشَّجَرَةِ . [راجع : ۱۳۶۳ أخرجه مسلم : ۱۱۰ مطولاً].

۴۱۷۲ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ : حَدَّثَنَا عَثْمَانُ بْنُ عُمَرَ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : ﴿ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مَبِينًا ﴾ . قَالَ : الْحُدَيْبِيَّةُ ، قَالَ أَصْحَابُهُ : هِنِيئًا مَرَبِنًا ، فَمَا لَنَا ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ﴾ .

۱- جنگی میان لشکر یزید بن معاویه و مردم مدینه درگرفت. عبدالله بن حنظله حاکم مدینه از جانب عبدالله بن زبیر بود. گفته‌اند که مسلم فرمانده لشکر یزید برای سه روز کشتن مردم مدینه را اجازه داد و به زنان و دختران تجاوز صورت گرفت. و عبدالله بن حنظله در این جنگ با سه صد تن از بزرگان مهاجرین و انصار به شهادت رسید. (تیسیر القاری)
۲- یعنی تا دم مرگ بیعت می‌کردند که از جنگ فرار نکنند.

قال : شُعْبَةُ : قَدَّمْتُ الْكُوفَةَ ، فَحَدَّثْتُ بِهَذَا كُلَّهُ عَنْ قَتَادَةَ ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَذَكَرْتُ لَهُ فَقَالَ : أَمَا : ﴿ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ ﴾ . فَعَنْ أَنَسٍ ، وَأَمَّا هِنِيئًا مَرِينًا ، فَعَنْ عِكْرِمَةَ . (الفتح: ۴۸۳۴) .

بن مالک (رضی الله عنه) گفت: آیه «ما تو را پیروزی بخشیدیم (چه) پیروزی درخشانی» (الفتح: ۱) در مورد صلح حدیبیه است و یاران آن حضرت به آن حضرت گفتند: نوش جان تو باد! پس ما را چه خواهد بود؟ خداوند (این آیه را) فرستاد: «تا مردان و زنانی را که ایمان آورده‌اند در باغهایی که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است، درآورَد.» (الفتح: ۵)

شُعْبَةُ گفت: به کوفه رفتم و همه حدیث را از قتاده روایت کردم، سپس بازگشتم و از آن نزد قتاده یاد کردم. وی گفت: تفسیر آیه «ما تو را پیروزی بخشیدیم...» را از انس شنیده‌ام، و - نوش جان تو باد - را از عِکْرِمَةَ شنیده‌ام.

۴۱۷۳ - از مَجْرَؤُةَ بن زاهر اسلمی، از پدرش که بیعت زیر درخت (بیعت الرضوان) را حاضر شده روایت است که گفت: من در زیر دیگهایی که در آن گوشت خور بود آتش می‌کردم، که ناگاه منادی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بانگ برآورد که همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شما را از خوردن گوشت خور منع کرده است.

۴۱۷۴ - و از مَجْرَؤُةَ، و از مردی از ایشان که از اصحاب شجره است و نام وی اُهبان بن اِوس است، روایت کرده که زانوی وی درد می‌کرد، و چون سجده می‌کرد در زیر زانوی خود بالشی می‌نهاد.

۴۱۷۵ - از یحیی بن سعید، از بُشَیر بن یسار روایت است که سُوید بن نُعمان که از اصحاب شجره است روایت کرده است.

۴۱۷۳ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ مَجْرَؤَةَ بْنِ زَاهِرِ الْأَسْلَمِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، وَكَانَ مَعَهُ شَهْدُ الشَّجَرَةِ ، قَالَ : إِنِّي لَأَوْقَدُ تَحْتَ الْقَدْرِ بِالْحُومِ الْحُمْرِ ، إِذْ نَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ : يَنْهَاكُمْ عَنْ لُحُومِ الْحُمْرِ .

۴۱۷۴ - وَعَنْ مَجْرَؤَةَ ، عَنْ رَجُلٍ مِنْهُمْ ، مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ ، اسْمُهُ أَهْبَانُ بْنُ أَوْسٍ ، وَكَانَ اشْتَكَى رُكْبَتَهُ ، وَكَانَ إِذَا سَجَدَ جَعَلَ تَحْتَ رُكْبَتِهِ وَسَادَةً .

۴۱۷۵ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَّارٍ ، عَنْ سُويِدِ بْنِ النُّعْمَانِ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ أَتَوْا بِسُويِقٍ ، فَلَاكُوهُ .

تَابِعَهُ مَعَادٌ ، عَنْ شُعْبَةَ . [راجع : ۲۰۹] .

۱- مقصد از این بشارت بود که خداوند گفته است: «تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو در گذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت کند.» (الفتح: ۲)

برای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و یاران وی سَویق (تلخان) آورده شد و آنها آن را جویدند.^۱ متابعت کرده است (ابن ابی عدی را) مُعَاذ از شُعبه.

۴۱۷۶ - از شُعبه از ابو جَهمه روایت است که گفت: از عائذ بن عَمرو (رضی الله عنه) که از یاران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و از اصحاب شجره (بیعت کنندگان زیر درخت) است، پرسیدم: آیا نماز و تر اعاده شود؟ گفت: اگر وتر را در اول شب گزاردی آن را (پس از نماز شب) تکرار مکن.

۴۱۷۷ - از مالک از زید بن اسلم روایت است که پدرش گفت: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در یکی از سفرهای خود شبانه حرکت می کرد و عمر بن خطاب نیز در آن سفر شبانه با وی بود. عمر بن خطاب در مورد چیزی از آن حضرت سؤال کرد، ولی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به او پاسخ نداد. سپس سؤال کرد و آن حضرت پاسخ نداد. بعد سؤال کرد و آن حضرت پاسخ نداد. عمر بن خطاب گفت: مادرت بی اولاد باد، ای عمر، از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) سه بار سؤال کردی و او به هیچ یک از سؤالهایت پاسخ نداد. عمر گفت: شتر خود را به سرعت راندم و سپس در پیشاپیش مسلمانان رفتم و ترسیدم اینکه در مورد من آیه ای نازل شود. لحظه ای درنگ نکردم که شنیدم کسی مرا فرا می خواند. با خود گفتم: همانا ترسیدم که درباره من آیه ای نازل شود. و نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رفتم و بر

۴۱۷۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ بْنُ بَرِيْعٍ : حَدَّثَنَا شَادَانُ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ قَالَ : سَأَلْتُ عَائِذَ بْنَ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ ، هَلْ يُنْقَضُ الْوَتْرُ؟ قَالَ : إِذَا أَوْتَرْتَ مِنْ أَوَّلِهِ فَلَا تُوْتِرُ مِنْ آخِرِهِ .

۴۱۷۷ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسِيرُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ ، وَعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَسِيرُ مَعَهُ لَيْلًا ، فَسَأَلَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنْ شَيْءٍ ، فَلَمْ يُجِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ ، فَقَالَ عُمَرُ ابْنَ الْخَطَّابِ : تَكَلَّمْتَ أَمَّاكَ يَا عُمَرُ ، نَزَرْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كُلُّ ذَلِكَ لَا يُجِيبُكَ ، قَالَ عُمَرُ : فَحَرَكْتُ بَعِيرِي ثُمَّ تَقَدَّمْتُ أَمَامَ الْمُسْلِمِينَ ، وَخَشِيتُ أَنْ يَنْزِلَ فِيَّ قُرْآنٌ ، فَمَا نَشِيتُ أَنْ سَمِعْتُ صَارِخًا يَصْرُخُ بِي ، قَالَ : فَقُلْتُ : لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ نَزْلٌ فِيَّ قُرْآنٌ ، وَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلْتُ عَلَيْهِ ، فَقَالَ : « لَقَدْ أَنْزَلْتُ عَلَيْكَ الْبَلْبَلَةَ سُورَةً ، لَهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ . ثُمَّ قَرَأَ » إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ﴿ . » [الطهر: ۴۸۳۳] ، ۳۵۰۱۲

۱- مراد از این احادیث و احادیث بعدی، ذکر نام کسانی است که در زمره اصحاب شجره یا بیعت کنندگان زیر درختاند.

وی سلام کردم. فرمود: «امشب بر من سوره‌ای نازل شد که آن سوره نزد من دوست داشتی‌تر از آنچه است که بر آن آفتاب تابیده است (تمام جهان)» سپس آن را خواند: «ما تو را پیروزی بخشیدیم (چه) پیروزی درخشانی.»

۱۷۸، ۱۷۹ - از سفیان روایت است که گفت: این حدیث را هنگامی که زهری بیان می‌کرد از وی شنیدم. پاره‌ای از آن را حفظ کردم و معمر (آنچه را از زهری شنیده بودم) برای من تثبیت کرد که عروه بن زبیر از مسور بن مخرمه و مروان بن حکم روایت کرده که هر یکشان بر سخن رفیق خود می‌افزود و هر دوی‌شان گفته‌اند: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سال حدیبیه با هزار و اندی از یاران خویش برآمد و چون به ذوالحلیفه رسید، هدی (قربانی) را قلاده و نشانی کرد و از آنجا برای عمره احرام گرفت.^۱ و کسی از مردم قبیله خزاعه را برای تجسس فرستاد و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) راهی شد تا آنکه به غدیر اشطاط رسید. جاسوس آن حضرت آمد و گفت: همانا قریش برای (جنگ) با تو جماعات زیادی را گرد آورده است و گروه‌های حبشی را برای تو آماده کرده است و آنها با تو می‌جنگند و تو را از رفتن به کعبه باز می‌دارند و ممانعت می‌کنند. آن حضرت فرمود: «ای مردم به من مشورت بدهید، آیا صلاح می‌دانید که زنان و فرزندان کسانی را که ما را از خانه کعبه ممانعت می‌کنند، غارت نماییم؟ اگر ایشان (برای صلح) نزد ما بیایند خدای عزوجل جاسوس از مشرکین دور

۱۷۸، ۱۷۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سَفْيَانُ قَالَ : سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ حِينَ حَدَّثَ هَذَا الْحَدِيثَ : حَفِظْتُ بَعْضَهُ ، وَكَبَيْتِي مَعْمَرٌ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنِ الْمُسَوَّرِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَمُرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ : يَزِيدُ أَحَدَهُمَا عَلَى صَاحِبِهِ قَالَا : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ عَامَ الْحُدَيْبِيَّةِ فِي بَضْعِ عَشْرَةِ مِائَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ، فَلَمَّا آتَى ذَا الْحُلَيْفَةِ ، قَلَّدَ الْهَدْيَ وَأَشْرَمَهُ وَأَحْرَمَ مِنْهَا بِعُمْرَةٍ ، وَبَعَثَ عَيْنًا لَهُ مِنْ خِزَاعَةَ ، وَسَارَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى كَانَ بِغَدِيرِ الْأَشْطَاطِ آتَاهُ عَيْنُهُ ، قَالَ : إِنْ قُرَيْشًا جَمَعُوا لَكَ جُمُوعًا ، وَقَدْ جَمَعُوا لَكَ الْأَحْيَاشَ ، وَهُمْ مُقَاتِلُونَكَ ، وَصَادُونَكَ عَنِ الْبَيْتِ ، وَمَانِعُونَكَ . فَقَالَ : « أَشِيرُوا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيَّ ، أَتُرَوْنَ أَنْ أَمِيلَ إِلَى عِيَالِهِمْ وَكَرَارِي هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَصُدُّونَا عَنِ الْبَيْتِ ، فَإِنْ يَأْتُونَنَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ قَطَعَ عَيْنًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ، وَالْأَتْرَكَاهُمْ مَحْرُوبِينَ » . قَالَ أَبُو بَكْرٍ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، خَرَجْتَ عَامِدًا لِهَذَا الْبَيْتِ ، لَا تُرِيدُ قَتْلَ أَحَدٍ ، وَلَا حَرْبَ أَحَدٍ ، فَتَوَجَّهَ لَهُ ، فَمَنْ صَدَّنَا عَنْهُ قَاتَلْنَاهُ . قَالَ : « امْضُوا عَلَيَّ اسْمِ اللَّهِ » . [راجع :

[۱۶۹۵، ۱۶۹۴]

۱- معمر راوی حدیث، تا اینجا را تثبیت کرده است چنانکه ابو نعیم در مستخرج خود بیان نموده است (تیسیر القاری)

کرده است^۱ در غیر آن، ایشان را غارت زده خواهیم گذاشت».

ابوبکر گفت: یا رسول الله، تو به قصد همین خانه (کعبه) برآمدی و قتل کسی را قصد نکرده‌ای، پس به سوی کعبه راهی شو، پس اگر کسی ما را از کعبه ممانعت کرد با او می‌جنگیم. آن حضرت فرمود: «راهی شوید به نام خدا»

۴۱۸۰ - ۴۱۸۱ - از پسر برادر ابن شهاب (زهری) از عموی وی (ابن شهاب) روایت است که گفت: عروه بن زبیر مرا خبر داده است که وی از مروان بن حکم و مسور بن مخزومه شنیده که آن دو نفر از یکی از وقایع رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در عمره حدیبیه خبر می‌دهند و این است آنچه عروه از آن دو نفر خبر داده است: آنگاه که در روز حدیبیه در مورد تعیین مدت (صلح) با سهیل بن عمرو به دستور رسول الله (صلی الله علیه وسلم) (موافقتنامه) را نوشتند، سهیل بن عمرو در آن شرط گذاشته بود که: هرکسی که از ما نزد تو بیاید و اگرچه بر دین تو باشد، باید او را به ما بازگردانی و در میان ما و او مداخله نکنی. و سهیل از صلح با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) امتناع ورزید مگر با قبول شرط مذکور. مسلمانان این شرط را ناخوش داشتند و بر ایشان دشوار آمد و در این باره گفت و گو کردند. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آن شرط را نوشت (گفت که بنویسند) و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در همان روز ابو جندل

۴۱۸۰ ، ۴۱۸۱ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي شَهَابٍ، عَنْ عَمِّهِ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّهُ سَمِعَ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَالْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ: يُخْبِرَانِ خَيْرًا مِنْ خَيْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي عُمْرَةِ الْحُدَيْبِيَّةِ، فَكَانَ فِيمَا أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ لَمَّا كَاتَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سُهَيْلَ بْنَ عَمْرٍو يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ عَلَى قَضِيَّةِ الْمُدَّةِ، وَكَانَ فِيمَا اشْتَرَطَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو أَنَّهُ قَالَ: لَا يَأْتِيكَ مِنَّا أَحَدٌ وَإِنْ كَانَ عَلَى دِينِكَ إِلَّا رَدَدْتَهُ إِلَيْنَا، وَخَلَيْتَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ. وَأَبَى سُهَيْلٌ أَنْ يُقَاضِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَّا عَلَى ذَلِكَ، فَكَسَرَهُ الْمُؤْمِنُونَ ذَلِكَ وَأَمْعَضُوا، فَتَكَلَّمُوا فِيهِ، فَلَمَّا أَبَى سُهَيْلٌ أَنْ يُقَاضِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَّا عَلَى ذَلِكَ، كَاتَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَا جَنْدَلِ بْنِ سُهَيْلٍ يَوْمَئِذٍ إِلَى أَبِيهِ سُهَيْلِ بْنِ عَمْرٍو، وَكَمَّ بَيَاتِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَحَدٌ مِنَ الرِّجَالِ إِلَّا رَدَّهُ فِي تِلْكَ الْمُدَّةِ، وَإِنْ كَانَ مُسْلِمًا، وَجَاءَتِ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ، فَكَاتَتِ أُمَّ كَلْتُومَ بِنْتَ عَقْبَةَ بْنِ أَبِي مَعْبُطٍ مِمَّنْ خَرَجَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهِيَ عَاتِقٌ، فَجَاءَ أَهْلُهَا يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَرْجِعَهَا إِلَيْهِمْ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْمُؤْمِنَاتِ مَا أَنْزَلَ. [راجع: ۱۶۹۴، ۱۶۹۵]

۱- عبارت - قد قطع عينا من المشركين - جاسوس را از مشرکین دور کرده است بر وفق ترجمه تیسیر القاری است. در ترجمه انگلیسی بخاری عبارت مذکور چنین ترجمه شده - خداوند جاسوس مشرک را نابود خواهد کرد که از هر دو عبارت مطلبی در رابطه به موضوع حاصل نمی‌شود.

بن سُهیل را (که به مسلمانان پناه آورده بود) به پدرش سُهیل بن عمرو بازگردانید و هر یک از مردانی که در آن مدت برد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمد و اگرچه مسلمان هم بود او را (به کافران قریش) بازگردانید. و زنان مسلمانان (از مکه به مدینه) مهاجرت کردند که یکی از ایشان ام کلثوم بنت عقیبه بن ابی معیط بود که نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمد و نزدیک به سن بلوغ رسیده بود. و ابستگان وی (به مدینه) آمدند و از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خواستند که او را بدیشان بازگرداند. تا آنکه خدای تعالی درباره زنان مسلمان آیه‌ای فرستاد آنچه فرستاد.

۴۱۸۲ - ابن شهاب (زهری) گفت: عروه بن زبیر مرا خبر داده که عایشه (رضی الله عنها) - همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) - گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، زنان مسلمان را (از مکه به مدینه) مهاجرت کرده بودند با این آیه می‌آزمود: «ای پیامبر، چون زنان با ایمان نزد تو آیند که (با این شرط) با تو بیعت کنند.» (الممتحنه: ۱۲) و (پسر برادر ابن شهاب) از عموی خود روایت کرده که گفت: به ما خبر رسید که آنگاه که خداوند به رسول خود امر کرد که آنچه را مشرکان به زنان خویش که (به مدینه) هجرت کرده‌اند، انفاق کرده‌اند به او شان بازگردانید. و ما را خبر رسیده است که همانا ابو بصیر و واقعه او را به تفصیل ذکر کرده است.

۴۱۸۳ - از مالک روایت است که نافع گفت: عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) در زمان فتنه

۴۱۸۲ - قال ابن شهاب : وأخبرني عروة بن الزبير : أن عائشة رضي الله عنها ، زوج النبي ﷺ ، قالت : إن رسول الله ﷺ كان يمتحن من هاجر من المؤمنات بهذه الآية : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبِيَعْتُكَ ﴾ . وَعَنْ عَمِّهِ قَالَ : بَلَّغْنَا حِينَ أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ أَنْ يَرُدَّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ مَا اتَّفَقُوا عَلَىٰ مِنْ هَاجِرٍ مِنْ أَرْوَاجِهِمْ ، وَبَلَّغْنَا أَنَّ أَبَا بَصِيرٍ : فَذَكَرَهُ بَطُولُهُ . [راجع: ۲۷۱۴ - أخرجه مسلم : ۱۸۶۶ بزيادة واختلاف ودون ذكر أبي بصير]

۴۱۸۳ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا خَرَجَ مُعْتَمِرًا فِي الْفِتْنَةِ ،

۴۱۸۳ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا خَرَجَ مُعْتَمِرًا فِي الْفِتْنَةِ ،

قَالَ : إِنْ صُدُّتْ عَنِ الْبَيْتِ صَنَعْنَا كَمَا صَنَعْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَهْلُ بَعْمُرَةَ ، مِنْ أَهْلِ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ أَهْلُ بَعْمُرَةَ عَامَ الْحُدَيْبِيَّةِ . [راجع : ۱۶۳۹ . أخرجه مسلم : ۱۲۳۰ .]

(جنگ حجاج با ابن زبیر) به قصد عُمره برآمد و گفت: اگر از خانه کعبه باز داشته شوم، کاری خواهیم کرد که همراه با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) کرده ایم - سپس احرام عُمره گرفت. زیرا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در سال حُدیبیه احرام عُمره گرفته بود.

۴۱۸۴ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّهُ أَهْلٌ وَقَالَ : إِنْ حِيلَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ لَمَعَلْتُ كَمَا فَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ ، حِينَ حَالَتْ كُفَارُ قُرَيْشٍ بَيْنَهُ ، وَتَلَا : ﴿ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ﴾ . [راجع : ۱۶۳۹ . أخرجه مسلم : ۱۲۳۰ .]

۴۱۸۴ - از عبیدالله روایت است که نافع گفت: ابن عمر احرام (عُمره) گرفت و گفت: اگر میان من و میان کعبه حایل شدند، کاری می‌کنم، چنانکه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) هنگام حایل شدن کفار قریش میان او (و کعبه) کرد و سپس تلاوت نمود: «هر آینه برای شما در (اقتدا به) رسول الله سرمشقی نیکو است. (الاحزاب: ۲۱)

۴۱۸۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْمَاءَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَسَالِمَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ أَخْبَرَاهُ : أَنَّهُمَا كَلَّمَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ . وَحَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ بَعْضَ بَنِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَهُ : لَوْ أَقَمْتَ الْعَامَ ، فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ لَا تَصِلَ إِلَى الْبَيْتِ ، قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَحَالَ كُفَارُ قُرَيْشٍ دُونَ الْبَيْتِ ، فَتَحَرَّ النَّبِيُّ ﷺ هِدَايَاهُ ، وَحَلَّقَ وَقَصَّرَ أَصْحَابَهُ . وَقَالَ : أَشْهَدُكُمْ أَنِّي أَوْجِبْتُ عُمْرَةَ ، فَإِنْ حُلِّيَ بَيْنِي وَبَيْنَ الْبَيْتِ طُفْتُ ، وَإِنْ حِيلَ بَيْنِي وَبَيْنَ الْبَيْتِ صَنَعْتُ كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَسَارَ سَاعَةً ، ثُمَّ قَالَ : مَا أَرَى شَأْنَهُمَا إِلَّا وَاحِدًا ، أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ أَوْجِبْتُ حَجَّةً مَعَ عُمْرَتِي ، فَطَافَ طَوَافًا وَاحِدًا ، وَسَعَى وَاحِدًا ، حَتَّى حَلَّ مِنْهُمَا جَمِيعًا . [راجع : ۱۶۳۹ . أخرجه مسلم : ۱۲۳۰ .]

۴۱۸۵ - از جُوَیریه، از نافع روایت است که عبیدالله بن عبدالله و سالم بن عبدالله با (پدر خود) عبدالله بن عمر (در نرفتن وی برای عُمره) گفتگو کردند. و موسی بن اسماعیل، از جُوَیریه روایت کرده که نافع گفت: یکی از پسران عبدالله (ابن عمر) به او گفت: اگر امسال اقامت کنی (سفر عُمره نکنی) بهتر است. از آن می‌ترسم که به خانه کعبه رسیده نتوانی.

ابن عمر گفت: با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (به قصد عُمره) برآمدیم و کفار قریش در نزدیک خانه کعبه مانع شدند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) قربانیهای خویش را ذبح کرد و سر خویش را تراشید و یاران وی موی خویش را کوتاه کردند. ابن عمر گفت: شما را بر این گواه می‌گیرم که عُمره را بر خود واجب گردانیده‌ام. پس اگر میان من و میان کعبه مانعی

نباشد، طواف می‌کنم و اگر بین من و بین کعبه مانعی باشد، کاری می‌کنم که رسول‌الله (صلی الله علیه وسلم) کرده است. ابن عمر پس از آن که مقداری راه پیمود، گفت: حالت هر دو (حج و عمره) را یکی می‌دانم، شما را گواه می‌گیرم بر اینکه همانا حج را با عمره بر خود واجب گردانیدم. ابن عمر یک طواف کرد و یک سعی (بین صفا و مروه) کرد تا آنکه از هر دو (حج و عمره) یکجا حلال شد.

۴۱۸۶ - از نَضْر بن محمد، از صَخْر روایت است که نافع گفت: مردم می‌گفتند که ابن عمر پیش از (پدر خود) عمر اسلام آورده است و چنان نبوده است، ولی عمر در روز حُدَیبیه (پسر خود) عبدالله را به عقب اسپ خود فرستاد که در نزد مردی از انصار بود تا آن را بیاورد و با آن در برابر کافران بجنگد. در آن حالت رسول‌الله (صلی الله علیه وسلم) در زیر درخت با مردم بیعت می‌کرد و عمر از آن آگاه نبود. عبدالله (بن عمر) با آن حضرت بیعت کرد و سپس به عقب اسپ رفت و آن را نزد عمر آورد. و عمر سلاح می‌پوشید تا خود را برای جنگ آماده کند. عبدالله به او خیر داد که رسول‌الله (صلی الله علیه وسلم) در زیر درخت بیعت می‌کند.

عمر (بدان سو) راهی شد و عبدالله او را همراهی کرد تا آنکه عمر با رسول‌الله (صلی الله علیه وسلم) بیعت نمود. پس همین واقعه است که مردم می‌گفتند که ابن عمر قبل از عمر اسلام آورده است.

۴۱۸۷ - از عُمَر بن محمد عُمَری، از نافع روایت

۴۱۸۶ - حَدَّثَنِي شُجَاعُ بْنُ الْوَلِيدِ : سَمِعَ النَّضْرَ بْنَ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا صَخْرٌ ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ : إِنَّ النَّاسَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ ابْنَ عُمَرَ اسْلَمَ قَبْلَ عُمَرَ ، وَلَيْسَ كَذَلِكَ ، وَلَكِنْ عُمَرُ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ ارْسَلَ عَبْدَ اللَّهِ إِلَيَّ فَرَسَ لَهُ عِنْدَ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ ، يَأْتِي بِهِ لِيُقَاتِلَ عَلَيَّ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُبَايِعُ عِنْدَ الشَّجَرَةِ ، وَعُمَرُ لَا يَدْرِي بِذَلِكَ ، فَبَايَعَهُ عَبْدُ اللَّهِ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَيَّ الْفَرَسَ ، فَجَاءَ بِهِ إِلَيَّ عُمَرُ ، وَعُمَرُ يَسْتَلْتُمُ لِلْقِتَالِ ، فَأَخْبِرُهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُبَايِعُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ، قَالَ : فَأَنْطَلِقُ ، فَذَهَبَ مَعَهُ حَتَّى بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَهِيَ الَّتِي يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّ ابْنَ عُمَرَ اسْلَمَ قَبْلَ عُمَرَ . [راجع: ۳۹۱۶]

۴۱۸۷ - وَقَالَ هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ :

است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: مردمی که در روز خدیبه با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) همراه بودند، در سایه‌های درختان پراکنده شدند. ناگاه مردم، پیرامون پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گرد آمدند و بدان سو می‌نگریستند. عمر گفت: ای عبدالله، بنگر چه خیر است که مردم به اطراف رسول الله (صلی الله علیه وسلم) حلقه زده‌اند؟ عبدالله (ابن عمر) دریافت که مردم بیعت می‌کنند. عبدالله نیز بیعت کرد، سپس نزد عمر رفت. عمر برآمد و با آن حضرت بیعت کرد.

۴۱۸۸ - از اسماعیل روایت است که گفت: از عبدالله بن ابی اوفی (رضی الله عنهما) شنیدم که می‌گفت: ما با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بودیم، آنگاه که وی عمره (قضا) را به جای آورد. آن حضرت طواف کرد و ما همراه وی طواف کردیم و نماز گزارد و ما همراه وی نماز گزاردیم، و میان صفا و مروه، سعی کرد و ما او را از (شر) مردم مکه ایمن می‌داشتیم (پیرامون وی می‌بودیم) تا کسی او را چیزی (زیان) نرساند.

۴۱۸۹ - از مالک بن مغول، از ابو حصین از ابوائل روایت است که گفت: آنگاه که سهل بن حنیف از صفین بازگشت نزد وی رفتیم تا (از واقعه جنگ) پرسیم. وی گفت: نظرات خویش را (در جنگ میان مسلمانان) ملامت کنید. ^۱ در روز ابوجندل خودم را دیدم (که آماده جنگم) اگر توان می‌داشتیم که امر

۱- مراد واقعه جنگ صفین است که میان علی (رضی الله عنه) و معاویه واقع شد. و مردم سهل بن حنیف را که در آن واقعه حاضر بوده و خوب نجات‌یافته بود ملامت می‌کردند لیکن او نظرات آنان را به باد انتقاد می‌گرفت که جنگ میان مسلمانان را تأیید می‌کردند.

حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعُمَرِيُّ : أَخْبَرَنِي نَافِعٌ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّاسَ كَانُوا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ ، تَفَرَّقُوا فِي ظِلَالِ الشَّجَرِ ، فَبَدَأَ النَّاسُ مُحَدِّثُونَ بِالنَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، انظُرْ مَا شَأْنُ النَّاسِ قَدْ أَحَدَقُوا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ؟ فَوَجَدَهُمْ يَبَايِعُونَ ، فَبَايَعَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى عُمَرَ ، فَخَرَجَ فَبَايَعَ . [راجع : ۳۹۱۶]

۴۱۸۸ - حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا يَعْكَبُ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، حِينَ اعْتَمَرَ ، فَطَافَ فَطَفْنَا مَعَهُ ، وَصَلَّى وَصَلَّيْنَا مَعَهُ ، وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، فَكُنَّا نَسْتَرُّهُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ لَا يُصِيبُهُ أَحَدٌ بِشَيْءٍ . [راجع : ۱۶۰۰]

۴۱۸۹ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ إِسْحَاقَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ : حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ مِغْوَلٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا حَصِينٍ قَالَ : قَالَ أَبُو وَائِلٍ : لَمَّا قَدِمَ سَهْلُ بْنُ حَنِيْفٍ مِنْ صَفِينٍ آتَيْنَاهُ نَسْتَحْبِرُهُ ، فَقَالَ : أَتَمُّمُوا الرَّأْيَ ، فَلَقَدْ رَأَيْتَنِي يَوْمَ أَبِي جَنْدَلٍ وَلَوْ اسْتَطَعْتُ أَنْ أُرِدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَمْرَهُ لَرَدَدْتُ ، وَاللَّهِ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، وَمَا وَضَعْنَا أَسْبَاقَنَا عَلَى عَوَاتِقِنَا لِأَمْرٍ يُعْظَمُنَا إِلَّا اسْهَلْنَا بِنَا إِلَى أَمْرٍ نَعْرِفُهُ قَبْلَ هَذَا الْأَمْرِ ، مَا نَسَدْنَا مِنْهَا حُصْمًا إِلَّا أَنْفَجَرْنَا عَلَيْهَا حُصْمًا مَا نَلْبَرِي كَيْفَ تَأْتِي لَهُ . [راجع : ۳۱۸۱ . امرجه مسلم : ۱۷۸۵]

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را رد کنم البته آن را رد می‌کردم (و با کافران می‌جنگیدم) و خدا و رسول او (به صلاح حال مسلمانان) بهتر می‌دانند.^۱ ما شمشیرهای خویش را به شانه‌های خویش نهاده‌ایم تا کاری کنیم که ما را به زشتی بکشاند، مگر آنکه ما را به کاری سهل رهنمون شود که قبل از این وضع کنونی (دشمنی میان مسلمانان) بدان معرفت داشتیم، وقتی ما رخنه‌ای را می‌بندیم، رخنه‌ی دیگر بر ما گشوده می‌شود و ما نمی‌دانیم که با آن چگونه برخورد کنیم.

۴۱۹۰ - از ایوب، از مُجاهد، از ابن ابی لیلی از کعب ابن عُجره (رضی الله عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در زمان حُدیبیه نزد من آمد و شپش بر روی من می‌ریخت. فرمود: آیا شپش‌های سرت تو را اذیت می‌کند؟ گفتم: آری. فرمود: «سرت را بتراش و سه روز روزه بگیر، یا شش مسکین را طعام بده، یا گوسفندی را قربانی کن.» ایوب گفته است: نمی‌دانم که وی کدام یک از آن (سه گزینه) را انتخاب کرد.

۴۱۹۱ - از ابویسر، از مُجاهد، از عبدالرحمن بن ابی لیلی از کعب بن عُجره روایت است که گفت: ما با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در حُدیبیه بودیم و در حال احرام بودیم و مشرکان ما را نگذاشتند (که به مکه در آییم) گیسوان من دراز بود و شپش‌ها بر رویم

۱- به هنگام عقد بیمان حُدیبیه، ابُو جندَل که به اسلام گرویده بود و او را در مکه به زنجیر کشیده بودند با همان زنجیر خود، خودش را به حُدیبیه نزد آن حضرت رساند. آن حضرت نظر به ماده بیمان مذکور ابُو جندَل را بازگردانید در حالی که یاران آن حضرت به این کار موافق نبوده و خواستار جنگ بودند.

۴۱۹۰ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ ابْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ كَعْبِ ابْنِ عُجْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : أَتَى عَلِيَّ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم زَمَانَ الْحُدَيْبِيَّةِ ، وَالْقَمَلُ يُتَسَاءَرُ عَلَيَّ وَجْهِي ، فَقَالَ : «أَيُّذِيكَ هَوَامٌ رَأْسُكَ» . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «فَاخْلُقْ ، وَصُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ، أَوْ اطْعِمْ سِتَّةَ مَسَاكِينٍ ، أَوْ انْسُكْ نَسِيكَةً» .

قال أيوب : لا أذري بأي هذا بدأ . [راجع : ۱۸۱۴] .
اخرجه مسلم : ۱۲۰۱ .

۴۱۹۱ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا هُثَيْمٌ ، عَنْ أَبِي بَشْرٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ قَالَ : كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم بِالْحُدَيْبِيَّةِ وَنَحْنُ مُحْرَمُونَ ، وَقَدْ حَصَرْنَا الْمُشْرِكُونَ ، قَالَ : وَكَأَنِّي لِي وَفْرَةٌ ، فَجَعَلْتُ الْهَوَامَ تُسَاقُطُ عَلَيَّ وَجْهِي ، فَمَرَّ بِي النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ : «أَيُّذِيكَ هَوَامٌ رَأْسُكَ» . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : وَأَنْزَلْتَ هَذِهِ الْآيَةَ : ﴿ قَمْرٌ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ آذَى مِنْ رَأْسِهِ فَفَدِيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ ﴾ . [البقرة : ۱۹۶] . [راجع : ۱۸۱۴] .

اخرجه مسلم : ۱۲۰۶ .

می‌افتادند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از کنار من گذشت و فرمود: «آیا شپشهای سر تو، تو را اذیت می‌کند؟» گفتم: آری. و این آیه نازل شد: «و هرکس از شما بیمار باشد یا در سر ناراحتی داشته باشد (و ناچار شود در احرام سر بتراشد) به کفاره (آن باید) روزه‌ای بدارد، یا صدقه‌ای بدهد، یا قربانی بکند.» (البقره: ۱۹۶)

باب - ۳۶ - قصه عُکَل و عُرَیْنَه

۴۱۹۲ - از سعید از قتاده روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: گروهی از قبایل عُکَل و عُرَیْنَه نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مدینه آمدند و اظهار اسلام کردند و گفتند: ای پیامبر خدا، ما مردمی هستیم که با حیوانات شیری سر و کار داریم و اهل زراعت نیستیم. آنها آب و هوای مدینه را به مزاج خود ناسازگار یافتند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود تا چند شتر و ساربانی در اختیارشان بگذارند و ایشان را فرمود تا از مدینه بیرون روند و از شیر و پیشاب شتران (داروگونه) بنوشند. آنها راهی شدند تا آنکه به موضع الحَرَه رسیدند. در آنجا پس از آنکه اسلام آورده بودند کافر شدند و ساریان شتران پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) را کشتند و شتران را راندند. این خیر که به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رسید، آن حضرت کسانی را در پی ایشان فرستاد (و آنها را آوردند) سپس در موردشان دستور داد. چشمانشان را میل کشیدند. و دستانشان را بریدند، و آنان را در موضع الحَرَه گذاشتند

۳۶ - باب : قصه

عُکَل و عُرَیْنَه

۴۱۹۲ - حَدَّثَنِي عَبْدُ الْأَعْلَى بْنُ حَمَّادٍ ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ : أَنَّ نَاسًا مِنْ عَدَنٍ هَجَرُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَتَكَلَّمُوا بِالْإِسْلَامِ ، فَقَالُوا : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، إِنَّا كُنَّا أَهْلَ ضَرْعٍ ، وَلَمْ نَكُنْ أَهْلَ رَيْفٍ ، وَاسْتَوْحَمُوا الْمَدِينَةَ ، فَأَمَرَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِذُودٍ وَرَاعٍ ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَخْرُجُوا فِيهِ فَيَشْرَبُوا مِنَ الْبَاهِيَةِ وَأَبْوَالِهَا ، فَانْطَلَقُوا حَتَّى إِذَا كَانُوا نَاحِيَةَ الْحَرَّةِ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ ، وَقَتَلُوا رَاعِيَ النَّبِيِّ ﷺ وَاسْتَأْفَأُوا الذُّودَ ، فَبَلَغَ النَّبِيُّ ﷺ فَبَعَثَ الطَّلَبَ فِي آثَارِهِمْ ، فَأَمَرَ بِهِمْ فَسَمَرُوا أَعْيُنَهُمْ ، وَقَطَعُوا أَيْدِيَهُمْ ، وَتَرَكُوا فِي نَاحِيَةِ الْحَرَّةِ حَتَّى مَاتُوا عَلَى حَالِهِمْ . [راجع : ۲۳۳ . أخرجه مسلم : ۱۶۷۱ .]

قال قَتَادَةُ : بَلَغْنَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعْدَ ذَلِكَ كَانَ يَحْتَضِرُ عَلَى الصَّدَقَةِ ، وَيَتَوَقَّى عَنِ الْمَثَلَةِ .

وَقَالَ شُعْبَةُ وَأَبَانُ وَحَمَّادٌ عَنْ قَتَادَةَ : مِنْ عُرَیْنَه .

وَقَالَ يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ وَأَبُو بَرٍّ عَنْ أَبِي قِلَابَةَ عَنْ أَنَسٍ : قَدِمَ نَعْرَمٌ مِنْ عُكَلٍ .

تا به همان حال مردند، قتاده گفت: ما را خبر رسیده است که پس از آن، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مردم را برای دادن صدقه برمی‌انگیخت و از مثله (بریدن گوش و بینی و اندام) منع می‌کرد.^۱

و شعبه و ابان و حماد از قتاده چنین روایت کرده‌اند: از عُرَیْنَه. و یحیی بن ابی کثیر و ایوب، از ابو قلابه، از انس بدین گونه روایت کرده‌اند: گروهی از عکَل آمدند.^۲

۴۱۹۳ - از حماد بن زید از ایوب و حجاج صواف روایت است که ابورجاء مولی ابو قلابه گفت: آنگاه که ابورجاء با ابو قلابه در شام بود، عمر بن عبدالعزیز روزی از مردم مشوره خواست و گفت: چه می‌گویید در مورد این قسامه؟^۳ مردم گفتند: درست است، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بدان حکم کرده است و خلفای قبل از تو بدان حکم کرده‌اند.

ابورجاء گفت: ابو قلابه در پشت تخت عمر بن عبدالعزیز بود که عَبْسَه بن سعید گفت: پس حدیث انس در مورد مردم عُرَیْنَه چه موردی دارد؟ (که آن حضرت همه را قصاص کرد و حکم به قسامه نکرد.) ابو قلابه گفت: آن حدیث را انس بن مالک به من گفته است. عبدالعزیز بن صُهَیْب از انس چنین روایت کرده: از عُرَیْنَه

۴۱۹۳ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا حَنْصَلُ بْنُ عُمَرَ ، أَبُو عَمْرِو الْحَوْضِيُّ : حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ وَالْحَجَّاجُ الصَّوَّافُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو رَجَاءٍ مَوْلَى أَبِي قَلَابَةَ ، وَكَانَ مَعَهُ بِالشَّامِ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ اسْتَشَارَ النَّاسَ يَوْمًا ، قَالَ : مَا تَقُولُونَ فِي هَذِهِ الْقِسَامَةِ ؟ فَقَالُوا حَقٌّ قُضِيَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَضَيْتَ بِهَا الْخُلَفَاءَ قَبْلَكَ .

قال : وأبو قلابة خلف سيره ، فقال عَبْسَةُ بْنُ سَعِيدٍ : فأين حديث أنس في العُرَيْنِ ؟ قال : أبو قلابة : إِيَّاي حَدَّثَهُ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ .

قال عبدالعزیز بن صُهَیْب ، عن أنس : من عُرَیْنَه .
وقال أبو قلابة ، عن أنس : من عکَل ذکر القِصَّة .
(راجع : ۲۲۳ . أخرجه مسلم : ۱۶۷۱ باختلاف)

۱- این بخش حدیث که گفته قتاده را آورده (ما را خبر رسیده است) از نظر سیوطی حدیث مرسل است؛ زیرا انتهای سند به قتاده ختم شده که تابعی است، و ابو داود آن را موصول آورده است. پوشیده نماند که قول بلغنا (ما را خبر رسیده) اشاره به رفع است لیکن استاد به صحابی نکرده است.

۲- برخی از روایان به لفظ (عکَل) روایت کرده‌اند و بعضی به لفظ (عُرَیْنَه).

۳- قسامه، مشتق از قسم است، یعنی سوگند خوردگان. اگر کسی در محلی کشته شود و مردم محل از کشتن آن انکار و اظهار بیخبری کنند، باید پنجاه نفرشان سوگند یاد کنند که او را نکشته‌اند و از آن اطلاعی ندارند. در آن حالت، دولت خونهای مقتول را به اقارب وی می‌پردازد.

و ابوقلابه از انس بدین گونه روایت کرده: از عکَل و حدیث را ذکر کرده است.^۱
(پایان جزء شانزدهم صحیح البخاری)

۳۷ - باب : غَزْوَةُ

ذَاتِ الْقَرَدِ

باب - ۳۷ غزوة ذات القرد

این همان غزوه‌ای است که بر شتران شیر دهنده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) حمله کردند و به غارت بردند و آن واقعه سه روز قبل از غزوة خیبر بوده است.

۴۱۹۴ - از یزید بن ابی عبید روایت است که گفت: از سلمه بن اکوع شنیدم که می‌گفت: پیش از آنکه اذان نماز صبح گفته شود (از مدینه به سوی غابه) رفتم. شتران شیردار پیامبر (صلی علیه وسلم) در ذی قرد می‌چریدند سپس غلام عبدالرحمن بن عوف مواجه شدیم که گفت: شتران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را ربودند. گفتم: کی ربود؟ گفت: مردم غطفان سه فریاد برآوردند: غارت کردند بشتابید و صدای خویش را به میان دو کوه مدینه رسانند، سپس به پیش رفتم تا آنکه ایشان را دریافتم که شتران را آب می‌دادند. من به تیراندازی بر ایشان شروع کردم و من تیرانداز بودم و می‌گفتم: من پسر اکوع هستم و امروز روز هلاکت لثیمان است و رجز خوانی می‌کردم تا آنکه شتران را از ایشان گرفتم و سی برده (چادر) را به غنیمت گرفتم. سلمه می‌گوید: سپس پیامبر (صلی الله

وَهِيَ الْغَزْوَةُ الَّتِي أَغَارُوا عَلَيَّ لِغِيَابِ النَّبِيِّ ﷺ قَبْلَ خَيْبَرِ بِلَاتٍ .

۴۱۹۴ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، حَدَّثَنَا حَاتِمٌ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَلْمَةَ بْنَ الْأَكْوَعِ يَقُولُ : خَرَجْتُ قَبْلَ أَنْ يُؤَذَّنَ بِالْأَوَّلَى ، وَكَانَتْ لِقَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَرَعَى بِنَدِي قَرَدٍ ، قَالَ : فَلَقِينِي غُلَامٌ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ فَقَالَ : أَخَذْتَ لِقَاحَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قُلْتُ : مَنْ أَخَذَهَا ؟ قَالَ : غَطَفَانُ ، قَالَ : فَصَرَخْتُ ثَلَاثَ صَرَخَاتٍ : يَا صَبَا حَاهُ ، قَالَ : فَاسْمَعْتُ مَا بَيْنَ لَابَتَيْ الْمَدِينَةِ ، ثُمَّ انْدَقَعَتْ عَلَيَّ وَجْهِي حَتَّى انْدَرَكْتَهُمْ وَقَدْ أَخَذُوا يَسْتَمُونَ مِنَ الْمَاءِ ، فَجَعَلْتُ أُرْمِيهِمْ بِبَنِي ، وَكُنْتُ رَامِيًا ، وَأَقُولُ :

أَنَا ابْنُ الْأَكْوَعِ وَالْيَوْمَ يَوْمُ الرُّصَعِ

وَأَرْتَجِزُ ، حَتَّى اسْتَقَدْتُ اللَّقَاحَ مِنْهُمْ ، وَاسْتَلَبْتُ مِنْهُمْ ثَلَاثِينَ بُرْدَةً . قَالَ : وَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ وَالنَّاسُ ، فَقُلْتُ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، قَدْ حَمَيْتُ الْقَوْمَ الْمَاءَ وَهُمْ عَطَاشٌ ، فَأَبَيْتُ إِلَيْهِمْ السَّاعَةَ ، فَقَالَ : « يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ ، مَلَكْتُ فَاسْتَجِيعُ . قَالَ : ثُمَّ رَجَعْنَا وَيُرِدُّنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيَّ نَاقَهُ حَتَّى دَخَلْنَا الْمَدِينَةَ . (راجع : ۳۰۴۱ - ترجمه مسلم :

۱- مراد از روایات مختلف در این مورد، آن است که بعضی از راویان که حدیث را از انس شنیده‌اند، از وی لفظ غرینه و بعضی به لفظ - عکَل نقل قول کرده‌اند. این حدیث را صاحب تیسیرالقاری بعد از باب - غزوة ذات القرد آورده که اشتباه است. و در اینجا جزء شانزدهم صحیح البخاری که به سی جزء تقسیم شده، پایان می‌یابد و جزء هفدهم آغاز می‌گردد.

علیه وسلم) و مردم بدانجا آمدند. گفتم: ای پیامبر خدا، من مردم (غطفان) را از آب مانع شدم در حالی که تشنه بودند، پس همین حالا به عقب ایشان بفرست (که بر سر آب‌اند). آن حضرت فرمود: «ای پسر اکوع، بر آنها قدرت یافتی پس عفوشان کن.» سپس بازگشتیم و پیامبر صلی الله مرا در عقب خود بر شتر خود سوار کرد تا آنکه به مدینه رسیدیم.

باب - ۳۸ - غزوة خیبر^۱

۴۱۹۵ - از بشیر بن یسار روایت است که سُوید بن نعمان او را خبر داده است که: وی با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سال خیبر برآمد، تا آنکه به موضع صُهباء رسیدیم و آن نزدیک خیبر است. آن حضرت نماز عصر را گزارد و سپس توشه سفر را طلب کرد و به جز سَویق چیزی نیاوردند. آن حضرت فرمود و آن را در آب تر کردند. آن حضرت از آن خورد و ما از آن خوردیم. سپس به نماز شام ایستاد و دهان خویش را شست و ما نیز دهان خویش را شستیم، سپس نماز گزارد و وضوی تازه) نکرد.

۴۱۹۶ - از حاتم بن اسماعیل، از یزید بن ابی عبید روایت است که سلمه بن اکوع گفته است: به همراهی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به سوی خیبر راهی شدیم و شبانه راه پیمودیم. مردی از این گروه به عامر گفت: ای عامر، آیا از سروده‌هایت ما را نمی‌شنوانی؟ و عامر

۱- باشندگان خیبر یهودیهایی بودند که با فعالیت‌های تخریکارانه خویش چون تحریک یهود بنی قریظه بر ضد مسلمانان و سایر تحریکات باعث بروز جنگ احزاب شدند که قصه‌اش گذشت. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پس از عقد پیمان صلح حدیبیه با مشرکین مکه در صدد آن شد که با آنها بیکار نماید و در محرم سال هفتم هجرت بر ایشان حمله کرد.

باب - ۳۸ - غزوة خیبر

۴۱۹۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمَةَ : عَنِ مَالِكٍ ، عَنِ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ بَشِيرِ بْنِ يَسَارٍ : أَنَّ سُوَيْدَ بْنَ النُّعْمَانَ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ خَرَجَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَامَ خَيْبَرَ ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالصُّهْبَاءِ ، وَهِيَ مِنْ أَدْنَى خَيْبَرَ ، صَلَّى الْعَصْرَ ، ثُمَّ دَعَا بِالْأَزْوَادِ فَلَمْ يَزُتْ إِلَّا بِالسَّوِيقِ ، فَأَمَرَ بِهِ فَتَرَى ، فَأَكَلَ وَأَكَلْنَا ، ثُمَّ قَامَ إِلَى الْمَغْرِبِ ، فَمَضْمَضَ وَمَضْمَضْنَا ، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ . [راجع : ۲۰۹]

۴۱۹۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمَةَ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنِ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ ، فَسَرْنَا لَيْلًا ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ لِعَامِرٍ : يَا عَامِرُ أَلَا تَسْمِعُنَا مِنْ هِنِهَاتِكَ ؟ وَكَانَ عَامِرٌ رَجُلًا شَاعِرًا حَدَاءً ، فَتَنَزَّلَ يَحْدُو بِالْقَوْمِ يَقُولُ :

اللَّهُمَّ لَوْلَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا
وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا
فَاغْفِرْ فِدَاءَ لَكَ مَا أَبْقَيْنَا
وَوَثَّيْتُ الْأَفْدَامَ إِنْ لَاقَيْنَا
وَأَلْفَيْنَ سَكِينَةً عَلَيْنَا

إِنَّا إِذَا صَبَحْنَا بِنَا أَيْنَا وَيَالصَّبَاحِ عَوَّلُوا عَلَيْنَا

شاعری سرود خوان بود. و وی فرود آمد در حالی که می خواند:

قَتَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ هَذَا السَّائِقُ». قَالُوا: عَامِرُ ابْنُ الْأَكْوَعِ، قَالَ: «يَرْحَمُهُ اللَّهُ». قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: وَجِبْتَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لَوْلَا امْتَنَّا بِهِ؟ فَأَتَيْنَا خَيْرَ فَحَاصِرَاتِهِمْ حَتَّى أَصَابَتْنا مَخْمَصَةٌ شَدِيدَةٌ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَتَحَهَا عَلَيْهِمْ، فَلَمَّا انْسَى النَّاسُ مَسَاءَ الْيَوْمِ الَّذِي فَتَحَتْ عَلَيْهِمْ، أَوْ قَدُوا نِيرَانًا كَثِيرَةً، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا هَذِهِ النَّيْرَانُ؟ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تُوقِدُونَ». قَالُوا: عَلَى لَحْمٍ، قَالَ: «عَلَى أَيِّ لَحْمٍ». قَالُوا: لَحْمِ حُمْرِ الْإِنْسِيَّةِ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَهْرَيْقُوهَا وَأَخْسِرُوهَا». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْ نُهْرِيقُهَا وَنَسْلُهَا؟ قَالَ: «أَوْ ذَاكَ». فَلَمَّا تَصَافَّ الْقَوْمُ كَانَ سَيْفُ عَامِرٍ قَصِيرًا، فَتَنَاوَلَ بِهِ سَاقَ يَهُودِيٍّ لِيَضْرِبَهُ، وَفَرَجَ دُبَابٌ سَيْفَهُ، فَأَصَابَ عَيْنَ رُكْبَةَ عَامِرٍ فَمَاتَ مِنْهُ، قَالَ: «فَلَمَّا أَقْبَلُوا قَالَ سَلَمَةُ: رَأَيْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ أَخَذَ بِيَدِي قَالَ: «مَا لَكَ». قُلْتُ لَهُ: فَذَلِكَ أَبِي وَأُمِّي، زَعَمُوا أَنَّ عَامِرًا حَبِطَ عَمَلُهُ؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «كَتَبَ مَنْ قَالَهُ، إِنَّ لَهُ لِأَجْرَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ - إِنَّهُ لَجَاهِدٌ مُجَاهِدٌ، قُلْ عَرَبِيٌّ مُشِيٌّ بِهَا مِثْلُهُ».

بارها بدون تو ما هدایت نمی یافتیم. و صدقه نمی دادیم و نماز نمی گزاردیم. پس ما را بیمارز فدایت شویم از قصوری که کرده ایم^۱ در ملاقات با دشمن ما را ثابت قدم گردان و بر ما آرامش بیاور اگر به ناحق فراخوانده شویم از آن ابا می ورزیم

و دشمن با فریاد و هیاهو بر ضد ما استغاثه کردند.

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «این سرود خوان کیست؟» گفتند: عامر بن اکوع. فرمود: «خداوند بر وی رحمت کند». مردی از آن گروه گفت: واجب شد بر وی ای پیامبر خدا. کاش ما را از مصاحبتش بیشتر بهره مند می کردی.^۲

سپس به خبیر رسیدیم و مردم آن را محاصره کردند تا آنکه به گرسنگی شدیدی مواجه شدیم. پس از آن خداوند خبیر را بر مسلمانان گشود، و چون مسلمانان روزی را که خبیر بر ایشان فتح شده بود به شام رساندند، آتش بسیار برافروختند. پیامبر صلی الله علیه وسلم) فرمود: «این آتش افروختن برای چیست؟ برای (پختن) چه چیز آتش می افروزید؟» گفتند: برای «پختن گوشت خر اهلی». پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آن را بر زمین بریزید و

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ، قَالَ: نَشَأُ بِهَا. [رَاجِع:

۲۴۷۷، وَالظَّرْفِيُّ الْجِهَادُ وَالسَّرِيرُ، بَابُ ۱۶۶۱. أَمْرٌ جِهَادٌ مَسْلَمٌ ۱۸۰۵

وَقِطْعَةُ الْحَمْرِ فِي الصِّيدِ، ۳۳.]

۱- مصراع سوم آن تکرار آمده است که اشتباه طباعتی است.

۲- واجب شد بر وی، یعنی دعای آن حضرت بر وی واجب شد یا شهادت بر وی واجب شد، یا بهشت بر وی واجب شد و عمرش کوتاه گردید.

دیگها را بشکنید.» مردی گفت: یا رسول الله آیا آن را بر زمین بریزم و دیگها را بشویم؟ فرمود: یا چنین کنید. چون مردم صف بستند، شمشیر عامر کوتاه بود. وی با آن پای یهودی را نشانه گرفت. وقتی آن را فرود آورد، کناره نوک شمشیر به جانب وی برگشت و با زانوی عامر اصابت کرد و عامر از آن زخم مرد. راوی گفت: آنگاه که از جنگ برگشتند. سلمه گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مرا دید و دست مرا گرفت و گفت: «تو را چه شده است؟» به آن حضرت گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، مردم گمان کرده‌اند که عامر عمل خود را به هدر داد (خودش باعث قتل خود شد). پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «دروغ گفت کسی که آن را گفته. همانا او را دو پاداش است - آن حضرت دو انگشت خود را با هم جمع کرد - همانا وی جهادگری مجاهد است و کمتر عربی است که بر زمین پای نهاده و مثل او باشد.» امام بخاری می‌گوید: حدیث کرده است ما را قُتیبَه که حاتم چنین گفته است: نشأبها، یعنی جوان شده و به بزرگی رسیده است. (عوض: مَشی بها. که بر زمین پای نهاده)

۴۱۹۷ - از مالک، از حمید طویل روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شب هنگام به خیبر آمد و چون شبانه بر قومی می‌رسید بر ایشان نمی‌تاخت تا آنکه صبح فرا می‌رسید. آنگاه که صبح شد یهود با بیلها و کلندهای خویش برآمدند و چون آن حضرت را دیدند گفتند: محمد است، به خدا سوگند، محمد است و لشکر است.

۴۱۹۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ حُمَيْدِ الطَّوِيلِ ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَى خَيْبَرَ لَيْلًا ، وَكَانَ إِذَا أَتَى قَوْمًا لَيْلًا لَمْ يُغْرِبْ بِهِمْ حَتَّى يُصْبِحَ ، فَلَمَّا أَصْبَحَ خَرَجَتْ الْيَهُودُ بِمَسَاحِيهِمْ وَمَكَائِلِهِمْ ، فَلَمَّا رَأَوْهُ قَالُوا : مُحَمَّدٌ وَاللَّهِ ، مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « خَرَيْتُ خَيْبَرَ ، إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ » . (راجع: ۳۷۱. أخرجه مسلم: ۱۳۶۵، الجهاد، ۱۲۰)

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ویران شد خبیر، همانا زمانی به سرزمین قومی فرود آییم صبح بیم داده شدگان بد است.»

۴۱۹۸ - از ایوب، از محمد بن سیرین روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: اول بامداد به خبیر رسیدیم، مردم با بیلهای خویش بیرون آمدند و چون به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نگریستند، گفتند: محمد، به خدا که محمد است، محمد و لشکر است. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «الله اکبر، ویران شد خبیر، همانا زمانی به سرزمین قومی فرود آییم، صبح بیم داده شدگان بد است.» سپس به گوشت خر دست یافتیم، ولی منادی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بانگ زد اینکه «همانا خدا و رسول او شما را از خوردن گوشت خر منع می کند که آن نجس است.»

۴۱۹۹ - از ایوب از محمد روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: «کسی نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: خران خورده شدند. آن حضرت خاموش ماند، سپس مرد دوم نزد آن حضرت آمد و گفت: خران خورده شدند. آن حضرت خاموش ماند. سپس مرد سوم آمد و گفت: خران تباه شدند. آن حضرت منادی را فرمود و او در میان مردم بانگ زد اینکه: همانا خدا و رسول او شما را از خوردن گوشت خران اهلی منع می کند.» سپس دیگرها واژگون گردید در حالی که گوشت در آن می جوشید.

۴۲۰۰ - از حماد بن زید، از ثابت روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله

۴۱۹۸ - أَخْبَرَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عَيْنَةَ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه : قَالَ : صَبَحْنَا خَبِيرَ بَكْرَةَ ، فَخَرَجَ أَهْلُهَا بِالْمَسَاحِي ، فَلَمَّا بَصُرُوا بِالنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالُوا : مُحَمَّدٌ وَاللَّهِ مُحَمَّدٌ ، مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ . فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم : « اللَّهُ أَكْبَرُ ، خَرِبَتْ خَبِيرٌ ، إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحَ الْمُنْذَرِينَ » . فَأَصْبَحْنَا مِنْ لُحُومِ الْحُمْرِ ، فَتَادَى مُنَادِي النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم : « إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَنْهَيَانِكُمْ عَنْ لُحُومِ الْحُمْرِ ، فَإِنَّهَا رَجَسٌ » . أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ : ۱۳۶۵ ، الْجِهَادُ ، ۱۲۰ ، أَوَّلُهُ ، أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ : ۱۹۴۰ ، أَخْرَجَهُ [الحمرة].

۴۱۹۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم جَاءَهُ جَاءَ فَقَالَ : أَكَلْتِ الْحُمْرَ ، فَسَكَتَ ، ثُمَّ أَتَاهُ الثَّانِيَةُ ، فَقَالَ : أَكَلْتِ الْحُمْرَ ، فَسَكَتَ ، ثُمَّ أَتَاهُ الثَّلَاثَةُ فَقَالَ : أَفْنَيْتِ الْحُمْرَ ، فَأَمَرَ مُنَادِيًا فَتَادَى فِي النَّاسِ : « إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَنْهَيَانِكُمْ عَنْ لُحُومِ الْحُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ » . فَأَكْثَمَتِ الْقُدُورُ ، وَإِنَّهَا لَتَقُورُ بِاللَّحْمِ [راجع: ۳۷۱. أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ : ۱۳۶۵ ، بِقِطْعَةٍ بِلَفْظٍ مُخْتَلَفٍ لَمْ يَرِدْ فِي هَذِهِ الطَّرِيقِ ، أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ : ۱۹۴۰ .]

۴۲۰۰ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسِ رضي الله عنه : قَالَ : صَلَّى النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم

علیه وسلم) نماز صبح را در تاریکی (آخر شب) در نزدیک خیبر گزارد و سپس گفت: «الله اکبر، ویران شد خیبر، همانا زمانی به سرزمین قومی فرود آیم صبح بیم داده شدگان بد است.» (یهود خیبر) برآمدند در حالیکه در کوچه‌ها می‌دویدند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) جنگجویان آنها را کشت و زنانشان را به اسارت گرفت و صفیه در میان اسیران بود و که ابتدا در سهم دخیه کلبی درآمد و سپس در سهم پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) درآمد. آن حضرت (آزادش کرد) و آزادی او را مهر وی گردانید. عبدالعزیز بن صهیب به ثابت (راوی حدیث) گفت: ای ابو محمد، آیا تو به انس گفتی: مهر او را چه قدر داد؟ ثابت سر خود را به علامت تصدیق حرکت داد.

۴۲۰۱ - از شعبه، از عبدالعزیز بن صهیب روایت است که گفت: از انس بن مالک (رضی الله عنه) شنیدم که می‌گفت: پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) صفتی را به اسارت گرفت، او را آزاد کرد و با وی ازدواج نمود. ثابت به انس گفت: چه قدر مهرش داد؟ انس گفت: نفس او را مهرش قرار داد و با وی ازدواج کرد.

۴۲۰۲ - از ابو حازم روایت است که سهل بن سعد ساعدی گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) (و یاران وی) با مشرکان درگیر جنگ شدند و چون رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به سوی لشکر خود برگشت و دیگران نیز برگشتند، در میان همراهان رسول الله (صلی الله

الصُّبْحِ قَرِيْبًا مِنْ خَيْبَرَ يَغْلَسُ ، ثُمَّ قَالَ : « اللَّهُ أَكْبَرُ خَرِبَتْ خَيْبَرُ ، إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُتَدْرِينِ » . فَخَرَجُوا يَسْعَوْنَ فِي السَّكَّكِ ، فَقَتَلَ النَّبِيُّ ﷺ الْمُقَاتِلَةَ وَسَيِّ الدُّرَيْمَةَ ، وَكَانَ فِي السَّبِيِّ صَفِيَّةُ ، فَصَارَتْ إِلَى دَخِيَّةِ الْكَلْبِيِّ ، ثُمَّ صَارَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَجَعَلَ عَتَقَهَا صَدَاقَهَا .

فَقَالَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ صُهَيْبٍ لثَابِتٍ : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ ، أَنْتَ قُلْتَ لِأَنْسٍ : مَا أَصْدَقَهَا ؟ فَحَرَّكَ ثَابِتٌ رَأْسَهُ تَصْدِيقًا لَهُ . [راجع : ۳۷۱ . أخرجه مسلم : ۱۳۶۵ ، الجهاد ، ۱۲۰ ، أوله و لي الكناح ۸۴ و ۸۷ بنحو مطولاً] .

۴۲۰۱ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ صُهَيْبٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنْسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : سَبَى النَّبِيُّ ﷺ صَفِيَّةَ ، فَأَعْتَقَهَا وَتَزَوَّجَهَا . فَقَالَ ثَابِتٌ لِأَنْسٍ : مَا أَصْدَقَهَا ؟ قَالَ : أَصْدَقَهَا نَفْسَهَا ، فَأَعْتَقَهَا . [راجع : ۳۷۱ . أخرجه مسلم : ۱۳۶۵ ، الكناح ، ۸۴ ، مطولاً] .

[وجاءت الأحاديث الآتية في الفتح مرتبة كالآتي :

۴۲۰۵ ، ۴۲۰۲ ، ۴۲۰۳ ، ۴۲۰۴] .

۴۲۰۲ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ التَّقِيُّ هُوَ وَالْمُشْرِكُونَ قَاتَلُوا ، فَلَمَّا مَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَسْكَرِهِ وَمَالَ الْآخَرُونَ إِلَى عَسْكَرِهِمْ ، وَفِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَجُلٌ لَا يَدْعُ لَهُمْ شَادَّةً وَلَا قَادَةَ إِلَّا اتَّبَعَهَا يَضْرِبُهَا بِسَيْفِهِ .

علیه وسلم) مردی بود که هر که را می‌دید که از لشکر (دشمن) جدا شده است، او را نمی‌گذاشت مگر آنکه در پس وی می‌رفت و او را با شمشیر می‌زد.

پس گفته شد: هیچ یک از ما امروز بسنده نیامد چنانکه فلان کس بسنده آمد. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «آگاه باشید که همانا وی از اهل دوزخ است.»

مردی از مسلمانان گفت: من او را همراهی می‌کنم. سپس همراه وی برآمد؛ هر زمانی که وی می‌ایستاد، او هم می‌ایستاد و چون می‌دوید، با وی می‌دوید. مرد همراه وی گفت: آن مرد زخمی شد و زخم شدیدی برداشت، و در مردن شتاب کرد. شمشیر خود را بر زمین نهاد و لبه تیغ آن را در میان سینه خود برابر کرد سپس خود را بر شمشیر خود افکند و خودش را کشت.

مرد همراه وی نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آمد و گفت: گواهی می‌دهم که به تحقیق تو فرستاده خداوندی. آن حضرت فرمود: «موجب این گواهی چیست؟» گفت: در مورد مردی است که گفته بودی از اهل دوزخ است، این سخن بر مردم گران آمد (تعجب کردند) من به ایشان گفتم (که او را تعقیب می‌کنم) من در پی او روان شدم. سپس وی زخمی شد و زخم وی شدید بود. او در مردن خود شتاب کرد و دسته شمشیر را بر زمین نهاد و تیغ آن را در میان سینه خود برابر کرد، سپس خودش را بر شمشیر خود افکند و خودش را کشت. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) گفت:

قَتِيلٌ : مَا أَجْرًا مَّا الْيَوْمَ أَحَدًا كَمَا أَجْرًا فُلَانٌ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَمَا إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ» .

فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ : أَنَا صَاحِبُهُ ، قَالَ : فَخَرَجَ مَعَهُ كُلَّمَا وَقَفَ وَقَفَ مَعَهُ ، وَإِذَا أَسْرَعَ أَسْرَعَ مَعَهُ .

قَالَ : فَخَرَجَ الرَّجُلُ جُرْحًا شَدِيدًا ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ ، فَوَضَعَ سَيْفَهُ بِالْأَرْضِ وَدَبَابَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ ، ثُمَّ تَحَامَلَ عَلَى سَيْفِهِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ .

فَخَرَجَ الرَّجُلُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ .

قَالَ : «وَمَا ذَلِكَ» . قَالَ : الرَّجُلُ الَّذِي ذَكَرْتَ أَنَّمَا أَنَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، فَأَعْظَمَ النَّاسُ ذَلِكَ ، فَقُلْتُ : أَنَا لَكُمْ بِهِ ، فَخَرَجْتُ فِي طَلَبِهِ ، ثُمَّ جَرِحَ جُرْحًا شَدِيدًا ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ ، فَوَضَعَ نَصْلَ سَيْفِهِ فِي الْأَرْضِ وَدَبَابَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ ، ثُمَّ تَحَامَلَ عَلَيْهِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، فَيَمَّا يَبْدُو لِلنَّاسِ ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ النَّارِ ، فَيَمَّا يَبْدُو لِلنَّاسِ ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» [راجع: ۲۸۹۸. أخرجه مسلم: ۱۱۲] .

«همانا مردی عملی انجام می دهد که از دیدگاه مردم عمل اهل بهشت است، در حالی که وی از اهل دوزخ است و همانا مردی عملی انجام می دهد که از نظر مردم عمل اهل دوزخ است و او از اهل بهشت است.»

۴۲۰۳ - از زهری، از سعید بن مسیب روایت است که ابوهیره (رضی الله عنه) گفت: در غزوه خیبر حاضر شدیم رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به مردی که همراه وی بود و ادعای اسلام می کرد گفت: «او از اهل دوزخ است.»
 آنگاه که زمان جنگ فرا رسید، آن مرد به سختی جنگید تا آنکه زخمهای زیادی برداشت، نزدیک بود که بعضی مردم (بر صدق سخن آن حضرت) شک کنند. آن مرد درد زخمها را دریافت. دست به سوی ترکش خود برد و چند تیر از آن بیرون آورد و گردن خود را برید (خودکشی کرد).

مردانی از مسلمانان دویده آمدند و گفتند: یا رسول الله، خداوند سخن تو را راست گردانید. فلان کس گردن خود را برید و خودکشی کرد.

آن حضرت فرمود: «ای فلان، برخیز و اعلان کن که هیچ کس به جز مؤمن وارد بهشت نمی شود و خداوند این دین را با مردی بدکار

۴۲۰۳ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ رضی الله عنه قَالَ : شَهِدْنَا خَيْبَرَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم لِرَجُلٍ مِمَّنْ مَعَهُ يَدْعِي الْإِسْلَامَ : « هَذَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ » .

فَلَمَّا حَضَرَ الْقِتَالُ قَاتَلَ الرَّجُلُ أَشَدَّ الْقِتَالِ حَتَّى كَثُرَتْ بِهِ الْجِرَاحَةُ ، فَكَادَ بَعْضُ النَّاسِ يَرْتَابُ ، فَوَجَدَ الرَّجُلُ الْمَجْرَاحَةَ ، فَاهْوَى بِيَدِهِ إِلَى كِنَانَتِهِ ، فَاسْتَخْرَجَ مِنْهَا أَسْهَمًا فَتَحَرَّيَهَا نَفْسَهُ

فَاشْتَدَّ رِجَالٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، صَدَقَ اللَّهُ حَدِيثَكَ ، انْتَحَرَ فَلَانٌ فَقَتَلَ نَفْسَهُ .

قَالَ : « قُمْ يَا فَلَانُ ، قَادِنٌ أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مُؤْمِنٌ ، إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ » .

تَابِعَهُ مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ . (راجع : ۳۰۶۲ . أخرجه

مسلم : ۱۱۱) .

۱- مروی است که ابوهیره پس از فراغت از غزوه خیبر، نزد آن حضرت آمده است. اینکه گفته است در غزوه خیبر حاضر شده ایم به اعتبار آن است که در جنس مسلمانانی داخل است که حاضر در آن غزوه بوده اند و ذکر این واقعه به سماع از حاضرین خواهد بود. واقدی گفته است که وی در آخر محاربه حاضر شده است. (تیسیر القاری)

۵۲۳. در فتح الباری گفته شد که مقصود مؤلف از این همه اسنادها ترجیح روایت شیبی و معمر است به آنکه این روایات محتمل است و عیبی در روایات راجح وجود ندارد، و از قبیل اضطراب در روایت نیست؛ زیرا شرط اضطراب برابر بودن وجوه اختلاف است (تیسیر القاری)

و عاصی تأیید خواهد کرد.» متابعت کرده است
(شیب) را معمر از زهری.

۴۲۰۴ - از ابن شهاب (زهری) روایت است
که گفت: ابن مُسَیَّب و عبدالرحمن بن عبدالله
بن کعب مرا خبر داده‌اند که ابوهریره گفت:
با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در غزوة خیبر
حاضر شده‌ایم. و ابن مبارک، از یونس، از
زهری، از سعید، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
روایت کرده است. و متابعت کرده است (یونس
را) صالح از زهری و زبیدی گفته است: زهری
مرا خبر داده که عبدالرحمن بن کعب او را
خبر داده که عبیدالله بن کعب گفت: کسی که
در غزوة خیبر با پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
حاضر بوده مرا خبر داده است. زهری گفت:
عبیدالله بن عبدالله و سعید از پیامبر (صلی الله
علیه وسلم) مرا خبر داده است.

۴۲۰۵ - از عاصم، از ابوعثمان، از ابوموسی
اشعری (رضی الله عنه) روایت است که گفت:
وقتی که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در
خیبر جهاد کرد، یا - چنین گفت - وقتی که
رسول الله (صلی الله علیه وسلم) روانه خیبر شد،
مردم به وادی برآمدند و آواز خود را به تکبیر
بلند کردند؛ یعنی گفتند: - الله اکبر، الله اکبر،
لا اله الا الله - رسول الله (صلی الله علیه وسلم)
گفت: «آرام گیرید، همانا شما کر و غایبی را
صدا نمی‌کنید، بلکه شنوای نزدیکی را صدا
می‌کنید و او با شما است.» ابوموسی می‌گوید:
من به دنبال مرکب رسول الله (صلی الله علیه
وسلم) بودم آن حضرت آواز مرا می‌شنید که

۴۲۰۴ - وَقَالَ شَيْبٌ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ :
أَخْبَرَنِي ابْنُ الْمُسَيَّبِ ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
كَعْبٍ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : شَهِدْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ خَيْبَرَ .
وَقَالَ ابْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ
سَعِيدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

تَابِعَهُ صَالِحٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ .

وَقَالَ الزُّبَيْدِيُّ : أَخْبَرَنِي الزُّهْرِيُّ : أَنَّ عَبْدِ الرَّحْمَانَ بْنَ
كَعْبٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَبِيدَةَ اللَّهِ بْنَ كَعْبٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي مَنْ
شَهِدَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ خَيْبَرَ .

قَالَ الزُّهْرِيُّ : وَأَخْبَرَنِي عَبِيدَةُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ،
وَسَعِيدٌ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

۴۲۰۵ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ ،
عَنْ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي عَثْمَانَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ
ﷺ قَالَ : لَمَّا غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ ، أَوْ قَالَ : لَمَّا
تَوَجَّهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، أَشْرَفَ النَّاسُ عَلَى وَادٍ ، فَرَفَعُوا
أَصْوَاتَهُمْ بِالتَّكْبِيرِ : اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ،
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «ارْبِعُوا عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ ، إِنَّكُمْ لَا
تَدْعُونَ أَصْمًا وَلَا غَائِبًا ، إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا ،
وَهُوَ مَعَكُمْ» . وَأَنَا خَلَفْتُ دَابَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَسَمِعْتَنِي
وَأَنَا أَقُولُ : لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ، فَقَالَ لِي : «يَا
عَبْدَ اللَّهِ ابْنَ قَيْسٍ» . قُلْتُ : لَيْتَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ :
«أَلَا أَدُلُّكَ عَلَى كَلِمَةٍ مِنْ كَثْرٍ مِنْ كَثْرَةِ الْجَنَّةِ» . قُلْتُ :
بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَمَا ذَلِكَ أَبِي وَأُمِّي ، قَالَ : «لَا حَوْلَ وَلَا
قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» . [راجع: ۲۹۹۲ . أخرجه مسلم : ۲۷۰۴ .]

می‌گفتم: لاحول و لاقوة الا بالله^۱ آن حضرت به من گفت: «ای عبدالله بن قیس» گفتم: گوش بفرمانم یا رسول‌الله. فرمود: «آیا تو را از کلمه آگاه نکنم که گنجی از گنجهای بهشت است» گفتم: آری یا رسول‌الله، پدر و مادرم فدایت باد. گفتم: «لا حول و لا قوة الا بالله.»

۴۲۰۶ - از مکی بن ابراهیم روایت است که یزید بن ابی عبید گفت: نشان زخمی در پای سلمه (بن اکوع) دیدم. گفتم: ای ابا مسلم. این زخم چیست؟ گفت: این ضربه‌ای است که در روز خیبر به من رسیده است. مردم گفتند: سلمه را زخم رسید. من نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمدم. آن حضرت از آب دهان خود بر آن سه بار دمید، از آن زمان تاکنون، در پای من دردی نیامد.^۲

۴۲۰۷ - از ابو حازم از پدرش روایت است که سهل (ساعدی) (رضی‌الله عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در یکی از غزوات با مشرکان مقابل شد. هر دو جانب با هم جنگیدند و سپس هر یک به لشکرگاه خود بازگشتند. در میان مسلمانان مردی بود که هر که از لشکر دشمن جدا می‌شد و یا تنها می‌ماند، او را با شمشیر خود می‌زد. گفته شد: یا رسول‌الله، هیچ کس بسنده نیامد چنان که فلان بسنده آمد (شجاعت نشان داد و ثواب حاصل کرد). آن حضرت فرمود: «وی از اهل دوزخ است.»

۱- لاحول و لاقوة الا بالله. یعنی هیچ توانایی و قدرتی به جز با کمک خداوند میسر نیست.

۲- این حدیث، چهاردهمین حدیث از ثلاثیات است که تا حال آمده است. حدیث ثلاثی آن است که میان امام بخاری و پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) سه واسطه یا سه راوی است. مکی که شیخ بخاری است تبع تابعین است (تیسیر القاری)

۴۲۰۶ - حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ قَالَ : رَأَيْتُ أُمَّ الضَّرِيَّةِ فِي سَاقِ سَلْمَةَ ، فَقُلْتُ يَا أَبَا مُسْلِمٍ ، مَا هَذِهِ الضَّرِيَّةُ ؟ فَقَالَ : هَذِهِ ضَّرِيَّةٌ أَصَابَتْني يَوْمَ خَيْبَرَ ، فَقَالَ النَّاسُ : أَصِيبَ سَلْمَةَ ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَتَفَتَّ فِيهِ ثَلَاثَ نَفَثَاتٍ ، فَمَا اسْتَكْبَتْهَا حَتَّى السَّاعَةِ .

۴۲۰۷ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمَةَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَهْلِ قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ وَالْمُشْرِكُونَ فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ ، فَاقْتَلُوا ، فَقَالَ كُلُّ قَوْمٍ إِلَى عَسْكَرِهِمْ ، وَفِي الْمُسْلِمِينَ رَجُلٌ لَا يَدْعُ مِنْ الْمُشْرِكِينَ شَادَةً وَلَا قَادَةً إِلَّا اتَّبَعَهَا فَضَرَبَهَا بِسَيْفِهِ ، فَقِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا أَجْزَأَ أَحَدًا مِنْ أَجْزَأِ فُلَانٍ ، فَقَالَ : « إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ » . فَقَالُوا : أَيُّنَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، إِنْ كَانَ هَذَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ ؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ : لَا تَبِعْتَهُ ، فَيَاذَا اسْرَعَ وَأَبْطَأَ كُنْتُ مَعَهُ ، حَتَّى جُرِحَ ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ ، فَوَضَعَ نَصَابَ سَيْفِهِ بِالْأَرْضِ وَدَبَّابَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ ، ثُمَّ تَحَامَلَ عَلَيْهِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ ، فَجَاءَ الرَّجُلُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ، فَقَالَ : « وَمَا ذَلِكَ » . فَأَخْبِرُهُ ، فَقَالَ : « إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، فَيَمَّا يَبْدُو لِلنَّاسِ ، وَإِنَّهُ لَمَنْ أَهْلِ النَّارِ ، وَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ ، فَيَمَّا يَبْدُو لِلنَّاسِ ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ » . (راجع : ۲۸۹۸ . أخرجه

مسلم: ۱۱۷.

گفتند: پس کدام یک از ما از اهل بهشت است، اگر او از اهل دوزخ است؟ مردی از مسلمانان گفت: من او را دنبال می‌کنم، اگر تند برود و آهسته برود من با او می‌باشم. تا آنکه آن مرد جنگجوی زخمی شد و بر مرگ خود شتاب کرد. وی دسته شمشیر خود را بر زمین گذاشت و تیغ آن را در میان سینه‌های خود نهاد، سپس خود را بر آن افکند و خودش را کشت. مرد همراه وی نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: گواهی می‌دهم، اینکه تو فرستاده خداوندی. آن حضرت فرمود: «سبب این گواهی چیست؟» وی آن حضرت را از موضوع آگاه کرد. سپس آن حضرت فرمود: همانا مردی عملی را انجام می‌دهد که عمل اهل بهشت می‌باشد، در آنچه به مردم ظاهر می‌شود، در حالی که وی از اهل دوزخ است، و کسی است که عمل اهل دوزخ را انجام می‌دهد، در آنچه به مردم ظاهر می‌شود و او از اهل بهشت است.»

۴۲۰۸ - از زیاد بن ربیع روایت است که ابوعمران گفت: انس در روز جمعه (در مسجد بصره) به سوی مردم دید (که چون یهودیان) چادر به سر کرده بودند. وی گفت: ایشان در همین ساعت مانند یهود خیر می‌نمایند.

۴۲۰۹ - از حاتم، از یزید بن ابی عبید روایت است که سلمه (رضی الله عنه) گفت: علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در غزوه خیبر عقب ماند در حالی که چشم‌درد بود، سپس گفت: چطور از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) جدا بمانم و به

۴۲۰۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ الْخُرَاعِيُّ : حَدَّثَنَا زَيْدُ ابْنُ الرَّبِيعِ ، عَنْ أَبِي عَمْرَانَ قَالَ : نَظَرَ أَنَسٌ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ، فَرَأَى طِبَالَسَةً ، فَقَالَ : كَانَتْهُمْ السَّاعَةُ يَهُودَ خَيْرٍ .

۴۲۰۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا حَاتِمٌ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلْمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ تَخَلَّفَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي خَيْبَرَ ، وَكَانَ رَمِيدًا ، فَقَالَ : أَنَا أَتَخَلَّفُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَلَحِقَ بِهِ ، فَلَمَّا بَيْنَا اللَّيْلَةَ الَّتِي فَتَحَتْ ، قَالَ : «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَا ، أَوْ :

آن حضرت پیوست و چون شب کردیم همان شب که بامداد آن فتح شد. آن حضرت گفت: «من پرچم را فردا به مردی می‌دهم - یا فرمود - فردا پرچم را مردی می‌گیرد که او را خداوند و رسول او دوست می‌دارد و (خیر) توسط وی فتح می‌شود.»

ما امیدوار بودیم (که پرچم را به ما بدهد) گفته شد که اینک علی. آن حضرت پرچم را به وی داد و توسط وی فتح شد.

۴۲۱۰ - از یعقوب بن عبدالرحمن روایت است که ابو حازم گفت: سهل بن سعد (رضی الله عنه) مرا خبر داد که رسول الله صلی الله علیه و سلم در روز خیر فرمود: «فردا این بیرق را به مردی می‌دهم که خداوند بر دستان وی فتح می‌آورد. کسی که خدا و رسول او را دوست می‌دارد و خدا و رسول او را دوست می‌دارند.» مردم در آن شب حیران بودند که بیرق به کدام یکشان داده خواهد شد و چون شب را صبح کردند، نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفتند. هر یکشان امیدوار بود که بیرق به وی داده خواهد شد. آن حضرت فرمود: «علی بن ابی طالب کجاست؟» گفته شد: یا رسول الله، چشمان وی درد می‌کند. فرمود: «به دنبال وی بفرستید.» علی آورده شد. پیامبر صلی الله علیه و سلم بر چشمانش آب دهان افکند و برایش دعا کرد. چشمانش شفا یافت چنانکه گویی دردی نداشته است. آن حضرت بیرق را به وی داد. علی گفت: یا رسول الله، آیا با ایشان تا زمانی پیکار کنم که مثل ما (مسلمان) شوند؟ آن حضرت فرمود: «به آهستگی برو تا آنکه به

لَا يَأْخُذَنَّ الرَّأْيَةَ عَدَا رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، يُفْتَحُ عَلَيْهِ».

فَتَحْنُ نَزْجُوهَا، فَقِيلَ: هَذَا عَلِيٌّ، فَأَعْطَاهُ فَفُتِحَ عَلَيْهِ. [راجع: ۲۹۷۶، أخرجه مسلم: ۲۴۰۷].

۴۲۱۰ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ يَوْمَ خَيْرٍ: «لَأَعْطِينَ هَذِهِ الرَّأْيَةَ عَدَا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ». قَالَ: قَبَاتِ النَّاسُ يَدُوكُنْ لِيَلْتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ عَدَوْا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُلُّهُمْ يَرْجُونَ أَنْ يُعْطَاهَا، فَقَالَ: «أَيْنَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟» فَقِيلَ: هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، قَالَ: «فَارْشَلُوا إِلَيْهِ». فَاتَى بِهِ فَبَصَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ، فَبَرَأَ حَتَّى كَانَتْ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ، فَأَعْطَاهُ الرَّأْيَةَ فَقَالَ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَاتِلَهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا؟ فَقَالَ: «انْفُذْ عَلَى رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِيهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا، خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ». [راجع: ۲۹۴۲، أخرجه مسلم: ۲۴۰۶].

محل ایشان فرود آیی، سپس آنها را به اسلام فراخوان و از آنچه بر ایشان از حق خداوند واجب است، آنها را آگاه گردان. به خدا سوگند اگر خداوند به وسیله تو یک مرد را هدایت کند، برای تو بهتر از آن است که شتران سرخ گون داشته باشی.»

۴۲۱۱ - از یعقوب بن عبدالرحمن زهری، از عمرو مولای مَطْلَب روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: ما به خیبر رسیدیم و چون خداوند قلعه (خیبر) را بر آن حضرت گشود، از نیکورویی صفیه بنت حبی بن اخطب به آن حضرت یاد شد و همانا شوهرش کشته شده بود و او نوعروس بود. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) او را برای خود برگزید و آن حضرت با وی راهی شد تا آنکه به سدّ صهباء رسیدیم. صفیه از حیض پاک شد. سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با وی زفاف کرد. پس از آن غذای حیض در سفره چرمی کوچک آماده شد. سپس آن حضرت به من گفت: «کسانی را که در اطراف تو می باشند فراخوان» و همان غذا، ولیمه (میهمانی عروسی) آن حضرت بر صفیه بود. پس از آن رهسپار مدینه شدیم و من پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را دیدم که عباى خود را بر اطراف کوهان شتر برای نشستن وی می نهاد و سپس نزدیک شتر خود می نشست و زانوی خود را خم می کرد و صفیه پای خود را بر زانوی آن حضرت می نهاد تا بر شتر سوار شود.

۴۲۱۲ - از یحیی، از حمید طویل روایت

۴۲۱۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْقَهَّارِ بْنُ دَاوُدَ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ (ح) .

وَحَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهَبٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الزُّهْرِيُّ : عَنْ عَمْرِو مَوْلَى الْمُطَّلَبِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ : قَدِمْنَا خَيْبَرَ ، فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْحِصْنَ ، ذَكَرَ لَهُ جَمَالُ صَفِيَّةَ بِنْتِ حَبِيبِ بْنِ أَخْطَبٍ ، وَقَدْ قُتِلَ زَوْجُهَا وَكَانَتْ عَرُوسًا ، فَأَصْطَلَقَهَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم لِنَفْسِهِ ، فَخَرَجَ بِهَا حَتَّى بَلَغْنَا سَدَّ الصَّهْبَاءِ حَلَّتْ ، فَتَبَى بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم ، ثُمَّ صَنَعَ حَيْضًا فِي نَطْعٍ صَغِيرٍ ، ثُمَّ قَالَ لِي : «أَذْنُ مَنْ حَوْلِكَ» . فَكَانَتْ ذَلِكَ وَكَيْمَتُهُ عَلَى صَفِيَّةَ ، ثُمَّ خَرَجْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ ، قَرَأْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم يُحَوِّي لَهَا وَرَاءَهُ بَعَاءَةً ثُمَّ يَجْلِسُ عِنْدَ بَعِيرِهِ فَيَضَعُ رُكْبَتَهُ ، وَتَضَعُ صَفِيَّةُ رِجْلَهَا عَلَى رُكْبَتِهِ حَتَّى تَرْكَبَ . [راجع : ۳۷۱ . أخرجه مسلم : ۱۳۶۵ ، الكاح ، ۸۴ ، باختلاف] .

۴۲۱۲ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ

است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در راه بازگشت از خیبر، سه روز به خاطر صفیه بنت حیی توقف کرد تا آنکه با وی مراسم میهمانی ازدواج صورت گرفت و او در میان کسانی (از همسران آن حضرت) بود که بر وی حجاب زده می شد.

۴۲۱۳ - از محمد بن جعفر بن ابی کثیر، از حمید روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) میان خیبر و مدینه سه شب ایستاد در حالی که با صفیه ازدواج کرده بود. من مسلمانان را برای ولیمه آن حضرت فراخواندم و در آن میهمانی نه نان بود و نه گوشت، و در آن میهمانی چیزی نبود به جز آنکه بلال را فرمود که سفره‌ها را بگستراند و بر آن خرما و قروت (کشک) و روغن نهادند. مسلمانان گفتند: آیا وی (صفیه) در زمره امهات المؤمنین (همسران آن حضرت) خواهد بود یا (زن اسیری است) که در مالکیت آن حضرت در آمده است. کسانی گفتند: اگر آن حضرت، صفیه را در حجاب درآورد، وی در زمره امهات المؤمنین (همسران وی) است، و اگر او را در حجاب نیاورد، وی در زمره زنانی است که در مالکیت آن حضرت در آمده است. آنگاه که آن حضرت راهی شد، برای وی جایی در عقب خود (بر پالان شتر) برابر کرد و او را در حجاب درآورد.

۴۲۱۴ - از شعبه، از حمید بن هلال روایت است که عبدالله بن معقل (رضی الله عنه) گفت: ما، محاصره کنندگان خیبر بودیم، کسی انبانی

سَلِمَانَ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ حُمَيْدِ الطَّوِيلِ : سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رضي الله عنه : أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم أَقَامَ عَلَى صَفِيَّةَ بِنْتِ حَبِيبٍ بِطَرِيقِ خَيْبَرَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ، حَتَّى أَعْرَسَ بِهَا ، وَكَانَتْ فِيمَنْ ضُرِبَ عَلَيْهَا الْحِجَابُ . [راجع : ۳۷۱ . أخرجه مسلم : ۱۳۶۵ ، الكناح ۸۷ ، باختلاف .]

۴۲۱۳ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي كَثِيرٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي حُمَيْدٌ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسًا رضي الله عنه يَقُولُ : أَقَامَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم بَيْنَ خَيْبَرَ وَالْمَدِينَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ يُنَى عَلَيْهِ بِصَفِيَّةَ ، فَدَعَوْتُ الْمُسْلِمِينَ إِلَيَّ وَلَيْمَتَهُ ، وَمَا كَانَ فِيهَا مِنْ خَبِزٍ وَلَا لَحْمٍ ، وَمَا كَانَ فِيهَا إِلَّا أَنْ أَمَرَ بِلَالًا بِالْأَنْطَاعِ فَيُسْطَبُ ، فَأُلْقَى عَلَيْهَا التَّمْرُ وَالْأَفْطُ وَالسَّمْنُ ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ : إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ ، أَوْ مَا مَلَكَتْ يَمِينُهُ ؟ فَقَالُوا : كَانَ حَجَبَهَا فَهِيَ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَإِنْ لَمْ يَحْجِبْهَا فَهِيَ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ ، فَلَمَّا ارْتَحَلَ وَطَأَ لَهَا خَلْفَهُ ، وَمَدَّ الْحِجَابَ . [راجع : ۳۷۱ . أخرجه مسلم : الكناح ۸۷ ، باختلاف .]

۴۲۱۴ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ . وَحَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا وَهْبٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلَالٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَعْقِلٍ رضي الله عنه قَالَ : كُنَّا

انداخت که در آن روغن بود، دیدم که آن را بگیرم، به عقب نگرستم و دیدم که آن حضرت می‌نگرد، و حیا کردم (که آن را بگیرم).

۴۲۱۵ - از عبیدالله، از نافع و سالم روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در روز خبیر از خوردن سیر و گوشت خر اهلی منع کرده است. (عبیدالله گفته است) منع از خوردن سیر را تنها نافع روایت کرده و منع از خوردن گوشت خر اهلی را سالم روایت کرده است.^۱

۴۲۱۶ - از مالک، از ابن شهاب (زهری) از عبدالله، و حسن پسران محمد بن علی، از پدرش (محمد بن حنیفه) روایت است که علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) گفت: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در روز خبیر از منعه زنان (نکاح موقت) و خوردن گوشت خر اهلی منع کرده است.

۴۲۱۷ - از عبیدالله بن عمر، از نافع روایت است که ابن عمر گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در روز خبیر از خوردن گوشت خر اهلی منع کرده است.

۴۲۱۸ - از عبیدالله، از نافع و سالم روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از خوردن گوشت خر اهلی منع کرده است.

۴۲۱۹ - از محمد بن علی روایت است که
۱- منع از خوردن سیر، نهی تنزیهی است، چنان که از احادیث قیل معلوم شده است.

مُحَاصِرِي خَيْبَرَ، فَرَمَى إِنْسَانَ بِجِرَابٍ فِيهِ شَحْمٌ، فَتَزَوَّتْ لِأَخْذِهِ، فَالْتَفَتَ فَإِنَّا النَّبِيُّ ﷺ فَاسْتَحْيَيْتُ. [راجع: ۳۱۵۳. أخرجه مسلم: ۱۷۷۲].

۴۲۱۵ - حَدَّثَنِي عَبْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ أَبِي أَسَامَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ وَسَالِمٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى يَوْمَ خَيْبَرَ عَنْ أَكْلِ الشُّومِ، وَعَنْ لُحُومِ الْحُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ. [راجع: ۸۵۳. أخرجه مسلم: ۵۶۱، أوله و أخرجه في الصيد (۲۴) أخرجه].

نَهَى عَنْ أَكْلِ الشُّومِ: هُوَ عَنْ نَافِعٍ وَحْدَهُ. وَلِلْحُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ: عَنْ سَالِمٍ.

۴۲۱۶ - حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ وَالْحَسَنِ ابْنَيْ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِمَا، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْ مَتْعَةِ النِّسَاءِ يَوْمَ خَيْبَرَ، وَعَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمْرِ الْإِنْسِيَّةِ. [انظر: ۵۱۱۵، ۵۵۲۳، ۶۹۶۱، ۷]. أخرجه مسلم: ۱۴۰۷، وفي الصيد (۲۲)].

۴۲۱۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مِقَاتٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى يَوْمَ خَيْبَرَ عَنْ لُحُومِ الْحُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ. [راجع: ۸۵۳. أخرجه مسلم: ۵۶۱، بقطعة ليست في هذه الطريق ولكنها موجودة في الصيد، ۲۴].

۴۲۱۸ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ وَسَالِمٍ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمْرِ الْأَهْلِيَّةِ. [راجع: ۸۵۳. أخرجه مسلم: ۵۶۱، بقطعة لم ترد في هذه الطريق... وهي موجودة في الصيد، ۲۴].

۴۲۱۹ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ عَمْرِو، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ

جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در روز خیبر از خوردن گوشت خر اهلی منع کرده و در خوردن گوشت اسب اجازه داده است.

۴۲۲۰ - از شیبانی روایت است که ابن ابی اوفی (رضی الله عنهما) گفت: در روز خیبر به گرسنگی سختی گرفتار شدیم، دیگرها می جوشید، و محتویات بعضی دیگرها به پختگی رسیده بود، سپس منادی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و اعلان کرد: «از گوشت خر چیزی نخورید و آن را بر زمین بریزید.» ابن ابی اوفی گفت: سپس ما میان خود گفت و گو کردیم که این منع به خاطر آن بوده که خمس (غنیمت) از آن کشیده نشده بود و بعضی دیگر گفتند که: البته از آن منع شده است؛ زیرا خر از چیزهای نجس می خورد.

۴۲۲۱، ۴۲۲۲ - از شعبه، از عدی بن ثابت، از براء و عبدالله ابن ابی اوفی رضی الله عنهما روایت است که آنان همراه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بودند و به خرنای چند دست یافتند (آنها را ذبح کردند و گوشت آنها را) پختند. سپس منادی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اعلان کرد: «دیگها را واژگون کنید.»

۴۲۲۳، ۴۲۲۴ - از شعبه، از عدی بن ثابت روایت است که گفت: از براء و ابن ابی اوفی رضی الله عنهما شنیدم که از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) حدیث می کردند که در حالی که دیگرها را برپا کرده بودند، آن حضرت فرمود: «دیگها را واژگون کنید.»

۴۲۲۵ - از شعبه، از عدی بن ثابت، از براء

رضی الله عنهما قال: نهى رسول الله ﷺ يوم خيبر عن لحوم الحمر الأهلية، ورخص في الخيل. [نظر: ۵۵۲۰، ۵۵۲۴]. أخرجه مسلم: ۱۹۴۱.

۴۲۲۰ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا عِيَادٌ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَصَابَتْنا مَجَاعَةٌ يَوْمَ خَيْبَرَ، فَإِنَّ الْقُدُورَ لَتَغْلِي، قَالَ: وَبَعْضُهَا تَصْجَتُ، فَجَاءَ مُنَادِي النَّبِيِّ ﷺ: «لَا تَأْكُلُوا مِنْ لَحُومِ الْحُمُرِ شَيْئًا، وَأَهْرِقُوهَا». قَالَ ابْنُ أَبِي أَوْفَى: فَتَحَدَّثْنَا أَنَّهُ إِنَّمَا نَهَى عَنْهَا لِأَنَّهَا لَمْ تُخَمَّسْ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: نَهَى عَنْهَا لِأَنَّهَا كَانَتْ تَأْكُلُ الْعَدْرَةَ. [راجع: ۳۱۵۵، أخرجه مسلم: ۱۹۳۷].

۴۲۲۱، ۴۲۲۲ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مَنْهَالٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ، عَنِ الْبَرَاءِ وَعَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُمْ كَانُوا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَصَابُوا حُمْرًا فَطَبَّحُوهَا، فَنَادَى مُنَادِي النَّبِيِّ ﷺ: «اكَفُّوا الْقُدُورَ». [نظر: ۴۲۲۳، ۴۲۲۴، ۴۲۲۵، ۴۲۲۶، ۵۵۲۶، ۵۵۲۵]. أخرجه مسلم: ۱۹۳۸.

۴۲۲۳، ۴۲۲۴ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا عَيْدُ الصَّمَدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا عَدِيُّ بْنُ ثَابِتٍ: سَمِعْتُ الْبَرَاءَ وَابْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يُحَدِّثَانِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ، وَقَدْ نَصَبُوا الْقُدُورَ: «اكَفُّوا الْقُدُورَ». [راجع: ۴۲۲۱، أخرجه مسلم: ۱۹۳۸].

۴۲۲۵ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ عَدِيِّ بْنِ

روایت است که گفت: با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) جهاد کردیم. و نحو آن (مانند حدیث مذکور) روایت کرده است.

۴۲۲۶ - از عاصم، از عامر روایت است که براء بن عازب (رضی الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در غزوة خیبر ما را امر کرد اینکه: گوشت خر خانگی را چه خام باشد و چه پخته بیرون افکنیم و پس از آن ما را به خوردن آن اجازه نداد.

۴۲۲۷ - از عاصم، از عامر روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: نمی دانم که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از آن (خوردن گوشت خر) به خاطری (موقتاً) منع کرده است که (خر) باربردار مردم است و نمی خواست که باربردار مردم از میان برود، یا در روز خیبر (مطلقاً) آن را حرام کرده است.

۴۲۲۸ - از عبیدالله بن عمر، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در روز خیبر (از غنایم) برای اسپ دو سهم و برای مرد پیاده یک سهم تقسیم کرد. راوی گفت: نافع آن را چنین تفسیر کرده است: اگر با مرد اسپ می بود، برای او سه سهم داده می شد و اگر با وی اسپ نمی بود برایش یک سهم داده می شد.

۴۲۲۹ - از ابن شهاب (زهري) از سعید بن مسیب روایت است که جبیر بن مطعم به او گفت: من و عثمان بن عفان نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفتیم و گفتیم: برای بنی مطلب از غنایم خیبر دادی و ما را ترک کردی و ما

۴۲۲۶ - حَدَّثَنِي اِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا اِبْنُ اَبِي زَائِدَةَ : أَخْبَرَنَا عَاصِمٌ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنِ اَلْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : اَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ فِي غَزْوَةِ خَيْبَرَ : اَنْ نَتَلْقِيَ الْحُمْرَ الْاَهْلِيَّةَ نَيْتَةً وَنَضِجَةَ ، ثُمَّ لَمْ يَأْمُرْنَا بِاَكْلِهِ بَعْدُ . [راجع : ۴۲۲۱ ، أخرجه مسلم : ۱۹۳۸] .

۴۲۲۷ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ اَبِي الْحُسَيْنِ : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا اَبِي ، عَنْ عَاصِمٍ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنِ اِبْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَا اَدْرِي اَتَهَى عَنْهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ مِنْ اَجْلِ اَنْهُ كَانَ حَمُولَةً النَّاسِ ، فَكَّرَهُ اَنْ تَذْهَبَ حَمُولَتُهُمْ ، اَوْ حَرَمَهُ فِي يَوْمِ خَيْبَرَ : لَحْمَ الْحُمْرِ الْاَهْلِيَّةِ . [أخرجه مسلم : ۱۹۳۹] .

۴۲۲۸ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ اِسْحَاقَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ : حَدَّثَنَا زَائِدَةُ ، عَنْ عَبِيدِ اللهِ بْنِ عَمْرِو ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ اِبْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَسَمَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرَ لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ وَلِلرَّجُلِ سَهْمًا . قَالَ : فَسَرَهُ نَافِعٌ فَقَالَ : اِذَا كَانَ مَعَ الرَّجُلِ فَرَسٌ قَلَهُ ثَلَاثَةُ اَسْهُمٍ ، فَاِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ فَرَسٌ قَلَهُ سَهْمٌ . [راجع : ۲۸۲۳ ، أخرجه مسلم : ۱۷۶۲] .

۴۲۲۹ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُوْسُفَ ، عَنْ اِبْنِ شَهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ : اَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ اَخْبَرَهُ قَالَ : مَنَسَبْتُ اَنَا وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ اِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقُلْنَا : اَعْطَيْتَ بَنِي الْمُطَّلِبِ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ وَتَرَكْتَنَا ، وَتَحَنُّنُ بِمَنْزِلَةِ وَاحِدَةٍ مِنْكَ . فَقَالَ : «اِنَّمَا بَنُو هَاشِمٍ وَبَنُو الْمُطَّلِبِ شَيْءٌ وَاحِدٌ» .

قال جُبَيْرٌ : وَلَمْ يَقْسِمِ النَّبِيُّ ﷺ لِنَبِيِّ عَبْدِ شَمْسٍ وَبَنِي نَوْفَلٍ شَيْئًا . [راجع : ۳۱۴۰] .

هر در انتساب یکسانیم. ^۱ آن حضرت فرمود: «اولاد هاشم و مُطَلَب یکی می باشند.» جُبَيْر گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برای بنو عبد شمس و بنی نوفل چیزی تقسیم نکرد.

۴۲۳۰ - از بُرَید بن عبدالله، از ابو بَرده، از ابوموسی (رضی الله عنه) روایت است که گفت: خبر برآمدن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (از مکه به سوی مدینه) به ما رسید در حالی که در یَمَن بودیم. ما به سوی آن حضرت راهی شدیم. من و دو برادر من بودیم و من کوچکترین شان بودم. یکی ابو بَرده و دیگری ابو رَهم بود - یا ابوموسی گفت: با چندین نفر یا گفت: در پنجاه و سه نفر. یا گفت: پنجاه و دو نفر از قوم خود برآمدیم.

در کشتی سوار شدیم و کشتی ما را در حبشه نزد نجاشی آورد. در آنجا با جَعْفَر بن ابی طالب ملاقات کردیم و با وی در حَبْشه اقامت گزیدیم تا آنکه همگی ما (به مدینه) نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، آنگاه که خبیر را فتح کرد، آمدیم و بودند مردمی چند که به ما، یعنی به اهل کشتی می گفتند: ما نسبت به شما در هجرت پیشی گرفته ایم، و اسماء بنت عُمَیس (با همسر خود جعفر بن ابی طالب) در زمره کسانی بود که با ما آمده بود. وی به دیدن حَفْصَه همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رفت. در آن هنگام عُمَر نزد (دختر خود) حفصه رفت و اسماء نزد حفصه بود. عمر چون اسماء را دید، گفت: او کیست؟ گفت: اسماء بنت عُمَیس است. عمر گفت: آیا وی حبشیه است؟ آیا وی دریانورد

۴۲۳۰ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا بُرَيْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ : بَلَّغْنَا مَخْرَجَ النَّبِيِّ ﷺ وَتَحَنُّنُ بِالْيَمَنِ ، فَخَرَجْنَا مُهَاجِرِينَ إِلَيْهِ أَنَا وَأَخْوَانُ لِي أَنَا أَصْغَرُهُمْ ، أَحَدُهُمَا أَبُو بُرَيْدَةَ وَالْآخَرُ أَبُو رَهْمٍ ، إِمَّا قَالَ : فِي بَضْعٍ ، وَإِمَّا قَالَ : فِي ثَلَاثَةِ وَخَمْسِينَ ، أَوْ : اثْنَيْنِ وَخَمْسِينَ رَجُلًا مِنْ قَوْمِي ، فَرَكِبْنَا سَفِينَةً ، فَأَلْقَيْنَا سَفِينَتَنَا إِلَى النَّجَاشِيِّ بِالْحَبَشَةِ ، فَوَاقَفْنَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ، فَأَقَمْنَا مَعَهُ حَتَّى قَدِمْنَا جَمِيعًا ، فَوَاقَفَنَا النَّبِيُّ ﷺ حِينَ افْتَتَحَ خَيْبَرَ ، وَكَانَ أَنَا مِنْ النَّاسِ يَقُولُونَ لَنَا ، يَعْنِي لِأَهْلِ السَّفِينَةِ : سَبَقْنَاكُمْ بِالْهَجْرَةِ ، وَدَخَلَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ ، وَهِيَ مِنْ قَدِيمِ مَمَنَّا ، عَلَى حَفْصَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ زَائِرَةً ، وَقَدْ كَانَتْ هَاجَرَتْ إِلَى النَّجَاشِيِّ فِيمَنْ هَاجَرَ ، فَدَخَلَ عُمَرُ عَلَى حَفْصَةَ ، وَأَسْمَاءَ عِنْدَهَا ، فَقَالَ عُمَرُ حِينَ رَأَى أَسْمَاءَ : مَنْ هَذِهِ ؟ قَالَتْ : أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ ، قَالَ عُمَرُ : الْحَبَشِيَّةُ هَذِهِ ، الْبَحْرِيَّةُ هَذِهِ ؟ قَالَتْ أَسْمَاءُ : نَعَمْ ، قَالَ : سَبَقْنَاكُمْ بِالْهَجْرَةِ ، فَتَحَنُّنٌ أَحَقُّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْكُمْ ، فَغَضِبَتْ وَقَالَتْ : كَلَّا وَاللَّهِ ، كُنْتُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُطْعَمُ جَانِعُكُمْ ، وَيَعْطَى جَاهِلُكُمْ ، وَكُنَّا فِي دَارٍ - أَوْ فِي أَرْضٍ - الْبِعْدَاءِ الْبِغْضَاءِ بِالْحَبَشَةِ ، وَذَلِكَ فِي اللَّهِ وَفِي رَسُولِهِ ﷺ ، وَأَيْمُ اللَّهِ لَا أَطْعَمُ طَعَامًا وَلَا أَشْرَبُ شَرَابًا ، حَتَّى أَذْكَرَ مَا قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَتَحَنُّنٌ كُنَّا نُؤَدِّي وَنُخَافُ ، وَسَأَذْكَرُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ وَأَسْأَلُهُ ، وَاللَّهِ لَا أَكْذِبُ وَلَا أُرِيدُ وَلَا أُزِيدُ عَلَيْهِ . [راجع : ۳۱۳۶] . أخرجه مسلم :

۲۴۹۹ ، بقطعه ۱ ترد هنا وأخرجه بطوله : ۲۵۰۲ و ۲۵۰۳] .

۱- عثمان به بنی عبد شمس منسوب بود و جُبَيْر به بنی نوفل نسبت می رساند و عبد شمس و نوفل و هاشم و مطلب پسران عبد منافاند.

است؟ اسماء گفت: آری. عمر گفت: ما در هجرت بر شما پیشی گرفته‌ایم، و ما به رسول‌الله (صلی‌الله علیه و سلم) نسبت به شما سزاوارتریم. اسماء خشمگین شد و گفت: هرگز چنین نیست. به خدا سوگند، وقتی که شما با رسول‌الله (صلی‌الله علیه و سلم) بودید. آن حضرت، گرسنه‌های شما را غذا می‌داد و نادانان شما را پند و اندرز می‌داد در حالی که ما در شهر - یا در سرزمین دور افتاده نفرت‌انگیز حبشه به سر می‌بردیم و همه آن به خاطر خدا و رسول او (صلی‌الله علیه و سلم) بود. و به خدا سوگند که نه غذایی خواهم خورد و نه نوشیدنی خواهم نوشید تا آنگاه که آنچه را گفتمی به رسول‌الله (صلی‌الله علیه و سلم) یادآور شوم. در آنجا ما آزار داده می‌شدیم و ترسانده می‌شدیم و من آن را به پیامبر (صلی‌الله علیه و سلم) یاد خواهم کرد و از وی خواهم پرسید. به خدا سوگند که دروغ نخواهم گفت و منحرف نمی‌شوم و نه چیزی بر آن کم و نه زیاد خواهم کرد.

۴۲۳۱ - آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه و سلم) آمد، اسماء گفت: ای پیامبر خدا، همانا عمر چنین و چنان گفت. آن حضرت فرمود: «تو به او چه گفتی؟» اسماء گفت: به او چنین و چنان گفتم: فرمود: «او (عمر) به من نسبت به شما سزاوارتر نیست. برای وی و یاران وی (پاداش) یک هجرت است - و برای شما - کشتی نشینان - (پاداش) دو هجرت است.»

(پس از آن) اسماء گفته است: همانا دیدم که ابوموسی و کشتی‌نشینان، گروه‌گروه نزد من می‌آمدند و از این حدیث از من می‌پرسیدند. و

۴۲۳۱ - فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ عُمَرَ قَالَ كَذَا وَكَذَا؟ قَالَ: «فَمَا قُلْتَ لَهُ؟» قَالَتْ: قُلْتُ لَهُ: كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «لَيْسَ بِأَحَقَّ بِي مِنْكُمْ، وَكَلَهُ وَلَا صَحَابَهُ هِجْرَةً وَاحِدَةً، وَلَكُمْ أَنْتُمْ - أَهْلُ السَّفِينَةِ - هِجْرَتَانِ.» قَالَتْ: فَلَقَدْ رَأَيْتُ أَبَا مُوسَى وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ يَأْتُونِي أَرْسَالًا، يَسْأَلُونِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ، مَا مِنْ الدُّنْيَا شَيْءٍ هُمْ بِهِ أَفْرَحُ وَلَا أَعْظَمُ فِي أَنْفُسِهِمْ مِمَّا قَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ. قَالَ أَبُو بُرْدَةَ: قَالَتْ أَسْمَاءُ: فَلَقَدْ رَأَيْتُ أَبَا مُوسَى وَإِنَّهُ لَيَسْتَعِيدُ هَذَا الْحَدِيثَ مِنِّي. [قطعه من سابقه، أخرجه مسلم: بطوله: ۲۵۰۲.]

برای ایشان از این فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) که درباره ایشان گفته بود، در جهان چیزی مسرت بخش تر و والاتر نبود. ابو بکر در گفت: اسماء گفت: من ابوموسی را دیدم که از من می خواست این حدیث را برای وی بار دیگر و بار دیگر تکرار کنم.

۴۲۳۲ - و ابو بکر از ابوموسی روایت کرده که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «من آواز گروه اشعری را از قرآن خواندن ایشان می شناسم، آنگاه که شب هنگام به خانه های خویش می درآیند. و خانه های ایشان را از (شنیدن) آوازشان که در شب قرآن می خوانند می شناسم، و هر چند خانه های ایشان را که در روز در آن می درآیند، ندیده ام. در میان آنها (مردی شجاع به نام) حکیم است که چون با سواره نظام - یا گفت - با دشمن مواجه می شد به ایشان گفت: همانا یاران من از شما می خواهند که در انتظار آنها باشید.»^۱

۴۲۳۳ - از بَرید بن عبدالله، از ابو بکر روایت است که ابوموسی گفت: پس از فتح خیبر نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) رفتم. برای ما (از غنایم) سهمی داد و به هیچ یک به جز از ما که در فتح حاضر نشده بود، سهمی نداد.

۴۲۳۴ - از ثور، از سالم مولى ابن مطیع روایت است که وی از ابوهریره (رضی الله عنه) شنیده که می گفت: خیبر را فتح کردیم و نه طلا و نه نقره، به غنیمت نگرفتیم، ولی گاو و شتر و مال و باغ به غنیمت گرفتیم. سپس به همراه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به وادی القری

۱ - یعنی در برابر دشمن از خود شجاعت نشان می داد و آنها را در واهمه می انداخت. (تیسیر القاری)

۴۲۳۲ - وَقَالَ أَبُو بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ « إِنِّي لَأَعْرِفُ أَصْوَاتَ رُقَمَةَ الْأَشْعَرِيِّينَ بِالْقُرْآنِ حِينَ يَدْخُلُونَ بِاللَّيْلِ ، وَأَعْرِفُ مَنَازِلَهُمْ مِنْ أَصْوَاتِهِمْ بِالْقُرْآنِ بِاللَّيْلِ ، وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أَرْ مَنَازِلَهُمْ حِينَ نَزَلُوا بِالنَّهَارِ ، وَمِنْهُمْ حَكِيمٌ ، إِذَا لَقِيَ الْخَيْلَ ، أَوْ قَالَ : الْعَدُوَّ ، قَالَ : لَهُمْ إِنْ أَصْحَابِي يَأْمُرُونَكُمْ أَنْ تَنْظُرُوا لَهُمْ » . (المرجعه مسلم: ۲۶۹۹)

۴۲۳۳ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : سَمِعَ حَفْصَ بْنَ غِيَاثَ : حَدَّثَنَا بَرِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ أَنْ افْتَحَ خَيْبَرَ فَقَسَمَ لَنَا ، وَكَمْ يَقْسِمُ لِأَحَدٍ كَمْ يَشْهَدُ الْفَتْحَ غَيْرَنَا . (المرجعه مسلم: ۲۵۰۲)

۴۲۳۴ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ قَالَ : حَدَّثَنِي ثَوْرٌ قَالَ : حَدَّثَنِي سَالِمٌ مَوْلَى ابْنِ مَطِيْعٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ افْتَحْنَا خَيْبَرَ ، وَكَمْ نَقَسَمُ ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً ، إِنَّمَا غَنِمْنَا الْبَقَرَ وَالْإِبِلَ وَالْمَتَاعَ وَالْحَوَائِطَ ، ثُمَّ انْصَرَفْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى وَادِي الْقَرَى ، وَمَعَهُ عَبْدٌ لَهُ يُقَالُ لَهُ مِدْعَمٌ ، أَهْدَاهُ لَهُ أَحَدُ بَنِي الضَّبَابِ ، فَيَسْمَا هُوَ

برگشتیم و غلام آن حضرت که مُدَعِم نامیده می‌شد، همراه وی بود او را یکی از مردم بنی ضباب به آن حضرت هدیه داده بود. در حالی که وی پالان مرکب رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را فرود می‌آورد، ناگاه تیری که تیرانداز آن نامعلوم بود بر وی اصابت کرد و آن غلام را از پای درآورد. مردم گفتند: شهادت بر وی گوارا باد. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «نی، سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست، همان پاره جامه که در روز خبیر (خلاف استحقاق) از غنایم گرفته بود و آن تقسیم نشد، بر وی شعله آتش می‌گردد.» مردی با شنیدن این سخن از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمد و دو بند کفش آورد و گفت: همین چیزی است که (خلاف استحقاق) برایم رسیده است. آن حضرت فرمود: «یک بند کفش یا دو بند کفش از آتش است.»

۴۲۳۵ - از زید، از پدرش (سالم) روایت است که وی از عمر بن خطاب (رضی‌الله عنه) شنیده که می‌گفت: آگاه باشید، سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست. اگر بیم آن نمی‌بود که مردم دیگر (نسل آینده) را تهی دست بگذارم که چیزی نداشته باشند، هر قریه‌ای را که فتح می‌کردم (زمین) آن را (میان مجاهدان آن) تقسیم می‌کردم، چنانکه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) (زمین) خبیر را تقسیم کرد. ولی آن را به صورت خزینه (برایشان) می‌گذارم تا (درآمد آن را) میان خود تقسیم نمایند.

۴۲۳۶ - از زید بن اسلم از پدرش روایت است که عمر (رضی‌الله عنه) گفت: اگر رعایت حال

يَحْطُرُ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذْ جَاءَهُ سَهْمٌ عَائِرٌ، حَتَّى أَصَابَ ذَلِكَ الْعَبْدَ، فَقَالَ النَّاسُ: هِنِيئًا لَهُ الشَّهَادَةُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَلْ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنْ الشَّمْلَةَ الَّتِي أَصَابَهَا يَوْمَ خَيْبَرَ مِنَ الْمَعَانِمِ، لَمْ تُصَبِّهَا الْمَقَاسِمُ، لَتَشْتَعَلَ عَلَيْهِ نَارًا». فَجَاءَ رَجُلٌ حِينَ سَمِعَ ذَلِكَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ بِشْرَاكَ أَوْ بِشْرَاكَيْنِ، فَقَالَ: هَذَا شَيْءٌ كُنْتُ أَصْبَنُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «شِرَاكٌ - أَوْ شِرَاكَانِ - مِنْ نَارٍ». (النظر: ۶۷۰۷ ل. أخرجه مسلم: ۱۱۵، بذكر اسم من أهدى العبد إلى النبي ﷺ ولم يذكر اسم العبد [] .

۴۲۳۵ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي زَيْدٌ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّهُ سَمِعَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ يَقُولُ: «أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ لَأَنْ أَتْرَكَ آخِرَ النَّاسِ بَيِّنَاتٍ لَيْسَ لَهُمْ شَيْءٌ، مَا فَتَحَتْ عَلَيَّ قَرْيَةً إِلَّا قَسَمْتُهَا، كَمَا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ، وَلَكِنِّي أَتْرُكُهَا خِزَانَةً لَهُمْ يُقَسِّمُونَهَا». (راجع: ۲۳۳۴ [] .

۴۲۳۶ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْدِيٍّ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ

مسلمانان آینده نمی‌بود، هر قریه‌ای که برایشان فتح می‌شد آن را میانشان تقسیم می‌کردم، چنانکه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) خیبر را تقسیم کرد.

۴۲۳۷ - از سفیان روایت است که گفت: از زُهری شنیدم در حالی که اسماعیل بن امیه از وی سؤال کرد، و زُهری گفت: عنبسه بن سعید مرا خبر داده که: ابوهریره نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) آمد و تقاضا کرد (تا از غنایم خیبر به او بدهد) یکی از پسران سعید بن عاص به آن حضرت گفت: به وی نده.

ابوهریره (به آن حضرت) گفت: وی قاتل ابن قَوَظَل (در جنگ أحد) است، آن مرد گفت: عجب است به این جانور گریه مانند، که از موضع قَدُوم الضَّان فرود آمده است.^۱

۴۲۳۸ - از زُهری، از عنبسه بن سعید روایت است که وی از ابوهریره شنیده که از سعید ابن عاص خبر می‌داد که: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)، ابان را به سرکردگی فوجی از مدینه به نجد فرستاد. ابوهریره گفت: ابان و یاران وی نزد پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) به خیبر آمدند، پس از آنکه آن حضرت خیبر را فتح کرده بود. تنگ اسپان، ابان و یارانش از ریسمان پوست خرما بود. ابوهریره می‌گوید: گفتم: یا رسول‌الله، به ایشان سهمی (از غنیمت) مده. ابان گفت: و این به تو جانور گریه مانند چه ارتباط دارد که از سر کوه فرود آمدی.^۲

پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) گفت: «ای ابان

۱- قَدُوم الضَّان، در تیسیر القاری، بیشه کوه، ترجمه شده و مراد از آن اهانت به ابوهریره (رضی‌الله عنه) است.

۲- لفظ - رأس ضان - در حدیث ۴۲۳۸، در متن ترجمه انگلیسی بخاری - رأس ضال - آمده و آن را - سر درخت کنار - ترجمه کرده است.

عمر رضی‌الله عنه قال: لولا آخر المسلمين، ما فتحت عليهم قرية إلا قسمتها، كما قسم النبي ﷺ خيبر. (راجع: ۲۳۴).

۴۲۳۷ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ: سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ، وَسَأَلَهُ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أُمِيَّةَ، قَالَ: أَخْبَرَنِي عُنْبَسَةُ بْنُ سَعِيدٍ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ رضي الله عنه أتى النبي ﷺ فَسَأَلَهُ، قَالَ: لَهُ بَعْضُ بَنِي سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ: لَا تُعْطِهِ: فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: هَذَا قَاتِلُ ابْنِ قَوْظَلٍ، فَقَالَ: وَآعْجِبَاهُ لَوْ بَرَّ، تَدَلَّى مِنْ قَدُومِ الضَّانِ. (راجع: ۲۸۲۷).

۴۲۳۸ - وَيَذْكَرُ عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُنْبَسَةُ بْنُ سَعِيدٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يُخْبِرُ سَعِيدَ ابْنَ الْعَاصِ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَانَ عَلَى سَرِيَّةٍ مِنَ الْمَدِينَةِ قَبْلَ نَجْدٍ، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَقَدِمَ أَبَانُ وَأَصْحَابُهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِخَيْبَرَ بَعْدَ مَا اقْتَتَحَهَا، وَإِنْ حُرِّمَ خَيْلُهُمْ لَلَيْفِ. قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَا تَقْسِمَ لَهُمْ، قَالَ أَبَانُ: وَأَنْتَ بَهَذَا يَا وَبِرُّ، تَحْدَرُ مِنْ رَأْسِ ضَانَ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَانُ اجْلِسْ». فَلَمْ يَقْسِمْ لَهُمْ.

[قال أبو عبد الله الضَّالُّ: السُّدُرُ] (راجع: ۲۸۲۷).

وقول أبي عبد الله زيد في رواية المُسْتَلْبِي على رواية: «من رأس ضال».

بنشین» ولی به ایشان سهمی نداد. (ابوعبدالله گفته است: الضال به معنی السدر یا درخت کنار است).^۱

۴۲۳۹ - از عمرو بن یحیی بن سعید روایت است که گفت: پدر کلان من آمد و به آن حضرت سلام داد. ابوهریره گفت: یا رسول الله، این مرد قاتل ابن قوقل است. ابان به ابوهریره گفت: عجب است از تو، جانوری که از بیشه کوه فرود آمد، بر من (کشتن) مردی را عیب می‌گیرد که خداوند به دست من او را (به درجه شهادت) گرامی داشته و او را بازداشت که من به دست او خوار شوم.^۲

۴۲۴۰، ۴۲۴۱ - از ابن شهاب (زهری)، از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: فاطمه علیها السلام دختر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) کسی را نزد ابوبکر فرستاد در حالی که میراث خود از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را تقاضا می‌کرد، از آنچه خداوند به طور فیء (مال حاصله بدون جنگ) به آن حضرت در مدینه و فدک داده بود و آنچه از آن حضرت از خمس زمین خیبر مانده بود. ابوبکر گفت: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده است: ما (پیامبران) میراث نمی‌گذاریم و آنچه می‌گذاریم صدقه است. همانا خانواده محمد از این مال می‌خورند. به خدا سوگند که صدقه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را از همان حالتی که در زمان حیات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بوده است، تغییر نخواهم داد، و در آن به

۱- لفظ میان دو قلابک (قال ابوعبدالله الضال: السدر) به جز متن فوق در سائر نسخ بخاری که در دسترس بود، به نظر نرسید.

۲- یعنی اگر ابن قوقل که مسلمان بود مرا در آن زمان که کافر بودم می‌کشت، خوار می‌شدم و به دوزخ می‌رفتم.

۴۲۳۹ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي جَدِّي : أَنَّ أَبَانَ بْنَ سَعِيدٍ أَقْبَلَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا قَاتِلُ ابْنِ قَوْقَلٍ ، فَقَالَ ابْنُ أَبِي هُرَيْرَةَ : وَأَعْجَبًا لَكَ ، وَبَرْتَدَادًا مِنْ قَدُومِ ضَالٍّ ، يَتَعَى عَلَيَّ أَمْرًا أَكْرَمَهُ اللَّهُ يَدِي ، وَمَنْعَهُ أَنْ يُهَيِّئَنِي بِيَدِهِ . [راجع : ۲۸۲۷].

۴۲۴۰ ، ۴۲۴۱ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عَقِيلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ، بِنْتُ النَّبِيِّ ﷺ ، أُرْسِلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَقَدَّكَ ، وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لَا تُورَثُ ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً ، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ - ﷺ - فِي هَذَا الْمَالِ » . وَأَنِّي وَاللَّهِ لَا أَغَيِّرُ شَيْئًا مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَلَا أَعْمَلَنَّ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئًا ، فَوَجَدْتُ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ ، فَهَجَرْتُهُ فَلَمْ تَكَلِّمْهُ حَتَّى تَوَفَّيْتُ ، وَعَاشَيْتُ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ سِتَّةَ أَشْهُرٍ ، فَلَمَّا تَوَفَّيْتُ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيٌّ لَيْلًا ، وَكَمْ يُؤَدِّنُ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا وَكَانَ لَعَلِّي مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ حَيَاةَ فَاطِمَةَ ، فَلَمَّا تَوَفَّيْتُ اسْتَنْكَرَ عَلِيٌّ وَجْهَ النَّاسِ ، فَاتَمَسَّ مَصَالِحَةَ أَبِي بَكْرٍ وَمَبَابِعَتَهُ ، وَكَمْ يَكُنُّ يَبَايِعُ بَنِيكَ الْأَشْهُرَ ، فَأَرْسَلَ إِلَيَّ أَبِي بَكْرٍ : أَنْ أَتِنَا وَلَا يَأْتِنَا أَحَدٌ مَعَكَ ، كَرَاهِيَةً لِمَحْضَرِ عُمَرَ ، فَقَالَ عُمَرُ : لَا وَاللَّهِ لَا

تَدْخُلُ عَلَيْهِمْ وَحَدِّثْكَ ، فَقَالَ : أَبُو بَكْرٍ وَمَا عَسَيْتُمْ أَنْ يَفْعَلُوا بِي ، وَاللَّهِ لَا تَيْتَهُمْ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ ، فَتَشَهَّدَ عَلِيٌّ ، فَقَالَ : إِنَّا قَدْ عَرَفْنَا فَضْلَكَ وَمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ ، وَكَمْ نَنْفَسُ عَلَيْكَ خَيْرًا سَأَهُ اللَّهُ إِلَيْكَ ، وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَّدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ ، وَكُنَّا نَرَى لِقْرَابَتَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَصِيًّا ، حَتَّى قَامَتْ عَيْنَا أَبِي بَكْرٍ ، فَلَمَّا تَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ قَالَ : وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لِقْرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَصِلَ مِنْ قْرَابَتِي ، وَأَمَّا الَّذِي سَجَرَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَمْوَالِ ، فَلَمْ أَلْ فِيهَا عَنِ الْخَيْرِ ، وَكَمْ أَتْرُكُ أَمْرًا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَصْنَعُهُ فِيهَا إِلَّا صَنَعْتُهُ ، فَقَالَ عَلِيٌّ لِأَبِي بَكْرٍ : مَوْعِدُكَ الْعَشِيَّةَ لِلْبَيْعَةِ ، فَلَمَّا صَلَّى أَبُو بَكْرٍ الظُّهْرَ رَفِيَ عَلَى الْمَنِيرِ ، فَتَشَهَّدَ ، وَذَكَرَ شَانَ عَلِيٍّ وَتَخَلَّفَهُ عَنِ الْبَيْعَةِ ، وَعُدْرَةَ بِالَّذِي اعْتَلَرَ إِلَيْهِ ، ثُمَّ اسْتَغْفَرَ وَتَشَهَّدَ عَلِيٌّ ، فَعَظَّمَ حَقَّ أَبِي بَكْرٍ ، وَحَدَّثَ : أَنَّهُ لَمْ يَحْمَلْهُ عَلِيٌّ الَّذِي صَنَعَ نَفَاسَةَ عَلِيٍّ أَبِي بَكْرٍ ، وَلَا إِنْكَارًا لِلَّذِي فَضَّلَهُ اللَّهُ بِهِ ، وَلَكِنَّا نَرَى لَنَا فِي هَذَا الْأَمْرِ نَصِيًّا ، فَاسْتَبَدَّدَ عَلَيْنَا فَوَجَدْنَا فِي أَنْفُسِنَا ، فَسُرُّ بِذَلِكَ الْمُسْلِمُونَ وَقَالُوا : أَصَبَتْ ، وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى عَلِيٍّ قَرِيبًا ، حِينَ رَاجَعَ الْأَمْرَ الْمَعْرُوفَ . (راجع : ۳۰۹۲ . أخرجه مسلم : ۱۷۵۹)

گونه‌ای عمل خواهم کرد که رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) بدان عمل می‌کرد. ابوبکر نپذیرفت که از آن مال چیزی به فاطمه بدهد. فاطمه به خاطر این بر ابوبکر خشمگین شد و از وی دوری گزید و با وی سخن نگفت تا آنکه مرد. فاطمه پس از وفات پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) برای شش ماه حیات داشت و هنگامی که وفات کرد، شوهرش علی او را در شب دفن کرد و ابوبکر را آگاه نکرد و خود بر وی نماز (جنازه) گزارد و علی در زمان حیات فاطمه مورد توجه مردم بود و زمانی که فاطمه مرد، علی توجه مردم را درنیافت، سپس در پی مصالحه با ابوبکر شد و با وی بیعت کرد. البته علی در آن ماههای (حیات فاطمه پس از وفات آن حضرت) بیعت نکرده بود. علی کسی را نزد ابوبکر فرستاد و پیغام داد که: نزد ما بیا و هیچ کسی با تو نزد ما نیاید، وی حضور عمر (خطاب) را دوست نمی‌داشت. عمر به ابوبکر گفت: به خدا سوگند که نزدشان تنها نمی‌روی، ابوبکر گفت: تو چه گمان می‌کنی که با من چه خواهند کرد، به خدا سوگند که نزدشان می‌روم.

ابوبکر نزد ایشان رفت و علی کلمه شهادت بر زبان راند و به ابوبکر گفت: همانا فضیلت تو و آنچه را خدا به تو داده است می‌شناسیم و بر نیکویی که خداوند به تو ارزانی داشته حسادت نمی‌کنیم ولی تو در امر خلافت بر ما خودرأیی کردی - و ما نسبت قرابت با رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) را

۱- ابوبکر (رضی‌الله‌عنه) نمی‌خواست از فرموده آن حضرت خلاف ورزد و با این عمل، همسران پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) به شمول عایشه که دختر ابوبکر بود از گرفتن حق میراث آن حضرت محروم گشتند.

علیه وسلم) حقی برای خود می دیدیم. اشک از چشمان ابوبکر جاری گشت. آنگاه که ابوبکر به سخن آغاز کرد گفت: سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که رعایت قرابت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نزد من نسبت به قرابت خودم دوست داشتنی تر است و اما آن اختلافی که میان من و شما در مورد این اموال پدید آمد، من در آن از نیکویی تقصیر نکرده‌ام، و کاری را که دیده‌ام رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می‌کرد، آن را ترک نمی‌کنم به جز آنکه آن را انجام بدهم.

علی به ابوبکر گفت: زمان بیعت با تو آخر روز است^۱ آنگاه که ابوبکر نماز ظهر را گزارد، بر فراز منبر رفت و کلمه شهادت بر زبان راند و موضوع علی و تخلف وی را از بیعت و عذر او را بدانچه عذر آورده بود، یاد کرد. سپس علی (برخواست) و استغفار کرد. و کلمه شهادت بر زبان آورد و حق ابوبکر را بزرگ شمرد و گفت: همانا آنچه وی کرده است نظر به حسادت وی بر ابوبکر نبوده است و نه هم انکار فضیلتی بود که خدا به وی داده است. ولیکن ما در این امر (خلافت) برای خود حقی می‌دیدیم و او بر ما

۱- در تیسیر القاری در رابطه به مسئله بیعت علی (رضی الله عنه) آمده است: قسطلانی به حواله فتح الباری آورده است، چنانکه ابن حبان و غیر وی از حدیث ابو سعید خدری تصحیح کرده‌اند. علی (رضی الله عنه) در اول امر با ابوبکر (رضی الله عنه) بیعت کرده بود و چون به خاطر مسئله میراث چنانکه تذکار یافت، در زمان حیات فاطمه (رضی الله عنها) در مجلس ابوبکر (رضی الله عنه) حاضر نمی‌شد مردم گمان کردند که بیعت نکرده است. مسلم به روایت از زهری حدیثی آورده که مردی گفت که علی و هیچ یک از بنی هاشم تا زمان وفات فاطمه به ابوبکر بیعت نکرده است. از اینکه این حدیث را زهری مسند نیاورد - این حدیث را، بیهقی در روایت موصول که از ابو سعید خدری آورده تضعیف کرده است، و شارح روایت مذکور (یعنی حدیث بیهقی) گفته است که این بیعت (که در حدیث عایشه آمده) بیعت دوم بوده است تا وهم و پندار مردم که به سبب حضور نیافتن علی در مجلس ابوبکر (بر سر مسئله میراث) پدید آمده بود، برطرف شود.

خودرأیی کردا و ما در خود (ناراحتی) دیدیم. مسلمانان از این سخنان علی خشنود شدند و به علی گفتند: داری بجا کردی. و مسلمانان با این عمل علی که به کار نیک (بیعت با ابوبکر) برگشت، با وی نزدیکی کردند.

۴۲۴۲ - از عماره، از عکرمه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: آنگاه که خبیر فتح شد گفتیم: حالا ما از خرما سیر می‌شویم؛ (زیرا خبیر باغهای خرما زیاد داشت).

۴۲۴۳ - از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: ما سیر نشدیم تا آنکه خبیر را فتح کردیم (قبل بر آن در تنگی معیشت بودیم).

باب - ۳۹ گماردن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) کسی را بر مردم خبیر

۴۲۴۴، ۴۲۴۵ - از سعید بن مسیب روایت است که ابوسعید خدری و ابو هریره (رضی الله عنهما) گفته‌اند: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مردی را (برای اداره) خبیر گمارد، وی خرماى جَنِيب (خرمای خوب) آورد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به او گفت: «همگی خرمای خبیر این چنین است.» وی گفت: نی، به خدا، یا رسول الله، ما یک صاع از این خرما را به دو یا سه صاع (از جنس نامرغوب) عوض می‌کنیم. آن حضرت فرمود: «این کار را مکن، خرمای

۴۲۴۲ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا حَرَمِيُّ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُمَارَةُ ، عَنْ عِكْرَمَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : لَمَّا فَتَحَتْ خَبِيرٌ قُلْنَا : الْآنَ نَسِيرُ مِنَ التَّمْرِ .

۴۲۴۳ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ : حَدَّثَنَا قُرَّةُ بْنُ حَبِيبٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : مَا شَبِعْنَا حَتَّى فَتَحْنَا خَبِيرَ .

۳۹- باب : اسْتَعْمَالِ

النَّبِيِّ ﷺ عَلَى أَهْلِ خَبِيرٍ

۴۲۴۴، ۴۲۴۵ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِ الْمَجِيدِ بْنِ سُهَيْلٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَعْمَلَ رَجُلًا عَلَى خَبِيرٍ ، فَجَاءَهُ بِتَمْرٍ جَنِيبٍ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَكُلْ تَمْرَ خَبِيرٍ هَكَذَا » . فَقَالَ : لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّا لَنَأْخُذُ الصَّاعَ مِنْ هَذَا بِالصَّاعَيْنِ ، بِالثَّلَاثَةِ ، فَقَالَ : « لَا تَفْعَلْ ، يَعْ الْجَنَمُ بِاللِّدْرَاهِمِ ، ثُمَّ ابْتَغِ بِاللِّدْرَاهِمِ جَنِيبًا » . [راجع : ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲ . أخرجه مسلم : ۱۰۹۲ مطولاً] .

۱- کلمه - اسْتَبَدَّتْ - در عبارت - وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَّتْ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ - خودرأیی - ترجمه شد. مترجم انگلیسی بخاری آن را - مشورت خواهی ترجمه کرده است.

جمع (نامرغوب) را به پول بفروش و سپس خرمای جَنِيب (مرغوب) را به پول خریداری کن.

۴۲۴۶، ۴۲۴۷ - از سعید روایت است که ابوسعید و ابو هریره به او گفته‌اند: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برادر بنی عدی را که از انصار است به خبیر فرستاد و او را امیر گردانید. عبدالمجید، از ابو صالح السَّمَان، از ابوهریره و ابو سعید، مثل حدیث مذکور را روایت کرده است.

باب - ۴۰ - معامله پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با مردم خبیر

۴۲۴۸ - از جَویریه، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) زمین خبیر را به یهود داد که بر آن کار و کشاورزی کنند و نیمه حاصلی که از آن بدست می‌آید به ایشان تعلق گیرد.

باب - ۴۱ - گوسفندی که در خبیر برای پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به زهر آلوده داده شد.

آن را عروه، از عایشه از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرد.

۴۲۴۹ - از لَیث، از سعید روایت است که ابو هریره (رضی الله عنه) گفت: آنگاه که خبیر فتح گردید برای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گوسفندی (بریان) هدیه داده شد که زهرآلود بود.

۴۲۴۶، ۴۲۴۷ - وَقَالَ عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ الْمَجِيدِ ، عَنْ سَعِيدٍ : أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ وَأَبَا هُرَيْرَةَ حَدَّثَاهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ أَخَا بَنِي عَدِيٍّ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى خَيْبَرَ ، فَأَمَرَهُ عَلَيْهَا .

وَعَنْ عَبْدِ الْمَجِيدِ ، عَنْ أَبِي صَالِحِ السَّمَانِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَأَبِي سَعِيدٍ : مِثْلَهُ .

۴۰ - باب : مُعَامَلَةُ

النَّبِيِّ ﷺ أَهْلَ خَيْبَرَ

۴۲۴۸ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جَوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : أَعْطَى النَّبِيُّ ﷺ خَيْبَرَ الْيَهُودَ : أَنْ يَعْمَلُوهَا وَيَزْرَعُوهَا ، وَلَهُمْ شَطْرُ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا . [راجع : ۲۲۸۵ . أخرجه مسلم : ۱۵۵] .

۴۱ - باب : الشَّاةُ الَّتِي

سَمَّتَ لِلنَّبِيِّ ﷺ بِخَيْبَرَ

رَوَاهُ عُرْوَةُ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

۴۲۴۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُسُفَافٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي سَعِيدٌ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : لَمَّا فَتَحَتْ خَيْبَرَ أَهْدَيْتَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَاةً فِيهَا سَمٌّ . [راجع : ۳۱۶۹] .

۴۲ - باب : غزوة

زید بن حارثة

باب - ۴۲ غزوة زید بن حارثه

۴۲۵۰ - از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، أسامه (پسر زید بن حارثه) را بر قومی امیر گردانید و کسانی امارت وی را مورد طعن قرار دادند.^۱

آن حضرت فرمود: «اگر در امارت او عیب می گیرید، به تحقیق که در امارت پدر او قبل از وی عیب گرفته اید، و به خدا سوگند که وی (زید) سزاوار امیری بود و او یکی از دوست داشتنی ترین مردم نزد من بود و او (أسامه) پس از او یکی از دوست داشتنی ترین مردم نزد من می باشد.»

۴۲۵۰ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سَفْيَانُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَسَامَةَ عَلِيَّ قَوْمٍ قَطَعُوا فِي إِمَارَتِهِ ، فَقَالَ : « إِنْ تَطَعْتُمْ فِي إِمَارَتِهِ فَقَدْ طَعَنْتُمْ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ ، وَإِيمَ اللَّهِ لَقَدْ كَانَ خَلِيفًا لِلْإِمَارَةِ ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ ، وَإِنْ هَذَا لَمَنْ أَحَبَّ النَّاسُ إِلَيَّ بَعْدَهُ » . [راجع : ۳۷۳۰ . أخرجه مسلم : ۲۲۶۲ .]

۴۳ - باب : عمرة القضاء

باب - ۴۳ عمرة قضاء^۲

ذکره انس ، عن النبي ﷺ .

حدیث این عمره را، انس از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ذکر کرده است:

۴۲۵۱ - از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که براء (رضی الله عنه) گفت: زمانی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در ذی قعدة (سال ششم هجرت) قصد عمره کرد و اهل مکه از ورود وی به مکه جلوگیری کردند تا آنکه با ایشان صلح کرد که (سال بعد) به عمره بیایند و سه

۴۲۵۱ - حَدَّثَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنِ إِسْرَائِيلَ ، عَنِ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قَالَ : لَمَّا اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ فِي ذِي الْقَعْدَةِ ، فَأَبَى أَهْلُ مَكَّةَ أَنْ يَدْخُلَ مَكَّةَ ، حَتَّى قَاضَاهُمْ عَلَى أَنْ يُقِيمَ بِهَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ، فَلَمَّا كَتَبُوا الْكِتَابَ ، كَتَبُوا : هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، قَالُوا : لَا نُعْرُكُكَ بِهَذَا ، لَوْ نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ مَا مَتَعْنَاكَ شَيْئًا ، وَلَكِنْ أَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ . فَقَالَ : « أَنَا رَسُولُ اللَّهِ ، وَأَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ » . ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ : « امْنَحْ رَسُولَ اللَّهِ » . قَالَ : عَلِيٌّ : لَا وَاللَّهِ لَا أَمْحُوكَ أَبَدًا . فَاتَّخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْكِتَابَ ، وَلَيْسَ يُحْسِنُ يَكْتُبُ ، فَكَتَبَ : هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ،

۱- چون أسامه نسبت به سائر بزرگان از مهاجر و انصار که در آن لشکر بودند خوردسال تر بود و این امر با عادت عرب جاهلیت موافق نبوده کسانی انتقاد کردند که خوردسالی را بر بزرگان امیر گردانیده است.

۲- این را بدان سبب عمره قضا گویند که عوض عمره خدیبه که سال قبل از آن، مشرکان مانع ورود آن حضرت و یاران وی به مکه گردیدند، انجام شده است.

روز در مکه اقامت کنند. چون صلح نامه را نوشتند، چنین نوشتند: این است آنچه محمد رسول الله بر آن صلح کرده است. مشرکین مکه گفتند: ما بر این امر موافق نیستیم. اگر می دانستیم که تو رسول الله می باشی ما از هیچ چیز تو را مانع نمی شدیم ولی تو محمد بن عبدالله هستی. آن حضرت فرمود: «من رسول الله هستم و محمد بن عبدالله هستم.» سپس آن حضرت به علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) فرمود: «لفظ» رسول الله، را محو کن.» علی گفت: نی، به خدا، هرگز آن را محو نمی کنم. سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نامه را گرفت و او خوب نمی نوشت و نوشت (با نوشته شد)^۱ این است آنچه محمد بن عبدالله بر آن صلح کرده است که (هنگامی که به مکه می آید) سلاح را به مکه نیاورد مگر آنکه در نیام باشد و اینکه کسی را (از مردم مکه) با خود بیرون نبرد هرچند آن کس خواسته باشد که او را همراهی کند، و کسی از یاران خود را که بخواهد در مکه بماند، مانع نشود. آنگاه که آن حضرت (در سال بعد) به مکه درآمد مدت معین (سه روزه) سپری شد، مشرکان مکه نزد علی آمدند و گفتند: به یار خود بگوی که از نزد ما بیرون رود، همانا مدت معین سپری شده است. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برآمد و دختر حمزه در پی آن حضرت فریاد کنان روانه شد و بانگ می زد: ای عمو، ای عمو، علی از دست وی گرفت و به فاطمه علیها السلام

لا يُدْخِلُ مَكَّةَ السِّلَاحَ إِلَّا السَّيْفَ فِي الْقِرَابِ ، وَأَنْ لَا يَخْرُجَ مِنْ أَهْلِهَا بِأَحَدٍ إِنْ أَرَادَ أَنْ يَبْعَهُ ، وَأَنْ لَا يَمْتَنِعَ مِنْ أَصْحَابِهِ أَحَدًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُقِيمَ بِهَا ، فَلَمَّا دَخَلَهَا وَمَضَى الْأَجَلَ أَتَوْا عَلِيًّا ، فَقَالُوا : قُلْ لِمَ صَاحِبِكَ : أَخْرَجْنَا ، فَقَدْ مَضَى الْأَجَلُ . فَمَخَّرَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَبِعْتَهُ ابْنَةُ حَمْزَةَ ، تَنَادِي : يَا عَمُّ يَا عَمُّ ، فَتَنَاوَلَهَا عَلِيٌّ فَأَخَذَ يَدَهَا ، وَقَالَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ : دُونَكَ ابْنَةُ عَمِّكَ حَمَلَتْهَا ، فَأَخْتَصَمَ فِيهَا عَلِيٌّ وَزَيْدٌ وَجَعْفَرٌ ، قَالَ عَلِيٌّ : أَنَا أَخَذْتُهَا ، وَهِيَ بِنْتُ عَمِّي ، وَقَالَ جَعْفَرٌ : ابْنَةُ عَمِّي وَخَالَتُهَا تَحْتِي . وَقَالَ زَيْدٌ : ابْنَةُ أَخِي . فَقَضَى بِهَا النَّبِيُّ ﷺ لِحَالَتِهَا ، وَقَالَ : «الْحَالَةُ بِمَنْزِلَةِ الْأُمِّ» . وَقَالَ لِعَلِيِّ : «أَنْتَ مِنْنِي وَأَنَا مِنْكَ» . وَقَالَ لَجَعْفَرٍ : «أَشْبَهْتَ خَلْقِي وَخَلْقِي» . وَقَالَ لَزَيْدٍ : «أَنْتَ أَخُونَا وَمَوْلَانَا» . وَقَالَ عَلِيٌّ : أَلَا تَنْزَوْجُ بِنْتُ حَمْزَةَ ؟ قَالَ : «إِنَّهَا ابْنَةُ أَخِي مِنَ الرِّضَاعَةِ» .

[راجع : ۱۷۸۱ ، انظر في فضائل الصحابة ، باب ۹ و ۱۰ . أخرجه مسلم : ۱۷۸۲ مختصراً .]

۱- در مورد نوشتن آن حضرت یک تأویل آن است که نمی کسی است که خوب نوشته نتواند. با اینکه به طرق خارق عادت نوشته باشد یا آن حضرت لفظ رسول الله را محو کرد و به علی گفت که بنویسد و عمرة قضاء در سال هفتم هجرت بوده است.

گفت: دختر عموی خود را بگیر. او وی را (با خود) بر مرکب سوار کرد.
 علی و زید بن حارثه و جعفر درباره وی مناقشه و اختلاف کردند. علی گفت: من او را آوردم، او دختر عموی من است. جعفر گفت: وی دختر عموی من است و خاله اش زن من می باشد، و زید گفت: وی دختر برادر من است.^۱
 پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، حکم کرد که (دختر حمزه) به خاله اش داده شود و فرمود: «خاله منزلت مادر را دارد.» و آن حضرت به علی گفت: «تو از منی و من از تو هستم» و به جعفر گفت: «تو در صورت و سیرت با من شباهت داری» و به زید گفت: «تو برادر ما و غلام آزاد شده ما هستی.» علی به آن حضرت گفت: آیا با دختر حمزه ازدواج نمی کنی؟ آن حضرت فرمود: «وی دختر برادر رضاعی من است.»

۴۲۵۲ - از فلیح بن سلیمان، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به قصد عمره (از مدینه) برآمد و کافران قریش میان او و میان کعبه حایل شدند. آن حضرت هدی (قربانی) خود را ذبح کرد و سر خویش را در خدیبه تراشید (از حالت احرام برآمد) و با ایشان (کافران مکه) به توافق رسید که سال آینده عمره ادا کند و سلاح بر ایشان بر ندارد مگر در نیام آن. و در مکه اقامت نکند مگر مدتی را که ایشان می خواهند. آن حضرت در سال بعد آن عمره کرد و در مکه همان گونه

۴۲۵۲ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ : حَدَّثَنَا سُورِيَجٌ : حَدَّثَنَا فُلَيْحُ (ح).

قال : وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي : حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ مُعْتَمِرًا ، فَحَالَ كُفَّارُ قُرَيْشٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْبَيْتِ ، فَنَحَرَ هَدْيَهُ وَحَلَقَ رَأْسَهُ بِالْحَدْيِيِّةِ ، وَقَاضَاهُمْ عَلَى أَنْ يَعْتَمِرَ الْعَامَ الْمُقْبِلَ ، وَلَا يَحْمِلَ سِلَاحًا عَلَيْهِمْ إِلَّا سِوْفًا ، وَلَا يَقِيمَ بِهَا إِلَّا مَا أَحْبَبُوا ، فَأَعْتَمَرَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ ، فَدَخَلَهَا كَمَا كَانَ صَالِحَهُمْ ، فَلَمَّا أَنْ أَقَامَ بِهَا ثَلَاثًا ، أَمَرُوهُ أَنْ يَخْرُجَ فَخَرَجَ .

۱- آن حضرت میان زید بن حارثه و حمزه رابطه برادری برقرار کرده بود. (تیسیر القاری)

که با ایشان صلح کرده بود، درآمد و چون در مکه سه روز اقامت گزید، به آن حضرت گفتند که بیرون رود و آن حضرت از مکه (به قصد مدینه) بیرون آمد.

۴۲۵۳ - از مجاهد روایت است که گفت: من و عروه بن زبیر به مسجد (نبوی) درآمدیم، ناگاه دیدیم که عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) نزدیک الحجرة عایشه نشسته است. عروه (از ابن عمر) پرسید که: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) چند عمره کرده است. گفت: چهار عمره، که یکی از آن در ماه رجب بوده است.

۴۲۵۴ - سپس آواز مسواک کردن عایشه را شنیدیم. عروه گفت: ای ام المؤمنین، آیا نمی‌شنوی که ابو عبدالرحمن (ابن عمر) چه می‌گوید؟ وی می‌گوید که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) چهار عمره کرده است. عایشه گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) عمره‌ای نکرده است مگر آن‌که ابن عمر در آن حاضر بوده است و آن حضرت هرگز در ماه رجب عمره نکرده است.

۴۲۵۵ - از اسماعیل بن ابی خالد روایت است که ابن ابی اوفی گفت: زمانی که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) عمره کرد. ما آن حضرت را از (شر) جوانان مشرکان و خود ایشان حفاظت می‌کردیم تا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را آسیب نرسانند.

۴۲۵۶ - از ایوب، از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و یاران وی در سال بعد از صلح حدیبیه به مکه (برای عمره) آمدند.

۴۲۵۳ - حَدَّثَنِي عُمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ : دَخَلْتُ أَنَا وَعُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ الْمَسْجِدَ ، فَإِذَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا جَالِسٌ إِلَى حُجْرَةِ عَائِشَةَ ، ثُمَّ قَالَ : كَمْ اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ ، قَالَ : أَرْبَعًا إِحْدَاهُمْ فِي رَجَبٍ ، [راجع: ۱۷۷۵]. أخرجه مسلم: ۱۲۵۵ مع الحديث الآتي [

۴۲۵۴ - ثُمَّ سَمِعْنَا اسْتِنَانَ عَائِشَةَ ، قَالَ : عُرْوَةُ : يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ ، أَلَا تَسْمَعِينَ مَا يَقُولُ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ اعْتَمَرَ أَرْبَعَ عُمَرَ ، فَقَالَتْ : مَا اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ عُمْرَةَ إِلَّا وَهُوَ شَاهِدٌ ، وَمَا اعْتَمَرَ فِي رَجَبٍ قَطُّ . [راجع: ۱۷۷۶]. أخرجه مسلم: ۱۲۵۵ مع الحديث السابق [

۴۲۵۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سَعِيدَانُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ : سَمِعَ ابْنَ أَبِي أَوْفَى يَقُولُ : لَمَّا اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَتَرْتَاهُ مِنْ غُلَمَانَ الْمُشْرِكِينَ وَمِنْهُمْ ، أَنْ يُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ . [راجع: ۱۱۶۰۰].

۴۲۵۶ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، هُوَ ابْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ ، فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ : إِنَّهُ يُقَدِّمُ عَلَيْكُمْ وَفَدَّ وَهَنَهُمْ حُمَى

مشرکان گفتند: بر شما گروهی می‌آیند که که تب یثرب (مدینه) ایشان را سست و ضعیف کرده است. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به یاران خویش فرمود که در سه دور اول طواف، رَمَل (رفتار پهلوانانه) کنند و میان هر دو رکن (الحجرالاسود و رکن یمانی کعبه) به گونه عادی حرکت کنند و آنچه آن حضرت را از امر رَمَل تمام دورهای طواف بر آنها بازداشت، به جز مسئله ترحم بر ایشان چیزی دیگر نبود. ابن سلمه، از ایوب، از سعید بن جبیر به روایت از ابن عباس افزوده است. آنگاه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در همان سال که از (مشرکان) طلب امن کرد، فرمود: «رَمَل کنید.» تا نیرومندی ایشان را به مشرکان بنماید و مشرکان در (کوه بجه) قَعَقِعَان بودند.

۴۲۵۷ - از عطاء روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) میان صفا و مروه سعی کرد (به تندی رفت) تا به مشرکان نیرومندی خویش را بنماید.

۴۲۵۸ - از عکرمه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) با میمونه ازدواج کرد در حالی که آن حضرت در حال احرام بود و زمانی با وی زفاف کرد که از احرام برآمده بود و میمونه (سالها بعد) در موضع سَرَف (محللی که ازدواج کرده بود) مُرد.

۴۲۵۹ - ابو عبدالله (امام بخاری) گفت: ابن اسحاق افزود: از ابن ابی نجیح و ابان بن صالح، از عطاء و مُجاهد روایت است که ابن عباس

يُثْرِبَ ، وَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَرْمُلُوا الْأَشْوَاطَ الثَّلَاثَةَ ، وَأَنْ يَمْشُوا مَا بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ ، وَلَمْ يَمْنَعُهُ أَنْ يَأْمُرَهُمْ أَنْ يَرْمُلُوا الْأَشْوَاطَ كُلَّهَا إِلَّا الْإِقْبَاءَ عَلَيْهِمْ .

وَزَادَ ابْنُ سَلَمَةَ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَامِهِ الَّذِي اسْتَأْمَنَ ، قَالَ : «ارْمُلُوا» . لِيَرَى الْمُشْرِكُونَ قُوَّتَهُمْ ، وَالْمُشْرِكُونَ مِنْ قَبْلِ قُعَيْقِعَانَ . [راجع : ۱۶۰۲ . أخرجه مسلم : ۱۲۶۶]

۴۲۵۷ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : عَنْ سُهَيْبِ بْنِ عَيْنَةَ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : إِنَّمَا سَعَى النَّبِيُّ ﷺ بِالْبَيْتِ ، وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، لِيَرَى الْمُشْرِكِينَ قُوَّتَهُ . [راجع : ۱۶۰۲ . أخرجه مسلم : ۱۲۶۶]

۴۲۵۸ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ عَكْرَمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : تَزَوَّجَ النَّبِيُّ ﷺ مَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحْرِمٌ ، وَبَنَى بِهَا وَهُوَ حَلَالٌ ، وَمَاتَتْ بِسَرَفٍ . [راجع : ۱۸۳۷ . أخرجه مسلم : ۱۴۱۰ مختصراً]

۴۲۵۹ - قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : وَزَادَ ابْنُ إِسْحَاقَ حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي نَجِيحٍ وَأَبَانُ بْنُ صَالِحٍ ، عَنْ عَطَاءٍ وَمُجَاهِدٍ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : تَزَوَّجَ النَّبِيُّ ﷺ مَيْمُونَةَ فِي عُمْرَةِ الْقَضَاءِ . [راجع : ۱۸۳۷ . أخرجه مسلم : ۱۴۱۰ باختلاف]

گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در غمره
قضاء با میمونه ازدواج کرد.

۴۴- باب: غزوة مؤتة

من أرض الشام

باب - ۴۴ غزوة مؤتة در سرزمین شام

۴۲۶۰ - از ابو هلال، از نافع روایت است که
ابن عمر به او خبر داده است که: در آن روز که
جعفر (در جنگ مؤتة) کشته شد، وی در کنار
(جسد) جعفر ایستاد. (وی می گوید) من پنجاه
زخم نیزه و شمشیر را در بدن جعفر شمردم
و یکی از آن زخمها در پس پشت وی نبود
(رویاوری جنگیده بود).

۴۲۶۱ - از عبدالله بن سعید، از نافع روایت
است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) گفت:
رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در غزوة مؤتة
زید بن حارثه را امیر (لشکر) گردانید. رسول الله
(صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر زید کشته
شود، جعفر (امیر باشد) و اگر جعفر کشته شود
عبدالله بن رواحه امیر باشد.»

عبدالله (ابن عمر) گفت: من در آن غزوه حاضر
بودم. جعفر بن ابی طالب را جستیم. او را در
میان کشتگان یافتیم در حالی که در بدن وی
نود و اندی زخم شمشیر و نیزه بود.

۴۲۶۲ - از ایوب، از حمید بن هلال روایت است
که انس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله
علیه وسلم) خبر مرگ زید و جعفر و ابن
رواحه را قبل از آنکه خبرشان برسد، به مردم
رساند و گفت: «زید بیرق لشکر را گرفت و
کشته شد، سپس جعفر آن را گرفت و کشته
شد، سپس ابن رواحه آن را گرفت و کشته

۴۲۶۰ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ ، عَنْ عُمَرَ ،
عَنْ ابْنِ أَبِي هِلَالٍ قَالَ : وَأَخْبَرَنِي نَافِعٌ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ
أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ وَقَفَ عَلَى جَعْفَرٍ يَوْمَئِذٍ ، وَهُوَ قَتِيلٌ ، فَعَدَدْتُ
بِهِ خَمْسِينَ ، بَيْنَ طَعْنَةِ وَضْرَتِهِ ، لَيْسَ مِنْهَا شَيْءٌ فِي دُبُرِهِ .
يَعْنِي فِي ظَهْرِهِ . [راجع : ۴۲۶۱]

۴۲۶۱ - أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ : حَدَّثَنَا مُغِيرَةُ بْنُ
عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
فِي غَزْوَةِ مُؤْتَةَ زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنْ
قُتِلَ زَيْدٌ فَجَعْفَرٌ ، وَإِنْ قُتِلَ جَعْفَرٌ فَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ » .
قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : كُنْتُ فِيهِمْ فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ ، فَالْتَمَسْنَا جَعْفَرَ
ابْنُ أَبِي طَالِبٍ ، فَوَجَدْنَاهُ فِي الْقَتْلَى ، وَوَجَدْنَا مَا فِي
جَسَدِهِ بَضْعًا وَتِسْمِينَ ، مِنْ طَعْنَةٍ وَرَمِيَةٍ . [راجع : ۴۲۶۰]

۴۲۶۲ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ وَاقِدٍ : حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ ،
عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ حَمِيدِ بْنِ هِلَالٍ ، عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَمَى زَيْدًا وَجَعْفَرًا وَابْنَ رَوَاحَةَ لِلنَّاسِ
قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُمْ خَبَرُهُمْ ، فَقَالَ : « أَخَذَ الرَّايَةَ زَيْدٌ ،
فَأَصِيبَ ، ثُمَّ أَخَذَ جَعْفَرٌ فَأَصِيبَ ، ثُمَّ أَخَذَ ابْنُ رَوَاحَةَ
فَأَصِيبَ » . وَعَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ : « حَتَّى أَخَذَ الرَّايَةَ سَيْفٌ مِنْ
سُيُوفِ اللَّهِ ، حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ » . [راجع : ۴۲۶۱]

شد.» در آن حالت از چشمان آن حضرت اشک جاری شد و سپس فرمود: «تا آنکه شمشیری از شمشیرهای خدا بیرق را گرفت، تا آنکه خداوند فتح را به ایشان ارزانی داشت.»

۴۲۶۳ - از یحیی بن سعید، از عمره روایت است که گفت: از عایشه (رضی الله عنها) شنیدم که می گفت: آنگاه که خبر کشته شدن ابن حارثه، و جعفر بن ابی طالب، و عبدالله بن رواحه رضی الله عنهم رسید، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نشست در حالی که اندوه در سیمایش پدیدار بود.

عایشه می گوید: و من از صائر دروازه یعنی شکاف دروازه می دیدم، مردی آمد و گفت: ای رسول الله، همانا زنان جعفر اند. و از گریستن ایشان یاد کرد. آن حضرت او را فرمود که ایشان را از گریستن منع کند. عایشه گفت: آن مرد رفت و سپس آمد و گفت: ایشان را منع کردم، و از آن یاد کرد که آنها را منع کرده ولی از وی اطاعت نکرده اند. راوی گفت: آن مرد را بار دیگر نیز فرمود، وی رفت و سپس آمد و گفت: به خدا سوگند که بر من چیره شدند و عایشه گفت که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بر دهان ایشان خاک بیفکن.» عایشه گفت: به آن مرد گفتم: خداوند بینی تو را به خاک بمالد، به خدا سوگند که تو کننده این کار نیستی و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را از رنج نرهانیدی.

۴۲۶۴ - از اسماعیل بن ابی خالد روایت است که عامر گفت: هرگاه که ابن عمر بر پسر جعفر سلام می داد، می گفت: سلام بر تو ای پسر

۴۲۶۳ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ قَالَ : سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ سَعِيدٍ قَالَ : أَخْبَرْتَنِي عُمَرَةُ قَالَتْ : سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَقُولُ : لَمَّا جَاءَ قَتْلُ ابْنِ حَارِثَةَ ، وَجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَوَاحَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعْرِفُ فِيهِ الْحُزْنَ ، قَالَتْ عَائِشَةُ : وَأَنَا أَطَّلِعُ مِنْ صَائِرِ الْبَابِ ، تَعْنِي مِنْ شِقِّ الْبَابِ ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ ، فَقَالَ : أَيُّ رَسُولِ اللَّهِ إِنْ نَسَاءَ جَعْفَرَ ، قَالَتْ : وَذَكَرَ بُكَاءَهُمْ ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَنْهَاهُمْ ، قَالَ : فَذَهَبَ الرَّجُلُ ثُمَّ أَتَى ، فَقَالَ : قَدْ نَهَيْتُهُمْ ، وَذَكَرَ أَنَّهُ لَمْ يُطِئَهُ ، قَالَ : فَأَمَرَ أَيضًا ، فَذَهَبَ ثُمَّ أَتَى فَقَالَ : وَاللَّهِ لَقَدْ غَلَبْتَنَا ، فَرَعَمْتَ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : «فَاخْضُ فِي أَفْوَاهِهِمْ مِنَ السُّرَابِ» . قَالَتْ عَائِشَةُ : قُلْتُ : أَرَعَمَ اللَّهُ أَنْفَكَ ، فَوَاللَّهِ مَا أَنْتَ تَفْعَلُ ، وَمَا تَرَكْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْعَتَاءِ . (راجع :

۱۲۹۹ . أخرجه مسلم : ۹۳۵ .)

۴۲۶۴ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَلِيٍّ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنْ عَامِرٍ قَالَ : كَانَ ابْنُ عُمَرَ إِذَا حَيَّا ابْنَ جَعْفَرٍ قَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ ذِي

الْجَنَاحَيْنِ . [راجع : ۳۷۰۹] .

۴۲۶۵ - حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ خَالَدَ بْنَ الْوَلِيدِ يَقُولُ : لَقَدْ انْقَطَعَتْ فِي يَدِي يَوْمَ مَوْتَةِ تِسْعَةَ أَسْيَافٍ ، فَمَا بَقِيَ فِي يَدِي إِلَّا صَفِيحَةٌ يَمَانِيَّةٌ . [نظر : ۴۲۶۶] .

۴۲۶۶ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : حَدَّثَنِي قَيْسٌ قَالَ : سَمِعْتُ خَالَدَ بْنَ الْوَلِيدِ يَقُولُ لَقَدْ دُقَّ فِي يَدِي يَوْمَ مَوْتَةِ تِسْعَةَ أَسْيَافٍ ، وَصَبْرَتْ فِي يَدِي صَفِيحَةٌ لِي يَمَانِيَّةٌ . [راجع : ۴۲۶۵] .

۴۲۶۷ - حَدَّثَنِي عِمْرَانُ بْنُ مُبَسَّرَةَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فَضِيلٍ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ عَامِرٍ ، عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَعْمِيَ عَلِيَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ رَوَاحَةَ ، فَجَعَلَتْ أُخْتُهُ عَمْرَةَ تَبْكِي ، وَأَجِيلَاهُ ، وَكَذَا وَكَذَا ، تُعَدُّ عَلَيْهِ ، فَقَالَ حِينَ آفَاقٍ : مَا قُلْتُ شَيْئًا إِلَّا قِيلَ لِي : أَنْتَ كَذَلِكَ . [نظر : ۴۲۶۸] .

۴۲۶۸ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ حُصَيْنٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ : أَعْمِيَ عَلِيَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ رَوَاحَةَ : بِهَذَا ، فَلَمَّا مَاتَ لَمْ تَبْكِ عَلَيْهِ . [راجع : ۴۲۶۷] .

صاحب دو بال^۱.

۴۲۶۵ - از سُفیان، از اسماعیل روایت است که قَیس بن ابی حازم گفت: از خالد بن ولید شنیدم که می‌گفت: در روز جنگ مَوتَه، نُه قبضه شمشیر در دست من شکست و به جز شمشیری یمنی در دستم باقی نماند.

۴۲۶۶ - از یحیی، از اسماعیل روایت است که قَیس گفت: از خالد بن ولید شنیدم که می‌گفت: در روز جنگ مَوتَه، نُه شمشیر در دست من شکست و (فقط) شمشیر یمنی من در دستم ثابت ماند.

۴۲۶۷ - از محمد بن فضیل، از حُصین از عامر روایت است که نُعمان بن بشیر (رضی الله عنهما) گفت: عبدالله بن رواحه دچار بیهوشی شد، خواهرش عمَره می‌گریست و می‌گفت وای کوه من، وای چنین، وای چنان، و صفات وی را برمی‌شمرد. هنگامی که به هوش آمد گفت: آنچه تو (به من) گفتی، جز آن نبود که از (نظر اهانت) به من گفته می‌شد: آیا تو (واقعاً) چنین هستی (که خواهرت تو را صفت می‌کند).

۴۲۶۸ - از شَعبِی روایت است که نُعمان بن بشیر گفت: عبدالله بن رواحه بیهوش شد، همین که (در حدیث فوق یاد شد) و زمانی که مُرد، خواهرش بر وی گریه نکرد.

باب - ۴۵ فرستادن پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَا

به سوی حُرقات، شاخه از قبیله جُهینَه.

۴۵- باب : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ

أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ

إِلَى الْحُرَقَاتِ مِنْ جُهَيْنَةَ .

۱- چون جعفر (رضی الله عنه) به شهادت رسید، کافران هر دو دستش را بریدند، حق جل شانه او را دو دست داد که در باغهای بهشت پرواز می‌کند. (تیسیر القاری)

۴۲۶۹ - از حُصَین، از ابوظبَّیان روایت است که گفت: از اَسامه بن زید (رضی الله عنهما) شنیدم که می گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ما را به سوی حُرَقَه فرستاد. بامدادان بر آن قوم تاختیم و آنها را شکست دادیم. من و مردی از انصار مردی از ایشان را دنبال کردیم و چون او را دریافتیم گفت: لا اله الا الله. مرد انصاری از وی دست برداشت، ولی من او را به نیزه زدم تا او را به قتل رساندم و چون به مدینه رسیدیم، خبر آن به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رسید و گفت: «ای اَسامه، آیا مردی را پس از آنکه - لا اله الا الله - به زبان آورد، کشتی؟» گفتم: وی (برای نجات خود) پناه می جست، آن حضرت پیوسته (سخنش را) تکرار می کرد، تا آنکه آرزو کردم کاش قبل از آن روز اسلام نمی آوردم (تا مرتکب گناهی نمی شدم).

۴۲۶۹ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا حُصَيْنٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو ظَبْيَانَ قَالَ : سَمِعْتُ أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْحُرَقَةِ ، فَصَبَحْنَا الْقَوْمَ فَهَزَمْنَاهُمْ ، وَلَحِقْتُ أَنَا وَرَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ رَجُلًا مِنْهُمْ ، فَلَمَّا غَشِينَاهُ قَالَ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، فَكَفَّ الْأَنْصَارِيُّ عَنْهُ ، فَطَعَنَهُ بِرُمْحِي حَتَّى قَتَلْتُهُ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا بَلَغَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : « يَا أَسَامَةُ ، أَقَتَلْتَهُ بِسَدَمَا قَالَ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » . قُلْتُ : كَانَ مُتَعَوِّدًا ، فَمَا زَالَ يُكْرِمُهُا ، حَتَّى تَمَيَّتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَسْلَمْتُ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ . [الطبر: ۶۸۷۷ ج ۱. أخرجه مسلم: ۹۶].

۴۲۷۰ - از حاتم، از یزید بن ابی عبید روایت است که گفت: از سلمه بن اکوع شنیدم که می گفت: من با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در هفت غزوه شرکت کردم و در نه لشکری که اعزام شده بود، شرکت کردم. باری بر ما ابوبکر (صدیق) امیر بود و باری اَسامه.

۴۲۷۰ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَاتِمٌ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَلْمَةَ بْنَ الْأَكْوَعِ يَقُولُ غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَبْعَ غَزَوَاتٍ ، وَخَرَجْتُ فِيمَا يَبْتَغُ مِنَ الْبُعُوثِ سَبْعَ غَزَوَاتٍ ، مَرَّةً عَلَيْنَا أَبُو بَكْرٍ ، وَمَرَّةً عَلَيْنَا أَسَامَةُ . [۴۲۷۱ ج ۱، ۴۲۷۲ ج ۱، ۴۲۷۳ ج ۱، أخرجه مسلم: ۱۸۱۵]

۴۲۷۱ - از یزید بن ابی عبید روایت است که گفت: از سلمه شنیدم که می گفت: به همراهی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در هفت غزوه پیکار کردم و در نه لشکر از لشکرهای اعزامی شرکت نمودم. باری بر ما ابوبکر امیر بود و باری اَسامه.

۴۲۷۱ - وَقَالَ عَمْرُو بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَلْمَةَ يَقُولُ : غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَبْعَ غَزَوَاتٍ ، وَخَرَجْتُ فِيمَا يَبْتَغُ مِنَ الْبَيْتِ سَبْعَ غَزَوَاتٍ ، عَلَيْنَا مَرَّةً أَبُو بَكْرٍ وَمَرَّةً أَسَامَةُ . [راجع: ۴۲۷۰. أخرجه مسلم: ۱۸۱۵].

۴۲۷۲ - از یزید بن ابی عبید روایت است که:

۴۲۷۲ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ الضَّحَّاكُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا

سلمة بن اکوع گفت به همراهی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در هفت غزوه جهاد کردم و همراه ابن حارثه جهاد کردم و آن حضرت او را بر ما امیر گردانیده بود.

۴۲۷۳ - از یزید بن ابی عبید روایت است که سلمه بن اکوع گفت: به همراهی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در هفت غزوه جهاد کردم. وی این غزوات را یاد کرد: خیبر، و حدیبیه و روز حنین و روز القرد. سپس یزید گفت: و بقیه غزوات را فراموش کرده‌ام.

باب - ۴۶ - غزوة فتح^۱

و آنچه حاطب بن ابی بلتعنه به مردم مکه فرستاده بود و آنها را از قصد غزوة پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آگاه کرده بود.

۴۲۷۴ - از عمرو بن دینار، از حسن بن محمد (بن حنفیه) از عبیدالله بن ابی رافع روایت است که می‌گفت: از علی رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) من و زبیر و مقداد را فرستاد و گفت: «بروید تا آن‌که به روضه خاخ برسید، در آنجا زنی هودج نشین است که نامه‌ای با خود دارد، آن را از وی بستانید.»

ما به راه افتادیم در حالی که اسبها را به سرعت می‌تاختیم، تا بدان روضه رسیدیم و در آنجا زن هودج نشین را دیدیم. به او گفتیم: نامه را بیرون آور. گفت: نامه‌ای با من نیست.

۱- پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در رمضان سال هشتم هجرت از مدینه به قصد مکه برآمد و فتح مکه بزرگترین فتحی است که خداوند برای مسلمانان ارزانی داشت.

یزید بن ابی عبید ، عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ ۖ قَالَ : غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَبْعَ غَزَوَاتٍ ، وَغَزَوْتُ مَعَ ابْنِ حَارِثَةَ ، اسْتَمَلَّمَهُ عَلَيْنَا . [راجع: ۴۲۷۰. أخرجه مسلم: ۱۸۱۵، بذكر أبي بكر]

۴۲۷۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ مَسْعَدَةَ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ قَالَ : غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ سَبْعَ غَزَوَاتٍ ، فَذَكَرَ : خَيْبَرَ ، وَالْحُدَيْبِيَّةَ ، وَيَوْمَ حُنَيْنٍ ، وَيَوْمَ الْقَرْدِ ، قَالَ يَزِيدُ : وَتَسَيَّتُ بَقِيَّتَهُمْ . [راجع: ۴۲۷۰. أخرجه مسلم: ۱۸۱۵ ، باختلاف وزيادة] .

۴۶- باب : غزوة الفتح

وَمَا بَعَثَ حَاطِبُ بْنُ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ يُخْبِرُهُمْ بِغَزْوِ النَّبِيِّ ﷺ .

۴۲۷۴ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، حَدَّثَنَا سُقْيَانٌ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَنَّهُ سَمِعَ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي رَافِعٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ عَلِيًّا ۖ يَقُولُ : بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَالزُّبَيْرُ وَالْمِقْدَادُ : فَقَالَ : «انْطَلِقُوا حَتَّى تَأْتُوا رَوْضَةَ خَاخٍ ، فَإِنَّ بِهَا ظَلْعِينَ مَعَهَا ، كِتَابٌ فَخُذُوا مِنْهَا» . قَالَ : فَأَنْطَلَقْنَا تَعَادَى بَنِي خَيْلِنَا حَتَّى آتَيْنَا الرَّوْضَةَ ، فَإِذَا نَحْنُ بِالظَّلْعِينَ ، فَلَمَّا لَهَا : أَخْرَجَنِي الْكِتَابَ ، قَالَتْ : مَا مَعِيَ كِتَابٌ ، فَقُلْنَا : لَنُخْرِجَنَّ الْكِتَابَ ، أَوْ لَنَلْقَيْنَ الثَّيَابَ ، قَالَ : فَأَخْرَجَتْهُ مِنْ عِقَاصِهَا ، فَاتَيْنَا بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا فِيهِ : مِنْ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ ، إِلَى نَاسٍ بِمَكَّةَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ، يُخْبِرُهُمْ بِنَيْضِ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَا حَاطِبُ ، مَا هَذَا» .

قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَا تَعْجَلْ عَلَيَّ ، إِنِّي كُنْتُ أَمْرًا مُلْصَقًا فِي فَرْشِي ، يَقُولُ : كُنْتُ حَلِيفًا ، وَكَلِمَ أَكُنُّ مِنْ

أَنْفُسَهَا ، وَكَانَ مِنْ مَعَكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ ، مَنْ لَهُمْ قَرَابَاتٌ يَحْمُونَ أَهْلِيهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ ، فَأَحْبَبْتُ إِذْ قَاتَنِي ذَلِكَ مِنَ النَّسَبِ فِيهِمْ ، أَنْ أَخَذَ عَنْدَهُمْ بَدَأُ يَحْمُونَ قَرَابَتِي ، وَلَمْ أَعْلَمْ أَرْتَدَادًا عَنْ دِينِي ، وَلَا رِضًا بِالْكَفْرِ بَعْدَ الْإِسْلَامِ .
 فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَمَا إِنَّهُ قَدْ صَدَقَكُمْ» . فَقَالَ عُمَرُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، دَعْنِي أَضْرِبُ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ .
 فَقَالَ : «إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا ، وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَطْلَعَ عَلَى مَنْ شَهِدَ بَدْرًا فَقَالَ : اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ» . فَأَنْزَلَ اللَّهُ السُّورَةَ : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ - إِلَى قَوْلِهِ - فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ۝﴾ . [راجع: ۳۰۰۷. أخرجه مسلم : ۲۴۹۴]

گفتیم: نامه را بیرون می‌آوری یا جامه‌های تو را بیرون آوریم. وی نامه را از میان گیسوان بافته‌اش بیرون آورد. سپس نامه را به رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) آوردیم و در آن نامه آمده بود: از جانب حاطب بن ابی بلتعنه به مردم مکه از مشرکان، که از بعضی کارهای رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به ایشان خبر می‌داد. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «ای حاطب، این چیست؟» گفت: یا رسول‌الله، بر من شتاب مکن، همانا من مردی مجاور در میان قریش بودم - یعنی می‌گویند - من با ایشان هم‌بیمان نبودم و از قوم و قبیله ایشان نیز نبودم و کسانی از مهاجران که با تو هستند از خود خویشانی در مکه دارند که اهل و عیال ایشان را نگه می‌دارند، من که در میان ایشان رابطه نسب نداشتم دوست داشتم که بر ایشان متی بگذارم تا خویشاوندان مرا حمایت کنند و این کار را از روی دین برگشتگی نکرده‌ام و نه هم از نظر راضی بودن به کفر پس از اسلام بوده است. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «همانا وی به شما راست گفته است.» عمر گفت: یا رسول‌الله، بگذار مرا که گردن این منافق را بزنم. آن حضرت فرمود: «همانا وی در جنگ بدر حاضر شده است و تو چه می‌دانی و خداوند بر حال کسانی که در بدر حاضر شده‌اند، آگاه بوده که گفته است: هر چه می‌خواهید بکنید، همانا شما را بخشیدم.»

سپس خداوند سوره (ممتحنه را) فرود آورد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برنگیرید. (به طوری) که با آنها اظهار دوستی کنید، و حال

آنکه قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند و پیامبر و شما را از مکه بیرون می‌کنند که چرا به خدا، پروردگارتان ایمان آورده‌اید، اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده‌اید. شما (پنهانی) با آنان رابطه دوستی برقرار نکنید در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید داناترم، و هرکس از شما چنین کند. قطعاً از راه درست منحرف گردیده است. (الممتحنه: ۱)

باب - ۴۷ غزوة فتح در رمضان

۴۲۷۵ - از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه روایت است که ابن عباس او را خبر داده است که در ماه رمضان در غزوة فتح جهاد کرده است. ابن شهاب زهری گفته است: از سعید بن مسیب شنیدم که مثل این حدیث را می‌گفت.

و ابن شهاب می‌گوید که عبیدالله بن عبدالله او را خبر داده است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفته است: «رسول الله صلی الله علیه و سلم» روزی گرفت تا آنکه به موضع کدید رسید - آبی که میان قدید و عسفان است - در آنجا روزه را شکستند و پیوسته روزه را خورد تا آنکه ماه رمضان به پایان رسید.

۴۲۷۶ - از زهری، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه و سلم) در ماه رمضان از مدینه (به قصد مکه) برآمد در حالی که ده هزار نفر همراه داشت و این غزوه پس از هشت سال و نیم از هجرت آن حضرت به مدینه رخ

۴۷- باب : غزوة

الفتح في رمضان

۴۲۷۵ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُمَيْلٌ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبِيدُ اللَّهِ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَتَبَةَ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَزَا غَزْوَةَ الْفَتْحِ فِي رَمَضَانَ .

قال : وَسَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيْبِ يَقُولُ مِثْلَ ذَلِكَ . وَعَنْ عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : صَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ الْكَدِيدَ - الْمَاءَ الَّذِي بَيْنَ قُدَيْدٍ وَعُسْفَانَ - أَفْطَرَ ، فَلَمْ يَزَلْ مُفْطِرًا حَتَّى انْسَلَخَ الشَّهْرُ . (راجع: ۱۹۴۴. أخرجه مسلم: ۱۱۱۳)

۴۲۷۶ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ قَالَ : أَخْبَرَنِي الزُّهْرِيُّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ فِي رَمَضَانَ مِنَ الْمَدِينَةِ وَمَعَهُ عَشْرَةُ أَلْفٍ ، وَذَلِكَ عَلَى رَأْسِ ثَمَانِ سِنِينَ وَنِصْفٍ مِنْ مَقْدَمِهِ الْمَدِينَةَ ، فَبَارَهُوْا مِنْ مَعَهُ

داد. آن حضرت و کسانی از مسلمانان که با وی بودند به سوی مکه راهی شدند. آن حضرت روزه می‌گرفت و دیگران روزه می‌گرفتند تا آنکه به موضع کدید رسیدند و آن آبگاهی است میان عسفان و قَدید. آن حضرت روزه را شکستند و دیگران روزه را شکستند. زهری گفته است: و همانا از امر رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم)، عمل آخر آن گرفته می‌شود و عمل قبلی ترک می‌شود.

مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى مَكَّةَ ، يَصُومُ وَيَصُومُونَ ، حَتَّى يَلْغَ الْكَدِيدَ ، وَهُوَ مَاءٌ بَيْنَ عُسْفَانَ وَقَدِيدَ ، أَفْطَرُوا وَأَفْطَرُوا .
قال الزُّهْرِيُّ : وَإِنَّمَا يُؤْخَذُ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْآخِرُ قَالَ آخِرُ . (راجع : ۱۹۴۴ . أخرجه مسلم : ۱۱۳) .

۴۲۷۷ - از عكرمه روایت است که ابن عباس (رضی‌الله‌عنه) گفت: پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در ماه رمضان به سوی حنین برآمد و مردم مختلف بودند؛ گروهی روزه می‌گرفتند و گروهی روزه می‌خوردند. چون آن حضرت بر شتر خود قرار گرفت، ظرفی از شیر یا از آب طلبد و آن را بر کف دست خود یا بر شتر خود گذاشت و سپس به سوی مردم نگرست. آنگاه روزه‌خواران به روزه‌داران گفتند: روزه را بخورید.

۴۲۷۷ - حَدَّثَنِي عِيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي رَمَضَانَ إِلَى حَنِينَ ، وَالنَّاسُ مُخْتَلِفُونَ فِصَامًا وَمُفْطِرًا ، فَلَمَّا اسْتَوَى عَلَى رَاحِلَتِهِ ، دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ أَوْ مَاءٍ ، فَوَضَعَهُ عَلَى رَاحِلَتِهِ ، أَوْ عَلَى رَاحِلَتِهِ ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى النَّاسِ ، فَقَالَ الْمُفْطِرُونَ لِلصُّوْمِ : أَفْطَرُوا . (راجع : ۱۹۴۴ . أخرجه مسلم : ۱۱۳) .

۴۲۲۸ - عبدالرزاق از معمر، از ایوب از ابن عباس (رضی‌الله‌عنه) روایت کرده است که گفت: پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در سال فتح (مکه) برآمد و حماد بن زید از ایوب، از عكرمه، از ابن عباس، از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) روایت کرده است.

۴۲۷۸ - وَقَالَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ .
وَقَالَ حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ : عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . (راجع : ۱۹۴۴ . أخرجه مسلم : ۱۱۳) .

۴۲۷۹ - از مُجاهد، از طاوُس روایت است که ابن عباس گفت: رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در رمضان سفر کرد و روزه گرفت تا آنکه به

۴۲۷۹ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ طَاوُسٍ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : سَافَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي رَمَضَانَ ، فَصَامَ حَتَّى يَلْغَ

عُسْفَانَ ، ثُمَّ دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ ، فَشَرِبَ نَهَارًا لِيُرِيَهُ النَّاسَ ، فَافْطَرَ حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ .
 قال : وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ : صَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي السَّفَرِ وَافْطَرَ ، فَمَنْ شَاءَ صَامَ وَمَنْ شَاءَ افْطَرَ . [راجع : ۱۹۴۴ . أخرجه مسلم : ۱۱۱۳ .]

عُسْفَانَ رسید، سپس ظرفی آب خواست و در روزه آن را نوشید تا به مردم بنماید و روزه را افطار نمود تا آنکه به مکه رسید. راوی گفت: و ابن عباس می گفت: رسول الله (صلی الله علیه و سلم) در سفر روزه گرفت و روزه خورد. پس کسی که خواست (در سفر) روزه گرفت و کسی که خواست، روزه را افطار نمود.

باب - ۴۸ پیامبر (صلی الله علیه و سلم) در روز فتح (مکه) بیرق را در کجا نصب کرد؟

۴۲۸۰ - آنگاه که رسول الله (صلی الله علیه و سلم) در سال فتح (به سوی مکه) راهی شد، خبر آن به (مشرکان) قریش رسید. ابوسفیان ابن حَرْبِ ، و حکیم بن حِزَامِ ، و بَدِيلُ بْنُ وَرْقَاءَ برآمدند تا در مورد رسول الله (صلی الله علیه و سلم) معلومات بگیرند. آنان به پیش رفتند تا آنکه به مَرِّ الظَّهْرَانِ رسیدند. در آنجا آتشی فروخته را مشاهده کردند مانند آتش افروزیهایی که در عرفات باشد. ابوسفیان گفت: این چیست؟ گویی که آتش افروزیهای عرفات باشد؟ بَدِيلُ بْنُ وَرْقَاءَ گفت: آتش افروزیهای قبیله بنی عمرو است. ابوسفیان گفت: قبیله بنی عمرو از این کمتر است. کسانی از پاسبانان رسول الله (صلی الله علیه و سلم) ایشان را دیدند و گرفتند و نزد رسول الله (صلی الله علیه و سلم) آوردند. ابوسفیان اسلام آورد. چون آن حضرت راهی شد، به عباس گفت: «ابوسفیان را در نزدیک حَطَمِ الْجَبِيلِ^۱ نگره دارید تا (لشکرهای

۱- در بسیاری نسخ بخاری عوض حطم الجبیل، حطم الخیل آمده است.

۴۸ - باب : ابْنِ رَكْوٍ

النَّبِيِّ ﷺ الرَّأْيَةَ يَوْمَ الْفَتْحِ

۴۲۸۰ - حَدَّثَنَا عَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو اسَامَةَ ، عَنْ هِشَامِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : لَمَّا سَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ ، قَبَّلَ ذَلِكَ قَرِيشًا ، خَرَجَ أَبُو سَفْيَانَ ابْنُ حَرْبِ ، وَحَكِيمُ بْنُ حِزَامِ ، وَبَدِيلُ بْنُ وَرْقَاءَ ، يَلْتَمِسُونَ الْخَبَرَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَقْبَلُوا يَسِيرُونَ حَتَّى اتَّوَا مَرَّ الظَّهْرَانِ ، فَإِذَا هُمْ بِنِيرَانٍ كَانَتْهَا نِيرَانُ عَرْقَةَ ، فَقَالَ أَبُو سَفْيَانَ : مَا هَذِهِ ، لَكَانَتْهَا نِيرَانُ عَرْقَةَ ؟ فَقَالَ بَدِيلُ بْنُ وَرْقَاءَ : نِيرَانُ بَنِي عَمْرٍو ، فَقَالَ أَبُو سَفْيَانَ : عَمْرٍو أَقَلُّ مِنْ ذَلِكَ ، فَأَرَاهُمْ نَاسٌ مِنْ حَرَسِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَدْرَكُوهُمْ فَأَخَذُوهُمْ ، فَأَتَوْا بِهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَسْلَمَ أَبُو سَفْيَانَ ، فَلَمَّا سَارَ قَالَ لِلْعَبَّاسِ : « ائْخِسْ أَبَا سَفْيَانَ عِنْدَ حَطَمِ الْجَبِيلِ ، حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ » . فَحَبَسَهُ الْعَبَّاسُ ، فَجَعَلْتَ الْقَبَائِلُ تَمُرُّ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، تَمُرُّ كَتَيْبَةَ كَتَيْبَةَ عَلَى أَبِي سَفْيَانَ ، فَمَرَّتْ كَتَيْبَةٌ ، قَالَ : يَا عَبَّاسُ مِنْ هَذِهِ ؟ قَالَ : هَذِهِ غَمَارُ ، قَالَ : مَا لِي وَكِنْفَارِ ، ثُمَّ مَرَّتْ جَيْبَةٌ ، قَالَ مِثْلَ ذَلِكَ ، ثُمَّ مَرَّتْ سَعْدُ بْنُ هُدَيْمٍ ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ ، وَمَرَّتْ سَلِيمٌ ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ ، حَتَّى أَقْبَلَتْ كَتَيْبَةً لَمْ يَرِ مِثْلَهَا ، قَالَ : مَنْ هَذِهِ ؟ قَالَ : هَؤُلَاءِ الْأَنْصَارُ ، عَلَيْهِمْ سَعْدُ بْنُ عَبَادَةَ مَعَهُ الرَّأْيَةَ ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عَبَادَةَ : يَا أَبَا سَفْيَانَ ، الْيَوْمَ يَوْمٌ

مسلمانان را ببیند» عباس او را نگه داشت. قبیله‌ها همراه پیامبر (صلی الله علیه وسلم)، گروه گروه، بر ابوسفیان می‌گذشتند. لشکری گذشت. ابوسفیان گفت: ای عباس، اینها کیستند؟ گفت: (بنو) غفارند. ابوسفیان گفت: ما با بنی غفار (دشمنی) چیزی نداریم.^۱ سپس لشکر جهینه گذشت. ابوسفیان مانند آن گفت و لشکر سلیم گذشت و ابوسفیان مانند آن گفت. تا آنکه لشکری گذشت که ابوسفیان مانند آن را ندیده بود. گفت: اینها کیستند؟ گفت: اینها انصار هستند. سر لشکرشان سعد بن عباده بود که بیرق را با خود داشت. سعد بن عباده گفت: ای ابوسفیان، امروز روز کشتار است، امروز کعبه (که خون ریزی در آن حرام بود) حلال می‌شود.

ابوسفیان گفت: ای عباس، خوشا روز ذمار.^۲ سپس لشکری آمد که کوچکترین لشکرها بود. در آن لشکر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و یاران وی بودند و بیرق پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نزد زبیر بن عوام بود. آنگاه که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بر ابوسفیان گذشت، ابوسفیان به آن حضرت گفت: آیا نمی‌دانی که سعد بن عباده چه گفت؟ آن حضرت فرمود: «چه گفته است؟» ابوسفیان گفت: چنین و چنان گفته است. آن حضرت فرمود: «سعد دروغ گفته است. ولی امروز خداوند کعبه را بزرگ می‌دارد و روزی است که کعبه پوشیده

المَلْحَمَةَ، الْيَوْمَ تُسْحَلُ الْكَعْبَةُ، فَقَالَ أَبُو سَفْيَانَ: يَا عَبَّاسُ حَبِّدَا يَوْمَ الذَّمَّارِ، ثُمَّ جَاءَتْ كَتِيبَةٌ، وَهِيَ أَقْلُ الْكُتَّابِ، فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَصْحَابُهُ، وَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ مَعَ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ، فَلَمَّا مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِأَبِي سَفْيَانَ قَالَ: أَلَمْ تُعَلِّمْ مَا قَالَ: سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ؟ قَالَ: «مَا قَالَ». قَالَ: كَذَبًا وَكَذَبًا، فَقَالَ: «كَذَبَ سَعْدٌ، وَلَكِنْ هَذَا يَوْمٌ يُعْظَمُ اللَّهُ فِيهِ الْكَعْبَةَ، وَيَوْمٌ تُكْسَى فِيهِ الْكَعْبَةُ». قَالَ: وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُرَكَّزَ رَأْيُهُ بِالْحَجَّوْنِ.

قال عروة: وأخبرني نافع بن جبير بن مطعم قال: سمعتُ العباس يقول للزبير بن العوام: يا أبا عبد الله، ها هنا أمرنا رسول الله ﷺ أن تُرَكَّزَ الرأية؟

قال: وأمر رسول الله ﷺ يومئذ خالد بن الوليد أن يدخل من أعلى مكة من كذا، ودخل النبي ﷺ من كذا، فقتل من خيل خالد بن الوليد ﷺ يومئذ رجلان: حبيش ابن الأشعر، وكرز بن جابر الفهري.

۱- ظاهراً از قول ابوسفیان برمی‌آید که این قبایل که در این غزوه شرکت کرده‌اند، مسلمان نشده‌اند. (تیسیر القاری، ج ۴، ص ۱۳۹)
 ۲- کلمه (ذمار) در تیسیر القاری، جنگ و هلاکت ترجمه شده و در ترجمه انگلیسی بخاری هم نابودی ترجمه شده. (در فرهنگ امجدی به معنی، آنچه از آن حمایت کنند، آمده است.)

می شود.»

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) امر کرد که بیرق او را در حَجُّون نصب کنند. عروه گفت: نافع بن جُبَیر بن مُطَعِم مرا خبر داده و گفت: از عَبَّاس شنیدم که به زُبَیر بن عَوَّام می گفت: ای ابا عبدالله، آیا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به تو امر کرده است که بیرق را در اینجا نصب کنی؟

زُبَیر گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در این روز خالد بن ولید را امر کرد که از بخش بالای مکه از موضع کدَاء، وارد مکه شود و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از موضع کدَاء وارد مکه شد و در آن روز از سواره نظام خالد بن ولید دو نفر کشته شد یعنی: حُبَیش ابن أَشْعَر و کُرْز بن جابر فِهْرَی.

۴۲۸۱- از شُعْبَة، از مُعَاویَة بن قُرَظَه روایت است که گفت: از عبدالله بن مغفل شنیدم که می گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را در روز فتح مکه دیدم که بر شتر خود سوار بود و سورَةُ الْفَتْح را با لحن می خواند. معاویه گفت: اگر مردم پیرامون من جمع نمی شدند با همان لحن می خواندم که او (عبدالله بن مغفل) می خواند.

۴۲۸۲- از زُهْرَی، از علی بن حُسَین، از عمرو بن عثمان روایت است که اَسَامَة بن زید به هنگام فتح مکه گفت: یا رسول الله، فردا کجا فرود می آیی؟ پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آیا عَقِیل، به ما منزلی باقی گذاشته است؟»^۱

۴۲۸۱- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ قُرَظَةَ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَغْفَلٍ يَقُولُ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ عَلَى نَاقَةٍ ، وَهُوَ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفَتْحِ يُرْجِعُ ، وَقَالَ : لَوْلَا أَنْ يَجْتَمِعَ النَّاسُ حَوْلِي لَرَجَعْتُ كَمَا رَجَعَ . [الطبر: ۴۸۳۵، ۴۵۰۴۴، ۴۵۰۴۷، ۷۵۶۰، أخرجه مسلم: ۱۷۹۴]

۴۲۸۲- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : حَدَّثَنَا سَعْدَانُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي حَفْصَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ : أَنَّهُ قَالَ زَمَنَ الْفَتْحِ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيُّنَ تَنْزِلُ غَدًا ؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ « وَهَلْ تَرَكَ لَنَا عَقِيلٌ مِنْ مَنَزَلٍ ؟ » [راجع: ۱۵۸۸، أخرجه مسلم: ۱۲۵۱]

۱- عقیل و طالب، و جعفر و علی (رضی الله عنه) پسران ابوطالب بودند. پس از فوت ابوطالب متروکه او را عقیل و طالب گرفتند و به جعفر و علی (رضی الله عنه) چیزی ندادند؛ زیرا آنها مسلمان شده بودند. پس از آنکه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به مدینه هجرت کرد، عقیل همه دارایی میراثی

۴۲۸۳ - ثُمَّ قَالَ : « لَا يَرِثُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ ، وَلَا يَرِثُ الْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ » .

قِيلَ لِلزُّهْرِيِّ : وَمَنْ وَرِثَ أَبَا طَالِبٍ ؟ قَالَ : وَرِثَهُ عَقِيلٌ وَطَالِبٌ .

قَالَ مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَيْسَنُ تَنْزِيلُ عَدَا ؟ فِي حَجَّته .

وَلَمْ يَقُلْ يُونُسُ : حَجَّته ، وَلَا زَمَنُ انْفِثَحِ . [انظر : ۱۶۷۶ . أخرجه مسلم : ۱۶۱۴ ، بلفظ المسلم] .

۴۲۸۳ - سپس آن حضرت فرمود: «مسلمان از کافر میراث نمی‌برد و کافر از مسلمان میراث نمی‌برد.» به زهری گفته شد: از ابوطالب، کی میراث گرفت؟ گفت: عقیل و طالب از وی میراث گرفت.

مَعْمَر به روایت از زهری گفته است: (سؤال اُسامه از آن حضرت) فردا کجا فرود می‌آیی در حج آن حضرت بوده است (حجة الوداع) و یونس (که از زهری روایت کرده) لفظ: حَجَّته (حج او را) و نه هم: زَمَنُ انْفِثَحِ (به هنگام فتح) را نگفته است.

۴۲۸۴ - از ابوالزناد، از عبدالرحمن روایت است که ابو هریره (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «فروودگاه ما - ان شاء الله اگر خدا فتح ارزانی دارد. خیف می‌باشد، جایی که (مشرکان) بر کفر سوگند یاد کردند.»^۱

۴۲۸۵ - از ابن شهاب (زهری) از ابوسلمه روایت است که ابو هریره (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پس از فتح مکه (آنگاه که قصد (غزوه حنین) کرد، فرمود: «محل فرود ما - فردا ان شاء الله، خیف بنی کنانه است. جایی که (مشرکین) بر کفر قسم یاد کردند.

۴۲۸۶ - از مالک از ابن شهاب روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز فتح وارد مکه شد و بر سر وی خود (کلاه آهنی) بود، و چون کلاه

۴۲۸۴ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزُّنَادِ ، عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم : « مَنْزِلَتُنَا - إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، إِذَا فَتَحَ اللَّهُ - الْخَيْفُ ، حَيْثُ تَقَاسَمُوا عَلَى الْكُفْرِ » . [راجع : ۱۵۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۳۱۴] .

۴۲۸۵ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، أَخْبَرَنَا ابْنُ شَهَابٍ ، عَنِ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم حِينَ أَرَادَ حُنَيْنًا : « مَنْزِلَتُنَا عَدَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ ، حَيْثُ تَقَاسَمُوا عَلَى الْكُفْرِ » . [راجع : ۱۵۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۳۱۴ ، ولم يذكر حيا] .

۴۲۸۶ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه : أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم دَخَلَ مَكَّةَ يَوْمَ الْفَتْحِ وَعَلَى رَأْسِهِ الْمَغْفَرُ ، فَلَمَّا نَزَعَهُ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ : ابْنُ حَطَلٍ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ ، فَقَالَ : « أَقْتُلْهُ » .

قَالَ مَالِكٌ : وَلَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم فِيهَا نَسْرِي - وَاللَّهِ أَعْلَمُ - يَوْمَئِذٍ مُحْرِمًا . [راجع : ۱۸۴۶ . أخرجه مسلم :

۱- خیف و چیزی باقی نگذاشت.

۱- خیف، همان موضعی است که مشرکان در آنجا گرد آمده بودند و بر علیه پیامبر(صلی الله علیه وسلم) عهد و پیمان کردند و سوگند یاد نمودند.

خود را از سر برداشت، مردی آمد و گفت: ابن خَطَل خود را به پرده‌های کعبه آویخته است. آن حضرت فرمود: «او را بکشید.»^۱ مالک گفته است: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در آنچه به ما نموده شد و گمان می‌کنیم خداوند بهتر می‌داند در این روز (که به مکه در آمده بود) محرم نبوده است.

۴۲۸۷ - از مجاهد، از ابومعمر روایت است که عبدالله (ابن مسعود) (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز فتح، به مکه در آمد در حالی که پیرامون خانه (کعبه) سیصد و شصت بُت بود. آن حضرت با چوبی که در دست داشت بتان را می‌زد و می‌گفت: «حق آمد و باطل رفت.» «حق آمد و باطل آغاز نمی‌شود و واپس نمی‌آید.»

۴۲۸۸ - از ایوب، از عکرمه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: آنگاه که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به مکه آمد، نخواست که به کعبه درآید که در آن بتان قرار داشتند. از این رو، دستور داد و بتان بیرون آورده شدند و صورت ابراهیم و اسماعیل که در دستهای ایشان تیر فال انداختن بود، بیرون آورده شد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «خداوند ایشان را لعنت کند، که می‌دانستند که هرگز آنها با تیرها قسمت نکرده‌اند.» سپس آن حضرت به خانه (کعبه) درآمد و در چهار اطراف خانه تکبیر (الله اکبر) گفت و بیرون آمد و در آنجا نماز نگزارد. متابعت کرده است (پدر

۴۲۸۷ - حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عِيَّشَةَ ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ يَوْمَ الْفَتْحِ ، وَحَوْلَ الْبَيْتِ سِتُونَ وَثَلَاثَ مِائَةٍ نَصَبٍ ، فَجَمَلَ بَطْعَتَهَا بَعْدَ فِي يَدِهِ وَيَقُولُ : ﴿ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ ﴾ . ﴿ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُدْئِي الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ ﴾ . [راجع : ۲۴۷۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۸۱] .

۴۲۸۸ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أَقْدَمَ مَكَّةَ ، أَبِي أَنْ يَدْخُلَ الْبَيْتَ وَفِيهِ الْأَلِهَةُ ، فَأَمَرَ بِهَا فَأَخْرَجَتْ ، فَأَخْرَجَ صُورَةَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ فِي أَيْدِيهِمَا مِنَ الْأَزْلَامِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : ﴿ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ ، لَقَدْ عَلِمُوا : مَا اسْتَقْسَمُوا بِهَا قَطُّ . ثُمَّ دَخَلَ الْبَيْتَ ، فَكَبَّرَ فِي نَوَاحِي الْبَيْتِ ، وَخَرَجَ وَلَمْ يُصَلِّ فِيهِ .

تَابِعَهُ مَعْمَرٌ ، عَنْ أَيُّوبَ .

وَقَالَ وَهَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ [راجع : ۳۹۸] .

۱- ابن خطل اول اسلام آورد و بعد از دين برگشت و کسی را به ناحق کشت و دو کنیز سراینده داشت که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را هجو می‌کردند. (أسماء الرجال)

عبدالصمد راوی را) معمر از ایوب. و وهیب گفته است: ایوب از عکرمه، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است.

باب - ۴۹ ورود پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از جانب بالای مکه

۴۹- باب : نُحُولِ

النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ

۴۲۸۹ - از یونس، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در روز فتح در حالی که أسامه بن زید را بر پشت خود بر شتر سوار کرده بود و بلال و عثمان بن طلحه از پرده داران کعبه او را همراهی می کردند از جانب بالای مکه وارد (مکه) شد تا آنکه شتر را در مسجد الحرام خواباند. سپس عثمان را فرمود که کلید خانه (کعبه) را بیاورد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به کعبه درآمد در حالی که أسامه بن زید و بلال و عثمان بن طلحه با وی بودند. آن حضرت زمانی دراز در آنجا ماند و سپس برآمد. آنگاه مردم (برای ورود به کعبه) بر یکدیگر پیشی گرفتند. عبدالله بن عمر نخستین کسی بود که وارد (کعبه) شد. و بلال را دید که در پشت دروازه ایستاده است و از وی سؤال کرد: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در کدام جای (کعبه) نماز گزارد؟ وی به جایی اشارت کرد که آن حضرت در آن نماز گزارده بود. عبدالله (بن عمر) گفت: فراموش کردم که از وی بپرسم که چند رکعت نماز گزارد؟

۴۲۹۰ - از هشام بن عروه، از پدرش روایت است

۱- در حدیث ۴۲۸۶، سطر دوم پس از «عَنْهُمَا» کلمه «أَنَّ» از چاب بازمانده است.

۴۲۸۹ - وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ قَالَ : أَخْبَرَنِي نَافِعٌ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَقْبَلَ يَوْمَ الْفَتْحِ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ عَلَى رَاحِلَتِهِ ، مُرَدِّفًا أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ ، وَمَعَهُ بِلَالٌ ، وَمَعَهُ عَثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ مِنَ الْحَجَّيَّةِ ، حَتَّى آتَاخَ فِي الْمَسْجِدِ ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَأْتِيَ بِمِفْتَاحِ الْبَيْتِ ، فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ أَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَبِلَالٌ وَعَثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ ، فَمَكَثَ فِيهِ نَهَارًا طَوِيلًا ، ثُمَّ خَرَجَ فَاسْتَبَقَ النَّاسُ ، فَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَ ، فَوَجَدَ بِلَالَ وَرَأَى الْبَابَ قَائِمًا ، فَسَأَلَهُ : أَيْنَ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ فَأَشَارَ لَهُ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي صَلَّى فِيهِ . قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : فَتَسَبَّحُ أَنْ سَأَلَهُ كَمْ صَلَّى مِنْ سَجْدَةٍ ؟ . [راجع : ۳۹۷ . أخرجه مسلم : ۱۳۲۹]

۴۲۹۰ - حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ خَارِجَةَ : حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ

مَيْسَرَةَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ عَائِشَةَ

که عایشه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سال فتح از موضع کداه، که در بالای مکه واقع است وارد مکه شد. متابعت کرده است (حفص راوی را) ابواسامه و وهیب در لفظ - کداه -

۴۲۹۱ - از ابو اسامه از هشام از پدرش روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سال فتح از بالای مکه از موضع کداه وارد (مکه) شد.

باب - ۵۰ - محل فرود آمدن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سال فتح (مکه)

۴۲۹۲ - از شعبه، از عمرو، از ابولیلی روایت است که گفت: ما را هیچ یکی خیر نداده است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را دیده باشد که نماز ضحی (چاشت) را می گزارد به جز ام هانی. وی گفته است، آن حضرت در روز فتح مکه در خانه وی غسل کرد و سپس هشت رکعت نماز گزارد. وی می گوید: من ندیده‌ام که آن حضرت نمازی سبکتر از آن گزارده باشد، به جز آن که رکوع و سجود آن را تمام می کرد.

باب - ۵۱

۴۲۹۳ - از ابوضحی، از مسروق روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در رکوع و سجود خود می گفت: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرْتَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ عَامَ الْفَتْحِ مِنْ كَدَاءِ النَّبِيِّ بِأَعْلَى مَكَّةَ.

تَابِعَهُ أَبُو أُسَامَةَ وَوَهَيْبٌ فِي كَدَاءِ . [راجع: ۱۵۷۷].
أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ: ۱۲۵۸.]

۴۲۹۱ - حَدَّثَنَا عَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِيهِ دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ مِنْ كَدَاءِ . [راجع: ۱۵۷۷]. أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ: ۱۲۵۸.]

۵۰- باب : منزل

النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ الْفَتْحِ

۴۲۹۲ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ ابْنِ أَبِي لَيْلَى: مَا أَخْبَرْنَا أَحَدًا أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي الضُّحَى غَيْرَ أُمَّ هَانِي، فَأَنَّهَا ذَكَرَتْ: أَنَّهُ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ اغْتَسَلَ فِي بَيْتِهَا، ثُمَّ صَلَّى ثَمَانِي رَكَعَاتٍ، قَالَتْ: لَمْ أَرَهُ صَلَّى صَلَاةً أَحْفَ مِنْهَا، غَيْرَ أَنَّهُ يُسَمُّ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ. [راجع: ۱۱۰۳]. أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ: ۲۳۶، صَلَاةَ السَّافِرِينَ، ۸۰.]

۵۱- باب:

۴۲۹۳ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ أَبِي الضُّحَى، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ فِي رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي». [راجع: ۷۹۴]. أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ: ۴۸۴.]

أَغْفِرْلِي»^۱

۴۲۹۴ - از ابوبشر، از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: عمر در زمان خلافت خود مرا با بزرگان جنگ بدر (در مجلس خود) می پذیرفت. بعضی از ایشان می گفتند: چرا این جوان را می گذاری که با ما (در مجلس تو) در آید در حالی که ما پسرانی چون او داریم؟ عمر گفت: شما می دانید که وی چه کسی است؟ ابن عباس گفت: عمر، روزی آن بزرگان را فراخواند و مرا همراهشان فراخواند. فکر می کنم که در آن روز مرا به خاطری فراخواند که ایشان را (فضیلتی) از من بنماید. و گفت: در مورد این (سوره) چه می گویند: «چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد و ببینی که مردم دسته دسته در دین خدا درآیند.» (النصر: ۱ - ۲) تا آنکه سوره را تا آخر خواند.

بعضی از ایشان گفتند: به ما امر شده است که خدا را بستاییم و از او آمرزش بخواهیم، آنگاه که یاری داده شویم و پیروزی به ما داده شود و بعضی از ایشان گفتند: ما نمی دانیم و بعضی چیزی نگفتند.

عمر به من گفت: ای ابن عباس، تو هم، همچنین می گویی؟ گفتم: نبی، گفت: تو چه می گویی؟ گفتم: این (اشارت است) به وفات رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که خداوند او را آگاه گردانید، «چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد» این نشانه فتح مکه است و این نشانه فرا رسیدن مرگ تو است. «پس به ستایش

۴۲۹۴ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بَشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : كَانَ عُمَرُ يُدْخِلُنِي مَعَ أَشْيَاحِ بَدْرٍ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : لِمَ تَدْخُلُ هَذَا الْفَتَى مَعَنَا وَلَنَا أَبْنَاءُ مِثْلَهُ ؟ فَقَالَ : إِنَّهُ مِمَّنْ قَدْ عَلِمْتُمْ ، قَالَ فِدَعَاهُمْ : ذَاتَ يَوْمٍ وَدَعَانِي مَعَهُمْ ، قَالَ : وَمَا رَيْتَهُ دَعَانِي يَوْمَئِذٍ إِلَّا لِيُرِيَهُمْ مَنِي ، فَقَالَ : مَا تَقُولُونَ فِي : ﴿ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ . وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴾ . حَتَّى خَتَمَ السُّورَةَ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : أَمَرْنَا أَنْ نَحْمَدَ اللَّهَ وَنَسْتَغْفِرَهُ إِذَا نَصَرْنَا وَفُتِحَ عَلَيْنَا ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : لَا نَدْرِي ، أَوْ لِمَ يَقُلُ بَعْضُهُمْ شَيْئًا ، فَقَالَ لِي : يَا ابْنَ عَبَّاسَ ، أَكْذَابُ تَقُولُ ؟ قُلْتُ : لَا ، قَالَ : فَمَا تَقُولُ ؟ قُلْتُ : هُوَ أَجَلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَعْلَمَهُ اللَّهُ لَهُ : ﴿ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴾ . فَتُحِ مَكَّةَ ، فَذَلِكَ عَلَامَةٌ أَجَلَكَ : ﴿ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴾ . قَالَ عُمَرُ : مَا أَعْلَمُ مِنْهَا إِلَّا مَا تَعَلَّمُ . [راجع : ۳۶۷۷]

۱- به پاکی یاد می کنم تو را بارالها پروردگار ما و تو را می ستایم، بارالها، مرا ببامرز.

پروردگارت نیایشگر باش و از او آمرزش خواه که وی همواره توبه پذیر است.» عمر (به ابن عباس) گفت: من در مورد این سوره چیزی نمی دانم به جز آنچه تو می دانی.

۴۲۹۵ - از لَیْث روایت است که مَقْبُرِی گفت: ابو شَرِیحَ العَدَوِی به عمرو ابن سعید که (در زمان یزید بن معاویه) لشکرها را (برای جنگ عبدالله بن زبیر) به مکه می فرستاد، گفت: مرا اجازه ده ای امیر که تو را سخنی بگویم که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در روز فردای فتح مکه بدان (به خطبه) ایستاد، سخنی که آن را گوشهای من شنیده و قلب من دریافته و چشمان من هنگامی که آن را بر زبان می راند، دیده است.

آن حضرت، خداوند را حمد گفت و ستود و سپس گفت: «به تحقیق که مکه را خداوند حرام گردانیده و مردم آن را حرام نگردانیده اند، بر مردی که به خدا و روز آخرت ایمان می آورد، حلال نیست که در آن خونی بریزد و درخت آن را قطع کند، پس اگر کسی جنگ رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را در مکه (موجب) اجازه (جنگ) بخواند، به او بگویند: به تحقیق که خداوند به پیامبر خود اجازه داده بود و به شما اجازه نداده است و برای من مدتی از روز اجازه داده بود و به تحقیق که حرمت آن امروز بازگشته است مانند حرمتی که دیروز داشت. پس باید هرکس که حاضر است (این حدیث را) به کسی که غایب است برساند.

به ابو شَرِیحَ گفته شد: عمرو به تو چه گفت؟

۴۲۹۵ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ شُرَيْحٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنِ الْمُقْبَرِيِّ، عَنْ أَبِي شَرِيحِ الْعَدَوِيِّ: أَنَّهُ قَالَ لِعَمْرٍو ابْنِ سَعِيدٍ، وَهُوَ يَبْعَثُ الْبُعُوثَ إِلَى مَكَّةَ، أَتَدْرُنِي أَيُّهَا الْأَمِيرُ، أَحَدْتُكَ قَوْلًا قَامَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْفَدَى يَوْمَ الْفَتْحِ، سَمِعْتُهُ أَذْنًا يَوْمَ عَاةٍ قَلْبِي، وَأَبْصَرْتُهُ عَيْنًا حِينَ تَكَلَّمَ بِهِ: إِنَّهُ حَمَدَ اللَّهَ وَأَتَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ مَكَّةَ حَرَمٌ لِلَّهِ، وَلَمْ يَحْرَمَهَا النَّاسُ، لَا يَحِلُّ لِأَمْرِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَسْفِكَ بِهَا دَمًا، وَلَا يَعْضُدَ بِهَا شَجَرًا، فَإِنْ أَحَدٌ تَرَخَّصَ لِقَتَالِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيهَا، فَقَوْلُوا لَهُ: إِنَّ اللَّهَ أَذَّنَ لِرَسُولِهِ وَلَمْ يَأْذَنْ لَكُمْ، وَإِنَّمَا أَذَّنَ لِي فِيهَا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، وَقَدْ عَادَتْ حُرْمَتُهَا الْيَوْمَ كَحُرْمَتِهَا بِالْأَمْسِ، وَكَيْلَيْغُ الشَّاهِدِ الْغَائِبِ». فَقِيلَ لِأَبِي شَرِيحٍ: مَاذَا قَالَ لَكَ عَمْرٌو؟ قَالَ: قَالَ: أَنَا أَعْلَمُ بِذَلِكَ مِنْكَ يَا أَبَا شَرِيحٍ، إِنَّ الْحَرَمَ لَا يُعِيدُ عَاصِبًا، وَلَا قَارَأَ بَدْمٍ، وَلَا قَارَأَ بَخْرَبَةٍ.

قال أبو عبد الله: الخربة: البلية. راجع: ۱۰۰۴.

آنچه مسلم: ۱۳۵۴ -

گفت: عمرو گفت: ای ابا شریح، من این را از تو بهتر می‌دانم، همانا حرم (مکه) گناهکار را پناه نمی‌دهد و نه فراری‌ای را که خون ریخته است و نه فراری ویرانگر را. (الخربة)
ابوعبدالله (امام بخاری) می‌گوید: لفظ (الخربة) به معنی - بلیه - است (اندوه و سختی و مصیبت)

۴۲۹۶ - از عطاء بن ابی رباح روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: وی از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده است که در سال فتح که در مکه بود، می‌گفت: «همانا خدا و رسول او فروش شراب را منع کرده است.»

۴۲۹۶ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ ، عَامَ الْفَتْحِ وَهُوَ بِمَكَّةَ : « إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَرَّمَ الْخَمْرَ » .

[راجع: ۲۲۳۶. أخرجه مسلم: ۱۵۸۱ موطأ]

باب - ۵۲ جای اقامت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در مکه به هنگام فتح

۵۲- باب : مقام النَّبِيِّ ﷺ بِمَكَّةَ زَمَنَ الْفَتْحِ

۴۲۹۷ - از سفیان، از یحیی بن ابی اسحاق روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ده روز (در مکه) اقامت گزیدیم در حالی که نماز را کوتاه می‌کردیم. (چهار رکعتی را دو رکعت می‌خواندیم.)

۴۲۹۷ - حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ .

وَحَدَّثَنَا قَيْصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : أَقَمْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَشْرًا تَقْصُرُ الصَّلَاةَ . [راجع: ۱۰۸۱. أخرجه مسلم: ۶۹۳.]

۴۲۹۸ - از عبدالله از عاصم از عکرمه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نوزده روز در مکه اقامت گزید در حالی که نماز (چهار رکعتی) را دو رکعت می‌گزارد.^۱

۴۲۹۸ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا عَاصِمٌ ، عَنْ عِكْرَمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ بِمَكَّةَ تِسْعَةَ عَشْرَ يَوْمًا يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ . [راجع: ۱۰۸۰.]

۴۲۹۹ - از ابوشهاب، از عاصم، از عکرمه روایت است که در روایت انس در حدیث ۴۲۹۷ - اقامت آن حضرت در مکه ده روز گفته شده و در حدیث بعدی، ابن عباس آن را نوزده روز گفته است. گفته‌اند که اقامت آن حضرت در سال فتح مکه در آنجا ده روز بوده و مراد از نوزده روز در حجة الوداع نبوده است.

۴۲۹۹ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا أَبُو شَهَابٍ ، عَنْ عَاصِمٍ ، عَنْ عِكْرَمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : أَقَمْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرِ تِسْعَ عَشْرَةَ تَقْصُرُ الصَّلَاةَ . وَقَالَ ابْنُ

است که ابن عباس گفت: با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سفری نوزده روز اقامت کردیم و نماز را کوتاه می‌کردیم. ابن عباس گفته است: و ما تا مدت نوزده روز (سفر) نماز را کوتاه می‌کردیم و اگر (سفر خود را) زیاد می‌کردیم (نماز را) کامل می‌گزاردیم.

عَبَّاسٌ : وَتَحْنُ نَقْصُرُ مَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ تِسْعِ عَشْرَةَ ، فَإِذَا زِدْنَا أَتَمَمْنَا . [راجع : ۱۰۸۰] .

باب - ۵۳ کسی که در فتح (مکه) حاضر شد.^۱

۵۳ - باب : مَنْ شَهِدَ الْفَتْحَ

۴۳۰۰ - از ابن شهاب روایت است که گفت: عبدالله بن ثعلبه بن صعیر مرا خبر داده است که: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سال فتح مکه بر روی وی دست کشیده است.

۴۳۰۰ - وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُوسُفُ ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ ثَعْلَبَةَ بْنِ صُعَيْرٍ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ مَسَحَ وَجْهَهُ عَامَ الْفَتْحِ . [النظر : ۶۳۵۶] .

۴۰۳۱ - از زهری روایت است که سنین ابو جمیله ما را خبر داده در حالی که ما با ابن مسیب بودیم که: ابو جمیله گفته است که همانا وی (صحبت) پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را دریافته و در سال فتح (مکه) با آن حضرت برآمده است.

۴۳۰۱ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَنِينَ أَبِي جَمِيلَةَ قَالَ : أَخْبَرَنَا ، وَتَحْنُ مَعَ ابْنِ الْمُسَيَّبِ ، قَالَ : وَزَعَمَ أَبُو جَمِيلَةَ أَنَّهُ أَدْرَكَ النَّبِيَّ ﷺ ، وَخَرَجَ مَعَهُ عَامَ الْفَتْحِ .

۴۳۰۲ - از ایوب، از ابو قلابه از عمرو بن سلمه روایت است.

۴۳۰۲ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قَلَابَةَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَلَمَةَ . قَالَ : قَالَ لِي أَبُو قَلَابَةَ : أَلَا تَلْقَاهُ فَتَسْأَلُهُ ؟ قَالَ فَلَقَيْتُهُ فَسَأَلْتُهُ .

ایوب گفت: ابو قلابه به من گفت: آیا عمر و بن سلمه را ملاقات نمی‌کنی و از وی نمی‌پرسی؟ ایوب گفت: او را ملاقات کردم و از وی پرسیدم. گفت: ما در نزدیک آبی در گذرگاه مردم بودیم و کاروانها از کنار ما می‌گذشتند، ما از آنان می‌پرسیدیم: این مردم برای چیست، این مردم برای چیست؟ آن مرد کیست؟ می‌گفتند: آن مرد می‌گوید که خداوند

قَالَ : كُنَّا بَمَاءٍ مَمَرِ النَّاسِ ، وَكَانَ يَمُرُّ بِنَا الرُّكبانُ فَتَسْأَلُهُمْ : مَا لِلنَّاسِ ، مَا لِلنَّاسِ ؟ مَا هَذَا الرَّجُلُ ؟ فَيَقُولُونَ : يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ أَرْسَلَهُ ، أَوْحَى إِلَيْهِ . أَوْ : أَوْحَى اللَّهُ بِكُنَّا ، فَكُنْتُ أَحْقَظُ ذَلِكَ الْكَلَامِ ، وَكَأَنَّمَا يَقْرَأُ فِي صَدْرِي ، وَكَانَتْ الْعَرَبُ تَلْعَمُ بِإِسْلَامِهِمُ الْفَتْحَ ، فَيَقُولُونَ : أَتَرْكُوهُ وَقَوْمَهُ ، فَإِنَّهُ إِنْ ظَهَرَ عَلَيْهِمْ فَهُوَ نَبِيُّ صَادِقٍ ، فَلَمَّا كَانَتْ وَقْفَةُ أَهْلِ الْفَتْحِ ، بَادَرَ كُلُّ قَوْمٍ

۱- باب ۵۳ من شهد الفتح. کسی که در فتح حاضر شد. این عنوان در بسا از نسخ بخاری نیامده است.

او را (به پیامبری) فرستاده است و به وی وحی کرده است یا خداوند به وی چنین وحی کرده است. من آن سخن (وحی) را حفظ می‌کردم و چنان بود که در سینه‌ام جای می‌گرفت. و عربها (به جز قریش) در اسلام آوردن خویش تا فتح (مکه) درنگ می‌کردند و می‌گفتند: او (آن حضرت) را با قوم او (قریش) به حال خود بگذارید، اگر برایشان پیروزی یافت وی پیامبر راستین است.

چون فتح مکه رخ داد، هر قومی به اسلام آوردن خود شتاب کرد و پدر من (پیش از) قوم من به اسلام شتافت و آنگاه که (از نزد آن حضرت) برگشت گفت: به خدا سوگند از نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) که حق است پیش شما آمده‌ام و آن حضرت فرمود: «نماز چنان را در وقت چنان بگزارید و نماز چنان را در وقت چنان بگزارید و آنگاه که وقت نماز فرا رسد، باید یکی از شما اذان بگوید و کسی که قرآن را بیشتر یاد دارد، شما را امامت بدهد.»

آنها نگریستند و کسی نبود که بیشتر از من قرآن یاد داشته باشد؛ زیرا من از کاروانها یاد می‌گرفتم. آنها مرا در جلوی خود (به امامت) پیش کردند و من پسری شش یا هفت ساله بودم و برده (جامه) ای پوشیده بودم که چون به سجده می‌رفتم دامنم برچیده می‌شد. زنی از آن قبیله گفت: آیا سرین قاری خود را از نظر ما نمی‌پوشانید؟ مردم پارچه خریدند و از آن برایم پیراهنی بریدند. من به هیچ چیزی آن قدر خوشحال نشده بودم که با آن پیرهن خوشحال شدم.

بِإِسْلَامِهِمْ ، وَبَدَرَ أَبِي قَوْمِي بِإِسْلَامِهِمْ ، فَلَمَّا قَدِمَ قَالَ : جِئْتُكُمْ وَاللَّهِ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ﷺ حَقًّا ، فَقَالَ : « صَلُّوا صَلَاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا ، وَصَلُّوا صَلَاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا ، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَلْيُؤَدِّنْ أَحَدُكُمْ ، وَلْيُؤَمِّكُمْ أَكْثَرَكُمْ قُرْآنًا » . فَظَنَرُوا فَلَمْ يَكُنْ أَحَدًا أَكْثَرَ قُرْآنًا مِنِّي ، لِمَا كُنْتُ أَتْلَقُ مِنَ الرُّكْبَانِ ، فَقَدَّمُونِي بَيْنَ أَيْدِيهِمْ ، وَأَنَا ابْنُ سِتٍّ أَوْ سَبْعِ سَنِينَ ، وَكَانَتْ عَلَيَّ بُرْدَةٌ ، كُنْتُ إِذَا سَجَدْتُ تَقَلَّصْتُ عَنِّي ، فَقَالَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْحَيِّ : أَلَا تَنْظُرُوا عَنَّا أَسْتَ قَارِئِكُمْ ؟ فَاشْتَرَوْا فَقَطَعُوا لِي قَمِيصًا ، فَمَا فَرِحْتُ بِشَيْءٍ فَرِحِي بِذَلِكَ الْقَمِيصِ .

۴۳۰۳ - از مالک از ابن شهاب (زهری) از عروه بن زبیر روایت است که عایشه (رضی الله عنها) از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است. و لیث گفته است که از یونس از ابن شهاب، از عروه بن زبیر روایت است که عایشه گفت: عتبه بن ابی وقاص به برادر خود سعد سفارش کرده بود که پسر کنیز زَمْعَه (را که از نطفه اوست) نزد خود نگه دارد و عتبه گفته بود که وی پسر من است.

آنگاه که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به هنگام فتح به مکه آمد، سعد بن ابی وقاص پسر کنیز زَمْعَه را گرفت و او را نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آورد. عبد بن زَمْعَه نیز با وی آمد. سعد بن ابی وقاص گفت: این پسر برادر من است که به من سفارش کرده که وی پسرش می باشد. عبد بن زَمْعَه گفت: یا رسول الله، این برادر من است، او پسر زَمْعَه است که بر بستر وی زاده شده است.

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به سوی پسر کنیز زَمْعَه نگریست و دید که وی از همه مردم به عتبه بن ابی وقاص شبیه تر است. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ای عبد بن زَمْعَه، او از تو است و او برادر تو است.» زیرا آن پسر بر بستر او (زَمْعَه) زاده شده بود. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) (به همسر خود سوده بنت زَمْعَه) گفت: «از آن پسر حجاب بگیر، ای سوده» زیرا در وی شباهت عتبه بن ابی وقاص را دید.

ابن شهاب گفت: عایشه گفته است: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «پسر از

۴۳۰۳ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ:

وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ عَتْبَةُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ عَهْدًا إِلَى أَخِي سَعْدٍ، أَنْ يَقْبِضَ ابْنَ وَكَيْدَةَ زَمْعَةَ، وَقَالَ عَتْبَةُ: إِنَّهُ ابْنِي، فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَكَّةَ فِي الْفَتْحِ، أَخَذَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ ابْنَ وَكَيْدَةَ زَمْعَةَ، فَأَقْبَلَ بِهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَأَقْبَلَ مَعَهُ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ هَذَا ابْنُ أَخِي، عَهْدًا إِلَيَّ إِنَّهُ ابْنِي. قَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا أَخِي، هَذَا ابْنُ زَمْعَةَ، وَوَلَدَ عَلِيٍّ فَرَّاشَةَ. فَتَنظَرُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى ابْنِ وَكَيْدَةَ زَمْعَةَ، فَإِذَا أَشْبَهَ النَّاسَ بَعْتَةَ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هُوَ لَكَ، هُوَ أَخُوكَ يَا عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ.» مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ وُلِدَ عَلِيٍّ فَرَّاشَةَ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَحْتَجِبِي مِنْهُ يَا سَوْدَةَ.» لِمَا رَأَى مِنْ شَبهِ عَتْبَةَ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ.

قال ابن شهاب: قالت عائشة: قال رسول الله ﷺ: «الوكد للفراش وللعاهر الحجر».

وقال ابن شهاب: وكان أبو هريرة يصيح بذلك. [راجع: ۲۰۵۲. أخرجه مسلم: ۱۴۵۷ مختصراً.]

آن بستر است و زناکار را سنگ.» و ابن شهاب گفت: ابو هریره (فرموده آن حضرت را) با صدای بلند می گفت.

۴۳۰۴ - از زهری روایت است که عروه بن زبیر گفت: در زمان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در غزوه فتح زنی دزدی کرد. قوم آن زن به أسامه بن زید مراجعه کردند تا (نزد آن حضرت) از آن زن شفاعت نماید. عروه گفت: چون أسامه در مورد وی سخن بر زبان آورد، رخسار آن حضرت دگرگون شد و فرمود: «آیا در مورد حکمی از احکام خدا با من سخن می گویی؟» أسامه گفت: یا رسول الله، برایم آموزش بخواه. چون وقت ظهر (پیشین) فرا رسید رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به خطبه ایستاد و خدای را بدانچه سزاوار اوست ستود و سپس فرمود: «اما بعد، همانا مردمان قبل از شما هلاک شدند؛ زیرا اگر شریفی در میانشان دزدی می کرد، از وی درمی گذشتند و اگر ضعیفی در میانشان دزدی می کرد، مجازات را بر وی اجرا می کردند، سوگند به ذاتی که نفس محمد در ید قدرت اوست که اگر فاطمه دختر محمد دزدی می کرد، دست او را قطع می کردم.»

سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) (به مجازات) آن زن امر کرد و دست وی بریده شد. و پس از آن توبه آن زن نیکو شد و ازدواج کرد. عایشه گفت: پس از آن وی نزد من می آمد و من نیاز او را به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می رساندم.

۴۳۰۵، ۴۳۰۶ - از عاصم، از ابو عثمان از مجاشع (رضی الله عنه) روایت است که گفت:

۴۳۰۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُثَنَّى: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَنَّ امْرَأَةً سَرَقَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ الْفَتْحِ، فَفَرَعَ قَوْمُهَا إِلَى أَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ يَسْتَشْفَعُونَ.

قال عُرْوَةُ: فَلَمَّا كَلَّمَهُ أَسَامَةُ فِيهَا تَلَوْنَ وَجَّهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «اتَّكَلَّمَنِي فِي حَدِّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ». قال أَسَامَةُ: اسْتَغْفِرُ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَلَمَّا كَانَ الْعَشِيُّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَطِيبًا، فَأَتَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ النَّاسَ قَبْلَكُمْ: أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ، وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا». ثُمَّ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِتِلْكَ الْمَرْأَةِ فَقَطَعَتْ يَدَهَا، فَحَسَنَتْ تَوْبَتَهَا بَعْدَ ذَلِكَ وَتَزَوَّجَتْ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَكَانَتْ تَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ، فَارْتَمَعُ حَاجِبَتَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. (راجع: ۲۶۴۸، ترجمه مسلم: ۱۹۸۸).

۴۳۰۵، ۴۳۰۶ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا عَاصِمٌ، عَنِ أَبِي عَثْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي

من برادر خود (معبد) را پس از فتح (مکه) نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بردم و گفتم: یا رسول الله، برادرم را نزد تو آوردم تا در مورد هجرت (از مکه به مدینه) از وی بیعت بگیری. فرمود: «اهل هجرت (ثوابی) را که در آن است، بردند.»^۱ پس گفتم: بر چه چیز از وی بیعت می‌گیری؟ فرمود: «بر اسلام، و ایمان و جهاد از وی بیعت می‌گیرم.»

(ابو عثمان راوی) گفت: سپس من معبد را دیدم و او برادر بزرگتر بود. او را (از این حدیث) پرسیدم. گفت: مجاشع راست گفته است. ۴۳۰۷، ۴۳۰۸ - از عاصم، از ابو عثمان النهدی، از مجاشع بن مسعود روایت است که گفت: با برادر خود معبد نزد پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) رفتم تا در مورد هجرت از وی بیعت بگیرد. فرمود: «فضیلت هجرت بر اهل هجرت تمام شد، از وی بر اسلام و جهاد بیعت می‌گیرم.» من ابو معبد را ملاقات کردم و از وی سؤال کردم گفت: مجاشع راست گفته است. خالد به روایت از ابو عثمان، از مجاشع گفته است: وی با برادر خود مجالد (ابومعبد) آمده بود.

۴۳۰۹ - از عنذر، از شعبه، از ابوبشر روایت است که مجاهد گفت: به ابن عمر (رضی الله عنهما) گفتم: من قصد کرده‌ام که به سوی شام هجرت کنم. گفت: هجرتی (در کار) نیست ولیکن جهاد هست. برو خود را (به جهاد) عرضه کن، پس اگر به چیزی (جهاد) دست

۱- یعنی پس از فتح مکه ثواب هجرت باقی نمانده است و آن ثواب را کسانی که قبل از فتح مکه هجرت کردند، بردند.

مُجَاشِعٌ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ بِأَخِي بَعْدَ الْفَتْحِ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، جِئْتُكَ بِأَخِي لَتَبَايَعَهُ عَلَيَّ الْهَجْرَةَ ، قَالَ : «ذَهَبَ أَهْلُ الْهَجْرَةِ بِمَا فِيهَا» . قُلْتُ : عَلَيَّ أَيُّ شَيْءٍ تَبَايَعُهُ ؟ قَالَ : «أَبَايَعُهُ عَلَيَّ الْإِسْلَامِ ، وَالْإِيمَانَ ، وَالْجِهَادَ» . فَلَقَيْتُ مَعْبِدًا بَعْدُ ، وَكَانَ أَكْبَرَهُمَا ، فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ : صَدَّقَ مُجَاشِعٌ . [راجع: ۲۹۶۲، ۲۹۶۳. أخرجه مسلم: ۱۸۶۳ بلفظ الخبر]

۴۳۰۷، ۴۳۰۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ : حَدَّثَنَا الْفَضِيلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا عَاصِمٌ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ ، عَنْ مُجَاشِعِ بْنِ مَسْعُودٍ : انْطَلَقْتُ بِأَبِي مَعْبِدٍ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ لِيَبَايَعَهُ عَلَيَّ الْهَجْرَةَ ، قَالَ : «مَضَّتْ الْهَجْرَةُ لِأَهْلِهَا ، أَبَايَعُهُ عَلَيَّ الْإِسْلَامِ وَالْجِهَادِ» . فَلَقَيْتُ أَبَا مَعْبِدٍ فَسَأَلْتُهُ ، فَقَالَ : صَدَّقَ مُجَاشِعٌ .
وقال خالد ، عن أبي عثمان ، عن مجاشع : أنه جاء بأخيه مجالد .

۴۳۰۹ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي بَشْرٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ : قُلْتُ لِابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَهَاجِرَ إِلَى الشَّامِ ، قَالَ : لَا هَجْرَةَ وَلَكِنْ جِهَادًا ، فَاَنْطَلِقْ فَاغْرُضْ نَفْسَكَ ، فَإِنْ وَجَدْتَ شَيْئًا وَإِلَّا رَجَعْتَ . [أخرجه مسلم: ۳۸۹۹.]

یافتی (خوب) و در غیر آن بازگردد.

۴۳۱۰ - و نَصْرُ گفته است: از شُعْبَةَ که ابوبشر روایت است گفت: از مُجَاهِدِ شَنِیدِم که گفت: به ابن عُمَرُ گفتم: وی گفت: امروز هجرتی نیست. یا پس از رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، مثل آن (حدیث که گفته آمد).

۴۳۱۱ - از عَدَةَ بْنِ ابِي لُبَابَةَ، از مُجَاهِدِ بْنِ جَبْرِ مکی روایت است که عبد الله بن عُمَرُ (رضی الله عنهما) می گفت: پس از فتح (مکه) هجرتی نیست.

۴۳۱۲ - از أَوْزَاعِي روایت است که عطاء بن ابی رباح گفت: با عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ از وی پرسیدیم: گفت: امروز هجرتی نیست، مسلمان (در آن زمان) هر یک با دین خویش به سوی خدا و پیامبر وی رو می آورد، از بیم آنکه مبدا به بلایی دچار شود، لیکن امروز خداوند اسلام را پیروز گردانیده است و مسلمان در هر جا که بخواهد پروردگار خود را عبادت می کند. ولی جهاد و نیت آن باقی است.

۴۳۱۳ - از ابن جُرَيْجٍ، از حَسَنِ بْنِ مُسْلِمٍ روایت است که مُجَاهِدِ گفتم: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در روز فتح (مکه) به خطبه ایستاد و گفت: «به تحقیق که خداوند در روزی که آسمانها و زمین را آفرید، مکه را حرام گردانید، پس این (مکه) حرام است به خاطر حرام گردانیدن خدا تا به روز قیامت. برای هیچ یکی

۴۳۱۱ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ يَزِيدَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَزَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو عَمْرٍو الْأَوْزَاعِيُّ ، عَنْ عَبْدِ بْنِ أَبِي لُبَابَةَ ، عَنْ مُجَاهِدِ بْنِ جَبْرِ الْمَكِّيِّ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا كَانَ يَقُولُ : لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ . [راجع : ۳۸۹۹]

۴۳۱۲ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ يَزِيدَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَزَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي الْأَوْزَاعِيُّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ قَالَ : زُرْتُ عَائِشَةَ مَعَ عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ ، فَسَأَلَهَا عَنِ الْهِجْرَةِ ، فَقَالَتْ : لَا هِجْرَةَ الْيَوْمَ ، كَانَ الْمُؤْمِنُ يُفْرَأُ أَحَدُهُمْ بَدِينِهِ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ ﷺ ، مَخَافَةَ أَنْ يُفْتَنَ عَلَيْهِ ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَقَدْ أَظْهَرَ اللَّهُ الْإِسْلَامَ ، فَأَلْمُؤْمِنُ يُعْبَدُ رَبَّهُ حَيْثُ شَاءَ ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَبَيْتَةٌ . [راجع : ۳۰۸۰ . انورجه مسلم : ۱۸۶۴ مختصراً باختلاف]

۴۳۱۳ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي حَسَنُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ يَوْمَ الْفَتْحِ فَقَالَ : «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مَكَّةَ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ ، فَهِيَ حَرَامٌ بِحَرَامِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، لَمْ تَحِلْ لِأَحَدٍ قَبْلِي وَلَا تَحِلُّ لِأَحَدٍ بَعْدِي ، وَلَمْ تَحِلَّ لِي قَطُّ إِلَّا سَاعَةً مِنَ الدَّهْرِ ، لَا يُتَمَرُّ صَيْدُهَا ، وَلَا يُعْتَصَدُ شَوْكُهَا ، وَلَا يُخْتَلَى خَلَاهَا ، وَلَا تَحِلُّ لِقَطْعَتِهَا إِلَّا لِمَنْشَدٍ» .

فَقَالَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ : إِلَّا الْإِدْخِرِيَّ يَا رَسُولَ

۱- چون این حدیث از قول مجاهد که تابعی است از آن حضرت نقل شده، حدیث مرسل است و در کتاب حج و جهاد، آن را موصول آورده است. (تیسیر القاری)

قبل از من حلال نبوده است و برای هیچ یکی بعد از من حلال نیست، و برای من هرگز آن را حلال نکرده است مگر برای مدتی معین از زمان. شکار آن فرار داده نشود و خار آن بریده نشود و گیاه آن برکنده نشود و حلال نیست برداشتن مال افتاده کسی، مگر برای کسی که آن را بشناساند.

سپس عباس بن عبدالمطلب گفت: به جز از گیاه اِذْخِر، یا رسول الله، که (استفاده) از آن چاره نیست در (کارگاه) آهنگران و (پوشیدن) خانه‌ها.

آن حضرت خاموش شد و سپس گفت: «به جز از اِذْخِر، که آن حلال است.» همچنان از ابن جُرَیج، از عبدالکریم، از عِکْرَمَه، از ابن عباس به مثل این حدیث، یا نحو (مانند) این حدیث روایت شده است. چنانکه ابو هریره (مانند آن را) از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است.

اللَّهُ ، فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهُ لِلْقَيْنِ وَالثَّبُوتِ ، فَسَكَتَ ثُمَّ قَالَ : «إِلَّا الْإِذْخِرَ ، فَإِنَّهُ حَلَالٌ» .

وَعَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْكَرِيمِ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ : بِمِثْلِ هَذَا ، أَوْ نَحْوِ هَذَا .

رَوَاهُ أَبُو هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [راجع: ۱۳۴۹. أخرجه مسلم: ۱۳۵۳، زيادة موصولا، و فطمة الفتح ولاهجرة في: الإمارة: ۸۵]

۵۴- باب : قَوْلُ اللَّهِ

تَعَالَى : ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ

باب - ۵۴ قول خدای تعالی:

«در روز حنین، در آن زمان که شمار زیادتان

۱- فتح مکه باعث شد تا بسیاری از قبایل مشرک عرب به دین مبین اسلام درآیند ولی شماری از قبایل مشرک چون هوازن و ثقیف و نصر و جشم و سعد بن بکر به سرکردگی مالک بن عوف علیه مسلمانان متحد شدند و زنان و فرزندان و اموال خویش را با خود همراه کردند و در نزدیکی حنین در موضعی به نام هوازن جایجا شدند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به تاریخ ششم شوال سال هشتم هجرت با لشکر دوازده هزار نفری که دو هزار نفر از نومسلمانان مکه نیز در آن شامل بود به سوی حنین راهی شدند و به تاریخ دهم شوال به حنین رسیدند. با رسیدن به حنین ناگاه مورد حمله تیراندازان مشرکان عرب قرار گرفتند. مسلمانان در حالت سراسیمگی و پریشانی متفرق و پراکنده شدند و با بی نظمی و نابسامانی مواجه شدند. ولی رشادت و جرأت و شهامت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در میدان نبرد که مسلمانان را به سوی خود فرامی خواند باعث شد تا مسلمانان پیرامون آن حضرت جمع آیند و بیروز گردند.

إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ . ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ - إِلَى قَوْلِهِ - عَمُورٌ رَحِيمٌ ﴿ . [التوبة: ۲۵-

[۲۷

شما را به شگفت آورده بود. ولی به هیچ وجه از شما دفع (خطر) نکرد و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید، سپس در حالی که پشت (به دشمن) کرده بودید برگشتید. آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستاده خود و بر مؤمنان فرود آورد و سپاهیان فرو فرستاد که آنها را نمی دیدید، و کسانی را که کفر ورزیدند عذاب کرد و سزای کافران همین بود. سپس خدا، بعد از این (واقعه) توبه هرکس را بخواهد می پذیرد و خدا آمرزنده مهربان است.»
(التوبه: ۲۵ - ۲۷)

۴۳۱۴ - از یزید ابن هارون روایت است که اسماعیل گفت: بر دست ابن بی اوفی جای زخمی را دیدم. وی گفت: این زخمی است که در روز حنین که با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بودم، وارد آمده است. گفتم: تو در حنین حاضر بوده‌ای؟ گفت: «آری» و همچنان در (غزوات) قبل از آن.

۴۳۱۵ - از سفیان از ابواسحاق روایت است که از براء (رضی الله عنه)، شنیدم که وقتی مردی آمد و به او گفت: ای ابا عماره، آیا در روز حنین پشت گردانیدی (و فرار کردی) وی گفت: اما من بر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گواهی می دهم که وی (به دشمن پشت) نداد. ولی مردمان شتابکار، شتاب کردند و مردم هوازن بر آنها تیراندازی کردند و ابوسفیان بن حارث مهارستر سفید آن حضرت را در دست داشت و آن حضرت می گفت: «منم پیامبر و این سخنی دروغ نیست، منم پسر عبدالمطلب.»

۴۳۱۶ - از ابوالولید از شعبه روایت است که

۴۳۱۴ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نُسَيْرٍ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ ابْنُ هَارُونَ : أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ : رَأَيْتُ يَزِيدَ ابْنَ أَبِي أَوْفَى ضَرْبَةً ، قَالَ : ضُرِبْتُهَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ حَنْيْنٍ ، قُلْتُ : شَهِدْتَ حَنْيْنَ ؟ قَالَ : قَبْلَ ذَلِكَ .

۴۳۱۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : حَدَّثَنَا سَفْيَانُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَمِعْتُ الْبَرَاءَ ﷺ ، وَجَاءَهُ رَجُلٌ ، فَقَالَ : يَا أَبَا عَمَّارَةَ ، أَتَوَلَّيْتَ يَوْمَ حَنْيْنٍ ؟ فَقَالَ : أَمَا أَنَا فَاشْهَدْ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ أَنَّهُ لَمْ يُؤَلِّ ، وَلَكِنْ عَجَّلَ سَرْعَانُ الْقَوْمُ ، فَرَشَقْتُهُمْ هَوَازِنُ ، وَأَبُو سَفْيَانَ بْنِ الْحَارِثِ أَخَذَ بِرَأْسِ بَعْلَتِهِ الْبَيْضَاءِ ، يَقُولُ : «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ» . [رواه: ۲۸۶۴ . أخرجه مسلم : ۱۷۷۶ .]

۴۳۱۶ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي

ابو اسحاق گفت: به براء گفته شد در حالی که من می شنیدم: «آیا شما با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز حنین (به دشمن) پشت گردانیدید؟ براء گفت: و اما پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (به دشمن) پشت نگردانید، آنها تیراندازان ماهری بودند. آن حضرت گفت: «منم پیامبر و این سخنی دروغ نیست. منم پسر عبدالمطلب.»

۴۳۱۷ - از عُنْدَرُ از شُعبه روایت است که ابو اسحاق گفت: وی از براء شنیده است که مردی از قبیله قیس از وی می پرسید: آیا شما در روز حنین از نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرار کردید؟ وی گفت: ولی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرار نکرد. مردم هوازن تیراندازان ماهری بودند، آنگاه که ما بر ایشان حمله کردیم، آنها گریختند و ما به سوی غنایم شتافتیم ولی با تیرهای ایشان روبرو شدیم و به تحقیق که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دیدم که بر استری سفید سوار است و ابو سفیان بن حارث، مهار آن را در دست گرفته است و آن حضرت می گفت: «منم پیامبر و این سخنی دروغ نیست.»

اسرائیل و زُهِیر گفته اند: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (در میدان نبرد) از استر خود فرود آمد.

۴۳۱۸، ۴۳۱۹ - از لَیْثُ، از عُقَیلُ، از ابن شهاب و همچنان از پسر برادر ابن شهاب روایت است که محمد بن شهاب گفت: عُرْوَةُ بن زُبَیرُ گفت: مَرْوَانُ و مِسُورُ بن مَخْرَمَةُ به او گفته اند: آنگاه که نمایندگان مسلمان قبیله هوازن نزد

إِسْحَاقَ : قِيلَ لِلْبَرَاءِ ، وَأَنَا أَسْمَعُ : أَوْلَيْتُمْ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ ؟ قَالُوا : أَمَّا النَّبِيُّ ﷺ فَلَا ، كَانُوا رِمَاءً ، قَالُوا : «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبُ ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ» . راجع : ۲۸۹۴ .
اخرجه مسلم : ۱۷۷۶ مطولاً .

۴۳۱۷ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ : سَمِعَ الْبَرَاءَ ، وَسَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ قَيْسٍ : أَفَرَرْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ ؟ قَالُوا : لَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَفِرْ ، كَانَتْ هَوَازِنُ رِمَاءً ، وَإِنَّا لَمَّا حَمَلْنَا عَلَيْهِمْ انْتَكَفَفُوا فَأَكْبَيْنَا عَلَى الْعَنَائِمِ ، فَاسْتَقْبَلْنَا بِالسَّهَامِ وَلَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى بَعْلَتِهِ الْيَئِصَاءِ ، وَإِنَّ أَبَا سَفْيَانَ بْنَ الْحَارِثِ أَخَذَ بِرِمَامِهَا ، وَهُوَ يَقُولُ : «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبُ» .

قال اسرائيل وزهير : نزل النبي ﷺ عن بعلة . راجع : ۲۸۹۴ .
اخرجه مسلم : ۱۷۷۶

۴۳۱۸ ، ۴۳۱۹ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَفِيرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ .

وَحَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَخِي ابْنِ شَهَابٍ : قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ شَهَابٍ : وَرَعِمَ عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ مَرْوَانَ وَالْمِسُورَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَاهُ :

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمدند و از آن حضرت خواستند که اموال و اسیرانشان را به ایشان بازگرداند. آن حضرت (در موضع جُعرانه) ایستاد و به ایشان گفت: «جمعی با من اند که شما می بینید (و در غنایم حقی دارند) و نزد من بهترین سخن راست ترین آن است، پس یکی از این دو گزینش را اختیار کنید. یا اسیران را یا مال را، و من در انتظار شما بودم (که غنایم را تقسیم نکردم).»

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پس از بازگشت از طایف برای ده و اندی شب منتظر ایشان بود. آنگاه که بر ایشان آشکار گشت که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به جز یکی از آن دو را بر ایشان بر نمی گرداند، گفتند: ما اسیران خود را برگزیدیم (که به ما داده شود). سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در میان مسلمانان ایستاد و خداوند را به آنچه سزاوار اوست ستود و بعد گفت: «اما بعد، به تحقیق که برادران شما توبه کتان نزد ما آمده اند و من (صلاح) دیده ام که اسیرانشان را به ایشان بازگردانم، پس هر یک از شما که دوست می دارد این کار را به خوشی خاطر بکند، باید چنان کند و هر یک از شما که دوست می دارد بر سهم (غنیمت) خود بماند تا آنکه از اولین غنیمتی که خداوند به ما ارزانی می دارد به او بدهیم باید چنان کند.» مردم گفتند: یا رسول الله، ما به خوشی خاطر این کار را می کنیم (اسیران را باز می گردانیم). رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ما نمی دانیم که کدام یک از شما به این کار اجازه می دهد و کدام یک اجازه نمی دهد. پس نزد

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ حِينَ جَاءَهُ وَقَدْ هَوَّازَنَ مُسْلِمِينَ ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَسَبِيَّهُمْ ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَعِيَ مَن تَرَوْنَ ، وَأَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ ، فَاخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ : إِمَّا السَّبْيَ ، وَإِمَّا الْمَالَ ، وَقَدْ كُنْتُ أَسْتَأْنِتُ بِكُمْ» . وَكَانَ أَنْظَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً حِينَ قَفَلَ مِنَ الطَّائِفِ ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَيْرَ رَادٍّ إِلَيْهِمْ إِلَّا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ ، قَالُوا : فَأِنَّا نَخْتَارُ سَبْيَنَا ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيهِ الْمُسْلِمِينَ ، فَأَثْبَتَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قَالَ : «أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنِ إِخْوَانُكُمْ قَدْ جَاءُوا نَايِبِينَ ، وَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبِيَّهُمْ ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُطَيَّبَ ذَلِكَ فَلْيَفْعَلْ ، وَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَكُونَ عَلَى حَظِّهِ حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُمِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا فَلْيَفْعَلْ» . فَقَالَ النَّاسُ : قَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّا لَا نَدْرِي مَنْ أَدْنَى مِنْكُمْ فِي ذَلِكَ مِمَّنْ لَمْ يَأْذَنْ ، فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعَ إِلَيْنَا عُرْفَاؤُكُمْ أَمْرَكُمْ» . فَارْجَعَ النَّاسُ ، فَكَلَّمَهُمْ عُرْفَاؤُهُمْ ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّهُمْ قَدْ طَيَّبُوا وَأَذِنُوا . هَذَا الَّذِي بَلَغَنِي عَنْ سَبِيِّ هَوَّازِنَ . [راجع : ۲۳۰۷، ۲۳۰۸.]

بزرگان خویش بازگردید تا آنها تصامیم شما را به ما برسانند.»

مردم نزد بزرگان خویش بازگشتند و بزرگانشان با آنها صحبت کردند، سپس نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برگشتند و گفتند که آنها با خوشی خاطر پذیرفتند و اجازه دادند (که اسیران به ایشان بازگردانیده شوند) زُهری (ابن شهاب) گفته است: این است خبر آنچه از اسیران هوازن به من رسیده است.

۴۳۲۰ - از حَمَاد بن زید، از اَیُّوب، از نافع روایت است که: عمر گفت: یا رسول الله، از مَعْمَر، از اَیُّوب، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: آنگاه که از حُنین بازگشتیم، عمر از نذری که در جاهلیت به گردن گرفته بود که اعتکاف کند. از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سؤال کرد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به ایفای آن امر نمود. و بعضی از ایشان گفته‌اند: حَمَاد از اَیُّوب، از نافع، از ابن عمر روایت کرده است. جَریر بن حازم و حَمَاد بن سَلَمَه از اَیُّوب، از نافع، از ابن عمر از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۴۳۲۱ - از ابومحمد مولی ابوقتاده روایت است که ابوقتاده گفت: در سال حُنین با رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برآمدیم. آنگاه که (با مشرکین) رویاروی شدیم مسلمانان (به جز آن حضرت و بعضی یاران) عقب نشینی کردند. من مردی از مشرکین را دیدم که مردی از مسلمانان را زیر پای خود کرده است. من از عقب با شمشیر خود، بر رگ گردن وی زدم و

۴۳۲۰ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ : عَنِ أَيُّوبَ ، عَنِ نَافِعٍ : أَنَّ عُمَرَ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ

وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ أَيُّوبَ ، عَنِ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا قُتِلْنَا مِنْ حُنَيْنٍ ، سَأَلَ عُمَرُ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ نَذْرٍ كَانَ نَذْرَهُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، اعْتِكَافٍ فَأَمَرَهُ النَّبِيُّ ﷺ بِوَقَائِهِ .

وَقَالَ بَعْضُهُمْ : حَمَادٌ ، عَنِ أَيُّوبَ ، عَنِ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ .

وَرَوَاهُ جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، وَحَمَادُ بْنُ سَلَمَةَ ، عَنِ أَيُّوبَ ، عَنِ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [وإجماع: ۱۲۰۳۲]

۴۳۲۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ عُمَرَ بْنِ كَثِيرٍ بْنِ أَلْحَجِّ ، عَنِ أَبِي مُحَمَّدٍ مَوْلَى أَبِي قَتَادَةَ ، عَنِ أَبِي قَتَادَةَ قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَامَ حُنَيْنٍ ، فَلَمَّا التَّمَقْنَا كَانَتْ لِلْمُسْلِمِينَ جَوْلَةٌ ، فَرَأَيْتُ رَجُلًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَدْ عَلَا رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، فَضَرَبْتُهُ مِنْ وَرَائِهِ عَلَى حَبْلِ عَاتِقِهِ بِالسَّيْفِ فَقَطَعْتُ الدَّرْعَ ، وَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَضَمَمْتَنِي ضَمًّا وَجَدْتُ مِنْهَا رِيحَ الْمَوْتِ ، ثُمَّ أَدْرَكَهُ الْمَوْتُ فَأَرْسَلَنِي ، فَلَحِقْتُ عُمَرَ بْنَ

زره او را قطع کردم. وی به سوی من آمد و مرا فشرد و چنان فشرد که بوی مرگ را دریافتم. سپس مرگ او را دریافت و رهایم کرد. سپس نزد عمر بن خطاب رفتم و به او گفتم: مردم را چه رخ داده است (که گریخته‌اند) گفت: کار خدای عز و جل است.

مردم سپس (به میدان جنگ) برگشتند و (پس از شکست مشرکین) پیامبر (صلی الله علیه و سلم) نشست و گفت: «کسی که مشرکی را کشته باشد و بر آن گواهی داشته باشد، هر آنچه آن مشرک داشته است، از آن وی است.» من گفتم: کیست که بر من گواهی دهد و سپس نشستم. سپس پیامبر (صلی الله علیه و سلم) همان سخن خود را گفت. من ایستادم و گفتم: کیست که بر من گواهی دهد؟ سپس نشستم. بعد از آن پیامبر (صلی الله علیه و سلم) همان سخن خود را گفت. من ایستادم. فرمود: «بر تو چه واقع شده است ای ابوقتاده؟» ماجرا را بیان کردم. مردی گفت، راست می‌گویدی، لوازم و اسباب آن کشته شده نزد من است. ابوقتاده را راضی کن که به من واگذارد. ابوبکر گفت: به خدا که چنین نیست. که آن حضرت اجازه دهد که لوازم و اسباب شیری از شیران خدا را که به خاطر خدا و رسول او می‌جنگد، به تو بدهد.

پیامبر (صلی الله علیه و سلم) فرمود: «راست می‌گویدی، به وی بده.» آن مرد لوازم و اسباب را به من داد. من از پول آن اسباب و لوازم باغی در قبیله بنی سلمه خریدم و این اولین مالی بود که پس از مسلمان شدن به دست آوردم.

الْحَطَّابُ فَقُلْتُ: مَا بَالُ النَّاسِ؟ قَالَ: أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. ثُمَّ رَجَعُوا وَجَلَسَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ: «مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا لَهُ عَلَيْهِ بَيْتَةٌ فَلَهُ سَلْبُهُ». فَقُلْتُ: مَنْ يَشْهَدُ لِي، ثُمَّ جَلَسْتُ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ مِثْلَهُ، فَقُمْتُ: مَنْ يَشْهَدُ لِي، ثُمَّ جَلَسْتُ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ مِثْلَهُ، فَقُمْتُ، فَقَالَ: «مَا لَكَ يَا أَبَا قَتَادَةَ؟ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ رَجُلٌ: صَدَقَ، وَسَلْبُهُ عِنْدِي، فَأَرْضَهُ مِنْهُ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لَاهَا اللَّهُ إِذَا، لَا يَعْمَدُ إِلَى أَسَدٍ مِنْ أَسَدِ اللَّهِ، يُقَاتِلُ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ فِيمَطِّيكَ سَلْبُهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «صَدَقَ، فَأَعْطَهُ». فَأَعْطَانِي، فَأَتَيْتُهُ بِهِ مَخْرَقًا فِي بَنِي سَلْمَةَ، فَإِنَّهُ لِأَوَّلِ مَالٍ تَأْتَلْتُهُ فِي الْإِسْلَامِ. [راجع: ۲۱۰۰، أخرجه مسلم: ۱۷۵۱].

۴۳۲۲ - از ابو محمد مولی ابوقتاده روایت است که گفت: و چون روز حنین بود، به سوی مردی از مسلمانان نگریستم که با مردی از مشرکین می‌جنگید و مردی دیگر از مشرکین در عقب آن مرد مسلمان کمین گرفته بود تا او را بکشد. من به سوی مردی که در عقب وی کمین گرفته بود شتافتم. وی دست بلند کرد تا مرا بزند، من بر دستش زدم و آن را قطع کردم، سپس آن مرد مرا گرفت و فشرد تا آنکه ترسیدم (که خواهم مرد) بعد مرا رها کرد - و سست شد. او را دور انداختم و سپس او را کشتم. مسلمانان فرار کردند و من همراه‌شان فرار کردم. ناگاه در میان مردم به عمر بن خطاب برخوردیم. به او گفتم: مردم را چه اتفاق افتاده است؟ گفت: حکم خداوند است. سپس مردم نزد رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) بازگشتند.

رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) گفت: «اگر کسی بر کسی که او را کشته است گواه آورد، هرآنچه از وی مانده باشد از آن اوست.» من برخاستم که بر کشته خود گواهی بیابم، هیچ کس را ندیدم که برای من گواهی بدهد. نشستیم. سپس مرا به خاطر رسید (که چیزی بگویم) آن ماجرا را به رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) یاد کردم. مردی از هم نشینان آن حضرت گفت: سلاح آن مردی که از وی یاد می‌کند، نزد من می‌باشد. او را از من راضی بگردان (تا سلاح او را از من نستاند).

ابوبکر گفت: چنین نیست (یا رسول‌الله) به او مده، که مردی زبون قریشی را بدهی و شیری از شیران خدا را واگذاری که از جانب

۴۳۲۲ - وَقَالَ اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ كَثِيرٍ بْنِ أَلْحَجِّ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ مَوْلَى أَبِي قَتَادَةَ: أَنَّ أَبَا قَتَادَةَ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمَ حَنْيْنٍ، نَظَرْتُ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، يُسَاتِلُ رَجُلًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَآخِرُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ يَخْتَلُهُ مِنْ وَرَاءِهِ لِيَقْتُلَهُ، فَاسْرَعْتُ إِلَى الَّذِي يَخْتَلُهُ، فَرَفَعَ يَدَهُ لِيَضْرِبَنِي، وَأَضْرَبَ يَدَهُ فَقَطَعْتُهَا، ثُمَّ أَخَذَنِي فَضَمَّنِي صَمًّا شَدِيدًا حَتَّى تَخَوَّفْتُ، ثُمَّ تَرَكَهُ، فَتَحَلَّلْتُ، وَدَفَعْتُهُ ثُمَّ قَتَلْتُهُ، وَأَنْهَزِمَ الْمُسْلِمُونَ وَأَنْهَزِمْتُ مَعَهُمْ، فَإِذَا بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي النَّاسِ، فَقُلْتُ لَهُ: مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ قَالَ: أَمَرَ اللَّهُ، ثُمَّ تَرَجَعَ النَّاسُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَقَامَ بَيْتَهُ عَلَيَّ قَتِيلَ قَتَلَهُ فَلَهُ سَلْبُهُ». فَقُمْتُ لِأَتَمَسَّ بَيْتَهُ عَلَيَّ قَتِيلِي، فَلَمَّ أَرَأَيْتُمْ أَحَدًا يَشْهَدُ لِي فَجَلَسْتُ، ثُمَّ بَدَأَ لِي فَذَكَرْتُ أَمْرَهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ جُلَسَاءِهِ: سِلَاحُ هَذَا الْقَتِيلِ الَّذِي يَذْكُرُ عِنْدِي، فَأَرْضَهُ مِنْهُ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: كَلَّا، لَا يُعْطَى أَصْبِيغٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَيَدْعُ أَسَدًا مِنْ أَسَدِ اللَّهِ، يُقَاتِلُ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ. قَالَ: فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَدَاهُ إِلَيَّ، فَاشْتَرَيْتُ مِنْهُ خِرَافًا فَكَانَ أَوْلَى مَالٍ تَأْتِلُهُ فِي الْإِسْلَامِ.

[راجع: ۲۱۰۰. أخرجه مسلم: ۱۷۵۱.]

خدا و رسول او می‌جنگد. ابوقتاده گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) ایستاد و سلاح وی را به من داد و از پول آن باغی خریدم و این نخستین مالی بود که در اسلام فراهم کردم.

باب - ۵۵ غزوه اوطاس

۴۳۲۳ - از یزید بن عبدالله، از ابوبدره روایت است که ابوموسی (رضی‌الله عنه) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) از جنگ حنین فراغت یافت ابوعامر را به سرکردگی لشکری به اوطاس فرستاد. وی در آنجا با دُرید بن الصّمه مواجه شد. دُرید کشته شد و خداوند یاران وی را شکست داد.

ابوموسی گفت: آن حضرت مرا با ابوعامر فرستاده بود. مردی از قبیله جُشم تیری به سوی ابوعامر رها کرد که بر زانوی وی اصابت کرد. من نزد وی رفتم و گفتم: ای عمو، کی تو را به تیر زد؟ وی (تیر زن) را به ابوموسی اشاره کرد و گفت: اوست کشنده من که مرا به تیر زده است. من به سوی وی شتافتم و به وی نزدیک شدم. چون مرا دید، گریخت. او را دنبال کردم و به او پیوسته می‌گفتم: آیا نمی‌شرمی. آیا نمی‌ایستی، وی ایستاد. دو ضربه شمشیر با هم رد و بدل کردیم و او را کشتم. سپس به ابوعامر گفتم: خداوند رفیق تو را کشت.» ابوعامر گفت: این تیر را (از زانویم) بیرون آور. تیر را بیرون آوردم، از جای تیر آبی خارج شد. وی گفت: ای پسر برادر، پیامبر (صلی‌الله علیه

باب - ۵۵ غزوه اوطاس

۴۳۲۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو اسْمَاءَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : لَمَّا فَرَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ حُنَيْنٍ بَعَثَ أَبَا عَامِرٍ عَلَى جَيْشٍ إِلَى أَوْطَاسٍ ، فَلَقِيَ دُرَيْدَ بْنَ الصَّمَّةِ ، فَقَتَلَ دُرَيْدًا وَهَرَمَ اللَّهُ أَصْحَابَهُ ، قَالَ أَبُو مُوسَى : وَبَعَثَنِي مَعَ أَبِي عَامِرٍ ، فَرَمِيَ أَبُو عَامِرٍ فِي رُكْبَتِهِ ، رَمَاهُ جُشْمِي بِسَهْمٍ فَأَثَبَتْهُ فِي رُكْبَتِهِ ، فَأَنْتَهَيْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ : يَا عَمُّ مَنْ رَمَاكَ ؟ فَأَشَارَ إِلَيَّ أَبِي مُوسَى فَقَالَ : ذَلِكَ قَاتِلِي الَّذِي رَمَانِي ، فَفَضِدْتُ لَهُ فَلَحِقْتُهُ ، فَلَمَّا رَأَيْتُ وُلِيَّ ، فَأَتَيْتُهُ وَجَعَلْتُ أَقُولُ لَهُ : أَلَا تَسْتَحْيِي ، أَلَا تَتَّيِبُ ، فَكَفَّ ، فَأَخْتَلَفْنَا ضَرْبَتَيْنِ بِالسَّيْفِ فَفَتَلْتُهُ ، ثُمَّ قُلْتُ لِأَبِي عَامِرٍ : قَتَلَ اللَّهُ صَاحِبَكَ ، قَالَ : فَأَنْزِعْ هَذَا السَّهْمَ ، فَتَرَعْتَهُ فَنَزَا مِنْهُ الْمَاءُ ، قَالَ : يَا ابْنَ أَخِي : أَفَرَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، وَقُلْتُ لَهُ : اسْتَغْفِرْ لِي . وَأَسْتَخْلِفَنِي أَبُو عَامِرٍ عَلَى النَّاسِ ، فَمَكَثْتُ يَسِيرًا ثُمَّ مَاتَ ، فَوَجَعْتُ فَدَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِهِ عَلَى سَرِيرٍ مُرْمَلٍ وَعَلَيْهِ فِرَاشٌ ، قَدْ أَتَرَ رِمَالِ السَّرِيرِ بِظَهْرِهِ وَجَنْبَيْهِ ، فَأَخْبَرْتُهُ بِخَيْرِنَا وَخَيْرِ أَبِي عَامِرٍ ، وَقَالَ : قُلْ لَهُ اسْتَغْفِرْ لِي ، فَدَعَا بِمَاءٍ قَتَوَصًّا ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ : «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبِيدِ أَبِي عَامِرٍ» . وَرَأَيْتُ بِيَاضَ إِبْطِهِ ، ثُمَّ قَالَ : «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَوْقَ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ مِنَ النَّاسِ» . فَقُلْتُ : وَكَيْ فَاَسْتَغْفِرُ ، فَقَالَ : «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ

قیس دُتِبَهُ، وَأَدْخَلَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُدْخَلًا كَرِيمًا». قَالَ أَبُو بَرْدَةَ: إِحْدَاهُمَا لِأَبِي عَامِرٍ، وَالْأُخْرَى لِأَبِي مُوسَى. [راجع: ۲۸۸۴، وانظر في الدعوات، باب ۲۳. أخرجه مسلم: ۲۴۹۸.]

وسلم) را سلام برسان و به وی بگوی: به من آمرزش بخواه. سپس ابوعامر مرا به جانشینی خود بر مردم برگزید، اندک زمانی زنده بود و سپس مُرد.

من بازگشتم و نزد پیامبر(صلی الله علیه وسلم) آمدم. آن حضرت در خانه خود بر تختی آرمیده بود که از برگ خرما بافته شده بود و بر روی تخت، فرشی گسترده شده بود، و اثر برگهای خرمای بافته شده تخت بر پشت و پهلوهای آن حضرت نمودار بود. آن حضرت را از ماجرای خود و قضیه ابوعامر آگاه گردانیدم که گفته بود: به آن حضرت بگوی که به من آمرزش بخواهد. آن حضرت ظرفی آب خواست و وضو کرد. سپس دستهای خود را بلند کرد و گفت: «بارالها، عیب ابوعامر را بیامرز.» من سفیدی بغلهای آن حضرت را (که دستها را به دعا بلند کرده بود) دیدم و سپس گفت: «بارالها، او را در روز قیامت بر بسا از مردمی که آفریده‌ای، برتری ارزانی کن.»

من گفتم: برای من آمرزش بخواه. آن حضرت گفت: «بارالها گناه عبدالله بن قیس را ببخشای، و او را در روز قیامت به جای نیکویی (از بهشت) داخل گردان.»

ابوبرده (راوی) گفته است: یکی از این دو دعا برای ابو عامر بود و دیگری برای ابوموسی (عبدالله بن قیس)

باب - ۵۶ غزوة طائف

در ماه شوال سال هشتم (هجرت) و موسی بن

باب : ۵۶ غزوة الطائف

في شوال سنة ثمان ، قاله موسى بن عبيدة .

عقبه چنین گفته است.

۴۳۲۴ - از زینب بنت ابی سلمه روایت است که مادرش ام سلمه (رضی الله عنها) - همسر آن حضرت - گفت: پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) بر من درآمد و نزد من مخنتی (زن مانند، هیز) نشسته بود. از وی شنیدم که به عبدالله بن ابی امیه می گفت: ای عبدالله، ببین که اگر فردا خداوند طائف را بر شما فتح کند، دختر غیلان را به ازدواج خود درآور، وی چنان (چاق و فربه است) که چون پیش آید، چهار پرده گوشت بنماید و چون پشت بگرداند هشت پرده گوشت بنماید. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «این مخنتان باید نزد شما وارد نشوند. محمود، از ابواسامه، از هشام همین حدیث را روایت کرده و افزوده است که آن حضرت در آن روز طائف را محاصره کرده بود.

۴۳۲۵ - از سفیان، از عمرو، از ابوالعباس شاعر نابینا روایت است که عبدالله بن عمر گفت: آنگاه که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) طائف را محاصره کرد، بر چیزی از آنها دست نیافت و فرمود: «ان شاء الله (به مدینه) روان هستیم.» این سخن بر صحابه گران آمد و گفتند: می رویم در حالیکه فتح نمی کنیم. - و بار دیگر (راوی چنین) گفت: «می رویم» (عوض: «روان هستیم.») آن حضرت فرمود: «فردا جنگ کنید.» فردای آن روز جنگ کردند، ایشان زخم برداشتند. آن حضرت فرمود: «ما فردا ان شاء الله (به مدینه) روان هستیم.» این سخن یاران را خوش آمد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خندید و سفیان بار دیگر چنین گفت: آن حضرت تبسم کرد (عوض: خندید) مؤلف

۴۳۲۴ - حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : سَمِعَ سُفْيَانَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أُمِّهَا أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ وَعِنْدِي مَخْنَتٌ ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُمِيَّةٍ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، أَرَأَيْتَ إِنْ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الطَّائِفَ غَدًا ، فَعَلَيْكَ بِابْنَةِ غَيْلَانَ ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ بِأَرْبَعٍ وَتُدْبِرُ بِثَمَانٍ ، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لَا يَدْخُلَنَّ هَؤُلَاءِ عَلَيْكُمْ » .

قال : ابن عيينة : وقال ابن جريج : المخنث هيت .

حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو أَسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ : بِهِذَا وَزَادَ : وَهُوَ مُحَاصِرُ الطَّائِفِ يَوْمَئِذٍ . [انظر : ۵۲۳۵ ، ۵۸۸۷ ، أخرجه مسلم : ۲۱۸۰] .

۴۳۲۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانٌ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ الشَّاعِرِ الْأَعْمَى ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : لَمَّا حَاصَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الطَّائِفَ ، فَلَمْ يَنْلُ مِنْهُمْ شَيْئًا ، قَالَ : « إِنَّا قَائِلُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ » . فَفَضَّلَ عَلَيْهِمْ ، وَقَالُوا : نَذَهَبُ وَلَا نَفْتَحُهُ ، وَقَالَ مَرَّةً : « تَقْفُلُ » . فَقَالَ : « اغْدُوا عَلَى الْقِتَالِ » . فَغَدَوْا فَأَصَابَهُمْ جِرَاحٌ ، فَقَالَ : « إِنَّا قَائِلُونَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ » . فَأَعْجَبَهُمْ ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ .

وَقَالَ سُفْيَانٌ مَرَّةً : قَتَبَسَمَ .

قال : قال الحميدي : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الْمَخْبَرُ كُلَّهُ . [انظر :

۶۰۸۶ ، ۷۴۸۰ ، أخرجه مسلم : ۱۷۷۸] .

می‌گوید: حُمیدی گفت: سُفیان تمام حدیث را به ما روایت کرد.

۴۳۲۶، ۴۳۲۷ - از شُعبه، از عاصِم روایت است که گفت: از ابوعثمان شنیدم که گفت: از سعد (بن وقاص) شنیدم و او نخستین کسی بود که در راه خدا تیر افکند و از ابوبکره (شنیدم) کسی که در جمعی از مردم (درون قلعه) به دیوار قلعه طائف برآمد و نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد (و اسلام آورد). هر دوی آنها (سعد و ابوبکره) گفته‌اند: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ایم که می‌گفت: «اگر کسی خود را به غیر از پدر خود نسبت بدهد، در حالی که آن را می‌داند. پس بهشت بر وی حرام می‌باشد.» و هشام گفته است: از معمر، از عاصِم، از ابو العالیه، یا ابو عثمان النهدی روایت است که گفت: از سعد و ابوبکره شنیدم که از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده‌اند. عاصِم گفته است: (به ابو العالیه یا ابو عثمان) گفتم: به تحقیق نزد تو (به این روایت) دو مرد گواهی داده‌اند که گواهی ایشان تو را بسنده است. وی گفت: آری، اما یکی از آنها اولین کسی بود که در راه خدا تیر افکند، و اما کس دیگر، بیست و سومین نفر از مردم طائف است که نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد.

۴۳۲۸ - از بُرید بن عبدالله، از ابوبُردیه روایت است که ابوموسی (رضی الله عنه) گفت: نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بودم و او در موضع جُعرانه بین مکه و مدینه فرود آمده بود و بلال همراه وی بود. بادیه نشینی نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: آیا به آنچه (از غنیمت

۴۳۲۶، ۴۳۲۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَاصِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَثْمَانَ قَالَ : سَمِعْتُ سَعْدًا ، وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ رَمَى بِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَأَبَا بَكْرَةَ ، وَكَانَ تَسْوَرُ حَصْنَ الطَّائِفِ فِي أَنْاسِ قَبْجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ : سَمِعْنَا النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « مِنْ ادْعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ ، وَهُوَ يَعْلَمُ فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ » .

وَقَالَ هِشَامٌ : وَأَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ ، وَأَبِي عَثْمَانَ النَّهْدِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ سَعْدًا وَأَبَا بَكْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

قَالَ عَاصِمٌ : قُلْتُ : لَقَدْ شَهِدَ عِنْدَكَ رَجُلَانِ حَسْبُكَ بِهِمَا ، قَالَ : أَجَلٌ ، أَمَا أَحَدُهُمَا فَأَوَّلُ مَنْ رَمَى بِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَأَمَّا الْآخَرُ فَتَزَلَّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ثَلَاثَ ثَلَاثَةِ وَعَشْرِينَ مِنَ الطَّائِفِ . (انظر : ۶۷۶ ، ۶۷۷ ، وانظر في الجهاد والسير ، باب ۲۶ . أخرجه مسلم : ۶۳ ، مختصراً) .

۴۳۲۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو اسْمَاءَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِي بُرَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ نَازِلٌ بِالْجَعْرَانَةِ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ ، وَمَعَهُ بِلَالٌ ، فَاتَى النَّبِيَّ ﷺ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ : أَلَا تَنْجُرُنِي مَا وَعَدْتَنِي ؟ فَقَالَ لَهُ : « أَبْشِرْ » . فَقَالَ : قَدْ أَكْرَمْتَ عَلَيَّ مِنْ أَبْشِرٍ ، فَأَقْبَلَ عَلَيَّ أَبِي مُوسَى وَبِلَالٌ كَهَيْئَةِ

الْقَضْبَانَ ، فَقَالَ : «رَدَّ الْبَشْرَى ، فَأَقْبَلَا أُنْتَمَا» . قَالَ :
 قَبَلْنَا ، ثُمَّ دَعَا بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ ، فَغَسَلَ بِيَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ وَمَسَّحَ
 فِيهِ ، ثُمَّ قَالَ : «اشْرَبَا مِنْهُ ، وَأَفْرَعَا عَلَيَّ وَجُوهَكُمَا
 وَتُحَوِّرْكُمَا وَأَبْشِرَا» . فَأَخَذَا الْقَدَحَ فَفَعَلَا ، فَسَادَتْ أُمُّ
 سَلَمَةَ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ : أَنْ أَفْضَلَا لِأُمَّكُمَا ، فَأَفْضَلَا لَهَا مِنْهُ
 طَائِفَةً . [راجع : ۱۸۸ . أخرجه مسلم : ۲۴۹۷ .]

حُنین) به من وعده کرده بودی، وفا نمی کنی؟
 آن حضرت به او گفت: «تو را بشارت باد.» بادیه
 نشین گفت: از این بشارتها به من زیاد گفتی.
 آن حضرت به گونه خشمناک بر ابوموسی و
 بلال روی کرد و گفت: «بادیه نشین بشارت مرا
 رد کرد، شما دو نفر آن را بپذیرید.»

آن دو نفر گفتند: ما پذیرفتیم. سپس آن حضرت
 ظرفی از آب طلبید و دستها و روی خود را در
 آن شست و مشتی از آب در دهان کرد و در آن
 ظرف افکند، سپس گفت: «از این آب بنوشید
 و بر روی و گلوی خویش بریزید و بشارت
 بپذیرید.» آن دو نفر ظرف آب را گرفتند و
 چنان کردند. ام سلمه (همسر آن حضرت) از
 پس پرده بانگ زد که: مقداری از آب راه برای
 مادر خویش نگه دارید. و از آن آب مقداری را
 برای وی نگهداشتند.

۴۳۲۹ - از ابن جریر از عطاء روایت است که
 صفوان بن یعلی بن امیه به او خیر داده است
 که یعلی می گفت: آرزو می کنم که رسول الله
 (صلی الله علیه وسلم) را هنگامی بینم که وحی
 بر وی نازل می شود. یعلی گفت: آنگاه که پیامبر
 (صلی الله علیه وسلم) در جعرانه بود و بر وی با
 جامه ای، سایه شده بود، و در آن سایبان کسانی
 از یاران وی گرد آمده بودند، بادیه نشینی نزد
 آن حضرت آمد که جبهه ای (جامه دوخته شده)
 بر تن داشت و خود را با خوشبویی آلوده بود
 و گفت: یا رسول الله، در مورد مردی که جبهه
 بر تن کرده و خود را به خوشبویی آلوده و
 احرام عمره گرفته است چه می گویی؟ عمر
 با دست خویش به یعلی اشارت کرد که بیا.

۴۳۲۹ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ :
 حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْرٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ : أَنَّ صَفْوَانَ بْنَ
 يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ الْخَبَرَةَ : أَنَّ يَعْلَى كَانُ يَقُولُ : لَيْتَنِي أَرَى
 رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حِينَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ ، قَالَ : فَبَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ
 بِالْجِعْرَانَةِ ، وَعَلَيْهِ كُتُبٌ قَدْ أَظْلَمَ بِهِ ، مَعَهُ فِيهِ نَاسٌ مِنْ
 أَصْحَابِهِ ، إِذْ جَاءَهُ أَعْرَابِيٌّ عَلَيْهِ جُبَّةٌ ، مُتَضَمِّخٌ بِطَيْبٍ ،
 فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، كَيْفَ تَرَى فِي رَجُلٍ أَحْرَمَ بِعُمْرَةٍ فِي
 جُبَّةٍ يَدْمَأُ تَضَمِّخُ بِالطَّيْبِ ؟ فَأَشَارَ عُمَرُ إِلَى يَعْلَى بِيَدِهِ :
 أَنْ تَعَالَ ، فَبَجَّأَ يَعْلَى فَأَدْخَلَ رَأْسَهُ ، فَأَادَا النَّبِيُّ ﷺ مُحَمَّرًا
 الْوَجْهَ ، يَغْطِي كَذَلِكَ سَاعَةً ، ثُمَّ سُرِّي عَنْهُ ، فَقَالَ : «أَيُّنَ
 الَّذِي يَسْأَلُنِي عَنِ الْعُمْرَةِ أَنْفًا» . فَالْتَمَسَ الرَّجُلُ قَاتِنِي بِهِ .
 فَقَالَ : «أَمَّا الطَّيْبُ الَّذِي بَكَ فَاغْسِلْهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، وَأَمَّا
 الْجُبَّةُ فَانزِعْهَا ، ثُمَّ اصْنَعْ فِي عُمُرَتِكَ كَمَا تَصْنَعُ فِي
 حَيْكَلِكَ» . [راجع : ۱۵۳۶ . أخرجه مسلم : ۱۱۸۰ .]

يَعْلَى أَمَدٍ وَسِرْخٍ خَوِيشَ رَا دَرِ (سایبان) در آورد تا نزول وحی را بر آن حضرت ببیند. وی پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) را دید که رخسارش سرخ گون گردیده است و خرناس می کشد. زمانی به همین حالت بود و سپس آن حالت رفع شد و فرمود: «کجا است کسی که همین اکنون در مورد عُمره از من می پرسید؟» در جست و جوی آن مرد شدند و او را آوردند. آن حضرت فرمود: «اما خوشبویی که خود را بدان آلوده ای، سه مرتبه (بدن) خود را بشوی، اما جُبّه را از تن خود بیرون کن. سپس در عُمره خود چنان کن که در حج خود می کنی.»^۱

۴۳۳۰ - از عَمْرُو بن یَحْيَى، از عَبَاد بن تَمِيم روایت است که عبدالله بن زید بن عاصم گفت: آنگاه که در روز خُنین خداوند بر پیامبر خود (صلی الله علیه وسلم) غنایم ارزانی داشت، آن حضرت آن را میان مردمی که دلهایشان تازه به اسلام گرویده بود تقسیم کرد و از آن به انصار چیزی نداد. و چنان نمود که انصار اندوهگین اند؛ زیرا چیزی که به دیگران رسید، به ایشان نرسید. آن حضرت به ایشان خطبه خواند و فرمود: «ای گروه انصار، آیا شما را گمراه نیافتم و خدا به وسیله من شما را هدایت کرد، و شما پراکنده بودید و خدا به وسیله من شما را جمع کرد و شما بینوا بودید و خدا به وسیله من شما را ثروتمند ساخت.» هر بار که آن حضرت چیزی گفت، انصار گفتند: خدا و پیامبر او بخشنده تراند. آن حضرت فرمود: «شما

۴۳۳۰ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى ، عَنْ عَبَادِ بْنِ تَمِيمٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَاصِمٍ قَالَ : لَمَّا آفَاهُ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ يَوْمَ خُنَيْنٍ ، قَسَمَ فِي النَّاسِ فِي الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ ، وَلَمْ يُعْطِ الْأَنْصَارَ شَيْئًا ، فَكَأَنَّهُمْ وَجَدُوا إِذْ لَمْ يُصِبْهُمْ مَا أَصَابَ النَّاسَ ، فَخَطَبَهُمْ فَقَالَ : « يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ ، أَلَمْ أَجِدْكُمْ ضَلَالًا فَهَدَاكُمْ اللَّهُ بِي ، وَكُنْتُمْ مَمْرُوقِينَ فَأَلَّفَكُمْ اللَّهُ بِي ، وَكُنْتُمْ عَائِلَةً فَأَغْنَاكُمْ اللَّهُ بِي » . كُلَّمَا قَالَ شَيْئًا قَالُوا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْنٌ ، قَالَ : « مَا يَمْنَعُكُمْ أَنْ تُجِيبُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ » . قَالَ : كُلَّمَا قَالَ شَيْئًا ، قَالُوا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْنٌ ، قَالَ : « كَوَشْتُمْ قُلُوبَنَا كَذًّا وَكُذًّا ، أَتْرَضُونَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالشَّاةِ وَالْبَعِيرِ ، وَتَنْهَبُونَ بِالنَّبِيِّ ﷺ إِلَى رِحَالِكُمْ ، كَوَلَا الْهَجْرَةَ لَكُنْتُ أَمْرًا مِنَ الْأَنْصَارِ ، وَكَوَسَلْتُ النَّاسَ وَأَدْبَا وَشُعْبَا ، كَسَلَكْتُ وَادِي الْأَنْصَارِ وَشُعْبَاهَا ، الْأَنْصَارُ شَعَارُ وَالنَّاسُ دَنَارُ ، إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي آثَرَةً ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ » . [النظر: ٤٧٢٤٥، النظر في فرض الخمس، باب ١٩ - مناقب الأنصار، باب ٢ و ٨ و ٤٥ - الرقاق، باب ٥٣ - الفتن، باب ٢.]

۱- حکم شستن خوشبویی از بدن منسوخ شده است چنانکه از عایشه (رضی الله عنها) روایت شده که آن حضرت در حجة الوداع به سر و بدن خویش خوشبویی مالید.

أخرجه مسلم: [١٠٦١].

را چه مانع می شود که به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) پاسخ دهید.» هر آنچه که آن حضرت گفت، انصار گفتند: خدا و رسول او بخشنده تراند. (به صراحت نگفتند.)

آن حضرت فرمود: «اگر می خواستید، می گفتید که تو نزد ما (به مدینه) آمدی و چنین و چنان کردی، آیا راضی هستی که مردم با (غنائم) گوسفند و شتر بروند و شما با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به خانه های خویش بروید. اگر ثواب هجرت نمی بود، من مردی از انصار می بودم و اگر مردم به وادی یا معبر کوهی بروند، من وادی یا راه کوهی را پیش می گیرم که انصار در پیش گرفته اند. انصار (به منزله) جامه ای زیرین است (که بر تن مس شود) و مردم جامه چون روپوش اند و به تحقیق شما برتری جویی دیگران را بر خود خواهید دید. پس صبر کنید تا مرا بر حوض ملاقات کنید.»

٤٣٣١ - از معمر، از زهری روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: مردمی از انصار گفتند، و آن هنگامی بود که خداوند بر رسول خود (صلی الله علیه وسلم)، (غنائمی) از اموال قبیله هوازن (در جنگ حنین) ارزانی داشته بود و پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) دست به کار شد و کسانی را صد شتر بخشید. انصار گفتند: خداوند، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را پیامرزد. قریش (نو مسلمان) را می دهد و ما را وامی گذارد، در حالیکه از شمشیرهای ما خون ایشان می چکد. انس گفت: سخنان آنها به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) گفته شد و

٤٣٣١ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ :
أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قَالَ نَاسٌ مِنَ الْأَنْصَارِ ، حِينَ أَقَاءَ اللَّهُ عَلَيَّ
رَسُولَهُ ﷺ مَا أَقَاءَ مِنْ أَمْوَالِ هَوَازِنَ ، فَطَفِقَ النَّبِيُّ ﷺ
يُعْطِي رَجَالًا أَلْمَاءَ مِنَ الْإِبِلِ ، فَقَالُوا : يَغْفِرُ اللَّهُ لِرَسُولِ
اللَّهِ ﷺ يُعْطِي قُرَيْشًا وَيَتْرُكُنَا ، وَسَيُفُوتُنَا نَقَطُ مِنْ دِمَائِهِمْ .
قَالَ أَنَسٌ : فَحَدَّثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَقَالَتِهِمْ ، فَأَرْسَلَ إِلَى
الْأَنْصَارِ فَجَمَعَهُمْ فِي قَبَةِ مِنْ أَدَمَ ، وَكَمْ يَدْعُ مَعَهُمْ
غَيْرَهُمْ ، فَلَمَّا اجْتَمَعُوا قَامَ النَّبِيُّ ﷺ : « قَالُوا مَا حَدِيثُ
بَلَّغْتَنِي عَنْكُمْ » . فَقَالَ فَتَهَاءُ الْأَنْصَارِ : أَمَا رَأَوْا نَايَا
رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَقُولُوا شَيْئًا ، وَأَمَا نَاسٌ مِنْنَا حَدِيثَةَ أَسْتَأْنِهِمْ
فَقَالُوا : يَغْفِرُ اللَّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُعْطِي قُرَيْشًا وَيَتْرُكُنَا ،

آن حضرت کسی را نزد انصار فرستاد و آنها را در خیمه چرمی گرد آورد و کسی دیگر را به جز از انصار با ایشان نگذاشت. آنگاه که همه جمع آمدند، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ایستاد و فرمود: «چه سخنی است که از شما به من رسیده است؟» علمای انصار برخاستند و گفتند: یا رسول الله، بزرگان ما چیزی نگفته‌اند، و اما مردمانی از ما که خوردسال‌اند، گفته‌اند: خداوند رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را بیمارزد. به قریش می‌دهد و ما را وا می‌گذارد در حالی که خون‌هایشان از شمشیرهای ما می‌چکد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: «همانا من به مردانی می‌دهم که به تازگی از کفر برگشته‌اند تا آنها را (به اسلام) ترغیب کنم، آیا شما راضی نیستید که مردم اموال با خود ببرند و شما پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را با خود ببرید. به خدا سوگند که آنچه شما با آن برمی‌گردید بهتر از آن است که آنها با آن برمی‌گردند.»

انصار گفتند: یا رسول الله، ما راضی شدیم. سپس رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به آنها گفت: «زود است که برتری شدید دیگران را دریابید، پس صبر کنید تا خدا و رسول او را ملاقات کنید و همانا من بر سر حوض خود می‌باشم.» انس گفت: آنها صبر نکردند (در امر خلافت ادعا کردند)

۴۳۳۲ - از شعبه، از ابو التیاح روایت است که انس گفت: آنگاه که روز فتح مکه بود، رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، غنایم را میان قریش تقسیم کرد. انصار خشمگین شدند.

وَسَيُوفُوا نَقَطْرًا مِنْ دِمَائِهِمْ . قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « فَأَيُّيَ أُعْطِيَ رَجُلًا حَدِيثِي عَهْدٍ بِكُفْرٍ أَتَأْتُهُمْ ، أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالْأَمْوَالِ ، وَتَقْلِبُونَ بِالنَّبِيِّ ﷺ إِلَى رِحَالِكُمْ ، فَوَاللَّهِ لَمَا تَقْلِبُونَ بِهِ خَيْرٌ مِمَّا يَقْلِبُونَ بِهِ » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ رَضِينَا ، فَقَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ : « سَتَجِدُونَ الثَّرَّةَ شَدِيدَةً ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ - فَأَيُّيَ عَلَى الْحَوْضِ » . قَالَ أَنَسٌ : فَلَمْ يَصْبِرُوا . [راجع: ۳۱۴۶. اعرجه مسلم: ۱۰۵۹.]

۴۳۳۲ - حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : لَمَّا كَانَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ غَنَائِمَ بَيْنَ قُرَيْشٍ ، فَفَضَّبَتِ الْأَنْصَارُ ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالْأَمْوَالِ ، وَتَقْلِبُونَ بِالنَّبِيِّ ﷺ إِلَى رِحَالِكُمْ ، فَوَاللَّهِ لَمَا تَقْلِبُونَ بِهِ خَيْرٌ مِمَّا يَقْلِبُونَ بِهِ » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ رَضِينَا ، فَقَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ : « سَتَجِدُونَ الثَّرَّةَ شَدِيدَةً ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ - فَأَيُّيَ عَلَى الْحَوْضِ » . قَالَ أَنَسٌ : فَلَمْ يَصْبِرُوا . [راجع: ۳۱۴۶. اعرجه مسلم: ۱۰۵۹.]

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آیا شما راضی نیستید که مردم (مال) دنیا با خود ببرند و شما رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را با خود ببرید؟» گفتند: آری. آن حضرت فرمود: «اگر مردم راه وادی یا معبر کوهی را در پیش گیرند، من وادی یا معبر کوهی را پیش می‌گیرم که انصار در پیش گرفته‌اند.»

۴۳۳۳ - از ازهر، از ابن عون، از هشام بن زید بن انس روایت است که انس (رضی الله عنه) گفت: در روز حنین بود که قوم هوازن (با مسلمانان) رویاروی شدند و با پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ده هزار کس بود و طلقاء^۱ بودند. آنها به دشمن پشت گردانیدند. آن حضرت گفت: ای گروه انصار. گفتند: اجابت تو کنیم یا رسول الله، و بسیار تو را یاری نمایم و زیر فرمان توایم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (از مرکب خود) فرود آمد و گفت: «منم بنده خدا و رسول او.»

مشرکان شکست خوردند. آن حضرت از غنایم به طلقاء و مهاجرین داد و به انصار چیزی نداد. انصار (از نارضایتی خود) سخن گفتند. آن حضرت ایشان را فراخواند و در خیمه چرمی گرد آورد و گفت: «آیا شما راضی نیستید که مردم گوسفند و شتر را با خود ببرند و شما رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را با خود ببرید؟» سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مردم راه وادی‌ای را در پیش گیرند و انصار راه دره کوهی را، من راه کوهی را اختیار می‌کنم

وَتَذْهَبُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ - ﴿۳۳﴾ . قَالُوا : بَلَى ، قَالَ : «لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا أَوْ شِعْبًا ، لَسَلَكَتُ وَادِي الْأَنْصَارِ أَوْ شِعْبَهُمْ» . [راجع : ۳۱۴۶ . أخرجه مسلم : ۱۰۵۹ مطولاً] .

۴۳۳۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا أَزْهَرُ ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ : أَنبَأَنَا هِشَامُ بْنُ زَيْدِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنِ أَنَسٍ ؓ قَالَ : لَمَّا كَانَ يَوْمَ حُنَيْنٍ ، تَقَى هَوَازِنُ وَمَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَشْرَةٌ آلَافٍ ، وَالطَّلَاقَاءُ قَادِرُونَ ، قَالَ : « يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ . قَالُوا : لَيْسَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ ، لَيْسَ نَحْنُ نَيْسَ يَدَيْكَ ، فَتَزَلَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : « إِنَّا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ . فَانْهَزَمَ الْمُشْرِكُونَ ، فَأَعْطَى الطَّلَاقَاءَ وَالْمُهَاجِرِينَ ، وَكَمْ يُعْطِ الْأَنْصَارُ شَيْئًا ، فَقَالُوا ، قَدَعَاهُمْ فَادْخَلَهُمْ فِي قَبِيَّةٍ ، فَقَالَ : « أَمَا تَرَوْنَ أَنَّ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالشَّاةِ وَالْبَعِيرِ ، وَتَذْهَبُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا ، وَسَلَكَتُ الْأَنْصَارُ شِعْبًا ، لَأَخْتَرْتُ شِعْبَ الْأَنْصَارِ » . [راجع : ۳۱۴۶ . أخرجه مسلم : ۱۰۵۹ مطولاً] .

۱- طليق، به معنی از قید و ارسته است. مراد همان کسانی‌اند که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در روز فتح مکه، ایشان را نکشت و بر ایشان منت نهاد.

که انصار اختیار کرده‌اند.»

۴۳۳۴ - از شعبه، از قتاده روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مردمی از انصار را گرد آورد و گفت: «به تحقیق که قریش (هنوز) به روزگار جاهلیت و مصیبت نزدیک‌اند و من می‌خواهم که ایشان را تسکین داده و دل‌هایشان را (به اسلام) پیوند دهم. آیا شما راضی نیستید که مردم با (مال) دنیا برگردند و شما با رسول‌الله (صلی الله علیه وسلم) به خانه‌های خویش برگردید؟» گفتند: آری.

۴۳۳۵ - از اعمش، از ابو وائل روایت است که عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) غنایم حنین را تقسیم کرد. مردی از انصار گفت: آن حضرت رضای خدا را در نظر نداشته است. ^۱ من نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدم و او را آگاه ساختم. رخسارش دگرگون شد و سپس گفت: «رحمت خداوند بر موسی باد، به تحقیق که بیش از این اذیت شد، و صبر کرد.»

۴۳۳۶ - از منصور، از ابووائل روایت است که عبدالله (ابن مسعود) (رضی الله عنه) گفت: در روز حنین بود که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (در تقسیم غنایم) مردمی را برگزید، صد شتر به اقرب داد و به همان تعداد به عیینه داد، و همچنان به کسانی دیگر (از قریش) داد. مردی گفت: آن حضرت با این تقسیم کردن، خشنودی خدای را در نظر نداشته است. من گفتم: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را خبر خواهم کرد.

۴۳۳۴ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَسَّارَ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ؓ قَالَ : جَمَعَ النَّبِيُّ ﷺ نَاسًا مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ : «إِنَّ قُرَيْشًا حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ وَمُصِيبَةٍ ، وَإِنِّي أَرَدْتُ أَنْ أُجْبِرَهُمْ وَأَتَأَلَّفَهُمْ ، أَمَّا تَرْضَوْنَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ بِالدُّنْيَا وَتَرْجِعُوا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى بُيُوتِكُمْ» . قَالُوا : بَلَى ، قَالَ : «لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا ، وَسَلَكَتِ الْأَنْصَارُ شُعْبًا ، لَسَلَكَتُ وَادِي الْأَنْصَارِ ، أَوْ شُعْبَ الْأَنْصَارِ» . [راجع: ۳۱۴۶ . أخرجه مسلم ۱۰۵۹ موطأ]

۴۳۳۵ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سَفِيَانُ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : لَمَّا قَسَمَ النَّبِيُّ ﷺ قِسْمَةَ حُنَيْنٍ ، قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ : مَا أَرَادَ بِهَا وَجْهَ اللَّهِ ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ ثُمَّ قَالَ : «رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيَّ مُوسَى ، لَقَدْ أُوذِيَ بِأَكْثَرٍ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ» . [راجع: ۳۱۵۰ . أخرجه مسلم ۱۰۶۲ موطأ]

۴۳۳۶ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ؓ قَالَ : لَمَّا كَانَ يَوْمَ حُنَيْنٍ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ نَاسًا ، أُعْطِيَ الْأَفْصَحَ مِائَةَ مِنَ الْإِبِلِ ، وَأُعْطِيَ عِيْنَةَ مِثْلَ ذَلِكَ ، وَأُعْطِيَ نَاسًا فَقَالَ رَجُلٌ : مَا أَرِيدُ بِهَذِهِ الْقِسْمَةِ وَجْهَ اللَّهِ ، فَقُلْتُ : لِأَخْبِرَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ، قَالَ : «رَحِمَ اللَّهُ مُوسَى ، قَدْ أُوذِيَ بِأَكْثَرٍ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ» . [راجع: ۳۱۵۰ . أخرجه مسلم ۱۰۶۲]

آن حضرت فرمود: «خداوند موسی را رحمت کند، همانا، بیش از این آزار دید و شکیبایی ورزید.»

۴۳۳۷ - از مُعَاذِ بْنِ مُعَاذٍ، از ابنِ عَوْنٍ، از هِشَامِ بْنِ زَيْدِ بْنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ روایت است که گفت: در روز حُنین بود که قبایل هَوَازِن و عَطْفَانَ و سائرین با حیوانات (و زنان) و فرزندان خویش (به جنگ) آمدند. ده هزار کس همراه پیامبر (صلی الله علیه و سلم) بود. به شمول شماری از طُلُقَاء (نو مسلمانان قریش) مسلمانان فرار کردند تا آنکه آن حضرت تنها ماند. در آن روز آن حضرت دو آواز سرداد که از یکدیگر مشخص بود، چنانکه به سوی راست خود نگریست و گفت: «ای گروه انصار» گفتند: لبیک یا رسول الله، خوش باش که ما با تو هستیم. سپس آن حضرت به جانب چپ خود نگریست و گفت: «ای گروه انصار». گفتند: لبیک یا رسول الله. خوش باش که ما با تو هستیم. آن حضرت که بر استری سفید سوار بود فرود آمد و گفت: «منم بنده خدا و رسول او». مشرکان شکست خوردند و در آن روز غنایم فراوان به دست آمد. آن حضرت غنایم را میان مهاجرین و طُلُقَاء (نو مسلمانان) تقسیم کرد و از آن چیزی به انصار نداد. انصار گفتند: چون دشواری پیش آید. ما فراخوانده می شویم و غنایم به دیگران داده می شود. این سخن به آن حضرت رسید و آنها را در خیمه چرمی گرد آورد و گفت: «ای گروه انصار، چه سخنی است که از شما به من رسیده است.» انصار خاموش ماندند. سپس فرمود: «ای گروه

۴۳۳۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ مُعَاذٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدِ بْنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ؓ قَالَ : لَمَّا كَانَ يَوْمَ حُنَيْنٍ ، أَقْبَلَتْ هَوَازِنُ وَعَطْفَانَ وَغَيْرُهُمْ بِتَعْمَهُمْ وَذُرَارِيَهُمْ ، وَمَعَ النَّبِيِّ ﷺ عَشْرَةُ آلَافٍ ، وَمِنَ الطُّلُقَاءِ ، فَأَدْبَرُوا عَنْهُ حَتَّى بَقِيَ وَحْدَهُ ، فَتَادَى يَوْمئِذٍ نِدَاءً بَيْنَ لِمَ يَخْلَطُ بَيْنَهُمَا ، التَّفَتَّ عَنْ يَمِينِهِ فَقَالَ : « يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ » . قَالُوا : لَيْسَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْتِشْرَ نَحْنُ مَعَكَ ، ثُمَّ التَّفَتَّ عَنْ يَسَارِهِ فَقَالَ : « يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ » . قَالُوا : لَيْسَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْتِشْرَ نَحْنُ مَعَكَ ، وَهُوَ عَلَى بَلْعَةِ بَيْضَاءَ فَنَزَلَ فَقَالَ : « أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ » . فَأَنهَزَ الْمُشْرِكُونَ ، فَأَصَابَ يَوْمئِذٍ غَنَائِمَ كَثِيرَةً ، فَقَسَمَ فِي الْمُهَاجِرِينَ وَالطُّلُقَاءِ ، وَلَكَمْ يُعْطَى الْأَنْصَارَ شَيْئًا ، فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ : إِذَا كَانَتْ شَدِيدَةً فَنَحْنُ نُدْعَى ، وَيُعْطَى الْغَنِيمَةَ غَيْرَنَا ، فَبَلَعَهُ ذَلِكَ فَجَمَعَهُمْ فِي قُبَّةٍ فَقَالَ : « يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ ، مَا حَدِيثٌ بَلَّغَنِي عَنْكُمْ » . فَسَكَتُوا ، فَقَالَ : « يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ ، أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ يَذْهَبَ النَّاسُ بِالدُّنْيَا ، وَتَذْهَبُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ - ﷺ - تَحْوِزُونَهُ إِلَى بِيوتِكُمْ » . قَالُوا : بَلَى ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا وَسَلَكَتِ الْأَنْصَارُ شُعْبًا ، لَأَخَذَتْ شُعْبَ الْأَنْصَارِ » . فَقَالَ هِشَامٌ : يَا أَبَا حَمْزَةَ ، وَأَنْتَ شَاهِدٌ ذَلِكَ؟ قَالَ : وَآيِنَ أَغْيَبُ عَنْهُ . [راجع: ۳۱۴۶. أخرجه مسلم: ۱۰۵۹]

انصار، آیا راضی نیستید که مردم (مال) دنیا را با خود ببرند و شما رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را با خود ببرید و در خانه‌های خویش درآورید.»
گفتند: آری.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر مردم راه وادی‌ای را در پیش گیرند و انصار را راه دره کوهی را، من راه دره کوه انصار را برمی‌گزینم.» هشام (راوی) به (انس) گفت: ای ابو حمزه، تو خود شاهد این صحنه بوده‌ای؟ انس گفت: کجا از آن غایب بوده‌ام.

باب - ۵۷ سَرِيَّةِ (ای) که به سوی

نجد اعزام شد^۱

۴۳۳۸ - از آیوب، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) لشکری را به سوی نجد اعزام کرد که من در آن بودم. سهم هر یک از ما دوازده شتر شد و یک شتر نیز بدان افزوده گردید و با سیزده شتر (از مال غنیمت) به مدینه بازگشتیم.

باب - ۵۸ فرستادن پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

خالد بن ولید را به سوی قبیله بنی جذیمه

۴۳۳۹ - از محمود، از عبدالرزاق از معمر و همچنان از نعیم، از عبدالله، از معمر، از زهری،

۱- سَرِيَّة، لشکری کوچک را گویند که شمار آن به پنجصد نفر برسد و گفته‌اند که در لشکری که آن حضرت نبود، آن را سریه می‌گفتند. در این سریه ۲۵ تن بودند. آنها عوض کلمه (أَسْلَمْنَا) یعنی اسلام آوردیم. (صَبَانَا) می‌گفتند یعنی دین خود را تغییر دادیم و به دین دیگر درآمدیم، و خالد سخن‌شان را نمی‌فهمید.

۵۷ - باب : السَّرِيَّةِ

الَّتِي قَبْلَ نَجْدٍ

۴۳۳۸ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ سَرِيَّةً قَبْلَ نَجْدٍ فَكَتَبْتُ فِيهَا ، قَبَلْتُ سَهَامَنَا اثْنَيْ عَشَرَ بَعِيرًا ، وَفَقَلْنَا بَعِيرًا بَعِيرًا ، فَرَجَعْنَا بِثَلَاثَةِ عَشَرَ بَعِيرًا . [راجع : ۳۱۳۴ . أخرجه مسلم : ۱۷۴۹]

۵۸ - باب : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ

خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى بَنِي جَذِيمَةَ

۴۳۳۹ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ .

وَحَدَّثَنِي نُعَيْمٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى بَنِي جَذِيمَةَ ، فَدَعَاهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ ، فَلَمْ

از سالم، از پدرش (ابن عمر) روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خالد بن ولید را به سوی قبیله بنی جذیمه فرستاد. وی آنها را به اسلام فراخواند. آنان به درستی نمی گفتند: اسلام آوردیم، بلکه می گفتند از دینی به دین دیگر درآمدیم. خالد گروهی از ایشان را کشته می رفت و گروهی را اسیر می گرفت و اسیران خود را به هر یک از ما می سپرد، تا آنکه روزی فرا رسید که خالد دستور داد که هر یک از ما اسیر خود را بکشد. من گفتم: به خدا سوگند که اسیر خود را نمی کشم و هیچ یک از یاران من اسیر خود را نمی کشد، تا آنکه نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدم و ماجرا را یاد کردم. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دستان خویش را بلند کرد و گفت: «بارالها، به تحقیق که در پیشگاه تو از آنچه خالد کرده است، بیزار می جویم، و آن حضرت دو بار تکرار کرد.»

يُحْسِنُوا أَنْ يَقُولُوا : اسْلَمْنَا ، فَجَعَلُوا يَقُولُونَ : صَبَاتَا صَبَاتَا ، فَجَعَلَ خَالِدٌ يَقْتُلُ مِنْهُمْ وَيَأْسِرُ ، وَدَقَعَ إِلَى كُلِّ رَجُلٍ مَنَّا أُسِيرَةً ، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمَ أَمْرٍ خَالِدٌ أَنْ يَقْتُلَ كُلَّ رَجُلٍ مَنَّا أُسِيرَةً ، فَقُلْتُ : وَاللَّهِ لَا أَقْتُلُ أُسِيرِي ، وَلَا يَقْتُلُ رَجُلٌ مِّنْ أَصْحَابِي أُسِيرَةً ، حَتَّى قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَذَكَرْنَا لَهُ ، فَرَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَهُ فَقَالَ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ» . مرتين . [الطبر : ۷۱۸۹ ج ۱ ، وانظر في الخبرية والموادعة ، باب ۹۱ - الدعوات ، باب ۲۳] .

باب - ۵۹ سیریه عبدالله بن خذافه السهمی

وَعَلَقَمَهُ بِنِ مُجَزِّزِ الْمُدَلِجِي وَگفته می شود که این سیریه انصار بوده است.

۴۳۴۰ - از سعد بن عبیده، از ابو عبدالرحمن روایت است که علی (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سیره ای اعزام کرد و مردی از انصار را بر آن امیر گردانید و لشکریان را فرمود که از وی اطاعت کنند. وی خشمگین شد و گفت: آیا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به شما امر نکرده است که از من اطاعت

۵۹- باب : سیریه عبدالله بن خذافه السهمی

وَعَلَقَمَهُ بِنِ مُجَزِّزِ الْمُدَلِجِي . وَيُقَالُ إِنَّهَا سِرِيَّةُ الْأَنْصَارِيِّ .

۴۳۴۰ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ قَالَ : حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ سِرِيَّةً فَاسْتَعْمَلَ رَجُلًا مِّنَ الْأَنْصَارِ ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ ، فَغَضِبَ ، فَقَالَ : أَلَيْسَ أَمْرُكُمْ النَّبِيِّ ﷺ أَنْ تُطِيعُونِي ؟ قَالُوا : بَلَى ، قَالَ : فَاجْمَعُوا لِي حَطَبًا ، فَجَمَعُوا ، فَقَالَ : أَوْقِدُوا نَارًا ، فَأَوْقَدُوهَا ، فَقَالَ : ادْخُلُوهَا ، فَهَمُّوا

کنید؟ گفتند: آری. گفت: برایم هیزم جمع کنید. برایش جمع کردند. سپس گفت: آتش بیفروزید. آتش افروختند. بعد گفت: در آتش درآیید. آنها عزم کردند که درآیند، و بعضی از ایشان بعضی دیگر را از درآمدن به آتش نگاه می‌داشتند و می‌گفتند: ما از آتش به سوی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرار کرده‌ایم (پناه جسته‌ایم) و این را پیوسته می‌گفتند تا آنکه آتش خاموش شد و خشم وی فرو نشست. این خیر که به پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) رسید، فرمود: «اگر در آتش درمی‌آمدند تا به روز قیامت از آن بیرون نمی‌آمدند، اطاعت در امر معروف و پسندیده است.»^۱

باب - ۶۰ فرستادن ابوموسی

۶۰ - باب : بَعَثَ

أَبِي مُوسَى

وَمُعَاذٍ إِلَى الْيَمَنِ قَبْلَ حَجَّةِ الْوُدَاعِ .

و مُعَاذٌ بِهِ سَوَى يَمَنِ پيش از حجة الوداع.
 ۴۳۴۱، ۴۳۴۲ - حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَا مُوسَى وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ إِلَى الْيَمَنِ ، قَالَ : وَبَعَثَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى مَخْلَافٍ ، قَالَ : وَالْيَمَنِ مَخْلَافَانِ ، ثُمَّ قَالَ : « يَسْرًا وَلَا تَعْسَرًا ، وَيَشْرًا وَلَا تَنْفَرًا » . فَأَنْطَلَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِلَى عَمَلِهِ ، وَكَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِذَا سَارَ فِي أَرْضِهِ كَانَ قَرِيبًا مِنْ صَاحِبِهِ أَحَدَتْ بِهِ عَهْدًا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ، فَسَارَ مُعَاذٌ فِي أَرْضِهِ قَرِيبًا مِنْ صَاحِبِهِ أَبِي مُوسَى ، فَجَاءَهُ يَسِيرٌ عَلَى بَعْلَتِهِ حَتَّى أَتَتْهُ إِلَيْهِ ، وَإِذَا هُوَ جَالِسٌ ، وَقَدْ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ النَّاسُ وَإِذَا رَجُلٌ عِنْدَهُ قَدْ جَمَعَتْ يَدَاةُ إِلَى عُنُقِهِ ، فَقَالَ لَهُ مُعَاذٌ : يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ أَيُّ هَذَا ؟ قَالَ : هَذَا رَجُلٌ كَفَرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ ، قَالَ : لَا أَنْزِلُ حَتَّى يُقْتَلَ ، قَالَ : إِنَّمَا جِيءَ بِهِ لِذَلِكَ فَأَنْزِلْ ، قَالَ : مَا أَنْزِلُ حَتَّى

۱- یعنی به عقوبت این معصیت (خودکشی) در برنج تا روز قیامت می‌سوختند و اطاعت از اولی الامر، در کار غیر حرام و غیر معصیت است.
 ۲- ابو بردة راوی این حدیث، نامش عامر است و پسر ابوموسی است و این حدیث را از پدر خود شنیده، پس این حدیث مرسل است (تیسیرالتقاری)

۴۳۴۱، ۴۳۴۲ - حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَا مُوسَى وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ إِلَى الْيَمَنِ ، قَالَ : وَبَعَثَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى مَخْلَافٍ ، قَالَ : وَالْيَمَنِ مَخْلَافَانِ ، ثُمَّ قَالَ : « يَسْرًا وَلَا تَعْسَرًا ، وَيَشْرًا وَلَا تَنْفَرًا » . فَأَنْطَلَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِلَى عَمَلِهِ ، وَكَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِذَا سَارَ فِي أَرْضِهِ كَانَ قَرِيبًا مِنْ صَاحِبِهِ أَحَدَتْ بِهِ عَهْدًا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ، فَسَارَ مُعَاذٌ فِي أَرْضِهِ قَرِيبًا مِنْ صَاحِبِهِ أَبِي مُوسَى ، فَجَاءَهُ يَسِيرٌ عَلَى بَعْلَتِهِ حَتَّى أَتَتْهُ إِلَيْهِ ، وَإِذَا هُوَ جَالِسٌ ، وَقَدْ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ النَّاسُ وَإِذَا رَجُلٌ عِنْدَهُ قَدْ جَمَعَتْ يَدَاةُ إِلَى عُنُقِهِ ، فَقَالَ لَهُ مُعَاذٌ : يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ أَيُّ هَذَا ؟ قَالَ : هَذَا رَجُلٌ كَفَرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ ، قَالَ : لَا أَنْزِلُ حَتَّى يُقْتَلَ ، قَالَ : إِنَّمَا جِيءَ بِهِ لِذَلِكَ فَأَنْزِلْ ، قَالَ : مَا أَنْزِلُ حَتَّى

سیر کرد و به یار خود ابوموسی نزدیک شد، وی سوار بر استر خود روان شد تا به ابوموسی رسید و دید که وی نشسته است و مردم نزد وی گرد آمده‌اند، و مردی را در نزد وی دید که دستهای او را به گردن وی بسته‌اند. معاذ به ابوموسی گفت: ای عبدالله بن قیس، این برای چیست؟ گفت: او مردی است که پس از اسلام آوردن کافر شده است. معاذ گفت: از استر فرود نمی‌آیم تا وی کشته شود. ابوموسی گفت: او به همین خاطر بدینجا آورده شده است، فرود آی. معاذ گفت: فرود نمی‌آیم تا وی کشته شود. ابوموسی امر کرد و او کشته شد. سپس معاذ فرود آمد و گفت: ای عبدالله، چگونه قرآن می‌خوانی؟ گفت: به طور وقفوی (گاه‌گاهی) می‌خوانم (می‌خوانم و می‌گذارم تا ملال نیاورد) ابوموسی گفت: پس تو چگونه می‌خوانی ای معاذ؟ گفت: اول شب می‌خوانم، سپس برمی‌خیزم در حالی که بخشی از زمان را خوابیده‌ام و سپس آنچه خداوند مقرر کرده است قرآن می‌خوانم (ثواب) خوابیدن خود را می‌شمارم چنانکه (ثواب) ایستادن (به نماز شب) را می‌شمارم.^۱

۴۳۴۳ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ ، عَنِ سَعِيدِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رضي الله عنه : أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم بَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ ، فَسَأَلَهُ عَنِ الْبَيْعِ وَالْمِزْرِ ، فَقُلْتُ لِأَبِي بُرْدَةَ : مَا الْبَيْعُ ؟ قَالَ : نَبِيذُ الْعَسَلِ ، وَالْمِزْرُ نَبِيذُ الشَّعِيرِ ، فَقَالَ : « كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ » .
رواه جرير وعبد الواحد ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ ، عَنِ أَبِي

يُقْتَلُ ، فَأَمَرَ بِهِ فُقْتِلَ ، ثُمَّ نَزَلَ فَقَالَ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، كَيْفَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ ؟ قَالَ أَتَقَوُّهُ تَقَوُّقًا ، قَالَ : فَكَيْفَ تَقْرَأُ أَنْتَ يَا مُعَاذُ ؟ قَالَ : إِنَّمَا أَوَّلُ اللَّيْلِ ، فَأَقُومُ وَقَدْ قَضَيْتُ جُزْئِي مِنَ النَّوْمِ ، فَأَقْرَأُ مَا كَتَبَ اللَّهُ لِي فَأَحْتَسِبُ نَوْمِي كَمَا أَحْتَسِبُ قَوْمِي . [راجع : ۲۲۶۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۳۳ أوله ، وفي الإمارة ۱۵ آخره ، وفي الأثرية ، ۷۰ بزيادة مع قطعة البعث] .

بُرْدَةَ . [راجع : ۲۲۶۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۳۳ ، بذكر معاذ معه

۱- معنی سخن معاذ آن است که در خوابیدن من به خاطر تو ثواب است که مرا برای عبادت آماده می‌کند.

وزیادة . وأخرجه في الإمارة ١٥ بقصة البعث ، وأخرجه بطوله في الأشرطة ٧٠ .

چيست؟ گفت: شراب (الکحلی) که از عسل ساخته می‌شود. و المِزْر شراب (الکحلی) که از جو ساخته می‌شود - آن حضرت فرمود: «هر آنچه مستی آورد، حرام است.»

روایت کرده است (این حدیث را) جَرِير و عبدالواحد از شیبانی از ابو بَرَدَه^۱.

۴۳۴۴ ، ۴۳۴۵ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي بَرْدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ جَدَّهُ أَبَا مُوسَى وَمُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ ، فَقَالَ : «يَسْرًا وَلَا تَعْمُرَا ، وَيَسْرًا وَلَا تَقْرَا ، وَتَطَاوَعَا» . فَقَالَ أَبُو مُوسَى : يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ أَرْضَنَا بِهَا شَرَابٌ مِنَ الشَّعِيرِ الْمِزْرُ ، وَشَرَابٌ مِنَ الْمَسَلِّ الْبَيْعُ ، فَقَالَ : «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ» . فَأَنْطَلَقَا ، فَقَالَ مُعَاذٌ لِأَبِي مُوسَى : كَيْفَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ ؟ قَالَ : قَاتِمًا وَقَاعِدًا وَعَلَى رَأْسِي ، وَأَتَفَوَّهَهُ تَفَوُّهًا ، قَالَ : أَمَا أَنَا قَاتِمٌ وَأَقْوَمٌ ، فَاحْتَسِبُ تَوَمُّنِي كَمَا احْتَسِبُ قَوْمَتِي . وَضَرَبَ فُسْطَاطًا ، فَجَعَلَ يَتْرَأُورَانِ ، فَرَأَى مُعَاذٌ أَبَا مُوسَى ، فَإِذَا رَجُلٌ مُؤْتِقٌ ، فَقَالَ : مَا هَذَا ؟ فَقَالَ أَبُو مُوسَى : يَهُودِيٌّ أَسْلَمَ ثُمَّ ارْتَدَّ ، فَقَالَ مُعَاذٌ : لِأَضْرِبَنَّ عُنُقَهُ .

ابوموسی گفت: ای پیامبر خدا، همانا در سرزمین ما، شرابی است که از جو ساخته می‌شود، المِزْر، و شرابی که از عسل ساخته می‌شود، البِيع. آن حضرت فرمود: «هر آنچه مستی آورد، حرام است.»

آن هر دو راهی شدند. معاذ به ابوموسی گفت: قرآن را چگونه می‌خوانی؟ ابوموسی گفت: در حالت ایستاده و نشسته، و سوار بر مرکب خود و به طور وقفوی (که گاه می‌خوانم و گاه نمی‌خوانم) معاذ گفت: لیکن من می‌خوابم و سپس (به نماز شب) می‌ایستم و از خواب خود حساب (ثواب) می‌برم چنانکه از قیام خود (به نماز) حساب می‌برم. ابوموسی خیمه‌ای به پا کرد که در آن هر دو با هم دیدار کردند و معاذ از ابوموسی دیدار کرد و ناگاه مردی را دید که در بند است، پرسید که این چیست. ابوموسی گفت: یهودی‌ای است که اسلام

تَابِعَهُ الْعَقْدِيُّ وَوَهَبَ عَنْ شُعْبَةَ .

وَقَالَ وَكَيْعٌ وَالنَّضْرُ وَأَبُو دَاوُدَ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ .

رَوَاهُ جَرِيرُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ ، عَنْ الشَّيْبَانِيِّ ، عَنْ أَبِي بَرْدَةَ . [راجع : ۲۲۶۱ ، ۴۳۴۲ . أخرجه مسلم : ۱۷۲۳ ، أوله ، وأخرجه في الإمارة ١٥ بقطعة البعث ، وأخرجه في الأشرطة ٧٠ ، دون قول

معاذ] .

۱- در این روایت، شیبانی بی‌واسطه از ابو بَرَدَه روایت کرده است.

آورده و سپس مرتد شده است، مُعَاذ گفت:
گردن او را می‌زنم.

متابعت کرده است (مسلم راوی حدیث
را) عَقْدَى و وَهَب از شُعبه، و وَكَيْع و نَضْر
و ابوداود، از شعبه، از سعید، از پدرش، از
جدش، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت
کرده‌اند. جَریر بن عبد الحمید، از شیبانی، از
ابو بَردَه روایت کرده است.

۴۳۴۶ - از قیس بن مُسلم از طاریق بن شهاب
روایت است که ابوموسی اشعری (رضی الله
عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مرا
به سرزمین قوم من (یَمَن) فرستاد. من زمانی
آمدم که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در
موضع أَبْطَح فرود آمده بود. و به من گفت: «آیا
قصد حج کردی ای عبدالله بن قیس؟» گفتم:
آری، یا رسول الله. فرمود: «به چه نیتی گفتمی؟»
گفتم: تلبیه‌ای مانند تلبیه تو. فرمود: «آیا هَدَی
(قربانی) با خود سوق داده‌ای؟» گفتم: سوق
نداده‌ام. فرمود: خانه (کعبه) را طواف کن و
میان صفا و مروه سعی کن و سپس از احرام
بیرون آی.»

من چنان کردم تا آنکه یکی از زنان بنی قیس
موی مرا شانه زد و بر همین منوال عمل
می‌کردم تا آنکه عمر به خلافت رسید.^۱

۳۴۳۷ - از ابومعبد مولی ابن عباس روایت
است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت:
رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، آنگاه که مُعَاذ

۱- این حدیث به تفصیل در کتاب حج آمده و در ذیل حدیث ۱۷۲۴
ذکر شده است. عمر (رضی الله عنه) می‌گفت که اگر حکم را از کتاب خدا
بگیریم به استناد آیه «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» ما را به اتمام حج و عمره
امر می‌کند و اگر حکم را از سنت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بگیریم آن
حضرت تا هدی را قربان نکرده، از احرام بیرون نیامده است.

۴۳۴۶ - حَدَّثَنِي عَبَّاسُ بْنُ الْوَلِيدِ ، هُوَ النَّرْسِيُّ ، حَدَّثَنَا
عَبْدُ الْوَالِدِ ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ عَائِدٍ ، حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ مُسْلِمٍ
قَالَ : سَمِعْتُ طَارِقَ بْنَ شَهَابٍ يَقُولُ : حَدَّثَنِي أَبُو مُوسَى
الْأَشْعَرِيُّ رضي الله عنه قَالَ : بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم إِلَى أَرْضِ
قَوْمِي ، فَجِئْتُ وَرَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم مُنْبِئٌ بِالْأَبْطَحِ ، فَقَالَ :
«أَحْجَجْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ» . قُلْتُ : نَعَمْ يَا رَسُولَ
اللَّهِ ، قَالَ : «كَيْفَ قُلْتَ» . قَالَ : قُلْتُ : لَيْسَ لِي إِهْلَاقٌ
كَإِهْلَاقِكَ ، قَالَ : «فَهَلْ سَفَّتَ مَعَكَ هَدْيٌ» . قُلْتُ : لَمْ
أَسُقْ ، قَالَ : «كُطِفَ بِالْأَيْتِ ، وَاسْعَ بَيْنَ الصَّمَا
وَالْمَرْوَةِ ، ثُمَّ حَلَّ» . فَفَعَلْتُ حَتَّى مَشَطْتُ لِي امْرَأَةً مِنْ
نِسَاءِ بَنِي قَيْسٍ ، وَمَكَّنَّا بِذَلِكَ حَتَّى اسْتُخْلِفَ عُمَرُ .
[راجع: ۱۰۵۹ . أخرجه مسلم : ۱۷۲۴] .

۴۳۴۷ - حَدَّثَنِي حَبَّانٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ ، عَنْ زَكَرِيَاءَ بِنِ
إِسْحَاقَ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، بْنِ صَبِيحٍ ، عَنْ أَبِي
مَعْبُدٍ مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا
قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم لِمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ حِينَ بَعَثَهُ إِلَى
الْيَمَنِ : «إِنَّكَ سَتَأْتِي قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ، فَإِذَا جِئْتَهُمْ
فَادْعُهُمْ إِلَى أَنْ يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا

بن جبل را به یمن فرستاد به او گفت: «همانا تو به سوی قومی می آیی که اهل کتاب اند و چون به ایشان رسیدی آنها را فراخوان که گواهی دهند اینکه نیست معبودی برحق به جز خدا و محمد فرستاده خداست پس اگر آنها تو را بدین (کلمه) اطاعت کردند، آنان را آگاه گردان که به تحقیق خداوند پنج نماز را در هر شبانه روزی بر ایشان فرض گردانیده است، اگر ایشان تو را به این اطاعت کردند، ایشان را خبر ده که به تحقیق خداوند بر ایشان صدقه (زکات) را فرض کرده است. که از ثروتمندان شان گرفته می شود و به مستمندان شان داده می شود، اگر آنها در این (حکم) از تو اطاعت کردند برحذر باش از اینکه بهترین اموالشان را (به زکات) بگیری و از دعای مظلوم بترس، و همانا میان او و خدا حجابی نیست.»

ابوعبدالله (امام بخاری) در مورد کلمه - اطاعوا - که در حدیث آمده گفته است: آنگاه که مُعَاذ (رضی الله عنه) به یمن رسید، نماز صبح را به ایشان امامت داد و (در نماز) خواند: «و اتَّخَذَ اللهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيْلًا» یعنی «خدا، ابراهیم را دوست گرفت.» مردی از آن جماعت گفت: به تحقیق که مادر ابراهیم شادمان گردید. مُعَاذ به روایت از شعبه، از حَبِيب، از سَعِيد افزود که عمرو گفته است: به تحقیق پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مُعَاذ را به یمن فرستاد. و مُعَاذ در نماز صبح سوره «النساء» را خواند و چون گفت: «خدا ابراهیم را دوست گرفت.» مردی در پس پشت وی گفت: مادر ابراهیم شادمان گردید.

رَسُولُ اللَّهِ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لَكَ بِذَلِكَ ، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لَكَ بِذَلِكَ ، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً ، تَتَّخَذُ مِنْ أَعْيُنِهِمْ ، فَتَرُدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لَكَ بِذَلِكَ ، فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ ، وَأَتَقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ ، فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ . [راجع : ۱۳۵۹ . أخرجه مسلم : ۱۹] .

قال أبو عبد الله : طَوَّعَتْ : طَاعَتْ وَأَطَاعَتْ لُغَةً ، طَعَتْ وَطَعَتْ وَأَطَعَتْ .

۶۱ - باب : بَعَثَ عَلِيَّ بْنَ
أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ،

باب - ۶۱ فرستادن علی
بن ابی طالب علیه السلام

و خالد بن ولید (رضی الله عنه) به سوی یمن
قبل از حجة الوداع.

۴۳۴۹ - از ابواسحاق از براء (رضی الله عنه)
روایت است که گفت: رسول الله (صلی الله علیه
وسلم) ما را با خالد بن ولید به یمن فرستاد.
پس از آن علی را به جای خالد فرستاد و فرمود:
«یاران خالد را بگویی که هر یک از ایشان که
بخواهد با تو (به مدینه) باز گردد، باز گردد و
هرکس که بخواهد پیشروی کند باید پیشروی
کند.» من در زمره کسانی بودم که همراه وی
(علی) به مدینه بازگشتم و چند اواق (طلا)
غنیمت یافتیم.

۴۳۵۰ - از عبدالله بن بُریده، از پدرش (رضی الله
عنه) روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه
وسلم) علی را به سوی خالد فرستاد تا خُمس
(پنجم حصه غنیمت سهمیه آن حضرت) را
بگیرد. من بر علی (به خاطر کنیزی که از پول
خمس خرید و با وی جماع کرد) خشمگین
شدم. به تحقیق که وی غسل کرد. سپس به
خالد گفتم: آیا او را نمی بینی که چه کاری کرد،
و چون نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رسیدیم

و خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ ﷺ ، إِلَى الْيَمَنِ قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ .

۴۳۴۹ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عُمَانَ : حَدَّثَنَا شُرَيْحُ بْنُ
مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ أَبِي
إِسْحَاقَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ : سَمِعْتُ الْبِرَاءَ
ﷺ بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ إِلَى الْيَمَنِ ،
قَالَ : ثُمَّ بَعَثَ عَلِيًّا بَعْدَ ذَلِكَ مَكَاتَهُ ، فَقَالَ : «مُرْ أَصْحَابَ
خَالِدٍ ، مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ أَنْ يَعْقِبَ مَعَكَ فَلْيَعْقِبْ ، وَمَنْ
شَاءَ فَلْيَقْبَلْ» .

فَكُنْتُ فِيمَنْ عَقَّبَ مَعَهُ ، قَالَ : فَغَنِمْتُ أَوْاقِي ذَوَاتِ
عَدَدٍ .

۴۳۵۰ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ :
حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ سُوَيْدٍ بْنُ مَنجُوفٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ ،
عَنْ أَبِيهِ ﷺ قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ عَلِيًّا إِلَى خَالِدِ لَيْقِضَ
الْخُمْسَ ، وَكُنْتُ أَنْعِضُ عَلِيًّا وَقَدْ اغْتَسَلَ ، فَقُلْتُ لَخَالِدٍ :
أَلَا تَرَى إِلَى هَذَا ، فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ذَكَرْتُ ذَلِكَ
لَهُ ، فَقَالَ : «يَا بُرَيْدَةُ أَنْعِضْ عَلِيًّا» . فَقُلْتُ : نَعَمْ ،
قَالَ : «لَا تَبْغِضْهُ ، فَإِنَّ لَهُ فِي الْخُمْسِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ» .

۱- سبب خشم بریده آن بود که حضرت علی قبل از آنکه غنیمت را به
آن حضرت برساند، در آن تصرف کرد و از آن کنیزی خرید و قبل از آنکه
استبراء واقع شود یعنی کنیزی یک دوره حیض را بگذراند، با وی جماع کرد.
فرموده پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به بریده که علی (رضی الله عنه) را بیش
از آن مستحق می داند، این موضوع را تأیید می کند که اگر کسی به اندازه
استحقاق خود بدون اجازه والی از بیت المال می گیرد مجاز است. در مورد
استبراء در تیسیر القاری گفته شده: در وجوب استبراء نص واقع شده که آن
حضرت در سیایای اوطاس که بعد از فتح حنین واقع شده، از جماع بدون
استبراء منع کرده است و در این مورد به تفصیل بیان کرده است. «تیسیر
القاری، ج ۴، ص ۶۷، ۶۸»

ماجرا را به وی یاد کردم. فرمود: «ای بُریده، بر علی خشمگین هستی؟» گفتم: آری.

فرمود: بر وی خشمگین مباش. به تحقیق که حق او در خمس از این زیادتر است.

۴۳۵۱ - از عبدالرحمن بن ابی نُعم روایت است که ابوسعید خُدَری (رضی الله عنه) می گفت: علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) برای رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از یمن در میان چرم دباغی شده پاره طلا فرستاد که از خاک معدنی خود جدا نشده بود.

ابوسعید می گوید: آن حضرت آن را میان چهار نفر تقسیم کرد: بین عُبَیْنَه بن بَدْر، و اَقْرَع بن حابس، و زید الخَیْل و نفر چهارم یا علقمه بود یا عامر بن طفیل. یکی از اصحاب آن حضرت گفت: ما به این (بخشش) نسبت بدین مردم سزاوارتر بودیم. این خبر که به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رسید، فرمود: «آیا مرا در کارهای خود امین نمی شمارید در حالی که من امین ذاتی هستم که در آسمان است و خبر آسمان صبح و شام به من می رسد.»

سپس مردی چشم فرو رفته، استخوانی، پیشانی برآمده، انبوه ریش، سر تراشیده، ازار بر زده، برخاست و گفت: یا رسول الله، از خدا بترس. آن حضرت فرمود: «وای بر تو، آیا از همه مردم روی زمین سزاوارتر به ترس از خدا نیستی؟» سپس آن مرد پشت گردانید. خالد بن ولید گفت: یا رسول الله، آیا گردن وی را نزنم؟ فرمود: «نی، شاید که نماز گزارده باشد.» خالد گفت: چه بسا نمازگزاری که به زبان خود چیزی می گوید که در دل وی نیست. رسول الله (صلی الله علیه

۴۳۵۱ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ الْقَعْقَاعِ بْنِ شُرَيْمَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي نُعْمٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ يَقُولُ : بَعَثَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْيَمَنِ بِنُهَيْيَةٍ فِي أَيْدِمٍ مَقْرُوظٍ ، لَمْ تُحْصَلْ مِنْ تَرَابِهَا ، قَالَ : فَكَسَمَهَا بَيْنَ أَرْبَعَةٍ نَفَرٍ : بَيْنَ عُبَيْتِ بْنِ بَدْرٍ ، وَأَقْرَعَ بْنِ حَابِسٍ ، وَزَيْدِ الْخَيْلِ ، وَالرَّابِعِ : إِمَامًا عُلْقَمَةَ ، وَإِمَامًا عَامِرَ بْنَ طُفَيْلٍ ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ : كُنَّا نَحْنُ أَحَقُّ بِهَذَا مِنْ هَؤُلَاءِ ، قَالَ : قَبْلَكَ ذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : «أَلَا تَأْمَنُونِي وَأَنَا أَمِينٌ مَنْ فِي السَّمَاءِ ، يَأْتِينِي خَيْرُ السَّمَاءِ صَبَاحًا وَمَسَاءً» . قَالَ : فَقَامَ رَجُلٌ غَائِرُ الْعَيْنَيْنِ ، مُشْرِفُ الْوَجْهَيْنِ ، نَاشِزُ الْجَبْهَةِ ، كَثُّ اللَّحْيَةِ ، مَحْلُوقُ الرَّأْسِ ، مُشَمَّرُ الْإِزَارِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ ، قَالَ : «وَبِئْسَ مَا لَكَ ، وَأَنْتَ أَحَقُّ أَهْلِ الْأَرْضِ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ» . قَالَ : ثُمَّ وَلَّى الرَّجُلُ ، قَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلَا أُضْرِبُ عَقَبَهُ ؟ قَالَ : «لَا ، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ يُصَلِّي» . فَقَالَ خَالِدٌ : وَكَمْ مِنْ مُصَلٍّ يَقُولُ بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنِّي لَمْ أَوْمَرُ أَنْ أَنْقُبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلَا أَشُقَّ بَطُونَهُمْ» . قَالَ : ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ وَهُوَ مَقْفٌ ، فَقَالَ : «إِنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ ضَنْجِي هَذَا قَوْمٌ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ رَطْبًا ، لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرِّمِيَةِ - وَأَطْنَتْهُ قَالَ - لَنْ أَدْرِكْتَهُمْ لِأَقْتَلَهُمْ قَتْلَ مُؤَدٍّ» .

[راجع: ۳۳۴۴، أخرجه مسلم: ۱۰۶۶]

وسلم) فرمود: «من مأموریت نیافته‌ام که از باطن مردم خبر دهم و نه هم شکم‌های‌شان را بشکافم.» آن حضرت بسوی وی نگریست و او پشت داده راهی بود. آن حضرت فرمود: «از نسل وی قومی پدید می‌آید که با زبانی تر (با شوق و علاقه) کتاب خدا را می‌خوانند ولی از گلوهای‌شان نمی‌گذرد (مورد قبول واقع نمی‌شود)؛ از دین بیرون می‌روند چنانکه تیر از شکار بیرون رود - و می‌پندارم که فرمود - اگر آنان را دریابم، آنان را خواهم کشت مانند قوم ثمود که کشته شدند.»

۴۳۵۲ - از ابن جریر از عطاء روایت است که جابر (رضی الله عنه) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به علی امر کرد که در احرام خود ثابت بماند. محمد بن بکر به روایت از جریر، از عطاء افزوده است که جابر گفت: علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) که از ولایت خود (یمن) به مکه آمد، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به وی گفت: «احرام به چه بسته‌ای، ای علی؟» گفت: بدانچه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به آن احرام بسته است. فرمود: «هدی (قربانی) را سوق کن و همچنانکه هستی در احرام باش.» راوی گفت: علی به نمایندگی از آن حضرت هدی را ذبح کرد.

۴۳۵۳، ۴۳۵۴ - از حمید طویل، از بکر روایت است که وی به ابن عمر یاد کرد که انس به ایشان حدیث کرده است اینکه: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به عمره و حج احرام گرفت. سپس گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) احرام حج گرفت و ما با وی به حج احرام بستیم و چون

۴۳۵۲ - حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ : قَالَ عَطَاءٌ : قَالَ جَابِرٌ : أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ عَلِيًّا أَنْ يُقِيمَ عَلَيَّ إِحْرَامَهُ . زَادَ مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرٍ ، عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ : قَالَ عَطَاءٌ : قَالَ جَابِرٌ : فَقَدِمَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ بِسَعَابَةِ ، قَالَ : لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « بِمَ أَهَلَّتْ يَا عَلِيُّ » . قَالَ : بِمَا أَهَلَّ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ ، قَالَ : « فَاهْدِ ، وَأَمُكِّثْ حَرَامًا كَمَا أَنْتَ » . قَالَ : وَأَهْدِي لَهُ عَلِيَّ هَدِيًّا . [راجع: ۱۰۵۷ . امرجه مسلم : ۱۲۱۶ .]

۴۳۵۳ ، ۴۳۵۴ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا بِشَيْرُ بْنُ الْمُفْضَلِ ، عَنْ حُمَيْدِ الطَّوِيلِ : حَدَّثَنَا بَكْرٌ : أَنَّهُ ذَكَرَ لَابْنِ عُمَرَ : أَنَّ أُنْسًا حَدَّثَهُمْ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَهَلَ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ ، فَقَالَ : أَهَلَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْحَجِّ ، وَأَهَلَّنَا بِهِ مَعَهُ ، فَلَمَّا قَدِمْنَا مَكَّةَ قَالَ : « مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ هَدْيٌ فَلْيَجْعَلْهَا عُمْرَةً » . وَكَانَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ هَدْيٌ ، فَقَدِمَ عَلَيْنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ

به مکه رسیدیم فرمود: «کسی که با وی هدی (قربانی) نباشد، حج را به عمره بدل کند.»
 علی بن ابی طالب از یمن نزد ما آمد و به حج نیت کرده بود. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «به چه نیت احرام گرفته‌ای، زیرا همسرا تو همراه ما است.» گفت: احرام گرفته‌ام بدانچه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) احرام گرفته است.
 فرمود: «در احرام خود باش، و هدی (قربانی) با خود داریم.»

مَنْ يَمِنَ حَاجِبًا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « بِمِ أَمَلْتُمْ ، فَإِنْ مَعَنَا أَهْلُكَ » . قَالَ : أَمَلْتُ بِمَا أَهَلَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ ، قَالَ : « فَأَمْسِكْ ، فَإِنْ مَعَنَا هَدْيًا » . (انظر في الحج ، باب ۳۲ . أخرجه مسلم : ۱۲۲۲) .

باب - ۶۲ - غزوة ذى الخَلْصَةِ

۴۳۵۵ - از بیان از قیس روایت است که جریر گفت: در روزگار جاهلیت خانه بود که ذوالخَلْصَةِ، و کعبه یمانیه و کعبه شامیه می گفتند: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به من گفت: «آیا مرا از ذی الخَلْصَةِ راحت نمی سازی؟» من با صد و پنجاه سوار به آنجا رفتم و آن را ویران ساختم و هرکس رادر نزدیک آن دیدم کشتم. سپس نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدم و آگاهش ساختم. آن حضرت در حق ما و گروه اَحْمَسَ دعا کرد.

۶۲- باب : غزوة ذی الخَلْصَةِ

۴۳۵۵ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ : حَدَّثَنَا قِيَّانٌ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ جَرِيرٍ قَالَ : كَانَ يَتِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ يُقَالُ لَهُ ، ذُو الْخَلْصَةِ ، وَالْكَعْبَةُ الْيَمَانِيَّةُ ، وَالْكَعْبَةُ الشَّامِيَّةُ ، فَقَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ : « أَلَا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلْصَةِ » . فَضَرْتُ فِي مِائَةٍ وَخَمْسِينَ رَاكِبًا فَكَسَرْنَا ، وَقَتَلْنَا مِنْ وَجَدْنَا عِنْدَهُ ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَدَعَا لَنَا وَلَاخْمَسَ . (راجع : ۳۰۲۰ . أخرجه مسلم : ۲۴۷۶) .

۴۳۵۶ - از اسماعیل روایت است که قیس گفت: جریر (رضی الله عنه) به من گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مرا گفت: «آیا مرا از ذی الخَلْصَةِ راحت نمی سازی؟» و آن خانه ای بود در خَتَمَ که کعبه یمانیه نامیده می شد. من با صد و پنجاه سوار از قبیله احمس راهی شدم و آنها سوارکار بودند و من خودم را بر اسب گرفته نمی توانستم. آن حضرت بر سینه ام زد تا

۴۳۵۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا قَيْسٌ قَالَ : قَالَ لِي جَرِيرٌ : قَالَ : لِي النَّبِيُّ ﷺ : « أَلَا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلْصَةِ » . وَكَانَ يَتِي فِي خَتَمٍ ، يُسَمَّى الْكَعْبَةُ الْيَمَانِيَّةُ ، فَأَنْطَلَقْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةٍ فَارِسٍ مِنْ أَحْمَسَ ، وَكَانُوا أَصْحَابَ خَيْلٍ ، وَكُنْتُ لَا أَتِي عَلَى الْخَيْلِ ، فَضَرَبَ فِي صَدْرِي حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ أَصَابِهِ فِي صَدْرِي وَقَالَ : « اللَّهُمَّ بَنِّهْ ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًا » . فَأَنْطَلَقَ إِلَيْهَا فَكَسَرَهَا وَحَرَقَهَا ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيَّ

آنکه اثر (ضرب) انگشتان وی را در سینه خود دیدم و گفت: «بارالها، او را استوار بدار و او را هدایت کننده و هدایت شونده بگردان.» به سوی آن رفتم، آن (خانه) را ویران کردم و سوختاندم سپس کسی را نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرستاد. فرستاده جریر گفت: «سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که نزد تو نیامدم تا چون آنجا را ترک کردم آن (خانه) را مانند شتری گرگین دیدم. جریر گفت: آن حضرت در حق اسپان احمس و مردان آن پنج بار دعای خیر کرد.

۴۳۵۷ - از اسماعیل بن ابی خالد، از قیس روایت است که جریر گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به من گفت: «آیا مرا از ذی الخَلَصَه راحت نمی سازی؟» گفتم: آری. پس از آن با صدوپنجاه سوار کار، از قبیله احمس راهی شدم، و آنها سوارکار بودند، و من خودم را بر اسپ گرفته نمی توانستم. این موضوع را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یاد کردم و آن حضرت با دست خود بر سینه ام زد تا آنکه اثر (ضربه) دست وی را بر سینه خود دیدم و گفت: «بارالها، او را استوار بدار و او را هدایت کننده و هدایت شونده بگردان.»

جریر گفت: پس از آن زمان از اسپ خود نیفتادم. و ذوالخَلَصَه خانه در یمن بود که قبایل خثعم و بَجِیلَه در آن بتهایی را می پرستیدند و بدان خانه کعبه گفته می شد. قیس گفت: جریر آنجا رفت و آن خانه را با آتش سوختاند و ویران کرد.
راوی گفت: و چون جریر به یمن رسید، در

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ رَسُولُ جَرِيرٍ : وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، مَا جِئْتُكَ حَتَّى تَرَكْتُهَا كَأَنَّهَا جَمَلٌ أُجْرِبُ ، قَالَ : قَبَارِكُ فِي خَيْلِ أَحْمَسَ وَرِجَالِهَا خَمْسَ مَرَّاتٍ . [راجع: ۳۰۲۰ ، مخرجه مسلم : ۲۴۷۶].

۴۳۵۷ - حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا أَبُو اسَامَةَ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ جَرِيرٍ قَالَ : قَالَ : لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَلَا تُرِيدُنِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ . فَقُلْتُ بَلَى ، فَأَنْطَلَقْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةَ فَارِسٍ مِنْ أَحْمَسَ ، وَكَانُوا أَصْحَابَ خَيْلٍ ، وَكُنْتُ لَا أَتَيْتُ عَلَى الْخَيْلِ ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَضَرَبَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ يَدِهِ فِي صَدْرِي ، وَقَالَ : « اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًا » . قَالَ : فَمَا وَقَعْتُ عَنْ فَرَسٍ بَعْدُ . قَالَ : وَكَانَ ذُو الْخَلَصَةِ بَيْتًا بِالْيَمَنِ لِحُثَمٍ وَبَجِيلَةٍ ، فِيهِ نَصَبٌ تُعْبَدُ ، يُقَالُ لَهُ الْكَعْبَةُ ، قَالَ : فَأَتَاهَا فَحَرَقَهَا بِالنَّارِ وَكَسَرَهَا .

قَالَ : وَلَمَّا قَدِمَ جَرِيرُ الْيَمَانَ ، كَانَ بِهَا رَجُلٌ يَسْتَقْسِمُ بِالْأَزْلَامِ ، فَقِيلَ لَهُ : إِنَّ رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَاهُنَا ، فَإِنْ قَدَّرَ عَلَيْكَ ضَرْبَ عُنُقِكَ ، قَالَ : قَبِينَمَا هُوَ يَضْرِبُ بِهَا إِذْ وَقَفَ عَلَيْهِ جَرِيرٌ ، فَقَالَ : لَتَكْسِرَنَّهَا وَلَتَشْهَدَنَّ : أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، أَوْ لَا ضَرِيحَ عُنُقِكَ ؟ قَالَ : فَكَسَرَهَا وَشَهِدَ ، ثُمَّ بَعَثَ جَرِيرٌ رَجُلًا مِنْ أَحْمَسَ يُكْتَبِي أَبَا رُطَاءَةَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يُبْشِرُهُ بِذَلِكَ ، فَلَمَّا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ،

آنجا مردی بود که با تیرها فال می گرفت. به او گفته شد همانا فرستاده رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در اینجا است، اگر بر تو دست یابد، گردنت را خواهد زد. در همان حال که وی تیر می زد (با آن تیرها فال می انداخت) ناگاه جریر بر سرش ایستاد و گفت: تیرها را بشکن و گواهی ده اینکه: نیست معبودی بر حق به جز خدا، یا گردنت را خواهم زد. وی تیرها را شکست و گواهی داد. سپس جریر مردی از مردم اَحْمَس را که کنیه اش اَبَا اَرْطَاة بود، نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرستاد که این موضوع را مؤذگانی دهد. وی چون نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رسید، گفت: یا رسول الله، سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است که نزد تو نیامدم تا آنکه آن (کعبه باطل) را در حالی ترک کردم که چون شتر گرگین می نمود. آنگاه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر اسپان قبیله احمس و مردان آن پنج بار دعای برکت کرد.

باب - ۶۳ - غزوة ذات السلاسل^۱

و این غزوة لَحْم و جُدَام است و آن را اسماعیل بن ابی خالد گفته است. و اسحاق از یزید، از عروه روایت کرده است: این شهرهای بلی، و عُدْرَه و بنی القین است.

۴۳۵۸ - از خالد الحذاء روایت است که ابو عثمان گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) عمرو بن عاص را بر لشکر ذات السلاسل امیر گردانید. عمرو بن عاص گفت: (در بازگشت

وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، مَا جِئْتُ حَتَّى تَرَكْتُهَا كَأَنَّهَا جَمَلٌ أُجْرَبُ ، قَالَ : فَبَرَكَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَي خَيْلِ اَحْمَسَ وَرِجَالِهَا خَمْسَ مَرَّاتٍ . [راجع : ۳۰۲۰ . أخرجه مسلم : ۲۴۷۶ .]

۶۳ - باب : غزوة

ذات السلاسل

وَهِيَ غَزْوَةٌ لَحْمٍ وَجُدَامٍ ، قَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ . وَقَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ عُرْوَةَ : هِيَ بِلَادُ بَلِي ، وَعُدْرَةَ وَبَنِي الْقَيْنِ .

۴۳۵۸ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ خَالِدِ الْحِذَاءِ ، عَنْ أَبِي عَثْمَانَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ عَمْرُو بْنَ الْعَاصِ عَلَى حَيْشِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ ، قَالَ : فَاتَيْتُهُ فَقُلْتُ : أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ ؟ قَالَ : «عَائِشَةُ» . قُلْتُ : مَنِ الرِّجَالِ ؟ قَالَ : «أَبُوهَا» . قُلْتُ : ثُمَّ مَنْ ؟ قَالَ :

۱- این غزوه در جمادی الآخر سنه هشتم هجرت بوده است.

نزد آن حضرت آمدم و گفتم: کدام مردم نزد تو دوست داشتی ترین است؟ گفتم: «عایشه». گفتم از مردان؟ گفتم: «پدرش». گفتم: پس از وی. گفتم: «عمر». آن حضرت مردانی را نام گرفت و من خاموش شدم از ترس آنکه نام مرا در آخر همگی بیاورد.

باب - ۶۴ رفتن جریر به سوی یمن

۴۳۵۹ - از اسماعیل بن ابی خالد، از قیس از جریر روایت است که گفت: در یمن بودم و با دو مرد از مردم یمن، به نامهای ذوکلاع و ذو عمرو مواجه شدم و در مورد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به صحبت کردن شروع کردم. ذو عمرو به من گفت: اگر آنچه درباره یار خود (آن حضرت) می‌گویی حقیقت باشد، همانا از مرگ وی سه روز گذشته است. آن دو نفر با من راهی شدند تا آنکه در راه بودیم که قافله‌ای از سوی مدینه نمودار شد. از ایشان (در مورد آن حضرت) پرسیدیم. گفتند که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) وفات نموده و ابوبکر جانشین وی شده است و مردم در حالت صلح بسر می‌برند. آن دو مرد گفتند: به یار خود (ابوبکر) بگوی که ما دو نفر آمدنی (مدینه) بودیم و شاید که ان شاء الله باز خواهیم آمد، و سپس به سوی یمن برگشتند. (با رسیدن به مدینه) از سخن ایشان به ابوبکر خبر دادم. گفتم: چرا آنها را نیاوردی؟ پس از آن زمان که ذو عمرو را دیدم، به من گفت: ای جریر، همانا تو را بر من بخشاینده‌گی و جوان مردی است

«عمر». فَعَدَّرَ جَالًا، فَسَكَتُ مَخَافَةَ أَنْ يَجْعَلَنِي فِي آخِرِهِمْ. [راجع: ۳۶۶۲. امرجه مسلم: ۲۳۸۴.]

۶۴ - باب : ذهاب جرير إلى اليمن

۴۳۵۹ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ النَّجَسِيُّ : حَدَّثَنَا ابْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ جَرِيرٍ قَالَ : كُنْتُ بِالْيَمَنِ ، فَلَقَيْتُ رَجُلَيْنِ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ : ذَا كِلَاعٍ وَذَا عَمْرٍو ، فَجَعَلْتُ أَحَدَهُمَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ لِي ذُو عَمْرٍو : لَنْ كَانَ الَّذِي تَذْكُرُ مِنْ أَمْرِ صَاحِبِكَ ، لَقَدْ مَرَّ عَلَيَّ أَجَلُهُ مِنْذُ ثَلَاثٍ . وَأَقْبَلَا مَعِيَ حَتَّى إِذَا كُنَّا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ ، رَفَعْنَا رُكُوبَنَا مِنْ قَبْلِ الْمَدِينَةِ فَسَأَلْتَاهُمْ ، فَقَالُوا : قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَاسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ ، وَالنَّاسُ صَالِحُونَ . فَقَالَا : أَخْبِرْ صَاحِبَكَ أَنَّا قَدْ جِئْنَا وَلَمْ نَلْنَا سَعْدُودًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، وَرَجَعَا إِلَى الْيَمَنِ ، فَأَخْبَرْتُ أَبَا بَكْرٍ بِحَدِيثِهِمْ ، قَالَ : أَفَلَا جِئْتُمْ بِهِمْ ، فَلَمَّا كَانَ بَعْدُ قَالَ لِي ذُو عَمْرٍو : يَا جَرِيرُ إِنْ بَلَكَ عَلَيَّ كَرَامَةٌ ، وَإِنِّي مُخْبِرُكَ خَيْرًا : إِنَّكُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ ، لَنْ تَزَالُوا بِخَيْرٍ مَا كُنْتُمْ إِذًا هَلَكَ أَمِيرٌ تَأْمَرْتُمْ فِي آخِرٍ ، فَإِذَا كَانَتْ بِالسَّيْفِ كَانُوا مَلُوكًا ، يَفْضُونَ غَضَبَ الْمَلُوكِ ، وَيَرْضَوْنَ رِضَا الْمَلُوكِ .

و من تو را خبری می‌رسانم. شما مردم عرب پیوسته در نیکویی هستید تا آنگاه که چون از شما امیری بمیرد، امیری دیگر بگیریید. اگر قدرت به زور شمشیر به دست آید، پادشاهان پیدا می‌شوند و خشم می‌کنند به خشم پادشاهان و راضی می‌شوند به رضایت پادشاهان.

باب - ۶۵ - غزوة سيف البحر^۱

و آنها در انتظار کاروان قریش‌اند و امیرشان ابوعبیده بن جراح (رضی الله عنه) است.

۴۳۶۰ - از مالک، از وهب بن کيسان روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) لشکری را به سوی ساحل فرستاد و ابوعبیده بن جراح را بر ایشان امیر گردانید. آنها سه صد نفر بودند. ما راهی شدیم و در مسیر راه توشه سفر ما تمام شد. ابوعبیده، امر کرد تا توشه سفر همه افراد لشکر را جمع کنند و جمع شد و دو توشه دان خیرما به دست آمد. ما از آن خرما هر روز اندک اندک می‌خوردیم تا آنکه آن هم تمام شد و در هر روز فقط برای ما یک خرما می‌رسید.

(وهب می‌گوید) به جابر گفتم: یک دانه خرما چگونه نیاز شما را برآورده می‌توانست؟ گفت: قدر آن را وقتی دانستیم که آن هم تمام شد. سپس ما به (ساحل) دریا رسیدیم و ناگاه ماهی را بسان کوه دیدیم. افراد لشکر هجده شب از گوشت آن خوردند. سپس ابوعبیده امر کرد که

۶۵- باب : غزوة

سيف البحر

وَهُمْ يَتَلَقُونَ عِيرًا لِقُرَيْشٍ ، وَأَمِيرُهُمْ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ .

۴۳۶۰ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ وَهْبِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْثًا قَبِلَ السَّاحِلَ ، وَأَمَرَ عَلَيْهِمَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ ، وَهُمْ ثَلَاثُمِائَةٍ ، فَخَرَجْنَا وَكُنَّا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ فَنِي الزَّادُ ، فَأَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِأَزْوَادِ الْجَيْشِ فُجِّعَ ، فَكَانَ مَزُودِي تَمْرًا ، فَكَانَ يَقُوْنَا كُلُّ يَوْمٍ قَلِيلَ قَلِيلٍ حَتَّى فَنِي ، فَلَمْ يَكُنْ يُصَيِّنَا إِلَّا تَمْرَةً تَمْرَةً ، فَقُلْتُ : مَا تُغْنِي عَنْكُمْ تَمْرَةٌ ؟ فَقَالَ : لَقَدْ وَجَدْنَا قَدَمَهَا حِينَ فَنَيْتَ ، ثُمَّ انْتَهَيْنَا إِلَى الْبَحْرِ ، فَبَادَا حَوْتٌ مِثْلُ الظَّرْبِ ، فَأَكَلْنَا مِنْهَا الْقَوْمُ ثَمَانِي عَشْرَةَ لَيْلَةً ، ثُمَّ أَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِضَلْعَيْنِ مِنْ أَضْلَاعِهِ فُنْصِيَا ، ثُمَّ أَمَرَ بِرَأْحَلَةٍ فَرُحِلَتْ ، ثُمَّ مَرَّتْ نَجَّهْمَا فَلَمْ تُصَيِّهْمَا . (راجع : ۲۴۸۳ - امرجه

سلم: ۱۹۳۵) .

۱- این غزوه را بعضی سال هشتم هجرت و بعضی در سال ششم هجرت گفته‌اند. که سال ششم هجرت مناسب‌تر می‌نماید. (تیسیر القاری)

من در آن لشکر بودم و مردم گرسنه شدند. (پدرم) گفت: شتر را ذبح کن. من ذبح کردم. سپس مردم گرسنه شدند. (پدرم گفت: «ذبح کن. من ذبح کردم. سپس مردم گرسنه شدند. (پدرم گفت: ذبح کن. (بار چهارم از جانب ابو عبیده از ذبح شتر) منع شدم.

۴۳۶۲ - از ابن جریر، از عمرو (بن دینار) روایت است که از جابر شنیده است که می گفت: در لشکر خبط، شرکت کردیم و ابو عبیده امیر گردانیده شد. ما به گرسنگی سختی دچار شدیم. دریا ماهی مرده ای را بیرون افکنده بود که مثل آن را ندیده بودیم و آن را عنبر می نامیدند. نیم ماه از گوشت آن خوردیم. سپس ابو عبیده یکی از استخوانهای آن را گرفت (و بر زمین نصب کرد) و سواره ای از زیر آن گذشت.

ابن جریر می گوید: ابو زبیر به من گفت: از جابر شنیده است که می گفت: ابو عبیده گفت: از (گوشت آن ماهی) بخورید و چون به مدینه رسیدیم این ماجرا را به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یاد کردیم. فرمود: «روزی ای را بخورید که خداوند به شما بیرون آورده است و بر ما هم بخورانید، اگر از آن داشته باشید.» بعضی که از آن برای و آن حضرت آورد و او از آن خورد.

باب - ۲۶ حج ابوبکر با مردم در

سال نهم (هجرت)

۴۳۶۳ - از زهری، از حمید بن عبدالرحمن روایت است که ابو هریره (رضی الله عنه) گفت:

۴۳۶۲ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَمْرُو : أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرًا ؓ يَقُولُ : عَزَوْنَا جَيْشَ الْخَبَطِ ، وَأَمَرَ أَبُو عَبِيدَةَ ، فَجَعَلْنَا جُوعًا شَدِيدًا ، فَأَلْقَى الْبَحْرُ حَوْتًا مِثْلًا لَمْ نَرْ مِثْلَهُ ، يُقَالُ لَهُ الْعَنْبَرُ ، فَأَكَلْنَا مِنْهُ نِصْفَ شَهْرٍ ، فَأَخَذَ أَبُو عَبِيدَةَ عِظْمًا مِنْ عِظَامِهِ فَمَرَّ الرَّأْكِبُ تَحْتَهُ .

فَأَخْبَرَنِي أَبُو الزُّبَيْرِ : أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرًا يَقُولُ : قَالَ أَبُو عَبِيدَةَ : كُلُّوا ، فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ ذَكَرْنَا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ : «فَقَالَ كُلُّوا رِزْقًا أَخْرَجَهُ اللَّهُ ، أَطْعَمُونَا إِنْ كَانَ مَعَكُمْ» . فَأَتَاهُ بَعْضُهُمْ فَأَكَلَهُ . [راجع : ۲۴۸۳ . أخرجه مسلم :

[۱۹۳۵]

۶۶ - باب : حج أبي بكر

بِالنَّاسِ فِي سَنَةِ تِسْعٍ

۴۳۶۳ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ أَبُو الرَّيِّعِ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي

ابوبکر صدیق در حجی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) او را امیر گردانیده بود و آن قبل از حجة الوداع بود، وی را در روز نحر در جمعی از مردم فرستاد که اعلام بدارند اینکه: هیچ مشرکی پس از امسال حج نکند و هیچ برهنه‌ای، خانه کعبه را طواف نکند.

۴۳۶۴ - از اسرائیل از ابو اسحاق روایت است که براء (رضی الله عنه) گفت: آخرین سوره که به طور کامل (یکباره گی) نازل شده است سوره براءت (التوبه) است و آخرین (بخش از) سوره که نازل شده است پایان سوره النساء است: «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ» (النساء: ۱۷۶) «از تو (در باره کلاله) فتوا می‌طلبند بگو: خدا شما را درباره کلاله فتوا می‌دهد.»

باب - ۶۷ - نمایندگان قبیله بنی تمیم

۴۳۶۵ - از صفوان بن مُحَرِّز مازنی روایت است که عمران بن حُصَيْن (رضی الله عنه) گفت: نمایندگان از بنی تمیم نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدند. آن حضرت فرمود: «بشارت را بپذیرید ای بنی تمیم.»^۱ آنها گفتند یا رسول الله، ما را بشارت دادی، پس (چیزی) هم به ما بده. در رخسار آن حضرت دگرگونی پدیدار شد. جمعی از (اشعریان) از یمن آمدند. آن حضرت فرمود: «بشارتی را بپذیرید که بنو تمیم آن را نپذیرفتند.» آنها گفتند: به تحقیق که ما پذیرفتیم، یا رسول الله.

۱- تتمه حدیث آن است که آن حضرت پس از آنکه به آنها احکام دین و عقاید و مبدأ و معاد را تعلیم داد، عاملان آن را به بهشت بشارت داد. (تیسیر القاری)

هُرَيْرَةٌ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ ﷺ بَعَثَهُ ، فِي الْحَجَّةِ الَّتِي أَمَرَهُ النَّبِيُّ ﷺ عَلَيْهَا قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ ، يَوْمَ النَّحْرِ فِي رَهْطِ يُؤَدِّنُ فِي النَّاسِ : لَا يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكًا ، وَلَا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانًا . [راجع : ۳۶۹ . أخرجه مسلم : ۱۳۴۷] .

باب - ۶۷ - وَقَدْ بَنِي تَمِيمٍ

۴۳۶۵ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سَفْيَانٌ ، عَنْ أَبِي سَخْرَةَ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحَرَّرِ الْمَازِنِيِّ ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ ﷺ قَالَ : أتى نَعْرَمَ بْنَ بَنِي تَمِيمٍ النَّبِيُّ ﷺ ، فَقَالَ : «اقْبَلُوا الْبَشْرَى يَا بَنِي تَمِيمٍ» . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ بَشَرْتَنَا فَأَعْطِنَا ، فَرَمِي ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ ، فَجَاءَ نَعْرَمَ مِنَ الْيَمَنِ ، فَقَالَ : «اقْبَلُوا الْبَشْرَى إِذْ لَمْ يَقْبَلَهَا بَنُو تَمِيمٍ» . قَالُوا : قَدْ قَبِلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ . [راجع : ۳۶۹] .

۶۸ - باب :

باب -

۶۸

ابن اسحاق گفت: جنگیدن عیینة بن حصن بن حذیفه بن بدر در مقابل بنی العنبر که شاخه از بنی تمیم است. پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) عیینة را به سوی آنها فرستاد. وی بر آنها هجوم برد و کسانی از آنها را کشت و زنانی از ایشان را به اسارت گرفت.

۴۳۶۶ - از ابو زرعہ روایت است که ابو هریره (رضی الله عنه) گفت: من همیشه بنی تمیم را به خاطر سه خصلت ایشان که از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ام، دوست می‌دارم. آن حضرت در مورد ایشان می‌فرمود: «آنها سر سخت‌ترین امت من در مقابل دجال‌اند.» و عایشه کنیزی از ایشان داشت. آن حضرت گفت: «او را آزاد کن به تحقیق وی از نسل اسماعیل است.» و چون زکاتهایشان آورده شد. فرمود: «این صدقات قوم من است.»

۴۳۶۷ - از بن ابی ملیکه روایت است که گفت: عبدالله بن زبیر ایشان را خبر داده است که: گروهی از سوارکاران بنی تمیم نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدند. ابوبکر گفت: قعقاع بن معبد بن زرارہ را بر ایشان امیر بگمار. عمر گفت: اقوع بن حابس را برایشان امیر تعیین کن. ابوبکر گفت: تو جز مخالفت با من قصدی نداشتی. عمر گفت: من قصد مخالفت تو را نداشتم. آنان با هم بگومگو کردند تا آنکه سر و صدای آنها بلند شد و در این مورد این آیت نازل شد. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در برابر خدا و پیامبرش (در هیچ کاری) پیشی مجوید...» (الحجرات: ۱) تا آنکه آیه تمام

قال ابن اسحاق: غزوة عيينة بن حصن بن حذيفة ابن بدر بن العنبر من بني تميم. بعثه النبي ﷺ اليهم، فأغار، وأصاب منهم ناسا، وسبي منهم نساء.

۴۳۶۶ - حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ الْقَعْقَاعِ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ قَالَ : لَا أزالُ أَحِبُّ بَنِي تَمِيمٍ بَعْدَ ثَلَاثَ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُهَا فِيهِمْ : « هُمُ أَشَدُّ أُمَّتِي عَلَى الدَّجَالِ » . وَكَانَتْ فِيهِمْ سَبِيَّةٌ عِنْدَ عَائِشَةَ ، فَقَالَ : « أُعْتَمِيهَا ، فَإِنَّهَا مِنْ وَكَلِدِ إِسْمَاعِيلِ » . وَجَاءَتْ صَدَقَاتُهُمْ ، فَقَالَ : « هَذِهِ صَدَقَاتُ قَوْمٍ أَوْ قَوْمِي » . [راجع : ۷۵۴۳ . أخرجه مسلم : ۲۵۷۵] .

۴۳۶۷ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مَلِيكَةَ : أَنَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ أَخْبَرَهُمْ : أَنَّهُ قَدِمَ رَكْبٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَمْرُ الْقَعْقَاعِ بْنِ مَعْبُدِ بْنِ زُرَّارَةَ ، قَالَ عُمَرُ : بَلْ أَمْرُ الْأَفْرَعِ بْنِ حَابِسٍ ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ : مَا أَرَدْتُ إِلَّا خِلافِي ، قَالَ عُمَرُ : مَا أَرَدْتُ خِلافَكَ ، فَمَارَيْنَا حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا ، فَنَزَلَ فِي ذَلِكَ : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا ﴾ . حَتَّى انْقَضَتْ . [النظر : ۴۸۴۵ ، ۴۸۴۷ ، ۷۳۰۲] .

شد.

باب - ۶۹ نمایندگان قبیلهٔ عبدالقیس

۴۳۶۸ - از قره روایت است که ابو جمره گفت: به ابن عباس (رضی الله عنه) گفتم: من سبوی دارم که در آن نبیذ (آب خرما یا آب کشمش) ساخته می‌شود، و از آن می‌نوشم در حالی که در سبوی شیرین است (به تندی و تیزی نگراییده که مستی آور باشد). اگر از آن بسیار بنوشم و با مردم بنشینم و نشستم به درازا بکشد، می‌ترسم که بدانم شوم. ابن عباس گفت: نمایندگان قبیلهٔ عبدالقیس نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمدند. آن حضرت فرمود: «شما مردم خوش آمدید، از آمدن خویش زیانمند و پشیمان نخواهید شد.»

آنها گفتند: یا رسول الله، در میان ما و تو مشرکان قوم مضر قرار دارند و نمی‌توانیم که نزد تو بیاییم به جز در ماه‌های حرام، پس همهٔ امور دین را به ما بگوی که با عمل کردن بدان به بهشت درآییم و کسانی را که در عقب مانند، بدان فراخوانیم. ایمان به خداوند، آیا می‌دانید ایمان به خداوند چیست؟ گواهی اینکه نیست معبودی بر حق به جز الله و به داشتن نماز و دادن زکات و روزهٔ رمضان و دادن پنجم حصهٔ از غنایم و شما را از چهار چیز منع می‌کنم.

آن حضرت فرمود: «شما را به چهار (چیز) امر می‌کنم و از چهار (چیز) منع می‌کنم، آنچه نبیذ کرده شده است در (ظروفی چون) دُبَاء و نَقِیر و حَتَم و مَرَقَت.»

۴۳۶۹ - از حماد ابن زید روایت است که ابو حمزه گفت: از ابن عباس شنیدم که می‌گفت: نمایندگان قبیلهٔ عبدالقیس نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدند و گفتند: یا رسول الله، ما از

باب - ۶۹ : وَفَدِ عَبْدِ الْقَيْسِ

۴۳۶۸ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا أَبُو عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ : حَدَّثَنَا قُرَّةٌ ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ ، قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا إِنَّ لِي جِرَّةً يَتَّبِدُ لِي نَبِيذٌ فِيهَا ، فَأَشْرَبُهُ حُلُوقًا فِي جِرٍّ ، إِنْ أَكْثَرْتُ مِنْهُ فَجَالَسْتُ الْقَوْمَ فَأَطَلْتُ الْجُلُوسَ خَشِيتُ أَنْ أَفْضَحَ ، فَقَالَ : قَدِمَ وَفَدِ عَبْدِ الْقَيْسِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : « مَرَحَبًا بِالْقَوْمِ ، غَيْرَ خَزَائِبًا وَلَا النَّدَامَى . » فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ الْمُشْرِكِينَ مِنْ مُضَرَ ، وَإِنَّا لَا نَصِلُ إِلَيْكَ إِلَّا فِي أَشْهُرِ الْحُرْمِ ، حَدَّثَنَا بِجَمَلٍ مِنَ الْأَمْرِ : إِنْ عَمَلْنَا بِهِ دَخَلْنَا الْجَنَّةَ ، وَتَدْعُوهُ مِنْ وَرَاءِنَا . قَالَ : « أَمْرُكُمْ بِأَرْبَعٍ وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ ، الْإِيمَانُ بِاللَّهِ ، هَلْ تَذَرُونَ مَا الْإِيمَانُ بِاللَّهِ ؟ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ ، وَصَوْمُ رَمَضَانَ ، وَأَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمَغَانِمِ الْخُمْسَ ، وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ : مَا اثْبَدَ فِي الدُّبَاءِ وَالنَّقِيرِ وَالْحَتَمِ وَالْمَرَقَتِ . » [راجع : ۵۲ ، أخرجه مسلم : ۱۷ ، وأما قطعة الدُّبَاءِ في الأشرة ، ۳۹] .

۴۳۶۹ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ : قَدِمَ وَفَدِ عَبْدِ الْقَيْسِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا هَذَا الْحَيُّ مِنْ رَبِيعَةَ ، وَقَدْ حَالَتْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ كَقَارِ مُضَرَ ،

قبیله ربیعه هستیم و همانا میان ما و تو کافران قبیله مُضَر حایل شده‌اند و ما نزد تو رسیده نمی‌توانیم به جز در ماهی حرام. پس ما را به چیزهایی امر کن که از تو فراگیریم و کسانی را که در عقب ماند، بدان فراخوانیم.

آن حضرت فرمود: «شما را به چهار (چیز) امر می‌کنم و از چهار چیز منع می‌نمایم: ایمان به خداوند، گواهی اینکه: نیست معبودی برحق به جز الله - آن حضرت انگشت خود را به علامه یک بست - و به پا داشتن نماز و دادن زکات و اینکه خُمس (پنجم حصه) غنیمتی را که درمی‌یابید به (رضای) خدا بدهید. و شما را از (نیبذ در ظروف) دَبَاء و نَقِیر و حَتَم و مُزَفَّت منع می‌کنم.»^۱

۴۳۷۰ - از عَمْرُو بن حارثه از بُکَیر روایت است که کُریب مولى ابن عباس به او گفت: ابن عباس و عبدالرحمن بن اَزهَر و مِسُور بن مَخْرَمه، او را نزد عایشه (رضی الله عنها) فرستادند و گفتند: از سوی همگی ما بر وی سلام بگوی و در مورد دو رکعت پس از نماز عصر از وی سؤال کن و بگوی که ما خبر شده‌ایم که تو آن دو رکعت را ادا می‌کنی، در حالی که به ما خبر رسیده است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از آن منع کرده است.

ابن عباس گفته بود: من به همراهی عمر، مردم را می‌زدیم تا آنها را از گزاردن آن دو رکعت

۱- مقصود ابن عباس در پاسخ به وی آن است که ممنوعیت ساختن نیبذ در همین ظروف است و منع نیبذ در این ظروف شاید به خاطر آن بوده باشد که محتوای آن زود تند و تیز می‌گردد و مستی آور می‌شود و مضمون حدیث منع ساختن آن، فقط در همین ظروف است نه مجرد استعمال آن و اینکه گفته‌اند که این حدیث نسخ شده است، قابل نسخ نیست مگر به معنی اخیر (تیسیر القاری)

فَلَسْنَا نَخْلُصُ إِلَيْكَ إِلَّا فِي شَهْرٍ حَرَامٍ ، فَمَرَرْنَا بِأَشْيَاءَ نَأْخُذُ بِهَا وَتَدْعُو إِلَيْهَا مِنْ وَرَاءَنَا ، قَالَ : « أَمْرُكُمْ بِأَرْبَعٍ ، وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ ، الْإِيمَانُ بِاللَّهِ : شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - وَعَقْدُ وَاحِدَةٍ - وَإِقَامُ الصَّلَاةِ ، وَإِتْيَاءُ الزَّكَاةِ ، وَأَنْ تُؤَدُّوا لِلَّهِ خُمْسَ مَا غَنِمْتُمْ . وَأَنْهَاكُمْ عَنِ الدَّبَاءِ وَالنَّقِيرِ وَالْحَتَمِ وَالْمُزَفَّتِ » . [راجع : ۵۳ . أخرجه مسلم : ۱۷ ، وأما لفظة الدَّبَاءِ في الأثرية ، ۲۹] .

۴۳۷۰ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَلِيمَانَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهَبٍ : أَخْبَرَنِي عَمْرُو .

وَقَالَ بَكْرُ بْنُ مُضَرَ ، عَنْ عَمْرُو بْنِ الْحَارِثِ ، عَنْ بُكَيْرٍ : أَنَّ كُرَيْبًا مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ حَدَّثَهُ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَزْهَرَ وَالْمِسُورَ بْنَ مَخْرَمَةَ : أَرْسَلُوا إِلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَقَالُوا : أَقْرَأْ عَلَيْهَا السَّلَامَ مِنَّا جَمِيعًا ، وَسَلِّهَا عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ ، وَإِنَّا أَخْبَرْنَا أَنَّكَ تُصَلِّيَهَا ، وَقَدْ بَلَّغْنَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْهَا . قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : وَكُنْتُ أُضْرِبُ مَعَ عَمْرِو النَّاسَ عَنْهَا .

قَالَ كُرَيْبٌ : فَدَخَلْتُ عَلَيْهَا وَبَلَّغْتُهَا مَا أُرْسَلُونِي ، فَقَالَتْ : سَلِّ أُمَّ سَلَمَةَ ، فَأَخْبِرْتُهُمْ ، فَرَدُّونِي إِلَى أُمَّ سَلَمَةَ بِمِثْلِ مَا أُرْسَلُونِي إِلَى عَائِشَةَ ، فَقَالَتْ أُمَّ سَلَمَةَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَنْهَى عَنْهَا ، وَإِنَّهُ صَلَّى الْعَصْرَ ، ثُمَّ دَخَلَ عَلَيَّ وَعِنْدِي نِسْوَةٌ مِنْ بَنِي حَرَامٍ مِنَ الْأَنْصَارِ ، فَصَلَّاهُمَا ، فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ الْخَادِمَ ، فَقُلْتُ : قُومِي إِلَى جَنِّبِهِ ، فَقُولِي : تَقُولُ أُمَّ سَلَمَةَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلَمْ أَسْمَعْكَ تَنْهَى عَنِ

منع کنیم. کُریب گفته است: من نزد عایشه رفتم و آنچه را که به خاطر آن مرا فرستاده بودند به وی رساندم. وی گفت: از اُمّ سلمه بپرس.

من موضوع را به ایشان (ابن عباس و عبدالرحمن و مشور) گفتم: آنها مرا نزد اُمّ سلمه فرستادند همچنانکه نزد عایشه فرستاده بودند. اُمّ سلمه گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیده‌ام که آن حضرت از گزاردن آن دو رکعت (بعد از نماز عصر) منع می‌کرد. (روزی آن حضرت نماز عصر را گزارد و سپس بر من درآمد و در آن هنگام زمانی از قبیلۀ بنی حرام انصار نزد من بودند. آن حضرت همان دو رکعت را گزارد. من خادم (کنیز) را نزد آن حضرت فرستادم و به او گفتم: به وی بگوی: اُمّ سلمه می‌گوید: یا رسول الله، آیا از تو شنیده‌ام که از همین دو رکعت منع می‌کردی؟ و حالا تو را می‌بینم که آن را می‌گزاری. (به کنیز گفتم: اگر آن حضرت با دست خویش اشارت کند، در آن جا منتظر باش. کنیز همچنان کرد. آن حضرت با دست خویش اشارت کرد و او در انتظار ایستاد. چون آن حضرت از نماز فارغ شد (خطاب به اُمّ سلمه گفت: «ای دختر ابو اُمیّه، درباره دو رکعت بعد از (نماز) عصر سؤال کرده بودی. همانا مردمی از قبیلۀ عبدالقیس از سوی قوم خود نزد من آمدند تا اسلام بیاورند و مرا از دو رکعت (نماز) بعد از ظهر) بازداشتند و این دو رکعت همان دو رکعت می‌باشد.»

۴۳۷۱ - از ابو حمزه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: نخستین نماز جمعه، پس از نماز جمعه‌ای که در مسجد رسول الله

هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ؟ قَارَأَا تَصَلِيَهُمَا، فَإِنْ أَشَارَ بِيَدِهِ فَاسْتَأْخَرِي، فَفَعَلْتُ الْجَارِيَةَ، فَأَشَارَ بِيَدِهِ فَاسْتَأْخَرْتُ عَنْهُ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «يَا بِنْتَ أَبِي أُمِيَّةَ، سَأَلْتُ عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ، إِنَّهُ أَتَانِي أَنَسُ بْنُ عَبْدِ الْقَيْسِ بِالْإِسْلَامِ مِنْ قَوْمِهِمْ، فَشَغَلُونِي عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ، فَهَمَا هَاتَانِ». [راجع: ۱۲۳۳. اخرجہ مسلم: ۴۸۳۴.]

۴۳۷۱ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجَعْفِيُّ: حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ عَبْدُ الْمَلِكِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ، هُوَ ابْنُ طَهْمَانَ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَوَّلُ

جُمُعَةَ جُمِعَتْ ، بَعْدَ جُمُعَةِ جُمِعَتْ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فِي مَسْجِدِ عَبْدِ الْقَيْسِ بِجَوَائِئِ . يَعْنِي قَرِيَةَ مِنْ الْبَحْرَيْنِ . [راجع : ۸۹۲] .

(صلی الله علیه وسلم) گزارده شد، در مسجد عبدالقیس در منطقه جُوَائِی، در قریه از بحرین بود.

باب - ۷۰ نمایندگان بنی حنیفه و حدیث ثمامه بن اثال

۷۰- باب : وَفَدِ بَنِي حَنِيفَةَ ، وَحَدِيثِ ثَمَامَةَ بْنِ أَثَالٍ .

۴۳۷۲ - از لیث، از سعید بن ابی سعید روایت است که وی از ابو هریره (رضی الله عنه) شنیده که می گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سوار کارانی را به سوی نجد فرستاد. آنها مردی را از قبیله بنی حنیفه آوردند که ثمامه بن اثال نامیده می شد. او را به یکی از ستونهای مسجد بستند. سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به سوی وی آمد و گفت: «ای ثمامه، چه (اندیشه) نزد تو می باشد؟»^۱ گفت: اندیشه نیکویی ای محمد، اگر مرا بکشی، شخص خون داری را کشته ای و اگر ببخشی، شکرگزاری را بخشیده ای، و اگر مال می خواهی هر آنچه می خواهی، بخواه. وی تا فردای آن روز به همان حالت گذاشته شد، سپس آن حضرت فرمود: «چه اندیشه نزد تو است؟» گفت: نزد من همان است که به تو گفته ام. اگر احسان کنی بر کسی احسان می کنی که شکرگزار است. پس او را تا پس فردایش به حال خود گذاشت. باز فرمود: ثمامه با خود چه داری؟ گفت: در خاطر من چیزی است که برایت گفتم. فرمود: «ثمامه را رها کنید.» ثمامه به آب روان اندکی که نزدیک مسجد بود، رفت^۲ و غسل کرد و سپس به مسجد درآمد و گفت: گواهی می دهم که نیست معبودی برحق به جز خدا

۱- معنی اصلی «ماعدک یا ثمامه» این است: «فکر می کنی با تو چه معامله خواهم کرد.»
۲- در سایر نسخه های بخاری در حدیث ۴۳۷۲، سطر ۱۲ - فانطلق الی نجل - فانطلق الی نخل - آمده، یعنی به سوی نخلستان رفت.

۴۳۷۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خِيَلًا قَبْلَ نَجْدٍ ، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يُقَالُ لَهُ ثَمَامَةُ بْنُ أَثَالٍ ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : « مَا عِنْدَكَ يَا ثَمَامَةُ . » فَقَالَ : « عِنْدِي خَيْرٌ يَا مُحَمَّدُ ، إِنْ تَقْتُلَنِي تَقْتُلُ دَا دِمَ ، وَإِنْ تُنْعِمَ تُنْعِمَ عَلَيَّ شَاكِرٌ ، وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْمَالَ ، فَسَلْ مِنْهُ مَا شِئْتَ . فَتَرَكَ حَتَّى كَانَ الْعَدُوُّ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : « مَا عِنْدَكَ يَا ثَمَامَةُ . » قَالَ : « مَا قُلْتُ لَكَ : إِنْ تُنْعِمَ تُنْعِمَ عَلَيَّ شَاكِرٌ ، فَتَرَكَ حَتَّى كَانَ بَعْدَ الْعَدُوِّ ، فَقَالَ : « مَا عِنْدَكَ يَا ثَمَامَةُ . » فَقَالَ : عِنْدِي مَا قُلْتُ لَكَ ، فَقَالَ : « أَطْلِقُوا ثَمَامَةَ . » فَانْطَلَقَ إِلَى نَجْلِ قَرِيبٍ مِنَ الْمَسْجِدِ ، فَأَغْتَسَلَ ثُمَّ دَخَلَ الْمَسْجِدَ ، فَقَالَ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، يَا مُحَمَّدُ ، وَاللَّهِ مَا كَانَ عَلَيَّ الْأَرْضُ وَجْهَ الْبَغْضِ إِلَيَّ مِنْ وَجْهِكَ ، فَقَدْ أَصْبَحَ وَجْهَكَ أَحَبَّ الْوُجُوهِ إِلَيَّ ، وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ دِينِ الْبَغْضِ إِلَيَّ مِنْ دِينِكَ ، فَأَصْبَحَ دِينُكَ أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيَّ ، وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ بَلَدِ الْبَغْضِ إِلَيَّ مِنْ بَلَدِكَ ، فَأَصْبَحَ بَلَدُكَ أَحَبَّ الْبِلَادِ إِلَيَّ ، وَإِنْ خِيَلُكَ أَخَذْتَنِي ، وَأَنَا أُرِيدُ الْعُمْرَةَ ، فَمَاذَا تَرَى ؟ قَبِشْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَمْرَةَ أَنْ يَغْتَمِرَ ، فَلَمَّا قَدِمَ مَكَّةَ قَالَ لَهُ قَائِلٌ : صَبَوْتُ ، قَالَ : لَا ، وَلَكِنْ أَسْلَمْتُ مَعَ مُحَمَّدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَلَا وَاللَّهِ لَا يَأْتِيكُمْ مِنَ الْيَمَامَةِ حَبَّةٌ حِطَّةٌ حَتَّى يَأْذَنَ فِيهَا النَّبِيُّ ﷺ . [راجع : ۴۶۲] . أخرجه مسلم :

. [۱۷۶۴]

و گواهی می‌دهم که محمد فرستاده خدا است. ای محمد، به خدا سوگند که نزد من در روی زمین رویی ناخوشایندتر از روی تو نبود ولی اکنون روی تو دوست داشتنی‌ترین روی‌ها نزد من است، به خدا سوگند که از دین تو ناخوشایندتر دینی نزد من نبود، ولی اکنون دین تو دوست داشتنی‌ترین دین نزد من است، به خدا سوگند که از شهر تو ناخوشایندترین شهری نزد من نبود ولی اکنون شهر تو بهترین شهر نزد من است. همانا سوارکاران تو مرا گرفتند و من قصد ادای عمره داشتم، پس چه می‌فرمایی؟ رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) برای وی مژدگانی داد و او را فرمود که عمره را ادا کند. آنگاه که ثمامه به مکه رفت، کسی به او گفت: تغییر دین دادی. گفت: نی، ولیکن همراه محمد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) اسلام آوردم. نی، به خدا که یک دانه گندم از یمامه به شما نخواهد آمد تا آنکه پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) اجازه آن را بدهد.

۴۳۷۳ - از نافع بن جبیر روایت است که ابن عباس (رضی‌الله عنه) گفت: مُسَیْلِمَةُ کَذَّابٌ در زمان رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) (به مدینه) آمد و به این سخنان آغاز کرد که: اگر محمد پس از خود مرا جانشین خود گرداند، از وی پیروی می‌کنم، و او در میان گروه زیادی از قوم خود (به مدینه) آمده بود. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به سوی وی رفت و ثابت بن قیس بن شماس نیز آن حضرت را همراهی می‌کرد. در حالی که شاخه درخت خرمایی در دست رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بود. تا آنکه بر سر مُسَیْلِمَةَ که در میان یاران خود بود، ایستاد و گفت: «اگر از من همین شاخه را بخواهی به

۴۳۷۳ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي حُسَيْنٍ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ جُبَيْرٍ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَدِمَ مُسَيْلِمَةُ الْكُذَّابُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَجَعَلَ يَقُولُ إِنْ جَعَلَ لِي مُحَمَّدٌ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ تَبِعْتُهُ ، وَقَدِمَهَا فِي بَشَرٍ كَثِيرٍ مِنْ قَوْمِهِ ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ ثَابِتُ بْنُ قَيْسِ بْنِ شَمَّاسٍ ، وَفِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قِطْعَةٌ جَرِيدٍ ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى مُسَيْلِمَةَ فِي أَصْحَابِهِ ، فَقَالَ : «لَوْ سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أُعْطَيْتُكَهَا ، وَلَكِنْ تَعَدَّوْا أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ ، وَلَكِنْ أَذْبَرْتُ لِمَعْرِتِكَ اللَّهُ ، وَإِنِّي لَأَرَاكَ الَّذِي أُرَيْتَ فِيهِ مَا رَأَيْتَ ، وَهَذَا ثَابِتٌ يُجِيبُكَ عَنِّي » . ثُمَّ انْصَرَفَ عَنْهُ . [راجع : ۳۶۲۰ . أخرجه مسلم :

. [۲۷۷۳]

تو نمی‌دهم و تو هرگز از حکم خدا که درباره تو رفته است، تجاوز نمی‌کنی (هلاک می‌شوی) و اگر به (اسلام) پشت بگردانی، خداوند تو را هلاک می‌گرداند و همانا می‌پندارم که تو همان کسی هستی که در خواب دیده‌ام، آنچه دیده‌ام و این ثابت (بن قیس) است که به تو جواب می‌دهد.» سپس آن حضرت از نزد وی برگشت.^۱

۴۳۷۴ - ابن عباس گفت: درباره این فرموده رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) که (همانا می‌پندارم که تو همان کسی هستی که در خواب دیده‌ام، آنچه دیده‌ام.» سؤال کردم.^۲ ابو هریره به من گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در حالی که در خواب بودم، دیدم که دو حلقه طلا در دو دست من است و آن حالت مرا در اندوه انداخت.^۳ در خواب به من وحی شد که بر آنها پُف کنم و من آنها را پُف کردم و آنها پریدند. آن دو حلقه را تاویل کردم که دو دروغ‌گوی که ادعای پیامبری می‌نمایند پس از من خروج می‌کنند. که یکی از ایشان عَنَسی و دیگری مُسَلِمَه است.»

۴۳۷۵ - از مَعْمَر، از هَمَام روایت است که وی از ابو هریره (رضی‌الله عنه) شنیده که می‌گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «در حالی که در خواب بودم گنجهای زمین برای من آورده شد، و در کف دست من دو حلقه

۴۳۷۴ - قال: ابن عباس قَسَّالَتْ عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّكَ أَرَى الَّذِي أُرِيتُ فِيهِ مَا أُرِيتُ». فَأَخْبَرَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، رَأَيْتُ فِي يَدَيَّ سَوَارِينَ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَهْمَنِي شَأْنُهُمَا فَأَوْحَى إِلَيَّ فِي الْمَنَامِ: أَنْ أَنْفُخَهُمَا، فَتَمَخَّضَهُمَا قَطَارًا، فَأَوْلَتْهُمَا كَذَّابَيْنِ يَخْرُجَانِ بَعْدِي، أَحَدُهُمَا الْعَنَسِيُّ، وَالْآخَرُ مُسَلِمَةٌ». [راجع: ۳۶۲۱، أخرجه مسلم: ۲۲۷۴].

۴۳۷۵ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ هَمَامٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِخَرَاتِنِ الْأَرْضِ، فَوَضِعَ فِي كَفِّي سَوَارِينَ مِنْ ذَهَبٍ، فَكَبَّرًا عَلَيَّ، فَأَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أَنْفُخَهُمَا، فَتَمَخَّضَهُمَا قَذَبًا، فَأَوْلَتْهُمَا الْكَذَّابَيْنِ اللَّذَيْنِ أَنَا بَيْنَهُمَا: صَاحِبَ صَنْعَاءَ، وَصَاحِبَ الْيَمَامَةِ». [راجع: ۳۶۲۱، أخرجه مسلم: ۲۲۷۴].

۱- پیامبر صلی‌الله نزد مسلیمه و قوم وی رفت تا تألیف قلوب کند و آنها را به اسلام فراخواند. اما مسلیمه تقاضا کرد که او را در امر نبوت چیزی نباشد. آن حضرت فرمود که اگر این شاخه خرما را بخواهی، برایت نمی‌دهم.

۲- در حدیث ۴۳۷۴، سطر ۲ «ما اُریت» آمده است. در سایر نسخه‌های

بخاری ما روایت است.

۳- زیرا حلقه‌های طلا برای زنان است.

طلا نهاده شد. این امر بر من گران آمد، پس بر من وحی شد که آنها را پُف نمایم.^۱ من آنها را پُف کردم و آنها ناپدید شدند. آن دو حلقه طلا را به دو دروغ‌گویی تأویل کردم که من در میان ایشانم، حاکم صنّعاء (عنسی) و حاکم یمامه (مُسَیْلَمَه)^۲

۴۳۷۶- از صَلْت بن محمد، از مَهْدی ابن مِیْمُون، از ابورجاء العطاردی روایت است که می‌گفت: ما در (جاهلیت) سنگ را می‌پرستیدیم، و چون سنگی بهتر می‌یافتیم، همان سنگ را می‌گرفتیم و سنگ دیگر را می‌انداختیم، و اگر سنگ نمی‌یافتیم پاره‌ای از خاک جمع می‌کردیم، سپس گوسفندی را می‌آوردیم و بر آن پاره خاک آن را می‌دوشیدیم و سپس به دور آن طواف می‌کردیم و چون ماه رجب آغاز می‌شد می‌گفتیم: «ماه» دور کننده پیکانها (قطع جنگ) است، و نمی‌گذاشتیم نیزه‌ای را که در آن آهنی باشد و نه هم تیری که در آن آهنی باشد، مگر آنکه آن را در ماه رجب بیرون می‌کشیدیم و دور می‌انداختیم.

۴۳۷۷- (مَهْدی بن مِیْمُون گفته است) از ابورجاء شنیدم که می‌گفت: روزی که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مبعوث شد من پسری خوردسال بودم که شتران خانواده خود را می‌چرانیدم و چون از ظهور آن حضرت شنیدیم به سوی آتش گریختیم یعنی به سوی مُسَیْلَمَه کذاب.

۴۳۷۶ - حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : سَمِعْتُ مَهْدِيَّ ابْنَ مِیْمُونٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا رَجَاءَ الْعَطَارِدِيَّ يَقُولُ : كُنَّا نَعْبُدُ الْحَجَرَ ، فَإِذَا وَجَدْنَا حَجْرًا هُوَ أَحْسَبُ مِنْهُ الْقِيَانُ وَأَخَذْنَا الْآخَرَ ، فَإِذَا لَمْ نَجِدْ حَجْرًا جَمَعْنَا جُثَّةً مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ جِئْنَا بِالشَّاةِ فَحَلَبْنَا عَلَيْهِ ثُمَّ طَفْنَا بِهِ ، فَإِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَجَبٍ قُلْنَا : مُنْصَلُّ الْأَسْتَةِ ، فَلَا نَدْعُ رَمْحًا فِيهِ حَدِيدَةٌ ، وَلَا سَهْمًا فِيهِ حَدِيدَةٌ ، إِلَّا تَزَعْنَاهُ وَالْقِيَانُ شَهْرُ رَجَبٍ .

۴۳۷۷ - وَ سَمِعْتُ أَبَا رَجَاءَ يَقُولُ : كُنْتُ يَوْمَ بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ غُلَامًا ، أَرَعَى الْإِبِلَ عَلَى أَهْلِي ، فَلَمَّا سَمِعْنَا بِخُرُوجِهِ قَرَرْنَا إِلَى النَّارِ ، إِلَى مُسَیْلَمَةَ الْكَذَّابِ .

۱- در حدیث ۴۳۷۵، سطر ۵ «فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ» در سائر نسخ بخاری چنین است: «فَأَوْحَى»

۲- در شرح صحیح البخاری، شرح و تحقیق شیخ قاسم الشماعی الرفاعی، در ذیل حدیث ۴۳۷۳ گفته شده که مُسَیْلَمَه کذاب در سال دهم (هجرت) ادعای پیامبری کرد.

۷۱ - باب : قصه
الأسود العنسی

باب - ۷۱ قصه أسود عنسی

۴۳۷۸ - از عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه روایت است که گفت: به ما خبر رسید که مسیلمه کذاب به مدینه آمد و در سرای دختر حارث فرود آمد و دختر حارث بن کزیز همسر وی بود و آن زن مادر عبدالله بن عامر است.^۱

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نزد وی آمد در حالی که ثابت بن قیس بن شماس آن حضرت را همراهی می کرد و او کسی بود که به وی گفته می شد که خطیب رسول الله (صلی الله علیه وسلم) است. در دست رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شاخه ای بود. آن حضرت بر سر وی ایستاد و با وی صحبت کرد. مسیلمه به آن حضرت گفت: اگر می خواهی میان ما و میان امر (نبوت) درمی گذریم^۲ (بدان شرط) که پس از خود آن را به ما برگردانی.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «اگر همین شاخه را از من بخواهی، برایت نمی دهم و همانا من می پندارم که تو همانی که در خواب بر من نموده شدی آنچه نمودی شدی و این ثابت بن قیس است که از جانب من به تو جواب خواهد داد.» سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از نزد وی برگشت.

۴۳۷۹ - عبیدالله بن عبدالله گفت: از عبدالله

۱- در تفسیر القاری آمده است که بعضی گفته اند که لفظ (ابن عبدالله) از راوی ساقط شده است. یعنی: آن زن مادر عبدالله بن عبدالله بن عامر است که زوجه عبدالله بن عامر می شود.

۲- در حدیث ۴۳۷۸، سطر ۱۰ «خَلَيْتَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْأَمْرِ» در بسیاری از نسخ بخاری چنین است: «خَلَيْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الْأَمْرِ» و ترجمه آن را مترجم انگلیسی بدین گونه آورده است: اگر می خواهی میان تو و زعامت مداخله نمی کنیم.

۴۳۷۸ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدَ الْجَرْمِيِّ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنْ ابْنِ عُيَيْدَةَ بْنِ نَشِيطٍ ، وَكَانَ فِي مَوْضِعِ آخِرِ أَسْمَةِ عَبْدِ اللَّهِ ، أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عَبَّيَةَ قَالَ : بَلَّغْنَا أَنَّ مُسَيْلِمَةَ الْكَذَّابِ قَدِمَ الْمَدِينَةَ ، فَتَزَلَّ فِي دَارِ بِنْتِ الْحَارِثِ ، وَكَانَ تَحْتَهُ بِنْتُ الْحَارِثِ بْنِ كُرَيْزٍ ، وَهِيَ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ ، فَأَتَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ ثَابِتُ بْنُ قَيْسِ بْنِ شِمَاسٍ ، وَهُوَ الَّذِي يُقَالُ لَهُ : خَطِيبُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَفِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَضِيبٌ ، فَوَقَّفَ عَلَيْهِ فَكَلَّمَهُ ، فَقَالَ لَهُ مُسَيْلِمَةُ : إِنْ شِئْتَ خَلَيْتَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْأَمْرِ ، ثُمَّ جَعَلْتَهُ لَنَا بَعْدَكَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَوْ سَأَلْتَنِي هَذَا الْقَضِيبَ مَا أُعْطَيْتُكَ ، وَإِنِّي لَأُرَاكَ الَّذِي أُرِيتُ فِيهِ مَا أُرِيتُ وَهَذَا ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ ، وَسَيَجِيئُكَ عَنِّي » . فَانصَرَفَ النَّبِيُّ ﷺ . (راجع : ۳۶۲۰ . أخرجه مسلم : ۱۲۲۲۲)

۴۳۷۹ - قَالَ : عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ ، ابْنَ عَبَّاسٍ ، عَنْ رُؤْيَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّذِي ذَكَرَ ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ذَكَرَ لِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ ، أُرِيتُ أَنَّهُ وَضِعَ فِي يَدَيَّ سَوَارِكَانِ مِنْ ذَهَبٍ ، فَمَطَّعْتُهُمَا وَكَرِهْتُهُمَا ، فَأَذَنَ لِي فَمَخَّحْتُهُمَا فَطَارَا ، فَأَوْلَتْهُمَا كَذَّابَيْنِ

يَخْرُجَانِ» .

قَالَ عِيْدُ اللَّهِ : أَحَدُهُمَا الْعَنْسِيُّ الَّذِي قَتَلَهُ فَيُرْوَى
بِالْيَمَنِ ، وَالْآخَرُ مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابُ . [راجع : ۳۶۲۱ . أخرجه
مسلم : ۲۲۷۶] .

بن عباس درباره خواب رسول الله (صلی الله علیه وسلم) که از آن یاد شد، سؤال کردم. ابن عباس گفت: نزد من یاد شده است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «در اثنای آنکه در خواب بودم، نموده شدم که در دستهای من دو حلقه طلا نهاده شده است، آن را نفرت‌انگیز و ناخوشایند پنداشتم، به من اجازه داده شد و من آن دو حلقه را پف کردم و پریدند و آن را به دو دروغ‌گویی تأویل کردم که خروج می‌کنند.»

عبيدالله گفت: یکی از ایشان عَنَسِي، است که توسط فیروز در یَمَن کشته شد و دیگری، مُسَيْلِمَةُ كَذَّاب است.

باب - ۷۲ قصه مردم نجران

۷۲ - باب : قصه

اهل نجران

۴۳۸۰ - از ابواسحاق از صَلاة بن زُفر روایت است که حُذَيْفَه گفت: عاقب و سید حکمروایان نجران نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمدند و قصد آن را داشتند که با آن حضرت مباحله کنند.

یکی از ایشان به رفیق خود گفت: این کار را مکن، زیرا اگر او پیامبر باشد و ما مباحله کنیم، نه ما رستگار می‌شویم و نه نسلی که پس از ما می‌آید. آن دو نفر به آن حضرت گفتند: هر آنچه از ما بخواهی به تو می‌دهیم و مردی امین را با ما بفرست و به جز از امین کسی را با ما همراه نکن. آن حضرت فرمود: «من مردی امین با شما خواهم فرستاد که سزاوار امین بودن

۴۳۸۰ - حَدَّثَنِي عَبَّاسُ بْنُ الْحُسَيْنِ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ
أَدَمَ ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ صَلاةِ بْنِ زُفَرَ ،
عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ : جَاءَ الْعَاقِبُ وَالسَّيِّدُ ، صَاحِبَا نَجْرَانَ ،
إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُرِيدَانِ أَنْ يَلَاعِنَاهُ ، قَالَ : فَقَالَ أَحَدُهُمَا
لصَاحِبِهِ : لَا تَفْعَلْ ، قَوْلَ اللَّهِ لَنْ تَكَانَ نَبِيًّا فَلَاعِنًا لَا تَفْلِحُ
نَحْنُ وَلَا عَقِبُنَا مِنْ بَعْدِنَا ، قَالَا : إِنَّا نُعْطِيكَ مَا سَأَلْتَنَا ،
وَأَبْعَثْ مَعَنَا رَجُلًا أَمِينًا ، وَلَا تَبْعَثْ مَعَنَا إِلَّا أَمِينًا . فَقَالَ :
«لَا بَعَثَنْ مَعَكُمْ رَجُلًا أَمِينًا حَقًّا أَمِينًا» . فَاسْتَشْرَفَ لَهُ
أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : «فَمَنْ يَا أَبَا عِيْدَةَ بْنُ
الْجَرَّاحِ» . فَلَمَّا قَامَ ، قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «هَذَا أَمِينٌ
هَذِهِ الْأُمَّةُ» [راجع : ۳۷۴۵ . أخرجه مسلم : ۲۴۲۰ ، مختصراً] .

است.»^۱

یاران رسول الله (صلی الله علیه وسلم) هر یک گردن فرازی کردند. آن حضرت فرمود: «برخیز ای ابو عبیده بن جراح» آنگاه که وی برخاست، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «این است امین این اُمت».

۴۳۸۱ - از ابواسحاق از صله بن زفر روایت است که حدیثه (رضی الله عنه) گفت: مردم نجران نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدند و گفتند: مردی امین را با ما بفرست. آن حضرت گفت: «مردی امین را به سوی شما خواهیم فرستاد که سزاوار امین بودن است.» و مردم برای آن گردن فرازی کردند. آن حضرت ابو عبیده بن جراح را فرستاد.

۴۳۸۲ - از ابوقلابه، از انس روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هر اُمتی را امینی است و امین این امت ابو عبیده بن جراح

۴۳۸۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا إِسْحَاقَ ، عَنْ صَلَّةِ ابْنِ زُفَرٍ ، عَنْ حَدِيثِهِ رضی الله عنه قَالَ : جَاءَ أَهْلَ نَجْرَانَ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم ، فَقَالُوا : ابْعَثْ لَنَا رَجُلًا آمِنًا ، فَقَالَ : «لَا بَعَثْنَا إِلَيْكُمْ رَجُلًا آمِنًا حَقَّ آمِينَ» . فَاسْتَشْرَفَ لَهُ النَّاسُ ، فَبَعَثَ أَبَا عَبِيدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ . [راجع : ۳۷۴۵ . أخرجه مسلم : ۲۴۶۰ .]

۴۳۸۲ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِي فَلَابَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم قَالَ : «لِكُلِّ أُمَّةٍ آمِينَ ، وَآمِينَ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَبُو عَبِيدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ» . [راجع : ۳۷۴۴ . أخرجه مسلم : ۲۴۶۱ .]

۱- مباحله، به معنای نفرین کردن و لعنت کردن یکدیگر است و آن حضرت پس از نزول این آیه، اهل نجران را به مباحله فراخواند: «پس هر که در این (باره) پس از دانشی که تو را حاصل آمده با تو محاجه کند بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. (آل عمران: ۶۱) مباحلت آن باشد که دو تن یا دو قوم به کوششی مستقصی یکدیگر را نفرین کنند و از خدای عز و جل لعنت خواهند از دو قوم بر آن که دروغ زنانند. چون آن حضرت ایشان را به مباحله فراخواند، آنها پذیرفتند و روزی را برای این کار معین کردند. پیامبر صلی الله علیه وسلم با حضرات حسن، حسین، فاطمه و علی رضی الله عنهم برای مباحله بیرون آمدند و آن حضرت به اهل بیت خود گفت: که وقتی من دعا کنم، شما امین بگویید. مردم نجران که این حالت را دیدند، از اجرای مباحله پشیمان شدند و ترسیدند که عذاب خدا بر ایشان نازل شود. سپس به پرداخت جزیه حاضر شدند. «تفسیر حسینی و کشف الاسرار». در صحیح البخاری شرح و تحقیق شیخ قاسم الشماعی الرفاعی در این باره آمده است: عاقب، نامش عبدالمسیح بود که از بزرگان مسیحیان بود و سید رئیس ایشان بود و البته بزرگان و اُسُقُفِها و عالمان بزرگشان چون علقمه بن حارث نیز با ایشان همراه بودند. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آنها را به اسلام دعوت کرد و قرآن را بر ایشان خواند. آنها نیز پذیرفتند. سپس آنها را به مباحله فراخواند.

است.»

باب - ۷۲ - قصه عمان و بحرین

۴۳۸۳ - از سفیان، از ابن مُنْکَدِر روایت است که جابر بن عبدالله (رضی الله عنهما) می گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به من گفت: «اگر مالی از بحرین آمد، به تو این چنین و این چنین می دهم.» و سه بار این سخن را تکرار فرمود. مال بحرین نیامد تا آنکه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) وفات یافت. آنگاه که آن مال در زمان ابوبکر آمد، امر کرد تا منادی اعلام بدارد اینکه: کسی که بر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) طلبی داشته باشد و یا به او وعده ای کرده باشد، نزد من بیاید. جابر گفت: نزد ابوبکر رفتم و او را خبر دادم که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفته است: «اگر مال بحرین بیاید، به تو این چنین و این چنین می دهم.» سه بار. جابر گفت: ابوبکر به من داد. (به روایت دیگر) جابر گفت. پس از آن که از ابوبکر خواستم و او به من نداد. نزد ابوبکر رفتم و وی به من نداد سپس نزد وی رفتم به من نداد. سپس برای بار سوم نزد وی رفتم به من نداد. به او گفتم: نزد تو آمدم به من ندادی، سپس نزد تو آمدم به من ندادی، سپس نزد تو آمدم به من ندادی، پس یا به من می دهی و یا با من بخیلی می کنی. ابوبکر گفت: آیا گفتمی که به من بخیلی می کنی؟ و کدام درد مهلک تر از بخل است، و این را سه بار گفت و افزود: هر بار که به تو ندادم قصد آن داشتم که برایت بدهم. روایت است

باب - ۷۲ - قصه عمان و البحرین .

۴۳۸۳ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سَفِيَانٌ : سَمِعَ ابْنَ الْمُنْكَدِرِ ، جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : قَالَ : لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَوْ قَدْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ لَقَدْ أُعْطَيْتَكَ هَكَذَا وَهَكَذَا » . ثَلَاثًا ، فَلَمَّ يَنْدِمُ مَالُ الْبَحْرَيْنِ حَتَّى فُيْضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيَّ أَبِي بَكْرٌ أَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى : مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ دَيْنٌ أَوْ عِدَّةٌ فَلْيَأْتِنِي .

قال جابرٌ : فَجِئْتُ أَبَا بَكْرٍ فَأَخْبَرْتُهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « لَوْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ أُعْطَيْتَكَ هَكَذَا وَهَكَذَا » . ثَلَاثًا ، قَالَ : فَأَعْطَانِي .

قال جابرٌ : فَلَقِيتُ أَبَا بَكْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ فَسَأَلْتُهُ فَلَمَّ يُعْطِنِي ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَلَمَّ يُعْطِنِي ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ الثَّلَاثَةَ فَلَمَّ يُعْطِنِي ، فَقُلْتُ لَهُ : قَدْ أَتَيْتَكَ فَلَمَّ تُعْطِنِي ، ثُمَّ أَتَيْتَكَ فَلَمَّ تُعْطِنِي ، ثُمَّ أَتَيْتَكَ فَلَمَّ تُعْطِنِي ، فِيمَا أَنْ تُعْطِنِي وَإِمَّا أَنْ تَبْخَلَ عَنِّي ، فَقَالَ : أَقُلْتُ تَبْخَلَ عَنِّي ؟ وَأَيُّ دَاءٍ أَدْوَأُ مِنَ الْبُخْلِ ، قَالَهَا ثَلَاثًا ، مَا مَنَعْتِكَ مِنْ مَرَّةٍ إِلَّا وَأَنَا أَرِيدُ أَنْ أُعْطِيكَ .

وَعَنْ عَمْرٍو ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ : جِئْتُهُ ، فَقَالَ لِي أَبُو بَكْرٍ : عُدَّهَا ، فَعُدَّهَا ، فَوَجَدْتُهَا خَمْسَمِائَةَ ، فَقَالَ : خُذْ مِثْلَهَا مَرَّتَيْنِ . [راجع : ۲۷۹۹ . أخرجه مسلم : ۲۳۱۴]

از عمرو از محمد بن علی^۱ که گفت: از جابر بن عبدالله شنیدم که می گفت: نزد ابوبکر رفتم، ابوبکر (مشتی پول به من داد) گفت: بشمار. آن را شمردم، پنجمصد برآمد. وی گفت: دو چند آن را (نیز) بگیر.

باب - ۷۴ - آمدن اشعریها و مردم یمن

و ابوموسی گفته است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «ایشان از منند و من از ایشانم.» ۴۳۸۴ - از ابواسحاق، از اسود بن یزید روایت است که ابوموسی (رضی الله عنه) گفت: من و برادرم از یمن (به مدینه) آمدیم و مدتی ایستادیم ما گمان می کردیم که ابن مسعود و مادرش از اهل بیت آن حضرت اند و این به خاطر بسیاری آمد و شد و پیوستگی شان با آن حضرت بود.

۴۳۸۵ - از ایوب از ابوقلابه روایت است که زهدم گفت: آنگاه که ابوموسی (به حیث والی کوفه) آمد، این قبیله جرم را (با دیداری از ایشان) بزرگ داشت.^۲ و من نزدیک وی نشسته بودم که او به وقت چاشت گوشت مرغ می خورد و مردی در میان مردم نشسته بود. ابوموسی او را به خوردن غذا فراخواند. وی گفت: من دیده ام که مرغها چیزی (ناپاک) می خورند، پس (گوشت) آن را ناپاک دانستم. ابوموسی گفت: من پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را دیدم که گوشت مرغ می خورد. وی گفت:

۱- ابن الحجر گفته که مراد از محمد بن علی، محمد باقر (رضی الله عنه) است و وهم کرده کسی که گفته مراد محمد بن حنیفه است. (تیسیر الناری)

۲- جزم یکی از قبایل یمن است و زهدم نیز از قبیله جرم است.

۷۴- باب : قُدُومِ الْأَشْعَرِيِّينَ وَأَهْلِ الْيَمَنِ

وَقَالَ أَبُو مُوسَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « هُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ » [راجع: ۱۲۴۸۹].

۴۳۸۴ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ وَإِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ قَالَا : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي زَائِدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ الْأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ : قَدَفْتُ أَنَا وَأَخِي مِنَ الْيَمَنِ ، فَمَكَّنْتَا حِينَا ، مَا نَرَى ابْنَ مَسْعُودٍ وَأُمَّهُ إِلَّا مِنَ أَهْلِ الْبَيْتِ ، مِنْ كَثْرَةِ دُخُولِهِمْ وَزُرُومِهِمْ لَهُ . [راجع : ۳۷۶۳ . أخرجه مسلم : ۱۲۴۹۰].

۴۳۸۵ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قَلَابَةَ ، عَنْ زُهْدَمَ قَالَ : لَمَّا قَدِمَ أَبُو مُوسَى أَكْرَمَ هَذَا الْحَيِّ مِنْ جَرَمٍ ، وَإِنَّا لَجُلُوسٌ عِنْدَهُ ، وَهُوَ يَتَغَدَّى دَجَاجًا ، وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ جَالِسٌ ، قَدَعَاهُ إِلَى الْغَدَاةِ ، فَقَالَ : إِنِّي رَأَيْتُهُ يَأْكُلُ شَيْئًا فَقَدَرْتُهُ ، فَقَالَ : هَلُمَّ فَإِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْكُلُهُ ، فَقَالَ : إِنِّي حَلَفْتُ لَا أَكُلُهُ ، فَقَالَ : هَلُمَّ أَخْبِرْنَا عَنْ يَمِينِكَ ، إِنَّا أَتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ نَعْرَمُ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ فَاسْتَحْمَلْنَا ، فَأَبَى أَنْ يَحْمِلَنَا ، فَاسْتَحْمَلْنَا ، فَحَلَفَ أَنْ لَا يَحْمِلَنَا ، ثُمَّ لَمْ يَلَيْتِ النَّبِيَّ ﷺ أَنْ أَنَّى يَنْهَبُ إِبِلًا ، فَأَمَرْنَا بِخَمْسٍ دُودٍ ، فَلَمَّا قَبَضْنَاهَا قُلْنَا : تَغْفَلْنَا النَّبِيَّ ﷺ يَمِينَهُ ، لَا نَمْلِصُ بَعْدَهَا أَبَدًا ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّكَ حَلَفْتَ أَنْ لَا تَحْمِلَنَا وَقَدْ حَمَلْتَنَا ؟ قَالَ : « أَجَلٌ ، وَلَكِنْ لَا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ ، فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا »

مِنْهَا ، إِلَّا آتَيْتَ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ مِنْهَا» . [راجع : ۳۱۳۳ .
 أخرجه مسلم : ۱۶۴۹] .

من سوگند یاد کرده‌ام که آن را نخورم. ابوموسی گفت: بیا که در مورد سوگند تو خبر بدهم. ما تنی چند از مردم اشعری نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدیم و از وی خواستیم که برای سواری مان مرکب بدهد. آن حضرت نپذیرفت. سپس تقاضا کردیم، آن حضرت سوگند یاد کرد که به ما مرکب سواری ندهد. پس از آن بر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دیری نگذشت که شترانی به غنیمت آورده شد. آن حضرت فرمود که پنج شتر به ما بدهند و چون شترها را گرفتیم گفتیم: ما پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را از سوگندش غافل ساختیم، پس از این هرگز رستگار نخواهیم شد. نزد آن حضرت رفتیم و گفتیم: یا رسول الله، همانا تو سوگند یاد کرده بودی که به ما (حیوان) سواری ندهی و به ما (حیوان) سواری دادی؟

آن حضرت فرمود: آری، ولی بر امری که سوگند می‌خورم و سپس چیزی بهتر از آن را می‌بینم، همان چیز بهتر را انجام می‌دهم.» (و کفارت سوگند را می‌دهم).

۴۳۸۶ - از صفوان بن محرز المازنی روایت است که عمران بن حصین گفت: مردم بنو تمیم نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) آمدند. آن حضرت فرمود: «بشارت (بهشت) باد شما را ای بنی تمیم.» آنان گفتند: اینکه ما را بشارت دادی، پس (چیزی هم) به ما بده، رخسار رسول الله (صلی الله علیه وسلم) دگرگون شد. سپس مردمی از اهل یمن آمدند. آن حضرت فرمود: «بشارت را بپذیرید. آنچه بنی تمیم نپذیرفتند.» گفتند: به تحقیق ما پذیرفتیم یا

۴۳۸۶ - حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا سَعْيَانُ : حَدَّثَنَا أَبُو صَخْرَةَ جَامِعُ بْنُ شَدَّادٍ : حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ مُحْرَزٍ الْمَازَنِيُّ : حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ قَالَ : جَاءَتْ بَنُو تَمِيمٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : « اُبْشِرُوا يَا بَنِي تَمِيمٍ » . قَالُوا : أَمَا إِذْ بَشَرْتَنَا فَأَعْطْنَا ، فَتَغَيَّرَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَجَاءَهُ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « اَقْبَلُوا الْبُشْرَى إِذْ لَمْ يَقْبَلْهَا بَنُو تَمِيمٍ » . قَالُوا : قَدْ قَبَلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ . [راجع : ۳۱۹۰] .

رسول الله.

٤٣٨٧ - از قيس بن ابى حازم، از ابو مسعود روايت است كه پيامبر (صلى الله عليه وسلم) فرمود: «ايمان اينجا است - و با دست خود به سوى يمن اشارت كرد - و جفا و سنگدلى در گروه شترانان و كشاورزان است - كه مشغول شتراناند (و توجهى به دين ندارند) از آنجاى كه دو سر شيطان ظاهر مى شود - محل سكونت ربيعه و مضر (در شرق).

٤٣٨٨ - از ابن ابى عدى، از شعبه، از سليمان از ذكوان، از ابو هريره (رضى الله عنه) روايت است كه پيامبر (صلى الله عليه وسلم) فرمود: مردم يمن نزد شما آمدند، آنها نرم دل تر و رقيق القلب تر اند. ايمان در يمن است و علم در يمن است، و خودبيني و تكبر در شترداران است و آرامش و وقار در گوسفند داران است.» غندر، از شعبه، از سليمان روايت کرده كه: از ذكوان شنيدم كه از ابو هريره روايت کرده كه پيامبر (صلى الله عليه وسلم) فرموده است.

٤٣٨٩ - از ابوالغيث، از ابو هريره (رضى الله عنه) روايت است كه پيامبر (صلى الله عليه وسلم) فرمود: «ايمان، يمنى است، و فتنه آنجا است، از اين جا شاخ شيطان طلوع مى كند.» (جانب شرق)

٤٣٩٠ - از اعرج، از ابو هريره (رضى الله عنه) روايت است كه پيامبر (صلى الله عليه وسلم) گفت: «مردم يمن نزد شما آمدند، آنها نرم دل تر و رقيق القلب اند. فقه يمنى است و علم در يمنى است.»

٣٤٨٧ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ : حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « الْإِيمَانُ هَاهُنَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْيَمَنِ - وَالْجَفَاءُ وَغَلَطُ الْقُلُوبِ فِي الْقَدَائِبِ - عِنْدَ أَصُولِ أَذْنَابِ الْإِبِلِ ، مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ - رَبِيعَةٌ وَمُضَرٌّ . [راجع : ٣٣٠٧ . أخرجه مسلم : ٥١] .

٤٣٨٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ ذَكْوَانَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ : « أَتَاكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ ، هُمْ أَرْقُ أَفئِدَةً وَالْيَمَنُ قُلُوبًا ، الْإِيمَانُ يَمَانٌ وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَّةٌ ، وَالْفَخْرُ وَالخِيَلَاءُ فِي أَصْحَابِ الْإِبِلِ ، وَالسَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ فِي أَهْلِ الْقَتَمِ .

وَقَالَ غُنْدَرٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ : سَمِعْتُ ذَكْوَانَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٣٣٠١ . أخرجه مسلم : ٥٢] .

٤٣٨٩ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « الْإِيمَانُ يَمَانٌ ، وَالْفِتْنَةُ هَاهُنَا ، هَاهُنَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ » . [راجع : ٣٣٠١ . أخرجه مسلم : ٥٢] .

٤٣٩٠ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزَّيْنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « أَتَاكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ ، أضعَفُ قُلُوبًا ، وَأَرْقُ أَفئِدَةً ، أَلْفَقَهُ يَمَانٌ وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَّةٌ » . [راجع : ٣٣٠١ . أخرجه مسلم : ١٥٢] .

۴۳۹۱ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ،
عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ : كُنَّا جُلُوسًا مَعَ ابْنِ
مَسْعُودٍ ، فَجَاءَ خَبَابٌ ، فَقَالَ : يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ ،
أَيَسْتَطِيعُ هَؤُلَاءِ الشَّبَابُ أَنْ يَقْرُؤُوا كَمَا تَقْرَأُ ؟ قَالَ : أَمَا إِنَّكَ
لَوْ شِئْتَ أَمَرْتُ بَعْضَهُمْ يَقْرَأُ عَلَيْكَ ؟ قَالَ : أَجَلٌ ، قَالَ :
اقْرَأْ يَا عَلْقَمَةُ ، فَقَالَ زَيْدُ بْنُ حُدَيْرٍ ، أَخُو زِيَادِ بْنِ حُدَيْرٍ :
أَتَأْمُرُ عَلْقَمَةَ أَنْ يَقْرَأَ وَلَيْسَ بِأَقْرَبْنَا ؟ قَالَ : أَمَا إِنَّكَ إِنْ شِئْتَ
أَخْبِرْتَنِي بِمَا قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ فِي قَوْمِكَ وَقَوْمِهِ ؟ فَقَرَأْتُ
خَمْسِينَ آيَةً مِنْ سُورَةِ مَرْيَمَ ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ : كَيْفَ تَرَى ؟
قَالَ : قَدْ أَحْسَنَ ، قَالَ : عَبْدُ اللَّهِ : مَا أَقْرَأَ شَيْئًا إِلَّا وَهُوَ
يَقْرُؤُهُ ، ثُمَّ التَّمَّتْ إِلَيَّ خَبَابٌ وَعَلَيْهِ خَاتَمٌ مِنْ ذَهَبٍ ،
فَقَالَ : أَلَمْ يَأْنِ لِهَذَا الْخَاتَمِ أَنْ يَلْقَى ، قَالَ : أَمَا إِنَّكَ لَنْ تُرَاهُ
عَلَيَّ بَعْدَ الْيَوْمِ ، قَالَتْهَا .
رَوَاهُ عُثْمَرُ ، عَنْ شُعْبَةَ .

۴۳۹۱ - از اعمش، از ابراهیم روایت است که
عَلْقَمَةُ گفت: ما با ابن مسعود نشستیم
که خَبَاب آمد و گفت: ای ابوعبدالرحمن،
آیا این جوانان می‌توانند که (قرآن) بخوانند
همان گونه که تو می‌خوانی؟ وی گفت: اگر
می‌خواهی، من به یکی از ایشان می‌گویم که
برای تو بخواند؟ گفت: آری. ابن مسعود گفت:
ای عَلْقَمَةُ، بخوان، در آن حال. زید بن حُدَیر،
برادر زیاد بن حُدَیر گفت: آیا عَلْقَمَةُ را امر
می‌کنی که بخواند و ما را امر نمی‌کنی؟

ابن مسعود گفت: اگر می‌خواهی به تو خبر
می‌دهم، آنچه را که پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم)
درباره قوم تو و قوم او گفته است؟ عَلْقَمَةُ
می‌گوید: من پنجاه آیت از سوره مریم را
خواندم. عبدالله ابن مسعود بن خَبَاب گفت:
او را چگونه می‌بینی؟ گفتم: به تحقیق که نیکو
خواند.

عبدالله (بن مسعود) گفت: هر آنچه را من
می‌خوانم، وی می‌خواند. سپس عبدالله (بن
مسعود) متوجه خَبَاب شد و دید که انگشتر
طلا در انگشت کرده است. به وی گفت: وقت
آن نرسیده است که این انگشتر دور افکنده
شود. خَبَاب گفت: آگاه باش که آن را بعد از
امروز در انگشت من نخواهی دید. و آن را
افکنند. ۱. عُثْمَرُ از شُعْبَةَ روایت کرده است.

۷۵ - باب : قِصَّةِ دَوْسٍ

وَالطُّفَيْلِ بْنِ عَمْرٍو الدَّوْسِيِّ

باب - ۷۵ قصه دَوس و طُفیل بن عمرو دَوسی

۱- ظاهر این است که (پوشیدن طلا را برای مردان) خَبَاب بر نهی تنزیهی
حمل کرده بود. ابن مسعود او را تنبیه کرد که نهی تحریمی است. (تیسیر
القاری)

۴۳۹۲ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ ابْنِ دَكْوَانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : جَاءَ الطُّفَيْلُ بْنُ عَمْرٍو إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ : إِنَّ دَوْسًا قَدْ هَلَكَتْ ، عَصَتْ وَأَبَتْ ، فَادْعُ اللَّهَ عَلَيْهِمْ . فَقَالَ : «اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا ، وَأْتِ بِهِمْ» . [راجع : ۲۹۳۷ . أخرجه مسلم : ۲۵۲۴ .]

۴۳۹۲ - از اعرج روایت است که ابو هریره (رضی الله عنه) گفت: طفیل بن عمرو نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و گفت: مردم دوس هلاک شدند، عصیان ورزیدند و (اسلام را) نپذیرفتند. خداوند را (بر هلاک) ایشان دعا کن. آن حضرت فرمود: «بارالها، دوس را هدایت کن و آنان را بیاور.»

۴۳۹۳ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو اسَامَةَ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ، عَنْ قَيْسِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : لَمَّا قَدِمْتُ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قُلْتُ فِي الطَّرِيقِ :

۴۳۹۳ - از اسماعیل، از قیس روایت است که ابو هریره گفت: آنگاه که به سوی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) راهی شدم در بین راه (این شعر را) گفتم:

بِأَيْلَةٍ مِنْ طَوْلِهَا وَعَنَايَهَا عَلَى أَنَّهَا مِنْ دَارَةِ الْكُفْرِ نَجَتْ
وَأَبَى غَلَامٌ لِي فِي الطَّرِيقِ ، فَلَمَّا قَدِمْتُ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم
قَبَّيْعَتُهُ ، قَبَّيْنَا أَنَا عِنْدَهُ إِذْ طَلَعَ الْغَلَامُ ، فَقَالَ لِي النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم :
«يَا أَبَا هُرَيْرَةَ هَذَا غَلَامُكَ» . قُلْتُ : هُوَ لَوَجْهِ اللَّهِ ،
فَاعْتَمَتُهُ . [راجع : ۲۵۲۰ .]

ای شب، داد از درازی و رنج و خستگی تو هرچند مرا از دار کفر نجات دادی
غلام من در راه گریخت. آنگاه که نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) رسیدم و با وی بیعت کردم و در حالی که نزد آن حضرت بودم ناگاه غلام پیدا شد. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به من گفت: «ای ابو هریره این است غلام تو.»
گفتم: او به جهت رضای خدا است، و او را آزاد کردم.

۷۶- باب : قِصَّةُ وَقْدِ طَبِئٍ ،

وَحَدِيثِ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ

باب - ۷۶ قصه نمایندگان طی و حدیث

عدی بن حاتم

۴۳۹۴ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ ، عَنْ عَدِيِّ ابْنِ حَاتِمٍ قَالَ : أَتَيْتَا عَمْرًا فِي وَقْدٍ ، فَمَجَّلَ يَدْعُو رَجُلًا رَجُلًا وَيُسَمِّيهِمْ ، فَقُلْتُ : أَمَا تَعْرِفُنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ قَالَ : بَلَى ، أَسَلَمْتُ إِذْ كَفَرُوا ، وَأَقْبَلْتُ إِذْ أَنْبَرُوا ، وَوَقَّيْتُ إِذْ غَدَرُوا ، وَعَرَفْتُ إِذْ أَنْكَرُوا . فَقَالَ عَدِيٌّ : قَلَّا أَبَالِي إِذَا .

۴۳۹۴ - از عمرو بن حرث، از عدی ابن حاتم روایت است که گفت: ما در هیئت اعزامی نزد عمر (که خلیفه بود) آمدیم وی به خواندن نام هر مردی (از هیئت) آغاز کرد و ایشان را به نامشان خواند. من گفتم: آیا مرا می شناسی، ای امیرالمؤمنین؟ گفت: آری (می شناسم). اسلام

[أخرجه مسلم : ۲۵۲۳ . بقلمة لم ترد في هذا الطريق] .

آوردی وقتی که دیگران از قوم تو کافر شدند و به اسلام روی آوردی وقتی که دیگران پشت دادند و به عهد خود وفا کردی وقتی که دیگران عهد شکستند و (حقانیت اسلام را) شناختی وقتی که دیگران انکار کردند. سپس عدی گفت: پس حالا پروایی نیست (که نام مرا نخواندی).^۱

ختم جزء هفدهم صحیح البخاری

باب - ۷۷ حجة الوداع^۲

۴۳۹۵ - از مالک، از ابن شهاب (زهری) از عروه بن زبیر روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: در زمان حجة الوداع به همراهی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برآمدیم و برای عمره احرام گرفته بودیم. سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «کسی که هدی (حیوان قربانی) همراه دارد باید برای حج همراه عمره احرام بگیرد، سپس از احرام بیرون نیاید تا آنکه از احرام هر دو یکجا بیرون آید».

همراه آن حضرت به مکه آمدم در حالی که حیاض بودم و خانه (کعبه) را طواف نکردم و نه هم بین صفا و مروه، از این حالت به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شکایت کردم. آن حضرت فرمود: «موی سر خود را بگشای و شانه کن و احرام حج بگیر و عمره را بگذار.» من چنان کردم. چون حج را تمام کردیم رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مرا با (برادرم)

باب - ۷۷ : حجة الوداع

۴۳۹۵ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ ، فَأَهْلَلْنَا بِعُمْرَةٍ ، ثُمَّ قَالَ : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ « مَنْ كَانَ مَعَهُ هَدْيٌ فَلْيُهْلِلْ بِالْحَجِّ مَعَ الْعُمْرَةِ ، ثُمَّ لَا يَحِلُّ حَتَّى يَحِلَّ مِنْهُمَا جَمِيعًا » . فَقَدِمْتُ مَعَهُ مَكَّةَ وَأَنَا حَائِضٌ ، وَلَمْ أُطِفْ بِالْبَيْتِ وَلَا بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، فَشَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « انْقُضِي رَأْسَكَ وَأَمْتَشِطِي ، وَأَهْلِي بِالْحَجِّ ، وَدَعِي الْعُمْرَةَ » . فَقَعَلْتُ ، فَلَمَّا قَضَيْتَا الْحَجَّ أَرْسَلَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ إِلَى التَّنْعِيمِ فَأَعْتَمَرْتُ ، فَقَالَ : « هَذِهِ مَكَانُ عُمْرَتِكَ » . قَالَتْ : فَطَافَ الَّذِينَ أَهَلُّوا بِالْعُمْرَةِ بِالْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، ثُمَّ حَلُّوا ، ثُمَّ طَافُوا طَوَافًا آخَرَ بَعْدَ أَنْ رَجَعُوا مِنْ مَنَى ، وَأَمَّا الَّذِينَ جَمَعُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ فَأَتَمُّوا طَوَافًا وَاحِدًا . [راجع : ۲۹۹۴ . أخرجه مسلم : ۱۲۶۱] .

۱- با ختم حدیث ۴۳۹۴، جزء هفدهم از مجموعه سی جزء صحیح البخاری

پایان می‌یابد و جزء هجدهم از «حجة الوداع» آغاز می‌گردد.

۲- این را به خاطر حجة الوداع گویند که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در اثنای این حج در ماه ذی حجه سال دهم هجری با مردم وداع کرد.

عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق به سوی تنعیم فرستاد و عمره کردم. آن حضرت فرمود: «این است به جای عمره تو» عایشه گفت: آنانی که احرام عمره گرفته بودند، خانه (کعبه) و میان صفا و مروه طواف کردند و سپس از احرام بیرون آمدند و پس از آن هنگامی که از منی برگشتند طوافی دیگر (پیرامون کعبه و میان صفا و مروه) کردند و اما کسانی که حج و عمره را جمع کرده بودند، آنها فقط یک طواف کردند.^۱

۴۳۹۶ - از ابن جریر روایت است که گفت: عطاء از ابن عباس روایت کرده که گفت: آنگاه که عمره گزار بر کعبه طواف کند، از احرام بیرون می‌آید. به عطاء گفتم: ابن عباس این سخن را به چه دلیلی می‌گوید، گفت: از فرموده خدای تعالی: «سپس جایگاه فرود آمدن آن به خانه قدیم است.» (الحج: ۳۳) و همچنان از دستور پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برای اصحاب خویش که - از احرام برآیند - که آن هم در حجة الوداع بود. این بیرون آمدن از احرام بعد از بازگشت از عرفات بوده است. گفت: ابن عباس آن را (پس از انجام عمره) قبل از رفتن به عرفات و (پس از انجام حج) بعد از آمدن از عرفات جایز می‌دانست.

۴۳۹۷ - از قیس، از طارق روایت است که ابوموسی اشعری (رضی الله عنه) گفت: نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به بطحا رفتیم. فرمود: آیا به نیت حج احرام گرفته‌ای؟» گفتم:

۴۳۹۶ - حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ : حَدَّثَنِي عَطَاءٌ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ : إِذَا طَافَ بِالْبَيْتِ فَقَدْ حَلَّ .

قُلْتُ : مَنْ ابْنُ قَالَ هَذَا ابْنُ عَبَّاسٍ ؟ قَالَ : مِنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ تَمَّ مَحَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴾ . [الحج : ۳۳] . وَمِنْ أَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ أَصْحَابَهُ أَنْ يَحْلُوا فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ .

قُلْتُ : إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ بَعْدَ الْمُعْرَفِ ، قَالَ : كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَرَاهُ قَبْلُ وَيَعُدُّ . [امرجه مسلم : ۱۲۴۵] .

۴۳۹۷ - حَدَّثَنِي يَسَّانٌ : حَدَّثَنَا النَّضْرُ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ : سَمِعْتُ طَارِقًا ، عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ ﷺ قَالَ : قُلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِالْبَطْحَاءِ ، فَقَالَ : « أَحَجَّجْتَ » . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : « كَيْفَ أَهَلَّكَ » . قُلْتُ : لَيْكَ بِأَهْلَالٍ كَأَهْلَالِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : « طَفَّ بِالْبَيْتِ ، وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، ثُمَّ حَلَّ » . فَطَفَّتُ بِالْبَيْتِ

۱- این برای کسی است که نیت حج و عمره را یکجا کرده باشد. چه متمم قارن باشد. یا متمتع و میان صفا و مروه سعی نکرده باشد و حلق نکرده باشد.

وَبِالصَّمَا وَالْمَرْوَةِ ، وَآتَيْتُ امْرَأَةً مِنْ قَيْسٍ ، فَقُلْتُ رَأْسِي .
[راجع: ۱۰۵۷ . أخرجه مسلم : ۱۲۲۱] .

آری. فرمود: «به چه نیتی احرام بسته‌ای» گفتم: به احرام چون نیتی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) لبیک گفته‌ام. فرمود: «کعبه و صفا و مروه را طواف کن و سپس از احرام بیرون آی.» من خانه را طواف کردم و صفا و مروه را طواف کردم و سپس نزد زنی از قبیله قیس آمدم. وی از سرم شپش چید.

۴۳۹۸ - از موسی بن عقیبه، از ابن عمر روایت است که حفصه (رضی الله عنها) - همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) - او را خبر داده است. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سال حجة الوداع به همسران خود امر کرد که از احرام بیرون آیند. حفصه (با شنیدن این امر به آن حضرت) گفت: تو را چه مانع شد، (که از احرام بیرون آیی؟)

آن حضرت فرمود: «من موی سرم را بهم چسبانیده‌ام و هدی (حیوان قربانی) را قلاده کرده‌ام، از احرام بیرون نمی‌آیم تا هدی خویش را ذبح کنم.»

۴۳۹۸ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : أَخْبَرَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ ، حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ حَفْصَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، زَوَّجَ النَّبِيَّ ﷺ أَخْبَرْتَهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَ أَنْ يُلْجَأَ أَنْ يَخْلُسَ عَامَ حَجَّةِ الْوُدَاعِ ، فَقَالَتْ حَفْصَةُ : فَمَا يَمْتَعُكَ ؟ فَقَالَ : « لَبِذْتُ رَأْسِي ، وَقَلَّدْتُ هَدْيِي ، فَلَسْتُ أَحِلُّ حَتَّى أَنْحَرَ هَدْيِي » . [راجع: ۱۰۶۶ . أخرجه مسلم : ۱۲۲۹] .

۴۳۹۹ - از ابن شهاب (زهری) از سلیمان بن یسار روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: زنی از قبیله خثعم در سال حجة الوداع از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فتوا طلبید. در حالیکه فضل بن عباس در پشت سر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بر مرکب سوار بود. آن زن گفت: یا رسول الله، فریضه خدا بر بندگانش (یعنی حج) پدر پیر مرا دریافته است و او توانایی آن را ندارد که خود را بر مرکب نگه دارد، آیا رواست که از جانب وی حج

۴۳۹۹ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ قَالَ : حَدَّثَنِي شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ . وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ شَهَابٍ ، عَنِ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَّارٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ امْرَأَةً مِنْ خَثْعَمٍ اسْتَعْتَمَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ ، وَالْفَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ رَدِيفُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ ، عَلَى عِبَادِهِ أَدْرَكَتْ أَبِي شَيْخًا كَبِيرًا ، لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَسْتَوِيَ عَلَى الرَّاحِلَةِ ، فَهَلْ يُفْضِي أَنْ أَحُجَّ عَنْهُ ؟ قَالَ : « نَعَمْ » . [راجع: ۱۰۶۳ . أخرجه مسلم : ۱۳۳۴ موطأ] .

بگزارم؟ آن حضرت فرمود: آری.

۴۴۰۰ - از قُلیج، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در سال فتح (به مکه) آمد در حالی که اُسامه را بر (شتر خود) قُصواء بر پشت سر خود سوار کرده بود و بلال و عثمان بن طلحه آن حضرت را همراهی می‌کردند تا آنکه شتر خود را در نزدیک خانه (کعبه) فروخواباند. سپس آن حضرت به عثمان (کلید دار کعبه) گفت: «کلید را برای ما بیاور» وی کلید را آورد و دروازه (کعبه) را برای آن حضرت گشود. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) و اُسامه و بلال و عثمان در آمدند. سپس دروازه را بر ایشان بستند که زمانی دراز در درون کعبه به سر می‌بردند. سپس آن حضرت بر آمد و مردم به درآمدن به کعبه شتافتند. من از ایشان پیشی جستم و بلال را دیدم که در پشت دروازه ایستاده است. به او گفتم: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در کجا نماز گزارد؟ گفت: میان آن دو ستون جلو خانه (کعبه) در حالی که بر شش ستون اعمار شده بود که بر دو راسته قرار داشت. آن حضرت میان دو ستون راسته جلو (خانه کعبه) نماز گزارد و (هنگام نماز) دروازه خانه کعبه را پشت سر خود قرار داد و روی به سوی دیواری کرد که پیش روی تو است، آنگاه که تو به خانه درمی‌آیی. میان او و میان دیوار (سه دست فاصله بگذار).

ابن عمر گفت: و فراموش کردم که از بلال سؤال کنم که آن حضرت چند رکعت نماز گزارده است و نزدیک محلی که نماز گزارده است سنگ (مرمر) سرخ بوده است.

۴۴۰۰ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا سُرَيْجُ بْنُ النُّعْمَانَ : حَدَّثَنَا قُلَيْجٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَقْبَلَ النَّبِيُّ ﷺ عَامَ الْفَتْحِ ، وَهُوَ مُرْدِفٌ أَسَامَةَ عَلَى الْقُصْوَاءِ ، وَمَعَهُ بِلَالٌ وَعُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ ، حَتَّى آتَاخَ عِنْدَ الْبَيْتِ ، ثُمَّ قَالَ لِعُثْمَانَ : « أَتْنَا بِالْمِفْتَاحِ » . فَجَاءَهُ بِالْمِفْتَاحِ فَفَتَحَ لَهُ الْبَابَ ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَسَامَةُ وَبِلَالٌ وَعُثْمَانُ ، ثُمَّ أَغْلَقُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ ، فَمَكَثَ نَهَارًا طَوِيلًا ، ثُمَّ خَرَجَ وَابْتَدَرَ النَّاسُ الدُّخُولَ ، فَسَبَقْتُهُمْ ، فَوَجَدْتُ بِلَالًا قَائِمًا مِنْ وَرَاءِ الْبَابِ ، فَقُلْتُ لَهُ : أَيْنَ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ فَقَالَ : صَلَّى بَيْنَ ذَيْبِكَ الْعَمُودَيْنِ الْمُقَدَّمَيْنِ ، وَكَانَ الْبَيْتُ عَلَى سِتَّةِ أَعْمِدَةٍ سَطْرَيْنِ ، صَلَّى بَيْنَ الْعَمُودَيْنِ مِنَ السَّطْرِ الْمُقَدَّمِ ، وَجَعَلَ بَابَ الْبَيْتِ خَلْفَ ظَهْرِهِ ، وَاسْتَقْبَلَ بَوَجهِهِ الَّذِي يَسْتَقْبَلُكَ حِينَ تَلِجُ الْبَيْتَ ، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِدَارِ .

قال : وَتَسَيَّتُ أَنْ أَسْأَلَهُ كَيْمَ صَلَّى ، وَعِنْدَ الْمَكَانِ الَّذِي صَلَّى فِيهِ مَرْمَرَةٌ حُمْرَاءُ . (راجع: ۳۹۷. أخرجه مسلم: ۱۳۲۹) .

۴۴۰۱ - از زُهری، از عُرْوَه بن زُبَیر و أَبُو سَلَمَه بن عبدالرحمن روایت است که عایشه همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به آن‌ها گفت: صَفِيَّة بنت حَيِّی همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در زمان حجة الوداع حیاض گشت. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آیا وی ما را در اینجا ماندگار خواهد ساخت؟» گفتیم: همانا وی طواف افاضه خانه کعبه را کرده است، یا رسول الله. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «پس به سوی مدینه راهی شود.»

۴۴۰۲ - از عُمَر بن محمد روایت است که پدرش گفت که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: ما درباره حجة الوداع صحبت می‌کردیم و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در میان ما بود و نمی‌دانستیم که حجة الوداع به چه معنی است. آن حضرت، خداوند را حمد و ستایش کرد و سپس از مسیح دجال یاد کرد و به تفصیل از وی صحبت نمود و فرمود: «خداوند، پیامبری مبعوث نکرده است مگر اینکه امت خود را از مسیح دجال بیم داده است. نوح و پیامبران پس از او از وی بیم داده‌اند و همانا وی از میان شما بیرون می‌آید (ای پیروان محمد) اگر حالات وی بر شما پوشیده است. پس بر شما پوشیده نماند، زیرا پروردگار شما بر صفتی نیست که بر شما پوشیده ماند - و آن را سه بار تکرار کرد - همانا پروردگار شما کور یک چشم نیست و به تحقیق که چشم راست او کور (دجال) است. و چشم وی چون دانه انگوری است که (از خوشه) برآمده است.»

۴۴۰۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ وَأَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهُمَا : أَنَّ صَفِيَّةَ بِنْتَ حَيِّی ، زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ ، حَاضَتْ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَحَابِسْتُنَا هِيَ » . فَقُلْتُ : إِنَّهَا قَدْ أَفَاضَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَطَافَتْ بِالْبَيْتِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « قَلْتُمْ » . [راجع : ۲۹۴ . أخرجه مسلم : ۱۲۱۱ ، باختلاف وهو في الحج ، ۳۸۲] .

۴۴۰۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كُنَّا تَتَحَدَّثُ بِحَجَّةِ الْوَدَاعِ ، وَالنَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ أَظْهُرِنَا ، وَلَا نَدْرِي مَا حَجَّةُ الْوَدَاعِ ، فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ ذَكَرَ الْمَسِيحَ الدَّجَالَ فَأَطْنَبَ فِي ذِكْرِهِ ، وَقَالَ : « مَا بَعَثَ اللَّهُ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَنْذَرْنَاكُمْ ، أَنْذَرَهُ نُوحٌ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ بَعْدِهِ ، وَإِنَّهُ يَخْرُجُ فِيكُمْ ، فَمَا حَفَى عَلَيْكُمْ مِنْ شَأْنِهِ فَلَيْسَ يَحْفَى عَلَيْكُمْ : أَنْ رِيكُم لَيْسَ عَلَى مَا يَحْفَى عَلَيْكُمْ - ثَلَاثًا - إِنْ رِيكُم لَيْسَ بِأَعْوَرٍ ، وَإِنَّهُ أَعْوَرٌ عَيْنِ الْيَمَنِ ، كَانَ عَيْنُهُ عَيْنَهُ طَافِيَةً » . [راجع : ۳۰۵۷ . أخرجه مسلم : ۱۶۹ في الفتن « ۹۵ »] .

۴۴۰۳ - (به ادامه حدیث قبلی آن حضرت فرمود) آگاه باشید که به تحقیق خداوند حرام کرده است بر شما خونهای شما و اموال شما را مانند همین روز شما، در همین شهر شما، در همین ماه شما، آگاه باشید که آیا (احکام خدا را) رساندم.» گفتند: آری آن حضرت فرمود: «بارالها، گواه باش - و سه بار این سخن را تکرار نمود و فرمود - وای بر شما، یا رحم بر شما. بنگرید که پس از من به کفر باز نگردید که برخی گردنهای برخی دیگر را بزند.»

۴۴۰۴ - از ابواسحاق روایت است که زید بن ارقم (رضی الله) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در نوزده غزوه جهاد کرده است. و پس از آن که (به مدینه) هجرت کرد، حج کرد و فقط یک حج و پس از آن حج نکرد. و آن حج الوداع است. ابواسحاق گفت: و آن حضرت (قبل از هجرت) در مکه حج دیگر کرد.^۱

۴۴۰۵ - از ابوذرعه بن عمرو بن جریر روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در حج الوداع به جریر گفت: «مردم را خاموش کن.» و (سپس) فرمود: «پس از من به کفر باز نگردید که برخی از شما گردن برخی دیگر را بزند.»

۴۴۰۶ - از محمد (بن سیرین) از ابن ابی بکره، روایت است که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (در خطبه حج الوداع) فرمود: زمان در گردش است^۲ مانند روز آفرینش آسمانها و زمین که به ۱- پیامبر (صلی الله علیه وسلم) که قبل از مهاجرت کرد در مکه میزیست چندین حج کرده است. (تیسیر القاری) (باورقی ترجمه انگلیسی بخاری) ۲- عبارت «الزمان قد استدار» را مترجم انگلیسی بخاری چنین ترجمه کرده است. زمان شکل اصلی خود را گرفته است. در تیسیر القاری گفته

۴۴۰۳ - أَلَا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ، كَحَرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي بِلَدِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ. قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ أَشْهَدُ - ثَلَاثًا - وَبِلَدِكُمْ، أَوْ وَبِحَكْمِكُمْ، أَنْظِرُوا، لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كَمَا رَأَى كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». [راجع: ۱۷۴۲. أخرجه مسلم: ۶۶، محمداً].

۴۴۰۴ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ قَالَ: حَدَّثَنِي زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَزَا تِسْعَ عَشْرَةَ غَزْوَةً، وَأَنَّهُ حَجَّ بَعْدَ مَا هَاجَرَ حَجَّةً وَاحِدَةً لَمْ يَحْجَّ بَعْدَهَا، حَجَّةَ الْوَدَاعِ.

قال: أَبُو إِسْحَاقَ: وَبِمَكَّةَ آخِرَى. [راجع: ۳۹۴۹. أخرجه مسلم: ۱۲۵۴، الطهات، ۱۴۲].

۴۴۰۵ - حَدَّثَنَا حُصَيْنُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ مُذَرِّكٍ، عَنِ أَبِي زُرْعَةَ بْنِ عَمْرٍو بْنِ جَرِيرٍ، عَنِ جَرِيرٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ لَجَرِيرٍ: «اسْتَنْصِتِ النَّاسَ». فَقَالَ: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كَمَا رَأَى يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». [راجع: ۱۲۱. أخرجه مسلم: ۶۵].

۴۴۰۶ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الزَّمانُ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَةِ يَوْمٍ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ: ثَلَاثَةٌ مَتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمَحْرَمُ، وَرَجَبٌ مُضَرٌّ، الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ».

مرحله آغازین خود می‌انجامد.

سال دوازده ماه است که از آن چهار ماه آن ماه‌ها حرام است. سه ماه (از ماههای حرام) پیایی می‌باشند. ذوالقعدة، و ذوالحججه و مُحَرَّم و ماه رجب مُضَرّا همان است که بین جمادی الاخری و شعبان است. این کدام ماه است؟ گفتیم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. آن حضرت خاموش ماند تا آن‌که گمان کردیم که آن را به جز از اسم آن می‌نامد. گفت: «آیا ذوالحججه نیست؟» گفتیم: آری. گفت: «این کدام شهر است؟» گفتیم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. آن حضرت خاموش شد تا آنکه گمان کردیم که آن را به جز از اسم آن می‌نامد. سپس گفت: «آیا شهر مکه نیست؟» گفتیم: آری. سپس گفت: «این کدام روز است؟» گفتیم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. آن حضرت خاموش شد تا آنکه گمان کردیم که آن را به جز از اسم آن می‌نامد، گفت: «آیا روز نحر (قربانی) نیست؟» گفتیم: آری.

فرمود: «به تحقیق که خونهای شما و مالهای شما - محمد (ابن سیرین) گفت - می‌پندارم که (ابوبکره گفت که) فرمود: و آبروهای شما بر شما حرام است، مانند همین روز شما، در همین شهر شما، در همین ماه شما، و شما پروردگار خویش را ملاقات خواهید کرد و از اعمال شما سؤال می‌کند. آگاه باشید که پس از من به کفر برنگردید که برخی از شما گردن دیگر را بزند، آگاه باشید که کسی که حاضر

شده: زمانه دور زده است و سپس گفته است: استدار، به معنی گشتن چیزی گرد چیزی چنانکه منتهی شود به جایی که ابتدا کرده بود.
۱- رجب مضر به خاطری گفته شده که قوم مضر حرمت این ماه را بیش از سایر اقوام عرب رعایت می‌کردند.

ای شهر هذله. قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيَسْمِيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «الْيَسَّ ذُو الْحِجَّةِ». قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «قَائِي بَلَدَ هَذَا». قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيَسْمِيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «الْيَسَّ الْبَلَدَةَ». قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «قَائِي يَوْمَ هَذَا». قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيَسْمِيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «الْيَسَّ يَوْمَ النَّحْرِ». قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ - قَالَ مُحَمَّدٌ: وَأَخْسَبُهُ قَالَ - وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحَرَمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، وَسَتَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ، فَسَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ، أَلَا تَقْلَاطُ تَرْجِعُوا بَعْضِي ضَلَالًا، يَضْرِبُ بَعْضَكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، أَلَا لِيَلْمَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَلَعَلَّ بَعْضٌ مَن يَلْمُهُ أَنْ يَكُونَ أَوْعَى لَهُ مَن بَعْضٌ مَن سَمِعَهُ». فَكَانَ مُحَمَّدٌ إِذَا ذَكَرَهُ يَقُولُ: صَدَقَ مُحَمَّدٌ ﷺ، ثُمَّ قَالَ: «أَلَا هَلْ بَلَغْتُ». مَرَّتَيْنِ. [راجع: ۶۷.

اهرجه مسلم: ۱۶۷۹.]

است (این پیغام را) به کسی که غایب است برساند، شاید بعضی کسانی که (این پیغام) بدیشان می‌رسد، نسبت به کسانی که آن را شنیده‌اند، نگاه دارنده‌تر باشند.»

محمد بن سیرین، هنگامی که این حدیث را یاد می‌کرد، می‌گفت: محمد (صلی الله علیه وسلم) راست گفته است. سپس آن حضرت فرمود: «آیا (این پیغام الهی) را به شما رساندم.» و این سخن را دوبار تکرار فرمود.

۴۴۰۷ - از قیس بن مسلم، از طارق بن شهاب روایت است که گفت: کسانی از یهود گفتند: اگر این آیه در میان ما نازل می‌شد، ما همان روز (نزول آن) را عید می‌گرفتیم. عمر گفت: کدام آیه. گفتند: «امروز دین شما را برای شما کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان آیینی) برگزیدم.» (المائدة: ۳)

عمر گفت: من می‌دانم که (این آیه) در کدام جای نازل شده است. در حالی نازل شد که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در عرفه ایستاده بود.^۱

۴۴۰۸ - از عبدالله بن مسلم، از مالک، از ابوالاسود محمد بن عبدالرحمن بن نوفل، از عروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: به همراهی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برآمدیم؛ کسانی از ما به عمره، و کسانی از ما به حج احرام گرفته بودند و کسانی هم بودند که به حج و عمره احرام گرفته بودند. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به حج احرام

۱- روز عرفه روز نهم ذی‌الحجه است که حجاج در عرفات آن را به عبادت و طاعت و دعا سپری می‌کنند.

۴۴۰۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا شُعْبَانُ الثَّوْرِيُّ: عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ: أَنَّ نَاسًا مِنَ الْيَهُودِ قَالُوا: لَوْ نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةٌ فِيْنَا لَاتَّخَذْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا، فَقَالَ عُمَرُ: آيَةُ آيَةٍ؟ فَقَالُوا: ﴿الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] فَقَالَ عُمَرُ: إِنِّي لَأَعْلَمُ أَيَّ مَكَانٍ أَنْزَلْتَ، أَنْزَلْتَ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَقِيفُ بِعَرَفَةَ. [راجع: ۴۵، امرجه مسلم: ۳۰۱۷.]

۴۴۰۸ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ نُوْفَلٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَمِنَّا مَنْ أَهَلَ بِعُمْرَةٍ وَمِنَّا مَنْ أَهَلَ بِحَجَّةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَ بِحَجٍّ وَعُمْرَةٍ، وَأَهَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحَجِّ، فَأَمَّا مَنْ أَهَلَ بِالْحَجِّ، أَوْ جَمَعَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، فَلَمْ يَحِلُّوا حَتَّى يَوْمِ النَّحْرِ.

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، وَقَالَ: مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ. حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنَا

مَالِكٌ مِثْلَهُ . [راجع: ۲۹۴ . أخرجه مسلم : ۱۲۱۱] .

گرفته بود. ولی کسی که به حج احرام گرفته بود یا به حج و عمره هر دو احرام گرفته بود، تا روز نحر (قربانی) از احرام بیرون نیامد. همچنان از عبدالله بن یوسف روایت است که (امام) مالک (در حدیث مذکور) گفته که (عایشه گفت) ما همراه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در حجة الوداع (برآمدیم).

۴۴۰۹ - از ابن شهاب، از عامر بن سعد از پدرش (سعد بن وقاص) روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در حجة الوداع از من عیادت کرد. من دچار بیماری ای بودم که مرا به مرگ نزدیک ساخته بود. گفتم: یا رسول الله، بیماری من به حالتی رسیده که می بینی، و من ثروتمندم و به جز از یک دخترم کسی وارث نمی شود. آیا دو سوم مال خود را صدقه کنم؟ فرمود: «نی». گفتم: آیا نیمه مال را صدقه کنم؟ گفت: «نی». گفتم: یک سوم؟ فرمود: «یک سوم هم زیاد است، به تحقیق اگر وارثان خود را توانگر بگذاری بهتر از آن است که دست نگر باشند، و از مردم گدایی کنند و هر آنچه را که نفقه می کنی و در آن رضایت خدا را می جوئی، پاداش آن را درمی یابی، تا آنکه لقمه را که در دهان زن خود می نهی.» گفتم: یا رسول الله، آیا من (در مکه) بعد از (رفتن) یاران خود خواهم ماند؟

فرمود: به تحقیق که (در مکه) نخواهی ماند. و هر کاری کنی که بدان رضای خدا را بجویی به درجه و برتری تو می افزاید و شاید تا زمانی زنده بمانی که اقوام (مسلمان) از تو بهره مند گردند و دیگران (کافران) از تو زیانمند شوند.

۴۴۰۹ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ، هُوَ ابْنُ سَعْدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ شَهَابٍ ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : عَادَنِي النَّبِيُّ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ ، مِنْ وَجَعِ أَشْفَيْتُ مِنْهُ عَلَى الْمَوْتِ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، بَلَغَ بِي مِنَ الْوَجَعِ مَا تَرَى ، وَأَنَا ذُو مَالٍ ، وَلَا يَرِثُنِي إِلَّا ابْنَةٌ لِي وَاحِدَةٌ ، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلُثِي مَالِي ؟ قَالَ : «لَا» . قُلْتُ : أَفَأَتَصَدَّقُ بِشَطْرِهِ ؟ قَالَ : «لَا» . قُلْتُ : فَأَتَلْتُ ؟ قَالَ : «وَالثَّلْثُ كَثِيرٌ ، إِنَّكَ أَنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ ، وَكُنْتَ تُنْفِقُ نَفَقَةَ تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا أَجْرَتْ بِهَا ، حَتَّى اللَّفْمَةُ تَجْعَلُهَا فِي فِي أَمْرَانِكَ» . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَتُخَلِّفُ بَعْدَ أَصْحَابِي ؟ قَالَ : «إِنَّكَ لَنْ تُخَلِّفَ ، فَتَعْمَلْ عَمَلًا تَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ ، إِلَّا أَزِدَّتْ بِهِ دَرَجَةً وَرَفَعَةً ، وَلَعَلَّكَ تُخَلِّفُ حَتَّى يَنْتَفِعَ بِكَ أَقْوَامٌ وَيَضْرِبَكَ آخِرُونَ ، اللَّهُمَّ ائْمِنُصْ لِأَصْحَابِي هِجْرَتَهُمْ ، وَلَا تَرُدَّهُمْ عَلَى أَعْقَابِهِمْ ، لَكِنَّ الْبَائِسَ سَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ» . رَبِّي لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ تُؤْفِي بِمَكَّةَ . [راجع: ۵۶ . أخرجه مسلم : ۱۶۲۸] .

بارالها، هجرت یاران مرا کامل گردان و آنها را به عقب ایشان بر مگردان. لیکن بیچاره سعد ابن خُوَله»

رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به خاطری که وی در مکه مُرد، اندوهگین شد.

۴۴۱۰ - از ابوضمره از موسی بن عقبه، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) آنها را خیر داده است که: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در حجة الوداع سر خود را تراشید.

۴۴۱۰ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا أَبُو صَمْرَةَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُمْ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَلَقَ رَأْسَهُ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ . [راجع : ۱۷۲۶ . أخرجه مسلم : ۱۳۰۴ .]

۴۴۱۱ - از ابن جُرَیح، از موسی بن عقبه، از نافع روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در حجة الوداع (سر) خود را تراشید و بعضی از یاران وی تراشیدند و بعضی (موی خویش را) کوتاه کردند.

۴۴۱۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ : أَخْبَرَنِي مُوسَى بْنُ عَقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ : أَخْبَرَهُ ابْنُ عُمَرَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَلَقَ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ ، وَأَنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ ، وَقَصَّرَ بَعْضُهُمْ . [راجع : ۱۷۲۶ . أخرجه مسلم : ۱۳۰۴ ، مختصراً .]

۴۴۱۲ - از مالک از ابن شهاب (زُهری). همچنان از یونس از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عباس (رضی الله عنهما) او را خبر داده است که: وی بر خری سوار بود و می رفت، و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در زمان حجة الوداع، در منی ایستاده بود و بر مردم نماز می گزارد. خر از جلو بخشی از صف (نماز) گذشت. سپس ابن عباس از خر فرود آمد و با مردم به صف درآمد.

۴۴۱۲ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ أَقْبَلَ سِيرَ عَلِيٍّ حَمَارًا ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ بَعَثَنِي فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ يُصَلِّي بِالنَّاسِ ، فَسَارَ الْحَمَارُ بَيْنَ يَدَيَّ بَعْضَ الصَّفِّ ، ثُمَّ نَزَلَ عَنْهُ ، فَصَفَّ مَعَ النَّاسِ . [راجع : ۷۶ . أخرجه مسلم : ۵۰۴ .]

۴۴۱۳ - از هشام، از پدرش عروة بن زبیر روایت است که گفت: از أسامه (بن زید) درباره شیوه رفتن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در حج وی سؤال شد و من حاضر بودم. أسامه گفت: سیر آن حضرت، عَتَقَ (میانۀ متمایل به تند) بود و

۴۴۱۳ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ هِشَامِ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ : سَأَلَ أُسَامَةَ ، وَأَنَا شَاهِدٌ ، عَنْ سَيْرِ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَجَّتِهِ ؟ فَقَالَ : الْعَتَقُ فَإِذَا وَجَدَ فُجْوَةَ نَصَّ . [راجع : ۱۶۶۶ . أخرجه مسلم : ۱۷۲۸۶ .]

چون راه گشاده می بود به رفتاری تند حرکت می کرد.

۴۴۱۴ - از عبدالله بن یزید الخطمی روایت است که ابو ایوب به او خبر داده است: وی در حجة الوداع نماز شام و خفتن را با رسول الله صلی الله علیه گزارد و هر دو نماز را یکجا ادا کرد.

باب ۷۸ - غزوة تبوک و آن

غزوة عُسرت است.

۴۴۱۵ - از ابو یزید روایت است که ابوموسی (رضی الله عنه) گفت: یاران من مرا نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرستادند تا از آن حضرت بر ایشان حیوان سواری طلب کنم، زیرا ایشان در جیش عُسرت (لشکر مشقت) آن حضرت را همراهی می کردند و آن همان غزوة تبوک است.

گفتم: یا پیامبر خدا، یاران من مرا نزد تو فرستادند تا وسیله انتقالشان را فراهم کنی. فرمود: «به خدا سوگند که شما را بر هیچ چیز سوار نمی کنم.» و چنان بود که وقتی نزد آن حضرت رسیدم وی خشمگین بود و من نمی دانستم. من به خاطر ممانعت آن حضرت اندوهناک برگشتم و از ترس اینکه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر من خشمگین باشد، نزد یاران

۴۴۱۴ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمَةَ ، عَنْ مَالِك ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيد ، عَنْ عَبْدِ بْنِ ثَابِت ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْخَطْمِيِّ : أَنَّ أَبَا أَيُّوبَ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ الْمَغْرِبِ وَالْمَشَاءِ جَمِيعًا . [راجع: ۱۶۷۴ . أخرجه مسلم : ۱۲۸۷]

۷۸ - باب : غزوة تبوک ،

وهي غزوة العُسرة .

۴۴۱۵ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أَسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بُرَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ : أُرْسِلْتَنِي أَصْحَابِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَسْأَلُهُ الْخُمْلَانَ لَهُمْ ، إِذْ هُمْ مَعَهُ فِي جَيْشِ الْعُسْرَةِ ، وَهِيَ غَزْوَةُ تَبُوكَ ، فَقُلْتُ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، إِنَّ أَصْحَابِي أُرْسِلُونِي إِلَيْكَ لِتَحْمِلَهُمْ ، فَقَالَ : « وَاللَّهِ لَا أَحْمِلُكُمْ عَلَى شَيْءٍ . وَوَأَقْفَتُهُ وَهُوَ غَضَبَانٌ وَلَا أَشْعُرُ ، وَرَجَعْتَ حَزِينًا مِنْ مَنَعَ النَّبِيَّ ﷺ ، وَمِنْ مَخَافَةِ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ ﷺ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ عَلَيَّ ، فَرَجَعْتُ إِلَى أَصْحَابِي ، فَأَخْبَرْتُهُمُ الَّذِي قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ ، فَلَمْ الْبَثْ إِلَّا سَوِيعةً إِذْ سَمِعْتُ بِلَالًا يُنَادِي : أَيُّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ، فَأَجَبْتُهُ ، فَقَالَ : أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِدَعْوِكَ ، فَلَمَّا أَتَيْتُهُ قَالَ : « خُذْ هَذَيْنِ الْقَرِينَيْنِ ، وَهَذَيْنِ الْقَرِينَيْنِ - لِسِتَّةِ أَهْرَةَ ابْتِاعَهُنَّ حَيْثُ هُنَّ مِنْ سَعْدٍ فَأَنْطَلِقْ بِهِنَّ إِلَى أَصْحَابِكَ ، فَقُلْتُ : إِنَّ اللَّهَ ، أَوْ قَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَوْلَاءَ قَارِئِيَوْمَهُنَّ .

فَأَنْطَلَقْتُ إِلَيْهِمْ بِهِنَّ ، فَقُلْتُ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَوْلَاءَ ، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ لَا أَدْعُكُمْ حَتَّى يَنْطَلِقَ مَعِيَ بَعْضُكُمْ إِلَى مَنْ سَمِعَ مَقَالَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، لَا تَطْلُؤْا أَنِّي حَدَّثْتُكُمْ

۱- تبوک، موضعی است در منطقه شام که با مدینه چهارده مرحله و با دمشق یازده مرحله فاصله دارد. و این غزوه که در ماه رجب سال نهم، قبل از حجة الوداع صورت گرفت به خاطر غزوة عُسره یا غزوة مشقت، نامیده شد که انواع مشکلات و مشقتها چون کمبود مواد غذایی و اسباب سفر در هوای بسیار گرم محسوس بود در حالی که قرار بود با لشکر قیصر روم نبرد کنند. (تیسیر القاری)

شَيْتًا لَمْ يَقُلْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالُوا لِي : وَاللَّهِ إِنَّكَ عِنْدَنَا لَمُصَدِّقٌ ، وَلَنْ نَعْلَمَنَّ مَا أَحْبَبْتَ ، فَاَنْطَلَقَ أَبُو مُوسَى بِتَقَرُّ مِنْهُمْ ، حَتَّى أَتَى الَّذِينَ سَمِعُوا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَنَعَهُ إِيَّاهُمْ ، ثُمَّ إِعْطَاهُمْ بَعْدُ ، فَحَدَّثُوهُمْ بِمِثْلِ مَا حَدَّثَهُمْ بِهِ أَبُو مُوسَى . [راجع : ۳۱۳۳ . ترجمه مسلم : ۱۶۶۹] .

خود رفتم و از آنچه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفته بود آگاهشان کردم. کوه زمانی نگذشت که شنیدم بلال بانگ می زند که: ای عبدالله بن قیس (ابوموسی) پاسخ دادم. گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را اجابت کن که تو را فرامی خواند. چون نزد آن حضرت رفتم، فرمود: «این دو شتر را که با هم یکجا بسته شده اند و این دو شتر را که با هم یکجا بسته شده اند - شش شتری را که از سعد خریده بود بگیر و آنها را به یاران خود ببر و بگوی: همانا خدا - یا فرمود - همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) این شتران را برای سواری شما فرستاده است تا بر آنها سوار شوید.»

من شترها را به آنها بردم و گفتم: همانا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آنها را برای سواری شما فرستاده است ولی به خدا سوگند که شما را نمی گذارم تا بعضی از شما همراه من نزد کسانی نروید که سخن رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را شنیده اند، گمان نکنید که من چیزی به شما گفته ام که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نگفته است.

آنها به من گفتند: به خدا سوگند که تو نزد ما باورکردنی می باشی و اگر می خواهی با تو می رویم.

ابوموسی با کسانی از ایشان راهی شد، تا آنکه نزد کسانی آمدند که فرموده رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را شنیده بودند که از دادن به آنها ممانعت کرده بود و پس از آن به ایشان داده بود. آنها به ایشان همان سخنانی را گفتند که ابوموسی بدیشان گفته بود.

۴۴۱۶ - از مُصْعَب بن سعد روایت است که پدر وی گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به سوی تبوک راهی شد و علی را (در مدینه) خلیفه مقرر گردانید. علی گفت: آیا مرا با کودکان و زنان می گذاری؟

آن حضرت فرمود: «آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزلت هارون نسبت به موسی باشی؟ به جز اینکه پس از من پیامبری نیست.» ابو داود گفته است شُعبه از حَکَم روایت کرده که گفت: از مُصْعَب شنیدم.

۴۴۱۷ - از ابن جُرَیج، از عطاء از صفوان بن یعلی بن امیّه از پدرش (یعلی) روایت است که گفت: به همراهی پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) در غزوه عُسْرَت (تبوک) شرکت کردم. صفوان گفت: یعلی می گفت: این غزوه نزد من بهترین (پاداش) اعمال مرا دربردارد.

عطاء، از صفوان روایت کرده که یعلی گفت: من مزدوری داشتم که با کسی جنگ کرد و یکی از آنها دست دیگری را دندان گزید. (صفوان گفته است که نام آن دندان گزیده را) فراموش کرده است. دندان گزیده شده، دست خود را از دهان دندان گزنده بیرون آورد و یکی از دندانهای جلو او را برکند. هردوی شان نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمدند و آن حضرت (ادعای دیت یا قصاص) دندان را باطل خواند. عطاء گفت: می پندارم که صفوان گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) گفت: «آیا دست خود را در دهان تو بگذارد که آن را دندان بگیری، گویا که آن را در دهان شتر نر بگذارد که آن را بشکنند.»

۴۴۱۶ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ الْحَكَمِ ، عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ إِلَى تَبُوكَ ، وَاسْتَحْلَفَ عَلِيًّا ، فَقَالَ : أَتَخْلَعُنِي فِي الصَّيَّانِ وَالنِّسَاءِ ؟ قَالَ : « لَا أَتْرَضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ؟ إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي » .

وَقَالَ أَبُو دَاوُدَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ الْحَكَمِ : سَمِعْتُ مُصْعَبًا . (راجع : ۳۷۰۶ . أخرجه مسلم : ۲۴۰۴) .

۴۴۱۷ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرٍ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَطَاءَ يُخْبِرُ قَالَ : أَخْبَرَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَعْلَى بْنِ أُمِيَّةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الْعُسْرَةَ ، قَالَ : كَانَ يَعْلَى يَقُولُ : تِلْكَ الْعَزْوَةُ أَوْثَقُ أَعْمَالِي عِنْدِي ،

قَالَ عَطَاءٌ : فَقَالَ صَفْوَانُ : قَالَ يَعْلَى : فَكَانَ لِي أَجِيرٌ ، فَقَاتَلَ إِنْسَانًا فَعَضَّ أَحَدَهُمَا يَدَ الْآخَرِ ، قَالَ عَطَاءٌ : فَلَقَدْ أَخْبَرَنِي صَفْوَانُ : أَيُّهُمَا عَضَّ الْآخَرَ فَتَسَبَّهْتُ ، قَالَ : فَاتْتَرَعُ الْمَعْضُورُ يَدَهُ مِنْ فِي الْعَاضِ ، فَاتْتَرَعُ إِحْدَى نَبَاتَيْهِ ، فَاتَّيَا النَّبِيَّ ﷺ فَأَهْدَرَ نَبَاتَيْهِ . قَالَ : عَطَاءٌ : وَحَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَقْبِدْ يَدَهُ فِي فَيْكِكَ تَقْضُمَهَا ، كَأَنَّهَا فِي فِي فَحَلْ يَقْضُمَهَا » . (راجع : ۱۸۴۸ . أخرجه مسلم : ۱۶۷۴ ، مختصراً باختلاف وأخرجه نحوه في القسامه ، ۲۲) .

۷۹ - باب : حدیث

کعب بن مالک ،

وَقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَقُوا ﴾ .
[العنبر : ۱۱۸] .

باب - ۷۹ حدیث کعب بن مالک

و فرموده خدای عز و جل: و (و نیز بر آن سه تن که بر جای مانده بودند) و قبول توبه آنان به تعویق افتاد. (التوبه: ۱۱۸)

۴۴۱۸ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عَقِيلٍ ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ، وَكَانَ قَائِدَ كَعْبٍ مِنْ بَنِي حَبِيبٍ عَمِيٍّ ، قَالَ :

سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ يُحَدِّثُ حِينَ تَخَلَّفَ عَنْ قِصَّةِ تَبُوكَ ، قَالَ كَعْبٌ : لَمْ أَتَخَلَّفَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ غَزَاهَا إِلَّا فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ ، غَيْرَ أَنِّي كُنْتُ تَخَلَّفْتُ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ ، وَلَمْ يَمَاتِبْ أَحَدًا تَخَلَّفَ عَنْهَا ، إِنَّمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ عِيرَ قُرَيْشٍ ، حَتَّى جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّهِمْ عَلَيَّ غَيْرِ مَبْعَادٍ .

وَلَقَدْ شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ ، حِينَ تَوَلَّيْنَا عَلَى الْإِسْلَامِ ، وَمَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِهَا مَشْهَدٌ بَدْرٍ ، وَإِنْ كَانَتْ بَدْرٌ أَذْكَرُ فِي النَّاسِ مِنْهَا ، كَانَ مِنْ خَيْرِي : أَنِّي لَمْ أَكُنْ قَطُّ أَقْوَى وَلَا أَيْسَرُ حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْهُ فِي تِلْكَ الْغَزَاةِ ، وَاللَّهِ مَا اجْتَمَعَتْ عِنْدِي قَبْلَهُ رَاحِلَتَانِ قَطُّ ، حَتَّى جَمَعْتُهُمَا فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ ، وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ غَزْوَةَ إِلَّا وَرَى بَغِيرَهَا ، حَتَّى كَانَتْ تِلْكَ الْغَزْوَةُ ، غَزَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَرِّ شَدِيدٍ ، وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا ، وَمَقَارًا وَعَدُوًّا كَثِيرًا ، فَجَلَسَ لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرُهُمْ لِيَتَأَهَّبُوا أَهْبَةَ غَزْوِهِمْ ، فَأَخْبَرَهُمْ بِرُجُوعِهِ الَّذِي يُرِيدُ ، وَالْمُسْلِمُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَثِيرٌ ، وَلَا يَجْمَعُهُمْ كِتَابٌ حَافِظٌ ، يُرِيدُ الدِّيُونَ .

از ابن شهاب (زهری) از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک روایت است که - عبدالله بن کعب بن مالک در زمرة پسران کعب بود که عصاکش کعب بود، آنگاه که کعب کور شده بود - وی گفت: از کعب بن مالک هنگامی که قصه تخلف خود از (غزوة) تبوک را یاد می‌کرد، شنیدم که گفت: از هیچ یک از غزواتی که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) کرد به جز از غزوة تبوک و همچنان به جز از غزوة بدر تخلف نکردم. و هیچ کس که از غزوة بدر تخلف کرده بود، مورد عتاب قرار نگرفت. همانا رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) به قصد کاروان قریش (از مدینه) برآمده بود (نه مقابله با دشمن) تا آنکه خداوند مسلمانان و دشمنان ایشان را بدون قرار قبلی رویاروی قرار داد. من در شب عقبه با رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)، هنگامی که به اسلام بیعت کردیم حاضر بودم و دوست ندارم که عوض آن در جنگ بدر بوده باشم. هرچند غزوة بدر (نسبت به بیعت عقبه) نزد مردم مشهورتر است. خبر (شرکت نکردن من در تبوک) چنان بود که من هرگز نظر به زمان تخلف از غزوة تبوک نیرومندتر و ثروتمندتر نبودم و به خدا سوگند که قبل از آن من دو شتر نداشتم تا آنکه در این غزوه دو شتر فراهم کردم. و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را چنان عادت بود که چون قصد

وَقَالَ كَعْبٌ : فَمَا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَتَغَيَّبَ إِلَّا ظَنَّ أَنَّ سَيَخْفَى لَهُ ، مَا لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ وَحْيُ اللَّهِ ، وَغَزَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تِلْكَ الْغَزْوَةَ حِينَ طَابَتِ النَّمَارُ وَالظَّلَالُ ، وَتَجَهَّزَ

وَلَقَدْ شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ ، حِينَ تَوَلَّيْنَا عَلَى الْإِسْلَامِ ، وَمَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِهَا مَشْهَدٌ بَدْرٍ ، وَإِنْ كَانَتْ بَدْرٌ أَذْكَرُ فِي النَّاسِ مِنْهَا ، كَانَ مِنْ خَيْرِي : أَنِّي لَمْ أَكُنْ قَطُّ أَقْوَى وَلَا أَيْسَرُ حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْهُ فِي تِلْكَ الْغَزَاةِ ، وَاللَّهِ مَا اجْتَمَعَتْ عِنْدِي قَبْلَهُ رَاحِلَتَانِ قَطُّ ، حَتَّى جَمَعْتُهُمَا فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ ، وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ غَزْوَةَ إِلَّا وَرَى بَغِيرَهَا ، حَتَّى كَانَتْ تِلْكَ الْغَزْوَةُ ، غَزَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَرِّ شَدِيدٍ ، وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا ، وَمَقَارًا وَعَدُوًّا كَثِيرًا ، فَجَلَسَ لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرُهُمْ لِيَتَأَهَّبُوا أَهْبَةَ غَزْوِهِمْ ، فَأَخْبَرَهُمْ بِرُجُوعِهِ الَّذِي يُرِيدُ ، وَالْمُسْلِمُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَثِيرٌ ، وَلَا يَجْمَعُهُمْ كِتَابٌ حَافِظٌ ، يُرِيدُ الدِّيُونَ .

وَلَقَدْ شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ ، حِينَ تَوَلَّيْنَا عَلَى الْإِسْلَامِ ، وَمَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِهَا مَشْهَدٌ بَدْرٍ ، وَإِنْ كَانَتْ بَدْرٌ أَذْكَرُ فِي النَّاسِ مِنْهَا ، كَانَ مِنْ خَيْرِي : أَنِّي لَمْ أَكُنْ قَطُّ أَقْوَى وَلَا أَيْسَرُ حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْهُ فِي تِلْكَ الْغَزَاةِ ، وَاللَّهِ مَا اجْتَمَعَتْ عِنْدِي قَبْلَهُ رَاحِلَتَانِ قَطُّ ، حَتَّى جَمَعْتُهُمَا فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ ، وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ غَزْوَةَ إِلَّا وَرَى بَغِيرَهَا ، حَتَّى كَانَتْ تِلْكَ الْغَزْوَةُ ، غَزَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَرِّ شَدِيدٍ ، وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا ، وَمَقَارًا وَعَدُوًّا كَثِيرًا ، فَجَلَسَ لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرُهُمْ لِيَتَأَهَّبُوا أَهْبَةَ غَزْوِهِمْ ، فَأَخْبَرَهُمْ بِرُجُوعِهِ الَّذِي يُرِيدُ ، وَالْمُسْلِمُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَثِيرٌ ، وَلَا يَجْمَعُهُمْ كِتَابٌ حَافِظٌ ، يُرِيدُ الدِّيُونَ .

وَلَقَدْ شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ ، حِينَ تَوَلَّيْنَا عَلَى الْإِسْلَامِ ، وَمَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِهَا مَشْهَدٌ بَدْرٍ ، وَإِنْ كَانَتْ بَدْرٌ أَذْكَرُ فِي النَّاسِ مِنْهَا ، كَانَ مِنْ خَيْرِي : أَنِّي لَمْ أَكُنْ قَطُّ أَقْوَى وَلَا أَيْسَرُ حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْهُ فِي تِلْكَ الْغَزَاةِ ، وَاللَّهِ مَا اجْتَمَعَتْ عِنْدِي قَبْلَهُ رَاحِلَتَانِ قَطُّ ، حَتَّى جَمَعْتُهُمَا فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ ، وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ غَزْوَةَ إِلَّا وَرَى بَغِيرَهَا ، حَتَّى كَانَتْ تِلْكَ الْغَزْوَةُ ، غَزَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَرِّ شَدِيدٍ ، وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا ، وَمَقَارًا وَعَدُوًّا كَثِيرًا ، فَجَلَسَ لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرُهُمْ لِيَتَأَهَّبُوا أَهْبَةَ غَزْوِهِمْ ، فَأَخْبَرَهُمْ بِرُجُوعِهِ الَّذِي يُرِيدُ ، وَالْمُسْلِمُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَثِيرٌ ، وَلَا يَجْمَعُهُمْ كِتَابٌ حَافِظٌ ، يُرِيدُ الدِّيُونَ .

غزوه‌ای می‌کرد. آن را پنهان می‌داشت و غزوه دیگر را عنوان می‌کرد تا آنکه همین غزوه فرا رسید. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) در شدت گرما به غزا اقدام نمود و سفر دور و درازی را در پیش می‌گرفت و از صحراها می‌گذشت و با شمار زیادی از دشمنان (لشکر قیصر روم) مواجه می‌شد. آن حضرت به طور آشکار مسلمانان را از حالات‌شان آگاه کرد تا ساز و برگ سفر و جنگ را آماده کنند و آنها را به همان قصدی که داشت مطلع ساخت و در این وقت شمار زیادی از مسلمانان، رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) را همراهی کردند که ثبت تعدادشان در دیوانی نمی‌گنجید.

کعب گفت: اگر مردی می‌خواست در این غزوه حاضر نشود، فکر می‌کرد که (نسبت انبوه جمعیت) موضوع پنهان می‌ماند تا آنکه در موردش وحی نازل نشود و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) هنگامی قصد این غزوه را کرد که موسم میوه‌ها و سایه‌های درختان فرا رسیده بود. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) و مسلمانان همراه او، آمادگی جنگ گرفتند و من شروع کردم که بیرون روم تا خود را به همراهی ایشان آماده نمایم. ولی بدون اینکه کاری بکنم، بازگشتم و با خود گفتم: که قدرت آن را دارم ولی (آمادگی به جنگ) همیشه مرا به تعویق می‌انداخت تا آنکه مردم آماده شدند و رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) و مسلمانان همراه وی عزم حرکت کردند. در حالی که من آمادگی نگرفته بودم. با خود گفتم: پس از یکی دو روز آمادگی می‌گیرم و سپس بدیشان

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ ، فَطَفِقْتُ أُغْدُو لِكَيْ أَتَجَهَّزَ مَعَهُمْ ، فَأَرْجِعُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا ، فَأَقُولُ فِي نَفْسِي : أَنَا قَادِرٌ عَلَيْهِ ، فَلَمْ يَزَلْ يَتِمَادَى بِي حَتَّى اشْتَدَّ بِالنَّاسِ الْجِدُّ ، فَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ ، وَلَمْ أَقْضِ مِنْ جِهَازِي شَيْئًا .

قُلْتُ : أَتَجَهَّزُ بَعْدَهُ يَوْمَ أَوْ يَوْمَيْنِ ثُمَّ الْحَقُّهُمْ ، فَتَدْرُونَ بَعْدَ أَنْ فَصَلُوا لِاتِّجَازِ ، فَرَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا ، ثُمَّ غَدَوْتُ ، ثُمَّ رَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا ، فَلَمْ يَزَلْ بِي حَتَّى اسْرَعُوا وَتَنَارَطَ الْغَزْوُ ، وَهَمَمْتُ أَنْ أُرْتَحِلَ فَأَذْرِكُهُمْ ، وَلَيْتَنِي فَعَلْتُ ، فَلَمْ يَقْدِرْ لِي ذَلِكَ ، فَكُنْتُ إِذَا خَرَجْتُ فِي النَّاسِ بَعْدَ خُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَطَفِقْتُ فِيهِمْ ، أَحْزَنَتْنِي أَنِّي لَا أَرَى إِلَّا رَجُلًا مَغْمُوضًا عَلَيْهِ النَّسَاقُ ، أَوْ رَجُلًا مِمَّنْ عَذَرَ اللَّهُ مِنَ الضَّعَفَاءِ .

وَلَمْ يَذْكُرْنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى بَلَغَ ثُبُوكَ ، فَقَالَ ، وَهُوَ جَالِسٌ فِي الْقَوْمِ ثُبُوكَ : « مَا فَعَلَ كَعْبٌ . » فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَلَمَةَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، حَبَسَهُ بَرْدَاهُ ، وَتَنَزَّرَهُ فِي عَطْفِهِ . فَقَالَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ : بَشَسَ مَا قُلْتَ ، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا . فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ .

قَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ : فَلَمَّا بَلَغَنِي أَنَّهُ تَوَجَّهَ قَافِلًا حَضَرْتَنِي هَمِّي ، وَطَفِقْتُ أَتَذْكُرُ الْكُذْبَ وَأَقُولُ : بِمَاذَا أَخْرَجَ مِنْ سَخَطِهِ غَدًا ، وَأَسْتَعْنَتْ عَلَيَّ ذَلِكَ بِكُلِّ ذِي رَأْيٍ مِنْ أَهْلِي ، فَلَمَّا قِيلَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ أَظْلَمَ قَادِمًا زَاحَ عَنِّي الْبَاطِلُ ، وَعَرَفْتُ أَنِّي لَنْ أَخْرَجَ مِنْهُ أَبَدًا بِشَيْءٍ فِيهِ كَذِبٌ ، فَأَجْمَعْتُ صِدْقَهُ .

وَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَادِمًا ، وَكَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ بَدَأَ بِالْمَسْجِدِ ، فَيَرْكَعُ فِيهِ رَكَعَيْنِ ، ثُمَّ جَلَسَ لِلنَّاسِ ، فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ جَاءَهُ الْمُخَلْفُونَ ، فَطَفِقُوا يَتَدْرُونَ إِلَيْهِ وَيَخْلِفُونَ لَهُ ، وَكَانُوا بَضْعَةً وَتَمَانِينَ رَجُلًا ، فَقبلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَانَتَهُمْ ، وَبَابِعَهُمْ وَاسْتَفْعَرَهُمْ ، وَوَكَّلَ سَرَاتِرَهُمْ إِلَى اللَّهِ ، فَجِئْتُهُ .

می‌پیوندم. فردای روزی که ایشان راه افتاده بودند برآمدم تا خودم را آماده نمایم. لیکن بازگشتم و کاری نکردم. سپس روز دیگر برآمدم و بازگشتم و کاری نکردم و این حالت پیوسته ادامه داشت تا آنکه ایشان به شتاب رفتند و شرکت در این غزوه را از دست دادم و بر آن شدم که به راه افتم و ایشان را دریابم. کاش چنان می‌کردم ولی تقدیر بر من نرفته بود. چون پس از رفتن رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) میان مردم بیرون می‌آمدم و پیرامون‌شان می‌گشتم، این حالت مرا اندوهگین می‌ساخت، زیرا کسی را نمی‌دیدم به جز کسی که طعن نفاق بر وی زده شده است یا مردی که خدا او را معذور داشته و در زمره ناتوانان است.

رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) تا زمان رسیدن به تبوک از من یاد نکرده بود. در حالی که در تبوک در میان مردم نشسته بود فرمود: «کعب چه کاری کرد؟» مردی از قبیله بنی سلّمه گفت: یا رسول‌الله دو بُرْدَه (جامه) وی، او را (از جهاد) بازداشته است تا به دامان آنها نظر نماید. سپس مُعَاذ بن جَبَل گفت: سخنی بد گفتمی، به خدا سوگند یا رسول‌الله، ما به جز نیکویی در مورد وی نمی‌دانیم. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) خاموش شد.

کعب بن مالک گفت: آنگاه که به من خبر رسید که آن حضرت بدین سو توجه کرده و باز می‌گردد. اندوه زیادی بر من پدید آمد و قصد آن کردم که دروغی ببندم و بگویم، تا فردا بدان از خشم آن حضرت بیرون آیم و رأی هر صاحب نظر خانواده خود را جویا شدم. و

فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ تَبَسَّمَ تَبَسُّمَ الْمُعْضَبِ ، ثُمَّ قَالَ : «تَعَالَى . فَجِئْتُ أُنْشِي حَتَّى جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَقَالَ لِي : « مَا خَلَّفَكَ ، أَلَمْ تَكُنْ قَدْ ابْتَعْتَ ظَهْرَكَ » . فَقُلْتُ : بَلَى ، إِنِّي وَاللَّهِ - يَا رَسُولَ اللَّهِ - كَوُ جَلَسْتُ عِنْدَ غَيْرِكَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ، لِرَأَيْتُ أَنْ سَاخُرُجُ مِنْ سَخَطِهِ بَعْدُ ، وَلَقَدْ أُعْطِيتُ جَدَلًا ، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ ، لَقَدْ عَلِمْتُ لَنْ حَدَّثُكَ الْيَوْمَ حَدِيثَ كَذِبٍ تَرْضَى بِهِ عَنِّي ، لِيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يُسَخِطَكَ عَلَيَّ ، وَلَكِنْ حَدَّثُكَ حَدِيثَ صِدْقٍ تَجِدُ عَلَيَّ فِيهِ ، إِنِّي لَأَرْجُو فِيهِ عَفْوَ اللَّهِ .

لَا وَاللَّهِ ، مَا كَانَ لِي مِنْ عُدْرٍ ، وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَفْوَى وَلَا أَيْسَرُ مِنِّي حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْكَ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَمَا هَذَا قَدْ صَدَّقَ ، فَمَنْ حَتَّى يَفْضِيَ اللَّهُ فِيكَ » . فَمُنْتُ .

وَكَارَ رَجَالٌ مِنْ بَنِي سَلَمَةَ فَاتَّبَعُونِي ، فَقَالُوا لِي : وَاللَّهِ مَا عَلِمْنَاكَ كُنْتَ أَذْنِبْتَ ذَنْبًا قَبْلَ هَذَا ، وَلَقَدْ عَجَزْتَ أَنْ لَا تَكُونَ اعْتَدَرْتَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِمَا اعْتَدَرْتَ إِلَيْهِ الْمُتَخَلِّفُونَ ، فَذَكَرْنَا كَافِيكَ ذَلِكَ اسْتِغْفَارَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَكَ .

قَالَ اللَّهُ مَا زَالُوا يُؤْتُونِي حَتَّى أَرَدْتُ أَنْ أَرْجِعَ فَأَكْذَبْتُ نَفْسِي ، ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ : هَلْ لَقِيْتُ هَذَا مَعِيَ أَحَدًا ؟ قَالُوا : نَعَمْ ، رَجُلَانِ قَالَا مِثْلَ مَا قُلْتَ ، فَعَبِلَ لَهُمَا مِثْلَ مَا قَبِلَ لَكَ . فَقُلْتُ : مَنْ هُمَا ؟ قَالُوا : مُرَّارَةُ بْنُ الرَّبِيعِ الْعَمْرِيُّ وَهَلَالُ بْنُ أُمَيَّةَ الْوَاقِنِيُّ ، فَذَكَرُوا لِي رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ ، قَدْ شَهِدَا بَدْرًا ، فِيهِمَا أَسْوَةٌ ، فَمَضَيْتُ حِينَ ذَكَرُوا هُمَا لِي .

وَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُسْلِمِينَ عَنْ كَلَامِنَا أَيُّهَا الثَّلَاثَةُ مِنْ بَيْنِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ ، فَاجْتَنَبْنَا النَّاسَ وَتَقَرَّرُوا لَنَا ، حَتَّى تَنَكَّرَتْ فِي نَفْسِي الْأَرْضُ فَمَا هِيَ إِلَّا أَعْرَفُ .

فَلَبِثْنَا عَلَى ذَلِكَ خَمْسِينَ لَيْلَةً ، فَأَمَّا صَاحِبَايَ فَاسْتَكَانَا وَقَعَدَا فِي بُيُوتِهِمَا يَبْكِيَانِ ، وَأَمَّا أَنَا فَكُنْتُ أَنْسَبَ الْقَوْمِ

چون گفته شد که همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بازگشته و نزدیک رسیده است، (افکار) باطل (گفتن دروغ) از من زایل گشت و دانستم که هرگز با گفتن چیزی که در آن دروغ باشد از این مشکل بیرون آمده نخواهم توانست. پس بر آن شدم که راست را بگویم.

صبح آن رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به مدینه رسید و چون از سفر می آمد. ابتدا به مسجد می رفت و در آنجا دو رکعت نماز می گزارد و سپس در میان مردم می نشست. و چون آن حضرت چنین کرد. کسانی که از شرکت در این غزوه تخلف کرده بودند نزد وی آمدند و به معذرت خواهی آغاز کردند و سوگند یاد می کردند که شمارشان به هشتاد و اندی می رسد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) سخنان ظاهری ایشان را پذیرفت و از ایشان بیعت گرفت و برای آنها آموزش خواست و باطن شان را به خدا محول کرد و من نزد آن حضرت رفتم.

آنگاه که بر آن حضرت سلام کردم. تبسم کرد. تبسمی خشم آلود. سپس به من گفت: «نزدیک بیا.» من رفتم و پیش روی آن حضرت نشستم. به من گفت: «چه چیز سبب تخلف تو شد؟ آیا حیوان سواری برای خود نخریده بودی؟» گفتم: آری، خریده بودم. ولی سوگند به خدا، یا رسول الله اگر به جز تو نزد کس دیگری از مردم دنیا می نشستم، با اظهار معذرتی از خشم وی بیرون می آمدم. به تحقیق که نیروی سخنوری به من داده شده است ولی به خدا سوگند که همانا دانسته ام که اگر امروز سخنی دروغ نزد

وَأَجْلَدَهُمْ ، فَكُنْتُ أَخْرُجُ فَأُشْهَدُ الصَّلَاةَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ ، وَأَطُوفُ فِي الْأَسْوَاقِ وَلَا يُكَلِّمُنِي أَحَدٌ ، وَآتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاسَلَمَ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ بَعْدَ الصَّلَاةِ ، فَأَقُولُ فِي نَفْسِي : هَلْ حَرَكْتُ شَفَتَيْهِ بِرَدِّ السَّلَامِ عَلَيَّ أَمْ لَا ؟ ثُمَّ أَصَلِّي قَرِيبًا مِنْهُ ، فَاسَارِقُهُ النَّظَرَ ، فَإِذَا أَقْبَلْتُ عَلَى صَلَاتِي أَقْبَلَ إِلَيَّ ، وَإِذَا انْتَهَتْ نَحْوُهُ أَعْرَضَ عَنِّي .

حَتَّى إِذَا طَالَ عَلَيَّ ذَلِكَ مِنْ جَفْوَةِ النَّاسِ ، مَشَيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ جِدَارَ حَائِطِ أَبِي قَتَادَةَ ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّي وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، قَوْلًا لَمْ يَرِدْ عَلَيَّ السَّلَامُ ، فَقُلْتُ : يَا أَبَا قَتَادَةَ ، انشُدْكَ بِاللَّهِ هَلْ تَعَلَّمُنِي أَحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ ؟ فَسَكَتَ ، فَعُدْتُ لَهُ فَتَشَدَّدْتُ فَسَكَتَ ، فَعُدْتُ لَهُ فَتَشَدَّدْتُ ، فَقَالَ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، فَفَاصَتْ عَيْنَايَ وَتَوَلَّيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ الْجِدَارَ .

قال : قَبِيصًا أَنَا أَمْشِي بِسُوقِ الْمَدِينَةِ ، إِذَا تَطَّيْتُ مِنْ أَنْبَاطِ أَهْلِ الشَّامِ ، مِمَّنْ قَدِمَ بِالطَّعَامِ يَبِيعُهُ بِالْمَدِينَةِ ، يَقُولُ : مَنْ يَدُلُّ عَلَيَّ كَعَبِ بْنِ مَالِكٍ ، فَطُفِقَ النَّاسُ يُشِيرُونَ لَهُ ، حَتَّى إِذَا جَاءَنِي دَفِعَ إِلَيَّ كِتَابًا مِنْ مَلِكِ غَسَّانَ ، فَإِذَا فِيهِ : أَمَا بَعْدُ ، فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ صَاحِبَكَ قَدْ جَفَاكَ ، وَلَمْ يَجْعَلْكَ اللَّهُ بَدَارِ هَوَانٍ وَلَا مُضِيعَةٍ ، فَالْحَقُّ بِنَا نُوَاسِكَ .

فَقُلْتُ لَمَّا قَرَأْتُهَا : وَهَذَا أَيْضًا مِنَ الْبَلَاءِ ، فَتَيَمَّمْتُ بِهَا الشُّورَ فَسَجَّرْتُهُ بِهَا ، حَتَّى إِذَا مَضَتْ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً مِنَ الْخَمْسِينَ ، إِذَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَأْتِينِي فَقَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْتَزَلَ أَمْرَاتِكَ ، فَقُلْتُ : أَطَلَّقُهَا أَمْ مَاذَا أَفْعَلُ ؟ قَالَ : لَا ، بَلْ اعْتَزِلْهَا وَلَا تَقْرِبْهَا . وَأَرْسَلَ إِلَيَّ صَاحِبِي مِثْلَ ذَلِكَ ، فَقُلْتُ لِأَمْرَاتِي : الْحَقِّي بِأَمْلِكِ ، فَتَكُونِي عَنْدَهُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ .

قال كعب : فَجَاءَتِ امْرَأَةٌ هَلَالُ بْنُ أُمَيَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ هَلَالَ بْنَ أُمَيَّةَ شَيْخٌ ضَائِعٌ لَيْسَ

تو بیاورم تا تو را بدان راضی گردانم، نزدیک خواهد بود که خداوند تو را بر من خشمگین گرداند و اگر سخنی راست به تو بگویم، تو بر من خشم می‌گیری و همانا من عفو خدا را در این مورد امید می‌دارم.

به خدا سوگند که در این مورد عذری نداشتیم، به خدا سوگند که هرگز نیرومندتر و مجهزتر از آن وقت که از تو تخلف کردم نبودم. رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «لیکن این مرد، همانا راست گفته است، پس برخیز تا خدا در مورد تو حکم کند.» من برخاستم.

مردانی از قبیله بنی سلمه برخاستند و مرا همراهی کردند و گفتند: به خدا سوگند که ما ندانستیم که تو پیش از این به گناهی دست زده باشی، و همانا تو عاجز آمدی از اینکه به رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) عذری بیاوری، همانگونه که سائر تخلف کنندگان عذر آوردند، و همانا گناه تو را همان کفایت می‌کرد که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) برایت آمرزش می‌طلبد.

به خدا سوگند همواره مرا ملامت می‌کردند تا آنکه قصد کردم (نزد آن حضرت) بازگردم و (با اظهار معذرتی) بر خود دروغ ببندم. سپس بدیشان گفتم: آیا کسی دیگر، همراه من با همچو حالتی مواجه شده است؟ گفتند: آری، دو مرد، که آنها نیز گفتند آنچه تو گفته بودی و بدیشان نیز همان گفته شد که به تو گفته شده است. گفتم: آن دو نفر کیستند؟ گفتند: مراره بن ربیع العمری، و هلال بن امیه الواقفی. از دو مردی صالح یاد کردند که در غزوه بدر

لَهُ خَادِمٍ، فَهَلْ تَكْرَهُ أَنْ أَخْدَمَهُ؟ قَالَ: «لَا، وَلَكِنْ لَا يَغْرَبُكَ».

قَالَتْ: إِنَّهُ وَاللَّهِ مَا بِهِ حَرَكَةٌ إِلَى شَيْءٍ، وَاللَّهِ مَا زَالَ يَكْبِي مِنْذُ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ إِلَى يَوْمِهِ هَذَا.

فَقَالَ لِي بَعْضُ أَهْلِي: لَوْ اسْتَأْذَنْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي امْرَأَتِكَ، كَمَا أَذِنَ لَأَمْرَأَةٍ هِلَالِ بْنِ أُمِيَّةَ أَنْ تَخْدَمَهُ؟ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَا اسْتَأْذَنْ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَمَا يُدْرِينِي مَا يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا اسْتَأْذَنَتْهُ فِيهَا، وَأَنَا رَجُلٌ شَابٌ؟ فَلَبِثْتُ بَعْدَ ذَلِكَ عَشْرَ لَيَالٍ، حَتَّى كَمَلْتُ لَنَا خَمْسُونَ لَيْلَةً مِنْ حِينَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ كَلَامِنَا.

فَلَمَّا صَلَّيْتُ صَلَاةَ الْفَجْرِ صَبَحَ خَمْسِينَ لَيْلَةً، وَأَنَا عَلَى ظَهْرَيْتٍ مِنْ بِيوتِنَا، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ، قَدْ صَافَتْ عَلَيَّ نَفْسِي، وَصَافَتْ عَلَيَّ الْأَرْضُ بِمَا رَجَبْتُ، سَمِعْتُ صَوْتَ صَارِخٍ، أَوْقَى عَلَيَّ جَبَلٍ سَلْعٍ، بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ أَبْشِرْ، قَالَ: فَخَرَزْتُ سَاجِدًا، وَعَرَفْتُ أَنْ قَدْ جَاءَ قَرَجٌ، وَأَذَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَوْبَةَ اللَّهِ عَلَيْنَا حِينَ صَلَّى صَلَاةَ الْفَجْرِ.

فَدَهَبَ النَّاسُ يُبْشِرُونَنَا، وَدَهَبَ قَبِيلُ صَاحِبِي مُبْشِرُونَ، وَرَكَضَ إِلَيَّ رَجُلٌ فَرَسًا، وَسَمِعِي سَاعٍ مِنْ أَسْلَمٍ، فَأَوْقَى عَلَيَّ الْجَبَلِ، وَكَانَ الصَّوْتُ أَسْرَعَ مِنْ الْقَرَسِ، فَلَمَّا جَاءَنِي الَّذِي سَمِعْتُ صَوْتَهُ يُبْشِرُنِي تَرَعْتُ لَهُ نُوبِي، فَكَسَوْتُهُ إِيَّاهُمَا بِبِشْرَاهُ، وَاللَّهِ مَا أَمَلْتُ غَيْرَهُمَا يَوْمَئِذٍ، وَاسْتَعْرَتُ نُوبَيْنِ قَلْبَيْتُهُمَا، وَأَنْطَلَقْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَيَتَلَقَّانِي النَّاسُ قَوْجًا قَوْجًا، يُهْنُونِي بِالتَّوْبَةِ يَقُولُونَ: لَتَهْنِكَ تَوْبَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ.

قَالَ كَعْبُ: حَتَّى دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ، فَأَذَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ حَوْلَهُ النَّاسُ، فَقَامَ إِلَيَّ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ يُهْرُؤِلُ حَتَّى صَافَحَنِي وَمَنَانِي، وَاللَّهِ مَا قَامَ إِلَيَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ غَيْرَهُ، وَلَا أَنْسَاهَا لَطَلْحَةَ.

حاضر شده بودند^۱ دو مردی که می شد بدیشان اقتدا کرد. من از عزم (گفتن دروغ) آنگاه که از ایشان یاد کردند، منصرف شدم.

رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، مسلمانان را از سخن گفتن با ما منع کرد و فقط همین سه نفر را از میان کسانی که تخلف کرده بودند. مردم از ما دوری گزیدند و چنان در برابر ما تغییر کردند که زمین بر من ناآشنا آمد و آن حالتی نداشت که بدان آشنا بودم.

پنجاه شب به همین منوال بر ما گذشت، لیکن دو رفیق دیگر من در خانه های خویش ساکن گردیده و گریه کنان نشستند. من از آنها جواتر و چالاکتر بودم، بیرون می آمدم و با مسلمانان در نماز حاضر می شدم و در بازار می گشتم ولی کسی با من سخن نمی گفت و نزد رسول الله (صلی الله علیه وسلم) می آمدم و بر وی سلام می کردم و آن حضرت در مجلس خود بعد از نماز بود. من با خود می گفتم: آیا آن حضرت به جواب سلام من لبان خود را حرکت داده است یا نی؟ سپس نزدیک وی نماز می گزاردم و دزدانه به وی می نگریستم و چون به نماز پیش می شدم به سوی من روی می کرد، ولی وقتی به سوی آن حضرت می نگریستم، از من روی می گردانید. تا آنکه این رفتار درشت مردم بر من به درازا کشید. راهی شدم تا آنکه بالای دیوار باغ ابو قتاده برآمدم. وی پسرعموی من و از دوست داشتنی ترین کسان نزد من بود. بر وی سلام کردم. به خدا قسم که سلام مرا جواب نگفت. گفتم: ای ابو قتاده تو را به خدا

قال كُتِبَ: فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ يَبْرُقُ وَجْهَهُ مِنَ السُّرُورِ: «أَبَشِرْ بِخَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْكَ مُنْذُ وَلَدْتِكَ أُمَّكَ». قَالَ: قُلْتُ: أَمِنْ عِنْدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا، بَلْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ».

وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا سُرَّ اسْتَارَ وَجْهَهُ حَتَّى كَانَهُ قِطْعَةً قَمَرٍ، وَكَانَا نَعْرِفُ ذَلِكَ مِنْهُ.

فَلَمَّا جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ مِنْ نَوْبِي أَنْ أَنْخَلِعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِ اللَّهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ». قُلْتُ: فَإِنِّي أَمْسِكُ سَهْمِي الَّذِي بِخَيْرٍ.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنْ اللَّهُ إِنَّمَا نَجَّانِي بِالصَّدَقِ، وَإِنْ مِنْ نَوْبِي أَنْ لَا أَحَدُثُ إِلَّا صَدَقًا مَا لَقِيتُ.

فَوَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَبْلَاهُ اللَّهُ فِي صِدْقِ الْحَدِيثِ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ مِمَّا أَبْلَانِي، مَا تَعَمَّدْتُ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَيَّ يَوْمِي هَذَا كَذِبًا، وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَحْفَظَنِي اللَّهُ فِيمَا بَقِيتُ. وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ رَسُولَهُ ﷺ: «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَيَّ النَّبِيَّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ - إِلَيَّ قَوْلِهِ - وَكُوفُوا مَعَ الصَّادِقِينَ».

فَوَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَةٍ قَطُّ، بَعْدَ أَنْ هَدَانِي لِلْإِسْلَامِ، أَعْظَمَ فِي نَفْسِي مِنْ صِدْقِي لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، أَنْ لَا أَكُونَ كَذِبْتُهُ فَأَهْلَكَ كَمَا هَلَكَ الَّذِينَ كَذَبُوا، فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ لِلَّذِينَ كَذَبُوا - حِينَ أَنْزَلَ الْوَحْيَ - شَرًّا مَا قَالَ لِأَحَدٍ.

فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ - إِلَيَّ قَوْلِهِ - فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ».

قال كُتِبَ: وَكَانَا تَخْلَفُنَا أَيُّهَا الثَّلَاثَةُ عَنْ أَمْرِ أَوْلِيَتِكَ الَّذِينَ قَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ حَلَمُوا لَهُ، فَبَايَعَهُمْ

۱- اهل سیره، این دو نفر را در زمره اشتراک کنندگان غزوه بدر نیابوده اند و به جز از این حدیث معلوم نمی شود که آنها بدری باشند (تیسیر القاری)

وَأَسْتَفْرَهُمْ ، وَأَرْجَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أُمَّرْتَا حَتَّى قَضَى اللَّهُ فِيهِ ، فَبَدَّلَكَ قَالَ اللَّهُ : ﴿ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَقُوا ﴾ .
 وَلَيْسَ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ مِمَّا خَلَقْنَا مِنَ الْعَزْوِ ، إِنَّمَا هُوَ تَخْلِيفُهُ إِيَّانَا ، وَإِرْجَاؤُهُ أُمَّرْتَا ، عَمَّنْ حَلَفَ لَهُ وَاعْتَدَرَ إِلَيْهِ فَقَبِلَ مِنْهُ . [راجع : ٢٧٥٧ ، والنظر في الأدب ، باب ٦٣ - الاستئذان ، باب ٢٧ . أخرجه مسلم : ٧١٦ ، مختصراً وبإختلاف . ٧٦٩ مطولاً.]

سوگند می‌دهم که آیا می‌دانی که من خدا و رسول او را دوست می‌دارم؟ وی خاموش ماند، بار دیگر از وی سؤال کردم و او را سوگند دادم. گفت: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. اشک از چشمانم سرازیر شد و پشت گردانیدم تا آنکه از بالای دیوار برآمدم.

کعب می‌گوید: در حالی که در بازار مدینه راهی بودم، مردی نبطی (مسیحی) از مسیحیان شام که با خود مواد غذایی آورده بود تا در مدینه بفروشد، می‌گفت: کیست که مرا نزد کعب بن مالک رهنمایی کند؟ مردم به او، به اشارت شروع کردند، تا آنکه وی نزد من آمد و نامه‌ را از پادشاه غسان به من سپرد که در آن آمده بود. اما بعد به من خبر رسیده که دوست تو در حق تو جفا روا داشته و خداوند نخواسته که تو در سرای خواری زندگی کنی و ضایع شوی، پس نزد ما بیا تا از تو دلجویی کنیم.

پس از خواندن نامه، گفتم: این هم یک آزمایشی دیگر است، نامه را در تنور انداختم و سوزاندم، آنگاه که چهل شب از پنجاه شب گذشت، ناگاه فرستاده رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نزد من آمد و گفت که همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به تو دستور داده که از زن خود دوری گزینی. گفتم: او را طلاق دهم یا چه کاری کنم؟ گفت: نی (طلاقش مده) بلکه از وی دوری گزین و به او نزدیک مشو و آن حضرت به آن دو یار (همدرد) من نیز پیغام فرستاد. به زن خود گفتم: نزد خانواده‌ات برو و همراه ایشان باش تا آنکه خداوند در این مورد حکم کند. کعب گفت: همسر هلال بن اُمیه

(یکی از دو تن دیگر) نزد رسول الله (صلی الله علیه و سلم) رفت و گفت: یا رسول الله، همانا هلال بن أمیه، مردی پیر و ناتوان است که از خود خدمتگاری ندارد که او را خدمت نماید، آیا ناخوش می‌داری که در خدمتش باشم؟ آن حضرت فرمود: «نی»، لیکن به وی نزدیکی مکن.» آن زن گفت: به خدا سوگند که وی را به هیچ چیز تمایلی نیست، به خدا سوگند، از آن روز که این حالت پیش آمده است تا همین امروز پیوسته می‌گیرد. بعضی از افراد خانواده‌ام به من گفتند: بهتر است تو هم در مورد زن خود از رسول الله (صلی الله علیه و سلم) اجازه بگیری، همان گونه که برای زن هلال بن أمیه اجازه داده است. گفتم: به خدا سوگند که در مورد زن خود از رسول الله (صلی الله علیه و سلم) اجازه نمی‌گیرم و من نمی‌دانم که اگر اجازه‌اش را بخواهم، رسول الله (صلی الله علیه و سلم) چه خواهد گفت، و من مردی جوان هستم؟ پس از این حالت، ده شب دیگر نیز انتظار کشیدم تا آنکه از زمان منع کردن رسول الله (صلی الله علیه و سلم) از سخن گفتن با ما، پنجاه شب گذشت.

آنگاه که نماز صبح پنجاهمین شب را گزاردم و بر بام یکی از خانه‌های خود به سر می‌بردم، در حالی که در وضعی نشسته بودم که خداوند (در قرآن) از آن یاد کرده است، چنانکه دلم تنگ شده بود و زمین با همه فراخی خود بر من تنگی می‌کرد، صدای کسی را شنیدم که بر کوه سَلْع برآمده و با صدای بلند می‌گوید: ای کعب بن مالک، مؤذگانی باد تو را! من به

نگهدارد.

خداوند بر رسول خود (صلی الله علیه وسلم) این آیه را فرستاد: (و نیز بر آن سه تن که بر جای مانده بودند و قبول توبه آنان به تعویق افتاد تا آنجا که زمین با همه فراخی اش بر آنان تنگ گردید و از خود به تنگ آمدند و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست، پس (خدا) به آنان (توفیق) توبه داد، تا توبه کنند. بی تردید خدا همان توبه پذیر مهربان است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و با راستان باشید.» (التوبه ۱۱۸ - ۱۱۹) به خدا سوگند که خداوند پس از آنکه مرا به اسلام راهنمایی کرد، هرگز نعمتی برتر از آن به من ارزانی نداشت که راستی من نسبت به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بود که به آن حضرت دروغ نگفتم (ورنه) هلاک می‌شدم چنانکه کسانی که دروغ گفتند هلاک شدند. همانا خداوند برای کسانی که دروغ گفتند - آنگاه که وحی نازل کرد - بدترین چیزی گفت که به کسی گفته است: خدای تبارک و تعالی گفته است: «وقتی به سوی آنان بازگشتید، برای شما به خدا سوگند می‌خورند، تا از ایشان صرف نظر کنید، پس، از آنان روی برتایید. چرا که آنان پلیداند و به (سزای) آنچه به دست آورده‌اند جایگاهشان دوزخ خواهد بود. برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان خشنود گردید، پس اگر شما هم از ایشان خشنود شوید قطعاً خدا از گروه فاسقان خشنود نخواهد شد.» (التوبه: ۹۴ - ۹۵)

کعب گفت: ما سه کس تخلف کردیم و از جمله گروهی بودیم که رسول الله (صلی الله علیه

وسلم) سخن ایشان را پذیرفت. آنگاه که برای وی سوگند یاد کردند. آن حضرت از ایشان بیعت گرفت و بر ایشان آمرزش خواست. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) قضیه ما را به تأخیر انداخت تا آنکه خدا در این مورد حکم کرد و از همین رو خدای تعالی فرمود: «و بر آن سه تن که بر جای مانده بودند.» و چنان نیست که خداوند از تخلف ما در غزوه یاد کرده باشد. همانا آن (تخلف) پس انداختن آن حضرت قضیه ما و تأخیر کار ما را می باشد، از گروهی که به وی سوگند خوردند و معذرت پیش آوردند و او از ایشان پذیرفت.

باب - ۸۰ - فرود آمدن پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در حِجْر

۴۴۱۹ - از زهری، از سالم روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (در سفر غزوه تبوک) بر حِجْر گذشت، فرمود: «به منازل کسانی که بر خود ستم کردند داخل نشوید (از بیم آنکه چیزی که به آنها رسید به شما برسد مگر اینکه به حالت گریان باشید.» آن حضرت سپس سر خود را پوشید و در رفتن شتاب کرد تا آنکه از وادی گذشت.

۴۴۲۰ - از مالک، از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر (رضی الله عنهما) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به یاران خویش در موضع حِجْر گفت: «بر این گروهی که عذاب شده اند داخل نشوید مگر اینکه در

۸۰ - باب : نُزُولِ النَّبِيِّ ﷺ بِالْحِجْرِ

۴۴۱۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجَنْفِيُّ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنِ سَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَمَّا مَرَّ النَّبِيُّ ﷺ بِالْحِجْرِ قَالَ : « لَا تَدْخُلُوا مَسَاكِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ، أَنْ يُصِيبَكُمْ مَا أَصَابَهُمْ ، إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ » . ثُمَّ قَنَعَ رَأْسَهُ ، وَأَسْرَعَ السَّيْرَ ، حَتَّى أَجَازَ الْوَادِي . [راجع : ۴۳۳ . أخرجه مسلم : ۲۹۸۰] .

۴۴۲۰ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ كَثِيرٍ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَصْحَابِ الْحِجْرِ : « لَا تَدْخُلُوا عَلَيَّ هَؤُلَاءِ الْمُعَذَّبِينَ إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ ، أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَهُمْ » . [راجع : ۴۳۳ . أخرجه مسلم : ۲۹۸۰] .

حالت گریان باشید (از بیم آنکه مبادا) به شما
برسد آنچه بدیشان رسیده است.»

باب - ۸۱

۴۴۲۱ - از نافع از ابن جبیر، از عروۀ بن مغیره
روایت است که پدرش مغیره بن شعبه گفت:
پیامبر (صلی الله علیه وسلم) برای قضای حاجت
رفت (پس از قضای حاجت) من ایستادم تا
بر وی آب بریزم - (مغیره گفت) نمی دانم که
گفت در غزوة تبوک بوده است - آن حضرت
روی خود را شست و چون خواست که هر
دو دست خود را بشوید، آستین جبّه (نوعی
پیراهن) بر وی تنگی کرد و دستها را از زیر
جبّه بیرون آورد و شست و سپس بر موزه‌های
خویش مسح کرد.

۴۴۲۲ - از عمرو بن یحیی، از عباس بن سهل
بن سعد روایت است که ابوحمید گفت: به
همراهی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) از غزوة
تبوک آمدم تا آنکه نزدیک مدینه رسیدیم. آن
حضرت فرمود: «این (مدینه) طابه است و این
أحد است. کوهی که ما را دوست می‌دارد و ما
آن را دوست می‌داریم.»

۴۴۲۳ - از عبدالله (بن مبارک) از حمید الطویل
روایت است که انس بن مالک (رضی الله عنه)
گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از غزوة
تبوک برگشت و آنگاه که به مدینه نزدیک
شدیم فرمود: «همانا در مدینه مردمی هستند که
شما مسیری را نرفته‌اید و وادی را نیموده‌اید،
مگر اینکه آنها (قلبا) با شما بوده‌اند.»

باب - ۸۱

۴۴۲۱ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ، عَنِ اللَّيْثِ، عَنْ
عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ نَافِعِ
ابْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ أَبِيهِ الْمُغِيرَةَ بْنِ
شُعْبَةَ قَالَ: دَهَبَ النَّبِيُّ ﷺ لِبَعْضِ حَاجَتِهِ، فَقُمْتُ أَسْكَبُ
عَلَيْهِ الْمَاءَ - لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا قَالَ: فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ - فَغَسَلَ
وَجْهَهُ، وَدَهَبَ يَغْسِلُ ذِرَاعَيْهِ، فَضَاقَ عَلَيْهِ كُمُ الْجَبَّةِ،
فَأَخْرَجَهُمَا مِنْ تَحْتِ جَبَّتِهِ فَغَسَلَهُمَا، ثُمَّ مَسَحَ عَلَيَّ
خُبَّيْهَ. [راجع: ۱۸۲. أخرجه مسلم: ۲۷۴].

۴۴۲۲ - حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ قَالَ:
حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ،
عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ قَالَ: أَقْبَلْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ غَزْوَةِ تَبُوكَ،
حَتَّى إِذَا أَشْرَقْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ قَالَ: «هَذِهِ طَابَةٌ، وَهَذَا
أَحَدٌ، جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ». [راجع: ۱۴۸۱. أخرجه مسلم:
۱۳۹۱ مطولاً].

۴۴۲۳ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ:
أَخْبَرَنَا حُمَيْدُ الطَّوِيلُ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ
رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَجَعَ مِنْ غَزْوَةِ تَبُوكَ، فَذَنَا مِنَ الْمَدِينَةِ،
فَقَالَ: «إِنَّ بِالْمَدِينَةِ أَقْوَامًا، مَا مَسَرَّتْهُمْ مَسِيرًا، وَلَا
فَطَعْتُمْ وَوَادِيًا إِلَّا كَانُوا مَعَكُمْ». قَالُوا: يَا رَسُولَ
اللَّهِ، وَهَمُّ بِالْمَدِينَةِ؟ قَالَ: «وَهُمْ بِالْمَدِينَةِ، حَبَسَهُمُ
الْعُدْرُ». [راجع: ۲۸۳۸].

حاضران گفتند: یا رسول الله، هر چند ایشان در مدینه بودند؟ فرمود: «هر چند در مدینه بودند ولی معذرتی ایشان را (از شرکت) در غزوه مانع شده بود.

باب - ۸۲ - نامه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به کسری و قیصر

۸۲ - باب : کتاب النبی ﷺ
إلى كسرى وقیصر

۴۴۲۴ - از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابن عباس به او خبر داده است که: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) نامه خود را توسط عبدالله بن خذافه سهمی به خسرو فرستاد و به وی دستور داد تا آن را به حاکم بحرین بسپارد و حاکم بحرین آن را به خسرو فرستاد. آنگاه که خسرو نامه را خواند پاره اش کرد - (راوی گفت) می پندارم که ابن مسیب گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) برایشان دعای بد کرد که: «پاره پاره و نیست و نابود شوند.»^۱

۴۴۲۵ - از عوف، از حسن روایت است که ابوبکره (رضی الله عنه) گفت: خداوند مرا در کلمه که از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده بودم، در روزهای (جنگ) جمل بهره مند گردانید. پس از آنکه نزدیک بود که به اصحاب جمل (که به طرفداری عایشه (رضی الله عنه) می جنگیدند) بپیوندم. و به همراهی ایشان (در برابر طرفداران علی (رضی الله عنه) نبرد کنم.^۲

۴۴۲۴ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبِيدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ بِكِتَابِهِ إِلَى كَسْرَى ، مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خُذَّافَةَ السَّهْمِيِّ ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ ، فَدَفَعَهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كَسْرَى ، فَلَمَّا قَرَأَهُ مَرَّهٌ ، فَحَصَّيْتُ أَنَّ ابْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ : فَدَعَا عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : أَنْ يُمَزَّقُوا كُلُّ مُمَزَّقٍ . [رابع : ۶۴].

۴۴۲۵ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ : حَدَّثَنَا عَوْفٌ ، عَنْ الْحَسَنِ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ : لَقَدْ نَفَعَنِي اللَّهُ بِكَلِمَةٍ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَيَّامَ الْجَمَلِ ، بَعْدَ مَا كَدَتُ أَنْ أَلْحُقَ بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ فَأَقَاتِلَ مَعَهُمْ ، قَالَ : لَمَّا بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّ أَهْلَ فَارَسٍ قَدْ مَلَكَوْا عَلَيْهِمْ بَنَتُ كَسْرَى ، قَالَ : «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ» . [الظر : ۷۰، ۷۱].

۱- نفرین پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر پادشاه فارس چنان تأثیر بخشید که دولت شان تار و مار شد.

۲- ابوبکره که می خواست در جنگ جمل بر ضد حضرت علی (رضی الله عنه) بجنگد، چون دید که عایشه (رضی الله عنها) قیادت لشکر مخالف را به عهده دارد، حدیث رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به یادش آمد و در جنگ شرکت نکرد.

آنگاه که به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) خبر رسید که مردم فارس دختر خسرو را به پادشاهی برداشته‌اند، فرمود: «قومی که زنی را بر خویش زمامدار گردانند، هرگز رستگار نخواهند شد.»

۴۴۲۶ - از علی بن عبدالله، از زهری، از سفیان، از زهری روایت است که سائب بن یزید می‌گفت: به خاطر می‌آورم که همراه کودکان تا موضع تنیة الوداع برآمدم و رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را دیدار کردیم. سفیان راوی بار دیگر گفت: همراه بچه‌ها (عوض: همراه کودکان)

از عبدالله بن محمد، از سفیان، از زهری، از سائب روایت است که گفت: به خاطر می‌آورم که همراه بچه‌ها برآمدم و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را در تنیة الوداع ملاقات کردیم و آن هنگام بازگشت از غزوة تبوک بود.

باب - ۸۳ - مریضی و وفات

پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

و فرموده خدای تعالی: «قطعاً تو خواهی مرد، و آنان نیز خواهند مرد. سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد.» (الزمر: ۳۰ - ۳۱)

۴۴۲۸ - و زهری از عروه روایت کرده که عایشه (رضی الله عنها) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در مرضی که در آن وفات کرد، فرمود: «ای عایشه، من همیشه درد غذایی را که در خبیر خورده‌ام احساس می‌کنم و اکنون زمانی

۴۴۲۶ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ ، عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدٍ يَقُولُ : أَذْكَرُ أَنِّي خَرَجْتُ مَعَ الْعُلَمَاءِ إِلَى تَنِيَّةِ الْوَدَاعِ ، فَتَلَقَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ . وَقَالَ سُفْيَانُ مَرَّةً : مَعَ الصَّبِيَّانِ . [راجع : ۳۰۸۳] .

۸۳ - باب : مَرَضِ النَّبِيِّ

ووفاته

وقول الله تعالى : ﴿ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ، ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴾ [الزمر : ۳۰ - ۳۱] . [جاءت الأحاديث في الصحاح مرتبة كالتالي : ۴۴۲۹ ، ۴۴۳۰ ، ۴۴۲۸ ، ۴۴۲۹ ، ۴۴۳۱ ، ۴۴۳۲ ، ۴۴۳۳ ، ۴۴۳۴ ، ۴۴۳۵ - ۴۴۳۶ ، ۴۴۳۷ ، ۴۴۳۸ ، ۴۴۴۰ ، ۴۴۴۱ ، ۴۴۴۲ - ۴۴۴۳ ، ۴۴۴۰ ، ۴۴۴۱ ، ۴۴۴۲ ، ۴۴۴۳ ، ۴۴۴۴] .

۴۴۲۸ - وَقَالَ يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : قَالَ عُرْوَةُ : قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ : « يَا عَائِشَةُ ، مَا أَزَالَ أَحَدٌ أَلَمَ الطَّعَامِ الَّذِي أَكَلْتُ بِخَبِيرٍ ، فَهَذَا أَوَانٌ وَجَدْتُ أَنْقِطَاعَ آبِئْرِي مِنْ ذَلِكَ السَّمِّ » .

است که احساس می‌کنم رگ دل من از اثر آن زهر بریده می‌شود.»^۱

۴۴۲۹ - از ابی شهاب. از عبیدالله بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عباس (رضی الله عنهما) گفت: أم الفضل دختر حارث گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیدم که در نماز شام (سوره والمرسلات عرفاً) را می‌خواند و سپس بر ما نماز نگذارد تا آنکه خداوند او را از دنیا برد.

۴۴۳۰ - از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس گفت: عمر بن خطاب (رضی الله عنه)، ابن عباس را نزدیک خود می‌نشانید و عبدالرحمن بن عوف به وی گفت: او به منزله پسران ما است. عمر گفت: از آن جهت که تو خود می‌دانی (قربانیت وی به آن حضرت است) سپس عمر از ابن عباس در مورد این آیه سؤال کرد: «چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد» (التصر: ۱) ابن عباس گفت: آن نشانه فرا رسیدن مرگ رسول الله (صلی الله علیه وسلم) است که خداوند او را آگاه گردانیده است. عمر گفت: من نمی‌دانم مگر آنچه تو می‌دانی.^۲

۴۴۳۱ - از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس گفت: روز پنجشنبه و آن روز پنجشنبه چه روزی بود؟ بیماری رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شدت یافت و فرمود: «چیزی بیاورید تا نامه‌ای به شما بنویسم که پس از آن هرگز

۱- اشاره به زهری است که زن یهودی در غزوه خیبر در گوسفند بریان شده کرده بود و آن حضرت از آن دردها نگرده بود. در بسا نسخ بخاری حدیث ۴۴۲۸ بخش آخر حدیث ۴۴۳۰ را تشکیل می‌دهد و حدیثی مستقل نمی‌باشد.

۲- در شماره گذاری احادیث این صفحه، اشتباه صورت گرفته چنانکه در متن عربی پس از حدیث ۴۴۳۰، حدیث ۴۴۳۹ آمده است که اشتباه است. که در ترجمه تصحیح شده و شماره مسلسل آن رعایت گردید.

۴۴۲۹ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُمَيْرٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بِنْتِ الْحَارِثِ قَالَتْ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ، ثُمَّ مَا صَلَّى لَنَا بَعْدَهَا حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ . [راجع : ۷۶۳ . أخرجه مسلم : ۴۶۲] .

۴۴۳۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرَعَرَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي بَشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ﷺ يُدْنِي ابْنَ عَبَّاسٍ ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ : إِنَّ لَنَا آتَاءَ مِثْلَهُ ، فَقَالَ : إِنَّهُ مِنْ حَيْثُ تَعَلَّمُ ، فَسَأَلَ عُمَرُ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ : ﴿ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴾ . فَقَالَ : أَجَلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَعْلَمَهُ آيَاءُ ، فَقَالَ : مَا أَعْلَمُ مِنْهَا إِلَّا مَا تَعَلَّمُ . [راجع : ۳۶۷۷] .

۴۴۳۱ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا سَفْيَانٌ ، عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَحْوَلِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : يَوْمُ الْخَمِيسِ ، وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ ؟ اسْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَجَعَهُ ، فَقَالَ : « اتُّوْنِي أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا » . فَتَنَازَعُوا ، وَلَا يَنْبَغِي عِنْدُنِي تَنَازُعٌ ، فَقَالُوا : مَا شَأْنُهُ ، أَهَجَرَ ، اسْتَفْهَمُوهُ ؟ فَذَهَبُوا يَرُدُّونَ عَلَيْهِ ، فَقَالَ : « دَعُونِي ، فَإِنِّي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ » . وَأَوْصَاهُمْ بِثَلَاثٍ ، قَالَ : « أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ ، وَأَجِيزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُمْ أُجِيزُهُمْ » .

وَسَكَتَ عَنِ الثَّالِثَةِ ، أَوْ قَالَ : فَتَسَيَّئُهَا . [راجع: ۱۱۴ ، أخرجه مسلم: ۱۱۳۷] .

گمراه نشوید.» حاضران (مجلس) نزاع کردند و شایسته نبود که در حضور پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نزاع کنند. گفتند: او را چه شده است؟ آیا نامربوط می‌گوید. از وی پرسید تا بفهمید؟ آنها رفتند و از آن حضرت پرسیدند.^۱

فرمود: «بگذارید مرا. حالتی که در آن قرار دارم بهتر از این است که مرا بدان فرا می‌خوانید.» و آن حضرت آنها را به سه چیز وصیت کرد و فرمود: «مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنید و نمایندگان خارجی را همان گونه که من جایزه (هدیه) می‌دادم هدیه بدهید.» و (سعید بن جبیر) گفت: ابن عباس در مورد وصیت سوم خاموش ماند. و یا گفت: آن را فراموش کردم.

۴۴۳۲ - از زهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه روایت است که ابن عباس (رضی الله عنه) گفت: آنگاه که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در آخرین لحظات زندگی به سر می‌برد و مردانی در آن خانه بودند، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «بیاید تا نامه‌ای به شما بنویسم که پس از آن گمراه نشوید.» بعضی گفتند: بیماری رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شدت

۴۴۳۲ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْتَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ» . فَقَالَ بَعْضُهُمْ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ ، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ . فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَأَخْتَصَمُوا ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ : قَرَّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ غَيْرَ ذَلِكَ ، فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْوَ وَالْإِخْتِلَافَ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «قُومُوا» . قَالَ عَبِيدُ اللَّهِ : فَكَانَ يَقُولُ ابْنُ عَبَّاسٍ : إِنَّ الرِّزِيَّةَ كُلَّ الرِّزِيَّةِ ، مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ ، لِإِخْتِلَافِهِمْ وَلِعَظَمِهِمْ .

[راجع: ۱۱۴ ، أخرجه مسلم: ۱۱۳۷] .

۱- ترجمه عبارت - فَهَبُوا يُزِدُنْ عَلَيْهِ - یعنی: آنها رفتند و از آن حضرت پرسیدند، مطابق با ترجمه انگلیسی صحیح البخاری است که آن را برگزیدم. ترجمه مذکور از تیسیر القاری چنین است: پس رفتند جمعی که باز می‌داشتند از کتاب کلمه - أَهْجَرَ - که به معنی نامربوط ترجمه شده در تیسیر القاری چنین آمده است: آیا مختلف شده کلام او از شدت درد بیماری، و آن کلمه در ترجمه انگلیسی بخاری به - هذیان - ترجمه شده است. در تیسیر القاری گفته شده: نووی گفته که معنی - هجر - آن است که صادر شده این کلام بی قصد یا با قصد و کلمه - أَهْجَرَ - به همزه استفهام است در جمیع روایات بخاری (یعنی پرسش می‌کنند تا معنای چیزی را بفهمند) بعضی کور دلان آن را لفظ خَبْرِي، نه استفهامی تعبیر کرده‌اند و - هجر - را هذیان دانسته، و گفتن آن را به عمر (رضی الله عنه) نسبت می‌دهند. (تیسیر القاری: ج ۴، ص ۲۰۹)

اختیار کرده و قرآن نزد شما است، کتاب خدا ما را بسنده است. کسانی که در آن خانه بودند اختلاف کردند و خصومت ورزیدند؛ شماری از ایشان می‌گفتند: نوشت افزار را نزدیک بیاورید تا آن حضرت به شما نامه‌ای بنویسد تا پس از آن گمراه نشوید و تعدادی از ایشان غیر از این می‌گفتند. چون سخنان بیهوده و اختلاف زیاد شد، رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) فرمود: «برخیزید.»

عبیدالله گفت: این عباس می‌گفت: مصیبت، همان مصیبت کلی بود که میان رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) و میان اینکه همین نامه را برای آنها می‌نوشت، حایل گشت و این به خاطر اختلاف و اشتباهشان بود.

۴۴۳۳، ۴۴۳۴ - از ابراهیم بن سعد، از پدرش از عروه روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) در همان مرضی که در آن وفات یافت فاطمه علیها السلام را فراخواند و به وی چیزی پنهانی گفت و او گریست، سپس او را فراخواند و به وی چیزی پنهانی گفت و او خندید. در مورد آن از وی پرسیدم. او گفت: پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) پنهانی به من گفت: وی در همین مرضی خود وفات می‌کند، پس من گریستم. سپس پنهانی مرا خبر داد که من نخستین کس از اهل بیت وی هستم که از وی تبعیت می‌کنم (می‌میرم) و من خندیدم.

۴۴۳۵ از غندر از شعبه، از سعد، از عروه روایت است که عایشه گفت: من (از آن حضرت) می‌شنیدم که: هیچ پیامبری نمی‌میرد تا آنکه

۴۴۳۳، ۴۴۳۴ - حَدَّثَنَا يَسْرَةُ بْنُ صَفْوَانَ بْنِ جَعِيلٍ اللَّخْمِيُّ : حَدَّثَنَا اِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ اَيِّبَةَ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ : دَعَا النَّبِيَّ ﷺ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي شَكْوَاهُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ ، فَسَارَهَا بِشَيْءٍ فَبَكَتْ ، ثُمَّ دَعَاَهَا فَسَارَهَا بِشَيْءٍ فَضَحِكَتْ ، فَسَأَلْنَا عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالَتْ سَارَنِي النَّبِيُّ ﷺ : أَنَّهُ يُقْبَضُ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تَوَفَّى فِيهِ ، فَبَكَتُ ، ثُمَّ سَارَنِي فَأَخْبَرَنِي أَنِّي أَوَّلُ أَهْلِ بَيْتِهِ ، فَضَحِكْتُ . (۳۶۲۴ ، ۳۶۲۵ . اخرجہ مسلم : ۲۷۵۰ .)

۴۴۳۵ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : كُنْتُ أَسْمَعُ أَنَّهُ : لَا يَمُوتُ نَبِيٌّ حَتَّى يُخْبِرَ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ،

وی مخیر می‌گردد که میان دنیا و آخرت انتخاب کند و از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در همان مرضی که در آن وفات یافت شنیدم که با آواز گرفته می‌گفت: «با کسانی که خدا به آنها نعمت داده است.» (النساء: ۶۹) گمان کردم که آن حضرت مخیر گردانیده شد.

۴۴۳۶ - از مُسَلِم، از شُعْبَةَ، از سَعْد، از عُرْوَةَ روایت است که عایشه گفت: آنگاه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) مریض شد در همان مرضی که در آن وفات یافت، پیوسته می‌گفت: «به سوی رفیقِ اعلیٰ.»

۴۴۳۷ - از زُهْرِي، از عُرْوَةَ بن زُبَيْر روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در حالت سلامتی می‌گفت: «هرگز روح پیامبری قبض نمی‌شود تا آنکه جایگاه وی در بهشت نموده شود، سپس زنده ماندن به وی تفویض می‌شود یا اختیار داده می‌شود.»

وقتی آن حضرت مریض شد و قبض روحش فرا رسید و سر ری بر ران عایشه بود، بیهوش گشت، چون به هوش آمد، نظر خود را به سوی سقف خانه دوخت و سپس گفت: «بارالها، به سوی رفیقِ اعلیٰ» گفتم: در جوار ما نمی‌ماند. سپس دانستم که این همان سخن وی است که در وقت صحت خود به ما می‌گفت.

۴۴۳۸ - از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: عبدالرحمن بن ابوبکر نزد پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آمد و من آن حضرت را بر سینه خود تکیه داده بودم. عبدالرحمن مسواک تر با خود

قَسَمْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ ، وَأَخَذَتْهُ بُحَّةً ، يَقُولُ : « مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ » . الْآيَةُ ، فَطَلَّتْ أَنَّهُ خَيْرٌ . (بظرف: ۴۴۳۶، ۴۴۳۷، ۴۴۳۸، ج ۴، ص ۵۸۶، ۶۴۴۸، ۶۵۰۹، ائرجه مسلم: ۲۴۴۴) .

۴۴۳۶ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : لَمَّا مَرَضَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَرَضَ الَّذِي مَاتَ فِيهِ ، جَعَلَ يَقُولُ : « فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى » . [راجع: ۴۴۳۵، ائرجه مسلم: ۲۴۴۴] .

۴۴۳۷ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : عَنِ الزُّهْرِيِّ : قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ صَاحِحٌ يَقُولُ : « إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ ، ثُمَّ يُحْيَا ، أَوْ يُخَيَّرُ » . فَلَمَّا اشْتَكَى وَحَضَرَ الْقَبْضُ ، وَرَأَسَهُ عَلَى فخذِ عَائِشَةَ شَيْءٍ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا أَفَاقَ شَخَّصَ بَصَرَهُ نَحْوَ سَقْفِ الْبَيْتِ ثُمَّ قَالَ : « اللَّهُمَّ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى » . فَقُلْتُ : إِذَا لَا يُجَاوِرُنَا ، فَعَرَفْتَ أَنَّهُ حَدِيثُ الَّذِي كَانَ يُحَدِّثُنَا وَهُوَ صَاحِحٌ . [راجع: ۴۴۳۵، ائرجه مسلم: ۲۴۴۴] .

۴۴۳۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا عَمَّانُ ، عَنْ صَخْرِ بْنِ جَوْرِيزَةَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ دَخَلَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَأَنَا مُسْتَدْنُهُ إِلَى صَدْرِي ، وَمَعَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ سِوَاكَ رَطْبٍ يَسْتَنُّ بِهِ ، فَأَبَدَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَصَرَهُ ، فَأَخَذْتُ السِّوَاكَ

داشت که دندانهای خویش را مسواک می کرد. نظر رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بدان افتاد. مسواک را گرفتم و (با جویدن) آن را قطع کردم و با آب نرم کردم و پاک کردم، سپس به پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دادم. وی با آن مسواک کرد. من پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را ندیده ام که بهتر از آن مسواک کرده باشد. پس از آنکه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) از مسواک کردن فراغت یافت دست یا انگشت خود را برداشت و سپس گفت: «بارالها، به سوی رفیق اعلی» و سه بار این سخن را تکرار فرمود. عایشه می گفت: آن حضرت وفات یافت در حالی که میان سینه و زنج من بود.^۱

۴۳۳۹ - از ابن شهاب (زهری)، از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) به او خبر داده است که: آنگاه که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) بیمار شد، مَعْوِذَات (سوره الفلق) و الناس را می خواند و بر خود می دمید و دست بر خود می کشید. و چون آن درد بیماری که به وفات وی انجامید شدت گرفت، من شروع به خواندن مَعْوِذَات کردم که آن حضرت می دمید و بر وی می دمیدم و دست پیامبر را بر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) می کشیدم.

۴۴۴۰ - از هشام بن عروه از عبّاد بن عبدالله بن زبیر روایت است که عایشه (رضی الله عنها) او را خبر داده است که: وی از رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شنیده و پیش از آنکه آن حضرت وفات یابد، به وی گوش فرا داده. عایشه گفت:

فَقَصَمَتْهُ، وَتَقَضَّتْهُ وَطَيَّبَتْهُ، ثُمَّ دَفَعَتْهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَاسْتَنْتَ بِهِ، فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَنْتَنَا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ، فَمَا عَدَا أَنْ فَرَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَفَعَ يَدَهُ أَوْ إصْبَعَهُ ثُمَّ قَالَ: «فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى». ثَلَاثًا، ثُمَّ قَضَى، وَكَانَتْ تَقُولُ: مَاتَ بَيْنَ حَقَاتِي وَذَاقَتِي. [راجع: ۸۹۰. أخرجه مسلم: ۲۴۴۳.]

۴۴۳۹ - حَدَّثَنِي حِبَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ: أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا اشْتَكَى تَفَتَّ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ، وَمَسَحَ عَنْهُ يَدَهُ، فَلَمَّا اشْتَكَى وَجَعَهُ الَّذِي تَوَفَّى فِيهِ، طَلَفَتْ أَنْفَتْ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ الَّتِي كَانَ يَفْتُ، وَأَمْسَحَ بِيَدِ النَّبِيِّ ﷺ عَنْهُ. [انظر: ۵۰۱۶، ۵۰۷۳۵، ۵۰۷۵۱، أخرجه مسلم: ۲۱۹۲.]

۴۴۴۰ - حَدَّثَنَا مَعْلَى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ: أَنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّهَا سَمِعَتْ النَّبِيَّ ﷺ وَأَصْفَتْ إِلَيْهِ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ، وَهُوَ مُسْنَدٌ إِلَيَّ ظَهْرَهُ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي، وَالْحَقْنِي بِالرَّفِيقِ». [انظر: ۵۰۷۴۴. أخرجه مسلم: ۲۴۴۴.]

۱- در بعضی از نسخ بخاری آخر حدیث ۴۴۳۸ چنین است: ماتت و راسه بین حاقنتی و ذاقنتی - یعنی کلمه - راسه - به زیادت آمده است: یعنی آن حضرت مُرد، در حالی که سر وی میان سینه و زنج من بود.

در حالی که آن حضرت پشت خود را به من تکیه داده بود، می‌گفت: «بارالها، مرا بیمارز و بر من رحمت کن و مرا به رفیق ملحق گردان.»

۴۴۴۱ - از هلال الوزان، از عروه بن زبیر از عایشه (رضی الله عنها) روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در همان بیماری که از آن برنخاست، گفت: «خداوند یهود را لعنت کند که قبرهای پیامبران خویش را مسجد گرفتند.»

عایشه گفت: اگر ملاحظه این (سخن آن حضرت) نمی‌بود، قبر آن حضرت را برجسته و نمایان می‌ساختم. ترسید که آن مسجد گرفته شود.^۱

۴۴۴۲ - از عقیل، از ابن شهاب (زهری)، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه بن مسعود روایت است که عایشه همسر پیامبر صلی الله (صلی الله علیه وسلم) گفت: آنگاه که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) سخت بیمار شد و درد وی شدت گرفت. از همسران خود اجازه خواست که در خانه من پرستاری شود. به وی اجازه دادند. آن حضرت (به سوی خانه من) برآمد در حالی که میان دو مرد بود و پاهای وی، بر زمین کشیده می‌شد. میان عباس بن عبدالمطلب و مردی دیگر. عبیدالله گفت: از آنچه عایشه گفت به عبدالله بن عباس خبر دادم. عبدالله بن عباس به من گفت: آیا می‌دانی، از مردی دیگر که عایشه از آن نام نبرده است، کی بوده است؟ گفتم: نی. ابن عباس گفت: او علی بن ابی طالب است.

۱- در شماره گذاری احادیث در متن عربی اشتباه صورت گرفته چنانکه حدیث ۴۴۴۲ پس از حدیث ۴۴۴۶ آمده است، که در ترجمه شماره گذاری آن اصلاح شد.

۴۴۴۱ - حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ هَلَالِ الْوَزَّانِ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فِي مَرَضِهِ الَّذِي لَمْ يَقُمْ مِنْهُ : «لَعْنُ اللَّهِ الْيَهُودَ ، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ» . قَالَتْ عَائِشَةُ : لَوْلَا ذَلِكَ لَابْرَزَ قَبْرُهُ ، حَتَّى أَنْ يَتَّخَذَ مَسْجِدًا . [رواجع : ۴۳۵ . أخرجه مسلم : ۵۲۹ . عن عائشة . أخرجه مسلم : ۵۲۹ . عن عائشة وابن عباس بإسلاف .]

۴۴۴۲ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَمْرِو قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ ، قَالَ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبِيدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ : أَنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ : لَمَّا أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَشْتَدَّ بِهِ وَجَعُهُ ، اسْتَأْذَنَ أَنْ يَرْضَى فِي بَيْتِي ، فَأَذِنَ لَهُ ، فَخَرَجَ وَهُوَ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ تَحْطُرُ رِجْلَاهُ فِي الْأَرْضِ ، بَيْنَ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَبَيْنَ رَجُلٍ آخَرَ .

قال عبیدالله : فَأَخْبَرْتُ عَبْدَ اللَّهِ بِالَّذِي قَالَتْ عَائِشَةُ ، فَقَالَ لِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ : هَلْ تَدْرِي مِنَ الرَّجُلِ الْآخَرَ الَّذِي لَمْ تُسَمِّ عَائِشَةُ ؟ قَالَ : قُلْتُ : لَا .

قال ابن عباس : هو علي بن ابي طالب . وكانت عائشة زوج النبي ﷺ تحدث : ان رسول الله ﷺ لما دخل بيتي واشتد به وجعه قال : «مرقوا علي من سبع قرب ، لم تحللن او كيهنن ، لعلي اعهد الي الناس» . فأجلسناه في مخضب لحفصة زوج النبي ﷺ ، ثم طفقنا نضب عليه من تلك القرب ، حتى طفق يشير

و عایشه همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) حدیث می کرد اینکه: همانا رسول الله (صلی الله علیه وسلم)، چون به خانه ام در آمد و بیماری وی شدت یافت گفت: «بر من از هفت مشک که سربند آن گشاده نشده باشد آب بریزید، تا شاید مردم را وصیت کنم.»

آن حضرت را در تغاری نشانیدیم که متعلق به حَفْصَه همسر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بود و سپس به ریختن آب از آن مشکها بر آن حضرت شروع کردیم تا آنکه وی به ما به اشاره دست خود فهماند که: «انجام دادید.» (بس است)

عایشه گفت: سپس آن حضرت به سوی مردم بر آمد و به ایشان نماز گزارد و خطبه خواند.^۱ ۴۴۴۳، ۴۴۴۴ - ابن شهاب گفت: عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه به من خبر داده است که: عایشه و ابن عباس (رضی الله عنه) گفته اند: آنگاه که مریضی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شدت یافت، چادر را بر روی خود می کشید و چون به تنگی نفس دچار می شد چادر را از روی خود دور می کرد و در همان حالت می گفت: «لعنت خداوند بر یهود و نصارا باشد که قبرهای پیامبران خویش را مسجد گرفته اند.» می ترسانید (امت خود را) از آنچه آنها کرده بودند.

۴۴۴۵ - (ابن شهاب به سند سابق) می گوید: عبیدالله مرا خبر داده که عایشه گفت: در این مورد (امامت دادن ابوبکر در وقت مریضی آن حضرت) به رسول الله (صلی الله علیه وسلم)

إِلَيَّ يَدُهُ : «أَنْ قَدْ فَعَلْتُنَّ» . قَالَتْ : ثُمَّ خَرَجَ إِلَى النَّاسِ فَصَلَّى بِهِمْ وَخَطَبَهُمْ . [راجع : ۱۹۸ . أخرجه مسلم : ۴۱۸ . مطولاً وليس فيه ماورد بأخر هذا الحديث] .

۴۴۴۳ ، ۴۴۴۴ - وَأَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّيَّةَ : أَنَّ عَائِشَةَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا : لَمَّا نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، طَفِقَ يَطْرَحُ خَمِيصَةَ لَهُ عَلَى وَجْهِهِ ، فَإِذَا أَعْتَمَ كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ ، وَهُوَ كَذَلِكَ يَقُولُ : «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ» . يُحَذِّرُ مَا صَنَعُوا . [راجع : ۴۳۵ ، ۴۳۶ . وأخرجه : ۵۳۱ ، عن عائشة وابن عباس ، أخرجه مسلم : ۵۲۹ عن عائشة] .

۴۴۴۵ - أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ : أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ : لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي ذَلِكَ ، وَمَا حَمَلَنِي عَلَى كَثْرَةِ مُرَاجَعَتِهِ إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يَقَعْ فِي قَلْبِي : أَنَّ يُحِبَّ النَّاسُ بَعْدَهُ رَجُلًا قَامَ مَقَامَهُ أَبَدًا ، وَلَا كُنْتُ أَرَى أَنَّهُ لَنْ يَقُومَ أَحَدٌ مَقَامَهُ إِلَّا تَشَامَمَ النَّاسُ بِهِ ، فَأَرَدْتُ أَنْ يَعْدِلَ ذَلِكَ رَسُولُ

۱- در شماره گذاری احادیث ۴۴۴۳ و ۴۴۴۴ ترتیب شمار گذاری در متن عربی رعایت نشده بود که در ترجمه ترتیب آن رعایت شده است.

مناقشه کردم و این کثرت یادآوری (مناقشه) به خاطر آن بود که این نکته در دلم نرسیده بود که مردم پس از وفات آن حضرت، جانشین وی را برای همیشه دوست می‌دارند و چنین می‌پنداشتم که هرکس به جای وی بایستد، مردم در مورد وی بدانندیش خواهند بود. پس خواستم که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) از این موضوع (امامت) ابوبکر منصرف شود. روایت کرده است (امر امامت ابوبکر را) ابن عمر، و ابوموسی و ابن عباس رضی‌الله عنهم از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم).

۴۴۴۶ - از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش روایت است که عایشه (رضی‌الله عنها) گفت: رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) وفات کرد در حالیکه میانه سینه من و زنج من بود. من هرگز سختی مرگ را پس از پیامبر (صلی‌الله علیه وسلم) بر هیچ کس ناخوش ندارم.

۴۴۴۷ - از ابوحمزه روایت است که عبدالله بن کعب بن مالک انصاری مرا خبر داده که زهری گفت: کعب بن مالک یکی از سه کسی بود که ایشان توبه داده شدند که عبدالله بن عباس او را خبر داده است که: علی بن ابی طالب (رضی‌الله عنه) از نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بیرون آمد و آن در حال مرضی‌ای بود که آن حضرت در آن وفات کرد. مردم گفتند: ای ابالحسن، رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم)، در این بامداد چگونه است؟ گفت: الحمدلله بهبود یافته است.

عباس بن عبدالمطلب دست وی را گرفت و به او گفت: به خدا سوگند که تو پس از

الله ﷺ عن أبي بكر .

رواهُ ابنُ عمرُ وأبو موسى وأبنُ عباسٍ رضِيَ اللهُ عنهم، عنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع: ۱۹۸، أخرجه مسلم: ۴۱۸، مطولاً].

۴۴۴۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ الْهَادِ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : مَاتَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا لَيْسَ خَافَتِي وَذَلَّاتِي ، فَلَا أَكْرَهَ شِدَّةَ الْمَوْتِ لِأَحَدٍ أَبَدًا بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع: ۸۹۰، أخرجه مسلم: ۲۴۴۳].

۴۴۴۷ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا بَشْرُ بْنُ شُعَيْبٍ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَعْبٍ بْنُ مَالِكِ الْأَنْصَارِيُّ ، وَكَانَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ أَحَدَ الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ تَبَّ عَلَيْهِمْ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تَوَقَّي فِيهِ ، فَقَالَ النَّاسُ : يَا أَبَا الْحَسَنِ ، كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ فَقَالَ : أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارئًا ، فَأَخَذَ يَدَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ لَهُ : أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ ثَلَاثِ عَشْرَ نِجَاصٍ ، وَأَنْتَ وَاللَّهِ لَا أَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَوْفَ يَتَوَقَّي مِنْ وَجَعِهِ هَذَا ، إِنِّي لَأَعْرِفُ وَجُوهَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عِنْدَ الْمَوْتِ ، أَذْهَبَ بَنِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلْتَسْأَلَهُ فِيمَنْ هَذَا الْأَمْرُ ، إِنْ كَانَ فِينَا عَلِمَاتُ ذَلِكَ ، وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا عَلِمَاتُهُ ، فَأَوْصِي بَنِي ، فَقَالَ عَلِيٌّ ﷺ : إِنِّي

سه روز از کسی دیگر متابعت خواهی کرد و همانا به خدا سوگند که من گمان می‌کنم که سرانجام رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) از این درد وفات خواهد کرد. و همانا من چهره‌های اولاد عبدالمطلب را به هنگام مرگ تشخیص می‌دهم. پس بیا که نزد رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) برویم و در مورد این امر (که چه کسی خلیفه خواهد بود) از وی سؤال کنیم تا اگر (جانشینی) در میان ما باشد آن را بدانیم و اگر در میان غیر ما باشد، آن را بدانیم که به ما وصیت کند. علی گفت: به خدا سوگند که اگر رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) سؤال کنیم و آن حضرت ما را از آن (امر خلافت) منع کند، مردم پس از آن حضرت (خلافت را) به ما نمی‌دهند و من به خدا سوگند که آن را از رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) سؤال نمی‌کنم.

۴۴۴۸ - از عقیل روایت است که ابن شهاب (زهری) گفت: انس بن مالک (رضی‌الله عنه) گفت: در حالی که مسلمانان در روز دوشنبه در حال گزاردن نماز صبح بودند و ابوبکر به ایشان نماز می‌گزارد ناگاه رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) بر ایشان ظاهر شد و پرده‌خانه عایشه را بر زد و به سوی آنها نگریست که در صفهای نماز بودند، تبسم کرد و خندید. ابوبکر به عقب برگشت تا به صف (مقتدیان) برسد و گمان برد که رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) قصد آن دارد که به نماز بیرون آید. انس گفت: مسلمانان نزدیک بود که در نماز خویش به فتنه افتند (آن را قطع کنند)؛ زیرا از دیدن رسول‌الله (صلی‌الله علیه وسلم) شادمان

وَاللَّهِ لَئِنْ سَأَلْتَاهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَمَنَعْتَاهَا لَا يُعْطِيَاهَا النَّاسُ بَعْدَهُ ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ . [انظر : ۶۹۲۶]

۴۴۴۸ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عَقِيلٌ ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ الْمُسْلِمِينَ بَيْنَاهُمْ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ مِنْ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ ، وَأَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي لَهُمْ ، لَمْ يَقْجَاهُمْ إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ كَشَفَ بَسْتَرَهُ حُجْرَةَ عَائِشَةَ : فَنظَرَ إِلَيْهِمْ وَهُمْ فِي صُفُوفِ الصَّلَاةِ ، ثُمَّ تَبَسَّمَ بِضَحْكَ ، فَكَصَّ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عَقِيْبِهِ لِيَصِلَ الصَّفَّ ، وَظَنَّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الصَّلَاةِ .

فَقَالَ أَنَسٌ : وَهَمَّ الْمُسْلِمُونَ أَنْ يَقْتَتِلُوا فِي صَلَاتِهِمْ ، فَرَحًا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ بِيَدِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَنْ أَتَمُّوا صَلَاتَكُمْ » . ثُمَّ دَخَلَ الْحُجْرَةَ ، وَأَرخَى السِّتْرَ . [راجع : ۶۸۰ . أخرجه مسلم : ۴۱۹]

شده بودند. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) با دست خود بدیشان اشاره کرد که: «نماز خود را تمام کنید.» و سپس به حُجره درآمد و پرده را فروهشت.

۴۴۴۹ - از عُمَرُ بن سعید، از ابن ابی مُلکیه روایت است که ابوعمرو ذکوان مولی عایشه به او خبر داده است: همانا عایشه می گفت: این از نعمتهای خدا است که بر من ارزانی داشته که: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در خانه من و در روز نوبت من و میان سینه و گردن من وفات کرده است و خداوند به هنگام مرگ وی آب دهان من و آب دهان او را یکجا کرد: عبدالرحمن (برادرم) نزد آمد و در دستش مسواک بود و من در حالتی بودم که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به من تکیه کرده بود. آن حضرت را دیدم که به سوی مسواک می نگرَد و دانستم که مسواک کردن را دوست می دارد. به آن حضرت گفتم: مسواک را برای تو بگیرم؟ با سر خود اشارت کرد که: «آری» آن را برایش پیش کردم. مسواک بر آن حضرت سختی کرد. گفتم: آن را برایت نرم بسازم. با سر خود اشاره کرد که «آری» مسواک را نرم کردم و آن حضرت مسواک را (بر دندانهای خود) گذراند. در پیش روی آن حضرت ظرفی بود (رُکُوه یا عُلبه) عمر (راوی) شک کرده است. و در آن ظرف آب بود. آن حضرت هر دو دست را در آب داخل می کرد و آن را بر روی خود می مالید و می گفت: «لا اله الا الله، مرگ را شدت و سختی هایی دارد) سپس دست خود را بلند کرد و آغاز کرد که می گفت: «بارالها، به

۴۴۴۹ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ يُونُسَ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ : أَنَّ أَبَا عَمْرٍو ذَكْوَانَ مَوْلَى عَائِشَةَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَائِشَةَ كَانَتْ تَقُولُ : إِنَّ مِنْ نِعْمِ اللَّهِ عَلَيَّ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَوَقَّفَ فِي بَيْتِي ، وَفِي يَوْمِي ، وَبَيْنَ سَخْرِي وَنَحْرِي ، وَأَنَّ اللَّهَ جَمَعَ بَيْنَ رِيقِي وَرِيقِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ : دَخَلَ عَلَيَّ عَبْدُ الرَّحْمَنِ ، وَبِيَدِهِ السَّوَاكُ ، وَأَنَا مُسْتَدْرَأَةٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَرَأَيْتُهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ ، وَعَرَفْتُ أَنَّهُ يُحِبُّ السَّوَاكَ ، فَقُلْتُ : أَخَذَهُ لَكَ ؟ فَأَشَارَ بِرَأْسِهِ : «أَنْ نَعَمْ» . فَتَنَاوَلْتُهُ ، فَأَشْتَدَّ عَلَيَّ ، وَقُلْتُ : أَلَيْتَهُ لَكَ ؟ فَأَشَارَ بِرَأْسِهِ : «أَنْ نَعَمْ» . فَلَيْتَنَّهُ ، فَأَمَرَهُ ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ رُكُوهٌ أَوْ عُلبَةٌ - يَشْكُ عُمَرُ - فِيهَا مَاءٌ ، فَيَجْعَلُ يَدْخُلُ يَدَيْهِ فِي الْمَاءِ فَيَمْسَحُ بِهِمَا وَجْهَهُ ، يَقُولُ : «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكْرَاتٍ» . ثُمَّ نَضَّبَ يَدَهُ ، فَيَجْعَلُ يَقُولُ : «اللَّهُمَّ فِي الرَّيْقِ الْأَعْلَى» . حَتَّى قُبِضَ وَمَالَتْ يَدَهُ . [راجع : ۸۹۰ . أخرجه مسلم : ۲۴۴۳] .

سوی رفیق اعلیٰ. تا آنکه روح وی قبض شد و دست وی فرود آمد.

۴۴۵۰ - از هشام بن عروه، از عروه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) در همان مرضی که در آن وفات کرد می پرسید و می گفت: «فردا کجا خواهم بود؟ فردا کجا خواهم بود؟» نوبت روز عایشه را مراد می داشت. همسران وی به او اجازه دادند تا هر جا که می خواهد همانجا باشد و آن حضرت در خانه عایشه بود تا آنکه نزد وی وفات کرد.

عایشه گفت: آن حضرت در همان روزی که نوبت آمدن در خانه من بود، وفات کرد و خداوند روح او را گرفت در حالی که سر وی میان گردن و سینه ام بود و آب دهان وی با آب دهان من آمیخته شد.

سپس عایشه گفت: عبدالرحمن ابن ابی بکر درآمد و با وی مسواکی بود که بدان مسواک می کرد. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به سوی مسواک نگریست. به عبدالرحمن گفتم: ای عبدالرحمن این مسواک را به من بده. وی آن را به من داد. من آن را قطع کردم و جویدم و به رسول الله (صلی الله علیه وسلم) دادم که با آن مسواک کرد در حالی که بر سینه ام تکیه کرده بود.

۴۴۵۱ - از ایوب، از ابو مُلکیه روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در خانه من و در روز نوبت من و میان سینه و گردن من وفات کرد. و یکی از ما (همسران وی) هنگامی که آن حضرت مریض

۴۴۵۰ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُسْأَلُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ ، يَقُولُ : «إِنِّي أَنَا غَدًا ، وَإِنِّي أَنَا غَدًا» . يُرِيدُ يَوْمَ عَائِشَةَ ، فَاذْنُ لَهُ أَنْزَاجُهُ يَكُونُ حَيْثُ شَاءَ ، فَكَانَ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ حَتَّى مَاتَ عِنْدَهَا ، قَالَتْ عَائِشَةُ : فَمَاتَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي كَانَ يَدُورُ عَلَيَّ فِيهِ فِي بَيْتِي ، فَقَبِضَهُ اللَّهُ وَإِنَّ رَأْسَهُ لَبَيْنَ نَحْرِي وَسَخْرِي ، وَخَالَطَ رِيقَهُ رِيقِي ، ثُمَّ قَالَتْ : دَخَلَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ ابْنُ أَبِي بَكْرٍ ، وَمَعَهُ سِوَاكٌ يَسْتَنْ بِهِ ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ لَهُ : أَعْطِنِي هَذَا السِّوَاكَ يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ ، فَأَعْطَانِيهِ ، فَقَضَيْتُهُ ، ثُمَّ مَضَعْتُهُ ، فَأَعْطَيْتُهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَنَّ بِهِ ، وَهُوَ مُسْتَنْدٌ إِلَى صَنْدَرِي . [راجع : ۸۹۰ . أخرجه مسلم : ۲۴۴۳] .

۴۴۵۱ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : تَوَقَّيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي بَيْتِي وَفِي يَوْمِي ، وَبَيْنَ سَخْرِي وَنَحْرِي ، وَكَانَتْ إِحْدَانَا تُعَوِّدُهُ بِدُعَاءٍ إِنَّا مَرَضٌ ، فَذَهَبَتْ أَعْوَدُهُ ، فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ : «فِي

می شد برای سلامتی وی دعا می خواند و من به خواندن دعا شروع کردم. آن حضرت سر خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «به سوی رفیق اعلی، به سوی رفیق اعلی» عبدالرحمن بن ابی بکر گذشت و در دست وی شاخه تر بود. پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به سوی آن نگریست، من گمان کردم که آن حضرت بدان نیاز دارد (تا مسواک کند) آن شاخه را گرفتم و سر آن را جویدم و (برگ و بار آن را) افشاندم و به آن حضرت دادم. با آن مسواک کرد و به بهترین حالتی که مسواک می کرد، سپس آن را به من داد. دست وی فرو افتاد. یا از دست وی افتاد. پس خداوند در آخر روز دنیا و اول روز آخرت میان آب دهان من و آب دهان وی جمع کرد.

۴۴۵۲، ۴۴۵۳ - از عقیل، از ابن شهاب، از ابوسلمه روایت است که عایشه به او گفته است: ابوبکر، سوار بر اسب از محل اقامت خود در سُنح آمد و فرود آمد و به مسجد درآمد. وی با مردم سخن نگفت تا آنکه نزد عایشه آمد و قصد دیدار رسول الله (صلی الله علیه وسلم) را کرد، در حالی که آن حضرت با جامه جیره پوشیده شده بود. وی جامه را از روی آن حضرت برداشت، سپس خودش را بر روی وی افکند و او را بوسید و گریست. سپس گفت: پدر و مادرم فدایت باد. خداوند دو مرگ را بر تو جمع نمی کند، اما مرگی که بر تو رقم زده شده بود، تو را دریافت.

۴۴۵۴ - زُهری (به سند حدیث فوق الذکر) گفت: ابوسلمه از عبدالله بن عباس روایت کرده

الرَّفِيقِ الْأَعْلَى، فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى. وَمَرَّ عَبْدُ الرَّحْمَنِ ابْنَ أَبِي بَكْرٍ، وَفِي يَدِهِ جَرِيدَةٌ رَطْبَةٌ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ، فَظَنَّتْ أَنْ لَهُ بِهَا حَاجَةٌ، فَأَخَذَتْهَا، فَمَضَّغَتْ رَأْسَهَا، وَنَضَّطَهَا، فَدَقَعَتْهَا إِلَيْهِ، فَاسْتَنْ بِهَا كَأَحْسَنِ مَا كَانَ مُسْتَنًّا، ثُمَّ نَاولَ كُنْيَهَا، فَسَقَطَتْ يَدُهُ، أَوْ: سَقَطَتْ مِنْ يَدِهِ، فَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَ رَفِيقِي وَرَفِيقِهِ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنَ الدُّنْيَا وَأَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْآخِرَةِ. [راجع: ۸۹۰، وانظري في الأدب باب ۱۱۸. أخرجه مسلم: ۲۴۴۳، محضراً].

۴۴۵۲، ۴۴۵۳ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عَقِيلٍ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ: أَنَّ عَائِشَةَ أَخْبَرَتْهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ أَقْبَلَ عَلَيَّ قَرَسٍ مِنْ مَسْكَنِهِ بِالسُّنْحِ، حَتَّى نَزَلَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَلَمَّ يَكْلُمُ النَّاسَ حَتَّى دَخَلَ عَلَيَّ عَائِشَةَ، فَنِيَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُغْتَسِي بِثَوْبِ حَبْرَةَ، فَكَشَفَ عَن وَجْهِهِ ثُمَّ أَكْبَأَ عَلَيْهِ فَقَبَّلَهُ وَيَسِي، ثُمَّ قَالَ: يَا بِي أَنْتَ وَأُمِّي، وَاللَّهِ لَا يَجْمَعُ اللَّهُ عَلَيْكَ مَوْتَيْنِ، أَمَا الْمَوْتَةُ الَّتِي كُتِبَتْ عَلَيْكَ فَقَدْ مَتَّهَا. [راجع: ۱۲۴۱، ۱۲۴۲].

۴۴۵۴ - قَالَ الزُّهْرِيُّ: وَحَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ خَرَجَ وَعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ

که: ابوبکر (از الحجرة عایشه) برآمد در حالی که عمر بن خطاب با مردم سخن می گفت: به عمر گفت: بنشین ای عمر. عمر از نشستن ابا ورزید. مردم به ابوبکر روی آوردند و عمر را ترک کردند. ابوبکر گفت: اما بعد، اگر کسی از شما محمد (صلی الله علیه وسلم) را می پرستید به تحقیق که محمد مرده است و کسی از شما که خداوند را می پرستید به تحقیق که خداوند زنده است نمی میرد. خداوند می گوید: «و محمد، جز فرستاده ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده و گذشتند نیست آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی گردید. و هرکس از عقیده خود باز گردد، هرگز هیچ زبانی به خدا نمی رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد. (آل عمران: ۱۴۴)

ابن عباس گفت: به خدا سوگند. گویا مردم ندانسته بودند که خداوند این آیه را نازل کرده است تا آنکه ابوبکر آن را خواند و تمام مردم آن را از وی گرفتند و (سپس) از هرکسی می شنیدم که همین آیه را می خواند.

۴۴۵۵، ۴۴۵۶، ۴۴۵۷ - از عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه روایت است که عایشه و ابن عباس گفته اند: ابوبکر (رضی الله عنه)، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را پس از مرگ وی بوسید.

۴۴۵۸ - از علی، از یحیی (به سند عبدالله بن ابی شیبّه (در حدیث فوق) روایت است که گفت: عایشه افزود: در اثنای مریضی آن حضرت، در دهان وی دارو کردیم، آن حضرت

يُكَلِّمُ النَّاسَ ، فَقَالَ : اجْلِسْ يَا عُمَرُ ، فَأَبَى عُمَرُ أَنْ يَجْلِسَ ، فَأَقْبَلَ النَّاسُ إِلَيْهِ وَتَرَكُوا عُمَرَ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَمَا بَعْدُ ، فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُعْبِدُ مُحَمَّدًا ﷺ فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ ، وَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُعْبِدُ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ . قَالَ اللَّهُ : ﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ - إِلَى قَوْلِهِ - الشَّاكِرِينَ ﴾ . وَقَالَ : وَاللَّهِ لَكَأَنَّ النَّاسَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ هَذِهِ الْآيَةَ حَتَّى تَلَاهَا أَبُو بَكْرٍ ، فَتَلَّاهَا مِنْهُ النَّاسُ كُلُّهُمْ ، فَمَا أَسْمَعَ بَشَرًا مِنَ النَّاسِ إِلَّا يَتْلُوهَا .

فَأَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ : أَنَّ عُمَرَ قَالَ : وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرٍ تَلَاهَا فَفَقِرْتُ ، حَتَّى مَا تُعَلِّئِي رِجْلَايَ ، وَحَتَّى أَهْوَيْتُ إِلَى الْأَرْضِ حِينَ سَمِعْتُهُ تَلَاهَا ، عَلِمْتُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ مَاتَ . (راجع: ۱۷۴۲) .

۴۴۵۵ ، ۴۴۵۶ ، ۴۴۵۷ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ سُقْيَانَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَبِي عَائِشَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَتْبَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ وَابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ ﷺ قَبِلَ النَّبِيَّ ﷺ بَعْدَ مَوْتِهِ . (راجع: ۱۷۴۱ ، ۱۷۴۲ ، وانظر: ۵۷۰۹ م)

۴۴۵۸ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَدَّثَنَا يَحْيَى ، وَرَأَدَ قَالَتْ عَائِشَةُ : لَدَيْهَا فِي مَرَضِهِ ، فَجَعَلَ يَشِيرُ إِلَيْنَا : أَنْ لَا تَلْدُونِي ، فَقُلْنَا : كَرَاهِيَةَ الْمَرِيضِ لِلدُّوَاءِ ، فَلَمَّا أَتَانَا قَالَ : « أَلَسْمُ أَنْتَهُمْ أَنْ تَلْدُونِي » . قُلْنَا : كَرَاهِيَةَ الْمَرِيضِ لِلدُّوَاءِ . فَقَالَ : « لَا يَيْتَسَى

به ما اشارت می کرد که در دهانم دارو نکنید. ما گفتیم که (این اشارت وی) به خاطر خوش نداشتن مریض نسبت به دارو می باشد. چون آن حضرت به هوش آمد گفت: «آیا شما را منع نکرده بودم که دارو در دهان من نریزید.» ما گفتیم (تصور ما بر این بود که آن اشارت) به خاطر خوش نداشتن مریض نسبت به دارو می باشد. فرمود: «هیچ کس در خانه نماند مگر اینکه دارو در دهانش ریخته شود و من به وی می نگرم به جز از عباس، زیرا او شما را ندیده است.» (که دارو به من دادید).

این حدیث را ابن ابی الزناد، از هشام، از پدرش، از عایشه، از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) روایت کرده است.

۴۴۵۹ - از ابن عون، از ابراهیم روایت است که اسود گفت: در نزد عایشه یاد شد که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) (امر خلافت را) به علی وصیت کرده است. گفت: این را کی گفته است، من پیامبر (صلی الله علیه وسلم) را دیدم و سینه من تکیه گاه وی بود، آن حضرت طشتی طلبید و سپس به یک طرف خمیده شد و وفات کرد و من آگاه نشدم. پس چگونه به علی وصیت کرده است؟

۴۴۶۰ - از مالک بن مغول روایت است که طلحه گفت: از عبدالله بن ابی اوفی (رضی الله عنهما) سؤال کردم: آیا پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وصیت کرده است؟ گفت: نی. گفتم: پس چگونه موضوع وصیت کردن بر مردم لازم گردانیده شد. یا بدان مأمور شده اند؟ گفت: آن حضرت به (اجرای احکام) کتاب

أَحَدٌ فِي الْيَتِّ إِلَّا لَدَوْنَا أَنْظُرُ إِلَّا الْعَبَّاسَ ، فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ .

رَوَاهُ ابْنُ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [الظفر: ۵۷۱۲، ۶۸۸۶، ۶۸۹۷، أخرجه مسلم: ۲۲۱۳.]

۴۴۵۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا أَبُو زَهْرٍ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الْأَسْوَدِ قَالَ : ذُكِرَ عِنْدَ عَائِشَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَوْصَى إِلَى عَلِيٍّ ، فَقَالَتْ : مَنْ قَالَهُ ، لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَإِنِّي لَمُسْنِدُهُ إِلَى صَدْرِي ، فَدَعَا بِالطُّسْتِ ، فَانْحَنَتْ ، فَمَاتَ ، فَمَا شَعَرْتُ ، فَكَيْفَ أَوْصَى إِلَى عَلِيٍّ ؟ . [راجع: ۲۷۴۱، أخرجه مسلم: ۱۶۳۶.]

۴۴۶۰ - حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ : حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ مِغْوَلٍ ، عَنْ طَلْحَةَ قَالَ : سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَوْصَى النَّبِيُّ ﷺ ؟ فَقَالَ : لَا ، فَقُلْتُ : كَيْفَ كُتِبَ عَلَى النَّاسِ الْوَصِيَّةُ ، أَوْ أَمْرًا بِهَا ؟ قَالَ : أَوْصَى بِكِتَابِ اللَّهِ . [راجع: ۲۷۴۰، أخرجه مسلم: ۱۶۳۴.]

وی در بهشت به وی نموده شود، سپس (در ماندن به دنیا و رفتن از آن) به وی اختیار داده می‌شود. آنگاه که مرگ وی فرا رسید و سرشان بر ران من بود، بیهوش گشت، سپس به هوش آمد و نظر خود را به سقف خانه دوخت، سپس گفت: «بارالها، به سوی رفیق اعلیٰ» با خود گفتم: حالا ما را اختیار نمی‌کند (رفتن از دنیا را اختیار کرد) و دانستم که آن، همان سخنی بود که در حالت صحت به ما می‌گفت. عایشه گفت: آخرین سخنی که بر زبان راند، این بود: «بارالها، به سوی رفیق اعلیٰ».

باب - ۸۵ وفات پیامبر (صلی الله علیه وسلم)

۴۴۶۴، ۴۴۶۵ - از ابوسلمه روایت است که عایشه و ابن عباس رضی الله عنهم گفته‌اند: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ده سال در مکه ایستاد که قرآن بر وی نازل می‌شد و ده سال هم در مدینه بود.^۱

۴۴۶۶ - از ابن شهاب، از عروه بن زبیر روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) وفات کرد در حالی که شصت و سه ساله بود.^۲ ابن شهاب گفت: سعید بن مسیب به مثل این حدیث به من گفته است.

فَخَذِي، غُشِي عَلَيْهِ، ثُمَّ أَقَاقَ فَأَشْخَصَ بَصَرَهُ إِلَى سَقْفِ الْبَيْتِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الْأَعْلَى». فَقُلْتُ: إِذَا لَا يُخْتَارُنَا، وَعَرَفْتَ أَنَّ الْحَدِيثَ الَّذِي تَنْبَأُنَا بِهِ هُوَ صَحِيحٌ، قَالَتْ: فَكَانَتْ آخِرَ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَتْ بِهَا: «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الْأَعْلَى». [راجع: ۴۴۶۵، أخرجه مسلم: ۲۴۴۴].

۸۵ - باب: وفات النبي ﷺ

۴۴۶۴، ۴۴۶۵ - حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ وَابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَبِثَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ يُنَزَّلُ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرًا. [الطبر: ۴۹۷۸، أخرجه مسلم: ۲۳۵۱].

۴۴۶۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عَقِيلِ بْنِ أَبِي شَهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تَوَفَّى وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ. قَالَ ابْنُ شَهَابٍ: وَأَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ مِثْلَهُ. [راجع: ۳۵۳۶، أخرجه مسلم: ۲۳۴۹].

۱- به صحت پیوسته که پیامبر (صلی الله علیه وسلم) پس از بعثت سیزده سال در مکه بوده است. جواب گفته‌اند که عادت محاسبان عرب این است که کسور را ذکر نمی‌کنند.

۲- قسطلانی گفته که (کم) مردم برآند که عمر آن حضرت شصت و پنج سال بوده. تخریج کرده این روایت را مسلم از طریق عمار بن ابی عامر از ابن عباس و مانند آن. (تیسیر القاری)

٨٦ - باب :

باب - ٨٦

٤٤٦٧ - حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الْأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ وَدِرْعُهُ مَرْهُوْتَةٌ عِنْدَ يَهُودِيٍّ بَنِيَّائِينَ . يَعْنِي صَاعاً مِنْ شَعِيرٍ . [راجع : ٢٠٦٨ . أخرجه مسلم : ١٦٠٣ ، بدون ذكر ، ثلاثين صاعاً من شعير] .

٤٤٦٧ - از ابراهیم، از اسود روایت است که عایشه (رضی الله عنها) گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) وفات کرد در حالی که زره وی نزد یهودی‌ای در برابر سی صاع جو گرو بود.
باب - ٨٧

فرستادن پیامبر (صلی الله علیه وسلم)
أسامه بن زید (رضی الله عنهما) را به هنگام بیماری‌ای که در آن وفات کرد.

٤٤٦٨ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ الضَّحَّاكُ بْنُ مَخْلَدٍ ، عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ سَلِيمَانَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقَبَةَ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ : اسْتَعْمَلَ النَّبِيُّ ﷺ أُسَامَةَ ، فَقَالُوا فِيهِ ، فَقَالَ : النَّبِيُّ ﷺ « قَدْ بَلَغَنِي أَنْكُمْ قُلْتُمْ فِي أُسَامَةَ ، وَإِنَّهُ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ » . [راجع : ٣٧٣٠ . أخرجه مسلم : ٢٤٢٦ مطولاً] .

٤٤٦٨ - از موسی بن عقبه، از سالم، از پدرش روایت است که گفت: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) أسامه را امیر گردانید (تا به سوریه اعزام شود). مردم در مورد وی گفتگو کردند (که خردسالی را امیر گردانیده است) پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «آنچه در مورد أسامه گفته‌اید، به من رسیده است، و به تحقیق که وی دوست داشتنی‌ترین مردم نزد من می‌باشد.»

٤٤٦٩ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ بَعَثًا ، وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ ، فَطَعَنَ النَّاسُ فِي إِمَارَتِهِ ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « إِنْ تَطَعَنُوا فِي إِمَارَتِهِ فَقَدْ كُنْتُمْ تَطَعُنُونَ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ ، وَأَيُّمَ اللَّهُ إِنْ كَانَ لَخَلِيفًا لِلإِمَارَةِ ، وَإِنْ كَانَ لَمَنْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ ، وَإِنْ هَذَا لَمَنْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ » . [راجع : ٣٧٣٠ . أخرجه مسلم : ٢٤٢٦] .

٤٤٦٩ - از مالک، از عبدالله ابن دینار روایت است که عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) گفت: رسول الله (صلی الله علیه وسلم) لشکری فرستاد و أسامه بن زید را بر آن امیر گردانید. مردم در امارت وی طعنه زدند. رسول الله (صلی الله علیه وسلم) ایستاد و گفت: «اگر شما در امیر بودن وی طعنه می‌زنید، در امیر بودن پدر وی قبل از این نیز طعنه می‌زدید و به خدا سوگند که وی سزاوار امارت بود و او (زید) از دوست داشتنی‌ترین مردم نزد من بود و این (أسامه) نیز پس از وی دوست داشتنی‌ترین مردم نزد

من است.»^۱

باب - ۸۸

۴۴۷۰ - از ابن ابی حیب روایت است که ابوالخیر گفت: که وی به صنابحی گفت: کی هجرت کردی؟ گفت: ما به حالت مهاجر از یمن بیرون آمدیم و به جُحفه رسیدیم. سواری آمد و به او گفتم: چه خبر است؟ گفت: پنج روز می‌شود که پیامبر صلی‌الله‌(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) را دفن کردیم.

به صنابحی گفتم: در مورد شب قدر چیزی شنیده‌ای؟ گفت: آری، بلال مؤذن پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) مرا خبر داده است که: آن در یکی از هفت شب دهه آخر (رمضان) است.

باب - ۸۹ پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) در چند غزوه شرکت کرده است.

۴۴۷۱ - از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که گفت: از زید بن ارقم (رضی‌الله‌عنه) پرسیدم که: در چند غزوه به همراهی رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) شرکت کردی؟ گفت: در هفده

۱- این واقعه در روز شنبه دهم ربیع الاول سال یازدهم هجرت روایت شده است. آن حضرت پس از این خطبه از منبر فرود آمد و به خانه رفت. چون مسلمانان تغییر مزاج آن حضرت و شدت بیماری وی را دریافتند. به اسامه خبر دادند. اسامه زمانی آمد که آن حضرت قدرت تکلم نداشت و فقط دست به سوی آسمان کرد و بر روی اسامه نهاد. اسامه گفت: دانستم که آن حضرت به حق من دعا کرد و وی واپس به لشکرگاه خود رفت و لشکر را امر کرد که حرکت نکنند. لشکر در حال حرکت بود که خبر رسید که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وسلم) وفات کرده است. اسامه باز آمد و با ابوبکر(رضی‌الله‌عنه) بیعت کرد و وی لشکر اسامه را مجهز کرد و از اسامه خواست که به عمر بن خطاب اجازه بدهد که از لشکر جدا شود و نزد وی بماند و اسامه اجازه داد. (تیسیر القاری)

باب - ۸۸

۴۴۷۰ - حَدَّثَنَا أَصْبَغُ قَالَ : أَخْبَرَنِي ابْنُ وَهَبٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ ، عَنْ ابْنِ أَبِي حَبِيبٍ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنِ الصَّنَابِحِيِّ أَنَّهُ قَالَ لَهُ : مَتَى هَاجَرْتَ ؟ قَالَ : خَرَجْنَا مِنَ الْيَمَنِ مُهَاجِرِينَ ، فَتَلَمْنَا الْجُحْفَةَ ، فَأَقْبَلَ رَاكِبٌ فَقُلْتُ لَهُ : الْخَيْرُ ؟ فَقَالَ : دَفَنَّا النَّبِيَّ ﷺ مِنْذُ خَمْسٍ ، قُلْتُ : هَلْ سَمِعْتَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ شَيْئًا ؟ قَالَ : نَعَمْ ، أَخْبَرَنِي بِلَالٌ مُؤَدِّنُ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ فِي السَّبْعِ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ .

باب - ۸۹ : كَمْ غَزَا النَّبِيُّ ﷺ

۴۴۷۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ : سَأَلْتُ زَيْدَ بْنَ أَرْقَمٍ ﷺ ، كَمْ غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَ : سَبْعَ عَشْرَةَ ، قُلْتُ : كَمْ غَزَا النَّبِيُّ ﷺ ؟ قَالَ : سَبْعَ عَشْرَةَ . [راجع : ۳۹۴۹ ، أخرجه مسلم :

غزوه، گفتم: پیامبر (صلی الله علیه وسلم) چند غزوه کرده است؟ گفت: نوزده غزوه.

۴۴۷۲ - از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که براء (رضی الله عنه) گفت: در پانزده غزوه به همراهی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شرکت کردم.

۴۴۷۳ - از ابن بُریده، از پدرش روایت است که گفت: وی در شانزده غزوه به همراهی رسول الله (صلی الله علیه وسلم) شرکت کرده است.

۴۴۷۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ : حَدَّثَنَا الْبَرَاءُ ؓ قَالَ : غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ خَمْسَ عَشْرَةَ .

۴۴۷۳ - حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَنْبَلٍ بْنِ هَلَالٍ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، عَنْ كَهْمَسٍ ، عَنْ ابْنِ بُرَيْدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِتَّ عَشْرَةَ غَزْوَةً . [أخرجه مسلم : ۱۸۱۴]

پایان ترجمه جلد چهارم صحیح البخاری: تاریخ یک شنبه ۳۱ جولای ۲۰۰۵ به وقت عصر - فریمونت - کالیفورنیا - آمریکا
عبدالعلی نور احراری.

